

بسم الله الرحمن الرحيم

کفایۃ المسائل

جلد اوّل و دوّم

از تصنیفات عالم کامل عامل ربّانی

و حکیم بالغ فاضل صمدانی

حاج میرزا محمد باقر همدانی اعلی الله مقامه الشّریف

کفایۃ المسائل

جلد اول

از تصنیفات عالم کامل عامل ربانی

و حکیم بالغ فاضل صمدانی

حاج میرزا محمد باقر همدانی اعلی الله مقامه الشریف

بسم الله الرحمن الرحيم
فهرست جلد اول كفاية المسائل

المقدمة.....	۱.....
المقدمة الاولى : در اینکه خدا سوال می کند از عقاید مثل اعمال.....	۱.....
المقدمة الثانية : در اینکه خدا آنچه میخواهد بخلق برساند یقیناً بایشان میرساند.....	۲.....
المقدمة الثالثة : در سر ارسال رسل و لزوم عصمت انبیاء در وقت اداء باتفاق اهل ادیان.....	۳.....
المقدمة الرابعة : در ذکر شطری از فرمایشات علمای اخیار در صحت اخبار و احادیث.....	۱۵.....
المقدمة الخامسة : در ذکر بعضی عبارات شیخ حرّ در خاتمه کتاب هدایة الامة.....	۱۸.....
المقدمة السادسة : در ردّ خیالات سُفسطائیه.....	۲۵.....
المقدمة السابعة : در کیفیت تفقه و استنباط.....	۲۶.....
المقدمة الثامنة : در وجوب اطاعت معصوم و عدم جواز اطاعت غیر معصوم.....	۲۷.....
المقدمة التاسعة : در بعضی از نتایج مقدّمة سابقه.....	۲۸.....
المقدمة العاشرة : در اینکه عمل مطابق حق افتاد کافی است.....	۲۹.....
المقدمة الحادية عشرة : در تحقیق جواز اخذ از ثقات بلکه وجوب آن.....	۳۰.....
المقدمة الثانية عشرة : در آنچه بعد در این کتاب بیان می شود.....	۳۲.....
کتاب الطهارة: و در آن چند مطلب است.....	۳۳.....
مطلب اول: در کیفیت حصول طهارت.....	۳۳.....
مطلب دوّم: در طهورات است یعنی چیزی که پاک و پاک کننده است.....	۳۳.....
مطلب سوّم: در احکام آب خالص.....	۳۳.....
مطلب چهارم: در احکام آب نیم خورده.....	۳۴.....
مطلب پنجم: در احکام آب استعمال شده.....	۳۵.....
مطلب ششم: در احکام آب چاهها.....	۳۵.....
تتمّه.....	۳۶.....
مطلب هفتم: در سایر مایعات.....	۳۷.....
مطلب هشتم: در مکلف و آنچه متعلّق باوست.....	۳۷.....
مطلب نهم: در وضوء.....	۳۷.....

۴۰.....	مطلب دهم: در مستحبات وضوء.....
۴۱.....	مطلب یازدهم: در بعضی احکام صاحبان اعدار.....
۴۱.....	مطلب دوازدهم: در نواقص وضوء.....
۴۲.....	مطلب سیزدهم: در بعضی از چیزهایی که به خصوص در احادیث وارد شده که مبطل وضوء نیست.....
۴۳.....	مطلب چهاردهم: در استحباب وضوء در بعضی از حالات مذکورۀ سابقه.....
۴۴.....	مطلب پانزدهم: در استحباب وضوء از برای اموری چند.....
۴۵.....	مطلب شانزدهم: در احکام غسل.....
۴۷.....	مطلب هفدهم: در احکام جنب.....
۴۹.....	مطلب هجدهم: در احکام حیض است و در آن چند فصل است.....
۴۹.....	فصل اول: در شناختن خون حیض است.....
۵۱.....	فصل دوم: در احکام مبتدئه.....
۵۳.....	فصل سوم: در احکام حائض.....
۵۵.....	مطلب نوزدهم: در استحاضه و در آن چند فصل است.....
۵۵.....	فصل اول: در شناختن خون استحاضه.....
۵۶.....	فصل دوم: در احکام استحاضه.....
۵۸.....	مطلب بیستم: در نفاس است و در آن چند فصل است.....
۵۸.....	فصل اول: در شناختن خون نفاس.....
۵۸.....	فصل دوم: در احکام نفاس است.....
۵۹.....	مطلب بیست و یکم: در غسل اموات و در آن چند فصل است.....
۵۹.....	فصل اول: در مقدمات موت.....
۶۱.....	فصل دوم: در کسانیست که غسل دادنشان واجب است و کسانیکه غسل دادنشان لازم نیست.....
۶۲.....	فصل سوم: در غسل دهنده میت.....
۶۲.....	فصل چهارم: در کیفیت غسل میت.....
۶۵.....	فصل پنجم: در غسل دهنده میت و مسکننده او.....
۶۵.....	فصل ششم: در تکفین میت.....
۶۷.....	فصل هفتم: در کیفیت کفن و حنوط کردن میت.....

۶۹.....	فصل هشتم : در نماز میّت است
۷۰.....	فصل نهم : در کیفیت نماز میّت است
۷۲.....	فصل دهم : در مقدمات دفن
۷۳.....	فصل یازدهم : در دفن و متعلّقات آن
۷۵.....	مطلب بیست و دوّم : در سایر غسل های مستحبی است و در آن سه فصل است
۷۵.....	فصل اول : در غسل های مستحبی اوقات
۷۸.....	فصل دوّم : در غسل های مستحبی وارده برای دخول بعضی مکانها
۷۸.....	فصل سوّم : در سایر غسل های مستحبی
۷۹.....	مطلب بیست سوم : در تیمّم و در آن چند فصل است
۷۹.....	فصل اول : در حالاتیکه تیمّم در آنها جایز می شود
۸۰.....	فصل دوم : در چیزهایی که تیمّم با آنها جایز است یا جایز نیست
۸۱.....	فصل سوم : در کیفیت تیمّم است
۸۲.....	فصل چهارم : در احکام تیمّم است
۸۳.....	مطلب بیست و چهارم : در نجاسات
۸۴.....	مطلب بیست و پنجم : در چیزهای پاک و پاک کننده
۸۵.....	مطلب بیست و ششم : در کیفیت تطهیر و در آن چند فصل است
۸۵.....	فصل اول : در کیفیت استنجاء
۸۷.....	فصل دوم : در کیفیت تطهیر و ازاله نجاسات از بدن و غیره
۸۸.....	فصل سوم : در احکام متعلقه ببدن و لباس
۹۰.....	فصل چهارم : در احکام پوستها
۹۰.....	فصل پنجم : در شستن ظروف و اوانی
۹۲.....	کتاب الصلوة و فیه انواع من المطالب
۹۲.....	مطلب اول : در تعداد نمازها است و در آن چند فصل است
۹۲.....	فصل اول : در تعداد نمازهای واجبی
۹۳.....	فصل دوم : در تعداد نمازهای مستحبی و نوافل شبانه روزی
۹۵.....	مطلب دوم : در وقت نمازهای واجبی شبانه روزیست و در آن چند فصل است

۹۵.....	فصل اول : در مطلق اوقات نمازها
۹۶.....	فصل دوم : وقت نماز ظهر
۹۶.....	فصل سوم : در وقت نماز عصر
۹۷.....	فصل چهارم : در وقت نماز مغرب
۹۷.....	فصل پنجم : در وقت نماز خفتن
۹۸.....	فصل ششم : در وقت نماز صبح
۹۸.....	فصل هفتم : در احکام متعلقه باوقات نمازهای یومیّه
۱۰۰.....	فصل هشتم : در مواضعی که تأخیر نماز از اوّل وقت نماز جایز بلکه مستحب است
۱۰۱.....	مطلب سوم : در اوقات سایر نمازهای واجبی
۱۰۲.....	مطلب چهارم : در اوقات نوافل و رواتب و احکام آنها و در آن دو فصل است
۱۰۲.....	فصل اول : در اوقات نوافل
۱۰۳.....	فصل دوم : در احکام نوافل و رواتب آنها
۱۰۵.....	مطلب پنجم : در قبله و احکام متعلقه بآن و در آن دو فصل است
۱۰۵.....	فصل اول : در قبله و تعیین آن است
۱۰۵.....	فصل دوم : در احکام متعلقه بقبله است
۱۰۷.....	مطلب ششم : در لباس نماز گزار و امور متعلقه بآن و در آن چند فصل است
۱۰۷.....	فصل اول : در لباس نماز گزار
۱۱۰.....	فصل دوم : در مستحبات لباس نماز گزار
۱۱۱.....	فصل سوم : در مکروهات لباس نماز گزار
۱۱۲.....	فصل چهارم : در احکام عریان و برهنه
۱۱۳.....	مطلب هفتم : در مکان نماز گزار و احکام و امور متعلقه بآن و در آن چند فصل است
۱۱۳.....	فصل اول : در مکانهایی است که جایز است نماز کردن و در آنها جایز نیست
۱۱۴.....	فصل دوم : در مکانهایی است که مستحب است در آنها نماز کردن
۱۱۵.....	فصل سوم : در مکانهایی است که مکروه است نماز کردن در آنها
۱۱۶.....	فصل چهارم : در احکام مسجدها
۱۱۸.....	فصل پنجم : در امور مکروه متعلقه بمسجدها

فصل ششم: در کارها و چیزهایی که حرامست در مسجد بعمل آوردن	۱۱۹
مطلب هشتم: در چیزهایی که سجده بر آنها جایز یا مستحب است یا جایز نیست و در آن چند فصل است	۱۲۰
فصل اول: در چیزهایی که سجده بر آنها جایز است	۱۲۰
فصل دوم: در چیزهایی که مستحب است سجده بر آنها	۱۲۰
فصل سوم: در چیزهایی که سجده بر آنها جایز نیست	۱۲۰
فصل چهارم: در احکام چیزهایی که پیش روی نماز گزار اتفاق می افتد	۱۲۱
مطلب نهم: در اذان و اقامه و در آن چند فصل است	۱۲۳
فصل اول: در ثواب مؤذن	۱۲۳
فصل دوم: در چیزهایی که اذان و اقامه برای آنها مستحب است	۱۲۴
فصل سوم: در کیفیت اذان و اقامه	۱۲۵
فصل چهارم: در احکام اذان و اقامه	۱۲۷
مطلب دهم: در نیت و تکبیرة الاحرام و در آن دو فصل است	۱۲۸
فصل اول: در نیت	۱۲۸
فصل دوم: در تکبیرة الاحرام	۱۳۰
مطلب یازدهم: در قیام و امور متعلقه به آن	۱۳۱
مطلب دوازدهم: در قرائت و در آن چند فصل است	۱۳۳
فصل اول: در قرائت حمد و سوره	۱۳۳
فصل دوم: در تعیین بعضی از سوره ها در بعضی نمازها	۱۳۵
فصل سوم: در ذکر چیزیکه باید در رکعت سیم و چهارم خواند	۱۳۶
فصل چهارم: در احکام قرائت	۱۳۷
مطلب سیزدهم: در احکام رکوع است	۱۳۹
مطلب چهاردهم: در سجود است	۱۴۱
مطلب پانزدهم: در قنوت	۱۴۵
مطلب شانزدهم: در تشهد	۱۴۷
مطلب هفدهم: در سلام	۱۴۸
مطلب هجدهم: در تعقیب و سجده شکر و در آن سه فصل است	۱۴۹

۱۴۹.....	فصل اول : در مطلق تعقیب.....
۱۵۲.....	فصل دوم : در تعقیبات مخصوصه است.....
۱۵۲.....	فصل سوم : در سجده شکر.....
۱۵۴.....	مطلب نوزدهم : در شکننده ها و مبطلات نماز.....
۱۵۷.....	مطلب بیستم : در احکام شک در نماز و در آن چند فصل است.....
۱۵۷.....	فصل اول : در شک در عدد رکعات.....
۱۵۹.....	فصل دوم : در شک در افعال نماز است.....
۱۶۰.....	فصل سوم : در شک در نوافل.....
۱۶۰.....	مطلب بیست و یکم : در سهو در افعال و اذکار نماز.....
۱۶۲.....	مطلب بیست و دوم : در سجده سهو.....
۱۶۴.....	مطلب بیست و سوم : در نماز مسافر و خائف و در آن دو فصل است.....
۱۶۴.....	فصل اول : در نماز مسافر.....
۱۶۸.....	فصل دوم : در نماز خوف.....
۱۶۹.....	مطلب بیست و چهارم : در نماز جمعه.....
۱۷۳.....	مطلب بیست و پنجم : در نماز عیدین.....
۱۷۶.....	مطلب بیست و ششم : در نماز آیات و در آن دو فصل است.....
۱۷۶.....	فصل اول : در اسباب و کیفیت نماز آیات.....
۱۷۷.....	فصل دوم : در احکام نماز آیات.....
۱۷۹.....	مطلب بیست و هفتم : در احکام نماز جماعت و در آن چند فصل است.....
۱۷۹.....	فصل اول : در فضیلت و استحباب نماز جماعت و وجوب آن در محل خود.....
۱۸۱.....	فصل دوم : در امامت جماعت.....
۱۸۳.....	فصل سوم : در مأومین.....
۱۸۵.....	فصل چهارم : در احکام نماز جماعت است.....
۱۹۱.....	مطلب بیست و هشتم : در قضای نمازهای فوت شده.....
۱۹۴.....	مطلب بیست و نهم : در نمازهایی که به نذر و عهد و قسم واجب بشود.....
۱۹۴.....	مطلب سی ام : در سایر نمازهای مستحبی و در آن چند فصل است.....

فصل اول : در نمازهایی است که در هر سال مستحب است.....	۱۹۴
فصل دوم : در نمازهایی که در هر هفته مستحب است.....	۱۹۸
فصل سوم : در نمازهای هدیه از برای ائمه طاهرين (ع).....	۲۰۱
فصل چهارم : در نماز هدیه از برای سایر مؤمنین.....	۲۰۲
فصل پنجم : در سایر نمازهای مستحبی که در امور مهمه وارد شده.....	۲۰۳
خاتمه در ذکر احادیثی چند در تاکید استحباب نماز شب.....	۲۰۶
کتابُ الصَّیام و فیه مطالب.....	۲۰۸
مطلب اول : در وجوب روزه ماه رمضان و در آن چند فصل است.....	۲۰۸
فصل اول : در امور متعلقه به ماه رمضان.....	۲۰۸
فصل دوم : در اول وقت امساک و آخر آن.....	۲۰۹
فصل سوم : در نیت روزه.....	۲۱۰
فصل چهارم : در چیزهایی که روزه را فاسد می نماید.....	۲۱۱
فصل پنجم : در احکام روزه دار.....	۲۱۲
فصل ششم : در چیزهایی که مکروه است برای روزه دار.....	۲۱۴
فصل هفتم : در چیزهایی که مستحب است برای روزه دار.....	۲۱۵
فصل هشتم : در اموری که مباح است برای روزه دار.....	۲۱۷
مطلب دوم : در کسانی که روزه برایشان واجب و یا جایز است یا واجب نیست و حرام است و در آن چند فصل است.....	۲۱۸
فصل اول : در کسانی که روزه برایشان واجب یا جایز است.....	۲۱۸
فصل دوم : در کسانی که روزه برایشان واجب نیست.....	۲۱۸
فصل سوم : در کسانی که روزه بر آنها حرامست.....	۲۱۹
فصل چهارم : در روزهایی که روزه در آنها مکروه و در کسانی که روزه برای آنها مکروه است.....	۲۲۰
فصل پنجم : در احکام مسافر در روزه داشتن و نداشتن.....	۲۲۱
فصل ششم : در احکام مریض.....	۲۲۲
فصل هفتم : در کسانی که روزه از ایشان ساقط میشود.....	۲۲۳
فصل هشتم : در اموری چند که در ماه رمضان مستحب است.....	۲۲۴
مطلب سوم : در روزه قضاء و در آن دو فصل است.....	۲۲۴

۲۲۴.....	فصل اول : در کسانی که قضاء بر آنها نیست
۲۲۵.....	فصل دوم : در کسانی که قضاء روزه بر آنهاست
۲۲۶.....	مطلب چهارم : در سایر روزه های واجبی است و در آن چند فصل است
۲۲۶.....	فصل اول : در مجمعی از روزه های واجبی
۲۲۷.....	فصل دوم : در روزه نذر و عهد و قسم است
۲۲۹.....	فصل سوم : در روزه هایی که تابع در آنها شرط است
۲۳۰.....	فصل چهارم : در سایر روزه های واجبی که تابع شرط آنها نیست
۲۳۰.....	مطلب پنجم : در روزه مستحبی و در آن چند فصل است
۲۳۰.....	فصل اول : در حالانیکه روزه در آن مستحب است
۲۳۱.....	فصل دوم : در روزه های مستحبی هر ماه است
۲۳۱.....	فصل سوم : در روزه های مستحبی هر سال است
۲۳۳.....	فصل چهارم : در روزه ماه رجب و شعبان
۲۳۴.....	خاتمه در اعتکاف
۲۳۶.....	کتاب الزکوة والصدقات و فيه مطالب و فصول
۲۳۶.....	مطلب اول : در بیان وجوب زکوة است
۲۳۶.....	مطلب دوم : در کسانی که زکوة بر ایشان واجب یا واجب نیست و در آن دو فصل است
۲۳۶.....	فصل اول : در کسانی که زکوة بر ایشان واجب است
۲۳۷.....	فصل دوم : در کسانی که زکوة در مال ایشان واجب نیست
۲۳۸.....	مطلب سوم : در مالهایی که که زکوة در آنها واجب یا مستحب است
۲۳۹.....	مطلب چهارم : در چیزهایی که زکوة دادن آنها واجب است و در آن چند فصل است
۲۳۹.....	فصل اول : در زکوة شتر است
۲۴۰.....	فصل دوم : در زکوة گاو است
۲۴۱.....	فصل سوم : در زکوة گوسفند است
۲۴۲.....	فصل چهارم : در زکوة نقدین طلا و نقره است
۲۴۳.....	فصل پنجم : در زکوة گندم و جو و مویز و خرما
۲۴۵.....	مطلب پنجم : در مصارف زکوة

مطلب ششم: در زکوة فطر و در آن چند فصل است	۲۵۰
فصل اول: در کسانی که فطره برایشان واجب ، یا واجب نیست	۲۵۰
فصل دوم: در بیان جنس فطره و مقدار آن و وقت وجوب آن	۲۵۰
فصل سوم: در مصارف فطره	۲۵۱
مطلب هفتم: در سایر صدقات و احکام سؤال و در آن دو فصل است	۲۵۲
فصل اول: در سؤال	۲۵۲
فصل دوم: در اثر و ثواب صدقات و اوقات آنها	۲۵۳
کتاب الخمس و الانفاق و فيه مطلبان	۲۵۷
مطلب اول: در خمس است و در آن چند فصل است	۲۵۷
فصل اول: در چیزهایی که خمس در آنها واجب است	۲۵۷
فصل دوم: در احکام خمس	۲۵۸
فصل سوم: در مصارف خمس	۲۵۸
مطلب دوم: در انفال است و در آن دو فصل است	۲۵۹
فصل اول: در تعیین انفال است	۲۵۹
فصل دوم: در احکام انفال است	۲۶۰
کتاب الحج و العمرة و در آن چند مطلب است	۲۶۲
مطلب اول: در وجوب آن به اصل شرع یا به نذر و شبه آن	۲۶۲
مطلب دوم: در حجّ مستحب	۲۶۵
مطلب سوم: در شرایط وجوب حجّ است	۲۶۷
مطلب چهارم: در نیابت حجّ است	۲۶۹
مطلب پنجم: در اقسام حجّ	۲۷۳
مطلب ششم: در مواقیت	۲۷۷
مطلب هفتم: در احرام	۲۸۰
مطلب هشتم: در چیزهایی که محرم باید آنها را ترک کند و در آن چند فصل است	۲۸۵
فصل اول: در صید	۲۸۵
فصل دوم: در امور متعلقه به نکاح است	۲۸۸

۲۸۸.....	فصل سوم: در تطییب و تزئین
۲۹۰.....	فصل چهارم: در امور متعلقه به لباس احرام
۲۹۲.....	فصل پنجم: در سایر امور متعلقه به محرم
۲۹۳.....	مطلب نهم: در کفارات و در آن چند فصل است
۲۹۳.....	فصل اول: در کفارات صید
۲۹۸.....	فصل دوم: در کفارات تخم مرغ ها
۲۹۹.....	فصل سوم: در بدلهای کفارات مذکور
۳۰۰.....	فصل چهارم: در کفارات استمتاع است
۳۰۴.....	فصل پنجم: در سایر کفارات است
۳۰۶.....	فصل ششم: در احکام کسانی که حج از ایشان فوت شده
۳۰۸.....	مطلب دهم: در آداب دخول حرم و دخول مکه و در آن دو فصل است
۳۰۸.....	فصل اول: در آداب دخول حرم
۳۰۹.....	فصل دوم: در آداب دخول مکه معظمه
۳۱۱.....	مطلب یازدهم: در طواف و در آن چند فصل است
۳۱۱.....	فصل اول: در اقسام طواف
۳۱۱.....	فصل دوم: در کیفیت طواف و واجبات آن
۳۲۰.....	فصل سوم: در مستحبات طواف و طواف های مستحبی
۳۲۲.....	مطلب دوازدهم: در سعی مابین صفا و مروه
۳۲۵.....	مطلب سیزدهم: در تقصیر در عمره تمتع
۳۲۶.....	مطلب چهاردهم: در حج تمتع و در آن چند فصل است
۳۲۶.....	فصل اول: در احرام حج تمتع
۳۲۸.....	فصل دوم: در وقوف به عرفات
۳۲۹.....	فصل سوم: در وقوف در مشعر الحرام است
۳۳۱.....	مطلب پانزدهم: در اعمال منی و در آن چند فصل است
۳۳۱.....	فصل اول: در رمی جمرات
۳۳۴.....	فصل دوم: در هدی و ذبح و نحر

۳۳۵.....	فصل سوم: در جنس هدی و اضحیه.
۳۳۶.....	فصل چهارم: در احکام هدیها.
۳۳۸.....	فصل پنجم: در آداب ذبح و نحر و محل آن.
۳۴۰.....	فصل ششم: در احکام کسانی که هدی و ثمن هدی ندارد.
۳۴۲.....	فصل هفتم: در قربانی مستحب است.
۳۴۳.....	مطلب شانزدهم: در سر تراشیدن و تقصیر است.
۳۴۵.....	مطلب هفدهم: در زیارت خانه کعبه.
۳۴۶.....	مطلب هجدهم: در برگشتن به منی.
۳۴۷.....	مطلب نوزدهم: در عمره.
۳۵۰.....	کتاب المزار و فیه فصول.
۳۵۰.....	فصل اول: در زیارت ائمه عموماً.
۳۵۱.....	فصل دوم: در زیارت قبر پیغمبر (ص) و صدیقه طاهرة و ائمه بقیع و سایر مشاهد حوالی مدینه طیبه.
۳۵۳.....	فصل سوم: در زیارت امیر المؤمنین (ع).
۳۵۹.....	فصل چهارم: در فضیلت کربلا و زیارت سید الشهدا (ع).
۳۷۵.....	فصل پنجم: در زیارت حضرت کاظم و حضرت جواد (ع).
۳۷۵.....	فصل ششم: در فضیلت زیارت حضرت رضا (ع).
۳۷۶.....	فصل هفتم: در زیارت عسکریین و حضرت بقیة الله علیهم السلام.
۳۷۸.....	فصل هشتم: در زیارت انبیاء و ملائکه و مؤمنین.
۳۸۰.....	فصل نهم: در زیارت اهل قبور.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين الرحمن الرحيم مالك يوم الدين اياك نعبد و اياك نستعين اهدنا الصراط المستقيم صراط الذين انعمت عليهم غير المغضوب عليهم ولا الضالّين . و الصلوة و السلام على سيد المرسلين و خاتم النبيين محمّد و آله الطيبين الطاهرين الذين جاهدوا في الله حقّ جهاده حتى اعلنوا دعوته و بينوا فرائضه و اقاموا حدوده و نشروا شرايع احكامه و سنّوا سنّته و صاروا في ذلك منه الى الرضا و سلّموا له القضاء و صدقوا من رسله من مضى فالراغب عنهم مارق و اللازم لهم لاحق و المقصّر في حقهم زاهق و الحق معهم و فيهم و منهم و اليهم و هم اهله و معدنه . ثمّ الصلوة و التسليم على الذين اتبعوهم باحسان رضى الله عنهم و رضوا عنه العدول الذين ينفون عن دينهم تحريف الغالين و انتحال المبطلين و تأويل الجاهلين في كلّ خلف من القرون و السنين قرى ظاهرة قد قدر الله فيهم السير للسالكين و امرهم بالسير فيهم اياماً و ليالى آمنين من الجهل و الوهم و الشك و الظن و التخمين . و لعنة الله على اعدائهم من الغالين و المنتحلين المبطلين و المأولين الجاهلين الى يوم الدين .

اما بعد ؛ فيقول العبد المسكين الرهين محمد الملقب بالباقر المحتاج الى ربه الغافر اني لما رأيت تظاهر اهل الزمان و تعاونهم على الاثم و العدوان و تراضيتهم على الجهل و تشاغلهم بجمع متاع الاولى عن الاخرى كما هو عادة الدهر الخوّان كما شكى عنهم في الكافي مع كونه في الغيبة الصغرى التي لا فرق بينها حقيقة و بين حضور الائمة الهدى عليهم صلوات الله العلى الاعلى فكيف حال الواقعين في الغيبة الكبرى و كيف حال الغافلين الساكنين في المدة الطولى فاردت ان اكتب ما يكون بصرّاً للضرير و ضياءً للبصير و سمعاً للاصم و خبراً و قبولاً للسميع و لساناً للابل و بياناً للاعجم و لا ينبئك مثل خبير و لم يمنعني اليأس من الكثير علماً بانه لا بد من وجود طالب و اهله في كل خلف و ان كان قليلاً و اقل قليل و اما الثقل من الكثير و غلبتهم على السير فليس بعسير على البصير الناقد الخبير الناظر الى قوله تعالى فلا يغرك (لا يغرك ظ) تقلّب الذين كفروا في البلاد متاع قليل ثمّ مأويهم جهنم و بشس المهادر ، فماتغنى الايات و النذر عن قوم لا يؤمنون انا لله و انا اليه راجعون و لا حول و لا قوة الا بالله و كفى بالله نصيراً و رتبته على مقدمات و كتب و خاتمة و اسأل الله التوفيق بدءاً و ختماً فانه خير رفيق و ليس على الله بعزيز و هو نعم المولى و نعم النصير .

«المقدمة الاولى»

في نبذة من البيان بان الله تعالى يسأل عن العقائد كما يسأل عن الاعمال و قد ثبت ذلك باتفاق اهل الاديان السماوية باتفاق معقولهم و منقولهم فضلاً عن الاسلام الذي هو خير ختام اذ لو لم يسأل عن العقائد و امضى جميعها فاسدها و صحيحها لم يرسل الرسل اليهم تترى في تعليم العقائد و تصحيح صحيحها عن فاسدها و ابطال باطلها و احقاق حقاها فلو زعم زاعم ان لوجود الرسل اثر في تربية الامم دون رسالتهم اليهم و تبليغهم اياهم سواء تعلم الامم منهم ام لم يتعلموا فالرافع لذلك ان ذلك حاصل في وجودهم اينما كانوا فلا تحتاج الامم الى ارساله سبحانه الرسل اليهم فاحتياجهم الى ارساله الرسل و ارساله الرسل اليهم ادل دليل و احكم برهان على انه سبحانه استعبدهم على العقائد الصحيحة دون الفاسدة و ان كان لوجودهم ايضاً اثر في تربية الامم و ذلك الاثر مقارن لتعليمهم و تعلم الامم منهم فان تعلموا منهم و اذعنوا لهم صار اثر

وجودهم لهم رحمة و ان استكبروا عن التعلم و لم يعتنوا بهم او استهزءوا و انكروا لهم صار اثر وجودهم عليهم نقمة و ذلك امر لاینكره الا من لا يعتنی به و برسله و لا اعتناء لعقل به بالجملة و لما كان القصد من وضع الكتاب عموم المنفعة لعامة الاخوان المؤمنین ناسب ان نبین ذلك بالفارسیة ایضاً.

پس عرض می کنم که به اتفاق عقول اهل ادیان با کتابهای ایشان خداوند عالم جلّ شأنه اعتقادات صحیحہ از بندگان خود خواسته و ایشان را به خودشان وانگذاشته که هر طایفه هر اعتقادی که داشته باشند معذور باشند در اعتقاد خود بلکه خواسته که اعتقاد کنند به وجود و وحدانیت و صفات و اسماء او به طوری که خود او خود را توصیف کرده نه به طوری که هر طایفه به گمان خود او را توصیف کنند پس خواسته که اعتقاد کنند که او دانا است به هر چیزی و به زبان پیغمبران خود تعلیم کرده به ایشان که او دانا و عالم است به هر چیزی از کلیات گرفته تا ذرات جزئیات. پس اگر قومی به گمان خود خیال کنند که او به جزئیات و ذرات موجودات دانا نیست او امضاء نکند گمان ایشان را و مؤاخذه کند از ایشان و بازخواست کند از ایشان که چرا مرا به آن طوری که بودم و خود از خود خبر دادم به زبان پیغمبران خود به شما، ندانستید و مرا توصیف نکردید به طوری که خود خود را توصیف کرده بودم از برای شما.

و همچنین خواسته که خلق او را قادر بر هر کاری بدانند و به زبان پیغمبران خود به خلق رسانیده که او قادر بر هر چیزی است. پس اگر قومی به گمان خود او را عاجز از کاری دانستند و اعتقاد کردند از ایشان مؤاخذه و بازخواست کند. و همچنین از خلق خواسته که او را عادل بدانند و اعتقاد کنند و به زبان پیغمبران خود به ایشان خبر داده از حال خود که ظلم نمی کند، پس اگر قومی به گمان خود او را ظالم دانستند و اعتقاد کردند و خلق را مجبور و مظلوم دانستند، او از ایشان مؤاخذه و بازخواست کند که چرا مرا به طوری که بودم و از خود خبر دادم ندانستید و اعتقاد نکردید؟ آیا شما مرا از خود من بهتر می شناختید که دانستید که من عادل نیستم و ظالم هستم؟ و خود ندانسته ام که ظالمم و شما دانسته اید؟

و همچنین در جمیع صفات و اسماء خود به طوری که خود از خود خبر داده و به زبان پیغمبران خود به خلق رسانیده، به همان طور خواسته که خلق بدانند و اعتقاد کنند و همچنین است حال سایر معتقدات و سایر اعمالی که امر فرموده بجا آورند. پس جمیع معتقدات ممضی است اگر به طوری که پیغمبران تعلیم کرده اند اعتقاد شود و الا مؤاخذه الهی و بازخواست او در میان است چنانکه جمیع شرایع و اعمال باید به طوری که پیغمبران امر کرده اند بعمل آید و الا مردود و غیر مقبول خواهد بود و عذاب و انتقام الهی در میان است و اگر نه چنین بود و جمیع معتقدات مختلفه و جمیع شرایع و نوامیس مختلفه از طوایف مختلفه ممضی بود از جانب خداوند عالم جلّ شأنه، ارسال رسل و انزال کتب و وضع دین و آئین الهی لغو و بی فایده بود و تعالی الله عن ذلك علوّاً کبیراً.

«المقدمة الثانية»*

فی نبذة من البیان بانه سبحانه لا مانع لحکمه و لا رادّ لقضائه باتفاق عقول جمیع اهل الادیان السماویة و کتبهم لاسیما اهل الاسلام الذی هو الختام لسائر الادیان فما اراد ان یصل الی الخلق یوصله الیهم قطعاً عقلاً و نقلاً و ما لم یرد ان یصل الیهم فلا موصول له بعده فلا مانع من ایصاله سبحانه من خلقه فما اراد ان یوصله الیهم یوصله قطعاً من غیر توهم عدم ایصاله و احتماله.

فمما اتفق عليه عقول اهل جميع الاديان السماوية و لاسيما الاسلام و كتبهم انه سبحانه اراد ايصال اوامره و نواهيه الى خلقه و مما اتفق عليه عقولهم و كتبهم انه سبحانه اوصل اليهم ما اراد منهم قطعاً من اوامره و نواهيه اذ لا مانع لحكمه و امتنع وجود مانع فى ملكه من شىء مما اراد ان يوجده و يوصله قطعاً من غير احتمال خلافه . فان قيل لا يمتنع ان يجعل الله مانعاً لمنع شىء عن شىء فاذن لم يرد شيئاً لشيء و هو المانع فلا تكليف فيما لم يوصله لا يكلف الله نفساً الا ما اتىها عقلاً و نقلاً من غير احتمال خلافه فلا مانع لحكمه من خلقه فيما اراد ان يجريه فى ملكه و فيما اجراه و اوصله .

و مما اتفق عليه عقول اهل الاديان السماوية و كتبهم ان عليه سبحانه هداية الخلق الى ما اراد منهم كما قال ان علينا للهدى و قال انا هدينه السبيل اما شاكراً و اما كفوراً و قال فمن يرد الله ان يهديه يشرح صدره للاسلام و من يرد ان يضله يجعل صدره ضيقاً حرجاً كأنما يصعد فى السماء . فان قيل كما ان الهداية عليه سبحانه فكذا الاضلال منه لوجود الضلال فى العالم ، قلنا انه لا معنى لاضلال و لا ضلال الا بعد الهداية فاذا هدى الخلق الى ما اراد منهم على القطع و اليقين من غير مانع من الخلق فى هدايته سبحانه فانكر من انكر و كفر بما قد اظهره من غير ستر و خفاء حصل الاضلال منه و الضلال بسوء الاختيار من الخلق لا يجعل الاضطراب من الخلق العادل فلاجل ذلك امر نبيه صلى الله عليه وآله بالاىلاغ كسائر الانبياء عليهم السلام فقال قل الحق من ربك فمن شاء فليؤمن و من شاء فليكفر فالايامن و الكفر بعد البيان فلا معنى لكفر و لا ايامن الا بعد الاىصال و الاىلاغ و البيان من الله الديان كما قال ان علينا جمعه و قرآنه ثم ان علينا بيانه ، قل فله الحجة البالغة و هى الواضحة كما فسر عنهم عليهم السلام فاين الاحتمال و الوهم لعدم اىصال الله و ابلاغه و اىضاحه و بيان مراداته من اوامره و نواهيه لخلقهم فاين سد باب العلم بمراداته من اوامره و نواهيه و عليه بيانه و لا مانع له من بيانه و اين الظن فى نفس احكامه من الاوامر و النواهى و هو تعالى الامر و الناهى و قد امتنع وجود المانع له سبحانه من الامر و النهى .

فان قيل كما قيل انفاً ان وجود الظن و القول بجواز الاكتفاء به بين الانام دليل على انه سبحانه شاء و اراد اذ لو لم يشأ و لم يرد لم يوجد ظن و لم يوجد قائل به و بحجته فى نفس احكامه ، قلنا ان وجود شىء فى العالم و ايجاده سبحانه له بسوء اختيار خلقه لا يدل على حقيقته مطلقاً . الا ترى ان جميع الاباطيل و الاكاذيب و الكفر و الفسوق و العصيان كانت موجودة فى العالم بسوء اختيار الخلق و كل موجود موجود بايجاده سبحانه فمن جملة ذلك تجويز كفاية الظن فى نفس احكامه سبحانه و احتمال الخلاف فى الواقع فى كل مقام و القول بعصمة الانبياء عليهم السلام فى وقت الاداء من اهل جميع الاديان السماوية بدلائل عقلية و نقلية كاشف عن ارادة القطع و اليقين دون الظن و التخمين من الله سبحانه من خلقه اجمعين . و قد ناسب ان نفصل ذلك فى مقدمة مخصوصة لزيادة التوضيح ان شاء الله تعالى .

المقدمة الثالثة

فى نبذة من بيان سرّ ارسال الرسل و لزوم عصمتهم عليهم السلام عن الجهل و الغفلة و السهو و النسيان و المخالفة و العصيان حين اداء الرسالة و تبليغ الاحكام من الله سبحانه .

فقد اتفق عقول اهل الاديان السماوية و كتبهم لاسيما الاسلام الذى هو خير ختام على ان الرسول من الله يجب ان يكون معصوماً حقيقياً لا يحتمل فى حقه و لو ضعيفاً ان يكون جاهلاً بما اراد الله سبحانه ان يبلغه الى خلقه و لا غافلاً و لا ساهياً و لا ناسياً و لا عاصياً

اذ لو احتمل ذلك فى حقه ولو كان الاحتمال ضعيفاً لصار كسائر الخلق فى جهلهم بمراد الله فليس فى ارساله فائدة و احتمال كونه عالمًا ولو قوياً لا يمنع الاحتمال الضعيف بان يكون جاهلاً فلعله يأمر بشىء ضار للخلق و لا يرفع الاحتمال القوى بكونه عالمًا ضرر الضار عن الخلق فيجب ان يكون عالمًا ليأمن الخلق عن اثر الضار . الا ترى ان السم فى الخارج ضار سواء استعمله المستعمل عن جهل او عن علم او عن وهم او شك او ظن فلو امر امر باستعماله و امثل ممثل تضرر به سواء كان الامر عالمًا بسميته او جاهلاً او متوهمًا او شاكًا او ظانًا او مخطئًا فوجب ان يكون الرسول من عند الله الى خلقه لتعليمهم الضار و النافع عالمًا بالضرار و النافع فى الخارج الواقع كما جعلهما الله .

و ذلك هو العلم بحقائق الاشياء على ما هى عليه الذى عبّر عنه بالحكمة و من يؤت الحكمة فقد اوتى خيراً كثيراً و ذلك معنى قوله تعالى هو الذى بعث فى الاميين رسولاً منهم يتلو عليهم اياته و يزكيهم و يعلمهم الكتاب و الحكمة فيجب ان يكون عالمًا بالنافع ليأمر به و عالمًا بالضرار لينهى عنه فيمثل من يمتثل و ينتفع بالنافع و يحترز عن الضار و يأمن منه و يعصى من يعصى فلا ينتفع بالنافع و لا يأمن من ضرر الضار و ذلك معنى قوله تعالى ليهلك من هلك عن بينة و يحيى من حى عن بينة فلو رضى الله سبحانه بجهلهم و هلاكهم عن جهل لما ارسل اليهم رسولاً ولو جعل الرسول جاهلاً لما كان فى ارساله فائدة فيهلك الخلق عن جهل منهم و من رسولهم .

و كذلك يجب ان يكون ذا كراً غير غافل فلو غفل عن شىء من الضار و النافع و غفل عن بيانهما لهم للزم مالزم على فرض الجهل بلا تفاوت و كذلك لو فرض الرسول ساهياً فيريد ان يبين النافع و يأمر به فيبين الضار و يأمر به و كذلك لو فرض ناسياً فيأمره الله ان يبلغ امرًا من عنده فينسى و كذلك لو فرض مخطئاً فيخطئ فى بيان الضار و النافع و كذلك لو فرض الرسول مخالفاً لله سبحانه عاصياً عامداً فيأمر بالضرار و ينهى عن النافع و لا خفاء فى ان افساده و اهلاكه اكثر و اكثر من الجاهل و الغافل و الساهى و الناسى و المخطئ و لو رضى الله سبحانه بهلاك خلقه لما خلقهم اوّل مرة فيجب ان يكون الرسول معصوماً محفوظاً عن مخالفة الله و عصيانه الله اعلم حيث يجعل رسالته و فائدة الرسالة تعليم الضار و النافع و نجاة من اراد النجاة عن بينة لا خفاء فيها و هلاك من اراد الهلاك بسوء اختياره عن بينة لا خفاء فيها و ذلك مما اتفق عليه عقول اهل الاديان السماوية و كتبهم فضلاً عن الاسلام . فاذا عرفت ذلك و تبينت ماهنالك فلا تغفل ان ثمرات الارسال و فوائده و وجوب كون الرسول متصفاً بصفات حميدة و لزومها له و وجوب كونه منزهاً مقدساً عن الرذائل معصوماً محفوظاً عنها عائدة الى الامة و الرعية ليهلك من هلك عن بينة و يحيى من حى عن بينة اذ لو اکتفوا بكونه فى نفسه متصفاً بصفات حميدة مقدساً عن اضدادها لاكتفوا بالله سبحانه و صفاته اللاتقة به و تقدّسه عما لا يليق به فليس حينئذ فى ارساله الرسول اليهم فائدة .

فتذكر ان فائدة ذلك التى اتفق عليها عقول اهل الاديان السماوية و كتبهم ان يقطع العذر عن الخلق و يعلموا بالعلم القطعى و اليقين العقلى ان قول الرسول قول الله لهم و امره امر الله و نهيه نهى الله و اطاعته اطاعة الله و مخالفته مخالفة الله و محبته محبة الله و بغضه بغض الله و احكامه احكام الله و حلاله حلال الله و حرامه حرام الله و هكذا الحال فى جميع ما ارسل به اليهم فلو جاز لهم الجهل و الوهم و الشك و الظن بشىء من احكامه فى نفس احكامه و لم يضرهم ذلك فى نجاتهم و عدم هلاكهم ، لجاز لهم ان يجوزوا فى زمن المعصوم عليه السلام و حضوره ان يكون قوله قول غير الله و حكمه حكماً بغير ما نزل الله . و لجاز لهم

ان يجوزوا بانا لو كنا فى زمن المعصوم عليه السلام لجاز لنا ان نقول له عليه السلام فى حضوره انا لانعلم ان قولك قول الله و حكمك حكم الله . و لجاز لهم ان يجوزوا لانفسهم ان يقولوا له عليه السلام انا نتوهم ان قولك قول الله و حكمك حكم الله و الاحتمال القوى عندنا ان حكمك حكم بغير ما انزل الله . و لجاز لهم ان يجوزوا لانفسهم ان يقولوا له عليه السلام انا نشك فى قولك و امرك أهو من عندك ام من عند الله . و لجاز لهم ان يجوزوا لانفسهم ان يقولوا له عليه السلام انا نظن ان قولك قول الله و حكمك حكم الله ولكن احتمل عند انفسنا و عقولنا باحتمال ضعيف ان قولك من عند نفسك و ان حكمك حكم بغير ما انزل الله و لسنا على يقين من امرك انه امر الله . فهل يسع ذلك لاحد ممن حضر بحضرة المعصوم عليه السلام أفلا تكون حجته تامة كاملة فيكون للناس على الله حجة بعد الرسل او تكون حجته تامة كاملة قاطعة لاعدار المعتذرين بحيث لاتبقى لهم عذراً فى الجهل و الوهم و الشك و الظن بان قول المعصوم عليه السلام قول الله و حكمه حكم الله تعالى يقيناً و من يجد فى نفسه شيئاً من ذلك فى حق المعصوم عليه السلام فلاتقدر نفسه على التسويل فى حق الله سبحانه أفيكون سبحانه عاجزاً ان يجعل رسالته فى من جبله على العصمة الحقيقية و قد قال الله اعلم حيث يجعل رسالته او يكون سبحانه و تعالى قادراً على ايصال ما اراد من رضاه و غضبه و حلاله و حرامه و سائر احكامه الى خلقه و قد فعل بارساله الرسل و انزاله الكتب فما لا يريد ان يوصله اليهم فهو مرفوع عنهم و ما يريد ان يوصله اليهم فلا يعقل كما لا ينقل ان لا يوصله اليهم و هو اقدر القادرين و احكم الحاكمين فما لكم كيف تحكمون و لاتقدرون على الحكم بعجزه و عدم قدرته أفلا تريد منكم الدين ؟ فان لم يرد فلم يك مظنوناً و لا موهوماً و لا غير ذلك و ان اراد منكم يقيناً من غير ظن فهو قادر على ايصاله اليكم يقيناً من غير ظن و ذلك مما اتفق عليه عقول اهل جميع الاديان السماوية و كتبهم فى زمن المعصوم عليه السلام من غير نكير و الحمد لله الآ من لا يعتنى به من شدة سخافة قوله .

و اما فى زمن ارتحاله او غيابه فلم يعرف تجويز جواز الظن فى نفس حكم من احكامه و تجويز جواز قيامه مقام العلم فى شىء من الاديان السماوية سوى الاسلام اما فيه فبعد ارتحال نبهم صلى الله عليه وآله و اعراض بعض امته عن وصيه المنصوب منه و اختلاف الامة فى نصبه صلى الله عليه وآله اياه للخلافة و غضبها فقد وقع فى دينه ما وقع و تفرقت الامة اولاً فرقتين معروفتين فالمعرضون عن الوصى عليه السلام كما لم يبالوا باعراضهم عنه لم يبالوا بمخالفتهم له عليه السلام فى كثير من الامور الدينية فزادوا مازادوا و نقصوا ما نقصوا و غيروا و بدلوا كما هو مذكور فى كتب العامة و الخاصة حتى آل امرهم بمرور الايام الى القول بانسداد باب العلم عليهم و فتحوا لانفسهم باب الظن و جوزوا قيامه مقام العلم فذلك احد ما اختص بهم كسائر الامور المخصوصة بهم و بها امتازوا عن الفرقة الاخرى كما لاخفاء فيه .

و اما الفرقة الاخرى فكانت حالتهم و معاملتهم مع الوصى عليه السلام حالة جميع المسلمين مع النبى فى حياته صلى الله عليه وآله فلم يكن لهم امر الا امره عليه السلام و ما كان لهم الخيرة فى امرهم فهم كانوا صادرين عن امره و نهيه عليه السلام كما كان المسلمون صادرين عن امر النبى و نهيه فى حياته صلى الله عليه وآله فكان دينهم و مذهبهم على القول و الاعتقاد بوجوب اطاعة الوصى كما كان المسلمون على القول بوجوب اطاعة الرسول صلى الله عليه وآله و عليه وآله فى حياته كما امر الله سبحانه و تعالى به بقوله يا ايها الذين امنوا اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولى الامر منكم فلم يكن لهم رأى و لا اجتهاد الا بامثال امره و نهيه عليه السلام و الاخذ بقوله سواء عليهم السمع و الاستماع من فيه عليه السلام او بواسطة الرواة لم ير واحد منهم لنفسه شيئاً من الحلال و الحرام و

سائر الاحكام جميعاً الا محض قوله و حديثه عن علم و يقين دون الظن و التخمين و كان الظن عندهم فى نفس احكامه سبحانه
اكذب الكذب كما كان فى عهد رسول الله صلى الله عليه وآله و هو من اشد المحرمات حرمة عندهم كما هو مذكور فى القرآن
فى اكثر من سبعين اية و لم يكن لسائر المحرمات سبعون اية و لا ستون و لا خمسون بل و لا عشرة و قد كان دأبهم و ديدنهم
كذلك مع السبطين عليهما السلام بعده عليه السلام و هكذا كان حال الشيعة الاثنى عشرية و ديدنهم و دينهم و مذهبهم مع سائر
الائمة عليهم السلام فكانوا معهم كما كان المسلمون معه صلى الله عليه وآله و كما كان اهل كل دين سماوى بالنسبة الى نبيهم و
رسولهم و حججهم من قبل قل ما كنت بدعاً من الرسل فجرت حالهم على هذه السنة السنية سنة الله التى قد خلت من قبل فلن تجد
لسنة الله تبديلاً.

و كانوا على هذا المنوال فى حال حضورهم جميعاً حتى غاب الغائب عجل الله ظهوره و انار فى العالمين نوره فكان الشيعة على
السنة القديمة فى غيبته الصغرى فى مدة اربع و سبعين سنة و قد قرّره عليه السلام على تلك السنة باقامة السفراء الوكلاء النواب
القائمين مقامه فى الاداء حتى اذا وقعت الغيبة الكبرى و بدا الله سبحانه فى تعيين النيابة الخاصة لاشخاص مخصوصين فصارت
عامة لكل من اتصف بصفات معلومة فى زمان حضورهم فلا تزعم ان النواب فى زمانهم كانت نيابتهم نيابة خاصة باجمعهم بل
النيابة كانت لبعضهم خاصة و لبعضهم عامة . اما ترى قول الصادق الامين عليه صلوات رب العالمين انظروا الى رجل منكم قد
روى حديثنا و نظر فى حلالنا و حرامنا و عرف احكامنا فارضوا به حكماً فاني قد جعلته عليكم حاكماً الا فمن استخف بحكمه
فكأنما يحكم الله استخف و علينا ردّ و الرادّ علينا كالرادّ على الله و هو على حد الشرك بالله .

فتلك النيابة هى النيابة العامة فى زمان حضورهم عليهم السلام فكل من اتصف بتلك الصفات المذكورة كان نائباً حاكماً فالنائب
الخاص ايضاً لما كان متصفاً بتلك الصفات المذكورة صار نائباً له عليه السلام غاية الامر انه كان مأموراً بخدمة مخصوصة و مع
قطع النظر عن تلك الخدمة المخصوصة كان مشاركاً للنائب العام فى عموم الصفات المذكورة فالعموم و الخصوص بينهما مطلق
كما لا يخفى . فاذا استغنى عن الخدمة الخاصة ارتفعت النيابة الخاصة و بقيت العامة كما بقيت فى الغيبة الكبرى فتدبر و وقوع
كلتين النيابتين فى زمان حضورهم عليهم السلام و فى الغيبة الصغرى وجود العلماء الابرار فى اعصارهم و وجود الوكلاء
المخصوصين فوالد الصدوق كالصدوق عليهما الرحمة نائب عام و حسين بن روح عليه الرحمة خاص فى زمان واحد و كذا على
بن ابراهيم كالكلينى عليهما الرحمة نائب عام و السفراء نواب مخصوصون فى زمان واحد . بالجملة فتدبر فيما اقول تصل الى
المأمول .

و تذكر ان الضرورة من اهل الاديان السماوية قائمة قاضية على حرمة العمل بالظن فى نفس الاحكام الالهية جميعها كليها و
جزئها فضلاً عن ضرورة الاسلام فضلاً عن ضرورة اهل الايمان فضلاً عن الاجماع من العلماء الاعلام المخصوصين بالنيابة عموماً
و خصوصاً الذى فيه دخول المعصومين عليهم السلام جميعاً فبأى حديث بعد الله و آياته يوقنون بعدم جواز الاخذ بالظن فى نفس
حكم من احكامه تعالى كيف لا و معنى الظن فى نفس حكمه تعالى انه تعالى لعله لم يجعله حكماً له و ما لم يجعله حكماً له بالقطع
و اليقين من الخلق ليس بحكم له تعالى بالقطع و اليقين اذ له الحجة البالغة الى الخلق الواضحة لهم الموضحة لما اراده منهم و جعل
المرسلين و الحجج معصومين عن الجهل بمراده و الغفلة عنه و السهو و النسيان و الخطاء فيه حين الاداء فائدته حصول العلم

القطعى اليقينى للخلق بمراد الله تعالى وقد عرفت ان جميع اهل الاديان السماوية قائلون بعصمتهم حين الاداء باتفاق عقولهم و كتبهم و قد مرّ بيانه فلا تغفل بعد الذكرى ان كنت من المؤمنين ولا تغفل ان المتأخرين من العلماء الى زماننا هذا ايضاً من اهل هذا الاجماع قائلون بحرمة العمل بالظن فى زمان حضور المعصومين عليهم السلام وفى الغيبة الصغرى الى مدة مديدة فى اوائل الغيبة الكبرى لقرب زمان اهلها الى زمان المعصومين عليهم السلام و وجود القرائن الموجبة للعلم غاية الامر ان بعضهم ادعوا جواز العمل بالظن و قيامه مقام العلم كالميتة المحرمة و حليتها فى حال الاضطرار فى المخصصة كما صرح به الجلّ منهم . منهم الشيخ فى كتابه الموضوع لذلك المسمى بحجية المظنة . اما حرمة العمل بها فى الاصل فقد قام الاجماع المحقق العام من العلماء الاعلام قديماً و حديثاً من غير نكير الا من يسير يكون الاعتناء به غير يسير .

بالجملة فبعض المتأخرين من الاصوليين لا جميعهم ادّعوا انسداد باب العلم باحكام الله عليهم لفقدان القرائن الموجبة للعلم فى زمانهم لبعده عن زمان حضور المعصومين عليهم السلام و فتحوا لانفسهم باب الظن لاضطرارهم فى مخصصة البعد و قد انكر عليهم جمع من العلماء الابرار و تصلب بعضهم فى الانكار بالاصرار و التكرار كالمولى الامين محمدامين الاسترآبادى و كالمولى المحسن الكاشانى و منهم من انكر عليهم من غير تصلب كالمجلسى و الشيخ حرّ العاملى و الشيخ يوسف و امثالهم رحمهم الله جميعاً من الاولين و الاخرين فجميع المحدثين و قليل من المجتهدين قائلون بالقطع و اليقين فى نفس احكام رب العالمين منكرين لجواز استعمال الظن و التخمين و جمهور الاصوليين على جوازه بل وجوب العمل به و كلا الفريقين كانوا موجودين من بعد الغيبة الصغرى الى اليوم و يكونون بعده بمقتضى قولهم عليهم السلام ان لنا فى كل خلف عدولاً ينفون عن ديننا تحريف الغالين و انتحال المبطلين و تأويل الجاهلين .

فالقائلون بانفتاح باب العلم و وجوب سد باب الظن فى نفس الاحكام موافقون للعلماء المتقدمين الواقعيين فى زمن المعصومين عليهم السلام و المعصومون داخلون فى اجماعهم . و القائلون بانسداد باب العلم و انفتاح باب الظن عليهم مخالفون للاجماع الذى هم بانفسهم ايضاً من اهلهم فهم قد اجمعوا على خلاف الاجماع الذى فيه المعصوم عليه السلام فاجماعهم اجماع من انفسهم ليس فيه دخول المعصوم عليه السلام فليس بحجة عليهم و لا على غيرهم بخلاف الاجماع الذى فيه المعصوم عليه السلام من غير نكير منهم فضلاً عن غيرهم هذا و ليس لهم على غيرهم حجة و لا برهان فى اتباع ظنهم غاية الامر انهم بانفسهم صدقوا ظنونهم و ليس على غيرهم تصديق ظنونهم من غير حجة و لغيرهم عليهم حجة لمخالفتهم للاجماع الذى هم بانفسهم من اهلهم ايضاً كالفرقة المقابلة فالانصاف الذى هو من احسن الاوصاف بحيث لا يتطرق فيه شبهة الاعتساف انه ليس لهم على الفرقة المقابلة ردّ و لا اعتراض فى اجماعهم الذى فيه المعصومون عليهم السلام بحيث انهم بانفسهم مثبتون له غير منكرين و الحمد لله رب العالمين فان العاملين بالعلم واجدون للعلم فى انفسهم و العاملين بالظن فاقدون له و لا يقدرّون على الحكم بما يجده الواجدون و انه ليس بعلم لانه لا يعلم الغيب الا الله و من اطلعهم عليه فكيف يقدرّون على القدح عليهم بانكم غير واجدين للعلم بل انتم الظانون مثلنا و سمّيت الظن علماً لعدم تفتنكم و ذكاؤكم لان العلم و الظن بل الجهل و الشك و الوهم من الامور القهرية بحيث اذا حصل اسباب كل واحد منها حصل مسببه قهراً فليس للظانين الحكم بان ما فى قلوبكم ظن غير علم .

و حالة العلم و حالة الظن و امتيازهما معلومتان لكل احد لان الانسان حين كونه عالمًا بشيء لا يحتمل خلافه عنده فى تلك الحال و ان ظهر خلافه بعد فظهور الخلاف لا يرفع العلم فى الحالة الاولى و لا يجعله ظناً بل فى الحالة الثانية يعلم انه كان عالمًا فى الحالة الاولى و اما حالة الظن فالانسان يجد فى نفسه انه ظان بشيء و يحتمل انه خلاف ما يجده كالرائى من بعيد شيئاً و قوى عنده انه انسان و يحتمل ضعيفاً عنده انه حيوان فهو متردد مضطرب بين كون مرئيه انساناً او حيواناً بخلاف العالم فانه اذا رأى شيئاً و علم انه انسان ليس بمتدد بين الانسان و الحيوان حين كونه عالمًا فاذا ظهر له بعد حالة العلم انه حيوان لم يجعله فى الحالة الاولى متردداً مضطرباً فتدبر و لاتغفل من غفلتهم حيث حسبوا ان العلم ما يمتنع خلافه فكل ما ظهر خلافه فليس بعلم فهو ظن فتدبر . فان توهم متوهم ان محل النزاع بين الفريقين هو الزمان الذى حدث فيه هذه الحادثة لا قبله و الاجماع الذى فيه المعصومون عليهم السلام سابق لا نكير له و اما الزمان الذى حدثت فيه هذه الحادثة فقد حدثت فيه و انسد باب العلم و صار تحصيله مما لا يطاق و لا يكلف الله نفساً الا بما يطاق و ما يطاق هو الظن فلا تكليف الا به فلرفع هذا التوهم وجه وجيه لا بد لنا من التنبيه لثلاث نزل قدمك بعد ثبوتها .

ف نقول فهل هذه الحادثة حدثت دفعة واحدة بين الانام كالبرد الشديد فى الليالى و الايام يحس بها كل ذى حس من العلماء الاعلام فلم لم يحس بها جميع العلماء دفعة واحدة بين الارض و السماء و احس بها نفس واحدة بعد الاولى و ربما كان المدعى بحدوثها كان قبل الادعاء بيوم او يومين من المنكرين لجواز استعمال الظن فى نفس حكم من احكام الله فضلاً عن ساير العلماء الاعلام الموجبين لتحصيل العلم فى نفس الاحكام المنكرين لجواز الاكتفاء بالظن فيها الموافقين لجميع العلماء السابقين فى حرمة استعمال الظن فى نفس الاحكام باجماعهم الذى فيه جميع المعصومين عليهم السلام فانك اذا تدبرت فى احوال الماضين من كتبهم و سيرتهم وجدت باحكم الوجدان و اسده انه لا يمكن لاحد من العلماء ان يدعى ان حادثة انسداد باب العلم و انفتاح باب جواز استعمال الظن فى نفس الاحكام حدثت دفعة واحدة يحس بها جميع العلماء و وجود العلماء الموافقين للسابقين فى كل عصر من القرون و السنين يكشف عورات المدعين بوقوع الحادثة دفعة واحدة و لا يوجد مدعى لذلك الا ان يغفل غافل و وقع فى ما لم يقع فيه عاقل .

فتدبر من غير غفلة ان حدوث هذه الحادثة بين المستحدثين حدثت بمرور الدهور و السنين بالتدريج لا دفعة واحدة بغتة بل حيناً بعد حين و قد كان شخص واحد كان فى سابق عمره من السابقين القائلين بحرمة استعمال الظن و التخمين فى نفس حكم من احكام رب العالمين ثم تغير فى لاحق عمره فصار من المجوزين و قد صار شخص من المجوزين و اخذ منه تلاميذه من المتعلمين فصاروا كثيرين بعد ان كان منشأ ذلك واحداً من الكثيرين مخالفاً لهم اجمعين و الكثيرون اجماعهم اجماع السابقين و دخول المعصومين عليهم السلام فيه ابين من كل مبين فسبب حدوث هذه الحادثة للناقد الخبير و الناظر البصير الابى عن الدخول فى عرصات الحمير هو الابتلاء بالتيقن الشديدة لشرذمة قليلة بين الجم الغفير و الجمع الكثير كلهم من اتباع رؤساء الضلال من علمائهم و عوامهم و سلاطينهم و رعاياهم و قد كان الامر امرهم و الحكم حكمهم فابتلت الشرذمة بمعاشرتهم و مجالستهم و معاملتهم و مناكحتهم و الحضور فى جُمُعَتهم و جماعتهم و التدرس لدى مدرّسهم و التدريس لمتدرّسهم و تعلم علومهم و اصولهم و فقههم و تعليم ذلك لمتعلمهم و ذلك امر لا خفاء فيه و لا ريب يعتريه لمن اطلع على سيرتهم .

و كفى بذلك عبرة لمن اعتبر ان شيخنا الاجلّ و عمادنا الانبل الشيخ المفيد الذى قد خرج التوقيعات الرفيعة فى الغيبة الكبرى اليه و كفى بها تكريماً و تعظيماً له كان تدرسه فى البغداد لديهم حتى وجدوه حقيقاً لهذا اللقب الشريف و لقبوه به فى اوائل سنّه و تدرسه لديهم حتى بلغ مبلغ التدريس فتدرس عنده جمع كثير منهم من اوله الى اخره فماتظن به فى تدرسه لهؤلاء و تدرسه من هؤلاء الا بالتقية و المسامحات اللطيفة و كذلك كان حال المتأخرين عنه كالعلامة الحليّ و الشهيد و اضراهم فى التدريس و التدریس فاندفع الاعتراض عليهم كما اعترض الشيخ الجليل الشيخ حسن من ولد الشهيد الثانى عليه و على الشهيد الاول و على العلامة فى معاشراتهم مع هؤلاء .

بالجملة فاقول ربما كتب ممن ابتلى بمعاشرتهم كتاباً على حذو ما هؤلاء عليه من اصول و فروع و هو بنفسه غير معتقد له فوقع الكتاب بايدي من كان فى زمانه او بعد اوانه فزعم انه معتقده فذلك الناظر لحسن ظنه بذلك المصنف و زعمه انه معتقده اخذه معتقداً لنفسه و زعم انه حق فصرف عمره فى مطالعته و مدارسته و تدرسه و تعليمه و تلمذ عنده جمع كثير و تعلم منه جم غفير و هكذا كان حال كل تلميذ بلغ مبلغ التدريس و اخذ منه جمع كثير الى ان بلغ الامر حدّ الشيعا و شاع و ذاع الى ان مالا الاصقاع و طرق الاسماع حتى صار اصول الفقه هى الاصول التى اصلوها حذو النعل بالنعل بحيث لم يوجد عنوان مسألة من المسائل الاصولية الا ان ذلك العنوان بعينه معنون فى كتب العامة سابقاً على عنوانهم و حسبوها انها مما لا بد منها فى التفقه غافلاً عن منشأها اولاً و من جملتها مسألة انسداد باب العلم و انفتاح باب الظن فى نفس احكام الله تعالى بعد ان كان مسدوداً من قبل محرماً عليهم كالميتة لمن اضطر اليها غير متجانف لائم غافلاً عن ان حكم حلية الميتة فى المخصصة حكم من عند الله تعالى لاشك فيه و لا ريب يعتريه و ليس بمظنون بل هو معلوم بضرورة المسلمين و المؤمنين و الضرورة اعلى و احكم من جميع الادلة من الاجماع و الكتاب و السنة و جميعها داخل فى الضرورة و اين دليل واحد من الكتاب او السنة او الاجماع او الضرورة من اهل الحق على جواز مخالفة اجماع السابقين الذى فيه المعصومون جميعاً عليهم السلام هذا .

و على فرض وجود دليل شرعى على جواز اتباع الظن عند انسداد باب العلم يصير الحكم قطعياً و ان كان موضوع الحكم ظناً كحكم الظانّ فى ركعات الصلوة فالحكم من الله تعالى قطعى و ان كان موضوعه الظن فالموضوع المظنون لم يجعل الحكم من الله مظنوناً كما ان الشاكّ فى ركعات الصلوة حكمه من الله تعالى معلوم مقطوع و ان كان موضوع الحكم شكاً و كذلك التوهم و الجهل موضوعان لاحكام يقينية من الله تعالى فتدبر فى ادعائهم لجواز استعمال الظن فى نفس احكامه تعالى فان ادعاءهم قضية لو صدقت كذبت و اذا كذبت ايضاً كذبت و ما صدقت فان حكموا على جواز استعمال الظن فى نفس احكامه تعالى بحكم قطعى يقينى منه سبحانه و تعالى يصير حكمهم حكماً قطعياً من الله تعالى و ان كان موضوعه ظناً فابن الحكم الظنى الذى نسجوه و اثبتوا جواز استعماله فى نفس احكامه مكان العلم فقضيتهم كاذبة بان الظن قام مقام العلم فى نفس الحكم من الله تعالى و ان حكموا على جواز استعمال الظن مقام العلم فى نفس احكامه تعالى ثم اجمعوا عليه فقد اجمعوا على خلاف اجماع السابقين الذى فيه المعصومون جميعاً عليهم السلام و كذبوهم و كذبوا باجمعهم قضيتهم فتدبر و انصف و لاتكن من الغافلين و لاتغرّنك كثرة القائلين و لاتستوحشّنك فى طريق الحق قلّة اهله فان الناس اجتمعوا على مائدة جوعها طويل و شعبها قليل و اجمعوا عليها من غير دليل من اهل التنزيل و على الله قصد السبيل و منها جائز و لاحول و لا قوة الا بالله و هو حسبي و نعم الوكيل

فتدبر .

و ربما قاسوا حالتهم بحالة المكلفين غفلة عن قياسهم عفى الله عنهم كحالة الظانّ في ركعات الصلوة و الموقن فيها فان حكم الظان حكم الموقن فالظن يقوم مقام اليقين في بناء الركعات و قد غفلوا عن قياسهم و وقعوا في الالتباس عفى الله عنهم و اعاذنا منه . فتدبر انت ان كنت من المستبصرين فان الحكم من الله سبحانه في حالي الظن و اليقين معلوم من عند الله غير مظنون و الظن و اليقين من المكلفين موضوعان لحكم يقيني من عند رب العالمين فالظن الموضوع اقيم مقام اليقين الموضوع لحكم معلوم مقطوع فلا تغفل عما غفلوا فان الموضوع للحكم المعلوم المقطوع من عند الله سبحانه و تعالى يكون تارة جهلاً و تارة وهماً و تارة شكاً و تارة ظناً و تارة علماً و الحكم من الله تعالى في تلك الاحوال معلوم فربما اقيم الجهل و الوهم و الشك و الظن الموضوعات مقام العلم الموضوع بحكم من عند الله تعالى معلوم مقطوع كالجهل و الوهم و الشك و الظن بطهارته و كالجهد و الوهم و الشك و الظن الموضوعات بعدم حدوث حدث بعد الطهارة المتيقنة و العلم بعدم حدوثه و كالجهد و الوهم و الشك و الظن الموضوعات بالطهارة بعد الحدث المتيقن و العلم الموضوع بعدمها و كذا سائر موارد قولهم عليهم السلام لا تنقض اليقين الا بيقين مثله فالحكم من الله تعالى معلوم و متعلقاته و موضوعاته متعددة و كل موضوع اقيم مقام موضوع اخر بحكم معلوم واحد فعلى ما ذهبوا اليه من ان الظن اقيم مقام العلم عند فقدته فقد اقيم مقامه عند فقدته الجهل و الوهم و الشك فلم لم يجوّزوا لانفسهم قيام الجهل و الوهم و الشك في نفس حكم من احكام الله تعالى مقام العلم فتبصر و لاتكن من الغافلين و ان كثروا و لاتستوحش من المتذكرين و ان قلوا .

بالجملة و لما كان المقصود من وضع هذا الكتاب عموم المنفعة ناسب ان نذكر مختصراً حاصلًا من المقدمتين بالفارسية لمن لا يعرف العربية و الله المعين و به نستعين .

پس عرض می کنم که آنچه به اتفاق عقول و کتابهای اهل ادیان آسمانی معلوم شده و شکی در آن راهبر نیست این است که خداوند عالم جلّ شأنه آنچه را که از خلق خود خواسته به ایشان رسانیده و به ایشان فهمانیده که آنچه را خواسته ام از شما بطور جزم و قطع و یقین چرا که او قادر است که مراد خود را به ایشان برساند و بعد از ایشان مطالبه کند چرا که معقول و منقول نیست که قادر علی الاطلاق مراد خود را به خلق نرساند و از ایشان مطالبه و مؤاخذه کند که چرا آن مرادی که در نزد خود داشتم و شما مراد مرا نمی دانستید به آن عمل نکردید مگر آنکه آن قادر ، ظالم و لغوکار باشد و به اتفاق عقول و کتابهای اهل دینهای آسمانی خداوند عالم جلّ شأنه قادر و عادل است و ظالم و لغوکار نیست بلکه اگر سلطانی و پادشاهی ظالم باشد و بازیگر و لغوکار نباشد مقصود خود را به رعیت خود می رساند و فرمانی از برای ایشان می فرستد که من از شما فلان چیز را می خواهم یا فلان کار را می خواهم و بعد از رسانیدن مقصود خود به ایشان و صادر کردن فرمان از ایشان مطالبه می کند و اگر مقصود آن ظالم را بعمل نیاورند مؤاخذه می کند و هیچ پادشاه ظالمی مؤاخذه نمی کند از رعیت خود که چرا به آن مقصودی که من در دل خود داشتم و به شما نگفته بودم و شما نمی دانستید عمل نکردید مگر آنکه آن سلطان ظالم علاوه بر ظلم خود دیوانه باشد که از رعیت خود مؤاخذه کند که چرا به مقصودی که من در دل خود داشتم و شما نمی دانستید عمل نکردید ؟ و بر فرضی که سلطان ظالم دیوانه ای چنین مؤاخذه ای را از رعیت خود کرد باز مقصودی را که در دل داشته و رعیت نمی دانسته اند بعمل نیامده و محال

است که بعمل آید با ندانستن رعیت. پس علاوه بر ظلم و دیوانگی کار لغو و بی حاصل است تکلیف به امر محال و تکلیف به مالا یطاق.

و به اتفاق عقول و کتابهای اهل دینهای آسمانی خداوند عالم جلّ شأنه قادر و عادل است و ظالم نیست و حکیم است و بازیگر و لغو کار نیست و امر محالی را بر خلق خود وارد نیاورد و تکلیف به مالا یطاق نکند. پس بطور جزم و قطع و یقین عقلی و نقلی آنچه را از خلق خود خواسته یقیناً به ایشان رسانیده. پس اگر عمل کردند به ایشان ثواب می دهد و اگر عمل نکردند عذاب می کند.

و به اتفاق عقول و کتابهای اهل دینهای آسمانی خداوند عالم جلّ شأنه از خلق خود دین خود را خواسته و شرعی و ناموسی از برای خلق خود قرار داده چه در عقاید ایشان و چه در اعمال ایشان. پس به اتفاق عقول و کتابهای اهل دینهای آسمانی علی الخصوص دین اسلام علی الخصوص مذهب اهل ایمان، دینی و شرعی و ناموسی و حلال و حرامی و آنچه را که از خلق خود خواسته که بعمل بیاورند - چه امرهای کلی و بزرگ و چه امور جزئی - تمام آنها را به خلق رسانیده بطور جزم و قطع و یقین عقلی و نقلی. چرا که او بطور جزم و قطع و یقین عقلی و نقلی عالم و قادر و عادل و حکیم است بلکه علاوه بر این صفات رؤف و رحیم و صاحب فضل و کرم است.

و معقول و منقول اهل دینهای آسمانی نیست علی الخصوص دین اسلام علی الخصوص مذهب اهل ایمان که چنین خدائی جلّ جلاله و عمّ نواله حجت او کامل نباشد و بر خلق خود حجت خود را ظاهر نکرده باشد و از برای خلق حجتی را باقی گذارده باشد که بتوانند بگویند که خدایا ما را معذور بدار که ما دین تو را ندانستیم و حلال و حرام تو را و آنچه را که تو از ما خواسته بودی ندانستیم و نشناختیم و تو آنچه از ما خواسته بودی به ما نرساندی و به ما نفهماندی. پس خداوند دانای قادر عادل حکیم رؤف رحیم عطوف مهربان می گوید که من آنچه را که از شما نخواستم بودم و به شما نرسانیده بودم و به شما نشاناسانیده بودم و از برای شما ظاهر و واضح نکرده بودم تکلیف به شما نکردم و لایکلف الله نفساً الا ما اتیها و ماعرفها و آنچه را که از شما خواسته بودم به شما رسانیدم و به شما فهمانیدم و ظاهر و واضح کردم و حجت خود را بر شما تمام کردم و نقصانی در حجت من نبود و حجت من کامل بود بطوری که عذری از برای شما باقی نگذاشتم. پس بعد از اتمام حجت و اکمال آن بطوری که مافوق آن به تصور شما در نیاید و نتوانید تصور کنید که اگر طوری دیگر کرده بودی ما بهتر می فهمیدیم آنگاه هر کس از شما قبول کرد و ایمان آورد خود را نجات داد و هر کس قبول نکرد و کافر شد خود را هلاک کرد فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر. و می گوید که من پیغمبران و حجتهای معصوم از برای شما فرستادم که معصوم بودند از مخالفت من در رسانیدن امر من به شما و معصوم بودند از جهل و سهو و نسیان و خطا و لغزش و عصیان در رسانیدن احکام من و دین و آیین من به شما و رسالت خود را در کسانی قرار دادم که تقصیری در رسانیدن احکام من به شما نکنند و مساهله و مسامحه در ادای آن نکنند. پس اگر ایشان را مأمور کرده بودم که احکام مرا به قومی معین برسانند به همان قوم رسانیدند مانند ذوالنون که فرموده و ارسلناه الی مائة الف او یزیدون و اگر ایشان را مأمور کرده بودم که امر مرا در عصری به خلق برسانند رسانیدند و تخلف نکردند. و اگر مأمور کرده بودم یکی از ایشان را که خاتم پیغمبران باشد و قرار داده بودم که پیغمبری بعد از او نیاید تا روز قیامت و حلال او حلال باشد تا

روز قیامت و حرام او حرام باشد تا روز قیامت و شرع او دین خدا باشد تا روز قیامت و قرار داده بودم که شرعی دیگر غیر از شرع او در میان خلق ظاهر نکنم تا روز قیامت و او را رسول خود قرار داده بودم در رسانیدن جمیع حلال و حرام و شرایع و احکام من و جمیع مرادات من از خلق تا روز قیامت، پس او هم صلی الله و علیه و آله به مقتضای امر من که به او وحی کرده بودم که بَلِّغْ مَا نَزَّلَ الْيَكُ مِنْ رَبِّكَ و ان لم تفعل فمابلّغت رسالته و الله يعصمک من الناس کوتاهی در رسانیدن آنها نکرد و همه مرادات مرا به خلق رسانید چرا که او را معصوم قرار داده بودم که مخالفت مرا نکند.

و چون قرار داده بودم که از برای حفظ دین و آیین خود حاملی معصوم باشد مثل اینکه خود او حامل معصومی بود از برای حفظ دین و آیین من به او وحی کردم که او را تعیین کند و به خلق برساند و او را به خلق بشناساند که اگر او را قرار نمی دادم دین و آیین من خود به خود محفوظ نمی ماند، چنانکه اگر خود او را پیغمبر قرار نمی دادم دین و آیین خود به خود در روی زمین موجود و محفوظ نمی شد، او هم صلی الله و علیه و آله کوتاهی نکرد و تعیین او را فرمود از برای رسانیدن مرادات الهیه به خلق بعد از خود. و فرمود حلال و حرام و تمام مرادات الهیه بیش از این است که من همه را از برای شما بیان کنم و شما بتوانید که همه را از من فراگیرید و حفظ همه را نمی توانید بکنید پس من جمیع مرادات الهیه را به امیر المؤمنین علیه السلام سپرده ام و او بعد از من خلیفه و جانشین و قائم مقام من است در میان شما پس باید بعد از من او را اطاعت کنید چنانکه مأمور بودید که مرا اطاعت کنید چنانکه خداوند عالم جلّ شأنه امر فرموده شما را و فرموده یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم. پس حضرت امیر المؤمنین علیه صلوات المصلین مرادات الهیه را به خلق رسانید و کوتاهی و تقصیری در آنها نکرد و همچنین او حضرت امام حسن علیه السلام را بعد از خود تعیین فرمود در رسانیدن مرادات و اوامر الهیه به خلق و همچنین هریک از ائمه معصومین علیهم السلام به تعیین امام سابق علیه السلام مرادات الهیه را به خلق رسانیدند تا امام دوازدهم عجل الله فرجه. و بطوری رسانیدند که خداوند عالم جلّ شأنه از خلق خواسته بود بطوری که یک سرمویی فرو گذاشت نکردند چرا که معصوم بودند از مخالفت کردن خداوند عالم جلّ شأنه چنانچه در زیارتشان می خوانی و علمای سابقین و جمیع شیعه خوانده اند و می خوانند که و احکمتم عقد طاعته و نصحتم له فی السرّ و العلانیة و دعوتم الی سبيله بالحکمة و الموعظة الحسنة و بذلتم انفسکم فی مرضاته و صبرتم علی ما اصابکم فی جنبه و اقمتم الصلوة و ایتیم الزکوة و امرتم بالمعروف و نهیتم عن المنکر و جاهدتم فی الله حق جهاده حتی اعلنتم دعوته و بینتم فرائضه و اقمتم حدوده و نشرتم شرایع احکامه و سنتم سنّته و صرتم فی ذلک منه الی الرضا. یعنی ای امامان من، شما محکم کردید عقد طاعت خدا را و نصیحت کردید از برای او در پنهان و آشکار و دعوت کردید خلق را بسوی راه خدا به حکمت و موعظه حسنه و خودداری نکردید در رضاهای او و صبر کردید بر مصیبت هایی که در راه خدا به شما رسید و برپا داشتید نماز را و ادا کردید زکات را و امر کردید به معروف و نهی کردید از منکر و کوشیدید در امر الهی حق کوشیدن تا آنکه ظاهر کردید دعوت او را و بیان کردید فرائض او را و برپا کردید حدود او را و منتشر کردید در میان خلق شرایع و احکام او را و برقرار کردید سنّت او را و جاری شدید در امور الهیه بطوری که او راضی بود.

و غافل مباش مثل غافلین که بگویی خود این زیارت مثل سایر احادیث بطور یقین از ائمه طاهرین علیهم السلام صادر نشده و

بطور مظنه صادر شده، پس متذکر باش و غافل مباش که مضامین این فقرات از ضروریات مذهب شیعه اثنی عشری است و ضروریات دین و مذهب از جمیع دلیلهای محکم تر است بطوری که هر کس انکار کند کافر شود و در جهنم مآلّد گردد و از واضح ترین ضروریات مذهب شیعه اثنی عشری است که ائمه علیهم السلام معصومند و آنچه مأمورند بکنند می کنند و تخلف نمی کنند و حجت های الهی هستند در رسانیدن مرادات الهیه و اوامر و نواهی او به خلق و یک سر مویی مخالفت امر الهی را نمی کنند و به همان طوری که او راضی است جاری می شوند.

پس متذکر باش و غافل مباش که جمیع دین و آیین الهی و جمیع حلال و حرام او را و جمیع مسائل و احکام الهی را که خداوند عالم جلّ شأنه از برای پیغمبر صلی الله و علیه وآله نازل کرده و باید آنها تا روز قیامت در میان خلق باشد، باید ائمه طاهرین علیهم السلام به خلق برسانند چرا که دینی غیر از دین پیغمبر صلی الله و علیه وآله از جانب خدا نازل نخواهد شد تا روز قیامت و شرعی غیر از شرع او و حلالی غیر از حلال او و حرامی غیر از حرام او نخواهد بود تا روز قیامت و رساننده آنها ائمه طاهرین علیهم السلام هستند و چون معصوم هستند تخلف نمی کنند و می رسانند.

و متذکر باش و غافل مباش مثل غافلین که خیال کنی که ایشان علیهم السلام معصوم بودند و رسانیدند و لکن به خلق نرسید یا به خلقی که در عصر خود ایشان علیهم السلام بودند رسید اما در زمان بعد از ایشان راویان اخبار و ناقلان آثار باید برسانند و ایشان معصوم از جهل و سهو و نسیان و خطا و عصیان نیستند، پس از این جهت نمی توان یقین حاصل کرد که آنچه روایت کرده اند همانی است که ائمه علیهم السلام فرموده اند و رسانیده اند از این جهت بطور یقین به ما نرسیده مرادات الهیه و بطور مظنه رسیده و احتمال می رود که برخلاف آنچه خداوند عالم جلّ شأنه خواسته و برخلاف آنچه ائمه علیهم السلام فرموده اند و رسانیده اند به ما رسیده باشد. پس متذکر باش و غافل مباش که در این صورت خداوند عالم جلّ شأنه مرادات خود را به ما نرسانیده اگر چه مانع از رسانیدن او، خلق بوده اند. و همچنین در این صورت ائمه طاهرین علیهم السلام مرادات الهیه را به ما نرسانیده اند اگر چه به حاضرین عصر خود رسانیده باشند پس در این صورت حجت الهی بر خلق این زمان ناقص خواهد بود و حال آنکه به اتفاق عقول اهل ادیان آسمانی و کتابهای آسمانی، حجت الهی باید کامل باشد و نقصانی در آن نباشد و ارسال رسل و انزال کتب و معجزات صاحبان معجز و عصمت ایشان از جهل و غفلت و سهو و نسیان و خطا و عصیان در وقت ادای احکام الهی به خلق از برای همین بود که خلق احکام ایشان را احکام الهی دانند از روی یقین و احتمال ندهند که شاید حکم ایشان در واقع حکم بغیر ما نزل الله باشد.

پس متذکر باش و غافل مباش که جمیع پیغمبران خدا و اوصیای ایشان علیهم السلام در زمان حضور خودشان هم احکام الهی را بواسطه راویان اخبار و ناقلان آثار به سایر خلق می رسانیدند و غافل مباش از اینکه پیغمبری یا وصی پیغمبری یافت نمی شود که احکام الهی را به نفس نفیس خود بطور ظاهر به فرد فرد خلق از مرد و زن در جمیع حالات رسانیده باشد و عادت و دأب حجت های الهی همیشه این بوده که در مجلسی از برای بعضی که حاضر بودند احکام الهی را می فرمودند و آن حاضرین به غائبین می رسانیدند و با وجودی که حاضرین معصوم از جهل و غفلت و سهو و نسیان و خطا و عصیان نبودند حجت الهی بر غائبین تمام بود و نقصانی در آن نبود چرا که از جانب معصومین علیهم السلام مأمور بودند که احکام الهی را از حاضرین اخذ کنند و در

صورتی که معصوم حقیقی به کسی امر کند که احکام الهی را از فلان شخص اخذ کن اگر چه آن شخص بدون امر معصوم قول او حجت نباشد و لکن بعد از آنکه معصومی گفت که قول او قول من است و حکم او حکم من است، قول او و حکم او به قول معصوم حقیقی و امر او حجت خواهد بود که احتمال نقصانی در آن راهبر نیست. و اگر کسی غافل نباشد می داند که بنای جمیع معصومین علیهم السلام در جمیع اعصار بر همین بوده که حکمی را از برای حاضرین می فرمودند و حاضرین به غائبین می رسانیدند.

و اگر کسی غافل نباشد می داند که این مطلبی را که عرض کردم محض خیال خود نبود و همیشه در جمیع روزگار از آدم گرفته تا خاتم صلی الله و علیه و آله تا بعد، معصومین علیهم السلام احکام الهی را از برای حاضرین می فرمودند و حاضرین به غائبین می رسانیدند و این بنا از جانب خداوند عالم جلّ شأنه مقرر بود چرا که معصومین علیهم السلام این بنا را مقرر داشتند و هرگز هیچ یک از معصومین علیهم السلام به نفس نفیس خود به جمیع فرد فرد مردم از مرد و زن در جمیع حالات بطور ظاهر احکام الهی را نمی رسانیدند اگر چه در باطن به علمی که خود معصوم داشته و به تصرفی که از برای خود او علیه السلام بوده به نفس نفیس خود عند الله جمیع احکام او را بطوری که او خواسته بدون کم و زیاد به جمیع فرد فرد خلق از مرد و زن در جمیع حالات به ایشان رسانیده، چنانکه در باطن خداوند عالم جلّ شأنه جمیع احکام خود را بطوری که مراد خود او بود، خود به خلق رسانیده بواسطه ملائکه و پیغمبران و اوصیای پیغمبران علیهم السلام و سایر واسطگان خود، و این مطلب امری نیست که مظنون باشد بلکه امری است یقینی که احتمال خلافی در آن نیست و هر کس که غافل نیست می داند که بنای عالم و اساس عیش بنی آدم از آدم گرفته تا خاتم صلی الله و علیه و آله تا بعد بر این بوده و این مطلب بطور یقین چنین بوده که احتمال خلاف در آن نمی رود. و اگر کسی غافل نباشد می داند که مطلب مظنه ای نیست که خلاف آن محتمل باشد و حقیقت مظنه این است که احتمال خلافی در آن راهبر باشد.

پس متذکر باش و غافل مباش مثل غافلان که بنای عالم و اساس عیش بنی آدم در نفس احکام الهی بر علم و یقین بوده نه بر ظن و تخمین در نفس احکام الهی. پس احادیثی که در این مطلب وارد شده مثل اینکه فرموده اند لا عذر لاحد من موالینا فی التشکیک فیما یرویه عتّا ثقاتنا و مثل اینکه فرموده اند اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجة الله و مثل اینکه فرموده اند انظروا الی رجل منکم قد روی حدیثنا تا آخر، و امثال این قبیل احادیث چون مطابق است مضمون آنها با اتفاق عقول و کتابهای اهل ادیان آسمانی، احادیثی است یقینی و حق و صدق است و احادیثی نیست که به گمان اهل گمان مفید ظن باشد که نتوان از آنها استدلال بر حرمت مظنه کرد در نفس احکام الهی چرا که حقیقت مظنه آن است که خلافی در آن محتمل باشد نزد عقل. و مضمون این احادیث مطابق است با اتفاق عقول اهل ادیان آسمانی و کتابهای ایشان که حجت الهی بر خلق تمام است بطوری که احتمال ناتمامی در آن نیست و احکام او احکام یقینی است که احتمال حکم غیر او در آنها نمی رود و عصمت حجت های خود را از برای همین قرار داده که احتمال خطائی و سهوی و نسیانی نرود که قول ایشان قول خدا است و حکم ایشان حکم خدا است و اطاعت ایشان اطاعت خدا و مخالفت و کفر به ایشان مخالفت و کفر به خدا است و این مطلب مطابق و موافق است با قول خداوند عالم جلّ شأنه که فرموده یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر

منكم و مضمون این قبیل از آیات مطابق و موافق است با اتفاق عقول اهل ادیان آسمانی و کتابهای ایشان که محتمل خلافی نیست که اگر چه صحیح الصدور است ظنی الدلالة باشد چرا که مرادات الهی را به غیر این طور محتمل نیست که خلق بتوانند بفهمند. در خانه اگر کس است این حرف بس است و اگر نیست که فماتغنی الايات و النذر عن قوم لا يؤمنون فبأی حدیث بعد الله و آیاته يؤمنون.

و صلی الله علی محمد و آله القائمين مقام الله رب العالمين و الحمد لله رب العالمين .

«المقدمة الرابعة»

فی ذکر نبذة مما ذكره المحققون المحققون من العلماء الاعلام رضوان الله عليهم فی صحة الاخبار المتداولة المتمسك بها بينهم .

و قد احببت ان اورد ما ذكره الشيخ الحرّ رحمة الله فی خاتمة كتابه المسمّى بهداية الائمة لمافيها من العلم بما وقع قبل هذه الازمان عن بصيرة من غير غفلة و غرور بما هو شایع و هو خلاف ما عليه المتقدمون فقال : «الخامسة: فی ذكر شهادة جمع كثير من علمائنا بصحة الكتب التي نقلنا منها و امثالها و ثبوت مافيها من النقل عنهم عليهم السلام و قد شهد اكثر علمائنا بذلك و بان تلك الاخبار بعضها متواتر و الباقي محفوظ بالقرائن و تقتصر منهم على اثني عشر :

فالاول : رئيس المحدثين محمد بن علي بن الحسين بن بابويه فانه قال فی اول كتاب من لا يحضره الفقيه : «قصدت الى ايراد ما فتى به و احكم بصحته و اعتقد انه حجة بيني و بين ربّي جلّ ذكره و جميع ما فيه مستخرج من كتب مشهورة عليها المعول و اليها المرجع مثل كتاب حرير و كتاب الحلبي و كتب علي بن مهزيار و كتب الحسين بن سعيد و نوادر احمد بن محمد بن عيسى و كتاب الرحمة لسعد بن عبدالله و جامع شيخنا محمد بن الحسن و نوادر ابن ابي عمير و كتاب المحاسن للبرقي و رسالة ابي رضى الله عنه اليّ . و غيرها من الاصول و المصنفات التي طرقي اليها معروفة» انتهى . و هو صريح فی الجزم بصحة احاديث كتابه و ثبوتها و شهادته بذلك لها و لاحاديث الكتب المذكورة التي نقل منها و كذلك شهد فی جملة من مؤلفاته بثبوت احاديثها اما فی اول الكتاب او آخره او فی اثنا عشر شهادته تفيد العلم العادي الذي لا يحتمل النقيض عادة خصوصاً مع ملاحظة علمه و فضله و زهده و جلالة شأنه و عظم قدره بين الامامية و زيادة اطلاعه و سعة رواياته و كونه صدوقاً رئيس المحدثين و وجود الاصول المعتمدة عنده و خطوط الائمة عليهم السلام و الكتب التي عرضت عليهم و قرب عهده بهم و كونه ولد بدعوة صاحب الامر عليه السلام و قد اثني عليه فی التوقيع و شهد بانه خير الى غير ذلك من القرائن فخبره هنا عن امر محسوس يفيد العلم لا الظن بخلاف الفتوى لانه امر غير محسوس يقع فيه الاشتباه و لذلك روى عنهم عليهم السلام خذوا بمارووا و ذروا مارأوا .

الثاني : ثقة الاسلام محمد بن يعقوب الكليني فانه قال فی اول الكافي : «وقلت انك تحب ان يكون عندك كتاب كاف يجمع من جميع فنون علم الدين ما يكتفى به المتعلم و يرجع اليه المسترشد و يأخذ منه من يريد علم الدين و العمل به بالاثار الصحيحة عن الصادقين عليهم السلام و السنن القائمة التي عليها العمل و بها تؤدّى فرائض الله و قديسر الله و له الحمد تأليف ماسألت مع ما رجونا ان نكون مشاركين لكل من اقتبس منه و عمل بما فيه فی دهرنا هذا و فی غابره الى انقضاء الدهر» انتهى . و هو صريح ايضاً فی الشهادة بصحة احاديث كتابه و ثبوتها بوجوه لا تخفى خصوصاً مع ملاحظة احواله التي هي اعظم و اجلّ من احوال الصدوق

السابقة ولم يذكر في كتابه قاعدة يتميز بها الصحيح عن غيره لو كان فيه غير صحيح واصطلاح المتأخرين لم يكن في زمانه قطعاً كما يأتي ومعلوم انه كان في زمن الغيبة الصغرى وروى عن جماعة من السفراء والثقات الذين كانوا سفراء ايضاً وروى انه شاهد الامام عليه السلام ولا ريب ان الكتب المعتمدة والاصول المعروضة على الائمة عليهم السلام كانت عنده و كان قادراً على تحقيق احوال الكتب والاحاديث من المهدي عليه السلام لو كان عنده شك فيها وذكر الشيخ بهاء الدين في رسالته الوجيزة «ان الكليني الف الكافي في عشرين سنة قال و لجلالة قدره عدّه جماعة من علماء العامة كابن الاثير في جامع الاصول من المجددين لمذهب الامامية على رأس المائة الثالثة بعد ما ذكر ان الامام على بن موسى الرضا عليه السلام هو المجدد لذلك المذهب على رأس المائة الثانية» انتهى .

الثالث : رئيس الطائفة ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسي فانه ذكر في كتاب العدة و في الاستبصار ما حاصله ان اخبار كتبنا المعتمدة اما متواترة او محفوفة بالقرائن المفيدة للعلم بمضمونها او المفيدة لوجوب العمل بها وان كل حديث عمل به في كتابي الاخبار و غيرهما لا يخرج عن تلك الاقسام و كثيراً ما يقول عند تأويل الخبر المعارض الذي لا يعمل به لقوة معارضه هذا خبر واحد لا يفيد علماً ولا عملاً فظهر ان الذي عمل به متواتر او مفيد للعلم موجب للعمل بها بالقرائن و قد شهد في الفهرست بصحة اكثر الكتب المشهورة و ثبوت احاديثها .

الرابع : الشيخ الجليل بهاء الدين محمد العاملي فانه مع ميله الى طريقة الاصوليين من تقسيم الحديث الى صحيح وحسن وموثق وضعيف قال في مشرق الشمس : «هذا الاصطلاح لم يكن معروفاً بين قدمائنا كما هو ظاهر لمن مارس كلامهم بل المعروف بينهم اطلاق الصحيح على ما اعتضد بما يقتضى اعتمادهم عليه او اقترن بما يوجب الوثوق به والركون اليه وذلك امور منها وجوده في كثير من الاصول الاربعمئة التي نقلوها بطرقهم المتصلة باصحاب العصمة عليهم السلام و كانت متداولة مشهورة و منها تكرره في اصل او اصليين منها فصاعداً و منها وجوده في اصل معروف لاحد الجماعة الذين اجمعوا على تصديقهم او تصحيح ما يصح عنهم او العمل برواياتهم و منها اندراجه في احد الكتب التي عرضت على الائمة عليهم السلام فأثنوا على مصنفها ككتاب الحلبي و كتاب يونس و كتاب الفضل بن شاذان و منها كونه مأخوذاً من الكتب التي شاع بين سلفهم الوثوق بها و الاعتماد عليها و قد جرى رئيس المحدثين في الفقيه على متعارف القدماء فحكم بصحة جميع احاديثه و كذلك جماعة من علماء الرجال لمالاح لهم من القرائن الموجبة للوثوق و الاعتماد» انتهى . و ذكر ان اول من قرر الاصطلاح الجديد العلامة و انه كثيراً ما يسلك طريق المتقدمين هو و غيره من المتأخرين اقول هذه القرائن كلها موجودة في اكثر احاديث كتابنا هذا و امثاله كما يعرفه المحدث الماهر .

و قال الشيخ بهاء الدين ايضاً في رسالة الوجيزة في الدراية : «قد كان جميع قدماء محدثينا ما وصل اليهم من كلام ائمتنا عليهم السلام في اربعمئة كتاب تسمى الاصول ثم تصدى جماعة من المتأخرين شكر الله سعيهم لجمع تلك الكتب و ترتيبها قليلاً لانتشار و تسهلاً على طالبى تلك الاخبار فألفوا كتباً مضبوطة مهذبة متصلة باصحاب العصمة عليهم السلام كالكافي و من لا يحضره الفقيه و التهذيب و الاستبصار و مدينة العلم و الخصال و الامالى و عيون الاخبار و غيرها» انتهى . و هذه شهادة صريحة

بصحة احاديث الكتب المشار اليها و امثالها بمعنى ثبوتها عن الائمة عليهم السلام و انها جميعها منقولة من تلك الاصول المعتمدة الثابتة بالقرائن القطعية و قد شهد بمثل هذه الشهادة بل ابلغ منها الشهيد الثانى كما يأتى ان شاء الله .

و قال الشيخ بهاء الدين ايضاً فى مشرق الشمسين : « اذا قبل علماؤنا سيما المتأخرون منهم رواية رواها رجل من ثقات الامامية عن احد من الواقفية و نحوهم فقبولهم لها و قولهم بصحتها لابد من ابتناؤه على وجه صحيح لا يتطرق به القدح اليهم كأن يكون النقل من اصله الذى الفه قبل الوقف او بعده و قد اخذه من شيوخ اصحابنا الذين عليهم الاعتماد او من اصحاب الاصول فقد كان دأب اصحاب الاصول انهم اذا سمعوا من الائمة عليهم السلام حديثاً بادروا الى اثباته فى اصولهم لئلا يعرض لهم نسيان » انتهى . و هذه شهادة بصحة الكتب الاربعة و امثالها مما شهد ثقات الامامية بصحته و عملوا به و مثل ذلك رواية الثقات عن الضعفاء و المجهولين خصوصاً فى زمان ظهور الائمة و كثرة الاصول و القرائن المفيدة للعلم و الا لزم ضعف جميع الرواة و الاحاديث فانه لم يبق منهم احد الا و قد روى عن ضعيف او مجهول و ذلك ظاهر .

الخامس : الشيخ الاجل المحقق جعفر بن الحسن بن سعيد فانه مع عدم اعتماده على خبر الواحد الخالى من القرينة المفيدة للعلم قال فى اول المعبر : « روى عن الصادق عليه السلام ما يقارب اربعة آلاف رجل و برز بتعليمه من الفقهاء الافاضل جم غفير من اعيان الفضلاء حتى كتب من اجوبة مسائله اربعمائة مصنف لاربعمائة مصنف سموها اصولاً » . و قال ايضاً فيه : « اجتزأت بايراد كلام من اشتهر علمه و فضله و تقدمه فى نقل الاخبار و جودة الاعتبار و اقتصرت من كتبهم على ما بان فيه اجتهادهم و عرف به اهتمامهم و عليه اعتمادهم فممن اخترت نقله الحسن بن محبوب و احمد بن محمد بن ابى نصر و الحسين بن سعيد و الفضل بن شاذان و يونس بن عبد الرحمن و من المتأخرين ابو جعفر بن بابويه و محمد بن يعقوب الكلينى » انتهى . و قال فى كتاب الاصول : « ذهب شيخنا ابو جعفر الى العمل بخبر العدل من رواة اصحابنا و عند التحقيق يتبين انه لا يعمل الا بهذه الاخبار المروية عن الائمة عليهم السلام و دونها الاصحاب و يدعى اجماع الاصحاب على العمل بهذه الاخبار » انتهى . و له كلام فى بحث الخمس من المعبر صريح فى ان نقل بعض الاصحاب عن الائمة عليهم السلام يفيد العلم مع وجوده فى كتاب معتمد و عدم معارضته و ان المرسل فى ذلك كالمسند .

السادس : محمد بن ادريس الحللى فانه لا يعمل بخبر الواحد و نقل فى آخر السرائر احاديث كثيرة من كتب المشيخة المصنفين و الرواة المحصلين و شهد بصحتها و ثبوتها و الاعتماد عليها منها كتاب موسى بن بكر و كتاب البرنطى و كتاب ابان بن تغلب و كتاب جميل بن دراج و كتاب السيارى و كتاب مسائل الرجال و كتاب المشيخة للحسن بن محبوب و قال فى حقه و هو ثقة من اصحابنا جليل القدر كثير الرواية و كتاب المشيخة كتاب معتمد و كتاب محمد بن على بن محبوب و ذكر انه كان عنده بخط الشيخ الطوسى و كتاب من لا يحضره الفقيه و كتاب قرب الاسناد للحميرى و كتاب الدهقان و كتاب تهذيب الاحكام و كتاب ابن بكير و كتاب ابن قولويه و كتاب الصفوانى و كتاب محاسن البرقى و كتاب العيون و المحاسن للمفيد اقول و هذا يدل على ان تلك الكتب عنده متواترة او محفوفة بالقرائن لما عرفت من مذهبه .

السابع : السيد المرتضى علم الهدى على بن الحسين الموسوى فانه مع عدم قوله بحجية خبر الواحد الخالى عن القرينة قال كما نقله صاحب المعالم و المنتقى : « ان اكثر احاديثنا المروية فى كتبنا معلومة مقطوع على صحتها اما بالتواتر من طريق الاشاعة و

الاذاعة واما بعلامة و امارة دلت على صحتها و صدق روايتها فهي موجبة للعلم مقتضية للقطع و ان وجدناها مودعة في الكتب بسند معين مخصوص من طريق الاحاد». و قال ايضاً: «ان معظم الفقه تعلم مذاهب ائمتنا فيه بالضرورة و الاخبار المتواترة و ما لم يتحقق فيه ذلك لعلة الاقل» انتهى. و وجه ذكر الاكثر و الاقل ان ماله من الاخبار معارض اقوى منه لا يفيد القطع بمضمونه و بوجوب العمل به و لان موضوع كلامه اعم من الكتب المعتمدة و غيرها و اكثر كتب الامامية كانت معتمدة.

الثامن: الشيخ حسن بن الشيخ زين الدين رحمه الله فانه مع ميله الى الاصطلاح الجديد اعترف في مواضع كثيرة من المعالم و المنتقى بان كتبنا المشهورة اخبارها محفوفة بالقرائن كما صرح به في بحث الاجازة و بحث الاخبار و غيرهما. التاسع: شيخنا الشهيد محمد بن مكّي العاملي في الذكرى فانه مع موافقته للعلامة في الاصطلاح صرح بنحو ذلك في اوائله في الوجوه التي اوردها لوجوب اتباع مذهب الامامية و عبارته طويلة فارجع اليها فانه ابلغ من العبارات السابقة.

العاشر: الشيخ زين الدين الشهيد الثاني فانه مع قوله بالاصطلاح الجديد قال في شرح الدراية: «قد كان استقرار امر المتقدمين على اربعمائة مصنف لاربعمائة مصنف سموها اصولاً ثم تداعت الحال الى ذهاب معظم تلك الاصول و لخصها جماعة في كتب خاصة تقريباً على المتناول و احسن ما جمع منها الكافي و التهذيب و الاستبصار و من لا يحضره الفقيه» انتهى. و هو صريح في الشهادة بان هذه الكتب الاربعة كلها منقولة من الاصول الاربعمائة.

الحادي عشر: الطبرسي فانه قال في اول الاحتجاج: «و لانا في اكثر ما نورد من الاخبار باسناده الموجودة للاجماع عليه و لموافقته لمادلت العقول اليه و لاشتهاره في السير و الكتب بين المخالف و المؤلف الا ما اورده عن الحسن بن علي العسكري فانه ليس في الاشتهار على حد ماسواه و ان كان مشتملاً على مثل الذي قدمناه» انتهى.

الثاني عشر: الشيخ المفيد فانه قال في الارشاد: «كان الصادق عليه السلام انبه اخوته ذكراً و اعظمهم قدراً و اجلهم في العامة و الخاصة و نقل الناس عنه من العلوم ما سارت به الركبان و انتشر ذكره في البلدان فان اصحاب الحديث نقلوا اسماء الرواة عنه من الثقات على اختلافهم في الاراء و المقالات و كانوا اربعة آلاف رجل» انتهى. و نقل ابن شهر آشوب في كتاب معالم العلماء عن المفيد انه قال: «صنفت الامامية من عهد امير المؤمنين عليه السلام الى عهد ابي محمد العسكري اربعمائة كتاب تسمى الاصول فهذا معنى قولهم له اصل» انتهى.

اقول عدها اصولاً شهادة بثبوتها و ابتناء الاحكام عليها و وجوب العمل بها و الرجوع اليها و هو ظاهر جداً و نقل ابن شهر آشوب في المناقب ان الذين رووا عن الصادق من الثقات كانوا اربعة آلاف و ان ابن عقدة ذكرهم في كتاب الرجال و نحو ذلك عبارة الطبرسي في اعلام الوري و لو اردنا نقل عبارات جميع علمائنا في ذلك لطال الكلام و فيما ذكرناه كفاية ان شاء الله. و اعلم ان الموجود من المؤلفات في كتاب الرجال لميرزا محمد ستة آلاف كتاب و زيادة كلها صنفت في زمان ظهورهم عليهم السلام و في الغيبة الصغرى و في اوائل الكبرى و الموجود فيه من الثقات و الممدوحين من علماء الامامية و روايتهم يزيد على الف و خمسمائة و جميع ما فيه من الرواة يزيد على سبعة آلاف اكثرهم من اصحاب الائمة عليهم السلام و الباقي من اهل زمان الغيبة و كثير من الثقات و الممدوحين صنّف مائة كتاب و مائتين و ثلثمائة.

«المقدمة الخامسة»*

فى ذكر ما ذكره الشيخ المذكور ايضاً فى ذلك الكتاب

فقال رحمه الله : « العاشرة : فى ذكر نبذة من الاستدلال على صحة احاديث الكتب المشار اليها و امثالها و وجوب العمل بها و ضعف الاصطلاح الجديد على تقسيم الحديث الى اربعة اقسام و يدل على ذلك وجوه :

الاول : انا قد علمنا بالتواتر ان هذه الاحاديث قد دونت و جمعت بامر الائمة عليهم السلام و كان دأبهم و دأب خواص اصحابهم ضبط الاحاديث و حفظها فى مدة تزيد على ثلثمائة سنة و نقلت من كتب المتقدمين الى كتب المتأخرين و ذلك بامرهم عليهم السلام لتعمل بها الشيعة الى يوم القيمة و قد استمر ذلك الى زمان الغيبة الكبرى .

الثانى : انا قد علمنا بالنقل المتواتر انه قد كانت للشيعة كتب صحيحة معتمدة يعملون بها بامر الائمة عليهم السلام و بقيت الى زمان الائمة الثلاثة اصحاب الكتب الاربعة و كانوا متمكنين من التمييز بين الكتب المعتمدة و غيرها و كانوا يعلمون انه مع التمكن من القطع لا يجوز العمل بغيره و نقطع بانهم لم يقصروا فى ذلك ولو قصروا ما شهدوا بصحة تلك الاحاديث بل اصحاب التواريخ اذا تمكّنوا من النقل من كتاب معتمد لا ينقلون من غيره فما الظن بثقة الاسلام و رئيس المحدثين و رئيس الطائفة و امثالهم .
الثالث : ان مقتضى الحكمة الربانية و شفقة النبى و الائمة بالشيعة ان لا يضيع من فى اصحاب الرجال و ارحام النساء الى يوم القيمة و ان تبقى فى ايديهم كتب معتمدة يعملون بها فى زمان الغيبة و مصداق ذلك ثبوت هذه الكتب و جواز العمل بها .

الرابع : الاحاديث الكثيرة الدالة على انهم امروا اصحابهم بكتابة الحديث و تأليفه و العمل به فى زمان الحضور و الغيبة و العمل بها و قد عرفت ان كثيراً من الكتب المؤلفة فى زمانهم موجودة الان موافقة لما ألفت فى زمن الغيبة فالعمل بها موافق للطريقة المأمور بها بل قد تواتر النهى عن العمل بغيرها كما مرّ فى المقدمات و فى القضاء .

الخامس : الاحاديث الكثيرة الدالة على صحة تلك الكتب و عرضها على الائمة عموماً او خصوصاً و قد كان اكثرها عند الكلينى و الصدوق و الشيخ و بعض باق الى الان .

السادس : ان اكثر احاديثنا كان موجوداً فى كتب اصحاب الاجماع و فى كتب الذين وثقهم الائمة و القرائن على ذلك كثيرة فى الكتب الاربعة و غيرها .

السابع : انه لو لم تكن احاديثنا مأخوذة من تلك الكتب الصحيحة الثابتة بالتواتر و القرائن لكان اكثر احاديثنا غير صالح للاعتماد عليها و العادة قاضية ببطلانه و ان الائمة و علماء الامامية لم يتسامحوا فى الدين الى هذه الغاية و لم يرضوا بضلال الشيعة الى يوم القيمة .

الثامن : ان رئيس الطائفة و غيره من علمائنا كثيراً يردّون الحديث الصحيح باصطلاح المتأخرين و يعملون بالضعيف على اصطلاح المتأخرين فلولا ما ذكرنا من ثبوت الضعيف بالقرائن لما صدر ذلك عنهم عادة و كثيراً ما يعتمدون على طرق ضعيفة مع تمكّنهم من طرق صحيحة كما ذكره صاحب المنتقى و غيره و ذلك ظاهر فى صحة الاحاديث بوجوه اخر غير الاسانيد و يلزم منه ضعف الاصطلاح الجديد و الاحاديث ايضاً دالة على ذلك كما مرّ .

التاسع : انا اذا رجعنا الى وجداننا نعلم قطعاً بان شهادة علمائنا بما مرّ من ان هذه الكتب المشهورة منقولة من تلك الاصول الصحيحة التى امر الائمة بالعمل بها يستحيل عادة كونها كذباً غير مطابقة للواقع بل العجب ان هؤلاء المذكورين بل من دونهم

من علمائنا اذا نقلوا قولاً عن ابي حنيفة او غيره من علماء العامة او الخاصة يحصل من نقله الجزم و العلم و اذا نقلوا عن الائمة يتوقف فيه بعض المتأخرين و يزعم انه لم يحصل من نقله الا الظن مع انه لا يتسامح من له ادنى ورع فى القسم الثانى بخلاف الاول و مثل هذا التوجيه ذكره المحقق فى المعتبر فى بحث الخمس و غيره من علمائنا .

العاشر : انا نقطع فى حق كثير من الرواة انهم لم يكذبوا فى الرواية بما بلغنا من احواله و نقطع فى حق كثير منهم بانهم من مشايخ الاجازة يروون عنه بعض الاصول الثابتة المتواترة و لا يضر ضعفه و لا جهالته .

الحادى عشر : ان طريقة القدماء موجهة للعلم مأخوذة عن اهل العصمة عليهم السلام لانهم امروا بها و عمل بها الامامية مدة تقارب سبعمائة سنة و الاصطلاح الجديد مستحدث قطعاً فتعين العمل بطريقة القدماء .

الثانى عشر : ان تلك الطريقة مباينة لطريق العامة و طريق المتأخرين موافقة للعامة و اصطلاحهم بل هو مأخوذ من كتبهم كما هو ظاهر بالتبع و اعترف به صاحب المنتقى و غيره و قد تواتر عن الائمة الامر باجتنب طريقة العامة و التباعد عنها و قد مرّ بعض تلك الاخبار .

الثالث عشر : ان الاصطلاح الجديد يستلزم تخطئة جميع اصحاب الائمة و اكثر علماء الامامية كما ذكره المحقق فى اصوله حيث قال : « افرط قوم فى العمل بخبر الواحد و اقتصر بعض عن هذا الافراط فقالوا كل سليم السند يعمل به و ما علم ان الكاذب قد يصدق و لم يتفطن ان ذلك طعن فى علماء الامامية و قدح فى المذهب اذ لا مصنف الا و هو يعمل بخبر المجروح كما يعمل بخبر العدل » انتهى ثم اختار العمل باخبار الكتب المعتمدة المحفوفة بالقرائن و مثله كلام الشيخ و غيره .

الرابع عشر : ان الاصطلاح الجديد يستلزم ضعف اكثر الاحاديث المنقولة من الاصول المجمع على صحتها لاجل ضعف بعض رواياتها او جهالتهم و بطلان الشهادة بصحتها و ردّ الاجماع على ذلك بل ضعف اكثر اخبار النصوص على الائمة عليهم السلام و اللوازم باطلة فكذا الملزوم بل يستلزم ضعف الاحاديث كلها كما لا يخفى على المتأمل .

الخامس عشر : انه لو لم يجز قبول شهادتهم فى ان هذه الاحاديث منقولة من تلك الكتب الثابتة المجمع عليها لما جاز قبول شهادتهم فى توثيق الرواة و مدحهم فتصير الاحاديث كلها ضعيفة و اللازم باطل فكذا الملزوم بل قبول التعديل اشكل من حيث ان النقل من تلك الكتب امر محسوس ظاهر و التوثيق اخبار عن امر عقلى خفى .

السادس عشر : ان هذا الاصطلاح مستحدث فى زمن العلامة او شيخه احمد بن طاوس و هو اجتهاد و ظن منهما فيرد عليه ما مرّ من النهى المتواتر و هى مسألة اصولية لا يجوز العمل فيها بالظن كما اعترفوا به و ليس لهم دليل قطعى و قد روى عنهم عليهم السلام شر الامور محدثاتها و عنهم عليهم السلام عليكم بالتلاد و اياكم و كل محدث .

السابع عشر : ان موضوع التقسيم خبر الواحد الخالى عن القرينة و قد عرفت اعترافهم و شهادتهم بان هذه الاخبار محفوفة بالقرائن و بعضها متواتر فلا يصح التقسيم مع التواتر و القرائن .

الثامن عشر : اجماع الطائفة المحقة الذى نقله الشيخ و المحقق و غيرهما على نقيض هذا الاصطلاح و استمرار عملهم بخلافه مع دخول المعصوم فى ذلك الاجماع كما عرفت .

التاسع عشر: ان الثقات اذا علموا بثبوت حديث ورووه عن مجهول او ضعيف وشهدوا بصحته لم يبق فرق بين روايتهم تلك و بين روايتهم عن المعصوم مشافهة لعموم النص المتواتر فى الامر بالرجوع الى رواية الثقات خصوصاً مع كثرة طرق حصول اليقين و العلم عندهم كما عرفت و روايتهم عن كتاب معتمد داخله فى ذلك العموم قطعاً.

العشرون: ان هذه الاحاديث الصحيحة بالاصطلاحين لا نزاع فيها و الاحاديث الضعيفة بالاصطلاح المتأخرين التى هى صحيحة باصطلاح المتقدمين اما ان تكون موافقة للاصل فهم يعملون به و نحن نعمل بها فلا وجه للانكار حيث ان مآل الامرين واحد و اما ان تكون مخالفة للاصل فتكون موافقة للاحتياط فصار العمل بطريقة القدماء مجعماً على جوازه و رجحانه عند المتأخرين و نقيضه مختلفاً فيه فكانت طريقة القدماء اقوى و احوط حيث ان مناط عملهم قول المعصوم الثابت بتواتر و قرينة و مناط عمل المتأخرين هناك ظن ضعيف عقلى حاصل من الاصل الذى ليس على حجته دليل قطعى بل الدليل دالّ على فساد.

الحادى والعشرون: ان اصحاب الكتب الاربعة قد شهدوا بصحة كتبهم و نقلها من الاصول المجمع عليها فان صدقوا تعين العمل بها و ان كذبوا ظهر ضعفهم و ضعف جميع الاخبار و هو واضح الفساد.

الثانى والعشرون: انك لا ترى المتأخرين يردون حديثاً ضعيفاً باصطلاحهم ثم يعملون بما هو اقوى منه بل يعملون بما هو اضعف منه من وجوه الاستنباط و الظن كما هو ظاهر لمن تتبع و ان كان له معارض من الحديث فلا كلام لكن قديكون هناك مرجح اخر اقوى من اصطلاحهم و من تأمل عرف ان اصطلاحهم اضعف من الحديث الضعيف عندهم و ما لعله يعترض به على بعض الوجوه المذكورة لا يخفى جوابه على المتأمل و قد ذكرنا بعض الاجوبة فى كتاب وسائل الشيعة و من اراد جعل هذه الوجوه كلها دليلاً واحداً لم يقدر منصف على مناقشة و لا ريب ان دليل الاصطلاح الجديد لا يقاومها و لا يقاربهـ انتهى .

و قال رحمه الله فى الوسائل بعد ذكر هذه الوجوه :

الفائدة العاشرة

فى جواب ما عساه يرد على ما ذكرناه من الاعتراض . قد عرفت هنا و فى اول كتاب القضاء معظم طريقة الاخباريين و نبذة من ادلتهم . فان قلت لا مفرّ للاخباريين عن العمل بالظن و ذلك ان الحديث و ان علم وروده عن المعصوم عليه السلام بالقرائن المذكورة و نحوها قد يحتمل التقية و قد تكون دلالة ظنية ، قلت اما احتمال التقية فلا يضر ما لم يعلم ذلك بقرائن مع وجود المعارض الراجح مع انه قد ورد النص بجواز العمل بذلك كما مرّ و تقدم وجهه و المعتبر من العلم هنا العلم بحكم الله فى الواقع او العلم بحكم ورد عنهم عليهم السلام و اما ظنية الدلالة فمدفوع بان دلالة اكثر الاحاديث قد صارت قطعية بمعونة القرائن اللفظية و المعنوية و السؤال و الجواب و تعاضد الاحاديث و تعدد النصوص و غير ذلك و على تقدير ضعف الدلالة و عدم الوثوق بها يتعين عندهم التوقف و الاحتياط على ان العلم حاصل بوجوب العمل بهذه الاخبار لما مرّ فيكون الدلالة فى بعضها ظاهرة واضحة كاف و ان بقى احتمال ضعيف و الظن حينئذ ليس هو مناط العمل بل العلم بانا مأمورون بالعمل بها . و الانصاف ان الاحتمال الضعيف لو كان معتبراً و منافياً للعلم العادى لم يحصل العلم من ادلة الاصول و مقدماتها و لا من المحسوسات كالمشاهدات لاحتمال الخلاف بالنظر الى قدرة الله و غير ذلك من عمل ساحر و مشعبد و نحوهما و من تشكلات الملائكة و الجن و الشياطين و نحو ذلك و قد قال العلامة فى تهذيب الاصول «و العلم يستجمع الجزم و المطابقة و الثبات و لا ينتقض بالعاديات لحصول الجزم

و احتمال النقيض باعتبارين» انتهى . و لقد بالغ العلامة فى نهج الحق و غيره فى الرد على الاشاعرة و السوفسطائية حيث لم يعملوا بالعلم العادى و جوزوا عليه النقيض بالنسبة الى قدرة الله و كرر ذلك الانكار فى عدة مواضع و كذا غيره من المحققين و قد صرح العلماء فى كتب المنطق و غيرها بان العاديات من جملة اليقينيات الستة حيث ان المتواترات و المجربات و الحدسيات كلها من العاديات و لم يخالف فى ذلك احد و اشتباه بعض افراده الغير الظاهرة الفردية بالظن احياناً لا ينافى كونه يقيناً كما فى المشاهدات .

فان قلت بقى احتمال السهو قائماً لعدم عصمة الرواة و النساخ فلا يحصل العلم و الوثوق ، قلت احتمال السهو يندفع تارة بتناسب اجزاء الحديث و تناسقها و تارة بما تقدم فى الجواب السابق و بعد التنزل نقول قد علمنا بان تلك المسائل عرضت على الائمة عليهم السلام و ورد جوابها و دوت المسائل و الاجوبة فى الكتب المشهورة فاللازم ان تكون جميع الاجوبة المدونة جوابهم او بعضها فان لم ينقل فى مسألة الا حديث واحد او احاديث متفقة لم يبق اشكال و ان نقلت احاديث متخالفة فللمميز علامات يعرفها الماهر و قد تقدم ما يدل على القاعدة التى يجب العمل بها عند اختلاف الحديث و عرفت المرجحات المنصوصة فى القضاء .

فان قلت تواتر الكتب الاربعة السابقة و اكثر الكتب المذكورة مسلم لا يخالف فيه الاصوليون ولكنها متواترة عن مؤلفيها اجمالاً فبقى التواتر منتهياً الى خبر الواحد غالباً وبقى تواتر التفاصيل و بقية الكتب ، قلت قد عرفت ان اكثرها متواتر لا نزاع فيه و اقلها على تقدير عدم ثبوت تواتره فهو خبر محفوف بالقرينة القطعية و معلوم قطعاً بالتبع و التواتر ان تواتر تلك الكتب السابقة و شهرتها اعظم و اوضح من تواتر كتب المتأخرين و على تقدير تخلف ذلك فى بعض الافراد فلا شك فى كونه من قسم الخبر المحفوف بالقرائن لا المجرد منها .

و اما تفاصيل الالفاظ فلا فرق بينها فى الاعتبار و بين تفاصيل الفاظ القراء و ذلك يعلم باتفاق النسخ كما فى القراءان فيحصل العلم بذلك و قد ثبت مقابلة القراءان و الحديث فى زمن الرسول و الائمة عليهم السلام بالتواتر و الوجدان شاهد صدق على حصول العلم بذلك بل ربما يقال ان اختلاف النسخ المعتمدة نظير اختلاف القراءات فى القراءان فما يقال هناك يقال هنا و تواتر الكتب المبحوث عنها نظير تواتر القراءان و كذا العلم بهما اجمالاً و تفصيلاً على ان اختلاف النسخ لا يتغير به المعنى غالباً بخلاف اختلاف القراءات و مع ذلك فاختلاف النسخ و الروايات لا يستلزم التناقض لجواز كونهما حديثين متعددين وقعا فى مجلسين او فى مجلس واحد لحكمة اخرى من تقية و نحوها بخلاف اختلاف القراءات و بعد التنزل فالذى يلزم التوقف فى الصورة المفروضة لافى غيرها .

فان قلت ان رئيس الطائفة كثيراً ما يطرح فى كتابي الاخبار بعض الاحاديث التى يظهر من القرائن نقلها من الكتب المعتمدة معللاً بانه ضعيف ، قلت للصحيح عند القدماء و سائر الاخباريين ثلاثة معان :

احدها : ما علم وروده عن المعصوم عليه السلام .

و ثانيها : ذلك مع قيد زايد و هو عدم معارض اقوى منه بمخالفة التقية و نحوها .

و ثالثها : ما قطع بصحة مضمونه فى الواقع اى بانه حكم الله و لو لم يقطع بوروده عن المعصوم عليه السلام .

و للضعيف عندهم ثلاثة معانٍ مقابلة لمعنى الصحيح :

احدها : ما لم يعلم وروده عن المعصوم عليه السلام بشيء من القرائن .

و ثانيها : ما علم وروده و ظهر له معارض اقوى منه .

و ثالثها : ما علم عدم صحة مضمونه في الواقع لمخالفته للضروريات و نحوها فتضعيف الشيخ لبعض الاحاديث المذكورة معناه ان الحديث ضعيف بالنسبة الى معارضه و ان علم ثبوته بالقرائن .

و اما الضعيف الذي لم يثبت عن المعصوم عليه السلام و لم يعلم كون مضمونه حقاً فقد علم بالتبعية و النقل انهم ما كانوا يثبتونه في كتاب معتمد و لا يهتمون بروايته بل ينصون على عدم صحته .

فان قلت في كتاب من لا يحضره الفقيه ما يدل على الطعن في بعض احاديث الكافي و ذلك قوله في باب الرجل يوصى الى رجلين لست افتي بهذا الحديث مشيراً الى ما رواه الكليني عن الصادق عليه السلام بل افتى بما عندي بخط العسكري عليه السلام و لو صح الخبر ان لوجب الاخذ بالآخر كما امر به الصادق عليه السلام و قوله في باب الوصي يمنع الوارث ما وجدت هذا الحديث الا في كتاب محمد بن يعقوب و لا رويته الا من طريقه ، قلت اما الاول : فليس بصريح في نفى صحة الحديث الذي في الكافي لاحتمال ارادته نفى تساوي الصحة فان خط المعصوم عليه السلام اقوى من النقل بوسائط او بسبب التقدم و التأخر خاصة فيكون تضعيفاً بالنسبة الى قوة المعارض كما مرّ فلا ينافي ثبوت وروده عن المعصوم عليه السلام و يحتمل كونه غافلاً عما صرح به الكليني في اول كتابه . و اما الثاني : فان عدم الوجدان لا يدل على عدم الوجود و عدم روايته الحديث لا يدل على عدم صحته و يبعد بل يستحيل عادة استحضار ابن بابويه لجميع الاحاديث و الروايات و الطرق في وقت واحد مع احتمال غفلة عن شهادة الكليني بصحة كتابه في ذلك الوقت .

فان قلت هب ان القرائن ظهرت عند القدماء فكيف يجب على المتأخرين تقليدهم فيها ثم انهم قد يختلفون في اثباتها و نفيها في بعض المواضع ، قلت اكثر القرائن كما مرّ قد بقيت الى الان و قد تجدد قرائن اخر و ما لم يبق فروايتهم له و شهادتهم به قرينة كافية لانه خبر واحد محفوف بالقرينة لثقة راويه و جلالته و اعترافهم بالقرائن من جملة القرائن عندنا و نفى بعضهم لها في بعض المواضع لا يضرّ لانه نفى غير محصور و عدم الوجدان لا يدل على عدم الوجود غاية عدم ظهور المنافي لاشتغاله بتحقيق غيره من العلوم او لكثرة تتبعه لكتب العامة و احاديثهم خالية من القرائن او غفلته عنه في ذلك الوقت سلمنا لكن اللازم التوقف في ذلك الموضوع بعينه لا في غيره .

فان قلت قد ورد في حديث عمر بن حنظلة الامر بالعمل بخبر الثقة و ترجيحه على رواية غيره بل ترجيح رواية الاوثق على رواية الثقة و هذا يصلح سنداً للاصطلاح الجديد مع قوله تعالى ان جاءكم فاسق بنبأ فتبينوا و ما ادعاه بعضهم من انسداد باب القرائن ، قلت اما الترجيح فلا شك فيه و لا ينافي كون المرجوح ثابتاً و ارداً للثقة او نحوها كما في متشابهات القراءان و ذلك عند عدم وجود مرجح آخر اقوى منه كالثقة و هو مخصوص ايضاً بما اذا لم يوجد الحديثان في كتاب معتمد صحيح بل يكون الحديثان قدر واهما رجلاان و لم يعلم ثبوتهما في الاصول و الكتب المعتمدة و هذا ظاهر من حديث عمر بن حنظلة و لا دلالة له على جواز العمل بذلك في غير محل التعارض و لا في احاديث الكتب المشهورة لها بالصحة او المعروضة على الائمة عليهم السلام و الاعتماد

على القياس فى مثله غير معقول و ليس فيه عموم شامل لتلك الكتب بل العلم حاصل بان كثيراً من وسائط تلك الاسانيد كان ضعيفاً او مجهولاً كما مرّ على ان الاية و الرواية على تقدير دلالتهما على المطلوب تدلان على ما نقوله و هو ان الاخبار قسمان لا اربعة و مع ذلك فالرواية خبر واحد لا يستدلون بمثلها فى اصول و دلالة الاية لمفهوم الشرط و الصفة المختلف فى حجيتها و ليس عليها دليل قطعى و هو استدلال بظن على ظن .

قال الطبرسى فى مجمع البيان : « و قد استدل بعضهم بالاية على وجوب العمل بخبر الواحد اذا كان عدلاً من حيث ان الله اوجب التوقف فى خبر الفاسق فدلّ على ان خبر العدل لا يجب التوقف فيه و هذا لا يصح لان دليل الخطاب لا يعول عليه عندنا و عند اكثر المحققين » انتهى . على ان الامر بالتثبت مخصوص بصورة واحدة و هى ما دلّ عليه قوله ان تصيبوا قوماً بجهالة فتصبحوا على ما فعلتم نادمين و هى صورة نادرة فحمل باقى الصور عليها قياس باطل .

و نجيب ايضاً بان عملنا ليس بخبر الفاسق وحده بل بخبره مع خبر جماعة كثيرين من العدول و الثقات و ثبوته و صحته و نقله من اصول مجمع عليها و غير ذلك من القرائن و هو مطابق لمضمون الاية و الرواية اذ مناط العمل خبر الثقات و العدول فقداً تينا بما امرنا به من التثبت و التبين ثم عملنا بما يتعين لنا ثبوته و عند التحقيق يعلم ان الترجيح بزيادة العدالة لا يصلح سنداً للاصطلاح الجديد لان العدالة مخصوصة برواة الصحيح غير موجودة فى رواة الحسن و الموثق و الضعيف و كان ينبغى تقسيم الصحيح الى الاقسام بحسب زيادة العدالة فهو بعيد عن مضمون خبر عمر بن حنظلة على ان معرفة العدل من الرواة فى زماننا متعذرة غالباً فان علماء الرجال لم يضبطوا مراتب العدالة الا نادراً و تلك المواضع مع ندورها جداً لا تفهم من الاصطلاح الجديد قطعاً فاین هذا عمادعاه المعترض لولا التمويه .

و اما زيادة الثقة فلم تذكر فى حديث عمر بن حنظلة كما مرّ و مع ذلك فان الذين وضعوا هذا الاصطلاح و عملوا به لا يخصونه بمقام التعارض بل يردون الحديث بسببه من غير معارض و قد صرحوا فى الاصول و الفروع بخلاف مادعاه المعترض . و اما دعوى انسداد باب القرائن فقد عرفت عدم صحتها و اعترافهم بإمكان سلوك طريق القدماء الان و بانه قد وقع من اصحاب ذلك الاصطلاح كثيراً .

فان قلت ان الشيخ كثيراً ما يضعف الحديث معللاً بان الرواية ضعيف و ايضاً يلزم كون البحث عن احوال الرجال عبثاً و هو خلاف اجماع المتقدمين و المتأخرين بل النصوص عن الائمة كثيرة فى توثيق الرجال و تضعيفهم ، قلت اما تضعيف الشيخ بعض الاحاديث بضعف راويه فهو تضعيف غير حقيقى لما تقدم و انما هو تضعيف ظاهر و مثله كثير من تعليقاته كما اشار اليه صاحب المنتقى فى بعض مباحثه حيث قال و الشيخ مطالب بدليل ما ذكره ان كان يريد بالتعليل حقيقته و عذره بما ذكر فى اول التهذيب من رجوع بعض الشيعة عن التشيع بسبب اختلاف الحديث فهو كثيراً ما يرجح بترجيحات العامة على ان الاقرب هناك ان مراده انه ضعيف بالنسبة الى قوة معارضه لا ضعيف فى نفسه فلا ينافى ثبوته و مما يوضح ذلك انه لا يذكره الا فى مقام التعارض بل فى بعض مواضع التعارض و ايضاً فانه يقول هذا ضعيف لان راويه فلان ضعيف . ثم تراه يعمل برواية ذلك الراوى بعينه بل برواية من هو اضعف منه فى مواضع لا تحصى و كثيراً ما يضعف الحديث بانه مرسل ثم يستدل بالحديث المرسل بل كثيراً ما يعمل بالمراسيل و برواية الضعفاء و يرد المسند و رواية الثقات و هو صريح فى المعنى الذى قلناه على ان فعل غير المعصوم ليس

بحجة .

و اما البحث عن احوال الرجال فلا يدل على الاصطلاح الجديد كيف و قد صرحوا بخلافه و عملهم لا يوافق قطعاً و قد عرفت انه مستحدث بعد مدة طويلة تقارب سبعمائة سنة .

و للبحث عن احوال الرجال فوائد :

منها الاطلاع على بعض القرائن التي عرفها المتقدمون .

و منها وجود السبيل الى كثرة القرائن الدالة على ثبوت الحديث كما صرح به صاحب المعالم .

و منها امكان الترجيح بذلك عند التعارض مع عدم مرجح اخر اقوى منه كما مر .

و منها امكان اثبات التواتر بنقل جماعة و ان كانوا قليلين لعدم انحصار عدده على الصحيح بل عدده يختلف باختلاف احوال الرواة و الضابط احالة العادة تواطئهم على الكذب فقد يحصل باقل من خمسة كما صرح به المحققون و يشهد به الوجدان في موارد كثيرة .

و منها معرفة احوال الكتب التي نريد النقل منها و العمل بها فان كان راوى الكتاب و مؤلفه ثقة عمل به و الا فلا الى غير ذلك من الفوائد .

«المقدمة السادسة»*

في نبذة مما عساه يرد على رد الخيالات السوفسطائية لتكون تتمه لما حققه العلماء في ردّهم كما نقل عنهم الشيخ الحرّ رحمه الله بحيث لا تبقى لدى مقال مقالاً و لئلا يزعم الغافل ان العلم العادى هو الظن المدعى فيصير النزاع لفظياً كما زعمه من لم يقطع في اطرار العلوم بضرر قاطع فأعزني لبك و انظر فيما اقول بجمع قلبك و تفكر فيه بصرف عقلك لئلا تقع فيما وقع فيه السوفسطائية و لئلا تزعم النزاع بين الفريقين لفظياً .

فاعلم ان السوفسطائية بخيالاتهم الواهية زعموا ان القطع و اليقين العقلى غير ممكن لاحد حتى في المشاهدات و المحسوسات البديهية المستدلين على امتناع اليقين العقلى بأننا نرى انفسنا موقنة بشىء حيناً ما فيزول عنا يقيننا حيناً ما و يحصل لنا يقين على خلاف الاول و ضده و كذا نرى في منامنا ان ابصارنا رأنا الواناً مختلفة و ضياء و سمعت آذاننا اصواتاً متخالفة و ذقنا طعوماً متفاوتة و شمنا مشمومات و لمسنا ملموسات و عاشرنا اشخاصاً و عاملنا اشخاصاً و سافرنا من بلد الى بلد و قدما من سفرنا الى بلد وهكذا فلما انتبهنا من رقدتنا وجدنا انفسنا في مكاننا الذى كنا فيه قبل المنام ليس فيه شىء مما رأيناها في المنام من المبصرات و المسموعات و المذوقات و المشمومات و الملموسات و المعاملات و الحل و الارتحالات فلعلنا في حال يقظتنا ايضاً كحال منامنا نيام و ليس لمحسوساتنا في الخارج قيام فكيف نقطع بوجود محسوس في الخارج مع ما نرى انفسنا في المنام انها تستيقظ و تحكى اضغاث احلامها فلما انتبهنا علمنا ان وجدنا الانتباه ايضاً من الاضغاث .

فكل ما في الكون وهم او خيال او عكوس في المرايا او ظلال فلا يمكن اليقين للعقل و القطع بشىء في الخارج .

بالجملة فكم من عالم عالم و عاقل عاقل تلقاه مبتلى بماليخوليا في علمه و عقله ليس بعالم و لا عاقل و قد كتب مصنفات لنفسه و لمن ابتلى بالمرض المعروف الذى هو اشد بلاء من الجنون و هم يحسبون انهم يحسنون صنعا اعادنا الله من المهالك و انقذنا من تلك المسالك .

فاعلم انك بعد تيقنك بالصانع العالم القادر العادل الحكيم جل شأنه في فراغ من هذه الخيالات الفاسدة و التوهيمات الكاسدة و الاهواء المردية و الاراء المهلكة بادلة قطعية عقلية بحيث لا يتطرق فيها شىء من هذه الارتياحات بانه تعالى اذا اراد من خلقه ديناً و حلالاً و حراماً و سنناً و آداباً و قضايا و احكاماً لا يمنعه من ابلاغها و ايصالها الى خلقه مانع من خلقه فما اوصله الى خلقه و عرفهم و قطع بايصاله عذرهم فهو تكليفهم و لا عذر لهم و ما لم يرد منهم و لم يوصل اليهم فلم يجعله تكليفاً لهم كما قال سبحانه لا يكلف الله نفساً الا ما اتيتها فما اوصله اليهم و اتاهم هو مراده سبحانه بالقطع و اليقين العقلى سواء كان الموصل نبيه او وصيه عليهما السلام او الرواة منهما سواء كان في زمان حضورهما او غيابهما عليهما السلام و سواء كانت الوسائط قليلة او كثيرة من عصر آدم الى الخاتم صلى الله عليه و آله الى يوم القيمة و عليه بناء العالم و اساس عيش بنى آدم فما اوصله سبحانه اليهم هو الاوامر و النواهي بل الامور المثبتة في الكتب المعتمدة المشهودة المشهورة و ليس شىء سواها بايدي المكلفين فليس شىء سواها تكليفهم اجمعين و ليس شىء سواها مراداً لرب العالمين بالقطع و اليقين اذ لو كان مراده غيرها لا وصله اليهم ولو اوصله لا وصله مثل هذه الكتب ايضاً فلما لم يوصل اليهم سواها لم يرد منهم سواها بالقطع و اليقين فاين الظن و التخمين في نفس مرادات رب العالمين و نفس احكامه سواء كان الخلق نيماً او كانوا في حال اليقظة و الانتباه قياماً فاين التوهيمات السوفسطائية و الخيالات الماليخولياوية فوق الحق و بطل ما كانوا يعملون فغلبوا هنالك و انقلبوا صاغرين و ان ابى من ابى ان يكون من الساجدين و قد القى السحرة ساجدين و قالوا امنا برب العالمين و من يضل الله فلا هادى له و يذرهم في طغيانهم اجمعين فما تغنى الايات و النذر عن قوم لا يؤمنون و الحمد لله رب العالمين .

«المقدمة السابعة»*

في نبذة من كيفية التفقه و تسهيل الاستنباط في السمحة السهلة التي لارجح فيها و لاعسر و انما يريد الله بكم اليسر و لا يريد بكم العسر .

فاعلم ان التفقه كل التفقه ان ترجع في كل مسألة من المسائل الى اخبارها الواردة عن اهل العصمة عليهم السلام ثم ترجع الى الكتب الفقهية الاستدلالية و اقوال الفقهاء في تلك المسألة فانهم شكر الله مساعيهم قد كفوك مونة التفكير و النظر فيها باختلاف اقوالهم و انظارهم و اتفاقهم فان كان في المسألة خبر واحد او اخبار متوافقة فهم شكر الله مساعيهم ذكروها و افتوا بمضامينها فكن انت مثلهم في الفتوى . و ان كان في تلك المسألة اخبار متخالفة متعارضة فقد ذكروها و اختار بينها كل واحد منهم مختاره و رد على غيره و اعترض عليه بما يؤدبه نظره فانت اذا تدبرت اقوالهم و انظارهم و ردّهم و اختيارهم تجد قوة استدلالهم و ضعفه على مختاره بحسب نظر ك لا محالة فتكون حينئذ ك واحد منهم فيما اخترت لنفسك ك اختيارهم لانفسهم و الاعراض عما كان ضعيفاً في نظر ك ك اعراضهم فان كنت مخالفاً لبعضهم تكون موافقاً لبعض لا محالة كما انهم وافق بعضهم بعضاً و خالف بعضاً و لا تزعم الاختلاف بينهم لاجل الخطاء و الصواب بل لاجل انهم اوقعوا الخلاف كما قالوا نحن اوقعنا الخلاف بينكم فذلك الاختلاف

ممدوح لانه عن عمد من الله تعالى و حججه عليهم السلام و اما الاختلاف المذموم هو الخلاف لبعض الضروريات الدينية لا فى نظرياتنا و ان اتفق الاشتباه و الخطاء فى النظريات ايضاً اذا لم يعط النظر حقه و الذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا فتدبر . و كذلك اذا راجعت اقوالهم تصير بصيراً خبيراً بسيرتهم و اخذهم بالاخبار اما بخصوصها او بعمومها او بمطلقها او مقيداً منها من انواع الاستدلال فاتبع اثارهم عن بصيرة من غير تقليد فطر كما طاروا و وقع كما وقعوا عن تحقيق فلو لم يكن فى المسألة خبر عموماً او خصوصاً فلا تقلد احداً فى رأيه و هواه بغير هدى من الله و ان اشتهر بين الانام فتذكر عند كل مسألة من المسائل قوله تعالى ءالله اذن لكم ام على الله تفترون فان اذن فقد اذن بالسنة حججه عليهم السلام لا بالسنة غيرهم كائناً من كان و لاتقنع بادعاء شهرة و اجماع الا ان تجد قول المعصوم عليه السلام مستنداً لهم اذ رب مشهور و لا اصل له .

«المقدمة الثامنة» *

فى نبذة من البيان فى وجوب اطاعة المعصوم عليه السلام و لزوم الاحتراز عن اطاعة غيره . قال سبحانه و تعالى يا ايها الذين امنوا اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولى الامر منكم و قال و لاتطع منهم اثماً او كفوراً فالاطاعة لله سبحانه لانه خالق الخلق و مالكمهم و اطاعة الرسول و اولى الامر لانهم عليهم السلام معصومون و عباد مكرمون لا يسبقونه بالقول و هم بامرهم يعملون و لا ينطقون عن الهوى ان هو الا و حى يوحى . و اما عدم جواز اطاعة غير المعصوم فلاجل النهى عنه و عدم الاطمينان بقوله فالاطاعة واجبة على الخلق لله و لرسوله و لاولى امره عليهم السلام فلا طاعة لمن سواهم كائناً من كان و هو منهى عنه فى ايات عديدة و اخبار متواترة سديدة فانحصر الامر فى اطاعة المعصومين عليهم السلام و هم عليهم السلام امروا بقبول قول غير المعصومين عليهم السلام اذا روي عنهم عليهم السلام ممن تثق بقولهم و حكايتهم عنهم عليهم السلام و على ذلك بناء العالم و اساس عيش بنى ادم من لدن ادم الى الخاتم صلى الله عليه و آله الى يوم القيمة . و هم عليهم السلام جعلوا عدم قبول قول الراوى الثقة و الرد عليه كعدم قبول قولهم و الرد عليهم عليهم السلام اعادنا الله منه و ذلك مما لا ينكره احد من العلماء و الفقهاء مع اختلاف انظارهم فان اختلفوا فى امر لم يختلفوا فى ذلك و اتفقوا عليه و اجمعوا عليه باجماع فيه المعصومون عليهم السلام جميعاً قولاً و فعلاً و تقريراً و لولا ذلك لم يكن للحق على الخلق حجة و لم يقم له عمود و لم يخضر له عود فيكون اطاعة الرواة الثقات من حيث الرواية و الحكاية اطاعة المعصومين عليهم السلام بعينها لا كأنها هى ، كما ترى بداهة ان قبول قول من اخبرك ان فلاناً امرنى و ارسلنى اليك ان تأتية هو بعينه قبول قول فلان و تخلفك عنه تخلفك عن امر فلان اللهم الا ان لاتثق بصدقه و كذبه و هو خارج عما نحن فيه و اما ما نحن فيه فهو الثقة المأمون و هو باتفاق جميع العلماء و الفقهاء و اجماعهم الذى دخول المعصومين فيه قولاً و فعلاً و تقريراً فلا يجوز لاحد ممن انتحل بالدين ردّ قول الثقة الامين و ردّه ردّ قول المعصومين عليهم السلام سواء كان الامين واحداً او متعدداً و ان كان اخبار الامناء المتعديدين يزيد فى اليقين كما قال ليزدادوا ايماناً مع ايمانهم فلا تحتاج بعد ذلك الى قرينة فى قبول قول الثقة الامين غير وثاقته و امانته الا ان تكون غافلاً كالغافلين فى اشتراط قبول خبر الواحد بوجود قرينة اللهم الا ان تجعل نفس الوثاقة قرينة فتأمل جيداً .

فاعلم ان الكتب المعتمدة كالكتب الاربعة المشهورة و غيرها كلها متواترة عن العلماء الامناء الثقات و لايجوز لاحد ردّها الا عن غفلة لانها من الثقات الامناء و العدول العلماء الاتقياء الازكياء و اعلم انه لايشترط فى وجوب قبول رواية الثقة الامين ان يروى من

غير واسطة عن المعصوم عليه السلام ولم يقل به احد من العلماء الاعلام فلا فرق بين روايته عن المعصوم عليه السلام بلا واسطة او بواسطة او بوسائط سواء كان الوسائط معلومين لك او مجهولين او غير ذلك و وثيقة الراوى و امانته يكفياك (يكفيانك ظ) عن ذلك كله و ذلك ينتهى الى اجماع جميع العلماء الذى فيه دخول المعصومين عليهم السلام يكون معلوماً.

«المقدمة التاسعة»*

فى نبذة من نتائج المقدمة السابقة

و هى ان كل مسألة من المسائل الدينية لا تخلو من امرين :

فاما ان تكون مما اتفق العلماء و الفقهاء عليها بان حكمها معلوم من الله و حججه عليهم السلام لم يختلف فيه احد منهم . و اما ان تكون مما اختلفوا فى حكمها و ليس بين الامرين امر ثالث عقلاً و نقلاً . فما اتفق عليه العلماء مما لا محيص عنه فلا بد لكل مكلف سواء كان عالماً فقيهاً أو آخذاً من فقيه ان يتدين به و لا يعذر من تخلف عنه كائناً من كان الا ان يكون مستضعفاً غير معتنى به فذلك امر يكون الاخذ من واحد من الفقهاء هو الاخذ من جميعهم و هو الاخذ عن المعصومين عليهم السلام بعينه و هو الاخذ عن الله سبحانه بعينه فالرأى لذلك هو الرأى على الله و هو المشرک بالله سبحانه و ذلك الامر كثيراً ما تجاوز عن العلماء و وصل الى سائر المكلفين فسمى بالضرورة من امر الدين و ربما لم يصل اليهم و لم يتجاوز عن العلماء فى بعض الموارد التى ليست الا قليلة الجدوى نادرة البلوى فسمى بالاجماع المحقق العام الحقيقى دون الخاص المدعى .

و اما ما اختلف فيه الفقهاء بحسب اختلاف انظارهم و تفاوت افكارهم فسمى ذلك بالامر النظرى و ذلك الامر ايضاً راجع الى المعصومين عليهم السلام اذا نظر الناظر فيمارى عنهم عليهم السلام و لم يستبد برأيه و لم يستقل بنفسه فذلك الامر مما عمدوا عليهم السلام بايقاع الخلاف بين شيعتهم و مواليهم فلا يجوز لاحد من مواليهم رفع ماعمدوا عليه من الله تبارك و تعالى و لا يجوز لاحد رد ما نظر اليه الاخر لاجل مخالفة نظره نظره و كذلك العكس . و لاجل ذلك تراهم جميعاً مع اختلاف انظارهم اخباريهم و اصوليهم يجيزون من سواهم فى نظره و ان كان مخالفاً فى نظرهم و يجيزون الاخذ و التقليد من مخالفهم فى نظره مع انك ان كنت من اهل الديار لاتجد فقيهاً بين جميع الفقهاء يكون جميع فتاويه برمتها موافقة لفتاوى غيره و ذلك امر مقرر بين القدماء و المتأخرين و ليس ذلك الا لاجل تعمدهم عليهم السلام فى ايقاع الخلاف بينهم بامر من الله تبارك و تعالى كما قالوا نحن اوقفنا الخلاف بينكم .

فتذكر ان ماترى بينهم من الرد و القبول فذلك لبيان وجوه انظارهم فى استدلالهم على فتاويهم لا لاجل ابطال فتاوى غيرهم اذ لو كان لا بطلانها لم يجزوا لمخالفهم الاخذ بما دى اليه نظرهم و لم يجزوا للمقلدين الاخذ منهم فتدبر و لاتكن من الغافلين . و لولا ذلك للزم ان كل فقيه خالف فى مسألة فقيهاً ان يكون راداً على الائمة لان الرد على الفقيه هو الرد عليهم عليهم السلام كما روى عنهم عليهم السلام اللهم الا ان يكون المخالف مخالفاً لضرورة من الضرورات الدينية او مخالفاً للاجماع المحقق العام فهو خارج عنهما يجب الرد عليه و ابطال قوله و رأيه و نظره و ذلك موضع قوله عليه السلام وسع خاص الامة و عامها الشك فيه و الانكار له فتدبر فى التفريق بين قوله عليه السلام لا عذر لاحد من مواليها فى التشكيك فيما يرويه عنا ثقاتنا و بين قوله عليه السلام وسع خاص الامة و عامها الشك فيه و الانكار له . فموضع الشك و الانكار فى امور الاديان ما خالف الامر الذى لا اختلاف فيه و تعرف العقول

عدله و اما موضع قطع العذر و عدم جواز التشكيك فهو فيما يرويه عنهم عليهم السلام ثقاتهم فكل ما يروى الثقات لا يجوز فيه التشكيك فضلاً عن الانكار و نظر العالم الفقيه الراجع اليهم و الى احاديثهم كروايته عنهم عليهم السلام من غير فرق و لا يجوز فيه التشكيك و الانكار لقوله عليه السلام انظروا الى رجل منكم قد روى حديثنا و نظر في حلالنا و حرامنا و عرف احكامنا فالنظر و المعرفة من العالم الفقيه هو درايتة من الرواية و لا يجوز ردهما على الدارى الراوى . نعم رب حامل فقه الى من هو افقه و رب حامل فقه و ليس بفقيه و حديث تدريه خير من الف ترويه فكم من درايات حصلت للمتأخرين لم تكن للمتقدمين و ان كانوا سابقين و الحمد لله رب العالمين و ذلك لاجتماع الاحاديث و الاقوال من العلماء الاخيار عند اللاحقين ما لم يكن للسابقين .

«المقدمة العاشرة» *

فى نبذة من البيان فى ان عمل العامل ان وقع عن جهل منه او غفلة او سهو او خطأ فان وافق الحق فى الواقع فهو كافٍ مجزٍ لا يحتاج الى الاعداد و لا يمنع الجهل و الغفلة و السهو و الخطاء منه حين العمل عن اجزائه و ان خالف فلا يكفى .

و ذلك يؤذن ان عمل المكلف ان وقع موافقاً للحق و لفتوى من فتاوى الفقهاء الذين لا يجوز ردهم و لا عذر لاحد من مواليهم فى التشكيك فيما يرويه عنهم ثقاتهم فهو صحيح و ان لم يعرف الفتوى و المفتى حين العمل فتلك المقدمة مقدمة واسعة كاملة من السمحة السهلة و الحمد لله و له المنة و ان ضيق على الناس من ضيق غير علم و لا هدى و لا كتاب منير و الدين اوسع من ذلك فاصغ لما يأتى من جملة من الاحاديث و الفتاوى و ان لم يمكن الاستقصاء فانها كافية فى المدعى و الحمد لله و كن من الشاكرين . فمنها صوم شهر رمضان اذا صام فيه جاهل بانه شهر رمضان لنذر او عهد او يمين او كفارة او غير ذلك ثم علم بعد الانقضاء انه شهر رمضان فانه قد وردت احاديث بان صومه قد وقع فى موقعه و افتى بمضمونها جميع الفقهاء بانه مجزٍ عن صيام شهر رمضان و لعله لم يعلم الاجزاء كما لم يعلم الشهر ثم علم .

و منها صلوة من صلى العصر قبل الظهر سهواً او زعماً بانه صلى الظهر ثم تذكر بعد الفراغ انه لم يصل الظهر فقد وردت الاحاديث بانها اربع مكان اربع فيصلى بعدها العصر و قد افتى بها جميع الفقهاء .

و منها سائر الصلوات اليومية اداءً و قضاءً اذا صلى المصلى المتأخرة قبل المتقدمة سهواً او زعماً بانه صلى المتقدمة ثم تذكر فى اثنائها او بعدها بانه لم يصل المتقدمة فيجعلها المتقدمة و يصلى بعدها المتأخرة و قد افتى بها جميع الفقهاء .

و منها سألت عن رجل صلى فى يوم سحاب على غير القبلة ثم طلعت الشمس و هو فى وقت أيعيد الصلوة اذا كان قد صلى على غير القبلة و ان كان قد تحرى القبلة بجهد أجزيه صلوته فقال عليه السلام يعيد ما كان فى وقت فاذا ذهب الوقت فلا اعادة عليه انتهى . فالسؤال قد وقع عن المصلى الجاهل بالحكم فاجاب عليه السلام بان حكمه بعد ذهاب الوقت الاجزاء و مع بقاء الوقت الاعداد و قد افتى به الفقهاء .

و منها سؤال عبدالله بن بكير عن ابي عبدالله عليه السلام عن الرجل يصلى و يرسل جانبى ثوبه قال عليه السلام لا بأس . فالسؤال وقع عن صحة الصلوة بهذه الهيئة فاجاب عليه السلام بلا بأس .

و كذا السؤال عن موسى بن جعفر عليهما السلام عن الرجل يقوم فى الصلوة فيطرح على ظهره ثوباً يقع طرفه خلفه و امامه الارض و لا يضمه عليه أجزيه ذلك قال عليه السلام نعم .

و كذا عن الرجل يتوشح بالثوب فى الصلوة يقع على الارض او يجاوز عاتقه أ يصلح ذلك قال عليه السلام لا بأس .
و كذا سئل عن ابي عبدالله عليه السلام عن الرجل يصلى فى ثوب واحد قال عليه السلام نعم قلت فالمرأة قال عليه السلام لا و لا يصلح للحرّة اذا حاضت الآ الخمار الآ ان لا تجده . و عنه عليه السلام عن المرأة تصلى فى درع و ملحفة ليس عليها ازار و لا مقنعة قال عليه السلام لا بأس اذا التفت بها و ان لم تكن تكفيها عرضاً جعلتها طولاً .
و كذا عن الرجل يصلى و فى كمّته او سراويله سكين او مفتاح حديد هل يجوز ذلك فكتب عليه السلام فى الجواب جائز .
و كذا عن ابي جعفر عليه السلام عن الرجل يصلى و لا يخرج يديه من ثوبه قال عليه السلام ان اخرج يديه فحسن و ان لم يخرج يديه فلا بأس .

و كذا السؤال عن فارة المسك تكون مع من يصلى و هو فى جيبه او ثيابه فقال عليه السلام لا بأس بذلك .
و كذا عن محمّد بن مسلم قال سألت ابا جعفر عليه السلام عن الرجل يصلى و فى ثوبه دراهم فيها تماثيل فقال لا بأس .
و كذا السؤال عن ابي عبدالله عليه السلام عن الرجل له عشرة اقمصة يراوح بينها قال عليه السلام لا بأس .
و كذا عن اسحق بن عمار قال قلت لابي عبدالله عليه السلام يكون لى ثلاثة اقمصة قال لا بأس فلم ازل حتى بلغت عشرة قال عليه السلام أليس يودع بعضها بعضاً قلت بلى ولو كنت انما البس واحداً كان اقل بقاءً قال عليه السلام لا بأس .
و كذا عن اسحق بن عمار قال قلت لابي عبدالله عليه السلام يكون للمؤمن عشرة اقمصة قال نعم قلت عشرون قال نعم قلت ثلثون قال نعم ليس هذا من السرف انما السرف ان تجعل ثوب صونك ثوب بذلتك انتهى .

و الاحاديث فى هذا المطلب كثيرة و الاكتفاء بشرط منها مطلوب للاختصار و لا يبقى شك لمن جاس خلال الديار انه لا يشترط فى صحة العبادة و غيرها كون العابد العامل عالماً بجميع جهات عبادته و اعماله و مسائلها بتمامها قبل العبادة و العمل متذكراً لها بل ربما كان جاهلاً او غافلاً او ساهياً او ناسياً او مخطئاً و وافق فعله الحق و لم يعلم و لم يتذكر موافقته له و سأل عنه و اجابوا فعلم بجوابهم صحة فعله و ان لم يوافق الحق و هو بنفسه لم يعلم فسأل عنه فعلم فاذا كان الامر كذلك بين المروى عنه المعصوم عليه السلام و بين المكلفين فما ظنك بالامر اذا دار بين العلماء و المقلدين المستبصرين و العلماء رواة بين المقلدين المستبصرين و بين المعصومين عليهم السلام فعلى ذلك ان اتفق موافقة عمل مستبصر لفتوى واحد من الفقهاء الذين لم يفتوا بما لم ينزل الله تعالى كان عمله صحيحاً و ان لم يعلم حين العمل الفتوى و لم يعرف المفتى ثم علم بعد العمل فاذا كان الامر كذلك فما ظنك بعمل عامل وافق عمله لفتوى جميع المفتين و ان لم يعلم حين العمل بفتويهم فبذلك عرف و هن ما قيل ان العامى العامل ان لم يقلد واحداً من الفقهاء الاحياء يكون عمله فاسداً و عباداته غير صحيحة و ذلك زخرف من القول غروراً اعادنا الله تعالى عن الاخذ عن غير الصادقين عليهم السلام و الحمد لله رب العالمين .

«المقدمة الحادية عشرة»*

فى نبذة من البيان فى تحقيق جواز الاخذ عن الثقات بل وجوبه
فاعلم ان مما اتفق عليه جميع الفقهاء هو الفتوى بمضمون امثال قولهم عليهم السلام اما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها الى رواة حديثنا فانهم حجتي عليكم و انا حجة الله و قولهم عليهم السلام لا عذر لاحد من موالينا فى التشكيك فيما يرويه عنا ثقاتنا و هو يعلم

انا نفاوضهم امرنا و نحملهم اياه اليهم و قولهم عليهم السلام انظروا الى رجل منكم قد روى حديثنا و نظر في حلالنا و حرامنا و عرف احكامنا فارضوا به حكماً فاني قد جعلته عليكم حاكماً الا فاذا حكم بحكمنا فلم يقبل منه فلم ترضوا به فكأنما بحكم الله استخف و علينا ردّ و الرادّ علينا كالرادّ على الله و هو على حد الشرك بالله .

و قد عرف العارف البصير و الناقد الخبير ان عليه بناء العالم و اساس عيش بنى ادم من عصر ادم الى الخاتم صلى الله و عليه و آله فما بعد الى يوم القيمة و لولا ذلك لم يصل امر من الله عزّ وجلّ الى احد من المكلفين الغائبين عن حضور الحجة عليه السلام سواء كان العصر عصر حضوره او ارتحاله او غيابه عليه السلام قل فلله الحجة البالغة و قد بلغت بحيث لم تبق لاحد من المكلفين عذراً بارسال الرسل و انزال الكتب و رواية الرواة عن السلف الى الخلف طبقاً عن طبق و ذلك امر حق مستمر و سنة من الله مستقر و لن تجد لسنة الله تبديلاً و قد خلت من قبل و دخلت و تدخل من بعد و لن تجد لها تحويلاً و من البديهيّات الاولوية (الاولوية ظ) لمن دخل في دائرة الشعور من البرية و خرج عن مواطن الدواب البرية و البحرية ان الراوى اذا كان ثقة عدلاً صادقاً أميناً لا يصير بمحض موته كذباً خائناً و لا يصير وثاقته في حال حياته بعد موته خيانة و لا صدقه كذباً و لا عدله فسقاً فان لم يكن الراوى ثقة عدلاً صادقاً أميناً فحياته كمماته و مماته كحياته و اذا كان ثقة عدلاً أميناً فكذلك فتذكر و لاتكن من الغافلين .

ثم تذكر بعد التدبر ان حكومة الرواة كائنين من كانوا حكومة من حيث الرواية حتى ان دراياتهم يجب ان تكون حكاية عن الرواية فلولاً روايتهم و حكايتهم عن روايتهم عن المعصومين عليهم السلام لم يكونوا بانفسهم مع قطع النظر عن روايتهم و دراياتهم عن روايتهم حججاً على احد و الحجج المعصومون معدودون باعيانهم و من سواهم كلهم رعية يجب عليهم اطاعة المعصومين كما قال الله تعالى يا ايها الذين امنوا اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولى الامر منكم و ليس لاحد على احد طاعة و اطاعة غير الاشخاص المعدودين الا من حيث الرواية عنهم و الدراية من الرواية ايضاً فاذا مات منهم ميت فقد ماتت نفسه و مامات روايته و درايته عن روايته .

و كاتبه رميم في التراب

يدوم الخط في القرطاس دهرًا

فالقول بان قول الميت كالميت قول غير مبرهن لا من العقل و لا من النقل لان قوله باق في كتابه لا ينكره عقل و لا نقل و هو بنفسه رميم في التراب . اللهم الا ان يراد بقوله ماتكلم بلسانه حين تكلمه فهو قائم بالمتكلم بلاشك و لكن لم يردده احد ممن يقول بان قول الميت كالميت فالميت الثقة الامين و ان كانت جثته بين الاحياء مفقودة و لكن رواياته و دراياته و علومه في القلوب منبثة مبسطة و هي في كتبه مضبوطة .

و ان لم يكن فهم فيأخذه عنا

فمن كان ذافهم يشاهد ماقلنا

و من لم يجعل الله له نوراً فما له من نور . قل الحق من ربك فمن شاء فليؤمن و من شاء فليكفر . فماتغنى الايات و النذر عن قوم لا يؤمنون .

قال الشاعر و نعم ما قال لدى الشاعر :

و ما علّى اذا لم يفهم البقر

علّى نحت القوافي من مواقعها

و قد اتينا بما علمنا و عملنا بما علمنا سبحانه لا علم لنا الا ما علمتنا و ما كنا لنهتدى لولا ان هدانا الله و المنة لله و الحمد لله .
المقدمة الثانية عشرة *

فى نبذة من البيان مما اردنا ان نبين بعد ذلك ان شاء الله و اراد و لا قوة الا به ليكون الراجع اليها على بصيرة
فاعلم ان بناءنا فى ذلك البيان على بيان المسائل و الدليل عليها اما بالضرورة من المذهب و اما بالاجماع المحقق العام الحقيقى
من غير ادعاء بلاينة و فى كلا الامرين دخول المعصومين عليهم السلام اجمعين معلوم فى صريح اقوالهم المحكمة دون
المتشابهة .

فان قيل ان فى القول الصريح من المعصوم عليه السلام كفاية فى الحجية فما فائدة الضرورة و الاجماع ، قلنا ان فائدتهما زيادة
الاطمئنان و عدم احتمال التوهم ولو كان ضعيفاً بانه لعله لم يكن الامر كذلك ليزدادوا ايماناً مع ايمانهم لان شهادة جمع كثير من
غير اختلاف بينهم بان المراد من قول المعصوم هو الامر الفلانى مما يزيد فى الايمان و الاطمئنان بخلاف ما اختلفوا فيه فقال
بعضهم ان مراده عليه السلام كذا و قال بعضهم غير هكذا فقول المعصوم عليه السلام نور و الاتفاق من الجمع الكثير عليه بان مراده
كذا نور على نور و بعد ذلك قيام الضرورة عليه نور على نور على نور و الى الله ترجع جميع الامور الثلاثة مثل نوره كمشكوة فيها
مصباح المصباح فى زجاجة الزجاج كأنها كوكب درى بالجملة فبعد ذلك نذكر ما فيه الاختلاف و نصرح بذلك .

ثم اعلم ان ما قام عليه الضرورة من الدين او من المذهب مما لا يحتاج فيه الى تقليد احد غير المعصوم عليه السلام و كذلك ما قام
عليه الاجماع المحقق العام من جميع العلماء الاعلام فبقى ما فيه اختلاف فان شئت فسمم اخذ من احد من المختلفين تقليداً و هو
فى الحقيقة تقليد للمعصوم لانه لا حكم لفقيه من حيث نفسه و انما حكمه حكم المعصوم عليه السلام فان كان لنفسه حكم غير
حكم المعصوم عليه السلام فذلك حكم بغير ما انزل الله و زخرف من القول غروراً لان جميع ما انزله الله هو عند المعصوم
عليه السلام لا يوجد عند احد غيره الا بوساطته عليه السلام بالجملة و هو بنفسه عليه السلام قد اوقع الخلاف بين شيعته عن عمد منه
و حكمة بامر الله سبحانه كما قالوا عليهم السلام نحن اوقعنا الخلاف بينكم و ذلك الخلاف مرضى ممدوح من الله الحكيم على
لسان نبيه الكريم صلى الله عليه وآله و السنة خلفائه و اوصيائه العظام عليهم السلام و ذلك مما قامت عليه الضرورة من المذهب
فيجب الاخذ به من غير اضطراب و لا عذر لاحد من مواليهم فى التشكيك و الارتياب فيما يرويه عنهم ثقاتهم و هو يعلم انهم
عليهم السلام قد حملوا عليهم دينهم و جعلوهم حكاماً و حججاً بين مواليهم و قرروا الاخذ منهم و اوجبوه و حرموا عليهم الرد
عليهم و جعلوه كالرد على انفسهم عليهم السلام و جعلوه على حد الشرک بالله تبارك و تعالى .

ثم اعلم ان كل ما افتى به جميع الفقهاء من غير اختلاف بينهم فهو مما قامت الضرورة من المذهب على وجوب الاخذ به فلاجل
ذلك لعنا نعبر فى خلال البيان بالادلة الثلاثة و ان لم تكن المسألة فى بعض المواضع مما قامت عليه الضرورة فى نفسها فتدبر و
لا تغفل . بالجملة ،

فليقبل الواشون او فليمنعوا

هذا اعتقادى فيه قد ابديته

قل الحق من ربك فمن شاء فليؤمن و من شاء فليكفر فهذا ابان الشروع فى ذكر الكتب ان شاء الله و اراد و عليه الاعانة و التوفيق و
هو خير رفيق .

کتاب الطهارة و در آن چند مطلب است

مطلب اول در کیفیت حصول طهارت است

پس بدان که طهارت حاصل می شود به دو قسم: قسمی بدون نیت قربۀ الی الله که چون زوال عین نجاست از چیزی شد به واسطه طهوری - بطوری که خواهد آمد- آن چیز پاک می شود. و قسمی دیگر بدون نیت قربۀ الی الله حاصل نمی شود؛ و این قسم طهارت اسم است از برای وضو و غسل و تیمم. و دلیل بر این مطلب ضرورت مذهب شیعه اثنا عشری و اجماع جمیع فقهاء و کتاب خدا و احادیث ائمه هدی علیهم السلام است.

مطلب دوم در طهورات یعنی چیزی که پاک است و پاک کننده چیزی است که نجس شده

پس یکی از چیزهایی که پاک و پاک کننده است آب خالص است مطلقاً چه آب باران و چه آب جاری و چه آب چاهها و چه آب دریاها و چه سایر آبهای حوضها و گودالها، چه اندک باشد و چه بسیار. و دلیل بر این مطلب ضرورت مذهب شیعه اثنا عشری و اجماع جمیع فقهاء و کتاب خدا و احادیث ائمه هدی علیهم السلام است.

مطلب سیم در احکام آب خالص است و در آن چند مسأله است

مسأله - آب باران و آب جاری و آبی که به قدر گُر باشد به محض ملاقات نجاست به آن نجس نمی شود مگر آنکه رنگ آن یا بوی آن یا طعم آن به نجاست تغییر کند. پس اگر یکی از اوصاف ثلثه آن یا همه این اوصاف آن تغییر کرد به نجاست، نجس می شود. و دلیل بر این مسأله ضرورت مذهب شیعه اثنا عشری و اجماع جمیع فقهای ایشان و احادیث ائمه هدی علیهم السلام است.

مسأله - بعضی از فقهای شیعه بر این قائل شده اند که همه آبهای خالص همین حکم را دارد اگر چه کم باشد و به قدر گُر نباشد که تا رنگ یا بو یا طعم آن تغییر نکند به نجاست، نجس نمی شود. و احادیث صحیحه صریحه منطوقاً دلالت بر این می کند و رد آنها جایز نیست به ضرورت مذهب شیعه و اجماع جمیع فقهای ایشان و کتاب خدا و احادیث ائمه هدی علیهم السلام چرا که رد کردن آنها مثل رد کردن سایر احادیث ائمه است بدون تفاوت و رد احادیث و اقوال ایشان علیهم السلام در حد شرک به خدا است. بلی چیزی که هست این است که آبی که کمتر از گُر است اگر نجاستی به آن ملاقات کرده و اوصاف ثلثه آن را هم تغییر نداد نهی فرموده اند از استعمال آن و امر فرموده اند به ریختن آن و از این بیشتر از فقهاء چنین یافته اند که چون نهی از استعمال آن شده و امر به ریختن آن شده باید نجس باشد و جماعت اول این نهی ها را حمل بر کراهت کرده اند و امرها را حمل بر استحباب و حکم ظاهر بودن آن را جاری کرده اند مگر در صورت تغییر اوصاف ثلثه و فهم هر طایفه برای خود آنها حجت است و سایر مردم از هر طایفه می توانند تقلید کنند و هیچ یک از طرفین حجتی بر دیگری ندارند که شما چرا چنین فهمیده اید مثل سایر مسائلی که محل اختلاف است.

مسأله - سزاوار است اجتناب کردن از آبی که کمتر از گُر باشد و نجاستی به آن رسیده باشد که رنگ و بو و طعم آن را تغییر نداده باشد در غیر حال ضرورت.

مسأله - جایز نیست تصرف کردن در آب غصبی مثل سایر اموال غصبی چه در وضو و چه در غسل و چه در آشامیدن و چه در سایر استعمالات و تصرفات. و دلیل این مسأله ضرورت مذهب شیعه اثناعشری و اجماع جمیع فقهای ایشان و کتاب خدا و احادیث ائمه هدی علیهم السلام است.

مسأله - سزاوار است اجتناب کردن از آبی که در آن بول کرده باشند حیوانات، مادام که آب تغییر نکرده باشد به قدری که مضاف شده باشد و خالص نباشد. پس اگر به حدی تغییر کرد که آب خالص نیست جایز نیست استعمال آن از برای تطهیر. و دلیل این مسأله اجماع جمیع فقهاء و احادیث ائمه هدی علیهم السلام است اما در اینکه آب غیر خالص پاک کننده نیست، ضرورت مذهب شیعه اثناعشری علاوه است بر اجماع و احادیث.

مسأله - سزاوار است اجتناب کردن از آبی که نصرانی یا مجوسی یا یهودی یا سایر کفار به آن ملاقات کرده باشند. و دلیل بر این مسأله احادیث ائمه هدی علیهم السلام است و بعضی از فقهاء مطلقاً جایز ندانسته اند استعمال آن را در تطهیر. مسأله - سزاوار است اجتناب کردن از آبی که در گودالها مانده و متعفن شده به غیر نجاستی از خارج. و دلیل بر این مسأله احادیث ائمه هدی علیهم السلام است.

مسأله - سزاوار است اجتناب کردن از آب بارانی که در کوچه ها و راهها در بلاد باقی مانده بعد از سه روز از باریدن. اما از آب بارانی که در بیابانها باقی مانده اجتناب نباید کرد. و دلیل این مسأله اجماع فقهاء و احادیث ائمه هدی علیهم السلام است. مسأله - سزاوار است اجتناب کردن از آبی که مار در آن افتاده باشد و بیرون رفته باشد یا عقربی در آن افتاده باشد و مرده باشد یا وزغی در آن افتاده باشد یا موشی در آن افتاده باشد و بیرون رفته باشد. و دلیل بر این مسأله احادیث ائمه هدی علیهم السلام است و احدی از فقهاء تأملی در آن ندارند.

مسأله - سزاوار است اجتناب کردن از آب کمی که به آفتاب گرم شده باشد چرا که مورث برص می شود. چنانکه در احادیث وارد شده.

مطلب چهارم در احکام آب نیم خورده است و در آن چند مسأله است:

مسأله - باکی نیست در استعمال آبی که از آن خورده باشند حیواناتی که پاکند.

و دلیل این مسأله ضرورت مذهب شیعه اثناعشری و اجماع جمیع فقهای ایشان و احادیث ائمه هدی علیهم السلام است. مسأله - سزاوار نیست استعمال آبی که از آن خورده باشند سگ و خنزیر و کافر و ناصب شیعیان اهل بیت علیهم السلام و ناصب نجس تر است از سگ و خنزیر و بدتر است از هر کافری مگر آنکه آب، آب زیادی باشد مانند حوضها و بعضی از فقهاء مطلقاً جایز ندانسته اند استعمال آن را مگر آنکه آب زیاد باشد.

مسأله - مکروه است استعمال کردن آبی که از آن خورده باشند حیوانات حرام گوشت مگر آنکه آب زیاد باشد مانند حوضها. و دلیل این مسأله اجماع فقهاء و احادیث ائمه هدی علیهم السلام است.

مسأله - مکروه است استعمال کردن آبی که آشامیده باشد از آن حرامزاده.

و دلیل این مسأله اجماع فقهاء و احادیث ائمه هدی علیهم السلام است.

مسئله - مکروه است استعمال آبی که از آن آشامیده باشد زن جنب و حائض بخصوص اگر اطمینانی به پاکیزگی او نباشد. و دلیل بر این مسئله اجماع فقهاء و احادیث ائمه هدی علیهم السلام است و روایتی وارد شده است که باکی نیست به آشامیدن آبی که حائض از آن آشامیده باشد.

مسئله - باکی نیست در آشامیدن آبی که گربه از آن خورده باشد و همچنین باکی نیست از خوردن طعامی که از آن گربه خورده باشد بخلاف نیم خورده موش که مکروه است.

مطلب پنجم در احکام آبی است که استعمال شده باشد و در آن چند مسئله است:

مسئله - سؤر مؤمن شفاء است.

و دلیل این مسئله ضرورت مذهب شیعه اثناعشری و اجماع فقهاء ایشان و احادیث ائمه هدی علیهم السلام است.

مسئله - مستحب است وضو ساختن از زیادتیی آبی که وضو ساخته اند از آن مؤمنان.

مسئله - غسله بول و غسله استنجاء پاک است مگر آنکه اوصاف ثلثه آن تغییر کرده باشد به نجاست.

و دلیل این مسئله ضرورت مذهب شیعه اثناعشری و اجماع فقهای ایشان و احادیث ائمه هدی علیهم السلام است.

مسئله - مکروه است استعمال آب استنجاء از برای تطهیر اگر اوصاف ثلثه آن تغییر نکرده باشد به نجاست، اما در صورت تغییر جایز نیست استعمال آن.

به ضرورت مذهب و اجماع فقهاء و احادیث ائمه هدی علیهم السلام.

مسئله - مکروه است استعمال آبی که از بدن غسل کننده از جنابت جمع شده.

به اجماع فقهاء و احادیث ائمه هدی علیهم السلام.

مسئله - غسله چیزی که آن را شسته باشند از نجاست پاک است مگر آنکه اوصاف ثلثه آن تغییر کرده باشد به نجاست. و بعضی از فقهاء آن را نجس دانسته اند در غیر غسله استنجاء و بعضی آن را پاک دانسته اند. حتی آنکه بعضی از کسانی که آب قلیل را به محض ملاقات نجاست نجس دانسته اند غسله را پاک دانسته اند در صورتی که اوصاف ثلثه آن تغییر نکرده باشد.

مطلب ششم در احکام آب چاهها است و در آن چند مسئله است:

مسئله - آب چاهها واسع است و نجس نمی کند آن را هیچ نجاستی مگر آنکه رنگ یا بو یا طعم آن تغییر کند به نجاست.

و دلیل این مسئله اجماع متأخرین از فقهاء و احادیث ائمه هدی علیهم السلام است.

مسئله - هرگاه تغییر کرد آب چاه به نجاستی نجس می شود. پس اگر بخواهند پاک و پاک کننده شود آن قدر بکشند که تغییر آن زایل گردد.

و دلیل این مسئله اجماع متأخرین از فقهاء و احادیث ائمه هدی علیهم السلام است.

مسئله - مستحب است که حرکت دهند آب چاه را اگر وزغی در آن افتد بعد از بیرون آوردن آن.

مسئله - مستحب است کشیدن یک دلو اگر گنجشکی در آن افتد بعد از بیرون آوردن آن، و اگر پوست وزغی از آن بیرون آید، و اگر طفلی در آن بول کرده باشد.

مسأله - مستحب است کشیدن دو دلو اگر مرغ خانگی یا موشی در آن افتاده باشد بعد از بیرون آوردن آنها.

مسأله - مستحب است کشیدن سه دلو اگر وزغی در آن مرده باشد بعد از بیرون آوردن آن.

مسأله - مستحب است کشیدن پنج دلو اگر سگی در آن افتد و زنده بیرون آید.

مسأله - مستحب است کشیدن هفت دلو اگر جنبی در آن رفته باشد و اگر گربه یا گوسفندی یا سگی یا خنزیری در آن افتاده باشند و زنده آنها را بیرون آورند و اگر وزغی در آن مرده باشد و منتفخ شده باشد.

مسأله - مستحب است کشیدن نه دلو از برای افتادن گوسفند و در روایتی ده دلو.

مسأله - مستحب است کشیدن ده دلو اگر عذره انسان در آن ریخته باشد.

مسأله - مستحب است کشیدن بیست دلو اگر قطره خمری یا میتی یا گوشت خنزیری در آن افتاده باشد یا موشی در آن مرده باشد و متعفن و پاره پاره شده باشد بعد از بیرون آوردن آنها.

مسأله - مستحب است کشیدن سی دلو اگر آب بارانی که در آن بول و عذره و خرء سگ باشد در آن جاری شده باشد و اگر گوسفند سر بریده که هنوز خون از رگهای آن جاری است در آن افتاده باشد بعد از بیرون آوردن آن.

مسأله - و چهل دلو از برای آنکه عذره انسان در آن مضمحل شده باشد.

مسأله - و هفتاد دلو اگر انسانی در آن مرده باشد.

مسأله - و صد دلو اگر جیفه گندیده در آن افتاده باشد.

مسأله - و بقدر کُری از برای افتادن شتر و الاغ مرده.

مسأله - و کشیدن جمیع آب چاه اگر گاوی در آن افتاده باشد و اگر آب چاه زیاد باشد از صبح تا شام متصل بکشند به این طور که دو نفر بکشند و چون خسته شدند دو نفر دیگر بکشند و چون خسته شدند آرام گیرند و آن دو نفر بکشند بر همین نسق که متصل از صبح تا شام کشیده شود.

تتمه :

بدان که آنچه معلوم می شود از احادیث مختلفه در اندازه کشیدن و انواع چیزهایی که در چاه می افتد و اختلاف چاهها در زیادتی آب و کمی آن و اختلاف دلوها در بزرگی و کوچکی از برای محض نجاست نیست بلکه بسا آنکه به جهت سمیت و اثری که مضر بوده فرمایش فرموده اند که قدری از آب را بکشند که آن ضرر رفع شود، یا محض نظافت فرموده اند قدری آب بکشند که نظیف شود چنانکه اگر عقربی در آب افتد می فرمایند استعمال مکن و این معلوم است که به جهت نجاست عقرب نیست چرا که عقرب، مرده و زنده آن پاک است و نجس نیست. پس به جهت سمیت آن است که می فرمایند استعمال مکن و همچنین وزغ زنده و مرده آن پاک است چرا که خون جهنده ندارد. پس به جهت ضرر آن است که می فرمایند قدری از آب را بکشند که آن ضرر رفع شود مثل آنکه آب کمی اگر به آفتاب گرم شود می فرمایند آن آب را بریز به جهت آنکه خوف پسی و برص در استعمال آن است و بسا آنکه بعضی از فقهاء محض آنکه امری به ریختن آب شده استدلال بر نجاست آن کرده اند پس نباید غافل شد از این اشاراتی که رفت.

مطلب هفتم در سایر مایعات و آبهای غیر خالص است

مثل آب انار و آب انگور یا مثل آبهایی که در آن دواها جوشیده و آنها را از صرافت اطلاق انداخته، پس جمیع آنها به ضرورت مذهب شیعه اثنا عشری و اجماع جمیع فقهاء و احادیث ائمه هدی علیهم السلام پاک است مگر چیزهایی چند که در موضع آن ذکر خواهد شد و هیچ یک از آنها پاک کننده چیزی دیگر نیستند. به ضرورت مذهب شیعه اثنا عشری و اجماع جمیع فقهاء ایشان و احادیث ائمه هدی علیهم السلام مگر در گلاب که بعضی جایز دانسته اند که از آن وضو بسازند و غسل کنند و حدیثی هم وارد شده. و مگر حدیثی که وارد شده لا یغسل بالبصاق الا الدم و چون نهایت اجمال و تشابه در این حدیث است که معلوم نیست که خون چه خونی است، هیچ یک از فقهاء فتوی به این حدیث نداده اند چرا که فتوی به حدیث متشابه و مجمل نمی توان داد مگر بعضی از کسانی که مصداق مثل سایرند که «من لم یعرف الفقه فقد صنف فیه» مثل کسی که جایز دانسته که با شیر تطهیر می توان کرد و اعتنایی به امثال این اقوال نیست.

مطلب هشتم در مکلف و آنچه متعلق به او است و در آن چند مسأله است:

مسأله - تکلیف بر شخص عاقل است نه بر مجنون. به ضرورت مذهب شیعه اثنا عشری و اجماع جمیع فقهای ایشان و کتاب خدا و احادیث ائمه هدی علیهم السلام.

مسأله - اطفالی که به حد بلوغ نرسیده اند تکلیفی بر ایشان نیست. به ضرورت مذهب شیعه اثنا عشری و اجماع جمیع فقهای ایشان و کتاب خدا و احادیث ائمه هدی (ع).

مسأله - چون پسر به سن چهارده سال رسید تکلیف به او تعلق می گیرد، و چون به سن پانزده سال رسید حدود بر او جاری می شود، و هرگاه پیش از چهارده سال محتلم شد و یا مو از پشت ظاهر او روید تکلیف به او تعلق می گیرد. و چون دختر به سن نه سال رسید، یا حائض شد، تکلیف به او تعلق می گیرد. به ضرورت مذهب شیعه اثنا عشری فی الجمله و اجماع جمیع فقهای ایشان و احادیث ائمه هدی (ع).

مسأله - تکلیفی نیست بر خوابیده مادامی که بخواب است و بر بیهوش مادامی که بیهوش است و بر فراموشکار در حال فراموشی و بر غافل در حال غفلت و بر جاهل در حال نادانی و بر مضطر در حال اضطرار و بر مجبور در حال مجبوری و بر مخفی در حال خطا. و معقول نیست تکلیف ایشان در این احوال علاوه بر ضرورت مذهب شیعه و اجماع جمیع فقهاء و احادیث ائمه هدی (ع).

مسأله - چون پسر به دوازده سال رسید و عبادتی بجا آورد ثواب از برای او نوشته می شود و چون محتلم شد و گناهی از او سر زد آن گناه بر او نوشته می شود. چنانکه احادیث دلالت می کند و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که پسر را به سن شش سالگی و هفت سالگی بر عبادت بدارند تا عادت کند به عبادات و آسان شود بر او عبادات در وقت بلوغ و هرگاه در بین روزه داشتن تشنه شود آب بیاشامد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مطلب نهم در وضو است و در آن چند مسأله است:

مسئله - وضو واجب است از واجبات خداوند عالم جلّ شأنه بر بندگان خود. به ضرورت مذهب شیعه اثناعشری و اجماع جمیع فقهای ایشان و کتاب خدا و احادیث ائمه هدی و منکر و جوب آن کافر است و تقلیدی در وجوب آن ضرور نیست.

مسئله - وضو واجب است از برای نماز واجب و شرط صحت نمازهای مستحبی است. به ضرورت مذهب شیعه اثنی عشری و اجماع جمیع فقهای ایشان و کتاب خدا و احادیث ائمه هدی و همچنین واجب است از برای طواف واجب.

مسئله - نیت قربۀ الی الله او لوجه الله او امثالاً لامر الله و امثال اینها در وضو و سایر عبادات مانند روحی است در بدن که بدون آن بدن زنده نیست و بدون نیت، عبادت صحیح نیست.

به ضرورت مذهب شیعه اثناعشری و اجماع جمیع فقهای ایشان و کتاب خدا و احادیث ائمه هدی.

مسئله - ترتیب در ساختن وضو واجب است. یعنی اول صورت را باید شست، و بعد از آن دست راست را، و بعد از آن دست چپ را، و بعد از آن مسح پیش سر را، و بعد از آن مسح پاها را با هم، یا مقدّم داشتن پای راست را بر پای چپ.

به ضرورت مذهب شیعه اثناعشری فی الجمله و اجماع جمیع فقهای ایشان و کتاب خدا و احادیث ائمه هدی.

مسئله - حد صورت از طرف طول، از رستگاه موی سر است تا انتهای ذنخ و از طرف عرض، به قدری که انگشت ابهام و انگشت میان، آن را فرا گیرد. به اجماع جمیع فقهاء و احادیث ائمه هدی.

مسئله - واجب است که آب را از بالای صورت بریزند و سرازیر بشویند تا انتهای ذنخ.

به اجماع جمیع فقهاء و احادیث ائمه هدی و وضو صحیح نیست اگر سرازیر نشویند.

مسئله - واجب نیست شستن زیر موهایی که در حد صورت واقع است، پس روی همان موها را باید شست مگر آنکه موها تنک باشد و پوست صورت از زیر آنها نمایان باشد؛ پس هر جا که نمایان است باید شست. به اجماع جمیع فقهاء و احادیث ائمه هدی.

مسئله - محل شستن دستها از مرفق است تا سر انگشتان و واجب است که ابتدای شستن از مرفق باشد و سرازیر بشویند تا سر انگشتان.

به ضرورت مذهب شیعه اثنی عشری و اجماع جمیع فقهای ایشان و کتاب خدا فی الجمله و احادیث ائمه هدی به طور تفصیل.

مسئله - واجب است که مرد آب را از پشت مرفق بریزد و زن از شکم مرفق بریزد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست مگر آنکه بعضی از فقهاء حدیثی که در این خصوص رسیده حاقّ آن را نفهمیده‌اند و این طور معنی کرده‌اند که مرد غرفه اول را به پشت مرفق بریزد و غرفه دویم را بر شکم مرفق بریزد، و زن غرفه اول را بر شکم مرفق بریزد و غرفه دویم را بر پشت مرفق بریزد. و حال آنکه چنین حدیثی به این تفصیل وارد نشده و آنچه وارد شده این است که مرد از ظهر مرفق ابتدا کند و زن از بطن مرفق ابتدا کند. ولیکن از لفظ «ابتدا کند» غرفه اول به ذهن ایشان رسیده و غرفه دویمی هم در مقابل غرفه اول استنباط کرده‌اند و اشتباه غریبی و استنباط عجیبی کرده‌اند چرا که حدیث در ابتدای شروع از مرفق و ختم به سر انگشتان وارد شده نه در ابتدای به غرفه اول و ختم به غرفه دویم و شاهد بر مدعی اینکه چنین حدیثی مطلقاً وارد نشده که ابتدای به غرفه اول و انتهای به غرفه دویم در آن باشد؛ ان افتریته فعلیّ اجرامی.

مسئله - محل مسح سر بالای پیشانی است که پیشانی به آنجا منتهی شده چه موی آن را تراشیده باشند یا تراشیده باشند به شرط آنکه موها زیاد بلند نشده باشد که از محل خود تجاوز کند و بر روی یکدیگر افتد. پس اگر موها بر روی یکدیگر افتاده باشد باید مسح کرد پوست پیش سر را و اگر بر روی هم نریخته، همان روی مو را باید مسح کرد و اگر تراشیده باشند روی بشره را. به ضرورت مذهب و اجماع فقهاء و کتاب خدا فی الجملة و احادیث ائمه هدی علیهم السلام به طور تفصیل.

مسئله - مسح باید به زیادتى رطوبتى باشد که از وضو باقى مانده نه به آب جدیدی. به دلیلهای ثلثه.

مسئله - در مسح پیش سر مسمی کفایت می کند اگر چه به قدر سر انگشتی باشد. به دلیلهای ثلثه.

مسئله - جایز است مسح کردن سر پایین و سر بالا. به اجماع فقهاء و احادیث ائمه هدی علیهم السلام.

مسئله - مسح سر را با دست راست باید کرد. به دلیلهای ثلثه.

مسئله - محل مسح پاها از سر انگشتان است تا بلندی پشت پا، یا تا مفصل زیر استخوان ساق. به اجماع فقهاء و احادیث ائمه هدی علیهم السلام.

مسئله - پای راست را با دست راست و پای چپ را با دست چپ باید مسح کرد. به دلیلهای ثلثه.

مسئله - در مسح پاها از طرف عرض، مسمی کافی است. به اجماع فقهاء و احادیث ائمه هدی علیهم السلام اما از طرف طول، بعضی از فقهاء از سر انگشت تا بلندی پاها را واجب دانسته اند و بعضی از طرف طول و عرض پاها را مطلقاً به قدر مسمی کافی دانسته اند و حدیث هم به این مضمون وارد شده ولیکن قول اول بی دغدغه است.

مسئله - هرگاه دست راست را پیش از صورت شست از روی سهو، باید شستن آن را اعاده کند بعد از شستن صورت، و هرگاه دست چپ را از روی سهو پیش از دست راست شست باید شستن دست چپ را اعاده کند بعد از شستن دست راست، و هرگاه مسح پای راست را از روی سهو پیش از مسح سر کرد باید مسح پا را اعاده کند بعد از مسح سر، و هرگاه مسح پای چپ را از روی سهو پیش از مسح پای راست کرد باید مسح پای چپ را اعاده کند بعد از مسح پای راست، یا باهم، تا ترتیبی که سابقاً عرض شد به عمل آید. و دلیل این مسئله اجماع جمیع فقهاء و احادیث ائمه هدی است.

مسئله - شرط است در صحت وضو موالات، یعنی پی در پی شستن اعضاء. به این معنی که باید صورت هنوز تر باشد که دستها را بشوید و دستها هنوز تر باشد که مسح سر و پاها را بکند. پس هرگاه صورت شسته شود و زمانی طول بکشد که صورت خشک شود و بعد دستها را بشوید، وضو نساخته و باید صورت را بشوید و هنوز خشک نشده دستها را بشوید و همچنین هنوز دست راست خشک نشده دست چپ را باید بشوید و همچنین هنوز دست چپ خشک نشده باید به رطوبت باقی مانده مسح سر و پاها را بکند. مگر آنکه به حسب اتفاق، هوا آن قدر گرم باشد که به هر سرعت عضوی را بعد از عضوی بشوید، هوای گرم، عضو اول را بخشکاند، یا باد تندی بوزد که عضو سابق را بخشکاند. پس در این صورت هرگاه به طور متعارف وضو گرفت، یعنی به طوری که در غیر هوای گرم و در غیر باد آمدن عضو سابق نمی خشکید، وضوی او صحیح است اگر چه عضو سابق خشک شود. و دلیل این مطلب دلیلهای ثلثه است.

مسئله - هرگاه در بین وضو گرفتن شکی از برای شخص بهم رسد که عضو سابق را نشسته یا مسح نکرده واجب است که

بر گردد به شستن و مسح کردن آن عضوی که شک کرده شستن و یا مسح کردن آن را، اما اگر بعد از فارغ شدن او از ساختن وضو و داخل شدن در نماز و غیر نماز شک کرد که آیا عضوی را شسته یا نه، یا عضوی را مسح کرده یا نکرده، اعتنایی به آن شک نباید بکند و وضوی او صحیح است. به دلیلهای ثلثه.

مسأله - هرگاه شخصی وضو ساخت و بعد شکی از برای او روی داد، یا مظنه‌ای از برای او بهم رسید که حدیثی از او صادر شده و باطل کننده وضویی از او صادر شده، شک و مظنه او اعتباری ندارد و نباید اعتنایی به آن کند و وضوی او صحیح است و اگر به جهت شک و مظنه خود وضویی بسازد بدعت کرده در دین خدا. به دلیلهای ثلثه.

مسأله - هرگاه شخصی حدیثی از او صادر شد و بعد شکی یا مظنه‌ای از برای او بهم رسید که وضو گرفته، اعتباری به شک و مظنه او نیست و باید وضو بسازد از برای عملی که می‌خواهد با وضو بجای آورد. به دلیلهای ثلثه.

مسأله - جایز است وضو ساختن در زیر باران، پس نیت می‌کند و صورت خود را به قصد وضو می‌شوید، و بعد دست راست و بعد دست چپ را می‌شوید، و بعد مسح سر و بعد مسح پاها را می‌کند.

مطلب دهم در مستحبات وضو است و در آن چند مسأله است:

مسأله - مستحب است که چون نظر کند به آب - چه در حال وضو ساختن و چه در سایر استعمالات آن - بگوید اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي جَعَلَ الْمَاءَ طَهُورًا وَلَمْ يَجْعَلْهُ نَجَسًا.

مسأله - مستحب است رو به قبله نشستن از برای وضو ساختن.

مسأله - مستحب است بسم الله خواندن از برای وضو و از برای هر کاری.

مسأله - مستحب است که دستها را پیش از وضو بشوید بعد از حدث بول و غایط دو مرتبه و بعد از خواب یک مرتبه. و در روایتی بعد از بول یک مرتبه و بعد از غایط دو مرتبه.

مسأله - مستحب است مضمضه سه مرتبه، یعنی سه مرتبه آب در دهن کند و آن را حرکت دهد و بریزد.

مسأله - مستحب است که در وقت مضمضه بگوید اَللّٰهُمَّ لَقِّنِيْ حُجَّتِيْ يَوْمَ الْفَاكِ وَ اَظْلِقْ لِّسَانِيْ يَدِ الْكَرِّ.

مسأله - مستحب است مسواک کردن دندانها از عرض آنها اگرچه با انگشت باشد پیش از وضو و خلافی در آن نیست. چنانکه در احادیث وارد شده.

مسأله - مستحب است بعد از مضمضه، استنشاق سه مرتبه. یعنی آب را در بینی بالا کشد.

مسأله - مستحب است که در وقت استنشاق بگوید اَللّٰهُمَّ لَا تُحَرِّمْ عَلَيَّ رِيْحَ الْجَنَّةِ وَ اجْعَلْنِيْ مِمَّنْ يَشْمُ رِيْحَهَا وَ رَوْحَهَا وَ طِيْبَهَا.

مسأله - مستحب است که در وقت شستن رو بگوید اَللّٰهُمَّ بَيِّضْ وَجْهِيْ يَوْمَ تَسْوَدُ فِيْهِ الْوُجُوْهُ وَ لَا تُسْوِدْ وَجْهِيْ يَوْمَ تَبْيَضُ فِيْهِ الْوُجُوْهُ.

مسأله - مستحب است که در وقت شستن دست راست بگوید اَللّٰهُمَّ اَعْطِنِيْ كِتَابِيْ يَمِيْنِيْ وَ الْخُلْدَ فِي الْجَنَانِ بِسَارِي وَ حَاسِبِيْ حِسَابًا يَسِيْرًا.

مسأله - مستحب است که در وقت شستن دست چپ بگوید اَللّٰهُمَّ لَا تُعْطِنِيْ كِتَابِيْ بِشِمَالِيْ وَ لَا مِنْ وَّرَآءِ ظَهْرِيْ.

مسأله - مستحب است که در وقت مسح کردن سر بگوید اَللّٰهُمَّ غَشِّنِيْ بِرَحْمَتِكَ وَبِرَّكَاتِكَ وَعَفْوِكَ.

مسأله - مستحب است که در وقت مسح کردن پاها بگوید اَللّٰهُمَّ ثَبِّتْ قَدَمَيَّ عَلَى الصِّرَاطِ.

مسأله - مستحب است خواندن سوره انا انزلناه در بین وضو ساختن، و دعاهاى وارده بسیار است و به همین مختصرات اکتفا شد. و الحمد لله خلافى در آنها نیست.

مسأله - هریک از صورت و دستها را به یک غرفه شستن، حذاجزا است و هریک را به دو غرفه شستن اسباب وضو است و مستحب است، و هریک را به سه غرفه شستن بدعت است و جایز نیست. و بعضی دو غرفه را هم بدعت فهمیده اند و اشتباه کرده اند و حدیث صریح است که دو غرفه اسباب است و لکن اگر چنین گمان رفت که یک غرفه کفایت نکرده و غرفه دیگر ریخت، ثواب دو غرفه را ندارد و از این عبارت گمان بدعت بودن دو غرفه را کرده اند.

مسأله - مستحب است که در مسح سر به قدر سه انگشت مسح کنند با سه انگشت. و خلافى در آن نیست.

مسأله - مستحب است که تمام پشت پاها را مسح کنند با تمام کف دستها از سر انگشتان تا مفصل پاها یا بلندی پشت پاها.

مطلب یازدهم در بعضی از احکام صاحبان اعدار است و در آن چند مسأله است:

مسأله - هرگاه بعضی از مواضعی که باید شسته شود جروحی یا قروحی باشد و بر روی آن دوائى یا چیزی بسته باشند، یا شکسته باشد و آن را بسته باشند و به گشودن متضرر شود، وضو از او ساقط نشود. پس تا جایی که ممکن است شسته شود باید بشوید و مستحب است که بر روی جبیره و بر روی حائل مسح کند در صورتی که آب رسانیدن به موضع شکسته و جروح و قروح ضرر داشته باشد. و لکن اگر آب رساندن ضرر نداشته باشد و ممکن باشد رسانیدن آب، اگرچه به فرو بردن موضع در آب باشد، باید برساند.

مسأله - هرگاه در مواضع مسح حائلی و جبیره ای باشد که از گشودن متضرر شود باید بر روی حائل و جبیره مسح کند. و خلافى در آن نیست.

مسأله - جراحی و دُملى که بر روی آنها چیزی بسته نشده و مکشوف است، اطراف آن جراحت و دمل را باید شست و اما خود جراحت و خود دمل از بواطن محسوب است و شستن آنها ضرور نیست. و خلافى در این نیست.

مسأله - هرگاه شخصی متصل از او بول بچکد، کیسه و دستمالی به خود می بندد و در آن پنبه یا چیز دیگری می گذارد و خود را محکم می بندد که بول از آن چیز بیرون نیاید و با وضو نماز می کند. و خلافى در آن نیست.

مسأله - هرگاه شخصی اسهالی داشته باشد که او را مهلت ندهد در وقت نماز، پس وضو می سازد و نماز می کند و اگر در بین، اسهال شد تطهیر می کند و از همان جایی که قطع کرده می گیرد و نماز را تمام می کند و نباید اعاده کند. و خلافى در آن نیست.

مسأله - هرگاه شخصی آلت رجولیت او را قطع کرده باشند و متصل رطوبتی از آن موضع ظاهر شود، هر روزی یک مرتبه آن موضع را می شوید و وضوئى نباید بسازد مگر بعد از بول کردن. و خلافى در آن نیست چنانکه در احادیث وارد شده.

مطلب دوازدهم در نواقض وضو است و در آن چند مسأله است:

مسأله - چیزهایی که وضو را باطل می کند بول و غایط و بادی است که از مخرجهای معتاد بیرون آید، و همچنین منی که از مخرج معتاد بیرون آید، و خوابی که غالب شود و گوش را از شنیدن بیندازد، و همچنین جماعی که حشفه داخل فرج شود اگر چه منی از شخص جدا نشود، و خون حیض و نفاس و استحاضه است که از زن بیرون آید، پس این نه چیز باطل کننده وضو است. به ضرورت مذهب شیعه اثنا عشری و اجماع جمیع فقهای ایشان و کتاب خدا به طور اجمال و احادیث ائمه هدی علیهم السلام به طور تفصیل و تقلیدی در آن نیست.

مسأله - بعضی از فقهاء حمل کرده اند بر خواب غالب بر سمع، غشی و بیهوشی و سُکری را که غالب باشد و گوش را از شنیدن بیندازد. و در احادیث ائمه هدی علیهم السلام چنین حملی وارد نشده و در احادیث بسیار که از حد تواتر تجاوز کرده و به حد ضرورت مذهب شیعه اثنا عشری رسیده نهی از قیاس کردن چیزی به چیز دیگر است.

مسأله - بعضی از فقهاء رطوبت مشتبھی که از شخص بیرون آید بعد از بول کردن و تطهیر کردن، اگر استبراء نکرده باشد بعد از بول، باطل کننده وضو دانسته اند به جهت مفهوم بعضی از احادیث. ولیکن منطوق بعضی از احادیث معارض است با این مفهوم و به اتفاق اهل فن فقه و اصول فقه، منطوق اقوی است از مفهوم و مفهوم نتواند برابری کند با منطوق و علاوه بر این در حجیت مفهوم اختلافها است که آیا حجت است یا حجت نیست، و در حجیت منطوق اختلافی نیست. و علاوه بر این، اصل طهارت مقدم است بر نجاست در جمیع موارد، و رطوبت مشتبّه در همه موارد محکوم به طهارت است چنانکه اگر کسی در زیر جامه خود رطوبتی یافت و احتمال دهد که شاید قطره بولی از او چکیده در حال خواب یا بیداری، و احتمال دهد که شاید در حال خواب منی از او بیرون آمده، و احتمال دهد که شاید آبی به او ریخته شده و او غافل بوده یا در خواب بوده، و احتمال دهد که شاید مذی از او بیرون آمده، در جمیع این صورتهای آن رطوبت محکوم به طهارت است اگر چه بیشتر احتمال دهد که بول یا منی باشد و به احتمال ضعیفی احتمال دهد که آب یا مذی باشد. حتی آنکه اگر به جهت احتمال قوی که شاید بول یا منی است بخواهد احتیاطی کند و تطهیر کند، آن احتیاط و سواسی است از شیطان و احتیاط نیست و تطهیر کردن او بدعتی است در دین خدا و نباید تطهیر کرد به جهت گمان و مظنه بول و منی، تا آنکه یقین کند که آن رطوبت، بول یا منی بوده و احتمال ضعیفی هم ندهد که آب یا رطوبتی طاهر بوده پس آنگاه که موضوعی یقینی از برای او حاصل شد، حکم یقینی آن موضوع معلوم بدون اشتباه و احتمال خلاف را جاری می کند.

مطلب سیزدهم در بعضی از چیزهایی است که بخصوص در احادیث وارد شده که وضو را باطل نمی کند اگر چه بعد از آنکه معلوم شد که شکننده های وضو منحصر است در همان نه چیزی که فرموده اند چندان احتیاجی به ذکر کردن غیر شکننده های وضو نیست، ولیکن چون بعضی از چیزها شبیه به شکننده ها بوده مثل آنکه مذی و مدی چون از ممر بول بیرون می آید شبیه به بول است و چون کرم و حب القرع از مخرج غائط بیرون می آید موهم این است که شکننده وضو باشد. پس چون بخصوص وارد شده که آنها شکننده وضو نیست و ذکر آنها تأکید می کند انحصار شکننده های وضو را در همان نه چیز مناسب است ذکر آنها، پس در این مطلب چند مسأله است:

مسأله - رطوبت مشتبهی که از ممر بول بیرون می‌آید بعد از استبراء، شکننده وضو نیست و پاک است. به اجماع جمیع فقهای اثناعشری و احادیث ائمه هدی علیهم السلام.

مسأله - مذي شکننده وضو نیست و طاهر است. به اجماع جمیع فقهاء و احادیث ائمه هدی علیهم السلام و آن رطوبتی است که در وقت نعوظ و غلبه شهوت از ممر بول بیرون می‌آید.

مسأله - ودی و مدی که رطوبتی است بعد از بول و در حال ضعف بدن و ناخوشی از ممر بول بیرون می‌آید شکننده وضو نیست و پاک است. به اجماع جمیع فقهاء و احادیث ائمه هدی علیهم السلام.

مسأله - حبّ القرع که کرمی است شبیه به تخم کدو و سایر کرمهای دراز که از مخرج غائط بیرون می‌آیند اگر آلوده به عذره نباشند شکننده وضو نیستند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در این مسأله نیست.

مسأله - رنگ زردی که در زیر جامه از مخرج غایط ظاهر شود شکننده وضو نیست. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در این مسأله نیست.

مسأله - شیاف و فتالی که در مخرج غائط استعمال می‌کنند شکننده وضو نیست و لکن بیرون آورند در حال نماز کردن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه شخص فراموش کند استنجاء را و وضو بسازد، وضوی او صحیح است و لکن استنجاء کند و نماز کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - نعوظ و بوسیدن زن و پهلوی او خوابیدن و مسّ فرج او کردن شکننده وضو نیست. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - قی و استفراغ شکننده وضو نیست. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - فصد و حجامت کردن و خون از بینی آمدن و چرک از جراحت و دمل آمدن شکننده وضو نیست. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - ناخن گرفتن و شارب چیدن و سر تراشیدن شکننده وضو نیست. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - تبسم کردن و خندیدن و اشعار خواندن و ظلم کردن شکننده وضو نیست. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مسّ کردن سگ و یهودی و نصرانی و مجوسی و هر نجسی و هر نجاستی شکننده وضو نیست. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مطلب چهاردهم در ذکر استحباب وضو است در بعضی از این حالات که در مطلب سابق ذکر شد و در آن چند مسأله است:

مسأله - بعضی از فقهاء مستحب دانسته‌اند وضو گرفتن را هرگاه مذي بیرون آید از روی شهوت، یا ودی بیرون آید، یا رطوبت مشتبهی بیرون آید بعد از استبراء. اما اگر استبراء نشده باشد و رطوبتی ظاهر شود بعضی از فقهاء واجب دانسته‌اند وضو گرفتن

را، و هرگاه کرمی و حب القرعی که آلوده به عذره نباشد بیرون آیند، و هرگاه خون زیادی از بدن جاری شود، و هرگاه قی عارض شود، و هرگاه شعر باطلی بخواند، و هرگاه ظلمی به برادر مؤمن خود کند، و هرگاه دروغی بر خدا و رسول و ائمه علیهم السلام ببندد، و هرگاه با شهوت زن خود را ببوسد، و هرگاه مس کند فرج زن خود را، و هرگاه مس کند سگی را، و هرگاه مس کند مجوسی را. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء لفظ توضاً را در مس سگ و مجوسی حمل بر شستن موضع ملاقات کرده اند و بد نفرموده اند.

مطلب پانزدهم در ذکر استحباب وضو است از برای امور چندی و در مواضعی چند و در آن چند مسأله است:

مسأله - مستحب است وضو ساختن از برای همین که شخص با طهارت باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است وضو ساختن از برای طلب حوائج. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است وضو ساختن پیش از دخول وقت نماز از برای مهیا بودن از برای نماز. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است وضو ساختن از برای مس خط قرآن. و بعضی از فقهاء واجب دانسته اند.

مسأله - مستحب است وضو ساختن از برای نوشتن قرآن و خواندن آن و حمل کردن آن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است وضو ساختن از برای نمازهای مستحبی بجا آوردن و شرط صحت آنها است و هیچ نمازی بدون طهارت صحیح نیست مگر نماز میت. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است وضو ساختن از برای نماز میت و شرط صحت آن نیست و آن بدون طهارت هم اگر بجا آورند صحیح است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است وضو ساختن از برای تمام مناسک حج غیر از طواف واجب که در آن وضو واجب است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است وضو گرفتن از برای داخل شدن در مسجد الحرام. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است وضو ساختن از برای داخل شدن در هر مسجدی. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است وضو ساختن از برای مسافری که می خواهد وارد شود بر اهل خود تا مکروهی از آنها نبیند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است وضو گرفتن از برای خوابیدن که در تمام خواب، عبادت از برای او نوشته می شود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است وضو ساختن از برای جماع کردن با زن حامله. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است وضو گرفتن از برای اینکه میت را داخل قبر کنند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است وضو ساختن در بعضی از حالات از برای زیادتى اثر طهارت یا کم کردن اثر حدث.

پس قسم اول وضوی تجدیدی است که طهارتی بر طهارتی می‌افزاید و نور علی نور است خصوص از برای نماز مغرب و عشاء و نماز صبح. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

و قسم دوم مستحب است وضو ساختن از برای جنبی که می‌خواهد بخوابد، و از برای جنبی که می‌خواهد باز جماع کند، و از برای جنبی که با جاریه‌ای جماع کرده و می‌خواهد با جاریه دیگر جماع کند، و از برای جنبی که می‌خواهد بخورد و بیاشامد، و از برای جنبی که می‌خواهد غسل دهد میت را، و از برای غسل دهنده میت اگر بخواند پیش از غسل مسّ میت جماع کند. و همچنین مستحب است وضو گرفتن از برای زن حائض اگر بخواند بخورد و بیاشامد، و از برای زن حائض در وقت نمازها که با وضو بنشیند و ذکر خدا کند به قدری که نماز خود را طول می‌داد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آنها نیست. مطلب شانزدهم در غسل است و در آن چند مسأله است:

مسأله - غسل جنابت واجب است از واجبات خدا. به ضرورت مذهب شیعه اثناعشری و اجماع جمیع فقهای ایشان و کتاب خدا و احادیث ائمه هدی علیهم السلام و منکر آن کافر است و مخلّد در آتش جهنم.

مسأله - جنابت حاصل می‌شود به بیرون آمدن منی از ممر بول خواه در بیداری باشد یا در خواب، خواه به جماع باشد یا بدون جماع، خواه در خواب بیند که جماعی کرده یا نبیند. به اجماع جمیع فقهای اثناعشری و احادیث ائمه هدی علیهم السلام.

مسأله - جنابت حاصل می‌شود از برای مرد و زن به داخل شدن حشفه در فرج زن اگرچه تمام ذکر داخل نشود، خواه منی انزال شود یا انزال نشود. به اجماع جمیع فقهای اثناعشری و احادیث ائمه هدی علیهم السلام.

مسأله - چون یکی از این دو چیز یا هر دو با هم واقع شد غسل جنابت واجب می‌شود از برای نماز واجب و طواف واجب. به اجماع جمیع فقهای اثناعشری و احادیث ائمه هدی علیهم السلام.

مسأله - نیت قربه الی الله و امتثالاً لامره تعالی در غسل جنابت و سایر عبادات شرط صحّت غسل و سایر عبادات است. به اجماع جمیع فقهای اثناعشری و کتاب خدا و احادیث ائمه هدی علیهم السلام.

مسأله - کیفیت غسل کردن این است که سر را با گردن باید شست پیش از شستن سایر بدن، و بعد باید سایر بدن را از شانه‌ها تا زیر پاها بشویند و بعضی گردن را به بدن ملحق کرده‌اند و سر را از بالای گردن گرفته‌اند و لکن بیشتر فقهاء اعتنائی به این قول نکرده‌اند و شستن سر و گردن را با هم مقدّم دانسته‌اند بر شستن سایر بدن. چنانکه در احادیث وارد شده که بشوی سر را و بعد بشوی منکب را تا تمام پاها و اگر گردن ملحق به بدن بود نمی‌فرمودند از منکب بشوی.

مسأله - احتیاط تمام در این است که طرف راست بدن را بر طرف چپ مقدّم دارند اگرچه در بسیاری از احادیث ترتیبی در میان طرف راست و چپ نیست ولیکن در مقدّم داشتن طرف راست بر طرف چپ دغدغه در آن نیست. به اجماع جمیع فقهای اثناعشری و احادیث ائمه هدی علیهم السلام.

مسأله - در اعضای غسل مولاتی شرط نیست. پس اگر سر و گردن شسته شود و مدتی بگذرد که سر و گردن خشک شود و بعد باقی بدن را از شانه‌ها تا زیر پاها بشویند جایز است و نقصی از برای غسل نیست و واجب نیست که شستن سر و گردن را

اعاده کنند مگر در صورتی که حدث اکبری یا اصغری یعنی بولی و غایطی و بادی از مخرج معتاد بیرون آید بعد از شستن سر و گردن و پیش از شستن سایر بدن، پس باید اعاده کرد شستن سر و گردن را. به اجماع جمیع فقهای اثناعشری و احادیث ائمه هدی علیهم السلام و اعتنائی نیست به قول کسی که بدون حدیث از پیش خود سخنی گفته.

مسئله - در غسل، آب باید به زیر موها برود و به خود بشرد و پوست بدن برسد. به اجماع جمیع فقهای اثناعشری و احادیث ائمه هدی علیهم السلام.

مسئله - اگر کسی در زیر باران بایستد و نیت غسل کند و از سر تا قدم او شسته شود، غسل او صحیح است و بعضی از فقهاء فرموده اند که اول نیت کند که سر و گردن را می شویم و بعد نیت کند که طرف راست را می شویم، و بعد نیت کند که طرف چپ را می شویم و به این طور غسل کردن بی دغدغه و اضطراب خواهد بود. به اجماع جمیع فقهای اثناعشری و احادیث ائمه هدی علیهم السلام.

مسئله - اگر کسی به نیت غسل کردن خود را در آب اندازد و در آب فرو رود کفایت می کند از غسل، اگر چه ترتیب به عمل نیاید. به اجماع جمیع فقهای اثناعشری و احادیث ائمه هدی علیهم السلام.

مسئله - تمام بدن باید شسته شود که یک سر مویی از بدن خشک نماند. به اجماع جمیع فقهاء و احادیث ائمه هدی علیهم السلام.

مسئله - مظنه کفایت می کند در شسته شدن تمام بدن. به اجماع جمیع فقهاء و احادیث ائمه هدی علیهم السلام.

مسئله - لازم نیست که موها شسته شود در غسل کردن و لکن لازم است که آب به پوست بدن برسد در زیر موها. به اجماع جمیع فقهاء و احادیث ائمه هدی علیهم السلام.

مسئله - لازم است که هر حائلی که در اعضا باشد مثل انگشت و دستبند و خلخال، آب به زیر آنها برسد که بشرد تر شود به آب غسل. به اجماع جمیع فقهاء و احادیث ائمه هدی علیهم السلام.

مسئله - اگر در بعضی از اعضا جیره باشد، یا دوائی بر روی جراحت و دملی بسته باشند که از گشودن آنها ضرری برسد، اطراف آن جیره و دوائی بسته را باید شست و مستحب است که مسح کنند بر روی آنها با رطوبت دست. به اجماع جمیع فقهاء و احادیث ائمه هدی علیهم السلام.

مسئله - در غسل ارتماسی بسیاری از فقهاء جایز دانسته اند که سر و گردن از آب بیرون باشد و باقی بدن در زیر آب باشد و سر و گردن را در آب فرو برد و بعضی از فقهاء لازم دانسته اند که تمام بدن از آب خارج باشد آنگاه خود را در آب اندازند و این عمل نزدیکتر است به احتیاط و دغدغه و اضطرابی در آن نیست.

مسئله - کفایت می کند در غسل و وضو که دست را به آب تر کنند و مثل روغن مالی، آب را به بدن بمالند. به اجماع جمیع فقهاء و احادیث ائمه هدی علیهم السلام.

مسئله - مستحب است که آب غسل چهار مُد باشد و اگر مرد وزن با هم غسل کنند پنج مُد باشد. سه مُد از برای مرد و دو مُد از برای زن و هر مُدی به وزن شاه معروف، هشت یک من است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - در غسل ترتیبی مستحب است که سر و گردن را با سه مشت پر از آب بشویند و طرف راست را با دو مشت و طرف چپ را با دو مشت. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مستحب است که بعد از جنابت سعی کنند که پیش از غسل کردن بول کنند، یا استبراء کنند به این طور که انگشت دست چپ را از مقعد تا بیخ ذکر سه دفعه بکشند و همچنین از آنجا تا سر ذکر سه دفعه و سر آن را بتکانند سه دفعه که هر رطوبتی در مجرای بول است بیرون آید. و بعضی از فقهاء لازم دانسته اند این عمل را که اگر بعد از جنابت بول نکردند و بعد از غسل کردن رطوبتی بیرون آمد از ممر بول واجب دانسته اند اعاده غسل را، و اگر استبراء نکردند بعد از بول واجب دانسته اند وضو گرفتن را. و احادیث بر این مطلب وارد شده و آن احادیث را بعضی از فقهاء حمل بر استحباب فرموده اند و حمل صحیحی است چرا که احادیث دیگر وارد شده که اگر بعد از غسل کردن رطوبتی بیرون آمد از حبال است و دخلی به منی و بول ندارد و باکی نیست به آن.

مسئله - مستحب است بسم الله خواندن در ابتدای غسل. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - واجب است شخص جنب بنفسه مباشر غسل شود و دیگری او را غسل ندهد مگر در حال ضرورت و ناتوانی. به اجماع جمیع فقهاء و احادیث ائمه هدی علیهم السلام.

مطلب هفدهم در احکام جنب است و در آن چند مسئله است:

مسئله - حرام است بر جنب داخل شدن در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر صلی الله و علیه وآله و مرور کردن در آن دو مسجد. به اجماع جمیع فقهای اثنا عشری و احادیث ائمه هدی علیهم السلام.

مسئله - کسی که در یکی از این دو مسجد بخوابد و محتمل شود واجب است بر او که تیمم کند و از آنجا بیرون رود. به اجماع جمیع فقهاء و احادیث ائمه هدی علیهم السلام.

مسئله - جایز نیست از برای جنب ساکن شدن و درنگ کردن در هیچ مسجدی مگر از برای معصوم علیه السلام. به اجماع جمیع فقهاء و احادیث ائمه هدی علیهم السلام.

مسئله - جایز نیست جماع کردن در هیچ مسجدی مگر از برای معصوم علیه السلام اگر چه در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر صلی الله و علیه وآله باشد. به اجماع جمیع فقهاء و احادیث ائمه هدی علیهم السلام.

مسئله - جایز نیست از برای جنب که داخل شود در خانه های پیغمبر صلی الله و علیه وآله و ائمه. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء آن احادیث را حمل بر کراهت کرده اند.

مسئله - مکروه است بر جنب گذشتن و مرور کردن از مسجدها غیر از مسجد الحرام و مسجد پیغمبر صلی الله و علیه وآله که جایز نیست مرور جنب از آن دو مسجد به غیر از معصوم علیه السلام. به اجماع جمیع فقهاء و احادیث ائمه هدی علیهم السلام.

مسئله - مکروه است بر جنب گذاردن چیزی در مسجد و برداشتن چیزی از آن، اگر گذاردن و برداشتن لازم داشته باشد داخل شدن در مسجد را اما اگر با آلتی چیزی را بگذارند و بردارند و داخل مسجد نشوند باکی نیست. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - بعضی از فقهاء جایز ندانسته‌اند از برای جنب، مسّ کتابت قرآن را. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی دیگر آن احادیث را حمل بر کراهت شدیدی کرده‌اند.

مسئله - مکروه است بر جنب مس کردن ورق قرآن و قرآن را مگر از ورای حایلی مثل لباس. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - جایز است از برای جنب خواندن قرآن هر قدر و از هر سوره از آن مگر سوره‌هایی که سجده واجب در آنها است و آنها سوره والنجم و سوره تنزیل و سوره حم سجده و سوره اقرأ باسم ربک است و در جایز بودن قرائت غیر از عزائم چهارگانه خلافی نیست. چنانکه در احادیث وارد شده اما در عزائم خلاف است بعضی از فقهاء جایز ندانسته‌اند از برای جنب قرائت آنها را و بعضی مکروه دانسته‌اند و در نخواندن دغدغه نیست.

مسئله - هرگاه جنب خواند آیه سجده را، یا استماع کرد از خواننده دیگر، واجب است بر او سجده کردن و طهارت شرط سجده کردن نیست در خواندن و استماع کردن آیه سجده. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مکروه است از برای جنب خوردن و آشامیدن مگر بعد از وضو گرفتن، یا اینکه دست و روی خود را بشوید یا مضمضه کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مکروه است از برای جنب روغن مالیدن بر بدن پیش از غسل. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - جایز است از برای جنب خضاب کردن و نوره کشیدن و ذبح کردن و حجامت کردن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آنها نیست.

مسئله - جایز است از برای جنب غسل دادن میت و مستحب است که وضو بسازد یا دستهای خود را بشوید پیش از غسل دادن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - جایز است از برای جنب ذکر خداوند عالم جلّ شأنه هر قدر بخواهد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - جایز است از برای جنب خوابیدن و مستحب است که وضو بسازد یا تیمم کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - غسل جنابت کفایت می‌کند از وضو، و وضو گرفتن پیش از آن و بعد از آن بدعت است. به اجماع جمیع فقهاء و احادیث ائمه هدی علیهم السلام.

مسئله - لازم است بر جنب که پیش از غسل تطهیر کند بدن خود را از منی و هر نجاستی. به اجماع جمیع فقهاء و احادیث ائمه هدی علیهم السلام.

مسئله - هرگاه کسی فراموش کرد غسل جنابت را و نماز کرد، واجب است بر او غسل کردن و اعاده نماز، اگر نماز واجب باشد. به اجماع جمیع فقهاء و احادیث ائمه هدی علیهم السلام.

مسئله - هرگاه شخصی فراموش کند شستن سر و گردن را در غسل ترتیبی و بعد از غسل به یادش آید، واجب است بر او اعاده غسل. به اجماع جمیع فقهاء و احادیث ائمه هدی علیهم السلام.

مسئله - هرگاه شخصی در بین غسل کردن شک کرد که آیا عضو سابقی را شسته یا نشسته، مثل آنکه مشغول شستن بدن است و شک می کند که آیا سر و گردن را شسته یا نه، واجب است بر او که سر و گردن را بشوید و بعد سایر بدن را بشوید. و اگر بعد از فارغ شدن از غسل شک کند که آیا عضوی را شسته یا نشسته، نباید اعتنایی به شک خود کند و غسل او صحیح است. به اجماع جمیع فقهاء و احادیث ائمه هدی علیهم السلام.

مسئله - هرگاه غسلهای بسیار از واجب و مستحب بر شخصی وارد آمده باشد و یک غسل کند، کفایت می کند همان یک غسل از همه غسلها. به اجماع جمیع فقهاء و احادیث ائمه هدی علیهم السلام.

مسئله - هرگاه شخصی فراموش کرد غسل جنابت را و در روز جمعه غسل جمعه کرده باشد، آنچه نماز پیش از غسل جمعه کرده واجب است بر او اعاده آنها و آنچه نماز بعد از غسل جمعه کرده صحیح است و نباید اعاده کند. چنانکه در احادیث وارد شده و جمع کثیری از فقهاء فتوی به آن داده اند و از این معلوم می شود که تذکر شخص به جمیع غسلهای وارده بر او شرط کفایت از همه نیست، بلکه یک غسل کفایت از همه می کند بدون تذکر همه.

مسئله - جایز است غسل کردن بدون ساتر عورت اگر نامحرمی نظر به عورت نکند و لکن کراهتی دارد بدون لنگ غسل کردن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مکروه است غسل کردن در زیر آسمان بدون حجاب سقفی و ستر عورتی. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه شخصی در حال غسل کردن موضعی از بدن خود را نشست و ندانست که نشسته و دیگری دانست، واجب نیست بر او که اعلام کند او را. به اجماع جمیع فقهاء و احادیث ائمه هدی علیهم السلام.

مسئله - هرگاه جنبی و میتی و بی وضویی در جایی باشند و آب به قدر کفایت یکی از آنها است، جایز است که یکی به آب تطهیر کند و دو نفر دیگر به تیمم. چنانکه در احادیث وارد شده و در روایتی می فرمایند جنب غسل کند و میت را تیمم دهند و آن که وضو ندارد تیمم کند. و در روایتی می فرمایند میت را غسل دهند و جنب تیمم کند، و در روایتی می فرمایند که آنها که وضو ندارند وضو بسازند و جنب تیمم کند. پس هریک که آب را استعمال کنند جایز است و ترجیح دادن بعضی دون بعضی بی برهان است.

مطلب هجدهم در احکام حیض است و در آن چند فصل است:

فصل اول در شناختن خون حیض است و در آن چند مسئله است:

مسئله - خون حیض در اغلب، سیاه و گرم و سوزاننده و جهنده و خالص است به خلاف خون استحاضه که در اغلب، سرد و زرد و غیر خالص است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هر خونی را که دختر پیش از نُسالگی ببیند خون حیض نیست، و هر خونی که زن بعد از پنجاه سالگی ببیند خون حیض نیست مگر آنکه زن قرشیه یا نبطیه باشد که تا شصت سال ممکن است حائض شود. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - هر خونی را که زن بعد از خون اول دید و ده روز فاصله نشده باشد میان دو خون، خون دویم خون حیض نیست چرا که اقل ایام طهر ده روز است و کمتر نمی شود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست بلکه اجماع جمیع فقهاء بر این است.

مسئله - حیض کمتر از سه روز نمی شود، پس اگر زن یک روز یا دو روز خون دید و بعد خون ندید تا ده روز گذشت، پس آن یک روز یا دو روز که خون دیده، خون حیض نبوده. چنانکه در احادیث وارد شده و اجماع جمیع فقهاء بر این است.

مسئله - بعضی از فقهاء توالی و متصل بودن سه روز خون دیدن را شرط دانسته اند. پس اگر زن یک روز یا دو روز خون ببیند و روز سیم خون نبیند و چهارم و پنجم الی دهم خون ببیند، آن یک روز یا دوروزی که خون دیده حیض ندانسته اند و لکن نصّ صریح حدیث صحیح این است که توالی و متصل بودن سه روز خون دیدن شرط نیست در حیض بودن خون. پس اگر زن یک روز خون دید و روز دویم خون ندید و روز سیم خون دید و روز چهارم خون ندید و روز پنجم خون دید، اقل حیض که سه روز است حاصل شده که روز اول و روز سیم و روز پنجم باشد و این صورت محض آسان شدن تصور مسئله ذکر شد و اصل مسئله چنانکه در صریح حدیث است این است که هرگاه زن سه روز در ظرف مدت ده روز خون دید، خواه آن سه روز متصل باشد و خواه منفصل، آن خون، خون حیض است و اقل حیض متحقق شده و اگر یک روز یا دو روز خون دید و بعد خون ندید تا ده روز و بعد از ده روز خون دید، آن یک روز یا دو روز که خون دیده بود خون حیض نبوده چرا که ده روز پاک بوده و خونی که دیده سه روز در ظرف مدت ده روز نبوده. باری، بعد از ورود حدیث صریح صحیح که اختلافی در صحت آن نیست و همه فقهاء آن را صحیح دانسته اند به اصطلاح جدید، علاوه بر صحیح بودن آن به اصطلاح قدیم که دخول معصوم علیه السلام در آن معلوم است مطلب معلوم است. پس روا نیست اعتنا نکردن به چنین حدیثی.

مسئله - هرگاه مشتبّه شود خون حیض به خون بکارت، پس داخل می کند پنبه را و قدری صبر می کند و بعد به آرامی پنبه را بیرون می آورد. پس اگر خون طوق زده بر گرد پنبه، خون بکارت است و اگر خون فرو گرفته پنبه را خون حیض است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه مشتبّه شود خون حیض به خون قرحه، پس به پشت می خوابد و انگشت میان را داخل می کند پس اگر احساس کرد که خون از طرف راست می آید خون حیض است و اگر احساس کرد که از طرف چپ می آید خون قرحه است. و روایتی هم به عکس این روایت رسیده و مشهور در میان فقهاء فتوی به روایت اول است.

مسئله - حیض با حمل ممکن است که جمع شود اگرچه اغلب این است که در حمل، خون نمی بینند. پس اگر لکه زردی یک دفعه دودفعه دید حیض نیست و اگر خون رنگین زیادی در ایام عادت خود یا نزدیک به ایام عادت خود دید خون حیض است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه زن حامله نزدیک به وضع حملش پیش از بیرون آمدن طفل خونی دید، آن خون نه خون حیض است و نه خون نفاس؛ پس احکام حائض و نفساء بر او وارد نیست. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - زنی هرگاه حیض او چند سال نیاید و ناگاه خون از او بیرون آید خون حیض است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - ایام حیض کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نیست. پس هر خونی که کمتر از سه روز زن دید خون حیض نیست و هر خونی که بعد از ده روز دید خون حیض نیست. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - حیض در اصل خلقت زنها هر ماهی یک دفعه هست مگر عارضه‌ای روی دهد. پس هرگاه زنی در ماهی خون ندید احتمال حمل در او می‌رود. پس باید احتراز کند از چیزهایی که باعث سقط می‌شود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

فصل دوم در احکام مبتدئه است یعنی زنی که ابتداء به دیدن خون حیض می‌کند و در آن چند مسئله است:

مسئله - هرگاه دختری به حد بلوغ رسید و در ماهی حائض شد و سه روز یا پنج روز یا هفت روز تا ده روز خون دید و در ماهی دیگر مثل ماه اول به همان عدد روز خون دید، ذات‌العاده می‌شود. پس در هر ماهی محض دیدن خون باید عمل حیض کند و نباید تمیز دهد حیض را از غیر حیض به رنگ خون و سیاه بودن و زرد بودن آن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست در نزد محققین از فقهاء خصوصاً متأخرین از ایشان.

مسئله - هرگاه مبتدئه در ماهها به طور اختلاف خون دید، پس اگر در ماهی دوروز خون ببیند آن خون حیض نیست چرا که حیض کمتر از سه روز نمی‌شود. چنانکه در احادیث وارد شده و اجماع جمیع فقهاء بر این است.

و اگر در ماهی سه روز در ظرف مدت ده روز خون ببیند و در ماهی بیشتر از سه روز، از چهار روز گرفته تا ده روز، و خون او منقطع شود در ظرف مدت ده روز، پس روزهایی که در آنها خون دیده روزهای حیض او است و احکام حیض بر او جاری است. چنانکه در احادیث وارد شده که خونی که ممکن است حیض باشد حیض است و فتوای محققین از فقهاء بر این است.

مسئله - هرگاه زنی مستمر خون ببیند تا چند ماه، پس اگر عادت مستقری دارد به طوری که گذشت، پس ایام عادت خود را حیض قرار می‌دهد و در سایر روزها عمل استحاضه بجای آورد چنانکه خواهد آمد و اگر عادت مستقری ندارد و خون او تغییر نمی‌کند، پس در هر ماهی شش روز یا هفت روز حیض قرار می‌دهد و در سایر روزها عمل استحاضه بجای آورد و اگر رنگ خون تغییر می‌کند و گاهی گرم و بحرانی و مایل به سیاهی است و گاهی سرد و زرد است، پس روزهایی که در آنها خون گرم و بحرانی است حیض قرار می‌دهد و روزهایی که در آنها خون سرد و زرد است عمل استحاضه بجای آورد. چنانکه در احادیث وارد شده و فتوای محققین از فقهاء بر این است.

مسئله - در مبتدئه که عادت مستقری ندارد و مستمر در چند ماه خون می‌بیند روایتی دیگر رسیده است که رجوع کند به عادت خویشان خود از زنان اگر متفق باشند در عادت، پس عادت ایشان را ایام حیض خود قرار می‌دهد و در سایر روزها عمل استحاضه بجای آورد و اگر خویشان او مختلف باشند در عادات خود، پس در ماه اول ده روز را حیض قرار می‌دهد و در سایر

ایام عمل استحاضه می کند و در سایر ماهها در هر ماهی سه روز را ایام حیض خود قرار می دهد و در سایر روزها عمل استحاضه بجای می آورد. و جمع بسیاری از فقهاء فتوی به این حدیث داده اند.

مسئله - هرگاه زنی عادت مستقری نداشته باشد و در ماهی چند روز خون ببیند و چند روز پاک باشد مثل اینکه سه روز خون ببیند و چند روز خون نبیند و پاک باشد، یا چهار روز یا پنج روز یا بیشتر الی ده روز خون ببیند و چند روز پاک باشد به شرط آنکه آن روزهایی که پاک است کمتر از ده روز باشد، پس چنین زنی آن روزهایی را که در آنها خون می بیند حیض قرار می دهد و در روزهایی که پاک است غسل می کند و عبادات بجای می آورد و تا یک ماه بر این نسق جاری می شود. پس اگر خون از او قطع شد در سر یک ماه که از این ابتلاء خلاص شده اما در ماه بعد در حدیثی که در این باب وارد شده این است که عمل استحاضه بجا آورد لکن چون نهایت اجمال در این حدیث در ماه بعد است، پس در ماه بعد باید عمل کند به مقتضای حدیث مفصلی که گذشت و آن این است که اگر در ماه بعد هم باز خون می بیند پس اگر رنگ خون تغییر می کند و گاهی گرم و بحرانی و سیاه است و گاهی سرد و زرد است، پس خون گرم و بحرانی و سیاه را خون حیض قرار می دهد و عمل حائض بجای می آورد و خون سرد و زرد را خون استحاضه قرار می دهد و عمل استحاضه بجای می آورد و اگر خون بر یک نسق است و تغییر در آن ظاهر نمی شود در هر ماهی شش روز یا هفت روز را حیض قرار می دهد و باقی خونها را استحاضه قرار می دهد و عمل استحاضه بجای می آورد. و جمعی از فقهاء بر این فتوی داده اند.

مسئله - زنی که عادت مستقری دارد و در بین ایام عادت خود خون زردی ببیند، آن خون، خون حیض است. چنانکه در احادیث وارد شده و فتوای جمیع فقهاء بر این است.

مسئله - عادت زنها گاهی دوروز و سه روز پیش می افتد و به محض دیدن خون باید عمل حیض کنند. چنانکه در احادیث وارد شده و فتوای جمیع فقهاء بر این است.

مسئله - خون زردی که دوروز یا سه روز پیش از ایام عادت زنها ظاهر می شود خون حیض است. چنانکه در احادیث وارد شده و فتوای جمیع فقهاء بر این است.

مسئله - هرگاه مبتدئه و غیر آن خونی دیدند که احتمال حیض در آن می رود واجب است بر ایشان که عمل حیض کنند و ترک نماز و روزه کنند، پس اگر خون کمتر از سه روز منقطع شد و پاک شدند و ده روز پاکند نماز و روزه را که در آن دوروز ترک کرده اند باید قضا کنند. چنانکه در احادیث وارد شده و فتوای جمیع فقهاء بر این است مگر آنکه بعضی از فقهاء متصل بودن سه روز را در حیض شرط حیض دانسته اند، پس همین که زن دوروز خون دید و روز سیم خون ندید می گویند آن خون خون حیض نیست و باید نماز و روزه را قضا کند و لکن در اینکه واجب است که به محض دیدن خون ترک نماز و روزه کند خلافی نیست مگر از برای کسانی که برخلاف احادیث وارد شده در این باب فتوی داده اند.

مسئله - هرگاه ایام عادت زنها کمتر از ده روز باشد مثل آنکه پنج روز یا هفت روز باشد و خون در سر پنج روز یا هفت روز از ایشان منقطع نشود مستحب است که تا ده روز اگر خون از ایشان ظاهر شود آن روزهای علاوه بر عادت خود را ایام استظهار قرار دهند و ترک نماز و روزه کنند و بعضی از فقهاء واجب دانسته اند استظهار را و محققین از ایشان مستحب دانسته اند و بعضی ایام

استظهار را منحصر به یک روز و دوروز دانسته‌اند و بعضی تا سه روز دانسته‌اند و بعضی تا تمام ده روز دانسته‌اند و احادیث در این باب به اختلاف یوم او یومین او ثلثة ایام او الی تمام العشرة رسیده است. پس زن حائض مخیر است که بعد از ایام عادت عمل استحاضه کند یا عمل حیض بجای آورد تا ده روز.

مسئله - واجب است استبراء بر حائض به این طور که بعد از قطع شدن خون از او بایستد در کنار دیواری و یکی از پاهای خود را بلند کند و پنبه داخل کند و بیرون آورد. پس اگر پنبه به خون آلوده نشده غسل کند و اگر آلوده شده اگرچه به قدر سر مگسی و ذره‌ای باشد، صبر کند تا وقتی که پنبه پاک بیرون آید.

مسئله - غسل حیض مثل غسل جنابت است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - غسل حیض واجب است بر زن‌ها. به ضرورت مذهب شیعه اثنا عشری و اجماع جمیع فقهای ایشان و کتاب خدا و احادیث ائمه هدی علیهم السلام از برای نماز و طواف و آنچه در غسل جنابت گذشت.

مسئله - هرگاه زن جنب حائض شود یک غسل کفایت می‌کند بعد از پاک شدن از حیض از جنابت و حیض او. به اجماع جمیع فقهاء و احادیث ائمه هدی علیهم السلام.

مسئله - مستحب است وضو ساختن پیش از غسل حیض. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

فصل سوم در احکام حائض است و در آن چند مسئله است:

مسئله - حرام است جماع کردن با حائض و تمکین کردن او بر جماع. به ضرورت مذهب شیعه اثنا عشری و اجماع جمیع فقهای ایشان و کتاب خدا و احادیث ائمه هدی.

مسئله - حرام است بر حائض داخل شدن در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر صلی الله و علیه وآله. به اجماع جمیع فقهای اثنا عشری و احادیث ائمه هدی.

مسئله - حرام است بر حائض مکث کردن و آرام گرفتن در جمیع مسجدها. به اجماع جمیع فقهای اثنا عشری و احادیث ائمه هدی.

مسئله - مکروه است گذاشتن حائض از جمیع مسجدها مگر مسجد الحرام و مسجد پیغمبر صلی الله و علیه وآله که حرام است گذاشتن او از آن دو مسجد. به اجماع جمیع فقهای اثنا عشری و احادیث ائمه هدی.

مسئله - هرگاه زنی در یکی از آن دو مسجد حائض شود واجب است بر او که تیمم کند و بیرون رود از آن دو مسجد. چنانکه در احادیث وارد شده و فتوای همه فقهاء بر این است.

مسئله - مکروه است گذاشتن حائض چیزی را در مسجدها و برداشتن او چیزی را از مسجدها اگر ناچار شود به داخل شدن در آنها مگر مسجد الحرام و مسجد پیغمبر صلی الله و علیه وآله که جایز نیست از برای او داخل شدن در آنها. چنانکه در احادیث وارد شده و فتوای همه فقهاء بر این است.

مسئله - حرام است بر حائض روزه گرفتن و نماز کردن و طواف خانه کعبه کردن. به اجماع جمیع فقهای اثنا عشری و احادیث ائمه هدی.

مسئله - نمازهایی که در وقت حیض ترک کرده قضا ندارد. به اجماع جمیع فقهای اثنا عشری و احادیث ائمه هدی علیهم السلام مگر نماز زلزله که چون وقت آن موسع است تا آخرالعمر، بعضی از فقهاء ادای آن را بعد از پاک شدن از حیض واجب دانسته اند.

مسئله - روزه هایی را که در وقت حیض افطار کرده، قضای آنها بر او واجب است بعد از پاک شدن در وقت امکان. به اجماع جمیع فقهای اثنا عشری و احادیث ائمه هدی علیهم السلام.

مسئله - هرگاه وقت نماز داخل شد و زنی اهمال کرد و نماز نکرد تا حائض شد، قضای آن نماز بر او واجب است بعد از پاک شدن از حیض اگر وقت اهمال او بقدر ادای نماز بوده. به اجماع جمیع فقهای اثنا عشری و احادیث ائمه هدی علیهم السلام اما اگر وقت اهمال او بقدر ادای نماز نبوده قضائی بر او نیست به دلیلهای گذشته.

مسئله - هرگاه زن حائضی پاک شد از حیض پیش از خروج وقت نماز بقدر غسل کردن و ادای نماز کردن و اهمال کرد و نماز نکرد تا وقت خارج شد، واجب است بر او قضای آن نماز. به اجماع جمیع فقهای اثنا عشری و احادیث ائمه هدی علیهم السلام.

مسئله - هرگاه زنی روزه دار در بین روزه حائض شد، روزه او باطل است اگرچه آنی پیش از غروب آفتاب باشد. به اجماع جمیع فقهای اثنا عشری و احادیث ائمه هدی علیهم السلام.

مسئله - هرگاه زن روزه دار در بین روز حائض شد مستحب است که چیزی نخورد و نیشامد تا غروب آفتاب و قضای آن روزه بر او واجب است. به اجماع جمیع فقهای اثنا عشری و احادیث ائمه هدی علیهم السلام.

مسئله - هرگاه در بین حیض جماعی اتفاق افتاد و فرزندی به وجود آمد، مبغض اهل بیت علیهم السلام خواهد بود و خوف ناخوشی جذام و برص در او است و قبیح المنظر خواهد بود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - واجب است توبه و استغفار از برای رفع گناه مجامعت در وقت حیض. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - جایز است لذت بردن از حائض و بوسیدن او و هر نحو التذادی سوای دخول در موضع خون. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مستحب است که حائض در وقت هر نمازی وضو بسازد و رو به قبله بنشیند و ذکر خدا کند بقدری که نماز او طول می کشیده. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - جایز است از برای حائض قرائت قرآن هر قدر بخواهد سوای سوره های سجده واجب؛ که بعضی از فقهاء جایز ندانسته اند از برای او خواندن آنها را.

مسئله - واجب است بر حائض سجده کردن اگر بشنود آیه سجده واجب را و شرط سجده، طهارت نیست. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مکروه است از برای حائض نوشتن قرآن و دعاها. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - بسیاری از فقهاء حرام دانسته‌اند بر حائض مسّ کتابت قرآن را و بعضی مکروه دانسته‌اند به کراهت شدیدی و قول اول احوط است و قول دوم اقرب به تحقیق است. چنانکه در احادیث وارد شده.

مسأله - جایز است از برای حائض که تعویذات به خود بیاویزد و آنها را بخواند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه وقت حیض به تأخیر افتاد جایز نیست که مُدَرَّات حیض استعمال کنند چرا که شاید حملی به هم رسیده باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز است از برای حائض پرستاری بیمار مگر در وقت احتضار که دور شود از او که ملائکه از او متأذی نشوند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه زنی معتکف باشد در مسجد و حائض شود، اعتکاف او باطل می‌شود و باید از مسجد بیرون رود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - به مظنه و گمان، نباید زن، خود را حائض داند. پس اگر در بین نماز گمان کرد که حائض شده دست خود را از زیر لباس به حوالی موضع خون می‌رساند و بیرون می‌آورد. پس اگر خون آلوده شد از نماز منصرف شود و آلا فلا. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکروه است که زن در شب، نظر کند به موضع خون به جهت رفع اشتباه. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - زنی که شوهر او حاضر است و آن زن حامله نیست و حائض است، اگر او را طلاق گویند، آن طلاق باطل است. به اجماع جمیع فقهای اثنا عشری و احادیث ائمه هدی علیهم السلام.

مطلب نوزدهم در استحاضه است و در آن چند فصل است:

فصل اول در شناختن خون استحاضه است و در آن چند مسأله است:

مسأله - خون استحاضه در اغلب اوقات سرد و زرد و فاسد است.

مسأله - هر خونی که پیش از نه سالگی و بعد از پنجاه سالگی از موضع معتاد بیرون آید خون استحاضه است و در قرشیه و نبطیه بعد از شصت سالگی. چنانکه در احادیث وارد شده و فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - هر خونی که زن صاحب عادت بعد از ایام عادت ببیند خون استحاضه است مگر آنکه می‌تواند یک روز یا دو روز یا سه روز یا تا تمام ده روز عمل حیض کند. چنانکه در احادیث وارد شده و فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - هر خونی که بعد از ده روز از ابتدای خون حیض ببیند خون استحاضه است مگر در صورتی چند که بعد از این ذکر می‌شود. چنانکه در احادیث وارد شده و فقهاء به آن فتوی داده‌اند.

مسأله - زنی که عادت مستقری در حیض ندارد و مستمر چند ماه خون می بیند، سوای شش روز یا هفت روز را که باید حیض قرار دهد، باقی روزها را باید استحاضه قرار دهد و عمل استحاضه کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - بعد از شناختن خون حیض - به طوری که گذشت - و بعد از شناختن خون نفاس - به طوری که خواهد آمد - هر خونی که زن دید خون استحاضه است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

فصل دوم در احکام استحاضه است و در آن چند مسأله است:

مسأله - حکم زن در حال استحاضه حکم زن پاک است که چون عمل استحاضه را بجای آورد نماز می کند و روزه می گیرد و در مساجد داخل می شود و مکث می کند و طواف می کند و اگر شوهر بخواهد با او مجامعت می کند و طلاق در آن حال جایز است. چنانکه در احادیث وارد شده و اجماع جمیع فقهاء بر این است.

مسأله - استحاضه بر سه قسم است: قلیله و متوسطه و کثیره. پس قلیله آن است که خون تمام پنبه را فرو نگیرد و بعضی از آن اگر چه کم باشد به خون آلوده شود. و متوسطه آن است که خون تمام پنبه را فرو گیرد و لکن از پنبه نگذرد و به خرقة که بر روی آن بسته اند بطور سیلان جاری نشود اگر چه به جهت اتصال به آن رطوبت خون به آن اثر کند. و کثیره آن است که خون از پنبه بگذرد و بطور سیلان جاری شود و به خرقة برسد.

مسأله - حکم قلیله این است که در وقت هر نمازی پنبه را عوض کند و آن موضع را بشوید و پنبه پاکی داخل کند و خرقة پاکی محکم بر آن ببندد و وضو بسازد و نماز کند و همچنین اگر بخواهد نماز دویمی بجای آورد باید پنبه را عوض کند و آن موضع را بشوید و پنبه پاکی داخل کند و خرقة پاکی محکم بر آن ببندد و وضو بسازد و نماز کند مگر آنکه پنبه به هیچ وجه خون آلوده نشده باشد، پس عوض کردن و وضو تجدید کردن لازم نیست. چنانکه در احادیث وارد شده و جمعی از فقهاء به این فتوی داده اند و بعضی از فقهاء عوض کردن پنبه و وضو گرفتن از برای هر نمازی را واجب دانسته اند اگر چه پنبه به هیچ وجه به خون آلوده نشود به جهت آنکه در احادیث فرموده اند که از برای هر نمازی وضو بسازد و لکن بعد از آنکه وضو گرفتن از برای خون باشد و در بین دو نماز خونی نباشد و ناقضی از برای وضوی اول روی نداده باشد، وجوب ساختن وضوی دوم بدون ناقضی به نظر نمی آید پس قول اول قول محکمی است.

مسأله - حکم استحاضه متوسطه این است که در هر شبانه روزی یک غسل از برای نماز صبح به عمل آورند و پنبه پاکی بگذارند و خرقة پاکی محکم بر آن ببندند و نماز کنند و در نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء غسلی ضرور نیست. پس در وقت هریک از نمازها پنبه را باید عوض کنند یا تطهیر کنند و آن موضع را بشویند و پنبه پاکی بگذارند و خرقة پاکی بر آن محکم ببندند و وضو بگیرند و نماز کنند و در صورتی که در وقت نماز دوم پنبه پاک باشد و به هیچ وجه خونی در بین دو نماز ظاهر نشده باشد در مسأله سابقه گذشت و لکن بعضی از فقهاء وضو گرفتن از برای هر نمازی را واجب دانسته اند حتی در نماز صبح و در بسیاری از احادیث ذکر می آید از برای وضوی بعد از غسل صبح نیست. بلی کسانی که مطلق غسل را کافی از وضو نمی دانند، اگر قبل از غسل وضو نگرفته باشد بعد از غسل وضو گرفتن را واجب می دانند.

مسئله - حکم استحاضه کثیره این است که در هر شبانه روزی سه غسل باید بکند پس یک غسل می کند از برای نماز صبح و پنبه می گذارد و خرقه محکمی بر روی آن می بندد و وضو می سازد و نماز می کند و یک غسل از برای نماز ظهر و عصر می کند و پنبه می گذارد و خرقه را محکم بر روی آن می بندد و وضو می سازد و نماز می کند و در نماز عصر پنبه را عوض می کند و آن موضع را می شوید و پنبه پاکی می گذارد و خود را محکم می بندد و وضو می سازد و نماز می کند و در وقت مغرب یک غسل می کند بعد از تطهیر موضع خون و پنبه پاکی می گذارد و خود را به خرقه پاکی محکم می بندد و وضو می سازد و نماز می کند و در نماز عشاء پنبه را عوض می کند و آن موضع را می شوید و پنبه پاکی می گذارد و خرقه پاکی بر آن محکم می بندد و وضو می سازد و نماز می کند. چنانکه در احادیث وارد شده و فقهاء به آن فتوی داده اند و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه در استحاضه قلیله خون قطع شود، موضع خون را تطهیر می کند و در وقت نماز وضو می سازد از برای رفع شدن آن و بجا آوردن نماز و غسلی بر او نیست. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتناء باشد در آن نیست. مسئله - هرگاه در استحاضه متوسطه خون قطع شود پیش از نماز صبح، موضع خون را تطهیر می کند و غسل می کند از برای رفع استحاضه و نماز می کند و هرگاه خون قطع شود پیش از نماز ظهر یا عصر یا مغرب یا عشاء، غسلی بر او نیست. پس تطهیر می کند موضع خون را و وضو می سازد از برای رفع حدث استحاضه و نماز می کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسئله - هرگاه در استحاضه کثیره خون قطع شود پیش از هر نمازی که باشد باید موضع خون را تطهیر کند و غسل کند از برای رفع حدث استحاضه و نماز می کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنای فقهاء باشد در آن نیست. مسئله - حلال نیست از برای زن مستحاضه نماز کردن و روزه گرفتن و طواف کردن مگر آنکه اعمال استحاضه را بجا آورد چنانکه گذشت. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه شوهر بخواهد با زن مستحاضه جماع کند، امر کند او را که عمل استحاضه بجای آورد و بعد از آن با او جماع کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه زن حائض اهمال کرد در غسل حیض تا آنکه خون استحاضه از او ظاهر شد و غسل استحاضه کرد، آن غسل کفایت می کند از غسل حیض. و اگر جنابتی از برای او روی داد و غسل جنابت کرد، آن غسل کفایت می کند از غسل استحاضه اگر در وقت نماز باشد.

مسئله - مستحب است وضو ساختن پیش از هر غسلی مگر غسل جنابت که وضو گرفتن پیش از آن و بعد از آن بدعت است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - جایز نیست وضو ساختن بعد از هیچ غسلی مگر غسل استحاضه بطوری که گذشت. چنانکه در احادیث وارد شده و فتوای بعض فقهاء بر این است.

مسأله - بعد از هر غسلی که ناقض وضویی - مثل بول و غایط و ریخی - صادر شد، یا خوابی اتفاق افتاد، آن غسل را نباید اعاده کرد مگر غسل استحاضه که باید اعاده شود بعد از حدوث یکی از مذکورات اگر پیش از نماز اتفاق افتد. چنانکه فتوای جمعی از فقهاء بر این است.

مطلب بیستم در نفاس است و در آن چند فصل است:

فصل اول در شناختن خون نفاس است و در آن چند مسأله است:

مسأله - خونی که پیش از بیرون آمدن طفل و ظاهر شدن بعضی اعضای او ظاهر شود نه خون حیض است و نه خون نفاس و نه خون استحاضه، بلکه خونی است که از فتق رحم اتفاق افتاده. پس باید تطهیر کند و نماز کند و غسلی بر او نیست و اگر درد زائیدن مانع باشد از تطهیر کردن و وضو گرفتن و نماز کردن، بعد از آنکه از نفاس فارغ شد آن نماز را باید قضا کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - خون نفاس خونی است که بعد از بیرون آمدن طفل یا بیرون آمدن عضوی از اعضای او ظاهر می شود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - اقل نفاس حدی ندارد و می شود که یکدفعه باشد و اکثر آن ده روز است. چنانکه در احادیث وارد شده و اجماع فقهاء بر این است و اعتنایی نیست به قول کسی که اکثر نفاس را هفده روز یا هجده روز یا یک ماه یا پنجاه روز گفته به جهت احادیثی که بطور اختلاف رسیده و آن احادیث محمول بر تقيه است و بیشتر فقهاء تصریح بر این کرده اند.

مسأله - زنی که در حیض خود عادت مستقری دارد در نفاس خود رجوع باید بکند به عادت خود. پس اگر بعد از ایام عادت خود خون ببیند می تواند آن را استحاضه قرار دهد و می تواند یک روز یا دو روز یا سه روز یا تمام ده روز را ایام استظهار قرار دهد مانند زن حائض بدون تفاوت. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - زنی که عادت مستقری در حیض ندارد - خواه مبتدئه باشد یا مضطر به - ایام نفاس خود را ده روز قرار می دهد. پس اگر خون از او قطع شد در روز دهم غسل نفاس می کند و اگر خون از او قطع نشد غسل نفاس را می کند و در روز یازدهم و بعد از آن عمل استحاضه بجای آورد چنانکه گذشت. چنانکه در احادیث وارد شده و فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - هرگاه خون نفاس قطع شد و در ظرف مدت ده روز خونی ظاهر شد، آن خون، خون نفاس است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه خون نفاس قطع شد و ده روز زن پاک باشد از خون دیدن و بعد از ده روز پاکی خونی ببیند، آن خون، خون حیض است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

فصل دوم در احکام نفاس است و در آن چند مسأله است:

مسأله - حکم زن در نفاس، حکم او است در حیض بعینه، مگر آنکه اقل حیض سه روز بود و کمتر نبود و حدی از برای نفاس در کمی نیست و می شود کمتر از سه روز باشد. پس می شود دوروز باشد یا یک روز باشد یا یک ساعت باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - حرام است بر زن صاحب نفاس نماز کردن و روزه گرفتن و طواف کردن و حرام است با او جماع کردن چنانکه گذشت در احکام حائض. چنانکه در احادیث وارد شده و اجماع جمیع فقهاء بر این است.

مسئله - حکم زن صاحب نفاس مثل حکم حائض است در قضاء نکردن نماز و قضاء کردن روزه بعد از پاک شدن، و حرام است بر او داخل شدن در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر صلی الله و علیه وآله و آرام گرفتن و مکث کردن در سایر مسجدها مثل حائض. چنانکه در احادیث وارد شده و اجماع جمیع فقهاء بر این است.

مسئله - حکم زن صاحب نفاس، حکم زن حائض است در کتابت قرآن و قرائت آن و سجده آیه سجده و ذکر خدا کردن و دعا خواندن و تعویذات به خود آویختن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه زن در روز ماه رمضان زایید، روزه را افطار می کند و بعد از پاک شدن، آن روزه را قضا می کند.

مسئله - بعد از پاک شدن از خون نفاس، غسل نفاس واجب است بر زن مثل غسل حیض. چنانکه در احادیث وارد شده و اجماع جمیع فقهاء بر این است.

مطلب بیست و یکم در غسل اموات و آنچه متعلق به آنها است و در آن چند فصل است:

فصل اول در مقدمات موت است و در آن چند مسئله است:

مسئله - سزاوار است که مؤمن به یاد مرگ باشد و مهیا و مستعد باشد از برای آن، پس عمل کند به آنچه از او ترک شده از عبادات و توبه کند از گناههایی که از او صادر شده و ادا کند حقوقی را که از سایر مؤمنین به گردن او است و غافل نباشد که مرگ بغتۀ بر او وارد شود و منتظر آن باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - واجب است وصیت کردن از برای حقوقی که بر گردن شخص باقی مانده، خواه حقوق الهیه باشد مانند صوم و صلوة و حج یا حقوق الناس باشد مانند خمس و زکوة و دیون. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مکروه است تمتای مرگ در صدمات و بلاهای دنیا و شدائد آن.

مسئله - سزاوار نیست تمتای مرگ مسلمین و تمتای مرگ اولاد اگرچه دختر باشند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - سزاوار است که چون آثار مرگ ظاهر شد محتضر را رو به قبله بخوابانند به این طور که کف پاهای او مقابل قبله باشد که اگر او را بنشانند روی او به قبله شود. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء واجب دانسته اند و بعضی مستحب دانسته اند و در رجحان این عمل خلافتی نیست و احوط عدم ترک آن است.

مسئله - سزاوار است که محتضر را متذکر کنند به عقاید حقّه و تلقین کنند او را به شهادت حقّه مثل شهادت به وحدانیت خدای عزّوجلّ و رسالت پیغمبر آخر الزمان صلی الله و علیه وآله و امامت و ولایت ائمه اثنی عشر واحداً بعد واحد صلوات الله علیهم اجمعین، و کلمات فرج و آن این است: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ السَّمَوَاتِ السَّعِ وَ رَبِّ الْأَرْضِينَ السَّعِ وَ مَا بَيْنَهُنَّ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. چنانکه در احادیث وارد شده

و خلافی در آن نیست و در بعضی از احادیث وارد شده که اگر بت پرستی در وقت احتضار معتقد شود به آنچه شیعیان به آن اعتقاد دارند، حرام می شود بر او آتش جهنم.

مسأله - مستحب است که سوره «الصافات» را در وقت احتضار از برای محضر بخوانند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه سخت شود جان کندن بر محضر، مستحب است که او را در موضعی که نماز در آن می کرده بخوابانند از برای آسانی آن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکروه است که جنب و حائض در وقت احتضار حاضر شوند نزد محضر. چنانکه در احادیث وارد شده که ملائکه متأدی می شوند از حضور ایشان و خلافی در آن نیست.

مسأله - باکی نیست در پرستاری جنب و حائض مر مریض را پیش از احتضار. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - سزاوار نیست که محضر را در حال احتضار حرکت دهند. چنانکه وارد شده که هر کس او را حرکت دهد، اعانت کرده او را بر مردن که گویا کشنده او است و خلافی در آن نیست.

مسأله - سزاوار است که چون روح از بدن مفارقت کند چشمهای او را برهم گذارند و با چیزی آنها را ببندند و چیزی بر ذقن او ببندند که دهن او باز نماند و دستهای او را در پهلوی او بکشند و پاهای او را راست بکشند که کج نماند و چیزی سفید بر روی او بکشند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - سزاوار است که تعجیل کنند در برداشتن میت و غسل دادن او و کفن کردن و دفن کردن او اگرچه در شب باشد و انتظار صبح را نکشند، و اگر در روز باشد انتظار شب را نکشند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه مشبه شود مردن و احتمال سکنه و غشی برود چنانکه در بعضی از مریضها اتفاق می افتد، و مثل آنکه کسی که غرق شده یا عمارت بر سر او خراب شده، یا ترسی بر او غالب شده و نفس از او قطع شده، بسا آنکه بعد از مدتی نفس برگردد، پس واجب است که بگذارند او را تا آنکه بدن او متغیر شود و احتمال حیاتی در او باقی نماند اگرچه تا سه روز باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - سزاوار نیست که میت را تنها بگذارند. چنانکه در احادیث وارد شده که شیطان در اندرون او با او بازی می کند و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است مسارعت کردن در امر جنازه و ترجیح دادن آن را بر ولیمه و عروسی. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه زن حامله مرد و طفل او در شکم او زنده باشد، باید شکم او را برید و طفل را بیرون آورد و شکم او را دوخت. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه طفلی در شکم زن بمیرد دست را داخل کند و طفل را پاره پاره کنند و بیرون آورند و اگر زن باوقوفی نباشد و مرد ماهری باشد، جایز است که این عمل را بکند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

فصل دوم در کسانی است که غسل دادن ایشان واجب است و کسانی که غسل دادن ایشان لازم نیست و در آن چند مسأله است:

مسأله - غسل دادن میت، واجب کفایی است که بر همه مکلفین واجب است مثل کفن و دفن او و لکن چون احدی آن را به عمل آورد از باقی ساقط می شود. چنانکه در احادیث وارد شده و اجماع جمیع فقهاء بر این است بلکه این مطلب به ضرورت مذهب اثنا عشری معلوم است.

مسأله - واجب است غسل دادن میت مسلم و کسانی که در حکم مسلمند مانند طفل، مگر در بعضی از اشخاص چنانکه بعد از این خواهد آمد. به ضرورت مذهب شیعه اثنا عشری و اجماع جمیع فقهای ایشان و احادیث ائمه هدی علیهم السلام.

مسأله - واجب است غسل دادن میتی که غرق شده باشد. به اجماع جمیع فقهاء و احادیث ائمه هدی علیهم السلام.

مسأله - طفلی از مسلم که سقط شده باشد اگر کمتر از چهار ماه داشته باشد غسل دادن او واجب نیست و اگر چهار ماهه باشد غسل دادن او واجب است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مرد مُحَرَّم و زن مُحَرَّمه هرگاه در احرام بمیرند غسل دادن آنها مثل غسل دادن مُجَلِّ واجب است مگر آنکه کافوری و بوی خوشی نزدیک آنها نبرند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که در معصیت کشته شده غسل دادن او واجب است و خلافی در آن نیست. اما احکام شهید در رکاب معصوم علیه السلام محل حاجت این زمان نیست مثل احکام کسانی که معصوم علیه السلام باید آنها را رجم و قتل کند.

مسأله - جایز نیست غسل دادن کفار حربی و مجوس و یهود و نصاری و ناصب و دشمن شیعیان ائمه طاهرین علیهم السلام و منکرین یکی از ضروریات دین از اهل اسلام و منکرین یکی از ضروریات دین و مذهب شیعه اثنا عشری از اهل مذهب، و کرامتی و اکرامی از برای ایشان نیست مگر مستضعفین از اهل اسلام و ایمان. چنانکه در احادیث وارد شده و جمعی از محققین فقهاء بر این فتوی داده اند. اما مستضعفین از اهل سایر ادیان در این حکم با غیر مستضعفین ایشان یکسانند و خلافی در آن نیست چنانکه در احادیث وارد شده.

مسأله - هرگاه مردی بمیرد در میان زنهایی که محرم او نیستند، یا زنی بمیرد در میان مردانی که محرم او نیستند، واجب نیست غسل دادن آنها و جایز است که آنها را بی غسل دفن کنند اگر چه مستحب است که آنها را در زیر جامه یا پرده غسل دهند و نظر به عورت آنها نکنند و دست به آنها نمالند. چنانکه در احادیث وارد شده و جمعی از فقهاء به آن فتوی داده اند.

مسأله - میت مسلمی که جانوران گوشتهای او را خورده اند پیش از غسل و استخوانهای او باقی مانده، آن استخوانها را غسل می دهند و کفن می کنند و نماز بر او می کنند و دفن می کنند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه بعد از غسل دادن میت چیزی از او بیرون آید، نباید غسل را اعاده دهند و لکن باید آن موضع ملاقات را تطهیر کنند و اگر کفن نجس شده باشد بشویند یا مقراض کنند به طوری که بدن او ظاهر نشود.

چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

فصل سوم در غسل دهنده میت است و در آن چند مسأله است:

مسأله - مرد مسلم غسل می دهد مرد مسلم را و زن مسلمه غسل می دهد زن مسلمه را. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مرد می تواند غسل دهد زن خود را و زن می تواند غسل دهد شوهر خود را. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مرد می تواند غسل دهد زنهایی را که محرم او هستند و زن می تواند غسل دهد مردهایی را که محرم او هستند و لکن عورت میت را باید بپوشانند و نظر به آن نکنند و مستحب است که محارم را در زیر جامه غسل دهند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - زن می تواند غسل دهد پسری را که سه سال و کمتر داشته باشد و مرد می تواند غسل دهد دختری را که شش سال و کمتر داشته باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه مردی در میان زنهای نامحرم بمیرد و مردی نباشد که او را غسل دهد، یا زنی در میان مردان نامحرم بمیرد و زنی نباشد که او را غسل دهد، میت را در زیر پرده و جامه می توانند غسل داد به طوری که نظر به عورت او نکنند و دست بر آن نمالند و می توانند او را بدون غسل دفن کنند. چنانکه در احادیث وارد شده و جمعی از فقهاء به آن فتوی داده اند.

مسأله - جنب و حائض می توانند غسل دهند میت را و مستحب است که وضو بسازند و دستهای خود را بشویند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - در وقت شستن عورت میت واجب است که خرقة و کیسه به دست چپ خود بکشند و مس عورت او نکنند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - ولی میت اولی است به میت و مرد اولی است به زن خود از باقی مردم. پس اگر ولی خود مباشر غسل دادن نشود اذن می دهد هر که را بخواهد که مباشر غسل دادن شود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که شخص بعینه مباشر غسل میت شود چرا که در احادیث وارد شده که نیست مؤمنی که غسل دهد مؤمنی را و در بین غسل دادن بگوید یا رَبِّ عَفَّوْكَ عَفَّوْكَ مگر آنکه خداوند عفو کند او را و موسی علیه السلام سؤال کرد از خدا که چیست ثواب کسی که غسل می دهد مردگان را؟ فرمود می شویم او را از گناهانش مثل روزی که از مادر متولد شده و خلافتی در آن نیست.

فصل چهارم

در کیفیت غسل میت است و در آن چند مسأله است:

مسئله - واجب است که میت را به سه آب غسل دهند: آب سدر و آب کافور و آب خالص. چنانکه در احادیث وارد شده و بیشتر فقهاء به آن فتوی داده‌اند و کمی از فقهاء همان غسل به آب خالص را واجب دانسته‌اند و به آب سدر و کافور را مستحب دانسته‌اند.

مسئله - ترتیب در این سه آب واجب است که اول به آب سدر بشویند و بعد از آن به آب کافور و بعد از آن به آب خالص. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - در هریک از این آبها ترتیب در اعضای میت واجب است که اول سر و گردن او را بشویند و بعد از آن طرف راست او را از شانه تا قدم او بشویند و بعد از آن طرف چپ او را از شانه تا قدم او بشویند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مگر در همان واجب بودن و مستحب بودن آب سدر و آب کافور.

مسئله - در سدر و کافور مستمی کافی است. و بعضی هفت برگ سدر که خورد نشده باشد و ساییده نباشد واجب دانسته‌اند و نیم حبه کافور واجب دانسته‌اند به جهت احادیثی که وارد شده و لکن در احادیث بسیار فرموده‌اند چیزی از سدر و چیزی از کافور داخل آب کن و بیشتر فقهاء به این فتوی داده‌اند. پس همین که عرفاً صدق کند که سدر و کافور ممزوج به آب شد کفایت می‌کند به شرط آنکه زیاد نباشد که آب را آب مضاف کند چنانکه فقهاء تصریح به آن کرده‌اند.

مسئله - مستحب است که اول دستهای میت را تا بند دستها یا تا نصف ذراع یا تا مرفق بشویند و بعد از آن قُبُل و دُبُر او را بشویند و بعد از آن سر او را بشویند و بعد طرف راست و بعد طرف چپ او را بشویند اگرچه ترتیب در میان سر و گردن و طرف راست و چپ واجب است و لکن مقدم داشتن دستها و فرج او مستحب است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مستحب است که هریک از این اعضای پنج‌گانه را سه دفعه بشویند که تمام آنها پانزده دفعه شسته شود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مستحب است که سدر را در آب ریزند و برهم زنند تا کف کند و آن کفها را در ظرف جداگانه کنند که سر او را با آن کفها بشویند به این طور که اول طرف راست سر را بشویند و بعد طرف چپ آن را. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مستحب است که آب را در شستن قُبُل و دُبُر او بیشتر بریزند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مستحب است که آب را قطع نکنند در شستن هر عضوی از اعضای پنج‌گانه تا تمام آن عضو شسته شود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مستحب است که قدری اشنان داخل آب سدر و آب کافور کنند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مستحب است که در غسل سدر و غسل کافور دست را به آرامی بر شکم او بمالند و اگر چیزی بیرون آمد تطهیر کنند و تطهیر کردن واجب است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مستحب است دعا کردن از برای میت در وقت دست‌مالیدن بر شکم او به این طور که بگویند: اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ سَلَكْتُ حُبَّ مُحَمَّدٍ وَ اِلَهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ اٰلِهٖ فِی بَطْنِهٖ فَاسْلُکْ بِهٖ سَبِیْلَ رَحْمَتِکَ. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که میت را در موضعی که غسل می دهند رو به قبله بخوابانند مانند محضر که کف پاهای او رو به قبله باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست مگر آنکه بعضی از فقهاء واجب دانسته اند.

مسأله - کیفیت غسل دادن میت در هر سه غسل بر یک نسق است و هر یک از اعضای پنج گانه را سه دفعه مستحب است شستن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کافور را در کف دست نرم می کنند و داخل آب می کنند و مثل غسل سدر، میت را غسل می دهند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - در غسل سوم که غسل به آب خالص است نباید دست بر شکم میت مالید و بعد از غسل دادن پنبه را در مابین الیتین باید گذارد که چیزی از او بیرون نیاید.

مسأله - هرگاه سدر و کافور یافت نشد یک غسل با آب خالص کفایت می کند. چنانکه در احادیث وارد شده و محققین از فقهاء فتوی به این داده اند و بعضی از فقهاء دو غسل عوض دو غسل سدر و کافور را با آب خالص واجب دانسته اند و در احادیث دلیل موجهی بر این نیست چنانکه اگر هیچ آب یافت نشد باید میت را تیمم داد و یک تیمم کفایت از تمام سه غسل می کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کیفیت تیمم دادن میت این است که دو کف دست خود را باید بر زمین زد و تمام پیشانی میت را از رستگاه موی سر میت تا بالای بینی او مسح کرد با کف دودست خود، و باز دو کف دست خود را باید بر زمین زد و پشت کف دست راست او را با کف دست چپ خود مسح کرد از بند دست میت تا سر انگشتان او، و پشت کف دست چپ او را با کف دست راست خود مسح کرد از بند دست او تا سر انگشتان او، و می توان دو کف را دو دفعه متصل به زمین زد و می توان به یک دفعه بر زمین زدن اکتفا کرد از برای مسح پیشانی و دو دست او و احوط دودفعه زدن است و بهتر تفریق میان ضربتین است. چنانکه محققین از فقهاء فرموده اند.

مسأله - در وقت شستن طرف راست میت، میت را به دست چپ باید خوابانید تا طرف راست او بالا باشد که آن طرف را بشویند و در وقت شستن طرف چپ او، باید او را به دست راست خوابانید که طرف چپ او بالا باشد که آن را بشویند و اگر اشخاص متعدد مباشر غسل میت باشند، پس بعضی او را نگاه دارند و بعضی آب بریزند؛ همه آنها باید نیت کنند که میت را غسل می دهند قرۃً الی الله. چنانکه فقهاء تصریح کرده اند.

مسأله - در وقت غسل دادن چیزی حایل کنند که آب در دهن و بینی و گوشهای میت داخل نشود و ترک این عمل مکروه است. چنانکه در احادیث وارد شده و فقهاء فتوی داده اند.

مسأله - مستحب است که بندهای میت را به آرامی نرم کنند اگر زیاد خشک نشده باشد و مکروه است که به عنف و سختی آنها را راست کنند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که میت را در زیر سقفی یا ساتری دیگر غسل دهند که در زیر آسمان بی حجاب نباشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مکروه است که غسل دهنده میت، میت را در میان دو پای خود نگاه دارد در وقت غسل دادن مگر آنکه معینی نداشته باشد و ناچار شود به این کار.

چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکروه است دست مالیدن بر شکم میت بعد از غسل سوم. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه بعد از فارغ شدن از غسل چیزی از میت بیرون آمد، غسل را نباید اعاده کرد و تنظیف و تطهیر باید کرد او را. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

فصل پنجم در احکام غسل دهنده میت و مسّ کننده او است و در آن چند مسأله است:

مسأله - غسل مسّ میت واجب است بر مسّ کننده میت. چنانکه در احادیث وارد شده و بیشتر فقهاء فتوی به آن داده اند و بعضی از فقهاء مستحب دانسته اند و سیرت شیعه از صدر اسلام به بعد دالّ است بر وجوب اگرچه در بعضی اخبار لفظ سنّت وارد شده و لکن در بسیاری از مواضع لفظ سنّت را در مقابل فرض فرموده اند و مقصودشان این بوده که در صریح قرآن نیست و مراد از فرض این است که در صریح قرآن هست مثل غسل جنابت که فرض است چراکه در صریح قرآن هست و غسل استحاضه سنّت است چراکه در صریح قرآن نیست و مقصود این نیست که غسل استحاضه واجب نیست و سنّت و مستحب است.

مسأله - واجب است غسل مسّ میت هرگاه کسی مس کند بدن او را بعد از سرد شدن میت و پیش از غسل دادن میت. پس غسلی نیست بر کسی که مس کند بدن میت را در حالی که جان او بیرون رفته و هنوز بدن او گرم است و سرد نشده و همچنین غسلی نیست بر کسی که مس کند بدن میت را بعد از غسل دادن او. چنانکه در احادیث وارد شده و اجماع جمیع فقهاء بر این است.

مسأله - قطعه ای که از میت جدا شده باشد و در آن قطعه استخوان باشد مثل دست و پای او، پس هر کس مس کند آن قطعه را پیش از غسل میت، غسل مسّ بر او واجب می شود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست در میان کسانی که غسل مسّ میت را واجب می دانند.

مسأله - غسلی نیست بر کسی که مس کند چیزی از میت را که حیات در آن حلول نکرده باشد مثل موی او. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - شهید در رکاب امام علیه السلام غسلی ندارد و مس کننده او نباید غسل کند. چنانکه در احادیث وارد شده و فقهاء فتوی داده اند.

مسأله - غسل مسّ میت مثل غسل جنابت است مگر در وضو. و خلافی در آن نیست.

فصل ششم در تکفین میت است که به مناسبت ذکر آن می شود در این موضع و در آن چند مسأله است:

مسأله - تکفین میت واجب است به طوری که خواهد آمد. به ضرورت مذهب شیعه اثناعشری و اجماع جمیع فقهاء و احادیث ائمه هدی علیهم السلام.

مسأله - کفن واجب در مرد و زن سه قطعه است که لفافه و پیراهن و لنگ باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست و آن این است که همان لفافه واجب است و پیراهن و لنگ مستحب است.

مسأله - عمامه و ران پیچی به غیر از سه قطعه واجب از برای مردان مستحب است که مجموع پنج قطعه شود و از برای زنان به جای عمامه، مقنعه مستحب است با ران پیچ. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - پستان بندی از برای زنان مستحب است و آن جزء کفن نیست. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - لفافه قطعه بزرگی است که تمام بدن میت را بپوشاند از طرف طول و از طرف عرض، و پیراهن قطعه ای است که از شانه های میت تا نصف ساق پاهای او را از پیش رو و پشت سر بپوشاند و تا بند پاهای بهتر است و لنگ قطعه ای است که مابین ناف و زانوئی او را از پیش و پس بپوشاند، و ران پیچ قطعه ای است که عرض آن یک وجب یا یک وجب و نیم باشد و طول آن سه ذراع و نیم باشد که میان آن را از طرف طول پاره می کنند و قدری از آن را به قدر چهار انگشتی باقی می گذارند که متصل باشد و ورک و رانهای میت را با دو طرف آن محکم می پیچند، و عمامه قطعه ای است که میان آن را در پیش سر میت می گذارند و به دور سر او می گردانند و زیادی آن را بر روی سینه او می اندازند. طرف راست آن را رو به طرف چپ سینه و طرف چپ آن را رو به طرف راست سینه می اندازند. و مقنعه پارچه ای است که بر سر زنان می اندازند و پستان بند پارچه ای است که میان آن را بر روی پستانهای زن می گذارند و دو طرف آن را در پشت او گره می زنند.

مسأله - ثمن کفن از اصل تر که میت است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کفن زن بر شوهر او است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که کفن از پنبه باشد و مستحب است که سفید باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز نیست که کفن از ابریشم محض باشد و کج و ابریشم یک جنسند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز است که کفن ممزوج با ابریشم باشد اگر ابریشم مغلوب باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز است که کفن از کتان باشد به طور کراحت. چنانکه در احادیث وارد شده.

مسأله - مکروه است که کفن سیاه باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکروه است مما کسه در خریدن کفن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که ثمن کفن از اطیب مال باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که کفن از پارچه خوبی باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است تبرع کردن کفن از برای میت. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - از برای فقیری هر گاه کفنهای متعدد به هم رسیده به یکی از آنها میت فقیر را کفن کنند و باقی را به عیال او بدهند که

صرف معیشت خود کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که بر کفن بنویسند که «فلان یشهد ان لا اله الا الله».

چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست و اگر سایر شهادت حق را که در حال حیات می گفته نیز بنویسند مناسب است.

مسأله - در کفن موسی بن جعفر علیه السلام تمام قرآن نوشته بود.

مسأله - مستحب است که شخص در حال حیات خود مهیا کند از برای خود کفن را و گاهگاهی نظر کند به آن از برای تذکر. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که کفن از جامه احرام باشد و همچنین مستحب است که از جامه ای باشد که در آن نماز کرده باشد و روزه در آن گرفته باشد و لکن تکمه های آن را از آن قطع کنند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است کفن کردن در بُرد یمانی قرمز. چنانکه در احادیث وارد شده و در حدیثی می فرمایند بُرد را در قبر مانند فرش بیندازند و میت را با کفن بر روی آن بخوابانند و اطراف آن را بر روی میت اندازند.

مسأله - مستحب است که تربت حضرت سیدالشهداء علیه السلام در کفن همراه میت باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

فصل هفتم در کیفیت کفن کردن و حنوط کردن میت است و در آن چند مسأله است:

مسأله - حنوط کردن میتی که مُحرم نباشد واجب است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - حنوطی از برای میت نیست مگر به کافور و جایز نیست حنوط به مشک و سایر چیزهای خوشبو. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کمتر مقدار کافور از برای حنوط یک مثقال و یک مثقال و نیم است و مقدار وسط چهار مثقال است که سه مثقال صیرفی باشد چرا که مثقال شرعی هجده نخود است و منتهای مقدار آن سیزده درهم شرعی و ثلث آن است که هفت مثقال صیرفی باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مقدار کافور از برای حنوط غیر از کافوری است که در غسل به کار می رود و غیر از کافوری است که مستحب است کفن را به آن خوشبو کنند. چنانکه در احادیث وارد شده.

مسأله - واجب است که مساجد سبعة را به کافور مسح کنند که پیشانی و دو کف دستها و دوزانو و دو سر انگشتان بزرگ پاها باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست مگر آنکه بعضی فقهاء سر بینی را هم واجب دانسته اند مسح کردن.

مسأله - مستحب است که جمیع بندهای میت را از سر تا قدم او مسح کنند به کافور و همچنین سر و گردن و سر بینی و ریش و سینه و ترقوه و گودالی گردن و شانه های او و مرفقا و فرج و کف پاها و او، جمیع اینها را به کافور مسح کنند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - در مسح های واجب و مستحب، مسمای کافور کافی است. چنانکه فقهاء تصریح به آن کرده اند.

مسأله - مستحب است که قدری از تربت حضرت سیدالشهداء علیه السلام مخلوط کنند به کافور. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - در کیفیت کفن کردن و حنوط کردن است به طوری که در احادیث وارد شده. پس چون فارغ شدند از غسل میت، میت را با جامه خشکی خشک می کنند و قدری از کافور با پنبه بر روی قبل و دبر او می گذارند و مابین الیتین او را پر از پنبه می کنند و طول لفافه را از جانب راست قبله و چپ آن قرار می دهند به طوری که سر میت به جانب راست قبله واقع شود و پاهای او به جانب چپ قبله باشد مانند هیئت قبر، و لفافه را بر این هیئت پهن می کنند و قدری کافور بر آن می ریزند و بعد لنگ را بر روی آن می اندازند و بعد پیراهن را بر روی لنگ پهن می کنند، یا اول پیراهن را بر روی لفافه پهن می کنند و لنگ را بر روی پیراهن پهن می کنند و بعد از آن ران پیچ را بر روی لنگ پهن می کنند به طوری که شق در سمت پاهای میت واقع شود. پس میت را به آرامی بر می دارند و بر روی کفن می خوابانند به طوری که سر او به جانب راست قبله و پاهای او به جانب چپ قبله واقع شود. پس کافور را در کف دست نرم می کنند و مواضع سجود او را با کافور مسح می کنند و همچنین جمیع بندهای او را با کافور مسح می کنند از سر تا به قدم و همچنین سر و گردن و چنبره گردن و گودالی گردن و ریش و سینه و فرج و کف پاهای او و روی پاهای او موضعی که بند نعلین را می بندند، جمیع را با کافور مسح می کنند. بعد از آن ورکین و رانهای او را با ران پیچ محکم می پیچند که چیزی از او بیرون نیاید بعد از آن طرفهای لنگ را بر روی یکدیگر می اندازند، بعد از آن بالای پیراهن را پایین می آورند تا نصف ساق یا تا بند پاها و بعد از آن طرفهای لفافه را بر روی یکدیگر می اندازند و بعد از آن بالای لفافه را در بالای سر او و پایین آن را در زیر پاهای او می بندند. و تمام آنچه ذکر شد در احادیث وارد شده و چندان خلافی در آنها نیست.

مسأله - عذاب قبر در وقتی است که میت را به قبر می گذارند و اگر جریده با میت باشد عذاب قبر از برای او نخواهد بود و مدت عذاب قبر به قدری است که جریده تر باشد و بعد از خشک شدن جریده، مدت عذاب قبر منقضی می شود. پس جریده مانع عذاب قبر است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جریده باید سبز باشد و چوب خشک شده کفایت نمی کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جریده مستحب است که از نخل خرما باشد و اگر در جایی نخل خرما نباشد از هر درخت سبزی کفایت می کند و درخت عود و انار و بید بخصوص در احادیث وارد شده. و خلافی در این مطلب نیست.

مسأله - اندازه جریدتین یک و جب و یک ذراع هر دو در احادیث وارد شده. و خلافی در آن نیست.

مسأله - موضع گذاردن جریدتین یکی را در طرف راست یک سر آن را بر روی چنبره گردن می گذارند و سر دیگر را بر سینه بر روی بدن میت، و یکی دیگر را در طرف چپ بر روی پیراهن میت می گذارند باز یک سر آن را بر روی چنبره گردن و سر دیگر را بر سینه میت. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست و در بعضی احادیث یکی را در زیر بغل راست و یکی را بر روی زانو به طوری که یک سر آن بر روی ران و یک سر آن بر روی استخوان ساق واقع شود فرموده اند. و هر گاه فراموش

شد که با کفن همراه باشد کفایت می کند که در قبر بر روی کفن او بگذارند و یک جریده هم کفایت می کند چنانکه در احادیث وارد شده.

فصل هشتم در نماز میت است و در آن چند مسأله است :

مسأله - نماز بر میت مسلم واجب است. به ضرورت مذهب شیعه اثناعشری و اجماع جمیع فقهاء و احادیث ائمه هدی علیهم السلام.

مسأله - نماز کردن بر میت واجب کفائی است که چون کسی بجا آورد از سایر مکلفین ساقط می شود. به اجماع جمیع فقهاء و احادیث ائمه هدی علیهم السلام.

مسأله - کسی که ارث می برد از میت، اولی است که بر میت نماز کند یا اذن دهد کسی را که او نماز کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - شوهر اولی است به زن خود از باقی ورثه تا آنکه او را در قبر گذارد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - واجب است نماز کردن بر مسلم اگرچه فاسق باشد و اگرچه خود را کشته باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتناء باشد بعد از ورود نص در آن نیست.

مسأله - مستحب است نماز کردن بر اولاد مسلمین که به حد بلوغ نرسیده اند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در رجحان آن نیست و بعضی از فقهاء نماز را بر اطفال شش ساله واجب دانسته اند و در احادیث دلالتی بر این فتوی هست ولیکن از احادیثی که وارد شده که نمازی نیست بر اطفالی که نماز نمی کنند معلوم می شود عدم وجوب نماز بر آنها و تأکید استحباب نماز بر آنها به جهت احادیثی است که امر فرموده اند.

مسأله - واجب است نماز کردن بر شهید اگرچه تغسیل و تکفین او واجب نباشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - حرام است نماز کردن بر کافر و ناصب اهل بیت علیهم السلام. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - حرام است نماز کردن بر مخالفین مگر بر مستضعفین ایشان. چنانکه فتوای محققین از فقهاء بر این است مگر از روی تقیه.

مسأله - حرام است نماز کردن بر کسی که منکر یکی از ضروریات اسلام یا منکر یکی از ضروریات مذهب اثناعشری باشد چرا که او کافر است و بر کافر نباید نماز کرد. به اتفاق جمیع فقهای اثناعشری.

مسأله - کسی را که درندگان و طیور گوشت او را خورده باشند پیش از نماز، و استخوانهای او باقی مانده باشد، باید بر آن استخوانها نماز کرد و آنها را دفن کرد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه اعضای میت متفرق شده باشد باید جمع کرد آنها را و بر آنها نماز کرد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه بعضی اعضای میت یافت شد، پس اگر در آن عضو قلب است باید بر آن نماز کرد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

و هرگاه قلب در آن عضو نباشد مانند سر و دست و پا، مستحب است بر آن عضو نماز کردن اگر عضو تمامی باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و فتوای محققین بر این است.

مسأله - هرگاه از برای میت کفنی و ساتر عورتی یافت نشود، او را در قبر می گذارند در لحد و عورت او را با خشت و سنگی و خاکی می پوشانند و بر آن نماز می کنند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه کسی را به دار زده باشند باید بر او نماز کرد. پس اگر روی میت به قبله باشد مقابل شانه راست او باید ایستاد و نماز کرد و اگر پشت او به سمت قبله باشد در مقابل شانه چپ او باید ایستاد و نماز کرد و اگر شانه راست او به سمت قبله باشد باید در مقابل شانه چپ او به سمت قبله باشد در مقابل شانه راست او ایستاد و نماز کرد بطوری که روی نماز کننده در جمیع حالات به سمت قبله باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

فصل نهم در کیفیت نماز میت است و در آن چند مسأله است:

مسأله - در نماز میت طهارت شرط نیست، پس جنب و حائض و بی وضو می توانند بر میت نماز کنند اگرچه مستحب است که بدون وضو و غسل بر او نماز نکنند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - میت را در وقت نماز باید بر هیئت قبر و لحد گذارد در پیش روی نماز گزار و نماز گزار باید که روی او بسوی میت و سمت قبله باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه میت مرد باشد مستحب است که نماز کننده در مقابل وسط و کمر او بایستد و هرگاه زن باشد مستحب است که در مقابل سر و سینه او بایستد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - نماز میت پنج تکبیر است و بس، و ذکر دیگر واجب نیست. چنانکه فتوای محققین بر این است خصوصاً متأخرین.

مسأله - بعد از هر تکبیری ذکر و دعائی مستحب است خصوصاً اذکار و دعاهایی که در احادیث وارد شده.

پس بعد از تکبیر اول مستحب است که بگویند: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَأَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ وَالْجَنَّةَ حَقٌّ وَالْبَعْثَ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ.

و بعد از تکبیر دوم بگویند: اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَارْحَمْ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ أَفْضَلَ مَا صَلَّيْتَ وَبَارَكْتَ وَرَحِمْتَ وَتَرَحَّمْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ فِي الْعَالَمِينَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ.

و بعد از تکبیر سوم بگویند: اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِي وَلِجَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ الْأَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَالْأَمْوَاتِ تَابِعْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ بِالْخَيْرَاتِ إِنَّكَ مُجِيبُ الدَّعَوَاتِ وَلِيُّ الْحَسَنَاتِ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

و بعد از تکبیر چهارم بگویند: اَللّٰهُمَّ إِنَّ هَذَا عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ وَابْنُ أَمَتِكَ نَزَلَ بِسَاحَتِكَ وَأَنْتَ خَيْرُ مَنْزُولٍ بِهِ اَللّٰهُمَّ إِنَّا لَا نَعْلَمُ مِنْهُ إِلَّا خَيْرًا وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنَّا اَللّٰهُمَّ إِنْ كَانَ مُحْسِنًا فَزِدْ فِي إِحْسَانِهِ إِحْسَانًا وَإِنْ كَانَ مُسِيئًا فَتَجَاوَزْ عَنْهُ وَاغْفِرْ لَنَا وَلَهُ اَللّٰهُمَّ احْشُرْهُ مَعَ مَنْ يَتَوَلَّاهُ وَيَجِبُهِ وَابْعُدْهُ مِمَّنْ يَتَبَرَّأُ مِنْهُ وَابْعُضْهُ اَللّٰهُمَّ اَلْحِفْهُ نَبِيَّكَ وَعَرِّفْ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ وَارْحَمْنَا إِذَا تَوَفَّيْتَنَا يَا إِلَهَ

الْعَالَمِينَ.

و بعد از تکبیر پنجم، نماز میت به انجام می‌رسد. و معدود کمی از فقهاء دعاها را بعد از تکبیرها تا تکبیر چهارم واجب دانسته‌اند و بیشتر فقهاء آنها را مستحب دانسته‌اند خصوصاً متأخرین.

و بعد از تکبیر پنجم و فراغ از نماز مستحب است که بگویند: رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ. و اگر میت زن باشد ضمائم را مؤنث و بجای عَبْدِكَ، اَمَّتِكَ و بجای ابْنِ، ابْنَتَهُ بگویند.

و اگر میت مستضعف باشد بعد از تکبیر چهارم بگویند: اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَ اتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَ قِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ. و اگر میت طفل باشد بعد از تکبیر چهارم بگویند: اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ لِبُؤْيِهِ وَ لَنَا سَلَفًا وَ فَرَطًا وَ اَجْرًا.

و اگر میت مجهول الحال باشد بعد از تکبیر چهارم بگویند: اَللّٰهُمَّ اِنَّ هَذِهِ النَّفْسَ اَنْتَ اَحْيَيْتَهَا وَ اَنْتَ اَمَتَهَا اَللّٰهُمَّ وَلَهَا مَا تَوَلَّيْتَ وَ اخْشُرْهَا مَعَ مَنْ اَحَبَّيْتَ.

و اگر از روی تقیه بر مخالفی نماز کنی بعد از تکبیر چهارم بگو: اَللّٰهُمَّ اخْرِ عَبْدَكَ فِي عِبَادِكَ وَ بِلَادِكَ اَللّٰهُمَّ اَصِلْهُ اَشَدَّ عَذَابِكَ اَللّٰهُمَّ اَذْفُهِ حَرَّ نَارِكَ فَاتَّهْ كَانَ يَتَوَلَّى اَعْدَاءَكَ وَ يُعَادِي اَوْلِيَاءَكَ وَ يُبْغِضُ اَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّكَ.

مسئله - مستحب است که در وقت گفتن هر تکبیری دستها را بلند کنند تا سر انگشتان به نرمه گوش برسد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - جایز است که مکرر نماز کنند بر میت. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه میت را بدون نماز دفن کرده باشند، باید بر قبر او نماز کرد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتناء باشد بعد از ورود نص در آن نیست.

مسئله - مستحب است که نماز میت را به جماعت بجاآورند.

مسئله - افضل صفها در نماز میت، صف آخر است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - جایز است که زن امامت کند در نماز میت اگر مأمومین جمیعاً زن باشند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مستحب است از برای اولیای میت که سید هاشمی را اذن دهند و مقدم دارند در نماز میت. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه در بین نماز کسی ملحق شد و خواست نماز کند، پس تکبیر می‌گوید و اقتدای می‌کند. پس چون امام فارغ شد از نماز، هر قدر از تکبیرات پنج‌گانه را که با امام درک نکرده خود می‌گوید آنها را. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه از برای میتی چند تکبیر گفته شد که میت دیگر را گذاردند، جایز است که از برای هر دو پنج تکبیر دیگر بگویند و جایز است که چون تکبیرات پنج‌گانه را از برای اول گفتند او را بردارند و پنج تکبیر را از برای دومی به انجام رسانند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

فصل دهم در مقدمات دفن است و در آن چند مسأله است :

مسأله - مستحب است که میت را بر روی تابوت چهارپایه بخوابانند و تابوت را بردارند و سر میت را مقدم دارند به سمتی که می برند و پاهای او را در عقب قرار دهند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است در بردن میت میانه راه روند نه به سرعت و نه به تأنی زیاد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است تشییع جنازه و اذن صاحب مصیبت شرط نیست. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که تشییع جنازه را ترجیح دهند بر ولیمه و مهمانی. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که در عقب جنازه و در دو جانب آن راه روند نه در پیش آن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است تربیع جنازه مؤمن به این طور که ابتدا کند به دست راست جنازه و آن را به دست راست بردارد و بعد به عقب رود به پای راست و آن را به دست راست بردارد و بعد بروود به سمت پای چپ و آن را به دست چپ بردارد و بعد بروود به سمت دست چپ و آن را به دست چپ بردارد و به همین طور دور زند اگر بخواهد و بروود به سمت دست راست و آن را به دست راست بردارد به طوری که ذکر شد و همیشه از سمت راست به سمت چپ دور زند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که به همراه جنازه بروند تا آنکه بر میت نماز کنند و او را دفن کنند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که نشینند تا آنکه میت را دفن کنند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکروه است که در بین راه از تشییع برگردند پیش از دفن مگر به اذن صاحب مصیبت. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکروه است که سواره تشییع کنند مگر در حال ضرورت. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکروه است که بدون رداء تشییع کنند در جنازه بیگانه. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکروه است از برای زنهای جوان تشییع جنازه. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکروه است که آتش و مجمره و دود در عقب جنازه و نزدیک میت برند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز است که در شب، چراغ به همراه جنازه باشد ولیکن نزدیک جنازه نبرند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - سزاوار است که صاحب مصیبت بی رداء تشییع کند تا شناخته شود که او است صاحب عزا. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - سزاوار است عبرت گرفتن از میت و خود را به جای او انگاشتن و فرض کردن که او را به دنیا برگردانیده‌اند. پس توبه کند از گناهان خود و تدارک کند آنچه را که ترک کرده و دل بگندازد دنیا و مافیها. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

فصل یازدهم در دفن و متعلقات آن است و در آن چند مسأله است:

مسأله - واجب است دفن کردن مؤمن و مسلم و ملحقین به ایشان از اولاد و احفاد و مستضعفین. به ضرورت مذهب شیعه اثناعشری و اجماع جمیع فقهاء و احادیث ائمه هدی علیهم السلام.

مسأله - حرام است دفن کردن کفار و نصاب و منکرین یکی از ضروریات اسلام و ایمان به جهت احترام آنها. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است دفن کردن در مشاهد مشرفه و حرم مکه معظمه. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که گودی قبر سه ذراع باشد نه بیشتر و نه کمتر، اما طول و عرض آن به قدر گنجایش میت باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که در جانب قبله لحدی قرار دهند که عرض آن دو ذراع و یک وجب باشد مثل عمق آن و اما طول آن به قدر قامت میت باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که میت را نرسیده به قبر بر زمین گذارند چراکه از برای قبر هولها و ترسها است، تا آنکه میت انس بگیرد و بغتۀ وارد بر آنها نشود. پس به تدریج او را بردارند و بگذارند تا او را نزدیک قبر رسانند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که مرد را در سمت پای قبر بگذارند و از همان سمت او را داخل قبر کنند و زن را در جانب قبله بر زمین گذارند و از طرف عرض او را داخل قبر کنند که پاهای او در وقت داخل کردن در قبر بالا نرود و محرمی در سمت پای او، پاهای او را بگیرد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - اذن دخول قبر با ولی میت است، می‌خواهد یک نفر را اذن می‌دهد و می‌خواهد بیشتر را اذن می‌دهد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - از هر سمت بخواهند داخل قبر می‌شوند و لکن بیرون نیایند مگر از پای قبر. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکروه است که پدر داخل قبر فرزند شود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که شوهر داخل قبر زن خود شود یا سایر محرمهای او. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که با وضو داخل قبر شوند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکروه است که با عمامه و کلاه و کفش داخل قبر شوند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است گشودن بندها و گره‌های رخت در قبر. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که چون میت را در لحد بخوابانند قدری خاک در زیر سر او جمع کنند مانند بالشی و طرف راست صورت او را بر روی آن گذارند و کلوخی در پشت او گذارند که میت بر همان هیئت رو به قبله بماند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که قدری از تربت سیدالشهداء علیه‌السلام در قبر به همراه میت بگذارند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که بادرست چپ شانه چپ میت را به حرکت سختی حرکت دهند در لحد و تلقین کنند او را به شهادت ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله و اقرار به امامت ائمه طاهرين به اسم هریک هریک ایشان صلوات الله علیهم اجمعین. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است پوشانیدن لحد با خشت و گل به طوری که خاک بر روی میت نریزد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که خاکهایی که از قبر کنده شده در قبر بریزند و خاک خارجی در آن نریزند که بر میت گران است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که با پشت کف دست خاک در قبر ریزند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکروه است که خویشان میت خاک در قبر او ریزند چرا که مورث قساوت قلب ایشان گردد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که قبر را مسطح و چهار گوشه کنند و چهار انگشت بلند کنند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکروه است که قبر را خرپشت بسازند مانند عامه. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که آب بر روی قبر بریزند به این طور که رو به قبله بایستند و ابتدا کنند در آب ریختن از سر قبر و به دور قبر بگردند و متصل آب بریزند تا برسند به موضع اول. پس اگر آب زیاد آمد بریزند در وسط قبر. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که تا چهل روز هر روز آب بر قبر بریزند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که رو به قبله در بالای سر قبر بنشینند و انگشتان را گشوده بر روی قبر فرو کنند که اثر آنها در قبر بماند و سوره‌هایی که وارد شده بخوانند خصوص سوره انا انزلناه فی لیلة القدر را هفت مرتبه. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مستحب است که ولّی میت بر سر قبر میت مکث کند بعد از رفتن مردم و بگیرد خاک قبر را و دهن خود را نزدیک سر قبر برد و به آواز بلند دوباره تلقین کند میت را به شهادت ان لا اله الا الله و انّ محمّداً رسول الله صلی الله علیه وآله و اقرار به امامت ائمه هدی علیهم السلام و سایر دعاهایی که وارد شده. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مکروه است خندیدن در میان قبرها. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مکروه است نشستن بر روی قبرها. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - جایز است راه رفتن بر روی قبرها. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مکروه است بنای مسجد در قبرستان. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که در دریا بمیرد او را در خمی می گذارند و سر آن را محکم می کنند و آن را در دریا می اندازند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - اگر بترسند که میت را کسی از قبر بیرون آورد و بسوزاند جایز است که چیزی سنگین به او ببندند و او را در آب اندازند که فرو رود در آب. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مستحب است تسلی دادن اهل مصیبت و کفایت می کند در تسلی همین قدر که صاحب مصیبت شخص را در مجلس تعزیه ببیند و وارد شده که هر کس تسلی دهد زن بچه مرده را خداوند بر او سایه اندازد در روزی که سایه ای نیست مگر سایه او. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مستحب است که تا سه روز از برای صاحبان عزا غذا طبخ کنند و از برای ایشان ببرند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مستحب است زیارت قبور چرا که اهل قبور می فهمند که به زیارت ایشان رفته اند و انس می گیرند و خوشحال می شوند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هر مؤمنی که هفت مرتبه سوره انا انزلناه را از برای مؤمنی در سر قبر او بخواند، خداوند هر دوی آنها را بیامرزد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مستحب است که چون متذکر شوی میتی را بگویی اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ.

مسئله - مستحب است نماز کردن و روزه گرفتن و تصدّق دادن و حج کردن و جمیع اعمال خیر از برای میت. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مستحب است گریه کردن از برای مؤمن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مستحب است صبر کردن و مکروه است جزع کردن از برای میت چرا که در صبر ثواب است و در جزع کردن عذاب. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - گریه کردن جزع نیست ولکن رو خراشیدن و مو کندن و جامه بر تن دریدن و دست به زانو زدن جزع است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مطلب بیست و دویم در سایر غسلهای مستحبی است و در آن سه فصل است :

فصل اول در غسلهای مستحبی اوقات است و در آن چند مسأله است :

مسأله - مستحب مؤکد است غسل در روز جمعه از برای مردان و زنان در سفر و حضر، به جهت آنکه نقصانی که در ایام هفته در وضو واقع شده، غسل جمعه رفع می کند آن نقصان را. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست مگر آنکه بعضی از فقهاء واجب دانسته اند آن را.

مسأله - رخصت داده اند که زنهار در سفر غسل جمعه را ترک کنند و در حضر هم رخصتی از برای آنها رسیده، پس تأکید آن برای مردان بیشتر است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - وقت غسل جمعه طلوع صبح است تا ظهر و هر چه نزدیکتر به ظهر بعمل آید بهتر است که نماز ظهر با غسل ادا شود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که پیش از ظهر غسل نکرده مستحب است که بعد از ظهر قضا کند آن را، یا در صبح روز شنبه قضا کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که فراموش کرد غسل جمعه را تا آنکه نماز کرد، مستحب است که غسل کند و نماز را اعاده کند اگر وقت نماز باقی است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست و اگر وقت نماز گذشته اعاده بر او نیست.

مسأله - مسافری که در روز پنجشنبه آبی بیابد که غسل کند و بترسد که روز جمعه آب نیابد، می تواند که در روز پنجشنبه غسل کند به عوض روز جمعه. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که در روز جمعه غسل کرد و پیش از آنکه نماز ظهر را بجای آورد خوابید، اعاده غسلی بر او نیست. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که در روز جمعه غسلی کرد و به یاد غسل جمعه نبود، همان غسل کفایت می کند از غسل جمعه. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است غسل در شب اول ماه رمضان و در هر شب طاقی از آن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است غسل در روز اول ماه رمضان. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است غسل خصوصاً در شب نیمه ماه رمضان و در شب هفدهم. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است غسل خصوصاً در شبهای قدر که شب نوزدهم و شب بیست و یکم و شب بیست و سوم باشد که در غروب آفتاب باید بجا آورد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - در شب بیست و سوم در آخر شب هم غسل مستحب است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.
مسأله - مستحب است غسل خصوصاً در شب بیست و پنجم و در شب بیست و هفتم و در شب بیست و نهم ماه رمضان. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - روایت شده که حضرت پیغمبر صلی الله و علیه وآله در هر شب از دهه آخر ماه رمضان غسل می کردند.
مسأله - مستحب است غسل در شب عید فطر و روز عید پیش از نماز عید و مکروه است ترک آن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که فراموش کرد غسل را پیش از نماز عید تا آنکه نماز عید را بجا آورد، مستحب است که غسل کند و نماز عید را اعاده کند اگر وقت نماز نگذشته باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.
مسأله - مستحب است غسل در روز عید قربان پیش از نماز عید و مکروه است ترک آن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که فراموش کند غسل را پیش از نماز عید، مستحب است که غسل کند و نماز عید را اعاده کند اگر وقت نماز عید نگذشته باشد، و اگر وقت نماز گذشته، اعاده نباید کرد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.
مسأله - مستحب است غسل در روز ترویبه که هشتم ذیحجه است و روز عرفه که نهم ذیحجه است اگر چه در موقف نباشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است غسل در روز اول ماه رجب و در نیمه آن و در روز آخر آن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است غسل در شب و روز بیست و هفتم ماه رجب که روز مبعث حضرت پیغمبر است صلی الله و علیه وآله. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است غسل در روز نیمه شعبان. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.
مسأله - مستحب است غسل در روز عید غدیر خم که هجدهم ذیحجه است نیم ساعت پیش از ظهر آن روز. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است غسل در روز مباحله که روز بیست و چهارم ذیحجه باشد. چنانکه در بعضی از احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است غسل در روز بیست و پنجم ذیحجه که روز مباحله است بنا به روایتی و روز نزول سوره هَلْ آتی است در شأن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است غسل در روز نهم ربیع الاول و در روز هفدهم آن که روز تولد حضرت پیغمبر است صلی الله و علیه وآله. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است غسل در روز نوروز. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

فصل دوم در غسل‌های مستحبی است که در دخول بعضی مکانها وارد شده و در آن چند مسأله است :

مسأله - مستحب است غسل از برای داخل شدن در حرم مکه معظمه . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .
مسأله - مستحب است غسل از برای داخل شدن در مکه معظمه . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .
مسأله - مستحب است غسل از برای داخل شدن در مسجدالحرام . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .
مسأله - مستحب است غسل از برای داخل شدن در خانه کعبه . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .
مسأله - مستحب است غسل از برای داخل شدن در مدینه مشرفه . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .
مسأله - مستحب است غسل از برای داخل شدن در مسجد پیغمبر صلی الله علیه وآله در مدینه . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

فصل سوم در سایر غسل‌های مستحبی است که از برای بعضی از اعمال وارد شده و در آن چند مسأله است :

مسأله - مستحب است غسل از برای احرام . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مگر آنکه خیلی از فقهاء آن را واجب دانسته‌اند .

مسأله - مستحب است غسل از برای زیارت خانه کعبه . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .
مسأله - مستحب است غسل از برای زیارت کردن هریک از پیغمبر و ائمه طاهرين عليهم السلام . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - مستحب است غسل از برای برداشتن تربت مقدسه . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .
مسأله - مستحب است غسل از برای استخاره کردن . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .
مسأله - مستحب است غسل از برای طلب کردن حاجات از خداوند عالم . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .
مسأله - مستحب است غسل از برای توبه کردن . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .
مسأله - مستحب است غسل از برای طلب کردن باران از خداوند عالم جلّ شأنه . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - مستحب است غسل از برای کسی که نماز گرفتن ماه و آفتاب را عمدأ ترک کرده باشد اگر تمام قرص گرفته باشد در وقت قضای آن . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - مستحب است غسل از برای کسی که وزغی را کشته باشد . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .
مسأله - مستحب است غسل از برای کسی که برود و به دار کشیده نظر کند . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - زنی که خود را از برای غیر شوهر خود خوشبو کند ، غسل کند چنانکه از جنابت خود غسل می کند .
مسأله - مستحب است که طفلی که تازه متولد شده او را غسل دهند . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مگر آنکه خیلی آن را واجب دانسته‌اند .

مسئله - تداخل غسلهای عدیده در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست. پس اگر روز عیدی در جمعه واقع شود و شخص بخواهد در آن روز زیارت هم بکند، پس یک غسل کفایت می کند از برای غسل عید و غسل جمعه و غسل زیارت. و این صورت مفروضه محض از برای تمثیل بود، پس اگر ده غسل یا بیشتر یا کمتر بخواهد در وقتی به عمل آورد، یک غسل کفایت از جمیع می کند و نباید غسلهای عدیده به عمل آورد، خواه واجب باشند و خواه مستحب و خواه بعضی از آنها واجب باشد و بعضی مستحب.

مسئله - غسل اگر از برای اوقات است مثل غسل جمعه و غسل عید، پس اگر بعد از غسل، حدث اصغری که موجب وضو باشد از او صادر شود، غسل را نباید اعاده کند و وضو می سازد از برای عملی که مشروط به طهارت است. و خلافی در این مسئله نیست. و لکن اگر غسل از برای دخول در مکانی و از برای عمل مخصوصی است، مثل غسل دخول حرم و مثل غسل زیارت، و بعد از غسل حدث اصغری صادر شود پیش از دخول حرم و پیش از زیارت کردن، بعضی از فقهاء فرموده اند که باید غسل را اعاده کرد و در احادیث به نظر نرسیده تصریحی بر این مطلب و شاید راه نظر ایشان این باشد که در حال دخول در مکان باید با غسل باشد، یا در حال اشتغال به عمل، با غسل باشد و این نظر خالی از قوت نیست.

مطلب بیست و سوّم در تیمّم و امور متعلقه به آن است و در آن چند فصل است:

فصل اول در حالاتی است که تیمم در آنها جایز می شود و در آن چند مسئله است:

مسئله - تیمم بَدَل می شود از وضو و غسل چنانکه خواهد آمد. و خلافی در آن نیست.

مسئله - اگر آب یافت نشد از برای وضو و غسل، چه در سفر باشد یا در حضر، پس تیمم بَدَل می شود از وضو و غسل، از برای هر عملی که شخص بخواهد با طهارت به عمل آورد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه شخص در بیابان باشد و نداند که آب در آن هست یا نیست، واجب است بر او تفحص کردن از آن از برای وضو و غسل واجب بقدر مسافت یک تیر پرتاب، اگر زمین بلندی و پستی داشته باشد و بقدر مسافت دو تیر پرتاب، اگر زمین مسطح باشد و پستی و بلندی نداشته باشد. پس اگر تفحص نکرد و تیمم کرد، تیمم او باطل است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مگر در صورتی که وقت تنگ باشد یا ترسی از سبعی و دزدی داشته باشد پس تفحص نباید از آب بکند و هرگاه تیمم کرد صحیح است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه شخص بداند که آب یافت می شود و لکن از جان و مال خود بترسد که آن را به دست آورد، خواه ترس او از درندگان باشد یا از دزدان و دشمنان یا غیر اینها، متعین می شود از برای او تیمم. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه آب در چاهی باشد و اسباب کشیدن آب موجود نباشد، متعین می شود از برای شخص تیمم. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه آبی موجود باشد و لکن کفایت نکند از برای وضو یا غسل، متعین می شود از برای شخص تیمم. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه شخص محتاج به غسل باشد و یافت شود آب بقدر وضو و کفایت غسل را نکند، متعین می‌شود از برای او تیمم. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه شخص آب داشته باشد بقدر کفایت وضو و غسل ولكن بترسد بر جان خود از تشنگی، پس آن آب را حفظ می‌کند از برای آشامیدن و متعین می‌شود از برای او تیمم. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که از استعمال آب متضرر شود و بترسد از ناخوشی و جراحی که موجود باشد، یا بترسد که مبادا بعد حادث شود، متعین می‌شود از برای او تیمم. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه آبی یافت شود که بفروشد آن را به قیمت گزاف، باید خرید آن را از برای وضو و غسل و تیمم جایز نیست مگر آنکه قیمت آن به حدی باشد که موجب عسر و حرج گردد پس متعین می‌شود از برای او تیمم. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه دو ظرف آب باشد که یکی از آنها نجس باشد ولكن مشتبّه باشد که کدام است، هر دو را باید ریخت و بعد تیمم کرد. چنانکه در احادیث وارد شده و محققین از فقهاء به آن فتوی داده‌اند.

فصل دوم در چیزهایی است که تیمم به آن می‌توان کرد و چیزهایی که جایز نیست به آن تیمم کردن و در آن چند مسأله است:

مسأله - جایز است تیمم با خاک پاک. به اتفاق جمیع فقهاء و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز است تیمم با گچ و آهک. و بعضی از فقهاء گفته‌اند که پیش از رسیدن آتش به آنها باید باشد و در احادیث چنین قیدی نیست.

مسأله - اگر زمین تر باشد باید تفحص کرد و به موضعی که رطوبت آن کمتر باشد تیمم کرد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - اگر زمین خشک و موضعی از آن که رطوبت آن کمتر باشد یافت نشد به سنگ باید تیمم کرد. چنانکه در احادیث دلالتی بر این است و بعضی از فقهاء جایز ندانسته‌اند و بعضی در حالی که خاک نباشد جایز دانسته‌اند.

مسأله - اگر خاک و سنگ یافت نشد و در لباس یا نمد و فرش و یال حیوان، غباری باشد، با غبار باید تیمم کرد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - اگر غباری هم در جامه و فرش یافت نشد و گِل یافت شد، با گِل باید تیمم کرد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکروه است تیمم کردن به خاک راهها و خاکی که قدم بر آن زده باشند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکروه است تیمم بر زمین شوره‌زار و کویر. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز نیست تیمم کردن با خاکستر و چوب و نباتات و معادن و حیوب . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - جایز نیست تیمم کردن بر زمین نجس . و خلافتی در آن نیست

فصل سوم در کیفیت تیمم کردن است و در آن چند مسأله است :

مسأله - شرط است در صحت تیمم نیت قرۃ الی الله مثل سایر عبادات . و خلافتی در آن نیست .

مسأله - لازم است که کف هر دو دست را با هم یک دفعه بر زمین زنند ، پس پیشانی را از زیر موی سر تا بالای بینی با هر دو دست با چهار انگشت بسته غیر از ابهام مسح کنند ، و بعد از آن با کف دست چپ پشت دست راست را از بندهای انگشتی چهار گانه غیر از ابهام تا سر انگشتان مسح کنند و بعد از آن با کف دست راست پشت دست چپ را از بندها تا سر انگشتان مسح کنند مثل مسح دست راست . و ترتیب در میان اعضاء لازم است که اول مسح پیشانی و بعد مسح پشت دست راست و بعد مسح پشت دست چپ . و در مسح دستها بهتر این است که از بند دستها تا سر انگشتان مسح شود . این است فتوای بعضی از فقهای متقدمین و متأخرین .

مسأله - بعضی از فقهاء یک دفعه دست بر زمین زدن را در تیمم بدل از وضو و غسل کافی دانسته اند و دفعه دوم را مستحب دانسته اند خصوص در تیمم بدل از غسل ، و بعضی زدن دستها را بر زمین دودفعه لازم دانسته اند در تیمم بدل از وضو و غسل ، و بعضی در تیمم بدل از وضو یک دفعه را کافی دانسته اند و در تیمم بدل از غسل دودفعه را لازم دانسته اند ، و بعضی در تیمم بدل از هر یک از وضو و غسل دو تیمم را احوط دانسته اند به این معنی که در هر یک از تیمم بدل از وضو و غسل یک دفعه دستها را بر زمین زنند و اول پیشانی و بعد پشت دستها را به ترتیب مسح کنند و بعد از آن تیممی دیگر دوضربه ای به عمل آورند پس دودفعه دستها را بر زمین زنند و اعضاء را به ترتیب مسح کنند . و از تعلیمی که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله به عمار کردند معلوم می شود که قول اول محکم ترین قولها است چرا که تیمم بدل از غسل بود که حضرت تعلیم عمار فرمودند و به یک ضربه اکتفا فرمودند در تمام مسح پیشانی و دو دست ، پس ضربه دوم که در سایر احادیث وارد شده - چه در تیمم بدل از وضو و چه در تیمم بدل از غسل - محمول بر استحباب است و در این قول جمع بین اخبار هم به عمل آمده .

مسأله - جایز است که پیش از مسح پیشانی ، دودفعه دستها را بر زمین زنند و بعد اعضاء را به ترتیب مسح کنند و جایز است که ضربه دوم را بعد از مسح پیشانی به عمل آورند و دستها را به ترتیب بعد از آن مسح کنند . چنانکه در احادیث وارد شده .

مسأله - لازم است که مسح اعضاء بر بشره باشد و حائلی در میان ماسح و ممسوح نباشد مگر در حال ضرورت که جیره و مانند آن بر عضوی باشد . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - تیمم بدل از وضو و غسل واجب ، واجب است و بدل از وضو و غسل مستحب ، مستحب است . و خلافتی در آن نیست .

مسأله - مستحب است که بعد از دست زدن بر زمین دستها را بتکانند و بعد از آن مسح کنند . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

فصل چهارم در احکام تیمم است و در آن چند مسأله است :

مسأله - هر اثری که بر وضو و غسل مترتب است همان اثر بر تیمم مترتب است . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - جایز است تیمم در سعه وقت بعد از آنکه تفحص کرده باشند از آب بقدر یک تیرپرتاب یا دو تیرپرتاب چنانکه گذشت . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست در میان محققین از فقهاء .

مسأله - مستحب است تأخیر انداختن تیمم از اول وقت تا آخر وقت بقدری که ادای نماز در وقت بشود و قضاء نشود . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - کسی که در وسعت وقت تیمم کرد و نماز کرد و بعد عذر او مرتفع شد و آبی یافت شد ، پس اگر وقت نماز باقی مانده مستحب است که وضو بسازد و یا غسل کند اگر موجبی داشته باشد و نماز را اعاده کند . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست در میان محققین از فقهاء .

مسأله - جایز است به تیمم واحد نمازهای شب و روز را بجا آوردن مادام که حدیثی صادر نشود و رفع عذر از استعمال آب نشود ، یا آب یافت نشود . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - تیمم باطل می شود به صادر شدن حدث ، و یافتن آب ، و قدرت بر استعمال آن ، و رفع عذر از استعمال آن . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - کسی که تیمم کرد و نماز کرد و بعد آبی یافت و رفع عذر او از استعمال آب شد ، تیمم او باطل می شود . پس اگر بعد عذری از استعمال آب از برای او روی داد ، یا آب نایاب شد ، تیمم را باید اعاده کند از برای نمازی که بعد می خواهد بجا آورد ، یا عملی دیگر که مشروط به طهارت باشد . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - کسی که تیمم کرد بدل از غسل جنابت یا حیض یا نفاس یا استحاضه به جهت عذری ، و بعد رفع عذر او شد و آبی یافت ، غسلی که بر او وارد آمده بود باید به عمل آورد . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - کسی که طلب کرد آب را و نیافت ، پس تیمم کرد و شروع کرد به نماز ؛ پس در بین نماز آبی یافت ، یا عذری از استعمال آب داشت و تیمم کرد و شروع در نماز کرد و در بین نماز عذر او رفع شد ، پس اگر وقت نماز تنگ شده بطوری که اگر از پی تطهیر به آب برود وقت نماز می گذرد و نماز قضاء می شود ، نماز را تمام می کند با تیممی که داشت و چیزی بر او نیست و نماز او صحیح است . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - کسی که طلب کرد آب را و نیافت ، پس تیمم کرد و شروع در نماز کرد ، پس در بین نماز آبی یافت ، یا عذری از استعمال آب داشت پس تیمم کرد و شروع در نماز کرد ، پس در بین نماز رفع عذر او شد و وقت نماز وسعت دارد ، مستحب است که نماز را قطع کند و با آب تطهیر کند و نماز را اعاده کند خصوصاً اگر پیش از رکوع آب یافته باشد . چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء قطع نماز را در این صورت واجب دانسته اند .

مسأله - کسی که عاجز باشد از تیمم کردن، غیری او را امداد می کند بقدری که عجز دارد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که تیمم کرد و آبی یافت و عذری از استعمال آب دارد، تیمم او باطل نمی شود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه کسی در مسجد الحرام یا مسجد پیغمبر صلی الله و علیه وآله خوابیده باشد و محتلم شود، یا زنی در آن دو مسجد حائض شود، واجب است که فی الفور تیمم کنند و در آن دو مسجد با تیمم مرور کنند و بیرون روند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است تیمم از برای خوابیدن اگر وضو نداشته باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است تیمم از برای جُنب اگر بخواهد بخوابد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است تیمم از برای جنب و حائض و بی وضو اگر جنازه ای حاضر باشد و بترسند که به نماز او نرسند اگر بروند تطهیر کنند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مطلب بیست و چهارم در نجاسات است و در آن چند مسأله است:

مسأله - یکی از نجاسات بول انسان و هر حیوان حرام گوشت است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتناء باشد در آن نیست چنانکه بعضی گمان کرده اند که بول طفلی که غذاخور نباشد نجس نیست مثل کسی که گمان کرده که رشحات بول نجس نیست.

مسأله - یکی از نجاسات عذره انسان و هر حیوان حرام گوشت است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - یکی از نجاسات خون انسان و هر حیوانی است که خون جهنده داشته باشد، خواه حلال گوشت باشد یا حرام گوشت باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتناء باشد در آن نیست چنانکه بعضی گمان کرده اند که اگر خون کمتر از درهم بَعْلَى باشد نجس نیست.

مسأله - یکی از نجاسات منی انسان و هر حیوان حرام گوشتی است که خون جهنده داشته باشد. و در این مسأله خلافتی نیست و جمعی از فقهاء ادعای اجماع در نجاست منی حیوان حلال گوشت کرده اند و خود معترفند که دلیل نجاست آن اجماع است نه نصی از احادیث.

مسأله - یکی از نجاسات میت هر حیوانی است که خون جهنده داشته باشد و بطوری که شارع فرموده ذبح نشده باشد، و میت انسان است پیش از غسل. و بعضی او را نجس ندانسته اند پیش از سرد شدن و چندان خلافتی در میان نیست و نصوص احادیث موجود است.

مسأله - یکی از نجاسات سگ است به جمیع اصناف که بری باشند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - یکی از نجاسات خنزیر است. چنانکه در آیات و احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - سگ و خنزیر و کافر به جمیع اصناف آنها، مرده و زنده آنها و جمیع اعضای آنها نجس است به خلاف سایر حیوانات که زنده آنها پاک است و آنچه از آنها که حلول حیات در آنها نشده مثل مو و استخوان و شاخ و سمّ و ناخن از مرده آنها پاک است. و چندان خلافتی در این مسأله نیست.

مسأله - یکی از نجاسات هر مُسکری است که مایع باشد چه از انگور و مویز و خرما و گندم و جو باشد یا غیر آنها چرا که مناط نجاست آن است که مست کننده روانی باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و چندان خلافتی در آن نیست و احادیث متشابهی که هست محمول بر تقیه است چنانکه بیشتر از فقهاء به آن تصریح کرده اند و بعضی از فقهاء آب انگوری که به آتش جوش آمده باشد و دوثلث آن نرفته باشد نجس دانسته اند و جمیع کثیری از محققین از فقهاء آن را نجس ندانسته اند اگر چه حرمت آن محل خلاف نیست.

مسأله - یکی از نجاسات عرق هر شتری است که قوت آن نجاست و عذره انسان باشد و همچنین است حال سایر حیوانات حلال گوشت که جلاله باشند و بول و فضله آنها هم نجس است. و در این مسأله خلافتی نیست و بعضی از فقهاء عرق جنب به حرام را هم نجس دانسته اند و در احادیث هم دلالت واضحی بر این هست.

مسأله - یکی از نجاسات اصناف کفارند از یهود و نصاری و مجوس و کفار حربی و خوارج و نواصب شیعه اثناعشری و منکرین یکی از ضروریات دین و منکرین یکی از ضروریات مذهب اثناعشری. چنانکه در آیات و احادیث وارد شده و بیشتر از فقهاء به آن فتوی داده اند.

مطلب بیست و پنجم در چیزهایی است که پاک و پاک کننده است و در آن چند مسأله است:

مسأله - آب، پاک و پاک کننده است چنانکه گذشت.

مسأله - زمین، پاک و پاک کننده است کف پاها و ته کفش و نعل را به راه رفتن بر روی زمین خشک تا عین نجاست زایل شود یا بر زمین خشک بمالند تا عین نجاست زایل شود و همچنین پاک کننده است موضع غایط را بطوری که خواهد آمد و بَدَل است از آب در تیمم بطوری که گذشت. چنانکه در کتاب و سنت وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - آتش پاک کننده است هر چیز نجسی را اگر بسوزاند و خاکستر کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هر گاه شراب مسکر مستحیل شود به سر که اگر چه به تدبیر و علاج خارجی باشد پاک و طیب می شود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هر چیز نجسی که در نمکزار افتد و نمک شود پاک می شود چنانکه هر چیز نجسی که بپوسد و خاک شود پاک می شود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هر چیز نجسی که منتقل شود به بدن حیوانی که خون جهنده نداشته باشد مثل خون که منتقل شود به اندرون کنه و شپش و کیک و پشه و امثال آنها پاک می شود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کرمهایی که از میته و عذره و سایر چیزهای نجس به وجود می‌آیند پاکند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - آفتاب، هر زمین نجسی و هر در و دیوار نجسی و حصیر و بوریای نجسی را که بخشکاند رفع می‌کند سرایت نجاست را به مکلف. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آنچه ذکر شد نیست مگر آنکه بعضی از فقهاء آنها را پاک دانسته‌اند.

مسأله - حیوانات حلال گوشت که جلّاله باشند و قوت آنها عذره و نجاسات باشد، بعد از استبراء - بطوری که خواهد آمد - پاک می‌شوند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - اسلام پاک می‌کند کافر را. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست اما مرتدی که تولد کرده از مسلم، بعد از توبه در طهارت یا نجاست او خلاف است.

مسأله - هر چیز نجسی که خشک باشد سرایت نمی‌کند نجاست آن به چیزی که خشک باشد و به آن برسد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مطلب بیست و ششم در کیفیت تطهیر است و در آن چند فصل است:

فصل اول در کیفیت استنجاء است و اموری که مناسبت دارد در اینجا ذکر می‌شود و در آن چند مسأله است:

مسأله - حرام است رو به قبله و پشت به قبله بول و غایط کردن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مکروه است رو به قرص آفتاب و ماه بول کردن. و اگر مشهور میان فقهاء نبود کراهت، قول به حرمت محقق بود چراکه رخصتی در احادیث نرسیده.

مسأله - مکروه است بول و غایط کردن رو به باد و پشت به باد. و رخصتی هم نرسیده و لکن قول حرمتی هم در میان نیست.

مسأله - مکروه است بول و غایط کردن در آب جاری و خوف جنون در آن است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مکروه است بول و غایط کردن در آب مطلقاً اگرچه جاری نباشد و خوف جنون و نسیان در آن است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مکروه است بول و غایط کردن در میان قبور مسلمین. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - حرام است نجس کردن تمام مسجدها. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مکروه است بول و غایط کردن در جاهایی که قافله منزل می‌کنند، و در سایه دیوارها که مردم می‌نشینند، و در کنار نهرها که مردم آب برمی‌دارند، و در درخانه‌ها، و در میانه راه‌ها و کوچه‌ها، و در حریم و اطراف مسجدها، و در لب چاه‌هایی که آب از آن برمی‌دارند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مکروه است بول و غایط کردن در زیر درخت‌های میوه‌دار تا جایی که میوه آنها می‌افتد خصوص در وقتی که میوه آنها رسیده باشد و چیده نشده باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مکروه است بول کردن بر روی زمین صلب و سخت. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مکروه است بول کردن در خانه حشرات مثل خانه مور و مار و امثال آنها. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکروه است ایستاده بول کردن مگر در وقتی که نوره کشیده باشند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - اگر نجاستی در لباس یا بدن باشد، نماز باطل است مگر چیزهایی که بعد از این خواهد آمد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسأله - بول شسته نمی شود مگر به آب. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - در استنجای از بول، یک دفعه آب ریختن کفایت می کند و دودفعه آب ریختن مستحب است و سه دفعه بهتر است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در میان محققین در آن نیست.

مسأله - اگر بعد از بول کردن استبراء کنند به این طور که انگشت میان دست چپ را بگذارند بر نزدیک مقعد و بکشند آن را تا بیخ ذکر سه دفعه و از بیخ ذکر بکشند تا سر آن سه دفعه و بتکانند سر آن را سه دفعه و بعد آب بریزند، پس اگر بعد رطوبت مشتهی ظاهر شد چیزی بر مکلف نیست و نباید استنجاء کند و شکننده وضو نیست. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکروه است مالیدن دست راست را به عورت. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکروه است استنجاء کردن به دست راست. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - استنجای از غایط می توان کرد با آب و یا سنگ و کلوخ و پنبه و کهنه و کاغذ و امثال اینها که محترم نباشند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسأله - مستحب است که آب را ترجیح دهند بر سایر چیزها. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که بعد از استنجاء کردن با سایر چیزها با آب هم بشویند آن موضع را. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کفایت می کند در استنجای به آب آن قدری که عین نجاست زایل شود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - در استنجای با سنگ و کلوخ و امثال آن کفایت می کند آن قدری که عین نجاست زایل شود. چنانکه در احادیث وارد شده که حدی از برای استنجاء نیست مگر پاک کردن آنچه در آن موضع است و لکن بعضی از فقهاء واجب دانسته اند که با سه سنگ استنجاء کنند و بعضی واجب دانسته اند که سنگها بکر باشند که پیشتر استنجاء به آنها نشده باشد، و بعضی جایز دانسته اند که از طرفی که استنجاء نشده استنجاء کنند مثل آنکه به یک سنگ، سه طرف آن را سه دفعه استنجاء کنند و آنچه در صریح حدیث است همان است که آن موضع از عین نجاست پاک شود. پس اگر به سه سنگ هم پاک نشد بیشتر باید سنگ مالید تا پاک شود.

مسأله - اگر بعد از پاک شدن عین نجاست رنگ و بویی باقی بماند رفع آن لازم نیست. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکروه است که سر برهنه باشد در حال تخلی. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکروه است خوردن و آشامیدن و مسواک کردن و سخن گفتن در حال تخلی. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است دعاهایی که وارد شده در هر حالی بخوانند. و خلافی در آن نیست.

مسأله - اگر انگشتری در دست باشد که نقش آن ذکر خدا و رسول و ائمه علیهم السلام و سایر انبیاء باشد، نباید با آن دست استنجا کرد. چنانکه در احادیث وارد شده و فقهاء فتوی داده اند.

فصل دوم در کیفیت تطهیر و ازاله نجاست از بدن و لباس و فرش و امثال آن است و در آن چند مسأله است:

مسأله - ازاله نجاست از بدن و لباس واجب است از برای نماز و بدون ازاله آن نماز باطل است مگر در بعض احوال و در بعض نجاسات چنانکه بعد از این خواهد آمد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - غیر از آب، پاک نمی کند بدن و لباس و امثال آن را از نجاست مگر کف پاها و ته کفش را بطوری که گذشت. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - پاک می شود بدن و لباس و امثال آن به شستن با آب از جمیع نجاسات غیر از بول بقدری که عین نجاست به شستن زایل شود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - بدن و لباس و امثال آن را از بول دودفعه باید شست بغیر از محل استنجا چنانکه گذشت اگر با غیر آب جاری بشویند و در آب جاری یک دفعه کفایت می کند مثل سایر نجاسات. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مگر آنکه خیلی از فقهاء یک دفعه شستن را مطلقاً کافی دانسته اند.

مسأله - حکم باران در وقت باریدن حکم آب جاری است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جمعی از فقهاء حکم آبی که بقدر گری یا بیشتر باشد حکم آب جاری قرار داده اند در کفایت کردن یک دفعه شستن از بول و دودفعه شستن احوط است و احتیاط راه نجات است.

مسأله - فشردن لباس و امثال آن را بعد از زوال عین نجاست و بعد از دفعه اول و بعد از دفعه دوم در شستن بول جمعی از فقهاء واجب دانسته اند و این فتوی نزدیک است به احتیاط و احتیاط راه نجات است.

مسأله - در تعیین گُر احادیث مختلف رسیده و بیشتر از هزار و دویست رطل عراقی که ششصد رطل مکی است که علماء به این طور جمع کرده اند و بیش از کیله که سه و جب و نیم طول در سه و جب و نیم عرض در سه و جب و نیم عمق داشته باشد نرسیده و به این دو قسم از تعیین، جمعی از فقهاء فتوی داده اند. و سه و جب در سه و جب هم رسیده و دودراع عمق در یک ذراع و یک و جب وسعت هم رسیده، و دودراع و یک و جب در دودراع و یک و جب هم رسیده و بقدر دوقله، یعنی دو خم هم رسیده و بقدر راویه و خیکی هم رسیده. پس چون وجبها و ذراعها و قلهها و مشکها و خیکها مختلف است و بعضی و جب و ذراع

مستوی الخلقه را اعتبار کرده‌اند و حال آنکه مستوی الخلقه هم متعدّدند و اختلاف در وجبها و ذراعیهای ایشان موجود است؛ پس بنابراین اختلافها بعضی از فقهاء چنین فتوی داده‌اند که آن قدری که کمتر از همه است قدر کفایت است و قدرهای بیشتر به اختلاف مقادیر محمول بر استحباب و بهتر بودن است و بعضی دیگر از فقهاء مطلقاً اعتبار کُر را به جهت این همه اختلافها مستحب دانسته‌اند و این قول محکم‌ترین قولها است اگرچه قول جماعت اول نزدیکتر به احتیاط است چنانکه مخفی نیست. **مسأله -** شستن ظواهر بدن کفایت می‌کند و لازم نیست بواطن و اندرون اعضا را شستن مثل اندرون دهن و بینی و چشم. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - اندرون جراحته‌ها و اندرون دملها را لازم نیست شستن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست. **مسأله -** اگر خون خود انسان در بدن یا لباس باشد در وقتی که جروح و قروح در بدن است و خون از آنها جاری است، واجب نیست شستن آن اگرچه بسیار باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست. اما بعد از التیام جراحت و قرحه باید شست. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه رشحات خون خود انسان در بدن و لباسش باشد بقدری که اگر جمع کند آنها را کمتر از وسعت درهمی باشد، واجب نیست شستن آن. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی داده‌اند.

مسأله - خون حیض و نفاس و استحاضه اگر در بدن یا لباس زن باشد - اگرچه از خود او باشد و اگرچه بقدر نقطه و کمتر از آن باشد - باید آن را بشوید. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست و معفو نیست و اگر در آن نماز کرد، نماز او باطل است مگر در وقت استحاضه که خون استحاضه به پنبه و خرقة که بر آن بسته برسد نه به سایر لباس و بدن او چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - بعضی از فقهاء تفریق نکرده‌اند میان خون خود انسان و خون غیر و خون سایر حیوانات و کمتر از وسعت درهم بغلی را معفو دانسته‌اند. و بعضی خون سگ و خنزیر را ملحق به خون حیض و نفاس کرده‌اند و در احادیث تصریح شده که خون غیر، معفو نیست چنانکه گذشت.

مسأله - هرگاه عذری از برای مکلف باشد در شستن نجاست از بدن و لباس خود، مثل آنکه آبی نداشته باشد، یا آنکه در هوای سردی واقع شود که بترسد بر جان خود از شستن و برهنه شدن، پس جایز است نماز در آن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز است نماز کردن در چیزی که ستر عورت نکند اگر نجس شده باشد مثل کلاه و کفش و جوراب و بند زیر جامه. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه فرش کلفتی نجس شده باشد که آب به آسانی در اعماق آن نفوذ نکند، کفایت می‌کند شستن سطح ظاهر آن. چنانکه در احادیث وارد شده و فقهاء به آن فتوی داده‌اند.

فصل سوم در بعض احکام متعلقه به بدن و لباس است و در آن چند مسأله است:

مسئله - هرگاه در بدن و لباس غیر، نجاستی باشد که خود او نداند واجب نیست اعلام او. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست چنانکه اگر در بین غسل کردن و وضو، چیزی از بدن او خشک بماند و آب به آن نرسد، واجب نیست خبر کردن او بدون خلاف.

مسئله - هرگاه شخص مکلف بشوید لباس خود را از نجاست و بعد از آن در آن نماز کند و بعد از نماز اثر نجاست را در لباس خود بیابد، نماز را نباید اعاده کند. و هرگاه لباس خود را به غیر داده و آن غیر، شسته و خود او در آن نماز کرده و بعد از نماز، اثر نجاست را در آن یافته، باید نماز را اعاده کند. چنانکه در احادیث وارد شده و فقهاء به آن فتوی داده‌اند.

مسئله - هر موضعی از لباس که نجس شده باشد و آن موضع مشتبه شده باشد و نه یقین به آن موضع حاصل شود و نه مظنه، پس در این صورت تمام لباس را باید شست و در صورت یقین به آن موضع یا مظنه به آن موضع، همان موضع را باید شست. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست و حکم بدن هم همین است بدون خلاف.

مسئله - هرگاه دو لباس یکی از آنها نجس شده باشد و معلوم و مظنون نباشد که کدام است، در هر یک باید نماز کرد جدا جدا نه با هم. چنانکه در احادیث وارد شده و فقهاء به آن فتوی داده‌اند.

مسئله - مستحب است که آب پیاپی به جامه‌ای که مذي به آن رسیده و به جامه‌ای که گمان رود که منی به آن رسیده و به جامه‌ای که موشی تر بر آن راه رفته و مشتبه باشد آن موضع و جامه‌ای که خشک، به سگ و خوک خشک رسیده، و جامه‌ای که بول شتر و گوسفند به آن رسیده یا گمان رود که رسیده. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - لباسهایی که کفار می‌سازند یا عاریه می‌گیرند و پس می‌دهند، هرگاه یقین حاصل نشود که نجس کرده‌اند، پاک است اما آب به آنها پاشیدن مستحب است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه با رطوبت ملاقات شود با کفار و نواصب، باید شستن موضع ملاقات را و اگر با یبوست ملاقات شد، مستحب است شستن موضع ملاقات را. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مستحب است شستن اثر موش هرگاه با رطوبت در جامه و فرشی راه رفته باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مستحب است شستن موضع ملاقات هرگاه روباه و شغال و امثال آنها دست زده باشند.

مسئله - مستحب است شستن شیر دختر از لباس و بدن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست مگر آنکه خیلی از فقهاء واجب دانسته‌اند شستن آن را.

مسئله - زمین کوچه و بازار که به آب باران گیل می‌شود، آن گیل پاک است ولیکن بعد از سه روز از باریدن اگر ملاقات شد مستحب است شستن آن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مستحب است شستن لباسی که زن حائض از اول حیض تا آخر پوشیده هرگاه نجس نشده باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مستحب است شستن لباسهایی که کفار اهل کتاب می‌سازند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

فصل چهارم در احکام پوستها است و در آن چند مسأله است :

مسأله - هر پوستی که از بازار مسلمانان گرفته شود پاک است اگرچه در آن بازار از دست کفار خریده شود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - پوست میت به دباغی پاک نمی شود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که پوست میت را به دباغی پاک می داند از او نباید پوست خرید. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء مکروه دانسته اند.

مسأله - در بازار کفار، پوست را از دست کفار جایز نیست خریدن و آن پوست نجس است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هر پوستی که از دست مسلمان گرفته شود پاک است اگرچه در بازار کفار باشد مگر آنکه معلوم شود که حیوان آن به طریق اسلام ذبح نشده. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مکروه است گرفتن پوست از دست کفار و از دست کسانی که پوست میت را به دباغی پاک می داند اگرچه در بازار مسلمانان باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و فقهاء به آن فتوی داده اند.

مسأله - هر حیوانی که در حال زندگی پاک است اگرچه حرام گوشت باشد، هرگاه به طریقه اسلام ذبح شود، پوست آن پاک است. چنانکه در احادیث وارد شده و فقهاء به آن فتوی داده اند اما در پوست حیوان حرام گوشت، نماز جایز نیست اگرچه ذبح شده باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

فصل پنجم در کیفیت شستن ظروف و اوانی و بعضی امور متعلقه به آنها است و در آن چند مسأله است :

مسأله - هرگاه ظرفی نجس شود به لق زدن سگ در آن، باید شست آن ظرف را با خاک یک دفعه و بعد باید با آب شست دو دفعه. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - بعضی از فقهاء گفته اند که باید خاک را خشک به ظرف بمالند و بعد دودفعه با آب بشویند، و بعضی گفته اند که خاک را با آب داخل کنند و بشویند و بعد دودفعه با آب بشویند. و آنچه به نظر می رسد قول دوم محکم است چرا که متعارف در میان مردم این است که چون می گویند چیزی را با صابون و اشنان و سدر و خطمی و خاک و امثال آنها بشویند، مرادشان این است که صابون و اشنان و خاک و امثال آنها را داخل آب کنند و آن چیز را بشویند نه آنکه صابون و اشنان و سدر را خشک بمالند و در حقیقت، چیز خشکی را که به خشکی بمالند، شستن اسم آن نیست در هیچ زبانی مگر بطور مجاز.

مسأله - هرگاه ظرفی نجس شود به لق زدن خوک در آن، باید شست آن را با آب هفت دفعه. چنانکه در احادیث وارد شده و جمعی از فقهاء فتوی به آن داده اند و بعضی شستن یک دفعه را کافی دانسته اند و راه نظر این بعض، استدلال به عموماً بوده نه خصوص احادیث وارد شده در خصوص خنزیر.

مسأله - هرگاه موشی در ظرف آبی بمیرد، آن ظرف را سه دفعه باید شست و هرگاه هفت دفعه بشویند بهتر است. چنانکه در احادیث وارد شده و جمعی از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - هرگاه ظرفی به شراب مست کننده نجس شود، سه دفعه آن را باید شست و هفت دفعه شستن بهتر است. چنانکه در احادیث وارد شده و جمعی از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - هرگاه ظرف نجس شود به باقی نجاسات، سه دفعه آن را باید شست. چنانکه در بعضی از احادیث تصریح فرموده اند و جمعی از فقهاء فتوی به آن داده اند و بعضی از فقهاء یک دفعه شستن را کافی دانسته اند و سه دفعه را بهتر دانسته اند و بعضی دیگر این حکم را در ولوغ خنزیر هم جاری کرده اند و حکم اول در صریح بعضی احادیث وارد شده و در رجحان آن خلافتی نیست.

مسئله - حرام است خوردن و آشامیدن در ظروف طلا و نقره. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در حرمت آن نیست.

مسئله - در احادیث وارد شده مکروه بودن خوردن و آشامیدن از ظرف مفضض و فرمودند اگر ناچار شدی از خوردن و آشامیدن در آن، اجتناب کن از موضعی که در آن نقره است و دهن را به آن موضع نگذار. و در بعضی وارد شده که نقره آن را با دندان بکن. و معلوم است که این معنی در صورتی متصور است که نقره در ظرفی از طرف باشد تا بتوان از طرف دیگر آن خورد و آشامید، یا آن را با دندان گند، اما در صورتی که ظرف اندوده باشد به نقره، مانند ظروفی را که سفید می کنند با قلعی، نمی توان نقره را با دندان گند و نمی توان دهن را به نقره نگذارد، پس اجتناب از آن واجب است و خوردن و آشامیدن از آن حرام است چرا که آب و غذا در نقره واقع شده.

مسئله - مستحب است اجتناب کردن از ظروف مشرکین و اگر ناچار شدند، آنها را بشویند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مکروه است استعمال ظروف مصری در اکل و شرب. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مستحب است خوردن و آشامیدن و طبخ کردن در ظرفی که از سنگ سناباد خراسان می تراشند که به دعای حضرت امام رضا علیه السلام در آنها برکت است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مستحب است خوردن و آشامیدن از ظروف سفال، غیر از سفال مصری. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - جایز است خوردن و آشامیدن از ظروفی که از سایر معادن غیر از طلا و نقره و سایر چیزهای می سازند. و خلافتی در آن نیست.

تمام شد کتاب طهارت و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و الذین اتبعوهم باحسان اجمعین. و اگر بعضی از مسائل ذکر نشد به جهت آن بود که احتیاج غالب در آن نبود، یا آنکه حدیثی در آن نبود.

و السلام علی من اتبع الهدی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والتسليم على محمد وآله الطاهرين ولعنة الله على اعدائهم اجمعين .

کتاب الصلوة وفيه انواع من المطالب :

مطلب اول در تعداد نمازهاست و در آن چند فصل است :

فصل در تعداد نمازهای واجبی است و در آن چند مسأله است :

مسأله - نمازهای یومیة واجب است . به ضرورت اسلام و ایمان و کتاب خدا و احادیث ائمه هدی علیهم السلام و اجماع جمیع علماء و فقهاء و منکر آن کافر و مرتد است به ضرورت مذهب شیعه اثنا عشری و اجماع جمیع علماء و فقهای ایشان و کتاب خدا مجملاً و احادیث ائمه هدی علیهم السلام مفصلاً و عوام الناس محتاج نیستند به تقلید از علماء در وجوب آن .

مسأله - عدد نمازهای شبانه روز پنج است که نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء و صبح باشد . و وجوب اینها به ضرورت اسلام و ایمان و اجماع جمیع علماء و فقهاء و احادیث ائمه هدی علیهم السلام معلوم شده و عوام الناس در وجوب آنها محتاج به تقلید از علماء نیستند چرا که خود می دانند وجوب آنها را و علماء تصریح کرده اند که در ضروریات دین و مذهب عوام الناس محتاج به تقلید نیستند .

مسأله - نماز ظهر در حضر چهار رکعت است و نماز عصر مثل آن و نماز مغرب سه رکعت است و نماز عشاء چهار رکعت است و نماز صبح دو رکعت است . به ضرورت اسلام و ایمان و اجماع جمیع علماء و فقهاء و احادیث ائمه هدی علیهم السلام .

مسأله - نمازهای چهار رکعتی در سفر قصر می شود بطوری که خواهد آمد . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - وجوب نماز جمعه به طوری که خواهد آمد ان شاء الله به ضرورت اسلام و ایمان و اجماع جمیع علماء و فقهاء و احادیث ائمه هدی علیهم السلام معلوم شده .

مسأله - وجوب نماز عید فطر و عید اضحی بطوری که خواهد آمد ان شاء الله تعالی به ضرورت دین و مذهب و اجماع جمیع علماء و فقهاء و احادیث ائمه هدی علیهم السلام معلوم شده .

مسأله - وجوب نماز آیات بطوری که خواهد آمد ان شاء الله تعالی به ضرورت اسلام و ایمان و اجماع جمیع فقهاء و احادیث ائمه هدی علیهم السلام معلوم شده .

مسأله - وجوب نماز طواف واجب به اتفاق و اجماع جمیع فقهاء و احادیث ائمه هدی علیهم السلام معلوم شده .

مسأله - وجوب نماز میت بطوری که گذشت به ضرورت اسلام و ایمان و اتفاق و اجماع جمیع علماء و فقهاء و احادیث ائمه هدی علیهم السلام معلوم شده .

مسأله - وجوب هر نمازی که به نذر و عهد و قسم بطور شرع هر ملکفی بر خود واجب کند به اتفاق و اجماع جمیع فقهاء و آیات کتاب مجملاً و احادیث ائمه هدی علیهم السلام مفصلاً معلوم شده .

تذكرة - اگر غافلی گمان کند که مسائل ضروریه دین و مذهب آن است که عوام الناس هم آنها را بدانند و حال آنکه بسیاری از مردم را می‌یابیم که بسیاری از ضروریات را نمی‌دانند.

جواب - این است که مقصود از عوام الناس کسانی هستند که مستضعف نباشند مانند اطفال، و خرف نباشند مانند بعضی پیران، و سفیه و معنون نباشند و علاوه بر اینها بی‌مبالات به دین و مذهب نباشند مانند بسیاری از اهل روزگار که در بند مسائل دینی نیستند. و چه بسیاری که فرق میان شیعه و عامه را نمی‌دانند و چه بسیاری که عدد ائمه را نمی‌دانند با اینکه در دنیاداری موشکافند. آیا نه این است که رجعت جمیع ائمه طاهرین علیهم السلام در این دنیا از جمله ضروریات مذهب است و محل گفتگوی خاصه و عامه بوده از صدر اسلام تا این ایام و بسیاری نمی‌دانند. پس کسانی که مستضعف و بی‌مبالات نباشند و عوام باشند، بلکه هیچ درس نخوانده باشند اگر در بند دین داری باشند، آنها مسائل ضروریه دین و مذهب را می‌دانند. و مقصود از مسائل ضروریه دین و مذهب این است که شخص مکلف اگر چه درس هم نخوانده باشد و اگر چه زن هم باشد آن را بداند به شرط آنکه بی‌مبالات نباشد مثل آنکه بسیاری از مرد و زن می‌دانند که نکاح مادر و خواهر و دختر و عمه و خاله و امثال آنها حرام است، و شراب حرام است و گوشت سگ و خنزیر نجس و حرام است.

و اگر غافلی گمان کند و متحیر شود که چرا مردم بعضی از ضروریات را می‌دانند و بعضی را نمی‌دانند.

جواب آنکه اموری را که شب و روز در آند و به اصطلاح عام البلوی است می‌دانند اما چیزهایی را که گاهگاه می‌شنوند مثل رجعت ائمه علیهم السلام به جهت بی‌مبالاتی نمی‌دانند. پس نباید از این مطلب غافل شد و علاوه بر این کسانی هم که مستضعف نیستند و بی‌مبالات هم به دین و مذهب نیستند و دربند دین و مذهب خود هستند بسی واضح است که به تدریج مسائل ضروریه دین و مذهب را یاد می‌گیرند و نه این است که به یک دفعه دانا شوند به جمیع مسائل ضروریه دین و مذهب و مع ذلک علم به مسائل ضروریه دین و مذهب از علماء و فقهاء تجاوز کرده و به عوام الناس هم رسیده مثل حرمت گوشت خنزیر و خمر، و نجاست آنها مثل نجاست بول و غایط و مثل حرمت نکاح مادر و دختر و خواهر و امثال آنها و همین‌ها را هم به یک دفعه نیاموختند و به تدریج یاد گرفتند و حال اینکه بسیاری از ایشان هیچ درس هم نخوانده‌اند و ملاً نیستند و چون شرح و بسط این مطلب در رساله «ردّمسئول» و رساله «میزان» و غیر آنها شده، در این کتاب بیش از این مناسب نیست که تفصیل دهم.

فصل دوم در تعداد نمازهای مستحبی و نوافل شبانه‌روزی است و در آن چند مسأله است:

مسأله - نافله‌های شبانه‌روزی دو مقابل نمازهای واجبی شبانه‌روزی است به این تفصیل که هشت رکعت پیش از نماز ظهر است و هشت رکعت پیش از نماز عصر است و چهار رکعت بعد از نماز مغرب است و دو رکعت نشسته بعد از نماز خفتن است و هشت رکعت بعد از نصف شب است و سه رکعت بعد از آن است و دو رکعت پیش از نماز صبح است که مجموع سی و چهار رکعت است چرا که دو رکعت نشسته بعد از نماز عشاء یک رکعت ایستاده حساب می‌شود. چنانکه تفصیل اینها در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است مداومت کردن بر بجا آوردن نافله‌های شبانه‌روزی چرا که آنها رفع می‌کند نقصانهایی را که در نمازهای واجبی واقع شده. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آنها نیست.

مسأله - افضل نافلة‌های شبانه‌روزی نافله صبح است و بعد از آن افضل از باقی نافلة‌ها، یک رکعت نافله وتر است و بعد از آن دو رکعت نافله ظهر است و بعد از آن نافلة‌های مغرب است و بعد از آن نافلة‌های شب است و بعد از آنها نافلة‌های روز است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آنها نیست.

مسأله - جایز است ترک کردن نافله در حال هم و غم. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز است ترک کردن نافله در هر حال چرا که کسی که ملاقات کند خدای عزوجل را با اینکه فرائض او را بجاآورده از او سؤال نمی‌کند از نوافل، ولیکن خوفی که هست این است که آیا فرائض بدون نوافل قبول خواهد شد یا آنکه چون نقصانها در آنها واقع شده بدون نوافل قبول نخواهد شد و نوافل را از برای رفع نقصانهای فرائض قرار داده‌اند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که نافله‌ها از او ترک شده قضای آنها را مستحب است که بجاآورد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که نافله‌های بسیار از او فوت شده و نداند که چقدر فوت شده مستحب است که آن قدر قضاء بجاآورد که از بسیاری نداند که چقدر بجاآورده، یا آن قدر بجاآورد که یقین کند که آن قدری که از او فوت شده بیشتر نبوده و بهتر این است که آن قدر قضا کند که بداند بیشتر از فوت شده بجاآورده. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که نافله‌ها از او فوت شده و عاجز است از قضا کردن آنها مستحب است که به عوض هر دو رکعتی مدی از طعام تصدق کند. پس اگر عاجز باشد از این، به عوض هر چهار رکعتی مدی از طعام تصدق کند. پس اگر از این هم عاجز باشد به عوض نافلة‌های روز مدی تصدق کند و از برای نافلة‌های شب مدی؛ و قضا کردن بهتر است. و جمیع اینها در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که نافله‌های چند از او فوت شده و مشکل است از برای او قضا کردن آنها، قضا نکند آنها را اما بر خود قرار دهد که بعد از آن ترک نکند آنها را. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که به جهت مشغول بودن به تحصیل معاش لابدی نتواند نافله‌ها را بجاآورد، یا به جهت مشغول بودن به رفع حاجتی از مؤمنی نتواند بجاآورد چیزی بر او نیست ولیکن اگر به جهت محض اشتغال به جمع کردن دنیا و حریص بودن در جمع متاع دنیا ترک کند نافله‌ها را، پس بر او است قضای آنها و اگر قضاء نکرد ملاقات کند خدا را در حالتی که استخفاف و اهانت کرده به آنها و ضایع کرده حرمت رسول خدا صلی الله و علیه وآله را. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که فوت شده از او نافله‌ها به جهت مرضی، تأکیدی در قضای آنها نیست و اگر قضای آنها را بجاآورد خیری از او جاری شده. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - در نافله عصر اکثفا به شش رکعت می‌توان کرد و در نافله مغرب اکثفا به دو رکعت. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - طول دادن نماز نافله و طول ندادن نماز واجبی از عبادت شمرده می‌شود و رسول خدا صلی الله علیه وآله از همه مردم زود و تندتر نماز می‌کرد و نماز او از نماز همه مردم تمام‌تر بود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آنها نیست.

مسئله - جمیع نمازهای نافله دورکعتی است مگر نماز اعرابی که چهار رکعت به یک سلام است و نماز شفع و وتر که سه رکعت به یک سلام است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - در نماز شفع و وتر اگر حاجتی باشد جایز است که به دو سلام بجاآورند. پس دو رکعت شفع را به یک سلام تمام می‌کنند و بعد هر حاجتی که هست به انجام می‌رسانند از خوردن و آشامیدن و جماع کردن و امثال آنها، پس تطهیر می‌کنند و یک رکعت و تر را به یک سلام به انجام می‌رسانند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - نافله‌های ظهر و عصر در سفر ساقط است و نافله‌های شب و باقی نمازها برقرار خود است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه کسی بعد از ظهر مسافر شد نافله‌های ظهر و عصر را بجاآورد. چنانکه در احادیث وارد شده و فقهاء به آن فتوی داده‌اند.

مسئله - نافله‌های شب هرگاه از مسافر فوت شد قضای آنها را بجاآورد اگرچه در روز باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - نافله‌ها را در حال سواری و در حال راه رفتن می‌توان کرد و از برای رکوع و سجود با سر اشاره می‌توان کرد، از برای رکوع کمتر و از برای سجود بیشتر و اگر میسر باشد که رکوع و سجود را بر زمین کنند بهتر است و اگر تکبیرة الاحرام و رکوع و سجود را رو به قبله بجاآورند بهتر است. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء به آن فتوی داده‌اند.

مسئله - نافله‌ها را ایستاده بجاآورند افضل است و می‌توان آنها را نشسته بجاآورد و مستحب است که دو رکعت نشسته را به یک رکعت ایستاده حساب کنند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مطلب دوم در وقت نمازهای واجبی شبانه‌روزی است و در آن چند فصل است.

فصل اول در مطلق اوقات نمازها است و در آن چند مسئله است:

مسئله - هر یک از نمازهای واجبی شبانه‌روزی را در وقت آن باید بعمل آورد و پیش از وقت جایز نیست و اگر پیش از وقت بعمل آمد باید در وقت آن اعاده کرد و آنچه پیش از وقت بعمل آمده کفایت نمی‌کند مگر در بعضی حالات چنانکه خواهد آمد ان شاء الله تعالی. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - از برای هر یک از نمازهای پنج‌گانه دو وقت است: وقت اختیاری که اول وقت است و وقت اضطراری است که آخر وقت است. پس اول وقت از برای کسی است که عذری از برای اقامه نماز نداشته باشد و آخر وقت از برای کسی است که در اول وقت عذری داشته باشد مثل آنکه خوابیده باشد یا غافل باشد به جهت اشتغال به امری. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - اول وقت نماز، رضای خدا است و آخر وقت، عفو خدا است و عفو نمی شود مگر از معصیت. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - فضل اول وقت نماز بر آخر آن مثل فضل آخرت است بر دنیا. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است مداومت بر نماز کردن در اول وقت. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکروه است تأخیر انداختن نماز در آخر وقت بدون عذری. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است مهیا شدن از برای نماز پیش از وقت آن و انتظار کشیدن و در مسجد نشستن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

فصل دوم در تعیین وقت نماز ظهر و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسأله است:

مسأله - اول وقت نماز ظهر زوال قرص آفتاب است از دایره نصف النهار و آن معلوم می شود در روی زمین به اینکه سایه هر چیزی بعد از آنکه کوتاه شده از سمت مغرب به نهایت کوتاهی، بلند شود به سوی مشرق و در احادیث از برای آسان کردن این مطلب فرموده اند که می گیری چوبی را که بلندی آن یک ذراع و چهار انگشت باشد و می کوبی آن را به زمین که چهار انگشت فرو رود. پس نگاه می کنی که چون سایه آن بعد از کوتاه شدن در نهایت کوتاهی، زیاد شد پس بدان که قرص آفتاب زایل شده و وقت نماز ظهر داخل شده. و خلافی در این مطلب نیست.

مسأله - آخر وقت نماز ظهر به قدر ادای نماز عصر به غروب آفتاب مانده است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - وقت اختیاری نماز ظهر از اول زوال قرص آفتاب است تا آنکه سایه هر چیزی به اندازه آن زیاد شود. مثل آنکه چوبی که یک ذراع بلندی آن است سایه آن یک ذراع بلند شود و بیفزاید بر سایه سابق آن و سایه سابق را جزء این یک ذراع نباید حساب کرد. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء به آن فتوی داده اند و بعضی وقت اختیاری را به قدر دو قدم سایه بلند شدن دانسته اند.

مسأله - وقت اضطراری نماز ظهر بعد از وقت فضیلت است تا نزدیک غروب آفتاب به قدری که نماز عصر اداء شود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - از اول زوال تا آنکه سایه دو قدم زیاد شود وسعت وقت است از برای کسی که نافله می کند. پس در ظرف این مدت اگر نمازهای نافله و نماز ظهر بجا آید در وقت فضیلت واقع شده. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

فصل سوم در وقت نماز عصر است و در آن چند مسأله است:

مسأله - بعد از زوال آفتاب به قدری که نماز ظهر بجایاید، وقت مخصوص به نماز ظهر است و بعد از مقدار ادای نماز ظهر، وقت مشترک است از برای نماز ظهر و عصر تا آنکه به مقدار ادای نماز عصر وقت باقی بماند به غروب آفتاب پس آن وقت مخصوص به نماز عصر است. پس در هر وقت از اوقات مشترک نماز ظهر و عصر به ترتیب بجا آید در وقت واقع شده. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - وقت اول نماز عصر بعد از ادای نماز ظهر است در اول زوال تا آنکه سایه هر چیزی دو برابر آن شود. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده‌اند و بعضی به قدر چهار قدم بلند شدن سایه را وقت اول عصر دانسته‌اند. مسأله - وقت اضطراری نماز عصر بعد از وقت اول آن است تا غروب آفتاب.

مسأله - بعد از بلند شدن سایه دو قدم از اول زوال تا آنکه سایه چهار قدم بلند شود، وسعت است از برای کسی که نافله عصر را بجای آورد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه یک رکعت نماز در وقت خود واقع شود و باقی رکعات در خارج وقت واقع شود، آن نماز ادا است و قضاء نشده. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

فصل چهارم در وقت نماز مغرب است و در آن چند مسأله است:

مسأله - وقت نماز مغرب، غروب حقیقی آفتاب است تا آنکه به قدر ادای نماز عشاء باقی بماند به نصف شب. چنانکه در احادیث وارد شده و بیشتر فقهاء به آن فتوی داده‌اند.

مسأله - غروب حقیقی آفتاب معلوم می‌شود به زایل شدن سرخی از سمت مشرق و گذشتن آن از بالای سر. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مگر آنکه بعضی گذشتن سرخی را از بالای سر قید نکرده‌اند و همان زوال از سمت مشرق را کافی دانسته‌اند و راه نجات عمل کردن به قول اول است.

مسأله - وقت اول نماز مغرب که وقت اختیاری و وقت فضیلت است از اول غروب حقیقی است تا آنکه سرخی از سمت مغرب زایل شود. چنانکه در احادیث وارد شده و بیشتر فقهاء به آن فتوی داده‌اند.

مسأله - وقت اضطراری نماز مغرب که فضیلت ندارد بعد از سقوط سرخی است تا آنکه به نصف شب به قدر ادای نماز عشاء باقی بماند. چنانکه در احادیث وارد شده و بیشتر فقهاء به آن فتوی داده‌اند.

مسأله - در وقت اختیاری نماز مغرب فُسحه و وسعتی نیست چراکه نافله‌ای پیش از آن نیست به خلاف نماز ظهر و عصر که پیش از آنها وسعتی بود به قدر ادای نافله آنها. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که به خواب رفته باشد یا فراموش کرده باشد که نماز کند، و یا نتواند نماز کند، یا حائضی که بعد از نصف شب پاک شود، نماز مغرب را بعد از نصف شب می‌تواند به قصد اداء بجای آورد تا آنکه به طلوع صبح به قدر ادای نماز عشاء وقت باقی بماند. چنانکه در احادیث وارد شده و جمعی از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

فصل پنجم در وقت نماز خفتن است و در آن چند مسأله است:

مسأله - بعد از غروب حقیقی آفتاب به قدری که نماز مغرب اداء شود، وقت مشترک است از برای نماز مغرب و عشاء به ترتیب تا آنکه باقی بماند به نصف شب به قدر ادای نماز عشاء، پس آن وقت مخصوص به نماز عشاء خواهد بود چنانکه بعد از غروب حقیقی به قدر ادای نماز مغرب، وقت مخصوص به مغرب بود. چنانکه در احادیث وارد شده و بیشتر فقهاء به آن فتوی داده‌اند.

مسأله - نصف شب معلوم می‌شود به اینکه ستاره‌هایی که در اول شب طلوع کرده‌اند میل کنند از بالای سر به سمت مغرب. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - وقت اول نماز عشاء بعد از ادای نماز مغرب است تا ثلث شب. چنانکه در احادیث وارد شده و بیشتر از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - وقت دوم نماز عشاء بعد از ثلث شب است تا نصف شب. چنانکه در احادیث وارد شده و بعد از ربع شب تا نصف شب هم در احادیث وارد شده و فتاوی هم بر نسق احادیث هست.

مسأله - بعد از ادای نماز مغرب تا آنکه سرخی از جانب مغرب ساقط شود وسعتی است از برای تأخیر نماز عشاء به جهت بجا آوردن نافله نماز مغرب. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که در وقت نماز عشاء به خواب رفته باشد، یا نماز را فراموش کرده باشد، یا به جهت امری نتوانسته نماز کند، یا حائضی بعد از نصف شب پاک شود، رخصت داده‌اند که بعد از نصف شب تا طلوع صبح نماز را اداء کند. و بعضی از فقهاء به آن فتوی داده‌اند.

فصل ششم در وقت نماز صبح است و در آن چند مسأله است:

مسأله - وقت نماز صبح، طلوع روشنی و سفیدی است که از سمت مشرق ظاهر می‌شود و بر روی افق پهن می‌شود و آن صبح صادق است، نه آن سفیدی که بلند می‌شود و زایل می‌شود و آن صبح کاذب است. و وقت نماز صبح ممتد است از طلوع صبح صادق تا طلوع آفتاب. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - وقت اول نماز صبح که وقت اختیاری و وقت فضیلت است از ابتدای طلوع صبح صادق است تا آنکه روشنی آسمان را فراگیرد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - وقت دوم نماز صبح که وقت اضطراری است و فضیلتی در آن نیست بعد از فرا گرفتن روشنی صبح است آسمان را تا طلوع آفتاب. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - از ابتدای طلوع صبح صادق تا آنکه روشنی صبح ظاهر شود، وسعتی است از برای تأخیر نماز صبح و نافله کردن پیش از آن. چنانکه در احادیث وارد شده و بیشتر فقهاء به آن فتوی داده‌اند.

فصل هفتم در احکام متعلقه به اوقات نمازهای یومیه است و در آن چند مسأله است:

مسأله - جایز است نماز کردن در اول وقت از برای کسی که نماز قضاء بر ذمه او است. چنانکه در احادیث وارد شده و محققین از فقهاء به آن فتوی داده‌اند.

مسأله - جایز است نماز کردن در اول وقت از برای کسی که مدیون است، و تأخیر نماز زیاد نمی‌کند بر او مگر تضییع نماز را. چنانکه در احادیث وارد شده و جمعی از فقهاء به آن فتوی داده‌اند.

مسأله - جایز است نافله کردن از برای کسی که نماز قضاء بر ذمه او است. چنانکه در بعضی احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء به آن فتوی داده‌اند.

مسئله - جایز است قضاء کردن نماز فوت شده در وقت نماز حاضر تا آنکه وقت به قدر ادای نماز حاضر باقی بماند، پس در آن وقت نماز حاضر را باید ادا کرد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مگر آنکه بعضی مقدم داشتن نماز قضا را بر نماز اداء واجب دانسته‌اند تا آنکه وقت به قدر ادای نماز اداء باقی بماند.

مسئله - کسی که یک رکعت نماز را در آخر وقت بجا آورد و وقت گذشت در باقی رکعات، نماز او ادا شده و قضا نشده، خواه نماز واجب باشد یا مستحب. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که گمان کرد که وقت نماز داخل شده و مشغول شد به نماز کردن و در بین نماز، وقت داخل شد و معلوم شد از برای او که او پیش از دخول وقت مشغول به نماز کردن شده، نماز او صحیح است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مستحب است که تا یقین به دخول وقت نکنند مشغول به نماز نشوند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - جایز است اعتماد کردن به اذان مؤذنین و ایشان امینند از برای مؤمنین در نماز و روزه ایشان مادام که خیانت ایشان ظاهر نشده باشد. پس اگر معلوم شد خیانت مؤذنی که گاهی پیش از دخول وقت اذان گوید و گاهی بعد از گذشتن اول وقت اذان گوید، اعتمادی به اذان او نباید کرد. چنانکه جمیع اینها در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - در روزهای ابر هر گاه مظنه حاصل شود به دخول وقت ظهر به واسطه خواندن خرو سها سه دفعه، و پی در پی خواندن آنها، اعتماد می‌توان کرد. چنانکه در احادیث وارد شده و بیشتر فقهاء به آن فتوی داده‌اند.

مسئله - هر گاه خداوند عالم قرص آفتاب را محجوب کرد به ابر، وسعت قرار داده از برای مؤمنین که مشغول به نماز نشوند تا یقین کنند به دخول وقت. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - در هر روز ابری، امام علیه السلام زجر می‌کند قرص آفتاب را در وقت ظهر تا ظاهر شود که ظهر شده، تا حجت خدا را تمام کند بر بندگان و معلوم شود که کی در بند نماز است و کی ضایع کننده آن است مگر آنکه به جهت عقوبتی ظاهر نکند آن را در روز ابری.

مسئله - هر گاه به واسطه ساعات معروفه که در این زمانها متداول است، یا سایر موازین مرور اوقات، معلوم شود دخول وقت، اعتماد به آنها می‌توان کرد. چنانکه محققین از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - مسافر در اول زوال نماز می‌کند چرا که نافله نباید بکند. پس اگر بخواهد جمع کند نماز ظهر و عصر را جایز است که قدری نماز ظهر را به تأخیر اندازد تا بعد از فراغ از آن وقت نماز عصر بشود آنگاه جمع کند هر دو را. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که جمع کند نماز ظهر را با نماز عصر، یعنی در میان آن دو نافله نکند، حاجت او برآورده می‌شود و همچنین است جمع کردن در میان نماز مغرب و عشاء و نافله را بعد از دو نماز بجا آورد. و این امر مخصوص به منفرد است و در نماز جماعت، نافله را نباید ترک کرد در میان دو نماز مگر عذری باشد. و تفصیل این مطلب در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

فصل هشتم در مواضعی است که تأخیر نماز از اول وقت نماز جایز است بلکه مستحب است و در آن چند مسأله است:

مسأله - جایز است تأخیر نماز مغرب و عشاء از برای کسی که از عرفات کوچ می کند به مزدلفه، پس در مزدلفه نماز مغرب و عشاء را بجای آورد اگر چه ربيع شب یا ثلث آن گذشته باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است نافله گزاردن در اول وقت نماز ظهر و نماز عصر و نماز عشاء و نماز صبح. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که زن مستحاضه تأخیر اندازد نماز ظهر را تا آخر وقت آن تا جمع کند در میان نماز ظهر و نماز عصر به غسل واحد به امید اینکه خون استحاضه از او رفع شود در آخر وقت. و همچنین مستحب است بر او تأخیر نماز مغرب تا آخر وقت آن به امید رفع خون از او. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که مشغول به نماز قضاء است و وقت نمازی داخل می شود در بین نماز قضاء، نماز قضاء را به انجام می رساند و بعد از آن مشغول به نمازی می شود که وقت آن داخل شده. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست مگر آنکه بعضی از فقهاء واجب دانسته اند تأخیر نماز حاضر را تا آخر وقت و مقدم داشتن نمازهای قضاء را.

مسأله - کسی که چهار رکعت از نماز شب را بجا آورده پس صبح طالع شد، باقی نمازهای شب را به انجام می رساند و بعد مشغول به نماز صبح می شود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست مگر اینکه برخلاف تصریح احادیث کسی گمانی کرده باشد.

مسأله - در احادیث وارد شده که هر کس یک رکعت از نافله بجا آورد، تمام نافله هایی که از برای نمازی وارد شده به انجام رساند و بعد مشغول نماز یومیه شود. و بعضی از فقهاء به این فتوی داده اند.

مسأله - هر گاه روزه دار در وقت نماز مغرب زیاد گرسنه باشد که نفس او با او منازعه کند، افطار می کند و بعد مشغول به نماز می شود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هر گاه در وقت نماز مغرب جمعی از روزه داران مشغول به خوردن غذا شوند و انتظار از روزه داری بکشند، با ایشان بخورد و بعد مشغول به نماز شود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که گمان کند که وقت نمازی داخل شده و یقین ندارد، مستحب است بر او که تأخیر اندازد نماز را تا یقین کند به دخول وقت. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که در وقت نماز احتیاج به تخلی دارد، تخلی می کند و بعد تطهیر کرده مشغول نماز می شود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که در وقت نماز آب ندارد، نماز را به تأخیر اندازد تا آب بیابد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که مأیوس باشد از یافتن آب، مستحب است که نماز را در آخر وقت بجا آورد با تیمم. چنانکه در احادیث وارد شده و بیشتر فقهاء به آن فتوی داده اند.

مسئله - مسافری که نزدیک به وطن و بلد اقامه رسیده، مستحب است که نماز را به تأخیر اندازد تا بعد از ورود نماز را تمام کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسانی که در اول وقت نماز مبتلا به ناخوشی سلس البول و اسهال و خون استحاضه و سایر ناخوشیهایی که مانع از تطهیر و نماز کردن است می شوند، تأخیر می اندازند نماز را تا آخر وقت به امید اینکه عذر ایشان رفع شود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - امام جماعت تأخیر می تواند انداخت نماز را تا مأمومین جمع شوند و نماز را به جماعت گزارند و لکن از وقت فضیلت به تأخیر نیندازد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست مگر کسی از نص خارج شود.

مسئله - هرگاه در اول وقت اغتشاش حواسی باشد و در آخر وقت رفع شود، جایز است تأخیر نماز تا با توجه و آرامی حواس نماز کنند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - در تابستان تأخیر نماز ظهر جایز است تا آنکه سایه هر چیزی به قدر آن بلند شود از برای سرد شدن هوا، و همچنین تأخیر نماز عصر جایز است تا آنکه سایه هر چیزی دو برابر آن شود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که در وقت نماز عریان است تأخیر اندازد نماز را تا جامه ای بیابد و نماز کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مطلب سوم در اوقات سایر نمازهای واجبی است و در آن چند مسئله است:

مسئله - ابتدای وقت نماز جمعه، زوال آفتاب است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - امتداد وقت نماز جمعه به قدری است که دو خطبه را بخوانند و اذان بگویند و نماز کنند. چنانکه در احادیث وارد شده و قدمای اصحاب به آن فتوی داده اند و بعضی از فقهاء امتداد وقت آن را به قدری تعیین کرده اند که سایه شاخص از موضع زوال، دو قدم بلند شود و این مطلب از احادیث استنباط می شود چرا که در احادیث فرموده اند که وقت نماز عصر در روز جمعه، وقت نماز ظهر است در سایر روزها. و معلوم است که در سایر روزها به جهت ادای نافله ظهر تعیین فرموده اند که تا سایه شاخص از موضع زوال دو قدم بلند شود وقت نافله ظهر است و بعد از آن وقت نماز ظهر است پس چون در روز جمعه نافله ای نیست از برای نماز ظهر، نماز جمعه در وقت نافله به انجام خواهد رسید. پس چون سایه دو قدم بلند شد نماز عصر را باید کرد به خلاف سایر روزها که وقت نماز عصر بعد از ادای نافله های ظهر و ادای نماز ظهر و نافله های عصر است که تقریباً سایه به قدر چهار قدم بلند شده و جمعی از متأخرین امتداد وقت نماز جمعه را بقدری گفته اند که سایه شاخص به قدر شاخص بلند شود و ادعای اشتها بلکه بعضی از ایشان ادعای اجماع بر مطلب خود کرده اند و لکن در نزد محقق معلوم است که چون سایه به قدر شاخص بلند شود وقت فضیلت نماز عصر هم گذشته چرا که وقت فضیلت آن بقدری است که سایه به قدر چهار قدم بلند شود به اتفاق جمیع فقهاء چه جای امتداد وقت نماز ظهر. پس این قول خالی از ضعف نخواهد بود لاسیما که در

احادیث، تنگی وقت نماز جمعه رسیده و اصرار در تعجیل ادای آن رسیده. حتی آنکه دو خطبه را پیغمبر صلی الله و علیه وآله قبل از زوال آفتاب تمام فرمودند و در ابتدای زوال، شروع به نماز فرمودند و امتداد وقت تا آنکه سایه بقدر شاخص شود منافات با فعل و قول معصومین علیهم السلام دارد.

مسئله - اول وقت نماز عیدین طلوع آفتاب است. پس چون آفتاب طالع شد مهیا می شوند از برای نماز و بیرون می روند به مصلی و نماز را به انجام می رسانند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - وقت نماز گرفتن آفتاب و ماه، وقتی است که آن دو گرفته شود. پس نماز باید کرد پس اگر بعد از نماز آن دو منجلی شوند که نماز آنها کرده شده و اگر بعد از نماز، منجلی نشده اند مستحب است که مکرر نماز کنند تا آنها منجلی شوند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - وقت نماز ترسهای آسمانی و بادهای سرخ و سیاه و زلزله وقتی است که آنها حادث شوند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - وقت نماز قضاء وقتی است که شخص متذکر آن شود و به یادش آید که نماز قضاء بر ذمه او است مگر در وقت مخصوص به نمازهای حاضر که باید نمازهای حاضر را ادا کرد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - وقت معینی از برای نماز طواف و نماز احرام و نماز میت نیست. پس بعد از طواف هر وقت بخواهند نماز طواف را بکنند می کنند، و در مواقیت هر وقت خواستند جامه احرام می پوشند و نماز می کنند، و هر وقت بخواهند بر میت نماز می کنند بعد از تغسیل و تکفین.

مطلب چهارم در اوقات نافله های نمازهای یومیه و رواتب و احکام آنها است و اوقات سایر نافله ها در مواضع ذکر آنها ذکر خواهد شد ان شاء الله تعالی و در آن دو فصل است:

فصل اول در اوقات آنها است و در آن چند مسئله است:

مسئله - وقت نافله ظهر از وقتی است که زوال آفتاب شده تا آنکه سایه به قدر دو قدم بلند شود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - وقت نافله عصر بعد از ادای نماز ظهر است تا آنکه سایه به قدر چهار قدم بلند شود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - وقت نافله مغرب بعد از ادای نماز مغرب است در اول وقت. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - وقت نماز و تیره بعد از ادای نماز عشاء است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - وقت نماز شب، نصف شب است تا آنکه باقی بماند به صبح به قدر ادای نماز شفع و وتر و نافله صبح.

مسئله - وقت نافله شفع و وتر بعد از ادای نماز شب است، و صبح کاذب محبوب تر اوقات ادای شفع و وتر است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - وقت نافله نماز صبح از وقتی است که شش یک شب باقی مانده باشد تا آنکه روشنی صبح ظاهر شود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

فصل دوم در احکام نوافل رواتب است و در آن چند مسأله است :

مسأله - نافله به منزله هدیه است هر وقت بجاآورند قبول می شود و لکن در اوقاتی که سابقاً مذکور شد بعمل آید بهتر است. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء به آن فتوی داده اند.

مسأله - نافله را پیش از اوقات مذکوره و بعد از آن می توان کرد. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء به آن فتوی داده اند.

مسأله - نافله های روز قضا نمی شود تا روز باقی است و نافله های شب قضا نمی شود تا شب باقی است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه از موضعی که زوال شد دو قدم سایه بلند شد، باید ابتدا کرد به نماز ظهر و هرگاه چهار قدم بلند شد باید ابتدا کرد به نماز عصر. و بعضی از فقهاء حرام دانسته اند ابتدا کردن به نافله را در این دو وقت.

مسأله - جایز است نافله گزاردن در هر وقت مادام که نماز واجبی قضا نشود. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء به آن فتوی داده اند.

مسأله - مستحب است که منفرد نماز واجبی را در اول وقت بجاآورد و نافله آنها را بعد از فراغ از آنها بجاآورد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه کسی یک رکعت از نافله های ظهر را بجاآورد و سایه دو قدم بلند شد، تمام هشت رکعت نافله را بجاآورد و بعد به نماز ظهر مشغول شود چنانکه هرگاه کسی یک رکعت از نافله های عصر را بجاآورد و سایه به قدر چهار قدم بلند شود، تمام هشت رکعت را بجاآورد و بعد از آن به نماز عصر مشغول شود و همچنین است این حکم در نافله های شب. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء به آن فتوی داده اند.

مسأله - مستحب است تفریق نماز شب، به این طور که چهار رکعت بجاآورند و بعد مشغول دعا شوند و بعد چهار رکعت دیگر را بجاآورند و مشغول دعا و استغفار شوند و بعد سه رکعت نماز شفع و وتر را بجاآورند و نزدیک طلوع فجر دو رکعت نافله صبح را بجاآورند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکروه است در آخر شب برخیزند و نمازهای شب را یک دفعه بجاآورند و بخوابند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز است که در شبهای کوتاه تابستان نمازهای شب را در اول شب بجاآورند و همچنین جایز است از برای جوانی که خواب بر او غلبه دارد و بیدار نمی شود و مسافری که می ترسد که نماز شب از او فوت شود به جهت سردی آخر شب یا مانعی دیگر که در اول شب نمازهای شب را بجاآورند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - قضای نماز شب افضل است از مقدم داشتن آن در اول شب و کسی که بر خود قرار دهد که نماز شب را قضا کند، موفق خواهد شد بر برخاستن در شب و نماز کردن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که در آخر شب برخاست و چهار رکعت از نمازهای شب را بجا آورد و برسد که صبح طالع شود، نماز شفع و وتر را بجا آورد و چهار رکعت باقی را بعد قضا کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مگر آنکه قسمی دیگر هم جایز است که تمام نمازهای شب را بجا آورد اگر چه صبح طالع شود.

مسئله - کسی که عادت به برخاستن در شب و نماز کردن دارد و به حسب اتفاق در شبی به خواب افتاد تا صبح طالع شد، نمازهای شب را بجا آورد و بعد نماز صبح را ادا کند در وقت فضیلت و از وقت فضیلت آن را به تأخیر نیندازد. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء به آن فتوی داده‌اند.

مسئله - کسی که در آخر شب بیدار شد و می‌ترسد که مبدا صبح زود طالع شود، نماز شفع و وتر و نافله صبح را بجا آورد چرا که اهتمام در ادای نماز شفع و وتر و نافله صبح بیشتر است. چنانکه در احادیث وارد شده و بیشتر فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - جایز است که شخص بعد از نماز عشاء دو رکعت نماز بجا آورد، پس اگر در میان شب بیدار شد که نمازهای شب را به ترتیب بجا آورد و اگر بیدار نشد تا نزدیک طلوع صبح، پس یک رکعت نماز بجا آورد که با آن دو رکعتی که در اول شب بجا آورده شفع و وتر محسوب شود. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء به آن فتوی داده‌اند.

مسئله - کسی که در آخر شب بیدار شد و گمان کرد که صبح نزدیک است پس نماز شفع و وتر و نافله صبح را بجا آورد و بعد معلوم شد که شب باقی است، شش رکعت دیگر نماز می‌کند که با آن دو رکعتی که از برای نافله صبح کرده هشت رکعت شود و نافله صبح را بعد بجا آورد و شفع و وتری که پیشتر بجا آورده از برای او محسوب است. و جایز است که یک رکعت نماز بجا آورد و بیفزاید به نماز وتری که بجا آورده تا با نماز شفعی که بجا آورده چهار رکعت شود و چهار رکعت دیگر بجا آورد از برای نماز شب، و شفع و وتر را اعاده کند. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء به آن فتوی داده‌اند.

مسئله - مکروه است نافله ابتدائی پیش از طلوع آفتاب و بعد از عصر و بعضی جایز ندانسته‌اند در این دو وقت نافله ابتدائی را.

مسئله - قضای نماز شب بعد از صبح و عصر از سرّ آل محمد صلی الله علیه و آله است. چنانکه در احادیث وارد شده و محققین از فقهاء به آن فتوی داده‌اند.

مسئله - افضل اوقات قضای نمازهای شب، شب است خصوص در آخر شب و افضل اوقات قضای نوافل روز، روز است اگر چه قضای آنها در هر وقتی که ممکن شود جایز است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که در آخر شب بیدار شد و می‌ترسد که مبدا صبح زود طالع شود، تعجیل کند در نمازهای شب و به حمد اکتفا کند و سوره دیگر نخواند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - افضل اوقات نمازهای شب، نصف شب است و مراد هشت رکعت است چرا که افضل اوقات نماز شفع و وتر، صبح کاذب است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مادامی که شک در طلوع صبح صادق باشد نافله می توان کرد و همچنین در هر وقتی از اوقات نمازهای شبانه روزی که شکی در دخول آنها باشد نافله می توان کرد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مطلب پنجم در قبله و بعضی از احکام متعلقه به آن است و در آن دو فصل است:

فصل اول در قبله و تعیین آن است و در آن چند مسئله است:

مسئله - کعبه قبله است از برای مسلمین. به ضرورت ایشان و اجماع جمیع علمای ایشان و کتاب خدای تعالی مجملاً و احادیث ائمه هدی علیهم السلام مفصلاً.

مسئله - کعبه قبله است از برای اهل مسجد الحرام و مسجد قبله است از برای اهل حرم و حرم قبله است از برای اهل دنیا. چنانکه در احادیث وارد شده و اتفاق جمیع فقهاء بر این است مگر آنکه بعضی دقتی به خیال خود کرده اند که اگر فرض کنیم که کسی در حرم نظر کند و عین کعبه را مشاهده کند، آن جاهایی که از مسجد مقابل کعبه نیست قبله آن شخص نخواهد بود و این خیال منافات دارد با صریح قول خداوند جلّ شأنه که فرموده قَوْلٍ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ حَيْثُمَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ و شطر، سمت و جهت است و منافات دارد با توسعه ای که در احادیث در امر قبله قرار داده اند به اتفاق جمیع فقهاء و منافات دارد با وسعتی که در دین قرار داده اند و عسر و حرج را از دین برداشته اند و عسر و حرج شدیدی است، بلکه به طور عادت محال است که عین کعبه از برای غیر مشاهدین معلوم شود که مقابل است با شخص غائب.

مسئله - کعبه و سمت آن قبله است از زیر زمین گرفته تا آسمان و فرق نمی کند که در قعر چاهی به سمت آن نماز کنند یا در سر کوهی. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - حجر اسماعیل علی نبینا و آله و علیه السلام از کعبه نیست. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - در احادیث ستاره جدی را از برای تعیین قبله قرار داده اند از برای اهل بلاد بعیده و خلافتی در آن نیست و لکن در هر بلدی به طور خاصی باید آن را قرار داد و این امر را آسان کرده محرابهای مسجدهای مسلمین و قبرهای ایشان که از زمان معصوم علیه السلام تا این زمانها عمل مسلمین بر آن بوده. پس در هر بلدی که قبله آن به واسطه عمل مسلمین و به واسطه قواعد علمیه معین شده و محرابها و قبرها را رو به قبله قرار داده اند، رو به قبله ایستادی و دانستی که جدی در پشت سر یا پشت کتف راست، یا در سر دوش راست یا غیر اینجاها واقع است، در بیابانهای هر بلدی به همان طور باید قبله را تعیین کرد و در این مطلب خلافتی نیست.

فصل دوم در احکام متعلقه به قبله است و در آن چند مسئله است:

مسئله - واجب است رو به قبله کردن در حال نماز واجبی در حال اختیار. به ضرورت اسلام و ایمان و اجماع جمیع فقهاء و کتاب خدا و احادیث ائمه هدی علیهم السلام.

مسئله - واجب است رو به قبله کردن در حال نماز میت. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه از روی عمد نماز واجبی را به غیر سمت قبله بجاآورند آن نماز باطل است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - ذبح حیوانات و نحر آنها باید رو به قبله باشد و هرگاه از روی عمد و دانایی رو به غیر قبله ذبح و نحر شوند، حرام و نجس خواهند بود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - بیشتر از فقهاء واجب دانسته‌اند که در وقت احتضار کف پاهای محضر و روی آن به قبله باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی مستحب دانسته‌اند و احوط عدم ترک آن است.

مسأله - بیشتر از فقهاء واجب دانسته‌اند که در وقت غسل دادن میت، میت را بر هیئت محضر رو به قبله بخوابانند و بعضی مستحب دانسته‌اند و احوط عدم ترک آن است.

مسأله - واجب است که میت را در لحد رو به قبله بخوابانند. چنانکه در احادیث وارد شده و قلیلی مستحب دانسته‌اند.

مسأله - آیه شریفه **أَيْنَمَا تَوَلَّوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ** در نافله نازل شده چنانکه در احادیث وارد شده. پس نوافل را رو به هر سمتی می‌توان بجاآورد.

مسأله - افضل آن است که در حال اختیار، نوافل را رو به قبله بجاآورند. چنانکه در احادیث وارد شده و جمعی از فقهاء به آن فتوی داده‌اند.

مسأله - مستحب است افتتاح نوافل و رکوع و سجود آنها رو به قبله باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و جمعی از فقهاء به آن فتوی داده‌اند.

مسأله - کسی که از روی نادانی رو به غیر قبله مشغول به نماز شد و در بین نماز دانست قبله را، پس اگر در مابین مشرق و مغرب از قبله منحرف است روی خود را به سوی قبله می‌کند و نماز را به انجام می‌رساند و اگر پشت به قبله است، نماز را قطع می‌کند و می‌گردد رو به قبله و نماز را از سر می‌گیرد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که بعد از فراغ از نماز دانست که نماز را منحرف از قبله بجاآورده، پس اگر در مابین مشرق و مغرب منحرف بجاآورده نباید اعاده کند و اگر پشت به قبله بجاآورده باید اعاده کند و اگر وقت نماز گذشته، باید قضاء کند. چنانکه در احادیث وارد شده و بیشتر فقهاء به آن فتوی داده‌اند.

مسأله - واجب است جهد کردن در امر قبله که به علاماتی که شارع قرار داده قبله را معین کنند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - اخبار مسلمین در بلد اسلام کفایت می‌کند در امر قبله. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کور می‌تواند تقلید کرد از بینا در امر قبله. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که در امر قبله متحیر شود و به هیچ علامتی نتواند سمت قبله را معین کند، به چهار سمت چهار نماز می‌کند به طوری که هر سمتی مقابل سمت دیگر باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و بیشتر فقهاء به آن فتوی داده‌اند و اگر وقت تنگ باشد، یک نماز به یک سمت کفایت می‌کند و بعضی از فقهاء یک نماز به یک سمت را کافی دانسته‌اند و سه نماز به سه سمت دیگر را مستحب دانسته‌اند و قول اول اقوی و اقرب به احتیاط است.

مسأله - نماز واجبی را در حال اختیار در سواری نمی توان کرد مگر اینکه ناخوشی باشد که نتواند پیاده شود، یا عذری دیگر باشد مانند سردی شدیدی که مانع است از پیاده شدن. پس روی خود را به قبله می کند و نماز می کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که نمی تواند بایستد و نماز کند، رو به قبله راه می رود و نماز می کند. چنانکه در احادیث وارد شده و محققین از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - کسی که می ترسد از دزد و درنده و امثال آنها و می خواهد خود را به آبادی برساند و وقت نماز هم تنگ است، تکبیرة الاحرام را رو به قبله می گوید و در حال راه رفتن یا در حال سواری نماز می کند رو به هر سمتی که باشد، و اگر بتواند رکوع و سجود را رو به قبله و بر روی زمین بجا آورد باید بجا آورد و اگر نمی تواند به اشاره اکتفا می کند رو به هر سمتی که باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که در کشتی نماز می کند قبله را معین می کند و روی خود را به سوی قبله کرده نماز می کند و هر قدر کشتی می گردد او هم می گردد که روی او همیشه به سوی قبله باشد و اگر نمی تواند بگردد پس نماز می کند به هر سمتی که کشتی می گردد و اکتفا می کند به همان تکبیرة الاحرام که رو به قبله واقع شود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - اگر در کشتی قبله معلوم نشود، به چهار سمت نماز می کند چنانکه در بیابان می کرد. چنانکه در احادیث وارد شده و جمعی از فقهاء به آن فتوی داده اند و بعضی گفته اند که رو به سر کشتی نماز کند و حدیث هم به این طور وارد شده.

مسأله - هر گاه در کشتی باد شدیدی کشتی را بگرداند به طوری که ممکن نشود که بگردند و روی خود را به قبله کنند در بین نماز، پس روی خود را به سینه کشتی باید کرد در بین نماز. چنانکه در احادیث وارد شده و جمعی از فقهاء به آن فتوی داده اند.

مطلب ششم در لباس نماز گزار و امور متعلقه به آن است و در آن چند فصل است:

فصل اول در لباس نماز گزار است و در آن چند مسأله است:

مسأله - واجب است پوشانیدن عورت در حال نماز و باطل می شود نماز بدون ستر عورت در حال اختیار. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - عورت، قُبُل و دُبُر است در مرد و زن و چون مرد عورتین را پوشانید در حال نماز، کفایت می کند او را اگر چه باقی بدن او عریان باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - واجب است که زن آزاد در حال نماز تمام بدن خود را بپوشاند سوای صورت و دستها تا بند دست و قدمها. چنانکه در احادیث وارد شده و بیشتر از فقهاء به آن فتوی داده اند و قلیلی همان ستر قُبُل و دُبُر را کافی دانسته اند.

مسأله - واجب نیست بر کنیزان، پوشیدن سر و گردن در حال نماز اگر چه صاحبان اولاد باشند از مالک خود یا مکاتبه و مدبره باشند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کنیزی که بعضی از آن آزاد باشد، سر و گردن و موی سر را باید بپوشاند در حال نماز مثل زن آزاد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که در حال نماز عورت او مکشوف باشد و او نداند تا از نماز فارغ شود، نماز او صحیح است و اگر در بین نماز دانست بپوشاند. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - مستحب است که مردان از ناف تا زانوی خود را بپوشانند در حال نماز. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - جایز نیست نماز کردن در پوست میت‌ه اگر چه بند نعل باشد و اگر چه دباغی شده باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - جایز است نماز کردن در چیزی که حیات در آن حلول نکرده مثل مو و شاخ و استخوان و امثال آنها اگر میت‌ه حلال گوشت باشد و پاک باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - جایز نیست نماز در پوست حیوان حرام گوشت سوای آنچه بعد ذکر می‌شود اگر چه حیوان آن ذبح شده باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست و بیشتر از فقهاء جایز ندانسته‌اند نماز کردن در مو و پشم و پر و سایر چیزهایی که از حیوان حرام گوشت است و ادعای اجماع بر این مطلب کرده‌اند و راه نجات در پیروی ایشان است.

مسئله - جایز است نماز کردن در پوست و موی خز. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسئله - جایز است نماز کردن در پوست و موی سنجاب. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء به آن فتوی داده‌اند.

مسئله - باکی نیست به مو و چرک مسلم اگر در جامه باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسئله - جایز نیست اکتفا کردن به جامه نازکی که عورت از زیر آن پیدا است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - جایز نیست از برای مردان نماز کردن در جامه‌ای که از ابریشم محض بافته باشند و کج هم مثل ابریشم است، چنانکه جایز نیست از برای ایشان پوشیدن آن در غیر حال نماز مگر در وقت ضرورت. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - جایز نیست از برای زن نماز کردن در جامه‌ای که از ابریشم محض باشد اگر چه جایز است برای او پوشیدن آن در غیر حال نماز. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء به آن فتوی داده‌اند.

مسئله - جایز است نماز کردن در جامه‌ای که بافته باشند از ابریشم و چیزی دیگر که نماز در محض آن می‌توان کرد مثل پنبه و کتان و مو و پشم و گرک حیوان حلال گوشت اگر چه ابریشم آن بیشتر باشد به طوری که در عرف صدق کند که این جامه را از ابریشم و غیر آن بافته‌اند و لکن به این طور نباشد که در کنار آن بافته، قدری از غیر ابریشم بافته باشند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - جایز است نماز کردن در جامه‌ای که سجاف آن از حریر محض باشد اگر چه آن سجاف به قدر چهار انگشت بسته پهن باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسأله - جایز است نماز کردن در جامه‌ای که ابریشم و کج در میان آن گذارده باشند و بافته زیر و روی آن از غیر ابریشم محض باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - جایز است نماز کردن در چیزی که ستر عورت نکند اگر از ابریشم محض باشد مانند بند زیرجامه و قیتان و کلاه و جوراب و امثال آنها. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتناء باشد در آن نیست و در بعضی از اخبار نهی از آن شده و آن نهی محمول بر کراهت است.

مسأله - جایز است که حریر محض به همراه انسان باشد در حال نماز مثل آنکه دستمال ابریشم در جیب و بغل باشد. و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست چرا که آن را نپوشیده.

مسأله - جایز نیست از برای مردان پوشیدن جامه زربافت و دست کردن انگشتر طلا - چه در حال نماز چه در غیر حال نماز - و جایز است از برای زن‌ها در هر دو حال. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - طلا و انگشتر طلا در جیب و بغل باشد می‌توان نماز کرد و نهی نرسیده. و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز نیست نماز در جامه آهنین در غیر حال جنگ و ضرورت، اما اگر آهنی با نماز گزار باشد آن را بپوشاند که ظاهر نباشد و مکروه است ظاهر بودن آن در حال نماز. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - باکی نیست نماز کردن در جورابی که ساق نداشته باشد و همچنین هر پوششی که ساق نداشته باشد. چنانکه از امام عصر عجل الله فرجه روایت شده و بعضی از فقهاء به آن فتوی داده‌اند و نهی که در احادیث وارد شده محمول بر کراهت است چرا که اذن از معصوم علیه السلام رسیده و در رسیدن اذن خلافی نیست.

مسأله - جایز نیست نماز کردن در جامه‌ای که نجس شده باشد مگر در حال ضرورت و چیزهایی که بعد ذکر می‌شود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که زخمی و دملی دارد که خون از جراحت و دمل او بیرون می‌آید، تا جراحت و دمل او التیام نیافته هر قدر خون آنها به لباس برسد می‌تواند نماز کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - اگر خون از خود شخص مکلف باشد و خون حیض و نفاس و استحاضه نباشد و رشحات خون شخص در جامه او باشد که اگر جمع شود آن رشحات به قدر درهمی و کمتر از آن باشد، چنین خونی در لباس باشد می‌توان در آن لباس نماز کرد. چنانکه در حدیث وارد شده و بعضی از فقهاء به آن فتوی داده‌اند و بعضی همین قدر که کمتر از درهم باشد اگرچه جمع باشد و رشحات هم نباشد جایز دانسته‌اند، و بعضی اگر خون از غیر شخص مکلف هم باشد غیر از دماء ثلثه جایز دانسته‌اند، و بعضی خون سگ و خوک را استثنا کرده‌اند با دماء ثلثه و مختار همان عنوان اول است که خالی از شک است و مراد از قدر درهم را به قدر وسعت ناخن ابهام تعیین کرده‌اند و بعضی به قدر وسعت گودالی کف دست معین کرده‌اند و این تعیین‌ها هم در احادیث نیست ولیکن چون وزن درهم معین است و در وقت سکه زدن قدری پهن می‌شود مثل نیم قران این زمان، پس تعیین به قدر ناخن ابهام نزدیکتر است به احتیاط.

مسأله - جایز است نماز کردن در چیزی که پوشاند عورت را اگر نجس شده باشد مثل بند زیرجامه و جوراب و کفش و کلاه. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز است نماز کردن در چیزی که نجس شده باشد اگر در جیب و بغل باشد مثل دستمال نجسی اگر نجاست از حیوان غیر مأکول اللحم نباشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز نیست پوشیدن جامه غصبی در حال نماز و غیر نماز. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

فصل دوم در مستحبات لباس نماز گزار و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسأله است:

مسأله - مستحب است که در حال نماز، لباس بسیار بپوشند چرا که جمیع آنها تسبیح می کنند خدا را و ثواب تسبیح از برای نماز گزار است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است پوشیدن زیرجامه در حال نماز، چرا که هر رکعتی از نماز در آن مقابل است با چهار رکعت بدون آن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است از برای مردان نماز کردن با عمامه، چرا که دو رکعت نماز با عمامه مقابل چهار رکعت است بدون آن؛ و هر رکعتی مقابل چهار رکعت هم رسیده. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است استعمال عطریات و خوشبو کردن جامه در حال نماز خصوص با مشک، چرا که هر رکعتی از نماز با عطر بهتر است از هفتاد رکعت نماز بدون عطر. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است نماز کردن در نعل عربی. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است از برای مردان که بپوشانند سینه خود را تا زانوها و پایین تر. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است از برای مردان که اگر در زیرجامه تنها یا در پیراهن به تنهایی نماز کنند، چیزی بر دوش خود بیندازند اگر چه ریشمانی یا بند شمشیر و کمان باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که مردان در دو جامه بر روی هم نماز کنند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که زنهار سه جامه بر روی هم نماز کنند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که در لباسی که عزّت و وقعی نداشته باشد نماز کنند به جهت اظهار خضوع و ذلّت در نزد خداوند عالم جلّ شأنه و به جهت آنکه پاک نداشته باشد که آن به گرد و خاک آلوده شود که مشغول نشود به آن و از توجه به سوی خداوند عالم باز نماند مگر در روز جمعه و روزهای عید که مستحب است به جامه های فاخره خود رازینت کنند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که انگشتر نقره که نگین آن عقیق باشد در حال نماز به دست راست کنند، چرا که دو رکعت نماز با انگشتر عقیق مقابل است با هزار رکعت نماز بدون آن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است نماز در انگشتی که نگیں آن جزع باشد، چرا که نماز در آن هفتاد نماز محسوب می شود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که جامه از پنبه و کتان باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که جامه سفید باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

فصل دوم در مکروهات لباس نماز گزار و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسأله است:

مسأله - مکروه است نماز کردن در جامه های سیاه، سوای عمامه و عبا و موزه. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکروه است نماز کردن در لباسی که رنگ شده باشد به زعفران و گل کافشه و زیاد رنگ برداشته باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکروه است در حال نماز بستن زیرجامه بر روی پیراهن، چرا که این کار اهل جاهلیت بوده. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکروه است در حال نماز توشح، یعنی یک طرف پارچه را در زیر بغل راست گذارند و طرف دیگر آن را بر روی دوش چپ اندازند، چه در زیر پیراهن این کار را بکنند یا بر روی پیراهن بکنند، چرا که این کار اهل جاهلیت بوده. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکروه است در حال نماز پوشانیدن صورت اگر بر روی زمین نماز کنند، اما در حال سواری اگر نماز کنند باکی نیست پوشانیدن رو، به شرط آنکه شخص همه خود را بشنود. حتی آنکه اگر زن بی نقاب نماز کند بهتر است از آنکه نقاب بپندازد و پیشانی خود را بپوشاند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکروه است نماز کردن در لباسی که عاریه کرده باشند از شارب الخمر پیش از شستن آن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکروه است نماز کردن در جامه یهود و نصاری پیش از شستن آن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکروه است نماز کردن در جامه ای که از نصرانی خریده باشند پیش از شستن آن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست و بعضی از فقهاء به آن فتوی داده اند.

مسأله - مکروه است نماز کردن در لباسی که صورت حیوانات در آن نقش شده باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - مکروه است نماز در انگشتی که صورت حیوانی در آن نقش باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء به آن فتوی داده اند.

مسأله - مکروه است از برای زن که نماز کند در خلخال که صدا داشته باشد، اما در خلخال بی صدا باکی نیست. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکروه است نماز کردن در لباسی که جنب به حرام در آن عرق کرده باشد پیش از شستن آن. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء به آن فتوی داده‌اند و بعضی جایز ندانسته‌اند در آن نماز کردن را چرا که عرق جنب به حرام را نجس دانسته‌اند چنانکه بعضی از احادیث دلالت می‌کند.

مسأله - مکروه است گشودن تکمه جامه و بندهای آن در حال نماز. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکروه است که پشت مردی که امامت می‌کند مکشوف باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکروه است که با شمشیر نماز کند کسی که امامت می‌کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکروه است با خضاب نماز کردن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکروه است نماز کردن بدون تحت‌الحنک، چرا که اگر مبتلا شود به مرضی که دوا نداشته باشد نباید ملامت کند مگر خود را که ترک تحت‌الحنک کرده. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکروه است نماز کردن زن بدون گردن‌بندی و زینتی. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکروه است نماز کردن در پوستی که خریده باشند از کسی که پوست میته را به دباغی پاک می‌داند اگر مشتبّه باشد، اما اگر معلوم باشد که پوست میته است و دباغی شده که جایز نیست نماز کردن در آن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آنچه ذکر شد نیست.

مسأله - مکروه است نماز کردن در لباس زنی که متهم باشد که اجتناب از نجاست نمی‌کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکروه است نماز کردن در دستمالی که غیری دست به آن پاک کرده باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء به آن فتوی داده‌اند.

فصل سوم در احکام کسانی است که لباس ندارند و برهنه‌اند و در آن چند مسأله است:

مسأله - عریان اگر بیابد چیزی را که عورت خود را به آن بپوشاند، مانند برگ درختی یا گیاهی یا غیر آنها، واجب است بر او که عورت خود را بپوشاند به آنها و نماز کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - عریان اگر نیابد چیزی را که بپوشاند عورت خود را و بیابد گودالی را که محجوب کند او را از نظرها، داخل آن گودال می‌شود و نماز می‌کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست و بعضی از فقهاء گفته‌اند که رکوع و سجود را بجا آورد و بعضی گفته‌اند که به اشاره رکوع و سجود کند و از برای هریک وجهی هست، چنانکه به طور عموم و خصوص در احادیث وارد شده و مکلف را مخیر کرده.

مسأله - عریان، دست خود را بر روی قُبُل خود می‌گذارد و دُبُر او پوشیده است به الیتین او و نماز می‌کند به طور اشاره و رکوع و سجود نمی‌کند، بلکه از برای رکوع سر خود را به زیر می‌آورد و از برای سجود بیشتر از رکوع سر را به زیر می‌آورد و

مختار است که ایستاده نماز کند یا نشسته، و بهتر این است که مرد ایستاده نماز کند و زن نشسته. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء به آن فتوی داده‌اند.

مسأله - عریان اگر لباس نجسی بیابد و نیابد آبی که آن را بشوید، مختار است که عریان نماز کند یا با لباس نجس، اگر ایمن باشد از سردی و گرمی، و اگر ایمن نیست باید در لباس نماز کند. چنانکه در احادیث وارد شده و بیشتر از فقهاء به آن فتوی داده‌اند.

مسأله - جماعت برهنه‌گان می‌توانند نماز جماعت کنند به این‌طور که می‌نشینند و امام ایشان به قدر زانوی خود پیشتر می‌نشیند و نماز می‌کند به‌طور اشاره و رکوع و سجود نمی‌کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - عریان اگر شمشیری بیابد مستحب است که آن را در وقت نماز حمایل خود کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - سزاوار نیست که عریان در اول وقت نماز کند چرا که شاید تا آخر وقت لباسی بیابد. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مطلب هفتم در مکان نماز گزار و احکام و امور متعلقه به آن است و در آن چند فصل است:

فصل اول در مکانهایی است که جایز است نماز کردن در آنها و جایز نیست و در آن چند مسأله است:

مسأله - جایز نیست نماز کردن در مکان غصبی بدون اذن مالک آن در حال اختیار. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - جایز نیست نماز کردن در میان آب و گل و حدّ گلی که نماز در آن جایز نیست این است که پیشانی بر آن قرار نگیرد و در آن فرو رود. پس اگر کسی مبتلا شد در میان آب و گل نماز می‌کند و رکوع می‌کند اما از برای سجود، به‌طور اشاره سر خود را به زیر می‌آورد و بر روی گل سجده نمی‌کند و تشهد و سلام را ایستاده می‌خواند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسأله - جایز نیست نماز کردن در مکانی که پیشانی بر آن قرار نگیرد و در آن فرو رود در حال اختیار، مثل خرمن گندم و جو و خرمن کاه و امثال آنها مانند زمین شوره‌زار و نمدهای کلفت که پیشانی در آنها فرو رود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - جایز نیست نماز کردن بر روی برف در حال اختیار، چرا که پیشانی در آن فرو می‌رود و قرار نمی‌گیرد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - جایز نیست نماز کردن در مکان نجس که تر باشد و نجاست آن تعدی کند به رخت و بدن در حال اختیار. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - جایز نیست سجده کردن بر مکان نجس اگر چه خشک باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و حدیث حصیر هم دلالت دارد و خلافتی در آن نیست.

مسأله - جایز نیست نماز واجبی در حال اختیار بر پشت حیوانات در حال سواری. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - جایز نیست نماز واجبی در محمل و کجاوه در حال اختیار. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - جایز نیست نماز واجبی در هر مکانی که مانع باشد از ایستادن و نشستن و رکوع و سجود کردن در حال اختیار. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - جایز است نماز کردن بر روی کرسی و تخت و امثال آنها. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - جایز است نماز کردن بر روی تختی که در میان دو درخت و امثال آن آویخته باشند اگر مسطح باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - جایز است نماز در هر مکانی که نهی نکرده باشند از آن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - جایز است نماز کردن بر روی فرش ابریشم اگر چه پوشیدن آن در نماز جایز نیست و لکن پیشانی باید بر روی چیزی باشد که سجده بر آن جایز است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - جایز است نماز بر روی زمینی و فرشی که نجس باشد اگر خشک باشد و نجاست آن به لباس و بدن سرایت نکند و لکن چیزی که بر آن سجده می کند باید پاک باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتناء باشد بعد از ورود اخبار در آن نیست.

مسأله - زمینهایی که مالکی دارد و دیواری به دور آنها نکشیده اند از برای منع مردم، جایز است در آن نماز کردن بدون اذن مالک مانند زمینهایی که مالکی ندارد مثل بیابانها و همچنین جایز است نماز کردن در مکانهایی که مالک از برای عموم مردم عمارت کرده که داخل شوند در آنها و خارج شوند از آنها، مانند حمامها و کاروانسراها. چنانکه در احادیث وارد شده و سیرت مسلمین بر این جاری گشته و خلافتی در آن نیست مگر آنکه بعضی از فقهاء در بعضی از این مواضع کراهت نداشتن مالک را شرط دانسته اند.

فصل دوم در مکانهایی است که مستحب است در آنها نماز کردن و امور متعلقه به آنها و در آن چند مسأله است:

مسأله - مستحب است نماز کردن در مسجد چرا که در هر گامی که رو به مسجد می روند تا بر می گردند ده حسنه می نویسند و ده سیئه محو می کنند و ده درجه بلند می کنند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است نماز کردن در مسجدهایی که شرافت مخصوصی دارند و آنها مسجد الحرام و مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله در مدینه و بیت المقدس و مسجد کوفه و مسجد سهله و مسجد خیف در منی و مسجد غدیر خم و مسجد قبا و مسجد برائا در کنار بغداد است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است نماز کردن در حایر سید الشهداء علیه السلام و در حرم آن بزرگوار در پشت سر، و در حرم سایر ائمه طاهرين عليهم السلام خصوص در پشت سر ایشان عليهم السلام. و جایز نیست نماز کردن در مشاهد ائمه طاهرين عليهم السلام در پیش روی ایشان به طوری که قبور مقدسه ایشان در پشت سر واقع شود، و جایز است نماز کردن در بالای سر و پایین پای

ایشان به شرط آنکه قبور مقدسه ایشان مقدّم باشد و نماز کننده مقدّم بر قبور ایشان و مساوی قبور ایشان واقع نشود. چنانکه از امام زمان عجل الله فرجه سؤال شده در این باب و جواب فرموده اند که **اَلْاِمَامُ لَا يَقْدَمُ وَلَا يَسَاوِي**.

مسأله - مستحب است که زنها نماز کنند در پنهان تر مکانی از مواضع خانه خودشان، پس نماز ایشان در پستوی اطاق ایشان بهتر است از نماز در اطاق، و نماز در اطاق بهتر است از نماز در صحن خانه ایشان، و نماز در خانه خودشان بهتر است از نماز در مسجدها، و افضل مسجدهای ایشان خانه های ایشان است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که در مسجدها و مشاهد مقدسه سبقت گرفت به مکانی از مکانها، او مستحق آن مکان است در یک شبانه روز و نمی رسد غیری را که در آن مکان سکنی کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

فصل سوم در مکانهایی است که مکروه است نماز کردن در آنها و امور متعلقه به آن و در آن چند مسأله است:

مسأله - مکروه است نماز کردن در مواضعی که نجس شده باشد و عین نجاست در آنها نباشد و آنها خشک باشد، و اگر خشک نباشد جایز نیست. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتناء باشد بعد از نص در آن نیست.

مسأله - مکروه است نماز کردن در حمام اگر مکانی که نماز می کنند پاک باشد، و اگر پاک نباشد جایز نیست. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مکروه است نماز در جاهایی که از برای بول و غایط ساخته اند، اگر مکانی که می خواهند نماز کنند خشک باشد یا پاک باشد و الا جایز نیست. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مکروه است نماز کردن در جایگاه و خوابگاه شتر و اسب و قاطر و الاغ مگر آنکه خوف تلف مال در دور شدن از آنجا باشد. پس جاروب کنند و آب بپاشند و نماز کنند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مکروه است نماز کردن بر روی خانه مورچه. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مکروه است نماز کردن در مجرای آبها و در رودخانه ها خصوص نماز جماعت که در میان رودخانه کراهت شدید دارد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مکروه است نماز کردن در میان راهها، خواه در خط راه باشد یا در جاهایی که در میان خطهای راه واقع است. پس نماز را در کنار راه از طرف راست و چپ باید کرد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مکروه است نماز کردن در زمین شوره زار و کویر اگر زمین مسطحی در حوالی آن یافت شود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مکروه است نماز کردن بر روی برف و اگر ناچار شد چیزی بر روی آن اندازند و نماز کنند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مکروه است نماز کردن بر روی قبرها و رو بسوی آنها و در میان آنها مگر آنکه در میان نماز گزار و قبرها ده ذراع فاصله باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مکروه است نماز کردن بر روی حصیرها و بوریاهایی که یهود و نصاری در خانه‌های خود انداخته‌اند و بر روی آنها نشسته‌اند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مکروه است نماز کردن در جایی که در آنجا شرابی یا سایر مست‌کننده‌ها باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مکروه است نماز کردن در اطاقی که در آن صورتهای انسان و سایر حیوانات باشد، و کراهت شدید می‌شود اگر در سمت قبله باشد و تخفیف می‌یابد به اینکه در زیر پا باشد یا پشت سر که اهانت به آنها شود، یا در سقف یا در چپ و راست باشد که دیده نشود در حال نماز، یا آنکه به واسطه رنگهای خارجی آنها را تغییر دهند و به صورت اشجار بیرون آورند، یا یک چشم آنها را کور کنند. و زایل می‌شود به اینکه بیوشانند آنها را، یا بشکنند، یا سر آنها را قطع کنند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مکروه است نماز کردن در اطاقی که در آن بول کرده باشند، یا ظرفی که در آن بول کرده‌اند در آنجا باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مکروه است نماز کردن در اطاقی که در آن سگ باشد، بلکه مکروه است نماز کردن در خانه‌ای که در آن سگ باشد مگر آنکه سگ، سگ شکاری باشد و در را بر روی آن بسته باشند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مکروه است نماز کردن در اطاقی که در آن مجوسی باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مکروه است نماز کردن رو به آتش و رو به چراغ، خصوص اگر آویخته باشد، خصوص اگر نمازگزار از اولاد آتش‌پرستان باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مکروه است نماز کردن در اطاقی که در آن جنب باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مکروه است نماز کردن بر روی خرمن گندم و جو اگر آن را به گِل اندود کرده باشند و اگر اندود نکرده باشند جایز نیست نماز کردن بر روی آن. و همچنین مکروه است نماز کردن بر روی خرمن کاه و یونجه و امثال آنها. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مکروه است که نماز واجبی را در میان خانه کعبه بجاآورند، اما نافله مستحب است در میان آن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتناء باشد بعد از ورود نص در آن نیست.

فصل چهارم در احکام مسجدها و امور متعلقه به آنها است و در آن چند مسأله است:

مسأله - مستحب است ساختن مسجد اگر چه کوچک باشد و اگر چه در جایی زمینی را مسطح کنند و دور آن را سنگچین کنند. چرا که هر کس مسجدی بسازد در دنیا، خداوند عالم جلّ شأنه خانه‌ای در بهشت از برای او بسازد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که شخص در خانه خود قرار دهد مکانی را از برای نماز کردن و ثواب آن ثواب مسجد است و احکام آن احکام مسجد نیست. یعنی می توان آن را تغییر داد و مکانی دیگر را مسجد قرار داد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتناء باشد در آن نیست بعد از ورود نص.

مسأله - مستحب است تعمیر کردن مساجد اگر خرابی داشته باشند و آن علامت ایمان است. چنانکه در آیات و احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که پایه ها نصب کنند در مسجد و حشیش و گیاه بر روی آنها بیندازند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که حجابی در میان مسجد و آسمان نباشد، یعنی مسجد بی سقف باشد مگر در حال ضرورت، و در زمان غیبت اذن داده اند در سقف زدن مسجدها. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است خوشبو کردن مسجد بواسطه دود کردن چیزهای خوشبو مثل عود و کندر و امثال آنها در آن در هر هفته. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است روشن کردن چراغ در مسجد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است جاروب کردن مسجد و بیرون بردن خاکروبه از آن بخصوص روز پنجشنبه و شب جمعه. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است تطهیر کردن از برای داخل شدن در مسجد و نشستن در آن. و مراد از تطهیر، وضو و غسل و تیمم است هر یک در محل خود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که طهارتخانه مسجد در درب مسجد باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که ته کفش را در درب مسجد نظر کنند که مبادا ملوث باشد و داخل مسجد شوند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است دعا خواندن در وقت داخل شدن در مسجد و در وقت بیرون آمدن از آن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است سبقت گرفتن بر مردم در وقت داخل شدن در مسجد و تأخیر جستن از مردم در وقت بیرون آمدن از مسجد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که در وقت داخل شدن در مسجد پای راست را پیش گذارند و در وقت بیرون آمدن از آن، پای چپ را پیش گذارند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است مکث کردن در درب مسجد بعد از بیرون آمدن از آن و دعا خواندن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است زیاد رفتن در مسجدها. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که در هر مسجدی که داخل شدی دو رکعت نماز از برای تحیت مسجد بجاآوری و بی نماز از مسجد بیرون نروی. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که چیزهای نجس را داخل نکنند در مسجد هرگاه خشک باشند و سرایت نکنند، اما در صورت سرایت که جایز نیست. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

فصل پنجم در امور مکروهه متعلقه به مسجدها است و در آن چند مسأله است:

مسأله - مکروه است که دیوار مسجد را کنگره دار بسازند و مستحب است که بی کنگره باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مکروه است عبور از هر مسجدی بدون آنکه نمازی در آن بجاآورند، اگرچه دو رکعت نماز تحیت باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مکروه است خرید و فروش در مسجد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مکروه است جاری کردن احکام و حدود در مسجد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مکروه است بلند کردن صدا در مسجد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مکروه است خواندن شعر در مسجد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مکروه است انداختن آب دهن و اخلاطی که از سینه کنده می شود در مسجد و کفاره آن دفن آن است. و هرگاه ناچار شوند به این کار، در سمت چپ و در زیر پای خود بیندازند و اگر در حال نماز نباشد روی خود را از قبله بگردانند و رو به قبله نیندازند و مستحب است فرو بردن آن به جهت تعظیم مسجد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مکروه است خوابیدن در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر صلی الله علیه وآله و جایز است خوابیدن در سایر مسجدها. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مکروه است اینکه داخل شود در مسجد کسی که چیز بدبویی مانند سیر و پیاز خورده. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مکروه است کسب کردن در مسجد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مکروه است شمشیر از غلاف کشیدن و آویختن شمشیر در سمت قبله در مسجد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مکروه است کشف کردن ناف و رانها تا زانوها در مسجد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مکروه است انداختن سنگریزه در مسجد و مراد این است که مردم ریگ به یکدیگر نیندازند در مسجد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مکروه است که همسایگان مسجد به مسجد نروند از برای نماز و در خانه خود نماز کنند و حدّ همسایگی مسجد، چهل خانه است از چهار جانب مسجد. مگر آنکه عذری باشد در نرفتن مسجد مثل بادی و بارانی و سایر عذرهای و اگر کسی

بدون عذری به مسجد نرود از برای نماز از همسایگان مسجدی، سزاوار نیست از برای سایر مؤمنین با او خوردن و آشامیدن و مشورت کردن و زن به او دادن و زن از خانواده او گرفتن. و اگر نرفتن مسجد به حدّ استخفاف برسد در دولت حق، خانه او را خواهند سوزانید. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکروه است بیرون آمدن از مسجد بعد از شنیدن اذان تا آنکه نماز را در آن بجاآورند مگر آنکه بیرون روند به نیت آنکه برگردند و در آن نماز کنند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکروه است قصه گفتن در مسجد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکروه است ذکر دنیا و فرورفتن در باطل و کار بی فایده در مسجد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکروه است نقش کردن صورتها در مسجد و جایز است نوشتن قرآن و دعاء و ذکر خداوند در سمت قبله آن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکروه است ساختن مناره های بلند در مسجد و ساختن قصرهای بلند در آن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مگر آنکه اگر مناره ها و قصرها سرزن خانه های مردم باشد بعضی از فقهاء جایز ندانسته اند.

مسأله - مکروه است اندود کردن سقف مسجد مگر مسجد خاصی که در خانه ها قرار داده اند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکروه است تمکین کردن از داخل شدن دیوانگان و اطفال بی تمیز در مسجد. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء حرام دانسته اند تمکین کردن از داخل شدن ایشان را و این قول اقوی و اقرب به احتیاط است.

فصل ششم در کارها و چیزهایی است که حرام است در مسجدها به عمل آوردن و تفصیل بعضی از آنها در کتاب طهارت گذشت و در آن چند مسأله است:

مسأله - حرام است تغییر دادن مسجدها از وضعی که در سابق نباشد (ظ بنا شده) مگر به جهت وسعت دادن آنها. چنانکه در احادیث وارد شده و اعتنایی نیست به فتوای کسی که برخلاف نص فتوی داده.

مسأله - مسجدهای مخصوصه ای که در خانه ها قرار می دهند جایز است تغییر آنها. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسأله - حرام است که در مسجدها کاری بکنند که آن کار مانع باشد از نماز کردن و عبادت کردن در آن، مثل آنکه آیین ببندند و چیزی در آن بگذارند مانند تابوت و تخت و غیر آنها که نتوان در آنها ایستاد و نماز و عبادت کرد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - حرام است نجس کردن مسجدها و واجب است تطهیر کردن آنها از نجاستها. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - حرام است بیرون بردن اجزای مسجد مانند خشت و آجر و سنگ آن از آن، و واجب است برگرداندن آن به آن یا به مسجدی دیگر هرگاه چیزی از آن بیرون بردند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مطلب هشتم در چیزهایی است که سجده بر آنها جایز است از برای نماز و چیزهایی که سجده بر آن مستحب است و چیزهایی که سجده بر آن جایز نیست و در آن چند فصل است:

فصل اول در چیزهایی است که سجده بر آن جایز است از برای نماز و در آن چند مسأله است:

مسأله - جایز است سجده کردن بر زمین و سنگ و خاک. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز است سجده کردن بر چوب و برگ درختها و گیاهها اگرچه سبز و تر باشد، اگر مأکول و ملبوس بنی آدم نباشند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز است سجده بر حصیر و بوریا اگرچه فرش باشند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز است سجده بر گچ و آهک. چنانکه در احادیث وارد شده و اعتنایی نیست به خلاف آن که بعد از رسیدن آتش به آنها جایز ندانسته بعد از رسیدن نص.

مسأله - جایز است سجده بر کاغذ اگرچه نوشته باشد ولیکن بر کاغذ نوشته مکروه است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - جایز است سجده کردن بر فرش و لباس در حال تقیه. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - اگر در جایی زمین آن قدر گرم باشد که پیشانی را بسوزاند و نباشد چیزی که سجده بر آن جایز باشد، یا اگر باشد به حدی گرم باشد که نتوان بر آن سجده کرد، جایز است که فرشی و لباسی بر روی زمین اندازند و بر آن سجده کنند و اگر حایلی نباشد جایز است که کف دست را بر زمین گذارند و بر پشت دست سجده کنند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

فصل دوم در چیزهایی است که مستحب است سجده بر آنها و در آن چند مسأله است:

مسأله - افضل چیزهایی که سجده بر آن جایز است تربت حضرت سیدالشهداء علیه السلام است، چه خاک باشد یا مهری از آن ساخته باشند. چراکه نور آن تا هفت طبقه زمین را منور می کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است سجده بر زمین. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است سجده بر خمره و آن چیزی است که از برگ خرما می بافند به شکل مهر. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

فصل سوم در چیزهایی است که سجده بر آنها جایز نیست و در آن چند مسأله است:

مسأله - جایز نیست سجده بر طلا و نقره و سایر معدنها. چنانکه احادیث در بعضی به خصوص رسیده و در بعضی به عموم دلالت دارد و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز نیست سجده بر شیشه و بلور. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز نیست سجده بر خاکستر، چراکه از چوب و گیاه به عمل آمده نه از زمین. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز نیست سجده بر خوردنیهای انسانی مانند نان و سایر چیزهای خوردنی. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز نیست سجده بر هیچ چیز حیوانی اگرچه خوردنی نباشد مانند استخوان. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز نیست سجده بر پنبه و کتان و چیزهایی که از آنها می‌بافند در حال اختیار، اگرچه از زمین به عمل آمده. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز نیست سجده بر نمک و برف. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز نیست سجده بر چیزی که نجس شده باشد اگرچه خود آن چیز بدون نجاست سجده بر آن جایز باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - در بعضی از احادیث رسیده که سجده بر قیر ممکن، و در بعضی احادیث رسیده که باکی نیست سجده بر قیر، چراکه از زمین به عمل آمده و فقهاء بعضی جایز دانسته‌اند و بعضی جایز ندانسته‌اند سجده بر آن را و بعضی به طور کراهت جایز دانسته‌اند و این قول نزدیکتر است به صواب و جمع میان احادیث هم شده.

مسأله - آنچه در این مطلب ذکر شد از چیزهایی که سجده بر آن جایز است، یا سجده بر آن جایز نیست، مخصوص مکان پیشانی است. پس سایر مواضع سجود مثل موضع کف دستها و سر زانوها و سر انگشتان بزرگ پاها اگر غیر از آن چیزهایی باشد که سجده بر آن جایز است باکی نیست. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

فصل چهارم در احکام چیزهایی که در پیش روی نماز گزار اتفاق می‌افتد و بعضی امور مناسبه به آن است و در آن چند مسأله است:

مسأله - مکروه است که زن مقدم باشد بر مرد در حال نماز، بلکه مکروه است که مساوی باشند و زایل می‌شود کراهت به اینکه فاصله باشد در میان مرد و زن ده ذراع. و بعضی از فقهاء جایز ندانسته‌اند که زن مقدم باشد بر مرد یا مساوی باشد در حال نماز مگر به فاصله ده ذراع و باطل دانسته‌اند نماز ایشان را به تفاصیلی چند و لکن بعد از ورود احادیثی چند در اینکه باکی نیست، در حمل احادیث ناهیه بر کراهت در نزد ما اشکالی نیست. چنانکه بعضی از فقهاء هم فتوی داده‌اند و بنابر این فتوی جمع در میان احادیث مختلفه هم شده و هیچ‌یک طرح نشده. پس احادیث متعدده در اختلاف درجات کراهت رسیده، پس کمتر فاصله‌ای که رسیده این است که سینه مرد مقدم باشد بر زن و بهتر این است که یک‌وجوب مقدم باشد و بهتر این است که یک‌ذراع مقدم باشد و بهتر این است که به قدری مقدم باشد که نتوان گام برداشت و بهتر از همه این است که ده ذراع فاصله باشد. و اگر در میان مرد و زن دیواری و پرده‌ای حایل باشد رفع می‌شود کراهت اگرچه آن حایل بلند نباشد و یکدیگر را ببینند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسأله - هرگاه وقت نماز وسعت داشته باشد و مرد و زن در مکانی باشند که زن در سمت قبله آن مکان باشد، یا مرد و زن مساوی باشند و طوری باشد که ممکن نباشد که فاصله قرار دهند، پس اول مرد نماز کند و چون او از نماز فارغ شد زن نماز کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - این احکامی که در این فصل تا کنون ذکر شد مخصوص مکانهای غیر مکه معظمه است و در آن مکان شریف، مرد و زن هرطور بایستند در حال نماز، نماز ایشان نقصی ندارد و کراهتی عارض نمی شود و فاصله در میان ایشان ضرور نیست. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکروه است نماز کردن رو به عذره. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکروه است نماز کردن رو به آتش و رو به سوی قندیلی که در آن چراغی و آتشی باشد و کراهت شدید می شود اگر قندیل در مکان مرتفعی در سمت قبله واقع باشد یا آویخته باشد و کراهت شدیدتر می شود از برای کسی که از اولاد آتش پرستان باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکروه است نماز کردن رو به سوی صورت حیوانات و صورت انسان هرگاه در سمت قبله واقع شده باشد و کراهت شدید می شود از برای کسی که از اولاد بت پرستان باشد و رفع کراهت می شود به اینکه بیوشانند آنها را به چیزی. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکروه است نماز کردن به سوی دیوار بیت الخلا اگر رطوبت آن از دیوار ظاهر شده باشد در سمت قبله و رفع کراهت می شود به اینکه چیزی حایل کنند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکروه است نماز کردن به سوی شمشیر و آهنی که در سمت قبله واقع باشند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکروه است نماز کردن به سوی قبرهای غیر ائمه علیهم السلام و در میان آنها. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکروه است نماز کردن به سوی مصحفی و کتابی که گشوده باشد در سمت قبله و باکی نیست اگر گشوده نباشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکروه است نماز کردن رو به سوی مردی که در سمت قبله ایستاده باشد، و همچنین مکروه است نماز کردن رو به سوی زنی که در سمت قبله روبروی نماز گزار ایستاده باشد یا نشسته باشد، و رفع می شود کراهت به گذاردن ستره در میان خود و میان آن که در پیش روی او واقع شده. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکروه است نماز کردن به سوی سگی و خری که در سمت قبله باشند و رفع می شود کراهت به گذاردن ستره در میان خود و میان آنها. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که نماز گزار ستره قرار دهد به جهت احتراز از آنچه در پیش روی او واقع شود و امر به احتراز شده باشد، و کفایت می کند در ستره اینکه دیواری یا عصایی یا کمانی یا سنگی یا کومه خاکی و اگر اینها نباشد خطی در سمت قبله

در میان محل سجده خود و میان آنچه در سمت قبله واقع است قرار دهند. و از برای پیغمبر صلی الله و علیه و آله چوبدستی بود به قدر ذراعی که آن را در سمت قبله در جلوی محل سجده خود می گذاردند به جهت احتراز از مرور کنندگان در پیش روی او. و جمیع آنچه ذکر شد در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - از محل سجده به قدر خوابیدن گوسفندی و بهتر آنکه به قدر خوابیدن اسبی مأمن است از برای نماز گزار، پس اگر ستره را به قدر خوابیدن گوسفندی دور از محل سجده گذارند، احتراز از عبور کنندگان و چیزهایی که احتراز از آنها باید کرد، شده. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مطلب نهم در اذان و اقامه و امور متعلقه به آنها است و در آن چند فصل است:

فصل اول در ثواب مؤذن و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسأله است:

مسأله - مؤذنی که از برای خدا اذان گوید مانند جهاد کننده ای است که در راه خدا شمشیر کشیده باشد. و کسی که الله هفت سال اذان بگوید می آید در روز قیامت و حال آنکه گناهی از برای او نیست، و کسی که چهل سال الله اذان بگوید مبعوث می کند او را خداوند عالم جلّ شأنه در روز قیامت و از برای او است عمل چهل صدیق، عملی مقبول و مبرور. و از برای مؤذن ثوابی است در میان اذان و اقامه مثل ثواب شهیدی که در خون خود غلطیده باشد در راه خدا. و کسی که بر خود قرار دهد که در مسجدی از مسجدهای خدا اذان گوید از برای خدا، عطا می کند به او ثواب چهل هزار هزار پیغمبر. و احادیث در این خصوص بسیار است و همین قدرها در قدر اذان و مؤذن کافی است.

مسأله - کسی که اذان و اقامه بگوید از برای هر نماز واجبی، دو صف ملائکه در عقب او نماز کنند و اگر اذان نگوید و به اقامه اکتفا کند یک صف از ملائکه در عقب او نماز کنند.

مسأله - شرط است در مؤذن که عارف باشد و صحیح اذان گوید و اگر غلط اذان گوید اکتفا به اذان و اقامه گفتن او نباید کرد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که مؤذن از اخیار باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز نیست که اذان را واگذارند به ضعیفان مردم به جهت بی اعتنائی به آن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز است که طفلی که به حدّ بلوغ نرسیده اذان گوید اگر صحیح اذان گوید و می توان اکتفا به اذان او کرد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که به صدای بلند اذان گویند چرا که به عدد اشخاصی که صدای اذان را می شنوند حسنه از برای مؤذن نوشته می شود و لکن نه به حدی صدا را بلند کنند که به تعب افتند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که آهسته اذان گوید به طوری که خود صدای خود را نشنود، اذان او از برای او کافی نیست مگر آنکه کر باشد یا مانعی باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که الف و هاء را فصیح بگویند که شبیه به حرفی دیگر نباشند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که فصیح‌ترین مردم اذان گویند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که باطهارت و وضو اذان گویند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که ایستاده اذان گویند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که بر روی بلندی و دیواری اذان گویند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مناره از بدعت‌های اهل بدعت است و از شرع پیغمبر صلی الله علیه و آله نیست. چنانکه در احادیث وارد شده.

مسأله - مستحب است که رو به قبله اذان گویند به خصوص در حال گفتن شهادت به توحید و نبوت که تأکید در استقبال به قبله در آن شده. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که در حال اذان گفتن دو انگشت را در دو گوش گذارند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - حرام است گرفتن اجرت از برای اذان گفتن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است در حال اقامه گفتن و تأکید شده بیش از اذان که باطهارت و وضو باشند و ایستاده و رو به قبله بگویند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - اذان و اقامه از برای زنها تأکیدی ندارد و کفایت می‌کند از برای آنها که بگویند: الله اکبر و اشهد ان لا اله الا الله و انّ محمداً رسول الله. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

فصل دوم در چیزهایی است که اذان و اقامه از برای آنها گفتن مستحب است و در آن چند مسأله است:

مسأله - مستحب است اذان در وقت هریک از نمازهای پنج‌گانه بعد از دخول وقت آنها مگر در صبح که اذن داده‌اند که اندکی پیش از طلوع صبح اذان بگویند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است از برای مردان و زنان اذان و اقامه گفتن از برای هریک از نمازهای شبانه‌روزی پنج‌گانه، خواه اداء باشد یا قضا باشد یا اعاده. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است اقامه گفتن از برای مردان و تأکید استحباب گفتن آن از برای مردان بیش از اذان است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است اذان گفتن از برای کسی که شیطان اصرار دارد در وسوسه او، پس اذان گفتن رفع می‌کند وسوسه را و دفع می‌کند غول را. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که سوء خلق عارض او شده مستحب است در گوش او اذان بگویند از برای رفع آن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مستحب است اذان گفتن از برای کسی که مبتلاست به امراض و ناخوشی‌ها و کسی که کم‌اولاد است، پس اذان گفتن در وقت نمازها رفع می‌کند اسقام را و زیاد می‌کند اولاد را. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مستحب است اذان گفتن در گوش راست و اقامه گفتن در گوش چپ مولودی که تازه متولد شده. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که فراموش کند اذان و اقامه را تا داخل در نماز شود، پس اگر پیش از رکوع به یادش آید که اذان و اقامه را نگفته مستحب است از برای او که برگردد و اذان و اقامه بگوید و نماز را از سر گیرد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که نماز قضا می‌کند مرخص است که اذان و اقامه بگوید از برای نماز اول و در باقی نمازها از برای هریک به اقامه تنها اکتفا کند و اذان را مکرر نکند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - در روز عرفه مرخص کرده‌اند که اذان از برای نماز عصر نگویند و به اقامه اکتفا کنند چرا که در روز عرفه مستحب است که جمع کنند در میان نماز ظهر و عصر، یعنی نافله در میان آنها نکنند و اذان نگویند تا زود مشغول خواندن دعاهاى وارده شوند. و همچنین رخصت داده‌اند از برای کسی که از عرفات رو به منی می‌رود که از برای نماز عشاء اذان نگوید چرا که صاحبان (ظ‌حاجیان) نماز مغرب را به تأخیر می‌اندازند تا آخر وقت آن که می‌رسند به مشعر و جمع می‌کنند در میان نماز مغرب و عشاء، یعنی نافله در میان آنها بجانمی‌آورند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - اذان سؤم در روز جمعه بدعت است. و فقهاء در تعیین آن اختلافها کرده‌اند به تأویلات بعیده، و بعضی از محققین ایشان اذان سؤم را که بدعت است اذان عصر دانسته‌اند بدون تأویلات بعیده که اذان اول، اذان نماز صبح جمعه است و اذان دوم اذان ظهر جمعه است و اذان سؤم اذان عصر جمعه است که بدعت است و نباید گفت و در سایر احادیث هم اشاره به این مطلب هست که مراد اذان عصر است و الحمدلله.

مسئله - کسی که ملحق می‌شود به جماعتی که نماز جماعت می‌کنند، اقتدا می‌کند بدون اینکه اذان و اقامه بگوید. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - در نماز جماعت یک نفر اذان و اقامه می‌گوید و سایر مردم نباید هریک از برای خود اذان و اقامه بگویند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که ملحق شود به جماعتی که نماز جماعت ایشان به انجام رسیده و صفوف ایشان متفرق نشده، مرخص است در ترک اذان و اقامه و اگر بخواهد اذان و اقامه بگوید جایز است، بلکه مستحب است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که بشنود اذان و اقامه گفتن کسی دیگر را مرخص است که بدون اذان و اقامه نماز کند و اگر اذان و اقامه هم بگوید جایز است، بلکه مستحب است. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء به آن فتوی داده‌اند.

فصل سوم در کیفیت اذان و اقامه و عدد فصول آنها و امور متعلقه به آنها است و در آن چند مسئله است:

مسئله - کیفیت اذان و عدد فصول آن بنا بر مشهورترین روایات و فتاوی فقهاء هجده فصل است به ترتیب خاص و کیفیت خاصه به این طور که چهار الله اکبر و دو اشهد ان لا اله الا الله و دو اشهد ان محمداً رسول الله و دو حی علی الصلوة و دو حی علی الفلاح و دو حی علی خیر العمل و دو الله اکبر و دو لا اله الا الله.

مسئله - عدد فصلهای اقامه بنا بر مشهورترین روایات و فتاوی فقهاء هفده فصل است و ترتیب فصلهای آن مثل ترتیب اذان است و در اول دو الله اکبر است و بعد از حی علی خیر العمل دو قد قامت الصلوة و در آخر آن یک لا اله الا الله است.

مسئله - شهادت به امارت امیر المؤمنین علیه السلام و ولایت آن بزرگوار و سایر ائمه طاهرین علیهم السلام بعد از شهادت به توحید و نبوت بالاستقلال در هر موضعی مستحب است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست و شعار شیعه اثنی عشری این است که در اذان و اقامه، بعد از شهادت به توحید و نبوت، شهادت به امارت و ولایت آن بزرگوار صلوات الله و سلامه علیه می دهند.

مسئله - در اذان و اقامه در هر موضعی که اسم مبارک پیغمبر صلی الله و علیه و آله ذکر شود، صلوات بر او و آل او فرستادن واجب است. چنانکه در احادیث وارد شده و جمعی از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - در سفر در وقت تعجیل، رخصت رسیده که اذان و اقامه را طاق طاق بگویند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - اقامه گفتن جفت جفت بدون اذان بهتر است از اذان و اقامه با هم طاق طاق. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - ترتیب، شرط است در اذان و اقامه. پس اگر در فصلی از فصلهای اذان و اقامه سهوی و نسیانی و خطائی واقع شد و بعد معلوم شد، باید برگشت و ذکر آن را گفت و بعد به ترتیب اذان و اقامه را به انجام رسانید. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه نقصی در یکی از فصول اذان واقع شد و به یاد نیامد تا آنکه مشغول به اقامه گفتن شد، یا آنکه بعد از فراغ از اقامه به یاد آمد که نقصی در یکی از فصلهای اذان واقع شده، اعتنا نباید کرد و نباید برگشت به آن فصل. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء به آن فتوی داده اند.

مسئله - هرگاه نقصی در یکی از فصلهای اقامه واقع شد و بعد از داخل شدن در نماز و رکوع کردن به یاد آمد، نباید برگشت به آن فصل. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مستحب است ساکن کردن آخر هر فصلی از فصلهای اذان و اقامه. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مستحب است که اذان را به تأنی بگویند و اقامه را به سرعت بگویند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مستحب است که فاصله قرار دهند در میان اذان و اقامه به سجودی و نشستی، یا به خواندن دعاهایی که بخصوص

وارد شده، یا به تسبیحی و تحمیدی، یا به دو رکعت نماز و از سنت است نافله کردن در میان اذان و اقامه ظهر و عصر. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که فرادی نماز می کند کافی است از برای او در فصل میان اذان و اقامه، برداشتن گامی رو به قبله با پای راست. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء به آن فتوی داده اند.

مسئله - امامی که انتظار می کشد آمدن جمعی را جایز است از برای او که مکرر کند هر یک از فصلهای اذان و اقامه را دومرتبه و سه مرتبه از برای جمع شدن مأمومین. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء به آن فتوی داده اند.

مسئله - مریضی که نتواند اذان و اقامه بگوید، در دل خود اذان و اقامه بگوید. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء به آن فتوی داده اند.

فصل چهارم در احکام اذان و اقامه است و در آن چند مسئله است:

مسئله - اذانی نیست مگر بعد از دخول اوقات نمازهای پنج گانه مگر در صبح. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - رخصت رسیده در اذان صبح که قدری پیش از طلوع صبح بگویند از برای اعلام. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست و لکن به آن اذان نمی توان نماز کرد.

مسئله - مستحب است حکایت کردن اذان در هر حال، اگرچه در خلاء باشد. و مراد از حکایت کردن اذان این است که مؤذن هر فصلی را که بگوید هر کس بشنود همان فصل را بگوید. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مکروه است تکلم کردن در بین اقامه گفتن در نماز جماعت برای امام و مأمومین، و اگر امام تکلم کرد اعاده کند اقامه را. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مکروه است تکلم کردن در میان اقامه و شدید می شود کراهت در تکلم کردن بعد از گفتن قد قامت الصلوة. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مکروه است تکلم کردن در میان اذان و اقامه در نماز صبح. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - جایز است اکتفا کردن به اذان و اقامه غیر اگر بشنوند آن دو را. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - اگر امامی بشنود اذان و اقامه غیر را و تکلم نکند، جایز است از برای او که اکتفا به آنها نماید و نماز کند با قوم. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه مؤذن یکی از فصول اذان را ناقص گفت و کسی بخواهد اکتفا کند به اذان او، پس آنچه را که مؤذن ناقص گفته او خود تمام بگوید و اکتفا کند به اذان او. چنانکه در احادیث وارد شده و اعتنائی نیست به خلاف کسی که برخلاف نص چیزی گفته.

مسئله - کسی که در بین اذان گفتن حدیثی از او صادر شد، نباید اذان را اعاده کند اما اگر در بین اقامه گفتن حدیثی از او صادر شد مستحب است که اقامه را بعد از تطهیر اعاده کند. چنانکه در احادیث وارد شده و اعتنائی نیست به خلاف کسی که برخلاف نص چیزی گفته.

مسئله - کسی که از روی تقیه اقتداء کند به مخالف، اذان و اقامه را در دل خود بگوید و اگر مهلتی ندارد و می‌ترسد که به رکوع نرسد، دومرتبه قد قامت الصلوة می‌گوید و دومرتبه الله اکبر و یکمرتبه لا اله الا الله و داخل نماز می‌شود با ایشان. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - جایز است اعتماد کردن به اذان مؤذنین در نماز و افطار، مگر آنکه مؤذنی باشد که به تجربه معلوم شده باشد که اذان را به وقت نمی‌گوید، پس اعتمادی به اذان او نیست. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - جایز است که امام اذان بگوید و دیگری اقامه بگوید، و جایز است که دیگری اذان بگوید و امام اقامه بگوید، و جایز است که هر دو را امام بگوید، و جایز است که هر دو را دیگری بگوید. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه مؤذن گفت قد قامت الصلوة کسانی که می‌خواهند نماز جماعت کنند باید برپا بیستند و مهیای نماز جماعت باشند و نباید در این وقت نافله بجاآورند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست و هرگاه در این وقت امام حاضر نشد یکی از جماعتی که حاضرند امامت می‌کنند. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء به آن فتوی داده‌اند.

مطلب دهم در نیت و تکبیر الاحرام است و در آن دو فصل است:

فصل اول در نیت است و در آن چند مسئله است:

مسئله - صحیح نیست نماز و سایر عبادات مگر به قصد امتثال امر الهی و این قصد از اعمال قلب است چنانکه اعمال ظاهره از افعال جوارح است و چنانکه جوارح بدون قلب میت است و بجز عفونت ثمری نخواهد بخشید اعمال ظاهره از جوارح هم بدون قصد امتثال امر الهی اثری نخواهد داشت مگر عفونت عجب و کبر و سایر چیزهایی که سبب دوری از دار قرب الهی است. باری وجوب قصد و نیت امتثال امر الهی که تعبیر آورده‌اند به قصد قربة الى الله و طلباً لمرضات الله و لله و فی الله و لوجه الله و امثال اینها در عبادات، محل اتفاق جمیع علمای ابرار است، بلکه داخل ضروریات دین و مذهب است که از علمای ابرار تجاوز کرده و به عوام الناس هم رسیده که می‌دانند که عملی که از برای خدا نیست مقبول در گاه الهی نخواهد بود و این مطلب مطابق است با کتاب و سنت و عقول اهل ادیان و الحمد لله.

مسئله - عبادتی که از روی ریاء و سمعه و از برای غیر خدا باشد باطل است و در واقع عبادت نیست اگرچه در صورت ظاهره مانند عبادت باشد مثل عکس در آئینه. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هر نمازی به هر نیتی که ابتدا شده باشد باید به انجام برسد مگر در بعضی از مواضع که ذکر آنها خواهد آمد. پس هرگاه در نمازی شروع کرد به قصد وجوب و بعد گمان کرد که نافله است و بعد ملتفت شد که در ابتداء به قصد وجوب شروع کرده، پس آن نماز را به انجام می‌رساند به طور وجوب. و هرگاه در ابتداء به قصد نافله شروع کرد در نماز و بعد گمان

کرد که نماز واجبی است، پس ملتفت شد که در ابتداء به قصد نافله شروع در نماز کرده، آن نماز را به طور نافله به انجام می‌رساند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که در روز جمعه در نماز ظهر و جمعه بعد از خواندن حمد، سوره قل هو الله احد را خواند مستحب است که آن نماز را نافله حساب کند و در دو رکعتی سلام گوید و بعد شروع کند به نماز ظهر و بعد از حمد، سوره جمعه بخواند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که مشغول شد به نماز واجبی و یک رکعت نماز کرد پس آمد امام عادل که می‌خواهد با او نماز جماعت کند مستحب است که آن نماز را نافله قرار دهد و در دو رکعتی سلام گوید و بعد با امام نماز جماعت کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که مشغول شود به نماز عصر و در بین نماز ملتفت شود که نماز ظهر را نکرده، آن نماز را نماز ظهر قرار می‌دهد و بعد از فارغ شدن، نماز عصر را بجای آورد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که نماز عصر را به انجام رسانید و بعد از فارغ شدن از نماز ملتفت شد که نماز ظهر را نکرده، آن نماز را نماز ظهر قرار می‌دهد و نماز عصر را از سر می‌گیرد و به انجام می‌رساند. چنانکه در احادیث وارد شده و جمعی از فقهاء به آن فتوی داده‌اند.

مسئله - کسی که مشغول شود به نماز مغرب و در بین نماز ملتفت شود که نماز عصر را نکرده، آن نماز را به چهار رکعتی تمام می‌کند و نماز عصر قرار می‌دهد و نماز مغرب را از سر می‌گیرد. و اگر بعد از سلام نماز مغرب به یادش آمد که نماز عصر را نکرده، نماز عصر را قضاء می‌کند و بعد مشغول نماز عشاء می‌شود. چنانکه در احادیث وارد شده و جمعی از فقهاء به آن فتوی داده‌اند.

مسئله - کسی که مشغول شود به نماز عشاء و در بین رکعت اول یا رکعت دوم یا رکعت سوم به یادش آید که نماز مغرب را نکرده، پس آن نماز را نماز مغرب قرار می‌دهد و در رکعت سوم سلام می‌گوید و بعد نماز عشاء را از سر می‌گیرد و به انجام می‌رساند. چنانکه در احادیث وارد شده و جمعی از فقهاء به آن فتوی داده‌اند.

مسئله - کسی که بعد از سلام نماز عشاء چهار رکعتی به یادش آمد که نماز مغرب را نکرده، باید نماز مغرب را بکند و بعد نماز عشاء را اعاده کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که نماز عشاء او قصر است و بعد از سلام در دو رکعتی به یادش آید که نماز مغرب را نکرده، یک رکعت دیگر به آن می‌افزاید و آن را نماز مغرب قرار می‌دهد و بعد از سلام، نماز عشاء را از سر می‌گیرد و به انجام می‌رساند. چنانکه از احادیث استنباط شده.

مسئله - کسی که مشغول نماز صبح شود و در بین نماز به یادش آید که نماز عشاء را نکرده، پس آن نماز را قضا نماز عشاء قرار می‌دهد و به طور نماز عشاء آن را تمام می‌کند و بعد اذان و اقامه می‌گوید و نماز صبح را از سر می‌گیرد و به انجام می‌رساند. چنانکه در احادیث وارد شده و جمعی از فقهاء به آن فتوی داده‌اند.

مسأله - در بین هر نماز شبانه روزی که به یاد آید که نماز سابقی فوت شده می توان آن نماز را قضای نماز فوت شده قرار داد و به طور نماز فوت شده تمام کرد و بعد مشغول نماز حاضری شد مادام که وقت نماز حاضری تنگ نشود. چنانکه در احادیث وارد شده و جمعی از فقهاء به آن فتوی داده اند و بعضی از فقهاء تقدیم نماز قضا را بر نماز حاضری واجب دانسته اند تا آنکه وقت نماز حاضری تنگ شود.

فصل دوم در تکبیرة الاحرام و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسأله است :

مسأله - ابتدای نماز تکبیرة الاحرام است با نیت و نماز، نماز نیست مگر به تکبیرة الاحرام. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که تکبیرة الاحرام را ترک کند از روی عمد یا از روی فراموشی، باید نماز را از سر گیرد. چنانکه در احادیث وارد شده و بیشتر فقهاء به آن فتوی داده اند و قلیلی در صورت سهو، اعاده نماز را لازم ندانسته اند و فتوای اکثر اقرب به احتیاط و احتیاط راه نجات است.

مسأله - کسی که ایستاده باید نماز کند تکبیرة الاحرام را باید ایستاده بگوید و کسی که باید نشسته نماز کند تکبیرة الاحرام را باید نشسته بگوید. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است شروع کردن در نماز به سه تکبیر یا پنج تکبیر یا هفت تکبیر، و هفت تکبیر افضل است و هریک را بخواهند تکبیرة الاحرام قرار دهند مخیرند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که سه تکبیر بگویند و این دعا را بخوانند: اَللّٰهُمَّ اَنْتَ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَكَ اِنِّیْ ظَلَمْتُ نَفْسِیْ فَاغْفِرْ لِیْ ذَنْبِیْ اِنَّهُ لَا یَغْفِرُ الذُّنُوبَ اِلَّا اَنْتَ بعد از آن دو تکبیر دیگر بگویند و بعد این دعا را بخوانند: لَبَّيْكَ وَ سَعْدَيْكَ وَ الْخَيْرُ فِیْ يَدَيْكَ وَ الشَّرُّ لَیْسَ اِلَيْكَ وَ الْمَهْدِيُّ مَنْ هَدَيْتَ لَا مَلْجَأَ مِنْكَ اِلَّا اِلَيْكَ سُبْحَانَكَ وَ حَنَائِكَ تَبَارَكْتَ وَ تَعَالَيْتَ سُبْحَانَكَ رَبِّ الْبَيْتِ بعد از آن دو تکبیر دیگر بگویند پس این دعا را بخوانند: وَجَّهْتُ وَجْهَیْ لِلَّذِیْ فَطَرَ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضَ عَلٰی مِیْلَةِ اِبْرٰهیمَ وَ دِیْنِ مُحَمَّدٍ وَ هُدٰی اَمِیْرِ الْمُؤْمِنِیْنَ عَلِیْمِ الْغَیْبِ وَ الشَّهَادَةِ حَنِیْفًا مُّسْلِمًا وَ مَا اَنَا مِنَ الْمُشْرِکِیْنَ اِنَّ صَلَوَتِیْ وَ نُسْکِیْ وَ مَحْیَاىِ وَ مَمَاتِیْ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ لَا شَرِیْکَ لَهُ وَ بِذَلِکَ اُمِرْتُ وَ اَنَا مِنَ الْمُسْلِمِیْنَ و بعد بگویند: اَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیْمِ و شروع کنند به خواندن حمد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

و در کافی روایت کرده دعایی را از برای افتتاح نماز و آن دعا این است: اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَتُوْجَّهْ اِلَیْكَ بِمُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ وَ اَقْدِمُهُمْ بَیْنَ یَدَیْ صَلَوَتِیْ وَ اَتَقَرَّبُ بِهُمْ اِلَیْكَ فَاجْعَلْنِیْ بِهُمْ وَ جِیْهًا فِی الدُّنْیَا وَ الْاٰخِرَةِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِیْنَ مَنَّتَ عَلَیْ بِمَعْرِفَتِهِمْ فَاخْتِمْ لِیْ بِطَاعَتِهِمْ وَ مَعْرِفَتِهِمْ وَ لَا یَتَّخِذُوْنِ السَّعَادَةَ وَ اخْتِمْ لِیْ بِهَا فَاِنَّکَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ. پس نماز می کنی و چون از نماز فارغ شدی می گویی: اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِیْ مَعَ مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ فِی کُلِّ عَافِیَةٍ وَ بَلَاءٍ وَ اجْعَلْنِیْ مَعَ مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ فِی کُلِّ مَوْتُوٍّ وَ مُتَقَلِّبٍ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ مَحْیَاىِ مَحْیَاهُمْ وَ مَمَاتِیْ مَمَاتَهُمْ وَ اجْعَلْنِیْ مَعَهُمْ فِی الْمَوَاطِنِ کُلِّهَا وَ لَا تُفَرِّقْ بَیْنِیْ وَ بَیْنَهُمْ اَبَدًا اِنَّکَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ و کسی که این دعا را بخواند با محمد و آل محمد است علیهم السلام چنانکه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام رسیده.

مسئله - کسی که امام را در حال رکوع دریابد و یک تکبیر بگوید و به رکوع رود کفایت می کند او را از تکبیرة الاحرام و تکبیر رکوع . چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء به آن فتوی داده اند .

مسئله - مستحب است که امام تکبیرة الاحرام را بلند بگوید و جایز است که جمیع تکبیرات را بلند بگوید . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسئله - مأوم تکبیرة الاحرام را آهسته بگوید . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسئله - منفرد مخیر است در بلند گفتن و آهسته گفتن تکبیرة الاحرام . و خلافی در آن نیست .

مسئله - مستحب است بلند کردن هر دو دست در وقت گفتن هر تکبیری و حد بلند کردن دستها تا نحر است و نباید از گوشها بگذرد و کف دستها باید رو به قبله باشد و انگشتان به هم بسته باشند . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسئله - تکبیراتی که مستحب است در بین نمازهای پنج گانه شبانه روزی نود تکبیر است : تکبیری قبل از رکوع و تکبیری بعد از آن ، و تکبیری بعد از سجود اول و تکبیری قبل از سجود دوم و تکبیری بعد از سجود دوم در هر رکعتی ، و تکبیری قبل از قنوت در رکعت دوم هریک از نمازهای پنج گانه . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست و بلند کردن دستها در هریک از آنها مستحب است و خلافی در آن نیست .

مطلب یازدهم در قیام و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسئله است :

مسئله - ایستادن در حال تکبیرة الاحرام و در حال خواندن حمد و سوره و در حال خواندن تسبیحات در هر رکعتی از نمازهای واجبی واجب است اگر مانعی و عذری از ایستادن نباشد . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست و نزدیک است به اینکه ضرورت اسلام و ایمان بر وجوب آن قائم باشد .

مسئله - مستحب است که انگشتهای پاها رو به قبله باشد و به اعتدال بایستند و میل به سمتی نکنند . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسئله - مستحب است از برای مردان پاها را به هم نچسبانند و به قدر چهار انگشت فاصله در میان پاها قرار دهند و بیش از یک وجب فاصله قرار ندهند . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسئله - مستحب است از برای زنها که پاهای خود را به هم بچسبانند و فاصله در میان آنها قرار ندهند . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسئله - مکروه است میل به سمتی کردن و بر روی یک پایستادن و پا به پا شدن و گاهی میل به پای چپ ایستادن و گاهی میل به پای راست ایستادن . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسئله - مستحب است از برای مردان که دستها را بر روی رانهای خود گذارند در حالتی که انگشتها به هم بسته باشند در حال ایستادن . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسئله - مستحب است از برای زنها که دستهای خود را بر روی پستانهای خود گذارند در حال ایستادن . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - مستحب است که نظر به مهر و موضع سجود باشد در حال ایستادن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکروه است تکیه کردن بر چیزی در حال ایستادن مگر از برای مریضی که بدون تکیه نتواند بایستد. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء به آن فتوی داده‌اند.

مسأله - مکروه است در حال نماز ملتفت شدن به چپ و راست و نظر کردن به اطراف. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکروه است در حال نماز بازی کردن با سر و ریش و سایر اعضای خود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز است رو به قبله راه رفتن اما در حال راه رفتن قرائت نکند مگر در حال ضرورت. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء به آن فتوی داده‌اند.

مسأله - کسی که عاجز است از ایستادن نشسته نماز می‌کند و کسی که عاجز است از نشستن خوابیده نماز می‌کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که قادر باشد بر ایستادن و از روی فراموشی تکبیرة الاحرام را نشسته بگوید اعتنایی به آن نکند و برخیزد و تکبیرة الاحرام را ایستاده بگوید و مشغول نماز شود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که عاجز است از ایستادن نشسته نماز می‌کند و هرگاه در بین نماز قوتی در خود یافت که می‌تواند برخیزد، واجب است که برخیزد و ایستاده نماز کند به قدری که می‌تواند بایستد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که می‌تواند به تکیه کردن بر دیواری و عصایی ایستاده نماز کند جایز نیست که نشسته نماز کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مریضی که نمی‌تواند ایستاده ساکن شود و می‌تواند ایستاده راه برود، رو به قبله راه می‌رود و قرائت می‌کند و ایستاده نماز می‌کند و جایز نیست که نشسته نماز کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - حد مرضی که باید نشسته نماز کرد به خود مریض و اگر دار است و او بر نفس خود بر بصیرت است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه طیب ماهری حکم کند که ایستادن ضرر دارد از برای مریض، جایز است که نشسته نماز کند. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء به آن فتوی داده‌اند.

مسأله - کسی که نشسته نماز می‌کند جایز است که دو زانو بنشیند، یا مربع بنشیند، یا پاهای خود را دراز کند. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء به آن فتوی داده‌اند.

مسأله - کسی که نمی‌تواند نشسته نماز کند خوابیده نماز کند و به دست راست بخوابد، و اگر نمی‌تواند بر دست چپ بخوابد، و اگر نمی‌تواند بر پشت بخوابد و روی او به قبله باشد مانند محضر و نماز کند. چنانکه در احادیث وارد شده و چندان خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که خوابیده نماز می‌کند، از برای رکوع و سجود با سر اشاره می‌کند، از برای رکوع کمتر و از برای سجود بیشتر سر را به پایین می‌اندازد. و اگر نتواند سر را حرکت دهد، از برای رکوع و سجود با چشم خود اشاره کند، از برای رکوع کمتر و از برای سجود بیشتر چشم را برهم گذارد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که مبتلا شود به مرضی که علاج آن موقوف باشد بر خوابیدن، پس بخوابد به طوری که علاج شود و نماز را در حال خوابیدن به انجام رساند و از برای رکوع و سجود به طوری که گذشت اشاره کند.

مسأله - جایز است نشسته نافله کردن بدون مرضی. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که در نافله، دو رکعت نشسته را به جای یک رکعت ایستاده حساب کنند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - در نمازهای واجبی هرگاه تکلیف، نماز نشسته باشد، هر رکعتی نشسته به جای یک رکعت ایستاده محسوب است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - در نمازهای نشسته هرگاه چیزی از سوره را باقی گذارند و بایستند و آن را بخوانند و رکوع کنند، نماز ایستاده محسوب خواهد شد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - در کشتی هرگاه ممکن شد ایستاده نماز کنند و هرگاه نشد قدری منحنی شوند و نماز کنند و هرگاه به طور انحناء هم نشد نشسته نماز کنند و واجب نیست بیرون آمدن از کشتی و ایستاده نماز کردن. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء به آن فتوی داده‌اند و لکن در صورتی که ممکن باشد بیرون آمدن و نماز ایستاده کردن اقرب به احتیاط است و راه نجات در آن است.

مطلب دوازدهم در قرائت و امور متعلقه به آن است و در آن چند فصل است:

فصل اول در قرائت حمد و سوره است و در آن چند مسأله است:

مسأله - خواندن حمد واجب است در هر دو رکعت از نماز دو رکعتی و در هر دو رکعت از نمازهای سه رکعتی و چهار رکعتی از نمازهای شبانه‌روزی. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - بسم الله الرحمن الرحيم جزء سوره حمد است و یکی از آیات هفتگانه حمد است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که تازه مسلمان باشد و حمد را حفظ نداشته باشد کفایت می‌کند او را تکبیری و تسبیحی در نماز تا آنکه یاد گیرد حمد و سوره و اذکار نماز را. چنانکه در احادیث وارد شده و جمعی از فقهاء به آن فتوی داده‌اند.

مسئله - یک سوره تمام نه کمتر و نه زیادتر بعد از خواندن حمد در نمازهای شبانه روزی باید خواند. و بیشتر از فقهاء واجب دانسته اند و بعضی مستحب دانسته اند چرا که در احادیث در حال تعجیل، ترک آن وارد شده و راه نجات، خواندن آن است در حال اختیار.

مسئله - در نماز آیات، تبعیض سوره جایز است. چنانکه در موضع خود خواهد آمد ان شاء الله تعالی.

مسئله - سوره های متعدده و بعضی از یک سوره را در نمازهای نافله می توان خواند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کفایت می کند از برای گنگ اینکه زبان خود را حرکت دهد در قرائت و سایر اذکار نماز به قدری که سایر مردم طول می دهند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - بیشتر از فقهاء واجب دانسته اند بر مردان بلند خواندن حمد و سوره را در نماز صبح و در هر دو رکعت اول از نماز مغرب و نماز عشاء چنانکه واجب دانسته اند آهسته خواندن حمد و سوره را در دو رکعت اول از نماز ظهر و نماز عصر در غیر روز جمعه، خواه در سفر و خواه در حضر، خواه در نماز جماعت و خواه در فرادی باشد. چنانکه سیرت پیغمبر صلی الله و علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام و شیعیان ایشان بر این بوده چنانکه از احادیث معلوم می شود و بعضی از فقهاء امر جهر و اخفات را از امور مستحب دانسته اند و راه نجات، متابعت سیرت قدیمه است.

مسئله - راه نجات در جهر به قرائت حمد و سوره است در دو رکعت اول از نماز ظهر روز جمعه و نماز جمعه. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء به آن فتوی داده اند.

مسئله - هر گاه کسی از روی عمد در مقام جهر، اخفات کرد و در مقام اخفات، جهر کرد باید نماز را اعاده کند. چنانکه در احادیث وارد شده و بیشتر از فقهاء به آن فتوی داده اند.

مسئله - کسی که از روی نادانی یا از روی فراموشی در موضع جهر، اخفات نمود و در موضع اخفات، جهر کرد چیزی بر او نیست و نباید اعاده کند نماز را. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - در قنوت و ذکر رکوع و سجود و سایر اذکار و در تشهد، جهر و اخفات مساوی است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - در رکعت آخر نماز مغرب و در دو رکعت آخر نماز عشاء و ظهر و عصر، سیرت فقهاء و مقلدین قدیماً و حدیثاً بر این بوده که آهسته بخوانند. و بعضی از فقهاء هم تصریح کرده اند بر وجوب اخفات مگر آنکه بعضی از اخباریین متأخرین به جهت بعضی از شبهات، به وجوب جهر قائل شده اند خصوص در نماز جماعت از برای امام. و حق در مسئله این است که چیزی را که تصریح نفرموده اند و به ابهام واگذارده اند به مقتضای حدیث شریف ابهموا ما ابهمه الله و اسکتوا عما سکت الله باید به ابهام باقی بماند و تصریح به وجوب اخفات یا جهر نشود، و لکن در اینکه عمل فقهاء بلکه مقلدین قدیماً و حدیثاً بر اخفات بوده شکی نیست و هر گاه احدی از فقهاء به وجوب جهر قائل شده بود پیش از متأخرین، مخفی نبود. پس تصریح به وجوب جهر، خالی از سستی و سخافت نیست.

مسأله - جهری از برای زنها نیست مگر آنکه زنی امامت کند از برای زنها دیگر. پس بلند کند صدای خود را به قدری که خود بشنود در نمازهای جهریه. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که در نافله‌های شب، جهر و در نافله‌های روز اخفات کنند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

فصل دوم در تعیین بعضی از سوره‌ها است در بعضی از نمازها و امور متعلقه به آنها و در آن چند مسأله است:

مسأله - بیشتر از فقهاء بسم الله الرحمن الرحیم را از برای هر سوره‌ای جزء آن سوره دانسته‌اند به غیر از سوره براءت، و بعضی در غیر سوره حمد آن را جزء سوره ندانسته‌اند. و روایات بسیار وارد شده که هر کتابی که از آسمان نازل شده در اول آن بسم الله بوده و اول سوره‌ای که بر پیغمبر صلی الله علیه وآله نازل شده سوره اقرأ است و از این معلوم می‌شود که بسم الله در سوره اقرأ بوده پیش از نزول سوره حمد. پس قول اول محکم تر است اگرچه در بعضی از اخبار اذن در نخواندن بسم الله در بعضی از سوره‌ها رسیده باشد مثل اینکه تبعیض سوره‌ها هم در بعضی مواضع رسیده.

مسأله - افضل سوره‌ها در نمازها سوره انا انزلناه و سوره قل هو الله احد است مگر آنکه در بعضی از اوقات، بعضی دیگر از سوره‌ها در بعضی از نمازها فرموده‌اند بخوانید. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که بخوهد سوره‌ای را در نماز بخواند به جهت ثوابی که در خواندن آن سوره فرموده‌اند و ترک کند خواندن آن سوره را و بخواند سوره قدر و توحید را به جهت فضلی که دارند، پس خداوند عالم جلّ شأنه ثواب سوره قدر و توحید را به او خواهد داد و ثواب آن سوره را هم که ترک کرده به جهت فضل این دو سوره به او خواهد داد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - سوره عمّ و سوره غاشیه و سوره لاقسم بیوم القیمه، هریک از این سوره‌ها و سایر سوره‌هایی که به قدر این سوره‌ها هستند در نماز ظهر وارد شده. و سوره سبح اسم ربک الاعلی و سوره والشمس و سوره غاشیه هریک از این سوره‌ها و شبیه این سوره‌ها در نماز عشاء وارد شده و سوره قل هو الله و سوره اذا جاء نصر الله و سوره اذا زلزلت و امثال آنها هریک در نماز عصر و نماز مغرب وارد شده.

مسأله - در حدیثی فرموده‌اند که واجب است بر هر مؤمنی که از شیعیان ما است که بخواند در شب جمعه در نماز، سوره جمعه و سوره سبح اسم ربک الاعلی را و در نماز ظهر روز جمعه، سوره جمعه و سوره منافقین را، و در نماز صبح روز جمعه هم سوره جمعه و سوره توحید وارد شده، و در شب جمعه و صبح جمعه و ظهر جمعه و عصر جمعه، سوره جمعه و منافقین وارد شده، و در نماز صبح روز دوشنبه و روز پنجشنبه در رکعت اول سوره هل اتی و در رکعت دوم سوره غاشیه وارد شده. و خلافتی در استحباب اختیار این سوره‌ها در این نمازها نیست.

مسأله - مستحب است که در رکعت اول نافله ظهر بعد از حمد، سوره قل یا ایها الکافرون بخوانند و در باقی نافله‌های ظهر و در تمام نافله‌های عصر بعد از حمد، سوره توحید بخوانند و در رکعت اول نافله مغرب بعد از حمد، سوره قل یا ایها الکافرون و در باقی رکعتها بعد از حمد سوره توحید بخوانند. و در نماز وتیره بعد از حمد، سوره اذا وقعت الواقعة و سوره توحید بخوانند و در

هریک از دو رکعت اول از نماز شب، بعد از حمد، سی مرتبه سوره توحید بخوانند و در چهار رکعت بعد به طور نماز جعفر طیار بجا آورند. و در دو رکعت دیگر سوره تبارک الذی بیده الملك در رکعت اول و سوره هل اتی در رکعت دوم بخوانند و در دو رکعت نماز شفع بعد از حمد در هر رکعتی سه مرتبه سوره توحید بخوانند و در رکعت وتر بعد از حمد سه مرتبه توحید و یک مرتبه قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس بخوانند و در نافله صبح در رکعت اول بعد از حمد سوره قل یا ایها الکافرون و در رکعت دوم بعد از حمد سوره قل هو الله احد بخوانند و روایات در اختیار سوره ها از برای نمازها مختلف رسیده و بعضی از آنها در موقع خود بعد از این خواهد آمد ان شاء الله تعالی.

فصل سوم در ذکر آن چیزی است که باید خواند در رکعت سوّم و چهارم از نمازهای شبانه روزی و در آن چند مسأله است:

مسأله - واجب است خواندن حمد به تنهایی بدون سوره دیگر، یا تسبیح در رکعت سوّم و چهارم. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مخیر است نماز گزار در میان خواندن حمد یا تسبیح و هر یک را که خواند دیگری ساقط می شود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - رکعت اول و دوّم از جمله واجباتی است که خداوند عالم جلّ شأنه واجب کرده و رکعت سوّم و چهارم از جمله واجباتی است که پیغمبر صلی الله و علیه وآله واجب کرده پس تسبیح را در آن قرار دادند تا فرق باشد در میان آنچه خدا واجب کرده با آنچه پیغمبر صلی الله و علیه وآله واجب کرده. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - افضل، در رکعت سوّم و چهارم تسبیح است چرا که مبنای آنها بر آن شده. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء به آن فتوی داده اند.

مسأله - در بعضی از احادیث وارد شده که سوره حمد مشتمل است بر حمد و ثناء و تسبیح خدا و اختیار حمد افضل است و بعضی از فقهاء به آن فتوی داده اند و نماز گزار هر یک را به قصد افضلیت اختیار کرد ثواب او را به او می دهند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که در نماز جماعت امام و مأوم بر خلاف یکدیگر اختیار کنند حمد و تسبیح را. پس اگر امام تسبیح کند مأوم حمد بخواند و اگر امام حمد بخواند مأوم تسبیح کند. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء به آن فتوی داده اند.

مسأله - تسبیحات اربع اکمل تسبیحات است در رکعت سوّم و چهارم و آن سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر است و یک مرتبه گفتن کافی است در هر رکعتی و سه مرتبه گفتن مستحب است در هر رکعتی. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله سه مرتبه گفتن که مجموع نُه مرتبه باشد نیز وارد شده و سه سبحان الله هم وارد شده و الحمد لله و سبحان الله و الله اکبر هم وارد شده و یک سبحان الله هم وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به کفایت هر یک

داده‌اند.

مسئله - کسی که مریض باشد یا یادشک کند در نماز مستحب است که اختیار کند تسبیح را در رکعت سوم و چهارم. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

فصل چهارم در احکام قرائت و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسئله است:

مسئله - مستحب است استعاذه در رکعت اول پیش از شروع در قرائت و بهتر قولی در استعاذه این است که بگوید اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مستحب است جهر به بسم الله الرحمن الرحيم اگر چه در نمازهای اخفاتیه باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و بیشتر از فقهاء به آن فتوی داده‌اند.

مسئله - مستحب است ترتیل در قرائت، یعنی کلمات را به سرعت زیاد نخوانند و مکث زیاد نکنند و به طور اقتصاد و میانه روی بخوانند و حفظ و قوف و ادای حروف به طور صراحت کنند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - در هر آیه که تخویفی و ترغیبی است و حالتی از برای نمازگزار است که بخواهد مکرر آن آیه را بخواند و گریه کند و عبرت گیرد جایز است مکرر خواندن آن، بلکه مستحب است. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء به آن فتوی داده‌اند.

مسئله - جایز نیست آمین گفتن بعد از قرائت حمد بلکه در جمیع نماز چرا که آن از کلمات نصاری است که عامه آن را در نماز خود می‌گویند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست و بسیاری از فقهاء آن را باعث بطلان نماز می‌دانند.

مسئله - در نماز جماعت هرگاه امام از قرائت حمد فارغ شد و مأوم بخواهد چیزی بگوید، بگوید الحمد لله رب العالمین. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به استحباب آن داده‌اند.

مسئله - در نمازهای واجبی شبانه‌روزی دو سوره بعد از حمد در یک رکعت نباید خواند و در نمازهای نافله جایز است که سوره‌های متعدده بعد از حمد در یک رکعت بخوانند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - چهار سوره‌ای که سجده واجب در آن است در نماز نباید خواند و بعضی از فقهاء جایز ندانسته‌اند خواندن آنها را در نماز. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی مکروه دانسته‌اند و نخواندن آنها در نماز راه نجات است.

مسئله - کسی که بخواهد در بین نماز راه برود به طوری که روی او از قبله نگردد، در بین راه رفتن قرائت نکند و برود به آن موضعی که می‌خواهد پس ساکن شود و قرائت کند. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء به آن فتوی داده‌اند.

مسئله - مکروه است که در بین نماز باز ایستند از قرائت به جهت گوش دادن به کلام سخنگویی. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هر کلامی که ذکر خدا و رسول او صلی الله علیه وآله در آن باشد و با خدا تکلم کند، جایز است در بین نماز. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - مکروه است که یک سوره در دو رکعت بعد از حمد خوانده شود مگر سوره توحید که بدون کراهت در هر دو رکعت می‌توان خواند. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - مکروه است که در نمازهای یک شبانه‌روزی سوره توحید خوانده نشود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه کسی به خواندن سوره‌ای مشغول باشد و فراموش کند بعضی از کلمات آن را، آن سوره را ترک کند و سوره توحید بخواند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه کسی در نماز سوره‌ای را می‌خواند و در بین خواندن آن سوره بخواهد سوره دیگر بخواند جایز است که آن سوره را ترک کند و هر سوره که می‌خواهد بخواند مگر سوره توحید و سوره جحد که عدول از آنها به سوره دیگر نباید کرد مگر در نماز جمعه و نماز ظهر روز جمعه چنانکه خواهد آمد. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده‌اند و بعضی از فقهاء در جواز عدول از سوره‌ای به سوره‌ای شرط دانسته‌اند که در سوره اول از نصف تجاوز نکرده باشند و در صورت تجاوز از نصف، جایز ندانسته‌اند عدول را، و بعضی مکروه دانسته‌اند عدول را بعد از تجاوز از نصف، و در این قول جمع بین الاخبار هم شده و محکم‌تر از قول اول به نظر می‌رسد.

مسأله - هرگاه در ظهر روز جمعه یا در نماز جمعه بعد از حمد شروع شد به سوره توحید، مستحب است که آن را تمام نخواند و عدول کنند به سوره جمعه و منافقین، یا آنکه آن نماز را در دو رکعتی سلام گویند به قصد استحباب و نماز ظهر، یا جمعه را از سر گیرند. و بعضی از فقهاء در صورت تجاوز از نصف، نماز را به قصد استحباب کردن اولی از عدول دانسته‌اند و در احادیث هم اشاره به این مطلب هست.

مسأله - کسی که در بین خواندن سوره فراموش کرد باقی آن را و سوره دیگر خواند و بعد از خواندن آن سوره به یادش آمد تتمه سوره سابقه، سوره سابقه را نباید اعاده کند و باید به همان سوره که تمام آن را خوانده اکتفا کند و رکوع کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مکروه است خواندن سوره توحید به یک نفس و مستحب است در یکی از مواضع وقف آیات آن نفس کشیدن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - سوره والضحی و اَلَمْ نَشْرَحْ یک سوره‌اند و همچنین سوره اَلَمْ تَرَ و اَلْیَاف یک سوره‌اند. پس اگر در نمازهای شبانه‌روزی واجبی شروه به سوره سابقه شد سوره لاحق آن را هم با بسم الله الرحمن الرحیم باید خواند که کمتر از یک سوره تمام خوانده نشود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست و روایت شده که سوره انفال و براءت هم یک سوره‌اند و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - در حال تعجیل و ضرورتی، به حمد تنها می‌توان اکتفا کرد و سوره نخواند. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - در وقتی که وقت نماز تنگ شده باشد نباید شروع کرد به سوره‌های طولانی که نماز، به خواندن آنها قضا شود. بلکه اگر به خواندن سوره، نماز قضا شود نباید سوره‌ای به غیر از حمد خواند و به همان باید اکتفا کرد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - در ظهر جمعه هرگاه سوره‌ای غیر از سوره جمعه و منافقین خوانده شود مستحب است اعاده کردن نماز و خواندن سوره جمعه و منافقین در آن، چه در سفر باشد یا در حضر. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - سوره قل اعوذ برب الفلق و سوره قل اعوذ برب الناس به اتفاق علمای شیعه اثنا عشری از سوره‌های قرآنند. چنانکه در احادیث وارد شده اگر چه در قرآن ابن مسعود نبوده، پس هریک را در نمازهای واجبی و مستحبی می‌توان خواند و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که از روی تقیه اقتدا کند به مخالفین، قرائت کند در دل خود اگر ممکن نباشد تلفظ کردن به آن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مطلب سیزدهم در رکوع است و در آن چند مسأله است:

مسأله - وجوب رکوع در نماز، محل اتفاق جمیع فقهاء است و وجوب آن مثل وجوب خود نماز به حد ضرورت رسیده. مطابق با کتاب خدا و احادیث ائمه هدی علیهم السلام.

مسأله - واجب است در رکوع در حال اختیار، خم شدن به قدری که سر انگشتان به زانوها برسد. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - واجب است سکون و اطمینان در رکوع به قدر ذکر کردن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - واجب است ذکر کردن در حال اطمینان در رکوع. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - در هر رکعتی یک رکوع است نه زیاده. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که پیش از ذکر رکوع بگویند: اَللّٰهُمَّ لَكَ رَكَعْتُ وَ لَكَ اَسَلَمْتُ وَ بِكَ اَمْنْتُ وَ عَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ وَ اَنْتَ رَبِّيْ خَشَعَ لَكَ قَلْبِيْ وَ سَمِعِيْ وَ بَصَرِيْ وَ شَعْرِيْ وَ بَشْرِيْ وَ لَحْمِيْ وَ دَمِيْ وَ مُحْيِيْ وَ عَصَبِيْ وَ عِظَامِيْ وَ مَا اَقْلَنْتُهُ قَدَمَايَ غَيْرَ مُسْتَنْكِفٍ وَ لَا مُسْتَكْبِرٍ وَ لَا مُسْتَحْسِرٍ پس ذکر رکوع را بگوید. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کفایت می‌کند در ذکر رکوع، مطلق ذکر مثل سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و صلی الله علی محمد و آله، یعنی هریک از اینها کفایت می‌کند. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - مستحب است که سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَ بِحَمْدِهِ را در رکوع اختیار کنند و مستحب است که سه مرتبه بگویند و بهتر پنج مرتبه و بهتر هفت مرتبه است. و این ذکر عظیم‌ترین ذکرها است در رکوع به طوری که بعضی از فقهاء آن را معیناً واجب دانسته‌اند.

مسأله - مستحب است اختیار کردن سبحان الله سه مرتبه در رکوع به طوری که بعضی از فقهاء ذکر رکوع را منحصر دانسته‌اند در سبحان ربی العظیم و بحمده یا سه سبحان الله.

مسأله - ذکر رکوع را هر قدر بیشتر بگویند بهتر است حتی آنکه سی و سه مرتبه ذکر رکوع از معصوم علیه السلام شمرده شده. و در بعضی احادیث تا شصت مرتبه شنیده شده.

مسأله - مستحب مؤکد است که ذکر رکوع را سه مرتبه بگویند، حتی آنکه در حدیثی وارد شده که هر کس دو مرتبه بگوید ثلث نماز او ناقص است و هر کس یک مرتبه بگوید دو ثلث نماز او ناقص است و هر کس هیچ نگوید نمازی از برای او نیست. و از این است که بعضی از فقهاء سه مرتبه را واجب دانسته‌اند و لکن بعد از رسیدن سایر احادیث در کفایت کردن یک مرتبه و در کفایت کردن ذکر مطلق، معلوم می‌شود تأکید استحباب سه مرتبه.

مسأله - مستحب مؤکد است تکبیر گفتن از برای رکوع در حال قیام. حتی آنکه بعضی از فقهاء واجب دانسته‌اند. مسأله - مستحب است که هر دو دست را در حال گفتن الله اکبر بلند کنند به طوری که در تکبیر الاحرام گذشت. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که دست راست را پیش از دست چپ بر زانوی راست گذارند و دست چپ را بعد از آن بر زانوی چپ گذارند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که پشت را در حال رکوع مثل کمان خم نکنند و راست باشد به طوری که اگر قطره روغنی بر روی آن باشد به سمتی میل نکند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که در حال رکوع گردن را بکشند و سرنگون نباشند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است از برای مردان که کف دستها را پر کنند به سر زانوها و جمیع انگشتها منفرج و گشوده باشند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که زانوها در حال رکوع به عقب گشته باشد و خم نباشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است از برای مردان که فاصله در میان قدمهایشان در حال رکوع یک وجب باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که نظر در حال رکوع در میان دو قدم باشد یا چشمها را برهم گذارند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - واجب است بعد از ذکر رکوع ایستادن به طوری که مهره‌های پشت بر روی هم قرار بگیرد به طور اعتدال، و واجب است آرام گرفتن در حال ایستادن بعد از رکوع. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است گفتن سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ در حال برخاستن از رکوع و آرام گرفتن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مستحب است از برای مأوم که بعد از برخاستن از رکوع بگوید اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ چون امام بگوید سَمِعَ اللّٰهُ لِمَنْ حَمِدَهُ. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مستحب است تکبیر گفتن بعد از رکوع در حال قیام و آرام گرفتن و دستها را بلند کردن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مستحب است از برای مردان که دستها را پیش از زانوها بر زمین گذارند در وقت فرود آمدن از برای سجود بعد از رکوع. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مستحب است از برای مردان که دستها را با هم یک دفعه بر زمین گذارند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مستحب است از برای زنها که در حال رکوع انگشتان دستها را در بالای زانوها بگذارند که زیاد خم نشوند که عقب آنها بلند شود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مستحب است از برای زنها که در وقت نشستن از برای سجود زانوی خود را پیش از دستهای خود بر زمین گذارند که عقب آنها بلند نشود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - جایز است برداشتن دست از روی زانو در بین رکوع و دوباره گذاشتن از برای حاجتی مثل خارانیدن بدن و غیر آن و لکن صبر کردن و بر نداشتن افضل است. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - منفرد مخیر است در جهر و اخفات در ذکر رکوع و مستحب است از برای امام جهر و از برای مأوم اخفات. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مطلب چهاردهم در سجود و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسئله است:

مسئله - واجب بودن دو سجده در هر رکعتی از نماز، به اتفاق جمیع فقهاء و علماء بلکه به ضرورت اسلام و ایمان مطابق با کتاب خدا و احادیث ائمه هدی علیهم السلام معلوم شده.

مسئله - یکی از دو سجده از جمله فریضه ای است که خداوند عالم جلّ شأنه واجب قرار داده و دیگری را پیغمبر صلی الله و علیه وآله واجب قرار داده. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - بعد از فارغ شدن از رکوع و راست ایستادن، باید فرود آمد برای سجود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مستحب است از برای مردان که در فرود آمدن از برای سجود دستها را پیش از زانوها بر زمین گذارند و زنها بر دو الیه خود بنشینند و بعد دستها را بر زمین گذارند که عقب آنها بلند نشود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مستحب است که هر دو دست را یک دفعه با هم بر زمین گذارند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - واجب است سجده کردن در نماز در حال اختیار بر هفت عضو که پیشانی و دو کف دستها و دو زانوها و دو سر انگشتان بزرگ پاها باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مستحب است که سر بینی را هم بر زمین گذارند در سجود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.
مسئله - در هریک از این اعضوها مستمی کافی است که بر مواضع خود گذارده شوند اگر چه به قدر سر انگشتی باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - واجب است که هریک از اعضوها در موضع خود قرار گیرد و بر هیئت سجود آرام گیرند در حال اختیار به قدر ذکر کردن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مستحب است که پیش از ذکر سجود بگویند: اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ لَکَ سَجَدْتُ وَ بِکَ اَمَنْتُ وَ لَکَ اَسَلْتُ وَ عَلَیْکَ تَوَكَّلْتُ وَ اَنْتَ رَبِّیْ سَجَدَ وَ جَهِیْ لِیْ لَدٰی خَلْقَهُ وَ شَقَّ سَمْعَهُ وَ بَصَرَهُ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ تَبَارَکَ اللهُ اَحْسَنُ الْخَالِقِیْنَ وَ بعد ذکر سجود کنند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - ذکر مطلق کفایت می کند در سجود چنانکه در رکوع گذشت. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کفایت می کند یک مرتبه ذکر کردن چنانکه در رکوع گذشت. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - مستحب است سه مرتبه ذکر کردن و بهتر پنج مرتبه و بهتر هفت مرتبه است. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - مستحب است که در میان ذکرها اختیار کنند سُبْحَانَ رَبِّیْ الْاَعْلٰی وَ بِحَمْدِهِ را و این ذکر بالاترین ذکرهاست در سجود و مستحب است سه مرتبه گفتن آن. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - جایز است در سجود گفتن سه سبحان الله پی در پی و اکتفا کردن به آن و یک مرتبه هم کفایت می کند چنانکه در رکوع گذشت. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - مستحب است در سجود و رکوع صلوات فرستادن بر محمد و آل او صلی الله علیه و آله و صلوات بر او و آل او، تسبیح و تهلیل و تحمید خدای تعالی است و جایز است که اکتفا کنند در ذکر رکوع و سجود به همین که بگویند صَلَّی اللهُ عَلَیْ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - مستحب است از برای مردان که در سجود ذراعهای خود را بلند کنند مانند دو بال و بر زمین نگذارند و به رانها و زانوهای نچسبانند و کف دستها را بر زمین گذارند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مستحب است در سجود که انگشتهای دستها به هم چسبیده باشد و سر انگشتها رو به قبله بر زمین گذارده شود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مستحب است که کف دستها مقابل با سر شانه ها و صورت بر زمین گذارده شود و محاذی زانوها نباشد و نزدیک صورت بر زمین گذارده نشود و قدری منحرف باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مستحب است که نظر در حال سجود به طرف سر بینی باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.
مسئله - مستحب است از برای زنها که در حال سجود اعضای آنها به هم جمع باشد و ذراع آنها بر زمین باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مستحب است که موضع قدم و موضع سجود مساوی باشند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.
مسئله - جایز است که موضع سجود بلندتر باشد از موضع قدم به قدر چهار انگشت بسته. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - در زمین سر اشیب جایز است سجود کردن خواه پیشانی در بلندی واقع شود یا قدمها در بلندی باشد به شرط آنکه بتوان سجده کرد و آن بلندی و پستی از وضع خود زمین باشد نه آنکه ساخته باشند مانند دکانها و سکوها. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - هرگاه پیشانی واقع شود بر موضع ناهمواری، یا واقع شود بر روی چیزی که سجده بر آن جایز نیست، می‌توان کشید آن را تا برسد به زمین هموار و چیزی که سجده بر آن جایز است گذاشت به شرط آنکه نشینند که بعد از نشستن سر را بر زمین گذارند. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - هرگاه در پیشانی دُملی و بُثُوری باشد، باید موضع سجود را به اندازه آن گود کرد تا پیشانی بر زمین قرار گیرد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه در موضعی از پیشانی دُملی یا جراحی باشد، موضعی که صحیح است بر زمین باید گذارد، و هرگاه تمام مجروح باشد ابروی راست را باید بر زمین گذارد، و هرگاه آن هم مجروح باشد ابروی چپ را باید گذارد، و اگر در آن هم مانعی باشد ذقن و چنه را باید بر زمین گذارد از برای سجود. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.
مسئله - جایز است در حال سجود دست را برداشتن از برای خاراندن بدن و باز بر جای خود گذاردن، و برنداشتن و صبر کردن افضل است. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - مستحب است که دستها در حال سجود بر زمین واقع شود نه بر روی فرش و امثال آن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مکروه است پف کردن و دمیدن در موضع سجود از برای رفع گرد و غبار اگر کسی در جنب مصلی باشد که گرد به او نشیند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه در سجود خاکی و ریگی به پیشانی بچسبد جایز است پاک کردن آن با دست. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - جایز است که موضع سجود را با دست هموار کنند اگر ناهموار باشد و سنگریزه در آن باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - مستحب است که اثر سجود در پیشانی باشد و مکروه است که شخص دیده شود و در پیشانی او اثر سجود نباشد، و حاصل می شود اثر سجود در پیشانی به زیاد سجده کردن و محکم گذاردن پیشانی بر زمین. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - واجب است سر برداشتن از سجده اولی بعد از ذکر و نشستن و آرام گرفتن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است بعد از سجده اولی تکبیر گفتن و دستها را بلند کردن همراه تکبیر در حال نشستن به آرامی. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است به طور توّک نشستن در میان دو سجده چنانکه در تشهد کیفیت آن خواهد آمد ان شاء الله تعالی. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است استغفار کردن در میان دو سجده و دعائی که وارد شده بخوانند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مکروه است در میان دو سجده که دستها را از زمین برندارند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که نظر در حال نشستن بر دامن باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که در حال استقرار در نشستن تکبیر بگویند از برای سجده دوم و دستها را در حال تکبیر بلند کنند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - واجب است که سجده دوم را بعد از نشستن و آرام گرفتن به عمل آورند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است تکبیر گفتن و دستها را به همراه تکبیر بلند کردن بعد از سجده دوم. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - واجب است بعد از سجده دوم نشستن و آرام گرفتن و بعد از آرامی برخاستن از برای رکعت دوم و رکعت چهارم در رکعت اولی و رکعت سوّم. چنانکه در احادیث وارد شده و محققین از فقهاء فتوی به آن داده اند و این جلسه را ائمه علیهم السلام به عمل می آوردند و امر به آن می کردند و رؤسای ضلالت اعتناء به آن نمی کردند.

مسأله - واجب است بعد از نشستن و آرام گرفتن، برخاستن از برای رکعت دوم. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست مگر در وجوب نشستن.

مسأله - مستحب است از برای مردان که در حال برخاستن، دستها را بر زمین گذارند و به آنها تکیه کنند و بعد زانو ها را از زمین بردارند پیش از برداشتن دستها و برخیزند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که کف دستها باز باشد و انگشتان به هم بسته باشد بر روی زمین نه آنکه انگشتان در کف دست جمع باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است از برای زنها که دستها را بر زمین نگذارند مانند مردان در وقت برخاستن که عقب آنها بلند نشود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که در حال برخاستن بگویند: بِحَوْلِ اللَّهِ وَ قُوَّتِهِ أَقُومُ وَ أَقْعُدُ وَ أَرْكُعُ وَ أَسْجُدُ. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - واجب است سجده کردن بعد از خواندن آیه سجده بر خواننده و گوش دهنده در چهار سوره «الم تنزیل» و «حم سجده» و «والنجم» و «اقراء». چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است سجده کردن بعد از خواندن و گوش دادن در یازده موضع دیگر در سوره‌هایی که ذکر می‌شود و آنها سوره اعراف و سوره رعد و سوره نحل و سوره بنی اسرائیل و سوره مریم و سوره حج در دو موضع آن و سوره فرقان و سوره نمل و سوره ص و سوره اذا السماء انشقت. چنانکه در عمومات احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - طهارت در سجدهات قرآن - چه واجب باشد و چه مستحب - شرط نیست بلکه جنب و حائض هم باید سجده کنند در چهار سوره به طور وجوب و در سایر سوره‌ها به طور استحباب. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - وجوب رو به قبله سجده کردن در سجدهات قرآنی از احادیث معلوم نمی‌شود اگرچه رو به قبله سجده کردن بی اشکال و بی نقص است.

مسأله - مستحب است در سجده، تلاوت ذکر مطلق و لا اله الا الله حقاً حقاً و لا اله الا الله ايماناً و تصديقاً و لا اله الا الله عبودية و رِقاً سَجَدْتُ لَكَ يَا رَبِّ تَعَبُّداً وَ رِقاً وارد شده و عباراتی دیگر نیز وارد شده.

مسأله - تکبیری قبل از سجدهات تلاوت، و تشهد و سلامی بعد از آنها نیست و تکبیری بعد از آنها مستحب است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که فراموش کرد سجده تلاوت را، هر وقت به یادش آید باید سجده کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مطلب پانزدهم در قنوت و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسأله است:

مسأله - سیرت ائمه طاهرين عليهم السلام و شیعیان ایشان بر این بوده که قنوت را در حال اختیار ترک نمی‌کردند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - بعضی از فقهاء قنوت را واجب دانسته‌اند و بیشتر آن را مستحب دانسته‌اند و احتیاط تمام در این است که در حال اختیار ترک نکنند آن را.

مسأله - جایز است ترک قنوت در حال تقيه و کفایت می‌کند که سه مرتبه بسم الله الرحمن الرحيم بخوانند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - قنوت در هر نمازی در رکعت دوم بعد از قرائت و قبل از رکوع است مگر در بعضی نمازها به طوری که خواهد آمد ان شاء الله تعالی. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - قنوت در نماز جمعه در هر دو رکعت است، در رکعت اولی بعد از قرائت و قبل از رکوع و در رکعت دوم بعد از رکوع است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - قنوت در نماز آیات در هر دو رکعت است بعد از قرائت و قبل از هر رکوع جفتی، یعنی قبل از رکوع دوم و چهارم و ششم و هشتم و دهم. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - در رکعت دوم نماز شفع و در رکعت سوم که نماز و تراست قنوت هست. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - در نماز عیدین در هر دو رکعت قنوت است چنانکه خواهد آمد ان شاء الله تعالی. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است تکبیر گفتن از برای قنوت، پیش از قنوت و بعد از آن و دستها را بلند کردن در حال تکبیر. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که هر دو دست را بلند کنند در مقابل صورت به طوری که کف دستها رو به آسمان باشد و پشت آنها رو به زمین، و انگشتان باز باشد متصل به یکدیگر به غیر از انگشت بزرگ که باید باز باشد و متصل نباشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - دعاها بسیار در حال دست برداشتن وارد شده و کفایت می کند سه سبحان الله. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - بهترین دعاها از برای قنوت یا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِيلَ وَ سَتَرَ الْقَبِيحَ است تا آخر.

مسأله - رَبِّ اغْفِرْ وَ ارْحَمْ وَ تَجَاوَزْ عَمَّا تَعْلَمُ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعَزُّ الْأَجَلُّ الْأَكْرَمُ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ دعای مختصری است جامع که وارد شده در قنوت.

مسأله - دعای بخصوصی لازم نیست خواندن و هر حاجتی که شخص دارد همان حاجت را از خدای تعالی طلب نماید. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - جایز است در قنوت نفرین کردن به دشمن و اسم بردن او اگر مستحق نفرین باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است در قنوت صلوات فرستادن بر محمد و آل محمد صلی الله و علیه و آله و اسم بردن هریک از ایشان و شفیع قرار دادن ایشان علیهم السلام در نزد خدای تعالی. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که بعد از خواندن قنوت کف دستها را بر نگردانند از مقابل صورت و سینه خود و به آرامی پایین آورند دستها را به طوری که کف آنها رو به خود شخص باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که در نمازهای نافله شب و روز، بعد از خواندن قنوت کف دستها را به سر و صورت بمالند و در نمازهای واجبی چنین نکنند بلکه به طوری که در مسأله سابقه گذشت عمل کنند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن

نیست.

مسئله - مستحب است در قنوت نماز وتر استغفار هفتاد مرتبه و العفو گفتن سیصد مرتبه و هذا مقام العائذ بك من النار گفتن هفت مرتبه و دعا و استغفار کردن از برای مؤمنین و مؤمنات. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست. و اگر استغفار کنند از برای چهل مؤمن یا صد نفر یا بیشتر یا کمتر سبب قبول شدن استغفار و استجاب دعوات خواهد بود. چنانکه از عموم احادیث ظاهر می شود.

و مستحب است که در قنوت وتر دست چپ را در مقابل صورت نگاه دارند و با دست راست عدد استغفار و سایر اذکار را حفظ کنند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مستحب است جهر در قنوت خصوص از برای امام و مستحب است اخفات از برای مأوم در قنوت و سایر اذکار. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مگر در اخفات از برای مأوم که بیشتر از فقهاء مستحب دانسته اند. مسئله - مکروه است در قنوت نمازهای واجبی که دستها را از مقابل صورت بالاتر برند و از سر بگذرانند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مستحب است طول دادن قنوت در غیر نماز جماعت. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست. مسئله - در تکبیر پیش از قنوت کف دستها باید رو به قبله باشد در حال برداشتن و انداختن و در تکبیر بعد از قنوت کف دستها باید رو به خود شخص باشد در حال انداختن و پایین آوردن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست. مطلب شانزدهم در تشهد و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسئله است:

مسئله - واجب است تشهد در هر نماز در رکعت دوم در نماز دو رکعتی و در رکعت دوم و رکعت آخر در نماز سه رکعتی و چهار رکعتی بعد از دو سجده. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - واجب است نشستن از برای تشهد به قدر خواندن ذکر تشهد در نمازهای واجبی در حال اختیار. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مستحب است نشستن در تشهد به طور تو رک، یعنی پای چپ را از طرف راست بیرون آورند و پشت پای راست را در کف پای چپ گذارند و بر روی پای چپ نشینند و مردان زانوهای خود را متصل به یکدیگر نکنند و قدری فاصله در میان زانوها قرار دهند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست و بر این هیئت نشستن استدعای این است که حق را برپا کن و باطل را بمیران چنانکه در احادیث وارد شده.

مسئله - مستحب است از برای زنها که رانها و زانوهای خود را متصل به یکدیگر کنند و قدری زانوها را از زمین بردارند و دستهای خود را بر روی پستانهای خود گذارند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مستحب است که دستها با انگشتهای بسته بر روی رانها گذارده شود و پشت دستها به آسمان باشد و کف آنها بر روی رانها و این هیئت دستها هیئت خوف و رهبت است از خداوند عالم جلّ شأنه. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن

نیست.

مسئله - مستحب است که در حال تشهد نظر به دامن باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مستحب است که پیش از شهادتین بگویند بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ خَيْرُ الْأَسْمَاءِ لِلَّهِ. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست و دعاها را دیگر وارد شده که ذکر آنها موجب تطویل است.

مسئله - واجب است ذکر شهادتین و صلوات بر محمد و آل محمد صلی الله و علیه و آله در تشهد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مگر آنکه بعضی در وجوب صلوات تأملی دارند.

مسئله - ذکر تشهد به طوری که در احادیث وارد شده این است: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ حْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ. و خلافی در آن نیست و بعضی از عبارات دیگر هم وارد شده و لکن کسی به وجوب آنها قائل نشده.

مسئله - مستحب است که بعد از ذکر تشهد در تشهد اول بگویند: وَ تَقَبَّلْ شَفَاعَتَهُ فِي أُمَّتِهِ وَ ارْفَعْ دَرَجَتَهُ. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - جهر و اخفات در تشهد جایز است مگر آنکه مستحب است از برای امام جهر کردن و شنوایان به مأمومین چنانکه مستحب است از برای مأمومین اخفات. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسئله - مستحب است که در وقت برخاستن از تشهد اول بگویند: بِحَوْلِ اللَّهِ وَ قُوَّتِهِ أَقُومُ وَ أَقْعُدُ یا تکبیر بگویند در بلند شدن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مستحب است که مردان در وقت برخاستن کف دستهای خود را بر زمین گذارند و تکیه به آنها کنند و بعد زانوهای خود را بردارند و زنها بلند شوند بدون اینکه تکیه بر دستهای خود کنند تا عقب آنها بلند نشود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مطلب هفدهم در سلام و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسئله است:

مسئله - ابتدای نماز و تحریم آن به تکبیرة الاحرام است، و انتهای آن و تحلیل آن به سلام است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - سلام نماز واجب است بعد از تشهد اول در نماز دو رکعتی و بعد از تشهد دوم در نماز سه رکعتی و چهار رکعتی. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مستحب است سلام بر محمد و آل محمد و سایر پیغمبران و ملائکه بعد از ذکر تشهد و قبل از سلام واجب به این طور که: اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ اَلسَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ اَلسَّلَامُ عَلَى الْأَئِمَّةِ الرَّاشِدِينَ الْمُتَّهَدِينَ اَلسَّلَامُ عَلَى جَمِيعِ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَ رُسُلِهِ وَ مَلَائِكَتِهِ. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مگر آنکه بعضی این سلام را کافی دانسته اند از برای خروج از نماز و بعد از ورود نص بر خلاف اعتنایی به خلاف نیست و بعضی از دعاها هم وارد شده که ذکر آنها موجب تطویل است.

مسأله - به گفتن سلام بر پیغمبر و آل او صلی الله علیه وآله و انبیاء و مرسلین و ملائکه، شخص از نماز خارج نمی شود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسأله - سلامی که واجب است گفتن آن و به آن شخص از نماز خارج می شود اَلسَّلَامُ عَلَینَا وَ عَلَی عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِینَ یا اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتناء باشد در آن نیست مگر آنکه لفظ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ را بعضی واجب دانسته اند و بعضی مستحب دانسته اند و دلیل استحباب اقوی است.

مسأله - هریک از این دو سلام را که شخص گفت کفایت می کند در ادای سلام واجب و فراغ از نماز به عمل می آید. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسأله - مستحب است که اَلسَّلَامُ عَلَینَا وَ عَلَی عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِینَ را با اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ جمع کنند اگر چه ادای واجب به سلام اول شده و خروج از نماز حاصل شده و سلام دوم مستحب خواهد بود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسأله - مستحب است که در وقتی که می گویند اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمْ قصد کنند دو ملکی را که بر دوش راست و چپ نشسته اند و با سر بینی اشاره کنند به دوش راست چرا که ملک موکل به حسنات بر دوش راست نشسته، پس او را محل تحیت قرار دهند و سلام را بر هر دو وارد آورند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است از برای امام که قصد کند دو ملک و مأمومین خود را در گفتن اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمْ و با گوشه چشم اشاره کند به طرف راست خود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است از برای مأمومین که سه سلام بگویند پس قصد کنند به یکی از آنها امام و دو ملک را و در سلام دوم قصد کنند کسانی را که در طرف راست او هستند از مأمومین و دو ملک را و در سلام سوم قصد کنند کسانی را که در طرف چپ او هستند از مأمومین و دو ملک را، و اگر در طرف چپ او کسی نباشد از مأمومین به دو سلام اکتفا کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مطلب هجدهم در تعقیب و سجده شکر و امور متعلقه به آنها است و در آن سه فصل است:

فصل اول در مطلق تعقیب است و در آن چند مسأله است:

مسأله - مستحب است دعا خواندن و طلب کردن حاجتهای دنیا و آخرت از خداوند عالم جلّ شأنه بعد از هر نماز واجبی و سنتی و اسم این عمل در عقب هر نماز، تعقیب است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - تعقیب رساننده تر است به رزق از رفتن در بلاد به جهت تحصیل رزق. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - تعقیب خواندن بعد از هر نمازی افضل است از نافله گزاردن بعد از آن مگر در جایی که بخصوص رسیده باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است بعد از نمازهای شبانه روزی پنج گانه تکبیر گفتن سه مرتبه و دستها را در وقت گفتن هر تکبیری بلند کردن تا نحر و گردن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است بلند کردن هر دو دست در بالای سر بعد از نماز. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است بعد از نماز خواندن این دعا: اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِيْ مَعَ مُحَمَّدٍ وَّ اٰلِ مُحَمَّدٍ فِيْ كُلِّ عَافِيَةٍ وَّ بَلَاءٍ وَّ اجْعَلْنِيْ مَعَ مُحَمَّدٍ وَّ اٰلِ مُحَمَّدٍ فِيْ كُلِّ مَثْوًى وَّ مُنْقَلَبٍ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ مَحْيَايَ مَحْيَاهُمْ وَّ مَمَاتِيْ مَمَاتَهُمْ وَّ اجْعَلْنِيْ مَعَهُمْ فِي الْمَوَاطِنِ كُلِّهَا وَّ لَا تُفَرِّقْ بَيْنِيْ وَ بَيْنَهُمْ اَبَدًا اِنَّكَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ پس هر کس دعای افتتاحی که پیش ذکر شد و این دعا را بعد از نماز بخواند، محشور خواهد شد با محمد و آل محمد صلی الله و علیه و آله. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که پیش از آنکه پاها را از هیئت تو رک حرکت و تغییر دهد تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام را بخواند و آن تسبیح بعد از نماز، افضل و احب است از هزار رکعت نماز و بهتر است از جمیع تعقیبها و ذکرها، چرا که اگر ذکر بهتر از آن بود پیغمبر صلی الله و علیه و آله همان را تعلیم حضرت فاطمه علیها السلام فرموده بودند و ذکر کردن آن باعث آمرزش گناهان است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که بعد از ذکر کردن تسبیح حضرت فاطمه علیها السلام بگویند: لا اله الا الله و بعد از آن استغفار کنند سه مرتبه.

مسأله - تسبیح حضرت فاطمه علیها السلام سی و چهار الله اکبر است و سی و سه الحمد لله و سی و سه سبحان الله و در بعضی احادیث که سبحان الله را پیش از الحمد لله فرموده اند مطابق روایات عامه است و محمول بر تقیه. چنانکه در احادیث وارد شده و بیشتر از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - هر گاه در تکبیرات سهو شد و زیاده از سی و چهار گفته شد، بنا را بر سی و سه باید گذارد و یک تکبیر دیگر گفت، و هر گاه در تحمیدات سهو شد و زیاده از سی و سه گفته شد بنا را بر سی و دو باید گذارد و یک الحمد لله دیگر گفت و هر گاه در تسبیحات سهو شد و زیاده از سی و سه گفته شد ممضی است و تسبیحی دیگر نباید گفت. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که تسبیحی که سی و چهار دانه باشد و از تربت حضرت سیدالشهداء علیه السلام ساخته شده باشد به همراه مؤمن باشد و به آن حساب اذکار را نگاه دارند چرا که از جمله پنج چیز است که مؤمن نباید خالی از آنها باشد و تسبیح می کند چنین تسبیحی دائماً اگر چه صاحب آن مشغول کار دیگر باشد و ثواب آن از برای صاحب آن نوشته خواهد شد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست و آن پنج چیز مسواک و شانه و سجاده و تسبیح سی و چهار دانه از تربت حضرت سیدالشهداء علیه السلام و انگشتر عقیق است.

مسأله - هر گاه در عدد تسبیح فاطمه علیها السلام شکی بهم رسید بنا را بر یقین باید گذارد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مستحب است که تسبیح حضرت فاطمه علیها السلام را تعلیم اطفال کنند چنانکه نماز را تعلیم ایشان می کنند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مستحب است بعد از هر نماز سی مرتبه یا چهل مرتبه گفتن تسبیحات اربع سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مستحب است که منصرف نشوند از نماز مگر به لعنت کردن بنی امیه و چهار مرد و چهار زن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مستحب است که بعد از هر نمازی طلب کنند از خداوند عالم جلّ شأنه بهشت را و پناه برند به او از جهنم. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مستحب است صلوات فرستادن بر محمد و آل محمد صلی الله و علیه و آله بعد از هر نمازی و در هر روزی صد مرتبه و در روز جمعه هزار مرتبه. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کمتر چیزی که کفایت می کند در تعقیب هر نمازی این است که بخوانند: اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُكَ مِنْ کُلِّ خَیْرٍ اَحَاطَ بِهِ عِلْمُكَ وَاَعُوْذُ بِكَ مِنْ کُلِّ سُوءٍ اَحَاطَ بِهِ عِلْمُكَ اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُكَ عَافِیَّتَكَ فِیْ اُمُوْرِ کُلِّهَا وَاَعُوْذُ بِكَ مِنْ خِزْیِ الدُّنْیَا وَ عَذَابِ الْاٰخِرَةِ. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست و دعای مختصر جامعی است از برای حاجات دنیا و آخرت.

مسئله - مستحب است خواندن آیه الکرسی و آیه شَهِدَ اللهُ تا سَرِیْعُ الْحِسَابِ و آیه قُلِ اللّٰهُمَّ مَالِکَ الْمُلْکِ تا بِغَیْرِ حِسَابٍ بعد از هر نماز. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مستحب است خواندن این دعا در عقب هر نماز فریضه: لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ وَحْدَهُ وَ اَنْجَزَ وَ عَدَهُ وَ نَصَرَ عَبْدَهُ وَ اَعَزَّ جُنْدَهُ وَ غَلَبَ الْاَحْزَابَ وَحْدَهُ فَلَهُ الْمُلْکُ وَ لَهُ الْحَمْدُ یُحْیِیْ وَ یُمِیْتُ وَ هُوَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مستحب مؤکد است که پیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب آن ده مرتبه هر یک از این تهلیلات و تعویذات را بخوانند و تهلیلات این است: لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیْکَ لَهُ لَهُ الْمُلْکُ وَ لَهُ الْحَمْدُ یُحْیِیْ وَ یُمِیْتُ وَ هُوَ حَیٌّ لَا یَمُوْتُ بَیْدُهُ الْخَیْرُ وَ هُوَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ و تعویذات این است: اَعُوْذُ بِاللّٰهِ السَّمِیْعِ الْعَلِیْمِ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّیَاطِیْنِ وَ اَعُوْذُ بِكَ رَبِّ اَنْ یَحْضُرُوْنَ اِنَّ اللهَ هُوَ السَّمِیْعُ الْعَلِیْمُ. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مگر آنکه بعضی واجب دانسته اند آن را به جهت آنکه فرموده اند که هر گاه فراموش شد باید قضاء کند آن را در وقت تذکر، چنانکه فرائض را باید قضاء کرد. و تعقیبات مفصله در احادیث وارد شده و ذکر همه آنها موجب تطویل است و در هر کتابی که از برای عمل کردن نوشته شده می توان به آن کتاب رجوع کرد و عمل کرد پس هر کس بخواهد به آنها رجوع کند.

مسئله - چیزی که به نماز ضرر می رساند، به تعقیب هم ضرر می رساند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - رخصت داده اند از برای کسی که شغلی دارد که از پی شغل خود برود و تعقیب بخواند مادام که با وضو باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

فصل دوم در تعقیبات مخصوصه بعضی از نمازها است و در آن چند مسأله است :

مسأله - مستحب است که بعد از نماز صبح و بعد از نماز مغرب هفت مرتبه بخوانند: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که بعد از نماز صبح صد مرتبه صلوات بفرستند بر محمد و آل محمد صلی الله و علیه وآله. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است استغفار بعد از نماز صبح و بعد از نماز عصر هفتاد مرتبه. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است خواندن سوره انا انزلناه بعد از نماز عصر ده مرتبه. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است نشستن بعد از نماز عصر به قدر یک ساعت از برای خواندن دعا و تعقیب. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است نشستن بعد از نماز صبح تا طلوع آفتاب از برای دعا و تعقیب خواندن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که در هر صبح این دعا را بخوانند: اَبْتَدِأُ يَوْمِي هَذَا بَيْنَ يَدَيَّ نِسْيَانِي وَ عَجَلْتَنِي بِسْمِ اللَّهِ وَ مَا شَاءَ اللَّهُ.

مسأله - مستحب است خواندن سوره توحید در تعقیب نماز صبح یازده مرتبه. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که در هر صبح و هر شام سه مرتبه بخوانند: اَللّهُمَّ اجْعَلْنِي فِي دِرْعِكَ الْحَصِيَّةِ الَّتِي تَجْعَلُ فِيهَا مَنْ تُرِيدُ.

مسأله - مکروه است تکلم کردن بعد از نماز مغرب و در بین چهار رکعت نافله مغرب. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

فصل سَوِّم در سجده شکر و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسأله است :

مسأله - مستحب است سجده شکر از برای هر نعمتی که خداوند عطا کند و هر بلائی که رفع کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب مؤکد است سجده شکر بعد از هر نمازی خصوص نمازهای پنج گانه چرا که هر نقصی که در نماز واقع شده سجده شکر رفع می کند آن نقص را. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است در سجده شکر که سینه و شکم را به زمین بچسبانند و ذراعها را بلند نکنند بلکه بر زمین، فرش کنند و بچسبانند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که اول پیشانی را بر زمین گذارند و دعایی که وارد شده بخوانند، و بعد طرف راست صورت را بر زمین گذارند و دعایی که وارد شده بخوانند، و بعد طرف چپ صورت را بر زمین گذارند و دعایی که وارد شده بخوانند، و

بعد پیشانی را بر زمین گذارند و دعایی که وارد شده بخوانند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مستحب است طول دادن سجده شکر. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مستحب است که در سجده شکر صد مرتبه بگویند شُكْرًا شُكْرًا و صد مرتبه بگویند عَفْوَاً عَفْوَاً. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کمتر چیزی که کفایت می کند در سجده شکر این است که شُكْرًا لِلَّهِ بگویند به قدری که نفس قطع شود و کمتر این است که سه مرتبه بگویند شُكْرًا لِلَّهِ.

مسئله - مستحب است سجده شکر از برای هر نعمتی که متجدد شود و هر بلایی که رفع شود. و اگر در حال سواری باشند پیاده شوند و صورت خود را بر خاک گذارند، و اگر مانعی از پیاده شدن باشد سر را بر قریوس زین گذارند، و اگر نتوانند طرف صورت را بر کف دست گذارند و حمد کنند خدا را، و اگر در میان مردم باشند و از شهرت بترسند دست خود را در زیر شکم خود گذارند و چنان به مردم اظهار کنند که دردی گرفته بر شکم و حمد کنند خدا را. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مستحب است که در سجده شکر بگویند: اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اُشْهِدُكَ وَ اُشْهِدُ مَلَائِکَتَكَ وَ اَنْبِیَاءَكَ وَ رُسُلَكَ وَ جَمِیعَ خَلْقِكَ اَنْتَ اللهُ رَبِّیْ وَ الْاِسْلَامُ دِیْنِیْ وَ مُحَمَّدًا نَبِیِّیْ وَ عَلِیًّا وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَیْنَ وَ عَلِیَّ بْنَ الْحُسَیْنِ وَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِیٍّ وَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ وَ مُوسٰی بْنَ جَعْفَرٍ وَ عَلِیَّ بْنَ مُوسٰی وَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِیٍّ وَ عَلِیَّ بْنَ مُحَمَّدٍ وَ الْحَسَنَ بْنَ عَلِیٍّ وَ الْحُجَّةَ بْنَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ اٰمَنْتِیْ بِهِمْ اَتَوَلّٰی وَ مِنْ اَعْدَائِهِمْ اَبْرَءُ پس سه مرتبه بگویند: اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَنْشُدُكَ دَمَ الْمَظْلُوْمِ (۱) و بعد سه مرتبه بگویند: اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَنْشُدُكَ بِاِیْوَائِكَ عَلٰی نَفْسِكَ لِتُهْلِكَتَهُمْ بِاَیْدِی الْمُوْمِنِیْنَ اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَنْشُدُكَ بِاِیْوَائِكَ عَلٰی نَفْسِكَ لِاَوْلِیَائِكَ لَتُظْفِرَ لَهُمْ بِعَدُوِّكَ وَ عَدُوَّهُمْ اَنْ تُصَلِّیَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَلٰی الْمُسْتَخْفِیْطِیْنَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ پس سه مرتبه بگویند:

اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُكَ الْیُسْرَ بَعْدَ الْعُسْرِ پس طرف راست صورت را بر زمین گذارند و بگویند: یا کَهْفِی حِیْنَ تُعِیْنِی الْمَذَهِبَ وَ تَضِیْقُ عَلٰی الْاَرْضِ بِمَا رَحَّبْتَ یا بَارِیَّ خَلْقِی رَحْمَةً بِی وَ كُنْتُ عَنْ خَلْقِی غَیْبًا صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَلٰی الْمُسْتَخْفِیْطِیْنَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ پس طرف چپ صورت را بر زمین گذارند و سه مرتبه بگویند: یا مُذِلَّ كُلِّ جَبَّارٍ وَ یا مُعِزَّ كُلِّ ذَلِیْلِ قَدْ وَ عَزَّتْكَ بَلَغَ مَجْهُودِی فَرِّجْ عَنِّی پس پیشانی را بار دیگر بر زمین گذارند و صد مرتبه بگویند شُكْرًا شُكْرًا پس حاجات خود را از خداوند طلب نمایند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مستحب است که بعد از سجده شکر دست خود را به موضع سجود خود بمالند و مسح کنند صورت و سایر اعضای بدن را تا هر جایی که دست به آن برسد که سبب ایمنی از امراض خواهد بود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مستحب است که در وقت منصرف شدن از نماز از طرف راست منصرف شوند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

۱- قوله دم المظلوم یعنی الحسین علیه السلام؛ منه اعلی الله مقامه.

مطلب نوزدهم در چیزهایی است که نماز را می‌شکند و باطل می‌کند آن را و امور متعلقه به آنها و در آن چند مسأله است:

مسأله - باطل می‌کند نماز را آنچه که باطل کننده وضو و طهارت باشد هر گاه در بین نماز صادر و حاصل شود و تفصیل آن در جای خود گذشت. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که در بین نماز از روی تعمّد تکلم کند به کلامی غیر از قرآن و ذکر و دعاء، نماز او باطل می‌شود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - سلام بیجا از روی عمد به یکی از صیغه‌هایی که در سلام گذشت، نماز را باطل می‌کند. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - پشت به قبله کردن در بین نماز واجبی، نماز را باطل می‌کند در حال اختیار. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده‌اند و بعضی بطلان نماز را به آن، مخصوص به حال تعمّد دانسته‌اند نه در حال سهو و در احادیث این تفصیل نیست.

مسأله - منحرف شدن از سمت قبله به تمام بدن در حال اختیار در نماز واجبی، نماز را باطل می‌کند. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده‌اند و بعضی بطلان نماز را مخصوص به حال تعمّد دانسته‌اند نه در حال سهو و این تفصیل در احادیث نیست.

مسأله - خنده قهقهه و صدادار در بین نماز، نماز را باطل می‌کند نه تبسم. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - گریه صدادار از برای دنیا یا میتی در بین نماز، نماز را باطل می‌کند نه گریه از خوف خدای تعالی، چراکه گریه از خوف خدا از افضل اعمال است. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده‌اند و بعضی مکروه دانسته‌اند و بعضی گریه صدادار را مبطل نماز دانسته‌اند اگرچه از خوف خدا هم باشد و اعتنایی نیست به قولی که برخلاف نص است.

مسأله - تمام نماز واجبی هر گاه قبل از داخل شدن وقت آن واقع شود، آن نماز باطل است و کفایت نمی‌کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هر فعل کثیری که محوکننده هیئت نماز باشد نماز واجبی را باطل می‌کند. چنانکه از احادیث استنباط می‌شود و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که در بین نماز از روی عمد ناله کند، نماز او باطل می‌شود. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده‌اند و بعضی مکروه دانسته‌اند و صریح احادیث تقویت می‌کند قول اول را.

مسأله - حرام است در نماز که دست بر روی دست گذارند و این عمل بدعتی است از عامّه. چنانکه در احادیث وارد شده و بیشتر از فقهاء آن را موجب بطلان نماز دانسته‌اند و خلافتی در حرمت آن نیست.

مسأله - مکروه است چشم برهم گذاردن در بین نماز مگر در حال رکوع. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکروه است نماز کردن با دفاع بول و غایط. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکروه است نماز کردن با کفشی که تنگ باشد و پارا بیفشارد. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - مکروه است در بین نماز بازی کردن با دست و سر و ریش و سایر اعضاء. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکروه است در بین نماز تمطی و ثواب که به اصطلاح فارسیان کمان کشی و دهن درّه می گویند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکروه است در بین نماز شکستن انگشتان و کشیدن آنها بطوری که صدا کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکروه است در بین نماز تشبیه انامل و داخل کردن انگشتان در میان یکدیگر. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکروه است در بین نماز کسالت کردن و خود را به خواب دادن و خود را سنگین داشتن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکروه است در بین نماز بینی پاک کردن و آب دهن انداختن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکروه است در بین نماز مشغول شدن به کاری که دخی به نماز ندارد مثل آنکه به اطراف نظر کنند و به کتابی و مصحفی و انگشتی نظر کنند بطوری که بخوانند و در صورت زنهای محرم تأمل کنند، اما زنهای نامحرم که جایز نیست تأمل کردن در آنها. و مثل آنکه سنگریزه‌ها را بر روی زمین مساوی کنند، یا آنها را بیندازند، و اصلاح لباس کنند، و ناخن خود را قطع کنند و امثال اینها از اموری که دخی به نماز ندارد و جزء نماز نیست. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکروه است توّک در حال قیام، یعنی دستها را بر ورکها گذارند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکروه است نماز کردن در حالی که استعمال شیاف کرده باشند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز است سلام کردن بر نمازگزار و واجب است بر او ردّ سلام بطوری که سلام کرده‌اند. پس اگر سلام علیک گفته‌اند جواب گوید سلام علیک و نگوید علیک‌السلام. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه نماز گزار عطسه کند مستحب است که بگوید اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَ صَلَّی اللّٰهُ عَلَی النَّبِیِّ وَ آلِهِ وَ هَمَّچنین مستحب است که هرگاه مؤمنی عطسه کند نماز گزار این قول را بگوید. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هر کلامی که دعا و ذکر باشد در بین نماز جایز است. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - هرگاه در بین نماز حاجتی به هم رسد جایز است که اشاره کنند با سر و یا دست، یا ریگی بیندازند، یا دستی به جایی بزنند که صدا کند تا کسی که حاجت به او دارند ملتفت شود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - جایز است تنحیح کردن و تسبیح کردن از برای اعلام غیر در بین نماز. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - جایز است در بین نماز صدا را به ذکر و تسبیح بلند کردن به جهت بیدار کردن کسی که خواب است. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - هرگاه بینی در حال نماز به خون افتاد و در طرف راست و چپ و پیش رو آبی باشد و ممکن باشد شستن آن بطوری که روز از قبله نگردد، باید شست بینی را و نماز باطل نمی‌شود. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - هرگاه در بین نماز عقربی یا ماری یا گزنده دیگر نزدیک شود، آن را بکشد اگرچه به قدر گامی پیش رود و رو را از قبله نگرداند. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - جایز است در بین نماز کشتن شپش و کیک و پشه و امثال آنها. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست. مسئله - جایز است آشامیدن آب در نماز و تراگر بترسد که صبح شود و تشنه بماند در روزه خود اگرچه دو سه قدم برود و آب را بردارد و بیاشامد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - جایز است از برای زن که طفل خود را در حال تشهد بردارد و بر دامن خود گذارد و او را شیر دهد و از گریه ساکت کند. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - جایز است خاراندن بدن و پاک کردن چیزی از لباس و اصلاح کردن لباس و خلال کردن در بین نماز، و اگر این کارها را نکنند در بین نماز بهتر و افضل است. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - هرگاه در بین نماز حاجتی به چند قدمی راه رفتن شود، جایز است رو به قبله راه رفتن بطوری که روز از قبله نگردد و لکن در بین راه رفتن قرائت نکنند تا موضعی که ساکن شوند و آن وقت قرائت کنند. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - جایز است در بین نماز شمردن آیات با دست و اصلاح موضع سجود و هموار کردن ناهمواریهای موضع سجود و پاک کردن خاک از پیشانی و صورت. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - جایز نیست قطع نماز و شکستن آن بعد از تکبیرة الاحرام در حال اختیار مگر به جهت ضرورتی. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که غلامی یا حیوانی از او بخواهد بگریزد، یا مدیون او بخواهد از او فرار کند، یا کسیه پولی یا متاعی را در موضعی گذارده باشد که بترسد ببرند و معطل بماند و ناچار باشد به رفتن از برای این امور، پس اگر رفتن ممکن باشد بطوری که روی او از قبله نگردد و طول زیاد نکشد، از پی حاجت خود می‌رود و بعد نماز خود را تمام می‌کند و اگر در رفتن

ناچار روی او از قبله می گردد، یا طول زیاد می کشد، مرخص است که نماز خود را بشکند و چون رفع حاجت خود را کرد نماز را از سر گیرد. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - هرگاه طفلی رو به آتش رود، یا حیوانی بخواهد متاعی را ضایع کند، جایز است منع کردن آنها در بین نماز و مادام که تکلمی نکنند و رو از قبله نگردد نماز را باید تمام کرد و اگر تکلمی کرد و رو از قبله گشت، نماز را باید از سر گرفت. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مطلب بیستم در احکام شک در نماز و امور متعلقه به آن است و در آن چند فصل است:

فصل اول در شک در عدد رکعات نماز است و در آن چند مسأله است:

مسأله - هرگاه شک واقع شود در عدد رکعات نماز و بیشتر احتمال در اقل رود، مثل شک در میان یک و دو، یا در میان دو و سه، یا در میان سه و چهار و احتمال اقل بیشتر از اکثر رود، یعنی احتمال یک رکعت بودن بیشتر رود در شک میان یک و دو، و احتمال دو رکعت بیشتر رود در شک میان دو و سه، و احتمال سه رکعت بیشتر رود در شک میان سه و چهار، پس در این صورتهای بنای نماز را باید بر کمتر گذارد و نماز را تمام کرد و حکم جمیع نمازهای واجبی و سستی این است که در این صورت بنای نماز را بر اقل گذارند و مظنه را قائم مقام علم دانند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه شک در عدد رکعات نماز واقع شود و بیشتر احتمال در زیاده رود، بنای نماز را باید بر زیاده گذارد در هر نمازی و مظنه را باید قائم مقام علم قرار داد مثل مسأله سابقه مگر آنکه در نمازهای واجبی بعد از نماز، مستحب است سجده سهو. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه شک واقع شود در عدد نمازها و شک مساوی باشد در زیاده و کمی و احتمال به طرفی بیشتر نرود، بعضی از فقهاء بنای بر اقل گذاردن را در هر نمازی جایز دانسته اند و از احادیث هم دلیل آورده اند ولیکن بیشتر از فقهاء به تفصیلی که ذکر می شود قائل شده اند.

مسأله - هرگاه شک مساوی الطرفين واقع شود در میان رکعات نمازهای واجبی دور کعتی و سه رکعتی، مثل نماز صبح و نماز مغرب، و همچنین نماز جمعه و نمازهایی که باید در سفر دور کعت باشد، باید نماز را از سر گرفت. چنانکه در احادیث وارد شده و بیشتر از فقهاء به آن فتوی داده اند و آن قدر بی اعتنا به خلاف بوده اند که خلافتی نقل نکرده اند.

مسأله - هرگاه شک واقع شود در دو رکعت اول از نمازهای چهار رکعتی، باید نماز را از سر گرفت. چنانکه در احادیث وارد شده و بیشتر از فقهاء فتوی به آن داده اند مثل مسأله سابقه.

مسأله - هرگاه شک واقع شود در نمازهای چهار رکعتی در میان دو و سه قبل از اكمال سجده تین، نماز را باید از سر گرفت. چنانکه در احادیث وارد شده و بیشتر از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - هرگاه شک واقع شود در میان دور کعت و سه رکعت در نمازهای چهار رکعتی بعد از اكمال سجده تین، بنای نماز را بر سه رکعت باید گذارد و نماز را تمام کرد و سلام گفت و بعد از سلام یک رکعت ایستاده باید بجا آورد با حمد تنها بدون سوره و

ر کوع کرد بادو سجود و تشهد خواند و سلام گفت و اسم این نماز، نماز احتیاط است. چنانکه در احادیث وارد شده و بیشتر از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - هرگاه شک واقع شود در میان سه رکعت و چهار رکعت، خواه قبل از اكمال سجده بنای نماز را بر چهار رکعت باید گذارد و نماز را تمام کرد و سلام گفت و بعد از سلام، یک رکعت ایستاده یا دو رکعت نماز نشسته باید بجاآورد از برای احتیاط با حمد تنها بدون سوره و مخیر است شخص در میان یک رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته. چنانکه در احادیث وارد شده و بیشتر از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - هرگاه شک واقع شود در میان دو رکعت و چهار رکعت، پس اگر قبل از اكمال سجده شک حاصل شده نماز را از سر باید گرفت و اگر بعد از اكمال سجده بنای نماز را بر چهار رکعت باید گذارد و نماز را تمام کرد و سلام گفت و بعد از سلام دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بجاآورد با حمد تنها بدون سوره. چنانکه در احادیث وارد شده و بیشتر از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - هرگاه شک واقع شود در میان دو رکعت و سه رکعت و چهار رکعت بعد از اكمال سجده بنای نماز را بر چهار رکعت باید گذارد و نماز را تمام کرد و سلام گفت و بعد از سلام دو رکعت نماز احتیاط ایستاده با حمد تنها باید بجاآورد و بعد از آن دو رکعت دیگر نماز نشسته با حمد تنها باید بجاآورد که اگر اصل نماز در واقع دو رکعت بوده، دو رکعت احتیاط ایستاده تمام آن باشد و اگر در واقع سه رکعت بوده، دو رکعت نماز نشسته که به جای یک رکعت محسوب است تمام آن باشد و اگر در واقع چهار رکعت بوده، نمازهای احتیاط نافله‌ای است و ثواب آنها را می‌دهند. چنانکه در احادیث وارد شده و بیشتر از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - نمازهای احتیاط را به قصد وجوب باید بجاآورد پس هرگاه بعد از انجام آنها معلوم شد که نماز اصل ناقص بوده، نمازهای احتیاط آن را تمام کرده و اگر معلوم شد که نماز اصل ناقص نبوده، ثواب نمازهای احتیاط را به صاحبش خواهند داد و اگر معلوم نشد، در نزد خداوند جلّ شأنه معلوم و ممضی است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه شک واقع شود در میان چهار رکعت و پنج رکعت و بیشتر، بنای نماز را بر چهار باید گذارد و نماز را تمام کرد و سلام گفت و بعد از سلام دو سجده سهو باید کرد با تشهد خفیف و سلام به طوری که خواهد آمد ان شاء الله تعالی. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده‌اند و بعضی از احکام غیرمنصوص که در این صورت گفته‌اند اعتنائی به آنها نیست.

مسئله - هرگاه شک واقع شود در میان سه رکعت و پنج رکعت، یا در میان سه و چهار و پنج رکعت، بنای نماز را بر چهار رکعت باید گذارد و نماز را تمام کرد و سلام گفت و بعد از سلام دو رکعت نماز احتیاط نشسته با حمد تنها باید بجاآورد که اگر نماز اصل در واقع سه رکعت بوده تمام شود و دو سجده سهو از برای احتمال زیادتی باید بعمل آورد. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - هرگاه شک واقع شود در بین نماز به طوری که شخص نداند چند رکعت نماز کرده و چند رکعت باقی مانده، نماز را باید از سر گرفت. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه بعد از تمام نماز و سلام آن شکی حاصل شود در عدد رکعات نماز، اعتنائی به آن شک نباید کرد و چیزی بر شخص نیست و عملی نباید بکند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

فصل دوم در شک در افعال نماز است و در آن چند مسأله است:

مسأله - هرگاه در حال قیام قبل از شروع در استعاذه و قرائت شکی حاصل شود که آیا تکبیر الاحرام را گفته یا نگفته، واجب است که تکبیر الاحرام را بگوید و هرگاه در حال استعاذه و قرائت یا در سایر افعال نماز شکی حاصل شد که آیا تکبیر الاحرام را گفته یا نگفته، آن شک اعتبار ندارد و اعتنائی به آن شک نباید کرد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه در حال قیام شکی حاصل شود که آیا حمد و سوره خوانده یا نخوانده، باید آنها را بخواند و اگر در حال رکوع یا سایر افعال نماز شک حاصل شود که آیا حمد و سوره را خوانده یا نخوانده، آن شک اعتباری ندارد و اعتنائی به آن نباید کرد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه در بین خواندن سوره شک حاصل شود که آیا حمد را خوانده یا نخوانده، آن شک اعتباری ندارد و باید سوره را تمام کرد و چیزی بر شخص لازم نیست. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - هرگاه در بین رکوع یا سجود یا تشهد شکی حاصل شد که آیا ذکر یکی از حالات سابقه را کرده یا نکرده، آن شک اعتباری ندارد و اعتنائی به آن نباید کرد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه در بین حالت بعد شکی حاصل شود که آیا حالت سابقه بعمل آمده یا نه، مثل آنکه در حال تشهد شکی حاصل شود که آیا سجود بعمل آمده یا نه، و در حال سجود شکی حاصل شود که آیا رکوع بعمل آمده یا خیر، و همچنین در هر حالت لاحق به بالنسبه به حالت سابقه، چنین شکی اعتبار ندارد و اعتنائی به آن نباید کرد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه بعد از سجود شکی حاصل شود که آیا یک سجده بعمل آورده یا دو سجده، باید یک سجده دیگر بجا آورد چرا که محل آن نگذشته. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه بعد از گذشتن وقت نمازی شکی حاصل شود که آیا نماز را در وقتش بجا آورده یا نیاورده، آن شک اعتباری ندارد و نباید نمازی بجا آورد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که کثیر الشک باشد اعتباری به شک او نیست و نباید عملی به جهت شک خود بکند و آن کسی است که در سه حالت پی در پی شک کند. مثل آنکه در رکعت اول شک کند و در رکعت دوم هم شک کند و در رکعت سوم هم شک کند، یا در حال قرائت شک کند که آیا تکبیر الاحرام را گفته یا نگفته و در حال رکوع هم شک کند که آیا قرائت کرده یا نکرده و در حال سجود هم شک کند که رکوع بعمل آورده یا نیاورده، پس چنین کسی که در سه حالت پی در پی شک کند، یا آنکه خود

اقرار کند که او کثیرالشک است، اعتنائی به شک خود نباید بکند تا شیطان از او دور شود و او را به شک نیندازد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه از برای امام جماعتی شکی حاصل شود در عملی از اعمال نماز و مأوم شک نداشته باشد، اعتباری به شک امام نیست و باید تابع مأوم شود و نباید به جهت شک خود عملی بجاآورد و هرگاه از برای مأوم شکی حاصل شود و امام شک نداشته باشد اعتباری به شک مأوم نیست و باید تابع امام شود و نباید عملی بجاآورد به جهت شک خود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه از برای کسی مظنه حاصل شود که فعل منافی نماز از او صادر شده، و یا فعلی که باید بکند ترک کرده و یقین به فعل منافی و ترک فعل واجب ندارد، نماز او صحیح است و بعد از نماز، دو سجده سهو باید بعمل آورد. چنانکه در احادیث وارد شده و اعتنائی نیست به خلاف نص.

فصل سوم در شک در نوافل و امور متعلقه به آنها است و در آن چند مسئله است:

مسئله - شک در عدد رکعات نوافل و افعال آنها، آنها را فاسد و باطل نمی کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - نافله گزار مخیر است که در شک خود بنا را بر اقل گذارد یا بر اکثر. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مستحب است که در شک در عدد رکعات نوافل، بنا را بر اقل گذارند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه در شک در عدد رکعات نوافل بنا را بر اکثر گذارند، نماز احتیاطی نباید بجاآورند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مطلب بیست و یکم در سهو در افعال و اذکار نماز و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسئله است:

مسئله - هرگاه از روی سهو و فراموشی بدون طهارت، نمازی بجاآورده شد آن نماز باطل است و اعاده نماز در وقت و خارج وقت لازم است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه از روی سهو نمازی را پیش از وقت آن بجاآوردند باید نماز را اعاده کرد در وقت آن و خارج وقت آن، و کفایت نمی کند نمازی که پیش از وقت بجاآورده شده از نماز فرضی که خداوند جلّ شأنه قرار داده. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه از روی سهو نماز واجبی را رو به قبله بجاآوردند، آن نماز کفایت نمی کند از فرضی که خدا قرار داده. چنانکه در احادیث وارد شده و بیشتر از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کسی که فراموش کند اذان و اقامه را و داخل نماز شود، نماز او صحیح است و لکن مستحب است که برگردد و اذان و اقامه بگوید و نماز را بعد از اذان و اقامه از سر گیرد اگر پیش از رکوع به یادش آید که اذان و اقامه نگفته، خصوص اگر پیش از

قرائت به یادش آید، خصوص در ترک اقامه که تأکید بر گشتن و گفتن آن از ترک اذان و برگشتن به آن بیشتر است. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - کسی که فصلی از فصول اذان و اقامه را فراموش کرد و بعد به یادش آمد، برمی‌گردد به آن فصل فراموش شده و آن را می‌گوید و بعد به ترتیب باقی اذان و اقامه را می‌گوید و آنها را تمام می‌کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که در بین گفتن اقامه به یادش آید که اذان نگفته، یا به یادش آید که فصلی از فصول اذان را نگفته، برمی‌گردد و اذان می‌گوید، یا فصل فراموش شده را می‌گوید و باقی فصول اذان را به ترتیب می‌گوید و بعد از آن اقامه می‌گوید. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - هرگاه کسی نیت نماز را فراموش کند، نماز او باطل است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که فراموش کند تکبیرة الاحرام را و بعد به یادش آید که نگفته در هر حالی از حالات نماز، نماز او باطل است و باید تکبیرة الاحرام را بگوید و نماز را از سرگیرد. چنانکه در احادیث وارد شده و بیشتر از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - کسی که فراموش کند قرائت را و پیش از رکوع به یادش آید، قرائت می‌کند و هرگاه در بین رکوع و بعد از آن در یکی از حالات نماز به یادش آید که قرائت نکرده، نماز او صحیح است و بعد از سلام نماز، قرائت را قضاء می‌کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که فراموش کند جهر و اخفات را، یا نداند وجوب آنها را، نماز او صحیح است و چیزی بر او نیست. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که فراموش کند رکوع را و پیش از سجود به یادش آید که رکوع نکرده، برمی‌گردد و می‌ایستد مطمئناً و رکوع می‌کند. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - کسی که فراموش کند رکوع را و در بین سجود و بعد از آن به یادش آید که رکوع نکرده، نماز او باطل است و باید نماز را از سرگیرد. چنانکه در احادیث وارد شده و بیشتر از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - کسی که فراموش کند ذکر رکوع را و در حال رکوع به یادش آید، باید ذکر کند و هرگاه بعد از رکوع به یادش آید که ذکر رکوع را فراموش کرده، نماز او صحیح است و بعد از سلام نماز، باید ذکر رکوع را قضاء کرد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که در نمازهای شبانه روزی واجبی از روی فراموشی در یک رکعت دور رکوع کند نماز او باطل است. چنانکه در احادیث وارد شده و بیشتر از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - کسی که فراموش کند ایستادن بعد از رکوع را و پیش از سجود به یادش آید برمی‌خیزد و اگر بعد از سجود به یادش آید می‌گذرد. چنانکه از احادیث استنباط می‌شود و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - کسی که فراموش کند یک سجده را و پیش از رکوع به یادش آید، باید آن سجده را بجا آورد و بعد از آن به ترتیب هر فعلی را که باید بجا آورد، بجا آورد. و اگر در حال رکوع و بعد از آن به یادش آید، بعد از سلام نماز باید آن سجده را قضاء کند. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کسی که هر دو سجده را فراموش کند و پیش از رکوع به یادش آید، برگردد و هر دو سجده را بجا آورد و بعد از آن هر فعلی را که باید بجا آورد به ترتیب بجا آورد. و اگر در حال رکوع و بعد از آن به یادش آید نماز او باطل است و باید نماز را از سر گیرد. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کسی که فراموش کند ذکر سجود را هرگاه در حال سجود به یادش آید ذکر می کند و هرگاه بعد از سر برداشتن به یادش آید بعد از سلام نماز آن ذکر را قضاء می کند. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کسی که از روی سهو در یک رکعت از نمازهای واجبی یک سجده زیاد بجا آورد، بعد از سلام نماز دو سجده سهو بجا آورد و کسی که از روی سهو در یک رکعت دو سجده زیاد بجا آورد، نماز او باطل است. و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که تشهد اول را فراموش کند و پیش از رکوع به یادش آید می نشیند و تشهد را می خواند و بعد از آن بر می خیزد و به ترتیب آنچه باید بجامی آورد و هرگاه در حال رکوع و بعد از آن به یادش آید نماز را تمام کند و بعد از سلام تشهد را نشسته رو به قبله قضاء کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که تشهد آخر را فراموش کند و بعد از سلام به یادش آید، تشهد را بخواند و بعد از آن سلام گوید و هرگاه کسی تشهد و سلام را فراموش کند و از نماز منصرف شود، یا سلام را فراموش کند و از نماز منصرف شود، هر وقت به یادش آمد رو به قبله بنشیند و آنچه را که فراموش کرده قضاء کند با طهارت. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در صورت اول نیست و در باقی، بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کسی که از روی عمد یا از روی فراموشی یک رکعت تمام زیاد کرد بر فرضی که خدا قرار داده، یا یک رکعت کم کرد و منصرف شد از نماز، آن نماز باطل است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که فراموش کند یک رکعت از نماز را یا بیشتر، مادام که حدی صادر نشده و از نماز منصرف نشده و رو از قبله نگشته به یادش آید، تمه نماز را بجامی آورد. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - هرگاه در نوافل از روی فراموشی یک رکعت زیاد شد، نافله صحیح است. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مطلب بیست و دوم در سجده سهو و کیفیت آن و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسئله است:

مسئله - آنچه واجب است در سجده سهو همان دو سجده است و تکبیری و تسبیحی و ذکر در آن دو سجده واجب نیست. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - مستحب است که در هر یک از دو سجده سهو بگویند بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ اَلِ مُحَمَّدٍ یا بگویند بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ اَلْسَّلَامُ عَلَیْكَ اَیُّهَا النَّبِیُّ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ.

مسئله - مستحب است که بعد از دو سجده سهو تشهد خفیف بخوانند و سلام بگویند به این طور: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - مستحب است از برای امام جماعت هر گاه بخواهد سجده سهو بجا آورد که پیش از سجده تکبیر بگوید و بعد از سر برداشتن از سجده، تکبیر بگوید تا مأمومین بدانند که سهو کرده. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - ذکر در سجود و تشهد خفیف و سلام از برای امام جماعت تأکید استحباب دارد. چنانکه از احادیث استنباط می‌شود و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - محل دو سجده سهو بعد از سلام نماز است. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.
مسئله - هر گاه از روی فراموشی و سهو کسی در بین نماز، سلام بیجایی گفت بعد از سلام نماز باید دو سجده سهو بجا آورد و همچنین هر گاه کسی از روی سهو در بین نماز سخنی گفت که دخلی به نماز ندارد، باید دو سجده سهو بجا آورد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلاقی در آن نیست.

مسئله - هر گاه کسی یک سجده را فراموش کرد و به یادش نیامد تا رکوع کرد، بعد از سلام نماز و قضای سجده باید دو سجده بجا آورد. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - هر گاه کسی تشهد را فراموش کرد و به یادش نیامد تا آنکه رکوع کرد، بعد از سلام نماز و قضای تشهد دو سجده سهو بجا آورد. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - هر گاه کسی شک کرد در عدد رکعات نماز در میان سه و چهار، و بیشتر گمانش به چهار بود و بنا را بر چهار گذارد، بعد از سلام نماز دو سجده سهو بجا آورد. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - هر گاه کسی از روی فراموشی در محلی که باید نشست در بین نماز برخاست و در محلی که باید برخاست نشست، بعد از سلام نماز دو سجده سهو بجا آورد. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - هر گاه کسی از روی فراموشی در محلی که باید قرائت کند تسبیح کرد و در محلی که باید تسبیح کند قرائت کرد، بعد از سلام نماز دو سجده سهو بجا آورد. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - هر گاه کسی شک کند در رکعات نماز در میان چهار و پنج، بعد از سلام نماز دو سجده سهو بجا آورد. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - هر گاه کسی شک کند در رکعات نماز در میان سه و پنج، بعد از سلام نماز و عمل احتیاط به طوری که گذشت دو سجده سهو بجا آورد. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - هر گاه کسی شک کند در عدد رکعات و گمان او به طرف بیشتر، بیشتر رود و بنای نماز را چنانکه تکلیف او است بر بیشتر گذارد، بعد از سلام نماز دو سجده سهو بجا آورد. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - در احادیث وارد شده که سجده سهو از برای هر زیاده و نقصانی است که در نماز واقع شود از روی سهو و همچنین وارد شده که سجده سهو در محلی است که شخص نداند که زیاد شده یا کم شده، اما کسی که به یادش آید چیزی را که ترک کرده و بعد از نماز تدارک کند آن را، سجده سهوی بر او لازم نیست. پس از احادیث معلوم می شود که در هر موضعی که فعلی و قولی از نماز ترک شده از روی فراموشی و بعد از نماز تدارک شده و قضای آن بعمل آمده، اگر سجده سهوی هم فرموده اند بجاآورند مستحب خواهد بود نه واجب. مثل یک سجده فراموش شده و تشهد فراموش شده که تدارک و قضای آنها بعد از نماز به طور وجوب باید بعمل آید به خلاف محلی که تدارکی و قضائی بعمل نیامده مثل شک در میان چهار و پنج که به طور وجوب، دو سجده سهو باید بعمل آید از برای سهوی که معلوم نیست که در واقع نماز چهار رکعت بوده یا پنج رکعت بوده.

مسأله - هرگاه امام جماعت سهوی کرد و مأوم سهو نکرده، اعتباری به سهو امام نیست و باید تابع مأوم شود، و هرگاه مأوم سهوی کرد و امام سهو نکرده اعتباری به سهو مأوم نیست و باید تابع امام شود و این امر در بین نماز متصور است مثل آنکه امام در محل نشستن، از روی فراموشی بخواهد برخیزد و مأوم بداند که باید نشست، یا مأوم از روی فراموشی بخواهد برخیزد و امام سهو نکرده و می نشیند. و این امر در چیزهایی که مخصوص به امام و مأوم هم هست جاری است مثل آنکه امام از روی سهو در جای جهر، اخفات بخواهد بکند و در جای اخفات بخواهد جهر کند و مأوم سهو نکرده باشد و او را اعلام کند و مثل آنکه مأوم در رکعت سوم و چهارم از روی فراموشی حمد یا تسبیح نخواند، پس متذکر شود که امام مشغول حمد یا تسبیح است، پس او هم می خواند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه مأوم ذکر را که خود باید بکند فراموش کرد و بعد به یادش آید که فراموش کرده، تدارکی و قضائی و سجده سهوی بر او نیست و اذکار امام تلافی سهو او را کرده مگر تکبیرة الاحرام که اگر نگفته نماز او باطل است. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - هرگاه امام سهوی کرد که تدارک پذیر است و مأوم حفظ آن را نکرده، امام بعد از سلام نماز تدارک آن را باید بکند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - سجده سهوی در نماز نافله و در نماز احتیاط و در خود سجده سهو نیست. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مطلب بیست و سوم در نماز مسافر و خائف و امور متعلقه به آن است و در آن دو فصل است:

فصل اول در نماز مسافر است و در آن چند مسأله است:

مسأله - واجب است شکستن نمازهای چهار رکعتی در سفر چنانکه واجب است تمام کردن آنها در حضر بطوری که تفصیل آن ذکر خواهد شد ان شاء الله تعالی. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - نمازهای دو رکعتی و سه رکعتی مثل نماز صبح و نماز مغرب هرگز قصر نمی شود نه در سفر و نه در حضر. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - سفری که باید در آن نماز چهار رکعتی را قصر کرد و دو رکعت بجا آورد از هشت فرسخ کمتر نباید باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مسافت هشت فرسخ معتبر، تفاوت ندارد در رفتن تنها یا رفتن و برگشتن مثل چهار فرسخ رفتن به جایی و چهار فرسخ برگشتن از آنجا مادام که قصد اقامه ده روز در سر چهار فرسخی نباشد اگرچه همان روزی که می رود برگردد و چند روزی بدون آنکه قطع کننده سفری از برای او به هم رسد در آنجا باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - فرسخ معتبر سه میل است و هر میلی چهار هزار ذراع است بنا بر مشهور در میان فقهاء. پس فرسخ شرعی دوازده هزار ذراع خواهد بود.

مسئله - هشت فرسخ معتبر در بیابان و دریا مساوی است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - حد ترخص که چون مسافر از آنجا گذشت باید نماز را قصر کند و روزه را افطار کند و چون از سفر برگشت و به آنجا رسید باید نماز را تمام کند، موضعی است که صدای اذان مؤذنین که در وطن اذان می گویند به آنجا برسد و از آنجا به بعد صدا نرسد. چنانکه در احادیث وارد شده و بیشتر از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - شرط است در قصر نماز، قصد طی مسافت هشت فرسخ یا بیشتر. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که در بین سفر قصد کند که در مکانی ده روز یا بیشتر بماند، باید نماز را تمام کند مثل حضر و روزه را هم بگیرد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که در بین سفر قصد کرد که در مکانی ده روز بماند و بعد از قصد کردن از قصد ماندن برگشت و هنوز نماز تمامی بجا نیاورده، باید نماز را قصر کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که در بین سفر قصد کرد که ده روز در مکانی بماند و بعد از آنکه نماز را تمام کرد اگرچه یک نماز باشد از قصد ماندن ده روز برگشت، باید باقی نمازها را هم تا در آن مکان است تمام کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که در بین سفر در بین نماز قصد کرد که ده روز اقامه کند، باید نماز را تمام کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که در بین نماز اول از قصد ماندن ده روز برگشت، پس اگر دو رکعت بیشتر نشده باید نماز را قصر کند و اگر در رکعت سوم داخل شده، نماز را تمام می کند و بعد از نماز، اعاده نماز به طور قصر احوط است. چنانکه در احادیث وارد شده و در صورت اول خلافی نیست و در صورت دوم بعضی از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کسی که قصد اقامه ده روز و بیشتر ماندن در محلی را کرد و نماز را تمام کرد، در بین ایام اقامه رفت به جایی که مسافت آن کمتر از چهار فرسخ بود باید نماز را تمام کند، چه در رفتن و چه در برگشتن و چه در محل اقامه، چرا که قطع سفر او

به اقامه شده و رفع حکم اقامه را نمی کند مگر سفر هشت فرسخی با قصد، یا فسخ عزیمت اقامه قبل از آنکه نماز تمامی بجا آورد. چنانکه از احادیث معلوم می شود و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - کسی که در بین سفر وارد شد به محلی که به طور تردید چند روز ماند بدون قصد ده روز ماندن و هر روز خیال می کند که فردا می روم و بر همین حالت یک ماه در آن مکان ماند، پس اگر بعد از آن در آن مکان بماند، باید نماز را تمام کند اگر چه یک روز بیشتر نماند، اگر چه یک نماز باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که در بین سفر به وطن برسد به طور عبور کردن، پس تا در وطن خود است نماز را باید تمام کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که در بین سفر برسد به مزرعه خود، یا به زمینی که مالک آن است اگر چه بیش از یک درخت مالک نباشد و لکن آن مکان وطن او نباشد، مختار است که نماز را تمام کند یا قصر کند مادام که در آن محل است، و بعد از تجاوز از آنجا قصر می کند. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - کسی که قصد سفر کرد و بیرون رفت و بعد از بیرون رفتن از قصد سفر برگشت و خواست برگردد، پس اگر چهار فرسخ یا بیشتر راه رفته و فسخ عزیمت سفر کرده، نماز را قصر می کند و هرگاه کمتر از چهار فرسخ رفته و فسخ عزیمت سفر کرده، نماز را در برگشتن تمام می کند اگر چه در رفتن قصر کرده باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و بیشتر از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - در حرم مکه معظمه و حرم مدینه مشرفه و حرم امیر المؤمنین صلوات الله علیه و حرم حضرت سید الشهداء علیه السلام مسافر مخیر است که نماز را تمام به انجام رساند یا قصر کند، و نماز تمام در این اماکن چهار گانه بهتر است از قصر. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند و حرم مکه و مدینه و حرم سید الشهداء علیه السلام هر یک چهار فرسخ در چهار فرسخ است و موافق روایتی حرم سید الشهداء علیه السلام از هر یک از جوانب چهار گانه پنج فرسخ است و مشهور در میان فقهاء همان قول اول است و حرم حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه کوفه و حوالی آن است و نجف اشرف قبرستان کوفه بوده و ملحق است به کوفه چنانکه از احادیث معلوم می شود و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - مستحب است در این اماکن مشرفه چهار گانه نوافل بسیار بجا آوردن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی را که به اکراه به سفری ببرند، پس اگر قصد طی مسافت هشت فرسخ را دارد، نماز را باید قصر کند و اگر قصد سفر ندارد و دایم در خیال گریختن و برگشتن است، باید نماز را تمام کند مگر در برگشتن که اگر مسافت به قدر هشت فرسخ و بیشتر است باید نماز را قصر کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - شرط است در قصر نماز حلیت سفر، پس هرگاه کسی سفر کند از برای ظلم و ستم و ضرر رسانیدن به مال و جان مسلمین، باید نماز را تمام کند و روزه را در وقتش بگیرد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که طی مسافت کند با قصد به جهت صید و شکار کردن، پس هرگاه محض هوی و هوس است باید نماز را تمام کند و روزه را در وقتش بگیرد و اگر صید و شکار از برای قوت خود و عیال خود است، باید نماز را قصر کند و روزه را افطار کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه کسی به جهت قوت خود و عیال خود به شکار رود و نداند که هشت فرسخ یا بیشتر خواهد رفت یا نخواهد رفت و قصد مسافت معتبر ندارد، نماز را در رفتن تمام می کند و در برگشتن هرگاه به قدر هشت فرسخ است قصر می کند و اگر کمتر از هشت فرسخ است نماز را تمام می کند و همچنین است حکم کسی که از عقب گریخته می رود و نمی داند که چقدر خواهد رفت. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه کسی قصد کند سلطان جائری را در سفر خود، باید نماز را تمام کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که به قصد هشت فرسخ یا بیشتر مشایعت کند برادر مؤمن خود را، نماز را قصر می کند و مشایعت برادر مؤمن و قصر کردن افضل است از ترک مشایعت و نماز را تمام کردن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - شرط است در قصر کردن نماز اینکه سفر کسب شخص مسافر نباشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مُکاری و شتردار و کشتی بان و ساربان و شبان و قاصدی که کار او قاصدی است و تاجری که تجارت او در رفتن از جایی به جایی است و بیابان نشینان که از پی آب و علف می روند و هر کس که سفر را مثل این جماعت کسب خود قرار داده باشد، نماز را باید تمام کنند مثل حاضر به تفصیلی که بعد ذکر می شود ان شاء الله تعالی. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مُکاری و جَمّال در سفر اول باید قصر کنند و در باقی سفرها باید نماز را تمام کنند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه مُکاری و جَمّال در محلی ده روز یا بیشتر مانند، خواه آن محل وطن ایشان باشد یا شهری دیگر باشد، خواه با قصد اقامه ده روز مانده باشند یا بدون قصد اقامه مانده باشند، در سفر اولی که بعد از ماندن ده روز است باید نماز را قصر کنند و در باقی سفرها تمام کنند. چنانکه در احادیث وارد شده و بیشتر فقهاء به آن فتوی داده اند.

مسأله - هرگاه مُکاری و جَمّال به سرعت بروند نه به طور متعارف - که به اصطلاح دو منزل یکی بروند - باید نماز را قصر کنند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه مُکاری و جَمّال همیشه در راه مکه معظّمه بروند و برگردند و سفرشان منحصر به سفر مکه معظّمه باشد، باید نماز را قصر کنند. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - کسانی که سفر کسب ایشان است غیر از مُکاری و جَمّال، هر گاه در محلی ده روز یا بیشتر ماندند - مثل بیابان نشینان - و بعد از آن، از آن مکان رفتند به مکانی دیگر، نباید نماز را قصر کنند. چنانکه از احادیث معلوم می شود و حکم ایشان در این باب مثل حکم مُکاری و جَمّال نیست، و خلافتی که مستند آن از احادیث نیست اعتنایی به آن نیست.

مسأله - هر گاه کسی از روی جهل و نادانی نماز را در سفر تمام کرد، یا از روی نادانی در محلی که قصد اقامه ده روز یا بیشتر کرده بود نماز را قصر کرد، نباید نماز را اعاده کند و چیزی بر او نیست. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هر گاه کسی از روی فراموشی در جایی که باید نماز را قصر کند تمام کرد، یا در جایی که باید تمام کند قصر کرد، پس هر گاه در وقت نماز به یادش آمد اعاده باید کند نماز را بطوری که باید کرد، و هر گاه بعد از گذشتن وقت نماز به یادش آمد نباید قضا و اعاده کند. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - هر گاه کسی از روی نادانی در سفر نماز مغرب را قصر کرد، نباید اعاده کند نماز را بعد از دانستن اینکه نماز مغرب را نباید قصر کرد. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - نافله های ظهر و نافله های عصر در سفر ساقط است و باقی نوافل نمازها و نوافل شب در سفر و حضر مستحب است در محل خود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که در حضر وقت نماز بر او داخل شد و مبادرت به نماز نکرد تا آنکه سفر کرد، در سفر نماز را قصر باید بکند و کسی که در سفر وقت نماز بر او داخل شد و نماز نکرد تا آنکه وارد حضر شد، باید نماز را تمام کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است بعد از هر نمازی که قصر شده سی مرتبه سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر خواندن از برای تمام نماز. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

فصل دوم در نماز خوف و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسأله است:

مسأله - واجب است که نماز چهار رکعتی را در حال خوف قصر کنند و دو رکعت بجا آورند، چه در سفر باشد و چه در حضر، بطوری که خواهد آمد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که خائفین به جماعت نماز کنند به این طور که جمعی در مقابل دشمن می ایستند و جمعی مشغول نماز می شوند و اقتداء می کنند به امام. پس امام یک رکعت نماز می کند با ایشان و بعد از سجده ها می ایستد و آن جماعت یک رکعت دیگر را خود بجامی آورند و سلام می گویند و می روند در مقابل دشمن. پس آن جماعتی که نماز نکرده اند می آیند و اقتداء می کنند به امام و امام یک رکعت دیگر را با ایشان بجامی آورد و بعد از دو سجده می نشیند و آن جماعت بر می خیزند و یک رکعت دیگر را خود بجامی آورند. پس چون نشستند امام تشهد می خواند و سلام می گوید و ایشان هم سلام می گویند و در نماز مغرب جایز است از برای امام که یک رکعت را با جماعت اول بجا آورد و دو رکعت دیگر را با جماعت دوم، یا دو رکعت را با جماعت اول بجا آورد و یک رکعت دیگر را با جماعت دوم. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که بترسد از دشمنی و دزدی و درنده‌ای، چه در سفر باشد و چه در حضر، نماز چهار رکعتی را باید قصر کند و به هرطوری که ممکن است باید بجا آورد اگر چه در حال سواری باشد و اگر چه با تیمم باشد یا نمد و یال حیوان سواری خود و اگر چه رو به قبله نباشد و اگر چه نتواند رکوع و سجود به عمل آورد. پس با سر اشاره کند از برای رکوع و سجود، در رکوع کمتر و در سجود بیشتر سر را فرود آورد و هر قدر میسر شد روی خود را به قبله کند خصوص در وقت تکبیرة الاحرام و نماز نکند مگر در آخر وقت. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - هرگاه در بین جنگ و شمشیرزدن ممکن نشود اشاره کردن از برای رکوع و سجود، کفایت می‌کند که از برای هر رکعتی یک تکبیر بگویند پس از برای همه نمازها دو تکبیر می‌گویند از برای دورکعت و در نماز مغرب سه تکبیر می‌گویند از برای سه رکعت و هرگاه میسر باشد باید از برای رکوع و سجود اشاره کنند. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - اسیری را که بسته‌اند به هرطوری که می‌تواند باید نماز کند اگر چه به طور ایماء و اشاره باشد و قصر نمی‌کند نماز را مگر در سفر یا خوف. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مُحارب تکبیرة الاحرام را رو به قبله می‌گوید و از برای رکوع و سجود اشاره می‌کند اگر میسر باشد و به هرسمتی که حیوان سواری او می‌رود رو می‌کند و هر قدر از واجبات نماز را که می‌تواند و میسر است بجامی آورد و هر چه میسر نیست از او ساقط است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که خائف است و از دشمنی و دزدی و درنده‌ای فرار می‌کند مختار است که در حال سواری حمد و سوره را بخواند یا پیاده شود و بر روی زمین حمد تنها بخواند و حمد و سوره را در حال سواری خواندن بهتر است از پیاده شدن و به حمد تنها اکتفا کردن. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مطلب بیست و چهارم در نماز جمعه و بعض امور متعلّقه به آن است و در آن چند مسأله است:

مسأله - روز جمعه افضل روزها و افضل عیدها است که مضاعف می‌شود در آن حسنات و محو می‌شود در آن گناهات و سیئات و بلند می‌شود در آن درجات و شب جمعه مثل روز آن است از برای عبادات. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - نماز جمعه واجبی است از واجبات عظیمه اسلام. به ضرورت اهل اسلام و ایمان چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - اقامه نماز جمعه مخصوص امام معصوم علیه السلام و نائب خاص او است. چنانکه در احادیث وارد شده و بیشتر از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - در زمان غیبت امام علیه السلام مستحب است اختیار کردن آن در عوض نماز ظهر و نماز ظهر ساقط می‌شود به اقامه آن. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - نماز جمعه دو رکعت است مثل نماز صبح مگر آنکه در رکعت اول قنوتی بعد از قرائت پیش از رکوع و در رکعت دوم قنوتی بعد از رکوع دارد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - ده نفر معافند از حضور نماز جمعه: صغیر و پیر و مجنون و مسافر و مملوک و زن و مریض و کور و کسی که بیش از دوفرسخ دور باشد از موضعی که نماز جمعه برپا می شود و معذوری که به جهت خوفی و عذری نتواند حاضر شود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه مملوک و زن و مسافر حاضر شدند معاف نیستند و باید نماز کنند. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - هر مسافری که نماز جمعه را به انجام رساند به جهت میل و رغبتی که به نماز جمعه دارد، عطا می کند خدا به او ثواب صد نماز جمعه که در حضر کرده باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - نماز جمعه مخصوص به شهرها نیست و در دهات و قریه ها هم می توان بجا آورد. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - کمتر عددی که نماز جمعه به آن منعقد می شود پنج نفر است یکی امام و چهار مأوم. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه هفت نفر باشند واجب می شود اقامه آن در زمان حضور. و منشأ هفت نفر، امام است و قاضی او و مدعی و مدعی علیه و دو شاهد و کسی که حد را جاری می کند و در صورتی که امام علیه السلام خود بنفسه حکم کند و حد را جاری کند پنج نفر می شوند و این عدد پنج یا هفت، منشأ اجتماع پنج و هفت است اگرچه مدعی و مدعی علیه و دو شاهد نباشند و مرافعه در میان نباشد. چنانکه از احادیث معلوم می شود و خلافتی در آن نیست.

مسأله - نماز جمعه را به جماعت باید بجا آورد و جایز نیست به طور فردی بجا آوردن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - واجب است که در میان دو موضعی که در هر دو موضع نماز جمعه برپا می شود یک فرسخ فاصله باشد. پس هرگاه یک فرسخ فاصله نباشد باید همه جمع شوند و اقتدا به یک امام کنند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - واجب است در نماز جمعه خواندن دو خطبه پیش از نماز و این دو خطبه عوض دو رکعت از چهار رکعت نماز ظهر است که ساقط شده. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست. ۱.

مسأله - در خطبه اول حمد و ثنای الهی و تقدیس او باید کرد و در خطبه دوم حمد و ثنای الهی و صلوات بر محمد و آل محمد و مستحب است که هریک از ائمه را علیهم السلام اسم ببرند در صلوات فرستادن و استغفار از برای مؤمنین و مؤمنات و دعا از برای ایشان و دعا از برای فرج و اعذار و انذار حاضرین باید باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - واجب است که خطیب بایستد بر پایه منبر و چون خطبه اول را خواند سوره مختصری مثل سوره توحید بخواند. پس بنشیند بر مستراح و آن پایه ای است بالاتر از آن پایه که بر او ایستاده به قدری که فاصله شود در میان دو خطبه. پس برخیزد و خطبه دوم را بخواند و تکلم نکند بغیر خطبه. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - ابتدای خواندن خطبه اول زوال شمس باید باشد و روایتی هم رسیده که قدری پیشتر هم جایز است به قدری که در بین خطبه خواندن شمس زائل شود. پس چون خطبه را خواندند باید فرود آیند و مشغول اذان و اقامه و نماز شوند بدون مهلت. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - وقت نماز جمعه مُضَيَّق است و آن از ابتدای زوال شمس است تا یک ساعت. و ساعت مبهم است و از احادیثی که وارد شده که وقت نماز عصر در روز جمعه وقت نماز ظهر است در سایر روزها، و وقت اول نماز ظهر در سایر روزها تا وقتی است که سایه هر چیزی به قدر دو قدم بلند شود و از احادیثی که وارد شده که هرگاه یک رکعت از نماز جمعه را در نیابند نماز ظهر را چهار رکعت بجا آورند و فرمودند نماز جمعه بجا آورند، معلوم می شود که بعد از زوال به قدری که خطبه بخوانند و دو رکعت نماز بجا آورند وقت نماز جمعه است و بعد از آن وقت نماز جمعه گذشته از این جهت می فرمایند چهار رکعت بجا آورند و اگر وقت نماز جمعه باقی مانده بود می فرمودند به جماعت نماز جمعه دیگر بجا آورند مثل آنکه هرگاه نماز ظهر را با امامی دریافتند با امامی دیگر می توان به جماعت دریافت، چون وقت آن باقی است. باری هرگاه تدبیری در احادیث وارد شده اشکالی در مُضَيَّق بودن وقت نماز جمعه باقی نخواهد ماند و معین کردن وقت آن را تا آنکه سایه هر چیزی به قدر آن شود از موضع زوال، خالی از اشکال نیست بلکه بدون اشکال وقت آن بعد از زوال است به قدر خطبه خواندن و دو رکعت نماز کردن. مسأله - مستحب است که خطیب در وقت خطبه خواندن تکیه کند بر عصای خود یا بر کمانی. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - واجب است که خطبه نماز جمعه پیش از نماز باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که خطیب سلام کند بر مردم چون رو کند به ایشان پیش از شروع در خطبه. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - خطیب پشت به قبله و رو به مردم باید باشد و مردم رو به منبر و خطیب باشند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - سزاوار است که مردم گوش دهند به خطبه و تکلم نکنند تا آنکه خطیب فارغ شود از خطبه. پس اگر بخواهند، تکلم کنند بعد از خطبه. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - سزاوار است که حالت مردم در بین خطبه، حالت نماز باشد و التفات به اطراف نکنند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - سزاوار نیست که مردم در بین خطبه مشغول به نمازی شوند مگر آنکه پیش از شروع به خطبه مشغول نماز شده باشند. پس در دور کعتی سلام گویند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که در بین خطبه خواندن حاضر نباشد و در وقت نماز حاضر شود و اقتدا کند، کفایت می کند او را نماز جمعه او. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که به یک رکعت نماز جمعه برسد و اقتدا کند، نماز جمعه را دریافته و یک رکعت دیگر را خود به انجام رساند بعد از سلام امام. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که امام را در رکعت دوم دریافت، پس اگر پیش از تکبیر رکوع اقتدا کرد یک رکعت دیگر را خود به انجام می‌رساند و اگر در حال رکوع ملحق به امام شد، نماز جمعه از او فوت شده و باید نماز ظهر را به انجام رساند. پس خود سه رکعت دیگر را به انجام می‌رساند. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده‌اند و بعضی دیگر ملحق شدن در حال رکوع را ادراک یک رکعت دانسته‌اند و گفته‌اند یک رکعت دیگر را به انجام رساند و نص صریح در قول اول است.

مسئله - کسی که اقتدا کند و از کثرت جمعیت و ازدحام نتواند رکوع و سجود کند به همراه امام، پس بایستد تا آنکه مردم برخیزند از برای رکعت دوم. پس آن شخص خود رکوع کند و سجود و برخیزد و ملحق شود به امام. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که اقتدا کند و رکوع کند به همراه امام و ازدحام مردم مانع شود او را از سجود تا آنکه برخیزد از برای رکعت دوم، پس در رکعت دوم ازدحام مانع شود او را از رکوع کردن و در سجود ملحق شود به امام، قصد کند که این دو سجده از برای رکعت اول باشد پس خود یک رکعت دیگر را به انجام رساند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که ازدحام مانع شد او را از سجود در رکعت اول و رکوع در رکعت دوم و ملحق شد به امام در سجود در رکعت دوم و دو سجده را با امام به عمل آورد و قصد نکرد که این دو سجده از برای رکعت اول باشد، کفایت نمی‌کند آن دو سجده نه از برای رکعت اول و نه از برای رکعت دوم. پس خود باید دو سجده دیگر بجا آورد از برای رکعت اول و بعد برخیزد و یک رکعت تمام بار رکوع و سجود به انجام رساند. چنانکه در احادیث وارد شده و اعتنایی نیست به خلافتی که مخالف نص است.

مسئله - کسی که فراموش کند که با امام رکوع و سجود کند و بعد در بین نماز به یادش آید که رکوع یا سجود نکرده، خود رکوع و سجود می‌کند و ملحق می‌شود به امام. چنانکه در احادیث وارد شده و اعتنایی نیست به خلافتی که مخالف نص است. مسئله - مستحب است که بعد از حمد در رکعت اول نماز جمعه و ظهر روز جمعه، سوره جمعه بخوانند و در رکعت دوم بعد از حمد سوره اذا جاءک المنافقون بخوانند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مستحب است جهر در نماز جمعه و نماز ظهر جمعه در قرائت، و بعضی واجب دانسته‌اند جهر را. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی نیست مگر در وجوب و استحباب جهر و اعتنایی نیست به خلافتی که مخالف نص است.

مسئله - نوافل روز جمعه بیست رکعت است که در هر وقتی می‌توان کرد و ده رکعت پیش از زوال و ده رکعت در عصر آن روز. و شش رکعت در صبح و شش رکعت قدری بعد از آن و شش رکعت قدری بعد از آن و دور رکعت در وقت زوال و دور رکعت هم در عصر رسیده که تمام بیست و دور رکعت شود. چنانکه در احادیث رسیده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - در هر روز مستحب است صلوات فرستادن بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم و در روز جمعه هزار مرتبه و ثواب صلوات مقابل است با ثواب هفتاد حج مقبول. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - وقتی که خطیب خطبه می خواند در روز جمعه و وقتی که نصف قرص آفتاب غروب کرده، وقت استجابت دعا است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است در روز جمعه شارب زدن و ناخن گرفتن و اگر ناخن بلند نباشد سوهان کردن و تنظیف کردن و نوره کشیدن و خود را معطر کردن و تزئین کردن و لباسهای نظیف پوشیدن و وسعت بر عیال دادن و مجامعت کردن و تصدق کردن و زیارت قبور رفتن و استغفار از برای خود و مؤمنین و مؤمنات و مسلمین و مسلمات احیاء و اموات کردن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکروه است در روز جمعه سفر کردن پیش از نماز جمعه، و بعد از نماز جمعه سفر مبارک است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکروه است در روز جمعه شعر خواندن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - اعمال و عبادات و نمازهای نافله و خواندن قرآن و سوره های مخصوصه در شب و روز جمعه بسیار است و این مختصر گنجایش آنها را ندارد و در هر کتابی که از برای عمل نوشته باشند یکی از فقهاء، جایز است عمل کردن و الحمدلله. مطلب بیست و پنجم در نماز عیدین و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسأله است:

مسأله - نماز عید اضحی و عید فطر واجبی است از واجبات اسلامیة. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - نماز عیدین واجب نیست مگر با حضور امام معصوم علیه السلام و حضور هفت نفر مأوم یا پنج نفر. چنانکه در احادیث وارد شده و بیشتر فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - نماز عیدین در زمان غیبت امام علیه السلام مستحب است. چنانکه در احادیث وارد شده و بیشتر فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - نماز عیدین را به جماعت و فرادی می توان بجا آورد و شرط آن جماعت نیست مثل نماز جمعه. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - در نماز عید اذانی و اقامه ای نیست و لکن منادی ندا می کند اَلصَّلَاةُ اَلصَّلَاةُ اَلصَّلَاةُ. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - نماز عید دو رکعت است در رکعت اول بعد از قرائت حمد و سوره، پنج تکبیر باید گفت و بعد از هر تکبیری قنوت باید خواند. پس تکبیری از برای رکوع می گوید و رکوع می کند و به سجود می رود و بعد از دو سجده برمی خیزد از برای رکعت دوم. پس در رکعت دوم بعد از خواندن حمد و سوره، چهار تکبیر باید گفت و بعد از هر تکبیری قنوت باید خواند پس تکبیری از برای رکوع می گوید و رکوع می کند و بعد از آن به سجود می رود و بعد از دو سجده تشهد می خواند و سلام می گوید مانند سایر نمازها. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی نیست مگر آنکه بعضی از فقهاء تکبیرات نه گانه و قنوتها را مستحب دانسته اند و اغلب فقهاء به قول اول فتوی داده اند.

مسئله - مستحب است که دستها را بلند کنند در وقت گفتن هر تکبیری. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - خواندن هر سوره‌ای جایز است و مستحب است خواندن سوره والشمس در رکعت اول و سوره هل اتیک حدیث الغاشیه در رکعت دوم. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - هر قنوتی جایز است در نماز عید و مستحب است خواندن این قنوت: اَللّٰهُمَّ اَهْلَ الْكِبْرِيَاءِ وَالْعَظَمَةِ وَ اَهْلَ الْجُودِ وَ الْجَبَرُوتِ وَ اَهْلَ الْعَفْوِ وَ الرَّحْمَةِ وَ اَهْلَ التَّقْوَى وَ الْمَغْفِرَةِ اَسْأَلُكَ فِى هَذَا الْيَوْمِ الَّذِى جَعَلْتَهُ لِلْمُسْلِمِينَ عِيداً وَ لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ دُخْرًا وَ مَزِيداً اَنْ تُصَلِّىَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ كَاَفْضَلٍ مَا صَلَّيْتَ عَلَى عَبْدٍ مِنْ عِبَادِكَ وَ صَلِّ عَلَى مَلَائِكَتِكَ وَ رُسُلِكَ وَ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُسْلِمَاتِ الْاَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَ الْاَمْوَاتِ اَللّٰهُمَّ اِنِّى اَسْأَلُكَ مِنْ خَيْرِ مَا سَأَلْتُكَ بِهِ عِبَادُكَ الْمُرْسَلُونَ وَ اَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا اَعَادَ بِكَ مِنْهُ عِبَادُكَ الْمُرْسَلُونَ. چنانکه در احادیث وارد شده و بیشتر فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - مستحب است در روز عید اضحی و عید فطر غسل کردن و خود را معطر کردن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - وقت نماز عیدین از اول طلوع آفتاب است تا اول زوال. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مستحب است در نماز عید دو خطبه خواندن مثل دو خطبه نماز جمعه مگر آنکه خطبه نماز جمعه باید پیش از نماز باشد و خطبه عیدین باید بعد از نماز عید باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - در خطبه عیدین واجب نیست گوش دادن، پس هر کس می‌خواهد گوش می‌دهد و هر کس می‌خواهد از پی کار خود می‌رود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مستحب است در عید فطر پیش از نماز، افطار کردن و در عید اضحی بعد از نماز از گوشت قربانی خوردن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مستحب است در عید فطر افطار کردن به تربت حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام و خرما و مستحب است افطار دادن مردم به تربت مقدسه و خرما. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مستحب است از برای نماز عید به صحرا رفتن و بر روی زمین نماز کردن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مستحب است که منبری که از برای خطبه عید است از گِل باشد که جابه‌جا نشود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مکروه است که نماز عید را در زیر سقف بجاآورند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مکروه است که نماز عید را بر روی فرش و حصیر و بوریا و امثال آنها بجاآورند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که بعد از نوافل هم تکبیرات را بخوانند. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - مستحب است که دستها را در وقت گفتن تکبیرات قدری بلند کنند و حرکت دهند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هر قدر بخواهند تکبیرات را مکرر بخوانند جایز است. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - مستحب است که زنها هم تکبیرات را بخوانند لکن صدای خود را بلند نکنند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه صبح عید طالع شد سفر نکنند تا آنکه نماز عید را بجاآورند. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء مکروه دانسته‌اند سفر را پیش از نماز عید و بعضی حرام دانسته‌اند بعد از طلوع آفتاب و قبل از نماز عید، و اقوی قول اول است اما پیش از طلوع صبح سفر جایز است بدون کراهت و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکروه است که با سلاح حرب از برای نماز عید بیرون روند بدون ضرورتی. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکروه است بجاآوردن نوافل - چه اداء باشد و چه قضاء - در روز عید پیش از نماز عید و بعد از آن تا زوال آفتاب در جمیع بلاد غیر از مدینه طیبه که دور کعت نماز در مسجد پیغمبر صلی الله و علیه وآله مستحب است پیش از نماز عید. چنانکه در احادیث وارد شده و بیشتر از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مطلب بیست و ششم در نماز آیات و امور متعلقه به آن است و در آن دو فصل است:

فصل اول در اسباب و کیفیت آن و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسأله است:

مسأله - نماز آیات واجبی است از واجبات اسلامیة. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - اسبابی که موجب نماز آیات است علاماتی است که در آسمان و زمین گاهی ظاهر می‌شود مثل گرفتن آفتاب و ماه و بادهای شدید که تاریک می‌کنند هوارا و زلزله و هر امر مخوفی که از آسمان گاه و بیگاه ظاهر می‌شود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - نماز آیات واجب است بر جمیع مکلفین از مرد و زن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - نماز آیات دو رکعت است و دهر کوع و چهار سجود دارد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کیفیت نماز آیات این است که بعد از تکبیرة الاحرام قرائت کنند حمد و سوره را و تکبیر بگویند و رکوع کنند و بعد از رکوع بایستند و تکبیر بگویند و حمد و سوره بخوانند و تکبیر بگویند و قنوت بخوانند و تکبیر بگویند و رکوع کنند و همچنین پیش از هر رکوع جفتی قنوت بخوانند بعد از قرائت حمد و سوره و هر رکوع طاقی بدون قنوت است بعد از حمد و سوره. پس دهر کوع و پنج قنوت است، دو قنوت در رکعت اول پیش از رکوع دوم و چهارم و بعد از رکوع پنجم سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَهُ

می گویند و تکبیر می گویند و به سجود می روند و دو سجده بجای می آورند و بعد از آن برمی خیزند از برای رکعت دوم. پس پیش از رکوع ششم و هشتم و دهم قنوت می خوانند و بعد از رکوع دهم سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ می گویند و تکبیر می گویند و به سجود می روند و دو سجده بجای می آورند و بعد از آن تشهد می خوانند و سلام می گویند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسئله - مستحب است طول دادن نماز آیات و خواندن سوره های طولانی مثل سوره یس و سوره نور و کهف و حجر و انبیاء و امثال آنها و طول دادن رکوع و سجود به قدر قرائت. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - جایز است که یک سوره را قسمت کنند و هر قسمتی را پیش از هر رکوعی بخوانند و هرگاه یک سوره را قسمت کنند یک حمد کفایت می کند در رکعت اول و بعد از حمد یک قسمت از سوره را می خوانند و رکوع می کنند و در رکوعهای بعد حمد را نباید اعاده کنند و یک قسمت سوره را پیش از سایر رکوعها می خوانند و رکوع می کنند و در رکعت دوم نیز یک حمد پیش از رکوع اول می خوانند و بعد از آن یک قسمت از سوره را می خوانند و رکوع می کنند و پیش از سایر رکوعها حمد را اعاده نمی کنند و همان یک قسمت از سوره را می خوانند و رکوع می کنند. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - هرگاه یک سوره تمامی را بخوانند، حمد را باید اعاده کرد پیش از سوره. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسئله - مستحب است طول دادن در نماز در کسوف آفتاب بخصوص، چرا که کسوف شمس شدیدتر است از سایر علامات و آیات. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مستحب است جهر به نماز آیات و جهر به قرائت آن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مستحب است که به جماعت بجا آورند نماز آیات را خصوص هرگاه تمام قرص گرفته باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مستحب است که نماز آیات را در مساجد بجا آورند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

فصل دوم در احکام نماز آیات و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسئله است:

مسئله - هرگاه قرص آفتاب یا قرص ماه گرفت، یا یکی دیگر از آیات مخوفه ظاهر شد باید مبادرت کرد به نماز آنها. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه نماز را تمام کردند و هنوز قرص منجلی نشده یا رفع سایر آیات مخوفه نشده مستحب است که نماز آنها را مکرر کنند تا آنکه قرص روشن شود و رفع آیات مخوفه شود. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند و بعضی از قدماء اعاده را واجب دانسته اند و اقل قلیلی به اعاده قائل نشده اند مطلقاً و در احادیث شواهد از برای قول اول بسیار است.

مسئله - هرگاه آیات در وقت یکی از نمازهای شبانه روزی اتفاق افتد، پس اگر وقت هر دو وسعتی داشته باشد که هریک را

بجاآورند وقت آن دیگری نگذرد و آن دیگری هم در وقت خود بعمل آید مستحب است که نماز یومیه را بجاآورند و بعد از آن مشغول به نماز آیات شوند. چنانکه از احادیث معلوم می شود و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه وقت به قدری باشد که یکی از نمازها در آن بعمل آید واجب است که نماز یومیه را بجاآورند و نماز آیات را بعد از آن قضاء کنند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه وقت نماز یومیه وسعت داشته باشد و وقت نماز آیات مضیق باشد، واجب است که نماز آیات را در وقت خود بجاآورند و بعد از آن مشغول به نماز یومیه شوند. چنانکه از احادیث معلوم می شود و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه آیات در وقت یکی از نوافل اتفاق افتد واجب است که مبادرت کنند به نماز آیات. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه کسی مشغول شد به نماز آیات و نماز یومیه را بجا نیاورده و در بین نماز معلوم شد که وقت نماز یومیه تنگ شده که اگر نماز آیات را تمام کند نماز یومیه او قضاء شود، واجب است که نماز آیات را قطع کند و نماز یومیه را بجا آورد و بعد از آن مشغول نماز آیات شود و از همان جایی که قطع کرده شروع کند و نماز آیات را به انجام رساند. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - هرگاه آفتاب یا ماه گرفتند و کسی ندانست که آنها گرفته اند تا وقتی که روشن و منجلی شدند، پس هرگاه تمام قرص آفتاب یا ماه گرفته شده واجب است قضای نماز آنها و هرگاه بعض قرص گرفته شده قضایی بر او نیست. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کسی که دانست که آفتاب یا ماه گرفته و فراموش کرد نماز کند، یا آنکه مسامحه کرد در نماز کردن تا آنکه روشن و منجلی شدند، واجب است بر او قضای نماز خواه تمام قرص گرفته باشد یا بعض آن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که در شب بیدار شد و دانست که ماه گرفته و کسالت کرد و نماز نکرد، مستحب است که در فردای آن شب غسل کند و نماز را قضاء کند به قصد وجوب. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - هرگاه آفتاب و ماه گرفتند و کسی سوار باشد و نتواند پیاده شود، باید نماز کند در حال سواری مثل سایر نمازها. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه کسی مشغول به نماز آیات شد و پیش از تمام شدن نماز قرص منجلی شد، یا سایر آیات رفع شد، واجب است که نماز را تمام کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - نماز زلزله قضاء نمی شود و وقت آن موسع است تا آخر عمر و هر وقت نماز کنند اداء است و قضاء نشده اگرچه مبادرت به آن بهتر است. چنانکه از احادیث معلوم می شود و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه در حال زلزله مانعی باشد از نماز کردن، مثل جنابت و حیض، بعد از غسل کردن باید نماز کنند. چنانکه از احادیث معلوم می شود و در صورت اول خلافی نیست و در صورت دوم بعضی از فقهاء خیال کرده اند که چون حیض نباید

نماز حال حیض را قضا کند نباید نماز زلزله را هم بجا آورد و غافل شده از اینکه نماز زلزله قضا نشده و وقت آن باقی است مثل آنکه هرگاه زن حیض در اول وقت حیض باشد و در آخر وقت پاک شود باید غسل کرده نماز کند و بعضی خیال کرده اند که اوقات موسعه مثل وقت نماز ظهر جمیع اوقات و اجزاء اوقات موجب نماز است به خلاف زلزله که موجب نماز همان حال زلزله است و حالات بعد موجب نماز نیست و رفع این خیال را می کند که اگر در بلد زلزله شود و بر اهل بلد دیگر بعد معلوم شود که زلزله شده اتفاقی فقهاء است که اهل بلد که نمی دانستند زلزله شده و بعد دانستند باید نماز زلزله بجا آورند بلکه فرض مسئله را در بلد واحدی هم می توان کرد که بسا بعضی مردم ندانستند که زلزله شده و بعد دانستند و باید نماز کنند و حال آنکه در حال جهل به زلزله مکلف به نماز نبودند و بعد از دانستن زلزله موجبی به خیال این بعض نبود و حال آنکه اتفاقی فقهاء است که بعد از دانستن زلزله باید نماز کرد اگرچه در حال جهل مکلف به نماز نبودند. باری بعد از تدبیر اشکالی در وجوب نماز بر حیض نیست بعد از غسل در زلزله چرا که شرط تکلیف به نماز که عقل مکلف است در حال زلزله موجود است و در آن حال مانعی از ادای نماز هست که حیض باشد، پس بعد از رفع مانع باید نماز کرد چرا که وقت باقی است. مسئله - هرگاه زن در حال آفتاب گرفتن و در حال ماه گرفتن و امثال آنها حیض باشد و بعد از انجلاء قرص پاک شود، نباید نماز آیات بجا آورد چرا که وقت نماز گذشته و قضایی هم بر حیض نیست. چنانکه از احادیث معلوم می شود و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه در محلی زلزله مکرر اتفاق افتد، از برای هریک، نمازی جداگانه باید کرد. چنانکه از احادیث معلوم می شود و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه در محلی زیاد زلزله شود مستحب است که مردم روز چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه را روزه بگیرند و در روز جمعه غسل کنند و خود را پاکیزه کرده بیرون روند به صحرا و دعا کنند که خداوند رفع کند آن را. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه رو به باد تکبیر گویند باد ساکن شود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - آیه مبارکه إِنَّ اللَّهَ يُمَسِّكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَلَإِنْ زَالَتَا إِنَّ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا در وقت زلزله چنانکه وارد شده بخوانند و در هر بلایی سماوی و ارضی مناسب است خواندن آن.

مسئله - جایز نیست بدگفتن و دشنام دادن به بادهای و کوهها و ساعات و روزها و شبها و دنیا. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست مگر آنکه بعضی مکروه دانسته اند و بعضی جایز ندانسته اند.

مطلب بیست و هفتم در نماز جماعت و فضیلت و استحباب آن و وجوب آن در جای خود و امور متعلقه به آن است و در آن چند فصل است:

فصل اول در فضیلت و استحباب نماز جماعت و وجوب آن در محل خود است و در آن چند مسئله است:

مسئله - نماز جماعت افضل است از نماز فرادی به بیست و هفت درجه اگر امام عالم نباشد، و اگر امام عالم باشد هزار درجه افضل و بهتر است، و اگر در مسجد جامع واقع شود و امام عالم نباشد دوهزار و هفتصد درجه بهتر است، و اگر امام عالم باشد

صد هزار درجه افضل است از نماز فرادی. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست و اعتنایی به مخالفت مخالف نص نیست.

مسئله - کسی که قدم زند و برود از برای نماز جماعت، به هر قدمی که برمی دارد هفتاد هزار حسنه در نامه اعمال او می نویسد و بلند می شود مقام او در دار قُرب الهی هفتاد هزار درجه. پس اگر در این حال بمیرد موکل می کند خداوند عالم جلّ شأنه به او هفتاد هزار ملک را که زیارت کنند او را در قبر او و بشارت دهند او را به آنچه مهیا شده از برای او و مونس او باشند در تنهایی او و استغفار کنند از برای او تا روزی که مبعوث می شود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که نماز مغرب و عشاء و نماز صبح را در مسجد به جماعت بجا آورد گویا که تمام شب را احیا کرده و با عبادت به روز آورده. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که ترک کند نماز جماعت را به جهت بی میلی که به نماز و جماعت مسلمین دارد بدون علتی و عذری، نمازی از برای او نیست در آخرت. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - قبول نمی شود در آخرت نماز همسایه مسجد هر گاه حاضر نشود به جماعت مسلمین در مسجد مگر آنکه مریض باشد یا عذری و خوفی از برای او باشد؛ و از هر طرفی از اطراف مسجد تا چهل خانه همسایه مسجدند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - واجب است بر مسلمین که غیبت کنند تارک نماز جماعت را، و ساقط کنند عدالت او را، و دوری کنند از او، و زن به او ندهند و زن از او نگیرند، و مشورت از او نکنند، و با او نخورند و نیاشامند تا آنکه به نماز جماعت حاضر شود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مستحب است از برای کور که حاضر شود به نماز جماعت اگر چه باید ریسمانی از خانه خود بکشد تا محلی که جماعت برپا می شود از برای دست گرفتن آن ریسمان و حاضر شدن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که نماز شبانه روزی پنج گانه را به جماعت بجا آورد سزاوار است که گمان هر خیری در او رود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مستحب است اختیار جماعت اگر چه باید قدری نماز را به تأخیر اندازد امام تا با مردم نماز کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مستحب است از برای منفردی که نماز کرده اگر برسد به جماعتی که اعاده کند نماز را به جماعت. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مستحب است از برای کسی که اهلیت دارد از برای امامت و نماز کرده و بعد جمعی بخواهند نماز جماعت کنند که اعاده کند نماز خود را به جماعت. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - نوافل و نمازهای مستحبی را به جماعت نمی توان کرد و بدعت است مگر در بعضی از نمازها چنانکه گذشت و خواهد آمد ان شاء الله تعالی. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - شرط هیچ نمازی جماعت نیست مگر نماز جمعه که واجب است که به جماعت برپا شود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - نماز عیدین را در زمان غیبت به جماعت و فرادی می توان کرد. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - کسی که مبتلا شود به اینکه با مخالفین نماز کند از روی تقیه و نتواند که خود نماز کند و بعد به جماعت ایشان حاضر شود، پس نماز کند با ایشان و چنین اظهار کند که اقتداء کرده و در واقع اقتداء نکند و خود اذان و اقامه بگوید و بعد از تکبیرة الاحرام آهسته قرائت کند اگرچه خود نشنود قرائت خود را. و هرگاه امام ایشان زودتر از قرائت فارغ شود کفایت می کند او را حمد تنها و اگر او زودتر فارغ شود از قرائت، تسبیح و تهلیل کند تا آنکه امام ایشان فارغ شود از قرائت و هرگاه حمد را تمام نکرده امام ایشان به رکوع رود، حمد را قطع کند و به همراه او رکوع کند و هرگاه امام ایشان را در رکوع بیابد و نتواند قرائت کند، تکبیرة الاحرام بگوید و رکوع کند و آن رکعت افضل رکعات نماز او محسوب خواهد بود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است از برای کسی که مبتلا شده به حضور جماعت مخالفین که در منزل خود از برای خود نماز کند و بعد به جماعت ایشان حاضر شود، یا آنکه بعد از حضور به جماعت ایشان نماز خود را اعاده کند. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - در وقت باریدن به قدری که زمین تر شود و در وقت بادهای سخت اذن داده اند که در منزل خود نماز کنند و به جماعت حاضر نشوند. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - جماعت منعقد می شود در غیر نماز جمعه و عیدین به دو نفر و بیشتر که یکی امام باشد و یکی و بیشتر مأوم، اگرچه مأوم زن باشد یا مریض باشد، اگرچه نشسته نماز کند یا طفل ممیز باشد در طرف راست امام. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

فصل دوم در امامت جماعت و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسأله است:

مسأله - امام جماعت باید شیعه اثناعشری باشد و جایز نیست اقتدا کردن شیعه اثناعشری به کسی که اثناعشری نباشد مگر در حال تقیه. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - جایز نیست اقتدا کردن به فاسق اگرچه اثناعشری باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - جایز نیست اقتدا کردن به کسی که حال او معلوم نیست که عادل است یا فاسق. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - جایز نیست اقتدا کردن به غیر بالغ از برای بالغ. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه امامت کند غیر بالغ، نماز خود او صحیح است و نماز مأومین بالغین باطل است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - جایز نیست امامت زن از برای مردان. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - شرط است در امامت جماعت اینکه امام در جمیع امور دینیه تابع ائمه اثنا عشر علیهم السلام باشد در اعمال و عقاید خود، پس باید غالی نباشد و هیچ یک از ائمه علیهم السلام را خدا نداند بلکه ایشان را اولی الامر و اولیای خدا و اوصیاء و خلفای رسول خدا صلی الله علیه و آله بداند و منکر فضلی از فضایل ایشان نباشد و ایشان را زائل و نازل نکند از مراتب و مقاماتی که خداوند عالم جلّ شأنه از برای ایشان قرار داده و باید خدا را جسم نداند و ظالم نداند بلکه خدا را هیچ مخلوقی نداند و به صفات هیچ مخلوقی او را متّصف نکند و آیه شریفه لیس کمثله شیء را معتقد باشد و باید ائمه طاهرین علیهم السلام را مطاع خود داند و ایشان را جاهل و غافل و فراموشکار امر الهی نداند و باید ایشان را معصوم داند از سهو و نسیان و خطا و لغزش در امر الهی و باید در جمیع امور دینیه خود تابع ایشان باشد و بس، و تابع یهود و نصاری و مجوس و سایر ادیان باطله نباشد و باید دوست باشد با دوستان ائمه طاهرین علیهم السلام و دشمن باشد با دشمنان ایشان. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - شرط است در امامت جماعت که امام عادل باشد و متجاهر به فسق و جور در ارتکاب ذنوب و شارب الخمر و آکل مال حرام و رشوه و عاق والدین و دروغگو و اهل بدعت در دین و مذهب نباشد و از دست و زبان او مردم در امان باشند بطوری که اگر از آشنایان و اهل محله او پیرسی، بجز ذکر خیری از او نکنند. و چون معامله بکند ظلم نکند و به حق خود قانع باشد و چون وعده بکند وفا کند و محافظت کند اوقات نمازهای پنج گانه شبانه روزی را و آنها را از روی تعمد به تأخیر نیندازد مگر به جهت عذری و به نماز جماعت در پنج وقت حاضر شود و تخلف از جماعت نکند مگر به جهت عذری. پس چنین کسی عادل است و جایز است نماز کردن با او. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - جایز نیست اقتدا کردن به حرامزاده و دیوانه و مرتد و اهل بدعت در دین و مذهب. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - جایز نیست اقتدا کردن به کسی که ختنه نشده باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مکروه است اقتدا کردن به کسی که ناخوشی جذام و برص داشته باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کسی که خود می داند که حرامزاده است، یا ختنه نکرده است، یا ناخوشی جذام دارد، یا پیس است، یا حد شرعی بر او وارد است، یا مبدع در دین و مذهب است و مرتد است و مردم خبر ندارند از حال او، سزاوار نیست که امامت کند. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - مکروه است امامت کردن کسی که با تیمم نماز می کند از برای کسانی که با وضو و غسل نماز می کنند. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - مکروه است امامت کردن کسی که فالج است از برای کسانی که صحیح اند. و همچنین مکروه است امامت کسی که مقید باشد و او را بسته باشند از برای کسانی که مقید نیستند. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - مکروه است امامت کردن کسی که نشسته نماز می کند از برای کسانی که ایستاده نماز می کنند. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - مکروه است امامت کردن کسی که مأمومین کراحت داشته باشند که اقتدا به او کنند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکروه است مقدم شدن بر صاحب منزل در امامت هرگاه صاحب منزل اهلیت از برای امامت داشته باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکروه است مقدم شدن بر اعلم و اعراف هرگاه در میان مردم باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء به آن فتوی داده اند.

مسأله - مکروه است امامت کردن مسافر از برای حاضرین و امامت کردن حاضر از برای مسافرین. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - جایز است امامت کردن کور هرگاه اهلیت از برای امامت داشته باشد و اعلم و افضل و افصح از مأمومین باشد، هرگاه او را به قبله دلالت کنند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز است امامت کردن غلام زرخرید هرگاه اهلیت از برای امامت داشته باشد و اعلم و افقه از مأمومین باشد و راضی باشند به امامت او. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکروه است امامت کردن کور و غلام زرخرید هرگاه اعلم و افصح و اقرأ از مأمومین نباشند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

فصل سوم در مأمومین و امور متعلقه به ایشان است و در آن چند مسأله است:

مسأله - جایز نیست که مأمومین مقدم بایستند بر امام به سمت قبله در حال نماز و هرگاه مقدم ایستادند نمازشان باطل است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز است که مأمومین در طرف راست امام مساوی امام بایستند در حال نماز. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - جایز است که مأموم در طرف چپ امام، مساوی او بایستد. چنانکه از احادیث معلوم می شود و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - هرگاه مأموم در طرف چپ امام ایستاد، مستحب است از برای امام که او را به طرف راست خود ببرد اگرچه در بین نماز باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - هرگاه مأموم یک نفر مرد باشد اگرچه طفل باشد، یا مریض باشد که نشسته نماز کند، مستحب است که در طرف راست امام مساوی او بایستد و هرگاه متعدد باشند در عقب او بایستند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه مأوموم یک نفر زن باشد مستحب است که پست تر از امام بایستد در طرف راست امام بطوری که محل سجده او مساوی زانوی امام و پای او واقع شود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه مأوموم مردی و زنی باشند مستحب است که مرد در طرف راست امام مساوی او بایستد اگرچه طفل یا بنده باشد و زن در پشت سر امام بایستد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - جایز است که در میان ستونها صف بکشند و ستونها فاصله باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه مأومومین مرد باشند نباید حائلی و دیواری در میان ایشان و امام باشد بطوری که امام را نبینند، بلکه باید بعضی امام را مشاهده کنند و بعضی مشاهده کنند کسانی را که امام را مشاهده می کنند اگرچه به واسطه های بسیار باشد. مثل آنکه صف آخر مشاهده کنند صفی را که در پیش روی ایشان است و ایشان مشاهده کنند صفی را که در پیش روی ایشان است تا برسد به صف اول که بعضی از آنها مشاهده کنند امام را و همچنین است حال دو طرف صف اول که بعضی بعضی را مشاهده کنند تا برسد به کسانی که خود مشاهده می کنند امام را. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه مأومومین زنها باشند، یا بعضی از ایشان زن باشد جایز است که حائلی در میان آنها و امام و سایر مأومومین از مردان باشد بطوری که زنها مشاهده نکنند امام و سایر مأومومین را. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - جایز است که صفهای پیش کوتاه تر یا بلندتر باشد از صفهای عقب. چنانکه از احادیث معلوم می شود و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - مکان مأومومین نباید پست تر و پایین تر باشد از مکان امام و لکن هرگاه بلندتر باشد مثل دکانی و سطح بامی جایز است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - در زمین سرایشیب و سرا بالایی که خداوند عالم جلّ شأنه وضع کرده می توان نماز جماعت بجا آورد اگرچه مکان امام در بلندی و مکان مأومومین در پستی واقع شود. چنانکه از احادیث معلوم می شود و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - مستحب است که مقام امام با مقام مأومومین مستوی باشد و بلندی و پستی نداشته باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - فاصله در میان امام و مأومومین و در میان هر صف عقبی با صف پیش بقدری باید باشد که چون سجده کنند دیگر فاصله ای باقی نماند و اگر فاصله باقی بماند اگرچه به قدر وجبی باشد آن امام، امام ایشان نیست و نماز ایشان باطل است مگر در بعضی جاها چنانکه خواهد آمد. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - مستحب است که صفها تمام باشد و خللی و فرجه ای در آنها نباشد و شانه های مأومومین در هر صفی مقابل هم باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه در صفی جا تنگ شود و در صف پیش یا در صف عقب فرجه ای باشد، جایز است که بعضی پیش روند در صف پیش، یا پس روند در صف عقب و رو را از قبله نگردانند. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - افضل صفها در نماز جماعت صف پیش است که متصل به امام است و افضل صفها در نماز میت صف عقب است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - طرف راست هر صفی افضل است از طرف چپ بقدری که نماز جماعت افضل است از نماز فرادی و هر قدر به امام نزدیک تر بایستند از طرف راست افضل است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - سزاوار است که مردمان عاقل باهوش در صف اول نزدیک به امام بایستند که هرگاه امام چیزی را فراموش کند آنها به یاد او بیاورند و هرگاه سهوی کند، آنها او را متذکر کنند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

فصل چهارم در احکام نماز جماعت و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسئله است:

مسئله - واجب است بر مأمومین متابعت امام در افعال، پس چون امام تکبیرة الاحرام گوید ایشان هم بگویند، و چون رکوع کند ایشان هم رکوع کنند، و چون از رکوع راست شود ایشان هم راست شوند، و چون به سجود رود ایشان هم به سجود روند و همچنین تا آخر نماز. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه مأموم پیش از امام تکبیرة الاحرام گفت و بعد دانست که امام تکبیرة الاحرام را نگفته، پس بعد از آنکه امام تکبیرة الاحرام را گفت باید مأموم تکبیرة الاحرام را اعاده کند و کفایت نمی کند او را تکبیرة الاحرامی که پیش از امام گفته. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که پیش از امام به رکوع رفت، پس اگر از روی عمد پیشتر به رکوع رفته باید به حال رکوع بماند تا آنکه امام رکوع کند و با امام در رکوع باشد تا آنکه امام راست شود و او هم متابعت کند. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کسی که از روی سهو پیش از امام به رکوع رفت و بعد دانست که امام رکوع نکرده، باید از رکوع راست شود پس چون امام رکوع کرد او هم متابعت کند و رکوع کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که پیش از امام از رکوع راست شد، پس اگر از روی عمد راست شده به همان حال باید بماند تا آنکه امام راست شود و اگر از روی سهو پیشتر راست شده باید رکوع کند و بعد از آنکه امام راست شد او هم متابعت کند و راست شود. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کسی که از روی عمد پیش از امام به سجود رفت باید به حال سجود بماند تا آنکه امام سجود کند، پس با امام در سجده باشد تا آنکه امام سر از سجده بردارد و او هم متابعت کند و سر از سجده بردارد. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کسی که از روی سهو پیش از امام به سجود رفت و بعد دانست که امام به سجده نرفته، باید سر از سجده بردارد و چون امام به سجده رود او هم متابعت کند و به سجده رود. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کسی که از روی عمد پیش از امام سر از سجده برداشت باید به همان حال بماند تا آنکه امام سر از سجده بردارد. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - کسی که از روی سهو پیش از امام سر از سجده بردارد باید به سجده رود و با امام سر از سجده بردارد. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - کسی که از روی سهو پیش از امام به رکوع رفت، یا پیش از امام از رکوع راست شد، یا پیش از امام به سجود رفت، یا پیش از امام سر از سجده برداشت و امام زود به او ملحق شد، چیزی بر او نیست و نماز او صحیح است. چنانکه از احادیث معلوم می‌شود و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - کسی که پیش از امام برخاست، یا پیشتر نشست، باید رجوع کند به حالی که امام در آن حال است، خواه از روی عمد مخالفت کرده باشد یا از روی سهو، مگر آنکه امام زود به حال او برسد پس چیزی بر او نیست و نماز او صحیح است. چنانکه از احادیث معلوم می‌شود و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - واجب است بر امام که در دو رکعت اول از نماز قرائت کند و جایز نیست که مأمومین در آن دو رکعت حمد و سوره بخوانند و واجب است بر ایشان که گوش دهند به قرائت امام در نمازهای جهریه اگر صدای امام و همه‌امه او را بشنوند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که از روی ترس در پشت سر مخالف و فاسق نماز می‌کند، باید گوش به قرائت او ندهد و خود باید قرائت کند اگر چه به همواری و آهستگی باشد، و اگر چه در دل قرائت کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - در نمازهای جهریه هرگاه مأمومین صدای امام و همه‌امه او را نشنوند مستحب است که قرائت کنند و هرگاه صدا و همه‌امه او را بشنوند مستحب است که در دل خود تسبیح کنند. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - در نمازهای غیر جهریه مستحب است که مأمومین تسبیح کنند و دعا بخوانند و پناه به خدا برند از شرّ شیطان و حمد کنند او را و صلوات بفرستند بر محمد و آل او علیهم السلام در حال قرائت امام. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - هرگاه دو نفر در پهلوی هم نماز کنند و هر دو قصد امامت کرده باشند نماز هر دو صحیح است، و هرگاه هر دو قصد مأمومیت کرده باشند نماز هر دو باطل است چرا که هیچ‌یک قرائت نکرده‌اند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست و از این معلوم می‌شود که نماز جماعت منعقد می‌شود اگر چه مأموم در طرف چپ امام واقع شود.

مسأله - چون مؤذن گفت قد قامت الصلوة کسانی که از برای نماز جماعت حاضر شده‌اند مستحب است که برخیزند و بایستند. پس اگر امام حاضر است که نماز می‌کنند و اگر امام حاضر نیست یکی از مأمومین که اهلیت دارد از برای امامت، امامت می‌کند و اذن امام راتب در چنین صورتی شرط نیست. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - در دو رکعت آخر هرگاه امام تسبیح بخواند مستحب است که مأمومین حمد بخوانند و هرگاه امام حمد بخواند مستحب است که مأمومین تسبیح بخوانند. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - هرگاه در دو رکعت آخر، مأموم حمد خواند و پیش از امام فارغ شد، مستحب است که حمد و ثنای الهی بگوید تا آنکه امام فارغ شود و جایز است که آیه آخر حمد را نخواند تا آنکه امام فارغ شود، پس آن آیه را بخواند و با امام رکوع کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - در نمازهایی که جایز است اقتدا کردن، مثل نمازهای واجبه شبانه روزی، جایز است که هر نمازی را به هر نمازی اقتدا کنند. مثل اینکه نماز ظهر را اقتدا کنند به نماز ظهر و به نماز عصر و به نماز مغرب و به نماز عشاء و به نماز صبح، و همچنین هر یک را می توان اقتدا کرد به هر یک خواه هر دو نماز قضاء باشد یا هر دو نماز اداء باشد، یا یکی اداء باشد و یکی قضاء باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مستحب است که چون جماعتی برپا شد اقتدا کنند اگرچه پیشتر نماز خود را کرده باشند، پس همان نماز را اعاده کنند به جماعتی که برپا شده خواه نماز خود را به طور فردی کرده باشند یا به جماعت، و خواه در نماز سابق امام باشد یا مأموم. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که مشغول به نماز کردن شد و در بین نماز جماعتی برپا شد، مستحب است که نماز خود را در دو رکعتی سلام بگوید و آن را از برای خود نافله قرار دهد و نماز خود را به جماعت بجا آورد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که رسید به جماعتی که از نماز فارغ شده اند جایز است که بدون اذان و اقامه مشغول نماز شود و هرگاه اذان و اقامه هم بگوید بدعتی نکرده و مستحبی بجا آورده. چنانکه از احادیث معلوم می شود و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند. مسئله - در هر حالی از حالات نماز کسی اقتدا کند، به ثواب نماز جماعت می رسد اگرچه در حال تشهد آخر باشد لکن هرگاه پیش از رکوع یا در حال رکوع تکبیر الاحرام گوید و اقتدا کند، یک رکعت اول نماز خود را دریافته و هرگاه تکبیر الاحرام را بعد از رکوع امام گفته و اقتدا کرده، رکعت اول نماز خود را بعد از آنکه امام ایستاد از برای رکعت بعد قرار دهد. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - هرگاه مأموم امام را در حال تشهد دریافت، تکبیر الاحرام می گوید ایستاده و می نشیند و تشهد را می خواند محض متابعت کردن امام. پس اگر امام برخاست از برای رکعت بعد او هم برمی خیزد و رکعت اول نماز خود را از آنجا قرار می دهد که برخاسته، و اگر امام سلام گفت او سلام نمی گوید و برمی خیزد و نماز خود را می کند و ثواب نماز جماعت از برای او نوشته می شود. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - هرگاه امام در رکوع باشد و احساس کند که کسی می آید که اقتدا کند، مستحب است که رکوع خود را طول دهد و ذکر رکوع را یک برابر و دو برابر مکرر کند تا آنکه آن شخص به رکوع او برسد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مستحب است از برای امام که از جای خود برنخیزد تا آنکه کسانی که در بین نماز به او اقتدا کرده اند نماز خود را تمام کنند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مکروه است از برای امام که مشغول به نافله شود تا آنکه کسانی که در بین نماز به او اقتدا کرده‌اند نماز خود را تمام کنند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مستحب است از برای امام که بشنوند به کسانی که اقتدا به او کرده‌اند آنچه را که او می‌خواند در بین نماز، و سزاوار نیست که مأمومین بشنوند به امام آنچه را که می‌خوانند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مستحب است از برای امام که در دعاها و دعاهایی که در بین نماز می‌خواند شریک کند با خود مأمومین را، و مکروه است از برای او که دعاء را مخصوص خود قرار دهد و جفا و خیانت با ایشان کرده اگر دعا را مختص خود کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مستحب است از برای امام که رعایت کند در نماز خود ضعیف‌تر مأمومین را و نماز خود را طول ندهد بقدری که اقویا طاقت دارند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که می‌رود که به نماز جماعت برسد و ایشان را در رکوع ببیند و بترسد که تا برود که متصل شود به صف، ایشان از رکوع سر بردارند، جایز است از برای او که در همان مکان رو به قبله در حال ایستادگی تکبیرة الاحرام بگوید و رکوع کند و چون امام از رکوع راست شود او هم راست شود و در همان مکان به همراهی امام سجود کند. پس اگر امام بعد از سجود برخاست او هم برخیزد و برود تا خود را به صف برساند و اگر امام بعد از سجود نشست از برای تشهد خواندن، او هم در همان مکان با امام تشهد بخواند و چون امام برخاست او هم برخیزد و برود و به صف برسد. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده‌اند و اگر امام بعد از تشهد سلام گفت، خود را به صف رسانیدن ضرور نیست.

مسئله - کسی که نرسیده به صف رکوع کرد و می‌تواند خود را برساند به رکوع امام، در حال رکوع برود و خود را به صف برساند. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - مستحب است که در حال رفتن از برای رسیدن به صف که گامها را برندارند و پاها را به زمین بکشند. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - کسی که در رکعت اول و رکعت دوم به امام اقتدا می‌کند نباید حمد و سوره بخواند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که در رکعت دوم امام اقتدا کرد نباید حمد و سوره در آن رکعت بخواند و لکن قنوت را باید با امام بخواند و چون امام تشهد خواند باید با امام تشهد بخواند محض متابعت و چون امام برخاست از برای رکعت سوم خود که آن رکعت دوم مأموم است، مأموم باید قرائت کند و قنوت بخواند و بعد از آنکه امام سر از سجود برداشت از برای خود تشهد بخواند و خود را به امام برساند در حال ایستادگی و اگر نتواند تمام حمد را بخواند تسبیح کند خدا را و رکوع کند با امام. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که در رکعت سوّم امام اقتدا کرد باید قرائت کند در آن رکعت و رکعت بعد، چرا که رکعت اول و دوّم خود او است و هرگاه امام پیش از آنکه او از قرائت فارغ شود رکوع کند، مأموم باید متابعت کند در رکوع کردن و نباید تمام کند قرائت خود را که به رکوع امام نرسد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که در رکعت چهارم امام اقتدا کرد باید قرائت کند و اگر در اواسط رکعت اقتدا کرد بقدری که می تواند باید قرائت کند و بعد از سجود امام مستحب است که با امام تشهد بخواند و چون امام سلام گفت او سلام نگوید و برخیزد و نماز خود را تمام کند و هرگاه بعد از سجود امام هم بخواند برخیزد و نماز خود را تمام کند جایز است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - در هر رکعتی از رکعات که در حال رکوع امام و اندکی پیش از رکوع امام کسی اقتدا کرد، رکعت اول نماز خود را دریافته اگرچه قرائتی و ذکر و تسبیحی در آن رکعت نکرده باشد و چیزی بر او نیست. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که در رکعت سوّم امام اقتدا کرد، در رکعت چهارم امام که رکعت دوّم او است بعد از سجود امام تشهد را باید با امام بخواند پس اگر می خواهد برمی خیزد و باقی نماز خود را تمام می کند و مستحب است که بنشیند تا آنکه امام سلام گوید و لکن او سلام نگوید و بعد برخیزد و نماز خود را تمام کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که تشهد را محض متابعت و برکت می خواند مستحب است که زانوهای خود را بلند کند و آن تشهد کفایت از تشهد خود او نمی کند و خود او در موضع تشهد خود باید تشهد خود را بخواند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسئله - کسی که در رکعت دوّم امام اقتدا کرد و امام در رکعت آخر خود سهو کرد و یک رکعت زیاد نماز کرد، مأموم نباید اعتناء کند به رکعت زیاد امام و خود او باید نماز خود را تمام کند بعد از رکعت آخر امام نه رکعت سهو امام، و نماز او صحیح است اگرچه امام اگر دانست که یک رکعت زیاد نماز کرده نماز او باطل باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کسی که از روی سهو با امام رکوع نکرد تا آنکه امام سجده کرد، رکوع می کند و خود را به امام می رساند و نماز او صحیح است. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کسی که از کثرت ازدحام مأومین نتوانست با امام رکوع کند تا آنکه امام به سجود رفت، رکوع می کند و خود را به امام می رساند در سجود. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کسی که از کثرت ازدحام مأومین نتوانست رکوع و سجود بجا آورد تا آنکه امام سر از سجده برداشت، رکوع می کند و سجود می کند و خود را به امام می رساند. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کسی که از روی سهو پیش از امام سلام گفت چیزی بر او نیست و نماز او صحیح است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که تعجیل داشته باشد به جهت حاجتی، جایز است که پیش از امام سلام گوید و از پی حاجت خود برود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که اقتدا کرد و تکبیرة الاحرام را گفت و بعد فراموش کرد ذکر رکوع و سجود و تشهد را و هیچ ذکر و تسبیحی نکرد تا آخر نماز و لکن رکوع و سجود و تشهد را بجا آورده، چیزی بر او نیست و نماز او صحیح است. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - هیچ اعتباری به شک امام نیست با حفظ مأوم و امام باید تابع مأوم شود و به مقتضای شک خود عمل نکند، و هیچ اعتباری به شک مأوم نیست با حفظ امام و مأوم باید تابع امام شود و به مقتضای شک خود عمل نکند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه امام مسافر باشد و مأومین مسافر نباشند، چون امام از نماز فارغ شود کسی از مأومین را نایب کند و مقدم دارد تا باقی نماز مأومین را تمام کند، یا خود ایشان بعضی را مقدم دارند تا باقی نماز را با ایشان تمام کند به شرط آنکه آن کسی که مقدم می شود عادل باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مگر آنکه بعضی عدالت را در شخص مقدم شرط ندانسته اند.

مسأله - هرگاه امام در بین نماز بمیرد، بعضی از مأومین را که اهلیت از برای امامت دارد مقدم دارند که نماز را تمام کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مگر در شرط عدالت مقدم چنانکه گذشت. مسأله - هرگاه حدیثی از امام صادر شود در بین نماز، یکی از مأومین را که عادل باشد مقدم دارد تا نماز را تمام کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مگر در شرط عدالت چنانکه گذشت.

مسأله - هرگاه امام بعد از نماز به یادش آید که جنب است، یا وضوء ندارد، نماز مأومین صحیح است و نباید اعاده کنند اگر چه امام باید غسل کند یا وضوء بسازد و اعاده کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتناء باشد در آن نیست. و هرگاه در بین نماز به یادش آمد، مقدم دارد کسی را که نماز را با قوم تمام کند و خود منصرف شود. چنانکه از احادیث معلوم می شود.

مسأله - واجب نیست بر امام که اعلام کند مأومین را به عدم طهارت خود و هرگاه اعلام کرد نماز ایشان صحیح است و نباید اعاده کنند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسأله - هرگاه شخصی امامت کرد و بعد معلوم شد که یهودی یا از سایر فرق کفار بوده، نباید مأومین نماز خود را اعاده کنند مگر آنکه به کفر او مطلع باشند در حال نماز، پس باید نماز خود را اعاده کنند. چنانکه از احادیث معلوم می شود و خلافی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسأله - هرگاه شخصی امامت کرد و بعد از نماز معلوم شد که روی او به قبله نبوده و لکن مأومین رو به قبله بوده اند، نماز مأومین صحیح است و نباید اعاده کنند. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - هرگاه شخصی امامت کند و قصد نماز نکند و بعد از نماز مأموم بفهمد که امام نیت نماز نکرده، نماز مأموم صحیح است و نباید اعاده کند اگرچه امام گناه کرده. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - هرگاه امام از نماز جماعت فارغ شود و بخواهد نافله‌ای بجا آورد، مستحب است که منحرف شود از مقامی که ایستاده بود و نافله بجا آورد. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - جایز است امامت کردن مردان از برای مردان و زنان و جایز نیست امامت کردن زنان از برای مردان. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - زن هرگاه عادل باشد می‌تواند امامت کند از برای زنان و لکن پیش نایستد و زنها از طرف راست و چپ او صف بکشند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه در صف پیش مکانی خالی باشد مکروه است که شخص به تنهایی در عقب صف بایستد از برای نماز جماعت. چنانکه از احادیث معلوم می‌شود و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - هرگاه در صف پیش جا تنگ باشد جایز است که شخص به تنهایی در عقب صف بایستد از برای نماز و مکروه است که خود را به عنف داخل صف کند و جا را بر مردم تنگ کند. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - مستحب است که شخصی که به تنهایی در عقب صف می‌ایستد، مقابل امام بایستد. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - کسی که تازه مکلف شده، یا تازه مسلمان شده و میسر نیست از برای او که یاد گیرد نماز را و نماز کند، واجب است بر او که اقتدا کند. چنانکه از احادیث معلوم می‌شود و خلافی در آن نیست.

مطلب بیست و هشتم در قضای فوائت و نمازهایی که در وقت آنها از شخص فوت شده و امور متعلقه به آنها است و در آن چند مسئله است:

مسئله - قضایی نیست بر شخص مکلف از نمازهایی که در حال صِغَر و پیش از مکلف شدن از او فوت شده. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - قضایی نیست بر شخص مکلف از نمازهایی که در حال جنون از او فوت شده. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - قضایی نیست بر زن از نمازهایی که در ایام حیض و نفاس بجانیاورده. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - قضایی نیست بر شخصی که کافر بوده - مثل یهود و نصاری و مجوس و کفاری که اهل کتاب آسمانی نیستند - و مسلمان شده از نمازهایی که در حال کفر خود بجانیاورده. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - از هفتاد و دو فرقه اسلام هرگاه شخصی بر بصیرت شد و شیعه اثناعشری شد، هر نمازی که در حال گمراهی از او فوت شده باید قضا کند و هر نمازی را که بجاآورده نباید اعاده کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه شخصی بیهوش شود و غش کند به جهت مرضی که عارض او شده، پس هرگاه از اول وقت نمازی تا آخر آن بیهوش افتاده، قضایی به طور وجوب بر او نیست اگرچه مستحب است که قضا کند نمازی را که در حال بیهوشی از او فوت شده و لکن هرگاه در اول وقت یا اواسط آن یا آخر آن بیهوش باشد و نمازی از او فوت شود، باید قضا کند آن نماز را. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هر نمازی را که بدون طهارت بجاآورند - خواه از روی عمد باشد و خواه از روی سهو و فراموشی - آن نماز را باید اعاده کرد در وقت و قضا کرد در خارج وقت. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هر نمازی که در وقت آن از مکلف فوت شود - خواه از روی عمد باشد و خواه از روی غفلت و فراموشی و خواه به جهت خواب بودن - باید قضا کرد آن نماز را در خارج وقت. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - وقت نماز قضاء هر وقتی است که شخص بیادش آید که نمازی از او فوت شده هرگاه آن وقت، مخصوص نماز حاضری نباشد. و هرگاه آن وقت بقدری باشد که بیش از نماز حاضری را نتوان در آن بجاآورد و وسعت ندارد، نماز حاضری را باید بجاآورد و جایز نیست نماز قضا در آن وقت. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه وقت وسعت داشته باشد و بتوان نماز حاضری و نماز قضا را در آن بجاآورد، جایز است هر یک را مقدم داشتن بر دیگری و لکن مستحب است که نماز قضا را مقدم دارند. چنانکه از احادیث معلوم می شود و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده اند و بعضی مقدم داشتن نماز قضا را واجب دانسته اند هرگاه یک نماز فوت شده باشد و بعضی مقدم داشتن نماز قضا را مطلقاً واجب دانسته اند اگرچه نمازهای عدیده فوت شده باشد و مختار، قول اول است.

مسأله - کسی که نماز قضا بر ذمه او است می تواند که نافله بجاآورد و مستحب است که قضا را مقدم دارد بر نافله. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - مستحب است قضای نافله های شبانه روزی و هرگاه عاجز باشد از قضا کردن آنها مستحب است که تصدق دهد از برای هر دور کعتی مدی از طعام. پس اگر عاجز باشد از هر چهارر کعتی مدی از طعام تصدق کند و هرگاه از این هم عاجز باشد از برای نافله های روز یک مد و از برای نافله های شب یک مد طعام تصدق کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که نمازهای عدیده بر ذمه او باشد و بخواهد آنها را قضا کند، اذان و اقامه می گوید از برای نمازی که اول شروع می کند و بعد از آن به اقامه تنها اکتفا می کند از برای سایر نمازها. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست و هرگاه اذان را نیز از برای هر نمازی بگوید جایز است و خلافی در آن نیست.

مسأله - هر نمازی که اول فوت شده باید اول آن را قضا کرد و بعد از آن نمازی که بعد از آن فوت شده و به همان ترتیبی که فوت شده باید قضا کرد در صورتی که معلوم باشد ترتیب نمازهای فوت شده. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن

نیست.

مسئله - کسی که فوت شده از او یکی از نمازهای پنج گانه و نمی داند که کدام است، دور رکعت نماز می کند که اگر در واقع نماز صبح از او فوت شده قضای آن باشد، و سه رکعت دیگر می کند که اگر در واقع نماز مغرب از او فوت شده قضای آن باشد، و چهار رکعت دیگر بجای آورد که در واقع هر یک از نماز ظهر و عصر و عشاء از او فوت شده قضای آن باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و بیشتر از فقهاء فتوی به آن داده اند و از حدیثی که در این باب وارد شده معلوم می شود که هر گاه شخص نداند ترتیب نمازهای فوت شده را واجب نیست که شخص نمازهای بسیار بجا آورد در حال قضا کردن از برای اینکه ترتیب حاصل شود چنانکه بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - هر گاه نماز جمعه فوت شود نباید قضا کرد به دور رکعت بلکه باید چهار رکعت قضا کرد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هر گاه روز عید فطر بعد از ظهر ثابت شود دیدن ماه، در روز بعد در صبح آن می توان نماز عید کرد. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کسی که در سفر نماز شکسته از او فوت شده قضا می کند شکسته اگر چه در حضر قضا بجا آورد، و کسی که نماز تمام از او فوت شده باید تمام قضا کند اگر چه در سفر قضا بجا آورد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که در سفر وقت نماز بر او داخل شد و نماز نکرد تا آنکه به وطن رسید و هنوز وقت نماز باقی است پس نماز از او فوت شد، باید نماز تمام قضا کند و کسی که در حضر وقت نماز بر او داخل شده و نماز نکرد تا رفت به سفر و در سفر نماز از او فوت شد، باید نماز شکسته قضا کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - جایز نیست نماز قضاء بجا آوردن در حال سواری هر گاه قضای نمازهای واجبی باشد چرا که وقت آن فوت نمی شود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مستحب است از برای هر مؤمنی که قضا کند از هر مؤمنی میت نماز و روزه و حج او را تبرّعاً و هر گاه مؤمنی تبرّعاً قضا کرد از میت مؤمنی، از ولی میت ساقط می شود قضا کردن از برای او. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هر گاه بر ذمه میت عبادتی باشد و چیزی از عبادات واجبه بر او از او فوت شده باشد، باید از اصل تر که او اخراج شود و اولیای او قضا کنند، خواه خودشان و خواه اجیر کنند کسی را که قضا کند. چنانکه از احادیث معلوم می شود و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هر گاه نماز آیات از کسی فوت شود، پس هر گاه در وقت آن فهمیده که آن آیات واقع شده باید قضاء کند آن را و هر گاه در وقت وقوع آیات نفهمیده و بعد از آن خبر به او رسیده، پس در گرفتن آفتاب و ماه هر گاه تمام قرص گرفته باشد باید قضا کند و هر گاه تمام قرص نگرفته باشد قضای آن واجب نیست و در سایر آیات مطلقاً قضا واجب است چه در وقت وقوع آنها فهمیده باشد یا بعد از آن خبر به او رسیده باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و بیشتر از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - هرگاه کسی نذر معینی کرد که در روز معینی در ماه معینی در سال معینی نمازی بکند و در آن روز معین نماز از او فوت شود، قضای آن نماز واجب نیست. چنانکه از احادیث معلوم می‌شود و بیشتر از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مطلب بیست و نهم در نمازی است که شخص مکلف آن را بر خود واجب کرده به نذری یا عهدی یا قسمی و در آن چند مسأله است:

مسأله - نذری که معتبر است از جانب شارع این است که شخص مکلف بگوید **لِلّٰهِ عَلَيَّ هَكَذَا اِنْ حَصَلَ** گذا یعنی از حق خدا است بر ذمه من، **فِي الْمَثَلِ** نمازی، اگر صحت حاصل شود از برای مریض من **فِي الْمَثَلِ**. پس چون مریض او صحت یافت آن نماز واجب می‌شود بر او. پس هرگاه صیغه نذر را نخواند و در دل قصد کرد که اگر مریض من صحت یافت نماز می‌کنم، آن نذر اعتباری ندارد و واجب نیست بر او نماز کردن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - صیغه عهد هم مثل صیغه نذر موجب عهد است و اگر صیغه خوانده نشود عهدی واجب نمی‌شود و صیغه عهد این است که بگویند **عَاهَدْتُ اللّٰهَ اَنْ اُصَلِّيَ اِنْ صَحَّ مَرِيضِي** یعنی عهد کردم با خدا اینکه نماز کنم اگر مریض من صحت یابد. پس چون مریض صحت یافت نماز واجب می‌شود. پس هرگاه صیغه عهد خوانده نشود و شخص در دل خود عهدی کند، نماز واجب نشود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - به قسم یاد کردن به خدا از برای عملی مشروع، آن عمل واجب می‌شود و قسم به غیر خدا چیزی را واجب نمی‌کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - در هر یک از نذر و عهد و قسم جایز است که با شرطی باشد. مثل آنکه اگر مریضی صحت یافت نماز کنم و جایز است که بدون شرطی باشد مثل آنکه بگوید **لِلّٰهِ عَلَيَّ** گذا یعنی از حق خداست بر من که نماز کنم مثلاً، و همچنین است حکم در عهد و قسم. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - چیزی را که نذری و عهدی از برای آن می‌کنند، یا قسم از برای آن یاد می‌کنند، باید خلاف شرع و مرجوح نباشد و هرگاه آن چیز مرجوح و خلاف شرع باشد هیچ یک از نذر و عهد و قسم واجب نمی‌کنند چیزی را. مثل آنکه نذر و عهد کند که اگر فلان مؤمن صدمه‌ای به او رسید من نماز می‌کنم، پس چنین نذری و عهدی یا قسمی، نمازی واجب نمی‌کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - در نذر و عهد و قسم باید آن کاری که می‌خواهد بکند مشروع باشد، پس اگر مشروع نباشد چیزی را واجب نمی‌کند. مثل آنکه نماز پنج رکعتی نباید باشد چرا که نماز پنج رکعتی مشروع نیست. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست و چون هر یکم از کتاب نذر و عهد و قسم در موضع خود خواهد آمد ان شاء الله تعالی، بیش از این مناسب نیست که در اینجا تفصیل ذکر شود.

مطلب سی‌ام در سایر نمازهای مستحبی است و در آن چند فصل است:

فصل اول در نمازهایی است که در هر سال مستحب است و در آن چند مسأله است:

مسأله - در ماه مبارک رمضان هزار رکعت نماز مستحب است به این طور که از شب اول تا شب بیستم در هر شبی بیست رکعت نماز کنند که بعد از نماز مغرب و نافله آن هشت رکعت، و بعد از نماز عشاء دوازده رکعت نماز بجاآورند و در شب نوزدهم علاوه بر بیست رکعت، صد رکعت دیگر بجاآورند که مجموع، پانصد رکعت شود. و در دهه آخر هر شبی سی رکعت نماز بجاآورند که بعد از نماز مغرب و نافله آن دوازده رکعت و بعد از نماز عشاء هجده رکعت بجاآورند و در شب بیست و یکم و بیست و سوم در هر شبی علاوه بر سی رکعت، صد رکعت بجاآورند که مجموع، پانصد رکعت شود و مجموع این هزار رکعت غیر از نافله شب است که سیزده رکعت باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست مگر آنکه کیفیت بجاآوردن این نمازها به طورهای دیگر هم رسیده است.

مسأله - در هر یک از شب نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سوم ماه رمضان که شبهای احیاء است دور رکعت نماز مستحب است که در هر رکعتی بعد از حمد هفت مرتبه سوره قل هُوَ الله باید خواند و بعد از نماز هفتاد مرتبه اَسْتَغْفِرُ اللهَ وَ اَتُوبُ اِلَيْهِ. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - در شب عید فطر دور رکعت نماز مستحب است در رکعت اول بعد از حمد هزار مرتبه سوره قل هُوَ الله و در رکعت دوم بعد از حمد یک مرتبه سوره قل هُوَ الله باید خواند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - در روز بیست و پنجم ذیقعد دور رکعت نماز مستحب است، پس چون آفتاب بلند شد دور رکعت نماز باید کرد در هر رکعت بعد از حمد سوره والشمس پنج مرتبه باید خواند و بعد از سلام لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ باید گفت. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - در روز اول ماه ذیحجه دور رکعت نماز مستحب است در رکعت اول بعد از حمد صد مرتبه سوره اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ وَ در رکعت دوم بعد از حمد صد مرتبه سوره قل هُوَ الله باید خواند و این نماز معروف است به نماز حضرت فاطمه علیها السلام و این روز روزی است که تزویج آن حضرت در آن واقع شده. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست مگر آنکه در روز ششم هم تزویج آن حضرت وارد شده.

مسأله - از شب اول ماه ذیحجه تا شب دهم در هر شبی دور رکعت نماز مستحب است در میان نماز مغرب و عشاء در هر رکعتی حمد و قل هُوَ الله یک مرتبه و آیه شریفه وَ وَاَعِدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَ اَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فِتْمَ مِيقَاتُ رَبِّهِ اَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَ قَالَ مُوسَى لِاَخِيهِ هِرُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَ اصْلِحْ وَ لَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ را باید خواند. پس چون کسی این نماز را به این کیفیت بجاآورد شریک خواهد بود در ثواب حاجیان اگر چه حج نکرده باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - در روز عرفة دور رکعت نماز مستحب است، پس هر کس دور رکعت نماز بجاآورد پیش از آنکه مشغول خواندن دعا شود و اعتراف کند به گناهان خود، بیا مرزد خدا گناهان گذشته و گناهان آینده او را و شریک خواهد بود در ثواب واقفین در عرفة. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - در روز عید غدیر دور رکعت نماز مستحب است، پس هر کس نیم ساعت پیش از ظهر غسل کند و دور رکعت نماز بجاآورد و در هر رکعت بعد از حمد سوره توحید را ده مرتبه و آیه الکرسی را ده مرتبه و سوره اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ را ده مرتبه بخواند،

مقابل می شود نماز او در نزد خداوند عالم جلّ شأنه با صد هزار حجه مقبوله و هر گاه در آن وقت آن نماز فوت شود قضا کند آن را بعد از آن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست و سجده شکر بعد از آن و گفتن صدمرتبه شُکراً لله در آن وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - در روز بیست و چهارم ذیحجه که روز مباهله است دو رکعت نماز مستحب است و کیفیت آن مثل نماز عید غدیر است و به هرطوری که بخواهند بجاآورند جایز است و بعد از آن هفتاد مرتبه استغفار مستحب است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - در شب اول ماه محرم صدر رکعت نماز مستحب است در هر رکعتی بعد از حمد سوره توحید بخوانند. و دو رکعت نماز هم در آن شب رسیده در رکعت اول بعد از حمد سوره انعام و در رکعت دوم بعد از حمد سوره یس بخوانند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - در شب عاشورا چهار رکعت نماز مستحب است در آخر شب، در هر رکعتی بعد از حمد ده مرتبه آیه الکرسی و ده مرتبه سوره توحید و ده مرتبه سوره فلق و ده مرتبه سوره قل اعوذ برب الناس بخوانند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - در روز عاشورا بهترین اعمال این است که چون آفتاب بلند شود غسل کنند و جامه پاکیزه بپوشند و آستین دستها را بالا زنند و زیر جامه را بالا کشند که ساق پاها نمایان باشد مانند مصیبت زده گان و بروند به بیابانی که کسی در آنجا نباشد، یا در روی بامی یا مکانی دیگر که کسی در آن نباشد و چهار رکعت نماز بجاآورند با خضوع و خشوع و اطمینان و در رکعت اول بعد از حمد سوره قل یا ایها الکافرون و در رکعت دوم بعد از حمد سوره توحید و در رکعت سوم بعد از حمد سوره احزاب و در رکعت چهارم بعد از حمد سوره منافقین بخوانند، یا هر سوره ای که میسر باشد، و بعد از سلام نماز روی خود را به سوی قبر مقدس سیدالشهداء علیه السلام کنند و سلام کنند و صلوات بفرستند بر آن بزرگوار و لعنت کنند کشتن گان و ظالمین و راضین به اعمال ایشان را لعنهم الله بعدد مافی علمه. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که در شب اول ماه رجب بعد از نماز مغرب بیست رکعت نماز بجاآورد و در هر رکعتی بعد از حمد سوره توحید بخواند، محفوظ می شود در نفس خود و مال خود و عیال خود و اولاد خود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که در ماه رجب شصت رکعت نماز بجاآورد و در هر رکعتی بعد از حمد سوره قل یا ایها الکافرون را سه مرتبه و سوره قل هو الله را یک مرتبه بخواند، خداوند عالم جلّ شأنه دعای او را مستجاب کند و به او عطا کند ثواب شصت حجه و شصت عمره مقبوله. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که در شبی از شبهای ماه رجب دو رکعت نماز بجاآورد و در هر رکعتی بعد از حمد پنجاه مرتبه سوره توحید بخواند مثل آن است که صد سال روزه گرفته باشد و خداوند عالم جلّ شأنه به او عطا کند صد قصر در بهشت. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که غافل نشود از شب جمعه اول ماه رجب که آن را ملائکه «ليلة الرغائب» می نامند و در روز پنجشنبه اول ماه روزه بگیرد و در شب جمعه اول، دوازده رکعت نماز بجا آورد در میان نماز مغرب و عشاء و بعد از فارغ شدن از نماز هفتاد مرتبه صلوات بفرستد بر محمد و آل او علیهم السلام و بگوید اَللّهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ و بعد از آن به سجود رود و هفتاد مرتبه در سجود خود بگوید سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ پس سر از سجود بردارد و بگوید رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَتَجَاوَزْ عَمَّا تَعْلَمُ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيُّ الْأَعْظَمُ و بعد از آن باز به سجود رود و بگوید سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ چنانکه در سجده اول گفت پس طلب کند در سجود خود حاجت خود را، پس حاجت او برآورده شود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - در شب نیمه ماه رجب دوازده رکعت نماز مستحب است در هر رکعتی بعد از حمد هر سوره ای که بخواهد بخواند یک مرتبه، و بعد از فراغ از دوازده رکعت هریک از سوره حمد و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و قل هو الله احد و آية الكرسي را چهار مرتبه بخواند و بعد از آن چهار مرتبه سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ را بخواند و بعد از آن اللَّهُ رَبِّي لَا أُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ را بخواند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - نیست مؤمنی که در ماه رجب سی رکعت نماز بجا آورد، ده رکعت در روز اول آن و ده رکعت در روز نیمه آن و ده رکعت در روز آخر آن و در هر رکعتی بعد از حمد سه مرتبه سوره قل هو الله احد و سه مرتبه سوره قل یا ایها الکافرون بخواند مگر آنکه آمرزیده شود از جمیع گناهان خود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - در شب بیست و هفتم ماه رجب دوازده رکعت نماز مستحب است و در هر رکعتی بعد از حمد هریک از سوره قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و قل هو الله احد را چهار مرتبه بخوانند و چون از نماز فارغ شوند در همان مکان چهار مرتبه لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ را بخوانند و بعد هر چه بخواهند از خدا طلب کنند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - نیست مؤمنی که در روز بیست و هفتم ماه رجب که روز مبعث است دوازده رکعت نماز بجا آورد در هر رکعتی بعد از حمد هر سوره ای که میسر باشد بخواند پس چون از نماز فارغ شد از جای خود حرکت نکند و چهار مرتبه سوره حمد بخواند و چهار مرتبه لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ را بخواند و بعد از آن چهار مرتبه اللَّهُ اللَّهُ رَبِّي لَا أُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا را بخواند مگر آنکه هر چه خواهد از خدا طلب کند که خدا اجابت کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که در شب اول ماه شعبان دوازده رکعت نماز بجا آورد و در هر رکعتی بعد از حمد پانزده مرتبه سوره قل هو الله احد را بخواند، خداوند عالم جلّ شأنه عطا کند به او ثواب دوازده هزار شهید. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که در شب اول ماه شعبان دو رکعت نماز بجا آورد و در هر رکعتی بعد از حمد سی مرتبه سوره قل هو الله احد را

بخواند و چون سلام نماز گوید بگوید اَللّٰهُمَّ هَذَا عَهْدِيْ عِنْدَكَ اِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ محفوظ ماند از شرّ ابلیس و جنود او و عطا کند خداوند عالم به او ثواب صدیقین را. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - زینت می شود آسمانها در هر پنجشنبه از ماه شعبان، پس کسی که دو رکعت نماز در آن بجا آورد و در هر رکعتی بعد از حمد صد مرتبه سوره قل هو الله احد بخواند و چون از نماز فارغ شود صد مرتبه صلوات بفرستد بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله خداوند عالم جلّ شأنه روا کند هر حاجتی که دارد در امر دنیا و آخرت. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - شب نیمه شعبان از جمله شبهای قدر است و بهترین شبهاست بعد از شبهای قدر ماه رمضان. پس کسی که صد رکعت نماز در آن بجا آورد و در هر رکعتی بعد از حمد ده مرتبه سوره قل هو الله احد بخواند و چون از نماز فارغ شود ده مرتبه آیه الکرسی بخواند و صد مرتبه سبحان الله بگوید، خداوند عالم جلّ شأنه صد گناه کبیره او را بیامرزد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که در شب نیمه شعبان دو رکعت نماز بجا آورد و در رکعت اول بعد از حمد سوره قل یا ایها الکافرون بخواند و در رکعت دوم بعد از حمد سوره قل هو الله احد بخواند پس چون از نماز فارغ شود سی و سه مرتبه سُبحان الله و سی و سه مرتبه الحمد لله و سی و چهار مرتبه الله اکبر بگوید و بعد به سجود رود و در سجود بیست مرتبه یارب بگوید و هفت مرتبه یا محمد بگوید صلی الله علیه و آله و ده مرتبه لا حولَ و لا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ و ده مرتبه ماشاء الله و ده مرتبه لا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ بگوید پس صلوات بفرستد بر محمد و آل او صلی الله علیه و آله و سؤال کند از خداوند عالم حاجات خود را، برآورده شود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که در روز نوروز روزه بدارد و غسل کند و پاکیزه ترین جامه های خود را بپوشد و خود را به عطرها خوب معطر کند و چون از نماز ظهر و عصر و نوافل آنها فارغ شود چهار رکعت نماز بجا آورد و در رکعت اول بعد از حمد ده مرتبه سوره انا انزلناه بخواند و در رکعت دوم بعد از حمد ده مرتبه سوره قل یا ایها الکافرون بخواند و در رکعت سوم بعد از حمد ده مرتبه سوره قل هو الله احد و در رکعت چهارم بعد از حمد ده مرتبه سوره قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس بخواند و چون از نماز فارغ شود سجده شکر بجا آورد و دعا کند، گناهان پنجاه ساله او آمرزیده شود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که در روز اول هر ماهی دو رکعت نماز بجا آورد و در رکعت اول بعد از حمد سی مرتبه سوره قل هو الله احد بخواند و در رکعت دوم بعد از حمد سی مرتبه سوره انا انزلناه بخواند و تصدّق بدهد هر قدری که میسر باشد، سلامتی تمام آن ماه را از برای خود خریده است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

فصل دوم در نمازهایی است که در هر هفته مستحب است و در آن چند مسأله است:

مسأله - کسی که در شب شنبه چهار رکعت نماز بجا آورد و در هر رکعتی بعد از حمد سه مرتبه آیه الکرسی و یک مرتبه سوره توحید بخواند و بعد از نماز سه مرتبه آیه الکرسی بخواند، خداوند عالم جلّ شأنه بیامرزد او را و بیامرزد پدر و مادر او را و از

جمله کسانی باشد که رسول خدا صلی الله وعلیه وآله شفیع او باشد در روز قیامت. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که در روز شنبه چهار رکعت نماز بجا آورد و در هر رکعتی بعد از حمد سه مرتبه سوره قل یا ایها الکافرون بخواند و چون از نماز فارغ شود یک مرتبه آیه الکرسی بخواند، می نویسد خدای تعالی از برای او به عدد مردهای یهودی و به عدد زندهای یهودیه عبادت یک سال. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که در شب یکشنبه چهار رکعت نماز بجا آورد و در هر رکعتی بعد از حمد یک مرتبه آیه الکرسی و یک مرتبه سوره سَبَّح اسم ربک الاعلی و یک مرتبه سوره قل هو الله احد بخواند، می آید در روز قیامت و حال آنکه صورت او مانند ماه شب چهارده تابان است و خداوند عالم جلّ شأنه حظّ وافری به واسطه عقل او به او رساند تا وقت مردن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که در روز یکشنبه چهار رکعت نماز بجا آورد و در هر رکعتی بعد از حمد آیه شریفه آمَنَ الرَّسُولُ را تا آخر سوره بقره بخواند می نویسد خدای تعالی از برای او به عدد هر مرد نصرانی و به عدد هر زن نصرانی عبادت هزار سال. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که در شب دوشنبه چهار رکعت نماز بجا آورد و در هر رکعتی هفت مرتبه سوره حمد و یک مرتبه سوره اَنَّا انزلناه بخواند و چون از نماز فارغ شود صد مرتبه اَللّهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ و صد مرتبه اَللّهُمَّ صَلِّ عَلٰی جَبْرِئِلَ بگوید، خداوند عالم جلّ شأنه عطا کند به او هفتاد هزار قصر در بهشت که در هر قصری هفتاد هزار خانه است و در هر خانه ای هفتاد هزار اتاق و در هر اتاقی هفتاد هزار کنیز است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که در روز دوشنبه چهار رکعت نماز بجا آورد بطوری که در شب آن ذکر شد، از برای او خواهد بود آنچه که برای نماز شب آن ذکر شد. و کسی که در روز دوشنبه دو رکعت نماز بجا آورد در وقتی که روز بلند شده باشد و در هر رکعتی بعد از حمد یک مرتبه آیه الکرسی و یک مرتبه قل هو الله احد و یک مرتبه قل اعوذ برب الفلق و یک مرتبه قل اعوذ برب الناس بخواند و چون از نماز فارغ شود ده مرتبه استغفار کند و ده مرتبه صلوات فرستد بر محمد و آل محمد صلی الله وعلیه وآله بیامرزد خداوند عالم جلّ شأنه جمیع گناهان او را. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که در شب سه شنبه دو رکعت نماز بجا آورد و در هر رکعتی بعد از حمد یک مرتبه آیه الکرسی و یک مرتبه سوره قل هو الله احد و یک مرتبه آیه شهد الله انه لا اله الا هو تا سریع الحساب بخواند، آنچه از خداوند عالم جلّ شأنه طلب کند به او عطا کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که در روز سه شنبه در میان روز بیست رکعت نماز بجا آورد و در هر رکعتی بعد از حمد یک مرتبه آیه الکرسی و سه مرتبه سوره قل هو الله احد بخواند، تا هفتاد روز از برای او گناهی نخواهد بود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که در شب چهارشنبه دو رکعت نماز بجا آورد و در هر رکعتی بعد از حمد یک مرتبه آیه الکرسی و یک مرتبه

سوره قل هو الله احد و یک مرتبه سوره انا انزلناه بخواند، پیامرزد خداوند عالم جلّ شأنه گناهان گذشته و گناهان آینده او را. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که در روز چهارشنبه دوازده رکعت نماز بجا آورد و در هر رکعتی بعد از حمد سه مرتبه قل هو الله احد و سه مرتبه قل اعوذ برب الفلق و سه مرتبه قل اعوذ برب الناس بخواند، منادی ندا کند از جانب عرش که ای بنده خدا! عمل از سر گیر که خدا آمرزید گناهان گذشته و گناهان آینده تو را.

مسأله - کسی که در شب پنجشنبه در میان نماز مغرب و عشاء دو رکعت نماز بجا آورد و در هر رکعتی بعد از حمد پنج مرتبه آیه الكرسي و پنج مرتبه سوره قل هو الله احد و پنج مرتبه قل یا ایها الکافرون و پنج مرتبه قل اعوذ برب الفلق و پنج مرتبه قل اعوذ برب الناس بخواند و چون از نماز فارغ شود پانزده مرتبه اَسْتَغْفِرُ اللهَ بگوید و ثواب آن را از برای والدین خود قرار دهد، پس حق ایشان را بجا آورده.

مسأله - کسی که در شب جمعه یا روز جمعه یا شب پنجشنبه یا روز پنجشنبه چهار رکعت نماز بجا آورد و در هر رکعتی هفت مرتبه سوره حمد و یک مرتبه سوره انا انزلناه بخواند و بعد از فارغ شدن از نماز صد مرتبه اَللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ و صد مرتبه صَلِّ عَلَى جِبْرِئِلٍ بخواند، عطا کند خداوند عالم به او هفتاد هزار قصر در بهشت. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست و در نمازهای ایام هفته به غیر از این کیفیت مذکوره، به طورهای دیگر نیز در احادیث وارد شده و ذکر جمیع آنها موجب تطویل است و هر کس آنها را در کتبی که از برای عمل نوشته شده ببیند و بخواهد عمل کند جایز است. و چند نماز در ایام هفته از حضرت امام علی النقی علیه السلام رسیده که فرموده اند که در کتب پدران خود خوانده ام، پس دوست داشتم که آنها را در ضمن چند مسأله ذکر کنم:

مسأله - کسی که در روز شنبه چهار رکعت نماز بجا آورد و در هر رکعتی بعد از حمد سوره قل هو الله احد و آیه الكرسي بخواند، خداوند عالم جلّ شأنه او را در درجه نبیین و شهداء و صالحین ثبت فرماید وَحَسَنَ أَوْلَیْكَ رَفِیقًا. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که در روز یکشنبه چهار رکعت نماز بجا آورد و در هر رکعتی بعد از حمد سوره تبارک الذی بیده الملک بخواند، خداوند عالم جلّ شأنه او را در بهشت جای دهد بطوری که به هر طوری که می خواهد و میل دارد بشود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که در روز دوشنبه ده رکعت نماز بجا آورد و در هر رکعتی بعد از حمد ده مرتبه سوره قل هو الله احد بخواند، خداوند عالم جلّ شأنه قرار دهد از برای او نوری در روز قیامت که روشن کند تمام موقف را تا آنکه غبطه برند بر او تمام خلقی که در آنجا هستند که کاش نور ایشان هم مثل نور او بود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که در روز سه شنبه شش رکعت نماز بجا آورد و در هر رکعتی بعد از حمد آیه شریفه آمن الرسول را تا آخر سوره بقره بخواند، و بعد از آن سوره اذا زلزلت الارض را یک مرتبه بخواند، خداوند عالم جلّ شأنه پیامرزد گناهان او را تا آنکه خلاص شود از آنها مثل روزی که از مادر متولد شده. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که در روز چهارشنبه چهار رکعت نماز بجا آورد و در هر رکعتی بعد از حمد سوره قل هو الله احد را یک مرتبه و سوره انا انزلناه را یک مرتبه بخواند، خداوند عالم جلّ شأنه توبه بر او دهد و توبه او را قبول کند و تزویج کند به او حوری از حور عین. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که در روز پنجشنبه ده رکعت نماز بجا آورد و در هر رکعتی بعد از حمد ده مرتبه سوره قل هو الله احد بخواند، ملائکه به او بگویند که حاجات خود را بطلب تا عطا شود به تو. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که در روز جمعه چهار رکعت نماز بجا آورد و در هر رکعتی بعد از حمد سوره تبارک الذی بیده الملك را یک مرتبه و حم سجده را یک مرتبه بخواند، خداوند عالم جلّ شأنه او را داخل بهشت کند و شفاعت او را در اهل بیت او قبول کند و او را نگاه دارد از فشار قبر و هولها و ترسهای روز قیامت. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

فصل سوم در نمازهای هدیه است از برای ائمه طاهرين عليهم السلام در ایام هفته و امور متعلقه به آن و در آن چند مسأله است:

مسأله - کسی که قرار دهد در میان خود و خدا که ثواب نمازهای یومیه او که نمازهای پنج گانه باشد از برای پیغمبر و امیر المؤمنین علیه السلام و اوصیای بعد از او صلوات الله علیهم باشد، مضاعف کند خداوند عالم جلّ شأنه ثواب نماز او را و زیاد کند ثواب او را چندین برابر ثواب نماز او به قدری که در تعداد و شماره آن نفس قطع شود و پیش از آنکه روح او از بدن او بیرون رود ائمه طاهرين سلام الله علیهم اجمعین به او بگویند که ای فلان! هدیه تو نزد ما است و الطاف تو از برای ما است، پس این است روزی که باید جزای هدیه خود را دریابی و عوض لطفهای تو به تو برسد. پس خوشا به حال تو و چشم تو روشن باد و گوارا باشد از برای تو آنچه می رسی به آن.

راوی عرض کرد که چگونه هدیه کند نماز خود را؟ فرمودند که نیت کند ثواب نماز من از برای ایشان باشد. و اگر میسر باشد زیاده بر نمازهای یومیه پنج گانه نمازی بجای آورد اگر چه دو رکعت باشد و آن را هدیه یکی از ایشان قرار دهد، پس افتتاح نماز را مثل افتتاح نماز واجبی به هفت تکبیر یا سه تکبیر یا یک تکبیر قرار دهد و بعد از ذکر رکوع و سجود، سه مرتبه بگوید صَلَّی اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ پس چون تشهد خواند و سلام گفت بگوید اَللّهُمَّ اَنْتَ السَّلَامُ وَ مِنْكَ السَّلَامُ يَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْاِکْرَامِ صَلَّی اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَ اَبْلِغْهُمْ عَنِّي اَفْضَلَ التَّحِيَةِ وَ السَّلَامِ اَللّهُمَّ اِنَّ هَذِهِ الرَّكَعَاتِ هَدِيَّةٌ مِنِّي اِلَى عَبْدِكَ وَ نَبِيِّكَ وَ رَسُوْلِكَ مُحَمَّدٍ بِنِ عَبْدِ اللهِ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ اَللّهُمَّ تَقَبَّلْهَا مِنِّي وَ اَبْلِغْهُ اِيَّاهَا عَنِّي وَ اَيِّنِّي عَلَيْهَا اَفْضَلَ اَمَلِي وَ رَجَائِي فِيكَ وَ فِي نَبِيِّكَ وَ وَصِيِّ نَبِيِّكَ وَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ اَوْلِيَايَاكَ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ وَ نماز را مخصوص هریک از ایشان علیهم السلام که بجا آورد در دعاء اسم شریف او را ذکر کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - در روز جمعه مستحب است که هشت رکعت نماز بجا آورند، چهار رکعت هدیه از برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و چهار رکعت هدیه از برای حضرت فاطمه زهرا علیها السلام. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - در روز شنبه مستحب است که چهار رکعت نماز بجا آورند از برای هدیه امیر المؤمنین علیه السلام. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - در روز یکشنبه مستحب است که چهار رکعت نماز بجاآورند از برای هدیه حضرت امام حسن علیه السلام. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - در روز دوشنبه مستحب است که چهار رکعت نماز بجاآورند از برای هدیه حضرت امام حسین علیه السلام. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - در روز سه‌شنبه مستحب است که چهار رکعت نماز بجاآورند از برای هدیه حضرت امام زین العابدین علیه السلام. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - در روز چهارشنبه مستحب است که چهار رکعت نماز بجاآورند از برای هدیه حضرت امام محمد باقر علیه السلام. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - در روز پنج‌شنبه مستحب است که چهار رکعت نماز بجاآورند از برای هدیه حضرت صادق علیه السلام. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - در روز جمعه باز هشت رکعت نماز مستحب است، چهار رکعت هدیه حضرت پیغمبر صلی الله و علیه و آله و چهار رکعت هدیه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - در روز شنبه چهار رکعت نماز مستحب است از برای هدیه حضرت کاظم علیه السلام. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - در روز یکشنبه چهار رکعت نماز مستحب است از برای هدیه حضرت امام رضا علیه السلام. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - در روز دوشنبه چهار رکعت نماز مستحب است از برای هدیه حضرت امام محمد تقی علیه السلام. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - در روز سه‌شنبه چهار رکعت نماز مستحب است از برای هدیه حضرت امام علی النقی علیه السلام. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - در روز چهارشنبه چهار رکعت نماز مستحب است از برای هدیه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - در روز پنج‌شنبه چهار رکعت نماز مستحب است از برای هدیه صاحب الزمان علیه و علی آباءه صلوات الله الملك المتان. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست و این نمازها در عرض دو هفته به انجام می‌رسد از برای هدیه چهارده معصوم علیهم السلام.

فصل چهارم در نماز هدیه از برای سایر مؤمنین است و در آن چند مسأله است:

مسأله - نماز هدیه از برای هر مؤمنی می‌توان بجاآورد، چه مرده باشند و چه زنده. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - در شب اول قبر هر مؤمنی دو رکعت نماز مستحب است از برای هدیه او، در رکعت اول بعد از حمد یک مرتبه آیه الکرسی و در رکعت دوم بعد از حمد ده مرتبه سوره انا انزلناه، یا در رکعت اول بعد از حمد دو مرتبه سوره قل هو الله احد و در رکعت دوم بعد از حمد ده مرتبه سوره الهیکم التکاثیر بخوانند، یا آنکه بعد از حمد هر سوره ای که میسر است بخوانند و چون از نماز فارغ شوند بگویند اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ وَ ابْعَثْ ثَوَابَهَا اِلٰی قَبْرِ فُلَانٍ و اسم میت را ذکر کنند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که در میان شب برخیزد و دو رکعت نماز بجا آورد و در سجود خود دعا کند از برای چهل مؤمن از برادران دینی خود و اسم ایشان را ذکر کند و حاجات خود را از خدا طلب کند، خداوند حاجات او را بر آورد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - در نماز هدیه از برای میت، بعد از حمد هر سوره ای جایز است و مستحب است که بعد از حمد سوره انا انزلناه و سوره انا اعطیناک الکوثر بخوانند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - نماز هدیه را در هر وقتی می توان بجا آورد و لکن مستحب است که از برای والدین در روز بجا بیاورند و از برای اولاد در شب بجا آورند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که در شب پنجشنبه در میان نماز مغرب و عشاء دو رکعت نماز بجا آورد و در هر رکعتی بعد از حمد آیه الکرسی پنج مرتبه و قل هو الله احد پنج مرتبه و قل یا ایها الکافرون پنج مرتبه و قل اعوذ برب الفلق پنج مرتبه و قل اعوذ برب الناس پنج مرتبه بخواند و بعد از نماز پانزده مرتبه اَسْتَغْفِرُ الله بگوید و ثواب آن را هدیه کند از برای والدین خود، حق ایشان را اداء کرده چنانکه گذشت.

فصل پنجم در سایر نمازهای مستحبی است که در امور مهمه وارد شده و در آن چند مسأله است:

مسأله - هر کس بخواهد که خداوند عالم جلّ شأنه راضی کند از او کسانی را که حقوق چند به گردن او دارند که از ادای آن حقوق عاجز است و ذمه او را بریء کند از حقوق ایشان، پس چهار رکعت نماز بجا آورد در هر وقتی که بخواهد به این کیفیت که در رکعت اول بعد از حمد بیست و پنج مرتبه سوره قل هو الله احد بخواند و در رکعت دوم بعد از حمد پنجاه مرتبه سوره مذکوره را بخواند و در دو رکعتی بعد از تشهد سلام بگوید و در رکعت سوم بعد از حمد هفتاد و پنج مرتبه سوره توحید بخواند و در رکعت چهارم بعد از حمد صد مرتبه سوره مذکوره را بخواند و از خداوند عالم جلّ شأنه بخواهد که صاحبان حقوق او را از او راضی کند. پس اگر صاحبان حقوق او به عدد ریگ بیابان باشند خداوند عالم جلّ شأنه همه ایشان را از او راضی خواهد کرد به فضل و سعه رحمت خود و می گذرد از صراط مانند برق به سوی بهشت بدون حساب، و داخل می شود در بهشت با کسانی که اول داخل بهشت می شوند. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - کسی که نمازهای چند از او فوت شده و نمی داند که چقدر از او فوت شده و نادم و پشیمان است از فوت شدن آنها و نمی تواند قضا کند آنها را، پس در شب دوشنبه پنجاه رکعت نماز بجا آورد هر دو رکعتی به یک سلام و در هر رکعت بعد از حمد یازده مرتبه سوره قل هو الله احد بخواند. پس چون از نماز فارغ شود صد مرتبه استغفار کند و صد مرتبه سبحان الله گوید و

صدمرتبه صلوات فرستد بر محمد و آل محمد علیهم السلام پس خداوند جلّ شأنه محاسبه نمازهای فوت شده را که نتوانسته قضاء کند با او نخواهد کرد اگرچه صدسال باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء به آن فتوی داده‌اند.

مسئله - کسی که در هر روز یا در هر هفته یا در هر ماه یا در هر سال نماز جعفر طیار را بجا آورد آنچه گناه در مابین دو نماز جعفر مرتکب شده آمرزیده شود و هر دعایی که بعد از آن خوانده شود مستجاب گردد و کیفیت آن این است که آن چهار رکعت نماز است به دو سلام. در رکعت اول بعد از حمد سوره اذلزلت الارض و در رکعت دوم بعد از حمد سوره العادیات و در رکعت سوم بعد از حمد سوره اذا جاء نصر الله و الفتح و در رکعت چهارم بعد از حمد سوره قل هو الله احد را بخواند و بعد از قرائت حمد و سوره پانزده مرتبه سُبْحَانَ الله و الْحَمْدُ لله و لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ و اللهُ اکبر بخواند، و در هر رکوعی ده مرتبه، و بعد از هر رکوعی ده مرتبه، و در هر سجودی ده مرتبه، و بعد از هر سجودی ده مرتبه تسبیحات مذکوره را بخواند که مجموع تسبیحات در چهار رکعت سیصد است و مجموع مفردات تسبیحات هزار و دویست است که خداوند عالم جلّ شأنه مضاعف کند ثواب آنها را و بنویسد در نامه اعمال عمل کننده، دوازده هزار حسنه که هر حسنه‌ای بزرگتر باشد از کوه أُحُد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست و این نماز را در هر وقتی از شب و روز می‌توان بجا آورد.

مسئله - کسی که در روز جمعه نماز اعرابی را بجا آورد در نزد بلندشدن آفتاب، داخل بهشت شود به ضمانت رسول خدا صلی الله علیه و آله و هنوز از جای خود حرکت نکرده آمرزیده شود گناهان او و گناهان پدر و مادر او. و آن نماز ده رکعت است، در رکعت اول بعد از حمد هفت مرتبه سوره قل اعوذ برب الفلق بخواند، و در رکعت دوم بعد از حمد هفت مرتبه سوره قل اعوذ برب الناس بخواند پس در رکعت دوم سلام گویند و بعد از سلام هفت مرتبه آیه الکرسی بخوانند و بعد از آن هشت رکعت دیگر به دو سلام بجا آورند، هر چهار رکعتی به یک سلام و از جمله نوافلی که می‌توان در دو رکعتی سلام نگفت همین نماز اعرابی است. پس در هر رکعتی از این هشت رکعت یک مرتبه سوره حمد و یک مرتبه سوره اذا جاء نصر الله و بیست و پنج مرتبه سوره قل هو الله احد بخوانند و بعد از قرائت در هر رکعتی سُبْحَانَ الله رَبِّ الْعَرْشِ الْکَرِيمِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ بخوانند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که دو رکعت نماز بجا آورد و هر سوره‌ای که بخواهد بخواند و رکوع و سجود را به اطمینان بجا آورد از برای آمدن باران، خداوند عالم جلّ شأنه به عدد قطرات بارانی که نازل می‌شود و به عدد برگهای گیاهانی که از آن قطرات می‌روید حسنه در نامه اعمال او می‌نویسد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مستحب است که هر گاه باران در موسم خود نیاید نماز استسقاء را مثل نماز عید در بیابان به جماعت بجا آورند و کیفیت نماز عید گذشت. و مستحب است که امام ردای خود را برگرداند و باطن آن را ظاهر و ظاهر آن را باطن و طرف راست آن را به طرف چپ و طرف چپ آن را به طرف راست خود قرار دهد. و از جمله نوافلی که می‌توان آن را به جماعت بجا آورد، نماز استسقاء است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که گرسنه شود و اسباب ظاهری از برای تحصیل غذا از او منقطع باشد، دو رکعت نماز بجا آورد و بعد از نماز بگوید اَللّهُمَّ اِنِّیْ جَائِعٌ فَاطْعِمْنِیْ. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که بخواهد از گناهان خود توبه کند مستحب است که غسل کند و دو رکعت نماز بجا آورد و بعد از آن توبه کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که عیال بار باشد و قرض زیادی داشته باشد، دو رکعت نماز بجا آورد با اطمینان و تمامیت رکوع و سجود و توجه کند به خداوند به واسطه محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و بعد از نماز بگوید یا ماجد یا کریم یا واحد یا کریم اتوجه الیک بِمُحَمَّدٍ نَبِيِّكَ يَا رَحْمَةً يَا مُحَمَّدُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي أَتَوَجَّهُ بِكَ إِلَى اللَّهِ رَبِّكَ وَ رَبِّ كُلِّ شَيْءٍ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ أَسْأَلُكَ نَفْعَةً مِنْ نَفْعَاتِكَ وَ فَتْحًا يَسِيرًا وَ رِزْقًا وَاسِعًا أَلُمُّ بِ شَعْنِي وَ أَقْضِي بِهِ دَيْنِي وَ أَسْتَعِينُ بِهِ عَلَى عِيَالِي . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که ترسی و خوفی از چیزی و کسی داشته باشد، دو رکعت نماز بجا آورد و بعد از آن دعا کند تا خداوند رفع کند ترس او را و دفع کند دشمن او را. و بعضی از دعاها در این باب بخصوص وارد شده و در مصباح کفعمی و غیر آن مذکور است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که دینی بر ذمه او باشد، یا از ظلم ظالمی بترسد، در تاریکی شب دو رکعت نماز بجا آورد و در رکعت اول بعد از حمد آیه الكرسي بخواند و در رکعت دوم بعد از حمد آیه مبارکه لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ را تا آخر سوره حشر بخواند و بعد از نماز، قرآن مجید را بر سر گذارد و بگوید بِحَقِّ هَذَا الْقُرْآنِ وَ بِحَقِّ مَنْ أَرْسَلْتَهُ بِهِ وَ بِحَقِّ كُلِّ مُؤْمِنٍ فِيهِ وَ بِحَقِّكَ عَلَيْهِمْ فَلَا أَحَدٌ أَعْرِفُ بِحَقِّكَ مِنْكَ يَا اللَّهُ ده مرتبه یا محمد ده مرتبه یا علی ده مرتبه یا فاطمه ده مرتبه یا حسن ده مرتبه یا حسین ده مرتبه یا علی بن الحسین ده مرتبه یا محمد بن علی ده مرتبه یا جعفر بن محمد ده مرتبه یا موسی بن جعفر ده مرتبه یا علی بن موسی ده مرتبه یا محمد بن علی ده مرتبه یا محمد ده مرتبه یا حسن بن علی ده مرتبه یا حجة بن الحسن ده مرتبه. پس حاجات خود را سؤال کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که بخواهد در امر مهمی استخاره کند بگیرد سه رقععه و در هر یک بنویسد بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ خَيْرَةٌ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ لِفُلَانِ بْنِ فُلَانَةَ أَفْعَلُهُ وَ بگیرد سه رقععه دیگر و در هر یک بنویسد آنچه ذکر شد و در آخر آنها به جای أَفْعَلُهُ بنویسد لَا تَفْعَلُهُ پس شش رقععه را در زیر جانماز خود گذارد و دو رکعت نماز کند و چون از نماز فارغ شود به سجده رود و صد مرتبه بگوید أَسْتَخِيرُ اللَّهَ بِرَحْمَتِهِ خَيْرَةً فِي عَافِيَةٍ پس بنشیند و بگوید أَللَّهُمَّ خُزْلِي وَ اخْزِلِي فِي جَمِيعِ أُمُورِي فِي سُوءٍ مِنْكَ وَ عَافِيَةٍ پس دست خود را بزند به رقععه ها و آنها را درهم کند و بعد از آن یکی یکی از آنها بیرون آورد پس اگر سه رقععه پی در پی بیرون آمد که افعَل بر آنها نوشته، عمل کند و اگر سه رقععه پی در پی بیرون آمد که لا تفعل بر آنها نوشته، عمل نکند و اگر یکی بیرون آمد که افعَل بر آن نوشته و یکی بیرون آمد که لا تفعل بر آن نوشته، پس بیرون آورد یک یک را تا پنج رقععه. پس اگر افعَل بیشتر است عمل کند و اگر لا تفعل بیشتر است ترک کند امری را که قصد کرده. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که در میان نماز مغرب و عشاء دو رکعت نماز بجا آورد و در رکعت اول بعد از حمد سیزده مرتبه سوره اذا زلزلت الارض بخواند و در رکعت دوم بعد از حمد پانزده مرتبه سوره قل هو الله احد بخواند. پس اگر در هر ماهی چنین

نمازی را یک مرتبه بجا آورد از جمله متّقین محسوب شود و اگر در هر سالی یک مرتبه بجا آورد از جمله محسنین محسوب شود و اگر در هر شب جمعه بجا آورد از جمله نماز گزاران محسوب شود و اگر در هر شب بجا آورد در بهشت با رسول خدا صلی الله علیه وآله خواهد بود و حساب ثواب او را کسی بغیر از خدا نداند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست. مسأله - هرگاه خداوند عالم جلّ شأنه عطا کند نعمت جدیدی را، یا دفع کند بلائی را، مستحب است که دو رکعت نماز بجا آورند از برای شکر نعمت. در رکعت اول بعد از حمد سوره قل هو الله احد و در رکعت دوم بعد از حمد سوره قل یا ایها الکافرون بخوانند و در رکوع و سجود رکعت اول اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ شُکْرًا شُکْرًا حَمْدًا بخوانند و در رکوع و سجود رکعت دوم اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی اسْتَجَابَ دُعَائِیْ وَ اَعْطَانِیْ مَسْأَلَتِی بخوانند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که دشمنی داشته باشد که از او بترسد، دو رکعت نماز بجا آورد و رکوع و سجود طولانی بجا آورد پس چون سلام گوید، بگوید رَبِّ اِنِّیْ مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که محبوس باشد و بخواهد خلاص شود، در تاریکی شب چهار رکعت نماز بجا آورد و بعد از آن بگوید: یا مُخْلِصَ الشَّجَرِ مِنْ بَیْنِ رَمْلِ وَ طَیْنٍ وَ مَاءٍ وَ یا مُخْلِصَ اللَّبَنِ مِنْ بَیْنِ قَرْنٍ وَ دَمٍ وَ یا مُخْلِصَ الْوَلَدِ مِنْ بَیْنِ مَشِیمَةٍ وَ رَحِمٍ وَ یا مُخْلِصَ النَّارِ مِنْ بَیْنِ حَدِیدٍ وَ حَجَرٍ وَ یا مُخْلِصَ الْأَرْوَاحِ مِنْ بَیْنِ الْأَحْشَاءِ وَ الْأَمْعَاءِ خَلِّصْنِیْ مِنْ حَبْسِ فُلَانٍ. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که اراده تزویج کند مستحب است که دو رکعت نماز بجا آورد و از خداوند عالم طلب کند زنی را که معین دنیا و آخرت او باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که اراده دخول کند، در اول امر دو رکعت نماز بجا آورد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست. خاتمه در ذکر احادیثی چند است در تأکید استحباب نماز شب:

- از حضرت صادق سلام الله علیه مروی است که فرمودند: اَلْمَالُ وَ الْبَنُونَ زِینَةُ الدُّنْیَا اِنَّ السَّامِیَةَ رَکْعَاتٍ یُصَلِّیْهَا الْعَبْدُ اَخِرَ اللَّیْلِ زِینَةُ الْاٰخِرَةِ.

- و فرمودند شَرَفُ الْمُؤْمِنِ صَلَواتُهُ بِاللَّیْلِ وَ عِزُّ الْمُؤْمِنِ کَفُّهُ عَنْ اَعْرَاضِ النَّاسِ.

- و فرمودند نماز شب سفید می کند روی انسان را و معطر می کند بوی انسان را و می کشاند رزق انسان را.

- و شخصی به آن حضرت شکایت کرد از پریشانی خود تا آنکه نزدیک شد به اینکه شکایت کند از گرسنگی. فرمودند آیا نماز شب می کنی؟ عرض کرد بلی. فرمودند دروغ می گوید کسی که گمان کند که در شب نماز می کند و در روز گرسنه بماند.

- و فرمودند برخاستن از برای نماز شب صحت است از برای بدن و رضاجویی خدا است و تمسک است به اخلاق پیغمبران و تعرّض است از برای رحمت الهی.

- و فرمودند که شخص برمی خیزد از برای نماز شب پس کسالت خواب او را به طرف راست و چپ می اندازد و ذقن او به سینه او می خورد، پس امر می کند خداوند عالم جلّ شأنه که درهای آسمان گشوده شود، پس خطاب می کند به ملائکه خود که

نظر کنید به سوی بنده من که خود را به تعب انداخته در تقرّب به من از برای عملی که من واجب نکرده‌ام بر او به امید یکی از سه چیز: از برای آمرزیدن من گناه او را، یا تجدید توبه، یا زیاد کردن رزق او. شاهد باشید ای ملائکه من که من جمع کردم از برای او هر سه آنها را.

- و فرمودند بیداری از برای نماز شب معنی آیه شریفه است که فرموده سِماهُمْ فِی وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ.

- و فرمودند نیست کسی که در میان شب بیدار نشود یک دفعه یا دو دفعه یا بیشتر، پس اگر برخاست از برای نماز شب که موفق بر آن شده و اگر برخاست پس شیطان بول می‌کند در گوش او. آیا نمی‌بینید که چون از خواب بیدار شود سنگین و کسل و متحیر است؟

- و فرمودند لَیْسَ مِنْ شِيعَتِنَا مَنْ لَمْ يُصَلِّ صَلَاةَ اللَّیْلِ اَنْتَهی.

و قد ختمنا کتاب الصلوة بذکر تلك الاحادیث لیکون ختامه مسکاً فیه فلیتنافس المتنافسون.

و قد تمّ کتاب الطهارة و الصلوة و مقدمتهما من کتاب کفاية المسائل من مؤلفات العبد المسکین محمد باقر بن محمد جعفر بن محمد صادق بن عبدالقیوم بن اشرف بن محمد ابراهیم بن محمد باقر المحقق السبزواری صاحب الذخيرة و الکفاية فی عصر یوم السبت الحادی عشر من شهر الشوال المکرم من شهور سنة اربع و ثلثمائة بعد الالف (۱۳۰۴) من الهجرة النبوية صلوات الله و صلوات ملائکته و انبیائه و رسله و جمیع خلقه علیه و آله حامداً مصلياً مستغفراً و صلّی الله علی محمد و عترته الطیبین الطاهرین و السلام.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على اشرف المرسلين وخاتم النبيين وآله اجمعين واللعنة على اعدائهم ومخالفهم الى يوم الدين .

كتاب الصيام من كتاب كفاية المسائل وفيه مطالب :

المطلب الاول في وجوب الصيام في شهر رمضان وفيه فصول :

فصل اول در امور متعلقه به ماه رمضان است و در آن چند مسأله است :

مسأله - واجب است روزه ماه رمضان . به كتاب خدا و احاديث ائمه هدى عليهم السلام و اتفاق و اجماع جميع علماء و ضرورت اهل اسلام و ايمان .

مسأله - كسى كه حلال داند نگرفتن روزه را در ماه رمضان بدون عذرى كافر است . چنانكه در احاديث وارد شده و خلافى در آن نيست .

مسأله - كسى كه واجب داند گرفتن روزه ماه رمضان را و بدون عذرى افطار كند فاسق است . چنانكه در احاديث وارد شده و خلافى در آن نيست .

مسأله - ثابت مى شود ماه رمضان به ديدن ماه نو و به شهادت دادن دو مرد عادل و به شهادت جمعى كه علم عادى حاصل شود كه ماه نور را ديده اند و به گذشتن سى روز از ماه شعبان . چنانكه در احاديث وارد شده و خلافى در آن نيست مگر از كسانى كه ماه رمضان را هميشه سى روز تمام مى دانند به جهت احاديثى كه وارد شده .

مسأله - جازى نيست عمل كردن به حساب منجمين و اخبار ايشان در بودن ماه نوى اگر چه علم عادى حاصل شود كه شبى را كه اول ماه گفته اند اول ماه خواهد بود حتى آنكه خود منجم اگر مسلمان است نمى تواند به حساب خود عمل كند اگر چه علمى عادى به محكم بودن حساب خود داشته باشد . چنانكه در احاديث وارد شده و خلافى در آن نيست .

مسأله - شهادت زنها و شهادت مخالفين در ديدن ماه نو اعتبارى ندارد . چنانكه در احاديث وارد شده و خلافى در آن نيست .

مسأله - هر گاه به شهادت عدلين يا به شيعا يا به ساير علائم ، علم عادى حاصل شود از براى اهل بلدى كه اهل بلدى ديگر ماه نور را ديده اند - چه در اول ماه رمضان و چه در اول ماه شوال - بايد روزه بدارند از اول ماه رمضان و عيد كنند در اول ماه شوال اگر چه اهل بلد مذكور ماه نور را نديده باشند . چنانكه در احاديث وارد شده و خلافى در آن نيست .

مسأله - اغلب اوقات ماه شب اول پيش از شفق غروب مى كند و در شب دوم بعد از شفق غروب مى كند و در شب سوم سايه شخص در مهتاب ظاهر مى شود و بسا آنكه ماه در شب اول طوق نداشته باشد و در شب دوم طوق داشته باشد . و در احاديث هم ذكرى از اين علامات هست ولكن اين علامات در ماههاى تمام و ماههاى ناقص تخلف مى كند و بسا آنكه در ماههاى تمام ماه شب اول بعد از شفق غروب كند و بسا آنكه طوق زند و بسا آنكه سايه شخص در شب دوم ماه ظاهر شود . پس از اين جهت از اين علامات نمى توان معلوم كرد اول هر ماهى را و مشهور در ميان فقهاء اين است كه اعتمادى به اين علامات نکنند در تعيين ماه نو .

مسأله - بسا آنکه در میان روز، ماه نو را کسی که دیده او قوی است مشاهده کند و ممکن است که پیش از ظهر یا بعد از ظهر دیده شود. پس اگر پیش از ظهر دیده شد غالب این است که در شب پیش ممکن الرؤیه بوده و اگر بعد از ظهر دیده شود از شب آینده خواهد بود. و در احادیث هم ذکر از این هست و لکن این امر هم در ماههای تمام و ماههای ناقص تفاوت می کند و در هوای صاف و غبار و نسبت به چشمها در قوت و ضعف تفاوت می کند. پس بمحض اینکه کسی ماه نو را پیش از ظهر دید نمی توان حکم کرد که شب گذشته شب اول ماه بوده و بسا آنکه در بعضی از ماههای تمام در هوای صاف چشم تندی قبل از زوال هم ماه شب آینده را ببیند چنانکه بعد از زوال می بیند. پس از این جهت مشهور در میان فقهاء این است که هر گاه قبل از زوال هلال دیده شد آن روز را اول ماه حساب نمی کنند اگر چه بعضی اعتناء کرده اند.

فصل دوم در اول وقت امساک از مفطرات و آخر آن و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسأله است:

مسأله - اول وقتی که باید احتراز کرد از چیزهایی که فاسد می کند روزه را طلوع صبح صادق است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - صبح صادق روشنی و سفیدی است که در افق مشرق ظاهر می شود و پهن می شود نه آن سفیدی که پیشتر ظاهر می شود و بلند می شود و بعد گم می شود که به اصطلاح آن صبح کاذب است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - آخر وقتی که نباید احتراز کرد از چیزهایی که روزه را فاسد می کند غروب حقیقی آفتاب است که به اصطلاح آن را مغرب می گویند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مغرب معلوم می شود به زایل شدن سرخی از سمت مشرق و احتیاط در آن است که زایل شدن سرخی را از سمت الرأس اعتبار کنند به این طور که از روی زمین تا نصف آسمان از سمت مشرق سرخی باقی نماند. چنانکه در احادیث وارد شده و بیشتر از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - ملعون است کسی که صبح صادق را آن وقتی داند که ستاره ها مخفی شوند و مغرب را وقتی داند که ستاره ها مشبک و ظاهر شوند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسأله - جایز است به کار بردن چیزهایی که حلال است و روزه را فاسد می کند از مغرب تا طلوع صبح صادق در ماه رمضان. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز نیست به کار بردن چیزهایی که فاسد می کند روزه را بدون عذری از طلوع صبح صادق تا مغرب در ماه رمضان. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز است به کار بردن چیزهایی که حلال است و روزه را فاسد می کند در تمام شب تا وقتی که یقین به صبح نکرده از برای کسی که می خواهد روزه بگیرد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه دو نفر نظر کنند به افق مشرق و یکی یقین کند که صبح طالع شده و یکی شک کند که آیا صبح طالع شده یا نشده، پس آن که یقین به طلوع کرده باید احتراز کند از مفطرات و آن که شک دارد می تواند که احتراز نکند پس بخورد و بیاشامد تا وقتی که یقین کند به طلوع صبح. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه دو نفر نظر کنند و یکی یقین کند که مغرب شده و یکی شک کند که آیا مغرب شده یا نشده، پس آن که یقین کرده که مغرب شده می تواند مفطری استعمال کند و آن که یقین نکرده باید احتراز کند از مفطرات تا وقتی که یقین کند که مغرب شده. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که نظر کرد به افق و چنان یافت که صبح طالع نشده پس خورد و آشامید یا مفطری دیگر بجا آورد، پس بعد از آن معلوم شد که آن وقتی که مفطر بجا آورده صبح بوده، روزه او صحیح است و چیزی بر او نیست. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که نظر کرد و چنان یافت که مغرب شده پس مفطری بجا آورد پس بعد از آن معلوم شد که روز باقی بوده و مغرب نشده، باید احتراز کند در آن وقت از مفطرات و روزه او صحیح است و چیزی بر او نیست. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست مگر آنکه قضای آن روزه مستحب است.

مسأله - مؤذنین امنای مسلمین اند در نمازشان و روزه شان مگر آنکه خیانت کسی معلوم شده باشد که پیش از وقت یا بعد از وقت اذان می گوید. پس کسانی که خیانت آنها معلوم نشده امینند و می توان به اذان ایشان اقتدا کرد و روزه گرفت و افطار کرد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که زنی به او خبر داد که شب باقی است پس مفطری بجا آورد پس بعد از آن دروغ آن زن معلوم شد، باید آن روز را روزه بگیرد و قضای آن روز را هم بجا آورد. چنانکه در احادیث وارد شده و بیشتر از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - کسی که کسی به او خبر داد که صبح طالع شده و گمان کرد که او شوخی می کند و دروغ می گوید پس مفطری بجا آورد، پس بعد از آن معلوم شد که آن شخص راست گفته و صبح بوده، آن روز را روزه باید بگیرد و قضای آن روزه را هم باید بجا آورد. چنانکه در احادیث وارد شده و جمعی از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - مستحب است که در ماه رمضان بلکه در غیر ماه رمضان در وقتی که شک در آن است که آیا صبح شده یا نه، مفطری بجا نیاورند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

فصل سوم در قصد و نیت روزه است و در آن چند مسأله است:

مسأله - نیت امتثال امر الهی در روزه و سایر عبادات، روح اعمال است و بدون نیت امتثال و تقرّب الهی و امثال آن، عبادات صحیح نیست. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که در شب نداند که ماه رمضان داخل شده و نیت روزه داشتن نکرد و چون صبح شد معلوم شد که ماه رمضان است و مفطری بجا نیاورده، همان وقتی که دانست که ماه رمضان داخل شده نیت روزه کند اگرچه لمحّه ای پیش از مغرب باشد و روزه او صحیح است. چنانکه از احادیث معلوم می شود و اعتنایی نیست به خلافتی که مخالف نص است.

مسأله - کسی که در غیر ماه رمضان در شب، نیت روزه گرفتن فردای آن شب را نداشت و چون روز شد خواست که روزه بگیرد در آن روز، چه از برای قضای روزه ماه رمضان و چه از برای نذر غیر معینی، می تواند قصد روزه کند پیش از ظهر. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست. اما در نذر معین در صورتی که شب، غافل بوده و نیت نکرده و چون روز می شود متذکر می شود که باید در این روز روزه بگیرد و مفطری هم بجای آورده، در هروقتی از روز که باشد باید قصد روزه کند و روزه او صحیح است. چنانکه از احادیث معلوم می شود.

مسأله - کسی که در ماه رمضان در شب قصد روزه گرفتن فردای آن شب را ندارد - مثل آنکه قصد سفری در نظر دارد - و چون روز می شود به سفر نمی رود، باید قصد روزه کند در هروقتی باشد از روز و روزه او صحیح است. چنانکه از احادیث معلوم می شود و خلافتی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسأله - هرگاه کسی به جهت قضای روزه ماه رمضان روزه گرفت جایز است که افطار کند پیش از ظهر اگر نیت روزه را در روز کرده، اما اگر نیت روزه را در شب کرده مکروه است که افطار کند لکن اگر روزه گرفت تا بعد از ظهر جایز نیست افطار کردن. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - کسی که روزه مستحبی بگیرد جایز است که افطار کند در هروقتی از روز که بخواهد و لکن مکروه است که بعد از ظهر افطار کند و اگر از شب نیت کرده پیش از ظهر و بعد از ظهر هر دو مکروه است افطار کردن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است از برای کسی که روزه مستحبی گرفته که افطار کند در نزد برادران دینی خود و اظهار نکند که من روزه دارم. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که بخوراند روزه داری را که روزه مستحبی گرفته و مستحب است از برای روزه دار که اجابت کند و افطار کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که از برای نذر غیر معینی روزه گرفته مثل آنکه نذر کرده بود که در یک پنجشنبه روزه بگیرد و از برای او مهمانی می رسد، جایز است از برای او که به همراهی مهمان افطار کند و در پنجشنبه دیگر روزه بگیرد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست. و لکن اگر نذر، نذر معینی باشد مثل آنکه نذر کرده باشد که پنجشنبه اول ماه معینی را روزه بگیرد جایز نیست از برای او افطار کردن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که روزه گرفت روزی را - خواه به نیت واجب و خواه به نیت مستحب - و نمی دانست یا غافل بوده که ماه رمضان داخل شده و بعد معلوم شد که روزه او در ماه رمضان اتفاق افتاده، آن روزه از برای ماه رمضان محسوب می شود.

چنانکه در احادیث وارد شده و اعتنایی نیست به قولی که مخالف نص است.

فصل چهارم در چیزهایی است که روزه را فاسد می کند و امور متعلقه به آن و در آن چند مسأله است:

مسئله - خوردن و آشامیدن و جماع کردن در قُبُل خواه انزال شود منی یا نشود، و انزال کردن منی خواه به جماع کردن باشد یا بدون آن، هریک از این چهار که از روی تعمّد و تذکّر اتفاق افتد روزه را باطل می کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - در آب فرو رفتن به طوری که سر به زیر آب رود از روی تعمّد و تذکّر روزه را باطل می کند. چنانکه در احادیث وارد شده و بیشتر از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - قی کردن از روی تعمّد و تذکّر روزه را باطل می کند. چنانکه در احادیث وارد شده و بیشتر از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - غبار غلیظ از روی تعمّد و تذکّر به حلق رسانیدن روزه را باطل می کند. چنانکه در احادیث وارد شده و جمعی از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - اماله کردن بامیعات و چیزهای تر و روان از روی تعمّد و تذکّر روزه را باطل می کند. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کسی که در شب جنب شده و از روی تعمّد و تذکّر به جنابت باقی بماند تا اینکه صبح شود باید روزه آن روز را قضاء کند و کفاره بدهد. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کسی که در اوّل شب جنب شده خوابید و بیدار نشد تا صبح طالع شد روزه او صحیح است و چیزی بر او نیست اما اگر از خواب بیدار شد و مسامحه کرد در غسل کردن تا آنکه به خواب رفت و بیدار نشد تا صبح، باید آن روز را روزه بدارد و قضای آن را هم بگیرد. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - حائضی که در شب از خون حیض پاک شود و از روی تعمّد و تذکّر مسامحه کند در غسل کردن تا صبح شود، روزه آن روز را باید قضا کند. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - زنی که باید غسل استحاضه کند در شب و از روی تعمّد و تذکّر غسل نکند تا صبح شود، روزه آن روز را باید قضا کند. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کسی که از روی تعمّد و تذکّر دروغی ببندد بر خدا و رسول و ائمه طاهرين عليهم السلام در حال روزه بودن در ماه رمضان، باید آن روزه را قضا کند. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - اجتناب کردن از جمیع مفطرات و چیزهایی که روزه را باطل می کند واجب است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

فصل پنجم در احکام روزه دار و امور متعلقه به او است و در آن چند مسئله است :

مسئله - کسی که از روی نادانی عملی که باطل کننده روزه است از او سرزد روزه او صحیح است و قضائی و کفاره ای بر او واجب نیست. چنانکه در احادیث وارد شده و اعتنائی نیست به قولی که مخالف نص است.

مسئله - کسی که از روی فراموشی خورد یا آشامید یا سایر چیزهایی که روزه را باطل می کند بجا آورد و بعد از تذکر اجتناب کرد، روزه او صحیح است و قضائی و کفاره ای بر او نیست چه در روزه واجبی باشد یا در روزه مستحبی . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسئله - کسی که در روزه ماه رمضان خورد و آشامید از روی عمد نه به جهت عذری ، واجب است بر او قضای آن روزه بعد از ماه رمضان و واجب است که به علاوه قضا کفاره بدهد و کفاره آن این است که یک بنده آزاد کند یا دوماه پی در پی روزه بگیرد یا شصت مسکین اطعام کند هر مسکینی را به مودی از طعام . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسئله - کسی که در ماه رمضان در روز جماع کند با زن حلال خود واجب است بر او قضای آن روزه و کفاره به طوری که گذشت . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسئله - کسی که در یک روز ماه رمضان چندین دفعه بخورد و بیاشامد ، یک کفاره کفایت می کند از برای او و کسی که چند مرتبه جماع کند کفایت نمی کند یک کفاره بلکه از برای هر جماعی یک کفاره باید بدهد . پس اگر ده مرتبه مثلاً جماع کرده ده کفاره باید بدهد . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسئله - کسی که به حلالی افطار کرد یک کفاره از برای او کفایت می کند مثل آنکه کسی بخورد یا بیاشامد یا با زن حلال خود جماع کند . اما اگر به حرامی روزه خود را باطل کند مثل آنکه شراب مست کننده بیاشامد ، یا با نامحرمی جماع کند ، کفاره جمع باید بدهد یعنی یک بنده باید آزاد کند و دوماه پی در پی هم باید روزه بگیرد و شصت مسکین را هم باید طعام دهد و هر سه کفاره را باید با هم بدهد . و اگر در یک روز چند دفعه به حرام مفطری بجا آورد از برای هر دفعه باید کفاره جمع بدهد . پس هر سه کفاره را از برای هر دفعه باید بدهد پس اگر ده مرتبه مثلاً مفطر حرام را بجا آورده ، ده کفاره جمع باید بدهد که مجموع سی کفاره می شود . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسئله - کسی که در روزه ماه رمضان به طور اکراه جماع کرد با زنی و آن زن راضی به فعل او نبوده و تمکین او را نداشت ، یک کفاره از برای خود و کفاره دیگر هم از برای زن باید بدهد اما اگر زن تمکین او را کرده و اکراهی در کار نبوده ، زن کفاره خود را باید بدهد و مرد کفاره خود را . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسئله - کسی که با زن خود بازی کند در روز ماه رمضان تا انزال کند و منی از او جدا شود ، باید قضا کند روزه خود را و کفاره بدهد . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در وجوب قضاء نیست و وجوب کفاره مشهور است .

مسئله - در قضای روزه ماه رمضان هرگاه پیش از ظهر کسی جماع کرد کفاره بر او نیست و هرگاه بعد از ظهر جماع کرد واجب است بر او کفاره به این طور که ده مسکین را طعام بدهد به هر مسکینی مودی از طعام . چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند .

مسئله - کسی که در حضر مفطری بجا آورد که موجب کفاره بود و بعد در همان روز سفر کرد ، کفاره از او ساقط نمی شود . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسئله - کسی که از روی عمد در روزه واجبی در آب فرو رود بطوری که سر او به زیر آب رود، واجب است بر او که قضای آن روزه را بگیرد. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - کسی که از روی عمد در حال روزه داشتن دروغ ببندد بر خدا و رسول و ائمه طاهرین علیهم السلام باید آن روزه را قضا کند اگر آن روزه واجب است. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - کسی که در غیر وضوی واجبی مضمضه کند و آب بدون اختیار به حلق او فرو رود مستحب است که قضای آن روزه را بگیرد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که از روی عمد قی کند واجب است بر او که روزه خود را قضا کند اگر روزه او واجب است. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

فصل ششم در چیزهایی است که استعمال آنها مکروه است از برای روزه‌دار و امور متعلقه به آن و در آن چند مسئله است:

مسئله - مکروه است از برای روزه‌دار جویدن سقز و قندران و سایر صمغها اگر چیزی از آن فرو نرود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در مرجوحیت آن نیست.

مسئله - مکروه است از برای روزه‌دار مکیدن هسته میوه‌ها اگر چیزی از میوه به آن نجسبیده باشد و الا جایز نیست. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مکروه است از برای روزه‌دار چشیدن طعم چیزها اگر چیزی از آنها فرو نرود و الا جایز نیست. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مکروه است از برای روزه‌دار که آب را در دهن نگاه دارد و آن را به تندی حرکت دهد، چه در وضو و غسل و چه در غیر آنها، اگر چیزی از آن فرو نرود و الا جایز نیست. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مکروه است از برای روزه‌دار که آب را به بینی بالا کشد به قوت و سختی، چه در وضو و غسل و چه در غیر آنها، اگر چیزی از آن به حلق فرو نرود و الا جایز نیست. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مکروه است از برای روزه‌دار کشیدن انفیه به بینی اگر چیزی به حلق فرو نرود و الا جایز نیست. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مکروه است از برای مرد جوان بازی کردن با زن و ملامسه با او در حال روزه به جهت ترس از انزال. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مکروه است از برای مرد پرشهوَت بوسیدن زن در حال روزه. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مکروه است از برای مرد روزه‌دار نظر دوختن به زن خوش صورت. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مکروه است از برای روزه‌دار سرمه کشیدن و کراهت زیاد می‌شود اگر در سرمه چیزی باشد که طعم آن اثر کند به حلق، مثل مشک. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مکروه است از برای روزه‌دار ریختن دوايي در چشم. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مکروه است از برای روزه‌دار مسواک کردن با چوب تر. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مکروه است از برای روزه‌دار بوییدن گلها و ریاحین بخصوص نرگس. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مکروه است از برای روزه‌دار که خود را با مشک معطر کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مکروه است از برای روزه‌دار که خود را مشغول کند به لذتی از لذتها. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مکروه است از برای روزه‌دار که جامه تر بپوشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مکروه است از برای زن روزه‌دار داخل شدن در آب و مکث کردن و از برای مرد کراهتی نیست. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مکروه است از برای روزه‌دار حجامت کردن و فصد کردن و خون از بدن بیرون کردن اگرچه به کندن دندان باشد خصوص اگر خوف ضعف در آن باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مکروه است از برای روزه‌دار که حجامت کند غیر را. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مکروه است از برای روزه‌دار به حمام رفتن اگر خوف ضعف داشته باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مکروه است از برای روزه‌دار فروبردن آب دهن خود را اگر مضمضه کرده باشد پیش از آنکه آب دهن بیندازد سه مرتبه یا یک مرتبه. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - مکروه است از برای روزه‌دار خوابیدن بعد از احتلام و پیش از غسل کردن اگر در روز محتلم شده باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مکروه است از برای روزه‌دار جدال و نزاع کردن و قسم‌یاد کردن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

فصل هفتم در چیزهایی است که مستحب است از برای روزه‌دار و در آن چند مسئله است:

مسئله - مستحب است از برای روزه‌دار که کتمان کند روزه خود را مگر آنکه از او پرسند، پس جایز نیست دروغ گفتن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مستحب است از برای روزه‌دار مسواک کردن به مسواک خشک. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است از برای روزه‌دار که خود را به عطرهای غیر مشک معطر کند خصوص در اول روز. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است از برای روزه‌دار خواب قیلوله و آن خوابی است که قدری پیش از ظهر باید خوابید تا در وقت ظهر بیدار شوند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است از برای روزه‌دار که جمیع اعضای خود را حفظ کند از آنچه خدا کراهت دارد آن را، پس چشم او روزه باشد و نظر نکند به چیزی که خدا به آن راضی نیست و گوش او روزه باشد و گوش ندهد به چیزی که خدا به آن راضی نیست و زبان او روزه باشد و نگوید چیزی که خدا به آن راضی نیست و دست او روزه باشد و نکند کاری که خدا به آن راضی نیست و پای او روزه باشد و نرود به راهی که خدا به آن راضی نیست و همچنین در باقی اعضاء و جوارح خود روزه باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است از برای روزه‌دار که متحمل شود جهل جاهلان را و هر کس از روی جهالت با او رفتار کند کریمانه بگذرد و به روی خود نیاورد و اغماض کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است از برای روزه‌دار که چون کسی به او دشنام دهد جواب نگوید و بگوید: «إِنِّي صَائِمٌ سَلَامٌ عَلَيْكَ لَا أَشْتُمُكَ كَمَا تَشْتُمُنِي». چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است از برای روزه‌دار که دعاهایی که وارد شده در وقت افطار و در وقت سحر بخواند و تلاوت کند قرآن را خصوص در ماه رمضان. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است از برای روزه‌دار که نماز مغرب را پیش از افطار بجا آورد مگر آنکه نفس او با او منازعه کند یا جماعتی انتظار او را بکشند در افطار کردن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است افطار کردن به حلوا و رطب و خرما و شکر و مویز و سویق و قاووت و آب نیم گرم و شیر. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است سحر خوردن خصوص در ماه رمضان و بهتر چیزی که وارد شده خرما و مویز و قاووت و آب است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است افطار دادن روزه‌دار در وقت غروب خصوص در ماه رمضان. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است از برای روزه‌دار افطار کردن اگر برادران ایمانی او را به افطار کردن دعوت کنند اگرچه نزدیک غروب باشد هرگاه روزه او روزه مستحبی باشد و افطار کردن او و اجابت دعوت برادران ایمانی بهتر است از برای او از روزه داشتن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است از برای روزه‌دار که هرگاه روزه او روزه مستحبی است کتمان کند روزه خود را و چون برادران ایمانی مشغول غذا شوند و او را دعوت کنند اجابت کند و نگوید که من روزه‌ام. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

فصل هشتم در اموری است که مختار است روزه‌دار در آنها و مباح است برای او و در آن چند مسأله است:

مسأله - جایز است از برای مرد روزه‌دار داخل آب شدن و مکث کردن در آب به طوری که سر او زیر آب نرود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز است از برای روزه‌دار که تبرید کند و خود را خنک کند به آب ریختن بر سر و آب پاشیدن بر بوریا و نشستن بر آن و ترک کردن بادزن و بادزدن بر خود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز است از برای روزه‌دار استعمال فتائل و شیاف. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز است از برای روزه‌دار به حمام رفتن و حجامت کردن اگر خوف ضعف نداشته باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز است از برای روزه‌دار چکانیدن روغن و دوا در گوش. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - جایز است از برای روزه‌دار آب در دهن کردن و آن را حرکت دادن و ریختن و آب از بینی بالا کشیدن به طور ملائمت و سستی که آب به حلق فرو نرود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز است از برای روزه‌دار سرمه در چشم خود کشیدن اگر مشکلی داخل سرمه نباشد و سرمه طعمی نداشته باشد که در حلق او اثر کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز است از برای روزه‌دار که بمکد زبان زن خود را و زن بمکد زبان شوهر خود را و لکن آب دهن یکدیگر را فرو نبرند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز است از برای روزه‌دار بوسیدن دهن اطفال و لکن آب دهن ایشان را فرو نبرند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز است از برای روزه‌دار جویدن غذا از برای اطفال و مرغان و لکن عین غذا را فرو نبرند و اگر طعم غذا اثر کرد به حلق او باکی نیست. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز است از برای روزه‌دار چشیدن مَرَق هر گاه لزومی داشته باشد و لکن مَرَق را فرو نبرند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - باکی نیست از برای روزه‌دار به داخل شدن دود و غبار و مگس در حلق او، اما تعمّد نباید بکند. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - جایز است از برای روزه‌دار مکیدن انگشتر. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز است از برای روزه‌دار فرو بردن آب دهن خود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز است از برای روزه‌دار فرو بردن اخلاطی که از سر و سینه او کنده می‌شود و در دهن او قرار می‌گیرد. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - باکی نیست از برای روزه‌دار به غذایی که به همراه آروغ از حلق او می‌آید به دهن او. و احتیاط در آن است که آن را فرو نبرند اگرچه بعضی از فقهاء جایز دانسته‌اند فرو بردن آن را و در احادیث هم وارد شده.

مسئله - جایز است از برای روزه‌دار که آب را در دهن خود نگاه دارد و بریزد بر چیزی و آن را به آن بشوید و لکن فرو نبرد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه کسی در شب جُنب شده و غسل نکرده تا صبح، جایز است از برای او که در صبح غسل کند و روزه مستحبی بدارد. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - هرگاه کسی در ماه رمضان در شب جُنب شده و نتوانست غسل کند و تیمم کرد و چون صبح شد غسل کرد، روزه او صحیح است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مطلب دوم در کسانی که روزه بر ایشان واجب یا جایز است و کسانی که روزه بر ایشان واجب نیست و کسانی که روزه بر ایشان حرام است و در آن چند فصل است:

فصل اول در کسانی است که روزه بر ایشان واجب یا جایز است و در آن چند مسئله است:

مسئله - روزه ماه رمضان واجب است بر هر شخص بالغ عاقل که مسافر و مریض نباشد و خالی از حیض و نفاس باشد. چنانکه در آیات و احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - روزه واجب می‌شود بر شخص مکلف به نذر و عهد و قسم بطوری که قرار داده در میانه خود و خدا. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - روزه‌ای که از برای کفاره قرار داده شده بطوری که در محل خود خواهد آمد، واجب است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - قضای ماه رمضان واجب است بطوری که در محل خود خواهد آمد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - واجب است روزه گرفتن از برای زنی که خون استحاضه می‌بیند اگر ایام استحاضه او در ماه رمضان یا در سایر ایام روزه‌های واجبی اتفاق افتاده باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مستحب است از برای مکلفین که چون پسر نُه‌ساله شود او را به روزه گرفتن ماه رمضان بدارند، بلکه هر وقت که بتواند روزه بدارد مستحب است که او را به روزه گرفتن بدارند اگرچه قبل از نُه‌سالگی باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

فصل دوم در کسانی است که روزه بر ایشان واجب نیست و در آن چند مسئله است:

مسئله - واجب نیست روزه گرفتن بر طفلی که به حد بلوغ نرسیده و واجب نیست قضای روزه‌ای که در حال طفولیت نگرفته بعد از کبیر شدن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - واجب نیست روزه گرفتن بر دیوانه مادام که دیوانه است و واجب نیست بر او قضای روزه‌ای که در حال جنون نگرفته بعد از افاقه و صحت یافتن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - واجب نیست روزه گرفتن بر کسی که بدون استعمال مسکری به جهت مرضی بیهوش شده و در تمام شب و روز بیهوش است در ماه رمضان، و واجب نیست قضای آن در وقت صحت و امکان روزه داشتن و لکن مستحب است که بعد از صحت یافتن و امکان قضاء کردن، قضای روزه روزهای بیهوشی را بگیرد. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

فصل سوم در کسانی است که روزه بر آنها حرام است و روزه آنها صحیح نیست، و روزهایی که روزه در آنها حرام است، و روزه‌هایی که حرام است و در آن چند مسئله است:

مسئله - صحیح نیست روزه از حائض اگر چه نزدیک به غروب حائض شود، یا آنکه در شب حائض باشد و اندکی بعد از صبح پاک شود. پس قضای آن روز و قضای تمام ایام حیض را باید روزه بگیرد اگر ایام حیض او در ماه رمضان یا در ایام سایر روزه‌های واجبی اتفاق افتاده. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - صحیح نیست روزه از زنی که صاحب نفاس است در ایام نفاس او و واجب است بر او قضای روزه‌های ایام نفاس اگر در ماه رمضان یا در ایام سایر روزه‌های واجبی اتفاق افتاده. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - صحیح نیست روزه از کسی که مریض است و روزه گرفتن ضرر به او رساند و باعث شدت ناخوشی او یا باعث هلاکت او شود و واجب است بر او قضای ایام ناخوشی اگر ناخوشی او در ماه رمضان یا در سایر ایام روزه‌های واجبی اتفاق افتاده. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - صحیح نیست روزه از کسی که مسافر است به تفصیلی که باید ذکر شود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - حرام است روزه گرفتن در روز عید فطر و در روز عید قربان. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - حرام است روزه گرفتن در ایام تشریق بر کسی که در منی باشد و مراد از ایام تشریق، روز یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذیحجه است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست که محل اعتناء باشد.

مسئله - حرام است روزه وصال و مراد از وصال آن است که دو روز پی در پی روزه بگیرند و در شبی که فاصله میان دو روز است افطار نکنند، یا آنکه چون در مغرب غذا خوردند تمام شب و روز را روزه باشند و در سحر غذا نخورند و مفطری در شب بجانیورند، یا آنکه چون سحر غذا خوردند بعد از آن مفطری بجانیورند تا سحری دیگر. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - حرام است روزه دهر و مراد آن است که در تمام سال روزه بگیرند و در هیچ روزی از روزهای تمام سال افطار نکنند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - حرام است روزه صَمْتُ و مراد آن است که در میان روز در حال روزه داشتن سکوت کنند و تکلم نکنند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - حرام است روزه نذر معصیت، یعنی نذر کنند که اگر میسر شد که فلان معصیت از من صادر شود به شکرانه آن روزه بگیرم. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

اما اگر از برای شکرانه نباشد بلکه از برای آن باشد که خود را به تعب اندازد اگر معصیت از او صادر شود، از برای احتراز از معصیت و کراهت از آن، نذر منعقد و روزه داشتن جایز و واجب خواهد بود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - حرام است روزه روز عاشورا به قصد تبرک چراکه آن روزی است که تَبَرَّکَتْ به آل زیاد و آل مروان. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - حرام است روزه گرفتن در روز دوشنبه به قصد تبرک چراکه آن روز روز تبرک بنی امیه است، اما به قصدی که مرضی و محبوب خدا باشد روزه بگیرند جایز است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

فصل چهارم در روزهایی است که روزه در آنها مکروه است، و در کسانی که روزه گرفتن مکروه است از برای ایشان، و در بعضی احوال و در آن چند مسأله است:

مسأله - مکروه است روزه گرفتن در سه روز بعد از عید فطر و در سه روز بعد از عید قربان. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکروه است روزه گرفتن در روز عرفه اگر ضعف آن مانع باشد از خواندن دعاهایی که در آن روز وارد شده، یا در دیدن ماه ذیحجه شگی باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - مکروه است روزه گرفتن در روز جمعه هر گاه در روز چهارشنبه و پنجشنبه روزه نگرفته باشند از برای حاجات مخصوصی. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - مکروه است روزه مستحبی گرفتن از برای فرزند بدون اذن پدر و مادر. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - مکروه است روزه مستحبی گرفتن از برای زن بدون اذن شوهر. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - مکروه است روزه مستحبی گرفتن از برای کسی که او را دعوت کنند به غذا خوردن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکروه است روزه مستحبی گرفتن از برای غلام و کنیز بدون اذن مالک آنها. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - مکروه است روزه مستحبی گرفتن از برای مهمان بدون اذن میزبان و روزه گرفتن میزبان بدون اذن مهمان. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

فصل پنجم در احکام مسافر است در روزه نداشتن و داشتن و امور متعلقه به آن و در آن چند مسأله است:

مسأله - کسی که سفر کسب او نباشد جایز نیست از برای او که در سفر در ماه رمضان روزه بگیرد و همچنین قضای روزه ماه رمضان را جایز نیست که در سفر بگیرد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که می داند که روزه ماه رمضان و قضای آن در سفر جایز نیست و در سفر روزه گرفت، روزه او صحیح نیست و باید در غیر سفر قضای آن را بگیرد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که در سفر روزه ماه رمضان را بگیرد و حال آنکه می داند که رسول خدا صلی الله علیه وآله نهی کرده از روزه گرفتن آن در سفر مثل کسی است که روزه ماه رمضان را افطار کند در حضر و حال آنکه می داند که رسول خدا صلی الله علیه وآله امر کرده که روزه بگیرد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که نمی داند که روزه ماه رمضان و قضای آن در سفر جایز نیست و از روی نادانی در سفر روزه گرفت، روزه او صحیح است و قضایی بر او واجب نیست. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که سفر کسب او است مانند مُکاری و جُمّال - و تفصیل مسأله در کتاب صلوٰة گذشت - واجب است بر او که روزه ماه رمضان را بگیرد اگر چه در سفر باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که سفر او حرام باشد - مثل کسانی که به جهت ایذای مسلمین و اضرار به ایشان سفر می کنند - واجب است بر ایشان که روزه ماه رمضان را بگیرند اگر چه در سفر باشند و سفر کسب آنها نباشد. و تفصیل مسأله در کتاب صلوٰة گذشته، پس در هر جایی که باید نماز را تمام کرد روزه ماه رمضان را هم باید گرفت و در هر جایی که باید نماز را شکست روزه را هم باید افطار کرد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز است روزه سه روز در سفر به عوض قربانی از برای کسی که قربانی نداشته باشد و پول قربانی نداشته باشد در سفر حج که در منی قربانی کند اگر چه نماز را قصر کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز است روزه هجده روز در سفر از برای کسی که پیش از غروب آفتاب از عرفات کوچ کند و به منی از روی عمد به عوض شتری که باید نحر کند در منی اگر عاجز باشد و نداشته باشد شتری و پول شتری که در روز عید نحر کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز است روزه گرفتن در سفر به جهت کفارهِ صید حرم و کفارهِ تراشیدن سر از برای محرم از جهت اذیت چرک و شپش. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز است روزه گرفتن در سفر از برای کسی که بخواهد معتکف شود در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر صلی الله علیه وآله در مدینه و در مسجد مدائن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز است روزه سه‌روز در مدینه طیبه روز چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه در سفر از برای عمل مخصوصی . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - کسی که نذر کرده که روز معینی را روزه بگیرد پس سفری از برای او اتفاق می‌افتد، آن روزه را در سفر افطار می‌کند و روزی دیگر را به عوض آن روز روزه می‌گیرد. و هرگاه در وقت نذر کردن چنین نذر کرده که اگر در سفر هم باشم روزه می‌گیرم، جایز است از برای او روزه گرفتن در سفر. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - کسی که مسافر است و پیش از ظهر به وطن خود می‌رسد و در سفر مفطری بجای آورده، اگرچه در سفر محتلم شده باشد و جُنب وارد شود، باید قصد روزه کند اگر در ماه رمضان است و روزه او صحیح است و قضایی بر او نیست. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که در ماه رمضان سفر کند پس اگر پیش از ظهر بیرون می‌رود آن روزه را در سفر افطار می‌کند و قضای آن را باید بگیرد و اگر بعد از ظهر بیرون می‌رود باید آن روز را روزه بگیرد و روزه او صحیح است و قضایی بر او نیست. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - مسافری که در ماه رمضان بعد از ظهر به وطن برسد، خواه در بین سفر مفطری بجای آورده باشد یا مفطری بجای آورده باشد، یا پیش از ظهر به وطن برسد و در بین سفر مفطری بجای آورده باشد، مستحب است که در وطن تتمه روز را امساک کند از مفطرات محض حرمت ماه رمضان و قضای آن روز را در هر دو صورت باید بگیرد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکروه است جماع کردن در روز ماه رمضان از برای مسافر. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است از برای مسافر که در بین سفر سیر نخورد و سیراب نشود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکروه است سفر کردن در ماه رمضان پیش از شب بیست و سوم مگر به جهت سفر مکه معظمه، یا به جهت مشایعت برادر مؤمن، یا به جهت استقبال او، یا به جهت حفظ مال خود، یا به جهت حفظ جان و مال برادر مؤمن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکروه است روزه مستحبی در بین سفر مگر سه‌روز روزه در مدینه طیبه که در بین سفر مکروه نیست از برای عمل مخصوصی. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

فصل ششم در احکام مریض و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسأله است:

مسأله - هر مرضی که روزه داشتن به آن ضرر رساند نباید روزه داشت و کسی که روزه گرفت در حال ناخوشی که روزه ضرر دارد برای آن، روزه او صحیح نیست و اگر روزه بر ذمه او است باید در وقتی دیگر بعد از ناخوشی بگیرد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - حدّ معینی از برای مرض نیست و خود مریض امین است در ناخوشی خود. پس اگر می‌داند که روزه گرفتن ضرر دارد از برای ناخوشی او نباید روزه بگیرد و اگر می‌داند که روزه گرفتن از برای ناخوشی او ضرر ندارد باید روزه بگیرد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هر ناخوشی که روزه گرفتن ضرر دارد از برای آن، واجب است افطار کردن اگرچه درد چشم باشد و روزه گرفتن باعث شدت درد شود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که در اوّل روز افطار کرد به جهت ناخوشی و بعد از افطار کردن ناخوشی او رفع شد، مثل آنکه دل‌دردی عارض او شده بود و چون دوا خورد رفع شد، مستحب است از برای او که در باقی روز احتراز کند از مفطرات اگر در ماه رمضان است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هر روزه واجبی که به جهت ناخوشی افطار شد قضای آن در وقت صحّت واجب است و هر روزه مستحبی که به جهت ناخوشی افطار شد قضای آن در وقت صحّت مستحب است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

فصل هفتم در کسانی است که روزه از ایشان ساقط می‌شود به جهت حالاتی که عارض بر ایشان می‌شود و امور متعلقه به آن و در آن چند مسأله است:

مسأله - مرد پیر و زن پیر که از ضعف پیری طاقت روزه گرفتن ندارند و مشکل است بر ایشان روزه داشتن جایز است که در ماه رمضان روزه نگیرند و به عوض هر روزی مُدی از طعام به فقیر دهند اگر داشته باشند و قضایی بر ایشان واجب نیست. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که مبتلا شده به ناخوشی عطشی که امید رفع شدن آن را ندارد، روزه ماه رمضان بر او واجب نیست و آب می‌آشامد و به عوض هر روزه یک مُدی از طعام به فقیر می‌دهد اگر دارا باشد و قضایی بر او واجب نیست. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که در بین روزه عطشی بر او عارض شود که بی‌طاقت شود و بر جان خود بترسد، آب بپاشد به قدری که رمقی از برای او باقی بماند و لکن سیراب نشود و فدایی و قضایی بر او واجب نیست. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - زن حامله که نزدیک شده وضع حمل او و می‌ترسد بر جان خود و فرزند خود از روزه گرفتن در ماه رمضان، افطار می‌کند و در وقت امکان قضای روزه‌ای که خورده می‌گیرد و از برای هر روزه‌ای که افطار کرده یک مُد طعام به فقیر می‌دهد اگر داراست. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - زنی که طفل شیر می‌دهد و می‌ترسد که اگر روزه بگیرد شیر او کم شود و کفایت طفل را نکند، افطار می‌کند در ماه رمضان و در وقت امکان قضاء می‌کند و از برای هر روزه‌ای که افطار کرده یک مُد از طعام می‌دهد اگر داراست. و اگر نتواند که دایه از برای طفل خود بگیرد، باید دایه بگیرد که طفل او را شیر دهد و خود او روزه بگیرد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

فصل هشتم در اموری چند است که در ماه رمضان مستحب است و در آن چند مسأله است :

مسأله - مستحب است حفظ کردن دست و زبان و چشم و گوش و فرج و جمیع اعضاء از آنچه کراهت دارد خدا از آن در ماه رمضان بیش از سایر ماهها . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - مستحب است که در ماه رمضان بکوشند به زیادتى عبادات و نمازها خصوص نماز شب و دعا و استغفار و تسبیح و تهلیل و تکبیر و تلاوت قرآن خصوص در دهه آخر بیش از سایر ماهها . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - مستحب است که در ماه رمضان بیشتر سعی کنند در خوش خُلقی و فرو بردن خشم و صله ارحام و احسان بر فقراء و ضعفاء و ایام و انفاق در راه خدا و تصدقات و خیرات و مبرات . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - مستحب است افطار دادن روزه داران در مغرب اگر چه به نصف خرمایی و شربت آبی باشد . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - مستحب است که دعاهایی که وارد شده در دیدن ماه رمضان و وداع آن و در روزها و شبهای آن بخوانند . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - مستحب است که در شبهای قدر بیشتر از سایر شبها در عبادت بکوشند و تمام شب را بیدار باشند و مشغول به نماز و دعا و استغفار باشند و غسلها و نمازهایی که در آنها وارد شده بجا آورند خصوص در شب بیست و سوم و سوره روم و عنکبوت را در آن شب بخوانند چرا که حضرت صادق علیه السلام قسم یاد کرده که هر کس سوره عنکبوت و روم را در شب بیست و سوم بخواند از اهل بهشت است و فرموده اند که استثناء نمی کنم احدی را و نمی ترسم که خدا مرا عذاب کند به جهت قسمی که یاد کردم . و تفصیل اعمال و دعاها در کتب سایر علماء مثل کتاب زادالمعاد مرحوم مجلسی علیه الرحمة و امثال آن ثبت و ضبط است و عمل به مقتضای آنها جایز است و الحمد لله .

مسأله - هر گاه شبهای قدر به جهت ندیدن ماه نو مشتبه باشد جایز است که اعمالی که در شبهای قدر وارد شده در هر شبی که احتمال رود که شب قدر است به عمل آورند . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتناء باشد در آن نیست .

مطلب سوّم در روزه قضا است و در آن دو فصل است :

فصل اول در کسانی است که قضایی بر ایشان نیست و در آن چند مسأله است :

مسأله - قضایی نیست بر شخص مکلف از روزه ای که در ایام طفولیت پیش از تکلیف نگرفته . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - قضایی نیست بر شخص مکلف از روزه ای که در حال دیوانگی نگرفته . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - هر گاه کافری مسلمان شود قضایی بر او نیست از روزه ای که در حال کفر نگرفته . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسئله - هرگاه کافری در ماه رمضان مسلمان شود نباید قضاء کند روزه‌های گذشته از ماه را و نباید قضا کند روزه روزی را که در آن مسلمان شده مگر آنکه در شب، پیش از طلوع صبح مسلمان شده باشد، پس باید آن روز را روزه بگیرد و اگر نگرفت باید قضاء کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه مخالف شیعه اثناعشری از سایر فرقه‌های هفتادودو مستبصر شد و بصیرتی از برای او بهم رسید که شیعه اثناعشری شد، نباید قضاء کند روزه‌هایی را که در مذهب سابق خود گرفته اما اگر در سابق روزه ماه رمضان را نگرفته باید قضا کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه مکلفی در ماه رمضان غش کند و بیهوش شود در تمام روز، واجب نیست بر او که روزه روزهای بیهوشی را قضا کند و لکن مستحب است قضا کردن اما اگر در بین روز یکوقتی به هوش آید واجب است بر او قضای روزه آن روز. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که ناخوش و مریض باشد و ماه رمضان را دریابد و در تمام ماه ناخوش باشد و ناخوشی او به طول انجامد تا ماه رمضان دیگر و در بین سال نتواند روزه بگیرد، قضایی بر او واجب نیست و از برای هر روزی یک مُد طعام به فقیر می‌دهد اگر دارا است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که سفر کسب او نیست و از اوّل ماه رمضان سفر کرد و سفر او طول کشید تا ماه رمضان دیگر و در بین سال در جایی قصد اقامه نکرد، قضایی بر او نیست و از برای هر روزی یک مُد طعام به فقیر می‌دهد اگر دارا است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که در ماه رمضان مریض شد و در آن مرض فوت شد، قضایی بر ذمه او نیست و نباید اولیای او از برای او قضاء کنند روزه‌ای را که نگرفته. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - زنی که در ماه رمضان حائض شد یا زایید و در همان ماه فوت شد، قضایی بر ذمه او نیست و نباید اولیای او از برای او روزه قضا بگیرند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

فصل دوم در کسانی است که قضای روزه بر ایشان هست و در آن چند مسئله است:

مسئله - هر شخص مکلفی که افطار کند روزه ماه رمضان را باید قضای آن روزه را بگیرد، خواه به جهت عذری افطار کرده باشد یا از روی معصیت، بطوری که تفصیل آن ذکر خواهد شد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که به جهت ناخوشی یا عذری دیگر مثل حیض و نفاس یا به جهت سفر افطار کرد روزه ماه رمضان را، بعد از ماه رمضان در عرض مدت سال، پیش از ماه رمضان دیگر باید روزه قضا را بگیرد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که به جهت عذری افطار کرد روزه ماه رمضان را و در عرض مدت سال محض مسامحه قضای آن را نگرفت تا ماه رمضان دیگر، بعد از ماه رمضان دیگر باید قضای روزه‌ای که افطار کرده بگیرد و بعلاوه از برای هر روزه‌ای که افطار کرده یک مُد طعام به فقیر دهد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - واجب نیست که روزه‌های قضاء را پی در پی بگیرند اگر چه پی در پی گرفتن بهتر است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - روزه قضاء را در هر ماهی از ماههای سال می توان گرفت. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کسی که روزه قضاء بر ذمه او است روزه مستحبی نمی تواند بگیرد. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - زن حائض و زنی که در ماه رمضان زائیده باید قضای روزه‌هایی را که در ماه رمضان نگرفته اند بگیرند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - زنی که در ماه رمضان عمل استحاضه را بجا نیاورده در مدت استحاضه خود، باید قضای روزه‌هایی که در ایام استحاضه او واقع شده بگیرد. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کسی که به جهت ناخوشی یا به جهت حیض و نفاس روزه را افطار کرد و بعد از ماه رمضان نتوانست روزه بگیرد به جهت عذری تا فوت شد یا در همان ماه رمضان فوت شد، اولیای او نباید به عوض او روزه قضاء بگیرند. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کسی که به جهت سفر روزه ماه رمضان را افطار کرد و در همان ماه رمضان فوت شد یا در بین سفر قبل از اقامه یا بعد از اقامه فوت شد و قضای روزه‌هایی را که افطار کرده نگرفت، اولیای او باید قضای روزه‌هایی که افطار کرده بگیرند و حکم سفر در این مسئله حکم مرض نیست. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کسی که به جهت مرض یا حیض و نفاس روزه ماه رمضان را افطار کرد و بعد نتوانست روزه بگیرد و مسامحه کرد در گرفتن روزه قضاء تا فوت شد، اولیای او باید قضاء کنند روزه‌هایی را که افطار کرده. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - هر یک از وارثین میت که بخواهند قضاء کنند از میت می توانند و افضل آنها از مردان و بزرگتر آنها از اولاد ذکور بهتر است که قضاء کنند. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - هر گاه کسی از روی معصیت بدون عذری افطار کند روزه ماه رمضان را، باید قضاء کند آن را به علاوه کفاره هم باید بدهد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هر گاه کسی فوت شد و روزه دو ماه پی در پی بر ذمه او است از برای ماه اول از برای هر روزه مدی از طعام تصدق کنند و ماه دوم را از عوض او قضاء کنند. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مطلب چهارم در سایر روزه‌های واجبی و امور متعلقه به آنها است و در آن چند فصل است:

فصل اول در مجملی از روزه‌های واجبی است:

پس روزه‌هایی که غیر از روزه ماه رمضان است و واجب است، روزه نذر، و عهد، و روزه قسم، و روزه کفاره چهار که دوماه پی‌درپی است، و روزه کفاره افطار روزه ماه رمضان که دوماه پی‌درپی است، و روزه کفاره قتل خطاء که دوماه پی‌درپی است، و روزه کفاره قتل عمد که دوماه پی‌درپی است با سایر کفارات، و روزه کفاره قسم که سه‌روز پی‌درپی است، و روزه کفاره تراشیدن سر از برای محرم، و روزه متعه حج، و روزه جزای صید حرم، و روزه اعتکاف، و روزه تقبّل از غیر است؛ چنانکه خواهد آمد ان شاء الله تعالی.

فصل دوم در روزه نذر و عهد و قسم است و در آن چند مسأله است:

مسأله - هر مکلفی که نذر کند یا عهد کند یا قسم یاد کند که روزه بگیرد، آن روزه بر او واجب می‌شود به تفصیلی که باید ذکر شود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - متعلق نذر و عهد و قسم نباید امر خلاف شرع باشد. مثل آنکه کسی نذر کند یا عهد کند یا قسم یاد کند که اگر صله رحم کنم بر من است روزه گرفتن، پس چنین روزه‌ای واجب نخواهد شد و حرام است گرفتن چنین روزه‌ای. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - صیغه نذر این است که بگویند «لله علی صوم کذا» و صیغه عهد این است که بگویند «عاهدت الله ان اصوم کذا» و صیغه قسم این است که «به خدا قسم که روزه می‌گیرم» پس هرگاه کسی گفت که زن طلاقم، یا به غیر خدا قسم خورد و گفت به جان تو قسم که روزه می‌گیرم، و به هرطوری که در میان هر طایفه‌ای متداول است که می‌گویند قاتل فلان من باشم که فلان کار را می‌کنم، و شراب به فلان مکان شریف ریخته باشم که اگر فلان کار را بکنم یا نکنم. پس به این قبیل سخنان جاهلانه چیزی بر کسی لازم نمی‌شود. چنانکه در بعضی از طوایف متداول بوده و احادیث وارد شده که نذر و عهد و قسم به آنها منعقد نشود و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که نذر کند که دوماه پی‌درپی روزه بگیرد پس یک‌ماه تمام روزه بگیرد و از ماه دوم هم یک‌روز یا چندروز متصل به ماه اول روزه بگیرد، تابع به عمل آمده و می‌تواند باقیمانده روزه‌ها را از ماه دوم متفرق بگیرد تا عدد دوماه تمام شود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که نذر کرده که دوماه پی‌درپی روزه بگیرد پس چند روزی از ماه اول روزه گرفت و بعد امری پیش آمد مثل سفری که روزه نگرفت، پس باید روزه را از سر گیرد و آنچه روزه گرفته به جای روزه نذری او محسوب نمی‌شود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که نذر کرده که دوماه پی‌درپی روزه بگیرد و چند روزی گرفت پس ناخوش و مریض شد و نتوانست روزه بگیرد، هر قدر روزه‌ای که گرفته بجای روزه نذری او محسوب است و باقیمانده روزه‌ها را بعد از صحّت باید بگیرد. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - زنی که نذر کرده که دوماه پی در پی روزه بگیرد پس چون چند روز روزه گرفت حائض شد یا زایید، آنچه روزه که گرفته به جای روزه نذر او محسوب است و روزه‌هایی که در ایام عادت خود افطار کرده در ایام پاکی باید بگیرد و نباید روزه نذری را از سر گیرد مثل مریض. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - کسی که نذر کرده که یک‌ماه متوالی روزه بگیرد و چند روزی روزه گرفت و مانعی از برای او به‌هم‌رسید که تمام یک‌ماه را روزه نگرفت، پس هرگاه پیش از مانع پانزده‌روز روزه گرفته بعد از مانع تتمه یک‌ماه را باید روزه بگیرد و آنچه پیش از مانع روزه گرفته از برای یک‌ماه نذری او محسوب است و هرگاه پیش از مانع کمتر از پانزده‌روز روزه گرفته آن روزه‌ها از برای یک‌ماه نذری او محسوب نیست و بعد از رفع مانع باید روزه یک‌ماه نذری را از سر گیرد و یک‌ماه تمام روزه بگیرد. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - کسی که نذر کرده اینکه روزه بگیرد تا روزی که قائم آل محمد صلی الله و علیه وآله ظاهر شود، پس باید روزه بگیرد در تمام ایام سال مگر در عید فطر و عید اضحی و ایام تشریق در منی و در حال سفر و در حال مرض. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسئله - کسی که نذر کرد که روزهای معینی را روزه بگیرد پس چند روزی روزه گرفت و بعد مریض شد و روزه نگرفت، پس چون صحت یافت تتمه روزه‌های نذری خود را باید بگیرد و آنچه پیش از ناخوشی روزه گرفته از برای نذر او محسوب است و نباید بعد از صحت روزه نذری خود را از سر گیرد. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - کسی که نذر کرد که یک‌ماه در مکه و یک‌ماه در مدینه و یک‌ماه در کوفه روزه بگیرد به جهت رفع بلایی و چند روزی در یکی از این مکانها روزه گرفت، یا آنکه نتوانست هیچ روزه بگیرد در آن مکانهای معین و قافله مهلت ندادند او را که روزه بگیرد تا آنکه وارد شد به ولایت و منزل خود، در منزل خود روزه‌های نذری خود را باید بگیرد. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - کسی که نذر کرد که حینی روزه بگیرد، باید شش‌ماه روزه بگیرد. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - کسی که نذر کرد که زمانی روزه بگیرد، باید پنج‌ماه روزه بگیرد. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - کسی که نذر کرد که یک‌سال روزه بگیرد و نتوانست که تمام سال را متصل روزه بگیرد، یک‌ماه متصل باید روزه بگیرد و قدری هم از ماه دیگر متصل به ماه اول روزه بگیرد و بعد به طور تفرق روزه بگیرد. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - کسی که نذر کرد روزه بگیرد و معین نکرد که چند روز روزه بگیرد، واجب است که یک‌روز روزه بگیرد و مستحب است که شش‌روز روزه بگیرد. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - کسی که نذر کرد که از هر ماهی روز معینی را روزه بگیرد و سفری از برای او اتفاق افتاد، در سفر روزه نگیرد مگر آنکه معین کرده باشد در وقت نذر کردن که اگر در سفر هم باشم روزه بگیرم. در هر صورت واجب نیست بر او روزه گرفتن بعد از سفر ولکن مستحب است که بعد از سفر قضاء کند اگر در سفر نگرفته. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - کسی که نذر کرد روزه بگیرد و نتوانست روزه بگیرد، از برای هر روزی یک مُد از گندم یا از جو یا خرما به فقیر دهد. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - حکم روزه‌ای که به نذر واجب شده در روزه‌ای که به عهد و قسم واجب شده جاری است. چنانکه از احادیث معلوم می‌شود و خلافی در آن نیست.

فصل سوم در روزه‌هایی است که تتابع و پی‌درپی گرفتن شرط است در کفایت کردن آنها و امور متعلقه به آنها و در آن چند مسأله است:

مسأله - روزه دو ماه پی‌درپی واجب است در كفاره کسی که روزه ماه رمضان را از روی معصیت و عمد افطار کرده به حلال به طور تخییر و به حرام به طور جمع. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - روزه دو ماه پی‌درپی واجب است در كفاره ظهار هر گاه نتواند بنده آزاد کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - روزه دو ماه پی‌درپی واجب است در قتل خطاء هر گاه نباید بنده‌ای که آزاد کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - روزه دو ماه پی‌درپی واجب است در قتل عمد به طور جمع. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - پی‌درپی شدن روزه دو ماه و حاصل شدن تتابع در میان آنها و احکام سفر و مرض و حیض و نفاس در فصل نذر گذشت و آن امور در اینجا هم جاری است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که قسمی یاد کرد از برای امر مشروعی و بعد بخواهد خلاف آن را بکند که آن خلاف هم مشروع است، باید سه‌روز متوالی روزه بگیرد از برای كفاره قسم خود اگر نتواند اطعام مساکین کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که حج تمتع بجا آورده و نتوانسته در منی قربانی کند به جهت ناداری، سه‌روز متوالی باید روزه بگیرد در مکه معظمه و هفت‌روز متوالی هم باید روزه بگیرد بعد از رسیدن به وطن خود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که دو ماه پی‌درپی روزه بر ذمه او است و در ماه شعبان روزه بگیرد و ماه رمضان فاصله شود، تتابع بعمل نیامده و روزه‌های ماه شعبان از برای روزه دو ماه پی‌درپی محسوب نمی‌شود و بعد از ماه رمضان باید دو ماه پی‌درپی روزه بگیرد مگر آنکه قبل از ماه رمضان بیش از یک ماه روزه گرفته باشد اگر چه یک روزه متصل به یک ماه روزه باشد. پس در این صورت بعد

از ماه رمضان تتمه دو ماه روزه را روزه می گیرد و تابع بعمل آمده. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.
مسئله - هرگاه دو ماه پی در پی روزه بر ذمه شخصی است و شروع می کند در روزه گرفتن پس در بین دو ماه مریض و ناخوش می شود، یا آنکه اگر زن است حائض می شود یا می زاید و افطار می کند و بعد از رفع مانع روزه می گیرد، تابع بعمل آمده و آنچه روزه پیش از مرض یا حیض و نفاس گرفته از برای روزه دو ماه پی در پی محسوب است اگرچه مستحب است که روزه دو ماه پی در پی را بعد از رفع مانع از سر گیرد. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - هرگاه شخصی مشغول شد به روزه گرفتن دو ماه پی در پی و در بین دو ماه سفر کرد و در سفر افطار کرد، پس هرگاه در بین ماه اول سفر کرده تابع بعمل نیامده و سفر مثل مرض نیست چرا که مرض به اختیار خود او نیست و سفر به اختیار خود او است پس بعد از سفر باید روزه دو ماه پی در پی را از سر گیرد و آنچه روزه پیش از سفر گرفته از برای دو ماه روزه محسوب نیست. و هرگاه سفر او در بین ماه دوم واقع شده اگرچه در دوم ماه دوم بوده تابع بعمل آمده و بعد از سفر باید تتمه دو ماه را روزه بگیرد و آنچه روزه پیش از سفر گرفته از برای روزه دو ماه محسوب است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

فصل چهارم در سایر روزه های واجبی است که تابع شرط آنها نیست و در آن چند مسئله است:

مسئله - مُحرمی که در احرام به جهت مرضی و اذیتی سر بتراشد و از برای کفاره بخواد روزه بگیرد، واجب است که سه روز روزه بگیرد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که در حرم مکه معظمه صید کند و جزای صید را نداشته باشد که قربانی و فدا دهد باید قیمت کند آن را و حساب کند که به آن قیمتی که کرده چقدر گندم به آن قیمت است، پس حساب کند که گندم چند صاع می شود، پس مقابل هر نصف صاعی باید یک روز روزه بگیرد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که در روز عرفه پیش از غروب از عرفات کوچ کند از روز عمد، باید شتری نحر کند در روز عید و اگر شتر نداشته باشد باید هجده روز روزه بگیرد به عوض هدی. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که اعتکاف بجا آورد در مسجدی و دو روز اعتکاف بجا آورد، در روز سوم واجب می شود بر او که اعتکاف بجا آورد و روزه آن روز واجب است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مطلب پنجم در روزه مستحبی و امور متعلقه به آن است و در آن چند فصل است:

فصل اول در حالاتی چند است که روزه در آن حالات مستحب است و در آن چند مسئله است:

مسئله - مستحب است روزه در هر روزی سوای روزهایی که در آنها روزه حرام یا مکروه است و تفصیل آنها گذشت. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - در حال تنگدستی و در حال هر شدت و بلایی مستحب است روزه گرفتن از برای رفع آن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است روزه گرفتن در حال عزوبت اگر میسر نشود نکاح کردن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که لله روزه بگیرد در روز گرمی که حرارت آن روز او را تشنه کند، موکل کند خداوند عالم جلّ شأنه به او ملائکه چندی را که مسح کنند روی او را و بشارت دهند او را تا آنکه افطار کند. پس خداوند عالم جلّ شأنه گوید چقدر معطر است و طیب است بوی تو و روح تو، شاهد باشید ای ملائکه من که من آمرزیدم او را. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - زمستان بهار و ربیع مؤمن است که شبهای آن بلند است از برای نماز کردن و عبادت کردن و روزهای آن کوتاه است از برای آسانی روزه گرفتن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

فصل دوم در روزه‌های مستحبی است که در هر ماهی مستحب است و امور متعلقه به آن و در آن چند مسأله است:

مسأله - هر کس در پنجشنبه او هر ماه و پنجشنبه آخر هر ماه و چهارشنبه وسط هر ماه روزه بگیرد، ثواب او مثل ثواب کسی است که در تمام سال روزه گرفته باشد چرا که ثواب هر روزه ده روز نوشته می‌شود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که مشکل باشد بر او که در تابستان این سه روز را روزه بگیرد، مستحب است که در زمستان قضای آنها را بگیرد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که مشکل باشد بر او روزه گرفتن این سه روز، عوض هر روزی یک درهم به مسکین دهد، یا عوض هر روزی یک مدی از طعام به فقیری دهد، یا عوض هر روزی یک فقری را از طعام سیر کند و سیر کردن یک فقیر بهتر است از روزه یک ماه. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که در سفر باشد به عوض این سه روز از هر روزی یک مد از طعام به فقیری دهد، ثواب روزه دهر از برای او نوشته شود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هر کس در ایام بیض هر ماهی که روز سیزدهم و روز چهاردهم و روز پانزدهم باشد روزه بدارد گویا که در تمام دهر روزه گرفته. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

فصل سوم در روزه‌هایی است که در هر سال مستحب است و امور متعلقه به آن و در آن چند مسأله است:

مسأله - روز بیست و پنجم ذیقعد روزی است که وضع شده خانه کعبه در آن، پس کسی که روزه بگیرد در آن روز، از برای او است ثواب شصت ماه روزه و کفاره هفتاد سال گناه است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - روز بیست و نهم ذیقعد روزی است که خداوند عالم جلّ شأنه خانه کعبه را در آن روز نازل کرده، پس کسی که در آن روز روزه گیرد روزه او کفاره هفتاد سال گناه او خواهد بود و نزول خانه کعبه با وضع آن منافات ندارد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - روز اول ماه ذیحجه روزی است که ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام در آن روز متولد شده، پس کسی که در آن روز روزه گیرد خداوند عالم جلّ شأنه بنویسد از برای او ثواب روزه شصت ماه را، پس اگر کسی تا نهم روز روزه گیرد از برای او است ثواب روزه دهر. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - روز هشتم ذیحجه روز ترویبه است، پس کسی که از اول ماه ذیحجه تا آن روز روزه گیرد ثواب هر روزی مقابل است با ثواب صد بنده مؤمن آزاد کردن و ثواب صد شتر قربانی کردن و ثواب صد اسب که سوار شود بر آنها و در راه خدا جنگ کند. و چون روز هشتم را روزه گیرد ثواب دو هزار بنده آزاد کردن و ثواب دو هزار شتر قربانی کردن و ثواب دو هزار اسب سوار شدن و در راه خدا جهاد کردن از برای او خواهد بود. و چون روز نهم که روز عرفه است روزه گیرد آنچه ثواب که ذکر شد از برای او خواهد بود و به علاوه کفاره شصت سال گناهی که پیش از روزه گرفتن روز عرفه کرده و شصت سال گناهی که بعد از آن روز می کند خواهد بود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسأله - روز نهم ذیحجه روز عرفه است و روزی است که توبه داود علی نبینا و آله و علیه السلام در آن قبول شد. پس کسی که در آن روز روزه گیرد کفاره نود سال گناه او خواهد بود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست. مگر آنکه ضعف روزه مانع از خواندن دعاهایی که وارد شده گردد، پس روزه نگرفتن و دعا خواندن بهتر است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسأله - روز هجدهم ذیحجه روز عیدی است از برای مؤمنین که بهترین و بزرگترین عیدها است از برای ایشان و روزی است که رسول خدا صلی الله و علیه و آله به امر الهی حضرت امیر صلوات الله علیه را به امارت و امامت و خلافت و هدایت مؤمنین نصب فرموده و درهمی در آن روز انفاق کردن مقابل است با صد هزار درهم انفاق کردن در سایر روزها و روزه گرفتن در آن روز در هر سالی مقابل است با صد حجه مبروره مقبوله و با صد عمره مبروره مقبوله و روزه در آن روز در هر سالی مقابل است با روزه دهری و روزه در آن روز بهتر است از عبادت شصت سال که به طور اتصال در شب و روز در عبادت باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - روز اول محرّم روزی است که دعای زکریا علیه السلام در آن روز مستجاب شد و بعد از سن پیری خود و پیری زن او خداوند عالم جلّ شأنه اصلاح کرد پیری زن او را و یحیی را به ایشان عطا فرمود. پس هر کس در آن روز روزه بدارد دعای او مستجاب گردد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - در روز تاسوعا و عاشورا گرسنه بودن و تشنه بودن با حزن و اندوه و گریه و زاری و نوحه و بیقراری از افضل طاعات و اقرب قربات است. چنانکه از احادیث معلوم می شود و خلافی در آن نیست.

مسأله - روز هفدهم ربیع الاول روز تولد حضرت رسول صلی الله و علیه و آله است. پس کسی که در آن روز روزه بگیرد از برای او است ثواب شصت سال روزه. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - روز بیست و هفتم ماه رجب روزی است که رسول خدا صلی الله و علیه وآله در آن روز مبعوث به رسالت شد. پس کسی که در آن روز روزه بگیرد خداوند عالم جلّ شأنه در نامه عمل او بنویسد ثواب روزه هفتاد سال. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - در روز نوروز مستحب است غسل کردن و جامه پاکیزه پوشیدن و روزه گرفتن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

فصل چهارم در روزه ماه رجب و شعبان و امور متعلقه به آنها است و در آن چند مسأله است:

مسأله - ماه رجب ماه حضرت امیر المؤمنین علیه صلوات المصلین است و روز اول ماه رجب روزی است که حضرت نوح علیه السلام در آن روز به کشتی نشست و او و کسانی که با او بودند روزه گرفتند. پس کسی که در آن روز روزه بگیرد البته از اهل بهشت خواهد بود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که در روز اول ماه رجب روزه بگیرد آتش جهنم از او دور شود به مسافت یک سال راه، و کسی که هفت روز از آن را روزه گیرد هفت در جهنم بر روی او بسته خواهد شد، و کسی که هشت روز از آن را روزه گیرد هشت در بهشت برای او گشوده خواهد شد، و کسی که ده روز از آن را روزه گیرد مسألت او اجابت خواهد شد، و کسی که پانزده روز از آن را روزه گیرد عطا شود به او آنچه را که بخواهد، و کسی که بیست و پنج روز از آن را روزه گیرد به او گفته شود که عمل از سر گیر که گناهان تو آمرزیده شد، و کسی که تمام سی روز آن را روزه گیرد منادی ندا کند که ای بنده خدا آمرزیده شد گناهان تو پس عمل از سر گیر از برای آینده های عمر خود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که سه روز از اول ماه رجب و سه روز از وسط آن و سه روز از آخر آن را روزه گیرد گناهان گذشته او و گناهان آینده او آمرزیده شود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که در سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم ماه رجب روزه گیرد هر روزی یک سال روزه و یک سال نماز و عبادت از برای او نوشته شود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که عاجز باشد از روزه گرفتن آن، از برای هر روز یک قرص نان به مسکین دهد ثواب روزه گرفتن آن از برای او خواهد بود. و کسی که نداشته باشد هر روز این تسبیح را بخواند: *سُبْحَانَ إِلَهِ الْجَلِيلِ سُبْحَانَ مَنْ لَا يَنْبَغِي التَّسْبِيحُ إِلَّا لَهُ سُبْحَانَ الْأَعَزِّ الْأَكْرَمِ سُبْحَانَ مَنْ لَيْسَ الْعِزُّ وَهُوَ لَهُ أَهْلٌ*. ثواب روزه آن از برای او خواهد بود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - ماه شعبان ماه رسول خدا صلی الله و علیه وآله است، کسی که روزه بگیرد روز اول آن را واجب می شود بر او بهشت البته. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که تمام ماه شعبان را روزه گیرد و متصل کند روزه آن را به روزه ماه رمضان، شهرین متابعین توبه من الله جبرئیل ندا کند او را که عمل از سر گیر پس بتحقیق که گناه تو آمرزیده شد و صلوات فرستادن بر محمد و آل محمد صلی الله و علیه وآله در این ماه بیش از سایر ماهها مستحب است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

خاتمه در اعتکاف و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسأله است :

مسأله - مستحب است اعتکاف در مساجد خصوص در ماه رمضان ، خصوص در دهه آخر آن بطوری که خواهد آمد . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - بعد از ماه رمضان در ماههای حرام اعتکاف افضل است از سایر ماهها ، و در دوماه حرام پی در پی اعتکاف افضل است از یک ماه حرام . و مراد از ماههای حرام ذیقعدة الحرام و ذیحجة الحرام و محرم الحرام و ماه رجب است . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - شرط اعتکاف روزه گرفتن است و بدون روزه اعتکافی نیست . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - اعتکاف کمتر از سه روز نمی شود ، پس چون دو روز روزه گرفتند و معتکف شدند واجب می شود روزه روز سوم و تمام کردن اعتکاف . پس بعد از روز سوم اگر نخواهند معتکف باشند مختارند ، پس اگر خواستند معتکف باشند و روز چهارم و روز پنجم را روزه گرفتند و معتکف شدند واجب می شود که روز ششم را روزه گیرند و اعتکاف را تمام کنند . و همچنین در روز هفتم اگر بخواهند فسخ اعتکاف کنند مختارند اما اگر روز هفتم و روز هشتم را روزه گرفتند و اعتکاف کردند واجب می شود روزه گرفتن روز نهم و تمام کردن اعتکاف . و همچنین در هر دو روزی اعتکاف و روزه مستحب است و در هر روز سومی بعد از دو روز روزه گرفتن و اعتکاف را تمام کردن واجب می شود . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - جایز نیست از برای معتکف جماع کردن و بوی خوش استشمام کردن و استعمال عطرها کردن و مجادله و خرید و فروش کردن نه در شب و نه در روز . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - مکان اعتکاف مسجد الحرام و مسجد پیغمبر صلی الله علیه وآله است و هر مسجدی که در آن نماز جماعت بجا آورند و امام عادل در آن به جماعت نماز کند و در غیر مساجد اعتکافی نیست . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - جایز نیست از برای معتکف بیرون آمدن از مسجد نه در شب و نه در روز مگر به جهت ضرورتی و قضای حاجتی و قضای حاجت برادر مؤمنی و عیادت مریض مؤمنی و تشییع جنازه مؤمنی . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - هرگاه معتکف به جهت ضرورتی از مسجد بیرون آمد جایز نیست از برای او نشستن در مکانی مگر از برای تخلی و امثال آن تا آنکه برگردد به مسجدی که در آن معتکف است . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - هرگاه معتکف به جهت ضرورتی از مسجد بیرون آمد جایز نیست از برای او که در سایه راه رود به طور اختیار مگر به طور اضطرار . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتناء باشد در آن نیست .

مسأله - هرگاه معتکف به جهت ضرورتی از مسجد بیرون آمد جایز نیست از برای او نماز کردن در سایر مکانها و نماز نکند در مکانی غیر از مسجدی که در آن معتکف شده مگر در مکه معظمه که در سایر خانه های آن می تواند نماز کند . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتناء باشد در آن نیست .

مسأله - هرگاه معتکف مریض شد یا زن معتکفه حائض شد می روند به منزل خود و چون رفع مرض و حیض شد بر می گردند به مسجد و اعتکاف خود را تمام می کنند . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - زن بی اذن شوهر و مملوک بی اذن مولی نمی توانند معتکف شوند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه معتکف جماع کند مانند کسی است که در ماه رمضان بدون عذری افطار کرده و باید کفاره بدهد، پس بنده آزاد کند یا دو ماه پی در پی روزه بگیرد یا شصت مسکین را طعام دهد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسأله - هرگاه معتکف در شب جماع کند یک کفاره باید بدهد و هرگاه در روز جماع کند دو کفاره باید بدهد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسأله - مستحب است از برای معتکف که در ابتدای اعتکاف شرط کند با خدای خود که اگر در بین اعتکاف عارضه‌ای روی داد معاف باشد، مثل مُحَرَّم که در ابتدای احرام شرط می کند با خدای خود که اگر در بین احرام عارضه‌ای روی داد معاف باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

و قد تمّ کتاب الصوم من کتاب کفاية المسائل علی يد مؤلّفه غفر الله له و لوالديه و لجميع المؤمنين و المؤمنات فی عصر يوم الاثنين الرابع و العشرين من شهر ذيقعدة الحرام من شهر سنة ١٣٠٤ و الحمد لله رب العالمين و صلّى الله علی محمد و آله الطيبين الطاهرين حامداً مصلياً مستغفراً. تمّت

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على خاتم المرسلين وآله اجمعين و لعنة الله على اعدائهم ابدالا بدین .
کتاب الزکوة والصدقات وفيه مطالب و فصول و مسائل و على الله التأييد و التسديد کمانال اليه کل نائل .

المطلب الاول في وجوبها وفيه مسائل :

مسألة - زکوة واجبی است از واجبات اهل اسلام . و دلیل وجوب آن کتاب خدا و احادیث ائمه هدی علیهم السلام و اجماع علماء و ضرورت اهل اسلام و ایمان است .

مسألة - منکر وجوب زکوة منکر ضرورت اهل اسلام و ایمان است و کافر و مرتد است اگرچه معترف به سایر امور مسلمة اسلامیة باشد . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافي در آن نیست .

مسألة - مانع زکوة معاقب است و در دولت حق او را به قتل می رسانند . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافي در آن نیست .

مسألة - ضایع نمی شود مالی نه در دریاها و نه در بیابانها و نه در سایر مکانها مگر به جهت آنکه زکوة آن مال داده نشده . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافي در آن نیست .

مسألة - سخی ترین مردم کسی است که زکوة مال خود را بدهد اگرچه انفاقي دیگر نکند ، و بخیل ترین مردم در نزد خدا کسی است که زکوة مال خود را ندهد اگرچه مال بسیاری صرف کند و بخششها و مهمانیها بکند و مساجد و رباطات بسازد . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافي در آن نیست .

مطلب دوم در کسانی است که زکوة بر ایشان واجب است و کسانی که زکوة بر ایشان واجب نیست و در آن دو فصل است :

فصل اول در کسانی است که زکوة بر ایشان واجب است اگرچه در بعض حالات زکوة بر ایشان واجب نباشد و در آن چند مسأله است :

مسألة - واجب است زکوة دادن بر هر آزاد بالغ عاقلی که مال او به حدّ نصاب رسیده باشد ، خواه مرد باشد یا زن . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافي در آن نیست .

مسألة - شرط است در وجوب زکوة دادن ، امکان تصرف در مال بطوری که خود شخص یا وکیل او و گماشته او تصرف کنند در آن مال . پس اگر کسی مالی داشته باشد که غیری آن را غصب کرده باشد ، یا غایب باشد ، یا گم شده باشد بطوری که مالک یا وکیل و گماشته او نتوانند در آن مال تصرف کنند ، زکوتی در آن مال واجب نیست اگرچه آن مال یک وقتی به تصرف مالک درآید . و هرگاه یک وقتی به تصرف او درآید ، مستحب است که زکوة یک سال از سالهایی که در تصرف او نبوده بدهد . چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند .

مسئله - هرگاه مال کسی در تصرف خود او و وکیل و گماشته او نباشد و بتواند آن مال را به تصرف خود درآورد و از روی عمد تصرف در آن مال نکند و یک وقتی آن مال را به تصرف درآورد، مستحب است که زکوة تمام سالهایی که در تصرف او نبوده بدهد. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - کسی که طلبی و دینی بر ذمه کسی دارد، زکوة آن دین بر طلبکار واجب نیست و هرگاه نگرفتن طلب از روی عمد باشد از جانب او نه آنکه مدیون طلب را ندهد، مستحب است که زکوة آن مال را بدهد. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - مالی را که در جایی سپرده‌اند واجب نیست زکوة دادن آن ولکن مستحب است که زکوة آن را بدهند. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - کسی که قرض کرده مالی را و خرج نکرده آن را و آن مال یک سال در نزد او باقی مانده زکوة آن را آن کسی که قرض کرده باید بدهد اگر مال، مال زکوی است. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند. مسئله - هرگاه شخص طلبکار تبرعاً زکوة مالی را که به قرض داده بدهد، زکوة از مدیون ساقط می‌شود و نباید زکوتی بدهد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که دینی و مهری بر ذمه او است و آن دین و مهر مال موجودی نیست نباید زکوة مالی که در ذمه او است بدهد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که مالی که زکوة دارد در نزد او موجود است و یک سال بر آن مال می‌گذرد زکوة آن مال را باید بدهد اگر چه به اضعاف آن مال مدیون باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه کسی مالی را که زکوة دارد بفروشد و شرط کند با مشتری که زکوة آن را بدهد، مشتری باید زکوة آن را بدهد و فروشنده نباید زکوة آن مال را بدهد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که مالی را که زکوة دارد در نزد او سپرده باشند واجب نیست بر او که زکوة آن را بدهد اگر چه با آن مال تجارت کند ولکن هرگاه تجارت با آن مال کند مستحب است که زکوة آن را بدهد. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - کسی که زراعت می‌کند از برای کسی و آب می‌دهد زراعت را و قرار می‌دهد که چندیک محصول مال او باشد، واجب است بر او که زکوة حصّه خود را بدهد چنانکه مالک باید در حصّه خود زکوة بدهد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - گمراهی که از سایر مذاهب هفتاد و دو فرقه باطله بوده و مستبصر و شیعه اثنا عشری شده، جمیع اعمالی که در حال گمراهی کرده به طور وجوب نباید اعاده کند مگر زکوة را که هرگاه به مستحق آن نداده باید اعاده کند و به مستحق آن برساند. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

فصل دوم در کسانی است که زکوة در مال ایشان واجب نیست اگرچه در بعضی از حالات مستحب باشد و در آن چند مسأله است :

مسأله - زکوتی واجب نیست در مال یتیم اگرچه ولی یتیم با مال او تجارت کند و لکن در صورت تجارت کردن مستحب است دادن زکوة آن مال . چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند .

مسأله - صغیر بعد از آنکه کبیر شد واجب نیست بر او که زکوة مال خود را از سالهای گذشته حال صغیر بدهد . چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند .

مسأله - زکوتی واجب نیست در مال مجنون اگرچه ولی او با مال او تجارت کند و لکن در صورت تجارت کردن مستحب است زکوة دادن . چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند .

مسأله - مجنون بعد از آنکه افاقه شد جنون او و عاقل شد واجب نیست که زکوة مال خود را از سالهایی که در آنها مجنون بوده بدهد . چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند .

مسأله - زکوتی نیست در مال غلام و کنیز هر گاه مولای آنها چیزی به آنها داده باشد اگرچه مکاتب باشند و مولای آنها شرط کرده باشد که آنها را به عوض خدمتی یا مالی آزاد کند . چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند .
مطلب سوم در مالهایی است که زکوة در آنها واجب است یا مستحب و امور متعلقه به آن و در آن چند مسأله است :

مسأله - مالهایی که زکوة دادن آنها واجب است نه چیز است : شتر و گاو و گوسفند و طلا و نقره و گندم و جو و خرما و مویز بطوری که تفصیل آن ذکر خواهد شد ان شاء الله تعالی و در غیر این نه چیز زکوة واجبی نیست به اصل شرع . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتناء باشد در آن نیست .

مسأله - هر گاه شخصی به صیغه نذر و عهد و قسم زکوة مالی را بر خود واجب کند بطوری که قرار داده واجب می شود . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - مستحب است که زکوة مالی که زکوة داشته باشد به حد نصاب نرسیده بدهند . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - مستحب است که زکوة هر چیزی که از زمین می روید مثل برنج و ذرت و عدس و نخود و میوه ها که غیر از گندم و جو و خرما و مویز است بدهند . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - چیزهایی که دوامی ندارد و زود فاسد می شود مثل سبزیها و خربزه و هندوانه ، زکوتی در آنها نیست مگر آنکه به فروش رسد و قیمت آنها به حد نصاب رسد از طلا و نقره مسکوک و یک سال بر آن بگذرد . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - مستحب است که از رمة مادیان زکوة بدهند از هر مادیان عربی خوبی دو مثقال طلا و از مادیان پستی که از جنس یابو است یک مثقال طلا و مراد از مثقال هجده نخود است . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - کسی که فروش غلام و کنیز کسب او است و تجارت او در آنها است مستحب است که از هر بنده یک صاع خرما زکوة دهد اگر بنده یک سال در نزد او بماند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - در مال التجاره زکوة واجبی نیست ولکن مستحب است که زکوة آن را بدهند هر سال، هرگاه تجارت نفع کرده یا ضرر نکرده، و هرگاه ضرر کرده هر چند سالی یک سال زکوة آن را بدهند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسأله - مستحب است عاریه دادن زیور و زکوة آنها عاریه دادن آنها است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است عاریه دادن اثاث البیت هرگاه فاسد نکنند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مطلب چهارم در تفصیل چیزهایی است که زکوة دادن از آنها واجب است و در آن چند فصل است:

فصل اول در زکوة شتر است و در آن چند مسأله است:

مسأله - از برای شتر دوازده نصاب است پس کمتر از پنج شتر زکوتی ندارد و چون شتر به پنج نفر رسید یک گوسفند زکوة باید داد تا آنکه به ده نفر رسد پس دو گوسفند باید داد تا آنکه به پانزده نفر رسد پس سه گوسفند باید داد تا آنکه به بیست نفر رسد پس چهار گوسفند باید داد تا آنکه به بیست و پنج نفر رسد پس پنج گوسفند باید داد. پس چون به بیست و شش نفر رسید یک شتر ماده که پا به دو سال گذاشته باشد باید داد، پس چون ده نفر زیاد شد و به سی و شش نفر رسید یک شتر ماده که پا به سه سال گذاشته باشد باید داد، پس چون ده نفر زیاد شد و به چهل و شش نفر رسید یک شتر ماده که پا به چهار سال گذاشته باشد باید داد، پس چون پانزده نفر زیاد شد و به شصت و یک نفر رسید یک شتر ماده که پا به پنج سال گذاشته باشد باید داد، پس چون پانزده نفر زیاد شد و به هفتاد و شش نفر رسید دو نفر شتر ماده پا به سه سال باید داد، پس چون پانزده نفر زیاد شد و به نود و یک رسید دو نفر شتر ماده پا به چهار سال باید داد، پس چون سی نفر زیاد شد و به صد و بیست یک نفر رسید از برای هر پنجاه نفری یک شتر ماده پا به چهار سال و از برای هر چهل نفری یک نفر شتر ماده پا به سه سال باید داد. چنانکه در احادیث وارد شده و فقهاء فتوی به آن داده اند و خلافی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسأله - هر قدر شتر که در میان نصابهای دوازده گانه زیاد شود و به نصابی دیگر نرسد زکوتی ندارد و همچنین در نصاب دوازدهم که صد و بیست و یک نفر است و از هر پنجاه نفری یک نفر شتر ماده پا به چهار سال باید داد و از هر چهل نفری یک نفر شتر ماده پا به سه سال باید داد هر قدر شتر که زیاد شود و به پنجاه یا چهل نفر نرسد زکوتی ندارد. مثل آنکه کسی یکصد و نود و نه شتر داشته باشد، از یکصد و پنجاه نفر سه نفر شتر ماده پا به چهار سال و از چهل نفر دیگر یک نفر شتر ماده پا به سه سال باید بدهد و نه نفر باقی معاف است از زکوة. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که شتر او به حد نصابهای مذکوره برسد و شتر ماده ای که باید آن را از برای زکوة بدهد بطوری که ذکر شد ندارد، مثل آنکه باید شتر ماده پا به دو سال بدهد و چنین شتری ندارد ولکن شتر ماده پا به سه سال دارد، یا مثل آنکه باید شتر ماده پا به سه سال بدهد و چنین شتری ندارد ولکن شتر ماده پا به دو سال دارد، پس هرگاه شتری می دهد که یک سال از شتری که باید بدهد کوچکتر است باید دو گوسفند علاوه بدهد یا بیست درهم علاوه بدهد و هرگاه شتری که می دهد یک سال

بزرگتر است از شتری که باید بدهد، دو گوسفند یا بیست درهم می گیرد از کسی که زکوة به او می دهد مگر آنکه به عوض شتر ماده پا به دو سال شتر نر پا به سه سال بدهد که در اینجا نباید چیزی علاوه بدهد و نه چیزی بگیرد. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - شتر نر و شتر ماده و شتر عربی و شتر بخاتی غیر عربی در حکم زکوة یکسانند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسأله - شرط است در انعام ثلثه در حکم زکوة که در تمام سال بچرند در بیابان و علف دستی نخورند. پس هر قدر و هر عدد شتری که علف دستی می دهند زکوتی ندارد مگر به طور استحباب. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - شرط است در حکم زکوة که شتر از برای سواری و آب کشی و امثال آن نباشد و زکوتی در آنها نیست مگر به طور استحباب. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - شترهای بارکش را فقهاء از عوامل دانسته اند و زکوتی در آنها نیست مگر به طور استحباب. و خلافتی در میان فقهاء در آن نیست.

مسأله - شرط است در وجوب زکوة که یک سال مال در نزد مالک باشد پس چون ماه دوازدهم حلول کرد باید زکوة داد. پس اگر در مثل شتری را کسی خریده باشد یا به ارث به او رسیده باشد، یا به او بخشیده باشند و یازده ماه در ملک و تصرف او است و ماه دوازدهم هم داخل شده، باید زکوة بدهد و هرگاه شتر او زائیده باید یک سال بر کره شتر بگذرد از روزی که زائیده شده نه از وقتی که مادر آن به آن حامله شده، پس چون ماه دوازدهم داخل شد زکوة کره های شتر هم واجب می شود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه بعضی از شترها در وقتی در ملک و تصرف کسی درآمده که عدد آنها به حد نصاب نیست و بعضی دیگر فی المثل شش ماه بعد در ملک و تصرف او درآمده که شترهای سابق و لاحق با هم به حد نصاب رسیده اند باز زکوتی به آنها تعلق نمی گیرد تا در وقتی که بر نصاب تمام یک سال بگذرد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

فصل دوم در زکوة گاو و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسأله است:

مسأله - نصاب گاوسی و چهل است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کمتر از سی گاو زکوتی بطور وجوب ندارد و چون گاو به سی عدد رسید یک گاو نر پا به دو سال باید داد، و از سی تا چهل زکوتی ندارد پس چون عدد گاو به چهل رسید یک گاو ماده پا به سه سال زکوة باید داد، و در میان چهل تا شصت زکوة واجبی ندارد پس چون عدد گاو به شصت رسید دو گاو نر پا به دو سال زکوة باید داد، و در میان شصت و هفتاد زکوة واجبی ندارد پس چون عدد گاو به هفتاد رسید یک گاو نر پا به دو سال و یک گاو ماده پا به سه سال باید داد از برای سی و چهل، و در میان هفتاد و هشتاد زکوة واجبی نیست پس چون عدد گاو به هشتاد رسید دو گاو ماده پا به سه سال از برای دو چهل باید داد، و در میان هشتاد و نود زکوة واجبی نیست پس چون عدد گاو به نود رسید سه گاو نر پا به دو سال زکوة باید داد از برای سه سی که نود باشد، پس چون عدد گاو برسد به یکصد و بیست و بیشتر، از برای هر چهل گاو یک گاو ماده پا به سه سال باید داد. پس

هرگاه گاوها از چهل و چهل که طرح شد زیاد آمد و عدد زیادی به سی نرسید در آن زیادی زکوة واجبی نیست و هرگاه به سی عدد رسید از برای آن یک گاو نر یا به دو سال باید داد.

و مشهور در میان فقهاء این است که گاو ماده یا به دو سال بعوض گاو نر یا به دو سال می توان داد و این امر سهلی است چرا که عوض عین مال زکوة را از چیزی دیگر به قیمت عین می توان داد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست. مسأله - شرط چریدن و عامل نبودن و یک سال گذشتن در گاو و شتر یکسان است و تفصیل آن در زکوة شتر گذشت. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - گاوهای معروف و گاو میش در زکوة تفاوتی ندارد پس هرگاه کسی پانزده گاو و پانزده گاو میش داشته باشد، گاوهای او به حد نصاب رسیده اند که سی گاو باشد و باید زکوة آنها را بدهد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

فصل سوم در زکوة گوسفند است خواه بزینه خواه میشینه و امور متعلقه به آن و در آن چند مسأله است:

مسأله - زکوة واجبی در اصل شرع تعلق نمی گیرد به گوسفند تا آنکه به حد نصاب برسد مثل سایر مالهای زکوی و از برای گوسفند پنج نصاب است: نصاب اول چهل است و نصاب دوم یکصد و بیست و یک است و نصاب سوم دویست و یک است و نصاب چهارم سیصد و یک است و نصاب پنجم چهارصد است و بالاتر. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مگر در نصاب اول که روایتی رسیده که چهل و یک است و صدوق رحمة الله به آن فتوی داده.

مسأله - کمتر از چهل رأس گوسفند زکوتی ندارد، پس چون عدد آنها به چهل رسید یک گوسفند زکوة آن است و بعد از چهل هر قدر گوسفند زیاد شود زکوة ندارد تا آنکه به یکصد و بیست و یک رأس برسد پس دو گوسفند باید زکوة داد، و بعد از آن هر قدر گوسفند زیاد شود زکوتی ندارد تا آنکه به دویست و یک رأس برسد پس سه گوسفند زکوة باید داد، و بعد از دویست و یک هر قدر گوسفند زیاد شود زکوتی ندارد تا آنکه عدد گوسفندان به سیصد و یک رأس برسد پس چهار رأس گوسفند زکوة باید داد، و بعد از سیصد و یک هر قدر گوسفند زیاد شود زکوتی ندارد تا آنکه عدد گوسفندان به چهارصد و بیست و یک برسد پس از برای هر صدی یک گوسفند زکوة باید داد و بعد از نصاب پنجم هر قدر گوسفند زیاد شود زکوتی ندارد تا آنکه زیادی به صد برسد و چون به صد رسید یک گوسفند زکوة آن است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مگر در نصاب چهارم که بعضی از فقهاء به جهت رسیدن روایتی سه گوسفند گفته اند.

مسأله - شرط است در تعلق زکوة گوسفند اینکه گوسفندان در تمام سال چرا کنند در چراگاه و بیابان نه آنکه علف دستی به آنها بدهند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - شرط است در تعلق زکوة به گوسفند اینکه یک سال در نزد مالک متصرف باشند پس گوسفندی را که در میان سال مالک شده اند، یا در میان سال زاییده شده اند زکوتی به آنها تعلق نمی گیرد تا آنکه یک سال بر آنها بگذرد از وقت تملک و از وقت تولد، پس چون ماه دوازدهم بر آنها داخل شد اگر چه ماه دوازدهم تمام نشود زکوة به آنها تعلق می گیرد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - گوسفندی را که باید از برای زکوة داد باید یک سال تمام داشته باشد هرگاه میشینه است و پا به سال دو گذارده باشد هرگاه بزینه است. چنانکه در احادیث وارد شده و بیشتر از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - گوسفند میشینه را از برای زکوة گوسفندان میشینه و بزینه و گوسفند بزینه را از برای زکوة گوسفندان بزینه و میشینه می توان داد و همچنین گوسفند نر را از برای زکوة گوسفندان نر و ماده و گوسفند ماده را از برای زکوة گوسفندان ماده و نر می توان داد. چنانکه از احادیث معلوم می شود و خلافتی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسئله - گوسفند پیر و معیوب را در شماره نصاب می شمارند ولکن از برای زکوة دادن نهی رسیده. و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که مالی را فروخته باشد که در آن مال زکوة باشد - چه شتر و چه گاو و چه گوسفند - و فروشنده زکوة آن را نداده باشد، زکوة را باید مشتری بدهد و رجوع کند به فروشنده و عوض آن را بگیرد یا آنکه خود فروشنده زکوة آن را بدهد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - جایز است که قیمت مال زکوة را از غیر جنس زکوة بدهند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسئله - مالی که حلول سال بر آن شد و هنوز زکوة آن اخراج نشده و تلف شد و مالک تفریطی و تقصیری در آن نکرده، زکوتی بر ذمه او تعلق نمی گیرد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

فصل چهارم در زکوة نقدین طلا و نقره و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسئله است :

مسئله - از برای طلا دو نصاب است : نصاب اول آن بیست مثقال شرعی است که هجده نخود باشد و نصاب دوم آن این است که چهار مثقال بیفزاید بر بیست مثقال، پس در هر چهار مثقالی زکوة تعلق می گیرد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست مگر در نصاب اول.

مسئله - کمتر از بیست مثقال زکوتی ندارد در نصاب اول و کمتر از چهار مثقال زکوتی ندارد در هر چهار مثقالی که بیفزاید بر بیست مثقال در نصاب دوم. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست مگر آنکه قلیلی نصاب اول را چهل مثقال گفته اند به جهت ظاهر بعضی از روایات.

مسئله - در بیست مثقال طلا نیم مثقال طلا که چهل یک باشد زکوة آن است و در هر چهار مثقالی که افزوده شد به بیست مثقال عشر مثقال طلا که ده یک مثقال است زکوة آن است که باز چهل یک می شود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست یعنی خلافتی در اینکه زکوة طلا یک جزء از چهل جزء است نیست.

مسئله - از برای نقره دو نصاب است : نصاب اول دو بیست درهم شرعی است و نصاب دوم آن هر چهل درهمی است که بیفزاید بر دو بیست درهم. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هر ده درهم شرعی هفت مثقال شرعی است و هر مثقال شرعی سه ربع مثقال صیرفی است که هجده نخود باشد که شش نخود از مثقال صیرفی کمتر است. و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کمتر از دویست درهم نقره زکوتی ندارد در نصاب اول و پنج درهم زکوة دویست درهم است و در هر چهل درهمی که بيفزايد بر دویست درهم یک درهم زکوة آن است در نصاب دوم که در هر دو نصاب چهل یک زکوة نقره می شود مثل زکوة طلا و هر قدر نقره که افزوده شد بر دویست درهم مادام که به چهل درهم نرسیده زکوة ندارد و همچنین هر قدر نقره که افزوده شد بر چهل درهم مادام که به چهل درهم نرسیده زکوة ندارد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - شرط است در تعلق گرفتن زکوة به طلا و نقره اینکه مسکوک باشند به سکه رواج، پس هر گاه مسکوک به سکه رواج نباشند زکوتی به آنها تعلق نمی گیرد اگر چه نقشی یا چیزی بر آنها نقش باشد که دخیلی به سکه رواج ندارد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - شرط است در تعلق گرفتن زکوة به طلا و نقره اینکه یک سال تمام نصاب تمام طلا و نقره مسکوک در نزد مالک بماند. پس هر گاه در اول سال کمتر از نصاب باشند و در عرض مدت یک سال به تدریج زیاد شوند تا به حد نصاب برسند زکوتی به آنها تعلق نمی گیرد و همچنین هر گاه در اول سال به حد نصاب باشند و لکن در عرض مدت سال عوض و بدل شوند مثل اینکه به قرض کسی دهند و بعد مثل آن را پس بگیرند، یا چیزی بخرند و بعد بفروشند و مثل آن را به دست آورند، زکوتی به آنها تعلق نمی گیرد به طور وجوب مگر آنکه یک سال نصاب تمام در نزد مالک ساکن باشد و عوض و بدل نشود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هر گاه طلا و نقره مسکوک مغشوش باشند به غیر جنس خود چنانکه متعارف است که مس داخل آنها می کنند از برای اینکه سکه بگیرد، پس حد نصاب آنها را از جنس خود آنها باید معین کرد و آنچه از غیر جنس خود آنها داخل کرده اند خارج از جنس آنها است پس وزن غیر جنس آنها دخیلی به وزن خود آنها ندارد که باید نصاب به آن معین شود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - طلا و نقره مسکوک که به حد نصاب رسیده اند و در نزد مالک باقی مانده اند و عوض و بدل نشده اند در هر سال زکوة به آنها تعلق می گیرد مادام که به حد نصاب باشند مثل زکوة شتر و گاو و گوسفند که عوض نشوند، پس چون یک سال بر آنها گذشت زکوة باید داد و همچنین هر سالی که بر آنها گذشت زکوة آن سال را باید داد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که طلا و نقره مسکوک را ذوب کند و زیور بسازد یا شمش کند، یا چیزی بخرد به آنها به جهت فرار از تعلق گرفتن زکوة به آنها، پس اگر پیش از آنکه سال بر آنها بگذرد در نزد او این کار را کرده زکوة به آنها تعلق نمی گیرد و هر گاه بعد از گذشتن سال بر آنها این کار را کرده زکوة آنها را باید بدهد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - زکوة طلا را به قیمت طلا از نقره و سایر چیزها می توان داد و زکوة نقره را به قیمت نقره از طلا و سایر چیزها می توان داد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

فصل پنجم در زکوة گندم و جو و مويز و خرما و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسأله است:

مسأله - زکوة واجبی به اصل شرع تعلّق به این جنسهای چهارگانه نمی گیرد مگر آنکه هریک از آنها به حد نصاب برسند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - نصاب هریک از این اجناس چهارگانه پنج وسق است و هر وسقی شصت صاع است و هر صاعی چهار مُد است و هر مُدی دویست و نود و دو درهم و نیم است. پس صاع یک هزار و یکصد و هفتاد درهم است و هر ده درهمی هفت مثقال شرعی است و مثقال شرعی سه ربع مثقال صیرفی است که به اصطلاح هجده نخود باشد. و خلافی در آن نیست.

مسأله - پس چون پنج وسق را به وزن سنگ ششصد و چهل مثقال صیرفی حساب کنی دویست و هشتاد و هفت من تبریز و سه چهار یک و پنجاه که نصف چارک باشد و دوازده که ربع پنجاه باشد و پانزده مثقال صیرفی است. و اشتباهی در آن نیست. مسأله - زکوة دادن واجب می شود بر کسی که زراعت و ثمر را مالک باشد پیش از آنکه صدق اسم گندم و جو و مویز و خرما بر آنها شود اگر چه به اجاره و مزارعه و مساقات و آب دادن به زراعت و باغات مالک شده باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هریک از این اجناس چهارگانه را که بخرند یا مالک شوند بعد از آنکه مال غیری بوده زکوتی به آنها تعلق نمی گیرد اگر چه به حد نصاب باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که مالک شود زراعتی را بعد از آنکه در ملک غیر دانه آن بسته شده پیش از آنکه حصاد کنند یا مالک شود خرما و مویز را بعد از آنکه در ملک غیر خرما و مویز شده، زکوتی بر او واجب نیست مگر مالک اوّل شرط کرده باشد که مالک دوم زکوة بدهد و الاّ زکوة دادن بر مالک اول واجب است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - وقت واجب شدن زکوة در این اجناس چهارگانه وقتی است که اسم گندم و جو و خرما و مویز به طور حقیقت بر آنها راست باشد نه به طور مجاز. پس غوره و انگور حقیقهً مویز نیست تا آنکه خشک شود و مویز شود، و همچنین غوره خرما نیست به طور حقیقت تا شیرین شود و خرما شود، و همچنین تا دانه گندم و جو بسته نشود به طور حقیقت گندم و جو نیست. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در گندم و جو نیست و در خرما و مویز هم بسیاری از فقهاء به این طور که ذکر شد فتوی داده اند.

مسأله - هریک از این اجناس چهارگانه را جدا جدا باید حساب نصاب آن را کرد. پس هرگاه گندم به قدر پنج وسق شد باید زکوة آن را داد و هرگاه کمتر باشد زکوة واجبی ندارد اگر چه قدری از جو هم باشد که هر دو با هم پنج وسق باشند و همچنین است حکم خرما و مویز که هریک باید پنج وسق باشند نه کمتر. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست. مسأله - هریک از این اجناس چهارگانه که به آب جاری و آب باران سقی شوند ده یک زکوة آنها است و هریک که با دلو و ریسمان سقی شوند بیست یک زکوة آنها است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه این اجناس چهارگانه گاهی به آب جاری و آب آسمان سقی شوند و گاهی با دلو و ریسمان سقی شوند، پس هرگاه به طور تساوی باشد سقی ها، نصف محصول را ده یک باید زکوة داد و نصف را بیست یک. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه این اجناس چهارگانه بادلو و ریسمن سقی شوند و به حسب اتفاق یک دفعه یا دو دفعه از آب جاری یا آب آسمان سقی شوند، بیست یک زکوة آن است مثل آنکه تمام سقی ها بادلو و ریسمن باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - جایز است که این اجناس چهارگانه را خراسی و تخمین کنند پیش از آنکه به حد کمال برسد. مثل آنکه تخمین کنند که انگور باغ چقدر مویز خواهد داشت و نخل خرما چقدر خرما خواهد داشت و همچنین گندم و جو چقدر خواهد بود و از روی خراسی زکوة دهند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسأله - اخراجات این اجناس چهارگانه از اجرت عمله و اکره و اجرت حفظکنندگان جمیعاً از میانه برداشته می شود، پس هر قدر که باقی ماند اگر به حد نصاب رسیده زکوة آن را باید داد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست. مسأله - مالیات دیوانیان که در این زمان از بابت زراعت و باغات می گیرند باید حساب شود و به ازای آن به قدر سهم این اجناس چهارگانه از آنها مستثنی شود و آنچه باقی بماند هرگاه به حد نصاب رسیده باید زکوة داد. چنانکه از احادیث معلوم می شود و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - هر یک از مالکین و کسانی که زراعت می کنند از برای مالکین و آب می دهند این اجناس چهارگانه را در سهمی خود باید نصاب را اعتبار کنند. پس سهم هر یک که به حد نصاب رسیده باید زکوة بدهد و هرگاه سهم او به حد نصاب نرسیده زکوة واجبی نباید بدهد اگر چه مجموعه سهم ها با هم به حد نصاب رسیده باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - جایز نیست که از جنس بد زکوة جنس خوب را بدهند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست. مسأله - جایز است که قیمت جنس مال زکوة را از غیر جنس آن بدهند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست. مسأله - در این اجناس چهارگانه یک دفعه باید زکوة داد و هر قدر باقی بماند در سالهای بعد، بعد از اخراج زکوة، زکوة واجبی به آن تعلق نگیرد اگر چه باقیمانده به اضعاف نصاب باشد به خلاف طلا و نقره مسکوک و حیوانات. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مکروه است که در شب حصاد کنند و انگور و خرما بچینند به جهت آنکه فقرا از آن محروم می شوند و مستحب است که به هر فقری یک قبضه و یک مشت از آنها بدهند و اینها غیر از زکوة واجبی است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که رخنه ای در دیوار میوه زار و باغها قرار دهند از برای آنکه کسانی که عبور می کنند داخل شوند و میوه بخورند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - جایز است از برای عبور کنندگان که میوه از باغات بخورند اما ضایع نکنند و به سرقت نبرند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مطلب پنجم در مصارف زکوة و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسأله است:

مسأله - مصارف زکوة فقرايند و مساکين، و کسانی که جمع می کنند زکوة را، و کسانی که ضعيفند در ايمان و به جهت تأليف قلوب ايشان چیزی به ايشان می دهند، و کسانی که کفّاراتی چند به گردن ايشان است در قتل خطاء و ظهار و امثال آنها و خود مالی ندارند که كفاره بدهند، و کسانی که ديونی چند به گردن ايشان است و مالی ندارند که ديون خود را بدهند و حال آنکه اسراف نکرده اند در مخارج خود، و کسانی که به سفر حج رفته اند و مالی ندارند که خرج کنند، و مکاتبی که از ادای مال الکتابه خود عاجز باشد، و در هر امر خیری که راه خدا باشد زکوة را در آن صرف کنند، و کسانی که در بين سفرهای خير بی چیز شده اند اگر چه در وطن خود دارا باشند. چنانکه در آیات و احاديث وارد شده و خلافي در آن نیست.

مسأله - امام عليه السلام به هر طوری که می خواهد زکوة را به مصارف می رساند و امر کرده شيعيان خود را که زکوة را به غير شيعه اثناعشری ندهند. چنانکه در احاديث وارد شده و خلافي در آن نیست.

مسأله - کسانی که خدا را جسم می دانند، يا خدا را همه چیز می دانند، يا خدا را ظالم می دانند و خلق را مجبور در افعال خود می دانند، يا امر خلقت را به احدی از مخلوقات مفوض می دانند، يا انکار فضائل و مقامات ائمه طاهرين عليهم السلام را می کنند، يا به غير از خدای واحد به خدایي ديگر قائلند مثل نصاری، يا انکار یکی از ضروریات دين و مذهب شيعه اثناعشری را می کنند، يا از ساير فرقه های هفتاد و دو فرقه باطله هستند استحقاق زکوة ندارند. چنانکه در احاديث وارد شده و خلافي در آن نیست.

مسأله - شرط است در استحقاق زکوة که شيعه اثناعشری باشند. چنانکه در احاديث وارد شده و خلافي در آن نیست.

مسأله - شرط است در استحقاق زکوة که غنی نباشند و فقير و مسکين باشند و مسکين گدای سائل به کف است و فقير کسی است که مخارج سالیانه خود را ندارد اگر چه به انتظار محصول زراعت و فوائد تجارت باشد و کسی و شغلی هم از برای او نباشد که قوت خود و عيال خود را تحصيل کند. چنانکه در احاديث وارد شده و خلافي در آن نیست.

مسأله - خانه و حيوان سواری و جاریه و خادم داشتن از اسباب غنی نیست. پس کسی که اينها را دارد و مخارج سال خود را ندارد فقير است و جایز است که زکوة به او بدهند. چنانکه در احاديث وارد شده و خلافي در آن نیست.

مسأله - جایز نیست از برای کسی که باید زکوة بدهد که زکوة را به واجب النفقه خود بدهد و واجب النفقه شخص پدر و مادر و اولاد وزن و بندگان زر خرید شخصند. چنانکه در احاديث وارد شده و خلافي در آن نیست.

مسأله - اجداد و جدّات شخص هر چه بالا بروند، و اولاد اولاد او هر قدر پايين بيایند و از بطون دانيه باشند واجب النفقه شخصند. چنانکه از احاديث معلوم می شود و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - حلال نیست زکوة واجبی از برای بنی هاشم مگر آنکه دهنده زکوة هم از بنی هاشم باشد، يا آنکه مضطر باشد به خوردن آن چنانکه مضطر می شوند به اکل ميتة. چنانکه در احاديث وارد شده و خلافي در آن نیست.

مسأله - صدقات مستحبی حلال است بر بنی هاشم اگر چه از غير بنی هاشم باشد. چنانکه در احاديث وارد شده و خلافي در آن نیست.

مسأله - زکوة واجبی بنی هاشم حلال است از برای فقراء و مساکین بنی هاشم و سایر فقراء غیر بنی هاشم . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - کسانی که از طرف مادر منتسب به هاشمند و از طرف پدر از غیر بنی هاشمند هر گاه فقیر باشند حلال است از برای ایشان زکوة واجبی و از اهل خمس نیستند . چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند .

مسأله - واجب نیست که زکوة را تقسیم کنند بر جمیع مستحقین زکوة ، بلکه به هر مستحقى برسد کفایت می کند . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - زکوة را به اشخاصی که متقی و پرهیزگارند می توان به قدری داد که کفایت مخارج سال ایشان را بکند چرا که اسراف نمی کنند و کسانی که پرهیزگار نیستند کمتر باید داد که اسراف نکنند . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - شرط نیست عدالت در فقری که به او زکوة می دهند بلکه به هر شیعه اثناعشری می توان داد هر گاه فقیر باشند اگرچه فاسق باشد . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - زکوة را به شارب الخمر نباید داد . چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند .

مسأله - مستحب است که تفضیل دهند اهل فضل و عقل و کسانی را که سؤال نمی کنند بر غیر ایشان . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - مستحب است که تفضیل دهند خویشان و اقارب خود را بر غیر ایشان از بیگانگان مگر آنکه اهل فضل و عقل در میان ایشان نباشد . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - مستحب است که زکوة حیوانات را به اصحاب تجمل دهند و زکوة غلات را به غیر ایشان . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - هر گاه مستحق زکوة خجالت بکشد که زکوة بگیرد ، زکوة را به او می دهند و نمی گویند که زکوة است . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - مستحق زکوة هر گاه نگیرد زکوة را مثل مانع زکوة است که زکوة دادن بر او واجب است و نمی دهد ، یعنی گناه آنها مساوی است . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - واجب است که چون سال به سرآمد بر مال و وقت زکوة دادن شد زکوة را بدهند . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - جایز است که پیش از وقت زکوة دادن به فقیر قرض بدهند و در وقت زکوة محسوب دارند . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - هر گاه در بلدی مستحق زکوة نباشد زکوة را باید جدا کرد و انتظار کشید تا مستحق پیدا شود و جایز است که آن را بفرستند به بلدی که در آن بلد مستحق زکوة یافت شود . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسئله - هرگاه در بلد مستحق زکوة نباشد و آن را بفرستند به بلدی که مستحق زکوة در آنجا هست و مال زکوة تلف شود، ذمه صاحب مال از زکوة بری شده و واجب نیست که زکوتی دیگر بدهد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه در بلد مستحق زکوة یافت شود جایز است که زکوة را بفرستند به بلد دیگر از برای مستحقین آن بلد و لکن هرگاه مال زکوة تلف شد و به مستحق نرسید ذمه صاحب مال مشغول است به زکوة و باید زکوة را بدهد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسئله - هرگاه زکوة را جدا کردند و مستحقّی بالفعل نبود که به او بدهند و تلف شد بدون تفریطی، ذمه صاحب مال مشغول نیست به زکوة و واجب نیست که زکوتی دیگر بدهد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه زکوة را جدا نکنند بعد از آنکه وقت دادن آن رسیده و مجموع مال تلف شد و صاحب مال قصد دادن زکوة را داشته و تفریطی و تقصیری در تلف شدن مال نکرده، ذمه او از زکوة بری است و واجب نیست که زکوة بدهد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسئله - هرگاه وقت دادن زکوة رسید و قدری از مال تلف شد و پیش از تلف شدن به حد نصاب بود و بعد از تلف شدن کمتر از نصاب شد، واجب است زکوة دادن و ذمه صاحب مال بری نمی شود. چنانکه از احادیث معلوم می شود و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه با مالی که زکوة آن را بیرون نکرده اند تجارت کردند، هر قدر منفعت تحصیل شد سهم مال زکوة را باید به آن ملحق کرد و هر قدر ضرر رسید و کم شد نباید از مال زکوة کم گذارد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه کسی که زکوة بر ذمه او است فوت شود، زکوة را از اصل تر که او باید داد اگر چه وصیت نکرده باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه کسی مال التجاره ای دارد که منفعت آن کفایت مخارج سال او را نمی کند می تواند زکوة بگیرد به قدر کفاف بدون اسراف. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - هرگاه صاحب مالی عیالی دارد و مال او به قدری نیست که وسعتی به عیال خود بدهد و نان خورشی از برای ایشان بگیرد، جایز است از برای او که از مال زکوة خود و غیر خود وسعتی به عیال خود بدهد و نان خورشی از برای ایشان بگیرد و جایز است از برای صاحبان مال که قدری از زکوة خود را از برای توسعه به ایشان دهند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه کسی از کسی طلبی دارد و مدیون مالی ندارد که دین خود را بدهد، طلبکار می تواند که دین او را از بابت زکوة محسوب دارد که ذمه او بری شود هرگاه مدیون بتواند از خانه و سایر چیزهایی که اسباب غنی نیست امر معیشت خود را بگذراند. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - هرگاه شخصی مالی دارد یا کسبی دارد که کفایت عیال او را نکند، زکوة را از برای عیال خود می گیرد و مکروه است که از مال زکوة صرف خود کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه کسی فوت شود و زکوتی بر ذمه او باشد و ترکه او به قدری باشد که اگر زکوة را از آن اخراج کنند چیزی از برای ورثه او باقی نماند، یا چیزی جزئی باقی بماند، جایز است از برای ورثه که زکوة را اخراج کنند و خود آنها آن را از بابت زکوة صرف خود کنند و مستحب است که یک قدری از آن را به سایر فقراء دهند. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - جایز است که زکوة را به کسی دهند که او بر فقرا قسمت کند و هرگاه خود او فقیر باشد به قدری که بر سایر فقراء قسمت می‌کند خود او هم بردارد. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - کسی که می‌خواهد زکوة را به فقیر خاصی بدهد جایز است از برای او که به فقیر دیگر بدهد هرگاه به فقری که قصد کرده بود نداده باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که چیزی دارد که کفایت او را بکند و دینی هم به گردن او است، دین خود را باید بدهد پس هرگاه محتاج شد زکوة بگیرد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - غیر از زکوة معروف منع ماعون هم نباید کرد و آن قرضی است که به مؤمن باید داد، و احسانی است که باید کرد، و اثاث‌البیت را به عاریه باید داد، و سائل را رد نباید کرد مگر آنکه به سه نفر چیز داده باشند، و چیزی بر خود قرار باید داد که در هر روز یا در هر هفته یا در هر ماه به فقراء بدهند. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - مستحب است که شخص قرار دهد که مخارج سالیانه مؤمنی را بدهد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که از روی بصیرت با دلیل و برهان ایمان دارد و دوست دوستان خدا و ائمه هدی علیهم السلام است و دشمن دشمنان خدا و ائمه هدی علیهم السلام است، او نزدیکتر است به مؤمنی دیگر از پدر و مادر و او از آل محمد صلی الله علیه و آله است و سزاوار نیست که او ساخ و چرک مال را به او دهند و زکوة معروف از او ساخ است و سزاوار است که رفع حاجات او را به غیر از مال زکوة بکنند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - خداوند جلّ شأنه حقوقی چند را در اموال اغنیاء فرض کرده غیر از زکوة معروف و آیه شریفه وَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ لِلْسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ در غیر زکوة معروفه است و آیه شریفه وَ اقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا در غیر زکوة معروفه است و آیه شریفه يُنْفِقُونَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً در غیر زکوة معروفه است و آیه شریفه وَ يَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ در غیر زکوة معروفه است و آیه شریفه وَ يُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا در غیر زکوة معروفه است و آیه شریفه الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً در غیر زکوة معروفه است و آیه شریفه إِنَّ تَبَدُّوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَ إِنْ تَخَفُّوهَا وَ تَوْتَوْهَا الْفُقَرَاءُ در غیر زکوة معروفه است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست یعنی خلافی نیست در اینکه امثال این آیات در غیر زکوة معروفه است.

مسأله - هرچه را خداوند جلّ شأنه واجب قرار داده آن را آشکار بجا آوردن افضل است و هرچه را مستحب قرار داده در پنهانی بجا آوردن افضل است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مطلب ششم در زکوة فطر و امور متعلقه به آن است و در آن چند فصل است :

فصل اول در کسانی است که فطره بر ایشان واجب است و کسانی که فطره بر ایشان واجب نیست و در آن چند مسأله است :

مسأله - زکوة فطر واجبی است از واجبات اسلام بر هر مکلف مسلمی که دارا باشد . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - کسی که خوردن زکوة و صرف کردن آن بر او حلال باشد ، فطره دادن بر او واجب نیست . چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند .

مسأله - مستحب است که فقیر فطره خود را به عیال خود بدهد و دست به دست بگردانند و هرگاه خودشان محتاج به خوردن آن نیستند به فقری دیگر دهند . چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند .

مسأله - فطره بر یتیم واجب نیست اگرچه مالدار باشد . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - هرگاه کافری در ماه رمضان مسلمان شود فطره بر او واجب می شود اگر مالدار است و اگر بعد از ماه رمضان مسلمان شود فطره بر او واجب نیست از ماه رمضان گذشته . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - واجب است بر شخص مسلم مالدار که فطره خود و عیال خود را بدهد از برای هر سری فطره ای اگرچه طفلی در شکم باشد . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتناء باشد در آن نیست .

مسأله - واجب است بر مالک که فطره بنده زر خرید خود را بدهد . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - بنده زر خریدی که قرار داده با مالک خود که کسب کند و چیزی به مالک دهد که او را آزاد کند ، فطره او بر خود او است نه بر مالک مگر آنکه در حین کسب عیال مالک خود باشد ، پس مالک باید فطره او را بدهد . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتناء باشد در آن نیست .

مسأله - واجب است فطره دادن از برای عیال اگرچه آنها غایب باشند در شهری دیگر و جایز است از برای شخص که امر کند آنها را که فطره خود و او را بدهند . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - هرگاه کسی از دو بنده زر خرید یک سر مالک باشد مثل آنکه از هر یک نصف او را مالک باشد ، یک سر فطره باید بدهد . چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند .

مسأله - مهمان عیال میزبان نیست و فطره او با خود او است . چنانکه از احادیث معلوم می شود و خلافتی که محل اعتناء باشد در آن نیست .

فصل دوم در بیان جنس فطره و مقدار آن و وقت وجوب آن است و در آن چند مسأله است :

مسأله - جنس فطره از قوت غالب در بلد باید باشد. پس در هر مملکتی که قوت غالب اهل مملکت گندم است گندم باید داد، و در هر مملکتی که قوت غالب اهل آن مملکت برنج است مثل مازندران برنج باید داد و همچنین است حکم هر بلدی و قوت غالب اهل آن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز است که قیمت قوت غالب را از سایر چیزها بدهند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - بهتر چیزی که فطره از آن بدهند خرما است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مقدار فطره از هر نفری یک صاع است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

و یک صاع یک هزار و یکصد و هفتاد درهم شرعی است که هشتصد و نوزده مثقال شرعی باشد که ششصد و چهارده مثقال صیرفی و شش نخود باشد. و خلافی در آن نیست.

مسأله - اول وقت واجب شدن فطره و بیرون کردن آن شب اول ماه شوال است و آخر وقت بیرون کردن فطره پیش از نماز عید است و واجب است که از اول شب اول ماه شوال تا وقتی که نماز عید می کنند فطره را اخراج کنند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسأله - هرگاه فطره را جدا کنند و نیابند فقری را که به او بدهند تا بعد از نماز عید گناهی نکرده اند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه فطره را جدا نکنند از اول شب اول ماه شوال تا پیش از نماز عید، گناهکارند و ذمه آنها مشغول است تا وقتی که فطره را به فقیر بدهند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - فطره را از اول ماه رمضان تا آخر آن می توان داد. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده اند.

فصل سوم در مصارف فطره است و در آن چند مسأله است:

مسأله - فطره را به فقیر شیعه اثناعشری باید داد نه به اهل سایر ادیان و مذاهب باطله. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - فطره اغنیای بنی هاشم بر فقرای بنی هاشم و غیر بنی هاشم روا است اگر از شیعه اثناعشری باشند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - فطره غیر بنی هاشم روا نیست بر فقرای بنی هاشم. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسأله - کسانی که خداوند عالم جلّ شأنه را جسم می دانند، یا او را همه مخلوقات می دانند، یا همه مخلوقات را یا بعضی از مخلوقات را خدا می دانند، یا خدا را ظالم و مخلوقات را مظلوم او می دانند، یا انکار فضائل و مقامات مخصوصه به ائمه طاهرین علیهم السلام را می کنند و فضایل و مقامات مخصوصه به ایشان علیهم السلام را از برای احدی غیر ایشان اثبات می کنند، یا اهل بدعت در دین و مذهب اند و چیزی که از دین و مذهب نیست داخل دین و مذهب می کنند یا چیزی که از دین و مذهب است

آن را از دین و مذهب خارج می کنند، یا انکار یکی از ضروریات دین و مذهب می کنند چه جای انکار بسیاری؛ از اهل فطره و سایر زکوة واجبی نیستند. چنانکه جمیع اینها از احادیث معلوم می شود و خلافی در آن نیست مگر از اهل بدعت.

مسأله - هرگاه در بلدی مستحق فطره یافت نشود باید آن را فرستاد از برای اهل استحقاق در هر بلدی که یافت شوند، و بعضی از احکام در زکوة اموال گذشت که در زکوة ابدان هم جاری است که زکوة فطر باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - در زمان غیبت امام علیه السلام اذن داده اند که اصحاب زکوة، زکوة را تقسیم کنند بر فقراء و در زمان حضور که معلوم است که حکم، حکم ایشان است. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - کمتر از یک صاع فطره به یک فقیر نباید داد. چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - بیشتر از یک صاع فطره به یک فقیر می توان داد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه فقراء متعدد باشند بهتر آن است که سرهای فطره را قسمت کنند بر ایشان و به هر نفری سری بدهند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - سزاوار است که فطره را به اهل تقوی و پرهیزگاری از فقراء دهند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مطلب هفتم در سایر صدقات و احکام سؤال و امور متعلقه به آن است و در آن دو فصل است:

فصل اول در سؤال و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسأله است:

مسأله - جایز نیست سؤال کردن بدون احتیاج. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز است سؤال کردن در حال احتیاج. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکروه است سؤال کردن از مخلوقات در حال احتیاج و کسی که در حال احتیاج سؤال نکند از مخلوقات به جهت آنکه خدا را کافی می داند، خدای قادر دانا کفایت کند او را. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که شکایت کند حاجت خود را به مؤمن شکایت به خدا کرده و کسی که شکایت کند حاجت خود را به کافر شکایت از خدا کرده. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - حاجتهای مؤمن امانتهای خدا است در نزد او، پس کسی که کتمان کند حاجتهای خود را از خلق، خداوند عالم در نامه عمل او ثبت کند عبادت را و او را عزیز کند و کسی که کتمان نکند و سؤال از خلق کند ذلیل و خوار شود عَزَّ مَنْ قَتَعَ وَ ذَلَّ مَنْ طَمَعَ. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جمعی از انصار به خدمت رسول خدا صلی الله و علیه وآله عرض کردند که از برای ما حاجتی است به سوی تو. فرمودند بگویند حاجت خود را. عرض کردند که آیا می شود که ضامن شوی از برای ما بهشت را؟ قدری تأمل فرمودند، پس فرمودند این کار را می کنم به شرط آنکه شما چیزی از کسی سؤال نکنید. پس آن جماعت اگر تازیانه آنها از دستشان می افتاد پیاده می شدند و برمی داشتند و به کسی نمی گفتند که تازیانه را بردار و بده، و هرگاه کسی بر لب آبی نشسته بود و ایشان تشنه

بودند به او نمی گفتند به ما آب بده و خود برمی خاستند و بر لب آب می آمدند و رفع حاجت خود را می کردند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مکروه است سؤال کردن در مجالس چرا که سبب بخیل شدن مردم می شود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که امید به خلق دارد خداوند قسم یاد کرده که او را ناامید کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که سؤال کرد و به او دادند باید خدا را نافع داند، و اگر ندادند باید او را مانع داند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

فصل دوم در اثر و ثواب صدقات و اوقات آنها است و در آن چند مسئله است :

مسئله - تصدق دادن و احسان کردن رفع می کند فقر را، و زیاد می کند در عمر، و دفع می کند میته سوء و مردن بد را، و در مقابل یک صدقه ده برابر می دهند و بسا آنکه صدهزار مقابل بدهند و بسا آنکه به یک صدقه دادن خداوند عالم جلّ شأنه میسر کند از برای شخصی که صدقه داده هر خیری را که از خدا بخواهد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - حجّ کردن محبوب تر است در نزد خدا و ائمه هدی علیهم السلام از آزاد کردن هفتاد بنده، و اهل بیتی از مسلمین را عیال خود قرار دادن و سیر کردن گرسنه آنها و پوشانیدن عورت آنها و حفظ کردن آبروی آنها از ذلت سؤال کردن محبوب تر است در نزد خدا و ائمه هدی علیهم السلام از حجّ کردن هفتاد مرتبه. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - تصدق دادن مانع می شود آتش جهنم را اگر چه کم باشد، اگر چه نصف خرمایی باشد چرا که خداوند عالم جلّ شأنه تربیت می کند صدقه را تا ناموّ کند و بزرگ شود و بزرگتر از کوهی عظیم مانند آنکه تربیت می کنند مردم کره اسب و شتر را تا آنکه اسب و شتر شوند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مستحب است تصدق کردن اگر چه به قرض کردن باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هر گاه کسی چیزی نداشته باشد که تصدق کند مستحب است که تصدق کند به جاه خود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - بهترین صدقه ها صدقه زبان است که شفاعت کنند و اسیری را خلاص کنند و خونی را حفظ کنند و معروفی را جاری کنند از برای برادر مؤمن خود و مکروهی را از او دفع کنند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - صدقه عقل آن است که چون برادر مؤمن مشورت کند در امور خود تعلیم کند او را به خیر او و تسدید کند او را. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - صدقه علم تعلیم کردن آن است مر جاهلان را و عالمی که مردم منتفع شوند از علم او بهتر است از هزار عابد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - امر به معروف و نهی از منکر صدقه است در جایی که بشنوند و قبول کنند و بتوان آن را جاری کرد بدون فساد و فتنه. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - صدقه فرج آن است که چون اهل شخص میل کند او را راضی کنند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است تصدق دادن در حال مرض چرا که تصدق رفع می کند مرض را و دفع می کند بلا را و مستحب است که مریض به دست خود تصدق کند و از سائل التماس دعا بکند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که تصدق دهند از برای فرزند و مستحب است که صدقه را به خود فرزند دهند که او به فقیر دهد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است اعانت کردن بر تصدق دادن چرا که هر گاه صدقه دست به دست برسد به فقیر، اگر چه بواسطه چهل هزار نفر باشد، جمیع آنها به ثواب آن می رسند و از برای جمیع آنها اثر خود را می کند بدون آنکه از احدی از ایشان کم شود اثر و ثواب آن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که تصدق کند در هر صبحی نحوست آن روز از او زائل شود و کسی که تصدق دهد در اول شب نحوست آن شب از او زائل شود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - از هر بلایی که از آن بترسند صدقه رفع می کند آن بلا را. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - از تلف هر مالی که بترسند و از هر دزد راهزنی که بترسند صدقه حفظ می کند آن را. حتی آنکه اگر فقری حاضر نباشد قصد کنند که سهمی از مال به فقر دهند هر وقت که یافت شدند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - اثر و ثواب تصدق در روز جمعه به اضعاف مضاعف بیشتر است از سایر روزها. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است صدقه دادن خصوص در روز عرفة و روز عید قربان و عید ماه رمضان و شبهای قدر. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - تصدق و انفاق در روز عید غدیر صد هزار برابر است با تصدق در سایر روزها و از صد هزار برابر هم بیشتر با خدا است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - بهترین تصدقها تصدقی است که به مؤمنی برسد و چیزی بر شیطان سنگین تر نیست از خیری که به مؤمن برسد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - تصدق و انفاق بر خویشان بهتر است از تصدق بر بیگانگان اگر چه خویشان عداوتی هم با انسان داشته باشند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز است تصدق کردن بر یهود و نصاری و سایر حیوانات حتی سگ و خوک و آب دادن آنها. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز نیست تصدق دادن و احسان کردن و آب دادن به ناصبیان و دشمنان دوستان ائمه طاهرين عليهم السلام اگر چه آنها از خویشان انسان باشند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه در وقتی به سه سائل چیزی داده باشند و چهارمی سؤال کند، جایز است که او را رد کنند و بگویند خدا بدهد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکروه است رد کردن سائل اول و دوم و سوم چرا که خداوند جلّ شأنه امتحان می کند و می فرستد سائل را، و بسا آنکه آن سائل از آدمیان نباشد تا بیابد که مردم تصدق می دهند یا نمی دهند و آن سائل اگر مردود شد یا نشد، کارها به دست او جاری می شود مانند کارهای خضر علیه السلام. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - از ترحمات الهی بر اغنیاء این است که اغلب فقرا و کسانی که سؤال می کنند دروغگو باشند که اگر چنین نبود رستگار نمی شد کسی که چیزی به آنها نمی داد. پس با این حال باید داد و شکر کرد خدا را که اغلب آنها دروغ می گویند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که التماس دعا کنند از فقیر وقتی که چیزی می دهند چرا که دعای او در حق دهنده مستجاب است و در حق خود او مستجاب نیست. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که دست سائل را بیوسند و چون صدقه را به او می دهند آن را از او بگیرند و بیوسند و به او بدهند چرا که صدقه به دست خدا می رسد چنانکه فرموده اَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه احتمال دهند که سائل خجل و شرمسار و ذلیل شود، مستحب است که خود را از او پنهان کنند و از عقب در و حجابی چیزی به او دهند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که چون دانستند که کسی محتاج است پیش از سؤال رفع احتیاج او را بکنند و آبروی او را نریزند چرا که هرگاه سؤال کرد آبروی خود را داده و چیزی گرفته و صدقه خالص آن است که بی عوض باشد و آیه شریفه لَا تُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا صدق کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز نیست متّ گذاردن یا سرزنش کردن بر فقراء و اذیت کردن چرا که قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَذًى وَلَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى. چنانکه در احادیث تفسیر آنها وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه چیزی به فقیری داده شد جایز نیست پس گرفتن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه چیزی به فقیری دهند و فقیر نگیرد و چیز دیگر بخواهد جایز است که رد کنند او را و چیزی به او ندهند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه چیزی را ببرند که به فقیر بدهند و فقیر نکرده رفته باشد، مستحب است که آن چیز را نگاه دارند و ممزوج با چیزی نکنند تا به سائلی دیگر دهند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است تصدق کردن بر حیوانات و وحوش و طیور حتی حیواناتی که در آبها و دریاها هستند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - سزاوار است مواسات کردن، یعنی کسی که چیزی دارد نصف آن را به برادر مؤمن دهد که چیزی ندارد. چنانکه در احادیث وارد شده. حتی آنکه وارد شده که شیعه این کار را می کند و کسی که این کار را نمی کند شیعه نیست و شیعه کسانی هستند که غنی ایشان رحم کند بر فقیرشان و چشم بپوشند و اغماض کنند از بدرفتاری یکدیگر و مالهای خود را نصف کنند و نصف را بدهند به کسی که ندارد. و خلافی در آن نیست.

مسأله - سزاوار است ایثار کردن، یعنی هر گاه مؤمنی قوت روز خود را به قدر کفاف خود دارد نه زیاده، یا قوت ماه خود را دارد نه زیاده، یا قوت سال خود را دارد نه زیاده و مؤمنی دیگر ندارد، جمیع قوت کفاف خود را به مؤمن نادر دهد و او را ترجیح دهد بر نفس خود و خود محتاج بماند. چنانکه در احادیث وارد شده. حتی آنکه وارد شده که اگر نصف مال خود را به نادر دهد ایثار نکرده بلکه مواسات کرده و ایثار در صورتی است که تمام کفاف را به نادر دهند و مصداق این آیه شوند که خدا فرموده وَ يُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ یعنی نادر را اختیار کنند بر نفس خود و او را ترجیح دهند بر خود اگر چه خصاصة و احتیاج داشته باشند. و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است وسعت دادن به عیال خود به قدر امکان و اول وسعت به ایشان دهند و بعد از آن وسعت به عیال دیگران. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که تشنه ای را آب دهد در جایی که آب یافت شود ثواب او مقابل است با ثواب کسی که بنده آزاد کند، و کسی که تشنه ای را آب دهد در جایی که آب نایاب است احیای او را کرده و ثواب کسی که احیای یک نفس کند مقابل است با ثواب کسی که جمیع نفوس را احیا کرده باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که اطعام کند مؤمنی را خداوند از میوه های بهشت به او بخوراند، و کسی که مؤمنی را سیراب کند خداوند از ریح مخوم او را سیراب کند، و کسی که مؤمنی را بپوشاند خداوند از جامه های سبز بهشتی او را بپوشاند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که نتواند زیارت کند ائمه اطهار علیهم السلام را زیارت کند صالحین از دوستان ایشان را که ثواب زیارت ایشان علیهم السلام از برای او نوشته می شود، و کسی که نتواند هدیه و صله از برای ائمه اطهار علیهم السلام ببرد هدیه بدهد به فقرای دوستان ایشان که ثواب هدیه ایشان علیهم السلام از برای او نوشته می شود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

هذا آخر ما اردنا ایراده و ختمه فی کتاب الزکوة و الصدقات لیكون ختامه مسکاً و الحمد لله و يتلوه کتاب الخمس ان شاء الله تعالى.

و قد فرغت منها عصر يوم الاثنين الثالث و العشرين من شهر ذی الحجة و صلی الله علی من بهم فتح الله و بهم یختم فی ایضاح المحجة حامداً مصلياً مستغفراً.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على من بهم فتح الله وبهم يختم في العالمين محمد وآله الطاهرين واللعنة من اللاعنين على من غصب حقهم فجعله للآخرين فجعلهم اسبق ممن لا يسبقهم سابق و الحق غير حق بمن لا يلحقهم لاحق ابد الابدين .

كتاب الخمس و الانفال و فيه مطلبان :

المطلب الاول في الخمس و فيه فصول :

الفصل الاول في وجوبه و فيما فيه الخمس و فيه مسائل :

مسأله - خمس واجبی است از واجبات اهل اسلام و دلیل وجوب آن کتاب خدا و احادیث ائمه هدی علیهم السلام و اتفاق و اجماع فقهاء و علماء و ضرورت اهل اسلام و ایمان است و منکر آن کافر و مخلد در نیران است . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - واجب است خمس در غنیمت‌های دارالحرب و مراد این است که چون لشکر اسلام به امر پیغمبر و امام علیهما السلام جهاد کنند با کفار از برای اقرار آنها به شهادت لاله‌الاله الا الله و محمد رسول الله صلی الله و علیه و آله پس چون غالب شوند و هر که را باید کشت بکشند و بعد از آن مملکت آنها را تصرف کنند و اموال آنها را غارت کنند و بازماندگان را اسیر کنند ، پس خمس و پنج یک آنها را مفروز کنند و باقی آنها را بر سر لشکر قسمت کنند . چنانکه در احادیث در تفسیر آیه شریفه «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ» وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - واجب است خمس در معدنهای طلا و نقره و سایر فلزات حتی معدن نمک و گوگرد و نفت و سنگهایی که از برای عمارات و غیره می تراشند و جواهری که نگین می کنند و مانند اینها . چنانکه در احادیث وارد شده و بیشتر از فقهاء فتوی به آن داده اند .

مسأله - واجب است خمس در گنجها هر گاه صاحب آنها معلوم نشود . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مگر در گنجی که در مکه معظمه پیدا شود .

مسأله - واجب است خمس در آنچه از دریا بیرون می آورند - خواه به فرو رفتن در آب باشد یا به تدبیری دیگر - مانند مروارید و عنبر و مانند آنها حتی در ماهی و آنچه از شکم آن بیرون آید که قیمتی داشته باشد . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - واجب است خمس در هر چیزی که از مخارج سال زیاد آید از خرج خود شخص و عیال او و از خرج مهمانیها و سفرهای او خواه مالی که به دست آمده از منافع تجارات و کسب باشد یا از زراعتها باشد یا هدیه و بخششها و جوائز سلاطین باشد مگر آنچه زیاد آید در دست کسی که اجیر شده از برای نیابت حج . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - هر گاه کفار اهل ذمه زمینی را بخرند از مسلمانی خمس آن را از ذمی می گیرند . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - مالی که اغماض کرده‌اند در تحصیل آن و حلال و حرام درهم داخل است و صاحب مال حرام هم معلوم نیست که کیست، چون خمس آن داده شود حلال گردد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسأله - مال نواصب هرگاه به دست آمد خمس آن را باید داد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

فصل دوم در احکام خمس و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسأله است:

مسأله - جایز نیست تصرف کردن در مالی که خمس در آن بوده و از آن بیرون نرفته. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - در اصناف مالهایی که خمس دارد یک دفعه بیشتر خمس به آنها تعلق نمی‌گیرد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - شرط است در تعلق گرفتن خمس به معدنها آنکه قیمت آنچه از آنها بیرون می‌آورند بیست مثقال شرعی طلا باشد بعد از آنکه مخارج عمده و آنچه خرج شده در بیرون آوردن از آن خارج شود. پس هرگاه قیمت آنچه بیرون آمده بعد از مؤونه و مخارج آن بیست مثقال طلا نیست خمس دادن واجب نیست. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسأله - شرط است در تعلق گرفتن خمس به دفینه‌ها و گنجها اینکه قیمت آنچه به دست می‌آید بعد از وضع مخارج و مؤونه آن بیست مثقال شرعی طلا یا دویست درهم نقره باشد. پس هرگاه قیمت آن کمتر باشد خمس دادن واجب نیست. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست و تفصیل مثقال و درهم شرعی در کتاب زکوة گذشت.

مسأله - شرط است در تعلق گرفتن خمس به آنچه از دریا بیرون آورند بعد از وضع مخارج آن اینکه قیمت آن یک مثقال شرعی طلا باشد. پس هرگاه قیمت آن کمتر باشد خمسی در آن واجب نیست. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - در چیزهایی که خمس به آن تعلق می‌گیرد نصابی نیست مگر در معدنها و گنجها و آنچه از دریا به دست آید. پس بغیر از این سه در سایر چیزهایی که خمس به آن تعلق می‌گیرد اگرچه بسیار کم باشد خمس باید داد. چنانکه از احادیث معلوم می‌شود و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه دفینه یا سایر چیزهایی که خمس به آن تعلق گرفته بفروشد، خمس را فروشنده باید بدهد نه خریدار. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسأله - کسی که به نیابت به حج رفته باشد و اجرتی گرفته هر قدر از آن اجرت از برای او باقی بماند خمسی در آن واجب نیست. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - در اصناف چیزهایی که خمس به آنها تعلق می‌گیرد مخارج آنها باید موضوع شود حتی خراج سلطان. پس بعد از وضع مخارج هر چه باقی بماند از همان باقیمانده باید خمس داد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

فصل سوم در مصارف خمس است و در آن چند مسأله است:

مسأله - خداوند جلّ شأنه گرامی داشته بنی هاشم را و روا نداشته که ایشان از اوساخ مالها که زکوة باشد صرف کنند و خمس را به عوض آن قرار داده از برای ایشان . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - اولاده هاشم علی نبینا و آله و علی آبائه السلام همگی از اولاده اویند اگرچه از طرف مادر منسوب به او شوند . اما اهل خمس کسانی هستند که از طرف پدر و مادر یا از طرف پدر به او منتهی شوند نه از طرف مادر به تنهایی . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست مگر آنکه کمی از فقهاء به جهت عموم صدق اولاده ، خمس را بر آنها روا داشته اند .

مسأله - خمس را شش سهم قرار داده اند پس سه سهم آن که نصف آن باشد مال امام علیه السلام است و سه سهم دیگر ، سهمی مال یتیمان بنی هاشم و سهمی مال فقرای ایشان و سهمی مال ابناء سبیل از ایشان است و در یتیمان ، فقر و احتیاج شرط است و در ابن سبیل در حین سفر ، فقر شرط است اگرچه در وطن فقیر نباشد . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - شرط است ایمان در بنی هاشم ، یعنی کسی که اهل خمس است باید شیعه اثنا عشری باشد و منکر هیچ یک از ضروریات اسلام و ایمان نباشد . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتناء باشد در آن نیست .

مطلب دوم در انفال است ، یعنی در چیزهایی که مخصوص به امام علیه السلام است و در آن دو فصل است :

فصل اول در تعیین چیزهایی است که مخصوص به امام علیه السلام است و در آن چند مسأله است :

مسأله - نصف خمس مال امام علیه السلام است . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - آنچه از مخارج سال زیاد آید ، خمس آن مال امام علیه السلام است . چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده اند .

مسأله - هر چه را که امام علیه السلام از غنیمت انتخاب کند از برای خود ، مخصوص او است و بعد از آن غنیمت را قسمت کنند . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - هر زمینی که بدون جنگ از کفار به تصرف مسلمین درآمده مخصوص امام علیه السلام است . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - هر غنیمتی که از کفار به دست مسلمین آمده به جنگ و جدال و قتال ، بدون اذن امام علیه السلام مخصوص او است . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - هر زمین مواتی که قابل احیاء باشد مخصوص امام علیه السلام است . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - جمیع معادن مخصوص امام علیه السلام است . چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند .

مسأله - رؤس جبال و بطون اودیه و نیزارها مخصوص امام علیه السلام است . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - صفایای ملوک و جواهر و چیزهای قطعه ای که در خزاین ایشان است هر گاه غصب نکرده باشند مخصوص امام علیه السلام است . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسئله - میراث کسی که وارث نداشته باشد مخصوص امام علیه السلام است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هر بلد و دیاری که اهل آن هلاک شده‌اند، یا جلای وطن کرده آواره شده‌اند مال امام علیه السلام است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - گنجهای زمین و دفینه‌های آن مال امام علیه السلام است. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - رودخانه‌های بزرگ و آنچه در آنها است مخصوص امام علیه السلام است و آنها سیحان و جیحان و خشوع و مهران و رود نیل و دجله و فرات، بلکه دریاها و دریا‌های محیط و آنچه در آنها است. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

فصل دوم در احکام انفال است و در آن چند مسئله است:

مسئله - حرام است تصرف کردن در مال امام علیه السلام بدون اذن او و چگونه چنین نباشد و حال اینکه تصرف در مال هر کسی بدون اذن او حرام است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - حرام است بر کفار و منافقین و نواصب، انفال و مال امام علیه السلام. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - حضرت امیر المؤمنین و حضرت فاطمه زهرا علیهما السلام و یازده فرزند طاهرین ایشان صلوات الله علیهم اجمعین حلال کرده‌اند برای دوستان و شیعیان خود که از مال فیء و انفال ایشان بخورند و بیاشامند و خرج کنند بدون اسراف در هر امر مشروعی. چنانکه در احادیث وارد شده و بیشتر از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - ائمه هدی علیهم السلام حلال کرده‌اند بر پدران و مادران دوستان خود مال خود را از برای آنکه دوستان ایشان طیب و طاهر متولد شوند و از لقمه حرام نطفه ایشان منعقد نگردد و حلال کرده‌اند مادران دوستان خود را بر پدران ایشان تا دوستانشان حلال زاده شوند اگرچه آن پدران و مادران، خود کافر باشند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسئله - هر زمینی را که یکی از دوستان ایشان احیاء کند منافع آن مال او است و دیگری بدون اذن او نمی‌تواند تصرف کند در آن زمین و منافع آن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هر گاه زمینی را کسی احیاء کرد و بعد از احیاء کردن تصرفی در آن نکرد تا خراب شد، دیگری می‌تواند در آن تصرف کند و آن را آباد کند و منافع آن را ببرد. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - از معادن و دریاها و آبها و نیزارها و امثال آن آنچه به تصرف یکی از دوستان ایشان علیهم السلام آمد چهار سهم را بر او حلال کرده‌اند و حکم یک سهم دیگر که خمس آن باشد در مطلب اول گذشت. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

وقد تمّ كتاب الخمس والانفال بعون الله المتعال بوساطة الآل آل الله الاطهار عن الاغيار عليهم صلوات الله الجبار في آناء الليل و اطراف النهار في عصر يوم الاحد التاسع والعشرين من ذى الحجة الحرام من شهور سنة ١٣٠٤ حامداً مصلياً مستغفراً و يتلوه كتاب الحج والعمرة ان شاء الله تعالى ومنه المستعان وله المنة .

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيد المرسلين وآله سادات الاولين والآخرين الذين بهم فتح الله تعالى وبهم يختم فحلّاهم حلال و حرامهم حرام الى يوم الدين و لعنة اللاعنين على المبتدعين و المغيرين المضلّين للضالّين الذين ازالوهم عن مراتبهم التي ربّهم الله تعالى فيها حيث لا يسبقهم سابق ولا يلحقهم لاحق فهو لاء ادعوا سبق عليهم لانفسهم بعد الختم و الحتم و كم ترك من الاولين غصب حقهم للآخرين اللهم اغضب اليوم لمحمد و الابرار عترته الطيبين الطاهرين و العن اعداءهم ابدأ و لاتدع على ظهر الارض منهم احداً يا احكم الحاكمين .

كتاب الحج و العمرة و فيه مطالب :

المطلب الاول في وجوبه باصل الشرع او بالنذر و شبهه و فيه مسائل :

مسألة - از جمله امور واجبه اهل اسلام و ايمان حج بيت الله الحرام است . كه دليل وجوب آن با شرايط ، كتاب خدا و احاديث ائمه هدى عليهم السلام و اجماع و اتفاق فقهاء و علماء و ضرورت در ميان اهل اسلام و ايمان از اعلى و ادنى است و منكر آن كافر و مخلد در آتش جهنم است و خلافي در آن نيست .

مسألة - واجب است حج كردن و زيارت كردن رسول خدا صلى الله عليه وآله در هر سال بر جميع مكلفين با شرايط به طور كفايت . يعنى چون بعضى از مكلفين حج و زيارت كردند ، از سايرين وجوب آن ساقط مى شود . چنانكه در احاديث وارد شده و خلافي در آن نيست .

مسألة - واجب است حج كردن بر هر مكلف مستطيعى در مال و حال در عمرى يك مرتبه . چنانكه در احاديث وارد شده و خلافي در آن نيست .

مسألة - واجب مى شود حج به نذر و عهد و قسم به طورى كه كسى بر خود قرار دهد موافق شرع . چنانكه در احاديث وارد شده و خلافي در آن نيست .

مسألة - حج افضل است از نماز چرا كه در حج نماز هست و در نماز حج نيست . چنانكه در احاديث وارد شده و خلافي در آن نيست .

مسألة - حج كردن افضل است از آزاد كردن هفتاد هزار بنده . چنانكه در احاديث وارد شده و خلافي در آن نيست .

مسألة - درهمى خرج كردن در راه حج افضل است از خرج كردن دو هزار درهم در غير آن در راه خدا . چنانكه در احاديث وارد شده و خلافي در آن نيست .

مسألة - حج كردن سبب غنى و صحت بدن و وسعت رزق و حفظ مال و اهل و عيال مى شود . چنانكه در احاديث وارد شده و خلافي در آن نيست .

مسألة - حرام است ترك كردن حج هر گاه استطاعت آن ميسر شده باشد . چنانكه در احاديث وارد شده و خلافي در آن نيست .

مسألة - حرام است تاخير انداختن حج و تسويف آن به اينكه سالى ديگر مى رويم . و كسى كه تاخير بيندازد آن را تا بميرد مبعوث كند او را خداوند عالم جلّ شأنه يهودى يا نصرانى نعوذ بالله من غضب الله . چنانكه در احاديث وارد شده و خلافي در آن

نیست.

مسئله - واجب است حج کردن بر هر شخص بالغ عاقل آزاد مستطیع به اصل شرع یک مرتبه. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - واجب نیست حج بر اطفال و مجانین و بندگان. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مستحب است که اطفال و بندگان را به حج ببرند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه طفل و بنده را به حج بردند و بعد از آن طفل بالغ و عاقل و مستطیع شد، و بنده آزاد شد و مستطیع شد واجب است بر ایشان حج کردن و حجتی که در حال طفولیت و بندگی بجا آورده اند کفایت نمی کند از برای ایشان از حج واجب. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه کسی که مالی به قدر مخارج راه مکه معظمه ندارد و به مشقت و گدایی برود به حج و بعد از آن مالی به دست او آید و مستطیع شود، کفایت نمی کند حجتی که در حال عدم استطاعت بجا آورده از حج واجب و واجب است بر او که بعد از استطاعت باز حج کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که خود مستطیع نیست و اجیر می شود که به نیابت غیر حج کند، هرگاه مالی به دست او آمد به قدر مخارج حج، کفایت نمی کند حجتی که به نیابت غیر بجا آورده از حجة الاسلام اگر چه مکرر به حج رفته باشد از برای نیابت و واجب است بر او که از برای خود حج کند به استطاعت خود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که مالی ندارد به قدر استطاعت و به نوکری و خدمت گزاری غیری برود به مکه معظمه و حج کند، حج او حجة الاسلام است و کفایت می کند او را و واجب نیست بر او که بعد از آن حج کند هرگاه مالی از برای او بهم رسد به قدر استطاعت. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که خود مالی ندارد به قدر استطاعت حج و غیری متعهد شود که او را به حج ببرد، یا او را به حج بفرستد و مخارج او را در هر صورت بدهد، واجب است بر او که قبول کند و مستطیع می شود و هرگاه حج کرد کفایت می کند او را از حجة الاسلام و واجب نیست بر او که بعد از آن حج کند اگر چه مالدار باشد به قدر استطاعت. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که به جهت تجارتی یا امری دیگر سفر کند و به نزدیکی مکه معظمه برسد در موسم حج و مالی از خود دارد که خرج کند، پس حج بجا آورد کفایت می کند او را از حجة الاسلام و واجب نیست بر او که بعد از آن حج کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که نذر کرده باشد که پیاده برود به خانه خدا و در حج خود یا حج نیابت از غیر پیاده برود تا برسد به خانه خدا، به نذر خود وفا کرده. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسئله - کسی که نذر کرده باشد که پیاده برود تا خانه خدا پس چون به خانه خدا رسید به نذر خود وفا کرده و بعد از آن می تواند سوار شود و کسی که نذر کرده که پیاده حج کند، پس چون رمی جمره کند بعد از آن می تواند سوار شود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست مگر آنکه بعضی از فقهاء جایز دانسته اند سواری او را بعد از تراشیدن سر و بعضی جایز دانسته اند سواری او را بعد از آنکه از عرفات کوچ کرد بسوی منی به جهت بعضی از احادیث که وارد شده.

مسئله - کسی که نذر کرده که پیاده برود به مکه معظمه و پیاده رفت تا رسید به کشتی، پس باید در کشتی بایستد و ننشیند مگر به جهت حاجتی تا از کشتی بیرون آید. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کسی که نذر کرده که پیاده حج کند و پیاده برود و در عرض راه در بعضی از اوقات عاجز شود از راه رفتن، سوار شود و چیزی بر او نیست مگر آنکه اگر مالی دارد مستحب است که شتری به همراه ببرد که در آنجا نحر کند. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کسی که بیرون رفت از برای حجة الاسلام و در بین راه فوت شد، پس هرگاه فوت او در حرم اتفاق افتاد کفایت می کند او را از حج و هرگاه فوت او پیش از دخول حرم اتفاق افتاده ولی او باید از برای او حج کند و اگر مالی دارد کسی را به نیابت اجیر کنند از همان جا که از برای او حج کند و زبیدی مال او ترکه او است که بعد از ادای دین و وصیت او، باید به ورثه او برسد. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کسی که حج بر او واجب نشده باشد و به قصد استحباب به حج برود و در بین سفر فوت شود، ترکه او مال ورثه او است بعد از وصیت و ادای دین او. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که حجة الاسلام بر او واجب شده و حج نکرده فوت شود، پس هرگاه وصیت کرده که از برای او حج کنند به مقتضای وصیت او مخارج نیابت باید از اصل ترکه او خارج شود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست. مسئله - هرگاه کسی وصیت کند که شخص معینی از جانب او حج کند، باید به وصیت او عمل کرد و همان شخص حج کند مگر آنکه عذری از برای آن شخص روی دهد که به حج نرود، پس کسی دیگر باید نیابت کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه کسی فوت شود و حجة الاسلام بر ذمه او است و وصیت نکرده باشد از برای حج و ترکه او باشد به قدر حجه میقاتیه، از اصل ترکه او باید موضوع کرد و مابقی مخارج اجیر از ثلث مال او باید خارج شود. چنانکه از احادیث معلوم می شود و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - هرگاه کسی فوت شود و حجة الاسلام بر ذمه او است پس هرگاه وصیت از برای نیابت حج خود کرده که باید به مقتضای وصیت او از برای او نیابت کنند و هرگاه وصیت نکرده حجه میقاتیه کفایت می کند از برای او چنانکه هرگاه وصیت کند که حجه میقاتیه از برای او به نیابت بجا آورند کفایت او را می کند. چنانکه از احادیث معلوم می شود و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کسی که به نذری یا به عهدي یا به قسمی حج را بر خود واجب کرده، واجب است که به طوری که بر خود واجب کرده عمل کند. پس هرگاه فوت شود پیش از حج کردن و ترکه‌ای دارد، مخارج نیابت او از ثلث مال او باید موضوع شود نه از اصل ترکه او. چنانکه از احادیث معلوم می‌شود و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - کسی که به نذری یا عهدي یا قسمی بر خود قرار داده که کسی را به حج بفرستد، واجب است که به مقتضای آن عمل کند. پس هرگاه فوت شود و ترکه دارد مخارج آن شخص از ثلث مال او باید خارج شود نه از اصل ترکه او. چنانکه از احادیث معلوم می‌شود و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - کسی که حجی بر ذمه او نیست و وصیت کرده که به نیابت از برای او حج کنند، مخارج حج کردن باید از ثلث مال او خارج شود نه از اصل ترکه او. چنانکه از احادیث معلوم می‌شود و خلافتی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسئله - کسی که تبرعاً حج کند به نیابت از برای کسی که حجة الاسلام یا حج واجبی دیگر بر ذمه او بوده و فوت شده، یا در زندگی عذری شرعی داشته که نتوانسته حج کند از برای خود، حج شخص متبرّع کفایت می‌کند او را و ذمه او بری می‌شود از حجی که بر او واجب بوده. چنانکه از احادیث معلوم می‌شود و خلافتی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسئله - از هفتاد و دو فرقه اسلام هرگاه کسی در مذهب خود حجة الاسلام را بجا آورده باشد و بعد از آن مستبصر و شیعه اثنی عشری شود، حجی را که بجا آورده کفایت او را می‌کند و واجب نیست بر او که حج را اعاده کند و لکن مستحب است از برای او که به حج برود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مطلب دوم در حج مستحب و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسئله است:

مسئله - مستحب است به حج رفتن اگرچه حجة الاسلام را بجا آورده باشند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مستحب است مداومت کردن به رفتن حج و کسی که سه سال متوالی به حج رود مداومت به حج کرده و کسی که هر وقت بتواند به حج رود و هر وقت نتواند نرود و مکرر به حج رود، مداومت به رفتن حج کرده. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مستحب است که هر سال به حج روند اگرچه به خوردن نان و نمک باید قناعت کنند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مستحب است رفتن به حج اگرچه به قرض کردن باشد و اگرچه شخص مدیون باشد به شرط آنکه چیزی داشته باشد که دین خود را از آن بدهد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مداومت کردن به حج رفتن رفع می‌کند فقر را و زیاد می‌کند مال را و طویل می‌کند عمر را و زیاد می‌کند اولاد را و عارض نمی‌شود به او ناخوشی تب. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مستحب است که تجار هر وقت که در تجارت خود نفعی به ایشان می‌رسد چیزی از آن نفع را ذخیره کنند از برای مخارج حج خود تا در وقت رفتن بر ایشان شاق و گران نباشد مخارج رفتن به حج. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

نیست.

مسئله - مستحب است در سفر حج وسعت دادن به خود و خرج کردن بیش از حضر و سایر سفرها. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مستحب است پیاده رفتن و پابرهنه رفتن به حج اگر ممکن باشد و ضرری نرسد. پس هر وقت عاجز شوند از پیاده رفتن سوار شوند و هر وقت توانستند پیاده روند. پس هرگاه پیاده روند به قصد این باشد که متابعت و پیروی کرده باشند ائمه خود را علیهم السلام نه به قصد بخل و خست، و هرگاه سوار شوند به قصد متابعت و پیروی کردن باشد نه به قصد تکبر و جلال تحویل مردم کردن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه سوار شدن سبب زودتر رسیدن به حج و ادای عبادات و خواندن دعاها باشد، سواری بهتر است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مستحب است نیت داشتن معاودت کردن به حج در هر حجی و نیت معاودت به حج عمر را زیاد می کند و مکروه است ترک نیت معاودت به حج و آن باعث کوتاهی عمر می شود و عذاب را نزدیک می کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مکروه است ترک کردن حج چهار سال یا پنج سال در صورت امکان رفتن به حج. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - موفق نشدن بر رفتن حج به جهت گناهی است که از شخص صادر شده، پس باید استغفار کند از آن گناه. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مکروه است اشاره کردن به تعویق حج و ترک آن، و حرام است مانع شدن از رفتن به حج اگر حج واجب باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که مداومت کند به خواندن سوره حج در هر سه روز یک مرتبه، و کسی که مداومت کند به خواندن سوره عم در هر روز، نصیب او شود حج در همان سال و کسی که در مجلس واحد هزار مرتبه ماشاءالله بخواند نصیب او می شود حج در همان سال و اگر در آن سال نصیب او نشد، زنده خواهد ماند تا آنکه حج نصیب او شود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - جایز نیست از برای اولاد که حج مستحبی بجا آورند مگر به اذن پدر و مادر ایشان و بدون اذن و رضای پدر و مادر اگر حج مستحبی بجا آورند عاق والدین خواهند بود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - جایز نیست از برای مملوک حج کردن مگر به اذن سید و مالک او. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - جایز نیست از برای زن که حج مستحبی بجا آورد مگر به اذن شوهر خود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن

نیست.

مطلب سوّم در شرایط وجوب حج و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسأله است:

مسأله - شرط است در واجب شدن حج، بلوغ و عقل و حریت و آزاد بودن و صحّت بدن و توانائی رفتن و مالی از برای مخارج سفر و غیر آن داشتن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - استطاعت در مال این است که شخص مکلف، مخارج رفتن و برگشتن و مخارج کسانی که واجب النفقه او هستند داشته باشد و راه مداخلی به قدر کفایت خود و کفایت واجب النفقه او در مراجعت باشد، خواه آن راه مداخل زراعت و تجارت باشد یا کسبی و کاری باشد که در مراجعه او کفایت او و کفایت واجب النفقه او را بکند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسأله - کسی که می تواند پیاده برود شرط استطاعت او حیوان سواری نیست، بلکه هر گاه مخارج رفتن و برگشتن و مخارج واجب النفقه خود را دارد و بعد از مراجعت هم راه مداخلی دارد به طوری که ذکر شد مستطیع است و واجب است بر او که پیاده به حج برود. و کسی که نمی تواند پیاده برود شرط استطاعت او حیوان سواری هست پس هر گاه علاوه بر سایر مخارج خود و عیال خود مخارج حیوان سواری نداشته باشد، حج بر او واجب نیست. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هر گاه کسی در غیر وطن خود در بلدی که نزدیکتر است به مکه معظمه از وطن خود واقع شود و شرایط استطاعت به طوری که ذکر شد از برای او جمع باشد، واجب است بر او حج کردن و شرط نیست که مخارج سفر خود را از وطن خود در رفتن و برگشتن حساب کند. چنانکه از احادیث معلوم می شود و خلافی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسأله - شرط نیست در واجب شدن حج بر زن اذن شوهر او بلکه چون مستطیع شد به حسب مال و حال واجب است بر او که به حج برود اگر چه شوهر او اذن ندهد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هر گاه زن بخواهد حج مستحبی بجا آورد اذن شوهر او شرط است و جایز نیست که بدون اذن شوهر، حج مستحبی بجا آورد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - زنی را که شوهرش طلاق داده می تواند در بین عده حجة الاسلام را بجا آورد و لکن هر گاه بخواهد حج مستحبی بجا آورد و طلاق، طلاق رجعی است، در بین عده نمی تواند حج مستحبی بجا آورد مگر به اذن شوهرش. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - زنی که شوهر او فوت شده می تواند در بین عده هر حجی بجا آورد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هر گاه طفلی را به حج بردند و بعد از بلوغ و رشد به حسب مال و حال مستطیع شد، کفایت نمی کند او را حجی که در حال طفولیت بجا آورده بلکه واجب است بر او که حجة الاسلام را بجا آورد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه مملوکی را مالک او به حج برد و در عرفات یا در مشعر او را آزاد کرد، حج مملوک کفایت می کند او را از حجة الاسلام و هرگاه بعد از گذشتن از عرفات یا بعد از گذشتن از مشعر او را آزاد کرد و بعد از آن در حال آزادی مستطیع شد به حسب مال و حال، واجب است بر او که حجة الاسلام را بجا آورد و کفایت نمی کند او را حجی که در حال بندگی بجا آورده اگر چه ثواب آن حج از برای او هست. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسئله - شرط است در صحت حج مختون بودن، پس کسی که مسلمان شود و بخواهد حج کند باید پیش از حج کردن ختنه کند و بعد از آن حج کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که مستطیع شد به حسب مال و حال و حج نکرد، عاصی و گناه کار است و واجب است بر او که به حج برود اگر چه بعد از استطاعت فقیر شود. پس به هر مشقتی باشد باید برود به حج و حیا نکند اگر چه باید به خری گوش بریده و دم بریده سوار شود و اگر چه باید گاهی سوار شود و گاهی پیاده رود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که به حسب مال استطاعت ندارد که به حج رود و کسی به او خرجی دهد که بتواند به حج رود، واجب است بر او که قبول کند و به حج برود و هرگاه به حج رفت و بعد از آن مالی به دست او آمد که می تواند حج کند واجب نیست بر او که حج کند و همان حجی که سابقاً کرده کفایت او را کرده و لکن مستحب است از برای او که باز هم حج کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسئله - دین مانع حج نیست اگر دین مؤجل باشد، یا آنکه طلب کار راضی باشد و چیزی باشد که بعد از مراجعت ادای دین از آن بشود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - از برای پدر جایز است که مال اولاد صغیر خود را بردارد و به حج برود و بعد از مراجعت ادای دین خود را بکند. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - اراده تزویج و زن گرفتن مانع حج نیست، پس هرگاه به حسب مال و حال کسی مستطیع شد باید حج کند و بعد از آن تزویج کند و هرگاه کسی تزویج را مقدم داشت و بعد نتوانست به حج برود، حج بر او واجب شده پیش از تزویج و واجب است بر او که به هر مشقتی باشد به حج برود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که بدون استطاعت به حج رود و بعد از آن به حسب مال و حال مستطیع شود کفایت نمی کند او را حجی که کرده اگر چه مکرر حج کرده باشد. پس بعد از استطاعت در مال و حال باید حجة الاسلام را بجا آورد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که به نیابت غیر حج کند و بعد از آن به حسب مال و حال مستطیع شود کفایت نمی کند او را حجی که سابقاً کرده اگر چه مکرر حج کرده باشد و واجب است بر او که حجة الاسلام را بعد از استطاعت بجا آورد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که فوت شود و ترکه او به قدری باشد که بتوان با آن حج کرد و بیشتر از مخارج یک حجی نباشد، ترکه او مال وارث او است و نباید وارث را از آن منع کرد و ترکه او را صرف حج کرد. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مطلب چهارم در نیابت حج و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسئله است:

مسئله - ثواب حج نائب از ده قسمت، نه قسمت از برای خود او است و یک قسمت از برای منوب عنه است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه حج واجبی بر ذمه مکلفی قرار گرفته باشد و خود او حج نکرده باشد، خواه فوت شده باشد یا مرضی عارض او شده باشد که نتواند سفر کند یا پیر شده باشد و پیری مانع سفر او باشد و امید رفع ناخوشی و ضعف پیری را نداشته باشد، یا دشمنی مانع سفر او باشد و امید آنکه رفع مانع از او شود نداشته باشد و نایبی از جانب او حج کند، ذمه او از حج کردن بریء می شود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - نائی که حج می کند از برای غیر باید حج واجبی بر ذمه خود او نباشد. پس باید مستطیع نباشد یا آنکه حج واجب خود را پیش از نیابت بجا آورده باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مرد از جانب مرد و زن، و زن از جانب مرد و زن می تواند نیابت کند در حج رفتن به شرط آنکه مسائل حج را بداند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسئله - مستحب است که نائب حج کسی باشد که پیش از نیابت، حج کرده باشد تا با بصیرت باشد در حج کردن. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مستحب است که مرد به نیابت مرد و زن به نیابت زن حج کنند هرگاه مسائل حج را بدانند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسئله - مکروه است که مرد و زنی که حج نکرده اند به نیابت غیر حج کنند چرا که بصیرت در مسائل حج به طور سزاوار ندارند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسئله - کسی که ناخوشی یا پیری یا دشمنی مانع او است از سفر کردن و به حسب مال استطاعت دارد، واجب است بر او که در حال حیات خود کسی را نائب خود قرار دهد و او را بفرستد به حج که از جانب او حج کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که حج واجبی بر ذمه او هست و خود بجا نیاورده واجب است بر او که وصیت کند که کسی به نیابت او حج کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که حج واجبی بر ذمه او هست و وصیت نکرده که حجی از جانب او بجا آورند، واجب است بر ورثه و اولیای او که حجی به نیابت او بجا آورند یا خود ایشان و یا کسی را اجیر کنند و بفرستند که او به نیابت حج بجا آورد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه کسی وصیت کرده که کسی را اجیر کنند و به نیابت او به حج بفرستند خواه حج واجب باشد و خواه حج مستحب واجب است بر ورثه و اوصیای او که وصیت او را بجا آورند و جایز است از برای وصی که خود او به نیابت موصی حج کند و مخارج حج را از ترکه موصی بردارد. پس اگر حج حجة الاسلام است از اصل ترکه او بردارد و اگر حج نذر و حج مستحب است از ثلث ترکه بردارد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که وصیت کرده به قدر معین و مبلغی معین از مال از برای نیابت حج، پس اگر آن مبلغ کفایت می کند که اجیری از بلد او روانه شود اجیر را از بلد او باید روانه کرد و اگر آن مبلغ کفایت نمی کند اجیر را از بلدی که نزدیکتر به مکه معظمه است باید روانه کرد از هر جائی که آن مبلغ کفایت مخارج آنجا را تا مکه معظمه بکند و هرگاه آن مبلغ به قدری است که از یکی از میقاتگاهها کفایت می کند از همان جا باید کسی را اجیر کرد که به نیابت حج کند از برای موصی. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسئله - کسی که نمی داند که آیا پدرش حج کرده یا حج نکرده به نیابت پدرش حج کند یا کسی را اجیر کند از برای او به نیابت پدر. پس هرگاه پدر در واقع حج نکرده حج نائب کفایت او را می کند و هرگاه در واقع حج کرده ثواب حج نائب از برای او است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسئله - جایز نیست حج کردن از برای ناصب و نیابت او. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست که محل اعتناء باشد و احادیثی که در جواز رسیده محمول بر تقیه است و ضعف راوی چرا که برخلاف صریح قرآن است که فرموده: مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ - و - لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ پس مؤمن نباید بخواهد که تخفیف عذاب از دشمن خدا و رسول صلی الله علیه و آله شود.

مسئله - نایب باید شیعه اثنی عشری و امین و عارف به مسائل حج باشد و خود او مستطیع نباشد در آن سالی که می خواهد به نیابت حج کند، و به نیابت حجی دیگر از برای غیری در آن سال که بر ذمه او نباشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - جایز نیست از برای نایب بیش از یک حج در یک سال از برای یک نفر. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - چون نایب اجیر شد که حجی به نیابت غیر بجا آورد حج کردن بر او واجب شود اگر چه آن حج از برای غیر مستحب باشد و حجة الاسلام و حج واجبی نباشد. پس چون نایب از طواف واجب و سعی واجب فارغ شد هر قدر طواف از برای خود و از برای اشخاص متعدده بخواهد بجا آورد می تواند بجا آورد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - جایز است که اشخاص عدیده شخص واحدی را اجیر کنند و او را بفرستند که حج کند از برای همه ایشان بشرط آنکه آن حج حجة الاسلام و حج واجبی نباشد بر ذمه ایشان. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مستحب است شخص واحد اشخاص متعدده را اجیر کند و بفرستد به مکه معظمه که همگی از برای او به نیابت حج کنند اگر چه خود او حج کرده باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است حج کردن و سایر عبادات را بجا آوردن از برای ائمه طاهرين سلام الله عليهم اجمعين . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - مستحب است طواف کردن و نماز طواف بجا آوردن از برای ائمه طاهرين سلام الله عليهم اجمعين . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - بعد از حج کردن و بعد از طواف جایز است که ثواب آنها را هدیه کنند از برای ائمه طاهرين سلام الله عليهم اجمعين بلکه مستحب است که این کار را بکنند هرگاه در وقت حج کردن و طواف کردن غافل بوده اند یا مسأله را نمی دانسته اند . چنانکه از احادیث معلوم می شود و خلافی که محل اعتناء باشد در آن نیست .

مسأله - مستحب است حج کردن و طواف کردن از برای مؤمنین و مؤمنات خصوص از برای اقارب و اولی الارحام . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - جایز است که شریک کنند در ثواب حج و طواف و سایر عبادات جمع بسیاری را از مؤمنین و مؤمنات و جمیع مؤمنین و مؤمنات را زنده و مرده ایشان ، بلکه مستحب است این کار را کردن . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - مستحب است که چون از ادای مناسک خود فارغ شدند طواف کنند به دور خانه کعبه هفت دور پس دو رکعت نماز طواف بجا آورند ، پس بگویند اَللّٰهُمَّ اِنَّ هَذَا الطَّوْفَ وَ هَاتَيْنِ الرَّكْعَتَيْنِ عَنْ اَبِي وَ عَنْ اُمِّي وَ عَنْ زَوْجَتِي وَ عَنْ وَلَدِي وَ عَنْ حَامَّتِي وَ عَنْ اَهْلِ بَلَدِي خُرَّيْهِمْ وَ عَبْدِيْهِمْ وَ اَيُّضِيْهِمْ وَ اَسْوَدِيْهِمْ پس اگر چنین کرد و بعد از مراجعت به هریک که خواست گفت که من از برای تو طواف کردم و نماز کردم ، راست گفته . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - از برای کسانی که در مکه معظمه حاضرند نباید طواف کرد و از برای کسانی که ده میل راه و بیشتر از آنجا دورند می توان طواف کرد . چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند .

مسأله - کسی که طواف کند و نماز طواف بجا آورد از برای هریک از عبدالملطب و عبدالله و آمنه و فاطمه بنت اسد رحمة الله عليهم و بعد از آن دعا کند که طلبی از کسی دارد وصول شود ، دعای او مستجاب گردد . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - کسی که اجرت حجه به چند نفر دهد و بگوید یکی از شما از برای من حج کند ، پس اجرت را به یکی دهند و او حج کند همگی در اجر شریکند و ثواب حج کردن از برای همان یکی است که در سردی و گرمی هوا نماز کرده . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - کسی که در راه حج فوت شود و وصیت کند که از برای او حج کنند ، از همان جائی که فوت شده نائیبی از برای او باید تعیین کرد که از برای موصی حج کند . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - کسی که وصیت کرده که از مال معینی یا از منافع ملکي از برای او حج مستحبی بجا آورند ، مادام که آن مال یا آن منافع هست باید از برای او به نیابت حج کنند اگرچه در سنوات عدیده باشد . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - کسی که مالی به کسی دهد که فی المثل از کوفه برود و حج کند و آن شخص فی المثل از بصره برود و حج کند ، حج

از برای منوبّ عنه کافی است اگرچه نائب معصیت کار است که از کوفه نرفته . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتناء باشد در آن نیست .

مسأله - کسی که اجرتی داده که حجه مفرده از برای او بجا آورند و نائب حج تمتع بجا آورد ، پس از حج مفضول به حج افضل حج کرده و حجه مفرده از برای منوبّ عنه است و تمتع از برای نائب . چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند .

مسأله - کسی که مالی به کسی دهد که حجی به نیابت بجا آورد و شرط نکند با او که او حج بجا آورد و آن شخص مال را به کسی دیگر دهد که آن شخص ثالث حج کند ، پس حج او کفایت می کند از برای منوبّ عنه . و در صورتی که موجد شرط کرده باشد با اجیر که خود او به حج برود و به غیری وانگذارد ، بعضی از فقهاء اشکال کرده اند که آیا در صورت شرط ، اگر اجیر شخص ثالثی را اجیر کرد و آن ثالث حج بجا آورد آیا کفایت می کند از برای منوبّ عنه یا کفایت نمی کند . ولیکن بعد از آنکه به طور عموم وارد شده که هر مؤمنی که حج کند از برای کسی که حجی بر ذمه او بوده کفایت می کند او را و ذمه او بری می شود اگرچه نائب تبرّعاً به نیابت او حج کرده باشد و اگرچه اولیای منوبّ عنه او را تعیین نکرده باشند بلکه مطلع هم نشده باشند مگر بعد از حج کردن او ، اشکالی در کفایت کردن حج اجیر از برای منوبّ عنه باقی نمی ماند اگرچه اجیر اول معصیت کرده باشد در مخالفت کردن شرط خود . چنانکه از احادیث معلوم می شود و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند .

مسأله - هرگاه کسی را اجیر کنند که به نیابت غیر حج کند و شخص نائب از برای خود حج کند ، حج او را از او می گیرند و از برای منوبّ عنه محسوب می کنند و کفایت می کند او را و ذمه او بری می شود اگر مشغول بوده . چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند .

مسأله - هرگاه مالی را به کسی دهند که به نیابت غیر حج کند و آن مال زیاد آید از مخارج راه حج ، آن زیادتی مال نائب است و نباید برگردد به صاحب اول . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتناء باشد در آن نیست .

مسأله - کسی که مالی را گرفت که حج کند از برای غیر و به حج نرفت تا آنکه بی چیز شد و نتوانست به حج رود ، ذمه منوبّ عنه از حج بری می شود و واجب نیست بر وصی که حجی دیگر از برای منوبّ عنه استیجار کند . چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند .

مسأله - نائبی که مالی را گرفت که از برای غیر حج کند و روانه شد و در بین راه فوت شد ، یا در مکه معظمه پیش از ادای مناسک فوت شد و چیزی ندارد که به کسی دیگر دهند که حج بجا آورد ، ذمه منوبّ عنه از حج بری می شود اگر مشغول است . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتناء باشد در آن نیست .

مسأله - هرگاه نائبی در بین راه یا در مکه معظمه پیش از ادای مناسک فوت شود و چیزی دارد که به کسی دیگر دهند که او به نیابت حج کند ، باید نائبی قرار دهند که حج کند از برای منوبّ عنه . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - هرگاه نائب پیش از ادای مناسک فوت شود و ترکه ای دارد اگرچه در وطن او باشد ، از ترکه او به قدر مخارج اعمالی که از او فوت شده باید بردارند و بدهند به نائبی دیگر که آن اعمال را بجا آورد . چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن

نیست.

مسئله - نائی که عملی از او سرزند که موجب کفاره باشد، یا موجب این باشد که باید در سال آینده حج کند، ذمه او مشغول می شود و باید کفاره بدهد یا حج در سال آینده بجا آورد و لکن ذمه منوب عنه بری می شود و از برای او واجب نیست حجی دیگر بجا آورند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسئله - جایز نیست که نایب در یک سال بیش از یک حج اجیر شود که از برای یک منوب عنه بجا آورد مگر آنکه جمعی که حج واجبی بر ذمه ایشان نیست او را روانه کنند که از برای ایشان حج کند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که مالی را به کسی بسپارد و فوت شود و حج واجبی بر ذمه او باشد، جایز است از برای آن کسی که مال در نزد او سپرده شده که حجی از برای صاحب مال استیجار کند و تمه مال را به ورثه او دهد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - جایز است که نایب تبرّعاً حج کند از برای غیر و ذمه غیر بری می شود هرگاه حج واجبی بر ذمه او هست، چنانکه جایز است که نائب تبرّعاً قضای نماز و روزه و سایر اعمال خیر را از برای کسی بجا آورد و مستحب است تبرّع برای هر مؤمنی از برای هر مؤمنی. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مستحب است از برای نایب که اسم منوب عنه را یاد کند خصوص در وقت ذبح کردن اضحیه و بگوید اَللّهُمَّ مَا اَصَابَنِي فِي سَفَرِي هَذَا مِنْ تَعَبٍ اَوْ بَلَاءٍ اَوْ شَعَثٍ فَاجِرٍ فُلَانًا وَ اَجِرْنِي فِي قَضَائِي [عنه]. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که اسم منوب عنه را به اشتباه بنامد به اسم غیر، چیزی بر او نیست و کفایت می کند همان قصد او. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کفایت می کند یک قربانی از برای منوب عنه و واجب نیست که نائب از برای خود قربانی کند اگر چه مستحب است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که مالی به کسی دهد و مخیر کند او را در انفاق کردن آن مال یا حج کردن با آن، و آن شخص مال را انفاق کند، حجی بر او نیست. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که وصیت کند که شخص معینی به نیابت او حج کند، همان شخص معین را باید نایب او قرار داد مگر آنکه آن شخص نیابت نکند، پس جایز است که کسی دیگر را نایب قرار دهند. چنانکه از احادیث معلوم می شود و خلافتی در آن نیست.

مطلب پنجم

در اقسام حج و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسئله است:

مسئله - حج کردن بر سه قسم است: پس یک قسم این است که چون در یکی از میقاتگاهها مُحَرَّم شدند به قصد حج، قربانی با آنها نباشد. پس از میقاتگاه در حال احرام می روند تا آنکه در روز عرفه در عرفات و قوف بجا می آورند و در غروب آفتاب از عرفات کوچ می کنند و می روند به مشعر الحرام و نماز مغرب و عشاء را در آنجا بجامی آورند و وقوف در آنجا بجا می آورند و

در روز عید می‌روند به منی و رمی جمره عقبه را می‌کنند و بعد از آن تقصیر می‌کنند و قربانی از برای ایشان نیست. پس بعد از تقصیر می‌روند به مکه معظمه و طواف می‌کنند از برای حج و بعد از طواف، نماز طواف را بجا می‌آورند و بعد از نماز، سعی مابین صفا و مروه را بجا می‌آورند و بعد از سعی برمی‌گردند به مسجدالحرام و طواف نساء را بجا می‌آورند و بعد از طواف نساء، نماز طواف را بجا می‌آورند. پس حلال می‌شود از برای ایشان آنچه در حال احرام حرام بود بر ایشان. پس در شب یازدهم برمی‌گردند به منی و در ایام تشریف رمی جمرات ثلاث می‌کنند و اعمال حج ایشان به انجام می‌رسد.

و قسم دوم حج این است که چون در یکی از میقاتگاه‌ها مُحْرَم شدند قربانی را به همراه خود از میقاتگاه ببرند تا به منی در حال احرام و این حج را حجِ قِران می‌گویند چرا که قربانی حج کننده قرین و هراه او است و فرق در میان حجِ قِران و حج مفرد همین است که حجِ قِران قربانی به همراه دارد که باید در منی بکشند و حج مفرد قربانی ندارد.

و قسم سوم حج این است که چون در یکی از مواقیت مُحْرَم شدند به قصد عمره مُحْرَم می‌شوند و می‌روند به مکه معظمه با احرام. پس طواف کعبه می‌کنند و بعد سعی در مابین صفا و مروه می‌کنند و بعد از آن تقصیر می‌کنند به طوری که بعد از این ذکر می‌شود پس حلال می‌شود از برای ایشان آنچه حرام بود بر ایشان در حال احرام و بر این حال هستند تا روز ترویبه که هشتم ذیحجه است. پس در روز ترویبه در مکه معظمه مُحْرَم می‌شوند به قصد حج و تلبیه می‌گویند و می‌روند به عرفات و وقوف بجامی آورند در آنجا در روز عرفه از ظهر تا نزدیک غروب، پس از عرفات برمی‌گردند و در مشعرالحرام بیتوته می‌کنند و وقوف بجا می‌آورند از طلوع صبح تا طلوع آفتاب و بعد از وقوف می‌آیند به منی در روز عید و رمی جمره عقبه می‌کنند و بعد از آن تقصیر می‌کنند و بعد از تقصیر ذبح می‌کنند قربانی خود را و بعد از قربانی مراجعت می‌کنند به مکه معظمه و طواف می‌کنند به قصد حج و بعد از طواف، نماز طواف را بجا می‌آورند و بعد از نماز طواف سعی در میان صفا و مروه بجا می‌آورند و بعد از سعی میان صفا و مروه برمی‌گردند به مسجدالحرام و طواف نساء را بجا می‌آورند و بعد از طواف نساء نماز طواف را بجا می‌آورند و جمیع چیزهایی که بر ایشان حرام بود در حال احرام از برای ایشان حلال می‌شود و بعد از آن برمی‌گردند به منی در ایام تشریق که یازدهم و دوازدهم و سیزدهم است و رمی جمرات ثلاث می‌کنند به طوری که تفصیل هر یک ذکر می‌شود و چنین حجبی را حج تمتع می‌گویند چرا که در میان احرام از برای عمره و احرام از برای حج، حلال شده از برای حج کننده چیزهایی که در حال احرام بر او حرام بود و متمتع شده به آن چیزهای حلال. و جمیع آنچه در این مسأله به طور اجمال ذکر شده در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - عمره حج مفرد و حجِ قِران بعد از حج است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسانی که از اهل مکه معظمه و اطراف آن هستند که از هر طرفی بیش از چهل و هشت میل دورتر از مکه معظمه نباشند، حجة الاسلام ایشان حج مفرد و حجِ قِران است و کسانی که بیش از چهل و هشت میل از مکه معظمه دورند تا اقصای بلاد، حجة الاسلام ایشان حج تمتع است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست و هر سه میل یک فرسخ است و خلافتی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسأله - کسی که در مکه معظمه مجاور شود و حال آنکه از اهل مکه و اطراف آن به طوری که ذکر شد نباشد، پس هرگاه تا پنج ماه و بیشتر مجاور شد تا دو سال مخیر است که حجة الاسلام خود را حج مفرد و حج قران یا حج تمتع قرار دهد و هرگاه تا دو سال مجاور شد، در سال سوم حجة الاسلام او حج افراد یا حج قران باید باشد مثل اهل مکه و اطراف آن و حج تمتعی حجة الاسلام او نیست. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسأله - کسی که در مکه معظمه اهلی دارد و در سایر بلادی که بیش از چهل و هشت میل از مکه دور است اهلی دارد و گاهی در مکه است و گاهی در سایر بلاد، پس در هر جایی که بیشتر متوقف است حج اهل آنجا حجة الاسلام او است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست و هرگاه توقف در مکه و در سایر بلاد مساوی است، مخیر است که حج تمتع بجا آورد از برای حجة الاسلام خود یا حج افراد و قران بجا آورد. و خلافتی در آن نیست.

مسأله - اهل مکه معظمه و اطراف آن به نذر و عهد و قسم می توانند حج تمتع بر خود واجب کنند و بجا آورند چنانکه به غیر از حجة الاسلام خود می توانند حج تمتع به طور استحباب بجا آورند. چنانکه از احادیث معلوم می شود و خلافتی در آن نیست.

مسأله - اهل بلاد بعیده به نذر و عهد و قسم می توانند که حج افراد و حج قران بر خود واجب کنند و بجا آورند چنانکه حج مستحبی را می توانند که به طور افراد و قران بجا آورند. چنانکه از احادیث معلوم می شود و خلافتی در آن نیست.

مسأله - حج تمتع افضل است از حج قران و حج قران افضل است از حج افراد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - اهل مکه معظمه و اطراف آن در حجة الاسلام خود عدول از حج افراد و حج قران به حج تمتع به طور اختیار نمی توانند کرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتناء باشد در آن نیست چنانکه اهل بلاد بعیده عدول از حج تمتع به حج افراد و حج قران به طور اختیار نمی توانند کرد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه زنی به عمره تمتع محرم شد و چون وارد شد به مکه معظمه حائض شد و نتوانست طواف و سعی از برای عمره بجا آورد چرا که حیض مانع است و وقت حج هم تنگ شده و مهلت ندارد که صبر کند تا از حیض پاک شود و اعمال عمره را بجا آورد و بعد از آن مشغول به اعمال حج شود، پس واجب است بر او که از حج تمتع عدول کند به حج افراد و برود به عرفات و وقوف بجا آورد و در مشعر الحرام بیتوته بجا آورد و در منی رمی جمره عقبه بکند و بعد تقصیر کند پس چون از حیض پاک شود غسل کند و طواف کند و سعی کند از برای حج مفرد و در این صورت قربانی بر او واجب نیست و بعد از حج، عمره مفرد بجا آورد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه کسی به عمره تمتع محرم شد و چون وارد مکه معظمه شد وقت بر او تنگ شده و می ترسد که اگر طواف و سعی کند نرسد به عرفات در روز عرفه، واجب است بر او که از حج تمتع عدول کند به حج مفرد و برود به عرفات و وقوف را دریابد و بعد از آنکه حج را به افراد تمام کرد عمره مفرد بجا آورد و در این صورت قربانی بر او واجب نیست. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه کسی به عمره تمتع محرم شد و مانعی از برای او بهم رسید که نتوانست در روز هشتم ذیحجه داخل مکه معظمه شود - خواه آن مانع دشمنی باشد یا ناخوشی باشد یا مانعی دیگر - واجب است بر او که از حج تمتع عدول کند به حج مفرد و برود به عرفات و اعمال عرفات و مشعر الحرام و منی را بجا آورد و حج خود را به افراد بانجام رساند و قربانی بر او واجب نیست و بعد از حج مفرد، عمره مفرد بجا آورد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که هدی را از میقاتگاه به همراه خود می برد و حج قران می خواهد بجا آورد نمی تواند از حج قران عدول کند به حج تمتع، چرا که تاهدی او به منی نرسد و ذبح یا نحر نشود در مکه معظمه حلال نمی شود بر او آنچه در وقت احرام بر او حرام شده بود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه کسی در یکی از مواقیت محرم شد به حج مفرد و عبور او به مکه معظمه واقع شد، جایز است از برای او طواف کردن و سعی کردن. پس هرگاه بعد از طواف و سعی تلبیه گفت پیش از تقصیر بر حج افراد باقی خواهد بود و هرگاه بعد از طواف و سعی تلبیه نگفت، حج او برمی گردد به حج تمتع و واجب می شود بر او قربانی کردن در منی در روز عید اگر مالی دارد که بتواند قربانی کند و اگر ندارد باید به عوض قربانی روزه بگیرد. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کسانی که از اهل مکه معظمه و اطراف آن هستند که باید حجة الاسلام خود را به طور افراد یا قران بجا آورند در غیر حجة الاسلام خود مفرد ایشان می تواند از حج مفرد عدول کند به حج تمتع به طواف کردن و سعی کردن و تقصیر کردن پیش از رفتن به منی و عرفات، خواه آن حج واجب شده باشد به نذر و عهد و قسم یا حج مستحب باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - مستحب است که احرام از برای حج در روز هشتم ذیحجه که روز ترویج است واقع شود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که در شب عرفه وارد مکه معظمه شد، یا آنکه زن حائض در شب عرفه از حیض پاک شد، هرگاه به تعجیل طواف کنند و سعی کنند و تقصیر کنند و خود را به عرفات برسانند در روز عرفه و اعمال عرفات و مشعر و منی و مابعدا را بجا آورند، حج تمتع را دریافته اند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه کسی در روز عرفه وارد مکه معظمه شد، یا زنی در روز عرفه از حیض پاک شد و بتوانند که به تعجیل طواف و سعی و تقصیر بجا بیاورند و خود را در همان روز به عرفات برسانند و اعمال عرفات و مابعدا را بجا بیاورند، حج تمتع را دریافته اند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که وقوف اضطراری عرفات و مشعر الحرام را دریابد و اعمال بعد را بجا آورد حج تمتع را دریافته. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست و تفصیل بعد از این ذکر خواهد شد.

مسئله - کسی که در روز عرفه وارد شد، یا زنی در روز عرفه از حیض پاک شد، یا مریضی مرض او رفع شد، یا سایر موانع او رفع شد، و با این حال نمی توانند طواف و سعی و تقصیر کنند و خود را به عرفات رسانند اگرچه در شب عید باشد، واجب

است که از حج تمتع عدول کنند به حج افراد و طواف و سعی نکنند و بروند به عرفات و حج افراد بجا بیاورند و بعد از آن عمره مفرده بجا بیاورند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - عمره حج تمتع با حج تمتع در یک سال باید باشد نه آنکه عمره در سال قبل و حج در سال بعد واقع شود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - عمره حج تمتع باید در شهرهای حج واقع شود و ماههای حج ماه شوال و ذیقعد و ذیحجه است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هر عمره‌ای که در غیر ماه شوال و ذیقعد و ذیحجه واقع شود، عمره مفرده است و با آن عمره، حج تمتع نمی‌توان بجا آورد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که در ماه شوال یا ماه ذیقعد یا ماه ذیحجه محرم شد و وارد مکه معظمه شد و طواف و سعی و تقصیر کرد و حلال شد بر او آنچه بر محرم حرام بود، باید بماند در مکه معظمه و از آنجا بیرون نرود تا زمان حج، پس در روز ترویة محرم شود از برای حج. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه محرمی که در یکی از این سه ماه محرم شده وارد شد به مکه معظمه و ضرورتی بهم رسید که می‌خواهد بیرون رود از آنجا، مثل آنکه مملوک او بگریزد و بخواهد عقب او رود. پس هرگاه مُجَلّ نشده، با احرام برود و با احرام برگردد با تلبیه، و هرگاه مُجَلّ شده و بیرون می‌رود پس اگر در همان ماهی که بیرون می‌رود برمی‌گردد احرامی بر او نیست و هرگاه در ماهی دیگر برمی‌گردد باید محرم شود و تلبیه بگوید و با احرام داخل مکه معظمه شود و طواف و سعی و تقصیر بجا آورد چرا که از برای هر ماهی عمره‌ای است و بماند تا زمان حج و در روز هشتم ذیحجه محرم شود از برای حج و عمره دوم او عمره تمتع او است و عمره اولی عمره مفرده است. چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مطلب ششم در مواقیت و میقاتگاه‌ها و امور متعلقه به آنها است و در آن چند مسئله است:

مسئله - هر مکلفی که از اطراف زمین بخواهد وارد شود به مکه معظمه بدون احرام در حال اختیار نمی‌تواند داخل آن بلد شود مگر بعضی را که اذن داده‌اند. و آن موضعی را که قرار داده‌اند که در آنجا محرم شوند می‌گویند که نباید پیش از آنکه به آن موضع برسند محرم شوند و نباید که از آن موضع بگذرند و محرم شوند مگر در بعض احوال چنانکه ذکر خواهد شد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - میقات اهل مدینه طیبه و کسانی که از آن راه می‌خواهند بروند به مکه معظمه و موضعی که باید در آنجا محرم شوند «ذوالحلیفة» است که مراد مسجد شجره باشد. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - میقات اهل مغرب و اهل شام و مصر و کسانی که از آن راه می‌خواهند بروند به مکه معظمه «جُحْفَه» است که آن را مهیعه نیز می‌گویند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - میقات اهل یمن و کسانی که از آن راه می‌خواهند بروند به مکه معظمه «یَلَمَلَم» است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - میقات اهل طائف و کسانی که از آن راه می خواهند بروند به مکه معظمه «قَرْن المَنَازِل» است. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - میقات اهل نجد و اهل کوفه و کسانی که از راه نجد می خواهند بروند به مکه معظمه «عقیق» است و اول عقیق «مَسْلَخ» است و وسط آن «غمره» است و آخر آن «ذات عرق» است و اول آن افضل است. چنانکه در احادیث وارد شده و در اینکه عقیق میقات اهل نجد است خلافتی نیست اما در اینکه در حال اختیار می توان از وسط و آخر که غمره و ذات عرق باشد محرم شد یا در حال اضطرار و تقیه، خلاف ها است و در اینکه موضع اول افضل و محل اتفاق و اقرب به احتیاط است شکی نیست و در بعضی از احادیث برید البعث اول عقیق است و آن شش میل پیش تر از مسلخ است و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - در هر یک از این مواقیت و تعیین آنها جایز است عمل کردن به قول اعرابی که در آن مواضع هستند. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسانی که از راه مدینه طیبه می خواهند به حج بروند و نخواهند به مسجد شجره عبور کنند به قدر شش میل راه که دور شدند از مدینه طیبه به سمت مکه معظمه در بیابان محرم شوند که محاذی مسجد شجره خواهد بود. چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست و در سایر مواقیت در جواز احرام از محاذات آنها حدیثی نرسیده و آنچه از احادیث معلوم می شود تعیین مواقیت را رسول خدا صلی الله و علیه و آله فرموده اند و هر موضعی را که تعیین فرموده اند از همان موضع باید محرم شد حتی آن که در مسجد شجره که یکی از مواضع احرام است در احادیث وارد شده که این سقف هایی که در این زمان احداث شده در زمان رسول خدا صلی الله و علیه و آله نبوده و در مسجدی که در زمان رسول خدا صلی الله و علیه و آله بوده باید محرم شدن در محاذات مسجد از سایر مواضع ذی الحلیفه.

مسأله - کسانی که از راه مدینه طیبه می خواهند به حج بروند و مرضی و وضعی داشته باشند جایز است از برای ایشان که از مسجد شجره تجاوز کنند و در جحفه محرم شوند به امید رفع مرض و ضعف تا جحفه یا خوف شدت مرض و ضعف در احرام از مسجد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسانی که منزل ایشان نزدیک تر است به مکه معظمه از هر یک از مواقیت مذکوره میقات ایشان منزل ایشان است و از همان جا باید محرم شوند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست مگر آن که بعضی منزل را نزدیک تر به عرفات اعتبار کرده اند و در صریح احادیث مکه معظمه مذکور است نه عرفات.

مسأله - کسی که فراموش کند که در میقات محرم شود، یا نداند که باید محرم شود تا آن که وارد مکه معظمه شود، پس هرگاه وقت باقی است به قدری که برود به میقات و برگردد و به حج برسد، باید برگردد و در میقات محرم شود و با احرام برگردد به مکه و هرگاه وقت تنگ است و می ترسد که اگر برگردد به میقات به حج نرسد، برگردد به حرم و از حرم تجاوز کند پس چون از حرم بیرون رفت محرم شود و با احرام برگردد به مکه. هرگاه این قدر هم مهلت ندارد در مکه معظمه محرم شود و اعمال را با احرام بجا آورد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که فراموش کرد که در میقات محرم شود تا آن که وارد حرم شد، پس هر گاه می تواند که برگردد به میقات باید برگردد و در میقات محرم شود و با احرام برگردد و هر گاه نمی تواند برگردد به میقات و می تواند که از حرم خارج شود، از حرم خارج شود و در خارج حرم محرم شود و هر گاه نمی تواند از حرم هم خارج شود و مهلت ندارد و وقت تنگ است و می ترسد که به حج نرسد، در همان مکان محرم شود و با احرام وارد مکه معظمه شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - میقات حج تمتع مکه معظمه است و جایز است که در هر موضعی از آن محرم شوند و در مسجد بهتر است و در مقام ابراهیم علیه السلام و حجر اسماعیل علی نبینا و آله و علیه السلام بهتر است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که فراموش کرد احرام را تا آن که وارد شد به عرفات، در همان جا محرم شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - میقات از برای اطفال میقات سایر مردم است و هر گاه بر جان آن ها بترسند در جحفه آن ها را محرم کنند و هر گاه در آن جا هم خوفی باشد در بطن مَر و در عرج آن ها را محرم کنند و هر گاه در آن جا هم خوفی باشد در فخ که چاهی است در یک فرسخی مکه معظمه آن ها را محرم کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که بخواهد عمره رجبیه بجا آورد و می ترسد که چون به یکی از مواقیت برسد ماه شعبان داخل شود، پس در هر مکانی که هست در ماه رجب محرم شود چرا که از برای عمره رجبیه فضلی است که در سایر عمره ها نیست. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که نذر کند که از وطن خود محرم شود و برود به حج، واجب است بر او که در وطن خود محرم شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که فراموش کند احرام را تا آن که تمام اعمال حج را بجا آورد، حج او صحیح است و کفایت می کند او را نیت او. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسأله - هر احرامی که پیش از رسیدن به یکی از مواقیت اتفاق افتد احرام شرعی نیست مگر احرام عمره رجبیه و نذر و شبه نذر. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - چون حج کننده به یکی از مواقیت رسید واجب است بر او که محرم شود و بدون احرام در حال اختیار جایز نیست که از میقات بگذرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هر گاه کسی بر جان خود بترسد که در میقات محرم شود، پس احرام را به تأخیر اندازد تا برسد به حرم، پس در حرم محرم شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسأله - کسی که محرم شد پیش از آن که برسد به یکی از مواقیت، هر گاه عملی از او صادر شد که بر محرم حرام است چیزی بر او نیست و كفاره نباید بدهد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که رسید به یکی از مواقیت و می خواهد برود به مکه معظمه واجب است بر او که در آن جا محرم شود و از آن جا بدون احرام نگذرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که از روی عمد از میقات گذشت و محرم نشد، واجب است بر او که برگردد و در آن جا محرم شود با احرام برود به مکه معظمه. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که در مکه معظمه اقامه کرده و می خواهد حج تمتع بجا آورد، باید برود به یکی از مواقیت و در آن جا محرم شود از برای عمره تمتع برای حج تمتع. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که در مکه معظمه اقامه کرده و می خواهد حجه مفرده بجا آورد، باید برود به جعرانه یا حدیبیه و در یکی از آن ها محرم شود و جعرانه در راه طائف واقع است و هفت میل راه است تا مکه معظمه و حدیبیه در راه جدّه واقع است و از قراری که می گویند نصف آن در حرم واقع است و نصف آن در خارج حرم واقع است. پس اگر واقعیت دارد در نصف خارج از حرم باید محرم شد. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسأله - کسی که در مکه معظمه است و می خواهد عمره مفرده بجا آورد باید برود به تنعیم یا به جعرانه یا به حدیبیه یا به عسفان و در یکی از آن ها محرم شود و تنعیم نزدیک تر جایی است به حرم که در خارج حرم است و عسفان در دو منزلی مکه واقع است در راه مدینه طیبه. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مطلب هفتم در احرام و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسأله است:

مسأله - مستحب است مهیا شدن از برای احرام پیش از احرام، به گرفتن ناخن و زدن شارب و زائل کردن موی زیر بغل و موی ظاهر و امثال آن به تراشیدن و نوره کشیدن و تنظیف بدن کردن از چرک ها و اوساخ و مسواک کردن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز است خون گرفتن و حجامت کردن پیش از احرام هرگاه محتاج به آن شدند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است وافر کردن موی سر و ریش و تراشیدن سر در ماه های حج که ماه شوال و ذیقعدّه و ذیحجه باشد از برای کسی که اراده حج دارد و از دهم شوال به بعد بیشتر تأکید شده و از اول ذیقعدّه به بعد بیشتر تأکید شده. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که می خواهد عمره بجا آورد مستحب است که یک ماه پیش تر از ماهی که در آن عمره بجامی آورد سر نتراشد و تأکید آن در همان ماه بیشتر است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است غسل کردن از برای احرام پیش از احرام. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه بعد از غسل، ناقض وضویی روی داد پیش از احرام، مستحب است اعاده غسل. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که در روز غسل کرده کفایت می کند آن غسل از برای احرام در آن روز، و کسی که در شب غسل کرده کفایت می کند آن غسل از برای احرام در آن شب مادام که ناقضی پیش از احرام روی ندهد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - جایز است که پیش از رسیدن به میقات غسل کنند از برای احرام در میقات. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه آب یافت نشد از برای غسل احرام، تیمم بدل از غسل مستحب است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - واجب است احرام بر کسی که حج و عمره بر او واجب شده در میقات هریک از آنها. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - احرام شرط است در حج و عمره مستحبی. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - جایز نیست داخل شدن در حرم و مکه معظمه بدون احرام مگر از برای کسانی که اذن داده اند چنان که خواهد آمد ان شاء الله. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - واجب است در احرام واجب دو جامه احرام از برای مردان و شرط انعقاد هر احرامی است اگرچه مستحب باشد. و مراد از دو جامه احرام یکی لنگی است که از ناف تا زانو را بپوشاند و بهتر آن که تا نصف ساق و تمام ساق را بپوشاند و یکی ردائی است که به دوش اندازند تا برسد به لنگ و بگذرد. چنان که در احادیث وارد شده و بیشتر از فقهاء فتوی به آن داده اند. مسئله - احرام منعقد می شود به قصد قربة الی الله و گفتن تلبیه از برای متمتع و مفرد و به گفتن تلبیه یا اشعار و تقلید از برای قارن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - چهار تلبیه که باید گفت که مثل تکبیرة الاحرام است از برای نماز لبّیک اللهم لبّیک لبّیک لا شریک لک لبّیک است. چنان که در احادیث وارد شده و بیشتر از فقهاء فتوی به آن داده اند و بعضی از فقهاء إِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ وَالْمُلْکَ لَکَ لَا شَرِیکَ لَکَ را بعد از تلبیه های چهار واجب دانسته اند و گفتن آن افضل بلکه اقرب به احتیاط است.

مسئله - معنی اشعار این است که هرگاه شتری را محرم به همراه می برد از برای قربانی، آن را رو به قبله بخوابانند و خود به طرف چپ آن بایستند و با حربه ای طرف راست کوهان شتر را مجروح کند تا خون بیرون آید، و معنی تقلید این است که هرگاه گاو یا گوسفند به همراه می برد از برای قربانی، کفش کهنه ای که در آن نماز کرده به گردن آنها بیاویزد. پس محرم قارن هرگاه اشعار یا تقلید کرد احرام او منعقد شود اگرچه تلبیه نگفته باشد و هرگاه تلبیه گفت احرام او منعقد شود اگرچه اشعار یا تقلید نکرده باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه بعد از غسل کردن و جامه احرام پوشیدن پیش از گفتن تلبیه یا پیش از اشعار یا تقلید منافی تروک احرامی سرزد چیزی بر شخص نیست، و هرگاه بعد از انعقاد احرام منافی سرزد احکام به او تعلق گیرد چنان که خواهد آمد ان شاء الله. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که غسل کرد از برای احرام و پیش از آن که تلبیه بگوید، یا پیش از آن که اشعار و تقلید کند حدیثی از او صادر شود مستحب است که غسل را اعاده کند و بعد از غسل تلبیه بگوید یا اشعار و تقلید کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که غسل کرد از برای احرام و بعد از غسل پوشید جامه‌ای را که محرم نباید بپوشد، یا خورد غذایی را که نباید بخورد، یا سر خود را پوشید، مستحب است که غسل را اعاده کند و بعد از غسل محرم شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که غسل کرد از برای احرام و سر خود را با جامه خشک کرد، یا ناخن گرفت، غسل را نباید اعاده کند پس سر انگشتان را با آب مسح کند و محرم شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مستحب است که بعد از نمازهای فریضه محرم شوند خصوصاً نماز ظهر. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مستحب است که پیش از احرام شش رکعت نماز نافله بجاآورند از برای احرام یا چهار رکعت یا دو رکعت. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسئله - هرگاه در وقت نماز فریضه بخواهند محرم شوند پس دو رکعت نماز نافله را بجاآورند و بعد از آن نماز فریضه را بجاآورند و بعد از آن محرم شوند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - نماز نافله را از برای احرام در هر وقتی می‌توان بجاآورد و لکن هرگاه تقیه باشد بعد از عصر بجاآوردند و احرام را به تأخیر اندازند تا مغرب، پس آن وقت بعد از ادای نافله و فریضه محرم شوند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - کسی که محرم شود بدون غسلی و نمازی مستحب است که غسل کند و نماز کند و احرام را بعد از غسل و نماز اعاده کند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - کسی که غسل کرد و نماز کرد از برای احرام و چیزی از او صادر شد که جایز نیست از برای محرم صدور آن، پس هرگاه پیش از نیت احرام و گفتن تلبیه یا اشعار و تقلید صادر شده کفاره بر او نیست و هرگاه بعد از نیت احرام و گفتن تلبیه یا اشعار و تقلید صادر شده کفاره بر او لازم است به طوری که خواهد آمد ان شاء الله. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که نیت کرد از برای احرام و فراموش کرد گفتن تلبیه را، یا فراموش کرد اشعار و تقلید را کفایت می‌کند نیت او و احرام او واقع شده. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - کسی که محرم شد و عارضه‌ای بر او عارض شد که نتوانست عمل را به انجام رساند، مثل آن که در بین احرام ناخوش شد که نتوانست به مکه معظمه برسد، یا نتوانست به عرفات و مشعر رود، یا آن که دشمنی مانع او شد در رفتن به مکه یا به عرفات و مشعر، پس از احرام بیرون می‌آید و آنچه را بر خود حرام کرده بود در وقت احرام بر او حلال می‌شود اگرچه در

وقت احرام شرط نکرده باشد با خدای خود اگر مانعی روی داد بر من حلال شود آن چه بر خود حرام کرده ام و لکن مستحب است که در وقت احرام شرط کند با خدای خود که اگر مانعی روی داد بر من حلال شود آن چه را که بر خود حرام کرده ام و تفصیل این مسأله در مطلب مخصوصی خواهد آمد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که در بین احرام مانعی از برای او بهم رسید که نتوانست اعمال را به انجام رساند، از احرام بیرون می آید و کفاره ای بر او نیست و در سال آینده باید حج کند اگر حج واجبی بر ذمه او هست و اگر حج واجبی بر ذمه او نیست جایز است از برای او که معاودت به حج نکند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - جایز نیست از برای مردان که جامه احرام ایشان حریر محض باشد و خلافتی در آن نیست و مکروه است از برای زنان. چنان که در احادیث وارد شده و بیشتر از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - مستحب است که جامه احرام از پنبه باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - جایز است که جامه احرام از حریر و غیر آن مخلوط باشد از چیزهایی که نماز در آن ها جایز است مثل پنبه و کورک و پشم حیواناتی که نماز در آن ها جایز است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - جایز است که محرم بیش از دو جامه بر روی یک دیگر اندازد به جهت حفظ از سردی هوا و گرمی آن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - جایز است که محرم جامه احرام خود را عوض کند هرگاه چرکین باشد و جایز است که آن ها را بشوید هرگاه نجس و چرک شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسأله - مکروه است که محرم جامه احرام خود را بفروشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - جایز نیست از برای مردان که در جامه دوخته محرم شوند در حال اختیار. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - جایز نیست از برای مردان که طرف های جامه احرام را به یک دیگر گره زنند در حال اختیار. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسأله - جایز است از برای زن ها که در جامه خود محرم شوند و لکن روی خود را به نقاب نپوشانند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - جایز نیست از برای زن ها در حال احرام که پارچه بر ساعد خود اندازند بر روی آستین خود و تکه آن را ببندند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - مکروه است که زن ها در حال احرام جامه ای که به زعفران و ورس رنگ شده بپوشند هرگاه بوی زعفران و ورس در آن نباشد و اگر بوی زعفران و ورس در آن باشد جایز نیست پوشیدن آن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مکروه است که جامه احرام سیاه باشد و مستحب است که سفید باشد و جایز است که سبز باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - تلبیه در حال احرام یک مرتبه هر چهار را گفتن واجب است و هفتاد مرتبه گفتن مستحب است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مستحب است تکرار کردن تلبیه از برای محرم و بلند گفتن آن از برای مردان، و واجب است بر زنان که آهسته بگویند در هر وقتی مخصوص وقتی که از پستی بر بلندی و تلی بالاروند و از بلندی به پستی و رودخانه سرازیر شوند و هرگاه به سواره برسند و در آخر شب و بعد از هر نماز فریضه. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه در مسجد شجره محرم شدند پس پیادگان در مسجد تلبیه می گویند و مکرر می کنند و می روند و سواران چون به بیابان رسیدند مشغول به تلبیه می شوند و چون به زمین هموار رسیدند پیادگان و سواران جمیعاً مشغول به گفتن تلبیه می شوند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که در برید البعث محرم شد نماز می کند و دعا می کند و تلبیه می گوید و اگر بخواهد قدری راه می رود و تلبیه می گوید، یا وقتی که بر شتر خود سوار می شود تلبیه می گوید. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کسی که در روز ترویبه محرم می شود پس هرگاه پیاده است در مقام ابراهیم علیه السلام تلبیه می گوید و هرگاه سواره است وقتی که مرکب او به راه افتاد تلبیه می گوید و بهتر آن است که تلبیه نگوید تا برسد به رقطاع و تلبیه بگوید پیش از آن که برسد به ابطح. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کسی که گنگ و لال است زبان خود را حرکت می دهد و با انگشت خود اشاره می کند از برای تلبیه. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - جایز است تلبیه گفتن در حال جنابت و در حال حیض و نفاس و طهارت شرط نیست در گفتن تلبیه. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - تلبیه گفتن در حال احرام یک مرتبه واجب است و هفتاد مرتبه گفتن مستحب است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که در یکی از مواقیت محرم می شود از برای عمره تمتع، چون عمارات مکه معظمه از برای او نمایان شد قطع کند تلبیه را و تکبیر و تهلیل و تحمید و ثنای الهی را بجا آورد هر قدر بتواند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که در یکی از مواقیت محرم می شود از برای عمره مفرده قطع می کند تلبیه را در موضعی که خانه های مکه معظمه از برای او نمایان می شود، یا وقتی که نظر او به مسجد الحرام افتد، یا وقتی که نظر او به کعبه افتد. چنان که در احادیث وارد شده و فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کسانی که محرم شده اند از برای حج، تلبیه می گویند تا ظهر روز عرفه پس چون ظهر شد تلبیه را باید قطع کنند و نگویند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - محرم در حال احرام در جواب کسی نباید لبیک بگوید. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند و در جواب یاسعد وارد شده و فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - بدون احرام جایز نیست داخل مکه معظمه شدن مگر از برای مریض و کسانی که در حوالی مکه معظمه مزارع دارند، یا شغل ایشان حطامی و هیزم کشی است، یا شغل ایشان تجارتی است که اجناس را از شهرها به دهات و از دهات به شهرها می‌برند و خرید و فروش می‌کنند، و کسانی که با احرام عمره داخل مکه معظمه شده‌اند و طواف و سعی و تقصیر کرده‌اند و حلال شده از برای ایشان چیزهایی که بر محرم حرام است، و در ماهی که عمره بجاآورده‌اند در همان ماه از مکه بیرون می‌روند و در همان ماه مراجعت به مکه می‌کنند، پس این جماعت می‌توانند که بدون احرام داخل مکه معظمه شوند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که محرم شد از برای حج پیش از تقصیر از احرام عمره تمتع از روی فراموشی استغفار کند و عمره او تمام است و کسی که از روی تعمّد تقصیر نکرد از احرام عمره تمتع و محرم شد از برای حج بدون تقصیر، عمره تمتعی از برای او نیست و حج او حج مفرد است. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - زن حائض می‌تواند محرم شود - چه احرام عمره باشد و چه احرام حج - پس خود را می‌شوید و پنبه در موضع خون می‌گذارد و خود را محکم می‌بندد و چون به یکی از مواقیف می‌رسد محرم می‌شود و تلبيه می‌گوید، یا اشعار و تقلید می‌کند بدون نماز و در مکه معظمه داخل مسجد نمی‌شود و در وقت احرام محرم می‌شود در خارج مسجد بدون نماز و حکم زن صاحب نفاس مثل حکم زن حائض است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - حکم زن صاحب استحاضه بعد از عمل کردن به اعمال استحاضه مثل زن پاک است. پس عمل استحاضه را بجای آورد چنان که در کتاب طهارت گذشت و نماز می‌کند و محرم می‌شود و داخل مسجد الحرام می‌شود و طواف می‌کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مطلب هشتم در چیزهایی است که محرم باید ترک کند آن‌ها را و امور متعلقه به آن‌ها و در آن چند فصل است:

فصل اول در صید و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسأله است:

مسأله - حرام است صید کردن در حرم خواه آن صید از حرم باشد یا از خارج حرم داخل حرم شده باشد بر جمیع مکلفین، خواه محرم باشند یا محرم نباشند و حد حرم دوازده میل در دوازده میل است که چهار فرسخ در چهار فرسخ باشد از جمیع جوانب مکه معظمه. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - حرام است بر محرم صید کردن از صیدهای بیابانی اگرچه در حرم نباشد و هم چنین حرام است بر او نشان دادن صید که غیری آن را صید کند و اشاره کردن به آن و دری را بر روی آن بستن و آزار و اذیت آن کردن و آن را فرار دادن یا سر آن را بریدن یا گوشت آن را خوردن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - جایز نیست از برای محرم خوردن چیزی از صید برّ و بیابان اگرچه آن را غیر محرمی شکار کرده باشد در غیر حرم. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه صید بیابانی را در حرم ذبح کنند آن صید میته است و حلال نیست خوردن آن از برای محرم و غیر محرم در حال اختیار اگر چه آن را غیر محرم ذبح کرده باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - جایز نیست خوردن صید حرم از برای محرم و غیر محرم اگر چه آن صید را غیر محرم در خارج ذبح کرده باشد و آن را داخل حرم کرده باشد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - جایز نیست از برای محرم خوردن تخم مرغی که صید آن حرام است و هم چنین حرام است بر او خوردن جوجه های مرغی که صید آن حرام است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - جایز نیست صید کردن کبوتران حرم اگر چه در خارج باشند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - جایز نیست خریدن صید در حرم مگر آن که آن صید در خارج حرم غیر محرمی آن را ذبح کرده باشد و آن صید، صید حرم نباشد پس آن صید برای غیر محرم حلال است و بر محرم حرام است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه محرم در حرم ذبح کرد صیدی را باید آن صید را دفن کند و جایز نیست که آن را بر روی زمین بیندازد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - جایز است کشتن مرغان شکاری در حرم هرگاه بخواهند شکار کنند کبوتران حرم را. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مرغ هایی که صید آن ها جایز نیست مرغ هایی هستند که در هوا پرواز می کنند مثل کبوتر نه مرغ هایی که در هوا نمی پرند مثل مرغ های خانگی. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - ملخ از جمله صید های برّاست که صید آن بر محرم حرام است چنان که خوردن آن بر آن حرام است اگر چه ابتداء تکوّن آن ها از دریا باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - محرم نباید تعمّد کند بر کشتن ملخ و لکن هرگاه بسیار باشند به طوری که نتوان از آن ها کناره کرد و پایمال و کشته شدند چیزی بر محرم نیست. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - جایز نیست از برای محرم که مرغ هایی که در هوا می پرند بگیرد و از حرم بیرون برد و لکن مرغ هایی که در هوا نمی پرند مثل مرغ های خانگی جایز است از برای محرم که آن ها را از حرم بیرون برد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - جایز است خریدن حیوان های شکاری در حرم و بیرون بردن آن ها از حرم. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - حلال است بر محرم صید کردن و خوردن حیوان های آبی دریایی که حلال باشند مثل ماهی فلس دار. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هر مرغی که در دریا تخم بگذارد و در دریا جوجه کند دریایی است و حلال است بر محرم صید آن و خوردن آن و هر مرغی که در برّ و بیابان تخم گذارد و جوجه کند برّی است و حرام است بر محرم صید آن و خوردن آن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هر حیوانی که هم در دریا زیست می کند و هم در خشکی جایز نیست از برای محرم صید آن و خوردن آن. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - باکی نیست از برای محرم که در منزل او و وطن او صیدی باشد و مستحب است از برای اهل او که در منزل او هستند که متعرض آن صید نشوند در حالی که او در احرام است تا روز عید. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز نیست از برای محرم که صید مملوک او به همراه او باشد تا آن که آن صید را از ملک خود خارج کند و بعد محرم شود. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - کسی که مرغ پرکنده را صید کرده داخل حرم کند، یا صید پرکنده را از برای او هدیه کرده باشند و داخل حرم کند، واجب است بر او که آن را آب و دانه دهد تا آن که پر آن بیرون آید و بتواند ببرد پس آن را رها کند و جایز است که آن را به امینی بسپارد که او آن را آب و دانه دهد تا وقتی که بتواند ببرد پس آن را رها کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هر صیدی که زنده به همراه محرم داخل حرم شد در مأمن خود داخل شده و واجب است که آن را رها کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز نیست از برای محرم کشتن شپش چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست و هرگاه شپش او را اذیت کند او را جابجا کند و هرگاه او را زیاده آزار رساند آن را بیندازد و نکشد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - جایز است که محرم کتفه را از لباس و بدن خود بگیرد و بیندازد خواه کتفه کوچک باشد یا کتفه شتری بزرگ باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز است از برای محرم کشتن کبک و پشه هرگاه او را آزار کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه مضطر شود محرم به خوردن صید و میته و غذایی دیگر نیابد، صید را بخورد و فدا دهد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز است از برای محرم که از خیکی و مشکی که از پوست صید است آب بیاشامد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز است پیش از تلبیه گفتن و پیش از اشعار و تقلید، صید کردن و خوردن آن در غیر حرم. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

فصل دوم در اموری است که متعلق به نکاح است و در آن چند مسأله است :

مسأله - حرام است بر مرد محرم جماع کردن و حرام است بر زن محرمه تمکین کردن برای مرد از برای جماع . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - جایز نیست از برای محرم بوسیدن زن خواه به شهوت باشد یا بدون شهوت . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتناء باشد در آن نیست .

مسأله - جایز نیست از برای محرم که لمس کند زن را به شهوت . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - جایز است از برای محرم که نظر کند به زن خود و او را سوار کند و پیاده کند بدون شهوت . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - حرام است بر محرم استمنا . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - جایز نیست از برای محرم زن گرفتن در حال احرام چنان که جایز نیست از برای محرمه شوهر کردن در حال احرام . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - جایز نیست از برای محرم تزویج کردن و عقد کردن از برای غیر ، خواه آن غیر مرد باشد یا زن و خواه آن غیر محرم باشد یا محرم نباشد . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - جایز نیست از برای غیر محرم که تزویج کند محرم و محرمه را و صیغه نکاح را جاری کند . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - جایز نیست از برای محرم که شاهد شود بر نکاح و خطبه کند زنی را . چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند .

مسأله - جایز نیست از برای زن غیر محرمه که شوهر کند به محرم در حال احرام او . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - هرگاه محرم در حال احرام عقد کرد از برای خود زنی را و حال آن که می دانست که حرام است از برای او زن گرفتن ، عقد او باطل است و باید تفریق شود در میان ایشان و بعد از احرام هم نمی تواند آن زن را از برای خود عقد کند ابداً . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتناء باشد در آن نیست .

مسأله - جایز است از برای محرم خریدن کنیز و جایز نیست از برای او جماع با او . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - جایز است از برای محرم طلاق دادن . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

فصل سوم در تطییب و تزین و امور متعلقه به آنها است و در آن چند مسأله است :

مسأله - حرام است از برای مرد محرم و زن محرمه استعمال مُشک و عنبر و زعفران و ورس در رخت و بدن . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتناء باشد در حرمت این چهار نیست .

مسئله - حرام است که طعام خود را به این چهار خوشبو کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.
مسئله - حرام است بر محرم و محرمه استعمال عود در رخت و بدن. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - جایز نیست از برای محرم و محرمه استعمال زعفران، خواه آن را در طعامی یا روغنی یا چیز دیگر مخلوط کرده باشند یا جامه ای را با آن رنگ کرده باشند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه جامه احرام به مجاورت چیزی خوشبو یا به مجاورت جامه خوشبو معطر شده باشد، باید آن را از ته باز کنند و در هوا پهن کنند تا بوی آن زائل شود و بعد از زائل شدن عطر از آن، در آن محرم شوند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مکروه است استعمال سایر چیزهای خوشبو و خوردن طعامی که آن را با سایر ادویه خوشبو کرده باشند غیر از این چهار چیز معطر که ذکر شد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مستحب است که بینی خود را بگیرند در حال احرام از هر بوی خوشی. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مکروه است که بینی خود را بگیرند در حال احرام از هر بوی بدی. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مکروه است بوییدن گل های خوشبو و ریاحین و التذاذ به آنها در حال احرام خصوص بوستانی آنها. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - جایز است بوییدن چیزهای معطر و سعوپ آنها در وقت ضرورت و رفع ناخوشی. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - جایز است بوییدن بوهای دکان های عطاری در مابین صفا و مروه در حال احرام و نگرفتن بینی از آن بوها. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - جایز است بوییدن خلوق کعبه اگرچه زعفران مخلوط به آن باشد در حال احرام. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسئله - جایز است شستن رخت از چیزهای خوشبو در حال احرام اگرچه دست به آنها برسد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - جایز است بوییدن اذخر و قیصوم و شیخ و گیاه های بیابانی در حال احرام. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسئله - جایز است خوردن ترنج و سیب و سایر میوه های خوشبو در حال احرام. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مکروه است شستن دست با اشنانی که چیزی معطری در آن باشد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - مکروه است خضاب کردن با حنا در حال احرام و هرگاه از ترکیدن دست و پا بترسند، پیش از احرام خضاب کنند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - جایز نیست خضاب کردن و سرمه کشیدن از برای زینت در حال احرام. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - جایز نیست نظر کردن در آینه از برای زینت. چنان که در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.
مسئله - جایز است که زن سرمه بکشد و بعد از آن غسل کند از برای احرام. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسئله - جایز است در حال احرام به چشم کشیدن صبر و اندروت و حضض به شرط آن که مُشک و عنبر و زعفران و ورس مخلوط به آن‌ها نباشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - جایز است سرمه کشیدن در حال احرام از برای کسی که چشم او ضعیف است و ترک سرمه ضرر به او می‌رساند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

فصل چهارم در امور متعلقه به لباس احرام و امور مناسبه به آن است و در آن چند مسئله است:

مسئله - جایز نیست پوشانیدن سر و پشت پا از برای مرد در حال احرام. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - جایز نیست از برای زن نقاب انداختن در حال احرام. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - جایز نیست از برای مرد پوشیدن قبا و پیراهن و زیرجامه در حال احرام در حال اختیار. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - جایز است از برای زن پوشیدن جامه‌ای که پیش از احرام پوشیده بود و لکن نقاب نیندازد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - جامه احرام به هر رنگی که باشد جایز است و مستحب است که سفید باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه رنگ جامه احرام از زعفران باشد و آن را بشویند تا بوی زعفران از آن زائل شود جایز است احرام در آن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه محرم جامه احرام نیابد و مضطر شود به قبا، پس قبا را وارو کند و دست‌های خود را از آستین قبا بیرون نیاورد و آن را مثل ردا به دوش خود اندازد و بندهای آن را گره نزنند و تکمه آن را نیندازد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسأله - هرگاه محرم مضطر شود به پوشیدن زیرجامه، بند زیرجامه را گره نزند و طرف بند را از راست به چپ و از چپ به راست بدون گره محکم کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه محرم مضطر شود به پوشیدن پیراهن، آن را مانند ردا به دوش اندازد و دست‌های خود را از آستین بیرون نیاورد و بند آن را گره نزند و تکمه آن را نیندازد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مکروه است که در جامه چرکین محرم شوند و لکن هرگاه جامه در حال احرام چرکین شد مکروه است شستن آن تا از احرام فارغ شوند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - هرگاه جامه احرام نجس شود خواه احتمالی در آن اتفاق افتد یا به سایر نجاسات نجس شود آن را می‌شویند و می‌پوشند و به احرام نقصی نمی‌رسد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه محرم مضطر شود به پوشیدن کفشی که پشت پا را بپوشاند، پس باید روی آن را بدرد که پشت پا را نپوشاند، یا پای را بر روی آن گذارد که پشت پا پوشیده نشود و باریسمان آن را محکم کند بدون گره زدن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - جایز نیست گره زدن جامه احرام لکن طرف راست آن را به چپ و چپ را به راست محکم کنند بدون گره زدن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - جایز است بستن همیانی و کمربندی که نفقه شخص در آن است بر کمر در حال احرام. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - جایز است انگشتر به دست کردن در حال احرام به قصد فضیلت نه به قصد زینت. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - جایز است به خود بستن سلاح حرب در حال احرام از برای کسی که از دشمنی یا دزدی ترس داشته باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - احرام زن در صورت و روی او است، پس نقاب نیندازد و لکن جامه را بر سر اندازد و آن را بیاویزد تا سر بینی خود به طوری که مانع دیدن او نشود و هرگاه سوار باشد بیاویزد آن را تا دهن و ذقن خود. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - جایز نیست از برای زن در حال احرام زیور به خود بستن از برای زینت. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - جایز است از برای محرم که صورت خود را بپوشاند از گرد و غبار و مگس در وقت خواب و غیر آن. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - مکروه است از برای محرم که تمام صورت خود را بپوشاند. چنان که در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - جایز است بستن سر به عصابه و دستمالی در وقت صداع در حال احرام. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز است که بند مشک و خیک آب را به سر بیندازند در حال احرام. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز نیست که محرم سر خود را فروبرد در آب در حال احرام و جایز است که آب را بر سر خود بریزد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز نیست از برای محرم که سایه بانی از برای خود قرار دهد در حال سیر کردن و جایز است از برای او در سایه بودن در وقتی که به منزل می رسد و در جایی منزل می کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز است از برای محرم که بپوشاند بعضی از اعضای بدن خود را از آفتاب به بعضی اعضای خود و لکن با جامه ای نپوشاند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - باکی نیست به سایه انداختن چوب های محمل در حال سواری بر بعضی از اعضای محرم. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز است که سایه بانی از برای خود قرار دهند در حال مرض. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز است از برای محرم که در سایه محمل راه رود و لکن سایه بانی از برای خود قرار ندهد مانند چترهای معروف. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

فصل پنجم در سایر مسائل و امور متعلقه به محرم است و در آن چند مسأله است:

مسأله - جایز نیست مجروح کردن بدن در حال احرام مگر در وقت ضرورت. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز نیست تراشیدن سر و کندن موی بدن و چیدن و قطع کردن آن در حال احرام. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز است حجامت کردن و کم کردن خون در حال احرام در وقت ضرورت و لکن هرگاه حجامت کنند، موی موضع حجامت را تراشند و قطع نکنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز است گشودن سر دمل و فشردن آن در حال احرام. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز است بستن دمل و جراحات در حال احرام. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز است که چیزی در گوش بگذارند در حال احرام در وقت آمدن باد و غبار. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز نیست رَفَث و فسوق و جدال در حج، و مراد از رَفَث جماع است و مراد از فسوق کذب و دروغ است خصوص کذب بر خدا و رسول و ائمه هدی علیهم السلام و مراد از جدال قول شخص است که در امری که می خواهد نفی کند بگوید لا

والله چنین نیست، و در امری که می‌خواهد اثبات کند بگوید بلی والله چنین است. پس در صورتی که قسم او صدق و راست باشد نباید سه مرتبه مکرر کند و در صورتی که کذب و دروغ باشد که مطلقاً جایز نیست. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه به جهت احترام و اطمینان برادر مؤمن بگویند والله چنین خواهیم کرد، یا والله چنان نخواهم کرد جایز است. چنان که در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - جایز است در حال احرام تأدیب کردن مملوک به طوری که در شرع اذن داده‌اند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - مکروه است گشتی گرفتن در حال احرام. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - هرگاه در حال احرام بخواهند موضعی از بدن خود را بخاراند به ملایمت بخاراند که مویی کنده نشود و خراشی در بدن واقع نشود و شپشی کشته نشود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه در بدن کسی جرب باشد جایز است که آن را بخاراند به سختی در حال احرام اگرچه خون بیرون آید. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - جایز است مسواک کردن در حال احرام، باید سعی کرد که از لثه خون بیرون نیاید. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - جایز است خلال کردن در حال احرام. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - جایز است کندن دندان در حال احرام در وقت ضرورت اگرچه خون بیاید. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - جایز است که در حال احرام آب را بر سر بریزند و جایز نیست که سر را به زیر آب کنند چه از برای غسل باشد چه از برای حاجتی دیگر. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - جایز نیست ناخن گرفتن در حال احرام مگر این که اذیت کند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - جایز نیست در حال احرام کندن گیاه و شکستن درخت در حرم اما در غیر حرم جایز است که از برای حیوان خود علف از گیاه و برگ درختان جمع کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه کسی در حال احرام فوت شد، کافور و چیزهای خوشبو نزدیک او نباید برد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مطلب نهم در کفارات و امور متعلقه به آنها است و در آن چند فصل است:

فصل اول در کفارات صید و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسئله است:

مسئله - کفاره صید کردن گاو وحشی و گورخر، گاو است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کفاره صید کردن شتر مرغ، شتر است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کفاره صید کردن آهو، گوسفند است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کفاره کشتن شیر و روباه و شغال و مانند آن‌ها در حرم، کشتن گوسفند است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - حرام است در حال احرام صید کردن شکار بیابانی غیر دریایی و نشان دادن و دلالت کردن بر آن از برای شکار کردن. پس کسی که در حال احرام شکار کرد، یا نشان داد شکار را به غیری که او شکار کرد، یا دلالت کرد غیری را که او شکار کرد، واجب است بر او که فدا بدهد یعنی حیوانی را قربانی کند چنان که واجب است بر آن کسی که او را دلالت بر شکار کرده و شکار را به او نموده و او شکار کرده قربانی کردن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که در حال احرام شکار کرد، یا در حرم شکار کرد اگرچه در حال احرام نباشد، باید قربانی کند خواه از روی علم و دانایی شکار کرده باشد و خواه از روی جهل و نادانی شکار کرده باشد که ندانسته که شکار کردن بر او حرام است. و فرقی در کفاره دادن در آن نیست مگر آن که آن کس که از روی علم و دانایی شکار کرده گناهی هم بر او است که بآیین خود بازی کرده و باید توبه کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسئله - هر حیوانی را که در حال احرام یا در حرم پایمال کنند و کشته شود، کفاره آن فدا دادن است خواه خود شخص آن را پایمال کند یا حیوان سواری او آن را پایمال کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هر گاه کسی در حال احرام صید کرد در غیر حرم، یا کسی در غیر حال احرام صید کرد در حرم، یک قربانی کفایت می‌کند در کفاره آن صید. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هر گاه کسی در حال احرام صید کرد در حرم دو فداء باید بدهد و دو حیوان باید ذبح کند یکی به جهت کفاره آن که در حال احرام صید کرده و یکی به جهت کفاره آن که در حرم صید کرده. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسئله - هر گاه کسی در حال احرام تیری انداخت از برای صیدی و آن تیر به دو صید رسید، دو کفاره باید بدهد و دو حیوان باید ذبح کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هر گاه جمعی اجتماع کنند و صیدی را شکار کنند و از آن بخورند، پس بر هر یک از آن جماعت کفاره واجب است و یک فداء کفایت نمی‌کند از برای همگی اگرچه صید یکی بوده. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هر گاه دو شخص در حال احرام تیر بیندازند از برای یک صید و تیر یکی به صید برسد و تیر دیگری به صید نرسد، بر هر یک کفاره واجب است و دو حیوان باید ذبح کنند اگرچه صید یکی بوده. و هم چنین بر هر یک کفاره واجب است هر گاه تیر هر دو به صید برسد و کفایت نمی‌کند یک کفاره از برای دو نفر در هر صورت. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه مملوکی در حال احرام صید کند پس اگر مالک او به او اذن داده در احرام، پس بر مالک او واجب است که کفاره صید او را بدهد و هرگاه بدون اذن مالک محرم شده، خود او باید روزه بگیرد از برای کفاره صید خود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه کسی در غیر حال احرام صید کند شکاری را در مکانی که چهار فرسخ از حرم دور است، مستحب است از برای او کفاره دادن و هرگاه آن را مجروح کرده یا شاخ آن را شکسته یا چشم آن را معیوب کرده، مستحب است که چیزی تصدق کند از برای کفاره آن عمل. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مکروه است صید کردن حیوانی که رو به حرم می‌رود در غیر حال احرام، و هرگاه در غیر حال احرام چنین صید را صید کرد مستحب است از برای او کفاره آن و اما در حال احرام پس حرام است صید کردن مطلقاً. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه کسی در غیر حال احرام در غیر حرم تیری انداخت به صیدی و آن تیر رسید به صیدی و آن صید رفت و به حرم رسید، حرام است آن صید مثل میته و لکن کفاره واجب نیست بر آن صیاد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه کسی در غیر حال احرام در حرم تیری انداخت و به صیدی رسید که در خارج حرم واقع است و آن صید کشته شد، واجب است بر او کفاره چرا که تیر از جانب حرم به صید رسیده. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسئله - هرگاه صیادی در خارج حرم صیدی کرد و ریسمانی به گردن آن صید بست و آن صید داخل حرم شد و شخص دیگر ریسمان آن صید را گرفت و کشید و آن صید را از حرم بیرون آورد، پس واجب است کفاره بر آن شخص و آن صید حرام است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که در غیر حال احرام در غیر حرم صید کرد آهوئی یا مرغی را و آن را داخل حرم کرد و آن صید مرد، پس هرگاه وقتی که آن را داخل حرم کرده رها کرده آن را و بعد مرده چیزی بر او نیست و نباید کفاره بدهد و هرگاه وقتی که آن را داخل حرم کرده مرده پیش از رها کردن، واجب است بر او کفاره دادن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که در حال احرام گرفت آهوئی را و شیر آن را دوشید و خورد، بر او است ذبح کردن گوسفندی. پس هرگاه در حرم این کار را کرده علاوه بر ذبح گوسفند قیمت آن شیر را هم باید تصدق کند به جهت حرمت حرم. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه کسی در حال احرام شکست یکی از شاخ‌های شکار را در خارج حرم پس کفاره آن ربع قیمت شکار است، و اگر هر دو شاخ آن را شکست کفاره آن نصف قیمت آن است، و هرگاه کور کرد هر دو چشم آن را بر او است تمام قیمت آن، و هرگاه شکست یک دست آن یا یک پای آن را بر او است نصف قیمت آن، پس اگر کشت آن را بر او است تمام قیمت آن که تصدق کند آن را. پس هرگاه در حال احرام در حرم یکی از این کارها از او صادر شد علاوه بر قیمتی که باید تصدق کند

گوسفندی را هم باید ذبح کند از برای کفاره آن. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - هرگاه کسی در حال احرام شکست دست شکاری یا پای آن را به طوری که نتوانست بچرد، خواه در حرم باشد یا در خارج حرم، واجب است بر او ذبح کردن گوسفندی از برای کفاره آن و هرگاه شکست دست آن یا پای آن را و افاقه‌ای از برای آن شد که مشغول چریدن شد واجب است بر او ربع قیمت گوسفندی که تصدق کند آن را. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - هرگاه کسی در حال احرام شکست دست شکاری را یا پای آن را، یا مجروح کرد آن را و آن شکار رفت و از نظر او غائب شد و او ندانست که آیا آن شکار هلاک خواهد شد یا نه، پس واجب است بر او که گوسفندی را ذبح کند از برای کفاره آن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه کسی در حال احرام شکست دست یا پای شکاری را، پس هرگاه آن شکار با آن دست و پای شکسته راه می‌رود و چرامی کند و او می‌بیند، نباید گوسفندی ذبح کند و هرگاه آن شکار دست یا پای خود را بر زمین نمی‌گذارد و می‌رود و از نظر او غائب می‌شود، واجب است بر او که گوسفندی ذبح کند از برای کفاره آن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - جایز است در حال احرام کشتن مار و عقرب و زنبور و حیوانات درنده هرگاه از آن‌ها بترسد و رو به او بیایند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که در حال احرام بکشد شیری یا شغالی یا روباهی یا سایر درندگان را بدون این که از اذیت آن‌ها بترسد، واجب است بر او ذبح کردن گوسفندی را از برای کفاره آن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که در حال احرام بکشد موشی یا سنگ پستی یا سوسماری را واجب است بر او ذبح کردن بزغاله از برای کفاره آن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که مرغی مثل کبوتر را از مکه معظمه بیرون برد واجب است بر او که آن مرغ را برگرداند به مکه و واجب است که گوسفندی ذبح کند از برای کفاره آن که آن مرغ را بیرون برده از مکه، پس هرگاه آن مرغ بمیرد قیمت آن را باید تصدق کند علاوه بر گوسفندی که کشته. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - کسی که کبوترانی چند را داخل کند در مکه و بیرون برد آن‌ها را از مکه در حالی که آن‌ها زنده و بانشاط باشند، از برای هر کبوتری باید گوسفندی ذبح کند از برای کفاره بیرون بردن و کفایت نمی‌کند یک گوسفند از برای همه آن‌ها. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - هرگاه آهوئی یا مرغی ذبح شده را در مکه از برای کسی هدیه برند و او بخورد از آن شکار، قیمت آن شکار را باید تصدق کند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - اگر کسی در حال احرام در حرم مرغی را صید کند و آن را بگیرد بزند بر زمین و آن بمیرد، واجب است بر او تصدق کردن سه برابر قیمت آن مرغ یکی از برای کفاره احرام و یکی از برای حرمت حرم و یکی از برای اهانت او که آن را به زمین

زده. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند و این قیمت ها علاوه است بر گوسفندی که باید آن را ذبح کند از برای کفاره صید و خلافی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسئله - کسی که در حال احرام صید کند شتر مرغی را، خواه در حرم باشد یا در خارج حرم، واجب است بر او که نحر کند شتری را از برای کفاره آن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مگر آن که بعضی کافی دانسته اند نحر کره شتری را.

مسئله - کسی که در حال احرام صید کند کبوتری یا کبکی یا دراجی یا سایر مرغ هایی که به بزرگی آن ها باشند، پس هرگاه در خارج حرم صید کرده واجب است بر او که گوسفندی از برای کفاره آن ذبح کند و هرگاه در حرم صید کرده علاوه بر ذبح گوسفند قیمت آن صید را هم باید تصدق کند به جهت حرمت حرم. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که بکشد گنجشکی و صعوه ای و هر پرندۀ که به بزرگی آن ها باشد، بر او است مدی از طعام که آن را تصدق کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که بکشد جوجه مرغی را غیر از جوجه شتر مرغ، پس هرگاه در حال احرام در خارج حرم کشته، بره ای را باید ذبح کند که از شیر باز شده باشد و هرگاه در حرم کشته به علاوه ذبح بره قیمت آن جوجه را باید تصدق کند به جهت حرمت حرم. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که در حال احرام بکشد ملخی را و بخورد آن را بر او است ذبح کردن گوسفندی و هرگاه نخورد آن را بر او است تصدق کردن کفی از طعام. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که در حال احرام بکشد ملخ بسیاری را و نخورد آن ها را بر او است ذبح کردن گوسفندی. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که در حال احرام پایمال کند ملخ ها را، یا شتر او پایمال کند آن ها را، بر او است ذبح کردن گوسفندی مگر آن که ملخ بسیار باشند که احتراز از آن ها ممکن نباشد پس چیزی بر او نیست. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که در حال احرام بکشد زنبوری را که قصد اذیت او نکرده، بر او است که چیزی تصدق کند و هرگاه قصد اذیت او کرده چیزی بر او نیست.

مسئله - هرگاه جماعتی در حال احرام آتشی برافروزند از برای همین که مرغی و حیوانی دیگر در آن افتد و مرغی، حیوانی دیگر در آن افتاد، بر هریک از ایشان است که گوسفندی ذبح کنند. و هرگاه آتش را به این قصد نیافروخته اند و لکن به حسب اتفاق مرغی یا حیوانی دیگر در آن افتاد، ذبح یک گوسفند کفایت می کند از برای همه ایشان. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که در حال احرام فرار دهد کبوتران حرم را پس هرگاه بروند و برگردند به حرم، یک گوسفند باید ذبح کند از برای فرار دادن آن ها و هرگاه آن ها بروند از حرم و برگشتن آن ها را نبیند، از برای هر کبوتری گوسفندی باید ذبح کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که ببندد دری را بر روی کبوتری از کبوتران حرم تا آن هلاک شود، پس هرگاه در حال احرام بوده باید یک گوسفند ذبح کند و هرگاه در حال احرام نبوده باید قیمت آن کبوتر را تصدق کند و قیمت آن یک درهم است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - قیمت کبوتر حرم یک درهم است و قیمت جوجه آن نیم درهم است و قیمت تخم آن ربع درهم است. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - کسی که بگند بال کبوتری از کبوتران حرم را، یا بگند یکی از بال های آن را تصدق کند به فقیری چیزی را و مستحب است که با همان دستی که پر را کنده تصدق کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسأله - تصدقاتی که در صید کبوتران حرم باید کرد جایز است که به فقراء دهند یا دانه بخرند و به کبوتران حرم دهند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - هرگاه کسی در حال احرام صید کرد، پس اگر از روی خطا صید کرده از برای هر خطایی که در هر مرتبه کرده باید فداء بدهد و هرگاه از روی عمد صید کرده در مرتبه اول باید فداء بدهد اما در مرتبه دوم و سوم و بیشتر، فدای دنیاوی ندارد فینتقم الله منه فی الآخرة. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - کسی که بکشد صیدی را در حرم باید آن را دفن کند پس هرگاه دفن نکرد آن را دو کفاره باید بدهد یکی کفاره صید کردن و یکی کفاره دفن نکردن. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - کفاره مضاعف می شود به جهت صید و به جهت احرام و به جهت حرم تا آن که برسد به نحر کردن شتری. پس چون به نحر کردن شتری رسید به نهایت رسیده و بعد از آن بالاتر نمی رود. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

فصل دوم در کفارات تخم مرغ ها و امور متعلقه به آنها است و در آن چند مسأله است:

مسأله - هر مرغی که صید آن جایز نیست در حال احرام، خوردن تخم آن و شکستن آن هم جایز نیست. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که در حال احرام بشکند تخم شتر مرغ را در حالی که جوجه در آن جان دار شده و متحرکند، واجب است بر او که از برای هر تخمی شتری نحر کند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - کسی که بشکند تخم شتر مرغ را، یا بشکند حیوان سواری او آن را در حال احرام در حالی که جوجه در آن ها نباشد، کفاره آن این است که شتر نر مست را رها کند در میان شترهای ماده که به عدد تخم های شکسته باشند. پس هر قدر از شترهای ماده که حامله شدند و زاییدند و بچه های آن ها به عمل آمدند، آن بچه ها را باید نحر کند از برای کفاره. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - هرگاه غیر محرمی بفروشد تخم شتر مرغ را به کسی که در حال احرام است و او بخورد از آن‌ها، کفاره فروشنده این است که از برای هر تخمی در همی تصدق کند و کفاره آن که در حال احرام است و از آن تخم‌ها خورده این است که از برای هر تخمی یک گوسفند ذبح کند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - کسی که در حال احرام بشکند تخم‌های قطا را و آن مرغی است که از کبوتر قدری بزرگ‌تر است که به فارسی آن را سنگ‌اشکنک گویند. پس هرگاه در آن تخم‌ها جوجه‌های متحرک به وجود آمده‌اند از برای هر تخمی یک گوسفند باید ذبح کند خواه بره باشد یا بزغاله و هرگاه در آن تخم‌ها جوجه نباشد پس به عدد تخم‌هایی که شکسته باید در میان گوسفندهای بزینه ماده، گوسفندی نری رها کند از برای حامله کردن آن‌ها. پس هر قدر از گوسفندان که حامله شدند و زاییدند بچه‌های آن‌ها را باید ذبح کند از برای کفاره. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - کسی که در حال احرام بشکند تخم‌های کبوتر را پس هرگاه در آن تخم‌ها جوجه‌ها به وجود آمده از برای هر جوجه گوسفندی باید ذبح کند خواه بره باشد یا بزغاله و هرگاه در میان آن‌ها جوجه نباشد، پس کفاره آن‌ها قیمت آن‌ها است که دانه بخرد از برای کبوتران حرم و قیمت هر تخم کبوتری یک درهم است. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - هرگاه سایر تخم‌های سایر مرغ‌هایی که صید آن‌ها جایز نیست شکسته شود در حال احرام، کفاره آن‌ها قیمت آن‌ها است که تصدق کنند بر فقرا یا دانه بخرند از برای کبوتران حرم. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - هر کفاره که به صید تعلق گیرد در حال احرام که باید نحری کنند یا ذبحی کنند، پس هرگاه احرام از برای حیج است مکان نحر و ذبح در منی است و هرگاه احرام از برای عمره است خواه عمره مفرده و خواه عمره تمتع باشد مکان نحر و ذبح در مکه معظمه است و بهتر آن است که در برابر خانه کعبه باشد چنان که در آیه شریفه فرموده هَذَا بَالِغُ الْكَعْبَةِ و در رجحان این امر خلافی نیست و جایز است که در منزل خود و در هر مکانی که میسر شد ذبح یا نحر کنند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

فصل سوم در بدل‌های کفارات مذکوره و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسأله است:

مسأله - کسی که باید شتری نحر کند از برای کفاره و شتری نیابد که نحر کند، پس شصت مسکین را طعام دهد و به هر مسکینی یک مد از طعام دهد و هرگاه نیابد چیزی که طعام دهد هجده روز روزه بگیرد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - کسی که باید گاوی بکشد از برای کفاره و گاوی نیابد، پس سی مسکین را طعام دهد به هر مسکینی یک مد از طعام پس هرگاه نیابد چیزی که اطعام کند پس نه روز روزه بگیرد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - کسی که باید گوسفندی ذبح کند از برای کفاره و نیابد گوسفندی را پس ده مسکین را طعام دهد به هر مسکینی یک

مُد از طعام. پس هر گاه نیابد چیزی را که اطعام کند پس سه روز روزه بگیرد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - و قسمی دیگر از ابدال این است که قیمت شتر را طعام بخرند و به شصت مسکین هر مسکینی یک مد از طعام دهند. پس هر گاه قیمت شتر از اطعام شصت مسکین زیاد آمد آن زیادی مال خود مکفر است و هر گاه قیمت شتر از اطعام شصت مسکین کم آمد به همان قدر اکتفا کنند و واجب نیست که شصت نفر تمام باشند. و هر گاه بخواهند روزه بگیرند، مقابل هر یک مدی از طعام یک روز روزه بگیرند. پس هر گاه قیمت شتر از شصت مد طعام بیشتر است همان شصت روز را روزه بگیرند نه بیشتر و هر گاه قیمت شتر از شصت مد طعام کم تر است به قدر همان ها روزه بگیرند در مقابل هر یک مدی یک روز روزه. و هم چنین در مقامی که کفاره آن کشتن گاو است از قیمت آن طعام بخرند و اطعام مساکین کنند و به هر مسکینی یک مد از طعام دهند یا در مقابل هر مدی یک روز روزه بگیرند. و هم چنین در مقامی که کفاره آن ذبح گوسفند است از قیمت گوسفند طعام بخرند و اطعام مساکین کنند به هر مسکینی یک مد از طعام یا در مقابل هر یک مدی یک روز روزه بگیرند. و بعضی از فقهاء ترتیب را شرط دانسته‌اند به طوری که در سه مسأله سابقه بر این مسأله گذشت و بعضی به تخییر قائل شده‌اند که هر یک از فداء یا اطعام مساکین یا روزه داشتن را بخواهند بجا آورند مختارند نظر به ظاهر آیه شریفه فجاء مثل ذلک من النعم، او اطعام مساکین، او عدل ذلک صیاماً و آنچه از احادیث معلوم می‌شود ترتیب است چنان که در صریح احادیث وارد شده چنان که در مسائل ثلثه سابقه گذشت و چنان که در حدیثی دیگر می‌فرمایند در باب تخم شتر مرغ که رها کند فحل را در میان شترهای ماده، به عدد تخم‌های شکسته شده پس هر قدری که زاییدند بچه‌های آن‌ها هدی‌اند و هر گاه نزاییدند چیزی بر او نیست. پس کسی که نیابد شتری را پس بر او است از برای هر تخمی گوسفندی. پس اگر نیابد گوسفندی را تصدق کند بر ده مسکین هر مسکینی مدی از طعام. پس اگر قادر نباشد بر تصدق دادن پس سه روز روزه بگیرد. باری و از برای هر مسکینی دومد از طعام هم وارد شده و زیاده محمول بر فضیلت است. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

فصل چهارم در کفارات استمتاع و امور متعلقه به آن‌ها است و در آن چند مسأله است:

مسأله - کسی که مهیا شده از برای احرام و تلبیه نگفته، یا اشعار و تقلید نکرده، تزویجی کند یا زنی بگیرد یا جماعی کند، کفاره بر او نیست. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که از روی جهل و نادانی یا از روی فراموشی در حال احرام جماع کند چیزی بر او نیست و مانند روزه‌داری است که در ماه رمضان از روی فراموشی جماع کند و کفاره بر او نیست. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هر گاه کسی در حال احرام زنی از برای خود عقد کند و دخول کند بر او و بداند که جایز نیست از برای او عقد کردن و زن گرفتن در حال احرام، واجب است بر او نحر کردن شتری و هر گاه زن می‌داند که مرد محرم است و می‌داند که عقد کردن در حال احرام جایز نیست، واجب است بر او هم نحر کردن شتری از برای کفاره این کار اگر چه خود آن زن در حال

احرام نباشد و هرگاه زن در حال احرام نباشد و نداند که مرد محرم است، یا نداند که عقد کردن در حال احرام جایز نیست کفاره بر او واجب نیست. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسئله - هرگاه غیر محرمی عقد کند زنی را از برای محرمی و آن محرم دخول کند به آن زن، پس در صورتی که هر سه بدانند که عقد کردن جایز نیست در حال احرام، واجب است بر هر یک از ایشان که شتری نحر کند از برای کفاره این کار اگرچه زن در حال احرام نباشد. و هرگاه زن نمی داند که مرد محرم است یا نمی داند که عقد کردن در حال احرام جایز نیست کفاره بر او واجب نیست و نباید شتری نحر کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسئله - کسی که در حال احرام جماع کند و بداند که حرام است بر او جماع کردن، واجب است بر او که شتری پنج ساله یا به شش که فربه باشد نحر کند از برای کفاره این کار، و هرگاه عاجز باشد از این پس اطعام کند شصت مسکین را به هر مسکینی یک مد از طعام، و هرگاه از این هم عاجز باشد هجده روز روزه بگیرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که اکراه کند زن را به جماع کردن در حال احرام، دو شتر باید نحر کند از برای کفاره، یکی از برای خود و یکی از برای زن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه زن کراهتی نداشته باشد از جماع کردن، بر خود او واجب است که شتری نحر کند از برای کفاره. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که از روی علم و تذکر در حال احرام جماع کند پیش از وقوف در مشعر واجب است بر او که شتری نحر کند از برای کفاره و باقی اعمال حج را بجا آورد و در سال آینده اعاده کند حج را. و هرگاه زن متابعت کرده او را در جماع از روی علم و تذکر و او را اکراه نکرده بر آن، بر زن هم واجب است که شتری نحر کند از برای کفاره خود و باقی اعمال حج را بجا آورد و در سال آینده حج را اعاده کند. و هرگاه اکراه کرده زن را به جماع، باید دو کفاره بدهد و دو شتر نحر کند و کفاره بر خود زن واجب نیست و حج خود را نباید اعاده کند در سال آینده. چنان که در احادیث وارد شده و بیشتر از فقهاء فتوی به آن داده اند و بعضی این احکام را در جماع قبل از وقوف به عرفات جاری کرده اند و دلیل محکمی ندارند.

مسئله - کسی که بعد از وقوف در مشعر الحرام از روی علم و تذکر جماع کند واجب است بر او که شتری نحر کند از برای کفاره و نباید اعاده کند حج را در سال آینده، و هرگاه اکراه نکرده زن را بر جماع بر او هم واجب است نحر کردن شتری و هرگاه اکراه کرده او را باید دو شتر نحر کند یکی از برای خود و یکی از جانب زن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسئله - کسی که از روی علم و تذکر جماع کند در غیر فرج در حال احرام، واجب است بر او که شتری نحر کند از برای کفاره این کار و نباید اعاده کند حج را در سال آینده. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسئله - هرگاه کسی که محرم نیست جماع کند با زن خود در حال احرام، پس اگر زن بدون اذن او محرمه شده چیزی بر او نیست و هرگاه به اذن او محرمه شده بر او است نحر کردن شتری یا کشتن گاوی و هرگاه ندارد، گوسفندی ذبح کند یا روزه

بگیرد یا تصدقی بدهد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند و از اشتراط اذن معلوم می شود که حج، حج واجب نیست چرا که در حج واجب اذن زوج شرط نیست.

مسئله - هرگاه کسی که محرم نیست جماع کند با کنیز خود که در حال احرام است، پس اگر اذن به او نداده در احرام، چیزی بر او واجب نیست و اگر اذن داده او را در احرام، باید شتری نحر کند از برای کفاره این کار. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که در عمره مفرده پیش از آن که از طواف و سعی فارغ شود جماع کند با اهل خود، واجب است بر او که شتری نحر کند از برای کفاره این کار و عمره او باطل است و بر او است که در مکه معظّمه بماند تا ماه آینده پس از مکه برود به بعضی از مواقیت و در آن جا محرم شود و برگردد به مکه معظّمه و عمره خود را به انجام رساند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه متمتع پیش از آن که طواف کند جماع کند، واجب است بر او که شتری پنج ساله پا به شش نحر کند و هرگاه جاهل به مسئله است چیزی بر او نیست. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - هرگاه کسی که اضحیه خود را کشته جماع کند پیش از آن که زیارت کند کعبه را، واجب است بر او که شتری نحر کند از برای کفاره این کار. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که جماع کند پیش از آن که طواف نساء را بجا آورده باشد، واجب است بر او که شتری نحر کند از برای کفاره هرگاه دارا است و هرگاه نتواند، گاوی بکشد، و هرگاه نتواند گوسفندی ذبح کند و هرگاه جاهل به مسئله است و نمی داند که پیش از طواف نساء جماع جایز نیست، کفاره بر او واجب نیست. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه متمتع بعد از طواف و سعی جماع کند پیش از آن که تقصیر بجا آورده باشد، واجب است بر او که شتری نحر کند یا گاوی بکشد از برای کفاره این کار و هرگاه بیوسد زن خود را پیش از تقصیر کردن، باید خونی بریزد اگر چه به ذبح کردن گوسفندی باشد و هرگاه نداند که پیش از تقصیر جماع جایز نیست کفاره بر او واجب نیست. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه مرد از احرام فارغ شده و زن او در حال احرام است و در این حال جماع کند، واجب است که شتری نحر کند و شوهر او از برای او نحری کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه کسی در طواف نساء پنج دور زده جماع کند، غسل کند و دوشو دیگر را به انجام رساند و کفاره بر او نیست به جز استغفار. چنان که در احادیث وارد شده و بیشتر از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - هرگاه کسی در طواف نساء چهار شو ط کرده جماع کند، غسل کند و سه دور دیگر را به انجام رساند و استغفار کند و کفاره بر او واجب نیست. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - هرگاه کسی در طواف نساء بعد از سه دور و کم تر جماع کند، غسل کند و طواف را از سر گیرد و هفت شو طواف کند و یک شتر نحر کند از برای کفاره این کار. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسئله - هرگاه کسی با زن خود بازی کند در حال احرام تا آن که انزال کند، واجب است بر او که شتری نحر کند از برای کفاره این کار. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که نظر کند به اهل خود در حال احرام از روی شهوت تا آن که انزال کند، واجب است بر او که از برای کفاره این کار شتری نحر کند هرگاه دارا است، یا گاوی بکشد هرگاه حال او متوسط است، یا گوسفندی ذبح کند اگر فقیر است. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کسی که نظر کند به اهل خود در حال احرام و تعمّد نکند و از روی شهوت نباشد و اتفاق افتد که انزال کند و منی از او خارج شود، کفاره بر او واجب نیست. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که بیوسد اهل خود را در حال احرام از روی شهوت، باید شتری نحر کند و هرگاه بدون شهوت بیوسد باید گوسفندی ذبح کند از برای کفاره. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - هرگاه کسی بعد از طواف نساء بیوسد اهل خود را پیش از آن که آن زن طواف نساء بجا آورده باشد، باید گوسفندی ذبح کند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - هرگاه کسی در حال احرام پیاده کند اهل خود را از روی شهوت پس از انزال کند و منی از او جدا شود، باید شتری نحر کند و هرگاه از روی شهوت نباشد و لکن چون او را گرفت که پیاده کند یا سوار کند منی از او خارج شد، یا مذي از او بیرون آمد کفاره بر او واجب نیست. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کسی که در حال احرام پیاده کند اهل خود را یا سوار کند از روی شهوت، باید گوسفندی ذبح کند از برای کفاره شهوت اگرچه منی یا مذي از او خارج نشود. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - هرگاه کسی در عمره تمتع بیوسد اهل خود را پیش از تقصیر، پس هرگاه هیچ یک تقصیر نکرده اند، هریک یک گوسفند باید ذبح کنند و هرگاه زن تقصیر کرده و مرد تقصیر نکرده، مرد باید یک گوسفند ذبح کند از برای کفاره. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - باکی نیست که در حال احرام مادر خود را بیوسد چرا که آن از روی رحمت است نه از روی شهوت. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که نظر کند به فرج اهل خود یا به فرج کنیز خود بعد از سر تراشیدن و پیش از طواف کردن، کفاره بر او واجب نیست. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کسی که در حال احرام وصف کنند از برای او زن خوش رویی را، یا بشنود مردی به کیفیتی جماع کرده که موجب نعوذ او شده، یا صدای زنی را بشنود و انزال کند و منی از او جدا شود، کفاره بر او واجب نیست. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کسی که در حال احرام استمناء کند و با آلت خود بازی کند تا منی از او جدا شود، عمل او قبیح تر است از عمل کسی که در حال احرام جماع کرده پس واجب است بر او که شتری نحر کند از برای کفاره این کار و باید اعاده کند حج خود را در

سال آینده هر گاه این عمل در وقتی از او سرزده که اگر در آن وقت جماع می کرد باید حج را اعاده کند در سال آینده. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسأله - هر گاه زنی اعمال حج را در حال حیض بجا آورد و غسل حیض نکند و حیا مانع او شود که از حالت خود خبر دهد، پس شوهر او با او جماع کند واجب است بر او که شتری نحر کند از برای کفاره و حج خود را اعاده کند در سال آینده و کفاره بر شوهر او واجب نیست. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که در حال احرام نظر کند به زن اجنبیه پس انزال کند و منی از او جدا شود، واجب است بر او که شتری پنج ساله پا به شش نحر کند، یا گاوی بکشد و هر گاه نیابد، گوسفندی ذبح کند از برای کفاره. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسأله - کسی که در حال احرام نظر کند به ساق زنی پس انزال کند و منی از او خارج شود، پس اگر دارا است باید شتری نحر کند و اگر حالت او متوسط است گاوی بکشد و اگر فقیر است گوسفندی ذبح کند از برای کفاره. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

فصل پنجم در سایر کفارات و امور متعلقه به آنها است و در آن چند مسأله است:

مسأله - جدال در حج، گفتن «لا والله» و «بلی والله» است یعنی فلان امر چنین نیست به خدا قسم و چنان است به خدا قسم. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هر گاه کسی در حال احرام قسم یاد کرد یک مرتبه یا دو مرتبه در یک مجلس و قسم او صدق است، کفاره بر او واجب نیست. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسأله - کسی که در حال احرام در مجلس واحد سه مرتبه قسم یاد کند و قسم او صدق باشد، گوسفندی باید ذبح کند از برای کفاره قسم. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که در حال احرام قسمی یاد کند و قسم او کذب باشد و از روی تعمد به ناحق قسم یاد کند اگر چه یک مرتبه باشد، شتری باید نحر کند از برای کفاره آن یا گاوی بکشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که در حال احرام فحش دهد پس هر گاه از روی عمد نیست استغفار کند و هر گاه از روی عمد است باید گاوی بکشد از برای کفاره آن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هر گاه دو نفر در حال احرام جنگ کنند و کار آنها به زد و خورد انجامد، بر هریک از آنها واجب است که خونی بریزند و اقل آن این است که هریک گوسفندی ذبح کنند از برای کفاره. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسأله - هر گاه کسی در حال احرام بخورد غذایی را که در آن زعفران و ادویه خوشبو است، پس اگر از روی علم و تعمد است باید ذبح کند گوسفندی را از برای کفاره و هر گاه از روی نادانی و غفلت خورده کفاره بر او واجب نیست و مستحب است که

چون بخواهد از مکه بیرون رود درهمی بدهد و خرما بخرد و تصدق کند از برای چیزی که بر او وارد شده در حال احرام از روی غفلت و نادانی. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسئله - هرگاه کسی در حال احرام دست بمالد به چیز خوشبویی از روی فراموشی، دست خود را بشوید و تلبیه بگوید. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه کسی قرحه‌ای داشته باشد و مداوا کند آن را به روغن بنفشه، پس هرگاه از روی نادانی کرده تصدق کند به یک مسکینی و هرگاه از روی علم و عمد کرده باید گوسفندی ذبح کند از برای کفاره آن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه محرمی سر خود را بپوشاند، پس هرگاه از روی فراموشی است از سر خود بپندازد ساتر را و تلبیه بگوید و هرگاه از روی عمد است طعام دهد مسکینی را. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - هرگاه کسی در حال احرام سایه‌بانی از برای خود قرار دهد از برای رفع اذیت آفتاب و باران، باید گوسفندی ذبح کند از برای کفاره، یا از برای هر روزی یک مد از طعام تصدق کند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - کسی که در احرام حج و احرام عمره هر دو سایه‌بان از برای خود قرار دهد، دو گوسفند باید ذبح کند یکی از برای حج و یکی از برای عمره. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه کسی بپوشد جامه‌ای را که در حال احرام نباید پوشید مثل قبا و پیراهن، پس اگر از روی فراموشی پوشیده چیزی بر او نیست و هرگاه از روی عمد پوشیده گوسفندی باید ذبح کند از برای کفاره آن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه کسی محتاج شود به پوشیدن جامه‌های متعدد، مثل این که هم پیراهن بپوشد و هم ارخالق و هم قبا، از برای هر یکی یک گوسفندی باید ذبح کند و کفایت نمی‌کند یک گوسفند از برای همه آن‌ها. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه کسی در حال احرام ناخن خود را بگیرد از روی نادانی یا فراموشی کفاره بر او واجب نیست و اگر از روی دانایی و عمد گرفت، پس هرگاه ناخن یک انگشت را گرفت یک مد از طعام باید تصدق کند و هرگاه از دو انگشت ناخن گرفت دو مد باید تصدق کند و به همین نسق از برای گرفتن ناخن هر انگشتی یک مد از طعام باید بدهد تا برسد به گرفتن ده انگشت از هر دو دست، پس باید گوسفندی از برای کفاره ذبح کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست مگر آن که در بعضی از احادیث به جای مد از طعام، قبضه‌ای از طعام فرموده‌اند.

مسئله - هرگاه کسی تمام ناخن‌های دست و پا را گرفت، پس اگر در یک مجلس تمام را گرفته یک گوسفند کفایت می‌کند و اگر ناخن‌های دست‌ها را در مجلسی گرفته و ناخن‌های پا را در مجلسی دیگر گرفته، دو گوسفند باید ذبح کند یکی از برای کفاره ناخن‌های دست‌ها و یکی از برای کفاره ناخن‌های پاها. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه کسی در حال احرام به فتوای شخصی ناخن گرفت و انگشت او مجروح شد و خون بیرون آمد، آن شخص صاحب فتوی باید یک گوسفند ذبح کند از برای کفاره. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - هرگاه کسی در حال احرام در حال وضو ساختن و غیره دست بمالد به سر و ریش خود و چند مویی کنده شود بدون تعمّد، کفاره بر او نیست و هرگاه مبالغه کرد در دست مالیدن از روی عمد و چند مویی کنده شد، مسکینی را طعام دهد و سیر کند، و مدی از طعام و دو کف از طعام هم وارد شده. و چندان خلافی در آن نیست.

مسأله - هر کسی که در حال احرام سر خود را بترشد به جهت زیادتی شپش و اذیت آن‌ها، یا به جهت مرضی و اذیتی دیگر، پس واجب است بر او که از برای کفاره سر تراشیدن سه روز روزه بگیرد یا تصدق کند بر شش مسکین به هر مسکینی دو مد از طعام، یا گوسفندی ذبح کند و به مساکین قسمت کند و خود او از آن نخورد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسأله - کسی که در حال احرام بکند موی زیر بغل خود را، پس هرگاه از روی جهل و نادانی یا فراموشی کنده کفاره بر او واجب نیست و هرگاه از روی علم و عمد کنده باید گوسفندی از برای کفاره ذبح کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه کسی در حال احرام دندان خود را بکند و خون جاری شود، باید گوسفندی ذبح کند از برای کفاره آن. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - هرگاه کسی در حال احرام شپشی را بگیرد و بیندازد یا بکشد از روی عمد، کفی از طعام تصدق کند و هرگاه از روی فراموشی باشد چیزی بر او نیست. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه کسی در حال احرام بشکند از درخت‌های حرم شاخه‌ای را غیر از درخت‌های میوه و غیر از نخل خرما، قیمت آن را باید تصدق کند و هرگاه درخت بزرگی را بکند، باید گاوی از برای کفاره آن بکشد و گوشت آن را بر مساکین تصدق کند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - هر کفاره که از برای صید است هدی آن و حیوانی را که باید کشت باید در مکه و منی باشد چنان که فرموده هدایاً بالغ الکعبة مگر آن که در احادیث اذن داده‌اند که هرگاه در منزل خود هم بکشد کفایت می‌کند اما کفاره غیر صید در همان جایی که موجب آن اتفاق افتاده آن حیوان را باید کشت و تصدق کرد و واجب نیست که آن را ببرند و در مکه یا در منی بکشند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

فصل ششم در احکام کسانی است که حج از ایشان فوت شده به جهت مانعی که روی داده از دشمنی یا مرضی یا عجزی و امور متعلقه به آن و در آن چند مسأله است:

مسأله - هرگاه دشمنی مانع شود کسی را که در حال احرام است از رسیدن مکه و منی و عرفات و از ترس دشمن نتواند خود را به آن جا برساند، پس در همان مکانی که مانع از برای او روی داده هدی خود را باید بکشد و تقصیر کند، پس از احرام بیرون می‌رود و حلال می‌شود از برای او آن چه حرام کرده بود بر خود در حال احرام، حتی جماع کردن خواه احرام او از برای حج

باشد یا از برای عمره خواه واجب باشد هریک از آنها یا مستحب پس برمی گردد به وطن خود و در سال آینده برمی گردد به مکه معظمه و حج خود را بجای آورد اگر واجب است به قصد وجوب و اگر مستحب است به طور استحباب. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسأله - هرگاه کسی در حال احرام مریض شود و نتواند خود را به مکه معظمه و منی و عرفات رساند، باید هدی و قربانی خود را بفرستد به مکه یا به منی که در آن جا آن را بکشند. پس او بر حال احرام باید باقی باشد تا آن که هدی او به محل خود برسد و کشته شود پس اگر احرام او از برای حج است محل هدی منی است و اگر احرام او از برای عمره است محل هدی او مکه معظمه است. پس با کسانی که هدی خود را به آنها و امی گذارد مواعده می کند که فلان روز هدی او را در محل خود بکشند. پس چون به سر وعده رسید باید تقصیر کند و از احرام بیرون آید و حلال می شود از برای او آن چه را که در حال احرام بر خود حرام کرده بود مگر جماع کردن پس باید از جماع احتراز کند خواه مرد باشد یا زن تا آن که در سال آینده برگردد به مکه معظمه و اعمال حج را بجا آورد هرگاه حج واجب بر ذمه او قرار گرفته و هرگاه حج واجب بر ذمه او نیست مستحب است از برای او معاودت و حج کردن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسأله - هرگاه کسانی که هدی را به ایشان واگذارده اند برگردند و پول او را پس دهند و بگویند هدی نیافتیم و نکشتیم، کفار بر محرم نیست از برای چیزهایی که بر خود حلال کرده لکن در سال آینده باید به کسی واگذارند که از برای او هدی را در محل خود بکشد و احتراز کند از چیزهایی که احتراز از آنها در حال احرام لازم است تا وقتی که هدی او در محل خود کشته شود هرگاه مانعی از رفتن خود او باشد، یا حج واجبی بر ذمه او نباشد و الا باید خود او هدی خود را در محل خود در معاودت بجا آورد. چنان که از احادیث معلوم می شود و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - هرگاه مریضی که هدی خود را به کسی واگذارده خفتی از برای خود یافت که می تواند برود به مکه معظمه، باید برود. پس هرگاه رسید به مکه معظمه پیش از آن که هدی او را کشته باشند به طوری که می تواند اعمال خود را بجای آورد، پس اعمال خود را باید بجا آورد و هدی خود را بکشد و حج او تمام است و هرگاه وقتی که رسید به مکه معظمه هدی او را کشته اند و وقتی از برای او باقی نمانده که اعمال حج را بجا آورد، باید در سال آینده حج کند و هرگاه بمیرد پیش از رسیدن به سال آینده باید ولی او یا غیر او به نیابت او از برای او حج کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه کسی که دشمنی مانع او شده بود از رسیدن به مکه معظمه رفع مانع از او شد و گمان کرد که می تواند به حج برسد، باید برود به مکه معظمه. پس هرگاه در روز عرفه یا شب عید رسید به عرفات یا به مشعر الحرام و وقوف اختیاری یا وقوف اضطراری هریک از عرفات و مشعر را دریافت، یا وقوف اضطراری مشعر را دریافت، می رود به منی پس رمی می کند و ذبح می کند و سر خود را می تراشد و باقی اعمال حج را بجای آورد و حج او تمام و صحیح است. و هرگاه وقوف اضطراری مشعر را دریافت و وقتی که رسید وقت گذشته، پس باید در سال آینده حج کند اگر حج واجبی بر ذمه او است و الا اگر بخواهد به طور استحباب پس اگر حج او حج تمتع یا حج قران بوده باید طواف و سعی بجا آورد و سر خود را بتراشد و هدی

خود را بکشد و اگر حج او حج افراد بوده هدی بر او واجب نیست و به عمره مفرده از احرام بیرون می‌آید. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسئله - هرگاه مریضی که هدی خود را به کسی واگذارده که در محل آن بکشد نتراشیدن سر او را اذیت کند تا وقتی که هدی او به محل خود برسد، در همان مکانی که هست گوسفندی ذبح کند و تصدق کند، یا طعامی را تصدق کند برشش مسکین هر مسکینی نصف صاع و سر خود را بتراشد، یا آن که سه روز روزه بگیرد از برای کفاره سر تراشیدن. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - کسی که در یکی از مواقیت از برای عمره تمتع محرم شد و در روز عید رسید به مکه معظمه، پس باید قطع کند تلبیه گفتن را و با احرام خود باقی بماند در مکه معظمه تا آن که ایام تشریق بگذرد پس طواف و سعی بجا آورد و سر خود را بتراشد و هرگاه هدی به همراه خود آورده بکشد و به عمره مفرده از احرام بیرون آید و برگردد به منزل خود و واجب است بر او که در سال آینده حج کند اگر حج واجبی بر ذمه او قرار گرفته و مستحب است که در سال آینده حج کند اگر حج واجبی بر ذمه او نیست. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسئله - مستحب است از برای کسی که حج واجبی بر ذمه او نیست این که هدی از برای خود به کسی دهد و با او مواعده کند که در فلان روز هدی او را اشعار یا تقلید کند و آن را در محل خود بکشد. پس چون روز موعود رسد این شخصی که هدی خود را فرستاده امساک کند از آن چه محرم از آن باید امساک کند و اجتناب کند از آن چه محرم باید از آن اجتناب کند تا روز عید اضحی. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مانعی نیست که شخص در هر سال حج کند به این معنی که چون کسی از برادران دینی به حج رود قیمت یک قربانی به او دهد که او قربانی را بخرد و از او خواهش کند که هفت دور به گرد خانه کعبه طواف کند و قربانی را از جانب او بکشد و این شخص در روز عرفه جامه پاکیزه بپوشد و برود به مسجدی و تا غروب آفتاب مشغول عبادت و دعا خواندن باشد. پس هرگاه هر سال این کار را بکند هر سال حج کرده و معنی فقره دعاء که فرموده‌اند و ارزقنی حج بیتک الحرام فی عامی هذا و فی کل عام در حق او صدق خواهد بود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه آن کسی که هدی یا قیمت هدی را به او سپرده‌اند خلاف کند، کفاره بر شخص سپارنده نیست و او به ثواب خود خواهد رسید. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مطلب دهم در آداب دخول حرم و دخول مکه معظمه و امور متعلقه به آن است و در آن دو فصل است:

فصل اول در آداب دخول حرم است و در آن چند مسئله است:

مسئله - مستحب است که چون رسیدند به حرم پیاده شوند اگر سواره‌اند و غسل کنند و نعلین خود را به دست‌های خود بگیرند و ساعتی با پای برهنه در حرم راه روند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - جایز است که چون داخل حرم شدند از چاه میمون یا از چاه فح غسل کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که گیاهی که آن را «اذخر» می گویند بچونند از برای خوشمزه شدن دهن در حرم و مرخص فرموده اند که آن گیاه را از حرم بچینند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز است که در حرم ارخاء عنان حیوان کنند از برای چریدن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - درختی که غیر از نخل و میوه ها است که از غرس و زرع انسان نیست هرگاه اصل آن در حرم باشد و فرع آن در خارج حرم، یا اصل آن در خارج حرم باشد و فرع آن در حرم، حرام است قطع کردن از آن و کندن آن مثل سایر گیاه های حرم سوای آن چه استثناء شده. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که داخل حرم شد ایمن است و جایز نیست آزار و اذیت او و لکن هرگاه کسی در خارج حرم کسی را کشته باشد و داخل حرم شود، او را آب نمی دهند و اطعام نمی کنند و با او تکلم نمی کنند و با او خرید و فروش نمی کنند و اذیت او نمی کنند تا آن که از حرم بیرون رود. پس چون بیرون رفت از او قصاص می کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که در حرم قتل کرد یا دزدی کرد و حرمت حرم را رعایت نکرد، در حرم حدود الهی را بر او جاری می کنند چرا که او حرمت حرم را رعایت نکرده. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز نیست در حرم مطالبه طلب از مدیون کردن بلکه بر او سلام کنند و او را نترسانند تا آن که از حرم بیرون رود آن گاه مطالبه کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز نیست در حرم آلات حرب بر خود بستن مگر در وقت خوفی و ضرورتی و جایز است همراه داشتن آلات حرب و پنهان کردن آن ها در میان جوال و خورجین. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکروه است خواندن اشعار در حرم اگرچه حق باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است ازاله کردن خار و خاشاک از میان راه های حرم و راه مکه معظمه. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که در حرم دفن شود ایمن است از خوف ها و فزع روز قیامت اگرچه گناه کار باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکروه است بیرون رفتن از حرم پیش از ادای نماز ظهر. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

فصل دوم در آداب دخول مکه معظمه و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسأله است:

مسأله - مستحب است غسل کردن از برای داخل شدن در مکه معظمه و کسی که غسل کرد و خوابید پیش از داخل شدن در آن، مستحب است که اعاده کند غسل را. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - سزاوار است احترام مکه معظمه چرا که آن حبیب خدا است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - ثواب تسبیح و قرائت قرآن و روزه گرفتن در مکه معظمه مضاعف می شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسانی که از راه مدینه طیبه به مکه معظمه می‌روند مستحب است از برای ایشان که از بالای مکه از عقبه مدینین داخل شوند و از پایین مکه از ذی طوی بیرون روند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مستحب است که با خضوع و خشوع و سکینه و وقار داخل مکه معظمه شوند و با تکبر و تجبر وارد نشوند و لباس‌های کهنه بپوشند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مستحب است که از باب بنی شیبه داخل مسجدالحرام شوند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مستحب است مسواک کردن از برای نزدیک شدن به خانه کعبه. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مستحب است بسیار نماز کردن در مسجدالحرام و افضل مواضع آن در مابین باب و حجرالاسود است که آن را حطیم می‌گویند و آن موضع افضل مواضع روی زمین است بعد از کربلای معلی و بعد از حطیم افضل مواضع حجر اسماعیل علیه السلام است خصوص در زیر ناودان و بعد از حجر افضل مواضع مابین رکن شامی و باب است و بعد از آن افضل مواضع در خلف مقام ابراهیم علیه السلام است و در هریک از این مواضع هر جا که نزدیک تر به خانه کعبه باشد افضل است. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - مستحب است که پیش از وقت حج وارد به مکه معظمه شوند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - سکنای در مکه معظمه به جهت ترس از آن که معصیتی و ظلمی در آن مکان شریف از انسان سرزند و قساوت قلب حاصل شود خوب نیست و هرگاه در مکانی دیگر سکنای شخص باشد موجب شوق به زیارت خانه خدا بیشتر خواهد بود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - جایز نیست اجاره دادن خانه‌های مکه به حاجیان و منع کردن ایشان در منزل کردن در آن‌ها و در قراردادن از برای دروازه آن‌ها چرا که خداوند عالم جلّ شأنه فرموده سواء العاکف فیه و الباد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - واجب است احترام خانه کعبه و مسجدالحرام و جایز نیست که خاک و سنگریزه آن را بیرون برند و هرگاه بیرون بردند واجب است که برگردانند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مکروه است نشستن در مسجدالحرام مقابل خانه کعبه به این‌طور که زانوهای بلند کنند و ساق‌های پاها را بر آن‌ها بچسبانند و بادست‌ها آن‌ها را نگاه دارند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که در مسجدالحرام احداث حدیثی کرد سر او را باید کوبید به ضرب شدیدی و هرگاه در خانه کعبه چنین کاری را کرد باید او را کشت. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - جایز نیست تصرف کردن در حلی و زیور کعبه چنان که رسول خدا صلی الله و علیه وآله تصرف نکرد در آن‌ها و آن‌ها را برقرار خود گذارد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه کسی وصیت کرد یا نذری کرد از برای کعبه، باید داد آن را به حاجیانی که در بین راه مکه مال ایشان و حیوان سواری ایشان تلف شده. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسأله - جایز است تبرک جستن به پوش کعبه و جامه آن و گرفتن قطعات آن از خدمه آن و منتفع شدن از آن‌ها ولیکن میت را به آن کفن نباید کرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است متعلق شدن به جامه کعبه و گرفتن آن و دعا کردن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است نظر کردن به خانه کعبه چرا که کفار گناهان است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است آشامیدن آب زمزم چرا که آن را از برای هر قصدی که بیاشامند همان اثر را می‌کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مطلب یازدهم در طواف و امور متعلقه به آن است و در آن چند فصل است:

فصل اول در اقسام طواف است و در آن چند مسأله است:

مسأله - طواف عبارت است از دور زدن به دور خانه کعبه هفت دور که ابتدای هر دوری از حجرالاسود و مقابل آن باشد و ختم هر دوری هم به آن و مقابل آن باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - طواف‌هایی که در اصل شرع از برای مستطیع واجب شده سه طواف است یکی از برای حج و یکی از برای عمره و یکی از برای نساء. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - در هر حجی و در هر عمره‌ای طواف نساء هست مگر در عمره‌ای که تمتع به آن به سوی حج می‌کنند که بعد از طواف و سعی و تقصیر، مباشرت با زن حلال می‌شود بدون طواف نساء. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسأله - طواف‌هایی که به نذر و شبه نذر بر خود واجب کرده‌اند عدد آن‌ها بر حسب آن است که بر خود قرار داده‌اند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - طواف‌های مستحبی حد و حصر ندارد و هر قدر بخواهند طواف کنند از برای خود و از برای ائمه طاهرين عليهم السلام و سایر مؤمنین و مؤمنات جایز و مستحب است و به عدد ایام سال در هر سالی سیصد و شصت طواف مستحب است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - طواف عمره تمتع پیش از طواف حج تمتع است و طواف حج مفرد و حج قرآن پیش از طواف عمره است و طواف نساء بعد از طواف حج و عمره است در حال اختیار. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - طواف نساء واجب است بر جمیع حج کنندگان از مرد و زن و پیر و جوان و خواجه، یعنی کسی که آلات رجولیت او را قطع کرده باشند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

فصل دوم در کیفیت طواف و واجبات آن است و در آن چند مسأله است:

مسأله - نیت تقرب مانند روح است و طواف مانند بدن، و بدون آن طواف باطل است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - در اقسام طواف ها باید خانه کعبه به سمت چپ طواف کننده باشد و ابتدای هر دوری از حجر الاسود و مقابل آن باید باشد و انتهای هر دوری به حجر الاسود و مقابل آن باید باشد و به غیر از این طور طواف باطل است به جمیع اقسام آن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - محل طواف باقسامه در مابین خانه کعبه و مقام ابراهیم علیه السلام باید باشد به طوری که در جمیع جوانب فاصله در میان طواف کننده و خانه کعبه بیشتر از فاصله مابین خانه کعبه و مقام نباشد که اگر بیشتر باشد اقسام طواف ها باطل است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - اقسام طواف ها باید به دور خانه کعبه و حجر اسماعیل علیه السلام باشد پس هر گاه طواف کننده از میان حجر بگذرد، یا بر روی دیوار حجر عبور کند، یا بر روی شاذروان عبور کند که سابقاً دیوار خانه کعبه در آن جا بوده و بعد دیوار را پس برده اند به سوی اندرون خانه، طواف او باطل است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز نیست که برهنه و عریان طواف کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - واجب است از برای مردان ختنه پیش از طواف پس هر گاه طواف کننده ختنه نکرده باشد طواف او باطل است.

چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - جایز نیست طواف کردن در حال جنابت و حیض و نفاس. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - واجب است وضو از برای طواف واجب، خواه طواف حج باشد یا طواف عمره باشد یا طواف نساء باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است وضو از برای طواف مستحب و شرط صحّت طواف مستحب نیست بلکه جایز است طواف مستحبی را بدون وضو بجا آوردن پس چون از طواف مستحبی فارغ شدند وضو بسازند و نماز طواف را بجا آورند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هر گاه از روی فراموشی طواف واجبی را بدون وضو بجا آورند و بعد متذکر شوند که وضو نداشته اند، آن طواف باطل است و باید وضو بسازند و طواف را از سر گیرند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هر گاه جُنُب از روی فراموشی طواف کند و در بین طواف کردن متذکر شود جنابت خود را، باید طواف را قطع کند و آنچه طواف کرده باطل است و باید غسل کند و طواف را از سر گیرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که در بین طواف واجب حدّی از او صادر شود باید وضو بسازد پس اگر بعد از تجاوز از نصف حدث از او صادر شده مثل آن که بعد از دور چهارم صادر شده، سه دور دیگر طواف می کند و اگر پیش از تجاوز از نصف حدث از او صادر شده مثل آن که بعد از دور سوّم صادر شده طواف را از سر باید بگیرد و هفت دور طواف کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه زنی که حج او حج تمتع است در میقات گاه طاهره باشد و محرمه شود و بعد از احرام حائض شود، پس با آن حال باید وارد شود به مکه معظمه و به مسجدالحرام نرود. پس هرگاه تا روز ترویبه از حیض پاک شد باید غسل کند و طواف و سعی بجاآورد و تقصیر کند و از احرام عمره تمتع بیرون آید و بعد از آن از برای احرام حج محرمه شود و هرگاه تا روز ترویبه از حیض پاک نشد باید غسل کند و خود را محکم ببندد و بعد از آن در مابین صفا و مروه سعی کند پس برود به منی و عرفات و اعمال آنجا را بجاآورد، پس هر وقت پاک شد از حیض غسل کند و برود به مسجدالحرام و طواف کند به قصد طواف عمره تمتع و نماز طواف را بجاآورد و بعد از آن طواف کند از برای حج خود و نماز طواف را بجاآورد و بعد از آن سعی کند در مابین صفا و مروه و تقصیر کند و بعد از آن طواف نساء را بجاآورد و نماز طواف را بجاآورد پس جمیع آنچه در حال احرام بر خود حرام کرده بود حلال شود حتی مباشرت شوهر با او. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - هرگاه زنی که حج او حج تمتع است در میقات گاه حائض باشد باید غسل کند و خود را محکم ببندد و جامه احرام بپوشد و حیض او مانع احرام نیست پس با حال احرام وارد شود به مکه معظمه و به مسجدالحرام نرود پس هرگاه تا پیش از ظهر روز ترویبه از حیض پاک شد باید غسل کند و طواف کند و نماز طواف را بجاآورد و بعد از آن سعی کند در مابین صفا و مروه و تقصیر کند و از احرام عمره تمتع بیرون آید و بعد از آن از برای حج خود محرمه شود، و هرگاه تا پیش از ظهر روز ترویبه از حیض پاک نشد مخیر است که حج خود را حج تمتع قرار دهد و بعد از ظهر روز ترویبه غسل کند و طواف و سعی و تقصیر کند از برای عمره تمتع و از احرام عمره بیرون آید و بعد از آن از برای حج خود محرمه شود، یا آن که حج خود را حج مفرد قرار دهد پس با احرام اول برود به منی و عرفات و اعمال آنجا را بجاآورد و بعد از مراجعت به مکه معظمه طواف و سعی و تقصیر بجاآورد از برای حج مفرد خود و بعد از حج، عمره بجاآورد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - هرگاه زنی که حج او حج تمتع است در حال احرام عمره تمتع حائض باشد تا شب عرفه و در شب عرفه از حیض پاک شود مخیر است در میان حج تمتع و حج افراد، و هرگاه بعد از شب عرفه هم از حیض پاک نشده باید حج خود را حج افراد قرار دهد و بعد از حج افراد، عمره بجاآورد. چنان که در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - هرگاه زنی که حج او حج تمتع است اعمال عمره تمتع را بجاآورد و بعد از اعمال عمره خود حائض شود در روز ترویبه، حیض او مانع احرام او نیست از برای احرام از برای حج پس در منزل خود باید محرمه شود و به مسجدالحرام نرود و برود به منی و عرفات و اعمال آنجا را در حال حیض بجاآورد و مراجعت کند به مکه معظمه. پس هر وقت که از حیض پاک شد غسل کند و طواف کند از برای حج خود و نماز طواف را بجاآورد و بعد سعی کند در مابین صفا و مروه و بعد از سعی تقصیر کند و بعد از آن طواف نساء و نماز طواف نساء را بجاآورد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه زن در اثنای طواف کردن حائض شد نشان کند آن موضعی را که در آن حائض شده و تیمم کند و بیرون رود از مسجدالحرام پس هر وقت از حیض پاک شد غسل کند و طواف کند. پس هرگاه سابقاً بیش از نصف، طواف کرده بود از همان موضعی که نشان کرده شروع می کند در طواف و تتمه طواف را بجای آورد و هرگاه کم تر از نصف، طواف کرده بود

سابقاً طواف را از سر می گیرد و هفت شوط طواف می کند و اعتناء نمی کند به آن چه سابقاً طواف کرده بود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مگر آن که بعضی از فقهاء جایز دانسته اند که مطلقاً طواف را از موضع قطع شروع کند.

مسئله - هرگاه زن بعد از اتمام طواف و پیش از ادای نماز طواف حائض شود، پس هر وقت از حیض پاک شد غسل می کند و نماز طواف را بجای می آورد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه زن در بین طواف نساء حائض شد و از نصف تجاوز کرده و همراهان او صبر نمی کنند تا وقتی که از حیض پاک شود و طواف را به انجام رساند، نایی از برای خود قرار می دهد که طواف او را به انجام رساند و خود با همراهان می رود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسئله - هرگاه زن پیش از طواف نساء حائض شود و همراهان او و جمّال صبر نکنند تا وقتی که از حیض پاک شود و طواف کند، نایی از برای خود قرار دهد که از جانب او طواف نساء را بجا آورد و خود با همراهان برود و حج او تمام است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مگر آن که بعضی از تعیین نایب سکوت کرده اند.

مسئله - احکام زن صاحب نفاس مثل زن حائض است بدون تفاوت در اعمال حج. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - زن صاحب استحاضه عمل استحاضه را بجای آورد و غسل استحاضه می کند در موضع آن و خود را محکم می بندد و طواف می کند و نماز طواف را بجای آورد ولیکن داخل اندرون خانه کعبه نمی شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که در بین طواف دماغ او به خون بیفتد، یا در لباس خود خونی بیند، همان موضع را نشان می کند و می رود و دماغ یا لباس خود را می شوید و برمی گردد و از همان موضعی که از طواف بیرون رفته شروع در طواف می کند و طواف خود را به انجام می رساند اگر چه سابقاً کم تر از نصف طواف کرده باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسئله - کسی که در لباس او خونی باشد طواف او صحیح است لکن آن جامه را بکند یا بشوید و نماز طواف را بجا آورد. چنان که در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کسی که به ناخوشی اسهال و زحیر مبتلا شده، یا مرضی دیگر دارد صبر کند تا آخر وقت، پس اگر توانست در آخر وقت طواف می کند و اگر خود نتواند طواف کند و می شود که او را طواف دهند، باید طواف دهند او را و اگر نشود که او را طواف دهند از شدت مرض، نایی از جانب او طواف کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه در بین طواف عارضه ای روی داد و ناخوشی عارض شد که نمی توان طواف را به انجام رساند، بیرون می روند و هر وقت رفع علت شد طواف می کنند پس هرگاه طواف سابق از نصف تجاوز کرده باقیمانده آن را تمام می کنند و اگر طواف سابق از نصف تجاوز نکرده، طواف را از سر گیرند و هفت دور طواف کنند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کسی که غشی کرده یا مرض او شدید است به طوری که نمی‌توان او را طواف داد، نایی از جانب او طواف کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه در اثنای طواف مرضی عارض شد که مانع از اتمام طواف است و سه دور طواف شده، پس یک روز یا دو روز صبر می‌کنند پس اگر مرض رفع شد طواف را از سر باید بگیرند و هفت شوط طواف کنند و اگر مرض رفع نشد نایی هفت شوط طواف کند و نماز طواف را خود او بجا آورد نه نائب اگر می‌تواند و بعد از آن نائب از جانب او سعی کند در میان صفا و مروه، پس از احرام بیرون می‌آید و این حکم در صورتی است که ممکن نباشد خود او را طواف دهند و به سعی ببرند و الا خود او را باید طواف داد و به سعی برد و نیابت کفایت نمی‌کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسئله - جایز است که مریض را در محمل و اشباه آن بگذارند و طواف و سعی دهند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که طواف می‌دهد مریضی را اگر خود او نیت کند از برای خود طواف خود را، کفایت می‌کند از برای او طواف او چنان که کفایت کرده از برای مریض طواف مریض. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - جایز است طواف کردن در حال سواری، پس چون رسیدند به ارکان چوب‌دستی خود را به رکن می‌رسانند و آن را می‌بوسند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - اطفال را طواف می‌دهند و از جانب آن‌ها رمی جمرات می‌کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - طواف را باطل نمی‌کند سخن گفتن و آب آشامیدن در بین آن اگرچه در بعضی از حالات مکروه باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که چند دور طواف کرد و فراموش کرد که هفت دور را به انجام رساند و رفت و مشغول شد به سعی کردن در میان صفا و مروه، پس در بین سعی کردن به یادش آمد که طواف را به انجام نرسانیده، باید برگردد و طواف را به انجام رساند و بعد از اتمام طواف برگردد و هر قدر از سعی باقی مانده تمام کند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - کسی که فراموش کند دورهای طواف را و برود و سعی کند در مابین صفا و مروه و چون سعی را به انجام رساند به یادش آمد که طواف او ناقص بوده، پس هرگاه طواف سابق از نصف تجاوز کرده باید باقی مانده طواف را تمام کند و هرگاه طواف سابق از نصف تجاوز نکرده، باید طواف را از سر گیرد و هفت شوط طواف کند و اعاده کردن سعی واجب نیست.

چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - کسی که فراموش کند طواف را و سعی را به انجام رساند و بعد از انجام سعی به یادش آمد که طواف نکرده بود، باید طواف کند و بعد از طواف سعی را اعاده کند تا ترتیب به عمل آید. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - جایز است قطع طواف کردن از برای حاجتی از برای خود طواف کننده و غیر او، چه طواف واجب باشد یا مستحب. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که در بین طواف داخل شد به اندرون خانه کعبه پس چون بیرون آمد باید طواف را از سر گیرد و هفت شوط بعد از بیرون آمدن تمام کند و ابتداء و انتهای هر دوری حجرالاسود باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسئله - کسی که در بین طواف رفت به عیادت مریضی، یا از برای حاجتی از برای خود و غیر خود، پس هرگاه طواف، طواف مستحبی است برمی گردد و باقیمانده طواف را تمام می کند و هرگاه طواف، طواف واجب است پس هرگاه طواف سابق از نصف تجاوز کرده باقیمانده طواف را تمام می کند و هرگاه طواف سابق از نصف تجاوز نکرده، باید طواف را از سر گیرد و هفت شوط طواف کند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کسی که مشغول است به طواف کردن و در بین طواف وقت یکی از نمازهای پنج گانه داخل می شود، طواف را قطع می کند و نماز یومیه را بجای آورد و برمی گردد و باقیمانده طواف را تمام می کند اگرچه طواف، طواف واجب باشد و طواف سابق از نصف تجاوز نکرده باشد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کسی که در بین طواف بیابد که وقت نماز وتر می گذرد اگر طواف را تمام کند، نماز وتر را بجای آورد و برمی گردد و باقیمانده طواف را به انجام می رساند اگرچه طواف، طواف واجب باشد و از نصف هم تجاوز نکرده باشد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کسی که در بین طواف خسته شود می نشیند و استراحت می کند و چون از خستگی بیرون آمد باقیمانده طواف را تمام می کند اگرچه طواف، طواف واجب باشد و از نصف هم تجاوز نکرده باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسئله - کسی که فراموش کرد طواف واجب خود را تا آن که وارد شد به وطن خود و مباشرت کرد بازن خود، واجب است بر او که نایی از برای خود تعیین کند که حیوانی را قربانی کند. پس هرگاه طواف فراموش شده طواف حج است در منی قربانی کند و اگر طواف فراموش شده طواف عمره است در مکه معظمه قربانی کند و طواف را از جانب فراموش کننده بجا آورد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که از روی جهالت و نادانی طواف واجب را ترک کند و برگردد به وطن خود، حج او باطل است و باید اعاده کند حج خود را و شتری نحر کند از برای کفاره آن که حج خود را باطل کرده و مسئله خود را ندانسته و یاد نگرفته. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسئله - کسی که از روی دانایی و عمد طواف واجب خود را در حج و عمره ترک کند و برگردد به وطن خود، حج او باطل است و باید اعاده کند آن را. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست و بعضی از فقهاء واجب دانسته اند نحر شتری را از برای کفاره تعمد کردن در باطل کردن حج خود.

مسئله - کسی که فراموش کرد طواف نساء را تا آن که برگشت به وطن خود حلال نیست از برای او جماع و مباشرت تا آن که برگردد به مکه معظمه و طواف نساء را بجا آورد و هر گاه نمی تواند برگردد نایی از برای خود تعیین کند که او از جانب او طواف نساء را بجا آورد و شتری در مابین صفا و مروه به نیابت او نحر کند تا مباشرت زن بر او حلال شود، و هر گاه خود او طواف نساء نکرد، یا در صورت عدم تمکن نایی از برای او طواف نکرد تا مُرد، باید ولیّ او یا غیر ولیّ، کسی به نیابت او طواف نساء را قضا کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که در طواف نساء چهار شوط بجا آورد و فراموش کرد که طواف را به انجام رساند تا آن که برگشت به وطن خود، باید نایی از برای خود قرار دهد که از جانب او طواف نساء بجا آورد و مباشرت با زن از برای او حلال است. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کسی که فراموش کند طواف نساء را ولیکن طواف وداع را بجا آورده، طواف وداع را به جای طواف نساء قرار می دهد. چنان که در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - هر گاه زن در روز عید حائض باشد و نتواند طواف کند، برمی گردد به منی و هر وقت از حیض پاک شد غسل می کند و طواف می کند از برای حج خود و سعی می کند و طواف نساء را بجای می آورد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - پیری که می ترسد ضعف او زیاد شود، و مریضی که می ترسد مرض او شدید شود، و زنی که می ترسد که حائض شود، می توانند که طواف حج و سعی مابین صفا و مروه را مقدّم دارند در حج تمتع بر رفتن به منی و عرفات. پس بعد از آن که طواف و سعی و تقصیر کردند از برای عمره تمتع محرم می شوند از برای حج و بعد از احرام طواف و سعی می کنند از برای حج تمتع و بعد از آن می روند به منی و عرفات و اعمال آن جا را بجای می آورند. و هر گاه زن بترسد که در روز ترویبه حائض شود می تواند که پیش از روز ترویبه محرمه شود از برای حج تمتع و طواف و سعی کند و اعمال منی و عرفات را در حال حیض بجا آورد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - در حج افراد و حج قران می توان طواف و سعی را مقدم داشت بر رفتن به منی و عرفات و می توان مؤخّر داشت و بعد از مراجعت از منی بجا آورد ولیکن طواف نساء را نمی توان مقدم داشت و باید بعد از اتمام حج آن را بجا آورند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کسی که طواف نساء را بعد از طواف حج و پیش از سعی در میان صفا و مروه بجا آورد و بعد از طواف نساء سعی کند ضرری از برای او نخواهد داشت مگر آن که وضع سعی پیش از طواف نساء است. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - جایز است که طواف کننده اکتفا کند در تعداد دورهای طواف به حفظ غیر و نگاه داشتن شماره او، مثل این که اکتفا می کند مأموم در تعداد رکعات نماز به حفظ امام. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسئله - هر گاه سه نفر با هم طواف کنند پس یکی بگوید که هفت دور زدیم و یکی بگوید شش دور گشتیم و یکی بگوید پنج

شوط بجا آوردیم، پس هریک که یقین دارند به تعداد خود عمل می کنند به علم خود و هریک که بر حالت شک باشند طواف را از سر گیرند و هفت شوط طواف کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسئله - کسی که از روی سهو زیاده از هفت شوط طواف کرد پس هرگاه آن زیادتی یک دور تمام نشده و متذکر شد، آن دور ناتمام را قطع می کند و تمام نمی کند و چیزی بر او نیست، و هرگاه آن زیادتی یک دور تمام شده، شش دور دیگر به آن می افزاید تا هفت دور تمام شود و لکن این هفت دور آخر را طواف واجب خود قرار دهد و نماز طواف را بجا آورد و برود سعی در میان صفا و مروه را بجا آورد و برگردد و دور کعت نماز از برای هفت شوط اول بجا آورد و این طواف را طواف مستحب قرار دهد و هرگاه بخواهد اعتناء به هفت دور اول نکند و نماز از برای آن بجانی آورد گناهی نکرده. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کسی که شک کند در طواف های واجبی که آیا هفت شوط طواف کرده یا کم تر، پس هرگاه از محل طواف خارج شده و این شک از برای او روی داده اعتناء به شک خود نمی کند و هرگاه در مطاف از برای او شک روی داده، بنا را بر یقین باید بگذارد و طواف کند تا یقین کند که هفت شوط تمام شده و افضل این است که طواف را از سر گیرد و هفت شوط طواف کند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کسی که شک کند در طواف های واجبی که آیا هفت شوط طواف کرده یا بیشتر، بنا را بر اقل گذارد، یعنی بنا را بر هفت شوط گذارد و افضل این است که طواف را از سر گیرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - در طواف های مستحبی هرگاه شکی حاصل شود، مخیر است طواف کننده در بنا گذاردن بر اقل و اکثر، و مختار است که بنا را بر کم تر گذارد یا بر بیشتر. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که شک کند که آیا سه دور طواف کرده یا چهار دور یا شش دور یا هفت دور، طواف را از سر گیرد و هرگاه از مطاف منصرف شده و شک می کند چیزی بر او نیست و اعاده محبوب تر و افضل است. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کسی که شک کند که آیا شش دور طواف کرده یا هفت دور یا هشت دور، طواف را از سر گیرد تا بداند و حفظ کند دورهای طواف را. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسئله - در هر طوافی خواه واجب باشد یا مستحب، نماز آن طواف را بعد از آن باید بجا آورد در حال اختیار نه آن که چند طواف را متصل بجا آورند و بعد از برای هر طوافی دو رکعت نماز بجا آورند، بلکه بعد از هر طوافی نماز آن را باید بجا آورد و بعد از نماز مشغول شد به طوافی دیگر و نماز آن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که از روی جهل و نادانی یا از روی فراموشی نماز طواف واجب را بعد از آن بجانی آورد و مشغول شد به طوافی دیگر، چیزی بر او نیست. پس چون از طواف دوّم فارغ شد نمازی از برای طواف اول و نمازی دیگر از برای طواف دوّم بجای آورد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که فراموش کرد نماز طواف را تا آن که مشغول شد به سعی کردن در میان صفا و مروه و در بین سعی کردن به یادش آمد که نماز طواف را بجای آورده، پس مختار است که نشان کند آن مکانی را که در آن است و برود به مسجد و در مقام ابراهیم علیه السلام نماز طواف را بجا آورد و برگردد و از همان مکانی که نشان کرده شروع کند در سعی کردن تا آن که سعی را تمام کند، یا آن که سعی را تمام کند و برود به مسجد و در خلف مقام ابراهیم نماز طواف را بجا آورد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که فراموش کرد که نماز طواف را بجا آورد تا آن که از مکه معظمه بیرون رفت، پس هر گاه زیاد دور نشده و می تواند برگردد، برگردد و نماز طواف را در خلف مقام ابراهیم علیه السلام بجا آورد و هر گاه زیاد دور شده و نمی تواند برگردد نایی از برای خود معین کند که از جانب او در خلف مقام، نماز طواف او را بجا آورد، و هر گاه بمیرد ولی او یا احدی از مسلمین از جانب او بجا آورند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کسی که فراموش کند نماز طواف را، مادامی که در مکه معظمه است نماز را در خلف مقام بجای آورد اگر چه ایامی چند گذشته باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که نماز طواف نساء را فراموش کند تا آن که وارد شود به منی، نماز طواف را در منی بجا آورد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - نماز طواف دو رکعت است، یعنی هر طوافی دو رکعت نماز دارد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - نماز طواف واجب، واجب است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - وقت نماز طواف بعد از طواف است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مکان نماز طواف حج و عمره در خلف مقام ابراهیم علیه السلام است و اتّخذوا من مقام ابرهیم مصلی. چنان که در احادیث وارد شده و بیشتر از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کسی که نماز طواف حج و عمره را در غیر مقام در سایر مکان های مسجد الحرام بجا آورد، اعاده کند آن را در خلف مقام. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - نماز طواف نساء و نماز هر طواف مستحبی را در هر مکانی از مسجد الحرام بجا آورند جایز است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسئله - نماز طواف های مستحبی را در غیر مسجد الحرام در سایر مکان های مکه معظمه می توان بجا آورد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - نماز طواف واجبی را نشسته نمی توان کرد به جهت خستگی. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مستحب است که در نماز طواف سوره جحد را در رکعت اول بعد از حمد بخوانند و سوره توحید را در رکعت دوم بعد از حمد بخوانند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

فصل سوّم در مستحبات طواف و طواف های مستحبی و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسأله است :

مسأله - مستحب است بوسیدن حجرالاسود و مالیدن دست بر آن و شکم به رکن حجر چسبانیدن و طرف صورت را بر آن گذاردن . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - مستحب است که چون نزدیک شوند به حجرالاسود دست ها را به دعا بردارند و به سوی آسمان بلند کنند و حمد و ثنای الهی را بجا آورند و صلوات بر محمد و آل محمد صلی الله و علیه و آله بفرستند و طلب کنند از خداوند جلّ شأنه قبول کردن حج خود را پس دست بمالند به حجرالاسود و ببوسند آن را و اگر نتوانند ببوسند به دست مالیدن اکتفا کنند و اگر نتوانند دست بمالند از کثرت جمعیت مردم ، اشاره کنند به سوی آن و در هر حال این دعا را در نزد حجرالاسود بخوانند یا از دور یا از نزدیک اَللّٰهُمَّ اَمَانَتِيْ اَدِيْتُهَا وَ مِيْثَاقِيْ تَعَاهَدْتُهٗ لِتَشْهَدَ لِيْ بِالْمُوَافَاةِ اَللّٰهُمَّ تَصَدِّقًا بِكِتَابِكَ وَ عَلٰى سُنَّةِ نَبِيِّكَ اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَ حَدَهٗ لَا شَرِيْكَ لَهُ وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهٗ وَ رَسُوْلُهٗ اَمَنْتُ بِاللّٰهِ وَ كَفَرْتُ بِالْحَبِيْبَةِ وَ الطَّاغُوْتِ وَ بِاللَّاتِ وَ الْعَزٰى وَ عِبَادَةِ الشَّيْطَانِ وَ عِبَادَةِ كُلِّ نِدٍّ يُدْعٰى مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ وَ دَعَاہِیْ بَسِيَارٌ وَّارِدٌ شَدَّ وَ خَوَانَدُنْ اَنْ هَا مَسْتَحَبٌ اَسْتُ . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - دست مالیدن به هر چهار رکن مستحب است . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - کسی که کف دست راست او قطع شده ، موضع قطع را به رکن ها بمالد و کسی که دست راست او از مرفق قطع شده ، دست چپ خود را به رکن ها بمالد . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - کسی که در حال سواری طواف می کند مستحب است که چوب دستی خود را از برای استلام به حجرالاسود برساند و آن را ببوسد . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - بوسیدن حجرالاسود و استلام و دست مالیدن به آن از برای زن ها تأکیدی ندارد . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - مستحب است از برای کسی که طواف مستحب بجامی آورد که ترک کند استلام را از برای کسی که طواف واجب بجامی آورد و مانع او نشود از استلام و دست مالیدن . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - جایز نیست که در حال ازدحام مردم اذیت کنند ایشان را از برای آن که خود را به عنف برسانند به رکن و استلام کنند . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - مکروه است در حال طواف تکلم کردن مگر به قرائت قرآن و دعا خواندن و قرائت افضل است از دعا . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - مستحب است که در حال طواف بگویند که اَللّٰهُمَّ اِنَّ عَمَلِيْ ضَعِيْفٌ فَضَاعِفُهٗ لِيْ . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - مستحب است که چون در طواف مقابل در خانه کعبه رسند دعاهایی که وارد شده بخوانند و بگویند اِلٰهِيْ الْعَبْدُ عَبْدُكَ وَ الْبَيْتُ بَيْتُكَ تا آخر دعا . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - مستحب است که در طواف چون به مستجار رسد خود را به مستجار بچسباند و دعاهایی که وارد شده بخواند و بگوید اَللّٰهُمَّ اِنَّ هَذَا مَقَامُ الْعَائِدِ بِكَ مِنَ النَّارِ و استغفار کنند از گناهان خود که گناهان در آن مکان آمرزیده می شود از برای استغفار کننده و مستجار در پشت خانه کعبه واقع است مقابل در خانه کعبه نزدیک به رکن یمانی و آن را مُتَعَوِّذُ هِم می گویند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است استلام رکن یمانی و دست مالیدن بر آن و شکم را به آن چسبانیدن و استحباب استلام در رکن یمانی و رکن حجر الاسود بیشتر تأکید دارد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است داخل حجر اسماعیل علی نبینا و آله و علیه السلام شدن و در آن جا نماز بسیار بجا آوردن و در زیر ناودان دعا کردن و جامه کعبه را در آن جا به دست گرفتن و پناه بردن به خداوند جلّ شأنه و لکن طواف را در آن قرار ندهند و به دور آن طواف کنند اگر چه آن جزء خانه کعبه نیست و لکن قبر اسماعیل و مادر او و دختران او و بعضی از پیغمبران علیهم السلام در آن جا است و نباید در بین طواف پای بر روی قبرهای ایشان گذارد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست. مسأله - کسی را که طواف می دهند مستحب است که طوری طواف دهند که پاهای او بر زمین کشیده شود و مستحب است که در نزد رکن یمانی او را بر زمین گذارند که دست های خود را بر زمین بمالد و بعد او را بردارند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که در حال طواف میانه راه روند نه پُر تُند راه روند و نه پُر کُند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است طواف کردن پیش از طواف کردن از برای حج و بعد از آن و طواف کردن پیش از طواف حج افضل است از طواف کردن بعد از طواف حج به هفتاد مرتبه. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که نزدیک ظهر سر برهنه و پابرهنه با وقار و سکینه و خضوع طواف کنند و ملتفت به کسی نشوند و کسی را در بین طواف اذیت نکنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - رسول خدا صلی الله و علیه و آله در شبانه روزی ده طواف می کردند سه طواف در اول شب و سه طواف در آخر شب و دو طواف بعد از صبح و دو طواف بعد از ظهر و تأسی کردن به رسول خدا صلی الله و علیه و آله مستحب است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است از برای مؤمن که سیصد و شصت طواف کند به عدد ایام سال که هر طوافی هفت دور باشد و هر گاه نتواند، سیصد و شصت دور طواف کند که پنجاه و یک طواف و سه دور شود پس چهار دور دیگر به آن بیفزاید تا یک طواف تمام شود و هر گاه نتواند هر قدر بتواند طواف کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است طواف در دهه اول ماه ذیحجه. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که در احرام عمره است و طواف و سعی کرده از برای عمره خود، طواف مستحبی نکند مگر بعد از تقصیر. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که حج افراد و حج قرآن بجامی آورد و گذار او به مکه معظمه شده مستحب است که طواف کند و چون از طواف فارغ شود تلبیه بگوید و تلبیه گفتن بعد از طواف تجدید احرام او است از برای رفتن به منی و عرفات. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که در حج تمتع محرم شد از برای حج، احرام او مانع او نیست از طواف کردن مستحبی، و طواف او احرام او را باطل نمی کند و مستحب است که چون طواف کنند و نماز طواف را بجا آورند بروند نزد حجرالاسود و آن را ببوسند و استلام کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مستحب است آشامیدن آب زمزم بعد از طواف واجبی پیش از رفتن به صفا از برای سعی. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مستحب است که شخص طواف کننده خود بنفسه آب بکشد از چاه زمزم و بیاشامد و به بدن و سر خود بریزد و بخواهد از خداوند جلّ شأنه که آن آب را شفا قرار دهد از برای او از هر درد و المی در دنیا و آخرت و دعایی که وارد شده بخواند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مستحب است که حفظ کنند متاع برادر مؤمن را تا او برود و طواف کند و از برای حفظکننده متاع اجر عظیمی است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مطلب دوازدهم در سعی مابین صفا و مروه و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسئله است:

مسئله - از جمله واجبات حج و عمره سعی کردن در میان صفا و مروه است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که از روی عمد ترک کند سعی در میان صفا و مروه را حج او باطل است و باید در سال آینده حج کند اگر حج واجبی بر ذمه او است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مستحب است که چون از طواف عمره یا از طواف حج فارغ شدند و نماز طواف را بجا آوردند از دری که مقابل حجرالاسود است بیرون روند از برای سعی کردن در میان صفا و مروه و به تأخیر نیندازند سعی را. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - سعی در میان صفا و مروه هفت مرتبه است به این طور که چون از صفا رفتند به مروه یک شوط است و چون از مروه برگشتند به صفا دو شوط است پس بر همین نسق از صفا می روند به مروه و از مروه برمی گردند به صفا تا آن که شوط هفتم تمام شود به رسیدن به مروه پس ابتدای رفتن از صفا باید باشد و ختم آن به مروه باید باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - واجب است که ابتداء کنند در سعی از صفا و بروند به مروه. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - جایز است که سوار شوند و در محمل نشینند و بروند از صفا به مروه و برگردند از مروه به صفا و لکن پیاده بروند و برگردند افضل است. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - مستحب است که بالا روند به صفا و مکث کنند در آن جا و روی خود را به رکن یمانی و رکن حجر کنند و حمد و ثنای الهی را بجا آورند و طول دهند مکث در آن جا را با حالت ذکر و دعا پس هفت مرتبه الله اکبر و هفت مرتبه لا اله الا الله بگویند پس سه مرتبه بگویند: لا اله الا الله وحده لا شریک له لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، پس صلوات بفرستند بر محمد و آل محمد صلی الله و علیه و آله پس سه مرتبه بگویند: الله اکبر الحمد لله على ما هدانا و الحمد لله على ما أولانا و الحمد لله الحَيِّ الْقَيُّوم و الحمد لله الْحَيِّ الدَّائِم، پس سه مرتبه بگویند: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ لَا نَعْبُدُ إِلَّا إِيَّاهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ، پس سه مرتبه بگویند: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْعَفْوَ وَالْعَافِيَةَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، پس سه مرتبه بگویند: اللَّهُمَّ آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّار، پس صد مرتبه بگویند الله اکبر پس صد مرتبه بگویند لا اله الا الله پس صد مرتبه بگویند الحمد لله پس صد مرتبه بگویند سبحان الله و بر همین نسق بالا روند به مروه و مکث کنند در آن جا و دعا بخوانند و چون کسی در هر شوطی چنین کرد مال و اولاد او زیاد می شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه بعد از طواف خسته باشند یا هوا گرم باشد جایز است که صبر کنند تا رفع خستگی شود و هوا سرد شود اگرچه شب باشد پس در شب سعی کنند و از روی عمد سعی را به تأخیر نیندازند تا روزی دیگر. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است از برای مردان که هروله کنند در میان دو مناره و هروله از برای زنان نیست. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسأله - شرط نیست در سعی کردن طهارت، پس بدون وضو در حال جنابت و حیض جایز است سعی کردن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که سعی را با طهارت بجا آورند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - زن در حال حیض می تواند سعی کند و افضل آن است که بعد از پاک شدن با طهارت سعی کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه در اثنای سعی کردن حدثی صادر شود، سعی را باطل نمی کند و سعی را تمام کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که ابتدا کند سعی کردن را از مروه، شوطی را که از مروه ابتدا کرده و به صفا رفته بیندازد و حساب نکند و اول اشواط را از صفا حساب کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه کسی سعی کرد و چنان دانست که هفت شوط تمام شده پس چون رفت به منزل خود ناخن های خود را گرفت و تقصیر کرد و از احرام بیرون آمد آن وقت به یادش آمد که شش شوط بجا آورده، پس باید برگردد و یک شوط را بجا آورد و گوی را از برای کفار ذبح کند و هرگاه یقین ندارد که شش شوط یا کم تر یا بیشتر بجا آورده باید برگردد و سعی را از سر

گیرد و هفت شوط سعی کند و گاوی را از برای کفاره ذبح کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلاقی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسأله - کسی که از روی تذکر و عمد زیاده از هفت شوط سعی کند مثل کسی است که از روی عمد رکعات نماز را زیاد کند، پس سعی او باطل است و باید سعی را از سر گیرد و هفت شوط سعی کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلاقی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسأله - هرگاه کسی از روی سهو هشت شوط سعی کرد، باید سعی را از سر گیرد و هفت شوط سعی کند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - هرگاه کسی از روی سهو نه شوط سعی کند، شش شوط دیگر سعی کند که با شوط نهم، هفت شوط شود و هشت شوط سابق را بیندازد و اعتناء به آن نکند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - کسی که از روی جهالت و نادانی خیال کرد که رفتن از صفا به مروه و برگشتن از مروه به صفا یک شوط است، پس چهارده شوط بجاء آورد به خیال هفت شوط، چیزی بر او نیست و نباید سعی را اعاده کند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - کسی که فراموش کند سعی را باید سعی را بجاء آورد اگرچه از مکه معظمه بیرون رفته باشد پس باید برگردد و سعی کند و هرگاه برگشته است به وطن خود ناییب باید معین کند که سعی را از جانب او بجاء آورد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - کسی که از روی سهو از محل سعی خارج شود مثل آن که بر کسی خواب غلبه کند و برود از محل سعی خارج شود، پس وقتی که ملتفت شد باید قهقری برگردد تا به موضعی که از محل سعی خارج شده و از آن موضع شروع کند به سعی کردن. چنان که در احادیث وارد شده و خلاقی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسأله - کسی که خستگی از برای او روی دهد در بین سعی کردن استراحت کند در صفا و مروه و در میان آنها و چون رفع خستگی از او شد سعی کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلاقی در آن نیست.

مسأله - کسی که در حال سواری سعی می کند، در محل هروله حیوان خود را تندتر براند. چنان که در احادیث وارد شده و خلاقی در آن نیست.

مسأله - هرگاه زن در حال سواری سعی کند، در پایین صفا و مروه واقف شود و نظر کند به خانه کعبه. چنان که در احادیث وارد شده و خلاقی در آن نیست.

مسأله - سزاوار است که با سکیته و وقار و تذکر به خدا و رسول صلی الله علیه و آله سعی کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلاقی در آن نیست.

مسئله - هرگاه در بین سعی کردن وقت نمازهای یومیه داخل شود، نماز را بجاآورند و بعد از آن سعی را به انجام رسانند و هرگاه قبل از شروع در سعی وقت نماز داخل شده باشد، نماز را بجاآورند و بعد از آن شروع به سعی کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که سعی کرده باشد سه شوط یا چهار شوط و رفیق و صدیق او، او را دعوت کند از برای حاجتی، یا از برای طعمی، جایز است از برای او که سعی را قطع کند و از پی حاجت برود و برگردد و سعی را به انجام رساند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مطلب سیزدهم در تقصیر در عمره تمتع و غیر آن و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسئله است:

مسئله - مراد از تقصیر این است که قدری از موی اطراف سر و ریش خود را قطع کنند بعد از سعی کردن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - واجب است تقصیر کردن بعد از سعی در عمره تمتع. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست. مسئله - جایز است که موی سر و ریش را به هر آلتی قطع کنند به مقراض یا غیر آن حتی آن که جایز است که بادنجان قطع کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کفایت می کند در تقصیر مسمای آن و لازم نیست که موهای زیاد را بچینند و قطع کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - زن تقصیر می کند از برای عمره خود و می چیند از موی سر خود به قدر یک بند انگشت. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که در عمره تمتع تقصیر می کند و می چیند از اطراف سر و ریش و شارب خود و می گیرد ناخن های خود را، چیزی از آن ها را باقی می گذارد از برای تقصیر حج خود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - چون تقصیر در عمره بجاآورند حلال می شود بر معتمرین آن چه را که در احرام بر خود حرام کرده بودند حتی مباشرت با زن ها و عمره ایشان به انجام رسیده و تمام است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - در عمره تمتع سر تراشیدن واجب نیست. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که در عمره تمتع سر خود را تراشید پیش از آن که تقصیر کند، باید حیوانی را از برای کفاره این عمل بکشد. و چون روز عید شود تیغ دلاکی را بر روی سر او بکشند هرگاه زمان سر تراشی نزدیک بوده و موی سر بیرون نیامده به قدری که در روز عید بتراشند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کسی که در عمره تمتع بعد از سعی تقصیر کرد، بعد از تقصیر کردن می تواند نکاح کند و می تواند سر خود را بتراشد هرگاه تا وقت حج کردن سی روز باقی مانده باشد و اگر کم تر از سی روز باقی مانده سر خود را نتراشد از برای آن که موی سر او فراوان شود از برای احرام حج و تراشیدن در روز عید. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند. مسئله - کسی که در عمره تمتع فراموش کرد که بعد از سعی تقصیر کند تا آن که محرم شد از برای حج، استغفار کند و چیزی

بر او نیست و لکن اگر حیوانی بکشد مستحب است. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.
مسئله - کسی که در عمره مفرده است مختار است که بعد از سعی سر بتراشد یا تقصیر کند و مستحب است که سر تراشیدن را اختیار کند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - سر تراشیدن مخصوص مردان است و زن‌ها نباید سر بتراشند و تقصیر باید بجاآورند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که حج او حج مفرد است و گذار او به مکه معظمه اتفاق افتاده و به منی و عرفات نرفته و طواف مستحبی بجاآورده و فراموش کرده که حج او حج مفرد است و باید با حال احرام برود به منی و عرفات، پس از روی فراموشی تقصیر کرد و بعد به یادش آمد که نباید تقصیر کند، باید بعد از نمازی تجدید کند تلبیه را از برای احرام خود و چیزی بر او نیست. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - جایز است که خود مقصر موی خود را قطع کند یا دیگری موی او را قطع کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مستحب است که در تقصیر ابتدا کنند به چیدن موی پیش سر. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.
مسئله - مستحب است از برای کسی که عمره تمتع بجاآورده و طواف و سعی و تقصیر کرده و از احرام بیرون آمده این که خود را شبیه به محرمین قرار دهد و پیراهن نپوشد چنان که مستحب است از برای اهل مکه معظمه که خود را شبیه به محرمین قرار دهند با موهای پریشان تا وقت حج. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - جایز نیست از برای کسی که عمره تمتع بجاآورده که از مکه معظمه بیرون رود تا آن که حج خود را به انجام رساند مگر آن که وقت وسعت داشته باشد و بداند که تا وقت حج کردن برمی گردد، پس در این صورت هرگاه در همان ماهی که بیرون می‌رود برمی گردد پس بدون احرام می‌رود و برمی گردد تا آن که در وقت حج محرم شود، و اگر می‌داند که در همان ماهی که بیرون می‌رود بر نمی‌گردد و در ماهی دیگر بر خواهد گشت، پس در مکه معظمه محرم می‌شود از برای حج و با حال احرام بیرون می‌رود و با حال احرام برمی‌گردد و داخل می‌شود و باید بر حال احرام باقی باشد تا وقت حج و حج را با احرام به انجام رساند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مطلب چهاردهم در حج تمتع و امور متعلقه به آن است و در آن چند فصل است:

فصل اول در احرام حج تمتع است و در آن چند مسئله است:

مسئله - واجب است احرام از برای حج تمتع چنان که واجب بود از برای عمره آن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مستحب است که در روز ترویة در وقت ظهر محرم شوند از برای حج تمتع. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - جایز است احرام در روز ترویبه پیش از ظهر و بعد از ظهر از صبح تا غروب آفتاب . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتناء باشد در آن نیست .

مسئله - رخصت داده اند که سه روز پیش از روز ترویبه محرم شوند صاحبان اعذارى که در وقت ازدحام مردم نمی توانند به کار خود برسند مانند پیران ضعیف و مریضان و از جمله عذرها است خوف زنى که بترسد که در روز ترویبه حائض شود . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسئله - مستحب است که در روز ترویبه غسل کنند از برای احرام و جامه های احرام را بپوشند و با پای برهنه بروند به مسجدالحرام با سکینه و وقار و دو رکعت نماز بجا آورند در مقام ابراهیم یا در حجر اسماعیل علیهما السلام پس بنشینند تا وقت ظهر و نماز ظهر را بجا آورند پس محرم شوند و تلبیه بگویند آهسته چنان که در احرام عمره گذشت . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسئله - جایز است که نماز ظهر روز ترویبه را تا نماز صبح روز عرفه در منی بجا آورند . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسئله - هرگاه کسی در مسجدالحرام بعد از نمازهای واجبی بخواهد محرم شود مختار است که بعد از نماز ظهر محرم شود یا بعد از نماز عصر محرم شود . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسئله - کسی که در روز ترویبه در مکه معظمه محرم شد مستحب است که در شب عرفه در منی باشد . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسئله - کسی که در روز ترویبه محرم شد جایز است که در مکه معظمه بماند و لکن صبح روز عرفه باید در منی باشد یا در عرفات موقف را دریابد . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسئله - چون در مسجدالحرام در روز ترویبه محرم شدند تلبیه واجب را باید بگویند بعد از نماز آهسته پس چون بیرون آمدند از مسجد و رو به منی روان شدند و «شعب الدرب» که یکی از مواضع معروفه است در دست راست واقع شد و «عقبه» که یکی از مواضع معروفه است در آن جا در دست چپ واقع شد ، پس در آن جا صدا را باید بلند کرد به تلبیه گفتن از برای حج و مستحب است تلبیه گفتن تا ظهر روز عرفه . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست مگر آن که از برای ابتدای بلند کردن صدا به تلبیه مواضعی دیگر نزدیک به یک دیگر وارد شده .

مسئله - بعد از طلوع آفتاب در روز عرفه باید از منی رفت به سوی عرفات و بعضی از کسانی که پیاده اند می توانند که پیش از طلوع آفتاب رو به عرفات بروند ، بلکه اگر ضعیف باشند می توانند که پیش از طلوع صبح رو به عرفات بروند و نماز صبح را در بین راه عرفات بجا آورند . چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند .

مسئله - در حال اختیار از وادی محسّر که موضعی است معروف در آن جا نگذرند پیش از طلوع آفتاب در روز عرفه . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - هرگاه در منی جمعیت مردم زیاد باشد و جای برایشان تنگ شود جایز است که بعضی از ایشان در وادی محسّر منزل کنند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

فصل دوم در وقوف به عرفات و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسأله است:

مسأله - واجب است وقوف در عرفات بعد از زوال آفتاب تا غروب آفتاب در روز عرفه و کسی که از روی تعمّد ترک کند وقوف در عرفات را حج او باطل است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که چون به عرفات رسیدند نرسیده به موقف منزل کنند در بطن عُرْفَه که موضعی است در آنجا معروف، و صبر کنند در آنجا تا ظهر پس چون ظهر شد باید ترک کنند تبلیه را و مستحب است که غسل کنند و نماز ظهر و عصر را به یک اذان و دو اقامه بجا آورند و بعد از آن بروند به موقف و مشغول خواندن دعاهاى وارده شوند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که در سمت چپ در دامنه کوه واقف شوند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - جایز است که در حال سواری واقف شوند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - مستحب است که بعد از ادای نماز ظهر و عصر در اول وقت مشغول ذکر و دعا و استغفار باشند تا غروب آفتاب. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که بعد از نماز ظهر و عصر در موقف صد مرتبه لا اله الا الله بگویند و صد مرتبه الحمد لله و صد مرتبه سبحان الله و صد مرتبه سوره توحید بخوانند و صد مرتبه ماشاء الله لا قوه الا بالله و سؤال کنند بهشت را هفتاد مرتبه و توبه کنند هفتاد مرتبه. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - مستحب است که غسل کنند از برای وقوف و هرگاه حدیثی صادر شود وضو بسازند و با طهارت باشند در حال وقوف. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که بعد از غروب آفتاب روز عرفه خود را برساند به عرفات، پس هرگاه بتواند ساعتی از شب عید در آنجا توقف کند و خود را برساند به مردم در مشعر الحرام و هرگاه نمی تواند توقف کند از ترس دزدی و دشمنی توقف نکند و خود را برساند به مشعر الحرام پیش از طلوع آفتاب و در مشعر الحرام توقف کند پس حج او تمام و صحیح است و هرگاه پیش از طلوع آفتاب به مشعر الحرام نرسید باید در سال آینده حج خود را اعاده کند و باید عمل خود را به عدول کردن به عمره مفرده به انجام رساند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه کسی بعد از طلوع آفتاب در روز عید رسید به مشعر الحرام و ساعتی در آنجا توقف کرد و پیش از ظهر روز عید ملحق شد به مردم در منی، در بعضی از احادیث وارد شده که حج او تمام و صحیح است. و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - هرگاه کسی پیش از طلوع صبح روز عید خود را به عرفات رسانید و ساعتی در آنجا توقف کرد و از آنجا آمد به مشعر الحرام و ساعتی در آنجا توقف کرد اگر چه مردم رفته باشند از آنجا و آفتاب طلوع کرده باشد و خود را در منی رسانید به مردم، حج او تمام و صحیح است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسأله - کسی که هیچ یک از وقوف اختیاری و اضطراری عرفات و مشعرالحرام را دریافت حج او باطل است و باید در سال آینده حج بجا آورد هر گاه حج واجبی بر ذمه او است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - اول وقت کوچ کردن از عرفات به سوی مشعرالحرام، غروب آفتاب روز عرفه و زائل شدن حمرة مشرقیه است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که از روی جهل و نادانی پیش از غروب آفتاب از عرفات رفت به سوی منی چیزی بر او نیست و کسی که دانسته تعمّد کرد به رفتن پیش از غروب آفتاب، پس واجب است بر او که شتری را نحر کند در روز عید از برای کفاره عمل خود و هر گاه نتواند باید در عوض آن هجده روز روزه بگیرد چه در مکه معظمه و چه در بین راه در مراجعت یا در وطن خود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

فصل سوّم در وقوف در مشعرالحرام و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسأله است:

مسأله - توقف کردن در مشعرالحرام در شب عید و صبح آن واجبی است از واجبات حج. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که ترک کند توقف کردن در مشعرالحرام را از روی تعمّد و دانایی حج او باطل است و باید در سال آینده حج خود را اعاده کند اگر حج واجبی بر ذمه او است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسأله - مستحب است که نماز مغرب را به تأخیر اندازند در شب عید تا آن که وارد شوند به مشعرالحرام اگر چه ثلث شب بگذرد پس در مشعر نماز مغرب و عشاء را بجا آورند به یک اذان و دو اقامه و نافله مغرب را در میان دو نماز بجا آورند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که در شب عید در مشعرالحرام این دعا را بخوانند: **اَللّٰهُمَّ اِنَّ هٰذِهِ جَمْعُ اَللّٰهِمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُكَ اَنْ تَجْمَعَ لِیْ فِیْهَا جَوَامِعَ الْخَیْرِ اَللّٰهُمَّ لَا تُؤِیْسِنِیْ مِنَ الْخَیْرِ الَّذِیْ سَأَلْتُكَ اَنْ تَجْمَعَ لِیْ فِیْ قَلْبِیْ وَ اَطْلُبْ لِیْکَ اَنْ تُعَرِّفَنِیْ مَا عَرَفْتَ اَوْلِیَاءَکَ فِیْ مَنْزِلِیْ هٰذَا وَ اَنْ تَقِیْنِیْ جَوَامِعَ الشَّرِّ**، و مستحب است که بیدار باشند و نخوابند و تمام شب عید را احیا بدارند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - جایز است که نماز مغرب را در عرفات بجا آورند و نماز عشاء را در مشعرالحرام بجا آورند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که قدری راه بروند در مشعر و پای خود را به آن زمین بزنند کسانی که نوبت اول حج ایشان است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که در «مَازَمِین» که دو کوه معروفی است در آن جا فرود آیند و بول کنند چرا که در آن جاها بت می پرستیدند و «هَبْل» که یکی از بت های ایشان بود از سنگ آن کوه تراشیده بودند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که برگردد از عرفات و در مشعر الحرام توقف نکند از روی نادانی و برود به منی و رمی جمره کند و بعد از آن بفهمد که وقوف در مشعر واجب بود، باید برگردد به مشعر و قدری در آنجا توقف کند اگرچه آفتاب بلند شده باشد و بعد از آن برگردد به منی و رمی جمره کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که فوت شود از او وقوف اختیاری در عرفات به جهت مانعی، پس هرگاه گمان کند که می تواند در شب عید برود به عرفات و قدری در عرفات بماند و برگردد به مشعر الحرام پیش از طلوع آفتاب، باید برود به عرفات و برگردد و هرگاه گمان کند که اگر برود به عرفات به مشعر الحرام نخواهد رسید پیش از طلوع آفتاب، نباید برود به عرفات پس برود به مشعر الحرام و وقوف بجا آورد حج او تمام و صحیح است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که وقوف اختیاری مشعر الحرام در شب عید از او فوت شود به جهت مانعی و در صبح روز عید تا ظهر خود را برساند به مشعر و قدری در آنجا توقف کند حج او صحیح است. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - کسی که نداند که وقوف در مشعر الحرام واجب است و لکن در مراجعت از عرفات نماز صبح را در مشعر الحرام بجا آورده و قنوت خوانده کفایت می کند از برای او از وقوف در آنجا و حج او صحیح است. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - کسی که از روی جهالت در مراجعت از عرفات بیتوته نکرد در مشعر الحرام و وقوف بجا نیاورد در آنجا تا آن که وارد شد به منی، باید برگردد به مشعر در صبح عید تا ظهر آن و قدری در آنجا توقف کند و برگردد به منی و حج او تمام و صحیح است. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - کسی که در مراجعت از عرفات توقف نکند در مشعر الحرام از روی تعمّد و استخفاف، واجب است بر او که شتری نحر کند از برای کفاره این عمل و باید برگردد پیش از ظهر روز عید به مشعر و وقوف بجا آورد و اگر برنگشت و وقوف بجا نیاورد در آنجا حج او باطل است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسأله - چون نماز صبح را در طلوع صبح بجا آورند در مشعر الحرام باید توقف کنند در آنجا تا وقتی که هواروشن شود و جای پای شتران در زمین معلوم شود مگر آن که کسی عذری و خوفی داشته باشد، پس می تواند پیش تر از مشعر کوچ کند و مستحب است که بعد از ادای نماز صبح در آنجا ذکر کنند نعمت های الهی را که به ایشان رسیده و صلوات بسیار بفرستند بر محمد و آل محمد صلی الله و علیه وآله و این دعا را بخوانند: **اَللّٰهُمَّ رَبَّ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ فُكِّ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ وَاَوْسِعْ عَلَيَّ مِنْ رِزْقِكَ الْحَلَالِ وَاَذْرَعْ عَنِّي شَرَّ فَسَقَةِ الْجَنِّ وَالْإِنْسِ اَللّٰهُمَّ اَنْتَ خَيْرُ مَطْلُوْبٍ اِلَيْهِ وَخَيْرُ مَدْعُوٍّ وَخَيْرُ مَسْئُوْلٍ وَلِكُلِّ وَاْفِدٍ جَائِزَةٌ فَاجْعَلْ جَائِزَتِي فِي مَوْطِنِي هَذَا اَنْ تُقِيلَنِي عَثْرَتِي وَتَقْبَلَ مَعْدِرَتِي وَاَنْ تَجَاوَزَ عَنِّي خَطِيئَتِي ثُمَّ اجْعَلِ التَّقْوَى مِنَ الدُّنْيَا زَادِي.** چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - اطفال و زنان و ضعیفان و کسانی که خوفی از کسی داشته باشند می توانند در شب کوچ کنند از مشعر الحرام. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - چون نزدیک طلوع آفتاب از مشعرالحرام کوچ کردند پیش از طلوع آفتاب از وادی محسر نگذرند و در وادی محسر باید به سرعت راه روند مانند دویدن، و هرگاه سوار باشند حیوان خود را به سرعت برانند به قدر صد قدم یا صد ذراع. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که ترک کند سرعت رفتن را در وادی محسر تا آن که وارد مکه معظمه شود، باید برگردد به آن وادی و سرعت را بجا آورد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - واجب است برچیدن ریگ‌هایی چند از برای انداختن جمرات ثلث از حرم و بهتر موضعی از برای برچیدن سنگ‌ریزه‌ها مشعرالحرام و جمع است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - جایز نیست برچیدن سنگ‌ریزه از مسجدالحرام و مسجد خیف و از سنگ‌ریزه‌هایی که به جمرات انداخته‌اند و از سنگ‌ریزه‌های خارج حرم. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هر سنگ‌ریزه به قدر بند انگشتی باید باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مستحب است که سنگ‌ریزه‌ها سرمه‌رنگ و نقطه‌دار باشد از رنگ‌های دیگر و مکروه است که سیاه و سفید و سرخ باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مطلب پانزدهم در اعمال منی و امور متعلقه به آن است و در آن چند فصل است:

فصل اول در رمی جمرات و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسئله است:

مسئله - رمی جمرات ثلث و انداختن سنگ‌ریزه‌ها به آن‌ها واجبی است از واجبات حج. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که ترک کند رمی جمرات را از روی عمد و تذکر تا آن که ایام تشریق بگذرد، حلال نیست از برای او مباشرت با زن و صحیح نیست حج او و باید در سال آینده حج کند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - روزهایی که باید رمی جمرات کرد چهار روز است که روز اول آن‌ها روز عید است و سه روز دیگر بعد از آن، که ایام تشریق است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - در روز عید رمی جمره عقبه واجب است و بس و در سه روز دیگر رمی هر سه جمرات واجب است هرگاه تا روز سیزدهم بمانند در منی. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هر جمره را هفت سنگ‌ریزه باید زد در هر مرتبه که مجموع آن‌ها هفتاد سنگ‌ریزه شود هرگاه تا روز سیزدهم بمانند در منی. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - رمی جمره عقبه در روز عید پیش از ذبح و نحر است و ذبح و نحر پیش از تراشیدن سر است در حال اختیار و تذکر. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - کسی که از روی جهل و نادانی یا از روی فراموشی پیش از ذبح و نحر سر تراشید، یا پیش از رمی جمره ذبح یا نحر کرد کفار و اعاده بر او نیست. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - در ایام تشریق به ترتیب باید رمی جمرات کرد پس باید ابتدا کنند به جمره اولی و چون از رمی آن فارغ شدند رمی کنند جمره وسطی را و چون از رمی جمره وسطی فارغ شدند رمی کنند جمره عقبه را. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسأله - کسی که به عکس ترتیب مذکور رمی کرد، پس اول رمی جمره عقبه کرد و بعد از آن رمی جمره وسطی و بعد از آن رمی جمره اولی، باید برگردد و رمی کند جمره وسطی را و بعد از آن رمی کند جمره عقبه را تا ترتیب به عمل آید، خواه از روی جهل و فراموشی عکس ترتیب به عمل آورده باشد یا از روی تعمّد و تذکر. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسأله - کسی که کم تر از هفت سنگ ریزه زد به جمره اولی و هریک از جمره وسطی و جمره عقبه را هفت سنگ ریزه زد، پس هر گاه به جمره اولی سه سنگ ریزه و کم تر زده باید اعاده کند رمی جمیع جمرات ثلث را به ترتیب و به هریک هفت سنگ ریزه زند و هر گاه به جمره اولی چهار سنگ ریزه و بیشتر زده باید مابقی سنگ ریزه را تا هفت، به جمره اولی بزند و واجب نیست که اعاده کند رمی جمره وسطی و جمره عقبه را. و کسی که کم تر از هفت سنگ ریزه به جمره وسطی زده و به جمره اولی و جمره عقبه کم تر از هفت زده پس هر گاه به جمره وسطی سه سنگ ریزه و کم تر زده باید اعاده کند رمی جمره وسطی و جمره عقبه را و به هریک هفت سنگ ریزه زند به ترتیب و هر گاه به جمره وسطی چهار سنگ ریزه و بیشتر زده باید باقی سنگ ریزه ها را تا هفت به جمره وسطی بزند و واجب نیست که اعاده کند رمی جمره عقبه را. و کسی که رمی جمره عقبه را کم تر از هفت سنگ ریزه زده و هریک از جمره اولی و وسطی را هفت سنگ ریزه زده باقی سنگ ریزه های جمره عقبه را تا هفت باید بزند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسأله - کسی که بیست و یک سنگ ریزه برداشت که به هریک از جمرات هفت سنگ ریزه زند، پس چون از رمی جمرات فارغ شد یک سنگ ریزه در دست او باقی مانده و نمی داند که کدام یک از جمرات را کم تر از هفت سنگ ریزه زده، به هریک از جمرات ثلث یک سنگ ریزه باید بزند که سه سنگ ریزه باشد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - کسی که در بین رمی جمرات سنگ ریزه از دست او بیفتد و گم شود، از زیر پای خود سنگ ریزه بردارد و بیندازد و عدد هفت را تمام کند لکن سنگ ریزه ای که برمی دارد از سنگ ریزه هایی که به جمرات انداخته اند نباشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که سنگ ریزه را انداخت و آن سنگ ریزه به جمرات نرسید باید سنگ ریزه دیگر بیندازد تا آن که هفت سنگ ریزه به جمرات برسد و هر گاه سنگ ریزه برسد به انسانی یا حیوانی و از آن جا برسد به جمرات کفایت می کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که فراموش کند رمی جمرات را تا آن که وارد مکه معظمه شود واجب است که برگردد به منی و رمی جمرات کند در ایام تشریق و هرگاه ایام تشریق گذشته باشد باید در سال بعد در ایام تشریق قضا کند رمی جمرات را، و هرگاه خود نتواند قضا کند در سال بعد نائبی باید قرار دهد که از جانب او رمی کند و هرگاه بمیرد ولی او یا نائبی از جانب او قضا کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که مانعی از برای او روی دهد که در روز عید رمی جمره عقبه نکند تا آفتاب غروب کند، روز یازدهم قضا کند رمی جمره عقبه را و مستحب است که ابتدا کند در صبح به قضا کردن رمی جمره عقبه و در ظهر مشغول شود به رمی جمرات ثلث به ترتیب. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که فراموش کند رمی جمرات را در روزی باید قضا کند آن را در روز بعد هرگاه بعد از ایام تشریق باشد و مستحب است که فاصله قرار دهد در میان رمی قضا و رمی ادا، مثل آن که رمی قضا را در صبح کند و رمی ادا را در ظهر. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که رمی جمرات در وقت ظهر باشد در هر روزی از روزهای چهارگانه. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - رمی جمرات را در روز باید کرد در حال اختیار و لکن رخصت داده اند از برای مریض و مدیونی که از طلب کار خود می ترسد و خائفی که از دشمن می ترسد و مملوک و هیزم کش و شترچران که در شب وارد می شوند که هریک از این ها در شب رمی جمرات کنند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - مریضی که نمی تواند رمی کند و کسی که غشی کرده و طفلی که نمی تواند رمی کند و کسی که دست او شکسته، کسی از جانب او رمی کند و مستحب است که مریض را ببرند نزد جمره و از جانب او رمی کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است وضو ساختن از برای رمی جمرات. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که سنگ ریزه ها را در دست چپ نگاه دارند و با دست راست بیندازند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که سنگ ریزه ها را در باطن ابهام بگذارند و با ناخن سبابه آن را بیندازند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز است که در حال سواری رمی جمرات کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که پیاده بروند نزد جمرات و اگر بخواهند در برگشتن سوار شوند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - در رمی جمره عقبه پشت به قبله و رو به جمره باید ایستاد در میان رودخانه و رمی کرد نه از بالای آن. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - مستحب است که به قدر ده ذراع یا پانزده ذراع دور بایستند از جمره و سنگ ریزه را بیندازند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مستحب است که در میان رودخانه رو به قبله بایستند و دعایی که وارد شده بخوانند و بعد از آن مشغول به انداختن سنگ ریزه شوند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مستحب است که جمرات را در سمت راست خود قرار دهند و سنگ ریزه را به سمت چپ آن‌ها بزنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - در وقت انداختن سنگ ریزه به جمره اولی و جمره ثانیه طوری باید ایستاد که رو به قبله و جمره هر دو باشند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - مستحب است که در وقت انداختن هر سنگ ریزه تکبیر بگویند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مستحب است که بعد از انداختن سنگ ریزه‌ها در جمره اولی و جمره وسطی قدری توقف کنند و دعاهایی که وارد شده بخوانند اما در جمره عقبه توقف نکنند بعد از انداختن سنگ ریزه‌ها. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

فصل دوم در هدی و ذبح و نحر و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسئله است:

مسئله - هدی واجب است در حج تمتع بر کسی که دارا باشد و واجد آن باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - حج قرآن از افراد جدا شده به بردن هدی با خود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - در حج افراد هدی واجب نیست. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هر گاه یافت نشود هدی از برای کسی که هدی بر او واجب است در حج، باید روزه بگیرد در عوض آن سه روز در حج و هفت روز بعد از مراجعت. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که به عمره رجیبه یا به عمره دیگر در غیر ماه‌های حج به مکه معظمه رفته و در آن جا مانده تا موسم حج و بخواهد حج تمتع بجا آورد، هدی بر او واجب است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که عمره تمتع بجا آورده از برای مادر خود و حج تمتع بجا آورده از برای پدر خود، مستحب است از برای او هدی و واجب نیست بر او. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - کسی که اذن داده به مملوک خود که حج تمتع بجا آورد پس اگر خواست هدی از برای مملوک خود می‌کشد و اگر خواست امر می‌کند به او روزه بگیرد در عوض هدی، و بر خود مملوک هدی واجب نیست چرا که مالک چیزی نیست. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسئله - کسی که طفلی را به حج تمتع برده پس اگر یافت هدی را می‌کشد از برای طفل و هر گاه نیافت ولی طفل روزه باید بگیرد در عوض هدی طفل خود. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - پدری که طفل خود را به حج تمتع برده و نیابد مگر یک هدی، مستحب است که هدی را از برای طفل خود بکشد و خود او از برای خود روزه بگیرد در عوض هدی خود. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

فصل سوم در جنس هدی و اضحیه و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسأله است:

مسأله - افضل هدی شتر است و بعد از آن گاو است و آخر آن گوسفند است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - شتر و گاو و گوسفند باید اهلی باشند نه بخاتی و کوهی و بیابانی. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست مگر در بخاتی که بعضی مکروه دانسته اند.

مسأله - هدی از شعائر الله است و تعظیم آن مستحب است، پس هر گاه میسر باشد شتر نحر کنند و بعد از آن هر گاه میسر باشد گاو بکشند و هر گاه گاو میسر نشد گوسفند میشینه نر فربه بی عیب ذبح کنند و هر گاه یافت نشد میشینه نری که عروق خصیه آن را کوبیده باشند ذبح کنند و هر گاه یافت نشد بزینه بی عیب ذبح کنند و میشینه نر از ماده بهتر است و میشینه از بزینه بهتر است و بزینه نر از میشینه ماده بهتر است و از شتر و گاو، مادینه بهتر است و از گوسفند، نرینه بهتر است و در هدی نرینه و مادینه هر دو جایز است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - گاو میش در هدی جایز است و اهلی است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مکروه است که حیواناتی که علف دستی می دهند و در خانه پروار می کنند قربانی کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که حیوانات فربه بی عیب را قربانی کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کفایت می کند در هدی، شتری که داخل سال شش شده و گاو به هر سنی که باشد و بزینه گوسفندی که داخل سال دوم شده باشد و میشه گوسفندی که داخل سال دوم نشده باشد و در لغت شش ماهه و هفت ماهه و هشت ماهه و ده ماهه را «جذع» می گویند و آنچه از احادیث معلوم می شود این است که میشینه داخل سال دوم نشده کفایت می کند به خلاف بزینه که تا داخل سال دوم نشود کفایت نمی کند چرا که بزینه در سن جذع حامله نمی کند و میشینه در این سن حامله می کند و چون جذع در لغت مختلف معنی شده فتاوی فقهاء هم مختلف شده و بیشتر ده ماهه را اعتبار کرده اند و اقتضای احتیاط قول این جماعت است اگرچه دلیل قوی با جماعتی است که کم تر از ده ماه را اعتبار کرده اند چرا که بره شش ماهه حامله می کند. چنان که در احادیث همین را اعتبار کرده اند.

مسأله - هر گاه هر یک از این اجناس ثلثه بیشتر از آنچه معین شده سن داشته باشند مادام که زیاد پیر نباشند کفایت می کند در هدی واجب و اضحیه و قربانی مستحب. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که حیوانی که می خواهند قربانی کنند در دهه ذیحجه بخرند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مستحب است که گوسفند نر و شاخ دار و سیاه رنگ و گشاد چشم و بزرگ گوش و فربه باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مکروه است که حیوان هدی و قربانی، لنگ و بینی بریده و گوش بریده و چشم آن معیوب باشد و شاخ شکسته خصوص مغز شاخ آن شکسته باشد و پیری که دندان های پیش دهن آن افتاده باشد و لاغر و ضعیف باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - در هدی واجب هر قدر حیوان آن بی عیب تر باشد افضل است و در قربانی مستحب تأکیدی به قدر هدی واجب نشده. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که حیوانی خرید از برای هدی و قربانی به گمان آن که بی عیب است و بعد معلوم شد که معیوب است، پس هر گاه ثمن آن را به فروشنده داده کفایت می کند و هر گاه ثمن آن را نداده رد کند آن را و بی عیبی بخرد و خیار حیوان از برای او هست در هر صورت. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که حیوانی خرید از برای هدی و قربانی و بعد خواست که حیوانی بهتر و فربه تر قربانی کند، مستحب است که اول بخرد آن را و بعد بفروشد این را، یا تصدق کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مکروه است مما کسه و سعی زیاد کردن در ارزان خریدن هدی و قربانی. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

فصل چهارم در احکام هدی ها و امور متعلقه به آنها است و در آن چند مسئله است:

مسئله - کسی که هدی را بخرد و بعد معیوب شود، پس هر گاه برسد به آن مکانی که آن را باید کشت و آن را در مکان خود بکشد کفایت می کند از برای او و عیب آن مانع اکتفاء نیست. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که هدی را خرید و بعد از خریدن لنگ شد و خسته شد و نرسید به آن محلی که باید کشته شود، پس هر گاه آن هدی، هدی مستحبی است چیزی بر او نیست و هر گاه هدی واجب است مثل آن که نذری یا عهده کرده یا قسمی یاد کرده یا کفاره صیدی بوده، باید هدی دیگر بخرد و در محل آن بکشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که هدی را با خود می برد و در بین راه خسته و معیوب می شود و به محل کشتن نمی رسد، در همان موضع آن را بکشد و نوشته ای بنویسد و بر روی آن گذارد که این هدی است تا کسی که عبورش بر آن افتد بداند که صدقه است و از آن بخورد. پس اگر هدی، هدی مستحب است چیزی بر او نیست و اگر هدی، هدی واجب است باید عوض آن را بخرد و در محل آن بکشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هر گاه هدی داخل حرم شد و خسته و معیوب شد، عوضی واجب نیست بر صاحبش خواه هدی، هدی واجب باشد یا مستحب. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کسی که هدی واجب خود را به همراه کسی فرستاد که در محل خود بکشند و آن هدی در بین راه تلف شد پیش از رسیدن به محل خود، پس هر گاه دارا است مستحب است که هدی دیگر قرار دهد و هر گاه نادار است چیزی بر او نیست.

چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - کسی که هدی خرید از برای حج تمتع خود و برد آن را به منزل خود بست پس بعد از آن تلف شد یا دزدیدند آن را، مستحب است از برای او که عوض آن را بکشد اگر دارا است و اگر نادار است چیزی بر او نیست. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - هرگاه هدی واجب در بین راه خسته و معیوب شد مکروه است فروختن آن و هرگاه فروختند ثمن آن را باید تصدق کنند و عوض آن را باید بخرند و بکشند در محل خود. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - هرگاه کسی در میقات گاه خرید هدی را و بعد از آن گم شد تا آن که وارد شد به منی و هدی دیگر کشت از برای خود پس بعد از آن، آن گم شده پیدا شد، پس هرگاه پیش از اشعار و تقلید گم شده مال او است و در آن تصرف می‌کند هر طور بخواهد و هرگاه بعد از اشعار و تقلید گم شده و پیدا شد آن را هم باید بکشد در منی. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - کسی که خرید هدی خود را و بعد از خریدن گم شد، پس خرید حیوانی دیگر را و بعد از خریدن هدی اول پیدا شد، همان هدی اول را می‌کشد و حیوان دوم را اگر بخواهد می‌فروشد و هرگاه حیوان دومی که خرید کشت و بعد هدی اول پیدا شد آن را هم باید بکشد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - هرگاه کسی خرید هدی را و کشت و کسی دیگر آمد و دید که این حیوان مال او بوده و گم شده و دو نفر شهادت دادند که حیوان مال او بوده، گوشت آن حیوان مال مدعی است و کفایت نمی‌کند کشتن آن نه از برای هدی مدعی و نه از برای هدی آن کسی که آن را کشته. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - کسی که یافت هدی گمشده‌ای را و گرفت آن را و کشت پس هرگاه در منی و محل خود آن را کشته کفایت می‌کند از برای هدی صاحبش و هرگاه در غیر منی و غیر محل خود آن را کشته کفایت نمی‌کند از هدی صاحبش و صاحبش باید هدی دیگر در محل خود بکشد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - کسی که یافت هدی گمشده‌ای را باید تعریف کند آن را و جار بکشد در روز عید و روز یازدهم و دوازدهم، پس هرگاه نیافت صاحب آن را پس در شب بکشد آن را و علامتی بر روی آن بگذارد که بدانند هدی است و از آن بخورند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - کسی که هدی خود را به همراه خود ببرد و آن هدی بزاید، باید خود آن را و بچه آن را در محل خود بکشد و هرگاه در بین راه تلف شوند باید عوض هر دو را در محل خود بکشد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - جایز است که بر شتر هدی سوار شوند و سوار کنند کسی را بر آن در وقت احتیاج و لکن آن را به عنف و سختی نرانند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - جایز است دوشیدن هدی و آشامیدن شیر آن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - در هدی واجب کفایت نمی کند یک هدی از برای بیش از یک نفر و در قربانی مستحب کفایت می کند یکی از برای جماعتی . چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند .

مسأله - در شهرهای غیر از مکه معظمه کفایت می کند یک قربانی از برای جماعتی ، پس شخص می کشد یک قربانی را از برای خود و عیال و اطفال خود . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - مستحب است که شخص واحد هدی متعدد و قربانی بسیار بکشد از برای خود چه در هدی واجب و چه در قربانی مستحب . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

فصل پنجم در آداب ذبح و نحر و محل آن و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسأله است :

مسأله - مستحب است که شخص صاحب هدی ، خود هدی خود را بکشد . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - جایز است که غیری از جانب صاحب هدی ، هدی او را بکشد خصوص در صورتی که صاحب هدی مسلط نباشد بر کشتن به طور شرع و مستحب است که دست خود را بر روی دست ذبح کننده گذارد . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - مستحب است که در حضور زن هدی او را بکشند و اگر کسی نباشد که هدی او را بکشد خود او باید بکشد . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - مستحب است که کاردار در دست طفل گذارند و دست او را با کارد بگیرند و هدی او را بکشند . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - جایز است که زن وکیل کند کسی را که هدی او را بکشد هر گاه خود او تعجیلی داشته باشد در رفتن از منی . چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند .

مسأله - مستحب است که ذبح کننده در وقت ذبح کردن از برای غیر اسم صاحب هدی را ببرد و بگوید از برای فلان ذبح می کنم و هر گاه اشتباه کرد در اسم او و اسم غیر او را ذکر کرد ، یا فراموش کرد اسم او را کفایت می کند نیت او . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - کسی که از جانب کسی حج می کند کفایت می کند یک هدی از برای منوب عنه و واجب نیست که از برای خود هدی کند و مستحب است که از برای خود هدی کند بغیر هدی منوب عنه . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - شرایط ذبح و نحر مثل تسمیه و رو به قبله بودن و سایر آن در هدی هم شرط است . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - مستحب مؤکد است که شتر را ایستاده رو به قبله بدارند و دست های آن را تا زانو ها به ریسمان پیچند ، یا دست چپ آن را ته کرده ببندند و در طرف راست آن بایستند و کارد را در گودی سینه او فرو برند . پس چون افتاد سر آن را از موضع ذبح

ببرند و رخصت داده‌اند که آن را رو به قبله بخوابانند و نحر کنند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - روزهای نحر کردن و ذبح کردن در منی چهار روز است از روز عید تا سیزدهم و در سایر شهرها سه روز است از روز عید تا دوازدهم. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسأله - کسی که عذری و خوفی دارد که روز عید در منی باشد جایز است از برای او که در شب عید ذبح یا نحر کند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - مکان ذبح و نحر از برای حج، منی است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مکان ذبح و نحر از برای عمره مفرده مکّه معظمه است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - حیوانی را که باید از برای کفاره ذبح یا نحر کرد، پس هرگاه کفاره از برای احرام حج است محل آن منی است و هرگاه کفاره از برای احرام عمره است محل کشتن آن مکّه معظمه است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - حیوانی را که از برای کفاره عمره باید کشت هرگاه در مکّه معظمه نکشتند و تأخیر انداختند باید در منی بکشند و تعجیل کردن و در مکّه معظمه کشتن افضل است. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - واجب است بر کسی که حج تمتع بجا آورده که قدری از گوشت هدی خود بخورد و باقی را قسمت کند و قسمتی را به قانع دهد و قانع فقیری است که هرگاه زیاد یا کم به او دادی و از برای او فرستادی غضب نکند و روی خود را ترش نکند، و قسمتی را به مُعْتَر دهد و مُعْتَر فقیری است که خودش می‌آید از برای گرفتن گوشت اما سؤال نمی‌کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - حیوانی را که از برای کفاره و نذر و عهد ذبح و نحر می‌کنند جایز است که صاحبش از آن بخورد اما اگر نخورد بهتر است. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - جایز نیست از برای صاحب هدی که گوشت آن را از منی بیرون برد و لکن مادام که در منی باشد می‌تواند از آن گوشت بخورد و بخوراند و توشه خود قرار ندهد از برای بیرون منی، اما کوهان شتر را از برای دوامی تواند نگاه دارد و از منی بیرون برد و هم چنین پوست هدی را می‌تواند از منی بیرون برد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسأله - جایز است از برای فقرا که گوشت‌های قربانی را بعد از ایام تشریق از منی بیرون برند و از برای خود ذخیره کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - جایز است که گوشت‌های قربانی را بخرند از فقرا و از منی بیرون برند و قوت خود قرار دهند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کفایت نمی‌کند اطعام گوشت قربانی از اطعامی که در کفاره قسم باید کرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مکروه است از برای صاحب هدی که از پوست قربانی همیان بسازد از برای خود و مستحب است که آن را تصدق کند یا قیمت آن را تصدق کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - جایز است از برای صاحب هدی که پوست قربانی را از برای خود جانماز قرار دهد و بر روی آن نماز کند و لکن تصدق کردن آن افضل است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - جایز نیست که پوست قربانی را اجرت آن کسی قرار دهند که سر آن را بریده و آن را پوست کننده مگر آن که آن شخص از جماعت قانع و مُعتر باشد، پس هدی را با پوستش می‌توان به او داد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

فصل ششم در احکام کسی است که هدی از برای او یافت نشود، یا آن که ثمن هدی را نداشته باشد و امور متعلقه به آن و در آن چند مسئله است:

مسئله - کسی که ثمن هدی را ندارد پس سه روز متوالی روزه می‌گیرد در هفتم و هشتم ذیحجه و روز عرفه، و هفت روز متوالی بعد از مراجعت از مکه معظمه در وطن خود روزه می‌گیرد در عوض هدی. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که در روز هفتم ذیحجه روزه نگرفت صبر کند تا ایام تشریق بگذرد آن وقت سه روز متوالی روزه بگیرد، و هرگاه همراهان او تعجیل داشته باشند روز سیزدهم و دو روز بعد از آن را روزه بگیرد، و هرگاه در دهه آخر ذیحجه در مکه باشد سه روز را روزه می‌گیرد، و هرگاه در مکه از او فوت شد در بین راه سه روز روزه می‌گیرد، و اگر از او فوت شد بعد از رسیدن به وطن سه روز پی در پی روزه می‌گیرد و به فاصله هفت روز دیگر پی در پی روزه می‌گیرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسئله - کسی که ثمن هدی ندارد جایز است از برای او که در دهه اول ذیحجه سه روز پی در پی روزه بگیرد پیش از هفتم. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - هرگاه کسی روزه عوض هدی را نگرفت تا وارد شد به وطن خود و وطن او نزدیک است به مکه معظمه و در وطن خود یافت هدی را، می‌فرستد آن را به مکه در ذیحجه بکشند و روزه نمی‌گیرد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - کسی که در اوائل ذیحجه نیابد هدی را صبر کند تا روز عید، پس هرگاه هدی یافت می‌کشد و هرگاه نیافت روزه می‌گیرد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - کسی که روزه عوض هدی را در ذیحجه نگرفت از روی جهل یا فراموشی یا به جهت مانعی دیگر تا آن که ماه محرم داخل شد، پس هرگاه یافت هدی را در ماه محرم در منی می‌کشد و روزه نمی‌گیرد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - کسی که حج تمتع بجا آورد و نیافت هدی را و پیش از آن که روزه بگیرد به عوض هدی فوت شد، ولی او باید از جانب او روزه بگیرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که حج تمتع بجا آورد و نیافت هدی را و سه روز روزه گرفت از برای عوض هدی و پیش از آن که هفت روز دیگر را روزه بگیرد فوت شد، واجب نیست بر ولی او که از جانب او روزه بگیرد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - هرگاه طفلی را به حج تمتع بردند و هدی نیافتند، ولی او باید روزه عوض هدی او را بگیرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که قیمت هدی را دارد ولیکن یافت نشود حیوانی که آن را بخرد، ثمن هدی را می سپارد نزد کسی که هر وقت حیوانی یافت شد بخرد و از برای او بکشد. پس هرگاه در ذیحجه یافت شد می کشد آن را در ذیحجه و هرگاه در ذیحجه یافت نشد در سال آینده بخرد آن را و در ذیحجه بکشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسئله - کسی که نیافت ثمن هدی را تا روز دوازدهم و سیزدهم، پس در آن اوقات ثمنی به دست او آمد و روزه سه روز را نگرفته، می تواند که روزه بگیرد به عوض هدی و هدی نکشد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - لباس های تجمل خود را نباید فروخت از برای خریدن هدی، پس هرگاه علاوه بر آن ها دارد ثمن هدی را می خرد و می کشد و اگر ندارد روزه می تواند بگیرد در عوض هدی. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که دارد ثمن هدی را به قیمت عادلانه ولیکن به حسب اتفاق هدی گران شده که نمی تواند بخرد، بعد از ایام تشریق روزه می گیرد در عوض هدی. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کسی که نیافت ثمن هدی را و سه روز روزه گرفت در عوض هدی، پس روزی که می خواهد از منی کوچ کند ثمنی به دست او آید، می تواند که هدی بخرد و در منی بکشد و روزه خود را از برای خود روزه مستحبی قرار دهد و می تواند که روزه خود را در عوض هدی خود قرار دهد و حیوانی نکشد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - در عوض روزه بدل هدی تصدق نمی توان داد و باید روزه گرفت، چه سه روز را و چه هفت روز را در مراجعت از مکه. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که نیافت هدی را و سه روز روزه گرفت در عوض هدی در مکه و بعد خواست که مجاور شود در مکه، پس صبر می کند تا وقتی که می داند که همراهان او به وطن خود رسیده اند، پس هفت روز دیگر را روزه می گیرد. یا آن که تا یک ماه صبر می کند و بعد از یک ماه هفت روز دیگر را روزه می گیرد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کسی که نیافت هدی را و پیش از روز ترویه روزه نگرفته در روز ترویه شروع نکند به روزه گرفتن، چرا که سه روز

متوالی باید روزه بگیرد و روز عید را نمی تواند روزه بگیرد. پس بعد از ایام تشریق سه روز متوالی روزه بگیرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مگر آن که بعضی گفته اند که اگر روز ترویبه و روز عرفه را روزه گرفته از روی جهل، روز عید را هم روزه بگیرد که سه روز متصل روزه گرفته باشد و حدیثی هم وارد شده.

مسأله - کسی که بر او واجب شده باشد نحر کردن شتری از برای فداء و عاجز باشد و نیابد شتری را که نحر کند، کفایت می کند از برای او ذبح کردن هفت گوسفند و اگر از ذبح کردن هفت گوسفند هم عاجز باشد هجده روز در عوض آن باید روزه بگیرد، می خواهد در مکه روزه می گیرد یا بعد از مراجعت به وطن روزه می گیرد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

فصل هفتم در قربانی مستحب و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسأله است:

مسأله - قربانی کردن مستحب مؤکد است از برای مرد و زن و حاج و غیر حاج. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسأله - مستحب است قربانی کردن از برای خود و از برای اهل و عیال و اولاد خود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - قربانی نیست از برای طفلی که در شکم است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که نادار است معذور است و جایز است که قربانی نکند و لکن اگر می تواند قرض کند مستحب است قرض کردن و قربانی کردن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است قربانی بسیار کردن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کفایت می کند هدی در منی از قربانی. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کفایت می کند یک قربانی از برای جماعت بسیار. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه قیمت قربانی به تدریج بالا رود و گران شود به حدی که شخص نتواند قربانی بخرد و بکشد، قیمت عادله وقت را و قیمتی که قدری بالاتر رفته با قیمت اعلی جمع می کند و ثلث مجموع را تصدق می کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - اوقات قربانی در مکه چهار روز است از روز عید اضحی تا روز سیزدهم و در سایر بلاد سه روز است از روز عید تا دوازدهم. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که ابتدا کنند به قربانی کردن از برای رسول خدا صلی الله و علیه وآله و بعد از آن قربانی کنند از برای خود. چنان که امیر المؤمنین علیه صلوات المصلین می کردند و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که گوسفند فربه شاخ دار بی عیب را قربانی کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکروه است که گوسفندی که در خانه پرورش یافته قربانی کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - گوسفندی که پا به سال دوم نگذارده قربانی نباید کرد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - مستحب است که گوسفند میشینه نر فربه بی عیب قربانی کنند و هرگاه یافت نشود بزینه نر فربه بی عیب باشد و هرگاه یافت نشود گوسفندی نری باشد که رگ‌های خصیه آن را کوفته باشند خواه میشینه باشد یا بزینه و هرگاه یافت نشود میش فربه باشد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - از هریک از شتر و گاو و گوسفند نر و ماده جایز است قربانی کردن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - قربانی از برای این است که فقرا در دنیا گوشتی بخورند، پس قدری را صاحبان آن بخورند و باقی را به قانع و مُعْتَر و همسایگان فقیر قسمت کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مستحب است که در وقت قربانی کردن این دعا را بخوانند: بِسْمِ اللَّهِ وَجْهَتْ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ إِنَّ صَلَوَتِي وَنُصْرَتِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ مِنْكَ وَلَكَ. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مستحب است که صاحب قربانی، قربانی خود را ذبح و نحر کند و اگر نتواند دست خود را مستحب است که بر روی کارد گذارد و با دست ذبح کننده حرکت دهد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مطلب شانزدهم در سر تراشیدن و تقصیر و امور متعلقه به آنهاست و در آن چند مسئله است:

مسئله - واجب است سر تراشیدن یا تقصیر کردن بعد از هدی بر همه حاجیان چه حج ایشان حج تمتع باشد یا حج قران یا حج افراد باشد و بر کسانی که عمره مفرده بجا آورده باشند بعد از طواف و سعی، و مستحب است که سر تراشیدن را اختیار کنند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - مستحب مؤکد است از برای کسی که نوبت اول حج او است که اختیار کند سر تراشیدن را اگر چه سر او جوشیده باشد از آفتاب و لکن کسی که مکرر حج کرده مختار است در سر تراشیدن و تقصیر کردن. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - کسی که در احرام موی سر خود را جمع کرده و بافته یا با چسبنده‌ای موهای خود را چسبانیده، واجب است بر او اختیار کردن سر تراشیدن. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - مستحب است که در روز عید بعد از تراشیدن سر، شارب خود را بزنند و اطراف ریش خود را بچینند و ناخن‌های خود را بگیرند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که پیش از ذبح و نحر سر خود را تراشید مستحب است که بعد از ذبح یا نحر تیغ را بر سر او بکشند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که اقرع است و گراست و سر او مو ندارد مستحب است که تیغ را بر سر او بکشند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که رو به قبله بنشینند در حال تراشیدن سر و ابتدا کنند به تراشیدن موی پیش سر و تراشیدن موهای مقابل گوش ها و خواندن دعا هایی که وارد شده و دفن کردن موی سر در منی در آن خیمه ای که منزل ایشان است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که فراموش کند که سر خود را بتراشد یا تقصیر کند تا آن که از منی برود مستحب است که برگردد به منی و موی خود را در آن جا بریزد به تراشیدن سر یا تقصیر کردن، و جایز است در بین راه سر تراشیدن و تقصیر کردن مگر آن که مکروه است که حج کننده موی خود را در غیر منی بریزد، پس موهای خود را ببرد به منی و دفن کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - حج کننده ای که در مکه سر خود را بتراشد مستحب است که موهای خود را ببرد به منی و دفن کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - حج کننده ای که از روی تعمّد سر خود را نتراشد و زیارت کند خانه کعبه را و حال آن که می داند که باید ابتدا کند به تراشیدن سر و بعد از آن طواف کند، باید گوسفندی از برای کفاره این عمل ذبح کند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - حج کننده ای که پیش از تقصیر کردن زیارت کند خانه کعبه را کفاره بر او نیست و لکن باید تقصیر کند و بعد از آن طواف و سعی کند از برای حج خود. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - کسی که از روی فراموشی در عمره تمتع سر تراشید پیش از تقصیر کردن واجب است بر او که حیوانی را از برای کفاره ذبح کند و در روز عید در منی تیغ را بر سر خود کشد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - کسی که در حج افراد عبور او به مکه اتفاق افتاد و طواف کرد پیش از آن که برود به عرفات و منی و از روی سهو بعد از طواف تقصیر کرد، کفاره بر او واجب نیست. پس چون متذکر شد که سهو کرده در تقصیر کردن بعد از نمازی باید تلبیه بگوید از برای احرام خود. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - کسی که اختیار کرده تقصیر را و تقصیر کرده جایز است از برای او که در مکه سر نتراشد و از مکه بیرون رود و در هر جا که بخواهد سر بتراشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که در روز عید سر تراشید حلال می شود از برای او آن چه حرام بود بر محرم مگر مباشرت با زن تا وقتی که طواف نساء را بجا آورد و مباشرت زن بر او حلال شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکروه است پوشیدن لباس و پوشانیدن سر و استعمال چیزهای خوشبو و خوردن زعفران پیش از طواف و سعی از برای حج و مستحب است که بعد از تراشیدن سر شبیه به محرمین باشند تا آن که طواف و سعی کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مکروه است استعمال چیزهای خوشبو بعد از تراشیدن سر پیش از طواف نساء. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - واجب است بر زن‌های حج‌کننده تقصیر، و تراشیدن سر مخصوص مردها است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - بعد از تراشیدن سر یا تقصیر کردن صید حرم حرام است اگر چه صید خارج حرم حلال شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مطلب هفدهم در زیارت خانه کعبه و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسأله است:

مسأله - چون در روز عید از اعمال منی فارغ شدند واجب است که زیارت کنند خانه کعبه را به طواف کردن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که در روز عید بعد از اعمال منی غسل کنند و بروند به مکه در همان روز و طواف کنند به دور خانه کعبه هفت دور به طوری که تفصیل آن در طواف گذشت. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که حج تمتع بجا آورده استحباب رفتن به مکه از برای طواف برای او بیشتر تأکید دارد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - جایز است تأخیر انداختن زیارت خانه کعبه تا بعد از ایام تشریق. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - مستحب است از برای مرد و زن که غسل کنند از برای داخل شدن به مکه و بعد از غسل ناخن‌های خود را بگیرند و مردان شارب خود را بچینند و ریش‌های خود را اصلاح کنند و اطراف آن‌ها را بچینند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه بعد از غسل حدیثی صادر شود پیش از دخول مکه مستحب است که اعاده کنند غسل را. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که چون رسیدند به در مسجد الحرام بایستند و دعاهایی که وارد شده بخوانند پس داخل مسجد شوند و بروند نزد حجر الاسود و دست‌ها را به آن بمالند و آن را بیوسند و شروع کنند به طواف کردن از برای حج به قصد وجوب و بعد از هفت دور طواف کردن دو رکعت نماز طواف به قصد وجوب در مقام ابراهیم علیه السلام بجا آورند و بعد از آن از مسجد بیرون روند از برای سعی کردن در مابین صفا و مروه. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مستحب است که در نماز طواف بعد از قرائت حمد، سوره توحید و سوره جحد بخوانند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - بعد از طواف و نماز طواف واجب است سعی در میان صفا و مروه هفت مرتبه به طوری که گذشت و بعد از سعی باید برگشت به مسجدالحرام و هفت مرتبه دور زد به دور خانه کعبه به قصد طواف نساء به طور وجوب و بعد از طواف نساء دو رکعت نماز طواف را به قصد وجوب در مقام ابراهیم علیه السلام بجاآورند پس حج به انجام می رسد و حلال می شود بر حج کننده آن چه در حال احرام بر او حرام بود حتی مباشرت زن و نکاح کردن و مرد و زن در این احکام شریکند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مستحب است از برای کسی که نوبت اول حج او است که داخل شود به اندرون خانه کعبه با غسل و از برای زن ها چندان تأکیدی ندارد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مستحب است که در اندرون خانه نماز نافله بجاآورند و مکروه است که نماز یومیه را بجاآورند و در هر زاویه دو رکعت نماز مستحب است و در میان دو عمودی که در آن جا است نافله گذاردن تأکیدی دارد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - زن صاحب استحاضه عمل استحاضه را بجامی آورد و جمیع اعمال را بجامی آورد و حج او تمام و صحیح است مگر آن که داخل خانه کعبه نباید بشود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مطلب هجدهم در برگشتن به منی و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسئله است:

مسئله - واجب است که حاجیان در شب یازدهم و دوازدهم در منی باشند و در شب سیزدهم، اگر تا غروب آفتاب روز دوازدهم در آن جا باشند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - در روز یازدهم و دوازدهم و سیزدهم جایز است که بروند به مکه و زیارت کنند خانه را و لکن در شب این روزها باید در منی باشند و در روزها هم توقف کردن در منی افضل است. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کسی که در روز آمد به مکه و طواف کرد و در آخر روز خواب بر او غلبه کرد و خوابید تا صبح روز دیگر، در مکه باید گوسفندی از برای کفاره ذبح کند و باید توبه کند و بعد از آن در شب این روزها در مکه نماند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کسی که پیش از غروب آفتاب یا در اول شب از منی بیرون آمد از برای زیارت خانه کعبه، باید که برگردد به منی و صبح نکند مگر در منی یا در بیرون مکه. پس هرگاه صبح کند به مکه باید گوسفندی از برای کفاره ذبح کند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کسی که از مکه بیرون آمد که برود به منی و از عقبه مدینین گذشت پس به خواب رفت و شب در منی نبود، مستحب است که گوسفندی از برای کفاره ذبح کند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - کسی که در یکی از این شب‌ها در مکه ماند و در تمام شب به عبادت مشغول بود و به خواب نرفت کفاره بر او واجب نیست. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - مکروه است که در شب از منی بیرون آیند از برای آمدن به مکه و مستحب است که بیرون نیابند از منی تا صبح روشن شود. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - کسی که در نصف شب از منی بیرون آمد باکی نیست که صبح کند در غیر منی و لکن در مکه نباشد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - در روز دوازدهم و در روز سیزدهم جایز است که از منی کوچ کنند و لکن هرگاه در روز دوازدهم بخواهند کوچ کنند بعد از ظهر باید کوچ کنند و هرگاه در روز سیزدهم کوچ کنند مختارند که پیش از ظهر یا بعد از ظهر کوچ کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - در روز دوازدهم به طور کراهت می‌توان از منی کوچ کرد پس چون آفتاب بالا آمد رمی جمرات می‌کنند و کوچ می‌کنند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - جایز است که بئنه و اسباب و ائقال خود را در روز دوازدهم پیش از ظهر از منی نقل کنند و خودشان بعد از ظهر از منی بیرون روند، یا بمانند و در روز سیزدهم بیرون روند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که چون از منی بیرون آمدند و به بطحاً رسیدند در بطحاً قدری استراحت کنند و به پشت بخوابند و اگر سوار باشند پیاده شوند و در آن جا قدری استراحت کنند و بعد روانه شوند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که چون از اعمال حج فارغ شدند و بخواهند از مکه معظمه بیرون روند طواف وداع بجا آورند، پس هفت شوط طواف کنند و در هر دوری استلام حجر الاسود و رکن یمانی نمایند و دعاهایی که در مستحار و غیره وارد شده بخوانند و بعد از فارغ شدن از طواف دو رکعت نماز طواف بجا آورند و بروند نزد چاه زمزم و از آب زمزم بیاشامند و چون بخواهند از مسجد الحرام بیرون روند در در مسجد به خاک افتند و سجده کنند و دعاهایی که وارد شده بخوانند و هرگاه مانعی روی دهد یا فراموش کنند و طواف وداع را بجانیاورند چیزی بر ایشان نیست. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مطلب نوزدهم در عمره و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسأله است:

مسأله - عمره فریضه‌ای است از فرایض الهی مانند حج که در اصل شرع در عمری یک مرتبه واجب است با شرایط استطاعت چنان که گذشت. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - عمره حج افراد و حج قران بعد از ادای حج است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - عمره تمتع پیش از حج تمتع است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - عمره‌ای که از برای انواع ثلثه حج است باید در ماه‌های حج باشد و ماه‌های حج شوال و ذی‌قعدة و ذی‌حجه است. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که در ماه‌های حج در یکی از مواقیع محرم شد از برای عمره تمتع بعد از ادای آن حج تمتع باید بجا آورد اگرچه دو ماه به زمان حج مانده باشد پس بعد از ادای عمره در مکه معظمه باید بماند تا روز هشتم ذیحجه که حج تمتع بجا آورد. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - عمره حج افراد و حج قران باید در ذیحجه باشد ولیکن در ایام تشریق نمی‌توان بجا آورد، پس بعد از ایام تشریق در یکی از مواقیع باید محرم شد و آن را بجا آورد. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مستحب است که عمره مفرده را مکرر بجا آورند. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - از برای هر ماهی از ماه‌های دوازده گانه عمره مفرده مستحبی هست. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - در هر ماهی دو عمره مفرده می‌توان بجا آورد که ده روز میان دو عمره فاصله باشد. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - عمره مفرده در ماه رجب افضل عمره سایر ماه‌ها است حتی آن که افضل است از عمره ماه مبارک رمضان. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که در یک شبانه‌روز باقیمانده از ماه رجب محرم شد از برای عمره، عمره او عمره رجبیه است و فضیلت آن را دریافته اگرچه در ماه شعبان آن را به انجام رساند. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که در بین راه است و می‌خواهد که عمره رجبیه بجا آورد و می‌ترسد که تا به میقات گاه برسد ماه رجب بگذرد و ماه شعبان داخل شود پیش از آن که به میقات گاه برسد در هر جا که باشد در ماه رجب محرم شود از برای عمره رجبیه. چنان‌که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - در ایام تشریق اعمال عمره را نمی‌توان بجا آورد پس هر گاه کسی در روز عید یا در ایام تشریق رسید به مکه معظمه باید بر حالت احرام خود باقی بماند تا ایام تشریق بگذرد پس بعد از گذشتن ایام تشریق طواف و سعی کند از برای عمره خود و تقصیر کند و طواف نساء بجا آورد و از احرام بیرون آید و در سال آینده حج کند اگر حج واجبی بر ذمه او هست. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسئله - اعمال منی و عرفات و بیتوته در منی و رمی جمرات و غیرها مخصوص حج است و دخلی به عمره ندارد و اعمال عمره در مکه معظمه به انجام می‌رسد. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - ابتدای اعمال عمره، احرام در یکی از مواقیع است که تفصیل آن گذشت تا آن که برسند به مکه معظمه پس داخل مسجدالحرام شوند و طواف کنند و نماز طواف را بجا آورند در نزد مقام پس بیرون روند و سعی کنند در میان صفا و مروه پس سر خود را بتراشند یا تقصیر کنند پس برگردند به مسجدالحرام و طواف نساء بجا آورند و نماز آن را بجا آورند پس عمل عمره

به انجام می‌رسد و حلال می‌شود آن چه در حال احرام بر خود حرام کرده بودند حتی مباشرت زن و نکاح و هرگاه کسی هدی به همراه خود آورده باشد باید آن را در مکه معظمه بکشد و مستحب است که در نزد جزوره که موضع معینی است در آن جا آن را بکشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست و تفصیل مسائل طواف و سعی و تقصیر و غیر این ها در مواضع خود گذشت.

مسأله - در عمره تمتع از برای حج تمتع طواف نساء نیست و بعد از طواف و سعی و تقصیر از احرام عمره تمتع بیرون می‌آیند و آن چه در حال احرام حرام بود حلال می‌شود حتی مباشرت با زن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسأله - در عمره تمتع از برای حج تمتع هرگاه کم‌تر از سی روز مانده باشد به زمان حج، سر نباید تراشید و بعد از سعی باید تقصیر کرد چنان که گذشت. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

و قد تمّ کتاب الحج من کفاية المسائل و يتلوه كتاب المزار للائمة الاطهار عليهم صلوات الملك الجبار في جميع الادوار و الاكوار و قبل الاكوار و الادوار اذ كانوا سلام الله عليهم قبل القبل لم يسبقهم سابق كما يكونون بعد البعد فلا يلحقهم لاحق ليكون ختامه مسكاً و في ذلك فليتنافس المتنافسون و كان الفراغ يوم الخميس الثامن و العشرين من شعبان المعظم من شهر سنة ١٣٠٥ من الهجرة النبوية عليه آلاف الصلوة و السلام و التحية حامداً مصلياً مستغفراً و صلى الله على محمد و آله الاطهار.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيد الانبياء والمرسلين خاتم النبيين وآله خاتمي الاوصياء اولي الامر من عند الله تعالى ولعنة اللاعنين على مخالفيهم اجمعين .

كتاب المزار وفيه فصول :

الفصل الاول في زيارة اول ما خلق الله تعالى الائمة الهدى صلوات الله عليهم عموماً وفيه مسائل :

مسأله - تمام حج لقاء امام عليه السلام است . چنان که در احاديث وارد شده و خلافي در آن نیست .

مسأله - زيارت هر يك از ائمه طاهرين عليهم السلام در حال ممات مثل زيارت ايشان است در حال حيات . چنان که در احاديث وارد شده و خلافي در آن نیست .

مسأله - از برای هر امامي عليه السلام عهدي است بر گردن شيعیان و از تمام وفا كردن به عهد ايشان زيارت كردن قبرهاي ايشان است . چنان که در احاديث وارد شده و خلافي در آن نیست .

مسأله - ترك زيارت هر يك از ايشان از روی اختيار جفا است بر ايشان و جفاي بر ايشان جايز نیست . چنان که در احاديث وارد شده و خلافي که محل اعتناء باشد در آن نیست .

مسأله - زيارت ايشان عليهم السلام زيارت خدای عزوجل است چنان که اطاعت ايشان اطاعت او است و متابعت ايشان متابعت او است و بيعت با ايشان بيعت با او است و محبت ايشان محبت او است و اعتصام و التجاء به ايشان اعتصام و التجاء به او است و منزل ايشان بلندترين منزل ها است و درجه ای بالاتر از درجه ايشان خلق نشده و نخواهد شد و آن درجه زيارت گاه خدا است و خدا را در آن جا بايد زيارت كرد در دنيا و آخرت . چنان که در احاديث وارد شده و خلافي که محل اعتناء باشد در آن نیست .

مسأله - زيارت هر يك از ائمه طاهرين عليهم السلام مانند زيارت رسول خدا است و زيارت او صلى الله عليه وآله زيارت خدای عزوجل است . چنان که در احاديث وارد شده و خلافي در آن نیست .

مسأله - زيارت ايشان عليهم السلام از دور و نزديك جايز است و صوت زائر را در نزد قبر می شنوند و از دور به ايشان می رسد . چنان که در احاديث وارد شده و خلافي در آن نیست .

مسأله - زيارت كننده خود را می بينند و جواب سلام او را می دهند و شهادت دادن به اين مطلب يكي از معتقدات شيعة اثني عشری است أَشْهَدُ أَنَّكَ تَشْهَدُ مَقَامِي وَ تَسْمَعُ كَلَامِي وَ تَرُدُّ سَلَامِي . چنان که در احاديث وارد شده و خلافي در آن نیست .

مسأله - زيارت كننده خود را از مهالك نجات می دهند و از گناهان او شفاعت می كنند و او را داخل بهشت می كنند . چنان که در احاديث وارد شده و خلافي در آن نیست .

مسأله - زيارت ايشان افضل است از حج و عمره اگرچه به جای حج و عمره واجب محسوب نشود چنان که اغلب اعمال واجبه و مستحبه به جای يك ديگر محسوب نشوند مثل آن که نماز به جای روزه و روزه به جای نماز محسوب نشود . چنان که در احاديث وارد شده و خلافي در آن نیست .

مسأله - ثواب زیارت ایشان در بعضی از احوال از برای بعضی از اشخاص هفتاد برابر زیادتر است از ثواب حج و از برای بعضی از اشخاص هزار مقابل بیشتر است و در بعضی از حالات ثواب هر قدمی در زیارت ایشان علیهم السلام مقابل است با حجی و در بعضی از حالات ثواب هر قدم برداشتنی در زیارت ایشان علیهم السلام مقابل است با ثواب حجی و ثواب هر قدم گذاردنی مقابل است با ثواب عمره و ثواب حج و عمره آن است که گناهان حج کننده آمرزیده است. چنان که در احادیث وارد شده و اختلاف مقادیر ثواب ها به جهت اختلاف حالات اشخاص است در معرفت و قوت ایمان و ضعف آن و خلوص نیت و شوب آن به اغراض چنان که بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

فصل دوم در زیارت قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسأله است:

مسأله - جایز نیست تعطیل مدینه منوره مثل آن که جایز نیست تعطیل مکه معظمه و واجب است زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله در مدینه منوره در هر سال به طور کفایت و هر گاه مردم اتفاق کنند در ترک زیارت، والی باید به جبر آن ها را بدارد بر زیارت چنان که هر گاه متفق شوند در سالی در ترک حج، والی باید به جبر بدارد آن ها را به حج. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - از برای مدینه منوره حرمی است مانند حرم مکه معظمه چهار فرسخ در چهار فرسخ. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - حرام است قطع کردن درخت های حرم مدینه مگر چوب هایی که در آب کشیدن شتر ضرور است و کندن گیاه آن. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - حرام است صید کردن حیواناتی که در میان دو کوه واقع شده اند که یکی در سمت مغرب است که آن را «عایر» می گویند و یکی در سمت مشرق است که آن را «وَعِیر» می گویند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - خوردن صید حرم مدینه منوره حرام نیست مثل صید حرم مکه معظمه. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - مستحب است غسل از برای دخول مدینه منوره پیش از دخول یا حین دخول در آن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است غسل از برای زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کیفیت زیارت آن حضرت صلی الله علیه و آله این است که بعد از خواندن دعای اذن، داخل مسجد شوند و سلام کنند بر آن حضرت صلی الله علیه و آله در نزد ستون چهارم که بالای سر آن حضرت است رو به قبله بایستند که سمت چپ به ستون باشد و سمت راست به سمت منبر و بگویند:

أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَأَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ وَأَشْهَدُ أَنَّكَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَأَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَغْتَ رِسَالَاتِ رَبِّكَ وَنَصَحْتَ لِأُمَّتِكَ وَجَاهَدْتَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَعَبَدْتَ اللَّهَ حَتَّى آتَاكَ الْيَقِينَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَأَدَيْتَ الَّذِي عَلَيْكَ مِنَ الْحَقِّ وَأَنَّكَ قَدْ رُوِّفْتَ بِالْمُؤْمِنِينَ وَغُلِظَتْ عَلَى الْكَافِرِينَ فَبَلَغَ اللَّهُ بِكَ أَفْضَلَ شَرَفٍ مَحَلِّ الْمُكْرَمِينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي اسْتَنْقَذَنَا بِكَ مِنَ الشَّرِّ وَالضَّلَالَةِ اللَّهُمَّ فَاجْعَلْ صَلَوَاتِكَ وَصَلَوَاتِ مَلَائِكَتِكَ الْمُقَرَّبِينَ وَعِبَادِكَ الصَّالِحِينَ وَأَنْبِيَائِكَ الْمُرْسَلِينَ وَأَهْلِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِينَ وَمَنْ سَبَّحَ لَكَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ وَنَبِيِّكَ وَآمِينَكَ وَنَجِيِّكَ وَحَبِيبِكَ وَصَفِيِّكَ وَخَاصَّتِكَ وَصَفْوَتِكَ وَخَيْرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ اللَّهُمَّ أَعْطِهِ الدَّرَجَةَ وَالْوَسِيلَةَ مِنَ الْجَنَّةِ وَابْعَثْهُ مَقَامًا مَحْمُودًا يُعْطِيهِ بِهِ الْأَوَّلُونَ وَالْآخِرُونَ اللَّهُمَّ إِنَّكَ قُلْتَ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا وَإِنِّي أَنَا نَبِيُّكَ مُسْتَغْفِرٌ تَائِبٌ مِنْ ذُنُوبِي وَإِنِّي أَنَا تَوَّابٌ بِكَ إِلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكَ لِيُغْفِرَ ذُنُوبِي. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مستحب است که چون از زیارت رسول الله صلی الله علیه وآله و دعا فارغ شدند بروند نزد منبر آن حضرت و آن را مسح کنند و مسح کنند انارهای منبر را که یکی در سمت راست و یکی در سمت چپ منبر در پایین منبر نصب شده و مسح کنند چشم‌ها و صورت خود را به آن‌ها چرا که شفای درد چشم و امان از آن در آن است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مستحب است که بعد از فراغ از زیارت بروند به روضه و حد روضه از منبر است تا چهار ستون که قطعه‌ای از قطعات بهشت است که در میان خانه پیغمبر و منبر او صلی الله علیه وآله واقع شده. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مستحب است در مقام پیغمبر صلی الله علیه وآله که مکان معروفی است نزدیک منبر، نماز کردن و دعا خواندن و حاجات خود را از خدا طلب کردن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مستحب است دعا خواندن در مقام جبرئیل علیه السلام رو به قبله و آن مقامی است معروف در زیر ناودان که جبرئیل علیه السلام می‌ایستاد و اذن می‌گرفت از پیغمبر صلی الله علیه وآله و بعد از اذن داخل می‌شد و دعایی که وارد شده این است: أَيْ جَوَادُ أَيْ كَرِيمُ أَيْ قَرِيبُ أَيْ بَعِيدُ أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَرُدَّ عَلَيَّ نِعْمَتَكَ. و هر گاه زنی در آن مقام دعا کند که جریان خون از او رفع شود، رفع خواهد شد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - قبر حضرت فاطمه زهرا علیها و علی ابیها و بعلمها و بنیها السلام در خانه او است و چون بنی امیه مسجد را وسعت دادند، خانه او در مسجد واقع شد و در نزدیکی باب جبرئیل واقع است و حضرت امیر صلوات الله علیه آن را مخفی داشت که مبادا منافقین آن را نبش کنند که بر آن حضرت نماز کنند و به موجب وصیت خود او راضی نبود که منافقین بر او نماز کنند و زیارت آن حضرت این است که بگویند: يَا مُمْتَحَنَةُ امْتَحَنَكَ الَّذِي خَلَقَكَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَكَ فَوَجَدَكَ لِمَا امْتَحَنَكَ صَابِرَةً وَرَعْمَنَا أَنَا لَكَ أَوْلِيَاءُ وَ مُصَدِّقُونَ لِكُلِّ مَا أَنَا بِهِ أَبُوكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآتَى بِهِ وَصِيَّهُ فَإِنَّا نَسْأَلُكَ إِن كُنَّا صَدَقْنَاكِ إِلَّا الْحَقِّينَا

بِتَصَدِّقِنَا لَهُمَا لِيُبَشِّرَ أَنْفُسَنَا بِأَنَّا قَدْ طَهَّرْنَا بِوِلَايَتِكَ. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند و خلافتی در اصل زیارت آن حضرت نیست.

مسأله - قبور ائمه بقیع علیهم السلام حضرت امام حسن مجتبی و امام علی بن الحسین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام در مدینه طیه در قبرستان بقیع معروف است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است غسل کردن از برای زیارت ایشان علیهم السلام. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - زیارت ایشان علیهم السلام این است که بگویند:

اَلسَّلَامُ عَلَیْكُمْ اَیْمَةَ الْهُدٰی اَلسَّلَامُ عَلَیْكُمْ اَهْلَ التَّقْوٰی اَلسَّلَامُ عَلَیْكُمْ الْحُجَّجُ عَلٰی اَهْلِ الدُّنْیَا اَلسَّلَامُ عَلَیْكُمْ اَیْهَا الْقَوَامُ فِی الْبَرِّیَّةِ بِالْقِسْطِ اَلسَّلَامُ عَلَیْكُمْ اَهْلَ الصَّفْوَةِ اَلسَّلَامُ عَلَیْكُمْ اَلْ رَسُوْلُ اللهِ اَلسَّلَامُ عَلَیْكُمْ اَهْلَ النَّجْوٰی اَشْهَدُ اَنَّكُمْ قَدْ بَلَغْتُمْ وَ نَصَحْتُمْ وَ صَبَرْتُمْ فِی ذَاتِ اللهِ وَ كَذِبْتُمْ وَ اُسِیْءَ اِلَیْكُمْ فَغَفَرْتُمْ وَ اَشْهَدُ اَنَّكُمْ الْاَیْمَةُ الرَّاشِدُوْنَ الْمُهْدِیُوْنَ وَ اَنَّ طَاعَتَكُمْ مَفْرُوضَةٌ وَ اَنَّ قَوْلَكُمْ الصِّدْقُ وَ اَنَّكُمْ دَعَوْتُمْ فَلَمْ تُجَابُوا وَ اَمَرْتُمْ فَلَمْ تُطَاعُوا وَ اَنَّكُمْ دَعَايُمُ الدِّیْنِ وَ اَزْكَى الْاَرْضِ لَمْ تَزَالُوا بِعَيْنِ اللهِ یَنْسَخُكُمْ مِنْ اَصْلَابِ كُلِّ مُطَهَّرٍ وَ یَنْقُلُكُمْ مِنْ اَرْحَامِ الْمُطَهَّرَاتِ لَمْ تُدْتَسِّكُمُ الْجَاهِلِیَّةُ الْجَهْلَاءُ وَ لَمْ تَشْرِكَ فِیْكُمْ فَتَنُ الْاَهْوَاءِ طِبْتُمْ وَ طَابَ مَنَبَّتُكُمْ مِنْ بَیْكُمْ عَلَیْنَا دِیَانُ الدِّیْنِ فَجَعَلَكُمْ فِیْ بُیُوتِ اِذْنِ اللهِ اَنْ تُرْفَعَ وَ یُذْكَرَ فِیْهَا اسْمُهُ وَ جَعَلَ صَلَوَاتِنَا عَلَیْكُمْ رَحْمَةً لَنَا وَ كَفَارَةً لِدُنُوْبِنَا اِذَا اخْتَارَ كُمْ اللهُ لَنَا وَ طَیَّبَ خَلْقَنَا بِمَا مَنَّ عَلَیْنَا مِنْ وِلَايَتِكُمْ وَ كُنَّا عَنْدهُ مُسَمِّیْنَ بِعِلْمِكُمْ مُعْتَرِفِیْنَ بِتَصَدِّقِنَا اِیَّاكُمْ وَ هَذَا مَقَامُ مَنْ اَسْرَفَ وَ اَخْطَا وَ اسْتَكَانَ وَ اَقْرَبَ بِمَا جَنَى وَ رَجَى بِمَقَامِهِ الْخَلَاصَ وَ اَنْ یُسْتَنْقِذَهُ بِكُمْ مُسْتَنْقِذُ الْهَلٰكِی مِنَ الرَّدٰی فَكُونُوْا لِی شُفَعَاءَ فَقَدْ وَفَدْتُ اِلَیْكُمْ اِذْ رَغِبَ عَنْكُمْ اَهْلُ الدُّنْیَا وَ اتَّخَذُوا اَیَاتِ اللهِ هُزُوًا وَ اسْتَكْبَرُوا عَنْهَا یَا مَنْ هُوَ قَائِمٌ لَا یَسْهُوُ وَ دَائِمٌ لَا یَلْهُوُ وَ مُحِیْطٌ بِكُلِّ شَیْءٍ لَكَ الْمَنْ بِمَا وَفَّقْتَنی وَ عَرَّفْتَنی بِمَا اَقَمْتَنی عَلَیْهِ اِذْ صَدَّ عَنْهُ عِبَادُكَ وَ جَهِلُوا مَعْرِفَتَهُ وَ اسْتَخَفُّوْا بِحَقِّهِ وَ مَالُوْا اِلَیْ سِوَاهُ وَ كَانَتْ اَلِیْمَةُ مِنْكَ عَلَیَّ مَعَ اَقْوَامٍ خَصَصْتَهُمْ بِمَا خَصَصْتَنی بِهِ فَلَكَ الْحَمْدُ اِذْ كُنْتُ عِنْدَكَ فِی مَقَامِ هَذَا مَذْكُوْرًا مَكْتُوبًا فَلَا تَحْرِمْ نِیَّی مَارْجُوْتُ وَ لَا تُخَيِّبْنِی فِیْمَا دَعَوْتُ بِحُرْمَةِ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِیْنَ وَ صَلَّی اللهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ مُحَمَّدٍ.

و هریک از زیارات جامعه را از برای ایشان می توان خواند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است رفتن به مشاهدی که در حوالی مدینه طیه است. پس ابتدا کنند به مسجد قبا و در آن جا نماز بسیار بجا آورند به جهت آن که آن اول مسجدی است که رسول خدا صلی الله و علیه و آله در آن نماز کرده. پس بروند به مشربه ام ابراهیم علیه السلام و در آن نماز بجا آورند به جهت آن که آن جا مسکن رسول خدا صلی الله و علیه و آله و مصلائی آن حضرت بوده، پس بروند به مسجد فضیخ و نماز بجا آورند چرا که رسول خدا صلی الله و علیه و آله در آن نماز کرده، پس بروند به جانب احد و در مسجدی که در آن جا است نماز کنند، پس بروند نزد قبر حمزه بن عبدالمطلب و زیارت کنند او را و سلام کنند بر او، پس بروند نزد قبرهای سایر شهدای احد و ایشان را زیارت کنند و بگویند: اَلسَّلَامُ عَلَیْكُمْ یَا اَهْلَ الدِّیَارِ اَنْتُمْ لَنَا قَرِطٌ وَ اِنَّا بِكُمْ لَاحِقُوْنَ پس بروند به مسجدی که در مکان وسیعی در دست راست واقع است و در آن جا نماز کنند، پس برگردند نزد قبرهای شهدا و نمازهای واجبی را در آن جا بجا آورند، پس بروند به مسجد احزاب و در آن جا نماز کنند و دعا کنند از برای رفع هموم و

غموم خود چرا که رسول خدا صلی الله علیه وآله در آن مسجد دعا کردند در جنگ احزاب از برای رفع هموم و غموم خود و اصحاب خود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - زیارت حمزه سیدالشهدا این است که بگویند: اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا عَمَّ رَسُولِ اللَّهِ وَ خَيْرَ الشُّهَدَاءِ اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا اَسَدَ اللَّهِ وَ اَسَدَ رَسُولِهِ اَشْهَدُ اَنَّكَ قَدْ جَاهَدْتَ فِي اللَّهِ وَ نَصَحْتَ لِرَسُولِ اللَّهِ وَ جُدْتَ بِنَفْسِكَ وَ طَلَبْتَ مَا عِنْدَ اللَّهِ وَ رَغِبْتَ فِيْمَا وَعَدَ اللَّهُ پس داخل شوند در بقعه حمزه و نماز بجا آورند و رو به قبر حمزه نماز نکنند و بعد از نماز خود را بر روی قبر اندازند و دعایی که وارد شده بخوانند و حمزه را شفیع کنند در نزد خداوند جلّ شأنه در نجات از مهالک دنیا و آخرت. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است نماز کردن در مسجد غدیر خم. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - در هنگام مراجعت از مکه معظمه به مدینه مشرفه در معرّس نبی صلی الله علیه وآله مستحب است فرود آمدن و استراحت کردن و به پشت خوابیدن و هرگاه در وقت نماز واجبی باشد نماز را در آن جا بجا آوردن. و هرگاه از آن جا تجاوز کردند بدون فرود آمدن و استراحت کردن مستحب است که برگردند و در آن جا فرود آیند و استراحت کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

فصل سوّم در زیارت امیر المؤمنین علیه صلوات المصلّین و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسأله است:

مسأله - اول بقعه‌ای که خداوند عالم جلّ شأنه در آن بقعه پرستیده شد نجف اشرف بود که چون امر کرد به ملائکه که سجده کنند از برای آدم علی نبینا و آله و علیه السلام جمیع ایشان در آن مکان شریف سجده کردند و خدا را پرستیدند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسأله - مسکن جمیع پیغمبران نجف اشرف است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسأله - در شرق و غرب عالم مؤمنی نمی‌میرد مگر آن که روح او را به وادی السلام می‌برند و در آن جا حلقه حلقه می‌نشینند و با یک دیگر تکلم می‌کنند و مونس یک‌دیگرند و جنت عدن در آن جا واقع است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسأله - غری قطعه‌ای از کوهی بوده که در آن جا خداوند عالم جلّ شأنه تکلم کرده با موسی و تقدیس کرده در آن جا عیسی را و بر روی آن ابراهیم علیه السلام را خلیل خود و محمّد صلی الله علیه وآله را حبیب خود قرار داده. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسأله - قبر آدم و نوح و هود و صالح و سیصد و هفتاد نبی و ششصد وصی علیهم السلام در آن جا واقع است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - از خاصیت خاک پاک آن جا این است که مدفون در آن عذاب قبر و حساب منکر و نکیر از برای او نیست. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - حضرت امیرالمؤمنین علیه و آله صلوات المصلین گاهی که می خواستند خلوت کنند تشریف می بردند به نجف اشرف. پس در روزی از روزها که در آنجا تشریف داشتند شترسواری از سمت بیابان آمد و جنازه ای در جلو او بود، پس چون حضرت را دید آمد به خدمت آن حضرت و سلام کرد بر او و جواب سلام او را دادند و فرمودند از کجا می آیی؟ عرض کرد از یمن. فرمودند این جنازه کیست که با تو است؟ عرض کرد جنازه پدر من است که آورده ام در این جا دفن کنم. فرمودند چرا در زمین خودتان او را دفن نکردی؟ عرض کرد که پدرم وصیت کرده که او را در این زمین دفن کنم و گفته که در این زمین دفن خواهد شد مردی که داخل شفاعت او می شوند جمع کثیری به بسیاری قبیله ربیع و قبیله مضر. فرمودند تو می شناسی آن مردی را که شفاعت می کند جمع کثیری را؟ عرض کرد نمی شناسم او را. فرمودند منم والله آن مرد، منم والله آن مرد شفاعت کننده. پس دفن کن او را در این زمین. پس برخاست و پدر خود را در آنجا دفن کرد. و این حدیث شریف صریح است در جواز حمل و نقل نعش ها و استحباب آن در جوار قبور شفاعت کنندگان و مشاهد مقدسه چنان که شعار شیعیان از قدیم الایام و زمان حضور ائمه انام علیهم السلام الی هذه الایام از علمای اعلام الی سایر العوام بر این بوده و بر این خواهد بود ان شاء الله تعالی.

مسأله - هیچ نوع خلقی به کثرت و بسیاری ملائکه خلق نشده اند و در هر روزی هفتاد هزار ملک نازل می شوند و می روند و طواف می کنند در بیت المعمور و بعد از آن نازل می شوند و طواف می کنند به دور خانه کعبه و بعد از آن می روند نزد قبر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلام می کنند بر آن حضرت پس می روند نزد قبر امیرالمؤمنین علیه السلام و سلام می کنند بر او و پس می روند نزد قبر سیدالشهدا علیه السلام و سلام می کنند بر او و عروج می کنند و روز دیگر مثل ایشان نزول می کنند و هم چنین تا روز قیامت. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که زیارت کند قبر امیرالمؤمنین علیه السلام را در حالتی که عارف به حق او باشد بدون تکبر و تجبر، می نویسد خداوند عالم جلّ شأنه از برای او اجر و ثواب صد هزار شهید و می آمرزد گناهان گذشته او را که در گذشته عمر خود کرده و گناهانی که بعد از زیارت در آینده های عمر خود می کند و مبعوث می شود با آن جماعتی که ایمنند از بلاها و عذاب ها و به آسانی حساب او را می کند و گرفت و گیری در محاسبه نمی کند و در وقت رفتن استقبال او می کنند ملائکه و در برگشتن مشایعت می کنند او را تا منزلش. پس هرگاه مریض شود عیادت کنند او را و هر وقت بمیرد تشییع جنازه او کنند با استغفار از برای او تا قبر او. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسأله - کسی که عارف باشد به حق امیرالمؤمنین علیه و آله صلوات المصلین و زیارت کند او را می نویسد خداوند عالم جلّ شأنه از برای او در هر قدمی ثواب یک حج مقبول و یک عمره مقبوله و ثواب یک حج مقبول و یک عمره مقبوله این است که جمیع گناهان مغفور است سوای سایر انعام های دیگر و تفسیر آیه شریفه فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَأَخَّرَ فَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَلَيْهِ این است و حرام است آتش جهنم بر قدمی که غبار گرفته در زیارت او، خواه پیاده رفته باشد یا سواره و این حدیث را باید به آب طلا نوشت. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - در رفتن و برگشتن در هر قدمی ثواب دو حج مقبول و دو عمره مقبوله است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسأله - درهای آسمان گشوده می شود از برای استجابت دعای زیارت کننده امیرالمؤمنین علیه و آله صلوات المصلین. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مبعوث نشده است پیغمبری از جانب خداوند جلّ شأنه مگر به دوستی محمد و آل محمد صلی الله و علیه و آله و دوستی ایشان عرضه شده است بر آسمان و زمین و کوه ها و شهرها و هیچ یک مثل اهل کوفه نبودند و حال آن که در جانب کوفه قبر امیرالمؤمنین علیه السلام است که هیچ مکروبی و حاجت مندی نیست که در نزد قبر او دو رکعت یا چهار رکعت نماز بجا آورد مگر آن که خداوند عالم جلّ شأنه رفع می کند کرب او را و برمی آورد حاجات او را و مستجاب می کند دعای او را و برمی گرداند او را به سوی اهل او مسرور و فرح ناک و شادان. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - عارف به حق امیرالمؤمنین علیه و آله صلوات المصلین کسی است که انکار نکند فضائل و اوصافی را که خداوند جلّ شأنه از برای او قرار داده و در زیارات او و سایر جاها مذکور است و عارف به حق او علیه السلام کسی است که اعتقادش این باشد که هیچ وثوق و اعتمادی به اعمال و عبادات نیست از برای هیچ مخلوقی اگر چه آن اعمال پاکیزه باشد و به طوری که خدا امر کرده بجا آمده باشد و اعتقادش این باشد که آن اعمال نجات نمی دهد احدی از مخلوقین را از مهالک اگر چه آن اعمال اعمال صالحات باشد مگر به دوستی و محبت او و مگر به اقتدا و پیروی او و این که او است امام جمیع خلق بعد از رسول خدا صلی الله و علیه و آله و خلق باید پیروی او کنند از جن و انس و جمیع ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین و مؤمنین ممتحنین و انواع خلق اجمعین و مگر این که اقرار و اعتراف کند به این که او است چنین امامی با این فضیلت و سایر فضائلی که در زیارات و دعاها و آیات قرآن و احادیث از برای او ثابت است، و او به آن طوری است که خداوند جلّ شأنه او را قرار داده است و حقیقت و کُنه آن را احدی نمی داند مگر خدا و رسول خدا صلی الله و علیه و آله. و عارف کسی است که اعتقادش این باشد که هیچ وثوق و اعتمادی به اعمال پاکیزه و عبادات و اعمال صالحات هیچ مخلوقی نیست مگر به قبول کردن فضائل او از حاملین فضائل او و معلوم است که حاملان فضائل او انکار فضائل او را نمی کنند و عداوت با حاملان فضائل او ندارند بلکه به مقتضای اُولی مَنْ والا کُمْ و اُعادی مَنْ عادا کُمْ کمال دوستی را با حاملان فضائل دارند و مگر به تسلیم کردن از برای راویان فضائل او و معلوم است که راوی فضائل او انکار فضائل او را نمی کند و تسلیم سایر راویان فضائل را دارد و انکار نمی کند راوی فضائل او را و او را متهم به دروغ نمی کند و افترای دروغ به او نمی زند و نسبت چیزی که خود راوی از آن چیز اظهار برائت می کند به افترا به او نمی بندد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - در نزد قبر امیرالمؤمنین علیه السلام زیارت حضرت سیدالشهدا علیه السلام باید کرد چرا که سر آن سرور را بعضی از دوستان برد و نزد قبر امیرالمؤمنین علیه السلام دفن کرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در زیارت آن مظلوم علیه السلام در آن مکان شریف نیست.

مسئله - زیارت حضرت آدم علیه السلام و نوح و هود و صالح علی نبینا و آله و علیهم السلام را در نزد قبر امیرالمؤمنین علیه السلام باید کرد چرا که آن بزرگوار در قبر ایشان مدفون شدند. چنان که در بعضی از احادیث وارد شده و خلافتی در زیارت ایشان نزد قبر آن بزرگوار علیه السلام نیست.

مسئله - زیارت رسول خدا صلی الله و علیه و آله و زیارت ائمه هدی علیهم السلام و زیارت جمیع انبیاء و مرسلین و جمیع اوصیای مکرّمین و سلام بر جمیع ملائکه مقربین و غیر مقربین و طلب رحمت از برای جمیع مؤمنین و مؤمنات و مسلمین و مسلمات در نزد قبر آن بزرگوار صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین باید کرد. چنان که از مضامین زیارات آن بزرگوار معلوم می شود و خلافتی در آن نیست.

مسئله - زیارت آن بزرگوار صلوات الله و سلامه علیه را در نزدیک و دور در هر زمان و در هر مکان می توان کرد مثل زیارت رسول خدا صلی الله و علیه و آله و سایر ائمه هدی علیهم السلام. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - در هر زمان و مکانی که زیارت کنی ایشان علیهم السلام را و سلام کنی بر ایشان، صدای تو را می شنوند و سلام تو به ایشان می رسد و جواب سلام تو را می دهند و تو را مشاهده می کنند أَشْهَدُ أَنَّكَ تَرَى مَكَانِي وَ تَشْهَدُ مَقَامِي وَ تَسْمَعُ كَلَامِي وَ تَرُدُّ سَلَامِي. وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ. چنان که آیات و احادیث در این باب از حد حصر بیرون است و خلافتی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسئله - روز عید غدیر در آسمان ها و اهل آن ها مشهورتر است از شهرتش در زمین و خداوند عالم جلّ شأنه می آمرزد گناهان شصت سال را از جمیع مؤمنین و مؤمنات و مسلمین و مسلمات و آزاد می کند از آتش جهنم گناه کاران را دو برابر آن چه آزاد می کند از آتش جهنم در ماه رمضان و در شب قدر و در شب عید فطر و یک درهم تصدّق کردن در آن روز مقابل است با تصدّق کردن هزار درهم در سایر روزها و زیارت حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه علیه در آن روز وارد شده. و خلافتی در آن نیست.

مسئله - وضو گرفتن و غسل کردن و با پای برهنه رفتن به حرم آن بزرگوار صلوات الله و سلامه علیه و آله با سکینه و وقار و سر به زیر افتاده و تسبیح و تهلیل و تقدیس الهی کردن در حال رفتن. در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - زیارت آن بزرگوار و سایر ائمه اطهار علیهم السلام به این طور وارد شده و خلافتی در آن نیست: اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَمِينَ اللَّهُ فِي أَرْضِهِ وَ حُجَّتُهُ عَلَى عِبَادِهِ أَشْهَدُ أَنَّكَ جَاهَدْتَ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ وَ عَمِلْتَ بِكِتَابِهِ وَ اتَّبَعْتَ سُنَنَ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ حَتَّى دَعَاكَ اللَّهُ إِلَى جِوَارِهِ وَ قَبَضَكَ إِلَيْهِ بِاخْتِيَارِهِ وَ أَلَزَمَ أَعْدَاكَ الْحُجَّةَ فِي قَتْلِهِمْ إِيَّاكَ مَعَ مَالِكَ مِنَ الْحُجَجِ الْبَالِغَةِ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ اَللَّهُمَّ فَاجْعَلْ نَفْسِي مُطْمَئِنَّةً بِقَدَرِكَ رَاضِيَةً بِقَضَائِكَ مُوَلَّعَةً بِذِكْرِكَ وَ دُعَايَكَ مُحِبَّةً لِصَفْوَةِ أَوْلِيَائِكَ مُحِبُّوْبَةً فِي أَرْضِكَ وَ سَمَائِكَ صَابِرَةً عِنْدَ نُزُولِ بَلَائِكَ شَاكِرَةً لِفَوَاضِلِ نِعْمَائِكَ ذَاكِرَةً لِسَوَابِغِ آلَائِكَ مُشْتَاقَةً إِلَى فَرَحِهِ لِقَائِكَ مُتَزَوِّدَةً التَّقْوَى لِيَوْمِ جَزَائِكَ مُسْتَنَّةً بِسُنَنِ أَوْلِيَائِكَ مُفَارِقَةً لِأَخْلَاقِ أَعْدَائِكَ مَشْغُولَةً عَنِ الدُّنْيَا بِحَمْدِكَ وَ ثَنَائِكَ. پس طرف راست صورت را باید بر قبر گذارد و گفت: اَللَّهُمَّ إِنَّ قُلُوبَ الْمُخْبِتِينَ إِلَيْكَ وَالْهَيْهَةَ وَ سُبُلَ الرَّاعِينَ إِلَيْكَ شَارِعَةً وَ أَعْلَامَ الْقَاصِدِينَ إِلَيْكَ وَاضِحَةً وَ أَفئِدَةَ الْعَارِفِينَ مِنْكَ فَازِعَةً وَ أَصْوَاتَ الدَّاعِينَ إِلَيْكَ صَاعِدَةً وَ أَبْوَابَ الْإِجَابَةِ لَهُمْ مُفْتَحَةً وَ دَعْوَةَ مَنْ نَاجَاكَ مُسْتَجَابَةً وَ تَوْبَةَ مَنْ

أَنَابَ إِلَيْكَ مَقْبُولَةً وَعِبْرَةً مَنْ بَكَى مِنْ خَوْفِكَ مَرْحُومَةً وَالْإِعَانَةَ لِمَنْ اسْتَعَانَ بِكَ مَبْدُولَةً وَ
 عِدَاتِكَ لِعِبَادِكَ مُنْجَزَةً وَزَلَلَ مَنْ اسْتَفَالَكَ مَقَالَةً وَأَعْمَالَ الْعَامِلِينَ لَدَيْكَ مَحْفُوظَةً وَأَزْزَاكَ إِلَى الْخَلَائِقِ مِنْ لَدُنْكَ نَازِلَةً وَ
 عَوَائِدَ الْمَزِيدِ إِلَيْهِمْ وَاصِلَةً وَذُنُوبَ الْمُسْتَغْفِرِينَ مَغْفُورَةً وَجَوَائِزَ السَّائِلِينَ عِنْدَكَ مُوقَرَةً وَ
 عَوَائِدَ الْمَزِيدِ مُتَوَاتِرَةً وَمَوَائِدَ الْمُسْتَطْعِمِينَ مُعَدَّةً وَمَنَاهِلَ الظَّمَاءِ مُتَرَعَّةً اللَّهُمَّ فَاسْتَجِبْ دُعَائِي وَاقْبَلْ ثَنَائِي وَاجْمَعْ بَيْنِي وَبَيْنَ
 أَوْلِيَائِي بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ إِنَّكَ وَلِيُّ نَعْمَائِي وَمُنْتَهَى مُنَايَ وَغَايَةُ رَجَائِي فِي مُنْقَلَبِي وَ
 مَتَوَائِي أَنْتَ إِلَهِي وَسَيِّدِي وَمَوْلَايَ اغْفِرْ لِأَوْلِيَائِنَا وَكُفِّ عَنَّا أَعْدَائِنَا وَاشْعَلْهُمْ عَنْ آذَانَا وَأُظْهِرْ كَلِمَةَ الْحَقِّ وَاجْعَلْهَا الْعُلْيَا وَأَذْخِضْ
 كَلِمَةَ الْبَاطِلِ وَاجْعَلْهَا السُّفْلَى إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. حضرت باقر علیه السلام فرمودند که نمی گوید احدی از شیعیان ما این
 زیارت را نزد قبر امیرالمؤمنین علیه السلام یا نزد قبر هریک از ائمه علیهم السلام مگر آن که نوشته می شود در درجی از نور و
 مُهر می شود به مُهر محمد صلی الله وعلیه وآله تا آن که تسلیم شود به حضرت قائم علیه السلام پس می رسد به صاحبش با
 بشارت و تحیت و کرامت ان شاء الله و زیارات مفصله و غیر آن ها الحمد لله آن قدر مشهور و منتشر است که احتیاج به ذکر آن ها
 نیست و لکن چون این زیارت از برای همه ائمه هدی علیهم السلام رسیده بود و مختصر هم بود محض تبرک ذکر شد.
 مسأله - بعد از زیارت آن بزرگوار و سایر ائمه اطهار، نماز زیارت وارد شده. و خلافی در آن نیست.
 مسأله - شش رکعت نماز هر دو رکعت به یک سلام در زیارت آن بزرگوار علیه السلام وارد شده و خلافی در آن نیست.
 مسأله - از برای آن بزرگوار حرمی است چنان که از برای مکه معظمه و مدینه مشرفه حرمی است. چنان که در احادیث وارد
 شده و خلافی در آن نیست.
 مسأله - حرم آن بزرگوار علیه السلام چهار فرسخ در چهار فرسخ است مثل حرم مکه و مدینه. چنان که در احادیث وارد شده و
 خلافی در آن نیست.
 مسأله - در حرم آن بزرگوار علیه السلام و حرم سیدالشهداء علیه السلام مسافرین مخیرند در قصر و اتمام نماز مثل حرم مکه و
 مدینه بدون قصد اقامه. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتناء باشد در آن نیست.
 مسأله - در حرم های چهار گانه اتمام افضل است از قصر. چنان که در بعضی احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن
 داده اند.
 مسأله - خداوند عالم جلّ شأنه برگزیده از برای خود در میان بلاد چهار بلد را و فرموده وَالتِّينِ وَالزَّيْتُونِ وَطُورِ سِينِينَ وَهَذَا
 الْبَلَدِ الْأَمِينِ پس مراد از تین مدینه طیبه است و مراد از زیتون بیت المقدس است و مراد از طور سینین کوفه است و مراد از بلد
 امین مکه معظمه است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتناء باشد در آن نیست.
 مسأله - در مسجد کوفه نماز کرده اند جمیع پیغمبران علیهم السلام و آن مسجد آدم و نوح علی نبینا و آله و علیهما السلام بوده و
 حضرت پیغمبر صلی الله وعلیه وآله در شب معراج در آن نماز کرده به امر الهی. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که
 محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسأله - خانه نوح علی نبینا و آلہ و علیہ السلام در کوفه بوده و مسجد کوفه مصلائی او بوده و آن مسجد افضل است از بیت المقدس. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسأله - نماز فریضه را در آن بجاء آوردن مقابل است با حجی که با رسول خدا صلی الله و علیه و آله بجاء آمده باشد و نماز نافله در آن مقابل است با عمره ای که با رسول خدا بجاء آمده باشد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - یک نماز فریضه در مسجد کوفه مقابل است با هزار نماز و نافله در آن مقابل است با پانصد نماز نافله و نشستن در آن بدون ذکر و تلاوتی عبادت است چه جای آن که با تلاوتی و ذکر باشد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - هرگاه مردم می دانستند فضیلت مسجد کوفه را هر آینه مهیا می کردند از برای خود زاد و راحله ای را و از مکان های دور سفر می کردند و می رفتند به آن مکان شریف و فیض یاب می شدند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مسجد سهله خانه ادریس علی نبینا و آلہ و علیہ السلام بوده که در آن جا نماز می کرد و پیغمبری از پیغمبران خدا مبعوث نشده مگر آن که در آن مسجد نماز کرده و حضرت قائم عجل الله فرجه با اهل و عیال خود در آن مسجد نزول خواهند فرمود و مشغول انتقام از دشمنان دین خواهند شد و کسی که در آن مسجد عبادت کند، او را خداوند عالم جلّ شأنه بلند کند تا به درجه ادریس رساند در قیامت و رفعتنا مکاناً علیاً درجه او است و دعای مؤمن در آن مستجاب شود و مکروهات دنیا و شرور اعدا از او دفع شود و کسی که در آن جا منزل کند مثل کسی است که در خیمه رسول خدا صلی الله و علیه و آله منزل کرده باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

فصل چهارم در فضیلت کربلا و زیارت حضرت سیدالشهداء علیه آلاف الصلوة و السلام و الثناء و روحی له الفداء است و در آن چند مسأله است:

مسأله - خداوند عالم جلّ شأنه کربلای معلی را حرم خود قرار داده پیش از آن که مکه معظمه را حرم خود قرار دهد و قبل از آن که خلق کند مکه و سایر خلق را به بیست و چهار هزار سال. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - زمین مکه بر خود بالید و فخر کرد که چیست مثل من که خانه خدا بر پشت من بنا شده که مردم می آیند به طواف آن از هر راه دوری و فج عمیقی و مرا حرم امن خود قرار داده، پس وحی شد به آن که بس کن و آرام گیر که آن فضیلتی را که به تو داده ام نسبت به آن فضیلتی که به زمین کربلا داده ام مثل رطوبتی است که بر سوزنی باقی بماند بعد از آن که آن را در دریا فرو برند. یعنی تمام فضیلت از کربلا است چنان که تمام رطوبت از دریا است حتی رطوبتی که بر سوزن باقی مانده. و اگر زمین کربلا نبود فضیلتی از برای زمین مکه نبود، و اگر نبود آن کسی که در کربلا مدفون است هر آینه خلق نمی شد مکه و خلق نمی شدند آن مردمی که طواف کنند به گرد آن. پس وحی شد به آن که فخر مکن و آرام باش و ذلیل و خوار و پست و بی مقدار دان خود را در نزد زمین کربلا در حالتی که استنکاف و استکبار و بزرگی در خود نیابی در جنب کربلا و الا تو را مسخ کنم و در جهنم اندازم و عذاب کنم. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - خداوند عالم جلّ شأنه فضیلت داد بعضی از زمین‌ها را بر بعضی دیگر و بعضی از آب‌ها را بر سایر آب‌های عالم و چون مفاخرت کردند به فضیلت خود، آن‌ها را معذّب کرد حتی آن که معذّب کرد زمین مکه را و مسلط کرد بر آن مشرکین را تا خراب کردند آن را و مسلط کرد بر آب زمزم آب شوری را که آن را فاسد کرد مگر زمین کربلا و آب فرات را که آن اول زمینی است و اول آبی است که خداوند عالم جلّ شأنه آن را مقدس و مبارک قرار داد و به آن گفت تکلم کن و بیان کن فضیلتی را که به تو داده‌ام. پس تکلم کرد و گفت منم زمین خدا که مرا مقدس و مبارک قرار داده و شفای دردها و الم‌ها در خاک و آب من است و من فخر نمی‌کنم به آن چه می‌گویم بلکه اظهار خضوع و ذلت می‌کنم از برای خدای خود که به من انعام کرده این تقدس و مبارکی را و فخر نمی‌کنم بر سایر زمین‌ها بلکه اظهار تشکر می‌کنم از برای خدای خود. پس چون چنین گفت خداوند عالم جلّ شأنه اکرام کرد به آن و زیاد کرد انعام خود را به آن که مدفن حضرت سیدالشهداء روحی له الفداء و اصحاب آن بزرگوار شد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بالشگر خود عبور کرد به سمت کربلا، پس چون دو میل راه مانده بود که برسند به کربلا حیوان سواری خود را هی کرد و پیش از لشگر رسید به کربلا و فرمود این زمینی است که دفن شده در آن دویست پیغمبر و دویست وصی پیغمبر و دویست سبط که تابع پیغمبران و اوصیای ایشان علیهم السلام بوده‌اند. پس پاهای مبارک خود را از رکاب بیرون آوردند و به طور تأنّی و ملایمت دور می‌زدند و می‌فرمودند این جا جای خوابانیدن شترها است و این جا جای افتادن شهیدانی است که سبقت نگرفته بر ایشان در فضیلت کسانی که پیش از ایشان بوده‌اند و نمی‌رسند در فضیلت به ایشان کسانی که بعد از ایشان می‌آیند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - زمین کربلا بهتر زمینی است از زمین‌های بهشت و بهتر منزل و بهتر مسکنی است در بهشت که اولیای خدا در آن جا قرار می‌گیرند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - ملائکه زیارت می‌کردند کربلا را هزار سال قبل از آن که حضرت سیدالشهداء علیه السلام در آن دفن شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کربلا حرم حضرت سیدالشهداء علیه السلام است مثل آن که مکه معظمه حرم خدا است و مدینه طیبه حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله است و کوفه حرم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - در هر یک از این حرم‌های چهارگانه جایز است از برای مسافری که بدون قصد اقامه نماز را تمام کنند و روزه بگیرند و اتمام افضل از قصر است. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - حدّ حرم حضرت سیدالشهداء علیه السلام از هر جانب از قبر مقدس تا پنج فرسخ است. چنان که در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - خوردن هر خاکی حرام است مگر خوردن تربت سیدالشهداء علیه السلام به قصد شفا به قدر نخودی. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - تربت مقدسه را از برای حفظ و شفا از تمام حرم مقدس می توان برداشت ولكن هر چه به قبر مقدس نزدیک تر باشد اثر آن بیشتر است و هر قدر دور باشد اثر آن کم تر است چرا که چون از حایر بیرون شد جنیانی که مبتلا به مرضی هستند خود را به آن می مالند و شفا می یابند و شفای آن از برای دیگران کم می شود مثل آن که حجر الاسود سفید و نورانی بود و نور آن تمام حرم مکه را می گرفت ، پس چون گناه کاران آن را مس کردند سیاه شد . چنان که در احادیث وارد شده و خلافي که محل اعتناء باشد در آن نیست .

مسأله - از ده میل دور قبر مقدس و از چهار میل فاصله و از یک فرسخ فاصله و از یک میل فاصله و از هفتاد ذراع و از بیست و پنج ذراع و از بیست ذراع از جمیع جوانب قبر مقدس احادیث وارد شده در برداشتن تربت مقدسه و معلوم است هر چه نزدیک تر باشد بهتر است و خلافي در آن نیست .

مسأله - یکی از آداب برداشتن تربت مقدسه این است که در آخر شب غسل کنند از آب فرات و جامه نظیف بپوشند و با سُعد خود را معطر کنند و در سمت بالای سر قبر مقدس چهار رکعت نماز به دو سلام بجا آورند و در رکعت اول بعد از حمد از یازده مرتبه سوره قل یا ایها الکافرون و در رکعت دوم یازده مرتبه سوره انا انزلناه بخوانند و بعد از آن قنوت بخوانند به این قنوت : لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَقًّا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ غُبُودِيَّةً وَرِقًّا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ وَحْدَهُ أَنْجَزَ وَعْدَهُ وَنَصَرَ عَبْدَهُ وَهَزَمَ الْأَحْزَابَ وَحْدَهُ سُبْحَانَ اللَّهِ مَالِكِ السَّمَوَاتِ وَمَافِيهِنَّ وَمَا بَيْنَهُنَّ سُبْحَانَ اللَّهِ ذِي الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ پس رکوع و سجود کنند و تشهد و سلام بخوانند و مشغول شوند به دور رکعت دیگر و در رکعت اول بعد از حمد یازده مرتبه سوره قل هو الله احد و در رکعت دوم بعد از حمد یازده مرتبه سوره اذا جاء نصر الله و الفتح بخوانند ، پس قنوت بخوانند به طوری که گذشت و بعد از سلام سجده شکر بجا آورند و هزار مرتبه شکرراً شکرراً بخوانند و بعد از سجده شکر بنشینند و دست خود را بر تربت گذارند و بگویند : یا مَوْلای یا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ اِنِّیْ اَخِذْتُ مِنْ تُرْبَتِکَ بِاِذْنِکَ اَللّهُمَّ فَاجْعَلْهَا شِفَاءً مِنْ کُلِّ دَاءٍ وَ عِزًّا مِنْ کُلِّ ذُلٍّ وَ اَمْنًا مِنْ کُلِّ خَوْفٍ وَ غِنًی مِنْ کُلِّ فَقْرٍ لِّیْ وَ لِجَمِیعِ الْمُؤْمِنِیْنَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ پس با سه انگشت تربت را بردارند سه دفعه و در پارچه نظیفی یا در شیشه کنند و سر آن را مُهر کنند با مهر عقیقی که نقش آن ماشاء الله لا قوّة الا بالله استغفر الله باشد . پس هر گاه خداوند عالم جل شأنه دانست صدق نیت را آن تربت هفت مثقال خواهد بود نه زیاده تر و نه کم تر و مراد از مثقال ، مثقال شرعی است که هجده نخود باشد و چنین آداب را هر گاه بجا آورند تربت مقدسه شفای هر دردی و امن از هر خوفی و المی و غنای از هر فقری و علم از هر جهلی و توفیق بر هر عمل صالحی خواهد بود مگر آن که اجل حتمی مرگ را چاره نمی کند و هر گاه اجل حتمی نباشد باعث طول عمر و شفا خواهد بود . چنان که در احادیث وارد شده و خلافي که محل اعتناء باشد در آن نیست .

مسأله - آداب خوردن تربت مقدسه این است که به قدر نخودی از آن برداری و بیوسی و بر چشم های خود گذاری و بگویی : بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ اَللّهُمَّ رَبِّ هَذِهِ التُّرْبَةُ الْمُبَارَكَةُ الظَّاهِرَةُ وَ رَبِّ الثُّورِ الَّذِیْ اُنْزِلَ فِیْهِ وَ رَبِّ الْجَسَدِ الَّذِیْ سَكَنَ فِیْهِ وَ رَبِّ الْمَلَائِكَةِ الْمُؤَكَّلِیْنَ بِهٖ اَجْعَلْهُ لِیْ شِفَاءً مِنْ کُلِّ دَاءٍ وَ جَرَعِ آبِیْ بِرُوحِیْ اَللّهُمَّ اَجْعَلْهُ رِزْقًا وَاسِعًا وَ عِلْمًا نَافِعًا وَ شِفَاءً مِنْ کُلِّ دَاءٍ وَ سَقَمٍ پس بگویی : اَللّهُمَّ اِنِّیْ اَشْهَدُ اَنَّ هَذِهِ التُّرْبَةُ تُرْبَةُ وَلِیْکَ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ اَشْهَدُ اَنَّهَا شِفَاءٌ مِنْ کُلِّ دَاءٍ وَ اَمَانٌ مِنْ کُلِّ خَوْفٍ لِمَنْ شِئْتَ مِنْ خَلْقِکَ وَ لِیْ بِرَحْمَتِکَ وَ اَشْهَدُ اَنَّ کُلَّ مَا قَبِلَ فِیْهِمْ وَ فِیْهَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِکَ وَ صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ ، و کسی

که شهادت نمی دهد که تربت سیدالشهداء علیه السلام شفای هر دردی و امان از هر خوفی است بر او حرام است خوردن آن و اگر خورد او را خواهد گداخت چنان که آتش دنبه را می گدازد چنان که همین خاصیت در قرآن است که می فرماید وَ نُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - طفلی که متولد می شود هر گاه با تربت او را تحنیک کنند موجب امان خواهد بود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هر گاه احترام تربت را بجای آورند به طوری که فرموده اند و آن را در خورجین و امثال آن بریزند و آن را در پارچه چرکینی کنند و آن را چرکین کنند، اثر آن کم می شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هر متاعی که تربت در آن گذارند به قصد حفظ، محفوظ خواهد شد و هر کس آن را به همراه خود کند به قصد امان، ایمن خواهد شد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که با تسبیحی که از تربت ساخته شده ذکر و استغفاری کند و آن را بگرداند، هر ذکر هفتاد ذکر و هر استغفاری هفتاد استغفار خواهد بود و هر کس آن را بگرداند و فراموش کند ذکر را، آن تسبیح از برای او ذکر کند و کسی که با آن ذکر کند چهل حسنه از برای او نوشته شود و کسی که آن را بگرداند بدون ذکر بیست حسنه از برای او نوشته شود و کسی که سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر را با هر دانه آن بگوید خداوند جلّ شأنه در نامه عمل او بنویسد شش هزار حسنه و محو کند از آن شش هزار سیئه و بلند کند از برای او شش هزار درجه و قرار دهد از برای او شفاعت را از برای شش هزار نفر. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مؤمن خالی نیست از پنج چیز: مسواک و شانه و سجاده و تسبیحی از تربت سیدالشهداء علیه السلام که سی و چهار دانه باشد و انگشتر عقیق. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - سجود بر تربت سیدالشهداء علیه السلام پاره می کند و می درد جمیع حجاب ها را و به خداوند جلّ شأنه می رسد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که زیارت کند حضرت سیدالشهداء علیه آلاف السلام و الثناء را از روی معرفت و محبت بدون قصد ریا و سمعه و غرضی دیگر، گناهان او از او محو می شود چنان که چرک جامه را آب زایل می کند و محشور می شود با محمد و آل او صلی الله علیه و آله و روز قیامت در زیر سایه لوای حمد خواهد بود که در دست حضرت امیر المؤمنین علیه صلوات المصلین است و با ایشان بر سر خوان نعمت های الهی متنعم خواهد بود و مردم به حساب خود گرفتارند و نوشته می شود در نامه عمل او در هر برداشتن قدمی ثواب حجی مقبول و در هر قدم گذاشتن ثواب عمره مقبوله و گناهایی که پیش از زیارت کرده و گناهایی که بعد از آن می کند جمیعاً آمرزیده است و ایمن خواهد بود از فزع و خوف روز قیامت و عذاب جهنم و سؤال نمی کند از حاجات دنیا و آخرت مگر آن که خداوند جلّ شأنه اجابت می کند او را. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هر درهمی که در زیارت آن بزرگوار علیه السلام صرف می شود مقابل است با ده هزار درهم که در سایر امور خیرات صرف شود و اضعاف آن را خداوند جلّ شأنه در دنیا عوض می دهد و رفع می کند بلاها را از جان و مال او . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتناء باشد در آن نیست .

مسئله - کسی که کسی را روانه کند و مخارج سفر زیارت او را بدهد ، به عوض هر درهمی به بزرگی کوه احد او را ثواب دهند و در دنیا به اضعاف آنچه داده خداوند جلّ شأنه به او عوض دهد . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسئله - کسی که مانعی داشته باشد از رفتن به زیارت و کسی را به نیابت خود بفرستد ، ثواب زیارت از برای او هست و لکن اگر خود بنفسه به زیارت برود اجر او عظیم تر و بهتر خواهد بود در نزد پرورنده او جلّ شأنه . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسئله - خداوند جلّ شأنه به حضرت سیدالشهداء علیه السلام به عوض شهادت او به او کرامت فرموده چند چیز را و آنها این است که ائمه علیهم السلام از نسل او آیند و شفا در تربت او است و استجابت دعا در نزد قبر مقدس او است و دعای هر کس که در نزد قبر مقدس او دعا کند مستجاب خواهد شد چه در دنیا باشد یا در آخرت ، چرا که خداوند عالم جلّ شأنه خلاف وعد و عهد خود نمی کند و کسی که خداوند جلّ شأنه را مخلف الوعد گمان کند از اهل این امر نیست . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسئله - کم تر چیزی که به زوار سیدالشهداء علیه السلام می دهند این است که جمیع گناهان او را می آمرزند . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتناء باشد در آن نیست .

مسئله - فرموده اند که امر کنید شیعیان ما را به زیارت سیدالشهداء علیه السلام به جهت آن که رفتن به زیارت او فرض است بر هر مؤمنی که اقرار دارد به امامت او . چنان که در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده اند و خلافی در استحباب و رجحان این امر نیست .

مسئله - هر گاه کسی هزار مرتبه به حج برود و زیارت حضرت سیدالشهداء علیه السلام را ترک کرده باشد ، ترک کرده حقی از حقوق رسول خدا را و عاق او است . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتناء باشد در آن نیست .

مسئله - زیارت حضرت سیدالشهداء علیه السلام زیاد می کند عمر را و زیاد می کند رزق را و رفع می کند بلاهای بد را به خصوص غرق شدن و سوختن ، و دیوار و سقفی فرو آمدن بر سر انسان ، و حیوانات درنده که بدرند انسان را . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسئله - ترک زیارت سیدالشهداء علیه السلام کوتاه می کند عمر را و تنگ می کند رزق را و هر گاه مانعی و عذری در میان نباشد ادای حق ائمه طاهرین علیهم السلام نشده و ادای حق ایشان واجب است و تارک ادای حق ایشان عاق ایشان است . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتناء باشد در آن نیست .

مسئله - زنی در مدینه طیبه در خدمت حضرت صادق علیه السلام بود و اظهار کرد که می خواهم بروم به زیارت قبور شهدا . فرمودند تعجب است از حال اهل عراق که زیارت می کنند قبور شهدا را و ترک می کنند زیارت قبر سیدالشهداء علیه السلام

را. عرض کرد کیست سیدالشهداء؟ فرمودند حسین بن علی علیهماالسلام. عرض کرد من زنی هستم و در حدیثی فرمودند زیارت او واجب است بر مردان و زنان. و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده‌اند و در اصل احادیث خلافی نیست.

مسئله - ترک نباید کرد زیارت حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام را چرا که زیارت آن بزرگوار زیاد می‌کند عمر و رزق را، و موجب سعادت است در حیات و شهادت و سعادت است در ممات. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست. مسئله - سزاوار نیست ترک زیارت آن بزرگوار علیه‌السلام بیش از چهار سال. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که بدون عذری ترک کند زیارت آن بزرگوار را از شیعیان ایشان نیست. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی ترک نمی‌کند زیارت آن بزرگوار علیه‌السلام را در سالی مگر آن که یک سال از عمر او کم می‌شود و فرمودند اگر بگویم که بسا کسی که سی سال پیش از اجل خود می‌میرد دروغ نگفتم. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که بدون عذری ترک کند زیارت آن بزرگوار علیه‌السلام را بیش از سه سال، عاق رسول خدا صلی الله و علیه وآله است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - جایز است زیارت آن بزرگوار علیه‌السلام در حال خوف و موجب ایمنی است از خوف فزع اکبر. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسئله - حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام در نزد پرورنده خود است و نظر می‌کند به قتلگاه خود و کسانی که با او شهید شدند و نظر می‌کند به زوار خود و می‌شناسد ایشان را و می‌داند اسم‌های ایشان را و اسم‌های پدران ایشان را و می‌داند درجات و منزلت‌های ایشان را در نزد خدای عزّوجلّ و او داناتر و عارف‌تر است به ایشان و حالات ایشان از پدری که طفل خود را بشناسد و او می‌بیند کسی را که منزل می‌دهد به زوار او، پس طلب مغفرت می‌کند از او و از پدران خود طلب می‌کند که ایشان هم از برای زوار او استغفار کنند. و می‌فرماید اگر می‌دانست زیارت کننده من آن چیزهایی را که خدای تعالی از برای او مهیا کرده هرآینه شادی او بیشتر بود از غم و اندوه او و زیارت کننده او برمی‌گردد به سوی اهل خود و حال آن که هیچ گناهی از برای او باقی نمانده مگر آن که آمرزیده شده. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - خداوند عالم جلّ شأنه موکل کرده است به قبر حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام چهار هزار فرشته با موهای پریشان غبارآلود و با چشم‌های گریان در عزاداری آن بزرگوار تا روز قیامت. پس هر کس زیارت کند او را در حالی که عارف به حق او باشد استقبال می‌کنند او را و مشایعت می‌کنند او را و می‌رسانند او را به منزل امن او و اگر مریض شود عیادت می‌کنند او را در هر صبح و شام و اگر بمیرد به جنازه او حاضر می‌شوند و استغفار می‌کنند از برای او تا روز قیامت و این چهار هزار فرشته هستند که به امر الهی به نصرت او آمدند به شرط اذن خود او و آن بزرگوار اذن قتال به آن‌ها ندادند پس به آسمان عروج کردند

و باز مأمور به نزول شدند پس چون نازل شدند دیدند که واقع شده آن چه واقع شد، پس مأمور شدند به عزاداری آن بزرگوار تا روز قیامت. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - خداوند جلّ شأنه موکل کرده است هفتاد هزار فرشته را با موهای پریشان غبارآلود که صلوات می فرستند بر آن بزرگوار علیه السلام از روزی که شهید شده الی ماشاء الله و دعای کنند از برای کسی که او را زیارت کند و عرض می کنند ای پروردگار ما دعاهای ما را در حق ایشان مستجاب کن که ایشان زوار حضرت سیدالشهداء علیه السلام هستند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که به زیارت آن بزرگوار علیه السلام برود در هر قدمی که می گذارد حسنه ای در نامه عمل او نوشته می شود و هر قدمی که برمی دارد سیئه ای از او محو می شود و اگر سواره برود قدم های حیوان او را حساب می کنند و در هر قدم گذاردنی حسنه ای می نویسند و در هر قدم برداشتنی محو سیئه ای می کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که زیارت کند آن بزرگوار را در حالی که بشناسد او را و بداند حق او را، در نامه عمل او نوشته می شود ثواب هزار حج مقبول و ثواب هزار عمره مقبوله و اگر شقی باشد در نامه عمل او سعید نوشته شود و همیشه در رحمت الهی فرورود، و ثواب کسی که هزار بنده آزاد کرده باشد، و بر هزار اسب سوار شده و در راه خدای تعالی جهاد کرده باشد در نامه عمل او می نویسند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسئله - کسی که زیارت کند قبر مقدس آن بزرگوار علیه السلام را از روی شوق و محبتی که با او دارد، نوشته می شود از جمله ایمان از عذاب الهی در روز قیامت و نامه عمل او را به دست راست او می دهند و در تحت لوای آن بزرگوار علیه السلام خواهد بود تا آن که او را داخل بهشت کند و در درجه خود او را ساکن کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - به خدا قسم که خداوند جلّ شأنه مباحثات می کند به زوّار قبر مقدس آن بزرگوار علیه السلام با ملائکه و حاملین عرش خود و می فرماید آیا نمی بینید زوّار قبر حسین علیه السلام را که از روی شوق و محبتی که با او و با فاطمه مادر او دارند به زیارت او آمده اند؟ به عزّت و جلال و عظمت خود قسم یاد می کنم که البته حتم می کنم و واجب می کنم از برای ایشان کرامت خود را و البته ایشان را دوست می دارم و ایشان محبوب منند به جهت آن که ایشان مرا دوست می دارند به دوستی حسین علیه السلام. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - زیارت آن بزرگوار علیه السلام خیری است موضوع که در هر وقتی و در هر حالی می توان کرد. پس هر کس بخواهد بسیار کند که افضل اعمال است و هر کس خواهد کم کند و لکن در اوقات شریفه ثواب آن مضاعف خواهد بود مثل شب جمعه و روز جمعه. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - زیارت آن بزرگوار از دور و نزدیک جایز است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - خداوند عالم جلّ شأنه زیارت می کند آن بزرگوار علیه السلام را در هر جمعه با ملائکه مقربین و با سید المرسلین صلی الله علیه وآله و با جمیع انبیاء و مرسلین و اوصیای مکرّمین علیهم السلام پس هر کس او را زیارت کند در روز جمعه، زیارت خدای تعالی را دریافته چرا که او در روز جمعه با ملائکه و جمیع پیغمبران و اوصیای ایشان حاضرند از برای زیارت آن بزرگوار علیه السلام. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که در ماه رمضان به زیارت آن بزرگوار علیه السلام برود، پس هرگاه در بین راه فوت شود، از برای او حسابی نباشد و گفته می شود به او که داخل شو در بهشت و ایمن باش از جمیع بلاها و عذاب ها. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که در شب نیمه ماه رمضان نزد قبر مقدس آن بزرگوار علیه السلام ده رکعت نماز بجا آورد و در هر رکعتی بعد از حمد یازده مرتبه سوره توحید بخواند و پناه ببرد به خدای عزّوجلّ از آتش جهنم، می نویسد خدای تعالی از برای او آزادی از آتش جهنم را و نخواهد مرد تا آن که در خواب ببیند ملائکه ای چند را که بشارت دهند او را به بهشت و ملائکه ای چند را که ایمن می کنند او را از آتش جهنم. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که در شب اول ماه رمضان و در شب نیمه آن و در شب آخر آن زیارت کند آن بزرگوار علیه السلام را در نزد قبر مقدس او، می ریزد از او جمیع گناهان و خطاهای او. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - در شب قدر ندای کند ملکی از بطنان عرش الهی که به درستی که خدای تعالی آمرزید هر کس را که در این شب به زیارت حسین علیه السلام آمده. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که در شب عید فطر و در شب عید اضحی و در شب نیمه شعبان زیارت کند آن بزرگوار علیه السلام را در نزد قبر مقدس او، گناهان گذشته او و گناهان آینده او آمرزیده شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که در شب نیمه شعبان زیارت کند آن بزرگوار علیه السلام را نزد قبر مقدس او، و در شب عرفه و در شب عید اضحی در همان سال، می نویسد خدای تعالی در نامه عمل او ثواب هزار حج مبرور و ثواب هزار عمره مقبوله و رفع می کند هزار حاجت او را از حاجت های دنیا و آخرت. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که دوست می دارد که مصافحه کند با صد و بیست و چهار هزار پیغمبر علیهم السلام زیارت کند آن بزرگوار علیه السلام را در نیمه شعبان. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که زیارت کند قبر مقدس آن بزرگوار علیه السلام را در روز اول ماه رجب، البته خدای تعالی او را خواهد آمرزید. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - نیمه ماه رجب مانند نیمه شعبان است از برای زیارات مخصوصه. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که زیارت کند قبر مقدس آن بزرگوار علیه السلام را در شب عرفه و بماند در کربلای معلی تا روز عید و بعد برود، خدای تعالی حفظ کند او را از شرّ یک سال. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - خداوند عالم جلّ شأنه تجلّی می کند در روز عرفه از برای زوار سیدالشهداء علیه السلام و می آمرزد ایشان را، پس چون امر ایشان به انجام رسید تجلّی می کند از برای اهل عرفات. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - فرمودند کسی که در روز عرفه زیارت کند آن بزرگوار علیه السلام را در نزد قبر مقدس او و حق او را بشناسد، می نویسد خدای تعالی از برای او ثواب هزار حج مقبول و ثواب هزار عمره مقبوله و ثواب هزار مرتبه جهاد کردن در رکاب پیغمبر مرسل و امام عادل. پس کسی عرض کرد چگونه میسر است از برای من ثواب اهل عرفات در موقف؟ پس نظر فرمودند به سوی او مانند شخص غضب ناک و فرمودند به درستی که مؤمن چون بیاید از برای زیارت او در روز عرفه و غسل کند به آب فرات، پس متوجه شود به سوی او، می نویسد خدای تعالی از برای او به هر قدمی که برداشته ثواب حجی مقبول با تمام مناسک آن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست در نزد کسانی که حق او را می شناسند.

مسئله - کسی که در روز اضحی زیارت کند آن بزرگوار علیه السلام را در نزد قبر مقدس او خدای تعالی می نویسد از برای او ثواب هزار حج مقبول و ثواب هزار عمره مقبوله و ثواب هزار مرتبه جهاد کردن در راه خدا. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که در روز عرفه به زیارت قبر مقدس او برود و او را زیارت کند، می نویسد خدای تعالی از برای او ثواب هزار هزار حجی که با حضرت قائم عجل الله فرجه بجاآمده باشد، و ثواب هزار هزار عمره که با رسول خدا صلی الله علیه وآله بجاآمده باشد، و ثواب هزار بنده در راه خدا آزاد کردن، و ثواب هزار مرتبه سوار بر اسب شدن و در راه خدا جهاد کردن و می نامد او را خدای تعالی بنده صدیق خود که ایمان به وعده های او آورده و می گویند ملائکه که عبد صدیقی است که خدای تعالی او را در فوق عرش خود صدیق نامیده و او را پاک و پاکیزه کرده و در زمین او را به کربوبی نام می برند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست در میان کسانی که ایمان به وعده های خدا دارند.

مسئله - کسی که در روز عاشورا زیارت کند قبر مقدس آن بزرگوار علیه السلام را و حق او را بشناسد مثل آن است که خدای تعالی را در عرش زیارت کرده باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که نزد قبر مقدس او در شب عاشورا بیتوته بجاآورد، ملاقات می کند خدای عزّوجلّ را در روز قیامت با ثواب دو هزار حج و دو هزار عمره و دو هزار جهاد در راه خدای تعالی که هریک از حج ها و هریک از عمره ها و هریک از جهادها به همراه رسول خدا صلی الله علیه وآله بجاآمده باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که در شب عاشورا نزد قبر آن بزرگوار علیه السلام بیتوته بجاآورد و او را زیارت کند ملاقات کند خدای عزّوجلّ را در قیامت در حالتی که در خون خود غلطیده که گویا با آن بزرگوار علیه السلام در عرصه کربلا شهید شده. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که زیارت کند آن بزرگوار علیه السلام را در روز عاشورا در هر مکانی و هر موضعی که باشد، حق رسول خدا صلی الله علیه وآله را بجاآورد و حق امیرالمؤمنین و حق حضرت فاطمه علیهما السلام را بجاآورد و گناهان گذشته او و گناه هایی که بعد از زیارت می کند آمرزیده شده. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - یکی از علامات مؤمن این است که در روز اربعین که بیستم ماه صفر است آن بزرگوار علیه السلام را زیارت کند در هر مکانی که باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که وضو بگیرد یا غسل کند به آب فرات از برای زیارت آن بزرگوار علیه السلام پس بر نمی دارد قدمی را و نمی گذارد قدمی را مگر آن که ثواب یک حج و یک عمره از برای هر قدم برداشتنی و هر قدم گذاشتنی در نامه عمل او می نویسند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - چون قصد کنند زیارت آن بزرگوار علیه السلام را و غسل کنند از برای زیارت او، ندا می کند رسول خدا صلی الله و علیه وآله که ای آیندگان به سوی خدا بشارت باد شما را به مراقت من در بهشت، و ندا می کند به ایشان امیرالمؤمنین علیه السلام که من ضامنم از برای برآوردن حاجت های شما و من ضامنم از برای دفع کردن بلاها از شما در دنیا و آخرت. پس حضرت پیغمبر و حضرت امیر صلی الله علیهما و آلهما در سمت راست و چپ ایشان، ایشان را در پناه خود حفظ می کنند تا آن که ایشان برگردند به سوی اهل خود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسئله - آداب زیارت آن بزرگوار علیه السلام این است که چون قصد رفتن به زیارت او کنند در روز چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه روزه بگیرند و در شب جمعه پیش از مغرب غسل کنند و با غسل بخوابند و در میان شب برخیزند و نمازهای شب را بجاآورند و بعد از ادای نماز شب نظر کنند در اطراف آسمان به نظر عبرت، پس چون خواهند به سفر زیارت روند غسل کنند و لکن خود را معطر نکنند و روغن های خوشبو استعمال نکنند و سرمه نکنند و غذاهای خوشمزه مانند حلویات و غیر آنها در سفره مهیا نکنند و در بین سفر سیر نخورند و سیراب نشوند و خود را مانند عزاداران موپیشان و غبارآلود و غم ناک و حزین بدارند و خود را متذکر مصیبت های آن بزرگوار علیه السلام کنند و در یاد گرسنگی و تشنگی او باشند و چون به آن مکان عرش نشان برسند با آب فرات غسل کنند و پاپوش خود را به دست بگیرند و با پاهای برهنه مانند عبد ذیلی که می خواهد برود نزد مولای جلیل خود بروند و چون به یکی از درهای حائر برسند بایستند و چهار تکبیر بگویند، پس به آرامی تمام کمی پیش روند و باز بایستند و چهار تکبیر دیگر بگویند، پس به آرامی تمام بروند تا مقابل روی منور او بایستند پشت به قبله و باز چهار تکبیر دیگر بگویند و مشغول زیارت شوند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - زیارت باید کرد آن بزرگوار علیه السلام را به طوری که از زیارت نکردن بهتر باشد و آن طور آن است که مانند عزاداران با حال پریشان محزون و اندوه ناک باشند و نباید زیارت کرد آن بزرگوار علیه السلام را به طوری که زیارت نکردن بهتر باشد و آن طور آن است که بدون حزن و اندوه از روی غفلت به زیارت آن بزرگوار علیه السلام بروند و غذاهای لذیذ بخورند و خوش بخورند و خوش بیاشامند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - بعضی از آداب زیارت آن بزرگوار علیه السلام این است که چون داخل حائر شوند بگویند:

اَللّٰهُمَّ اِنَّ هَذَا مَقَامٌ كَرَّمْتَنِيْ بِهٖ وَ سَرَفْتَنِيْ بِهٖ اَللّٰهُمَّ فَاَعْطِنِيْ فِيْهِ رَغَبَتِيْ عَلٰى حَقِيْقَةِ اِيْمَانِيْ بِكَ وَ بِرُسُلِكَ سَلَامُ اللهِ عَلَيْكَ يَا اَبْنَ رَسُوْلِ اللهِ وَ سَلَامُ مَلٰئِكَتِهٖ فِيمَا تَعْتَدِيْ وَ تَرُوْحُ بِهٖ الرَّاٰحٰتُ الظَّاهِرٰتُ عَلَيْكَ وَ سَلَامُ عَلٰى مَلٰئِكَةِ اللهِ الْمُقَرَّبِيْنَ وَ سَلَامُ عَلٰى الْمُسْلِمِيْنَ لَكَ بِقُلُوْبِهِمُ النَّاطِقِيْنَ لَكَ بِفَضْلِكَ بِالْسِتِيْمِ اَشْهَدُ اَنَّكَ صَادِقٌ صِدْقٌ صَدَقْتَ فِيمَا دَعَوْتُ اِلَيْهِ وَ صَدَقْتَ فِيمَا اَتَيْتُ

يَهْ وَ أَنْكَ ثَارُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ مِنَ الدَّمِ الَّذِي لَا يُدْرِكُ ثَارُهُ مِنَ الْأَرْضِ إِلَّا بِأَوْلِيَائِكَ اللَّهُمَّ حَبِّبْ إِلَيَّ مَشَاهِدَهُمْ وَ شَهَادَتَهُمْ حَتَّى تُلْجِفَنِي بِهِمْ وَ تَجْعَلَنِي لَهُمْ قَرِطاً وَ تَابِعاً فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ.

پس بروند نزد در حرم مقدس بایستند اذن دخول حاصل کنند پس هر گاه بعد از خواندن دعای اذن قلب خاشع و چشم گریان شد علامت اذن است ، پس داخل شوند پس قدر کمی پیش روند و بایستند و هفت مرتبه تکبیر بگویند ، پس بروند تا مقابل قبر مقدس برسند پس بایستند و بگویند :

سُبْحَانَ الَّذِي سَبَّحَ لَهُ الْمَلَكُ وَ الْمَلَكُوتُ وَ قَدَسَتْ بِأَسْمَائِهِ جَمِيعُ خَلْقِهِ وَ سُبْحَانَ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ رَبِّ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحِ اللَّهُمَّ اكْتُبْنِي فِي وَفْدِكَ إِلَى خَيْرِ بَقَاعِكَ وَ خَيْرِ خَلْقِكَ اللَّهُمَّ الْعَنِ الْجَبْتِ وَ الظَّاعُوتِ وَ الْعَنِ أَشْيَاعَهُمْ وَ أَتْبَاعَهُمْ اللَّهُمَّ أَشْهَدْنِي مَشَاهِدَ الْخَيْرِ كُلِّهَا مَعَ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكَ اللَّهُمَّ تَوَفَّنِي مُسْلِماً وَ اجْعَلْ لِي قَدَمَ صِدْقٍ مَعَ الْبَاقِينَ الْوَارِثِينَ الَّذِينَ يَرْتُونَ الْأَرْضَ مِنْ عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ.

پس پنج تکبیر بگویند پس قدر کمی پیش روند و بایستند و بگویند :

اللَّهُمَّ إِنِّي بِكَ مُؤْمِنٌ وَ بِوَعْدِكَ مُوقِنٌ اللَّهُمَّ اكْتُبْ لِي إِيْمَاناً وَ ثَبَّتْهُ فِي قَلْبِي اللَّهُمَّ اجْعَلْ مَا أَقُولُ بِلِسَانِي حَقِيقَتَهُ فِي قَلْبِي وَ شَرِيعَتَهُ فِي عَمَلِي اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِمَّنْ لَهُ مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدَمٌ ثَابِتٌ وَ أَثْبَتْنِي فِي مَنْ اسْتَشْهَدَ مَعَهُ. پس سه تکبیر بگویند و دستها را با تکبیر بلند کنند و فرود نیاورند مگر بر روی قبر مقدس و بگویند :

أَشْهَدُ أَنَّكَ طَهَّرَ طَاهِرٌ مِنْ طَهْرٍ طَاهِرٍ طَهَّرْتَ وَ طَهَّرْتَ بِكَ الْبِلَادَ وَ طَهَّرْتَ أَرْضَ أَنْتَ بِهَا وَ طَهَّرَ حَرَمُهَا أَشْهَدُ أَنَّكَ أَمَرْتَ بِالْقِسْطِ وَ دَعَوْتَ إِلَيْهِ وَ أَنْكَ ثَارُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ حَتَّى يَسْتَشِيرَ لَكَ مِنْ جَمِيعِ خَلْقِهِ.

پس طرف راست و چپ صورت را بر قبر مقدس بگذارند پس بنشینند و هر چه بخواهند بخوانند و توجه کنند به خدای عز و جل و عرض حاجات کنند . پس بروند نزد پای قبر مقدس و هر دو دست را بر روی آن گذارند ، پس بگویند :

صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَى رُوحِكَ وَ عَلَى بَدَنِكَ صَدَقْتَ وَ أَنْتَ الصَّادِقُ الْمُصَدِّقُ وَ قَتَلَ اللَّهُ مَنْ قَتَلَكَ بِالْأَيْدِي وَ الْأَلْسِنِ. پس بروند نزد قبر علی بن الحسین علیه السلام و بگویند :

الْسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ الْسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ الْسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ الْسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ الْحُسَيْنِ الشَّهِيدِ الْسَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الشَّهِيدُ وَ ابْنُ الشَّهِيدِ الْسَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمَظْلُومُ وَ ابْنُ الْمَظْلُومِ لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً قَتَلَتْكَ وَ لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً ظَلَمَتْكَ وَ لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً سَمِعَتْ بِذَلِكَ وَ رَضِيَتْ بِهِ پس بایستند مقابل قبور سایر شهدا و بگویند : الْسَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الشُّهَدَاءُ أَنْتُمْ لَنَا قَرِطٌ وَ نَحْنُ لَكُمْ تَبَعٌ أَبْشُرُوا بِمَوْعِدِ اللَّهِ الَّذِي لَا خُلْفَ لَهُ اللَّهُ مُدْرِكٌ لَكُمْ وَ تَرْكُمُ وَ مُدْرِكٌ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ عَدُوٌّ أَنْتُمْ سَادَةُ الشُّهَدَاءِ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ پس در پشت سر مقدس نماز زیارت بجا آورند هر قدر بخواهند و عرض کنند به آن بزرگوار : جِئْتُ وَافِداً إِلَيْكَ وَ أَتَوَسَّلُ إِلَى اللَّهِ بِكَ فِي جَمِيعِ حَوَائِجِي مِنْ أَمْرِ دُنْيَايَ وَ آخِرَتِي بِكَ يَتَوَسَّلُ الْمُتَوَسِّلُونَ إِلَى اللَّهِ فِي حَوَائِجِهِمْ وَ بِكَ يُدْرِكُ عِنْدَ اللَّهِ أَهْلُ الثَّرَابِ [ظِ التِّرَاتِ] طَلِبَتُهُمْ پس یازده مرتبه تکبیر بگویند ، پس قدر کمی پیش روند و به قبله و بایستند و بگویند : الْحَمْدُ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْمُتَوَحِّدِ فِي الْأُمُورِ كُلِّهَا خَلَقَ الْخَلْقَ فَلَمْ يَغِبْ شَيْءٌ مِنْ أُمُورِهِمْ عَنْ عِلْمِهِ فَعَلِمَهُ بِقُدْرَتِهِ ضَمِنَتْ الْأَرْضُ وَ مَنْ عَلَيْهَا دَمَكَ وَ ثَارَكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ أَشْهَدُ أَنَّ لَكَ مِنَ اللَّهِ مَا وَعَدَكَ مِنَ النَّصْرِ وَ

الْفَتْحِ وَأَنَّ لَكَ مِنَ اللَّهِ الْوَعْدَ الصَّادِقَ فِي هَلَاكِ أَعْدَائِكَ وَتَمَامِ مَوَاعِدِ اللَّهِ إِيَّاكَ أَشْهَدُ أَنَّ مَنْ اتَّبَعَكَ الصَّادِقُونَ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فِيهِمْ أُولَئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ پس هفت مرتبه تکبیر بگویند و قدر کمی پیش تر روند پس رو کنند به قبر مقدس و بگویند: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا أَشْهَدُ أَنَّكَ دَعَوْتَ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى رَسُولِهِ وَوَفَّيْتَ لِلَّهِ بَعْدَهُ وَقُمْتَ لِلَّهِ بِكَلِمَاتِهِ وَجَاهَدْتَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ حَتَّى آتَاكَ الْيَقِينُ لَعَنَّ اللَّهُ أُمَّةً قَتَلَتْكَ وَ لَعَنَّ اللَّهُ أُمَّةً خَذَلَتْكَ وَ لَعَنَّ اللَّهُ أُمَّةً خَذَلَتْ عَنْكَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُكَ بِالْوِلَايَةِ لِمَنْ وَالَيْتَ وَوَالْتَهُ رُسُلُكَ وَأَشْهَدُكَ بِالْبَرَاءَةِ مِمَّنْ بَرِئْتَ مِنْهُ وَبَرِئْتَ مِنْهُ رُسُلُكَ اللَّهُمَّ الْعَنِ الَّذِينَ كَذَّبُوا رُسُلَكَ وَهَدَمُوا كَعْبَتَكَ وَحَرَّفُوا كِتَابَكَ وَسَفَكُوا دِمَاءَ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكَ وَأَفْسَدُوا فِي بِلَادِكَ وَاسْتَدَلُّوا عِبَادَكَ اللَّهُمَّ ضَاعِفْ عَلَيْهِمُ الْعَذَابَ فِيمَا جَرَى مِنْ سُبُلِكَ وَفِي بَرِّكَ وَبَحْرِكَ اللَّهُمَّ الْعَنَّهُمْ فِي مُسْتَسِيرِ السَّرَائِرِ فِي سَمَائِكَ وَآرَضِكَ. چنان که در احادیث وارد شده و خلاقی در آن نیست.

مسأله - بعضی از آداب زیارت آن بزرگوار علیه السلام این است که در کنار نهر فرات غسل کنند و جامه پاک و پاکیزه بپوشند و با پای برهنه بروند از برای زیارت و متذکر باشند که در حرم خدا و حرم رسول خدا صلی الله و علیه و آله راه می روند، پس با سکینه و وقار به ذکر تکبیر و تهلیل و تمجید و تعظیم الهی مشغول باشند و صلوات بسیار بر محمد و آل او صلی الله و علیه و آله بفرستند تا برسند به در حایر، پس بایستند و بگویند: اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ وَ ابْنَ حُجَّتِهِ السَّلَامُ عَلَیْكُمْ يَا مَلَائِكَةَ اللَّهِ وَ زُورَارَ قَبْرِ ابْنِ نَبِيِّ اللَّهِ پس ده قدم پیش روند و بایستند و تکبیر بگویند و قدری پیش تر روند و بایستند و سی مرتبه تکبیر بگویند، پس بروند و داخل حرم محترم شوند از طرف مقابل روی قبر مقدس و روی خود را به سوی او کنند و قبله را به پشت سر قرار دهند و بگویند: اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ وَ ابْنَ حُجَّتِهِ السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا قَتِيلَ اللَّهِ وَ ابْنَ قَتِيلِهِ السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا نَارَ اللَّهِ وَ ابْنَ نَارِهِ السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَتَرَ اللَّهِ الْمُؤْتَوِّرَ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَشْهَدُ أَنَّ دَمَكَ سَكَنَ فِي الْخُلْدِ وَ أَفْشَعَرْتَ لَهُ أَظْلَةَ الْعَرْشِ وَ بَكَی لَهُ جَمِيعُ الْخَلَائِقِ تا آخر زیارت. چنان که در احادیث وارد شده و خلاقی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسأله - چون این زیارت مشتمل است بر مطالب عالی، حاصل معنی آن را به زبان فارسی ترجمه می کنم تا کسانی که عربی نمی دانند بر بصیرت باشند در وقت خواندن آن:

سلام بر تو ای حجت خدا و فرزند حجت او. سلام بر تو ای کشته خدا و پسر کشته او، یعنی خون خواه شما خدا است. سلام بر تو ای خون خدا و پسر خون او، یعنی صاحب خون شما خدا است و او طلب خون شما را می کند از کشندگان شما. سلام بر تو باد ای خونی که از خدا پایمال شد و به هدر رفت در آسمان ها و زمین شهادت می دهم که خون تو داخل شد به بهشت و ساکن شد در آن و به جهت آن به خود لرزیدند حاملان عرش الهی و مضطرب شدند و گریان شدند از برای آن جمیع مخلوقات و گریه کردند بر آن آسمان های هفت گانه و زمین های هفت گانه و گریه کردند از برای آن ساکنان آسمان ها و ساکنان زمین ها و کسانی که در میان زمین و آسمان ساکنند و شهادت می دهم که گریه کردند از برای خون تو کسانی که متصرفند بهشت و جهنم را از مخلوقات پروردگار ما و شهادت می دهم به این که گریه کردند از برای خون تو مایری و مالایری - مخلوقاتی که دیده می شوند و مخلوقاتی که دیده نمی شوند - شهادت می دهم که بی شک و ریب تویی حجت خدا پسر حجت او و شهادت

می‌دهم از روی یقین که تو کشته شده خدایی پسر کشته شده او و شهادت می‌دهم به درستی و راستی بدون کذب و دروغ به این که تویی خون خدا که در زمین ریخته شد و پسر خون خدا، یعنی او است خون خواه شما و شهادت می‌دهم به درستی که تویی خون خدا در آسمان‌ها و زمین که به هدر رفت و کسی خون‌خواهی نکرد از برای او، یعنی چنین مقدر شده که کسی خون‌خواهی او نکند مگر ولیّ او که مراد حضرت قائم علیه‌السلام باشند که او به خون‌خواهی برخواهد خواست عجل الله فرجه چنان که از احادیث معلوم می‌شود و شهادت می‌دهم به این که تو رساندی به خلق احکام الهی را و نصیحت کردی و وفا کردی به عهده‌ی که با خدا کرده بودی که شهید شوی در راه او و آمدی و جهاد کردی در راه او تا شهید شدی و از دنیا گذشتی و بیرون رفتی در حالتی که شهید بودی و طلب کردی شهادت خود و اصحاب خود را و شاهد بودی و مشاهده کردی شهادت ایشان را و مشاهده کردند شهادت تو را خدا و خلق و ملائکه و جن و انس. من بنده خدایم و شیعه و دوست توام و آمده‌ام به سوی تو و التماس و استدعا می‌کنم کمال منزلت و تقرب را نزد خدا و قدم ثابت را در آمدن به سوی تو و التماس و استدعا می‌کنم راهی را که هیچ اضطرابی در آن نباشد نزد تو از داخل شدن در حمایت و کفالت تو که تو مأموری از جانب خدا به آن کفالت کسی که اراده کرد خدا را ابتدا کرد به شما، یعنی آمد نزد شما و شما او را راهنمایی کردید به سوی خدا و به شما خدا ظاهر کرد دروغ‌گویان را و به شما دور کرد خدا زمان سخت را و سختی را رفع کرد و به شما فتح کرد خدا و گشود ملک خود را و به شما ختم خواهد کرد امر مملکت خود را و به شما محو می‌کند از ملک خود آن چه را که بخواهد محو کند و به شما اثبات می‌کند در ملک خود آن چه را که بخواهد باقی گذارد و اثبات کند و به شما خدا ذلت را از گردن ما رفع می‌کند و به شما خدا خون‌خواهی هر مؤمنی را می‌کند و انتقام می‌کشد و طلب خون او را می‌کند و به شما می‌رویان زمین اشجار و درخت‌های خود را و به شما بیرون می‌آورند اشجار و درخت‌ها ثمرات و میوه‌ها و حبوب خود را و به شما می‌بارد آسمان باران خود را و رزق‌های خود را و به شما خدا رفع می‌کند و کشف می‌کند کرب و بلا را و به شما خدا می‌باراند باران رحمت خود را و به شما ساکن شد زمینی که بدن‌های مقدس شما در آن است و به شما ثابت شده کوه‌ها در جاهای خود. اراده خداوند عالم جلّ شأنه در مقدرات و مخلوقات او نازل می‌شود به سوی شما و از خانه‌های شما بیرون می‌آید و صادر می‌شود و به سایر مخلوقات تعلق می‌گیرد و از خانه‌های شما صادر می‌شود حکم‌هایی که تفصیل داده شده از احکام بندگان از واجب و حرام و مستحب و مکروه و مباح. ملعون شدند کسانی که شما را کشتند، و ملعون شدند کسانی که مخالفت کردند با شما، و ملعون شدند کسانی که انکار کردند ولایت شما را، و ملعون شدند کسانی که اعانت کردند کسانی را که ظلم کردند به شما، و ملعون شدند کسانی که حاضر بودند و کشته نشدند در یاری شما. حمد و ثنا و سپاس خداوندی را سزا است که قرار داد آتش جهنم را جایگاه ایشان و بد جایگاهی است آتش جهنم از برای کسانی که ایشان را وارد در آن می‌کنند و حمد و سپاس مخصوص پرورنده عالمیان است صلوات و رحمت الهی بر تو باد ای اباعبدالله، صلوات و رحمت‌های الهی بر تو باد ای اباعبدالله، صلوات و رحمت‌های الهی بر تو باد ای اباعبدالله، صلوات و مخالفت کنندگان تو بیزارم، من به سوی خدا از مخالفت کنندگان تو بیزارم.

به انجام رسید حاصل ترجمه فارسی این زیارت مختصره و مضامین این زیارت در سایر زیارات مختصره و زیارات مفصله آن قدر هست که احدی نتوانسته انکار صحت آن را بکند و لکن در این زمان ها هستند کسانی که می گویند زیارات را بخوانید اما معنی نکنید و بسیار شبیه است قول ایشان به قول معاویه که به ابن عباس گفت که چرا فضائل از برای علی می گویی؟ ابن عباس گفت آیا تو می گویی که قرآن نخوانم؟ معاویه گفت که نمی گویم قرآن نخوان و لکن می گویم قرآن بخوان اما معنی مکن آن را. و آداب سایر زیارات الحمد لله رب العالمین در سایر کتب علمای ابرار و کتب مرحوم مجلسی رحمة الله بلکه در الواح معلقه ثبت و ضبط است که محتاج به ذکر نیست و همین قدر هم محض تین و تبرک ذکر شد.

مسأله - بعد از زیارت هریک از ائمه علیهم السلام نماز زیارت هشت رکعت و شش رکعت و چهار رکعت و دو رکعت است و دور رکعت اقل آن ها است و افضل، اکثر آن ها است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - روایت شده که در پشت سر قبر حضرت سید الشهداء علیه السلام نزد سر قبر، یا نزد کتف ها و شانه های آن بزرگوار دو رکعت نماز زیارت بجا آورند با حمد و هر سوره ای را که بخواهند بخوانند. و خلافتی در آن نیست.

مسأله - بعد از نماز زیارت این دعا را بخوانند: اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ صَلَّیْتُ وَرَكَعْتُ وَسَجَدْتُ لَكَ وَحَدَّكَ لَا شَرِیْكَ لَكَ لِاَنَّ الصَّلٰوةَ وَ الرُّكُوْعَ وَ السُّجُوْدَ لَا تَكُوْنُ اِلَّا لَكَ لَا تَكُنْ اَنْتَ اللهُ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنْتَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ وَ اَبْلِغْهُمْ عَنِّیْ اَفْضَلَ السَّلَامِ وَ التَّحِیَّةِ وَ اَزِدْهُمْ عَنِّیْ مِنْهُمْ السَّلَامَ اَللّٰهُمَّ فَهَاتَانِ الرَّكَعَتَانِ هَدِیَّةٌ مِنِّیْ اِلٰی مَوْلَایَ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ عَلَیْهِمَا السَّلَامُ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ عَلَیْهِ وَ تَقَبَّلْهَا مِنِّیْ وَ اَجِرْنِیْ عَلٰی ذَلِیْكَ بِاَفْضَلِ اَمَلِیْ وَ رَجَائِیْ فِیْكَ وَ فِیْ وَلِیْكَ یا وَلِیُّ الْمُؤْمِنِیْنَ. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - چون فارغ شدی از زیارت آن بزرگوار علیه السلام و نماز هدیه و دعای آن، پس برخیز و برو به جانب پای آن بزرگوار علیه السلام نزد سر قبر علی بن الحسین علیه السلام و بگو: اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ یا ابْنَ رَسُوْلِ اللهِ اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ یا ابْنَ نَبِیِّ اللهِ اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ یا ابْنَ اَمِیْرِ الْمُؤْمِنِیْنَ اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ یا ابْنَ الْحُسَیْنِ الشَّهِیدِ اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ اَیْهَا الشَّهِیدُ وَ ابْنَ الشَّهِیدِ اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ اَیْهَا الْمَظْلُوْمُ وَ ابْنَ الْمَظْلُوْمِ لَعَنَ اللهُ اُمَّةً قَتَلَتْكَ وَ لَعَنَ اللهُ اُمَّةً ظَلَمَتْكَ وَ لَعَنَ اللهُ اُمَّةً سَمِعَتْ بِذَلِیْكَ فَرَضِیَتْ بِهٖ پَسْ خود را بینداز بر روی قبر او و ببوس آن را و بگو: اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ یا وَلِیُّ اللهِ وَ ابْنَ وَلِیِّهِ لَقَدْ عَظَمْتَ الْمُصِیْبَةَ وَ جَلَّتِ الرَّزِیَّةُ بِكَ عَلَیْنَا وَ عَلٰی جَمِیْعِ الْمُسْلِمِیْنَ فَلَعَنَ اللهُ اُمَّةً قَتَلَتْكَ وَ اَبْرَأُ اِلٰی اللهِ وَ اِلَیْكَ مِنْهُمْ. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست و چون در این زمان ها ضرایح مقدسه بر دور قبور مقدسه وضع شده، هر گاه خود را به پای ضریح بیندازند و آن مواضع را ببوسند و آن چه باید خواند بخوانند معنی نرسیده.

مسأله - چون فارغ شدی از زیارت علی بن الحسین علیه السلام برو به پایین قبر او و روی خود را به سوی سایر شهدا کن و بگو: اَلسَّلَامُ عَلَیْكُمْ یا اَوْلِیَاءَ اللهِ وَ اَحِبَّاءَهُ السَّلَامُ عَلَیْكُمْ یا اَصْفِیَاءَ اللهِ وَ اَوْدَاءَهُ السَّلَامُ عَلَیْكُمْ یا اَنْصَارَ دِیْنِ اللهِ السَّلَامُ عَلَیْكُمْ یا اَنْصَارَ رَسُوْلِ اللهِ السَّلَامُ عَلَیْكُمْ یا اَنْصَارَ اَمِیْرِ الْمُؤْمِنِیْنَ السَّلَامُ عَلَیْكُمْ یا اَنْصَارَ سَیِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِیْنَ السَّلَامُ عَلَیْكُمْ یا اَنْصَارَ اَبِی مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ التَّاصِحِ السَّلَامُ عَلَیْكُمْ یا اَنْصَارَ اَبِی عَبْدِ اللهِ بِاَبِی اَنْتُمْ وَ اُمِّی طِبْتُمْ وَ طَابَتِ الْاَرْضُ الَّتِیْ فِیْهَا دُفِنْتُمْ وَ قُزْتُمْ قُوْزاً عَظِیْماً فِیَالِیْتَنِیْ كُنْتُ مَعَكُمْ فَاقُوْزَ مَعَكُمْ. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - چون فارغ شدی از زیارت سایر شهدا برگرد نزد سر قبر مقدس آن بزرگوار علیه السلام و دعای بسیار کن از برای خود و از برای اهل و عیال و اولاد خود و از برای والدین خود و از برای برادران دینی خود به جهت آن که آن مشهد مقدس مکان شریفی است که رد نمی شود دعای هیچ دعا کننده ای و رد نمی شود سؤال هیچ سؤال کننده ای . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - پس چون بخواهی بیرون روی ، بینداز خود را بر روی قبر مقدس و بگو : اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ یا مَوْلای اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ یا حُجَّةَ الله اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ یا صَفْوَةَ الله اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ یا خَالِصَةَ الله اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ یا آمینَ الله سَلَامٌ مُودِعٍ لا قَالٍ وَ لا سَمٍ فَإِنْ أَمَضِ فَلَا عَنْ مَلَالَةٍ وَإِنْ أَقِمَ فَلَا عَنْ سُوءِ ظَنٍّ بِمَا وَعَدَ اللهُ الصَّابِرِينَ وَ لا جَعَلَهُ اللهُ یا مَوْلای آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّی لِزِیَارَتِکَ وَ رَزَقَنِی الْعَوْدَ اِلَیْ مُشْهَدِکَ وَ الْمَقَامَ فی حَرَمِکَ وَ اِیَّاهُ اَسْأَلُ أَنْ یُسْعِدَنِی بِکَ وَ بِالْاِئِمَّةِ مِنْ وُلْدِکَ وَ یَجْعَلَ لَیَّ مَعَكُمْ فی الدُّنْیَا وَ الْاٰخِرَةِ . پس برخیز و برو و پشت خود را به قبر مقدس مکن و قهقری و پس پس برو تا آن که قبر مقدس از تو پنهان شود و در حال رفتن بسیار بگو انا لله و انا الیه راجعون پس کسی که به این آداب زیارت کند آن بزرگوار علیه السلام را می نویسد خداوند عالم جلّ شأنه در نامه عمل او در مقابل هر قدمی صدهزار حسنه و محو می کند از نامه عمل او صدهزار سیئه و بلند می کند در عوض هر قدمی صدهزار درجه و صدهزار حاجت او را رفع می کند که سهل ترین آن حاجت ها دوری از آتش جهنم باشد و چنین زیارت کننده ای مانند کسانی است که با آن بزرگوار علیه السلام شهید شدند و در درجه ایشان محشور می شود . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - چون خواهی زیارت کنی حضرت عباس علیه السلام را بایست در نزد درِ حرم مقدس او و بگو : سَلَامٌ اللهُ وَ سَلَامٌ مَلَائِکَتِهِ الْمُقَرَّبَیْنَ وَ أَنْبِیَائِهِ الْمُرْسَلِیْنَ وَ عِبَادِهِ الصَّالِحِیْنَ وَ جَمِیعِ الشُّهَدَاءِ وَ الصِّدِّیقِیْنَ الزَّکَاکِیَّاتِ الطَّیِّبَاتِ فِیْمَا تَغْتَدِی وَ تَرُوْحُ عَلَیْکَ یا ابْنَ امیرِ الْمُؤْمِنِیْنَ اَشْهَدُ لَکَ بِالتَّسْلِیْمِ وَ التَّصَدِیْقِ وَ الْوَفَاءِ وَ النَّصِیْحَةِ لِخَلْفِ النَّبِیِّ الْمُرْسَلِ وَ السَّبْطِ الْمُنْتَجَبِ وَ الدَّلِیْلِ الْعَالِمِ وَ الْوَصِیِّ الْمُبْلِغِ وَ الْمَظْلُومِ الْمُهْتَظَمِ فَجَزَاکَ اللهُ عَنْ رَسُوْلِهِ وَ عَنْ امیرِ الْمُؤْمِنِیْنَ وَ عَنِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِمْ اَفْضَلُ الْجَزَاءِ بِمَا صَبَرْتَ وَ احْتَسَبْتَ وَ اَعْنَتْ فِیْنِمْ عَقَبَى الدَّارِ لَعَنَ اللهُ مَنْ قَتَلَکَ وَ لَعَنَ اللهُ مَنْ جَهِلَ حَقَّکَ وَ اسْتَحَفَّتْ بِحُرْمَتِکَ وَ لَعَنَ اللهُ مَنْ حَالَ بَیْنَکَ وَ بَیْنَ مَاءِ الْفُرَاتِ اَشْهَدُ اَنَّکَ قُتِلْتَ مَظْلُوماً وَ اَنَّ اللهَ مُنْجِرُکُمْ مَا وَعَدَکُمْ جِئْتُکَ یا ابْنَ امیرِ الْمُؤْمِنِیْنَ وَاِفْدَا اِلَیْکُمْ وَ قَلْبِی مُسْلِمٌ لَکُمْ وَ اَنَا لَکُمْ تَابِعٌ وَ نُصْرَتِی لَکُمْ مُعَدَّةٌ حَتّٰی یَحْکُمَ اللهُ وَ هُوَ خَیْرُ الْحَاکِمِیْنَ فَمَعَكُمْ مَعَكُمْ لا مَعَ عَدُوِّکُمْ اِنِّیْ بِکُمْ وَ بِاِیَّاکُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ وَ بِمَنْ خَالَفَکُمْ وَ قَتَلَکُمْ مِنَ الْکَافِرِیْنَ قَتَلَ اللهُ اُمَّةً قَتَلْتُکُمْ بِالْاَیْدِیِ وَ الْاَلْسُنِ پس داخل شو و خود را بر روی قبر مقدس او بینداز و بگو : اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ الْمُطِیْعُ لِلَّهِ وَ لِرَسُوْلِهِ وَ لِامیرِ الْمُؤْمِنِیْنَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِمْ وَ سَلَّمَ اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَکَاتُهُ وَ مَغْفِرَتُهُ وَ رِضْوَانُهُ وَ عَلٰی رُوْحِکَ وَ بَدَنِکَ اَشْهَدُ وَ اَشْهَدُ اللهُ اَنَّکَ مَضِیْتَ عَلٰی مَا مَضٰی بِهٖ الْبَدْرِیُّوْنَ وَ الْمُجَاهِدُوْنَ فی سَبِیلِ اللهِ الْمُنَاصِحُوْنَ لَهُ فی جِهَادِ اَعْدَائِهِ الْمُبَالِغُوْنَ فی نُصْرَةِ اَوْلِیَائِهِ الدَّائِبُوْنَ عَنْ اَحْبَائِهِ فَجَزَاکَ اللهُ اَفْضَلُ الْجَزَاءِ وَ اَكْثَرُ الْجَزَاءِ وَ اَوْفٰی جَزَاءِ اَحَدٍ مِّنْ وَفٰی بِبِعْتِهِ وَ اسْتَجَابَ لَهُ دَعْوَتُهُ وَ اطَاعَ وِلَاةَ اَمْرِهٖ اَشْهَدُ اَنَّکَ قَدْ بِالْعَتِّ فی النَّصِیْحَةِ وَ اَعْطِیْتَ غَایَةَ الْمَجْهُودِ فَبَعَثَکَ اللهُ فی الشُّهَدَاءِ وَ جَعَلَ رُوْحَکَ مَعَ اَرْوَاحِ السُّعَدَاءِ وَ اَعْطَاکَ مِنْ جَنَّتِیْهِ اَفْسَحَهَا مَنْزِلًا وَ اَفْضَلَهَا عُرْفًا وَ رَفَعَ ذِکْرَکَ فی عَلَیِّیْنَ وَ حَشَرَکَ مَعَ النَّبِیِّیْنَ وَ الصِّدِّیقِیْنَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِیْنَ

وَحَسَنُ أَوْلِيكَ رَفِيقًا أَشْهَدُ أَنَّكَ لَمْ تَهِنْ وَلَمْ تَنْكَلْ وَأَنَّكَ مَضَيْتَ عَلَى بَصِيرَةٍ مِنْ أَمْرِكَ مُقْتَدِيًا بِالصَّالِحِينَ وَ مُتَّبِعًا لِلنَّبِيِّينَ فَجَمَعَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ وَبَيْنَ رَسُولِهِ وَأَوْلِيَائِهِ فِي مَنَازِلِ الْمُحِبِّينَ فَإِنَّهُ أَزْحَمُ الرَّاحِمِينَ. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - چون از زیارت فارغ شدی و خواستی مفارقت کنی، پس وداع کن آن بزرگوار را به این طور که بگویی: اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ اَسْتَوْدِعُكَ اللَّهُ وَ أَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ اَمَّا بِاللَّهِ وَ بِالرَّسُولِ وَ بِمَا جِئْتُ بِهِ وَ دَلَلْتُ عَلَيْهِ وَ اَتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ اَللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْهُ اٰخِرَ الْعَهْدِ مِنَّا وَ مِنْهُ اَللَّهُمَّ اِنَّا نَسْأَلُكَ اَنْ تَنْفَعَنَا بِحَبِّهِ اَللَّهُمَّ اِنْعُمْهُ مَقَامًا مَحْمُودًا تَنْصُرُ بِهِ دِينَكَ وَ تَقْتُلُ بِهِ عَدُوَّكَ وَ تُبِيرُ بِهِ مَنْ نَصَبَ حَرْبًا لِآلِ مُحَمَّدٍ فَإِنَّكَ وَعْدَتَهُ ذَلِكَ وَ أَنْتَ لَا تُخْلِفُ اَلْمِيعَادَ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ أَشْهَدُ أَنَّكُمْ شُهَدَاءُ نُجَبَاءُ جَاهَدْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ قُتِلْتُمْ عَلَى مِنْهَاجِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ ابْنِ رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَنْتُمْ السَّابِقُونَ وَ الْمُهَاجِرُونَ وَ الْأَنْصَارُ أَشْهَدُ أَنَّكُمْ أَنْصَارُ اللَّهِ وَ أَنْصَارُ رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَالْحَمْدُ لِلَّهِ صَدَقَكُمْ وَعْدُهُ وَ أَرَاكُمْ مَا تُحِبُّونَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ اَللَّهُمَّ لَا تَشْغَلْنِي فِي الدُّنْيَا عَنْ ذِكْرِ نِعْمَتِكَ لَا بِكُثْرٍ تُلْهِمَنِي عَجَائِبَ بَهْجَتِهَا وَ تَفْتِنَنِي زَهْرَاتُ زِينَتِهَا وَ لَا بِإِفْلَالٍ يَضُرُّ بِعَمَلِي كُدُّهُ وَ يَمَلَأُ صَدْرِي هُمَةً أَعْطِنِي مِنْ ذَلِكَ غِنًى عَنْ شِرَارِ خَلْقِكَ وَ بَلَاغًا أَنَالَ بِهِ رِضَاكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الْأَخْيَارِ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ پس طرف راست صورت خود را بر قبر مقدس می گذاری و بعد طرف چپ صورت خود را و بعد بیرون می روی به طوری که پشت خود را به قبر مقدس نکنی تا آن که از آن پنهان شوی. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - چون خواهی وداع کنی علی بن الحسین علیه السلام و سایر شهدا را می گویی: اَنَا مُودِّعُكَ يَا مَوْلَايَ وَ ابْنَ مَوْلَايَ وَ سَيِّدِي وَ ابْنَ سَيِّدِي وَ مُودِّعُكَ يَا سَيِّدِي وَ ابْنَ سَيِّدِي يَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ وَ مُودِّعُكُمْ يَا سَادَاتِي يَا مَعْشَرَ الشُّهَدَاءِ فَعَلَيْكُمْ سَلَامُ اللَّهِ وَ رَحْمَتُهُ وَ رِضْوَانُهُ. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - و چون خواهی که وداع کنی حضرت عباس علیه السلام را پس می روی نزد قبر او و می گویی: اَسْتَوْدِعُكَ اللَّهُ وَ اَسْتَرْعِيكَ وَ أَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ اَمَّا بِاللَّهِ وَ بِرَسُولِهِ وَ بِكِتَابِهِ وَ بِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ اَللَّهُمَّ اَكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ اَللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْهُ اٰخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِيَارَتِي قَبْرِ ابْنِ أَخِي رَسُولِكَ وَ ارْزُقْنِي زِيَارَتَهُ اَبَدًا مَا أَبْقَيْتَنِي وَ احْشُرْنِي مَعَهُ وَ مَعَ آبَائِهِ فِي الْجَنَّةِ وَ عَرِّفْ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ رَسُولِكَ وَ أَوْلِيَائِكَ اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ تَوَفَّنِي عَلَى الْإِيمَانِ بِكَ وَ التَّصَدِّقِ بِرَسُولِكَ وَ الْوِلَايَةِ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ وَ الْأَئِمَّةِ مِنْ وَلَدِهِ وَ الْبَرَاءَةِ مِنْ عَدُوِّهِمْ فَإِنِّي قَدْ رَضِيتُ يَا رَبِّي بِذَلِكَ. پس دعای کنی از برای خود و والدین خود و از برای مؤمنین و مؤمنات و مسلمین و مسلمات. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که زیارت کند آن بزرگوار را علیه السلام در روز عاشورا چه در کربلائی معلی و چه در سایر بلاد در صحرا یا در بالای بام و گریه و زاری کند به جهت مصیبتی که بر آن بزرگوار علیه السلام وارد شده از برای او است ثواب دو هزار هزار حج و ثواب دو هزار هزار عمره و ثواب دو هزار هزار جهاد در راه خدا که همه آن حج ها و عمره ها و جهادها به همراهی رسول خدا صلی الله و علیه وآله و ائمه هدی علیهم السلام باشد و حضرت امام محمد باقر علیه السلام ضامن شده که جمیع این ثواب ها از برای زیارت کننده باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتناء باشد در آن نیست و الحمد لله و زیارت عاشورا

الحمد لله در میان شیعیان معروف است و در غیر روز عاشورا هم می‌توان خواند در همه روزها و بعد از آن دو رکعت نماز زیارت باید کرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

فصل پنجم در فضیلت زیارت حضرت موسی بن جعفر و محمد بن علی علیهما السلام است در بغداد و امور متعلقه به آن و در آن چند مسأله است:

مسأله - کسی که زیارت کند قبر موسی بن جعفر علیه السلام را در بغداد مثل کسی است که زیارت کند قبر رسول خدا صلی الله و علیه وآله و قبر امیر المؤمنین صلوات الله علیه را. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که زیارت کند قبر موسی بن جعفر علیه السلام را در بغداد مثل کسی است که زیارت کند قبر حضرت سید الشهداء را در کربلای معلی. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - ثواب زیارت کننده قبر مقدس در بغداد بهشت جاوید است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - چون خواهی زیارت کنی قبر حضرت کاظم و حضرت جواد علیهما السلام را غسل کن از برای زیارت و بپوش پاکیزه‌ترین جامه خود را و زیارت کن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - بهترین زیارت‌ها از برای هریک از ائمه طاهرين عليهم السلام زیارت جامعه است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - زیارت مختصری از برای هریک از حضرت کاظم علیه السلام و حضرت جواد علیه السلام این است: اَلَسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَلِیَّ اللهِ اَلَسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا حُجَّةَ اللهِ اَلَسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا نُورَ اللهِ فِي ظُلُمَاتِ الْاَرْضِ اَلَسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا مَنْ بَدَا لِلّٰهِ فِي شَأْنِهِ اَتَيْتَكَ عَارِفًا بِحَقِّكَ مُعَادِيًا لِاَعْدَائِكَ فَاسْتَفْعُ لِيْ عِنْدَ رَبِّكَ وَ هِر دَعَائِيْ كِه خَوَاهِي بَخَوَان وَ هِر حَاجَتِيْ كِه دَارِيْ اَز خِدا طَلَب كِن . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - نماز زیارت بعد از زیارت هریک از ائمه طاهرين عليهم السلام وارد شده و خلافتی در آن نیست.

فصل ششم در فضیلت زیارت حضرت امام رضا علیه السلام و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسأله است:

مسأله - کسی که زیارت کند حضرت امام رضا علیه السلام را در طوس مثل کسی است که زیارت کند رسول خدا صلی الله و علیه وآله را. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - زیارت نمی‌کند حضرت امام رضا علیه السلام را در طوس مکروبی مگر آن که رفع می‌کند خدای تعالی کرب او را، و زیارت نمی‌کند او را گناه کاری مگر آن که می‌آمرزد خدای تعالی گناه او را. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - زیارت نمی‌کند آن حضرت را در خراسان مؤمنی مگر آن که واجب و حتم می‌کند خدای تعالی بهشت را از برای او و حرام می‌کند جسد او را بر آتش جهنم. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که زیارت کند آن حضرت علیه السلام را در غربت او، می‌آمرزد خدای تعالی گناهان گذشته او را که پیش از زیارت کرده و گناهان آینده او را که بعد از زیارت خواهد کرد اگرچه آن گناهان، گناهان کبیره باشد و اگرچه آن گناهان به

قدر گناهان جن و انس باشد و اگرچه آن گناهان به عدد ستاره‌های آسمان‌ها و به عدد برگ‌های درخت‌ها باشد در بسیاری. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتناء باشد در آن نیست و کسی که شک کند در این باب، شک کرده در صدق اخبار ائمه اطهار علیهم صلوات الله الملك الجبار و چنین کسی عارف به حق ایشان علیهم السلام نیست.

مسئله - کسی که زیارت کند آن حضرت علیه السلام را و عارف باشد به حق او که او امام راست گو و مفترض الطاعه است، آن حضرت می‌آید نزد او و نجات می‌دهد او را در سه موطن و رفع می‌کند هول‌ها و ترس‌های او را در سه موضع، و خلاص می‌کند او را از آن هول‌ها و ترس‌ها و آن سه موطن یکی موطنی است که نامه‌های اعمال خلاق در راست و چپ ایشان می‌پرد، و یکی موطنی است در نزد پل صراط و یکی موطنی است در نزد میزان که اعمال خلاق را می‌سنجند. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسئله - زیارت نمی‌کند آن حضرت علیه السلام را کسی که برسد به او اذیتی از گرما و سرما و برف و باران مگر آن که خدای تعالی حرام می‌کند بر آتش جهنم جسد او را. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که عارف باشد به حق آن بزرگوار علیه السلام و زیارت کند او را، از برای او است ثواب هزار هزار حج مقبول. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسئله - کسی که غسل کند از برای زیارت آن بزرگوار علیه السلام و با غسل زیارت کند او را، بیرون می‌رود از گناهان خود مثل روزی که از مادر متولد شده بود. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که حاجتی داشته باشد به سوی خداوند عالم جلّ شأنه و با غسل زیارت کند آن بزرگوار علیه السلام را و در نزد سر آن بزرگوار دو رکعت نماز بجا آورد و در قنوت نماز، حاجات خود را طلب کند، خداوند عالم جلّ شأنه استجاب کند دعای او را و حاجات او را برآورد مادام که دعای او در خلاف شرع نباشد و او را آزاد کند از آتش جهنم و داخل کند او را در بهشت. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - زیارت جامعه مختصری از برای هریک از ائمه طاهرين علیهم السلام گذشت و زیارت جامعه مفصله بهترین زیارت‌ها است. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

فصل هفتم در زیارت عسکریین و حضرت بقية الله علیهم السلام و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسئله است:

مسئله - از برای هریک از ائمه طاهرين علیهم السلام عهدی است بر گردن شیعیان ایشان و از تمامیت آن عهد است زیارت قبرهای مقدّسه ایشان علیهم السلام. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - زیارت مختصره جامعه از برای هریک از ائمه طاهرين علیهم السلام گذشت و زیارت مفصله جامعه معروفه بهترین زیارات است. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - چون خواهی زیارت کنی غسل کن از برای زیارت و چون زیارت کردی دو رکعت نماز بجا آور در نزد قبر آن بزرگواران علیهم السلام. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - شخصی به خدمت امام علی النقی علیه السلام عرض کرد که دعایی تعلیم کن به من که بخوانم آن را و تقرّب جویم به خدای تعالی. فرمودند که دعایی هست که من بسیار می خوانم و از خدا خواسته ام که هر کس آن دعا را در مشهد من بخواند، خدا مستجاب کند و آن دعا این است: یا عُدَّتِي عِنْدَ الْعُدَدِ وَ یا رَجَائِي وَ الْمُعْتَمِدِ وَ یا كَهْفِي وَ السَّنَدِ وَ یا وَاحِدُ یا أَحَدُ وَ یا قُلُ هُوَ اللَّهُ أَحَدُ أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مَنْ خَلَقْتَهُ مِنْ خَلْقِكَ وَ لَمْ تَجْعَلْ فِي خَلْقِكَ مِثْلَهُمْ أَحَدًا صَلِّ عَلَى جَمَاعَتِهِمْ. و حاجات خود را از خدا طلب کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - در مسجدی که در جنب سرداب است باید نماز بسیار کرد و دعا خواند و حاجات خود را از خدا طلب کرد چرا که حضرت امام علی النقی و حضرت امام حسن عسکری علیهما السلام در آن مسجد نماز می کردند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - زیارت حضرت بقیة الله عجل الله فرجه و سهل مخرجه را در سرداب مقدس به این طور باید خواند: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَا لِأَمْرِ اللَّهِ تَعْقِلُونَ وَ لَا مِنْ أَوْلِيَائِهِ تَقْبَلُونَ حِكْمَةً بِالْعَةِ فَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَ النَّذْرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ وَ السَّلَامُ عَلَيْنَا وَ عَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ سَلَامٌ عَلَى آلِ يَسْ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ لِمَنْ يَهْدِيهِ صِرَاطُهُ الْمُسْتَقِيمَ قَدْ آتَاكُمْ اللَّهُ يَا آلِ يَسْ خِلَافَتَهُ وَ عِلْمَ مَجَارِي أَمْرِهِ تَأَخَّرَ زِيَارَتِ شَرِيفِهِ جَامِعِهِ مُشْتَمِلَةً بِرِ حَقَائِقِ إِيْمَانٍ وَ بَاطِنِ بَاطِنِ أَنْ كِهَ بِإِيْمَانٍ وَ إِذْعَانٍ بِإِيْمَانٍ. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در ظاهر عبارات لطیفه آن نیست و اعتنائی به منکرین معانی عالیّه آن نیست و بس است از برای آن ها همان انکار و استکبار خود آن ها.

مسئله - هر مؤمنی که در چهل روز در هر صبح دعای عهد را بخواند از یاوران حضرت قائم علیه و علی آبائه الکرام السلام و عجل الله فرجه خواهد بود و اگر بمیرد قبل از ظهور آن بزرگوار روحی له الفداء خداوند عالم جل شأنه او را زنده خواهد کرد در ظهور آن بزرگوار علیه السلام تا از یاوران او باشد و عطا کند به او در مقابل هر کلمه ای از کلمات دعای عهد هزار حسنه و محو کند در مقابل هر کلمه ای هزار سیئه و اول آن دعا این است:

اَللّهُمَّ رَبَّ النَّوْرِ الْعَظِيمِ وَ رَبَّ الْكُرْسِيِّ الرَّفِيعِ وَ رَبَّ الْبَحْرِ الْمَسْجُورِ وَ مُنْزِلَ التَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ الزَّبُورِ. تا آخر آن و بعد از خواندن سه مرتبه دست را بر ران راست باید زد و سه مرتبه باید گفت اَلْعَجَلُ یا مولای یا صاحب الزمان. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هر کس بخواند زیارت کند هریک از ائمه طاهرين عليهم السلام را در شهر و بلد خود، پس در روز جمعه غسل کند و برود به صحرا یا بر بام بلند و رو به قبله کند و بگوید: اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ اَیْهَا النَّبِیُّ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ اَیْهَا النَّبِیُّ الْمُرْسَلُ وَ الْوَصِیُّ الْمُرْتَضَى وَ السَّيِّدَةُ الرَّهْرَاءُ وَ السَّبْطَانِ الْمُتَنَجِّبَانِ وَ الْأَوْلَادُ الْأَعْلَامُ وَ الْأَمْنَاءُ الْمُتَنَجِّبُونَ جِئْتُكَ انْقِطَاعًا إِلَیْكُمْ وَ إِلَى آبَائِكُمْ وَ وَلَدِکُمْ الْخَلْفِ عَلَى بَرَکَةِ الْحَقِّ فَقَلْبِي لَکُمْ مُسَلِّمٌ وَ نَصْرَتِي لَکُمْ مُعَدَّةٌ حَتَّى یَحْكُمَ اللَّهُ لِیَدِیْنِهِ فَمَعَكُمْ مَعَكُمْ لَا مَعَ عَدُوِّكُمْ إِنِّي لَمِنَ الْقَائِلِينَ بِفَضْلِکُمْ مُقَرَّرٌ بِرَجْعَتِکُمْ لَا أَنْکُرُ لِلَّهِ قُدْرَةً وَ لَا أَرْعُمُ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ سُبْحَانَ اللَّهِ ذِي الْمُلْكِ وَ الْمَلَكُوتِ یَسْبِحُ اللَّهُ بِأَسْمَائِهِ جَمِيعُ خَلْقِهِ وَ السَّلَامُ عَلَى أَرْوَاحِکُمْ وَ أَجْسَادِکُمْ وَ السَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هر روز بعد از نماز صبح حضرت بقیة الله فی الارض را به این طور زیارت کنند: اَللّٰهُمَّ بَلِّغْ مُوَلَّایِ صَاحِبِ الزَّمانِ صَلَواتُ اللهِ عَلَیْهِ عَنْ جَمِیعِ الْمُؤْمِنِیْنَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ فِی مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبِهَا وَ بَرِّهَا وَ بَحْرِهَا وَ سَهْلِهَا وَ جَبَلِهَا حَیَّهِمْ وَ مَیَّتِهِمْ وَ عَنْ وَالِدَیْ وَ وُلَدَیْ وَ عَنِّیْ مِنْ الصَّلَواتِ وَ التَّحِیاتِ زِنَّةَ عَرَشِ اللهِ وَ مِدادَ کَلِماتِهِ وَ مُنتَهی رِضاہُ وَ عَدَدَ ما اَحْصاهُ کِتَابُہُ وَ اَحاطَ بِہُ عِلْمُہُ اَللّٰهُمَّ اُجِدْ لَہُ فِی هَذا الْیَوْمِ وَ فِی کُلِّ یَوْمٍ عَہْداً وَ عَقْداً وَ بَیْعَةً لَہُ فِی رَقَبَتِیْ اَللّٰهُمَّ کَما شَرَّفْتَنی بِهَذا التَّشْرِیفِ وَ فَضَّلْتَنی بِهَذا الْفَضِیلَةِ وَ خَصَّصْتَنی بِهَذا النِّعْمَةِ فَصَلِّ عَلَی مُوَلَّایِ وَ سَیِّدِی صَاحِبِ الزَّمانِ وَ اجْعَلْ لَی مِنْ اَنْصارِہِ وَ اَشِیاعِہِ وَ الذَّابِّینَ عَنْہُ وَ اجْعَلْ لَی مِنْ الْمُسْتَشْهِدِیْنَ بَیْنَ یَدَیْہِ طائِعاً غَیْرَ مُکْرَہٍ فِی الصَّفِّ الَّذِی نَعَتْ اَہْلُہُ فِی کِتائِبِکَ فَقُلْتَ صَفًّا کَأَنَّہُمْ بُنِیانُ مَرْصُوصٍ عَلَی طاعَتِکَ وَ طاعَةِ رَسولِکَ وَ آلِہِ عَلَیہِمُ السَّلَامُ اَللّٰهُمَّ ہِذِہُ بَیْعَةٌ لَہُ فِی عُقْبَیْ لَی یَوْمَ الْقِیَمَةِ .

مسأله - هر کس زیارت کند حضرت فاطمه علیها السلام را در هر مکانی که باشد به این زیارت ، خداوند عالم جلّ شأنه گناہان او را بیامرزد و او را داخل بهشت کند و زیارت این است: اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ یا سَیِّدَةَ نِساءِ الْعالَمِیْنَ اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ یا وَالِدَةَ الْحُجَجِ عَلَی النَّاسِ اَجْمَعِیْنَ اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ اَیَّتُہَا الْمُظْلُومَةُ الْمُؤْمُوْعَةُ حَقَّہَا اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَی اَمَّتِکَ وَ ابْنَتِکَ نَبِیِّکَ زَوْجَةِ وَصِیِّ نَبِیِّکَ صَلَوةً تُزَلِّفُہا فَوْقَ رُؤْفِ عِبَادِکَ الْمُکْرَمِیْنَ مِنْ اَہْلِ السَّمِواتِ وَ اَہْلِ الْأَرْضِیْنَ . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - هر کس زیارت کند حضرت سیدالشهداء علیه السلام را در هر جایی که باشد به این طور که بالا رود بر بامی و ملتفت شود به راست و چپ خود و سر خود را بالا کند به سوی آسمان و روی خود را به سوی قبر آن حضرت کند و بگوید: اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ یا اَباعَبْدِاللهِ اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ یا ابْنَ رَسولِ اللهِ اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَکاتُہُ نوشته می شود از برای او ثواب حجی و عمره ای . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - هر کس منزل او دور باشد و بخواهد هریک از ائمه طاهرین علیهم السلام را زیارت کند ، بالا رود بر بامی و روی خود را به سمت هریک کند و سلام کند ، سلام او به ایشان علیهم السلام می رسد . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - کسی که قادر نیست که به زیارت ایشان علیهم السلام برود در روز جمعه غسل کند یا وضو بسازد و بالا رود بر بامی و دو رکعت نماز کند و متوجه شود به سوی قبر هریک از ائمه طاهرین علیهم السلام و سلام کند مثل این است که ایشان را در حال حیات زیارت کرده باشد و به دیدن ایشان علیهم السلام رفته باشد . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - کسی که قادر نباشد که به زیارت ایشان علیهم السلام برود ، پس زیارت کند یکی از برادران صالح خود را و به دیدن او رود نوشته می شود از برای او ثواب زیارت ایشان علیهم السلام و کسی که نتواند هدیه از برای ایشان ببرد پس هدیه کند به یکی از برادران صالح خود نوشته می شود از برای او ثواب هدیه ایشان علیهم السلام . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

فصل هشتم در زیارت انبیاء و مرسلین و ملائکه مقربین و مؤمنین و مؤمنات و مسلمین و مسلمات احواء و اموات است و در آن چند مسأله است :

مسأله - صلوات و سلام بر جمیع انبیاء و مرسلین علیهم السلام موجب تقرّب به خداوند عالم و استجاب دعوات است . چنان که در احادیث و ادعیه وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - صلوات و سلام بر جمیع ملائکه مقربین و غیر مقربین موجب تقرّب به خداوند عالم جلّ شأنه و استجاب دعوات و موفق شدن بر خیرات است . چنان که در احادیث و ادعیه و زیارات وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - سلام بر مؤمنین و مؤمنات و طلب رحمت و مغفرت از برای ایشان کفاره گناهان و موجب استجاب دعوات و رضای الهی است . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - کسی که در هر روزی بیست و پنج مرتبه بگوید: اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِیْنَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ ، به شفاعت ایشان نجات یابد از آتش جهنم اگر چه مستحق عذاب باشد . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - سلام بر آمنه و خدیجه کبری و فاطمه بنت اسد و مادرهای جمیع ائمه طاهرین علیهم السلام موجب تقرّب به خدا و خوشنودی ائمه هدی علیهم السلام است . چنان که از احادیث و ادعیه و زیارات معلوم می شود و خلافتی در آن نیست .

مسأله - کسی که زیارت کند فاطمه دختر موسی بن جعفر علیهما السلام را در قم ، بهشت از برای او واجب شود . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - کسی که زیارت کند عبدالعظیم را در ری مثل کسی است که زیارت کرده باشد حضرت سیدالشهداء علیه السلام را در کربلای معلی . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - هر وقت که ذکر از خضر علیه السلام شود او حاضر می شود و سلام کردن به او در آن حال در احادیث وارد شده . و خلافتی در آن نیست .

مسأله - کسی که زیارت کند برادر مؤمن خود را محضاً لله نه به جهت غرضی دیگر ، خداوند عالم جلّ شأنه ندا کند به او که به زیارت من آمده ای و بر من است اکرام و مهمانی تو و راضی نمی شوم از برای اکرام و مهمانی تو مگر بهشت را و واجب کردم از برای تو بهشت را به سبب آن که دوست داشتی از برای من برادر مؤمن خود را . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - کسی که زیارت کند برادر مؤمن خود را محضاً لله از برای ثوابی که خدا قرار داده در زیارت او ، موکل کند به او هفتاد هزار ملک را در رفتن و برگشتن او به منزل خود و ندا کنند او را که آگاه باش که پاکیزه شدی از گناهان خود و گوارا باد تو را بهشت جایگاه خود را در بهشت آماده کردی . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - کسی که محضاً لله به زیارت برادر مؤمن خود برود ثواب صد هزار بنده آزاد کردن در هر قدمی از برای او بنویسند . پس در قدم اول ثواب صد هزار بنده آزاد کردن بنویسند و در قدم دوم ثواب صد هزار دیگر بنده آزاد کردن و هم چنین در هر قدمی . و هم چنین در هر قدمی صد هزار مرتبه در جات او را بلند می کنند و هم چنین در هر قدمی صد هزار گناه او را محو می کنند . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - امر فرموده‌اند به زیارت برادر مؤمن و رفتن به سوی او اگرچه یک سال راه باید رفت تا به او رسید. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه سه نفر از مؤمنین بروند به دیدن برادر مؤمن خود که ایمن باشند از شر او و ترسند از فساد و فتنه او، یعنی که شرارت و فساد و فتنه در او نباشد و امیدوار باشند به ایمان او، پس اگر بخوانند خدای خود را اجابت کند ایشان را و اگر سؤال کنند از او عطا کند به ایشان و اگر طلب زیادتى نعمت کنند زیاد کند از برای ایشان و اگر ساکت شوند و سؤال نکنند ابتدا کند به انعام به ایشان. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

فصل نهم در زیارت اهل قبور و امور متعلقه به ایشان است و در آن چند مسأله است:

مسأله - زیارت باید کرد قبور اهل ایمان و اسلام را چرا که ایشان فرح ناک و مسرور می‌شوند که مؤمنی به زیارت ایشان آمده. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که زیارت کند قبر برادر مؤمن خود را پس بنشیند نزد قبر او رو به قبله و دست خود را بر روی قبر او گذارد و هفت مرتبه انا انزلناه بخواند ایمن شود از فزع روز قیامت و بیمارزد خدا او را و بیمارزد صاحب قبر را. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که بخواند آیه الکرسی را و ثواب آن را هدیه کند از برای اهل قبور اهل ایمان، قرار می‌دهد خداوند جلّ شأنه به عدد هر حرفی از حروف آیه شریفه ملکى از ملائکه را که تسبیح کنند خدا را تا روز قیامت و ثواب تسبیح ایشان در نامه اعمال آن شخص نوشته شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که حاجتی داشته باشد برود نزد قبر پدر خود یا نزد قبر مادر خود و طلب رحمت و مغفرت کند از خداوند جلّ شأنه از برای ایشان و بعد از آن حاجت خود را از خدا طلب کند تا برآورده شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است سلام کردن بر اهل قبور اهل ایمان به این طور السلام علیکم یا اهل الدیار سه مرتبه و بعد بگویند رحمکم الله سه مرتبه. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسأله - اموات می‌دانند و می‌فهمند که کسی به زیارت قبر ایشان رفته و انس می‌گیرند به او و وحشت می‌کنند از دور شدن او و وسعت می‌یابند به زیارت او اگر در تنگی باشند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتناء باشد در آن نیست.

مسأله - اَلْسَّلَامُ عَلَیْكُمْ اَهْلَ الدِّيَارِ مِنْ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَكَاتُهُ اَنْتُمْ لَنَا سَلَفٌ وَ نَحْنُ لَكُمْ تَبِعٌ رَحِمَ اللهُ الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ وَ الْمُسْتَخْرِينَ وَ اِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ. وارد شده و خلافی که محل اعتناء باشد در آن نیست و «سلام علی اهل الجنة» نیز وارد شده و به طورهای دیگر هم وارد شده و همه خوب است و اعتنایی به خلاف کننده نیست.

مسأله - در روز پنجشنبه و روز جمعه و روز شنبه و روز دوشنبه رفتن به زیارت اهل قبور اهل ایمان و اسلام به خصوص مستحب است و در هر روزی از روزها جایز است. و خلافی در آن نیست و الحمد لله.

وَصَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ أَوَّلًا وَآخِرًا وَظَاهِرًا وَبَاطِنًا قَدْ تَمَّتْ فِي دَهْمِ شَهْرِ جَمَادَى الْأُولَى مِنْ شَهْرِ سَنَةِ ١٣٠٧

کفایۃ المسائل

جلد دوم

از تصنیفات عالم کامل عامل ربانی

و حکیم بالغ فاضل صمدانی

حاج میرزا محمد باقر همدانی اعلی الله مقامه الشریف

بسم الله الرحمن الرحيم
فهرست جلد دوم كفاية المسائل

۱.....	کتاب الجهاد - و فيه مطلبان
۱.....	المطلب الاول : در جهاد اصغر است و در آن چند فصل است
۱.....	فصل اول : در کسانی که جهاد بر آنها واجب است
۲.....	فصل دوم : در قتال با مشرکین از عرب و عجم
۲.....	فصل سوم : در قتال با کفار از اهل کتاب است
۵.....	فصل چهارم : در قتال با اهل بغی است
۶.....	فصل پنجم : در احکام زمین هاست
۸.....	مطلب دوم : در جهاد اکبر است
۱۳.....	شرح حال میرزا علی محمد باب لعنة الله عليه
۲۴.....	در ذکر بعضی از علامات رجعت و ظهور امام زمان عجل الله فرجه
۲۸.....	در علامت ایمان و علامت کفر و نفاق و غفلت
	در اینکه مالک حقیقی ملک خدا است و حجت های خدا خلفای خداوند و تمام معاملات با حجج الهی همان معامله با خداست و
۳۰.....	خدا را غیر از این معامله نیست و نخواهد بود
۳۵.....	در حقیقت توبه است
۳۶.....	در اثر عقاید و اعمال نیک و بد است
۳۶.....	در اینکه حجت خدا واضح و بالغ و اهل حق همیشه در روی زمین ظاهر و آشکارند
۳۸.....	در تقیه و ترک تقیه است
	در اینکه اهل حق در هر زمانی متمسک به محکّمات و ضروریات دین و مذهب میباشند و تقلید در نظریات است نه در
۳۹.....	ضروریات
۴۳.....	خاتمه : در فعل معروف و امر به معروف و نهی از منکر است
۴۸.....	کتاب المکاسب و المتاجر و در آن مقدمه و چند مطلب است
۴۸.....	مقدمه : در نوع امور مکاسب
۵۱.....	مطلب اول : در آداب تجارت
۵۴.....	مطلب دوم : در چیزهایی که معامله به آنها جایز است یا جایز نیست و در آن یک مقدمه و دو فصل است

۵۴.....	مقدمه : در نوع معامله است
۵۵.....	فصل اول : در چیزهایی که کسب به آنها حرام است مگر در بعضی صور
۵۷.....	فصل دوم : در مکروهات بیع است
۵۷....	مطلب سوم : در کسانی که خرید و فروش آنها جایز است یا جایز نیست و کیفیت خرید و فروش و در آن دو فصل است
۵۷.....	فصل اول : در کسانی که خرید و فروش آنها جایز است یا جایز نیست
۵۸.....	فصل دوم : در کیفیت خرید و فروش است
۶۰.....	مطلب چهارم : در صیغه بیع و شراء است
۶۱.....	مطلب پنجم : در خيار فسخ
۶۴.....	مطلب ششم : در بیع مرابحه و مساومه است
۶۶.....	مطلب هفتم : در بیع نسیه و بیع سلف است
۶۸.....	مطلب هشتم : در بیع حیوانات است
۷۰.....	مطلب نهم : در خرید و فروش زراعتها و میوه جات است
۷۱.....	مطلب دهم : در خرید و فروش طلا و نقره
۷۴.....	مطلب یازدهم : در ربا و احکام آن
۷۶.....	کتاب الدین و احکامه
۸۰.....	کتاب الرهن و فیه احکام
۸۲.....	کتاب الحجر و التفلیس
۸۴.....	کتاب الشفعة
۸۶.....	کتاب الشراكة
۸۹.....	کتاب المضاربة
۹۱.....	کتاب المزارعة و المساقات
۹۳.....	کتاب الاجارة
۹۸.....	کتاب الوكالة
۹۹.....	کتاب الجعالة
۱۰۱.....	کتاب السبق و الرماية
۱۰۱.....	کتاب الضمان و الکفاية و الحوالة و فیه ثلاثة فصول

فصل اول : در ضمانت است.....	۱۰۱
فصل دوم : در كفالت است.....	۱۰۲
فصل سوم : در حواله است.....	۱۰۳
كتاب الوديعة.....	۱۰۴
كتاب العارية.....	۱۰۵
كتاب الصلح.....	۱۰۶
كتاب الصيد والذبايح و فيه مطلبان.....	۱۰۸
المطلب الاول و فيه فصول.....	۱۰۸
فصل اول : در مواقعی که صید جایز یا جایز نیست.....	۱۰۸
فصل دوم : در حیواناتی که با آن صید می توان کرد.....	۱۰۸
فصل سوم : در شکارهایی که با اسلحه شکار می شوند.....	۱۰۹
فصل چهارم : در بعضی احکام شکار است.....	۱۱۰
فصل پنجم : در حیواناتی که امر به کشتن آنها یا نهی از کشتن آنها رسیده.....	۱۱۱
مطلب دوم : در ذبايح است.....	۱۱۱
فصل اول : در کسانی که ذبیحه آنها حلال است.....	۱۱۱
فصل دوم : در اموری که سبب حلیت است.....	۱۱۲
فصل سوم : در کیفیت ذبح و نحر است.....	۱۱۳
كتاب المطاعم و المشارب و فيه مطلبان.....	۱۱۵
مطلب اول : در مطاعم است و در آن چند فصل است.....	۱۱۵
فصل اول : در میتة و حیوانات حرام گوشت.....	۱۱۵
فصل دوم : در حیوانات حلال گوشت است.....	۱۱۷
فصل سوم : در چیزهایی که حرام است.....	۱۱۷
فصل چهارم : در امور متفرقه است.....	۱۱۸
فصل پنجم : در امور متعلقه به خوردن است.....	۱۲۰
فصل ششم : در آداب غذا خوردن است.....	۱۲۱
مطلب دوم : در اشر به و امور متعلقه به آن.....	۱۲۵

کتاب الغصب.....	۱۲۶
کتاب النکاح : و فيه مطالب.....	۱۲۹
مطلب اول : در امور متعلقه به نکاح است	۱۲۹
مطلب دوم : در کسانی که نکاح آنها جایز نیست	۱۳۱
در تحقیق مسئله رضاع و منزله در شرایط احکام رضاع است.....	۱۳۳
مطلب سوم : در حرمت تنکاح در میان کسانی که بسبب مصاهره و امری که روی می دهد بر یکدیگر حرام مؤبد می شوند	۱۳۹
مطلب چهارم : در زنهایی که با اجتماع حرام میشوند	۱۴۱
مطلب پنجم : در اموری که به سبب زنا و سفاح و اشتباه و لواط موجب حرمت میشوند یا نمی شوند	۱۴۳
مطلب ششم : در عدد ازواج و امور متعلقه به آن	۱۴۴
مطلب هفتم : در زنهایی که بسبب کفر و مثل آن حرام میشوند	۱۴۶
مطلب هشتم : در سایر اموری که مانع از تنکاح می شود	۱۴۷
مطلب نهم : در امور متقدمه نکاح و نظر کردن است	۱۴۹
مطلب دهم : در عقد بستن و امور متعلقه به آن است	۱۵۲
مطلب یازدهم : در اولیای عقد است	۱۵۵
مطلب دوازدهم : در مهر و صداق و امور متعلقه به آن است	۱۵۸
مطلب سیزدهم : در بعضی احکام صداق و امور متعلقه به آن است	۱۶۰
مطلب چهاردهم : در کیفیت زفاف و امور متعلقه به آن است	۱۶۵
مطلب پانزدهم : در معاشرت زن و شوهر و امور متعلقه به آن است	۱۶۸
مطلب شانزدهم : در قسمت و امور متعلقه به آن است	۱۷۰
مطلب هفدهم : در نفقات و امور متعلقه به آن است	۱۷۰
مطلب هجدهم : در نشوز و شقاق و امور متعلقه به آن است	۱۷۲
مطلب نوزدهم : در متعه و منقطع و امور متعلقه به آن است	۱۷۲
مطلب بیستم : در نکاح غلام و کنیز مملوک و امور متعلقه به آن است	۱۷۴
کتاب الاستیلا و لحوق الاولاد و در آن چند فصل است	۱۷۹
فصل اول : در طلب کردن فرزندان و امور متعلقه به آن است	۱۷۹

فصل دوم: در امور شیر دادن طفل است.....	۱۸۰
فصل سوم: در امور روز هفتم و آنچه متعلق به آن است.....	۱۸۲
فصل چهارم: در عقیقه و امور متعلقه به آن است.....	۱۸۳
فصل پنجم: در ختنه و خفض و سوراخ کردن گوش مولود است.....	۱۸۴
فصل ششم: در حضانت و تربیت اولاد است.....	۱۸۵
فصل هفتم: در حقوق اولاد و امور متعلقه به آن است.....	۱۸۸
فصل هشتم: در نیک رفتاری اولاد نسبت به پدر و مادر است.....	۱۹۱
کتاب الفراق والطلاق و در آن چند مطلب است.....	۱۹۳
مطلب اول: در فراق و امور متعلقه به آن است.....	۱۹۳
مطلب دوم: در طلاق و امور متعلقه به آن است.....	۱۹۹
مطلب سوم: در اقسام طلاق و امور متعلقه به آن است.....	۲۰۴
مطلب چهارم: در عده و استبری و امور متعلقه به آن است.....	۲۰۸
کتاب الخلع والمبارات و در آن دو مطلب است.....	۲۱۱
مطلب اول: در کیفیت خلع و مبارات و امور متعلقه به آن است.....	۲۱۱
مطلب دوم: در تتمه احکام خلع و مبارات.....	۲۱۲
کتاب الظهار و در آن چند مطلب است.....	۲۱۳
مطلب اول: در معنی ظهار و امور متعلقه به آن است.....	۲۱۳
مطلب دوم: در احکام ظهار است.....	۲۱۴
مطلب سوم: در کفارات ظهار است.....	۲۱۵
کتاب الایلاء و فیه مطلبان.....	۲۱۶
مطلب اول: در معنی ایلاء و امور متعلقه به آن است.....	۲۱۶
مطلب دوم: در کفاره قسم است.....	۲۱۷
کتاب اللعان.....	۲۱۷
کتاب العتق: و در آن چند مطلب است.....	۲۱۹
مطلب اول: در آزاد کردن مملوک و امور متعلقه به آن است.....	۲۱۹
مطلب دوم: در کسانی که قهراً آزاد میشوند یا نمی شوند.....	۲۲۰

مطلب سوم: در جواز بعضی از شرایط عتق است.....	۲۲۰
مطلب چهارم: در صفات و حالات مملوکی که او را آزاد میکنند.....	۲۲۱
مطلب پنجم: در کسانی که بعض آنها آزاد و بعض آنها مملوک است.....	۲۲۱
مطلب ششم: در عتق مبهم و امور متعلقه به آن است.....	۲۲۱
مطلب هفتم: در ولاء و استحقاق ارث آزاد شده از برای آزاد کننده.....	۲۲۲
مطلب هشتم: در بعض احکام متعلقه به مملوک است.....	۲۲۳
کتاب التدبیر.....	۲۲۳
کتاب المکاتبة.....	۲۲۵
کتاب الإقرار.....	۲۲۶
کتاب الایمان و فیه مطالب.....	۲۲۷
مطلب اول: در اصل قسم و امور متعلقه به آن است.....	۲۲۷
مطلب دوم: در قسم شرعی و قسمی که حکمی به آن تعلق نگیرد.....	۲۲۷
مطلب سوم: در متعلق قسم و امور متعلقه به آن است.....	۲۲۸
کتاب النذر والعهد.....	۲۳۰
کتاب الوقف.....	۲۳۴
کتاب السکنی والعمری والرقبی والحیسی.....	۲۳۶
کتاب الهبة.....	۲۳۸
کتاب الوصایا.....	۲۳۹
فصل اول: در وصیت کننده و امور متعلقه به آن است.....	۲۳۹
فصل دوم: در وصیت و امور متعلقه به آن است.....	۲۴۰
فصل سوم: در کسانی که وصیت از برای ایشان میکنند و امور مناسبه این مقام.....	۲۴۵
فصل چهارم: در وصایات و امور متعلقه به آن است.....	۲۴۷
کتاب الفرائض و الموارث و در آن چند مطلب است.....	۲۴۹
مطلب اول: در مجملی از کسانی که ارث میبرند.....	۲۴۹
مطلب دوم: در اموری که مانع ارث میشوند یا نمیشوند.....	۲۵۲
مطلب سوم: در فرائض و احکام مناسبه آنها.....	۲۵۶

مطلب چهارم: در میراث طبقه اول است	۲۵۸
مطلب پنجم: در میراث برادران و خواهران و اولاد آنها و اجداد و جدات است	۲۶۲
مطلب ششم: در میراث اعمام و احوال و اولاد ایشان است	۲۶۷
مطلب هفتم: در میراث ازواج و امور متعلقه به آن است	۲۶۹
مطلب هشتم: در میراثی که به سبب ولایت میرسد و در آن سه فصل است	۲۷۱
فصل اول: در سبب ولای عتق و آزاد کردن است	۲۷۱
فصل دوم: در ولای ضامن جریره است	۲۷۲
فصل سوم: در ولای امامت است	۲۷۳
مطلب نهم: در نوادر میراثها است که گاهی اتفاق می افتد و در آن چند فصل است	۲۷۳
فصل اول: در میراث ولد ملاعنه و امور مناسبه به آن است	۲۷۳
فصل دوم: در ارث خنثی و امور متعلقه به آن است	۲۷۴
فصل سوم: در میراث کسانی که غرق میشوند یا عمارت سر آنها خراب میشود	۲۷۵
کتاب احیاء الموات و در آن دو فصل است	۲۷۵
فصل اول: در احکام زمین هاست	۲۷۵
فصل دوم: در احکام متعلقه و امور مناسبه این کتاب است	۲۷۶
کتاب اللقطة	۲۷۷
کتاب القضاء: و فیه مطالب	۲۸۰
مطلب اول: در اصل قضاء	۲۸۰
مطلب دوم: در جواز حکومت غیر معصوم بروایت معصوم (ع)	۲۸۰
مطلب سوم: در صفات حاکم شرع و شرایط آن است	۲۸۰
مطلب چهارم: در اموری است که رفع نزاع و ترافع میکند	۲۸۱
کتاب الشهادات: و در آن چند مطلب است	۲۸۴
مطلب اول: در تحمل شهادت و امور متعلقه به آن است	۲۸۴
مطلب دوم: در شهادت زور و ناحق و احکام آن است	۲۸۵
مطلب سوم: در شهادت به استصحاب است	۲۸۶
مطلب چهارم: در شهادت صبیان و ممالیک و نسوان است	۲۸۶

۲۸۷.....	مطلب پنجم: در شهادت کسانی که شهادت آنها در حق دیگری مجری و ممضی است
۲۸۸.....	مطلب ششم: در شهادت کسانی که شهادت آنها مجری نیست
۲۸۸.....	مطلب هفتم: در عدالتی که در شاهد معتبر است
۲۹۰.....	کتاب الحدود و فیه فصول
۲۹۰.....	فصل اول: در حد زنا و امور متعلقه به آن است
۲۹۷.....	فصل دوم: در لواط و حد آن
۲۹۸.....	فصل سوم: در سحر
۲۹۸.....	فصل چهارم: در حد قیادت است
۲۹۸.....	فصل پنجم: در حد قذف است
۳۰۱.....	فصل ششم: در حد شرب خمر و مسکر و امور متعلقه به آن است
۳۰۲.....	فصل هفتم: در حد دزدی
۳۰۶.....	فصل هشتم: در حد محارب
۳۰۸.....	فصل نهم: در حد اتیان بهایم و اموات و امور متعلقه به آن است
۳۰۹.....	فصل دهم: در حدود متفرقه است
۳۱۱.....	کتاب القصاص و فیه مطلبان
۳۱۱.....	مطلب اول: در قصاص نفس و فیه فصول
۳۱۱.....	فصل اول: در قتل موجب قصاص و دیه
۳۱۵.....	فصل دوم: در تفصیل امور معتبره در قصاص است
۳۱۷.....	فصل سوم: در بعضی از صور اتفاقیه است
۳۱۸.....	فصل چهارم: در اینکه یکی از شرایط قصاص مسلم بودن مقتول است
۳۱۸.....	فصل پنجم: در اینکه یکی از شرایط این است که قاتل پدر مقتول نباشد
۳۱۹.....	فصل ششم: در اینکه یکی از شرایط کمال عقل است
۳۱۹.....	فصل هفتم: در اینکه یکی از شرایط بنا حق کشته شدن مقتول است
۳۲۰.....	فصل هشتم: در اموری که قصاص و دیه به آنها ثابت میشود و در آن سه مطلب است
۳۲۰.....	مطلب اول: در اقرار است
۳۲۰.....	مطلب دوم: در ثبوت قتل و قصاص و دیه است

۳۲۱.....	مطلب سوم: در قسامه و امور متعلقه به آن است
۳۲۳.....	فصل نهم: در کیفیت قصاص و امور متعلقه به آن است
۳۲۴.....	مطلب دوم: در قصاص اطراف و اعضاء است
۳۲۷.....	کتاب الدیات و در آن چند مطلب است
۳۲۷.....	مطلب اول: در دیات نفس
۳۲۹.....	مطلب دوم: در موجبات ضمان دیه و امور متعلقه به آن است
۳۲۹.....	فصل اول: در ضمان متعلق به مباشر است
۳۳۲.....	فصل دوم: در ضمان دیه و امور متعلقه به آن است
۳۳۴.....	فصل سوم: در اجتماع سبب و مباشر و امور متعلقه به آن است
۳۳۴.....	مطلب سوم: در دیه اعضاء و جوارح است و در آن چند فصل است
۳۳۵.....	فصل اول: در مقدار دیه قطع اعضا و جنایات آنهاست
۳۴۰.....	فصل دوم: در مقدار دیه اعضایی که شکسته شود و جدا نشود و بعض جراحات که ذکر آنها مناسب است
۳۴۷.....	فصل سوم: در مقدار دیه جنایاتی است که وارد میشود و اصل اعضا در محل خود برقرارند
۳۴۹.....	فصل چهارم: در اقسام زخمها و جراحات و اسمهای آنها و دیه و ارش آنهاست
۳۵۱.....	فصل پنجم: در دیه جنین و امور متعلقه به آن است
۳۵۲.....	فصل ششم: در دیه حیوانات و امور متعلقه به آن است
۳۵۳.....	فصل هفتم: در کفاره قتل و امور متعلقه به آن است
۳۵۳.....	فصل هشتم: در بیان عاقله و امور متعلقه به آن است
	خاتمه: در اینکه آنچه خدا از خلق خود خواسته جمیع را وحی به پیغمبر (ص) کرده و پیغمبر (ص) به اوصیاء خود سپرده و ایشان به واسطه عصمت کوتاهی در تبلیغ نفرموده و آنچه در این کتاب است تمامش متون احادیث است
۳۵۵.....	

بسم الله الرحمن الرحيم

کتاب الجهاد و فيه مطلبان :

المطلب الاول في الجهاد الاصغر والامور المتعلقة به و فيه فصول :

الفصل الاول في من يجب عليه والامور المتعلقة به و فيه مسائل :

مسأله - وجوب جهاد به كتاب و سنت و اجماع و اتفاق اهل اسلام و اهل ايمان معلوم شده و به حد ضرورت رسیده و خلافي در آن نیست .

مسأله - امر به جهاد کردن باید از یکی از معصومین علیهم السلام صادر شود و به غیر از پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام و یازده فرزند او که اول ایشان امام حسن و دوم ایشان امام حسین و نه نفر از اولاد امام حسین که اول ایشان حضرت سجاد و آخر ایشان حضرت قائم فرزند امام حسن عسکری است علیهم السلام بلافصل کسی دیگر نمی تواند امر به جهاد کند . چنان که در احادیث وارد شده و خلافي در آن نیست به حدی که در میان شیعه اثني عشری به حد ضرورت رسیده .

مسأله - شرط است که جهاد کننده بالغ و عاقل باشد ، پس جهادی نیست بر طفل و مجنون . چنان که در احادیث وارد شده و خلافي در آن نیست .

مسأله - شرط است که جهاد کننده مرد باشد ، پس جهادی نیست بر زنان . چنان که در احادیث وارد شده و خلافي در آن نیست .
مسأله - شرط است که جهاد کننده آزاد باشد ، پس جهادی نیست بر غلامان مملوك مگر به اذن مالکشان . چنان که از احادیث معلوم می شود و بیشتر از فقهاء فتوی به آن داده اند .

مسأله - شرط است که جهاد کننده پیر از کار افتاده نباشد ، پس جهادی نیست بر مرد پیری که نتواند جهاد کند . چنان که در احادیث وارد شده و خلافي در آن نیست .

مسأله - شرط است که جهاد کننده صحیح باشد که بتواند جهاد کند ، پس جهادی نیست بر مریضی که از شدت مرض و ضعف نتواند جهاد کند و کوری که به جهت کوری نتواند جهاد کند و لنگی که نتواند جهاد کند . چنان که در احادیث وارد شده و خلافي در آن نیست .

مسأله - فقری که قوت خود و قوت عیال خود را ندارد و چیزی ندارد که سلاح حرب بخرد و سایر اسباب حرب را مهیا کند جهادی بر او نیست . چنان که در احادیث وارد شده و خلافي که محل اعتنا باشد در آن نیست .

مسأله - جایز است که کسی چیزی به فقری دهد که عوض او جهاد کند . چنان که در احادیث وارد شده و خلافي که محل اعتنا باشد در آن نیست .

مسأله - در زمان حضور یکی از ائمه طاهرين علیهم السلام بدون اذن ایشان جهادی نبود و در زمان غیبت امام زمان عجل الله فرجه جهادی نیست مگر دفاع . چنان که در احادیث وارد شده و خلافي در آن نیست .

مسأله - در اطراف بلاد اسلام حفظ ثغور و اطلاع یافتن بر حال کفار، و مسلمین را خبر کردن از حالت آنها، چه در زمان حضور و چه در زمان غیاب معصوم علیه السلام جایز و مستحب است و کسی که نذری کند یا وصیتی کند که در این امر صرف کنند، نذر و وصیت او صحیح است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

فصل دوم در قتال با مشرکین از عرب و عجم است که کتابی آسمانی ندارند و در آن چند مسأله است:

مسأله - معصوم علیه السلام یا نایی که او تعیین کرده، بعد از اقامه حجت بر مشرکین دعوت می کند ایشان را به اسلام. پس اگر مسلمان نشدند جنگ می کند با ایشان و می کُشد ایشان را و جزیه از ایشان قبول نمی کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - نمی کُشدند از مشرکین اطفال و زن های ایشان را و کوران و مجانین و مردان پیر ضعیف ایشان را که نمی توانند جنگ کنند مگر در حال ضرورت. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - اموال منقوله مشرکین و بازماندگان ایشان از اطفال و زن ها و پیرها و مجانین، مال لشکر اسلام است که با ایشان جنگ کرده اند و در میان خود قسمت می کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هر گاه لشگری بدون امر معصوم علیه السلام با ایشان جنگ کند و چیزی از ایشان به دست آورد، آن چیز مال معصوم علیه السلام است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مناکحه غیر اهل کتاب جایز نیست از برای مسلمین. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

فصل سوم در قتال با کفاری است که کتابی آسمانی از برای ایشان نازل شده و آنها یهود و نصاری هستند و مجوس هم ملحق به اهل کتاب هستند چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست و در آن چند مسأله است:

مسأله - معصوم علیه السلام یا نایی که او تعیین کرده اتمام حجت می کند بر ایشان و دعوت می کند ایشان را به اسلام و اگر قبول نکردند و مسلمان نشدند مخیر می کند ایشان را در میان جزیه دادن یا کشته شدن. پس اگر قبول کردند جزیه را ایشان را به حال خود باقی گذارند و اگر قبول جزیه نکنند ایشان را بکشند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هر گاه قبول اسلام نکردند و قبول جزیه هم نکردند می کشند ایشان را و نمی کشند اطفال و زن ها و پیرهای فانی و کوران و مجانین ایشان را در حال اختیار. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هر گاه کشتند ایشان را، اموال منقوله و بازماندگان ایشان را در میان لشکر اسلام قسمت می کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هر گاه قبول اسلام نکردند و قبول جزیه دادن کردند، علاوه بر جزیه باید عهد کنند که علانیه ربا نخورند و علانیه گوشت خنزیر نخورند و نکاح خواهران و دختران خواهر و دختران برادر نکنند، و هر يك از این امور را مخالفت کردند از ذمه بیرون می روند. چنان که در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - باید عهد کنند که اطفال خود را یهودی و نصرانی و مجوسی نکنند و هرگاه احدی از ایشان بخواهد مسلمان شود مانع او نشوند. چنان که در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - به مقتضای آیه شریفه حتی يعطوا الجزیة عن ید و هم صاغرون باید در جمیع احوال و در جمیع مواضع خاضع و ذلیل و کوچک و خوار باشند و در هیچ حال اظهار بزرگی و عزّت نکنند و طوری خود را ظاهر نکنند که مشتبّه به مسلمان شوند پس بر اسب سوار نشوند چرا که اظهار عزّت است و چون بر حیوانی دیگر سوار شوند هر دو پای خود را به طرفی کنند و پشت خود را به طرفی دیگر تا مشتبّه به مسلمان نشوند و لباس و عمامه و کلاه و کفش خود را مانند مسلمانان نکنند و از عهدی که خود ایشان در بدو اسلام کرده اند و ملتزم شده اند کیفیت احوال ایشان معلوم می شود که چطور باید باشند و آن عهد این است که طلب کردند امان را از برای خود به شرط آن که کنیسه تازه ای از برای خود نسازند و در اطراف کنیسه خود دیری و قلابه و صومعه ای بنا نکنند و هرگاه کنیسه ایشان خراب شود تجدید نکنند آن را و نسازند آن را و مانع نشوند مسلمانان را اگر بخواهند داخل کنیسه ایشان شوند چه در شب باشد چه در روز و درهای کنیسه را با وسعت قرار دهند که عبور کنندگان به آسانی عبور کنند و جاسوس طایفه ای را که با مسلمانان نزاعی دارند در کنیسه ها و خانه های خود راه ندهند و هرگاه خبر شوند که طایفه ای خیال دارند که با مسلمین نزاع کنند پنهان نکنند و مسلمانان را از خیال ایشان خبردار کنند و ناقوس نزنند مگر به قدری که صدای آن از کنیسه ایشان بیرون نیاید و اظهار صلیب خود را نکنند و صدای خود را بلند نکنند در حال نماز خود و در حال خواندن کتاب های خود به طوری که صدای ایشان از کنیسه ایشان بیرون آید و به گوش مسلمانان برسد و صلیب ها و کتاب های خود را در بازار مسلمانان نیاورند و در عیدهای خود در حضور مسلمانان بیرون نیایند و صدای خود را بلند نکنند در وقتی که کسی از ایشان می میرد که به گوش مسلمانان برسد و چراغ و آتش و روشنایی به همراه مردگان خود نبرند که مسلمانان ببینند و خنزیرهای خود را در نزدیک منزل های مسلمانان جای ندهند و شراب نفرشند و شریک از برای خدا اظهار نکنند و کسی را دعوت به دین خود نکنند و کسانی را که مسلمانان اسیر کرده اند و مالک آنها شده اند از دست ایشان نگیرند و هرگاه احدی از خویشان ایشان بخواهند مسلمان شوند او را منع نکنند و از زی خود بیرون نروند در هر جا که باشند و شبیه به مسلمانان نشوند در لباس و عمامه و کفش و موی پیش سر را به طرف راست و چپ دو دسته نکنند چرا که مسلمانان موی پیش سر خود را دو نصف می کنند و نصف را به طرف راست و نصف را به طرف چپ قرار می دهند پس باید اهل ذمه شبیه به ایشان نشوند و حیوان سواری خود را مثل حیوان های سواری مسلمانان قرار ندهند و مثل ایشان سوار نشوند و مثل ایشان سخن نگویند و القاب خود را مثل القاب مسلمانان قرار ندهند و موی پیش سر خود را بچینند و دو دسته قرار ندهند و زتار به کمر خود ببندند و نقش نگین خود را به عربی نکنند و باید ترك نکنند روح را و گویا مراد این است که عیسی را روح الله بگویند و ترك نکنند روح را و ابن الله بگویند و سلاح حرب به همراه خود نکنند و شمشیر حمایل نکنند و احترام مسلمانان را بکنند اگر به مجلس ایشان داخل شوند برپا شوند و اگر مسلمانان بخواهند به جایی روند و راه آن جا را ندانند و ایشان بدانند راهنمایی کنند و از جای بلندی نگاه به منزل مسلمانان و خانه های ایشان نکنند و قرآن مجید را تعلیم اولاد خود نکنند و شریک احدی از مسلمانان در تجارت نشوند مگر به رضای او و هرگاه مسلمانی از منازل ایشان عبور کند او را احترام کنند و تا سه روز او را مهمانی کنند از غذاهای خوب و

ضامن شوند که خودشان و اولادشان و زن‌هایشان به این‌طورها با مسلمانان سلوک کنند و ضامن شوند که اگر خلاف کنند آن‌چه را که شرط امان خود قرار دادند در امان نباشند و مسلمانان سلوک کنند با ایشان مانند آن‌چه سلوک می‌کنند با سایر کفاری که در ذمه و امان نیستند و همه این شرایط و امثال این‌ها از برای همین است که باید شرط کنند که صاغر و ذلیل و خوار باشند نه عزیز و محترم.

مسئله - امان و ذمه را که مردان ایشان قرار داده‌اند زن‌های ایشان هم در آن امان خواهند بود و هم چنین اطفال ایشان هم در امانند مادام که طفلند. پس چون به حد تکلیف رسیدند باید تجدید کنند از برای خود امانی را به قبول جزیه و شرایط ذمه و ذمه و امان پدرانشان دخیلی به ایشان ندارد بعد از بلوغ. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - تعیین مقدار جزیه با معصوم علیه السلام و نایب خاص او است و قدر معینی ندارد. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - امام علیه السلام یا نایب خاص او به هر طوری که مصلحت در آن است جزیه را قرار می‌دهند بر سرهای ایشان یا بر اموال ایشان و هر دو را با هم جمع نمی‌کنند. چنان‌که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - از زن‌های ایشان و اطفال و مجانین ایشان که همیشه مجنونند جزیه نمی‌گیرند. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - بر پیرهای فانی و مریض‌های زمین‌گیر و کورهای ایشان جزیه‌ای نیست. چنان‌که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - جزیه مملوک ایشان را مولای او باید بدهد اگرچه مولای او مسلم باشد. چنان‌که در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - هرگاه کسی از ایشان امان طلب کند و یکی از مسلمانان او را امان دهد، او در امان است و نباید او را کشت اگرچه امان‌دهنده از ادنای مسلمانان باشد و اگرچه امان‌دهنده از زن‌های مسلمانان باشد. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست و حضرت امیر علیه السلام امان دادن عبد مملوک مسلم را مجری داشته‌اند.

مسئله - کسی از ایشان را که یکی از مسلمانان امان داد او در امان است تا آن‌که او را به مأمن و منزل او برسانند و او را نکشند. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه در بین جنگ ایشان امان طلب کنند و مسلمانان امان ندهند و بگویند در امان نیستید و ایشان چنان گمان کنند که مسلمانان گفته‌اند در امان هستید، پس به گمان خود بیایند نزد مسلمانان، مسلمانان نباید ایشان را بکشند و باید ایشان را به مأمن و منزل ایشان برسانند. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - اسیرانی را که از ایشان اسیر کرده‌اند باید آب و غذا داد و نباید ایشان را کشت. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - آن چه از غنیمت به تصرف لشکر اسلام آمد، آن چه را که امام علیه السلام برگزید از برای خود مثل اسب خوبی و شمشیر خوبی و جاریه خوبی یا مخارجی که امام علیه السلام یا نایب خاص او در حفظ و حمل و نقل آن ها خرج کرده اند و آن چه را که حق الجعاله از برای کسی قرار داده اند و آن چه را که از برای تحریص و ترغیب کسی قرار داده اند به حسب مصلحت پیش از قسمت کردن غنیمت آن ها را بیرون می کنند و باقی مانده را قسمت می کنند. چنان که در احادیث وارد شده و بیشتر از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - باقی مانده را پنج قسمت می کنند و خمس آن را برمی دارند و چهار قسمت باقی را در میان لشکر اسلام قسمت می کنند. چنان که در احادیث وارد شده و بیشتر از فقهاء فتوی به آن داده اند و قلیلی گفته اند که خمس را پیش از سایر مخارج اخراج می کنند.

مسأله - چهار قسمت باقی مانده را در میان لشکر اسلام قسمت می کنند پس اسب سوار را دو سهم می دهند و غیر اسب سوار را يك سهم می دهند اگر چه سوار بر استر و الاغ و سایر حیوانات غیر اسب باشد یا سوار نباشد و پیاده باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - کسی که از لشکر اسلام يك اسب دارد دو سهم میبرد و کسی که دو اسب یا بیشتر دارد سه سهم می برد نه زیاده اگر چه ده اسب داشته باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هر گاه لشکر اسلام بیرون رفت از برای جهاد و يك دسته از لشکر به سمتی رفتند به اذن امام علیه السلام یا نایب خاص او و غنیمتی به دست ایشان آمد، باقی لشکر هم در آن غنیمت شریکند و هر گاه چون دسته ای از لشکر خارج شد غنیمتی به دست لشکر آمد آن دسته هم در غنیمت با لشکر شریکند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسانی که در میان لشکر اسلام حاضرند اگر چه اطفال باشند و جنگ نکنند و اگر چه مولودی باشد در میان لشکر که قبل از قسمت کردن غنیمت متولد شود، شریکند در غنیمت. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - لشگری از اسلام که به مدد لشگری دیگر از اسلام می روند و چون می رسند لشکر سابق غنیمتی به دست آورده اند و قسمت نکرده اند، لشگری که به مدد رفته اند در آن غنیمت شریکند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هر گاه لشگرهای متعدد از اسلام به جهاد جماعت های متعدد از کفار رفته باشند و هر يك غنیمتی به دست آورده باشند، غنیمت هر لشگری مخصوص خود او است و شراکتی در میان ایشان نیست. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

فصل چهارم در قتال با اهل بغی است مثل ناکثین و قاسطین و مارقین و در آن چند مسأله است:

مسأله - هر طایفه ای که به حسب ظاهر از اهل اسلام باشند و خروج کنند بر یکی از ائمه معصومین علیهم السلام به شمشیر و امثال آن، جهاد با ایشان واجب است به امر امام علیه السلام. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - جزیه از برای ایشان نیست و باید با ایشان قتال کنند تا آن که از خروج خود برگردند یا کشته شوند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه احدی از اهل بغی در بین جنگ فرار کند، یا سلاح حرب خود را بپندازد، یا جراحی به او رسیده باشد که نتواند جنگ کند، یا به دست اهل حق گرفتار شده باشد، یا برود به منزل خود و جنگ نکند و بقیه‌ای از برای ایشان باقی نباشد که بخواهد به این حیل‌ها خود را به آن‌ها رساند در امان خواهد بود و او را نمی‌کشند مثل اصحاب جمل و هرگاه بقیه‌ای از برای ایشان باقی است و می‌خواهند به این حیل‌ها خود را به آن رسانند، آن‌ها را باید کشت مثل اصحاب معاویه. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - اموال اهل بغی را به غنیمت نمی‌برند مگر اموالی که در لشکرگاه ایشان باشد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند مگر آن که اموال اصحاب جمل را حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از اقامه شهود یا بعد از قسم خوردن مدعی، به مدعی می‌دادند.

مسأله - اطفال و مجانین و ضعیفان و زن‌های اهل بغی را به اسیری نمی‌برند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه کفار اهل ذمه امداد کنند اهل بغی را، از ذمه خارج می‌شوند و هرگاه امام علیه السلام ایشان را به امداد طلبید در جهاد با اهل بغی باید اطاعت کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه اهل بغی تلف کنند مالی یا جانی را از تابعین امام علیه السلام ضامنند اگرچه تابعین، از کفار اهل ذمه باشند و در وقت تسلط از ایشان مطالبه می‌کنند. چنان که از احادیث معلوم می‌شود و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه دشمن عددشان دو برابر و کم‌تر باشد از مسلمین جایز نیست فرار کردن از برای مسلمانان و هرگاه عدد دشمن از دو برابر بیشتر باشد، یعنی سه برابر و بیشتر باشد، خواه دشمن از اهل بغی باشند یا از سایر کفار، جایز است فرار کردن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

فصل پنجم در احکام زمین‌ها است و در آن چند مسأله است:

مسأله - هر زمینی را که معصوم علیه السلام با اهل آن جهاد کند و بر ایشان غالب شود و بعضی را بکشد و بعضی را اسیر کند و اموال ایشان را به غنیمت ببرد، پس آن زمین زمینی است مفتوح العنوة و آن زمین مال جمیع مسلمانان است به طوری که احدی نتواند آن را بفروشد و ببخشد و وقف کند مثل زمینی را که وقف کنند بر جماعتی که منفعت آن مال جمیع ایشان است و احدی از ایشان نمی‌تواند آن را بفروشد و ببخشد و منتقل به غیر نماید. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - زمین مکه معظمه و زمین خیبر و سایر زمین‌هایی که پیغمبر صلی الله علیه و آله جهاد کرد با اهل آن‌ها و بر ایشان غالب شد، از این قبیل زمین‌ها است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - متوّلی زمین مفتوح العنوة معصوم علیه السلام است که خود او یا نایب او آن زمین ها را به اجاره یا سایر صیغ شرعیه واگذارند به احدی به خراج معینی از نصف و ثلث و ثلثین به هر طوری که مصلحت دانند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مصارف منافع این زمین ها امور جمیع مسلمانان است مثل مخارج لشکر اسلام و مخارج پل ها و رباطات و مساکن و مساجد و دیناری از منافع این زمین ها را معصوم علیه السلام صرف خود نمی کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - آن چه از این قبیل از زمین ها که در وقت فتح، معمور و مزروع و مغروس نیست آن زمین را زمین موات می گویند و زمین موات مال معصوم علیه السلام است و کسی که بخواهد احیا کند آن را باید به اذن معصوم علیه السلام باشد و اگر کسی آن را احیا کرد و معصوم علیه السلام بخواهد از دست او بگیرد، می گیرد و چیزی که او خرج احیای آن کرده به او می دهد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - زمینی که کفار منزل دارند و لشکر اسلام بدون امر و اذن امام علیه السلام آن زمین را به قهر و غلبه تصرف کنند، آن زمین مال امام علیه السلام است مثل سایر غنائمی که به تصرف لشکر اسلام آمده که مخصوص امام علیه السلام است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - زمین هایی که در عهد عمر به تصرف لشکر اسلام آمد به قهر و غلبه از زمین های فرس دامنه کوه های حلوان است تا طرف قادسیه که متصل به زمین عرب است و از موصل تا کنار دریا که در بلاد عبادان است از شرقی دجله و آن چه را که در غربی دجله موات بوده و اسلامیان آن ها را احیا کرده اند که بصره متصل به آن ها است و منافع آن زمین ها که به عمر می رسید يك صد و شصت هزار هزار درهم بود. و چون گاهی عمر به مشورت امیر المؤمنین علیه و آله صلوات المصلین لشکر کشی می کرد و گاهی در باب آن زمین ها شور می کرد و آن جناب علیه السلام هم فرمایشی می فرمودند و چون بعضی از شیعیان را هم مانند سلمان و عمار یاسر مأمور به امری می کرد و ایشان قبول می کردند و معلوم است که البته ایشان بدون اذن و امضای آن حضرت علیه السلام قبول امری را نمی کردند، پس از مجموع این قبیل مداراها و سلوک های حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در میان فقهای شیعه اختلاف واقع شده که آیا این زمین هایی را که عمر مفتوح کرده مفتوح العنوة است و به اذن و امضای معصوم علیه السلام است و مال تمام مسلمانان است یا چون به دست معصوم علیه السلام مفتوح نشده تمام آن مال امام علیه السلام است. و بعد از آن که بسیاری از امور را از روی تقیه جاری می کردند و جاری می شدند و تمکین می کردند و یقین داریم که از روی تقیه بوده، در این امور هم اگر یقین به تقیه آن حضرت نکنیم احتمال تقیه را کسی نمی تواند منع کند و چون احتمال تقیه در آن رود یقین نمی توان کرد که این امور بدون تقیه به اذن و امضای او واقع شده بلکه چون غصب خلافت او محقق است بطلان اعمال غاصبین جمیعاً محقق خواهد بود و بعضی از مداراهای آن حضرت علیه السلام احقاق حقی از برای بطلان یقینی اعمال آن ها نخواهد کرد. پس چون آن اراضی چون به امر محقق یقینی معصوم علیه السلام مفتوح نشده، تمام آن اراضی مال امام علیه السلام است. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - هر زمینی را که امام علیه السلام یا نایب خاص او مصالحه کرده‌اند به کفار، به این طور که نصف حاصل آن را یا ثلث آن را به امام علیه السلام بدهند، آن زمین مال کفار است و می‌توانند آن را بفروشند و تصرفات در آن کنند مثل تصرف ملاک در املاکشان. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه مسلمی از کفار چنین زمینی را خرید، آن چه را که آن کفار قرار داده‌اند به امام علیه السلام بدهند خود ایشان باید بدهند نه مسلمی که آن زمین را خریده. چنان که از احادیث معلوم می‌شود و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - هرگاه امام علیه السلام یا نایب خاص او چنین مصالحه‌ای کرده باشند که زمین مال مسلمین باشد و کفار در آن زمین ساکن شوند و چیز معینی بدهند به عوض سکون و تصرفات خود در آن زمین، حکم آن زمین حکم زمین مفتوح العنوة است که نمی‌توان آن را فروخت و بخشید و وقف کرد و حکم آن چه را که کفار قرار داده‌اند بدهند حکم جزیه است. چنان که از احادیث معلوم می‌شود و خلافی در آن نیست.

مسأله - هر زمینی که اهل آن از روی رغبت و میل خود مسلمان شده‌اند مثل زمین مدینه طیبه و زمین بحرین، آن زمین مال صاحبان آن است و نباید چیزی بدهند مکرزکات را. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مطلب دوم در جهاد اکبر است و مقصود بالذات و مراد الهی جهاد اکبر است و جهاد اصغر به جهت مقدمه قرار داده شده و از این است که جهاد اصغر گاهی هست با شرایطی که گذشت و گاهی نیست به فقدان آن شرایط، و جهاد اکبر همیشه واجب است بلکه اوجب واجبات است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست، و در آن چند مسأله است:

مسأله - به قدری که آخرت از دنیا بهتر است جهاد اکبر از جهاد اصغر افضل است. چنان که از احادیث معلوم می‌شود و خلافی در آن نیست.

مسأله - خداوند عالم جل شأنه عقلی در انسان خلق فرموده که حجت باطنی الهی است و نجات ابدی در اطاعت او است، و نفسی در انسان آفریده که اماره بالسوء است و هلاک ابدی در متابعت هواها و هوس‌های آن است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - دوست‌ترین دوستان انسان بعد از خدا و رسول و حجج او علیهم السلام عقل او است و دشمن‌ترین دشمنان انسان نفس است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - بهترین مجاهدین کسی است که با نفس خود جهاد کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - شدیدترین مردم در جهاد کسی است که جهاد کند با نفس خود و آن را مغلوب کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - عقل خود را پدر خود باید قرار داد و متابعت او را باید کرد و عاق او نباید شد، و نفس خود را باید دشمن خود قرار داد و با او جهاد کرد و مخالفت او متابعت عقل است و متابعت او مخالفت با عقل است. چنان که از احادیث معلوم می‌شود و خلافی در آن نیست.

مسأله - علم به جميع منافع انسان را کسی نمی داند مگر خدای خالق آن ها چنان که علم به جميع مضارّ انسان را کسی نمی داند مگر خدای خالق آن ها و علم به منافع و مضار خلق را وحی نکرده مگر به انبیاء و مرسلین و در آخر الزمان وحی نکرده مگر به پیغمبر آخر الزمان محمد بن عبدالله خاتم الانبیاء و المرسلین صلی الله علیه و آله و علیهم اجمعین و نسپرد آن وحی را صلی الله علیه و آله مگر در نزد امیرالمؤمنین و ائمه از نسل او که اول ایشان امام حسن مجتبی است و آخر ایشان محمد بن الحسن العسکری است صلوات الله علیهم اجمعین و ایشان با کتاب خدا و وحی الهی همراه و با همدیگر و هیچ یک از دیگری مفارقت نکنند تا آن که وارد شوند بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و این دو شیء نفیس مخلّفه رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند در میان امت او که باید متمسک شوند به این دو امر نفیس تا گمراه نشوند و به منافع بی نهایت خود برسند و از مضار بی نهایت ایمن شوند الباب المبتلی به الناس من اتاکم فقد نجی و من لم یأتکم فقد هلك . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - ایشان صلوات الله علیهم مأمور بودند از جانب خداوند عالم جلّ شأنه که جميع منافع و مضار جميع خلق را به خلق برسانند تا روز قیامت و معصوم بودند و تخلّف نکردند و رسانیدند و جاهدتم فی الله حق جهاده حتی اعلتتم دعوته و بینتم فرائضه و اقمتم حدوده و نشرتم شرایع احکامه و سننتم سنّته و صرتم فی ذلك منه الی الرضا و سلّمتم له القضاء و صدّقتم من رسله من مضی فالراغب عنکم مارق و اللازم لکم لاحق و المقصّر فی حقّکم زاهق و الحق معکم و فیکم و منکم و الیکم . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست .

مسأله - از جمله امور الهیه که ایشان علیهم السلام رسانیده اند این است که ایشان خلیفه خدا هستند و شناختن ایشان شناختن خدا است و نشناختن ایشان نشناختن او است و اطاعت ایشان اطاعت او است و تخلّف از ایشان تخلّف از او است و دوستی و محبت با ایشان دوستی و محبت با او است و دشمنی ایشان دشمنی او است و اعتصام و پناه بردن به ایشان اعتصام و پناه بردن به او است و تمسک به ایشان تمسک به او است و امر ایشان امر او است و حکم ایشان حکم او است و قول ایشان قول او است و فعل ایشان فعل او است و تقریر ایشان تقریر او است و هم چنین جميع آنچه نسبت به ایشان واقع شود منسوب به او است . عباد مکرمون لایسبقونه بالقول و هم بامرهم یعملون ، من اراد الله بدء بکم و من وّخّده قبل عنکم و من قصده توجّه بکم . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست .

مسأله - اول دین شناختن خدا است و کمال توحید او این است که صفات او را صفات او بدانی و ذات او را چنان مقدّس بدانی که او را ملوّث و مرگّب با چیزی ندانی و الذات غیبت الصفات را بدانی و اگر ندانی سعی کن و مجاهده کن تا بدانی . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست .

مسأله - کسی که مجاهده نکند تا آن که معنی و مقصود و مراد از این الفاظ را بداند مانند کسی است که از جهاد اصغر و بزرگتر شده بلکه بدتر . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست .

مسأله - عقل طالب فهم این ها است و نفس طالب شهوات خود است و دشمن است با این ها العقل ماعبد به الرحمن و اکتسب به الجنان و انّ النفس لامّارة بالسوء و مطیع عقل مطیع خدا و اولیای او علیهم السلام است و مطیع نفس اماره بالسوء مطیع ابلیس باتلیس است . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست .

مسأله - ذات خداوند عالم جلّ شأنه يك است و صفات او جلّ شأنه بسیار است و يك بسیار نیست و بسیار يك نیست و يك است و بسیار بسیار است و عجب آن که این يك، غیر بسیار نیست چنان که عین بسیار نیست. بفهم اگر می فهمی و اگر نمی فهمی مجاهده و سعی کن تا بفهمی.

فمن كان ذافهم يشاهد ما قلنا وان لم يكن فهم فيأخذ عنا فان لم يكن فهم واخذ فماله جهاد وسعى في سبيل الهنا چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هو الله الخالق الباریء المصوّر له الاسماء الحسنی، قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ایا ما تدعوا فله الاسماء الحسنی. فاذا دعوت الله لم تدع الرحمن و اذا دعوت الرحمن لم تدع الله و اذا دعوته دعوت الله و دعوت الرحمن هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن و هو بكل شیء علیم. كما ورد به الكتاب و السنة و لا خلاف فی ظواهرها و قلّ من يعرف بواطنها اقلّ من الکبریت الاحمر فجاهدوا فيه حقّ جهاده و الذين جاهدوا فينا لنهديّتهم سبلنا.

مسأله - علامت مجاهده، رسیدن به حق است و کسی که به حق نرسیده مجاهده نکرده چرا که حجت الهیه و امر الهی امر تامّ کاملی است و نقصی در آن نیست و نقص ها همه از خلق است و از این است که تأکید لفظی در مجاهده نیست و در «هدایت» در اول آن لام و آخر آن نون تأکید است و در ثقیله بودن آن تأکید دیگر است. چنان که در قرآن ظاهر است و خلافتی در ظاهر آن نیست.

مسأله - مقصود از مجاهده در راه خدا ریاضات شاقّه و سیاحت و زحمات نیست چرا که جمیع پیغمبرانی که از جانب خدا آمدند مردم را هدایت کردند به سوی خدا بدون این که امر کنند کسی را به ریاضت و سیاحت و مشقّتی، و لکن تمام مجاهده مطلوبه از جانب خدا این است که چون از جانب او امری بر تو ظاهر شد و به تو رسید و به تو فهمانید، انصاف دهی و دشمنی با جان خود نکنی و تصدیق کنی و ایمان آوری. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - بر خدا است که خود را به مکلفین بشناساند چنان که بر او است که پیغمبر خود را و سایر حجت های خود را علیهم السلام به مکلفین بشناساند و بر او است که حجت هایی چند از جانب خود اقامه کند که ایشان او امر و نواهی و حلال و حرام و مکروه و مندوب و مباح او را به مکلفین برسانند و از برای ایشان عصمتی قرار دهد که جهل و غفلت و سهو و نسیان و مسامحه و عصیان در ابلاغ و ایضاح و ایصال مرادات الهیه به مکلفین ندارند. پس دروغ می گوید کسی که ادعا می کند که او مجاهده کرده و به حق نرسیده و الذين جاهدوا فينا لنهديّتهم سبلنا. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - تا خلق خلق شده اند منافع و مضار دارند و بیان این منافع و مضار از برای مکلفین بر خدا است. انّ علينا جمعه و قرآنه فاذا قرأناه فاتبع قرآنه ثمّ انّ علينا بيانه پس زائل نشود منافع و مضار خلق مادام که زائل نشود آسمان و زمین و زائل شود آسمان و زمین و زائل نشود بیان الهی علم منافع و مضار را که آن علم شریعت و طریقت و حقیقت است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - اول دین معرفت خدا است و بعد از آن معرفت حجت‌های او است و بعد از آن معرفت حاملان و حاکمان و راویان از حجت‌های او است و بعد از آن معرفت احکام خمسه او است که خداوند عالم جلّ شأنه تقصیر در تعریف و تعلیم و تبلیغ و تفهیم هیچ‌یک از برای مکلفین نکرده. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - همیشه در مقابل اهل حق اهل باطل بوده‌اند و خواهند بود و كذلك جعلنا لكلّ نبي عدوّاً شياطين الانس و الجن يوحى بعضهم الى بعض زخرف القول غروراً و بر خدا است که داغ باطله بر ایشان زند که مکلفین ایشان را به آن داغ‌های باطله بشناسند و امر ایشان به امر اهل حق مشتبه نشود ليميز الله الخبيث من الطيب ولو اعجبك كثرة الخبيث چرا که اگر داغ‌های باطله بر ایشان نزنند حجت او تمام و امر او واضح نیست و حال آن‌که همیشه حجت او تام و کامل و امر او بالغ و واضح است و نقصی و تقصیری بر او جایز نیست به دلیل عقل و نقل یقینی قطعی. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - هرگز در میان اهل حق نزاعی و عداوتی دینی نیست و بعضی تبری از بعض در دین خود ندارند و همه ایشان تصدیق همه ایشان را دارند و همه باید دوست همه باشند المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولياء بعض. اللهم اغفر للمؤمنين و المؤمنات و المسلمين و المسلمات الاحياء منهم و الاموات را همه باید بخوانند. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - اختلافی که در میان علمای حقّه است اختلاف در نظریات است و از این جهت با آن‌که اختلاف در نظریات دارند عداوت دینی با یک‌دیگر ندارند و همگی در ضروریات دین مصدّق یک‌دیگرند و بعضهم اولياء بعض هستند و هر یک از ایشان اجازه به غیر داده‌اند اگرچه آن غیر در نظریات با او اختلاف داشته. چنان‌که از صدر اسلام به بعد سیرت علمای ابرار بر این بوده و خلافتی در این نیست.

مسئله - هرگاه در میان دو نفر یا دو طایفه نزاعی و اختلافی و عداوتی دینی باشد نه عداوت و نزاع دنیوی مثل نزاع مدّعی و مدّعی علیه و مثل پدر کشتگی‌ها و حمیت‌ها و عصبيت‌های متداوله در میان مردم، البته خداوند عالم جلّ شأنه علامت حق را بر اهل حق ظاهر و واضح خواهد کرد و البته داغ‌های باطله را بر اهل باطل خواهد زد ليهلك من هلك عن بينة و يحيى من حى عن بينة. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - داغ باطله، خلاف کردن یکی از ضروریات دین و مذهب است چنان‌که علامت اهل حق، موافق بودن با جمیع ضروریات دین و مذهب است. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - ضروریات دین و مذهب را عوام‌الناس هم می‌دانند چه جای علمای اعلام. پس عوام‌الناس هم موافق و مخالف ضروریات را می‌شناسند و از این جهت حجت الهی بر ایشان تمام است در متابعت و مخالفت خود مر موافق و مخالف ضروریات را. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - ضروریات دین و مذهب چیزهایی است که عوام‌الناس هم می‌دانند مثل وجوب نماز و روزه و خمس و زکات و حج و جهاد در رکاب امام علیه السلام، و مثل حرمت شراب مسکر و گوشت مرده و حرمت مال مردم و زن مردم و حرمت نکاح محارم و حرمت زنا و لواط، و مثل حلال بودن اغلب حلال‌ها مثل مال خود شخص بر خود او و زن او بر خود او، و حلال بودن

حبوبات و میوه جات و نان و گوشت مذکّی و امثال این ها و هر چه از این قبیل چیزها در دین و مذهب هست اسم آن ها ضروریات دین و مذهب است که هر کس موافق با آن ها سلوک کند مؤمن است و هر کس مخالفت یکی از آن ها را بکند و آن را دین و مذهب خود قرار دهد منافق و از اهل باطل است و این مطلب را عوام الناس هم می توانند بفهمند و از روی بصیرت متدین شوند. چنان که در احادیث وارد شده و خلاقی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - جمیع معجزاتی را که پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام آوردند از برای همین بود که دین الهی را به خلق برسانند و آن دین الهی وضع شرایع است که در میان خلق گذارده اند که مقصود بالذات همان ها است و معجزات را از برای وضع شرایع آورده اند که اگر مقصود وضع شرایع نبود معجزات را نمی آوردند و نمی خواستند که مردم را تماشا دهند. پس آدم عاقل باید متذکّر باشد که عظمت و بزرگی ضروریات دین و مذهب بیش از عظمت و بزرگی معجزات و خارق عادات است در نزد خدا و رسول او و ائمه طاهرین علیهم السلام چرا که آن ها مقصود بالذات بوده اند و معجزات از برای اثبات و وضع آن ها در میان عباد و بلاد بوده. چنان که در احادیث وارد شده و خلاقی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - دین هایی که از آسمان به زمین آمده از جانب خداوند عالم جلّ شأنه همه حق بوده، از زمان آدم گرفته تا زمان خاتم صلی الله علیه و آله که دین او آخری دین ها است و حلال او حلال است تا روز قیامت و حرام او حرام است تا روز قیامت و هرگز هیچ طایفه ای خارج از دین الهی نشدند از زمان آدم گرفته تا زمان خاتم صلی الله علیه و آله مگر آن که خلاف کردند چیزی از ضروریات دین الهی را پس از دین الهی خارج شدند تا آن که در میان اهل اسلام به هفتاد و سه فرقه متفرّق شدند و هفتاد و دو فرقه هر یک چیزی از ضروریات دین الهی را مخالفت کردند و آن را مذهب خود قرار دادند و از دین الهی خارج شدند و هلاک گشتند و يك فرقه جمیع ضروریات دین الهی را گرفتند و متمسک به جمیع آن ها شدند و نجات یافتند. چنان که در احادیث وارد شده و خلاقی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - ادعای پیغمبر صلی الله علیه و آله این بود که من پیغمبر آخر الزمانم و بعد از من پیغمبری دیگر از جانب خدا نخواهد آمد و حلال من حلال است تا روز قیامت و حرام من حرام است تا روز قیامت و دین من در روی زمین است تا روز قیامت. چنان که این مطلب در میان جمیع اهل اسلام به سرحدّ ضرورت رسیده و خلاقی در آن نیست الحمد لله.

مسأله - کسانی که بعد از پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله ادعای پیغمبری کردند نفس ادّعای ایشان مکذّب ایشان است که خداوند عالم جلّ شأنه از زبان خود ایشان به خلق رسانیده و حجت خود را بر ایشان تمام کرده در نزد کسانی که ایمان به پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله دارند مانند مسیلمه کذاب و سجاح. اما کسانی که ایمان به او ندارند در ادّعای مثل مسیلمه کذاب و سجاح، متحیر می مانند و بسا آن که ایمان به امثال مسیلمه کذاب هم بیاورند چنان که ایمان به او هم آوردند. چنان که در احادیث وارد شده و در اسلام به حد ضرورت رسیده و خلاقی در آن نیست.

مسأله - مسیلمه کذاب انکاری از پیغمبری پیغمبر صلی الله علیه و آله نداشت و نوشت به پیغمبر صلی الله علیه و آله که تو پیغمبر اهل بلادی و من پیغمبر اهل بادیه و بیابانم، مرا با تو نزاعی نیست پس تو را هم با من نزاعی نباشد. و پیغمبر صلی الله علیه و

آله فرمودند به غیر از من پیغمبری نیست تا روز قیامت و لشگر به جنگ او فرستادند تا آن که در خلافت ابی بکر او را از پا درآوردند و کشتند او را و تابعان او را، چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - در این زمان های محنت اقتران که این مردم به سبب دوری از حضور باهرالنور ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین از راه و رسم دین و آئین الهی به دور افتاده و محض عادت و طبیعت اسمی از دین در میان ایشان بود و محض رسمی از اسلام اعمالی چند از ایشان صادر می شد چنان که پیغمبر صلی الله علیه و آله خبر داده بود در حدیث مفصّلی که بعضی از فقرات آن این است که زود باشد که بیاید زمانی بر امت من که باقی نباشد در آن زمان از ایمان مگر اسمی و از اسلام مگر رسمی و از قرآن مگر درسی که مساجد ایشان معمور باشد از اجتماع ایشان و دل های ایشان خراب باشد از ایمان، که دین ایشان دنانیر و اموال ایشان خواهد بود و قبله ایشان زنان ایشان خواهد بود. پس در چنین زمانی که پیغمبر صلی الله علیه و آله خبر از آن داده بود در هزار سال و کسری پیش از این، هوای الوهیت بر سر بعضی از مردم افتاد که گویا از الوهیت هم در نزد ایشان چیزی به جز اسم نبود. و چون دیدند که اگر در اول امر ادعای الوهیت کنند به جز آن که مانند مجانین سنگسار دست اطفال شوند ثمری دیگر نخواهد داشت پس این ادعا را به صورتی بروز دادند که وحشتی در آن نباشد و مردم گوشی به سخن ایشان بدهند که اگر بعضی قبول نکردند بعضی قبول خواهند کرد. پس دیدند که در میان شیعه معروف است که امام دوازدهم ایشان عجل الله فرجه زنده است و غایب از انظار مردم است و انتظار ظهور او را دارند، پس در میان مردم جلوه دادند که نایب خاصی از جانب او آمده از برای تربیت کردن مردم از برای ظهور خود او عجل الله فرجه. پس مردم چندان وحشتی از این ادعا نکردند و بعضی از پی جستجوی این برآمدند که آن نایب خاص کیست و در کجا است تا آن که بروز دادند که او شخصی است در شیراز، میرزا علی محمد نام و او است باب امام و عن قریب است که او مسخر خواهد کرد جمیع عباد را و مسلط خواهد شد بر جمیع بلاد و اول کسی که در اصفهان بنای انتشار این امر را گذارد ملا حسین بشروئی بود که رفت و آمدی با مردم داشت و مردم را دعوت می کرد و مکرر او را ملاقات کردیم و گفت و شنود بسیار در میان آمد تا آن که بعد از مدت دو سه سال خود میرزا علی محمد از شیراز فرار کرد از حبس حاکم آن جا و آمد به اصفهان و نوشت به امام جمعه آن جا که من فلان شخص صاحب ادعا هستم، آیا تو با این حال مرا پناه می دهی؟ امام جمعه به جهت اقتداری که داشت او را پناه داد و مردم دسته دسته می رفتند و او را می دیدند و با او صحبت می داشتند خصوص بعضی از علماء و طلاب و دلیل و برهان بر صدق ادعای او از او طلب می کردند. دلیلی که داشت این بود که من کتابی آورده ام در میان مردم که همه ایشان عاجزند که مثل يك حرفی از آن بیاورند چنان که پیغمبر کتابی آورد که مردم عاجز بودند که مثل سوره ای و مثل حدیثی از آن بیاورند، پس چنان که کتاب او حجت بود بر مردم کتاب من هم بطریق اولی حجت است بر خلق چرا که مثل يك حرف از آن نمی توانند آورد. علما در جواب او گفتند که پیغمبر صلی الله علیه و آله در اول امر خود و ابتدای دعوت معجزات بسیاری داشت که مرد و زن و عالم و جاهل و قوی و ضعیف آن معجزات را برأی العین مشاهده می کردند به طوری که هر کس هم که ایمان به او نمی آورد انکار خارق عادت او را نمی توانست کرد نهایت آن که می گفت که این خارق عادات سحری است مستمر که از او ظاهر می شود آیا خارق عادتی که تو داری چیست؟ که مرد و زن و عالم و جاهل و قوی و ضعیف آن را مشاهده کنند و تو آمده ای که عجم را دعوت کنی به ادعای خود و همه مردم را

دعوت می کنی و اهل این بلاد اغلب اغلب عجمند و مطلقاً عربی نمی فهمند و نمی دانند که تو در کتاب عربی خود هذیان گفته ای یا حکمت. پس توئی که هنوز نمی دانی که کتاب عربی از برای عجم ها حجت نیست چگونه می شود که باب امام و نایب خاص او باشی؟ جواب می گفت که کتاب من حجت است بر علمایی که عربی می دانند، پس باید آن ها ایمان بیاورند تا آنکه کسانی هم که عربی نمی دانند آن ها هم به واسطه تصدیق علما تصدیق کنند و ایمان آورند. علماء در جواب گفتند که از برای علما نوعاً دو قسم ایراد است بر تو، اول آن که سطری یافت نمی شود در کتاب تو مگر آن که غلطهای صرفی و نحوی بسیار در آن است، دوم مطالبی را که ادعا می کنی مطالبی است که هرکس ایمان حقیقی به پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله داشته باشد باید تکذیب تو را بکند. پس در جواب می گفت که مردم باید سخن گفتن را از خدا یاد بگیرند نه آن که خدا باید سخن را از خلق یاد بگیرد. پس علما گفتند که بنابر آن چه گفتی معلوم شد که می خواهی بگوئی که کتاب تو کلام خدا است که بر تو نازل کرده، پس معلوم شد که ادعای پیغمبری داری بعد از پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله. پس او در جواب می گفت که ادعای پیغمبری ندارم و لکن این کتاب من همان قرآنی است که بر پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله نازل شده و آن را حضرت امیر علیه السلام نوشتند و مردم از او قبول نکردند پس آن قرآن را مخفی داشت و در نزد اوصیای او بود تا حال که امام زمان عجل الله فرجه آن را به من داده که بیاورم در میان. و در آن وقت جرأت نمی کرد که ادعای پیغمبری کند پس از این جهت از این قبیل سخن ها را در جواب می گفت تا وقتی که دید بعضی از مردم تصدیق او را کردند پس در آن وقت گفت که همان کسی را که هزار سال است انتظار او را می کشید من همان کسم. و چون به او گفتند که آن شخص منتظر پیغمبر نیست می گفت من هم نمی گویم که پیغمبر است و لکن یأتی بشرع جدید و کتاب جدید هو علی العرب شدید و باز جرأت ادعای نبوت را نداشت و لکن علما به او می گفتند که تو در کتاب خود گفته ای انا اوحینا الیک کما اوحینا الی محمد پس چگونه می گویی که این کتاب تو همان قرآن محمد است صلی الله علیه و آله؟ و چگونه می گویی که من ادعای پیغمبری ندارم؟ و حال آنکه در کتاب خود گفته ای و لقد ارفعنک فوق مقام او ادنی پس با این همه ادعاهای صریح که در کتاب خود کرده ای چگونه ادعای پیغمبری نداری و با این همه ادعاها غلطهای بسیار هم که می گویی که از آن جمله همین است که «ارفعناک» گفته ای و در کلام عرب ارفع استعمال نشده. پس با این همه غلطهای بسیار که گفته ای و با این همه ادعاهای بی جا که کرده ای آیا توقع داری که مردم تصدیق کنند تو را بدون دلیل و برهان؟ پس چون دید که از هر راهی راه بر او بسته شد به طوری که از هیچ راهی نتوانست طفره زند، بالاخره گفت که مباحله می کنم تا بدانید که من در ادعای خود صادقم. پس علمایی که حاضر بودند گفتند که اگر چه بطلان ادعای نبوت بعد از پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله احتیاجی به مباحله ندارد چرا که نفس ادعای تو مکذب تو است در نزد اهل اسلام و همه اهل اسلام می دانند که ادعای پیغمبری بعد از پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله واضح البطلان است و از همه باطل ها باطل تر است چرا که این مطلب از جمله ضروریات اولیه اهل اسلام است که پیغمبری از جانب خدا بعد از پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله نخواهد آمد مگر آن که شیطان کسی را اغوا کند که ادعای نبوت کند مانند مسیلمه کذاب و سجاح و لکن حال که خود تو می خواهی مباحله کنی با هرکس مباحله می کنی معین کن تا با تو مباحله کند. جواب گفت که آقا محمد مهدی خلف حاج محمد ابراهیم کلباسی، یا آقا سید حسن بیدآبادی، یا آقا سید اسدالله

خلف آقا سید محمد باقر حجة الاسلام، یا حاجی محمدجعفر آباده‌ای هریک با من مباهله کنند من با آن‌ها مباهله می‌کنم. پس علمای حاضر گفته او را به آقایان مذکور رسانیدند. آقایان اقبال به مباهله نکردند و فرمودند ادعای او واضح‌البطلان است و مباهله در امری است که حقیقت و بطلان آن واضح نباشد و این موضع، موضع مباهله نیست و علاوه بر این معلوم است که چون بنای مباهله شد و مردم شنیدند جمعیت بسیاری جمع خواهند شد اگرچه از برای تماشا باشد و شاید که این شخص يك راه حيله‌ای را بداند و کاری بکند که موجب اضلال بسیاری از عوام الناس بگردد و باعث فساد و فتنه و آشوب شود پس مصلحت نیست که ما اعتنایی به این شخص کنیم که همان نفس اعتنای ما به این شخص موجب تحیر و اضطراب عوام الناس خواهد شد. پس چون این سخن‌ها به او رسید او بیشتر جری شد در این که باید مباهله کرد تا معلوم شود که من بر حَقَم. پس چون اصرار او زیاد شد در مباهله کردن و علمای اصفهان امتناع داشتند، مرحوم میرزا عبدالجواد ولیانی که یکی از علمای معروف در ایران خصوص در تهران بود در آن وقت در اصفهان بود او گفت که من با او مباهله می‌کنم و بطلان او را ظاهر می‌کنم و لکن به او بگویند که میرزا عبدالجواد می‌گوید که من ادعای تصرف در ماکان و مایکون ندارم که در بین مباهله تو را هلاک کنم و لکن تو ادعای این را که از جانب خدا آمده‌ای که مردم را دعوت کنی به تصدیق خود داری، پس اگر تو در بین مباهله مرا هلاک کردی یا آن که از خدا خواستی و خدا مرا هلاک کرد چیزی بر مردم واضح می‌شود اما اگر من سالم ماندم واضح خواهد شد که تو در ادعای خود کاذبی و دروغ می‌گویی مثل آن که اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله مباهله می‌کرد با علمای نجران جمیع آن علما بلکه جمیع اهل نجران هلاک می‌شدند و اگر مباهله می‌شد و علمای نجران سالم می‌ماندند اصل مباهله کردن بی‌فایده بود چرا که حقیقت پیغمبر صلی الله علیه و آله با سلامتی ایشان معلوم نمی‌شد. پس چون سخن میرزا عبدالجواد ولیانی به سمع او رسید گفت معلوم است که میرزا عبدالجواد ادعایی ندارد و من ادعا دارم و مباهله را من می‌کنم از برای آن که اثبات کنم حق بودن خود را و ضرور نیست که میرزا عبدالجواد این سخن‌ها را بگوید، همه کس می‌دانند که مباهله‌ای که بعد از آن طرفین سالم ماندند بی‌فایده است و بازی است و ما نیامده‌ایم که بازی از برای مردم درآوریم. پس ملا عبدالکریم ترك را که یکی از اعیان مصدّقین معروف او بود تعیین کرد از برای مباهله کردن با میرزا عبدالجواد. پس چون خبر تعیین کردن ملا عبدالکریم به میرزا عبدالجواد رسید پیغام داد به میرزا علی محمد که من و ملا عبدالکریم ترك هیچ يك ادعای نیابت و ادعای بایت امام زمان عجل الله فرجه را نداریم و تو او را از برای مباهله با من تعیین کرده‌ای، چرا خودت اقدام به مباهله با من نمی‌کنی که خود ادعا داری؟ جواب گفت که آیا نه این است که ائمه علیهم السلام اذن داده‌اند به شیعیان خودشان که در وقت حاجت مباهله کنند؟ میرزا عبدالجواد گفت پس بنابراین که تو اذن داده‌ای او را در مباهله کردن با من، اگر من بعد از مباهله کردن با او سالم ماندم بطلان ادعای تو ظاهر خواهد شد. میرزا علی محمد جواب گفت که چرا میرزا عبدالجواد در امر واضحی که همه کس می‌دانند این قدر اصرار می‌کند؟ معلوم است که مباهله را از برای فایده‌ای باید کرد و فایده مباهله هلاک شدن کسی است که در مقابل حق ایستاده و مباهله می‌کند این مطلب اصراری ضرور ندارد که میرزا عبدالجواد می‌خواهد مسجّل بدارد و معلوم است که اگر بعد از مباهله ایشان میرزا عبدالجواد سالم ماند مباهله بی‌حاصل و بی‌فایده خواهد بود. پس میرزا عبدالجواد گفت که مباهله در این صورت بی‌فایده نخواهد بود بلکه فایده آن بطلان ادعای تو خواهد بود. میرزا علی محمد گفت باز اصرار می‌کند در مطلبی

که واضح است، بلی چنین است که اگر میرزا عبدالجواد بعد از مباحله با ملا عبدالکریم سالم ماند دلیل بطلان ادعای ما باشد. پس چون بنای مباحله شد، قرار دادند که در روز دوشنبه پیش از طلوع آفتاب چنان که در احادیث وارد شده مباحله کنند. پس قرار دادند که در بیرون دروازه تُخچی در مسجدی که در قدیم الایام معمور بوده و در اصفهان معروف است و آثار محراب آن در وقت مباحله باقی بود در حضور جمعی مباحله کنند. و این خبر در اصفهان منتشر شد که در روز دوشنبه در مکان مذکور مباحله خواهد شد. پس در روز موعود در مکان معهود جمع بسیاری از بایه و غیر بایه قبل از طلوع آفتاب جمع شدند و خود این حقیر با جمعی از طلاب مدرسه نیاورد که از اهل یزد و کرمان و قزوین و نائین و قهپابه و غیرها بودند حاضر بودیم چنان که همگی در اغلب مجالس گفتگوی میرزا علی محمد با علما و سایر مردم حاضر می شدیم از برای تحقیق ادعای او. پس میرزا عبدالجواد و ملا عبدالکریم ترك در مقابل محراب آن مسجد مذکور دست به دست يك دیگر دادند و فقرات دعاهایی که در کافی مذکور است بنای خواندن گذاردند تا آن که مباحله ایشان به انجام رسید و آسیبی به میرزا عبدالجواد نرسید. پس رو کرد به حضرات بایه و گفت که می بینید که آسیبی به من نرسیده و اگر می خواهید رخوت خود را بکنم که بدن عریان مرا هم ببینید که آسیبی به آن نرسیده و آیا دیگر بعد از این اسمی از مباحله می توانید ببرید؟ و آیا کفایت نکرد از برای بطلان ادعای بی جای این شخص که این همه اصرار داشت در مباحله کردن و من اصرار داشتم در سخن های خود؟ پس ملاحسین واعظ که در اصفهان معروف بود و در مسجد حاجی محمدجعفر آبادای همیشه وعظ می کرد و از جمله اعیان مصدّقین میرزا علی محمد بود گفت که یکی از این دو نفر يك عدد از اذکار را کم گفت از این جهت مباحله اثر نکرد. در جواب ملاحسین واعظ گفتند که شرط مباحله روز دوشنبه قبل از طلوع آفتاب است، روز که روز دوشنبه است و آفتاب هم هنوز طلوع نکرده نباید این مطلب در شك باقی بماند. دفعه دیگر مباحله کنند و حساب عدد فقرات را دو نفر دیگر با تسبیح ضبط کنند که محل شکی باقی نماند. پس دفعه دیگر بنای خواندن فقرات را گذاردند و ملاحسین واعظ حساب عدد فقرات میرزا عبدالجواد را با تسبیح نگاه داشت و حساب عدد فقرات ملا عبدالکریم را کسی دیگر با تسبیح نگاه داشت تا آن که از مباحله فارغ شدند و هنوز آفتاب طلوع نکرده بود بدون شایه ریب و شکی. پس میرزا عبدالجواد بعد از فراغ از مباحله به سجده شکر افتاد. پس حضرات بایه خیال کردند که او بی حال شد و هلاک خواهد شد همگی دویدند بر سر او که ببینند چگونه هلاک شده و بعضی دیگر هم که با میرزا عبدالجواد آشنا بودند خود را بر سر او رسانیدند که مبادا بایه آسیبی دستی به او برسانند آن گاه بگویند که آسیب از اثر مباحله بود. پس دست او را گرفتند و او را از سجده شکر بلند کردند. پس روی خود را به سوی حضرات بایه کرد و گفت بیاید ببینید که آسیبی به هیچ وجه به من نرسیده آیا کفایت نکرد در بطلان ادعای میرزا علی محمد سلامتی من؟ پس آب در دهن ایشان خشکید و رنگ های آن ها پرید و با این حالت رو به رفتن گذاردند و رفتند نزد میرزا علی محمد و گفتند واقعه را. پس او گفت که تا سه روز دیگر هلاک خواهد شد و سه روز هم گذشت و میرزا عبدالجواد سالم ماند و سالم بود تا وقتی که بایه جسارت کردند نسبت به حضرت ظل اللهی و بنای گرفتن ایشان شد و او به سلامت بود و ایشان را می شناخت و نشان می داد و می گرفتند و به سزای خود می رساندند.

باری، پس چون علمای اصفهان دیدند که مباحله شد و آسیبی هم به طرف مقابل نرسید و فتنه و فساد هم برپا نشد پیغام دادند به میرزا علی محمد که اگر چه بطلان ادعای تو واضح و ظاهر است و احتیاج به این نیست که از مباحله بطلان آن ظاهر شود، ولیکن از جهت آن که مبدا در يك جایی بگویی که من علمای اصفهان را دعوت به مباحله کردم و ایشان اجابت نکردند ما حاضریم و با تو مباحله می کنیم پس میرزا علی محمد جواب داد که من مأمور بودم که پیش از عید گذشته مباحله کنم در همان وقتی که شما را دعوت به آن کردم و حال که عید گذشته و من مأمور به مباحله نیستم پس بعد از آن دیگر دم از مباحله کردن نزد تا آن که او را کشتند ولیکن ادعاهای خود را روز به روز بروز می داد در مدت حیات خود. پس در اول امر ادعای او نیابت خاصه و بابت امام زمان عجل الله فرجه بود و تا در اصفهان بود بیش از این بروز نمی داد تا وقتی که او را بردند به تهران و تبریز. پس در تبریز در مجلس مکالمه او با نظام العلماء و سایر علماء در حضور حضرت ظل الله از قراری که در تحریر صورت مجلس و در تواریخ نوشته اند گفت که من آن کسی هستم که هزار سال است که انتظار او را می کشیدید، یعنی که من امام غایبم که حال ظهور کرده ام و این ادعای او بعینه مانند ادعای زینب کذاب است که در زمان مأمون ادعا کرد که من زینب دختر حضرت امیر و فاطمه و خواهر امام حسن و حسینم علیهم السلام و حال آن که همه اهل اسلام می دانستند که حضرت زینب خاتون در زمان حضرت سجاد از دنیای فانی رحلت فرمودند و مقبره مقدسه او در شام مشهور است به زینبیه و آن حضرت شخصه ای بود که در زمان حضرت امام رضا علیه السلام در دنیا نبود و زینب کذاب شخصه دیگر بود و با این حال معلوم می گفت من همان زینب هستم و این حالت بعینها حالت این شخص است که از اهل شیراز و از پدر و مادر معروف غیر معصوم در وقتی معلوم متولد شده و در میان مردم نشو و نما کرده تا به این سن رسیده و هیچ ادعایی نداشته مثل سایر مردم که از امام حسن عسکری و نرجس خاتون متولد نشده اند. حال چه شده که مردمان دیگر از امام حسن علیه السلام و نرجس خاتون متولد نشده اند و در این میانه این شخص شیرازی متولد از ایشان شده و می گوید من همان کسی هستم که هزار سال قبل از این از امام حسن عسکری و نرجس خاتون علیهما السلام متولد شده و حال آن که آن جناب علیه السلام به ضرورت اهل ایمان از ابتدای تولد بنای غیبت را گذاردند و تا مدت هفتاد سال و کسری غیبت آن جناب غیبت صغری بود و گاه و بی گاه خود را به مردم می نمودند و معروف می شدند و بعد از آن غیبت کبری شد و محتجب گشتند چنان که احادیث متواتره متکثره دلالت کرده به حدی که دانستن این مطلب از اجماع و اتفاق جمیع علمای اعلام تجاوز کرده و به عوام الناس رسیده و از جمله ضروریات مذهب شده که ضرورت مذهب از جمیع دلیل ها کائناً ما کان محکم تر و بالاتر است. پس این شخصی که در شیراز در وقت معلومی از پدر و مادر غیر معصومی متولد شده و در میان مردم نشو و نما کرده و هرگز غایب نشده و نه غیبت صغرائی داشته و نه غیبت کبرائی داشته چگونه معقول و منقول است که آن کسی باشد که هزار سال است که مردم انتظار ظهور او را دارند؟ پس چنین سخنی اگر بی معنی و واضح البطلان نیست آیا معنی کلام بی معنی در عالم چیست و معنی وضوح بطلان در عالم کدام است؟ پس چقدر واضح و هویدا است که اهل مذهب تشیع هرگز انتظار تولد این شخص شیرازی را نداشتند و او هم هرگز غایب نبوده که کسی انتظار ظهور او را داشته باشد و مطلب باطلی از این واضح تر و ظاهر تر گمان نمی رود که کسی بتواند ادعا کند به طوری که هر عاقلی می فهمد بطلان آن را اگر چه طفل ممیزی یا زن ضعیفی باشد.

باری، و حالت مردار او که طعمه سگ‌ها شد چقدر شبیه است به حالت زینب کذابیه که چون مأمون ادعای او را خدمت حضرت امام رضا علیه السلام عرض کرد فرمودند که گوشت ما اهل بیت حرام است بر درندگان، پس بفرما که او را در میان درندگان اندازند اگر او را دریدند و خوردند کذب او بر مردم ظاهر خواهد شد. پس او را در میان شیران انداختند و او را دریدند و خوردند. پس چون مأمون مشاهده این حال را کرد و باطناً با خود حضرت بد بود عرض کرد حالت خود شما چگونه است؟ پس حضرت برخاستند و تشریف بردند در آن جایی که شیران بودند پس شیرها برخاستند و سرهای خود را بر زمین گذاردند و تبصص کردند و مأمون مشاهده می‌کرد که چگونه آن‌ها خضوع و تبصص می‌کنند.

باری، پس چقدر شبیه است حال این شخص به حال زینب کذابیه که چون او را کشتند و در میان خندق انداختند بدن او طعمه سگ‌ها شد و قبر او شکم آن سگ‌ها شد که زیارت گاهی هم در روی زمین از برای مریدان باقی نماند.

پس عرض می‌کنم که آیا جمیع شیعیان از مرد و زن و عالم و عامی نمی‌دانند که حال امام زمان عجل الله فرجه این نیست که چون ظهور کند هنوز خبر ظهور او به اطراف عالم نرسیده او را بگیرند و حبس کنند و از حبس بگریزد و باز در چنگ مردم گرفتار باشد تا آن که او را از شهری به شهری ببرند تا آن که او را بکشند و هنوز عدلی در روی زمین از او منتشر نشده باشد. آیا نه این است که به محض این که این شخص در شیراز بنای دعوت را گذارد او را گرفتند و حبس کردند تا مدت مدیدی که قریب به سه سال بود و بعد از حبس گریخت و پناه به امام جمعه اصفهان برد و باز در اصفهان چون بنای دعوت داشت معتمدالدوله او را حبس کرد به طوری که مریدان او هم نمی‌دانستند که در کجا است تا آن که بعد از فوت معتمدالدوله معلوم شد که در اصفهان محبوس بوده. پس گرگین خان او را از حبس بیرون آورد و به اتفاق سواران او را روانه تهران کرد و از آنجا او را به تبریز روانه کردند و از آنجا بعد از چوب خوردن و توبه و انابه ظاهری کردن از ادعای خود روانه ارومیه کردند تا آن که او را نشانه گلوله نمودند و جان او را از ادعای بی جا کردن فارغ ساختند و این بیچاره از ابتدای دعوت تا وقت رحلت به هیچ وجه نتوانست که مسلط بر جایی شود و ظلمی را از آنجا رفع کند و عدل و دادی در آنجا منتشر کند.

باری، انتظار شیعه از قدیم و جدید از برای ظهور امامی زمانی بوده و هست که بعد از سنه دویست و پنجاه و پنج یا شش متولد شد از نرجس خاتون حلیه جلیله امام حسن عسکری صلوات الله علیهم و از برای ظهور او علامات است حتمی که آمدن دجال و سفیانی است هشت ماه پیش از ظهور، و قتل نفس زکیه است پانزده روز قبل از ظهور، و آمدن صیحه آسمانی است در ماه ربیعانی که در محرم بعد از آن ظهور خواهد بود، و پیدا شدن صورت حضرت امیر صلوات الله علیه است در قرص آفتاب به طوری که علمای شیعه قدیم و حدیثاً روایات متواتره نقل کرده‌اند و علاوه بر این‌ها شیعه انتظار شخصی را داشته و دارند که چون ظهور کند زمین را پر کند از عدل و داد بعد از آنی که پر شده باشد از ظلم و جور و این شخص نتوانست که دست تسلط حکام و سلاطین را از سر خود رفع کند چه جای آن که بتواند ظلم و جور را از روی زمین براندازد، پس کی شیعه انتظار چنین شخصی را داشتند؟

باری، پس چون از این قبیل چیزها را به مریدهای او گفتند ناچار تأویلاتی چند از برای هر يك از آن‌ها ذکر کردند که آن تأویلات مخصوص خود ایشان بود و احدی از علمای شیعه قدیم و حدیثاً چنین تأویلات را نکرده و حال آن که علم تأویل و

تفسیر باید از ائمه طاهرین سلام الله علیهم به واسطه علمای قدیم به علمای بعد برسد و از راویان اخبار و ناقلان آثار دست به دست از سلف به خلف برسد نه آن که مردم به هوی و هوس خود، به میل و رأی خود تفسیر و تأویل کنند آیه‌ای از قرآن را یا حدیثی از احادیث را و حرمت تفسیر به رأی در میان شیعه از جمله مسلمیات و اتفاقیات ایشان است.

باری، پس حضرات به انواع و اقسام تأویلات مخصوصه به خود ایشان به میل و هوای نفس خودشان دست و پای کردند و چه بسیار از جهال که فریفته آن تأویلات شدند و غافل بودند که تأویل و تفسیر باید از ائمه علیهم السلام به واسطه راویان اخبار و ناقلان آثار برسد. باری، تا آن که گویا در آخر کار از تأویلات بی پا کردن خسته شدند و جان خود را فارغ کردند و همان ادعایی را که میرزا علی محمد شیرازی در واقع داشت ولیکن به طور ظاهر ادعا نمی کرد و گاهی ادعای نیابت خاصه و بایت می کرد و گاهی ادعای امامت می کرد بروز دادند و بی پرده ادعای پیغمبری کردند بعد از پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله. بلکه نبوتی را ادعا کردند که بالاتر از نبوت پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و معلوم است که کسی که خود را بالاتر از پیغمبر صلی الله علیه و آله دانست اعتنایی به نیابت امامی که خود او تابع پیغمبر است ندارد، بلکه اعتنایی به خود امام و خود پیغمبر صلی الله علیه و آله ندارد چنان که همین ادعای خام در ابتدای امر در صریح کتاب میرزا علی محمد شیرازی بود که رَفَع را به باب افعال برده بود و گفته بود «و لقد ارفعناك فوق مقام او ادنی» و مقام پیغمبر صلی الله علیه و آله مقام او ادنی بود و او فوق آن را ادعا کرده بود و از این جهت صریحاً گفته بود «فأتوا بحرف من مثله» و در قرآن کم تر از فأتوا بحديث مثله تحدی نشده و از این جهت خود را در مقام بیان می دانند و کتاب بیان نوشته اند و خود را بیان نامیده اند به خیال این که ائمه علیهم السلام فرموده اند و اما المعانی فنحن معانیه و ظاهره فیکم پس مقام جمیع ائمه علیهم السلام را حتی مقام پیغمبر صلی الله علیه و آله را مقام معانی می دانند و مقام بالاتری از برای ایشان نمی دانند و مقام بالاتر از مقام معانی مقام بیان است و خود را بیان می دانند و اهل بیان می نامند و از این است که در صریح کلام ایشان است که «اگر محمد در این زمان بود به دور ما طواف می نمود» و به حسب ظاهر اظهار انکاری از پیغمبری پیغمبر صلی الله علیه و آله نمی کنند ولیکن خود را بهتر و بالاتر از او می دانند و خاتم بودن پیغمبر صلی الله علیه و آله را تأویل می کنند که خاتم به معنی انگشتر است و مثل آن که انگشتر زینت شخص است پیغمبر هم زینت پیغمبران است و نه این است که او صلی الله علیه و آله آخر پیغمبران باشد پس بعد از او پیغمبران چند باشند منافاتی با زینت بودن او ندارد. و گاهی تأویل می کنند که بر فرضی که او آخر پیغمبران باشد منافاتی ندارد مقام بیان و مقام توحید بعد از او ظاهر شود و مقام بیان فوق مقام پیغمبری است، و گاهی به این طور تأویل می کنند که خود پیغمبر است که در این زمان به صورت ادعای ما بیرون آمده و کسی دیگر ادعای پیغمبری بعد از او نکرده، و گاهی تأویل می کنند که از جمله چیزهای مخصوص به شیعه یکی مسأله بدا است پس بدا از برای خدا پیدا شده در بودن پیغمبر آخری پیغمبران پس چون بدا شده بعد از او پیغمبران می آیند، و گاهی تأویل می کنند که الان عالم عالم رجعت شده و احکام عالم رجعت برپا شده و دنیا فانی شده و احکام دنیویه باید برچیده شود، پس نماز و روزه و خمس و زکات و حج و جهاد و سایر شرایع باید تغییر کند و جمیع را تغییر دادند و نماز را به طوری که دخلی به طور نماز مقرر ندارد در غیر اوقات مخصوصه قرار دادند و روزه ماه رمضان را بالمره از میان برداشتند و پنج روز آخر سال را قرار دادند و حج را در غیر مکه معظمه به طوری دیگر و زکات را به طوری دیگر و هوارا

مانند آن مطهر قرار دادند و احکام نجاست را از میان برداشتند و دعاها و اذکار را به طورهایی که میل خودشان بود قرار دادند و حال آن که آن چه ایشان تازه احداث کردند مخالف ضرورت اسلام و ایمان بود و این مطلب محل اتفاق اهل اسلام است که اگر کسی مخالف باشد با یکی از ضروریات اسلام، از اسلام خارج است و کافر است اگر چه مخالف باقی ضروریات نباشد چه جای آن که مخالف بسیاری از ضروریات باشد. پس در بطلان و کفر او شکی باقی نخواهد ماند و این مطلب اختصاصی به اهل اسلام هم ندارد و در جمیع ادیان آسمانی این مطلب جاری بوده که چون حجت الهی امری را در میان خلق قرار داد و امر کرد که تخلف نباید کرد از این امر و هر کس تخلف کند و خلاف خود را دین خود قرار دهد از دین آسمانی و دین الهی خارج است و این حکم در تمام ادیان آسمانی در مخالفت یکی از امور آسمانی است چه جای مخالفت بسیاری از امور آسمانی و آن مخالفت را دین خود قرار دادن و چه جای آن که سایر مردم را به آن مخالفت دعوت کردن و آن مخالف را از جانب خدا دانستن. و چه بسیار خلق جهال بی شماری که غافل باشند و از روی غفلت خود گمان کنند که هر پیغمبری که آمد يك نوع خلافتی با پیغمبر سابق داشت پس چگونه هر دو بر حق بودند؟ پس باید غافل نباشند از این مطلب که خلاف پیغمبری با پیغمبری دیگر معقول و منقول نیست بلکه خلاف اهل حق با اهل حق دیگر معقول و منقول نیست مگر در موضعی که خلاف در آن جایز باشد، یعنی خدا قرار داده باشد که خلاف کنند. مثل آن که پیغمبری بیاید مثل آن که موسی آمد و بگوید که بعد از من پیغمبری خواهد آمد و تغییری در آن چه من آورده ام خواهد داد و باید اطاعت کنید او را مثل آن که عیسی بعد از او آمد و تغییری داد و بسی واضح است در نزد عقلای روزگار که تغییری را که عیسی داد موسی از آن تغییر خبر داده بود و آن تغییر، خلاف گفته خدا و خلاف گفته موسی نبود. پس از این جهت موسی در اموری که آورده بود بر حق بود و عیسی هم در اموری که آورده بود بر حق بود به خلاف آن که موسی خبر دهد که پیغمبران دروغ گو بعد از من خواهند آمد و علامات آن دروغ گویان را هم بیان کند و بگوید اطاعت مکنید ایشان را و بعد از او پیغمبران دروغ گو به همان علامات بیایند و با موسی خلاف کنند. پس در این صورت نمی توان گفت که آن ها هم بر حق بوده اند.

باری، پس بسی معلوم است که عیسی مخالف موسی نیست اگر چه تغییری در امور موسی داده و پیغمبران دروغ گو مخالفند با موسی به جهت تغییری که داده اند. پس به مقتضای خبرهایی که هزار سال و کسری قبل از این ائمه طاهرين سلام الله عليهم داده اند که قبل از ظهور امام زمان عجل الله فرجه جمعی ادعای پیغمبری و جمعی امامت خواهند کرد و ایشان دروغ گو و کاذبند و تصدیق ایشان نباید کرد و تکذیب ایشان را باید کرد چنان که مرحوم مجلسی علیه الرحمه روایت کرده که شصت نفر دروغ گو قبل از ظهور امام علیه السلام پیدا شوند که همگی ادعای پیغمبری کنند و دوازده علم از آل ابی طالب بلند شوند که ادعای امامت کنند و چنان که مفضل بن عمر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند بپرهیزید از بلند کردن اسم، آگاه باشید هر آینه غایب خواهد شد امام شما سال های دراز از روزگار شما تا آن که بگویند که هلاک شد به کدام وادی و چشم های مؤمنان بر او گریان شود و سرنگون شوید چنان که کشتی سرنگون شود در موج های دریا، پس نجات نخواهد یافت مگر کسی که خدا عهد او را گرفته است و نوشته است در دل او ایمان را و مؤید کرده است او را به روحی از خود و دوازده علم بلند شود که مشته باشند و تمیز ندهند هیچ يك را از دیگری. مفضل گریان شد فرمود چرا گریه می کنی؟ عرض کرد چرا گریه

نکنم و می‌فرمایید که دوازده علم بلند شود که مشتبه باشند و تمیز نتوان داد هیچ‌یک را از دیگری! مفضل می‌گوید نظر فرمود به آفتاب که در صقّه افتاده بود و فرمود می‌بینی این آفتاب را؟ عرض کردم بلی، فرمود والله امر ما واضح تر است از این آفتاب. پس عرض می‌کنم که والله امری که واضح تر است از آفتاب از برای طالب حق به غیر از ضروریات دین و مذهب چیزی نیست که باید متمسک به آن شد و امری که مشتبه می‌شود از برای غافلین چیزی نیست به غیر مخالفت کردن یکی از ضروریات و آن را دین خود قرار دادن چه جای مخالفت کردن بسیاری از آن‌ها را.

پس عرض می‌کنم که از جمله ضروریات اولیه دین اسلام است که محمد صلی الله علیه و آله پیغمبر آخر الزمان است و بعد از او پیغمبر بر حقی نخواهد آمد و هر کس بعد از او ادعای پیغمبری کند نفس ادعای او مکذب او است و مانند مسیلمه کذاب کذاب است و این مطلب در اسلام آن قدر ظاهر و هویدا بوده که اهل حلّ و عقد از سایر ادیان هم مانند یهود و نصاری و مجوس می‌دانند که ادعای خاتمیت پیغمبری را پیغمبر مسلمین داشته و می‌دانند که مسلمانان بر این عقیده بوده و هستند. پس این جماعت ادعای پیغمبری را بعد از او کردند، پس اگر مسلمانی از روی بصیرت مسلمان باشد می‌داند که نفس ادعای پیغمبری بعد از پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله دلیل کذب و بطلان او است مانند مسیلمه کذاب بر فرضی که به قدر دجال سحری بتواند اظهار کند چه جای آن که میرزا علی محمد به قدر مسیلمه کذاب هم فصیح نبود و به قدر او هم نتوانست که تخم مرغی را در سرکه نرم کند و در شیشه در تنگی داخل کند و کیوتری را پر بکند و پره‌های آن را در خلوت به آن نصب کند و آن را پرواز دهد در حضور بعضی از جهال بادیه از برای فریفتن آن‌ها و حال آن که اگر به قدر دجال هم سحری می‌توانست نشان دهد مسلمان با بصیرت می‌دانست که او بر باطل است و نفس ادعای او دلیل کذب او است.

و اما این که خود را در مقام بیان و ائمه علیهم السلام را در مقام معانی می‌دانند و خود را بیان و اهل بیان می‌نامند و بالاتر از پیغمبر و آل او صلی الله علیه و آله می‌دانند، پس باز این مطلب خلاف ضرورت دین و مذهب است که ادعا کرده‌اند و آن را دین خود قرار داده‌اند چرا که ضرورت اسلام قائم است بر این که پیغمبر صلی الله علیه و آله اول مخلوقات و اشرف کائنات و اقرب موجودات است به قرب الهی و ضرورت مذهب بر این قائم است که بلغ الله بکم اشرف محل المکرمین و اعلی منازل المقرّین و ارفع درجات المرسلین حیث لا یلحقه لاحق و لا یفوقه فائق و لا یسبقه سابق و لا یطمع فی ادراکه طامع و ایشان به خیال خام خود که هوای نفس اماره بود به طمع بالاتر از مقام ائمه علیهم السلام را ادعا کردند و از آیه شریفه افرأیت من اتخذ الهه هواه شرم نکردند و آن هوی را خدای خلق دانستند و اسم آن را بیان نام نهادند و مردم را به آن دعوت کردند و فریفتگان را اهل بیان گفتند و حال آن که هر مقامی را که بتوان از آن تعبیر آورد و هر قدر نزدیک باشد به مقام قرب، آن مقام، مقام ایشان علیهم السلام است چرا که حدیثی که در این مقامات وارد شده حدیث جابر است که اگر آن حدیث نبود این مبدعین اسمی هم از این مقامات به گوش ایشان نرسیده بود که بتوانند ادعای آن مقامات را از برای خود بکنند به طمع خام خود. و بعضی از فقرات این مطلب این است که فرمودند عليك بالبيان والمعانی و بعضی از فقرات این مطلب این است که جابر عرض کرد که الحمد لله الذی منّ علی بمعرفتکم فرمودند اوتدري ما المعرفة؟ قال لا. یعنی آیا می‌دانی که معرفت ما چیست؟ گفت نمی‌دانم. فرمودند معرفت ما اثبات توحید است اولاً پس از آن معرفت معانی است ثانیاً. پس عرض می‌کنم که از این حدیث معلوم می‌شود از برای عاقل دانا

که اثبات توحید اول معرفت ایشان علیهم السلام است و معرفت معانی تالی و ثانی مقام اول است نه آن که معرفت اول ایشان علیهم السلام مقام معانی است چنان که این مبدعین مقام اول ایشان را مقام معانی گفته‌اند و مقام اول را به خود چسبانیده‌اند و خود را مقام اثبات توحید و مقام بیان دانسته‌اند و خود را به آن نامیده‌اند و چنین طمع خامی را آن اول غاصبین هم نکرد با این که اول ظالمین بود و چون حضرت امیر صلوات الله علیه و آله به او فرمودند که در این مقامی که ایستاده‌ای از عهده آن هم برمی‌آیی؟ عرض کرد نه. فرمودند پس واگذار به کسی که از عهده آن برمی‌آید و او وعده کرد که فردا و امی گذارم و شیطان او نگذارد که وفا به وعده خود کند و این مبدعین از او بی‌حیاطر بودند که گفتند مقام او مقام اول نیست و مقام اول مقام ما است و مقام دوم مقام او بود.

باری، این عرض‌ها را گنگانه عرض کردم و آنچه بی‌پرده باید گفت این است که فرمودند نحن والله الاسماء الحسنی التي امر الله ان تدعوه بها و مقامی که بالاتر از مقام ایشان باشد نیست و خدا به ایشان گشوده ملك خود را و به ایشان بسته و بکم فتح الله و بکم یختم و هر فتحی را ایشان کرده‌اند و هر ختمی را ایشان می‌کنند و فتح ایشان فتح خدا است و ختم ایشان ختم خدا است.

باری، و اما این که در بعضی از حیل‌هایی که به کار برده‌اند و دستاویز به مسأله بدا شده‌اند که بر فرضی هم که پیغمبر صلی الله علیه و آله آخری پیغمبران بوده و این ادعا را داشته بدا شده و پیغمبران دیگر بعد از او می‌آیند، پس عرض می‌کنم که موضع بدا را این مبدعین نمی‌دانند و نیک ورد آورده‌اند لیک سوراخ دعا گم کرده‌اند و معقول و منقول نیست که خداوند عالم جلّ شأنه مبعوث کند پیغمبری را بر قومی و امر کند او را که به قوم خود برساند که او پیغمبر است بر جمیع ایشان از مرد و زن و سیاه و سفید از اهل بلاد و اهل بیابان‌ها و امر کند او را که به قوم خود برساند که بدانید که هر کس به غیر از من ادعای پیغمبری کند در هر شهری و هر بلدی و هر بیابانی و هر مکانی و هر زمانی دروغ گو و کذاب است و تکذیب او بر شما واجب و لازم است که اگر تکذیب او را نکنید ایمان به من ندارید و آن پیغمبر هم به مقتضای امر الهی این مطلب را به قوم خود برساند به طوری که همگی بفهمند و بدانند که پیغمبری به غیر از او از جانب خدا نخواهد بود، پس بعد از همه این داستان‌ها بدائی از برای خدا پیدا شود که مسیلمه کذاب پیغمبری باشد از جانب خدا از برای اهل بادیه و بیابان‌ها و کذاب نباشد و صادق باشد در ادعای پیغمبری خود و بگوید که بدا پیدا شده از برای خدا در این که پیغمبر اهل بلاد و بادیه باید يك نفر باشد. یا آن که سجاح بگوید که بدا پیدا شد از برای خدا در این که پیغمبران مردان و زنان باید يك نفر باشد و پیغمبر زن‌ها باید زن باشد و هر عاقلی می‌فهمد و می‌داند که موضع بدا در چنین مواضع نیست و هر عاقلی می‌فهمد و می‌داند که چنانچه مسیلمه کذاب کذاب بود و سجاح کذاب بود و بدائی از برای خدا پیدا نشده بود در پیغمبری آن‌ها، جماعتی هم که بعد از هزار و کسری سال بعد از پیغمبر آخرالزمان صلی الله علیه و آله ادعای پیغمبری کردند مانند مسیلمه کذاب کذابند و بدائی از برای خدا به هم نرسیده در پیغمبری آن‌ها و معقول و منقول نیست که چنین بدائی بعد از هزار سال و کسری از برای خدا پیدا شود بلکه کذب این جماعت هزار مرتبه از کذب مسیلمه کذاب و سجاح واضح‌تر و ظاهرتر است چرا که مسیلمه کذاب و سجاح در ابتدای ظهور اسلام واقع بودند و در آن زمان احتمالی می‌رود که اهل بادیه و اهل بلاد بعیده هنوز نشنیده بودند که دعوت پیغمبر آخرالزمان صلی الله علیه و آله دعوت عامه است از این جهت مسیلمه کذاب و سجاح جولانی کردند و لکن بعد از آن که ادعای امثال ایشان

گوشزد خواص و عوام شد و جنگ و جدال اهل اسلام با آن‌ها در دیار اسلام منتشر شد و راه کذب امثال آن‌ها به دست خواص و عوام آمد که بعد از پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله پیغمبری از جانب خدا نخواهد آمد و نفس این ادعا مکذب مدّعیان است و این مطلب در کتب نوشته شد حتی آن که در تواریخ ضبط شد و در مجالس و محافل و مساجد و منابر ذکر شد در تمام مدت هزار سال و کسری در هر بلدی و شهری و قریه‌ای بسی واضح است که وضوح کذب این جماعت واضح تر و ظاهر تر است از کذب مسیلمه کذاب و سجاح و امثال آن‌ها و بسی واضح است که موضع بدا در جایی است که امری را که خداوند عالم جلّ شأنه می‌خواهد تغییر دهد و به جهت مصالحی چند در ابتدای امر نمی‌رساند که من تغییر خواهم داد پس امری را به طور اجمال در اول می‌رساند و بعد از آن که مصلحت خلق در تغییر آن شد تغییر می‌دهد و در اول امر نمی‌گوید که من امر اول را تغییر نخواهم داد و هر کس ادعای به تغییر دادن کند او را تکذیب کنید مثل آن که امور منسوخه شرعیه بدائی است شرعی که اسم آن نسخ است مثل آن که عده وفات در اول تا یک سال بود و نفرموده بود که من تغییر نخواهم داد و همیشه باید عده وفات تا یک سال باشد پس چون مصلحت خلق تغییر کرد عده وفات را چهار ماه و ده روز قرار داد و بدای شرعی شد و عده یک سال منسوخ شد به خلاف امری که تصریح کرده که بدائی در آن نیست مثل پیغمبری پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله و مثل امامت ائمه طاهرین علیهم السلام و مثل فاتح بودن و خاتم بودن ایشان و مثل آن که حلال پیغمبر صلی الله علیه و آله حلال است تا روز قیامت و حرام او حرام است تا روز قیامت و شرع او باقی است تا روز قیامت و اگر در حدیثی هم هست که صاحب الامر عجل الله فرجه یأتی بشرع جدید و کتاب جدید هو علی العرب شدید بعد از آن که به علامات خاصه‌ای که هیچ بدائی در آن نیست و با معجزات واضحه ظاهره‌ای که امری مخفی نخواهد ماند ان شاء الله تعالی آن جناب ظاهر شوند و قرآنی را که حضرت امیر صلوات الله علیه و آله به خط خود نوشتند و آن را منافقان قبول نکردند پس آن را مخفی داشتند و در نزد ائمه طاهرین علیهم السلام بود و در نزد امام زمان عجل الله فرجه هست که در وقت ظهور ظاهر خواهند فرمود و در آن قرآن بسیاری از احکام شرعیه هست که در این قرآن موجود در میان مردم نیست و به جهت همان احکام بود که منافقان آن را قبول نکردند. پس چون امام زمان عجل الله فرجه آن قرآن را در میان مردم ظاهر کند و احکام شرعیه آن را جاری کند بر عرب شدید خواهد بود و کتاب جدید و شرع جدیدی خواهد بود و این مطلب دخلی ندارد به این که کسی کتابی مزخرف از هوای نفس اماره بالسوء بسازد و بگوید این است کتاب جدید و شرع جدیدی که بر عرب شدید است. و آینه این است که این کار را هر مزخرف بافی می‌تواند بکند که مزخرفاتی چند را بهم بیافد و بعضی از فقرات آیات و ادعیه و زیارات را هم به آن مخلوط کند و بگوید این است کتاب جدید موعود که در آن شرع جدید موعود است و چون عبارات آن مغلوط و نامربوط است به طوری که هر عربی می‌فهمد غلط آن را پس بر عرب شدید است. و اگر این پستاپیش آمد رونق بازار این جماعت هم از هم خواهد پاشید و دیگری هم می‌تواند کتاب مزخرفی مثل کتاب ایشان بیاورد و احکامی چند در آن درج کند بر خلاف کتاب ایشان و احکام ایشان و آن را کتاب جدید و شرع جدید نام نهد و بگوید بر عرب شدید است.

و اما این که می گویند عالم رجعت در این زمان برپا شده پس عرض می کنم که آن کسانی که فرمودند رجعتی خواهد بود که اگر ایشان فرموده بودند و به گوش این جماعت نرسیده بود ادعای قیام آن را هم نمی توانستند بکنند، آن اشخاص علامات رجعت و کیفیت آن را تعلیم پیروان خود فرموده اند چه در حضور و چه به واسطه روایات متواتره.

که از جمله آن علامات است ظهور امام زمان عجل الله فرجه فرزند امام حسن عسکری بلافصل علیه السلام با علامات خاصه که بدائی در آن نیست بدون تأویلات باطله که از هوای نفس اماره بالسوء تأویل شده. پس هشت ماه قبل از ظهور باید دجال خروج کند و اظهار کند سحری را که از اول این دنیا تا آخر، چنین سحر غریبی از هیچ ساحری اظهار نشده که به سحر خود چنان به نظر مردم بنمایاند خری را به آن بزرگی که هر قدمی از آن يك ميل راه باشد که چون سه قدم بردارد يك فرسخ راه را طی کند و علاوه بر این زمین از برای او به سحر او پیچیده شود که تمام روی زمین را در مدت هشت ماه بگردد به غیر از مکه معظمه و مدینه مشرفه. و علاوه بر این دو کوه عظیم را به سحر خود بنمایاند به مردم که در یکی انواع لذت ها و لهُو و لعب ها در آن ظاهر است و می خواهد برساند که این جا است منزل کسانی که به من بگردند و در یکی انواع الم ها و چیزهای هولناک به نظر مردم می آورد به سحر خود و می خواهد برساند که هرکس تخلف از او کند جای او در آن جا است و چنان می نمایاند به مردم به سحر خود که آن دو کوه به همراه او حرکت می کنند.

و باز از جمله علامات حتمیه، خروج سفیانی است در مدت هشت ماه قبل از ظهور در شامات بدون تأویلات باطله ای که گفته اند مراد از دجال فلان آخوند است و مراد از سفیانی آخوند دیگر، که اگر چنین تأویلات مقصود باشد باز بازار این جماعت رونقی نخواهد داشت چرا که در جمیع اعصار اهل حق در روی زمین بوده اند و در جمیع اعصار در مقابل اهل حق اهل باطلی بوده اند. پس بنابر تأویل باطل این جماعت که امام زمان یعنی اهل حق و مراد از دجال و سفیانی فلان آخوند و فلان آخوند، دیگر انتظاری از برای امام غایبی در میان نمی ماند و همیشه امام ظاهر بوده و ظاهر خواهد بود. مثل آن که انتظاری از برای خروج دجال و سفیانی در میان نمی ماند و همیشه دجال و سفیانی ظاهر بوده اند و ظاهر خواهند بود و خود این جماعت بنابر تأویل خودشان مناسب ترند که مظاهر دجال و سفیانی باشند به جهت همین ادعاهای باطله و تأویلات باطله خودشان که همه بر خلاف ضرورت اهل اسلام و ایمان است. چرا که از جمله ضروریات واضح اهل ایمان است که امام غایبی که امام دوازدهم ایشان است او فرزند بلافصل امام حسن عسکری علیه السلام است و انتظار ظهور او را می کشند با علامات خاصه که بدائی در آن ها راهبر نیست. پس بعد از آنی که او عجل الله فرجه با علامات خاصه بی بدا ظاهر شدند و زمین را پر از عدل و داد کردند بعد از آن که پر شده بود از ظلم و جور، پس بعد از مدت های مدیده از سلطنت آن بزرگوار علیه و علی آبائه الکرام السلام رجعت برپا خواهد شد بدون تأویلات باطله از هوای نفس اماره بالسوء و اهل این تأویلات باطله و ادعاهای باطله هم از جمله علامات عامه ظهور امام علیه السلام است که هزار و سیصد سال و کسری قبل از این ائمه اهل یقین علیهم السلام خبر داده اند که شصت نفر ادعای پیغمبری خواهند کرد قبل از ظهور امام علیه السلام و دوازده علم ضلالت بلند خواهد شد که هر يك شبیه دیگری است و بسی ظاهر و هویدا است که بایه ادعای پیغمبری دارند و اگر میرزا علی محمد شیرازی در پرده ادعا می کرد اگر چه در کتاب خود گفته که و لقد ارفعناك فوق مقام او ادنی و لکن کسانی که بعد از او علم ضلالت را بلند کردند

علانیه ادعای نبوت را از برای میرزا علی محمد و از برای خود کردند و مقام خود را بالاتر از مقام اول ماخلق الله بردند و مقام ایشان را مقام معانی دانستند و مقام خود را مقام بیان خیال کردند و کتاب بیانی به خیال خام خود نوشتند و اتباع خود را به اهل بیان خطاب کردند.

باری، و یکی دیگر از علامات حتمیه که بدائی در آن نیست که پیش از ظهور امام زمان عجل الله فرجه باید بشود ظهور جسدی است بی سر یا کفی یا رخساره‌ای در ماه رجب که در آفتاب ظاهر شود و صدایی از آسمان به زمین رسد سه مرتبه یکی *اللّٰهُ عَلَى الظّٰلِمِیْنَ* و دوم *اَزَقَّتِ الْاَزَقَّةُ* یا *مَعِشَرُ الْمُؤْمِنِیْنَ* و سوم *هَذَا امیر الْمُؤْمِنِیْنَ* قد کَرَّ فی هَلَاکِ الظّٰلِمِیْنَ.

و یکی از علامات حتمیه که بدائی در آن نیست ندائی است که در ماه رمضان در روز بیست و سوم از آسمان به زمین رسد به طوری که خوابیده بیدار شود و بیدار فزع کند و زن از خانه بیرون جهد در وقت طلوع صبح به اسم و نسب آن جناب عجل الله فرجه و ندا کند که آگاه باشید که حق با علی و شیعه او است و ابلیس با تلبیس در عصر همان روز ندا کند که حق با سفیانی و شیعه او است. پس اهل باطل شك کند در ندای اول.

و یکی دیگر از علامات حتمیه که باید پیش از ظهور امام زمان عجل الله فرجه ظاهر شود که بدائی در آن نیست قتل نفس زکیه است که اسم او محمد بن الحسن است که یکی از اصحاب حضرت قائم است عجل الله فرجه که آن جناب در بیست و پنجم ذی حجه او را می‌فرستد به مکه معظمه که دعوت کند ایشان را به راه راست و به او می‌فرمایند که برو به سوی مکه و بگو به اهل مکه که من فرستاده امام زمانم به سوی شما که به شما بگویم که او می‌گوید که ما اهل بیت رحمتیم و معدن رسالت و خلافت و ذریه رسول خداییم صلی الله علیه و آله و ما مظلوم و مقهوریم و از روزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از دار دنیا رحلت فرموده‌اند تا به حال حق ما را غصب کرده‌اند. پس طلب نصرت می‌کنیم از شما در احقاق حق خود. پس چون آن جوان ایشان را دعوت کند و طلب یاری نماید او را بگیرند و در میان رکن و مقام ابراهیم علیه السلام او را ذبح کنند و سر او را به شام فرستند و امام علیه السلام بعد از پانزده روز در دهم محرم ظهور کند. و تفصیلات ظهور آن جناب در کتاب‌های مفصله علمای ابرار مذکور است و در این مختصر بنای تفصیل نیست و همه مقصود به طور اختصار این است که عقلای اهل روزگار متذکر باشند که امر ظهور امام علیه السلام و امر رجعت ائمه انام علیهم السلام امر مبهمی نیست که بتوان تأویلات باطله در آن کرد چنان که بایه می‌کنند و رجعت بعد از ظهور خواهد بود و ظهور بعد از علامات حتمیه خواهد بود و در رجعت جمیع ماحضین در ایمان زنده شوند چنان که جمیع ماحضین در کفر زنده شوند و جمیع پیغمبران و اوصیای ایشان علیهم السلام از آدم گرفته تا خاتم صلی الله علیه و آله زنده شوند و جمیع پیغمبران و اوصیای ایشان نصرت کنند پیغمبر و آل او را صلی الله علیه و آله چنان که خداوند عالم جلّ شأنه عهد گرفته از ایشان در نصرت پیغمبر صلی الله علیه و آله چنان که در صریح قرآن است که می‌فرماید و اذ اخذ الله ميثاق النبیین لما آتیکم من کتاب و حکمة ثم جاءکم رسول مصدّق لما معکم لتؤمننّ به و لتنصرنّه قال ءاقررتم و اخذتم علی ذلکم اصری قالوا اقررنا قال فاشهدوا و انا معکم من الشّٰهَدِیْنَ و حاصل ترجمه این آیه شریفه این است که یاد کن آن وقتی را که گرفت خدا عهد پیغمبران را که چون عطا کردم به شما از کتاب و حکمت خود پس آمد پیغمبری که تصدیق کننده است مر آن چه را که با شما است باید البته ایمان بیاورید به او و باید البته نصرت و یاری کنید او را. گفت آیا اقرار

کردید که ایمان به او بیاورید و او را نصرت کنید و گرفتید این عهد مرا از امت‌های خود؟ گفتند اقرار کردیم. گفت خدا به ملائکه خود که شاهد باشید بر این عهد و پیمان و من با شما از شاهدین هستیم بر این پیمان. و آنچه در احادیث متواتره در تفسیر این آیه شریفه رسیده این است که پیغمبران علیهم السلام ایمان به پیغمبر آخرالزمان صلی الله علیه و آله آوردند و به امت‌های خود هم رسانیدند که باید ایمان به او داشته باشید و این است که در تورات و انجیل و سایر کتب یهود و نصاری بلکه در کتب مجوس ذکر آن جناب صلی الله علیه و آله موجود است چنان که فرموده یجدونه مکتوباً عندهم فی التوریه و الانجیل و فرموده یعرفونه کمایعرفون ابناءهم پس به حسب ظاهر همین خبر دادن پیغمبران که پیغمبر آخرالزمان به نام و نشان خواهد آمد یاری و نصرت ظاهری بود که کردند و در باطن چنان که در احادیث متواتره وارد شده در رجعت جمیع پیغمبران یاری و نصرت پیغمبر آخرالزمان صلی الله علیه و آله را خواهند کرد.

و بسی واضح است که معنی رجعت به این دنیا زنده شدن مردگان است و معنی نصرت، یاری کردن بازبان و دست و شمشیر و آلات حرب است نه تأویلات باطله اهل باطل که این دنیا همیشه بر همین نسق است که الحال هست و همیشه اهل دنیا در این دنیا مسلط خواهند بود و همیشه اهل حق در این دنیا مظلوم و مقهور خواهند بود و هرگز امام غایبی ظهور نخواهد کرد که مسلط باشد بر جمیع خلق و زمین را پر کند از عدل و داد بعد از آن که پر شده باشد از ظلم و جور و هرگز مردگان بر نخواهند گشت به این دنیا و رجعتی نخواهد بود که اهل حق مسلط باشند بر اهل باطل و اهل حق غالب و قاهر و عزیز و عظیم باشند و اهل باطل خوار و ذلیل و فقیر و حقیر باشند و از شدت گرسنگی فضلات و عذرات و قاذورات را بخورند و در این دار دنیا معذب باشند و لکن مقصود از قهر و غلبه و سلطنت اهل حق و ظهور و رجعت ایشان به این دار دنیا همین است که چون همیشه به رضای الهی عمل می‌کنند در وسعت و نعمت الهی هستند و بسا آن که آیه شریفه لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتاً بل احياء عند ربهم یرزقون را هم از برای مقصود باطل خود بخوانند چنان که مقصود از ذلت اهل باطل و خواری آن‌ها این نیست که در ظاهر خوار و ذلیل باشند و غذای آن‌ها فضلات و قاذورات باشد و لکن چون به هوای نفس اماره راه می‌روند و عمل آن‌ها از هوای نفس است نه از برای خدا و لله و فی الله، پس از فیوضات الهیه محرومند و خوار و ذلیلند و قوت و غذای آن‌ها از نجاسات و محرمات است اگر چه به حسب ظاهر قورمه چلو و باقلوا و پشمک باشد مثل آن که شراب هم می‌خورند و شراب نجس و حرام است مثل آن که فضله غیر مأکول اللحم نجس و حرام است پس قورمه چلویی هم که از مال مردم به ظلم و ستم مهیا شده مثل قاذورات نجس و حرام است و هم چنین سایر اطعمه و اشربه اهل باطل. پس ایشان همیشه اکل و شربشان از قاذورات و محرمات و نجاسات است. و بسا آن که الخبیثات للخیثین و الطیبات للطیبین را هم بخوانند و بگویند هر حرامی که به دست اهل باطل آمده خبیث و حرام و نجس و قاذور است از برای اهل باطل که خبیث و نجسند اگر چه قورمه چلو باشد و هر حلالی که اهل حق می‌خورند طیب و طاهر اگر چه سیر و پیاز باشد چنان که اهل حق طیب و طاهرند و مقصود این نیست که یک وقتی خواهد آمد که در این دار دنیا اهل حق در ناز و نعمت و قهر و غلبه باشند و اهل باطل به حسب ظاهر خوار و ذلیل باشند و قاذورات ظاهری را بخورند. و بسا آن که الذین یأکلون اموال الیتامی ظلماً انما یأکلون فی بطونهم ناراً را هم بخوانند و بگویند که چنان که اموال یتیمان به حسب ظاهر آتش نیست و در باطن آتش است در شکم ظالمین قورمه چلوی ظالمین هم به حسب ظاهر قاذورات

نیست و همیشه ظالمین مسلط خواهند بود و در ناز و نعمت خواهند بود ولیکن در باطن خوار و ذلیلند و در باطن فی بطونهم آتش می خورند و مأکول و مشروب ایشان محرّمات و قاذورات و نجاسات است .

پس عرض می کنم که هر عاقلی که متذکر باشد و غافل نباشد می فهمد که این معنی ها دخیلی به آنچه خبر داده اند معصومین علیهم السلام از حالات و کیفیات ظهور و رجعت ندارد و این معنی ها لازمه ظهور و رجعت نیست و اختصاصی به ظهور و رجعت ندارد که اگر فرض کنی که ظهور و رجعتی هم نبود این معنی ها در روز قیامت از برای اهل باطل ثابت بود و هر عاقلی که غافل نباشد می فهمد که در روز قیامت همه مردم زنده می شوند خواه ماحض الایمان باشند و خواه مستضعف باشند و خواه ماحض الکفر باشند یا نباشند و خواه در این دنیا به حد تکلیف رسیده باشند یا به حد تکلیف نرسیده مرده باشند مانند اطفال و مستضعفین و مجانین . حتی آن که در قیامت اطفالی که سقط شده اند زنده خواهند شد و حدیث شریف فائّی اباهی بکم الامم یوم القیمة و لو بالسَّقَط در میان اهل اسلام متواتر است و هر عاقلی که غافل نباشد می فهمد که زنده شدن در قیامت دخیلی به زنده شدن در دنیا ندارد چرا که در دنیا جمیع مردم زنده نمی شوند و ماحضین در ایمان و کفر زنده می شوند و اطفال و مستضعفین و مجانین زنده نمی شوند و این مطلب در صریح قرآن است که فرموده یوم نبعث من کل امة فوجاً یعنی روزی که زنده کنیم از هر امتی فوجی را و چنان که در احادیث متواتره رسیده و آن متواترات در میان شیعه به حد ضرورت رسیده که روزی که فوجی از هر امتی را زنده می کند غیر از روزی است که جمیع امت ها را زنده می کند حتی اطفال سقط شده را . پس در ظهور و رجعت است که فوجی از هر امتی زنده خواهند شد در این دنیا و آن فوج ، فوج ماحضین در ایمان و کفر خواهند بود و کفار و منافقین ماحضین در این دنیا زنده خواهند شد و خوار و ذلیل خواهند بود به طور ظاهر در این دنیا و خوراک ایشان نجاسات و قاذورات ظاهری خواهد بود که مانند خنازیر در این دنیا قوت آن ها قاذورات و نجاسات خواهد بود چنان که ماحضین در ایمان از هر امتی آن فوجی هستند که در این دنیا زنده می شوند در ظهور و در رجعت و ایشان غالب و قاهر و عزیز و عظیم و مسلط خواهند بود در این دنیا و با عمرهای طویل در این دنیا در ناز و نعمت زیست کنند به طوری که هر مؤمنی هزار اولاد از صلب خود او متولد شود غیر از اولاد اولاد او که حساب آن را خدا می داند و بعد از آن مدت های طولانی خواهند مرد و در قیامت زنده خواهند شد و هر عاقلی که غافل نباشد می داند که در قیامت مردنی نخواهد بود و این مطالب علاوه بر این که در مذهب شیعه به حد ضرورت رسیده در کتاب های مجوس هم به طور تفصیل مذکور است که بعضی از آن ها را مرحوم مجلسی علیه الرحمه در تذکرة الائمة نقل کرده و در مکاشفات یوحنا که از کتب معتبره نصاری است فی الجملة تفصیلی هست که معلوم می شود از برای شخص متبّع با انصاف که حکایت ظهور امام علیه السلام و حکایت رجعت و زنده شدن ماحضین در ایمان و کفر اختصاصی به اهل اسلام هم ندارد و معلوم می شود که پیغمبران سلف هم حکایات ظهور امام زمان عجل الله فرجه و حکایات زنده شدن مردگان را در این دنیا به امت های خود خبر داده اند که فراعنه هر امتی را در این دنیا زنده می کنند و معذب خواهند بود در این دار دنیا مانند گشتاسب و امثال او و معلوم می شود که عامه ، غافل و بی خبرند از کتب پیغمبران علیهم السلام که انکاری از رجعت دارند .

باری، انکار رجعت و زنده شدن فوجی از هر امتی در این دار دنیا انکار ضرورت مذهب شیعه است و موجب عذاب ها و ذلت و خواری های عالم رجعت است پیش از عذاب های اخروی که باید در این دنیا زنده شوند و زیست کنند مانند خنازیر که قوت آن ها قاذورات و نجاسات باشد سوای صدماتی را که از قهر و غلبه و تسلط اهل حق می بینند و لذیقتهم من العذاب الادنی دون العذاب الاکبر اشاره به همین مطالب است و همین قدرها در بطلان مذهب بابیه از برای طالب حق کافی است و زیاده بر این مناسب این مختصر نیست و ان یروه بعیداً فنحن نراه قریباً و لا حول و لا قوّة الا بالله و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله و الحمد لله .

مسأله - مؤمن کسی است که ایمان داشته باشد به جمیع آن چه از جانب خدا به واسطه حجت های او رسیده باشد اگرچه به حدّ ضرورت نرسیده باشد چه جای آن که به حد ضرورت رسیده باشد و منافق کسی است که انکار کند چیزی را که از جانب او رسیده باشد چه جای آن که انکار کند بسیاری از آن ها را و چه جای آن که آن چه را که انکار کند به حد ضرورت رسیده باشد پس انکار او موجب کفر او گردد و افتؤمنون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض را مصداق شود . چنان که از آیات و احادیث معلوم می شود و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست .

مسأله - علامت شخص مؤمن رضای او است به خدا و رسول او و سایر حجت های او و احکام ایشان صلوات الله علیهم و علامت نفاق، کراهت امری است که از جانب او است و ما کان لمؤمن و لا مؤمنة اذا قضی الله و رسوله امرأ ان ینکون لهم الخیرة من امرهم . فلا وربک لا یؤمنون حتّی یحکّموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجاً مما قضیت و یسلّموا تسلیماً و تسلیم مقدمه رضا است . چنان که از آیات و احادیث معلوم می شود و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست .

مسأله - علامت ایمان به خدا توکل بر او است و علامت نفاق، اعتماد به غیر او است . چنان که از آیات و احادیث معلوم می شود و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست .

مسأله - علامت ایمان به خدا ایمان به رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلام است و علامت کفر و نفاق ایمان نداشتن به ایشان علیهم السلام است . چنان که از آیات و احادیث معلوم می شود و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست .

مسأله - علامت ایمان به خدا اطاعت او است و علامت اطاعت او اطاعت رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلام است و علامت کفر و نفاق تخلف از ایشان است . چنان که از آیات و احادیث معلوم می شود و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست .

مسأله - علامت ایمان به خدا دوستی با او است و علامت دوستی با او دوستی و محبت با ائمه هدی علیهم السلام است و علامت کفر و نفاق بی محبتی با ایشان است چه جای بغض و عداوت با ایشان علیهم السلام . چنان که از آیات و احادیث معلوم می شود و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست .

مسأله - علامت محبت و دوستی با ائمه هدی علیهم السلام محبت و دوستی با اولیای ایشان علیهم السلام است و علامت کفر و نفاق، بی محبتی با ایشان است چه جای بغض و عداوت با ایشان و دوستی با دشمنان ایشان لاتجد قومأ یؤمنون بالله و الیوم الاخر یوادّون من حادّ الله و رسوله ولو کانوا آباءهم او ابناءهم او اخوانهم او عشیرتهم اولئک کتب فی قلوبهم الایمان و ایدهم بروح منه و یدخلهم جنّات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها رضی الله عنهم و رضوا عنه اولئک حزب الله الا انّ حزب الله هم المفلحون . چنان که از آیات و احادیث معلوم می شود و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست .

مسأله - علامت ایمان به خدا تصدیق اهل حق است و علامت کفر و نفاق، تکذیب ایشان است خصوص در صورتی که به افترای خود امر قبیحی را نسبت به ایشان دهند و حکم آن امر قبیح را در حق ایشان جاری کنند چنان که در این آخر الزمان رسم بعضی از گرگان در لباس میش است که به افترای خود بر علمای ابرار می بندند که ایشان به معاد جسمانی و معراج جسمانی قائل نیستند، یا به ایشان می بندند که غلو کرده اند و ائمه طاهرین سلام الله علیهم را خدایان خود می دانند، یا به ایشان می بندند که ایشان گفته اند که خدا تفویض کرده به ائمه طاهرین سلام الله علیهم امر خلق و رزق و موت و حیات را، یا به ایشان می بندند که ایشان مال مردم را بر خود حلال می دانند و امثال چنین مزخرفات و قبايح را که ذکر جمیع آنها موجب ملال است به ایشان می بندند و به مقتضای افتراهای خود احکام بغیر ما انزل الله خود را جاری می کنند و چنان این نوع از افتراها را به ذهن عوام الناس داخل کرده اند که عوام باور نمی کنند که آنها افتراهای محض آن گرگان است. چنان که از آیات و احادیث معلوم می شود و خلافتی در آن نیست.

مسأله - علامت ایمان به خدا این است که فقرات دعای اعتقاد، اعتقادی مؤمن باشد به خصوص این فقره که می فرماید اللهم و قد اصبحت فی یومی هذا و لا ثقة لی و لا رجاء و لا مفزع و لا ملجأ و لا ملتجأ غیر من توسلت بهم الیک و هم رسولک و آله و هم چنین باقی فقرات مقدم و مؤخر دعای اعتقاد و علامت کفر و نفاق انکار مضامین فقرات این دعا است. چنان که از آیات و احادیث معلوم می شود و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - علامت ایمان به خدا امیدواری به او است و علامت غفلت امیدواری به غیر او است. چنان که از آیات و احادیث معلوم می شود و خلافتی در آن نیست.

مسأله - علامت ایمان به خدا این است که بدانی که ماشاء الله کان و ما لم یثأ لم یکن و علامت غفلت، غفلت از این امر است. چنان که از آیات و احادیث معلوم می شود و خلافتی در آن نیست.

مسأله - علامت ایمان به خدا این است که به یقین صادق بدانی که به تو نمی رسد عافیتی یا بلایی یا نعمتی یا ابتلائی مگر به آنچه او مقدر کرده از برای تو و علامت غفلت، غفلت از این است. چنان که از آیات و احادیث معلوم می شود و خلافتی در آن نیست.

مسأله - علامت ایمان به خدا این است که او را ظالم ندانی و علامت کفر و نفاق آن است که او را ظالم بدانی و خلق را مظلوم و مجبور. چنان که از آیات و احادیث معلوم می شود و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - علامت ایمان به خدا این است که بدانی که او تفویض نکرده امر الوهیت خود را به احدی از مخلوقین و هو الذی خلقکم ثم رزقکم ثم یمیتکم ثم یحییکم هل من شرکائکم من یفعل من ذلکم من شیء سبحانه و تعالی عما یشرکون و علامت کفر و شرک و نفاق این است که احدی از مخلوقین را شریک او بدانی. چنان که از آیات و احادیث معلوم می شود و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - علامت ایمان به خدا این است که ملک الموت را شریک خدا ندانی در اماته مثل آن که قاتل کسی را شریک او نمی دانی در اماته، چنان که علامت ایمان به او این است که میکائیل را شریک او ندانی در رزق دادن مثل آن که شخص منعم و معطی خود

را شريك او نمی دانی در رزق دادن، چنان که اسرافیل را شريك او نباید بدانی در امانت و احیای خلق اگر چه او در صور می دمَد و هم چنین سایر ملائکه که در کارهای خود مشغولند و هم چنین سایر مخلوقات که در کارهای خود مشغولند شريك او نیستند در خلق کارهای خود چنان که مستقل نیستند، چنان که مجبور نیستند، چنان که تفویض نشده به ایشان با این که هر فاعلی علت فاعلیه فعل و مفعول خود هست و علامت غفلت این است که غافل باشی از این مطلب. چنان که از آیات و احادیث معلوم می شود و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - علامت ایمان به خدا این است که خدا را خدا بدانی و هر چه غیر او است و هر که غیر او است مخلوق او بدانی و قل الله خالق کل شیء را بخوانی و معتقد باشی و افمن یخلق کمن لایخلق را بخوانی و معتقد باشی و علامت جهل به او این است که او را عین خلق بدانی و «خود او است لیلی و مجنون و وامق و عذرا» را بخوانی. چنان که از آیات و احادیث معلوم می شود و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - علامت ایمان به خدا این است که چنان که ذات او را احد و واحد می دانی و شریکی از برای او قرار نمی دهی هم چنین شریکی از برای او قرار ندهی در صفات او، خواه آن صفات ذاتیه باشند مانند علیم و قدیر یا صفات اضافیه باشند مانند سمیع و بصیر یا صفات فعلیه باشند مانند معطی و مانع و معزّ و مدلّ. پس او است علیم و قدیر و سمیع و بصیر و معطی و مانع و معزّ و مدلّ و حده لا شريك له و لیس کمثله شیء. پس دانایان مثل او نیستند در دانایی که دانستن مشترك باشد در میان خدای دانا و مخلوقات دانا، و شنوندگان و بینندگان مثل او نیستند در شنیدن و دیدن که شنیدن و دیدن مشترك باشد در میان خدای سمیع و بصیر و مخلوقات شنونده و بیننده، و عطاکنندگان و مانعان مثل او نیستند در عطا و منع که عطا و منع و دادن و ندادن مشترك باشد در میان خدای معطی و مانع و مخلوقاتی که عطائی و منعی دارند چرا که آن چه در مخلوقات است از خلق او است و در او ممتنع است و آن چه را که او دارد مخلوق نیست و در مخلوقات ممتنع است و یافت نمی شود. و علامت جهل و غفلت این است که چنین ندانی و دانایی و توانایی و دیدن و شنیدن و دادن و ندادن و امثال این ها را مشترك بدانی در میان خدای سبّحانه و مخلوق مرگب. چنان که از آیات و احادیث معلوم می شود و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - آن چه در مخلوقات یافت شود از عطای خداوند عالم است جلّ شأنه و او است مالک حقیقی آن و جمیع مخلوقات مملوک حقیقی اویند و خودشان مال خودشان نیستند و مال اویند. پس از این جهت نمی توانند در مال او تصرف کنند مگر به اذن او و ماکان لهم الخیرة من امرهم و له الخلق و الامر و غافل است کسی که خود را مال خود داند و بدون اذن او در جان خود تصرفی کند چنان که غافل است کسی که مال خود را مال خود داند و بدون اذن او در آن تصرفی کند الله اذن لکم ام علی الله تفترّون. چنان که در آیات و احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - خدای جلّ شأنه است ربّ الارباب و سیّد السادات و خلیفه و جانشین های او حجت های اویند علیهم السلام پس بیعت با ایشان بیعت با خدا است و ترک بیعت با ایشان ترک بیعت با خدا است و نکث بیعت ایشان نکث بیعت خدا است چنان که اطاعت ایشان اطاعت خدا است و محبت ایشان محبت خدا است و مخالفت با ایشان مخالفت با خدا است و عداوت با ایشان عداوت با خدا است و ردّ بر ایشان ردّ بر خدا است و ایمان به ایشان ایمان به خدا است و شرک به ایشان شرک به خدا است و کفر به ایشان

کفر به خداست ان الذين يبايعونك انما يبايعون الله يد الله فوق ايديهم . من يطع الرسول فقد اطاع الله ، من اطاعكم فقد اطاع الله و کسی که خود را مملوک ایشان عليهم السلام نداند خود را مملوک خدا نداند و اقرار به مالک بودن خدا ندارد عبدك و ابن عبدك المقر بالرق والتارك للخلاف عليكم . چنان که در آیات و احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست .
مسأله -النبي اولى بالمؤمنين من انفسهم و اولى الارحام بعضهم اولى ببعض من المهاجرين و الانصار و کسی که پیغمبر و آل او را صلی الله علیه و آله اولى نداند از جان و مال خود ایمان به قرآن ندارد . چنان که در آیات و احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست .

مسأله -اتما وليكم الله و رسوله و الذين آمنوا الذين يقيمون الصلوة و يؤتون الزكوة و هم را كعون ولايت خدا در ولايت رسول خدا است و ولايت رسول خدا صلی الله علیه و آله در ولايت ائمه هدی است عليهم السلام و ولايت ایشان در ولايت دوستان ایشان است و کسی که ولايت دوستان ایشان را ندارد در ادعای دوستی ائمه عليهم السلام کاذب است و کسی که دوستی با ائمه عليهم السلام ندارد در ادعای دوستی پیغمبر صلی الله علیه و آله کاذب است و کسی که دوستی با پیغمبر صلی الله علیه و آله ندارد در ادعای دوستی با خدا کاذب است و کاذب به جز استحقاق عذاب چیزی ندارد . چنان که در آیات و احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست .

مسأله -اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولى الامر منكم ، و لاتطع منهم اثماً او كفوراً پس گناه کار و كفور از جمله اولى الامر نیستند چرا که نهی از اطاعت ایشان شده و اولى الامر معصومند که امر به اطاعت ایشان شده و ادعای عصمت را احدی از مسلمین به غیر از ائمه عليهم السلام نداشته اند چه جای اثبات آن ادعا ، بلکه در صدد اثبات کفایت غیر معصومند که مخالف است با آیه و لاتطع منهم اثماً او كفوراً . چنان که در آیات و احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله -شكر نعمت های الهی لازم است عقلاً و نقلاً . چنان که در آیات و احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله -اعظم نعمت های الهی که متت گذارده بر مؤمنین و لقد منّ الله على المؤمنين اذ بعث فيهم رسولا وجود و ظهور ائمه هدی عليهم السلام است که اولوا الامر و معصومند و بزرگ ترین شکرها شكر وجود و ظهور ایشان عليهم السلام است بر مؤمنین و بزرگ ترین کفران ها کفران وجود و ظهور ایشان است عليهم السلام . چنان که از آیات و احادیث معلوم می شود و خلافتی در آن نیست .

مسأله -هر نعمتی به مؤمن برسد و از روی صدق و یقین بگوید که اللهم انّ هذا منك و من محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله شکر آن نعمت را بجا آورده . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله -کسی که نعمت را از محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله نداند شکر نعمت را نکرده اگر چه به زبان شکر کند . چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست .

مسأله -بزرگ ترین نعمت های الهی انعام ایمان است و بزرگ ترین بلاها بلای بی دینی است و هدایت یافتن به ایمان از جانب خدا است و ماتوفیقی الا بالله ، و ما کتا لنهتدی لولا ان هدانا الله چنان که خذلان از جانب او است و الباب المبتلى به الناس ائمه طاهرینند عليهم السلام من اتاكم فقد نجى و من لم ياتکم فقد هلك و اياك الخلق اليکم و حسابهم عليكم و کسی که انکار کند

این مطلب را خذلان شده اگر چه انّ الینا یا بهم ثم انّ علینا حسابهم را در قرآن بخواند و تفسیر آن را به رأی خود کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - اشرق الارض بنور کم و فاز الفائزون بولايتکم و انکار این مطلب انکار فضائل ائمه طاهرين عليهم السلام است و انکار فضایل ایشان کفر و خذلان است اگر چه و اشرق الارض بنور ربها در قرآن خوانده شود و تفسیر به رأی شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - بلاهای دنیویّه از برای مؤمنین تحفه‌ای است از جانب خدا و گفتن مرحبا بشعار الصالحين در نزد صالحين شعار ایشان است و جزع کردن در نزد هر بلائی کار جهال است و به جز زحمتی که به خود می‌دهند حاصلی نخواهد داشت و بسا آن که مستحق عذاب الهی شوند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - از برای هر عمل صالحی جزای معینی است در نزد خدا به غیر از صبر کردن در نزد نزول بلاها که اجر آن بی حساب است و ائما یوقی الصابرون اجرهم بغير حساب. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - گریبان دریدن و صورت خراشیدن و بر سر و سینه و ران زدن و فریاد کردن و واویلا گفتن و موی سر و صورت کندن از اشدّ جزع است که ثواب مصیبت را باطل می‌کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - دریدن گریبان در مرگ پدر و برادر جایز است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - در هر حزن و اندوهی و مصیبتی گریه کردن جایز است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - به یاد آوردن مصیبت‌هایی که به ائمه طاهرين عليهم السلام رسیده مصیبت‌هایی که به شخص مؤمن می‌رسد حقیر و آسان می‌کند و موجب تسلی و آرامی می‌شود و بلاهایی که به پیغمبران و اوصیای ایشان رسید خصوص پیغمبر آخر الزمان و اوصیای او صلی الله علیه و آله از بلاهای سایر مردم بی‌نهایت شدیدتر بود و هر قدر شخص عاقل‌تر و مقرب‌تر است در نزد خدا بالای او شدیدتر و عظیم‌تر است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - شماتت کردن مسلم را در مصیبتی که به او رسیده موجب مبتلا شدن به مثل آن مصیبت خواهد شد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - اگر مؤمنی را در مشرق عالم بکشند و کسی در مغرب عالم راضی به قتل او باشد شریک در خون او است و امام زمان عجل الله فرجه خون‌خواهی از او خواهد کرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - ولا تجعل فی قلوبنا غلاً للذین آمنوا زبان حال و قال مؤمنین است. چنان که از آیات و احادیث معلوم می‌شود و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - جایز نیست راضی شدن به اذیت مؤمن چه جای اذیت کردن به او. چنان که از آیات و احادیث معلوم می‌شود و خلافی در آن نیست.

مسأله - کینه مؤمنین مانع است از قبول شدن اعمال صالحه در نزد خداوند عالم جلّ شأنه. چنان که از آیات و احادیث معلوم می‌شود و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - حسد بردن بر مؤمنین حرام است . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - اگر حسد در دل باشد و به مقتضای آن عمل نشود که ضرری به محسود برسانند با دست و زبان ، همین نگاه داشتن دست و زبان در ضرر مؤمن موجب عفو الهی است اگر چه عفو از تقصیر ، نقص و قصور را رفع نمی کند از انسان . چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست .

مسأله - وسواس قلبیه اگر مقتضای آن ها از دست و زبان ظاهر نشود امید عفو الهی در آن هست اگر چه عفو ، نقص را زایل نمی کند و نقص ، مانع است از ترقی کردن و مقرب شدن . چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست .

مسأله - از برای هر عملی که وقتی مقرر شده اول وقت رضای خداست و آخر وقت عفو خداست و عفو نیست مگر از گناه . پس تأخیر انداختن عمل از اول وقت معصیت و گناه است و تعمّد کردن در آن رفع عدالت می کند . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست .

مسأله - بدون عذری نماز را از اول وقت به تأخیر انداختن رفع عدالت می کند و تعمّد کردن بر خلاف رضای خدا معصیت و گناه است . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست .

مسأله - مسارعت کردن در هر عمل خیری موجب رضای الهی است و باعث ترقیات و رفع درجات است و کسالت و تسامح و تسویف اگر چه عفو هم شامل شود ، عفو ، نقص را زایل نکند . چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست .

مسأله - کبریا و رزای خداست و هر کس تکبر کند ، خدا او را ذلیل خواهد کرد . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - از برای خداوند عالم دو ملک است که شغل آن ها این است که هر کس تکبر کند بر مؤمنین او را ذلیل کنند و هر کس تواضع و فروتنی کند از برای مؤمنین او را عزیز کنند . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - صفت و خصلت مؤمنین این است که می فرماید اشداء علی الکفار رحماء بینهم پس ترحم بر کفار دلیل بی ایمانی یا ضعف ایمان است و ترحم نکردن بر مؤمنین دلیل بی ایمانی و ضعف ایمان است . چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست .

مسأله - یأس از رحمت الهی دلیل گمراهی است و من یقنط من رحمة ربّه الا الضالون بلکه دلیل کفر است چنان که می فرماید انه لا یأس من روح الله الا القوم الکافرون بلکه یأس از رحمت الهی از کفر بدتر است چرا که بسا کافری که مؤمن شود و مأیوس ، موفق بر ایمان نمی شود مگر از روی غفلت مأیوس باشد . چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست .

مسأله - مطمئن بودن و مضطرب نشدن از مکر الهی دلیل بی ایمانی است یا دلیل ضعف ایمان است . چنان که از آیات و احادیث معلوم می شود و خلافی در آن نیست .

مسأله - کسی که از خدا نمی ترسد خدانشناس نیست و انما یخشی الله من عباده العلماء و لیس لمن لم یخشک علم پس هر که هر چه بداند و از خدا نترسد خدا را نشناخته و هر کس از خدا بترسد عالم و عاقل و مؤمن است اگر چه درسی نخوانده باشد. چنان که از آیات و احادیث معلوم می شود و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - کسی که امید به خدا ندارد ایمان به خدا ندارد. چنان که از آیات و احادیث معلوم می شود و خلافی در آن نیست. مسأله - خوف از خدا با امید به خدا باید برابر باشد که اگر خوف کسی کم تر از امید او باشد ایمن شده از مکر خدا چنان که اگر امید او کم تر باشد از خوف او مأیوس شده از رحمت خدا. پس اگر کسی عبادت کند خدا را به قدر عبادت ثقلین، باید بترسد از خدا که مبادا او را هلاک کند و عذاب کند، و اگر کسی گناه ثقلین داشته باشد نباید مأیوس از رحمت الهی شود چرا که خدا می تواند گناهان او را بیامرزد و خدا غفور و رحیم است. چنان که از آیات و احادیث معلوم می شود و خلافی در آن نیست. مسأله - بدترین گناهان بعد از کفر و نفاق، عُجب است که گمان کند که عمل صالح او، او را نجات می دهد و عُجب عمل را باطل و فاسد می کند پس عمل صالح، عمل طالح خواهد شد و ماتوفیقی الا بالله، و لا حول و لا قوّة الا بالله، و ما کتا لنهتدی لولا ان هدانا الله، ربنا لاتنزع قلوبنا بعد اذ هدیتنا. چنان که از آیات و احادیث معلوم می شود و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که عملی بجا آورد به قصد آن که مردم ببینند یا بشنوند که کار خوبی کرده، عمل او ریا و سمعه است و ریا و سمعه شرک است به خدا اگر چه به صورت نماز و روزه بروز کرده باشد و ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلك لمن یشاء. چنان که از آیات و احادیث معلوم می شود و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که چیزی به کسی دهد و احسانی کند و متنی بر او گذارد یا او را اذیت کند با دست یا زبان، عمل او باطل و غافل است از آیه شریفه لا تبطلوا صدقاتکم بالمنّ و الاذی. چنان که در آیات و احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که منت بر خدا داشته باشد که ایمانی به او و دین او دارد، یا عبادتی از برای او بجا آورده، عمل او ضایع و باطل است و از آیه شریفه قل لاتمتوا علی اسلامکم بل الله یمنّ علیکم ان هدیکم لالیمان ان کنتم صادقین غافل یا جاهل است. چنان که در آیات و احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - طاعات اگر چه بسیار باشد به اندازه بزرگی خدا نیست و به قدری که خدا مستحق عبادت است نیست، پس یسیر و اندک است و معصیت و گناه اگر چه کم باشد بسیار و بزرگ و کثیر است چرا که مخالفت خدای عظیم، عظیم است و مضمون اقبل متی الیسیر و اعف عنّی الکثیر همین است بر فرضی که طاعات بسیار باشد و معصیت ها کم، چه جای آن که طاعات کم باشد و معصیت ها بسیار. پس احدی را طاقت آن نیست که خدا با عدل با او معامله کند ربنا عاملنا بفضلک و لاتعاملنا بعدلک یا کریم. چنان که در آیات و احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که خود را مقصّر در عبادات و طاعات الهی نداند عُجب کرده و عُجب بزرگ ترین معصیت ها است و در هر حالی خواندن این دعا لازم است اللهم لاتجعلنی من المعارین و لاتخرجنی من حدّ التقصیر. چنان که در آیات و احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - فضل و رحمت الهی که باید به آن متمسک شد و بهتر است از جمیع اعمال بدون استثناء محمد و آل او است صلی الله علیه و آله قل بفضل الله و برحمته فذلك فلیفر حوا هو خیر مما یجمعون . چنان که در آیات و احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست .

مسأله - توبه کردن از هر گناهی واجب است . چنان که در آیات و احادیث رسیده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - حقیقت توبه ، ندامت و پشیمانی و شرمساری است در دل و علامت شرمساری حقیقی ، استغفار کردن به زبان است . چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافتی در آن نیست .

مسأله - کسی که از معصیت خود نادم است و به زبان اقرار و استغفار نمی کند کشف از این می کند که ندامت او محکم نیست . چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافتی در آن نیست .

مسأله - کسی که به زبان استغفار می کند از گناه خود و در دل پشیمان نیست ، توبه او مقبول نیست سهل است که مانند استهزاء کننده است و استهزاء کردن با خدا گناهی است بزرگ تر از آن گناهی که از آن توبه می کند و توبه کردن از گناه بزرگ تر واجب تر است از سایر توبه ها . چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافتی در آن نیست .

مسأله - استغفر الله مما کره الله استغفار باید کرد از آن چه خدا به آن راضی نیست چه در گذشته ها باشد یا در آینده ها . پس شخص عارف از گناهان آینده خود توبه می کند چه جای گناهان گذشته و از جمیع گناهان گذشته و آینده خود نادم و پشیمان و شرمسار است . چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست .

مسأله - معنی پشیمانی از گناه این نیست که عود به گناهی نشود و اگر معنی پشیمانی این بود باید که بعد از آن انسان معصوم شود و حال آن که بعد از توبه نمی تواند معصوم باشد و لکن حقیقت ندامت این است که شخص هر وقت به یاد گناهی از خود بیاید شرمسار باشد چرا که می داند رضای الهی در این گناه نیست . پس ممکن است که شخص در حال اشتغال به معصیت هم از معصیت خود شرمسار و نادم باشد . مثل تشنه ای که به آب غصبی برسد پس بسا آن که آن آب را بیاشامد و در همان حال از صاحب آب شرمسار است و چون ملتفت صدور این کار از خود می شود نادم و پشیمان می گردد اگر عاقل است که چرا صبر نکردم بر تشنگی خود و آب غصبی را آشامیدم و کاش نیاشامیده بودم و این حالت عقلا است که تصور هر امر قبیحی را بکنند که از ایشان سرزده یا سر می زند بعد از این و نادم و شرمسارند ، اگر چه مردمان بی باکی ندارند از صدور امر قبیحی از ایشان پس نادم نمی شوند از کردار قبیح خود و استغفار نمی کنند اگر چه به زبان بگویند استغفر الله . چنان که این مطالب از آیات و احادیث معلوم می شود و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست .

مسأله - در احادیث وارد شده که در زمان داود علی نبینا و آله و علیه السلام خداوند عالم جلّ شأنه وحی کرد به پیغمبری که برو و به داود بگو که خدا می گوید که يك دفعه معصیت کردی تو را آمرزیدم ، بار دیگر معصیت کردی باز آمرزیدم ، اگر دفعه دیگر معصیت کنی از تو انتقام خواهم کشید و نخواهم آمرزید . پس آن پیغمبر پیغام خدا را به داود رسانید ، داود در جواب گفت که اگر بعد از این خدا مرا حفظ می کند و توفیق می دهد معصیت او را نخواهم کرد و اگر مرا حفظ نکند و توفیق ترك معصیت ندهد من بعد از این هی معصیت خواهم کرد . پس آن پیغمبر جواب داود را به خدا عرض کرد ، به او وحی شد که به داود بگو

اگر به غیر این جواب می دادی تو را از درجه پیغمبری می انداختم . باری ، این است مضمون و ماتوفیقی الا بالله . چنان که در آیات و احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست .

مسئله - ثواب اعمال نیک و اعتقادات صحیح و عقاب اعمال بد و اعتقادات باطله فواید و ثمراتی است که از آن ها به عمل می آید مثل آن که میوه های خوش گوار از اشجار طیبه به وجود می آید و میوه های خبیثه مثل حنظل از نبات حنظل به وجود می آید . هر تخمی که کشته شد از عقاید و اعمال صحیح و ثواب های آن ها همه گوارا خواهد بود و هر تخمی که کشته شد از عقاید و اعمال باطله ، عقاب های آن ها ناگوار خواهد بود و ثواب عقاید و اعمال صحیح مانند شیرینی شیرین است که تا شیرینی را نخوری کام تو شیرین نشود و عقاب عقاید و اعمال باطله مانند تلخی حنظل است که هرکس آن را خورد کام او تلخ خواهد شد . من يعمل مثقال ذرة خیراً یره و من يعمل مثقال ذرة شرّاً یره ، لیس للانسان الا ماسعی و ان سعيه سوف یری ثم یجزیه الجزاء الاوفی آن چه می کاری می دروی و آن چه را سعی کرده ای به تو خواهد رسید . چنان که از آیات و احادیث معلوم می شود و خلافی در آن نیست .

مسئله - عقاید و اعمال باطله مانند زهر کشنده هلاک می کند و عقاید و اعمال صحیح و توبه و انابه و سایر کفارات مقرره مانند پازهر است که رفع سمّیت را می کند ان الحسنات یذهبن السيئات ذلك ذکرى للذاکرین . چنان که از آیات و احادیث معلوم می شود و خلافی در آن نیست .

مسئله - انما یتقرّب الی العبد بالنوافل حتّی احبّه فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یرى به و یده الذی یبطش بها ان دعانی اجبته و ان سکت عنی ابتدأته .

لله تحت قباب الارض طائفة اخفاهم عن عیون الناس اجلالاً

فی کل عصر سلمان و ابوذر رزقنا الله لقاءهم و آمننا تحت لوائهم سیروا فیها لیالی و ایاماً آمنین و قل الحمد لله رب العالمین و لا تقل باعد بین اسفارنا لتکون من الظالمین .

مسئله - حق و اهل حق همیشه در روی زمین ظاهر و آشکارند با دلیل و برهان لیهلك من هلك عن بینة و یحیی من حی عن بینة و معقول و منقول نیست که حجت الهی بالغ و واضح و تام و کامل نباشد . چنان که از آیات و احادیث معلوم می شود و خلافی در آن نیست .

مسئله - کسانی که حق و اهل حق را در خیال واهی خود تعیین می کنند و در طلب آن برمی آیند و حق و اهل حق را مطابق آن چه در خیال واهی خود پنداشته اند نمی یابند و پیرو ایشان نمی شوند ، البته به حق و اهل حق نمی رسند با این که حجت الهی بالغ و واضح و تام و کامل است و خداوند عالم جلّ شأنه از ایشان مؤاخذه خواهد کرد که آیا حجت من بالغ و واضح و تام و کامل نبود که به شما نرسید و بر شما واضح نشد ؟ چنان که از آیات و احادیث معلوم می شود و خلافی در آن نیست .

مسئله - حجت الهی بر جمیع مکلفین تمام است و جمیع اهل باطل که تصدیق نمی کنند و به خیال واهی خود به راهی می روند و به خیال خود در آن مذهب مطمئن و ساکنند و اضطرابی ندارند مانند کسانی هستند که از دور سرابی را ببینند و آن را آب گمان کنند و بگویند ما به رأی العین آب را می بینیم و به مقام مشاهده و کشف رسیده ایم در مذهب خود و بسا آن که به جرأت قسم یاد

کنند که ما آب را مشاهده می کنیم حتی اذاجاء لم یجدہ شیئاً و وقت رسیده به مکان سراب ، وقت مرگ ایشان است الناس نیام اذا ماتوا انتبهوا . چنان که نوع این مطلب مطابق عقل و نقل تمام اهل ادیان است و خلافتی در نوع این مطلب نیست .

مسأله - همه ادیان مختلفه حق نیست و همه آن ها باطل نیست به اتفاق عقل و نقل تمام ادیان در نوع این مطلب و خلافتی که محل اعتنای اهل ادیان است در آن نیست مگر آن که بعضی که از اهل هیچ دینی نیستند همه ادیان مختلفه را حق می دانند و می گویند :

چون ز بی رنگی اسیر رنگ شد موسی با موسی در جنگ شد

چون به بی رنگی رسی کان داشتی موسی و فرعون دارند آشتی

و بعضی دیگر که از اهل هیچ يك از ادیان نیستند در مقابل این جماعت همه ادیان مختلفه را باطل می دانند و می گویند :

كلما فی الكون وهم او خیال او عكوس فی المرایا او ظلال

و چیزی که مخالف عقل و نقل تمام اهل ادیان است محل اعتنای ایشان نخواهد بود .

مسأله - ائمت پیغمبر صلی الله علیه و آله به هفتاد و سه فرقه متفرق می شوند و هفتاد و دو فرقه ایشان از اهل جهنم و آتشند و يك فرقه ایشان از اهل نجات و اهل بهشتند . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - هر يك از هفتاد و دو فرقه هالکه چیز واضحی را که پیغمبر صلی الله علیه و آله از جانب دیان الدین آورده انکار کرده اند و از پیش خود چیزی را زیاد کرده اند یا چیزی را کم کرده اند و آن يك فرقه ناجیه اقرار به جمیع آن چه پیغمبر صلی الله علیه و آله از جانب خدا آورده دارند با اعتقاد قلب مطابق اقرارشان . چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافتی در آن نیست .

مسأله - اهل حق همیشه به محکّمات آیات و احادیث متمسک می شوند و اهل باطل همیشه به متشابهات آیات و احادیث متمسک می شوند و همه قرآن می خوانند و غافل متحیر می شود و اما الذین فی قلوبهم زیغ فیّتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تأویله و ما یعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم یقولون آمنا به کلّ من عند ربنا . چنان که از آیات و احادیث معلوم می شود و خلافتی در آن نیست .

مسأله - هرکس خلاف یکی از ضروریات دین و مذهب را دین و مذهب خود قرار دهد داخل یکی از فرقه های هفتاد و دو گانه خواهد بود و از فرقه ناجیه خارج است و هالک و مخلد در آتش . چنان که از آیات و احادیث معلوم می شود و خلافتی در آن نیست .

مسأله - هرکس خلاف یکی از چیزهایی که حجج الهی علیهم السلام قرار داده اند دین خود قرار دهد از جمله یکی از هفتاد و دو فرقه است و از فرقه ناجیه خارج است و هالک و مخلد در آتش اگر چه آن چه را که خلاف کرده به حد ضرورت نرسیده باشد و لکن خود او می داند که خلاف قرار داد ایشان را دین خود قرار داده . چنان که از آیات و احادیث معلوم می شود و خلافتی در آن نیست .

مسأله - هرکس شك در حقیّت اهل حق و فرقه ناجیه داشته باشد داخل در فرقه های هفتاد و دو گانه خواهد بود و از فرقه ناجیه خارج است و مخلد در آتش مگر آن که مستضعف باشد . چنان که از آیات و احادیث معلوم می شود و خلافتی در آن نیست .

مسأله - هرکس شك در باطل بودن اهل باطل و باطل بودن هفتاد و دو فرقه داشته باشد داخل در یکی از طوایف باطله است و از

فرقه ناجیه خارج است و مخلد در آتش مگر آن که مستضعف باشد. چنان که از آیات و احادیث معلوم می شود و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مآل حال مستضعفین در تحت مشیت الهی است تا آن که از استضعاف بیرون آیند و در نار فلق امتحان شوند و دانسته و فهمیده یا داخل فرقه ناجیه شوند و نجات یابند یا دانسته و فهمیده داخل نار فلق نشوند و داخل فرقه های باطله شوند و هلاک گردند و داخل جهنم شوند. چنان که از آیات و احادیث معلوم می شود و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که ادعا کند که او به جد و جهد خود اجتهاد کرده و فرقه ناجیه را باطل دانسته و یکی از سایر طوائف باطله را حق دانسته از فرقه ناجیه خارج است و داخل در یکی از طوایف باطله است و حجت الهی بر او قائم است در ترك مذهب حق و اختیار مذهب باطل چرا که امر الهی بالغ و واضح و تام و کامل است و من یتبع غیر سبیل المؤمنین نوّله ماتوّلّی و نصله جهنم و ساءت مصیرا و الذین جاهدوا فینا لنهذبّهم سبلنا. چنان که از آیات و احادیث معلوم می شود و خلافتی در آن نیست مگر در نزد اهل خلاف.

مسئله - دوستی اهل حق و فرقه ناجیه واجب است اگر چه از اهل معصیت باشند چه جای آن که اهل طاعت باشند و چه جای آن که از عدول مؤمنین باشند و چه جای آن که از علما و حکما باشند و دشمنی کردن با ایشان به جهت دینشان حرام است اگر چه از اهل معصیت باشند چه جای آن که ظاهر الصلاح باشند و چه جای آن که از عدول مؤمنین باشند و چه جای آن که از فقها و علما و حکما باشند المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض. چنان که از آیات و احادیث معلوم می شود و خلافتی در آن نیست.

مسئله - دشمنی با اهل باطل واجب است و دوستی با ایشان حرام است لا تجد قوماً يؤمنون بالله والیوم الآخر یؤادّون من حادّ الله و رسوله و لو كانوا آباءهم او ابناءهم او اخوانهم او عشیرتهم ، و من یتولّهم منکم فانه منهم. چنان که از آیات و احادیث معلوم می شود و خلافتی در آن نیست.

مسئله - طلب مغفرت از برای مؤمنین و مؤمنات و مسلمین و مسلمات از افضل عبادات است. چنان که از آیات و احادیث معلوم می شود و خلافتی در آن نیست.

مسئله - طلب مغفرت از برای اهل باطل حرام است و ما کان للنبی و الذین آمنوا ان یتستغفروا للمشرکین ولو كانوا اولی قریبی و ما کان استغفار ابراهیم لابیہ الا عن موعده وعدھا ایه فلما تبیین له انه عدوّ لله تبرّء منه. چنان که از آیات و احادیث معلوم می شود و خلافتی در آن نیست.

مسئله - آنچه در عالم است بسائط و جمادات و نباتات و حیوانات و اناسی از کفار و منافقین و مستضعفین و مسلمین و مؤمنین هستند و علّت غائیبه از خلقت جمیع مخلوقات وجود مؤمنین است ربّنا ما خلقت هذا باطلاً پس احسان به مؤمنین و اخوان دینی افضل از احسان به جمیع مخلوقات است. پس ادای حقوق اخوان مؤمنین از جمیع مبرّات بهتر است و تکاھل و تسامح در ادای حقوق ایشان از جمیع گناهان عظیم تر است. چنان که از آیات و احادیث معلوم می شود و خلافتی در آن نیست.

مسئله - تقیّه کردن در محل تقیّه از اوجب واجبات است. چنان که از آیات و احادیث معلوم می شود و خلافتی در آن نیست.

مسئله - ترك تقیّه در محل تقیّه از بدترین گناهان است. چنان که از آیات و احادیث معلوم می شود و خلافتی در آن نیست.

مسأله - محل تقیه جایی است که اگر امری از امور دین و مذهب را یا غیر آن را اظهار کنی، مال و جان تو در هدر باشد، یا مال و جان یکی از برادران دینی در هدر باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - گناه ترك تقیه بسا آن که موجب این شود که تارك تقیه يك سال محبوس شود یا بیشتر. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - تقیه کردن در جایی که مال و جان در هدر نیست علامت نفاق است و نفاق از کفر بدتر است. چنان که از آیات و احادیث معلوم می شود و خلافتی در آن نیست.

مسأله - فاش کردن اسرار آل محمد صلی الله علیه و آله در جایی که مال و جان به هدر رود حرام است و من اذاع سرنا کمن قتلنا قتل عمد و گناه فاش کردن اسرار ایشان علیهم السلام بسا آن که موجب این شود که فاش کننده بچشد حرارت حدید را و کشته شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - پوشانیدن اسرار آل محمد صلی الله علیه و آله در جایی که مال و جان در هدر نیست علامت نفاق است و نفاق از کفر بدتر است. چنان که از آیات و احادیث معلوم می شود و خلافتی در آن نیست.

مسأله - من لاثق بالاعمال و ان زکت و لا اراها منجیة لی و ان صلحت الّا بولایته و الا یتمام به و الاقرار بفضائله و القبول من حملتها و التسليم لرواتها پس عداوت کردن با حاملان فضایل اهل بیت علیهم السلام و تسلیم نکردن از برای راویان فضایل ایشان علامت نفاق است و نفاق از کفر بدتر است ان المنافقین فی الدرك الاسفل من النار. چنان که از آیات و احادیث معلوم می شود و خلافتی در آن نیست.

مسأله - حب الدنيا رأس کل خطیئة و در دل علمای بر حق هیچ حب دنیا نیست الدنيا جيفة و طالبها کلاب و کلاب، هادیان خلق نتوانند بود. چنان که از آیات و احادیث معلوم می شود و خلافتی در آن نیست.

مسأله - ملعون ملعون من یتراأس ملعون ملعون من وجد حبّ الریاسة فی قلبه و علمای بر حق در دل ایشان حب ریاست نیست چه جای آن که اظهار ریاست کنند. چنان که از آیات و احادیث معلوم می شود و خلافتی در آن نیست.

مسأله - انّ لنا فی کلّ خلف عدولا ینفون عن دیننا تحریف الغالین و انتحال المبطلین و تأویل الجاهلین پس در هر زمانی عدولی چند از علما هستند که ائمه علیهم السلام خبر داده اند از عدالت و علم ایشان که نفی می کنند از دین تحریف غالین را و پرده پرده پوشان را می درند و واضح می کنند امر گرگان در لباس میش را و اظهار می کنند تأویلات جاهلانه جاهلین را به طوری که مکلفین بطلان آن ها را بفهمند و چیزی که همه مکلفین می فهمند ضروریات دین اسلام و ایمان است. پس آن عدول خلاف اهل باطل را واضح می کنند از برای همه مکلفین که مخالف است با ضروریات دین و مذهب تا حجت الهی بر ایشان تمام باشد و مغرور نشوند به این که غالین و مبطلین و مأولین مردمانی هستند صاحبان عصا و عبا و کتاب و خطاب و از این قبیل احادیث دلالت می کند که در هر زمانی چنان که عدول نافین در میان مردمند غالین و منتحلین و مأولین هم در هر زمانی هستند. چنان که از آیات و احادیث معلوم می شود و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسانی که ادّعی تَدین می کنند در هر ملتی همه صاحبان عصا و عبا و کتاب و خطابند مثل آن که علمای یهود در میان یهود بر سبک احبار و علمای یهود رفتار می کنند، و علمای نصاری در میان ایشان بر سبک رهبانان حرکت می کنند، و علمای مجوس در میان ایشان بر سبک مؤبدان و هیربدان راه می روند، و علمای عامّه در میان ایشان بر سبک اسلام رفتار می کنند و همه ایشان کتابها دارند و مواظظ و نصایح دارند و اسمی از خدا و رسولشان می برند و به دین خودشان دعوت می کنند. پس عوام الناس نباید مغرور شوند که ایشان علما هستند و ماها عوام و جهال هستیم و جاهل را با عالم بحثی نیست. پس باید عوام الناس متذکّر باشند که حجت الهی بر همه مکلفین تمام است و خداوند عالم جلّ شأنه تکلیف کرده عوام الناس را که حق را از باطل تمیز دهند و پیروی حق و اهل حق را بکنند و پیروی باطل و اهل باطل را نکنند و باید متذکّر باشند که امری را که خدا تکلیف ایشان قرار داده آن امر را به ایشان رسانیده و امر او بالغ است و می توانند آن امر را به طور یقین بفهمند. پس باید متذکّر باشند که نباید تقلید کنند شخصی را که تکفیر می کند شخصی را بدون دلیل چنان که نباید که تقلید کنند شخص دوم را در تکفیر شخص اول بدون دلیلی که بفهمند و این مطلب که عرض شد محل لغزش بسیاری از عوام الناس است و غافلند که نباید بدون دلیل تقلید کنند شخصی را در تکفیر شخصی دیگر و گمان می کنند که چنان که در مسأله شک و سهو و حلال و حرام تقلید می کنیم شخصی را و دلیل و برهان مسأله را نمی دانیم به همین طور چون دیدیم شخص مجتهدی را که تکفیر کرد عالمی از علما را، تقلید او را می کنیم و دلیل و برهان او را نمی دانیم و نمی فهمیم و غافلند که در چنین موضعی نمی توان تقلید کرد بدون تحقیق چرا که شخص مقابل هم تکفیر می کند شخص اول را. پس اگر تقلید کردن هر دو جایز است بدون تحقیق، باید تقلید از هیچ يك نکرد چرا که هر يك منع می کنند عوام الناس را از تقلید دیگری. پس باید شخص ثالثی را پیدا کرد که تقلید از او کنیم پس چون بر سر شخص ثالث آمديم باز همان ماجرا برپا است چرا که شخص ثالث یا تصدیق هر دو را دارد پس باید تکذیب هر دو را بکند یا تصدیق از یکی دارد و تکذیب از دیگری می کند پس اگر تصدیق و تکذیب او از روی هوای نفس خود او است و عوام الناس راه تصدیق و تکذیب او را نمی توانند بفهمند پس مثل آن که در دو شخص اول متحیر بودند الحال در میان سه شخص متحیر می مانند و هم چنین هر گاه شخص چهارمی به دست آورند همین ماجرا برپا خواهد بود و هم چنین شخص پنجم و بیشتر و این رشته سری دراز دارد.

پس عوام الناس باید متذکّر باشند که حجت الهی تمام است و به ایشان رسیده و آن حجتی که به ایشان رسیده ضروریات دین و مذهب است که در آنها احتیاج به تقلید کسی ندارند مثل حرمت نکاح مادر و خواهر و دختر و عمّه و خاله از برای ایشان. و هم چنین است سایر ضروریات دین و مذهب که به عوام الناس رسیده که به آنها حجت الهی بر ایشان تمام شده که احتیاجی به تقلید کردن کسی ندارد مثل آن که می دانند که مال کسی بر دیگری حرام است مگر به اذن او، و زن کسی بر دیگری حرام است و خمر حرام است و گوشت مردار حرام است و گوشت سگ و خنزیر حرام است و به همین طور عوام الناس سایر ضروریات دین و مذهب را می دانند چنان که می دانند دروغ گفتن حرام است و دروغ بستن و افترا به کسی بستن حرام است. پس باید متذکّر باشند که ضروریات دین و مذهب حجت های الهی است که جمیع مکلفین باید موافق آنها رفتار کنند از حکما و علما و فقها و صلحا و عوام الناس از مرد و زن. پس باید متذکّر باشند که نه آن است که نکاح مادر و خواهر و دختر و امثال آنها

همان بر عوام الناس حرام است لکن اگر کسی ملّا باشد و کتابی بتواند بخواند یا بنویسد نکاح مادر و خواهر از برای او جایز است. و باید متذکر باشند که جمیع ضروریات دین و مذهب به همین طور است پس چنان که دروغ گفتن بر عوام الناس حرام است بر حکما و علما هم حرام است و چنان که تهمت به کسی زدن و افترا به کسی بستن بر عوام الناس حرام است بر حکما و علما هم حرام است، بلکه عذاب علما اگر معصیت کنند شدیدتر است از عذاب عوام الناس و گند بدن علمایی که در جهنم معذبند آن قدر متعفن است که اهل جهنم از عوام الناس از استشمام آن متأذی می شوند به طوری که عذاب خودشان سهل تر است از برای ایشان از بوییدن گند عالم تارك علم خود و در این مطلب هیچ خلافتی در میان نیست. پس عوام الناس باید متمسك شوند به ضروریات دین و مذهب که به ایشان رسیده و بسنجند به آن ترازوی عدل و میزان مستقیم معصوم مطهر، اهل حق و اهل باطل را. پس هرکس با آن قسطاس مستقیم موافق و مطابق آمد باید بداند که او بر حق است و هرکس مخالف شد و با آن موافق نیامد باید بداند که او بر باطل است.

و باید متذکر باشند که حق و اهل حق همیشه در روی زمین بوده اند و خواهند بود و آسمان و زمین زایل شوند و حق و اهل حق باقی خواهند بود و همیشه حق و اهل حق موافق و مطابق بوده اند با ضروریات دین و مذهبی که از جانب خداوند عالم جلّ شأنه در روی زمین قرار داده و همیشه موافق و مطابق آن ها خواهند بود. و باید متذکر باشند که همیشه اهل باطل مخالف یکی یا دوئی یا بیشتر از ضروریات دین و مذهبی که از جانب خداوند عالم جلّ شأنه در روی زمین برقرار شده بوده اند و همیشه مخالف خواهند بود و همیشه حجت الهی بر جمیع مکلفین از مرد و زن و عالم و عامی تمام بوده و تمام خواهد بود ربنا ما خلقت هذا باطلاً و باید متذکر باشند که اگر موازین و ترازوهای قسط و عدل ضروریات دین و مذهب را از دست بدهند و اعتنا به آن ها نکنند، ترك کرده اند جهاد اکبر را و تارك جهاد اکبر بدتر است از تارك جهاد اصغر و خلافتی در آن نیست.

و باید متذکر باشند که عدد بسیار دلیل حقیّت نیست چنان که مال و منال دنیوی دلیل حقیّت نیست و لا یغرنک تقلّب الذین کفروافی البلاد قلیل ثم مأویهم جهنم و بش المهاد پس باید متذکر باشند که در همین اسلام هفتاد و سه فرقه موجودند و هفتاد و دو فرقه از اهل باطلند و يك فرقه ناجیه است چه جای سایر فرقه ها که خارج از اسلامند و در میان همه ایشان سلاطین و حکام و اغنیا و دولت ها و ثروت ها یافت می شود و در میان همه ایشان مؤبدان و هیربدان و احبار و رهبانان و کشیشان و صاحبان کتاب و خطاب یافت می شود. و باید متذکر باشند که علمای عامه در میان اهل اسلام بیشتر بوده و بیشترند از علمای خاصه و در فقه و اصول و تفسیر و سایر علوم از نحو و صرف و معانی بیان و سایر علوم آن قدر تصنیف و تألیف دارند که در میان علمای خاصه آن کتاب ها متداول است. پس اگر عدد زیاد دلیل حقیّت باشد روزی که پیغمبر صلی الله علیه و آله رحلت فرمود جمیع مسلمانان اجتماع کردند بر انزوای حضرت امیر المؤمنین علیه و آله صلوات المصلین و مساجد و منابر و احکام شرع و عرف جمیعاً دائرمدار غیر اهل حق بود و اهل حق تابع ایشان بودند و تقیه بود حکم ایشان و واجب بود بر ایشان که تقیه کنند چرا که بسیاری جمعیت ایشان و کمی عدد اهل حق اقتضای تقیه داشت و به طوری عدد اهل حق کم بود که حضرت امیر صلوات الله علیه به هفت نفر راضی شد که نصرت او کنند و یافت نشد و حق دائرمدار خود آن جناب و آن قلیلی که به هفت نفر

نرسیده بودند بود و خلافی در آن نیست و حدیث شریف المؤمن قليل المؤمن قليل المؤمن اقل من الکبریت الاحمر و هل رأى احدکم الکبریت الاحمر در محل قبول جمیع اهل حق است.

باری، پس عوام الناس بلکه هر غافل باید متذکر باشد که همیشه اهل حق متمسک به ضروریات دین و مذهب بوده اند و خواهند بود و همیشه اهل باطل تخلف از یکی از ضروریات و بیشتر کرده اند و خواهند کرد و عوام الناس معذور نیستند در تخلفشان از اهل حق و پیروی اهل باطل چرا که ضروریات دین و مذهب را می دانند و موافق و مخالف آن ها را می توانند بفهمند مثل آن که می دانند دروغ گفتن و دروغ بستن و تهمت و بهتان و افترای به مسلم مؤمنی بستن حرام است و به رأی العین می بینند که اهل حق اذان می گویند و داد می زنند که اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله و اشهد ان علیاً امیر المؤمنین و الائمه من ولده اولیاء الله در وقت هر نمازی در هر شبانه روزی و باین حال معاندین به افترای خود می گویند که اهل حق، ائمه علیهم السلام را خدایان خود می دانند و کدام بهتان و افترا از این واضح تر است که عوام الناس نتوانند تمیز دهند که بهتان و افترا است. و هم چنین در جمیع نمازهای واجبی و سنتی می بینند و می شنوند که اهل حق در تشهد خود می خوانند که اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمداً عبده و رسوله پس باید متذکر شوند که اگر این شهادت معتبر نباشد در توحید اهل حق و این که ائمه طاهرین علیهم صلوات المصلین را خدایان خود نمی دانند پس شهادت غیر ایشان چگونه معتبر شده و چگونه است که از معاندین اهل حق قبول می کنند افترای ایشان را در حق اهل حق که ائمه را خدایان خود می دانند و قبول نمی کنند از خود اهل حق که در هر شبانه روزی چندین مرتبه فریاد می زنند به وحدت الهی و تعدد ائمه علیهم السلام و این که ایشان امامان و پیشوایان خلقند نه خدایان.

و هم چنین از جمله افتراهای معاندین حق بر اهل حق این است که معاد را جسمانی نمی دانند و معراج پیغمبر صلی الله علیه و آله را جسمانی نمی دانند و حال آن که هرکس به کتاب های اهل حق رجوع کند می بیند که معاد و معراج را جسمانی می دانند و منکر معاد و معراج جسمانی را لعن می کنند و ایشان را مخلّد در آتش جهنم می دانند و کفایت می کند در افتراهایی که به اهل حق بسته اند رساله موسومه به «سی فصل» که مشتمل است بر سی افترای واضح و جواب از آن ها و رساله «نعل حاضر» و رساله موسومه به «اجتناب» و غیر آن ها که هر غافل به آن ها رجوع کند افتراهای واضح اهل عناد را می بیند علاوه بر کتاب «دلیل المتحیرین» و کتاب «هدایة الطالبین» و غیر آن ها که هرکس طالب نجات خود است بعد از رجوع کردن به آن ها تحیری از برای او باقی نخواهد ماند و هرکس طالب هلاک خود است به راه خود خواهد رفت فماتغنی الایات و النذر عن قوم لا يؤمنون.

واری القلوب عن المحجة فی عمی

علم المحجة واضح لمریده

موجوده و لقد عجبت لمن نجی

و لقد عجبت لهالك و نجاته

مسأله - کسی که ایمان دارد به خدا و روز جزا پس نباید بنشیند در مجلسی که در آن مجلس نقصی از برای یکی از ائمه طاهرین علیهم السلام ذکر می کنند یا عیبی را در آن مجلس از برای مؤمنی می گویند. چنان که در آیات و احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که بنشیند با کسی که عیبی و نقصی را نسبت می دهد به ائمه طاهرين عليهم السلام یا مدح می کند دشمنی از ایشان را، یا نیکی می کند با کسی که قطع کرده و بریده از ایشان و پیروی ایشان نکرده، یا قطع می کند و معاشرت نمی کند با کسی که وصل کرده خود را به ایشان و پیروی کرده ایشان را، یا دوستی می کند با کسی که با ایشان دشمنی می کند، یا دشمنی می کند با کسی که با ایشان دوستی می کند پس کافر است به آن کسی که نازل کرده سبع مثانی و قرآن عظیم را. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که با اهل شك و ریب می نشیند خود او هم از جمله ایشان است. چنان که در آیات و احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که از روی اختیار نظر کند به امر منکری، دوست داشته که معصیت کنند خدا را و کسی که دوست دارد که معصیت کنند خدا را پس به تحقیق که با خدا دشمنی کرده و کسی که دوست دارد که ظالمین در روی زمین باقی باشند پس دوست داشته که معصیت کنند خدا را. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هر گاه دیدید که بدعتی در دین و مذهب پیدا شد پس باید که اظهار براءت و بیزاری کنید از اهل آن و باید بسیار سب کنید و دشنام دهید به اهل آن و باید عیب ایشان را اظهار کنید و بد به ایشان بگویید و با دلیل و برهان الهی رد کنید بر ایشان به طوری که نتوانند اثبات بدعت خود را بکنند و بترسند اظهار کنند آن را تا قطع طمع کنند از فساد کردن در اسلام و باید بترسانید مردم را از پیروی ایشان و یاد گرفتن از ایشان و به این عمل نوشته می شود از برای شما حسنات و بلند می شود درجات به آن واسطه در آخرت. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - چون ظاهر شد در دین پیغمبر صلی الله علیه و آله بدعتی پس باید اظهار کند عالم علم خود را و اظهار کند بدعت اهل بدعت را و کسی که بتواند اظهار بدعت ایشان را بکند و اظهار نکند بر او است لعنت خدا. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که برود به نزد صاحب بدعتی و تعظیم کند او را، پس به تحقیق که سعی کرده در خرابی اسلام. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هر بدعتی ضلالت است و هر ضلالتی راه آن به سوی آتش جهنم است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هر چیزی که از دین است خارج از دین کنند و هر چیزی که از دین نیست داخل دین کنند بدعت است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - ادنای نصب و عداوت با خدا و رسول و ائمه طاهرين عليهم السلام این است که کسی چیز تازه ای اختراع کند در دین و دوستی کند با کسی که موافق با او است و دشمنی کند با کسی که مخالف با او است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

خاتمه در فعل معروف و امر به معروف و نهی از منکر است و در آن چند مسأله است:

مسئله - علامت ایمان مؤمن سه چیز است: اول آن که بشناسد خدای خود را. دوم آن که بشناسد کسی را که دوستی با او کند در راه خدا. سوم آن که بشناسد کسی را که دشمنی کند با او در راه خدا. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - رسول خدا صلی الله علیه و آله به شخصی فرمودند که دوستی کن فی الله و دشمنی کن فی الله پس به دوستی که دوستی با خدا ممکن نیست مگر به همین و نخواهد چشید کسی طعم ایمان را اگر چه بسیار باشد نماز و روزه او تا آن که چنین باشد. آن شخص عرض کرد پس چگونه بدانم که دوستی فی الله کرده‌ام و دشمنی فی الله کرده‌ام؟ پس اشاره فرمودند به سوی حضرت امیر صلوات الله علیه و آله پس فرمودند دوست این دوست خدا است پس دوستی کن با او و دشمن این دشمن خدا است پس دشمنی کن با او. دوستی کن با دوست این اگر چه کشنده پدر و اولاد تو باشد و دشمنی کن با دشمن این اگر چه آن دشمن پدر و اولاد تو باشند و دوستی با شیعیان ائمه طاهرین علیهم السلام دوستی با ایشان است و دشمنی با شیعیان ایشان دشمنی با ایشان علیهم السلام است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - محبوب ترین مردم در نزد خدا کسی است که دوست دارد معروف را و دوست دارد عمل کردن به آن را. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - اول کسانی که داخل بهشت می شوند کسانی هستند که امر به معروف می کنند و اول کسانی که داخل جهنم می شوند کسانی هستند که امر به منکر می کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - معروف را باید دانست که امر به آن کنند چنان که منکر را باید دانست تا نهی از آن کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مردم مختلفند در دانستن معروف و منکر و هر يك به قدر دانش خود باید امر به معروف و نهی از منکر کنند. پس عوام الناس هم در خانه خود باید امر به معروف و نهی از منکر کنند و اهل و عیال خود را امر به نماز و روزه و امثال آن کنند و نهی از ترك آن ها و خوردن حرام و شراب کنند و آیه مبارکه قوا انفسکم و اهلیکم ناراً شامل ایشان هم هست. و هم چنین در هر موضعی که بتوانند و از ایشان بشنوند باید امر به معروف و نهی از منکر کنند چرا که احکام شرعیه که به حد ضرورت رسیده اغلب ایشان می دانند. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافتی در آن نیست.

مسئله - در اموری که احکام آن به حد ضرورت رسیده هر کس خلاف کند واجب است بر مردم که او را منع کنند پس اگر عوام الناس خلاف کنند باید علماً ایشان را منع کنند و اگر علماً خلاف کنند باید عوام الناس ایشان را منع کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هر گاه کسی معصیت کند و کسی دیگر بتواند او را منع کند و منع نکند، در عقوبت و عذاب، هر دو شریکند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هر گاه کسی معصیت کند و کسی دیگر در دل خود راضی باشد به معصیت او، هر دو شریکند در عقوبت و عذاب آن معصیت. حتی آن که اگر در مشرق عالم کسی را بکشند و در مغرب عالم کسی راضی باشد به کشتن او، شریک است در خون او و حکم این شراکت در همین دنیا هم جاری خواهد شد ان شاء الله چه جای آخرت و حضرت قائم عجل الله فرجه به

خوان خواهی حضرت سیدالشهداء علیه السلام قیام خواهد نمود و هرکس به شهادت او راضی است خواهد کشت بلکه هر مؤمنی را که کشته باشند هرکس راضی به قتل او است در آن وقت خواهد کشت و از این جهت در زیارت عاشورا در يك فقره می فرماید فاسأل الله الذی اکرم مقامک و اکرمنی بک ان یرزقنی طلب ثارک مع امام منصور من اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله و در فقره دیگر می فرماید و اسأله ان یبلغنی المقام المحمود الذی لکم عند الله و ان یرزقنی طلب ثاری مع امام مهدی ظاهر ناطق منکم پس هر مؤمنی را که از آباء و اجداد زیارت کننده کشته اند هرکس راضی است خواهند کشت و بسا آن که هزار کس و بیشتر راضی باشند و همه را به قتل رسانند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست مگر از روی غفلت. مسأله - امر به معروف و نهی از منکر باید کرد با دست و زبان و دل، پس اگر با دست نشد با زبان و اگر با زبان هم نشد و نخواهند شنید در دل باید انکار داشت از معصیت. حتی آن که اگر کسی انکار معصیت خود را در دل خود نداشته باشد مثل کسی است که اصرار بر معصیت دارد و تکرار می کند اگر چه با جوارح خود نکند و با زبان توبه کند که توبه او هم استهزایی است و گناه تازه ای است. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافتی در آن نیست مگر از روی غفلت.

مسأله - شرط امر به معروف دانستن معروف است و شرط نهی از منکر دانستن منکر است. پس هر امری که معروف بودن و منکر بودن آن بر کسی معلوم نباشد نمی تواند امر به معروف و نهی از منکر کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - شرط دیگر شنیدن مردم است که اگر قبول نکنند و تسلطی هم نباشد، نباید خود را به زحمت بی فایده انداخت. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - شرط دیگر تسلط است که اگر تسلطی نباشد که بدارند مردم را به راه راست نباید فضولی کرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - شرط دیگر در صورت تسلط بالفعل، عدم فساد بعد است که اگر بعد احتمال فسادی برود نباید خود را به تهلکه انداخت. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مؤمنی که پندپذیر است و جاهلی که نمی داند، باید آن ها را امر به معروف و نهی از منکر کرد اما کسی که صاحب تسلط است و پندپذیر نیست و دانسته معصیت می کند باید او را واگذارد با خدای قهار. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسانی که دانسته و فهمیده معصیت می کنند و پندپذیر نیستند حرام است معاشرت و مجالست با آن ها مگر از روی ترس و تقیه. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که راضی به ظلم ظالمی باشد یا معین او باشد در ظلم، شریک او است در عذاب. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - حرام است ترجیح دادن رضای مخلوق را بر رضای خالق. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که راضی کند سلطانی را به کاری که غضب خدا در آن است بیرون می رود از دین خدا. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - نیست دینی از برای کسی که اطاعت می کند معصیت کاری را در عصیان. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - رضای خالق را باید ترجیح داد بر رضای مخلوق در هر حال حتی در حال تقیه، چرا که رضای خدا در تقیه است و ترك تقیه حرام است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - سر عقل بعد از ایمان، مدارای با خلق و احسان به ایشان است. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافی در آن نیست.

مسئله - اگر بخواهی بدانی که مآل حال کسی به خیر است یا به شرّ، نظر کن که اگر معروف خود را در میان مؤمنین به کار می برد بدان که مآل حال او به خیر است و اگر در میان غیر ایشان به کار می برد بدان که در آخرت نصیبی از برای او نیست. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مسرور کردن مؤمن بهترین اعمال است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که مسرور کند مؤمنی را مسرور کرده پیغمبر را صلی الله علیه و آله و کسی که مسرور کند پیغمبر صلی الله علیه و آله را مسرور کرده خدا را. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - بهترین خلق بعد از ائمه طاهرين عليهم السلام کسانی هستند که احیای امر ایشان را می کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - امر ایشان صفات مخصوصه به ایشان و فضایل ایشان است عليهم السلام که احدی با ایشان شريك نیست. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافی در آن نیست.

مسئله - عالمی که منتفع شوند به علم او در نجات خود بهتر است از هفتاد هزار عابد در نزد خدا. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که رفع کند حاجتی را از برادر مؤمن خود، خداوند عالم جلّ شأنه رفع کند صد هزار حاجت او را در آخرت. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - قضای حاجت مؤمن بهتر است از آزاد کردن هزار بنده و بهتر است از سوار کردن هزار مجاهد بر اسبها در راه خدا. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - قضای حاجت مؤمن محبوب تر است در نزد خدا از هزار حج مقبول. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که رفع کند کربی و همی را از برادر مؤمن خود رفع کند خدا حوائج دنیا و آخرت او را. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - واجب است بر مؤمن که بپوشاند معصیت‌های مؤمن را اگرچه هفتاد گناه کبیره باشد مادام که متجاهر به فسق نباشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرکس منع کند از مؤمنی چیزی را که به آن محتاج است و او بتواند رفع احتیاج او را بکند به چیزی که در نزد او است یا در نزد غیر او است، خداوند عالم جلّ شأنه و امی دارد او را در روز قیامت با روی سیاه و چشم‌های ازرق و دست‌های بسته به گردنش پس گفته می‌شود این است خیانت کننده‌ای که خیانت کرده به خدا و رسول او صلی الله علیه و آله پس امر می‌شود که او را به آتش جهنم اندازند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که حبس کند حق مؤمنی را بپایمی دارد او را خدا در روز قیامت پس تا چهل روز مردم او را سرزنش می‌کنند، پس امر می‌شود که او را به آتش جهنم اندازند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که اکرام کند مؤمنی را اکرام کرده خدا را. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که کفایت کند امر یتیمی را در نفقه و کسوه و مستغنی کند او را واجب می‌شود برای او بهشت البته، و کسی که از روی ترحم دست خود را بر سر یتیمی بکشد عطا کند خدا به او به هر مویی نوری. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - چهار نفرند که پیغمبر شفیع آنهاست در روز قیامت اگرچه گناه ایشان به قدر گناه جمیع ساکنین زمین باشد، کسی که معین و یاور اهل بیت او باشد، و کسی که رفع حاجات ایشان را کرده باشد، و کسی که از روی صدق دل ایشان را دوست داشته باشد و با زبان اظهار کند، و کسی که مکروهی را از ایشان دفع کرده باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که صبح کند و اهتمام در اصلاح امور مسلمانان نداشته باشد مسلمان نیست. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که داخل بهشت شد بنده به جهت آن که خاری را از سر راه مسلمانان به دور انداخته بود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام گذشت بر قبری که صاحب آن معذب بود، پس در سال بعد باز گذشت بر آن قبر و صاحب آن معذب نبود پس سبب را پرسید. وحی شد به او که ولدی داشت که به سن تکلیف رسید پس اصلاح کرد راه عبوری را و پناه داد یتیمی را، پس آمرزیدم پدر او را. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست. تمام شد کتاب جهادین بعون الله در روز یکشنبه بیست و پنجم شهر ذیقعد از سنه هزار و سیصد و هفت حامداً مصلیاً مستغفراً

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله خاتم النبيين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين .

كتاب المكاسب و المتاجرو فيه مقدمة و مطالب :

مقدمه در نوع امور مكاسب است و در آن چند مسأله است :

مسأله - واجب است تحصيل رزق حلال اگر شخص مالی نداشته باشد . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - واجب است تحصيل رزق حلال از برای نفقه و کسوه عیال اگر شخص مالی نداشته باشد . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - آنچه واجب است در تحصيل رزق همین است که شخص خود را مهیا کند از برای کاری که می تواند بکند اگر چه به جاروب کردن محل کسب و آب پاشیدن و بساط انداختن و گشودن درب دکان و گذاردن ترازوی خود و امثال آن باشد هر کسی در کار خودش ، و تقدیرات امور به دست قدرت الهی است نه به دست خلق . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - واجب است که شخص کاسب و تاجر مسائل حلال و حرام کار خود را تحصيل کند و بعد مشغول به کار خود شود . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - واجب است اجتناب کردن و دوری کردن از شغل های حرام . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - جایز نیست ترك تحصيل رزق حلال به جهت تحصيل آخرت و مشغول به عبادت شدن ، چرا که عبادت را بدون رزق حلال نمی توان بجا آورد چنان که جایز نیست ترك عبادت و تحصيل آخرت به جهت مشغله به امور دنیویه . پس باید عبادات را در اوقات معینه بجا آورد و بعد مشغول به کار شد و همان کار هم عبادت خواهد بود ، نهایت قسمی دیگر است . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست و جدا شمردن عبادات و معاملات محض اصطلاح است به ملاحظاتی چند .

مسأله - جایز نیست مشغول شدن به کارهای حرام مثل دزدی و نوکری دزدها و ظالمین . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - جایز نیست خوردن و آشامیدن و پوشیدن و مسکن کردن مال غیر بدون رضا و اذن او . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - جایز نیست انفاق کردن و خرج کردن مال حرام اگر چه به مهمانی کردن و مسجد ساختن باشد . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - حرام است اسراف کردن . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - جایز نیست انفاق کردن به حدی که خود شخص محتاج به سؤال شود . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - جایز نیست تلف کردن و ضایع و فاسد کردن مال . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - عبادت هفتاد قسم است و بهتر آن‌ها تحصیل رزق حلال است. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - سزاوار است تحصیل کردن مال حلال که آبروی خود را به آن حفظ کند و دین خود را ادا کند و صله رحم کند و در راه خدا صرف کند. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - سزاوار است اقتصاد و میانه‌روی در تحصیل رزق که مانند حریصان در جمع دنیا نباشد و مانند بی‌کاران بی‌عار هم نباشد. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - سزاوار است که تحصیل رزق را به سفر در غربت کنند. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - سزاوار است که در صبح روزها از پی تحصیل رزق بروند و به سرعت بروند به محل کسب خود. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - حفظ کردن مال و اصلاح کردن آن از عقل است. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - قوت سال را مهیا کردن از عمل بزرگان دین است. چنان‌که در احادیث وارد شده و بعضی به آن فتوی داده‌اند.

مسأله - سزاوار است خریدن گندم نه خریدن آرد و نان. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - سزاوار است که تجربه کنند کارها را، پس در هر کاری که نفعی در آن حاصل شد از پی همان کار بروند. چنان‌که از احادیث معلوم می‌شود و بعضی به آن فتوی داده‌اند.

مسأله - سزاوار است نوشتن و شاهد گرفتن در معاملاتی که دست به دست نیست و مدتی و شرطی در آن‌ها هست. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - سزاوار است اظهار غنی کردن اگر چه به قرض کردن باشد. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - سزاوار است پوشانیدن امر معیشت اگر مال بسیار نباشد. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - سزاوار است که طلب حوائج را در روز کنند چرا که خدا حیا را در چشم‌ها قرار داده. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - رفتن به جایی از راهی و برگشتن از راهی دیگر، رساننده‌تر است به حاجت. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - سزاوار است که مرد و زن هر دو خدمت کنند در امر خانه. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسان خوش صورت و خوش خلق زودتر انجام می‌دهند کارها را. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - سزاوار است دعا کردن از برای طلب رزق و وسعت آن. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکروه است ترك طلب کردن رزق حلال و کسالت کردن و زیاد خوابیدن و بی‌کار گشتن و ملول شدن از کار کردن. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکروه است به آرزوها دل بستن و اشرف غنی ترك آرزوها است. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکروه است از برای مرد مسلم صاحب حسب و دین این که مشغول شود به کارهای پست مثل برداشتن سبزی و ماهی در کوچه و بازار و به خانه بردن . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - خریدن آرد از غیر ، ذلت است و خریدن نان فقر است و خریدن گندم برکت است . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - مکروه است شمردن نان . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - برکتی نیست در معامله کسی که دنیا به او پشت کرده . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - مکروه است معامله کردن با کسانی که در دولت بزرگ نشده‌اند و نوکیسه‌اند و با کسانی که به ناخوشی‌های بد گرفتارند و با اکراد . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - مکروه است معاشرت کردن با مردمان پست که باکی ندارند از بد گفتن و بد شنیدن ، و با کسانی که از احسان مسرور نمی‌شوند و از بدی ملول نمی‌شوند ، و با کسانی که سازنده و رقاصند . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - مکروه است استعانت جستن به مجوس اگرچه به گرفتن دست و پای گوسفند باشد از برای ذبح . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - مکروه است کم شمردن رزق کم چرا که موجب محروم شدن از بسیار می‌شود ، و مکروه است شکایت کردن از منفعت کم در معاملات . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - چیزهایی که باعث غنی می‌شود جمع کردن در میان دو نماز است ، و تعقیب خواندن بعد از نماز صبح و نماز عصر يك ساعت ، و صله رحم ، و جاروب کردن درب خانه و اطراف آن ، و مواسات کردن با برادران مؤمن ، و صبح زود به طلب رزق رفتن ، و استغفار کردن ، و امانت به کار بردن ، و قول حق گفتن ، و حکایت اذان کردن ، و در بیت الخلا سخن نگفتن ، و ترك حرص کردن ، و شکر منعم بجا آوردن ، و قسم دروغ نخوردن ، و دست شستن پیش از غذا خوردن ، و خوردن خورده‌های غذا که از خوان و سفره ریخته ، و تسبیح کردن در هر روز سی مرتبه ، و مهمانی کردن ، و میانه روی کردن در خرج کردن ، و چراغ را پیش از غروب آفتاب روشن کردن ، و خانه و اطاق را جاروب کردن ، و ظروف غذا را شستن ، و سلام کردن به اهل خانه در وقت داخل شدن و اگر کسی در خانه نباشد بگوید «السلام علینا من ربنا» یا بگوید «السلام علیکم یا اهل بیت النبوة» و قل هو الله احد خواندن در وقت دخول به منزل ، و برگشتن از غیر راه رفتن . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - چیزهایی که باعث فقر می‌شود تار عنکبوت را باقی گذاردن در خانه و اطاق ، و بول کردن در حمام ، و غذا خوردن در حال جنابت ، و خلال کردن با خلال چوب گز ، و ایستاده شانه کردن مو ، و خاک‌روبه را در خانه و اطاق باقی گذاردن ، و قسم دروغ یاد کردن ، و زنا کردن ، و اظهار حرص کردن ، و خواب کردن در میان نماز مغرب و نماز عشا ، و خوابیدن پیش از طلوع آفتاب و بعد از طلوع فجر ، و عادت کردن به دروغ گفتن ، و گوش به غنا دادن ، و رد کردن مرد سائل در شب ، و میانه‌روی نکردن در خرج ، و قطع صله رحم کردن ، و فحش دادن به برادر مسلم ، و زیاد خوابیدن ، و کسالت کردن ، و از پی کسب نرفتن ، و اسراف کردن . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مطلب اول در آداب تجارت است و در آن چند مسأله است:

مسأله - واجب است بر شخصی که می خواهد تجارت کند که مسائل حلال و حرام تجارت را پیش از مشغول شدن بداند و الا در ربا و سایر محرّمات خواهد افتاد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - واجب است در معاملات راست گفتن و حرام است دروغ گفتن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - واجب است تمام دادن و تمام گرفتن و حرام است کم کشیدن و کم دادن و زیاد کشیدن و زیاد گرفتن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - واجب است قصد تمام دادن و تمام گرفتن و حرام است قصد کم دادن و زیاد گرفتن و کسی که قصد او تمام دادن و تمام گرفتن است و به حسب اتفاق و اشتباه کم داد و زیاد گرفت، وفا کرده به آنچه بر او واجب بوده و خلاف نکرده و کسی که قصد او کم دادن و زیاد گرفتن بوده و به اشتباه کم نداده و زیاد نگرفته، وفا نکرده به آنچه بر او واجب بوده و فعل حرامی بجا آورده. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - حرام است ربا به طوری که خواهد آمد ان شاء الله و آن بدتر و شدیدتر است از هفتاد زنای با محارم در بیت الله الحرام. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - حرام است دروغ گفتن خصوص در معاملات. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - حرام است خدعه کردن و حيله کردن در معاملات خصوص با مسلمی که اعتمادی داشته که با او خدعه نمی کنند و حرام است مغبون کردن او. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - حرام است ضرر رسانیدن به مسلمین. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - حرام است قسم دروغ یاد کردن خصوص در معاملات. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - حرام است تطفیف و در گرفتن تمام گرفتن و در دادن کم دادن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - حرام است مغشوش کردن متاع ها و ثمن ها و ثمن ها مثل آب ریختن در شیر، و مخلوط کردن جنس بد به جنس خوب و خوب تحویل دادن، و کهنه را به جای نو تحویل دادن، و پنبه کهنه را در میان لباس ها گذاردن و نو تحویل دادن، و آب زدن به خرما و سایر میوه جات از برای این که مردم خیال کنند تازه است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - حرام است خیانت کردن در اموال مسلمین. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که امر کند غیری را که چیزی از برای او بخرد و در نزد آن غیر آن چیز یافت شود اگر چه بهتر باشد از چیزی که در بازار است، باید از غیری بخرد و از متاع خود به او ندهد چرا که محل تهمت است مگر آن که بداند که او را متهم نخواهند کرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که امر کند غیری را که چیزی از برای او بفروشد جایز نیست که آن غیر از برای خود بخرد و باید آن را به غیری بفروشد اگر چه به قیمت کم تر بخرد چرا که محل تهمت است مگر آن که ایمن از تهمت باشد. چنان که از احادیث معلوم می شود و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - هرگاه کسی وعده احسان به کسی کند حرام است بر او که منفعت از او بگیرد مگر آن که معلوم باشد که وعده احسان، منفعت نگرفتن نیست نهایت کم تر منفعت گرفتن است پس باید وفا کند به وعده خود. چنان که از احادیث معلوم می شود و بسیاری فتوی به آن داده اند.

مسأله - حرام است که بعد از معامله به طور کراهت و نزاع چیزی کم کنند یا چیزی زیاد کنند. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه بایع و مشتری راضی شدند به معامله ای حرام است داخل شدن در سوم ایشان و بگویند فی المثل که من به قیمت زیادتر می خرم مگر آن که بایع راضی نشده باشد و بگوید هرکس بیشتر خرید به او می دهم، پس جایز است که کسی دیگر بگوید من بیشتر می خرم. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - حرام است که کسی بگوید که به قیمت زیادتر می خرم و مقصودش خریدن نباشد بلکه مقصودش این است که غیری به قیمت زیاد بخرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - حرام است که عیب متاع را بپوشانند و تدلیس کنند و فریب دهند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست. مسأله - حرام است وعده کردن که فردا و پس فردا فی المثل چنین خواهیم کرد و وفا به وعده خود نکنند، مگر آن که بگویند اگر خدا خواست چنین خواهیم کرد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - نه عُشر رزق ها در تجارت است و يك عُشر آن ها در گوسفند است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است دعا کردن و استخاره کردن پیش از معامله از برای معامله. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - برکت در تجارت به سهل البیع بودن و به ملایمت گرفتن و به ملایمت دادن است نه در سختی. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - سزاوار است در تجارت حسن خلق و حلم. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - سزاوار است که شاهد بگیرند در معاملات و تمسك بنویسند مگر در معاملات دست به دست که پول می دهند و نان می خرند فی المثل. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - سزاوار است صدقه دادن از برای حفظ مال التجاره و تلف نشدن آن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - سزاوار است که هر يك از بایع و مشتری که بعد از معامله نادم شدند، آن دیگری هم اقاله کند و فسخ کنند. چنان که در احادیث وارد شده که خدا هم در قیامت از عذاب کردن اهل اقاله می گذرد و خلافتی در آن نیست.

مسأله - سزاوار است از برای اهل تجارت که بر يك نسق معامله کنند با همه مردم. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - سزاوار است مماكسه و سعی کردن در ارزان خریدن و گران فروختن مگر در خریدن اضحیه و قربانی و کفن و کرایه سفر مکه و اسباب آن سفر . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - رزق اهل معامله در خرید و فروش است و سزاوار نیست که در وقتی که چیزی گران است نخرند و در وقتی که چیزی ارزان است نفروشند . چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافی در آن نیست .

مسأله - سزاوار است که متاع های خوب بخرند و بفروشند نه متاع های بد . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - ترك تجارت نباید کرد اگر چه تاجر محتاج به تجارت نباشد و ترك تجارت ناقص می کند عقل را . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - سزاوار نیست قسم خوردن در معاملات . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - مکروه است مدح کردن متاع در وقت فروختن و مذمت کردن آن در وقت خریدن . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - مکروه است که در سایه و جاهایی که روشنی کم است تجارت کنند که عیب متاع معلوم نشود اگر احتمال عیب پوشی برود اما اگر به طور یقین عیب آن پوشیده شود ، پس حرام است . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - مکروه است که اهل شهر از برای غریبان معامله کنند و باید واگذارند که مردم بعضی از بعضی منتفع شوند مگر آن که غریب مشورت کند و اعانتی طلب کند پس خیانت نباید کرد . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - مکروه است مشغول معامله شدن در میان طلوع صبح تا طلوع آفتاب . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - مکروه است که از شهر بیرون روند از برای این که به قافله برسند و متاع آن ها را بخرند که خود بیاورند و بفروشند ، و مکروه است از برای اهل شهر که از این جماعت چیزی بخرند و بخورند و حد کراهت تا کم تر از چهار فرسخ است ، پس اگر به قدر چهار فرسخ و بیشتر بروند کراهت ندارد و جلب نفعی کرده اند . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - سزاوار نیست که شخص پیش تر از همه مردم داخل بازار شود و بعد از همه بیرون آید . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - سزاوار نیست که از برای تجارت بروند به جایی که نقصی از برای نماز او به هم رسد . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - مکروه است سفر دریا از برای تجارت . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - خدا ابا کرده است که مکه معظمه محل تجارت باشد از برای مؤمنین . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - مکروه است که تجار هم عهد شوند که نفروشند مگر به منفعتی مقابل سرمایه و لکن اگر به حسب اتفاق ده مقابله یا زیادتر هم فروختند کراهتی ندارد . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - مکان‌هایی که مملوك نیست مانند مسجد است هرکس پیش‌تر جا گرفت اولی است به آن جا. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - از سعادت شخص است که محل تجارت او در شهر خودش باشد و با صالحین معاشرت و معامله کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مطلب دوم در چیزهایی است که معامله به آن‌ها جایز است یا جایز نیست و در آن يك مقدمه و دو فصل است: مقدمه در نوع معامله است و در آن چند مسأله است:

مسأله - هرچه را که شارع اذن داده از چیزهایی که بندگان به آن محتاجند و قوام و نظام امرشان به آن‌ها است از مأکولات و مشروبات و ملبوسات و مساکن و مزارع و مناكح و هر چیزی که صلاح ایشان در آن است از جهتی از جهات، پس جمیع آن‌ها حلال است خرید آن‌ها و فروش آن‌ها و امساك آن‌ها و استعمال آن‌ها و هبه آن‌ها و عاریه آن‌ها و هرچه را که نهی کرده‌اند از آن و فساد و خرابی عباد در آن بوده از جهت خوردن و آشامیدن یا کسب کردن آن یا نکاح آن یا ملك آن یا امساك آن یا بخشیدن آن یا عاریه دادن آن يك راه فسادی در آن بوده مثل معامله ربا و اسباب لهو و لعب و بازی‌ها از چیزهایی که تقرّب به سوی خدا در آن نیست و تقویت می‌کند کفر و شرك و نفاق را یا استخفاف حق و اهل حق در آن است، پس جمیع آن‌ها حرام است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - ولی آل‌محمد صلی الله علیه و آله نیست کسی که مال مؤمنی را بدون اذن و رضای او بخورد و اثر کسب حرام در اولاده او ظاهر می‌شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست مگر از روی غفلت.

مسأله - بازار مسلمین، بازار وسیعی است الحمدلله و متاع‌های آن پاك و حلال و طیب است اگرچه از کفّار خریده شود و اگرچه معلوم باشد که عامل آن متاع‌ها کفّار بوده‌اند مانند قند و - نبات و شکر و مانند ملبوساتی که از بلاد کفر می‌آورند و عامل آن‌ها معلوم است که کفّارند و اجتناب از آن‌ها به جز وسواس چیزی دیگر نیست و وسواس از عمل ختّاس است و حرام است اگرچه غافلین اسم آن را احتیاط می‌گذارند مگر آن که بایع به حرمت و نجاست آن‌ها خبر دهد چنان که سیرت مسلمین بر این بوده از صدر اسلام به بعد حتی آن که عمل معصومین علیهم السلام و فعل ایشان بر این بوده. چنان که از احادیث معلوم می‌شود و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هر متاعی را که از مسلم اخذ کنی حلال و پاك و طیب است اگرچه در بازار مسلمین نباشد و اگرچه آن مسلم مسائل حلال و حرام و پاك و نجس را نداند مانند اهل بادیه و بیابان نشینان که مسائل خود را نمی‌دانند و عاملین ماست و شیر و پنیر و روغن و كَشك و قارا هستند مگر آن که بایع خبر دهد از حرمت و نجاست آن‌ها. چنان که سیرت مسلمین حتی معصومین علیهم السلام بر این بوده و از احادیث معلوم می‌شود و خلافتی در آن نیست.

مسأله - از دست هر عاقلی می‌توان چیزی خرید اگرچه کافر باشد و تجسس از حرمت آن لازم نیست بلکه از وسواس خناس است. چنان که از سیرت مسلمین حتی معصومین علیهم السلام معلوم می‌شود و احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - بازار کفار در شهرهای ایشان بازار تنگی است از برای مسلم متدین و در آن بازارها به غیر حبوب و چیزهایی که به

رطوبت ملاقات نکرده‌اند نمی‌توان خرید و وجود مسلم عاصی از برای متدینین غنیمتی است که بروند و بخرند و حمل به شهرهای مسلمین کنند و وسعتی از برای متدینین حاصل شود و ورزش به گردن تجّار فجّار باشد. چنان که از احادیث معلوم می‌شود و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه به عین مال حرام خریدی شود آن خریده شده حلال نیست و هرگاه چیزی خریده شود بر ذمه و بعد مال حرامی را به عوض آن بدهند آن خریده شده حلال است و لکن براءت ذمه حاصل نشود مگر به عوضی حلال. چنان که از احادیث معلوم می‌شود و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

فصل اول در چیزهایی است که کسب به آن‌ها حرام است مگر در بعضی صور و در آن چند مسأله است:

مسأله - جایز نیست فروختن هر چیزی که مایع و روان باشد مانند زیت و روغن و شیر و روان که نجاستی به آن رسیده باشد مثل آن که موشی در آن مرده باشد یا سگی به آن لق زده باشد و مشتری مسلم باشد و نداند نجاست آن را، مگر آن که بداند نجاست آن را و بخرد آن را از برای کاری غیر از خوردن مثل آن که روغن را از برای سوزانیدن بخرد نه از برای خوردن. چنان که از احادیث معلوم می‌شود و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - جایز نیست فروختن میت و حیوانی که ذبح نشده مرده باشد و مشتری مسلم باشد و نداند که آن مردار است مگر آن که بداند که آن مردار است و بخرد از برای آن که به سگ خود بدهد یا آن که مشتری مسلم نباشد و میت را حلال داند، پس جایز است به او فروختن. چنان که از احادیث معلوم می‌شود و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - خمیری که به آب نجس خمیر شده باشد جایز نیست فروختن آن به مسلمی که نداند نجاست آن را مگر آن که بداند نجاست آن را و بخرد از برای سگ یا سایر حیوانات خود نه از برای خوردن خود و عیال خود، یا آن که مشتری مسلم نباشد و میت را حلال داند. چنان که از احادیث معلوم می‌شود و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - جایز نیست خرید و فروش خمر از برای مسلمین مگر از برای این بخرند که آن را اصلاح کنند تا سرکه شود. چنان که از احادیث معلوم می‌شود و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - جایز نیست فروختن فقاء به مسلم. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - جایز نیست فروختن هیچ مست کننده‌ای به مسلم از برای خوردن. چنان که از احادیث معلوم می‌شود و خلافتی در آن نیست.

مسأله - جایز نیست خرید و فروش سگ‌های بی‌فایده اما سگ‌های شکاری و سگ‌های پاسبان خانه و بوستان و گله جایز است خرید و فروش آن‌ها. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - جایز است فروختن خنزیر به نصاری. چنان که در بعضی احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - هرگاه نصرانی فروخت خمری یا خنزیری را تا موعده معینی و بعد از آن مسلمان شد، حلال است بر او که سر موعده ثمن را از مشتری بگیرد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - هرگاه مسلمی از نصرانی طلب داشته باشد و نصرانی خمیری یا خنزیری را بفروشد، حلال است بر مسلم که از ثمن آن‌ها طلب خود را بگیرد. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - جایز نیست خرید و فروش بوزینه و میمون بر مسلم از برای بازی مگر آن‌که منفعتی در بعضی اعضای آن یافت شود که دخلی به اکل و شرب نداشته باشد. چنان‌که از احادیث معلوم می‌شود و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - جایز نیست بر مسلم خرید و فروش مارماهی و هر ماهی بی‌فلسی مگر آن‌که از برای گرفتن روغن آن باشد از برای کشتی‌ها و امثال آن نه از برای خوردن. چنان‌که از احادیث معلوم می‌شود و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - جایز نیست بر مسلم خرید و فروش کنیزان مغنیه از برای خواندن غنا مگر آن‌که از برای محض تجارت و خدمت باشد نه از برای غنا خواندن. چنان‌که از احادیث معلوم می‌شود و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - جایز نیست فروختن اسباب جنگ به دشمنان دین در هنگام حرب و جنگ ایشان با اهل حق. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - جایز نیست فروختن چوب و امثال آن از برای ساختن اسباب بازی‌ها اما فروش آن‌ها نه از برای اسباب بازی‌ها جایز است. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - جایز است فروختن انگور به کسی که می‌دانی که از برای خمر می‌خرد و گناه او بر خود او است و دخلی به بایع ندارد مگر آن‌که از برای همین بفروشد که خمر از آن به عمل آید. چنان‌که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - جایز نیست خرید و فروش مصحف مگر خرید و فروش کاغذ آن و سایر چیزهایی که دخلی به اصل آن ندارد. چنان‌که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - جایز نیست خرید و فروش تربت سیدالشهدا علیه السلام. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - حرام است احتکار، یعنی گندم و جو و روغن و زیت و خرما و مویر را حبس کنند و نفروشدن از برای آن‌که قیمت آن‌ها بالا رود یا ضرری به مسلمی برسد. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - حدّ احتکار حرام در وقت تنگی تا سه روز است و در غیر تنگی تا چهل روز. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - فرقی نیست در حرمت احتکار که جنس‌های مذکوره از زراعت خود شخص باشد یا آن‌که بخرد و حبس کند. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - محتکر را می‌دارند بر این که جنس خود را بفروشد اما قیمت را نباید معین کرد از برای جنس او و به هر قیمتی که می‌خواهد بفروشد مگر آن‌که اجحاف کند در قیمت، پس او را از اجحاف باید منع کرد. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - احتکار حرام در صورتی است که مردم محتاج باشند اما در صورتی که اجناس در جایی دیگر باشد که مردم آن را بخرند، حرمتی در حبس اجناس نیست. چنان که از احادیث معلوم می‌شود و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - هر چه را که مؤمنی به آن محتاج باشد غیر از اجناس مذکوره و خود شخص محتاج به آن چیز نباشد حرام است حبس آن به جهت اضرار به مؤمن. چنان که از احادیث معلوم می‌شود و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

فصل دوم در مکروهات بیع است و در آن چند مسئله است:

مسئله - جایز است فروختن آب انگور به نقد و مکروه است که آن را بفروشند تا موعد معینی تا آن که آن در نزد مشتری خمر شود. و اگر به این قصد فروخته که خمر به عمل آورند حرام است، اگر چه محض فروش بدون این قصد جایز باشد. چنان که از احادیث معلوم می‌شود و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - مکروه است فروختن غلام و کنیز حرام‌زاده و ثمن آن‌ها گوارا نیست. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - جایز است فروختن گربه و سگ شکاری و مرغ شکاری با کراهت. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - جایز است فروختن پوست‌های حیوانات درنده و پوست‌های مردار و پوست‌های خر و قاطر و اسب با کراهت. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - جایز است فروختن استخوان فیل بلکه سایر استخوان حیوانات از برای فوایدی که در آن‌ها هست با کراهت. چنان که از احادیث معلوم می‌شود و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مطلب سوم در کسانی است که خرید و فروش ایشان جایز است یا جایز نیست و کیفیت خرید و فروش است و در آن دو فصل است:

فصل اول در کسانی است که خرید و فروش ایشان جایز است یا جایز نیست و در آن چند مسئله است:

مسئله - جایز است خرید و فروش هر بالغ عاقلی. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - جایز نیست خرید و فروش اطفال بی‌تمیز و مجانین و سفها. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - جایز است خرید و فروش اطفال و سفها به اذن ولی ایشان و به اذن وصی و قیم و حاکم شرع و به اذن عدول مؤمنین. چنان که از احادیث معلوم می‌شود و خلافی که محل اعتنا باشد در بعض این صور در آن نیست.

مسئله - جایز است خرید و فروش ولی و وصی و حاکم شرع و قیم شرعی و عدول مؤمنین از برای اطفال و مجانین و سفها. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - ولی، مقدم است در خرید و فروش از برای اطفال و مجانین و سفهاء و بعد از آن وصی، مقدم است و بعد از آن حاکم شرع و قیم از جانب او و بعد از ایشان عدول مؤمنین. چنان که از احادیث معلوم می‌شود و خلافی در آن نیست.

مسأله - ولی اطفال و مجانین و سفها، پدر ایشان و جد پدری ایشان و پدر جد ایشان است و هم چنین اجداد پدری هر قدر بالا بروند همه ولی هستند و هر بالاتری مقدم است ولایت او تا برسد به پدر. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - جایز است از برای حاکم شرع که بفروشد مال مدیونی را که مماطله و مسامحه می کند در ادای دین خود و به طلب کارهای او بدهد اگر چه او راضی نباشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه یکی از اولیای مذکوره خرید و فروشی کردند و بعد اطفال بالغ شدند و مجانین و سفها عاقل شدند، نمی توانند نقض کنند امری را که آن ها کرده اند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز نیست خرید و فروش از برای کسی مگر به اذن او یا رضای او. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه کسی چیزی خرید از غیر مالک، پس اگر مالک امضای آن را کرد صحیح است و اگر امضا نکرد آن خرید فاسد است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه کسی چیزی را فروخت که بعضی آن چیز مال غیر بود، پس فروش او در مال خود او صحیح است پس آن غیر اگر اجازه کرد در مال خود، تمام آن چه را که مشتری خریده مال او است و اگر آن غیر اجازه نکرد، مال خود را می برد و مشتری در این صورت مخیر است در فسخ معامله یا اکتفای به آن چه مال بایع بوده. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

فصل دوم در کیفیت خرید و فروش است و در آن چند مسأله است:

مسأله - شرط صحیح بودن خرید و فروش، رضای فروشنده و خریدار است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه یکی از فروشنده یا خریدار راضی نباشند، معامله ایشان فاسد و باطل است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - شرط صحیح بودن خرید و فروش تعیین کردن ثمن و مثن است به حسب کیل و وزن و عدد و ذرع و مساحت، هر يك در محل خود، به طوری که جهالتی در میان نماند مگر جهالتی که مغتفر باشد چنان که خواهد آمد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه خانه یا باغی یا لباس دوخته ای و امثال آن ها را بفروشد و بخرد و ذرع و مساحت آن ها را ندانند معامله صحیح است و مشاهده کفایت می کند که حدود آن ها را ببیند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز است که معین کنند آن چه را که به عدد متعارف است می فروشند مثل گردو و تخم مرغ به کشیدن، چنان که جایز است که معین کنند چیزهایی را که متعارف است کشیدن آن ها، به کیل کردن و چیزی که متعارف است کیل کردن آن ها به کشیدن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کیل و وزن و ذرع مجهولی کفایت نمی کند، بلکه باید معین باشد که فی المثل کیل چند من است و من چند مثقال است و مثقال چند نخود است و ذرع به چه بلندی است به طوری که متعارف است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - تفاوت های جزئی که متعارف است که قدر کمی زیاد شود یا کم شود، موجب بطلان بیع و شری نیست ولیکن اگر غلطی در شماره کیل ها و وزن ها و ذرع ها حاصل شده باید تدارك شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه فروشنده بگوید که من سنجیده ام یا ذرع کرده ام جنس خود را، جایز است از برای مشتری تصدیق او ولیکن اگر مشتری بخواهد بفروشد متاع خود را باید بسنجد و ذرع کند از برای مشتری دوم. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه کسی حاضر باشد که تو جنسی را کشیدی و خریدی و می خواهی از تو بخرد آن جنس را، لازم نیست کشیدن آن دوباره. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه کسی بخرد جنسی را و پیش از آن که بکشد و تحویل بگیرد بفروشد به غیری و آن غیر بفروشد و کیل خود را از برای تحویل گرفتن آن جنس و در حضور او مشتری اول جنس را بکشد و تحویل بگیرد، لازم نیست که دوباره آن جنس را بکشند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه بخرند جنسی را و بکشند آن را با ظرف آن مثل روغن و شیره را با خیک و بعد با رضای طرفین قدری را کم کنند جایز است اگر چه آن ظرف را نکشند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - جایز است خرید و فروش آب مشک و سبو و لازم نیست کشیدن آن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز است خرید و فروش کاه پیش از آن که خورد کنند آن را از روی مقدار دانه آن، مثل آن که کاه هزار من گندم را بخرند بدون آن که خود کاه را بکشند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - جایز است خرید و فروش تخم کشته شده به وزنی که مالک می گوید. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - جایز است خرید و فروش میوه جات بر درخت به تخمین. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز است خرید و فروش یونجه و شبدر و حنا و امثال آنها، و برگ درخت یک چین و دو چین بدون کشیدن، و هم چنین سایر علف ها. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که بفروشد زمینی را و حدود آن را معین کند، پس هر چه در آن زمین واقع شده از درخت و زراعت و عمارت، تمام داخل در بیع است مگر آن که چیزی را استثناء کرده باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه بخرند چیزی را به پولی پس اگر معین کرده آن پول را که همان را باید بدهد و اگر معین نکرده آن را پس هر پولی را که مردم به آن داد و ستد می کنند باید بدهد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز است که معامله کنند به تعیین کردن عدد پولی که متداول است و لازم نیست کشیدن آن‌ها مگر آن که آن پول از طلا باشد که تفاوت سبک و سنگین آن‌ها فاحش است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز است که بگویند فروختن این چیز را به دیناری مگر ثلث آن را و جزئی را استثنا کنند و جایز نیست که استثنا را از جنسی دیگر غیر از جنس دینار قرار دهند مثل آن که بگویند فروختن به دیناری الا به درهمی، چرا که بسا آن که آن جنس به قیمت جنس دینار برسد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز نیست فروختن زراعت به گندم همان زراعت. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز نیست خرید و فروش شیر در پستان انعام و لکن اگر بدوشند قدر معینی را و بفروشند آن را به انضمام آن چه در پستان آن‌ها است تا يك ماه و دو ماه و بیشتر و کم تر جایز است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز است که انعام را بدهند به کسی تا يك سال و یا بیشتر و کم تر به ثمن معینی از برای هر گوسفندی و گاوی، پس شیر و پشم و کورک و موی آن‌ها مال آن کس است در آن مدت معینه، و نباید ثمن را روغن و شیر همان انعام قرار داد اگر چه جایز است که ثمن روغن و شیر سایر انعام باشد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - جایز است خرید و فروش پشم و کورک انعام به انضمام آن چه در شکم آن‌ها است، و لکن خرید و فروش آن چه در شکم آن‌ها است بدون انضمام چیزی به آن‌ها جایز نیست. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه کسی مالک باشد مکانی را که آب در آن است و ماهی دارد، جایز است که قدری از ماهی‌ها را بگیرد و بفروشد آن‌ها را به انضمام آن چه ماهی در آن مکان است و لکن جایز نیست خرید و فروش ماهی در آب بدون آن که چیزی به آن‌ها منضم شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز است خرید و فروش غلام و کنیزی که گریخته اند با انضمام چیزی معین، و لکن بدون ضمیمه چیزی به آن‌ها جایز نیست خرید و فروش آن‌ها. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز است خرید و فروش خاک و سنگ معدن‌ها. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز است خرید و فروش گیاه زمینی را که کسی مالک آن باشد و لکن چراگاه‌هایی که کسی مالک زمین آن‌ها نیست،

خرید و فروش آن‌ها جایز نیست و همه مسلمین در آن‌ها شریکند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که از انبار معینی مقدار معینی را بخرد و آتش در آن انبار افتد و بسوزاند آن چه در آن است مگر همان مقدار معینی که خریده بود، پس همان مقدار مال مشتری است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز است چشیدن چیزی را و دیدن کنیزی را که می‌خواهی بخری. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مطلب چهارم در صیغه بیع و شراء است و در آن چند مسأله است:

مسأله - صیغه بیع و شری به هر زبانی جایز است و لازم نیست که به زبان عربی جاری شود. چنان که از احادیث معلوم می‌شود و سیرت ائمه علیهم السلام بر این بود که تقریر می‌فرمودند خرید و فروش جمیع طوایف را و خلافی که محل اعتنا باشد در آن

نیست.

مسئله - صیغه فروش این است که فروشنده بگوید فروختم به تو این چیز معین را به این قیمت، و صیغه خرید این است که خریدار بگوید خریدم این چیز معین را به همین قیمت معینه. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - چیزی را که به صیغه خرید و فروش معامله کردند نمی توان فسخ کرد مگر به رضای طرفین یا سایر اختیارات شرعیه که خواهد آمد ان شاء الله. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - خرید و فروش های متعارفه که چیزی می دهند و چیزی می خرند بدون اجرای صیغه، حلال است. چرا که طرفین راضی اند و لکن هر يك از طرفین می توانند رد کنند چیزی را که گرفته اند و مال خود را بگیرند مادام که فاسد و ضایع نشده باشد. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافتی در آن نیست.

مطلب پنجم در اختیارات فسخ است و در آن چند مسئله است:

مسئله - در صورتی که صیغه بیع و شری جاری شده باشد و لکن فروشنده و خریدار متفرق نشده اند، هر يك می توانند که فسخ کنند معامله را. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه یکی از طرفین از مجلس حرکت کند و چند قدمی برود و برگردد، خيار مجلس برطرف شود و هیچ يك نمی توانند فسخ معامله را بکنند مگر به رضای دیگری. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - سه روز اختیار فسخ از برای هر يك از فروشنده و خریدار هست در بیع حیوان، مادام که تصرفی که در احادیث وارد شده در آن نشده باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در اختصاص خيار از برای مشتری نیست چرا که حیوان می شود که ثمن باشد یا مثنی یا هر دو حیوان باشند.

مسئله - هرگاه کنیزی را خریدند و خریدار بوسید او را، یا با او جماع کرد، یا نگاه کرد به فرج او، یا دست مالید به آن جا، خيار فسخ رفع می شود اگر چه سه روز نگذشته باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - هرگاه خریدار حیوان را نعل کرد، یا سم آن را تراشید، یا سوار شد بر آن، یا بار کرد بر آن و چند فرسخی برد آن را، خيار فسخ رفع می شود اگر چه سه روز نگذشته باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - هرگاه حیوان در بین سه روز مرد یا معیوب شد که مشتری سبب آن نبوده، ضرری است که به فروشنده رسیده و باید ثمن را به مشتری رد کند و هرگاه احتمال این باشد که مشتری آن را تلف کرده یا معیوب کرده، قسم یاد کند که او تفریط نکرده و ثمن را بگیرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - هرگاه کسی تدلیس کند و شیر حیوان را ندوشد از برای این که مشتری پسند شود و بعد از فروش تدلیس او معلوم شود، می تواند مشتری فسخ کند بیع را و ثمن را بگیرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه کسی چیزی را بخرد که اگر آن چیز بماند تا شب ضایع و فاسد شود مثل سبزی‌ها و میوه‌ها و مثل خربوزه و هندوانه، پس هرگاه تا شب ثمن را آورد آن چیز مال او است و هرگاه نیاورد فروشنده اختیار فسخ دارد که فسخ کند و مال خود را به غیر بفروشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه کسی چیزی را بخرد و ثمن را ندهد و آن چیز را نزد فروشنده بگذارد، پس هرگاه تا سه روز ثمن را نیاورد فروشنده اختیار فسخ دارد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه کسی چیزی را بخرد و فروشنده آن چیز را به تصرف او ندهد، پس آن چیز را بدزدند، ضرری به فروشنده رسیده. و هرگاه فروشنده آن چیز را به تصرف خریدار داد و دزدیدند، ضرر به خریدار رسیده و ثمن را باید بدهد به فروشنده. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه کسی چیزی را بفروشد و ثمن را بگیرد به شرط آن که اگر تا مدت معینه ثمن را رد کند آن چیز مال خودش باشد، جایز است. پس اگر ثمن را تا آن مدت معینه رد کرد، چیزی را که فروخته مال خود او است و هرگاه ثمن را تا آن مدت معینه رد نکرد آن مال، مال مشتری می‌شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - منافع چیزی را که به بیع شرط خریده‌اند در مدت معینه مال مشتری است و هرگاه آن چیز تلف شد، ضرری به مشتری رسیده. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هر شرطی که مخالف کتاب خدا نباشد جایز است که فروشنده و یا خریدار، هر يك از برای هر يك یا از برای هر دو قرار دهند و هر شرطی که مخالف کتاب خدا باشد آن شرط جایز نیست. پس هرگاه کسی کنیزی یا حیوانی را بفروشد به شرط آن که آن را به غیر بفروشد و نبخشد جایز است و هرگاه به این شرط بفروشد که اگر مشتری فوت شد آن را ورثه به ارث نبرند، چنین شرطی جایز نیست. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - کسی که زمینی یا خانه‌ای یا باغی و امثال این‌ها را ندیده بخرد، پس بعد از آن که خرید ببیند آن‌ها را، اختیار فسخ از برای او هست پس اگر نخواست آن‌ها را می‌تواند فسخ کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که خرید سهمی مشاع را که باید با قرعه معین شود پس بعد از قرعه انداختن و معین شدن آن سهم، اختیار فسخ از برای او هست. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که خرید زمین محدودی را که حدود آن معین بود و مشتری نمی‌دانست چند جریب است و فروشنده گفت چند جریب است، پس چون جریب کردند کم‌تر بود از آن جریبی که فروشنده گفته بود، مشتری مختار است که فسخ کند آن معامله را و تمام ثمنی که داده پس بگیرد، یا آن که به قدری که جریب کم بوده ثمن را به همان اندازه پس بگیرد و معامله را فسخ نکند. و هرگاه از برای فروشنده زمینی باشد در جنب آن زمینی که فروخته، کسر آن را از آن زمین می‌دهد و از برای مشتری اختیار فسخی باقی نمی‌ماند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - کسی که خرید چیزی را و بعد از آن عیبی در آن چیز ظاهر شد، یا عیبی در بعض آن چیز ظاهر شد، مشتری مختار است که آن معامله را فسخ کند و ثمنی را که داده پس بگیرد یا آن که به اندازه آن عیب، ثمن را پس بگیرد و معامله را فسخ نکند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که خرید چیزی را و در آن تصرف کرد و تغییری در آن پیدا شد و بعد معلوم شد که آن چیز معیوب بوده، به اندازه آن عیب چیزی می گیرد و معامله را نمی تواند فسخ کند مگر در بعض صور چنان که خواهد آمد ان شاء الله تعالی. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که خرید کنیزی را که به حد یأس نرسیده و بعد معلوم شد که او حایض نمی شود، مختار است که معامله را فسخ کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هر چیزی که در اصل خلقت زیاد شد یا کم شد عیب است. مثل آن که اصل خلقت انسان این است که پنج انگشت باشند، پس اگر کنیز و غلام شش انگشتی یا چهار انگشتی باشند معیوبند و اگر مشتری ندانسته خریده مختار است که معامله را فسخ کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که خرید کنیزی یا غلامی را و تا مدت يك سال حادث شد در آن ها جنونی یا جذامی یا برصی یا قرنی، مختار است که فسخ کند معامله را. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - کسی که خرید غلامی یا کنیزی را و بعد معلوم شد که آن ها گریز پا بوده اند مختار است که فسخ کند معامله را. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - کسی که خرید کنیزی را و بعد از آن که با او وطی کرد معلوم شد که معیوب بوده، به اندازه آن عیب چیزی می گیرد و فسخ نمی تواند کرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که خرید کنیزی را و بعد از آن که با او وطی کرد معلوم شد که حامله بوده، مختار است که فسخ کند. پس اگر آن کنیز ثیبه بوده باید نصف عشر قیمت او را با او به باع بدهد و اگر کنیز باکره بوده، عشر قیمت او را با او باید رد کند و عشر و نصف عشر در هر صورتی عوض بضع او است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - کسی که خرید کنیزی را بنابر آن که باکره باشد پس بعد از آن معلوم شد که ثیبه است، پس اگر معلوم شود که روزی که خریده ثیبه بوده مختار است در فسخ او و اگر معلوم نشد که در آن روز ثیبه بود نمی تواند فسخ کند چرا که ممکن است که بعد از خریدن ازاله بکارت او شده باشد به سبب حرکت و جستن یا مرضی یا غیر آن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که خرید جلدی از خرما یا روغن یا زیت و امثال آن ها را و بعد معلوم شد که ته جلد، خرما یا بد بوده و ته روغن و زیت، دُردی زیاد از حد متعارف بوده، پس اگر مشتری علم به آن ها نداشته در وقت خریدن، مختار است در فسخ کردن یا گرفتن تفاوت. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه فروشنده فروخت متاع خود را به کل عیب، یا عیب را بیان کرد و مشتری به این طور خرید، اختیار فسخی از برای مشتری باقی نخواهد ماند اگر چه عیب مخفی باشد و بعد ظاهر شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه اختیارات فسخ را در وقت معامله ساقط کنند جایز است و بعد از اسقاط آن ها اختیاری در فسخ معامله باقی نخواهد ماند. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافی در آن نیست.

مطلب ششم در بیع مرابحه و مساومه و احکام آن ها است و در آن چند مسأله است:

مسأله - بیع مرابحه آن است که فروشنده بگوید که این چیز را به قیمتی که خریده ام به تو فروختم به زیادتى معینی مثل ده يك و ده دو و مشتری قبول کند. و بیع مساومه آن است که فروشنده و خریدار گفتگو کنند تا به قیمت معینی راضی شوند و هر دو قسم جایز است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - بیع مساومه افضل و بهتر است از بیع مرابحه. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که کنیزی را به قیمت معینی خریده و بعد با او جماع کرد، جایز است که او را به بیع مرابحه بفروشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - کسی که چیزی را به قیمت معینی تا موعد معینی خریده و می خواهد آن را به بیع مرابحه بفروشد، باید موعد معین را ذکر کند و اگر ذکر آن موعد را نکرد و مشتری فهمید، همان موعد از برای مشتری برقرار خواهد بود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - کسی که خریده چیزی را به پولی که صرف داشته و از صرف آن هم آن چیز را زیاده خریده و می خواهد به مرابحه آن چیز را بفروشد، باید اخبار کند به مشتری صرف آن پول و چیزی که مقابل صرف آن بوده. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که خرید چیزی را به اشرفی جایز است که شرط کند که به عوض هر اشرفی چند ریال خواهم داد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که می خواهد چیزی را بفروشد که آن چیز را ندارد و می خواهد آن را بخرد و بدهد، آن چیز را به بیع مساومه باید بفروشد و جایز نیست که به بیع مرابحه آن را بفروشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز نیست خرید و فروش به دو شرط به این طور که صیغه را به این طور جاری کنند که فروختن این چیز را به نقد به فلان قیمت و به موعد به قیمتی زیاده. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - جایز نیست که بفروشند جنس ربوی را به شرط آن که بخرند از مشتری به قیمتی کم تر از آن که خریده چرا که ربا می شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هرگاه بفروشند چیزی را به قیمتی بدون شرط و بخرند همان چیز را به قیمتی کم تر، جایز است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه کسی طلبی از کسی داشته باشد و مدیون چیزی را از طلب کار بخرد تا موعدی به قیمتی بیشتر از آن چه باید بدهد و بعد از آن همان چیز را بفروشد به طلب کار به قیمتی که معادل طلب او است، جایز است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که جنسی را از کسی طلب داشته باشد مکروه است که آن جنس را به او بفروشد تا موعدی چرا که شبیه است به بیع دین به دین و می تواند آن را به نقد به او بفروشد بدون کراهت. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - خرید و فروش دین به دین جایز نیست، مثل آن که کسی از زید طلبی دارد و کسی دیگر از عمرو طلبی دارد، پس دین زید را به دین عمرو نمی توان فروخت. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - دین را به نقد می توان فروخت. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - لازم نیست که چیزی را که می فروشند موجود باشد در نزد فروشنده بلکه می تواند بفروشد جنس معینی را به مقدار معینی به ثمن معینی و بعد از آن خود برود و بخرد آن جنس را و تسلیم کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - جنسی را که می خواهند بفروشند در حال، باید موجود باشد. پس اگر موجود نباشد باید سلف بفروشند و بیان کنند که در فصل آن تسلیم کنند نه در حال. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه کسی به کسی بگوید چیزی را از برای من بخر به نقد و من زیاده از آن چه خریده ای به تو می دهم بعد از مدت معینه، جایز نیست که زیاده از آن چه خریده از او بگیرد چرا که آن زیاده ربا است و لکن اگر خریدار آن چیز را از برای خود بخرد به نقد و بفروشد آن را به نسیه به قیمت بیشتر، جایز است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مکروه است فروختن چیزی را که فروشنده خریده و تحویل نگرفته به خصوص که آن چیز از جنسی مکیل و موزون باشد مثل گندم و کراهت در مکیل و موزون شدیدتر است و کم می شود کراهت به وکیل کردن خود مشتری یا وکیل کردن مشتری غیری را در برداشتن حق خود از مال فروشنده. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه بفروشند چیزی را که مکیل و موزون نباشد مثل لباس و ثمن آن را نگرفته باشند و مشتری آن را بفروشد به قیمتی بیش از آن چه خریده و ثمن آن را در مدت سه روز به فروشنده اول بدهد، منفعت مال مشتری است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه دو نفر بخردند ریال را به اشرفی یا اشرفی را به ریال و یکی به دیگری بگوید که ثمن را از جانب من تحویل کن و بعد از آن یکی از ایشان بخرد سهم دیگری را به قیمتی زیاده از آن چه خریده اند، جایز است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه کسی بخرد اجناس مختلفه را به قیمت معینی در يك معامله و يك صیغه، و بعد از آن خود او هر یکی را قیمت کند تا تمام قیمت های او مساوی شود با قیمتی که تمام آن ها را خریده، جایز نیست از برای او که بعضی از آن اجناس را بفروشد به

بیع مباحه مگر آن که بیان کند که خود قیمت کرده ام هر يك از اجناس را، یا آن که به بیع مساومه بفروشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه دو نفر معامله بکنند در اجناس ربوی و بعد از معامله اقاله کنند یعنی به رضای هر دو معامله را فسخ کنند نباید که از اجناس ربوی کم کنند یا زیاد کنند چرا که ربا خواهد شد. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه کسی به کسی بگوید که چیزی از برای من بخر به قیمت معینی و او خرید به همان قیمت و ثمن آن را از خود داد، نمی تواند که بیش از ثمنی که داده مطالبه کند و لکن اگر از برای خود بخرد آن چیز را جایز است که به هر قیمتی که بخواهد آن را به آن شخص بفروشد و لکن مکروه است که زیاده از آن چه خریده به او بفروشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مکروه است از برای مشتری که شرط کند با فروشنده که چیزی کم تر از ثمن بعد از معامله بدهد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه پیش از موعد معامله طلب را بدهند جایز است که چیزی از ثمن را کم تر بدهند چرا که در مقابل باقی مانده مدت خواهد بود و ربا لازم نیاید. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - جایز است که چیزی را به اضعاف قیمت عادلانه آن گران تر بفروشند به رضای مشتری و دانستن او که قیمت آن از قیمت عادلانه زیادتر است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - جایز است که قرضی به کسی بدهند و بعد از آن متاعی را به او بفروشند به قیمت اعلی به شرط آن که در ضمن قرض شرط نکنند که این قرض را می دهم به شرط آن که متاع را به قیمت اعلی بخری. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - جایز است که به دلال چیزی بدهند و بگویند به قیمت معینی بفروش و هر قدر زیاده بر این قیمت فروختی مال تو باشد و لکن دلال نباید آن را به بیع مباحه بفروشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - جایز است از برای دلال که حق السعی قرار دهد از برای خود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مکروه است از برای دلال که ضامن شود از برای صاحبان اموال. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه دلال چیزهای مختلف را از اشخاص عدیده بخواهد بفروشد و بعضی از اجناس بهتر باشد و بعضی پست تر، جایز نیست که آن ها را به يك صیغه به يك نفر بفروشد بلکه باید جنس خوب را به قیمت اعلی و جنس بد را به قیمت ادنی جدا جدا بفروشد چرا که همه را با هم فروختن سبب ضرر بعضی از صاحبان اموال است چرا که جنس اعلی را به تنهایی بیشتر می خردند و به انضمام آن به جنس ادنی بسا آن که خوبی آن منجر کرده بدی جنس ادنی را. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مطلب هفتم در بیع نسیه و بیع سلف است و در آن چند مسئله است:

مسئله - مدت بیع نسیه و سلف باید معین باشد مثل يك ماه و يك سال و امثال آن نه غیر معین مثل آمدن حاج و وقت درو، چرا که آمدن حاج و وقت حصاد پیش و پس می افتد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مکروه است که مدت را بیش از سه سال قرار دهند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - چیزی را که به سلف می فروشند باید وصف کرد که جهالتی باقی نماند مثل طول و عرض اجناس و سن حیوان و وزن و کیل چیزهایی که سنجیده می شود و صنف آن ها به طوری که در عرف متعارف معلوم باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - لازم نیست که فروشنده مالك باشد چیزی را که می فروشد بلکه در وقت تحویل دادن می تواند بخرد و تحویل کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه کسی مدیون کسی باشد جایز است که چیزی را به سلف به او بفروشد و مافی الذمه خود را ثمن قرار دهد چرا که دین سابقی را به دین سابقی فروخته بلکه به دین سابقی دین لاحقی را بر ذمه خود وارد آورده. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - هرگاه در رأس موعد جنسی را که فروخته اند به حسب اتفاق یافت نشود، مشتری مختار است که مال خود را پس بگیرد یا آن که مهلت بدهد تا وقتی که آن جنس یافت شود. و هرگاه ممکن باشد که بعض آن جنس را تحویل کنند باقی مانده ثمن را می گیرند و مکروه است که قیمت آن جنس را به قیمت روز موعد بگیرند مگر به رضای طرفین. چنان که از احادیث معلوم می شود و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - هرگاه در رأس موعد سایر اجناس یافت شود غیر از جنسی که فروخته شده و نایاب است آن جنس، جایز است که بایع آن ها را بفروشد به مشتری به عوض جنس نایاب به رضای طرفین. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که به نسیه فروخت چیزی را و خرنده در رأس موعد نتوانست پول آن را بدهد، می تواند همان چیز را بفروشد به فروشنده اول در عوض ثمنی که باید بدهد به طور کراهت. چنان که از احادیث معلوم می شود و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کسی که فروخت چیزی را تا موعدی و آن چیز را تسلیم مشتری نکرده به او بگوید بفروش به من چیزی را که از من خریده ای به قیمتی کم تر از آنچه خریده ای و من آن را به عوض طلب خود محسوب می دارم و طرفین راضی شوند، جایز است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که فروخت چیزی را به بیع سلف و در رأس موعد پولی را فرستاد نزد مشتری و گفت به این پول بخر چیزی را که من به تو فروخته ام و حق خود را دریاب، جایز است و لکن مکروه است که خود مشتری مباشر خرید شود و رفع کراهت به این می شود که به غیری بگوید که از برای او بخرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که از کسی طلبی دارد و به او بگوید که چیزی بخر از برای من از بابت طلب من و بفروش از جانب من و اگر ضرری روی داد بر من است، پس اگر چنین عملی از مدیون صادر شد جایز است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که فروخت جنس جای معینی را پس اگر آن جنس به عمل آمد که می برد و اگر آن جنس از آن جای معین به عمل نیامد، دینی بر ذمه بایع خواهد بود و اگر آن جنس را از جای معینی قرار نداده پس از هر جا که می خواهد می دهد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که جنس معینی بر ذمه او است و در رأس موعده جنس بهتر یا جنس پست تر بدهد به رضای طرفین، جایز است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مطلب هشتم در بیع حیوانات است و در آن چند مسأله است:

مسأله - جایز است خرید و فروش جمیع حیوانات سوای بعضی از آن ها. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - جایز است خرید و فروش مشرکین. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - جایز است دزدیدن مشرکین و اخته کردن آن ها و فروختن آن ها. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - جایز است خریدن غلام و کنیز در بازار مسلمین اگر چه فروشنده کافر باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه مملوکی را بدزدند از کسی یا از زمینی که معصوم آن را صلح کرده به اهل ذمه و مالک آن معلوم نباشد و مشتری ندانسته او را بخرد، پس چون دانست که او را دزدیده اند باید او را برگرداند به فروشنده و ثمنی که داده بگیرد و اگر او مرده باشد برگرداند به سوی ورثه او و ثمنی که داده بگیرد و هرگاه فروشنده و ورثه او در میان نباشد می تواند که مملوک را به کسی و کاری بدارد به قدری که مقابل ثمن او شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - جایز است خریدن مملوک اهل ذمه هرگاه اقرار به مملوکی خود داشته باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - جایز است خرید و فروش مملوکی که مالک قرار داده که بعد از مردن او آزاد باشد در حال زندگی مالک و مالک می تواند که از قرارداد خود برگردد چنان که می تواند تغییر دهد وصیت خود را در حال زندگی. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مملوکی را که مالک او با او شرط کرده که اگر تمام آن چه را که با تو شرط کرده ام بدهی ندادی آزاد نیستی و هر قدر داده ای بر من حلال است، پس هرگاه تمام را نداد مالک می تواند او را بفروشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - از جمله مواضعی که می توان کنیزی را که صاحب اولاد است از مالک خود فروخت موضعی است که ثمن آن کنیز بر ذمه مالک باشد، پس مالک می تواند که او را بفروشد و دین خود را بدهد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - انسانی را که در بلاد کفر پیدا کنند مملوك است و می توان او را فروخت . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - انسانی را که در بلاد اسلام پیدا کرده باشند حرّ است و نمی توان او را فروخت به محض این که او را بسته اند . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - جایز است فروختن مملوکی که از زنا به وجود آمده به طور کراهت و ثمن او گوارا نیست . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - جایز است خریدن اولاد مشرکین و زن های ایشان از خود ایشان و جایز نیست خریدن اولاد اهل ذمه و زن های ایشان از خود ایشان . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - کسی که بخرد مملوکی را به شرط آن که آن را نفروشد و به کسی نبخشد ، باید وفا کند به شرط خود اما اگر شرط شده که آن را به ارث نبرند بعد از موت مالك ، آن شرط باطل است . چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند .

مسأله - کسی که شراکت کند با کسی در کنیزی یا غیر آن که اگر نفعی در فروش او پیدا شد او شريك باشد در منفعت و اگر ضرری رسید دخلی به او نداشته باشد ، چنین معامله ای صحیح است . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - کسی که بخرد غلامی را از کسی و پول آن را بدهد و در نزد آن کس دو نفر غلام باشد و به مشتری بگوید که این دو را ببر و هر کدام را که خواستی بردار و دیگری را رد کن ، پس چون مشتری آن ها را برد یکی از آن ها گریخت پیش از آن که مشتری یکی از آن ها را اختیار کند ، پس باید آن غلامی را که نگریخته برگرداند به سوی بايع و نصف ثمنی را که داده پس بگیرد . پس اگر غلام گریخته پیدا شد مشتری هر کدام را که خواست اختیار می کند و اگر پیدا نشد همان گریخته مشترك است در میان بايع و مشتری . چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند .

مسأله - هرگاه دو نفر غلام مأذون در تجارت از دو مالك نزاعی کنند پس هر يك بروند نزد مالك دیگری و مملوك او را بخرد و بعد از آن هر يك مدعی شوند که آن دیگری مال او است ، پس از آن موضعی که در اول نزاع کرده اند باید ذرع کرد تا نزد دو مالك . پس مساحت هر يك که کم تر است معامله او صحیح و معامله آن دیگری باطل است چرا که در آن حال عبد مالکی دیگر بوده نه عبد مالك اول که او را اذن داده بود در تجارت و هرگاه مساحت هر دو مساوی باشد باید به قرعه معلوم شود که کدام سابق بوده اند در معامله و بعضی از فقهاء در صورت تساوی مساحت معامله هر دو را باطل دانسته اند و لکن چون در صورت تساوی مساحت احتمال می رود که یکی از آن ها به سرعت رفته باشد و پیش تر از دیگری او را خریده باشد ، پس مقام مقام قرعه خواهد بود . چنان که در احادیث وارد شده و معامله صحیح است چنان که بعضی از فقهاء فتوی به آن داده اند .

مسأله - هرگاه مملوکی به مالك خود بگوید که مرا بفروش و من مال معینی را به تو می دهم ، پس مالك او را بفروشد پس هرگاه چیزی در دست مملوك هست باید بدهد و هرگاه چیزی در دست او نیست بيع او صحیح است و چیزی بر مملوك و مالك دوم نیست . چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند .

مسأله - هرگاه شتری یا سایر حیوانات مأکول اللحم را بفروشد به غیر از پوست و سر آنها، پس هرگاه مشتری آنها را کشت که سر و پوست را می دهد و هرگاه نکشت باید قیمت آنها را بدهد و نباید او را اجبار کرد در کشتن حیوان چرا که شاید ضرری به او برسد و هم چنین است حکم شراکت غیر بایع در حیوان مأکول اللحم در سر و پوست آن که نباید ضرری به شریک رسانید و قیمت آنها را باید بدهد و هرگاه یکی از شرکاء قسمت خود را فروخت به غیر، شرکاء در قسمت خود شریک آن غیر خواهند بود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مطلب نهم در خرید و فروش زراعت ها و میوه جات است و در آن چند مسأله است:

مسأله - جایز است خرید و فروش زراعت ها و درخت ها. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - جایز نیست خرید و فروش حبوب پیش از آن که دانه ها بسته شود مگر آن که حبوب را به انضمام گیاه آنها بفروشد، پس پیش از انعقاد می توان خرید. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که خرید زراعت سبزی را از برای چراندن، جایز نیست که آن را باقی بگذارد تا خوشه کند مگر به رضای مالک زمین. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - جایز است خرید و فروش شبدر و یونجه و حنا و امثال آنها و برگ درختان یک چین و دوچین و بیشتر به شرط آن که چین اول موجود باشد در حین معامله. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که خرید درختی را از برای انداختن و رفت و نیامد تا وقتی که درخت ثمر کرد، آن ثمر مال مشتری است و اگر کسی آب داده آن درخت را به اذن مالک اجرت خود را می گیرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که ثمر درختی را خرید به انضمام خود درخت، معامله او صحیح است اگر چه در وقت خریدن ثمری در درخت موجود نباشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که نخلی را فروخت که خود گرد زده، خرماي آن درخت مال فروشنده است مگر آن که شرط کند که مال مشتری باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - جایز نیست خرید و فروش ثمرهای درختان پیش از آن که موجود شده باشند مگر به انضمام چیز موجودی به آنها مثل برگ درخت یا یونجه و علفی دیگر. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - چون ثمرهای درختان از گل بیرون آمد و درشت شد جایز است خرید و فروش آنها در يك سال و سال های آینده. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مکروه است خرید و فروش ثمرهای درختان پیش از آن که به حد خوردن برسد در يك سال اما اگر بیشتر از يك سال معامله کنند کراهتی ندارد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هرگاه درخت های مختلف باشد که بعضی ثمرهای آنها ظاهر شده و بعضی ثمرهای آنها ظاهر نشده، همه ثمرها را با هم می توان فروخت چرا که ضمیمه موجود است ولیکن ثمرهای درختانی که ظاهر نشده بدون انضمام ثمرهای موجوده نمی توان فروخت. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که خرید ثمری را و ثمن آن را نداده و ثمر را به تصرف خود نگرفته، می تواند که آن ثمر را به غیری بفروشد به منفعت معینی. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که خرید تخمی را که افشانده اند، ثمن آن را باید از غیر جنس قرار دهد، یا به وزن جنس افشانده قرار دهد نه کم تر و نه بیشتر اگر ثمن را از جنس افشانده می دهد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه زراعتی را بفروشد جایز نیست که ثمن آن را از عین زرع فروخته قرار دهند چرا که ثمن و مثنی باید دو چیز باشند نه يك چیز و این است بیع محافله. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه بفروشد خرما یا سایر ثمرهای درختان را بر درختان، نباید ثمن آن ها را از عین ثمرهایی که بر درختان است قرار دهند چرا که ثمن و مثنی باید دو چیز باشند نه يك چیز و این است بیع مزابنه و خلافی در خرما نیست و در غیر خرما خلاف است. و آن چه از احادیث معلوم می شود ثمن و مثنی باید دو چیز باشد و این مطلب اختصاصی به خرما ندارد.

مسأله - جایز است فروختن زراعت به جنسی مانند جنس مزروع و فروختن ثمری به جنسی مانند جنسی که بر درخت است به طور کراهت و بهتر آن است که ثمن را از غیر جنس مزروع قرار دهند و بعضی از فقهاء جایز ندانسته اند چرا که احتمال زیاد و کمی که در میان ثمن و مثنی می رود موجب ربا دانسته اند و لکن چون خرید و فروش زراعت و ثمرهای درختان بر درخت به طور خرس و تخمین است نه به کیل و وزن، ربائی لازم نیاید اگر چه ثمن کیل و وزن داشته باشد. چنان که از احادیث معلوم می شود و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - کسی که مدیون باشد به مقدار معینی از اجناس مزروعه یا از ثمرات اشجار، جایز است که به خرس و تخمین از زراعت ها و درختان باشد بدهد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - جایز نیست که رطب را به خرما و انگور را به مویز بفروشند چرا که رطب و انگور چون خشك شد کسر می کند و کم می شود و ربا لازم می آید و هم چنین است سایر میوه جات تر و خشك که به کیل و وزن معامله می شود. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافی در آن نیست.

مطلب دهم در خرید و فروش طلا و نقره و احکام مخصوصه و غیر مخصوصه به آن ها است و در آن چند مسأله است:

مسأله - شرط است در خرید و فروش طلا و نقره به طلا و نقره که فروشنده و خریدار چون صیغه خوانند مفارقت از هم نکنند تا آن که آن چه باید بدهند و بگیرند بدهند و بگیرند و هرگاه مفارقت کردند پیش از دادن و گرفتن، بیع ایشان باطل است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی به غیر از صدوق علیه الرحمه نقل نشده.

مسأله - طلا را به طلا و نقره را به نقره می توان فروخت بدون زیاد و کم در وزن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - طلا را به نقره و نقره را به طلا می توان فروخت اگر چه زیاد و کم باشند مثل يك مثقال طلا را به ده مثقال نقره بفروشند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه بخواهند ریال خوب را با ریال بد عوض کنند و زیادت‌ی ریال خوب را بگیرند، چیزی از غیر جنس نقره مثل پول سیاهی را منضم کنند به ریال خوب و آن دو را بفروشند به ریال بد. مثل آن که ده ریال خوب را با یک پول سیاه بفروشند به یازده ریال بد. پس در این صورت یک ریال بد مقابل پول سیاه واقع شده و ربائی لازم نیامده. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه ریال‌های خوب را بفروشند به اشرفی و اشرفی را بفروشند به ریال‌های بد که عدد و وزن آن‌ها زیادت‌ر باشد از وزن ریال‌های خوب، ربائی لازم نیاید چرا که دو معامله واقع شده و طلا در مقابل ریال‌های بد واقع شده نه نقره. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه چیزی را بفروشند که طلا یا نقره به آن متصل باشد پس اگر آن را به غیر جنس طلا و نقره بخرند بدون اشکال جایز است و هرگاه چیزی که طلا به آن متصل است به اشرفی بخرند باید که وزن اشرفی‌ها بیش از طلایی باشد که به آن چیز متصل است تا قدری از آن‌ها مقابل طلای متصل باشد و قدری مقابل آن چیز و اگر وزن اشرفی‌ها کم‌تر باشد از طلای متصل به آن چیز، معامله ربامی شود و حرام و باطل است. و هم‌چنین هرگاه چیزی که نقره به آن متصل است اگر به ریال فروخته شود باید وزن نقره ریال از وزن نقره متصل زیادت‌ر باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه چیزی که به آن طلا و نقره متصل است بخواهند به نسیه بفروشند باید ثمن را به غیر طلا و نقره قرار دهند و اگر بخواهند ثمن طلا و نقره باشد باید به قدری که طلا و نقره به آن چیز متصل است ثمن آن را نقد بدهند و ثمن آن چیز را نسیه قرار دهند. چنان که از احادیث معلوم می‌شود و خلافی در آن نیست مگر نادری.

مسأله - چیزی که مطلقاً و مفصّض باشد جایز نیست که آن را بخرند به طلا و نقره کم‌تر از آن قدر طلا و نقره که در آن چیز است، و هرگاه آن را به غیر طلا و نقره بخرند یا مطلقاً یا به ریال بخرند و مفصّض را به اشرفی بخرند به هر قیمتی بخرند جایز است. چنان که از احادیث معلوم می‌شود و خلافی در آن نیست.

مسأله - خاک معدن و سنگ معدن را به غیر جنس معدن باید خرید، پس معدن طلا را به غیر طلا و معدن نقره را به غیر نقره و معدن مس را به غیر مس باید خرید و هم‌چنین تمام معادن را چرا که زیاد و کمی ثمن و مضمن ربا است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - خاک دکان زرگری که سحاله طلا و نقره و آهن و غیرها در آن است، آن را بفروشند به طعامی و تصدّق کنند آن را که ثواب آن عاید صاحبان آن‌ها شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - سرب‌ی که در آن نقره باشد و سرب غالب باشد جایز است که آن را به ریال بفروشند و هرگاه به چیزی دیگر بفروشند بهتر است. چنان که از احادیث معلوم می‌شود و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - هرگاه ریال و اشرفی مغشوش باشند و مشتری بداند که آن‌ها جنسی از غیر طلا و نقره داخل دارند جایز است که آن‌ها را بخرد به ریال و اشرفی بی‌غش چرا که هر قدر از طلا و نقره که در آن زیاد است در مقابل آن جنس مخلوط خواهد بود و ربا نخواهد شد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه چیزی یافت شود که از طلا و نقره آن را ساخته باشند جایز است که به وزن آن به ریال و اشرفی بخرند چرا که طلای آن در مقابل نقره و نقره آن در مقابل طلا واقع خواهد شد و ربا نمی‌شود و جایز است که آن را به ریال یا اشرفی بخرند چرا که زیادی هر یک در مقابل غیر جنس خود شود و ربا نشود. چنان که از احادیث معلوم می‌شود و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز است که مدیون دین خود را از ریال و اشرفی بهتر از آن چه گرفته بدهد اگرچه وزن و عدد آن‌ها بیشتر باشد از وزن و عدد آن چه را که گرفته چرا که بسا آن که قیمت طلا و نقره تغییر کند و لکن در ضمن معامله جایز نیست که شرط کنند که در وقت ادای دین بیشتر و بهتر بدهند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - هرگاه کسی مدیون باشد به ریال جایز است که به اشرفی دین خود را بدهد و هرگاه مدیون باشد به اشرفی جایز است که ریال به عوض آن بدهد چرا که ادای دین بیع و شری نیست. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه کسی از صراف ریالی چند طلب داشته باشد و به او بگوید که عوض کن آن‌ها را به اشرفی به قیمت معینه، یا اشرفی چند طلب داشته باشد و به او بگوید که عوض کن آن‌ها را با ریال به قیمت معینه و بنویس آن‌ها را که از من نزد تو است و صراف چنین کند، جایز است چرا که معامله دست به دست به عمل آمده و دست صراف در وکالت دست آن شخص است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه کسی بفروشد ریالی چند را به اشرفی چند و مشتری کیسه‌ای که اشرفی بسیاری دارد به او دهد و بگوید که اشرفی تو در این کیسه است پس فروشنده بگیرد آن کیسه را و رد کند به مشتری و بگوید بنویس که از مال من چند اشرفی در نزد تو است معامله صحیح است، و اگر بعد از آن فروشنده بخواهد که اشرفی‌ها را ثانیاً به ریالی چند بفروشد جایز است اگرچه صرافی آن‌ها را نکرده باشد و معامله دست به دست به عمل آمده. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - هرگاه کسی بفروشد ریالی چند را به اشرفی چند و ریال‌ها را بدهد و اشرفی‌ها را بگیرد و بعد از آن معلوم شود که ریالی چند یا اشرفی چند بد است و مغشوش است و عوض کنند آن‌ها را در همان روز و روز بعد و بیش از دو روز طول نکشد معامله صحیح است. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - هرگاه کسی ریال‌های چند بفروشد به اشرفی‌های چند و در وقت سنجیدن آن‌ها یکی از آن‌ها را زیاده از آن قدری که باید داد و گرفت کشیده باشند و عوض آن زیاده را بگیرند معامله صحیح است. چنان که از احادیث معلوم می‌شود و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه ریال‌های بسیاری و اشرفی‌های بسیاری در کیسه باشد و هر یک از فروشنده و خریدار کیسه خود را به آن دیگری دهد و فی‌المثل بفروشند یکصد از آن ریال‌ها را به ده اشرفی که در کیسه است، معامله صحیح است پس بعد از آن می‌شمارند و می‌دهند و می‌گیرند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - جایز است که چیزی را بفروشند به اشرفی و شرط کنند که به عوض هر اشرفی مثلاً ده ریال بدهند، یا بفروشند به ریال و شرط کنند که به عوض هر ده ریالی يك اشرفی بدهند، خواه قیمت مطابق بازار باشد یا مطابق نباشد، و لکن با علم بایع و مشتری به قیمت بازار. چنان که از احادیث معلوم می شود و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - هرگاه کسی مدیون باشد به ریال های معینه یا اشرفی های معینه یا سایر اجناس معینه و قیمت آن ها بشکند یا زیاد شود در زمان بعد همان جنسی را که مدیون است باید بدهد بدون کم و زیاد یا قیمت آن را بدهد به قیمت روزی که می دهد از غیر جنس آن چیز، چرا که زیادتی و کمی در خود جنس موزون ربا می شود. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه کسی مدیون باشد به اشرفی و طلب کار به تدریج از او بگیرد ریال هایی چند را و قیمت ریال کم و زیاد شود، پس در وقت محاسبه باید روزی را که گرفته ملاحظه کرد که در آن روز قیمت آن چه بوده نه قیمت روزی که حساب می کنند. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافتی در آن نیست.

مسأله - جایز است که به قرض بدهند طلا و نقره را و بعد از مدتی یا در بلدی دیگر مطالبه نمایند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه دو نفر شریک باشند در خریدن طلا و نقره و یکی به دیگری بگوید که ثمن را از جانب من بده به فروشنده و بدهد، و بعد یکی از آن دو شریک بخواهد که قسمت خود را بفروشد به بیع مرابحه و زیاده از آن چه خریده بفروشد، جایز است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مطلب یازدهم در ربا و احکام متعلقه به آن است و در آن چند مسأله است:

مسأله - حرام است ربا به حرمت شدیدی حتی آن که هر درهمی از آن شدیدتر است در نزد خدای عزوجل از هفتاد زنا که کل آن ها با محارم شخص باشد نعوذ بالله. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - لعنت کرده رسول خدا صلی الله علیه و آله ربا را و خورنده ربا را و فروشنده و خریدار و نویسنده و دو شاهد آن را و همه در عذاب مساوی هستند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که از روی غفلت ربائی گرفت و بعد متذکر شد و توبه کرد واجب است بر او که عین ربا را یا مثل آن را یا قیمت آن را به صاحب آن برساند و اگر صاحبان آن را نشناسد باید آن را تصدق کند و هرگاه مخلوط شده به سایر اموال او و نمی داند قدر آن را باید خمس اموال خود را بدهد و مابقی اموال او بر او حلال شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - در میان پدر و فرزند و زن و شوهر و مالک و مملوک زرخرد ربائی نیست. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - شخص مسلم از کفار حری و یهود و نصاری و مجوس و نواصب می تواند که ربا بگیرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - ربا و احکام آن مخصوص است به چیزهایی که آن‌ها را به کیل و وزن معامله می‌کنند مثل گندم و جو و سایر اجناس مکیده موزونه . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - ربائی نیست در چیزهایی که آن‌ها را به عدد و ذرع معامله می‌کنند مثل گردو و تخم مرغ و کرباس و امثال آن‌ها . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - چیزی را که به کیل و وزن معامله می‌کنند مثل گندم و جو و برنج و امثال آن‌ها خوب و بد آن‌ها را مثل به مثل می‌توان معامله کرد و زیاده از مثل ، ربا و حرام است مثل آن که يك من گندم را می‌توان فروخت به يك من گندم و يك من برنج را می‌توان فروخت به يك من برنج اما اگر يك من را بفروشد به يك من و نیم ربا می‌شود و حرام است اگر چه گندم و برنج خوب قیمت آن‌ها يك برابر و نیم گندم و برنج بد باشد . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - گندم و جو در حکم ربا يك جنس محسوب می‌شوند و در زکات دو جنسند . پس هر گاه يك من گندم را بفروشد به يك من و نیم جو ربا می‌شود و حرام است اگر چه قیمت گندم يك برابر و نیم قیمت جو باشد . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - گندم و آرد گندم يك جنسند و هم چنین هر دانه و آرد آن از يك جنسند ، پس هر گاه يك من و نیم دانه را معاوضه کنند به يك من از آرد آن ربا می‌شود و حرام است اگر چه قیمت آرد يك برابر و نیم قیمت دانه باشد . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - روغن کنجد و کنجد از يك جنسند و هم چنین هر دانه و روغن آن از يك جنسند و انگور و شیره انگور از يك جنسند . پس هر گاه يك من روغن دانه را معاوضه کنند با ده من از دانه آن ربا می‌شود و هر گاه يك من شیره انگور را معاوضه کنند با ده من انگور فی‌المثل ربا می‌شود و حرام است اگر چه قیمت روغن هر دانه ده برابر قیمت آن دانه باشد و قیمت يك من شیره مقابل قیمت ده من انگور باشد . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست .

مسأله - هر گاه چیزی را که به کیل و وزن معامله می‌کنند از دو جنس باشند مثل گندم و برنج ، زیادتی در آن‌ها ربا نیست . پس می‌توان دو من گندم را با يك من برنج معامله کرد و هم چنین است حکم در سایر اجناس مختلفه مکیده موزونه . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - جایز است که ده گردو را معاوضه کرد به بیست گردو و هم چنین يك تخم مرغ را به دو تخم مرغ و زیادتی در آن‌ها ربا نیست اگر چه در بعضی از بلاد گردو و تخم مرغ را بکشند و بفروشند چرا که اصل معامله گردو و تخم مرغ بر شماره است نه به سنجیدن . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - نانی را که به قرض می‌دهند جایز است که بزرگ‌تر یا کوچک‌تر پس بگیرند چرا که متعارف شماره نان است در قرض کردن آن . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - هر گاه نان را به وزن به قرض دهند جایز نیست که بیشتر یا کم‌تر پس بگیرند و زیادتی و کم آن ربا است و حرام است مگر آن که نان‌ها از جنس‌های مختلف باشند مثل نان گندم و نان ارزن و ذرت . چنان که از احادیث معلوم می‌شود و خلافی در آن

نیست.

مسئله - مس را به پول سیاه نمی توان خرید چرا که وزن پول سیاه از مس کم تر است و بر فرضی که مساوی باشد وزن پول سیاه با مس ، جایز است و هم چنین است حکم سایر معادن و فلزات چرا که همه آنها را به وزن معامله می کنند و زیادتى هر جنسى از آنها با جنس خود ربا و حرام می شود . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسئله - حیوان حلال گوشت را با گوشت می توان معامله کرد و زیادتى و کمی ربا نمی شود چرا که حیوان را به وزن نمی فروشند اگر چه گاهی آن را بکشند . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسئله - پنبه و کتان و ابریشم را با بافته آنها می توان معاوضه کرد چرا که بافته آنها را به ذرع می فروشند نه به وزن و هم چنین است حکم پشم و مو و کرک و ریسمان تاییده از آنها ، چرا که بافته آنها را به ذرع می فروشند و ربائی در زیادتى و کمی آنها نیست . چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافی در آن نیست .

مسئله - هر جنس مکیل و موزونی را به غیر جنس خود معامله کنند خلاصی از ربا حاصل می شود و زیادتى و کمی موجب ربا نمی شود مثل آن که طلا را به نقره بفروشند و مس را به طلا و نقره بفروشند و هم چنین سایر اجناس مکيله و موزونه را به غیر جنس خود بفروشند مگر گندم و جو که در حکم ربا از يك جنسند و در بعضی از بلاد جو را زراعت می کنند و گندم می روید . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

کتاب الدین و احکامه و فیه مسائل :

مسئله - دین بار گرانی است که در روز ذلّتی است در میان خلق و در شب همّی است و غمی از برای مدیون و ادای آن را باید بکند چه در دنیا باشد و چه در آخرت . حتی آن که هرکس به ظلم کشته شود جمیع گناهان او آمرزیده شود مگر گناه دینی که بر ذمه او است که در آخرت از او مطالبه می کنند . پس تا ممکن باشد نباید قرض کرد . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسئله - قرض نباید کرد مگر آن که از برای ادای آن راهی باشد اگر چه باید گدایی کرد و لقمه لقمه نان و دانه دانه خرما جمع کنند و ادای دین کنند . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسئله - واجب است که مدیون نیت ادای دین خود را داشته باشد و کسی که قصد ادای دین خود را ندارد دزدی است از دزدها . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسئله - کسی که بتواند دین خود را ادا کند و مسامحه کند در ادای آن در هر روزی که مسامحه کرد گناه عشاری را بر او می نویسند و عشار کسی است که از جانب ظالم عشر مال مردم را به ظلم از مردم می گیرد . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسئله - جایز است قرض کردن در وقت احتیاج و خاصیت آن این است که انسان طغیان نکند . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - قرض کردن بایی است از ابواب رزق و کسی که راه چاره‌ای به غیر از قرض کردن نداشته باشد قرض کند به امید خدا و رسول او صلی الله علیه و آله که ایشان ادای دین او را می‌کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز است قرض کردن از برای حج رفتن و از برای زن گرفتن و از برای تصدق کردن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز است قرض کردن از برای نوره کشیدن اگر بیست روز گذشته که نوره نکشیده. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - قرض دادن به مؤمن افضل است از تصدق کردن چرا که ثواب تصدق ده برابر است و ثواب قرض دادن هجده برابر است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که دینی دارد و چیزی هم دارد که به آن گذران می‌کند مستحب است از برای او که ادای دین خود را به آن کند و از برای گذران خود صدقه و زکات بگیرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مدیونی که ندارد چیزی که دین خود را ادا کند مگر به قدر گذران خود واجب است که طلب کار او را مهلت دهد تا وقتی که بتواند بدهد، و هرگاه او را بری‌الذمه کند و بر او تصدق کند بهتر است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - خانه‌ای که محل سکنای مدیون است و بنده‌ای که خادم او است و لباسی که در او نماز می‌کند و در میان مردم با آن لباس راه می‌رود و لباس کسانی که واجب‌النفقة او هستند نباید در ازای دین او برود مگر آن که زیاده از احتیاج خود داشته باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - سزاوار است که مدیون طلب کار را از خود راضی کند به دادن چیزی از طلب او یا به زبان معذرت و ملایمت. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکروه است از برای طلب کار سخت گرفتن بر مدیون و طریق مطالبه این است که بروند در نزد مدیون و بنشینند و نشستن را طول دهند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که فوت شد آن چه طلب کار است اگر چه مدتی داشته باشد ورثه او مطالبه آن را می‌توانند بکنند و آن چه مدیون است اگر چه مدتی داشته باشد طلب کارهای او می‌توانند از ورثه او مطالبه کنند و نباید انتظار بکشند که موعد به سر برسد. چنان که در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - کسی که فوت شد کفن او را اول از مال او باید داد و بعد از آن دین او را باید داد و بعد از ادای دین او، وصیت او را باید جاری کرد و بعد از اجرای وصیت، ورثه او هر يك سهم خود را می‌برند و پیش از ادای دین او نمی‌توانند چیزی ببرند مگر آن که ضامن شوند که ادای دین او را بکنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه مدیونی فوت شود و کسی ضامن شود از برای صاحبان طلب که من ادای دین او را می‌کنم و ایشان قبول کنند، میّت بری‌الذمه می‌شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه کسی چیزی از کسی طلب داشته باشد و او جنس بهتری از جنسی که طلب دارد به او بدهد یا جنس پست‌تری به او بدهد و او راضی شود، جایز است در صورتی که شرط نکرده باشند در وقت قرض دادن که جنس بهتر یا پست‌تر بدهد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه کسی نانی چند یا گردویی یا تخم مرغی چند و هم چنین هر چیزی را که به شماره قرض می‌کنند قرض کند و کوچک‌تر یا بزرگ‌تر رد کند جایز است در صورت تراضی. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه کسی از کسی طلبی داشته باشد و موعدی از برای طلب باشد و بگوید که فلان قدر از طلب مرا در حال بده و باقی آن را وامی‌گذارم، یا بگوید بعضی از طلب را حالا بده و از برای باقی مانده طلب مدت را زیاد می‌کنم جایز است مادام که چیزی بر طلب خود نیفزاید. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - کسی که مدیون است به شخصی که غایب شده واجب است بر او که قصد ادای آن را داشته باشد و تفحص کند از او و طلب او را بدهد و هرگاه تفحص کرد و او را نیافت و مأیوس شد از یافتن او، باید وصیت کند که هر وقت یافت شد طلب او را بدهند. و هرگاه چنین اتفاق افتاد که او را نشانند و کسی یافت شد که مطالبه کرد می‌توان به او داد، و هرگاه کسی یافت نشد که مطالبه کند می‌تواند که تصدق کند آن مال را از برای صاحب مال و می‌تواند که آن مال را داخل مال خود کند و در آن تصرف کند و خورده خورده به دفعاتی چند تصدق کند از برای صاحب آن تا آن که تمام آن چه مدیون است تصدق شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - هرگاه مدیونی را بکشند که چیزی نداشته باشد از دیه قتل او، باید دین او را ادا کرد. و هرگاه ورثه او از سر خون او بگذرند و کشته او را عفو کنند، یا کشته او را بخواهند بکشند و دیه قبول نکنند باید ضامن شوند در نزد طلب کارهای او که دین او را بدهند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه پدر، مدیون باشد می‌تواند که از مال اولاد خود دین خود را ادا کند و اگر مدیون بمیرد و ترکه‌ای نداشته باشد مستحب است که ولد او دین او را از مال خود ادا کند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - مستحب است حلال کردن میتی که مدیون باشد و خداوند جلّ شأنه ده برابر آن خواهد داد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - جایز نیست مطالبه طلب در حرم هرگاه در خارج قرض داده باشند و هرگاه در حرم قرض کرده باشند جایز است مطالبه آن در حرم. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - هرگاه مدیونی زیاده از آن چه باید بدهد چیزی دارد واجب است بر او که دین خود را بدهد اگر چه مطالبه نکنند، و هرگاه به تأخیر انداخت باید به رضا و اذن طلب کار باشد، و هرگاه کم‌تر از دین خود یا مساوی آن چیزی داشته باشد جایز است که به رضای طلب کار و اذن او چیزی به او بدهد و باقی را به تأخیر اندازد و حلال است بر او که به قدر معیشت خود از مال خود بخورد و خرج کند. و مقصود از مفلس کسی است که امر معیشت بر او تنگ باشد نه آن که هیچ نداشته باشد و خانه و خادمی نداشته باشد و سائل به کف باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - جایز نیست قرض دادن به شرط زیاده از آنچه داده بگیرد و آن زیاده ربا است و حرام است گرفتن و دادن آن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه کسی طلبی از کسی داشته باشد و نتواند طلب خود را بگیرد و مالی از مدیون به دست او افتد، می تواند که تقاص کند و از بابت طلب خود محسوب دارد اگر چه مدیون انکار طلب او را داشته باشد و قسم یاد کند در نزد او که مدیون تو نیستم. اما اگر به مرافعه رفتند در نزد حاکم شرع و بعد از انکار او را قسم داد، نمی تواند از او تقاص کند اگر چه در آخرت طلب کار است و اگر بخواهد مطالبه کند می کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - جایز است که به عوض طلب شراب بگیرند به قصد آن که به تدبیری آن را سرکه کنند نه به قصد این که آن را بیاشامند و هرگاه به قصد آشامیدن باشد جایز نیست معامله با آن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه کسی طلبی داشته باشد از نصرانی و او شراب یا خنزیر بفروشد به نصاری و ثمن آن را بگیرد، جایز است که آن ثمن را به عوض طلب بگیرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مکروه است که طلب کار وارد بر مدیون خود شود، و هرگاه وارد شد بر او مکروه است که مهمان او شود، و هرگاه مهمان شد مکروه است که بیش از سه روز مهمان باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مکروه است که طلب کار هدیه مدیون خود را قبول کند، و هرگاه قبول کرد هدیه او را مستحب است که از بابت طلب خود حساب کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - جایز است که طلب کار از مدیون خود منتفع شود به رضای مدیون و مدیون احسانی به طلب کار خود کند به شرط آن که در وقت معامله شرط نکنند انتفاع را و هرگاه شرط انتفاع کنند جایز نیست. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - قرض عقد لازمی است و جایز است که مدتی از برای ادای آن قرار دهند و پیش از موعد نباید مطالبه کرد. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که چیزی قرض می کند مالک آن چیز می شود و انواع تصرّفات در آن می تواند کرد مثل سایر اموال او. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه چند نفر شریک طلب داشته باشند از چند نفری و قسمت کنند طلبی را که دارند و بعضی قسمت خود را وصول کنند و قسمت بعضی وصول نشود به جهت افلاس و امثال آن، سایر شرکاء باید از آنچه وصول کرده اند سهمی به آن کس که نتوانسته وصول کند بدهند تا آن که همه شرکاء در نفع و ضرر شریک باشند به طوری که در شراکت قرار داده اند. چنان که از احادیث معلوم می شود و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - بیع دین سابقی به دین سابقی جایز نیست و معنی این مطلب در کتاب بیع گذشت.

مسئله - هرگاه کسی از کسی طلبی داشته باشد و شخصی دیگر بخرد از طلب کار طلب او را به متاعی قلیل از غیر جنس طلب به طوری که ربائی لازم نیاید و بیع صحیح باشد، پس برود نزد مدیون و از او مطالبه کند طلب را مدیون باید متاع او را یا قیمت

متاع او را به او بدهد و باقی طلب بر او حلال است. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند اگرچه بعضی جایز دانسته اند مطالبه تمام طلب را.

مسئله - هرگاه مدیونی رهنی و گروی دارد در نزد طلب کار، می تواند که ندهد طلب او را تا گرو خود را از او بگیرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مکروه است که منع کنند از قرض دادن نان و خمیر و نمک. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه مؤمنی ناچار باشد از قرض کردن و کسی بتواند به قرض او بدهد به طوری که ضرری به او نرسد، واجب است بر او که به قرض بدهد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه کسی چیزی خرید و کسی دیگر ضامن ثمن آن شد و خریدار ثمن را به ضامن داد، ضامن مختار است که همان را به فروشنده بدهد یا چیزی دیگر به او بدهد و از ضمانت بیرون آید. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مستحب است که در دیون و سایر معاملات شهود قرار دهند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مملوك و بنده زر خرید بدون اذن آقا و مالك خود نمی تواند هیچ معامله ای بکند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه بنده بدون اذن مالك خود قرضی کرد یا معامله ای کرد و کسی چیزی طلب کار شد، نمی تواند از مالك او مطالبه کند و نه از خود او. پس هرگاه مالك او را آزاد کرد می تواند از خود او مطالبه کند و هرگاه مالك او او را آزاد نکرد و اذن داد که طلب کار او را به کاری بدارد تا آن که اجرت او به قدر طلب او شود، می تواند او را به کاری بدارد. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - هرگاه مالك اذن داد بنده خود را در تجارت کردن و معامله کردن، دین او بر ذمه مالك او است و هر نفعی که حاصل شد مال مالك او است و هر ضرری که وارد آید ضرر مالك است، خواه او را بفروشد یا آزاد کند یا نکند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

کتاب الرهن و فیه احکام و مسائل :

مسئله - جایز است که از مدیون رهن و گرو بگیرند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - شرط نیست که قیمت چیزی را که به گرو می گذارند به اندازه دین باشد بلکه هرگاه قیمت آن کم تر از دین یا بیشتر یا مساوی باشد جایز است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - سزاوار نیست که از مؤمن رهن بگیرند اگرچه جایز باشد حتی آن که از حضرت صادق علیه السلام گرو خواستند و يك موی از ریش مبارك را به گرو دادند و در وقت ادای دین پس گرفتند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - رهن باید در دست طلب کار باشد و جایز است که مدیون عاریه کند آن را از طلب کار و برگرداند به سوی او. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - مال غیر را نمی توان به رهن گذارد مگر به اذن او و هرگاه کسی مال غیر را بی اذن او به رهن گذارد صاحبش می تواند که آن را پس بگیرد و واجب است که آن را پس بدهند. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافی در آن نیست.

مسئله - جایز نیست که طلب کار رهن را بفروشد بی اذن مدیون. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که رهنی گذارد و غایب شد جایز نیست که آن را بفروشند تا آن که بیاید و هرگاه از آمدن او مأیوس شدند جایز است که طلب کار آن را بفروشد پس اگر قیمت آن مساوی طلب او یا کم تر باشد اخذ می کند آن را و هرگاه بیشتر از طلب او باشد آن زیادی را باید نگاه دارد تا آن که صاحبش بیاید و به او دهد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که فوت شود و گروهایی چند در میان ترکه او باشد و معلوم نباشد که گروهها از کیست و به چند گرو بوده، آن گروهها مانند سایر ترکه او است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - هرگاه چیزی که گرو گذارده اند تلف شود بدون تفریط مرتهن، ضرری است که به مدیون رسیده و طلب کار طلب خود را می گیرد مگر آن که تقصیری و تفریطی در حفظ آن کرده باشد، پس قیمت آن را از بابت طلب خود باید حساب کند پس اگر قیمت آن کم تر از طلب او است باقی طلب را مطالبه می کند و اگر قیمت آن بیشتر از طلب او است زیادی را باید به مدیون بدهد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه بعضی از چیزی که به گرو گذارده اند تلف شود، همان باقی مانده گرو است از برای طلب. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه مدیون گرو خود را از مرتهن عاریه کند و در نزد او تلف شود، ضرری است که به خود او رسیده و دین خود را باید بدهد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه چیزی را که به گرو گذارده اند زمین زراعتی باشد و محصولی داشته باشد آن محصول از مدیون است. پس اگر طلب کار آن را ضبط کرد باید از بابت طلب خود حساب کند پس اگر قیمت آن مساوی طلب او است مرهون را باید واگذار به صاحبش و اگر قیمت محصول زیاده از طلب او است آن زیادی را با اصل مرهون باید به مدیون برگرداند و اگر کم تر از طلب او است اصل مرهون به رهن باقی است تا تمام طلب را بدهند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که کنیزی را به گرو داده باشد می تواند که با او مقاربت کند و مجامعت با او منافاتی با گرو بودن او ندارد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - هرگاه حیوانی را به گرو داده باشند اگر مخارج آن حیوان را مرتهن می دهد می تواند که منتفع شود به سواری آن و خوردن شیر آن و اختلاف مابین مخارج حیوان و انتفاع از آن باید ملاحظه شود، و هرگاه مخارج آن را مدیون می دهد اجرت سواری و قیمت شیر آن از بابت طلب باید محسوب شود مگر آن که مرتهن تصرفی در سواری و شیر آن نکند و خود راهن ترصرف کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مرتهن می تواند که بخرد از راهن مرهون را. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه مدیونی طلب کارهای متعدد داشته باشد و در نزد بعضی گروی داشته باشد و مفلس شود و فوت شود و ترکه او وفا نکند به جمیع دیون او، باید گرو را با سایر اموال او در میان طلب کاران او قسمت کرد هر یک به اندازه طلب او و گرو مخصوص مرتهن نیست. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هرگاه گروی در نزد کسی باشد و مدیون فوت شود و ورثه او ندانند که گروی در نزد او است و خوف این دارد که اگر اقرار کند که گروی در نزد او است ورثه انکار طلب او را بکنند و گرو را بگیرند، می تواند که طلب خود را از آن گرو وصول کند و اگر قیمت آن زیاده از طلب او است آن زیاده را به ورثه دهد. و هرگاه اقرار کرد و ورثه انکار طلب او را کردند مرهون را باید به ورثه رد کند. پس هرگاه شهودی دارد و در نزد حاکم شرع ثابت می کند و بعد از اثبات قسم هم می خورد طلب خود را از ورثه می گیرد و هرگاه شاهی ندارد و ورثه انکار طلب او را دارند، تسلط قسمی دارد که ورثه قسم یاد کنند بر نفی علم خود که ما نمی دانیم که او طلب دارد، پس اگر قسم یاد نکردند باید طلب او را بدهند و اگر قسم یاد کردند مطالبه طلب او به قیامت خواهد افتاد. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه راهن مرتهن را در ضمن عقد و کیل در حیات و وصی در ممات خود کند که هرگاه در رأس موعد طلب او نرسید مرهون را بفروشد و استیفای حق خود کند و هرگاه قیمت آن زیاده از دین باشد رد کند و هرگاه کم تر باشد مطالبه باقی را بکند جایز است از برای مرتهن که به و کالت و وصایت خود عمل کند و راهن نمی تواند او را عزل کند یا منع از فروش کند چرا که عقد رهن از جانب راهن عقد لازم است و شرط در ضمن عقد لازم، لازم است. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هرگاه مرهون در نزد مرتهن تلف شود به تقصیری و تفریطی از جانب او، ضامن اعلی قیمت مرهون است. چنان که از احادیث معلوم می شود و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - هرگاه در قیمت مرهون تلف شده به تفریط مرتهن اختلاف شود، قول راهن را باید گرفت با قسمی که یاد کند. چنان که از احادیث معلوم می شود و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند و ادعای اجماع کرده اند.

مسأله - هرگاه در میان طلب کار و مدیون اختلاف شود در چیزی که از مال مدیون در دست طلب کار است، پس طلب کار مدعی باشد که این چیز مرهون است در نزد من و مدیون مدعی باشد که این چیز ودیعه و امانت است در نزد تو و شاهی هم در میان نیست، قول مدیون را باید گرفت با قسمی که یاد کند بر مدعای خود. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - هرگاه در میان راهن و مرتهن اختلاف شود در تفریط مرتهن و شاهی هم در میان نباشد، پس قول مرتهن را باید گرفت با قسمی که یاد کند که تفریط نکرده. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

کتاب الحجر و التفلیس و فیه مسائل :

مسأله - منع باید کرد طفل غیر بالغ را از تصرف کردن در مال خود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - حدی که پسر به بلوغ می رسد داخل شدن او است در سال پانزدهم، و هرگاه پیش از رسیدن به آن رشدی از برای او

باشد که مال خود را ضایع نکند و مانند سایر عقلای روزگار معامله کند در سن ده سالگی او را نباید منع کرد از تصرف در مال خود و حدّ بلوغ دختر آن است که نه سال تمام داشته باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - منع باید کرد سفیه را از تصرف کردن در مال خود و سفیه کسی است که ضایع کند مال خود را و فرقی نیست در ضایع کردن مال در این که لاعن شعور مال خود را به کسی دهد یا در معاصی و لهو و لعب خرج کند، یا در صدقات و طاعات خرج کند به طوری که خود و عیال خود را محتاج کند. پس ولی او باید او را منع کند از تصرف در مال خود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - منع باید کرد دیوانه را از تصرف کردن در مال خود تا وقتی که صحت یابد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که وصیت کند بیش از ثلث مال خود، به قدر ثلث مال او وصیت او مجری است و زیاده از ثلث ممنوع است مگر با امضای ورثه او. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مملوک ممنوع است در تصرف کردن در چیزی که جسته و پیدا کرده مگر به اذن مالک و مولای خود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مملوکی که مولای او با او قرار داده کسب کند و مقدار معینی را به مولای خود بدهد که آزاد شود، و شرط کند با او که هرگاه تمام آن مقدار را نداد اگر چه قدری را داد باز مملوک باشد، ممنوع است در تصرف کردن در فاضل ضریبه خود و چیزی که به دست او آید مگر به اذن مولای خود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مدیونی که روگردان است از طلب کاران خود و ادای دیون خود را نمی کند، او را حبس می کنند و اموال او را جمع می کنند. پس هرگاه اموال زیادتر است از دیونی که دارد ادای دیون او را می کنند و زیاده را به خود او می دهند، و هرگاه اموال او مساوی دیون او است قسمت می کنند در میان طلب کاران او و چیزی به خود او نمی دهند، و هرگاه اموال او کم تر است از دیون او آن ها را قسمت می کنند بر سر طلب کاران او و هر یک به اندازه سهم خود مثل آن که طلب کاری که دو مقابل طلب کاری دیگر طلب دارد دو برابر کم تر می دهند از طلب کاری که نصف او طلب دارد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مدیون ممنوع نیست که به طور اقتصاد و میانه روی از مال خود بخورد و خرج امر معاش خود کند و لکن هرگاه طلب کاران او از او مطالبه کردند و او مسامحه و ممانعت کرد و ادای دیون خود را نکرد تا آن که طلب کاران او به حاکم شرع عرض کردند و او را به مرافعه بردند، حاکم شرع او را ممنوع خواهد کرد از تصرف کردن در مال خود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه مال مدیونی را قسمت کردند بر سر طلب کاران به طوری که چیزی از برای او باقی نماند و به حسب اتفاق طلب کاری حاضر نبود که قسمت خود را ببرد و بعد حاضر شد، او مطالبه می کند از مدیون و مدیون رجوع می کند به سایر

طلب کارانی که مال او را به قسمت برده اند و سهمی این شخصی که در وقت قسمت حاضر نبوده از سایر طلب کاران می گیرد و به او می دهد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه مدیونی فوت شد و ترکه او به قدر دیون او نیست، آن ترکه را قسمت می کنند در میان طلب کاران او هر يك به قدر سهمی خود از ترکه او می برند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه مال مدیونی را قسمت کردند بر سر طلب کاران او و در میان اموال او عین مال طلب کاری یافت شود، پس هرگاه آن عین را به نقد به او فروخته عین مال خود را می برد و هرگاه نسیه فروخته او هم سهمی خود را می برد مثل سایر طلب کاران. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند و بعضی مطلقاً فتوی داده اند که عین مال خود را می برد خواه نقد خریده باشد خواه نسیه.

مسئله - مدیونی که از طلب کاران خود روگردان است او را حبس می کنند و تفحص و تجسس از حال و مال او می کنند. پس هرگاه چیزی دارد بر سر طلب کاران او قسمت می کنند و هرگاه چیزی ندارد و می تواند کاری و خدمتی بکند که اجرتی داشته باشد زاید بر قوت خود و عیال خود و کسوه آنها، او را به دست طلب کاران او می دهند که او را به کاری بدارند که از اجرت آن کار چیزی ببرند و هرگاه اجرت کار او بیش از امر معاش او نیست، یا کاری از او بر نمی آید نباید از او مطالبه کنند و او در امان خدا است و مطالبه از او حرام است.

کتاب الشفعة و فیه احکام و مسائل:

مسئله - شفعه در هر چیزی است که مشترك باشد به طور مشاع در میان دو شريك که یکی از ایشان سهمی خود را بفروشد به غیر شريك خود بی اذن و اطلاع او به ثمنی از طلا و نقره و مخصوص به زمین و خانه نیست بلکه در زمین و خانه و مملوك و حیوان و سایر متاع ها جاری است. چنان که در احادیث وارد شده و بیشتر از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - شفعه ای نیست در مال مشترکی که قسمت شده باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - شفعه ای نیست در مال مشترکی که شريك باشند در آن بیش از دو نفر. چنان که در احادیث وارد شده و بیشتر از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - شفعه ای نیست در مال مشترکی که فروخته شده باشد به غیر ثمنی از طلا و نقره. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - شفعه ای نیست در مال مشترکی که منتقل به غیر شده باشد به غیر صیغه بیع و شری مثل هبه و صلح و صداق و امثال آنها. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه دو خانه باشد از دو نفر که راه عبور به آنها مشترك باشد در میان آن دو نفر و یکی از ایشان بفروشد خانه خود را، پس هرگاه آن راه عبور را سد کنند و از طرفی دیگر راه عبور به آن خانه فروخته شده قرار دهند، شفعه ای از برای صاحب خانه دیگر نیست و هرگاه راه عبور به آن دو خانه منحصر باشد به همان راه مشترك و ممکن نباشد که راه عبوری غیر از آن قرار دهند،

از برای صاحب خانه دیگر حق الشفعه خواهد بود در راه عبور اصالتاً و در خانه فروخته شده بالتبع. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - حق شفعه ای نیست از برای یهودی و نصرانی و سایر مخالفین دین حق. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - شفعه ای نیست از برای جار و همسایه. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه شریکی که حق الشفعه دارد فوت شود، حق الشفعه او منتقل به ورثه او نمی شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - حق الشفعه از برای شریک مسلمی که قسمت نکرده باشد مال مشترک در میان خود و شریک مسلم خود را ثابت است چه حاضر باشد در وقت فروش و چه غایب باشد و در سفر باشد، پس هر وقت که بخواهد مطالبه حق خود را می تواند کرد اگرچه مدت طولانی از وقت فروش گذشته باشد و حق شفعه او این است که به هر قیمتی که مال مشترک را فروخته اند همان قیمت را می دهد و سهم فروخته شده را تصرف می کند و عقد جدیدی و صیغه تازه ای نباید بخواند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - حق شفعه صغیر و یتیم را ولی او که پدر او است یا وصی او مطالبه می توانند کرد اگر مصلحت صغیر و یتیم را در آن دیدند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه شریک غایب باشد و خانه ای را که شریک او فروخته خرابی بهم رساند به سبب آمدن سیلی یا باریدن بارانی یا غیر این ها، مثل همان ثمنی که خانه به آن فروخته شده باید بدهد و چیزی از برای خرابی خانه نباید کم کند مگر آن که مشتری به دستی خانه را خراب کرده باشد. چنان که از احادیث معلوم می شود و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - هرگاه شفیع مطالبه شفعه کرد و رفت که ثمن را بیاورد، پس هرگاه تا سه روز ثمن را آورد و داد سهم فروخته را تصرف می کند و اگر سه روز گذشت و نیاورد، حق شفعه او باطل می شود و بعد از آن نمی تواند مطالبه کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه شفیع مطالبه حق الشفعه خود را کرد و مهلتی خواست از برای آن که برود یا بفرستد به بلدی دیگر که ثمن را بیاورند، پس مهلت باید داد به او به قدر رفتن و برگشتن از آن بلد با سه روز علاوه، پس هرگاه در آن مدت معین ثمن را آورد و داد حق خود را تصرف می کند و هرگاه در آن مدت معین نیاورد و نداد حق الشفعه او باطل می شود و بعد از آن مدت نمی تواند مطالبه کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه شریک ثمن سهم شریک را ندارد حق شفعه او باطل می شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه شریک به شریک خود اعلام کرد که سهمی خود را می فروشم اگر می خواهی بخر و او کناره کرد و گفت مبارك

کند خدا فروش تور را، یا گفت قسمت کن مال مشترك را، حق الشفعه او باطل می شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه شريك محض ضرر رسانیدن به مشتری ادعای شفعه کند و مسامحه در دادن ثمن کند به بهانه آن که ثمن در بلدی بعید است، شفعه او باطل است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - شفیع باید قادر باشد به دادن ثمن، پس هرگاه عاجز است و نمی تواند بدهد حق الشفعه از برای او نیست. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - در کشتی و حمام و سنگ آسیا و نهرها و راه های تنگ و امثال این ها از چیزهایی که قابل قسمت نیست حق الشفعه از برای شريك نیست. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - هرگاه چیزی را که شريك فروخته به نقد فروخته شفیع باید ثمن را نقد بدهد و هرگاه به نسیه فروخته شفیع هم باید به نسیه بدهد ثمن را به همان موعدی که قرار داده اند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - شفیع باید همان مثل ثمن را بدهد و سایر غراماتی که به مشتری وارد آمده دخلی به شفیع ندارد. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافی در آن نیست.

کتاب الشریکه و فیه احکام و مسائل:

مسئله - شرکت یا قهراً حاصل می شود مثل شراکت وراثت یا به اختیار قرار می دهند مثل شرکت در تجارت. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافی در آن نیست.

مسئله - شرکت در تجارت حاصل می شود به عقد و ممزوج کردن مال الشراکه به طوری که مجموع مال الشراکه مشاع باشد در میان شرکاء، و به عقد محض بدون مزج، شراکت حاصل نشود. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافی در آن نیست.

مسئله - عقد شراکت عقد جایز است و لازم نیست که شرکاء هر يك بتوانند از آن تخلف کنند بلکه هر يك از شرکاء هر وقت که نخواهند شراکت کنند نمی کنند و مال الشراکه را قسمت می کنند مگر در صورتی که ضرری به سایر شرکاء وارد آید، پس اضرار به مؤمن جایز نیست. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافی در آن نیست.

مسئله - شراکت حاصل می شود در عین مال مثل ارث و مال الشراکه، و در منفعت مثل شراکت در اجاره چیزی، و در حقوق مثل حق الشفعه از برای شفیع. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافی در آن نیست.

مسئله - شراکت در حیوان مأکول اللحم جایز است به طور اشاعه و به طوری که بعضی معین آن حیوان مال شریکی باشد مثل سر و پوست آن حیوان. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - هرگاه کسی شريك شد در سر و پوست حیوانی و منفعتی حاصل شد، باید قیمت کردن آن ها را و آن قیمت را نسبت داد به تمام ثمن آن حیوان که چند يك ثمن است، پس به آن نسبت قسمت او را باید داد. چنان که در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - هرگاه کسی شريك شد در سر و پوست حیوانی و بخواهد آن را ذبح و نحر کند از برای اخذ حق خود در ذبح و نحر آن ضرری از برای شريك وارد آید، باید سر و پوست آن را قیمت کرد و قیمت آن‌ها را به او داد که ضرری به شريك وارد نیاید. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هرگاه مال الشراکه ممزوج نشود که مشاع شود و لکن چیزی را بخرند به آن شراکت در آن چیز حاصل شود. چنان که از احادیث معلوم می‌شود و خلافتی در آن نیست.

مسأله - جایز نیست تصرف کردن در مال مشترك از برای شرکاء مگر به اذن همه. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه بعضی از شرکاء تصرف کردند در مال مشترك بدون اذن بعضی و آن چیز تلف شد، متصرفین ضامنند و باید مثل یا قیمت آن را به قدر سهم سایر شرکاء به ایشان بدهند. چنان که از احادیث معلوم می‌شود و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه به مال مشترك تجارت کردند و نفعی حاصل شد یا ضرری وارد آمد، هر یک از شرکاء در نفع و ضرر به قدر سهم خود شریکند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - جایز است که در شراکت شرط کنند که بعضی بیشتر از سهم خود منفعت ببرند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - هرگاه کسی چیزی را بخرد و به کسی بگوید که ثمن این چیز را تو بده و هر قدر منفعت حاصل شد در میان من و تو باشد و او داد ثمن را، شراکت حاصل می‌شود در میان آن دو نفر، پس نفع و ضرر در میانه ایشان است. و هرگاه گفت ثمن این چیز را بده و نگفت که منفعت آن در میانه است و او داد ثمن را، شراکت حاصل نشده و بر ذمه آن خریدار است ثمن، و نفع و ضرر مخصوص خود او است. چنان که در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - هرگاه کسی شراکت کند با کسی در چیزی در منفعت آن چیز نه در ضرر آن به رضای طرفین جایز است. چنان که در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - کنیزی که مشترك باشد در میان شرکاء جایز نیست از برای احدی از ایشان و طی او. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه احدی از شرکاء خیانتی کرد و سایرین خیانت او را فهمیدند سزاوار نیست که ایشان خیانت کنند و خائن شوند مثل او. چنان که در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - مسلمانان شریکند در آب و آتش و نمک و علف بیابان مادام که احدی از مسلمین حیازت نکرده باشد آن‌ها را از برای خود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - سزاوار است که شراکت کنند با کسی که اقبال کرده به او رزق و تنگی در کار او نیست. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - سزاوار نیست شراکت کردن با یهود و نصاری و مجوس بلکه جمیع اهل ادیان باطله مگر در چیزی که شخص مسلم از آن غائب نشود. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هر يك از شرکاء که بخواهند قسمت کنند مال الشراکه را واجب است بر سایرین که تمکین کنند و تقسیم کنند مگر در صورتی که ضرری از برای ایشان حاصل شود در تقسیم و جایز نیست از برای احدی از شرکاء ضرر رسانیدن به شرکاء خود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - واجب است که به طوری قسمت کنند که هر يك از شرکاء به حق خود برسد اگر ممکن باشد. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه تقسیم کردند و هر يك از شرکاء راضی به قسمت خود شدند اگر چه به طور تعادل قسمت نشده باشد، همان رضای ایشان کفایت می کند و احتیاج به قرعه نیست. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه تقسیم کردند و اختلاف و نزاع واقع شد در میان شرکاء، باید قرعه انداخت از برای تعیین سهم هر يك و طور قرعه این است که هر يك از اسم های شریک ها را بر روی کاغذی می نویسند و رقعها را می دهند به کسی که نخواند و نداند که اسم کدام بر روی کدام رقعہ نوشته شده، پس هر رقعہ را بر روی هر قسمتی گذارد آن قسمت مال صاحب آن اسمی است که در رقعہ نوشته شده و امر قرعه انداختن امر معروفی است در میان مردم و به طورهای مختلف می اندازند و همه جایز است. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه از برای شرکاء اموالی باشد مشترك و بعضی از آنها عین باشد و بعضی دین و قسمت کنند آنها را و بعضی از شرکاء وصول کنند دیونی را که قسمت ایشان شده و بعضی وصول نکنند به جهت افلاس مدیونین و امثال آن، پس اگر در وقت تقسیم شرط کرده اند که هرکس ضرر کرد بر خود او باشد و در میانه نباشد ضرری که به بعضی رسیده مخصوص خود او است و هرگاه در وقت تقسیم شرط نکرده اند پس ضرری که رسیده در میانه شرکاء است و مخصوص به آن شریکی که نتوانسته وصول کند نیست. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - هرگاه از برای شرکاء اموال مشترك باشد بعضی عین و بعضی دین، پس عین را تقسیم کنند و دین را هر يك از شرکاء سهمی خود را حواله کند به بعضی دیگر و بعضی وصول کنند و بعضی وصول نکنند، پس آنچه وصول شده در میانه است و آنچه ضرر رسیده در میانه است و ضرر مخصوص آن شریکی نیست که نتوانسته وصول کند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - هرگاه از برای شرکاء اموالی باشد که به نسیه داده باشند، جایز است که تقسیم کنند آنها را پیش از گرفتن. پس هرگاه بعضی وصول کردند و بعضی وصول نکردند و شرط کرده اند در وقت تقسیم که هرکس وصول نکرد ضرر او بر خود او است، ضرر مخصوص او می شود و در میانه نیست. چنان که از احادیث معلوم می شود و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند. مسأله - جایز است از برای بعضی از شرکاء که رأس المال خود را بردارد و ترك شراکت کند و نفع و ضرر را واگذارد به سایر شرکاء از روی رضای همه. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه جمعی شریک باشند در چیزی و سهمی هر یک را به طور تحقیق نتوان معین کرد و بخواهند قسمت کنند آن را، راهی به غیر از مصالحه کردن و راضی شدن از یک دیگر از برای ایشان نیست. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه مدیونی باشد که روگردان شود از طلب کاران خود و مسامحه کند در ادای دیون خود و اموالی داشته باشد به غیر خانه و خادم و امثال آنها، اموال او مشترك می شود در میان طلب کاران او و می توانند که آن را تقسیم کنند در میان خود و هر یک به قدر طلبی که دارد ببرد. پس هرگاه چیزی زیاد آمد از طلب ایشان، مال مدیون است و هرگاه مساوی شد که مدیون نصیبی ندارد و هرگاه کم تر شد از طلب ایشان، هر یک از طلب کاران بالنسبه به طلبی که دارند باید کم کنند از طلب خود. چنان که از احادیث معلوم می شود و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

کتاب المضاربة و فیه احکام و مسائل :

مسأله - مضارب به عقدی است جایز و هر وقت مالک بخواهد مال خود را از مضارب بگیرد، می گیرد. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - مقصود از مضارب این است که شخصی چیزی به کسی بدهد که آن کس معامله و تجارت کند با آن مال و منفعت تجارت مشترك باشد در میان مالک و مضارب به طوری که قرار داده اند و هرگاه از مال مالک چیزی تلف شد و ضرری حاصل شد مخصوص مالک باشد و دخلی به مضارب نداشته باشد. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافتی در آن نیست.

مسأله - جایز است از برای مالک که شرط کند با مضارب که معامله خاصه ای را بکند، یا در وقت مخصوصی یا در مکان و بلد مخصوصی تجارت کند. پس هرگاه مضارب تخلف کرد و چیزی از مال مالک تلف شد، او ضامن است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه قرار تجارت مضارب در سفر کردن به بلدی دیگر شده، مخارج سفر او در رفتن و برگشتن از میانه است و چون به بلد خود رسید مخارج او از سهم خود او است مگر آن که قرار معینی در میان گذارده باشند. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه مضارب فوت شود مال مالک را باید به او داد و هرگاه وصیتی در این باب نکرده باشد و وراثت و غیر ایشان ندانند که مال مضارب به از مالک در دست او است، مالک مثل سایر طلب کاران او است. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافتی در آن نیست.

مسأله - جایز است که مال المضارب به نقد باشد یا سایر اجناس و امتعه. چنان که از احادیث معلوم می شود و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - آن چه مشهور شده این است که در ابتدای مضارب باید طلا و نقره مسکوک رواج باشد و جایز ندانسته اند در غیر آنها از سایر متاع ها و اجناس حتی طلا و نقره غیر مسکوک غیر رواج، و در احادیث منعی از سایر اجناس و امتعه نرسیده.

مسأله - هر ضرری که وارد آمد مخصوص مالك است و دخلی به مضارب ندارد و منفعتی که حاصل شد مشترك است در میان مالك و مضارب به هر طوری که قرار داده باشند بالمناصفه یا ثلث یا ربع یا غیر این‌ها. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه مضارب در اجناس و امتعه مختلفه تجارت کرد و در بعضی منفعتی حاصل شد و در بعضی ضرری حاصل شد، آن ضرر را از رأس المال کم نباید کرد چرا که منفعت آن بعض و قایه رأس المال است. چنان‌که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - هرگاه مضارب پدر خود را بخرد و نداند که او پدر او است و بعد معلوم شود که پدر او بوده، باید او را قیمت کرد پس اگر قیمت او مساوی قیمتی است که خریده مملوك مالك می‌شود و هرگاه قیمت او بیشتر است از آن‌چه خریده اگرچه به قدر درهمی باشد، پس به قدر سهمی او از منفعت پدر او آزاد می‌شود و مالك مال المضارب به او را به کاری می‌دارد تا باقی قیمت او مساوی اجرت او شود، پس تمامش آزاد شود. چنان‌که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - جایز است که مالك مالی را به قرض مضارب دهد و مال المضارب به‌ای هم به او دهد و شرط کند که در منفعت مال قرض و مال المضارب به هر دو شریك باشد. و در این صورت هرگاه ضرری حاصل شد و از رأس المال چیزی کم شد، آن نقصان باید بر تمام مال قرض و مال المضارب به وارد آید بالنسبه، یعنی اگر فی المثل مال قرض بیست تومان و مال المضارب به ده تومان است، دو ثلث از نقصان را از قرض کم باید کرد و يك ثلث را از مال المضارب به. چنان‌که از احادیث معلوم می‌شود و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز است که مضارب بیشتر از سهمی که قرار داده‌اند از برای مالك به مالك دهد از برای آن که مالك مال خود را از دست او نگیرد. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز نیست از برای مضارب که مال المضارب به را به غیری به مضارب به دهد کم‌تر از آن‌چه با مالك قرار داده مثل آن که قرار داده که نصف منفعت را به او دهد و قرار دهد با آن غیر که ربع منفعت از او باشد. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه مضارب امین باشد و تفریطی و تقصیری در حفظ مال المضارب به نکند و آن مال تلف شود یا دزد آن را ببرد، او ضامن نیست و هرگاه تفریط کند ضامن است. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز است که مالك قرار دهد با کسی که به مال او تجارت کند و تمام منفعت مال آن کس باشد و اسم این عمل بضاعت است. پس هرگاه آن مال تلف شد یا دزد برد بدون تفریط و تقصیری در حفظ مال البضاعه، آن کس ضامن نیست و هرگاه تقصیری در حفظ آن کرد ضامن است. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه اختلافی در میان مالك و مضارب و مستبضع واقع شد در تفریط کردن و نکردن، پس هرگاه شهودی در میان هست به شهادت آن‌ها باید عمل کنند و هرگاه شهودی در میان نیست، مضارب و مستبضع باید قسم یاد کنند که تفریطی و خیانتی نکرده‌اند. چنان‌که از احادیث معلوم می‌شود و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه مالك با مضارب قرار دهد كه ضامن باشد در تلف مال او ، تمام منفعت مال آن شخص خواهد شد و از برای مالك سهمی نیست چرا كه در چنین صورتی مال خود را به قرض او داده و زیادتى در قرض ، ربا است . چنان كه از احادیث معلوم می شود و خلافی در آن نیست .

مسئله - هرگاه كسى وصیت كند به وصی خود كه مال صغار او را به مضارب دهد ، جایز است و در صورت تلف مال صغار ، وصی ضامن نیست . و هرگاه غیر وصی مال یتیم را به مضارب داد ، پس هرگاه منفعتی حاصل شد مال یتیم است و هرگاه مال یتیم تلف شد آن كسى كه مال یتیم را به مضارب داده ضامن است . چنان كه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

كتاب المزارعة و المساقات و ما يناسبهما و فيه احكام و مسائل :

مسئله - مزارعه و مساقات عقدی است لازم كه منفسخ نشود مگر به تقابل از طرفین . چنان كه از احادیث معلوم می شود و خلافی در آن نیست .

مسئله - مقصود از مزارعه این است كه مالك زمین ، زمین خود را می دهد به شخصی كه او زراعت كند تا مدت معینه كه حاصل مزروع مشترك باشد در میان مالك زمین و آن شخص زارع بالمناصفه یا ثلث یا ربع یا غیر این ها به طوری كه قرار داده باشند . چنان كه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسئله - جایز است كه شرط كنند هر ثمری كه زودتر به عمل آید مالك آن را ببرد و هر ثمری كه دیرتر به عمل آید عامل ببرد ، چنان كه جایز است به عكس این شرط كنند كه هر ثمری كه زودتر به عمل آید عامل ببرد و آنچه بعد به عمل آمد مالك ببرد و در هر صورت از قراری كه گذارده اند از نصف یا ثلث یا ربع یا غیر این ها نباید تخلف كنند و لكن چنین شرطی تبرعی است در مزارعه كه جایز است كه دخلی به اصل مزارعه ندارد چنان كه جایز است كه شرط كنند كه جمیع محصول مال مالك باشد ، پس عامل عمل خود را تبرع کرده از برای مالك ، چنان كه جایز است كه شرط كنند كه جمیع محصول مال عامل باشد پس مالك تبرع کرده زمین خود را از برای زراعت زارع . چنان كه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند .

مسئله - جایز نیست در مزارعه كه قرار دهند مقدار معینی از محصول را بدهند و لكن بالمناصفه یا ثلث یا ربع و امثال این ها باید قرار دهند . چنان كه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسئله - جایز نیست در مزارعه كه قرار دهند ثلثی را فی المثل از برای تخمی كه كشته شده و ثلثی از برای اجرت گاوی كه در زراعت آن را به كاری داشته اند و ثلثی از برای اجرت زمین چرا كه شائبه ربا در زیاده و كمی تخم می رود . چنان كه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند .

مسئله - جایز است كه قرار دهند در مزارعه كه خراج سلطان را از میانه بردارند و مابقی را قسمت كنند در میان مالك و زارع به طوری كه قرار داده اند از نصف یا ثلث یا ربع و امثال این ها . چنان كه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسئله - جایز است در مزارعه كه مدت آن را معین كنند به رسیدن مزروع و درو كردن و چیدن آن . چنان كه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند .

مسأله - جایز است که مزارعه را در يك سال قرار دهند یا در سال‌های عدیده . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - مکروه است از برای مسلم که با مشرك مزارعه کند . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - جایز است که زارع زارعی دیگر را شريك خود قرار دهد اگر مالك راضی باشد . چنان که از احادیث معلوم می‌شود و خلافتی در آن نیست .

مسأله - جایز است که زمین را اجاره کنند و مستأجر با شخصی بنای مزارعه گذارد . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - خراج سلطان بر مالك است نه بر زارع مگر آن که شرط کرده باشند که زارع بدهد . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - هرگاه شرط نکرده باشند که زارع خراج را بدهد و گماشتگان سلطان اجحافی کردند و خراجی زیاد از زارع گرفتند ، غرامت را باید مالك بکشد و بر زارع چیزی نیست . چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند .

مسأله - هرگاه زمینی از برای کسی باشد که در آن آب و انواع درختان باشد و قرار دهد با شخصی که آن‌ها را آب دهد تا زمانی که میوه آن‌ها برسد و ثمرهای آن‌ها به عمل آید ، سهم معینی از آن ثمرها مثل نصف یا ثلث یا ربع و امثال این‌ها مال او باشد جایز است ، و این کار مسمی به مساقات است و احکام آن احکام مزارعه است . چنان که در احادیث رسیده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - هرگاه سهم هر يك از مالك و زارع و ساقی به حد نصاب برسد ، هر يك در سهم خود باید زکات آن را بدهند و هرگاه سهم هر يك به حد نصاب نرسد اگرچه مجموع سهم‌ها به حد نصاب باشد ، زکاتی در آن نیست و بسا آن که سهم بعضی به حد نصاب برسد و زکات به آن تعلق گیرد و سهم بعضی به حد نصاب نرسد و زکات به آن تعلق نگیرد . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - هرگاه معین کنند که تخم معینی زراعت شود و زارع تخلف کند و تخمی دیگر زراعت کند و به آن سبب ضرری به مالك برسد یا زمینی را که به مزارعه داده‌اند نقصی پیدا کند ، باید ارش و عوض آن ضرر را زارع به مالك بدهد . چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند .

مسأله - هرگاه مالك زمینی به مزارعه داد به شرط آن که مزارع اصلاح کند آن را ، پس او افساد کرد و خراب و ضایع کرد آن را ، ارش آن را باید به مالك بدهد . چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند .

مسأله - مزارعه و مساقات باطل نمی‌شود به فوت هیچ يك از مالك و مضارب و ساقی چرا که به عقد لازمی از برای هر يك حقی است بر دیگری و حق هر يك منتقل می‌شود به ورثه او . چنان که از احادیث معلوم می‌شود و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند .

مسأله - جایز است که مالك زمینی را واگذارد به کسی که اصلاح کند آن را و خراج آن را بدهد و چیزی معین به مالك بدهد در مدت معینه يك سال یا دو سال یا کم‌تر یا بیشتر به طوری که قرار دهند در میان مالك و عامل و این کار از اقسام تقبيلات است نه

مزارعه اگر چه شبیه به آن است چرا که در مزارعه سهم هر يك بايد به نسبت نصف و ثلث و ربع و امثال اين ها باشد نه به مقدار معینی. چنان که از احادیث معلوم می شود و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - هرگاه زارع قبول کند از مالك زمین که قدر معینی از جنس معلومی از غیر جنسی که از زمین او به عمل آید بدهد، پس اگر نفع کرد مال او باشد و اگر ضرر کرد بر خود او باشد جایز است و این کار از باب تقبيلات است نه مزارعه. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - جایز نیست که زارع متقبل شود که گندمی یا جنسی دیگر که از خود زمین به عمل آید بدهد چرا که شاید به عمل نیامد و جایز است که متقبل شود به جنس معینی در ذمه خود. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند. مسأله - جایز است که عامل متقبل شود از مالك زمین که در سال های متعدده متعینه زراعت کند و خراج آن زمین را به سلطان دهد و مابقی مال خود او باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافي در آن نیست.

مسأله - جایز است که عامل متقبل شود از حاکم شرع که زمین جزیه را در سال های عديده معینه زراعت کند و خراج آن را بدهد و چیزی معین بدهد یا چیزی ندهد و تعمیر و اصلاح آن زمین را بکند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافي در آن نیست. مسأله - جایز است که شريك یا مزارع و مساقی متقبل شوند که قدر معینی از جنس زمین که به خراصي معین شده بعد از بلوغ ثمر و رسیدن آن به مالك دهند و این معامله بعد از شرکت و مزارعه و مساقيات است و دخلی به اصل معاملات سابقه ندارد. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافي در آن نیست.

سأله - هرگاه کسی متقبل شد از مالك مزرعه ای که در آن زراعت کند و در آن مزرعه ساکن باشند جمعی از مجوس یا غیر ایشان غیر از مسلمین، نمی تواند که از ایشان سخره بگیرد یعنی عملگی مفت بی اجرت مگر آن که شرط کرده باشد در ضمن تقبل به رضای ایشان که عمل بی اجرت از برای او بکنند. و لکن اگر ساکن در آن مزرعه مسلمان باشند یا بعضی مسلمان باشند، جایز نیست که از مسلمان عمل بی اجرت قرار داد بلکه احسان و اعانت باید کرد به مسلمان. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافي در آن نیست.

کتاب الاجاره و فیه احکام و مسائل :

مسأله - اجاره تملك منفعتی است معین به عوض معینی. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافي در آن نیست.

مسأله - اجاره عقدی است لازم که منفسخ نشود مگر به اقاله موجد و مستأجر مگر در بعض صور چنان که خواهد آمد ان شاء الله تعالی. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافي در آن نیست.

مسأله - در بطلان اجاره به موت موجد و مستأجر سه قول است :

- اول آن که باطل می شود به موت هر يك از ایشان نظر به آن که هر يك فوت شدند ترکه او منتقل می شود به ورثه او. پس اگر موجد فوت شد عینی از برای او باقی نمی ماند که به منفعت آن معامله بشود و اگر مستأجر فوت شد چیزی از برای او باقی نمی ماند که اجرت را از آن بدهند.

- و قول دوم این است که به موت مستأجر باطل می شود نه به موت موجر، چرا که در موت موجر عین مسلوب المنفعه منتقل به ورثه او شده اما در موت مستأجر ترکه او با منافع منتقل شده، پس به موت او اجاره باطل است.

- قول سوم این است که اجاره به موت هیچ يك باطل نیست چرا که اگر موجر فوت شده ملك مسلوب المنفعه تا مدت اجاره منتقل به ورثه شده چنان که در مضاربه و در مزارعه و مساقات و در قسمی از عمری هر گاه مالك فوت شود ملك مسلوب المنفعه در مدت های معینه منتقل به ورثه می شود بالاتفاق و هر گاه مستأجر فوت شود دیون او پیش از حقوق ورثه باید داده شود بالاتفاق و اجرت اجاره هم دینی است از او، پس موجب بطلان اجاره از موت هیچ يك در میان نیست و این قول سوم را نسبت به سید مرتضی و عموم متأخرین از فقهاء داده اند و استحکام این قول ظاهرتر از آن است که بر فقیهی مخفی باشد.

مسأله - هر گاه مدتی معینه از برای اجاره باشد و در ضمن العقد شرط شده باشد که مال الاجاره را به تدریج بدهند در ظرف مدت اجاره، پس هر گاه موجر فوت شود ورثه او استیفای اجرت را می کنند و هر گاه مستأجر فوت شد ورثه او منفعت عین را می برند تا مدت اجاره منقضی شود. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلاقی میان صاحبان قول سوم نیست.

مسأله - اجاره را باطل نمی کند بیعی و نه سایر ناقلات از صلح و هبه و صداق و امثال آنها، نهایت آن که تا مدت اجاره ملك منتقل مسلوب المنفعه است. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلاقی در آن نیست.

مسأله - هر گاه مشتری می داند که ملك در اجاره است و می خرد آن را، باید صبر کند تا مدت اجاره منقضی شود و هر گاه نمی داند که ملك در اجاره است و می خرد و بعد از آن می فهمد، مختار است که فسخ کند بیع را یا صبر کند تا اجاره منقضی شود. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلاقی در آن نیست.

مسأله - هر گاه چیزی را که اجاره کرده اند تلف شود یا خراب شود به طوری که به زودی قابل تعمیر نباشد، اجاره باطل می شود. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلاقی در آن نیست.

مسأله - هر گاه اجیر کنند شخصی را از برای پرستاری مریضی، هر يك از اجیر یا مریض که فوت شوند اجاره باطل می شود. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلاقی در آن نیست.

مسأله - هر گاه زن شیردهی را اجیر کنند از برای شیر دادن طفلی، هر يك از اجیر و طفل که فوت شوند اجاره باطل می شود. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلاقی در آن نیست و هر گاه به غیر از مستأجر کسی نباشد که اجرت اجیر را بدهد، به فوت موجر هم اجاره باطل شود و محمول بر این است روایتی که دلالت بر بطلان اجاره می کند به موت هر يك از ثلثه.

مسأله - جایز است که کرایه کنند حیوانی را تا جای معینی و اجرت معینه ای و شرط کنند که هر گاه از آن جای معین تجاوز کرد به جای معینی دیگر رفت، اجرت معینه ای زیاده از اجرت اولی بدهد. چنان که در احادیث وارد شده و خلاقی در آن نیست.

مسأله - مکروه است که اجیر را به کاری وادارند پیش از آن که اجرت او را معین کنند. چنان که در احادیث وارد شده و بعضی جایز ندانسته اند که پیش از تعیین او را به کاری دارند.

مسئله - جایز نیست سخره مسلم، یعنی او را به کاری بدارند بی اجرت. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مستأجر ضامن اجرت اجیر است مگر آن که قرار داده باشند که اجرت اجیر را به دست گیری بسپارند به جهت اطمینان طرفین، پس اجیر از آن غیر باید مطالبه کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - اجرت اجیر را باید داد وقتی که از عمل فارغ می شود، پیش از آن که عرق او بخشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - حرام است که منع کنند از اجیر اجرت او را. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که اجیری را به اجرت معینی گرفت و طعامی و پنبه ای و امثال این ها به او داد و بعد قیمت آن ها تغییر کرد، باید به قیمت روزی که داده حساب کند. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - مکروه است که شخص جمیع خود را اجیر قرار دهد که در هیچ وقتی نتواند که از برای خود کاری بکند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - جایز است که اجیر شوند به اجرت معینی از برای بدرقه رفتن به همراهی قافله از برای حفظ کردن اهل قافله. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - جایز نیست اجرت گرفتن از برای اذان گفتن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - جایز نیست اجرت گرفتن از برای نماز جماعت بجا آوردن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - جایز نیست اجرت گرفتن از برای تعلیم کردن مسائل شرعی و جاری کردن احکام شرعی. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - کسی که نذر کرده که روزه بگیرد و عاجز شود از روزه گرفتن، می دهد به گیری از هر روزی دو مد از طعام، یا به قدری که آن غیر راضی شود که او از عوض او روزه بگیرد. چنان که در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده اند. مسئله - جایز است اجرت گرفتن از برای رفتن به حج از جانب غیر و نیابت از او و از برای رفتن به زیارت قبور مقدسه ائمه طاهرین علیهم السلام به نیابت غیر. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - جایز است اجرت گرفتن از برای نماز کردن و روزه گرفتن و به حج رفتن و سایر عبادات بجا آوردن از برای میت مؤمن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - جایز است اجرت گرفتن از برای تعلیم قرآن و سایر کتب. چنان که از احادیث معلوم می شود و احادیث منع محمول بر کراهت است و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - جایز است اجرت گرفتن از برای نوشتن قرآن و سایر کتب احادیث. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافتی در آن نیست.

مسئله - جایز است اجرت گرفتن سمسار از برای آن که روز به روز خرید کند یا بفروشد از برای غیر. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که اجیر شد از برای شخصی به اجرت معینه و کسی دیگر بخواهد او را اجیر کند به اجرت زیادتری، نمی تواند فسخ کند اجاره اولی را و باید وفا کند از برای شخص اول. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که اجیر گذارد فرزند خود را نزد شخصی به اجرت معینه ای و کسی دیگر خواست اجیر کند او را به اجرت زیادتری، نمی تواند فسخ اجاره اولی را بکند و باید وفا کند از برای شخص اول. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که مملوک خود را به اجاره داد به شخصی و مملوک از روی تفریط و تقصیر ضایع کرد چیزی از مال مستأجر را، مولای او ضامن است و لکن باید از عمل مملوک از عهده برآید یعنی از اجرت عمل مملوک و اگر مملوک عاجز شد از عمل کردن، نه بر او چیزی است نه بر مولای او. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - هرگاه مولی مملوک خود را به اجاره داد و اجرت او را از مستأجر گرفت و مملوک فرار کرد، باید اجرت را به قدر باقی مانده از مدت اجاره پس بدهد به مستأجر. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه مملوک خود را به اجاره کسی داد به اذن مولای خود، جایز نیست که چیزی از برای خود قرار دهد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کسی که اجیر شود از برای آن که اصلاح کند چیزی را پس ضایع کند آن را، ضامن است و باید از عهده آن برآید. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - هرگاه مالک شرط کرد با صانع و عامل کاری مثل خیاط که در روز معینی باید بیاوری آن چه را باید در آن عمل کنی، پس صانع تخلف کرد و در آن روز معین نیاورد پس آن چیز تلف شد، صانع ضامن است و باید از عهده برآید. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - هرگاه صانع یا مکاری یا حمال امین باشند و چیزی در نزد ایشان تلف شود، ضامن نیستند و هرگاه امین نباشند و متهم باشند و ادعا کنند که چیزی تلف شده باید شاهد بیاورند که آن چیز تلف شده بدون تفریط و تقصیری از ایشان، یا قسم یاد کنند که خیانتی و تفریط و تقصیری نکرده اند. پس هرگاه اقامه شهود نکردند و قسم هم یاد نکردند ضامنند و باید از عهده چیزی که تلف شده برآیند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - صاحب حمام ضامن نیست هرگاه چیزی در حمام گم شد مگر آن که به او بسپارند چیزی را و گم شود، پس در این صورت هرگاه امین نباشد باید اقامه بینة بکند یا قسم یاد کند که خیانتی و تفریط و تقصیری از او صادر نشده و هرگاه اقامه بینة نکرد و قسم هم یاد نکرد ضامن است و باید از عهده برآید. چنان که از احادیث معلوم می شود و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - قابله و دایه امینند و لکن اگر دایه طفل را بدهد به زنی دیگر و طفل مفقود شود باید دایه اولی دیه آن طفل را بدهد یا او را بیاورد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - کسی که حیوانی را کرایه کند تا جای معینی و حیوان در بین راه بماند و عاجز شود از رفتار، اجرت آن قدری را که رفته باید داد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - هرگاه حیوانی را که کرایه کرده اند در بین راه معیوب شود یا تلف شود، بر مستأجر غرامتی وارد نیاید هرگاه امین باشد و تفریط و تقصیر نکرده باشد. و هرگاه مستأجر امین نباشد باید شاهد بیاورد و اگر شاهد ندارد باید قسم یاد کند که خیانت و تفریط و تقصیری از او صادر نشده، پس هرگاه اقامه یتنه نکرد و نکول از قسم کرد ضامن است و باید از عهده برآید. چنان که از احادیث معلوم می شود و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - کسی که اجیر شود که چاهی حفر کند که ده قامت فی المثل عمق آن چاه باشد به اجرت معینه و قدری حفر کند و قدری نکنده بماند، پس باید آن اجرت را قسمت کرد به پنجاه و پنج سهم و به قدری که کنده قسمت آن را باید داد. و بیان این مطلب در صورت مذکوره این است که فی المثل اجرت پنج تومان و پنج هزار دینار باشد و اجیر پنج قامت از چاه را کنده باشد و پنج قامت نکنده باقی باشد، اجرت اجیر در این صورت يك تومان و پنج هزار دینار می شود و چهار تومان در مقابل پنج قامت نکنده باقی می ماند چرا که قامت دوم دو برابر قامت اول است و قامت سوم سه برابر است تا آن که قامت دهم ده برابر است. پس اجرت هر قامت بعدی به همین نسبت باید زیاد شود پس اجرت قامت اول يك هزار دینار خواهد بود تا آن که اجرت تمام ده قامت پنجاه و پنج هزار دینار خواهد بود. پس اجرت دو قامت سه هزار دینار می شود چرا که يك هزار دینار اجرت قامت اول است و دو هزار دینار اجرت قامت دوم است چرا که دو برابر قامت اول است که مجموع سه هزار دینار می شود و قامت سوم سه برابر اول است پس اجرت آن هم سه برابر اجرت اول است که مجموع آن شش هزار دینار می شود و قامت چهارم چهار برابر اول است پس اجرت آن هم چهار برابر است که با شش هزار دینار سابق يك تومان می شود و قامت پنجم پنج برابر اول است پس اجرت آن با اجرت سابقه يك تومان و پنج هزار دینار خواهد شد و این ملاحظه در کشیدن خاک و فروفرستادن دلو شده نه در اصل حفر و کندن، چرا که در کندن هر قامتی به قدر قامت دیگر است و تفاوتی در آنها نیست. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - کسی که اجیر شد از برایش شخصی جایز نیست که کاری از برای غیر آن شخص بکند مگر به اذن او. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که اجاره کرده باشد خانه یا آسیایی یا چیزی دیگر را به اجرت معینه ای نمی تواند آن را به کسی دیگر اجاره دهد به اجرتی زیادتر از اجرتی که خود قرار داده مگر آن که چیزی در اصلاح آن خرج کرده باشد و کاری کرده باشد که مستحق اجرت زیادتر شده باشد. چنان که در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - کسی که اجاره کرد خانه ای را فی المثل به اجرت معینه ده درهم و دو ثلث آن را خود و اهل او ساکن شدند و يك ثلث باقی را اجاره داد به دیگری به ده درهم به امضای مالك خانه جایز است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در این صورت نیست ولیکن بعضی گفته اند که این يك ثلث را بیش از اجرت کل خانه نمی تواند اجاره دهد و در احادیث هم چنین مطلبی هست و محمول بر کراهت است.

مسأله - جایز است که مستأجر غیری را شریک خود گرداند به اذن مالک. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافی در آن نیست.

مسأله - آنچه از احادیث معلوم می شود چیزی را که در عرف منفعت می گویند اگر چه عینیتی داشته باشد می توان اصل آن را اجاره داد مثل اجاره دادن باغ از برای میوه آن، و اجاره دادن حیوان از برای شیر آن، و اجاره دادن مرضعه از برای شیر دادن طفل. چنان که بعضی از فقهاء جایز دانسته اند.

مسأله - جایز نیست اجیر کردن مرضعه بدون اذن شوهر او. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که در زمینی که اجاره کرده عمارتی کرد، پس اگر به اذن مالک عمارت کرده مخارج خود را از مالک می گیرد و عمارت را به او وامی گذارد و اگر عمارت را بدون اذن مالک کرده، بعد از انقضای مدت اجاره می تواند که عمارت خود را خراب کند و مال خود را ضبط کند و زمین را مثل وقتی که اجاره کرده به مالک واگذارد. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که در زمینی که اجاره کرد درخت غرس کند، پس اگر به اذن مالک درخت غرس کرده حق السعی خود را از مالک می گیرد و درخت مال مالک است و اگر بدون اذن مالک درخت غرس کرده، کرایه زمین را به قدری که درخت غرس کرده علاوه بر اجرت اصل اجاره باید به مالک بدهد و درخت مال مستأجر است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

کتاب الوکالة و فیه احکام و مسائل :

مسأله - وکالت امری است جایز و موکّل می تواند عزل کند وکیل خود را چنان که وکیل می تواند عزل کند خود را هر وقت که بخواهند مگر در بعضی از صور که خواهد آمد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه کسی به کسی گفت بفروش مال مرا، یا بخر از برای من چیزی را، یا زنی از برای من تزویج کن، یا زن مرا طلاق بگو و او هم مشغول به آن کارها شد، وکالت به عمل آمده و لفظ خاصی لازم نیست که در میان باشد. چنان که از احادیث معلوم می شود و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - جایز است وکیل کردن شخص غایب به واسطه پیغام یا نوشتن به او و کفایت می کند در قبول او مشغول شدن به آن کاری که موکل قرار داده، یا بر خود قرار دادن آن که آن کار را خواهم کرد. چنان که از احادیث معلوم می شود و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - عمل وکیل ممضی و مجری است مادام که موکل او را اعلام نکند که از وکالت من معزولی. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه موکل در غیاب وکیل عزل کند او را در حضور دو شاهد و او را اعلام نکند که معزولی و وکیل عمل کند به وکالت خود، عمل او مجری است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه موکل ادعا کند که وکیل را از وکالت خود عزل کرده و به او اعلام کرده که معزولی و وکیل انکار کند اعلام او را، پس هرگاه موکل اقامه شهود کرد بر عزل و اعلام خود، عمل وکیل باطل می‌شود و هرگاه شهودی ندارد بر عزل و اعلام، عمل وکیل ممضی و مجری است اگرچه موکل راضی نباشد. چنان که از احادیث معلوم می‌شود و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - کفایت می‌کند در اعلام عزل وکیل این که امینی به او برساند که موکل او را عزل کرده. چنان که از احادیث معلوم می‌شود و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - هرگاه موکلی وکیل کند شخصی را که زنی از برای او عقد کند به صدیقی و وکیل به مقتضای وکالت خود عمل کند و زنی را به صدیقی از برای او عقد کند و شهودی در میان موکل و وکیل نباشد، پس موکل انکار کند وکالت وکیل را، وکیل باید نصف صدق آن زن را بدهد و زن می‌تواند که شوهر کند و لکن موکل در میان خود و خدا باید زن را طلاق بگوید و اگر طلاق نگفت معاقب خواهد بود. چنان که در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - هرگاه زنی وکیل کند شخصی را که او را عقد کند از برای کسی، پس وکیل عقد کند او را از برای خود، عقد او باطل است و خیانت کرده در وکالت خود. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - وکیل هرگاه خیانت و تفریط و تقصیری در وکالت خود نکرد و ضرری بر موکل وارد آمد، وکیل ضامن نیست. چنان که از احادیث معلوم می‌شود و خلافی در آن نیست.

مسئله - لازم نیست بر وکیل که شهودی بیاورد از برای وکالت خود در صورتی که معارضی در مقابل نباشد. چنان که از احادیث معلوم می‌شود و خلافی در آن نیست.

کتاب الجعالة و فیه احکام و مسائل :

مسئله - جعالة امری است جایز و مقصود این است که شخص عاقل مکلف اجرتی قرار دهد از برای شخصی که کار حلالی از برای او بکند، مثل آن که بگوید هرکس مملوک گریخته یا حیوان گریخته مرا بیاورد نصف آن را به او می‌دهم، یا بگوید چیز معینی به او می‌دهم. پس هرکس عمل کرد به مقتضای قول او باید وفا کند و بدهد او را چیزی که گفته می‌دهم. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - آن کسی که قرار می‌دهد جعل را باید شخص مکلف عاقل باشد اما آن کسی که کار می‌کند که اجرت را بگیرد شرط نیست که بالغ عاقل باشد. پس هرگاه جاعل بگوید هرکس فلان کار را کرد فلان اجرت را به او می‌دهم، هرکس آن کار را کرد مستحق آن اجرت می‌شود اگرچه طفل باشد یا سفیه باشد، و هرگاه به شخص معینی گفت همان شخص مستحق می‌شود اگرچه طفل باشد یا سفیه باشد. چنان که از احادیث معلوم می‌شود و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه جاعل جعلی قرار داد می‌تواند منع کند بعد از آن که تصرف در مال او نکنند، پس هرگاه منع کند پیش از مشغول شدن به آن کاری که گفته مستحق چیزی نمی‌شوند و هرگاه مشغول به آن کار شده‌اند و هنوز به اتمام نرسانیده‌اند منع کرد حق السعی را باید بدهد به آن اندازه‌ای که سعی کرده‌اند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - عامل در هر حال می تواند که فسخ عزیمت کند و لازم نیست بر او که کار را به انجام رساند نهایت اگر مشغول شد و بعد فسخ عزیمت کرد مستحق اجرتی نخواهد بود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه عاملان متعدد کار را به انجام رسانیدند در اجرت مجعوله شریکند و هرگاه جاعل از برای هر یکی چیز مخصوصی قرار داده و با این حال همه به امداد يك دیگر کار را به انجام رسانیده اند اجرت المثل را مستحق می شوند مگر آن که جاعل چنین قرار داده باشد که به امداد يك دیگر به انجام رسانند، پس در این صورت هر چه را که به هر کس گفته باید بدهد. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه جاعل اجرتی قرار داد از برای کسی که برود به جای دوری و کاری بکند به گمان آن که فی المثل گمشده او در آن جای دور است و به حسب اتفاق گمشده او در جای نزدیک به دست عامل آمد، در این صورت مستحق اجرت المثل می شود نه آن چه را که جاعل قرار داده. و هرگاه عامل رفت به آن جای دوری که جاعل گفته بود برود و به حسب اتفاق گمشده او در جای دورتری رفته، پس عامل رفت به آن جای دورتر و کار را به انجام رساند، همان اجرت مجعوله را مستحق است نه زیاده. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - جایز نیست که اجرت مجعوله قرار دهند از برای خواندن غنا و هر کار حرامی. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - جایز نیست اجرت قرار دادن از برای خوردن، مثل آن که بگویند هر کس فلان قدر یا فلان چیز از غذا را خورد از برای او است فلان چیز. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - جایز است اجرت قرار دادن از برای فصد کردن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - جایز است اجرت قرار دادن از برای حجامت کردن و مکروه است که حجامت کن شرط کند اجرت را. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - جایز است اجرت قرار دادن از برای دلال که خرید و فروش کند از برای کسی. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - جایز است اجرت قرار دادن از برای آن که تعلیم کنند عملی را، یا تعلیم کنند علمی را غیر علم فقه. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - جایز است اجرت قرار دادن از برای طبیب که معالجه کند و از برای بیطار. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافی در آن نیست.

مسئله - جایز است که چیزی بدهند به کسی که از محل سکون خود منتقل شود که شخصی دیگر در آن جا ساکن شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - جایز است اجرت قرار دادن از برای مسابقه به طوری که خواهد آمد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه جاعل اجرتی قرار داد از برای کاری و عامل از پی آن کار رفت و چیزی در دست او تلف شد، پس هرگاه خیانتی و تفریطی نکرده ضامن نیست و هرگاه تفریطی کرده ضامن است. و هرگاه جاعل و عامل اختلاف کنند در این که آیا عامل تقصیری کرده یا نکرده، پس اگر عامل شخص اמיنی است مصدق است و باید او را تصدیق کرد و هرگاه متهم است و امین نیست باید شهودی اقامه کند که تقصیری نکرده. و اگر شاهی ندارد باید قسم یاد کند که خیانت و تقصیری نکرده، پس اگر شاهد آورد یا قسم یاد کرد که تفریطی نکرده ضامن نیست و هرگاه شاهی نیاورد و نکول کرد قسم را، ضامن است و باید از عهده برآید. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

کتاب السبق و الرماية و فيه احکام و مسائل :

مسئله - مستحب است مشق کردن در سواری و تاختن و تیرانداختن از برای استاد شدن و کامل شدن از برای جهاد و دفاع کردن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - جایز است که چیزی را قرار دهند از برای سواری که زودتر برسد به مکان معینی که قرار داده‌اند، یا از برای کسی که تیری به نشان زند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - جایز است مسابقه به سواری اسب و شتر و دوانیدن آن‌ها که به مکان معین برسند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - جایز است که اجرت‌های مختلفه در زیادت و کمی قرار دهند از برای سابق و لاحق، و جایز است که مساوی قرار دهند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - جایز نیست چیزی را قرار دهند از برای کسی در سایر مغالبات و بازی‌ها و آن چیز قمار است و قمار حرام است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - جایز است مغالبه در کشتی گرفتن و خط نوشتن و دویدن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست. مسئله - مکروه است سایر مغالبات اگر چیزی در آن‌ها قرار نداده باشند و در صورت قرار دادن چیزی، قمار است و حرام. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

کتاب الضمان و الکفالة و الحوالة و فيه ثلثة فصول :

الفصل الاول فی الضمان و فيه مسائل :

مسئله - هرگاه شخصی ضامن شود که دین مدیونی بر ذمه او باشد و طلب کار راضی شود، مدیون بری‌الذمه می‌شود و ضامن مدیون طلب کار است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه شخصی ضامن شود که دین میّتی بر ذمه او باشد، میّت بری‌الذمه می‌شود و ضامن مدیون طلب کار است اگر راضی به ضمانت او شده. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه شخصی تبرّعاً ضامن دین مدیونی شد مدیون، مدیون ضامن نیست. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه مدیونی خواهش کرد از شخصی که ضامن دین او شود مدیون، مدیون ضامن می شود و هر قدر که ضمانت کرده از او مطالبه می کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه طلب کار می داند که شخصی که ضامن مدیون او می شود چیزی ندارد و باین حال راضی به ضمانت او می شود، مدیون بری الذمه می شود و ضمانت ضامن صحیح است. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - هرگاه طلب کار نمی داند که ضامن چیزی ندارد، ضمانت او باطل است و از خود مدیون مطالبه می کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - جایز است که ضامن ضمانت کند که بعد از مدت معینه ای از عهده برآید. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه میتی از کسی طلبی داشته باشد و بعضی از ورثه او به مدیون بگوید که من به قدر سهم خود تو را حلال کردم و ضمانت کردم از جانب سایر ورثه که تو بری الذمه باشی، مدیون در میان خود و خدا بری الذمه است اگرچه سایر ورثه یا بعضی از ایشان به حکم ظاهر شرع بتوانند از او مطالبه کنند سهم خود را. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - هرگاه کسی مدیون طفل صغیری باشد و مادر آن طفل بری الذمه کند مدیون را، پس هرگاه مادر چیزی دارد که به طفل بدهد و او را راضی کند بعد از بلوغ، مدیون بری الذمه می شود. و هرگاه مادر چیزی ندارد مدیون، مدیون طفل خواهد بود. چنان که در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - پدر طفل می تواند که مدیون طفل خود را بری الذمه کند و اگر پدر طفل فوت شد، طفل بعد از بلوغ یا وصی طفل نمی توانند چیزی از مدیون مطالبه کنند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کسی که ضامن کسی شد و با طلب کار مصالحه کرد دین مدیون را به چیزی کم تر از دین، پس بیشتر از آنچه مصالحه به آن کرده نمی تواند مطالبه کند از مدیون. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - طفل غیر مکلف و سفیه و مجنون نمی توانند ضامن شوند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

الفصل الثانی فی الکفالة و فیه مسائل:

مسئله - جایز است طلب کردن کفیل از مدیون و غیر او. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - معنی کفالت این است که شخص عاقلی متعهد شود که خود آن کسی که کفالت او را کرده بیاورد، مثل این که هرگاه کفیل مدیونی شده خود مدیون را حاضر کند و کاری به دین او نداشته باشد بر خلاف ضامن که باید دین مدیون را بدهد و نباید مدیون را حاضر کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه کفیل مکفول را حاضر نکرد در سر موعدی که قرار داده، او را حبس می کنند تا وقتی که مکفول را حاضر کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه كفيل بگويد كه اگر مكفول را حاضر نكردم بر ذمه من است فلان مبلغ، همان مكفول را بايد حاضر كند و چيزى نبايد بدهد. و هرگاه بگويد فلان مبلغ بر ذمه من است اگر مكفول را حاضر نكنم، همان مبلغ را بايد بدهد نه آن كه آن شخص را حاضر كند چرا كه در اين صورت ضامن مى شود نه كفيل چنان كه در صورت اول كفيل بود نه ضامن. چنان كه در احاديث وارد شده و بسيارى از فقهاء فتوى به آن داده اند.

مسئله - كسى كه عمداً كسى را بكشد و او را بگيرند و جماعتى او را از دست اولياى مقتول بگيرند و بگريزانند، آن جماعت را حبس مى كنند تا آن كه قاتل را حاضر كنند و اگر قاتل فوت شود بايد آن جماعت ديه آن مقتول را به اولياى او بدهند. چنان كه در احاديث وارد شده و خلافى در آن نيست.

مسئله - كسى كه حدى شرعى بر او وارد آمده باشد كفيل را از او قبول نمى كنند. چنان كه در احاديث وارد شده و خلافى در آن نيست.

الفصل الثالث فى الحواله و فيه مسائل :

مسئله - طفل غير بالغ و سفيه و مجنون و مملوك، حواله ايشان بى اعتبار است. چنان كه در احاديث وارد شده و خلافى در آن نيست.

مسئله - شرط است در حواله رضاى كسى كه حواله مى كند و رضاى كسى كه او را حواله مى دهند كه از كسى چيزى نگیرد، اما رضاى آن كسى كه بايد از او گرفت شرط نيست در صورتى كه چيزى از حواله دهنده در نزد او باشد و در صورتى كه چيزى از محيل در نزد او نباشد رضاى او هم شرط است. چنان كه از احاديث معلوم مى شود و خلافى در آن نيست.

مسئله - هرگاه حواله شد با شرايط آن، هيچ يك از محيل و محتال و محال عليه نمى توانند برگردند از حواله. چنان كه از احاديث معلوم مى شود و خلافى در آن نيست.

مسئله - شرط نيست در حواله كه چيزى از محيل نزد آن كسى باشد كه حواله به او مى دهند بلكه همين كه قبول كرد حواله را بايد بدهد نهايت آن كه او از محيل مى گيرد آن چه را كه داده. چنان كه از احاديث معلوم مى شود و خلافى در آن نيست.

مسئله - هرگاه آن كسى كه حواله به او مى دهند در حال حواله دارا باشد و بعد از آن نادار شود، آن كسى را كه حواله داده اند نمى توانند برگردد از حواله و رجوع كند به سوى محيل و نمى تواند از محيل مطالبه كند. چنان كه در احاديث وارد شده و خلافى در آن نيست.

مسئله - هرگاه حواله دادند و بعد معلوم شد كه محال عليه در وقت حواله نادار بوده، آن حواله بى اعتبار است و رجوع مى كند محتال به محيل و از خود او مطالبه مى كند. چنان كه در احاديث وارد شده و خلافى در آن نيست.

مسئله - لازم نيست كه آن چه را كه حواله داده اند همان را مطالبه كنند، بلكه مى توانند كه عوض آن را چيزى ديگر بگيرند. چنان كه از احاديث معلوم مى شود و خلافى در آن نيست.

کتاب الودیعة و فیه مسائل :

مسئله - ودیعه عقد لازم نیست پس هرکس چیزی را به کسی سپرد هر وقت بخواهد می گیرد و هم چنین کسی که در نزد او سپرده شده هر وقت بخواهد پس می دهد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - واجب است ادای امانت به سوی صاحب آن هر وقت طلب کرد آن را. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - حرام است خیانت کردن در امانت. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - واجب است که حفظ کنند امانت را و تفریط و تقصیری نکنند که آن تلف شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که امانت را به او می سپارند امین است و هرگاه آن چیز تلف شد او را متهم نباید کرد و او ضامن نیست مگر آن که خیانت او ظاهر شود، پس او ضامن است و باید از عهده برآید. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه کسی که امانت را به او می سپارند ضامن شود که اگر تلف شد از عهده برآید، پس هرگاه تلف شد او ضامن است و باید از عهده برآید. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - مادام که خیانت کسی که امانت را به او سپرده اند ظاهر نشود باید تصدیق کرد قول او را اگر گفت تلف شد و قسمی بر او وارد نیاید. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - کسی که متهم باشد و ادعا کند تلف امانت را باید اقامه کند شهودی را در ادعای خود، یا قسم یاد کند که خیانت و تفریط و تقصیری از او صادر نشده. چنان که از احادیث معلوم می شود و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کسی که مال خود را بسپارد به کسی که معروف است به خیانت و او خیانت کند، اجرای از برای او در نزد خدا نیست چرا که او نهی کرده که مال خود را به خیانت کار نسپارند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - سزاوار نیست که مال خود را بسپارند به سفها و سفیه تر از همه سفها شارب الخمر است. پس اگر خیانتی در مال شد اجرای از برای صاحب مال در نزد خدا نیست و عوض آن را خدا نخواهد داد چرا که او را نهی کرده از سپردن مال خود در نزد ایشان. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که مالی در نزد او بسپارند و آن را ببرد و رد نکند، او را به حبس می اندازند و اموال او را می فروشند و ثمن آن را به صاحب امانت می دهند خواه او حاضر باشد یا غایب. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه کسی که امانت در نزد او سپرده شده به جهت اصلاح امانت کاری کرد و به حسب اتفاق آن مال تلف شد، او ضامن نیست چرا که مقصود او اصلاح بوده. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که امانتی در نزد او سپرده شده آن امانت را در منزل غیری بگذارد و تلف شود او ضامن است و باید از عهده برآید مگر آن که منزل غیر را در حفظ امانت محکم تر از منزل خود بداند و مأذون باشد که در غیر منزل خود آن را حفظ کند، پس ضامن نیست. چنان که از احادیث معلوم می شود و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کسی که امانتی در نزد او سپرده شده و می‌داند که صاحب امانت راضی است که به مصرف خود برساند و عوض آن را از مال خود بدهد، یا به جهت آن که مبادا آن مال تلف شود به مصرف خود برساند، پس اگر دارا است و می‌تواند عوض آن را بدهد جایز است که آن را به مصرف خود برساند و عوض آن را بدهد. چنان که از احادیث معلوم می‌شود و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - هرگاه امانتی شرعی در دست کسی واقع شد، مثل آن که حیوان گریخته را گرفت و آن را بست که به صاحبش برساند و آن تلف شد، آن شخص ضامن نیست چرا که مقصود حفظ مال مسلم بوده. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست. مسئله - هرگاه امانتی که تلف شود بدون تفریط و تقصیری از جانب آن کسی که در دست او است، او ضامن نیست و نباید از عهده برآید. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هر امانتی که تلف شود به تفریط و تقصیری از جانب آن که در دست او است، او ضامن است و باید از عهده برآید. چنان که از احادیث معلوم می‌شود و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه دزدی بسپارد چیزی را در نزد کسی و او بداند که آن چیز را دزدیده، باید آن را به مالک آن برساند اگر می‌تواند و هرگاه صاحب آن را شناسد حکم آن چیز حکم لقطه است که تا یک سال باید تفحص کند از مالک آن و هرگاه صاحب آن معلوم نشد آن چیز را باید تصدق کند. پس هرگاه صاحب آن معلوم شد او را مخیر می‌کند در اختیار کردن ثواب تصدق یا گرفتن عوض آن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - حفظ کردن امانت به قدری واجب است که آن کسی که در دست او است متعهد شده که حفظ کند، اما گشودن آن و ته کردن آن و جابجا کردن آن بر او واجب نیست مگر آن که متعهد شده باشد و در امری که تعهد نکرده واجب نیست بر او کردن آن. پس هرگاه در امری که تعهد نکرده خود صاحب امانت آن کار را نکرد و امانت تلف شد به سبب آن مستودع ضامن نیست و نباید از عهده برآید. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

کتاب العاریة و فیه مسائل :

مسئله - عاریه از امور جایزه است و کسی که چیزی را به عاریه به کسی داده هر وقت بخواهد می‌گیرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - سزاوار نیست منع کردن ماعون، و ماعون اثاث البیت است که در خانه‌ها ضرور است مثل اوانی اکل و شرب و امثال آنها، پس هرگاه کسی گاهی محتاج به آنها شد نباید منع از آن کرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست. مسئله - هرگاه چیزی را که عاریه کرده‌اند تلف شد بدون تفریط و تقصیری از جانب آن کسی که عاریه کرده، چیزی بر او نیست و نباید از عهده برآید و هرگاه تفریطی کرد تا آن که تلف شد ضامن است و باید از عهده برآید. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه کسی که چیزی را عاریه می‌کند و از عادت او است که معیوب می‌کند آن را، جایز است که منع کنند از او و چیزی به عاریه به او ندهند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه کسی که چیزی را عاریه می کند ضامن شود که اگر تلف شد از عهده برآید، پس اگر تلف شد از عهده برآید اگر چه تفریطی هم نکرده باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه کسی که چیزی را عاریه می کند معروف به خیانت کردن نباشد و چیزی در نزد او تلف شد، جایز نیست که او را متهم کنند و او را قسم دهند که خیانت نکرده مگر آن که متهم باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - هرگاه چیزی که از طلا و نقره است عاریه کنند و تلف شود کسی که آن ها را عاریه کرده ضامن است و باید از عهده برآید اگر چه به خصوص ضامن نشده باشد، مگر آن که به خصوص شرط کند که اگر تلف شد ضامن نباشد، پس اگر تلف شد ضامن نیست. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - هرگاه چیزی را عاریه کنند از غیر صاحب آن چیز و آن چیز تلف شود، آن کسی که عاریه کرده ضامن است و باید از عهده برآید اگر چه تفریطی نکرده باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه کسی که چیزی عاریه کرده گرو و رهن بگذارد آن را بدون اذن صاحب آن و صاحب آن مطلع شود که مال او را گرو گذارده، پس هرگاه خواست مال خود را بگیرد می گیرد و خود داند مرتهن با رهن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

کتاب الصلح و مایتعلق به و فیه احکام و مسائل :

مسئله - صلح عقد لازمی است و بعد از وقوع آن هیچ يك از طرفین نمی توانند فسخ کنند مگر به رضای دیگری یا شرط اختیار فسخی. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه دینی و حقی از کسی بر ذمه کسی باشد و معلوم نباشد مقدار آن، جایز است که آن را مصالحه کنند به چیز معینی. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه دین معینی و حق معلومی از کسی بر ذمه کسی باشد جایز است که آن را مصالحه کنند به چیز معینی کم تر از آن دین معین. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه مدیون بداند که دین معینی بر ذمه او است و طلب کار نداند قدر آن را و مصالحه کنند آن را به چیزی کم تر از دین معین، مصالحه بریء الذمه نیست از باقی دین مگر آن که بگوید به طلب کار مقدار دین را و بعد مصالحه کنند به چیزی کم تر. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه طلب کار بداند که قدر معینی از مدیون طلب دارد و مدیون نداند قدر آن را و مصالحه کنند به چیزی کم تر از دین، جایز است. و هرگاه مصالحه کنند به چیزی بیشتر از دین، آن زیاده بر ذمه طلب کار است که یا در دنیا یا در آخرت باید ادای آن را بکند. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه مدیون میتی می‌داند مقدار دین خود را و مصالحه کند با ورثه آن میت به چیزی کم‌تر از دین، پس آن چیز مال ورثه است و آن زیادی دین را خود میت در آخرت مطالبه خواهد کرد مگر آن که مدیون اخبار کند ورثه را به مقدار دین و بعد از آن مصالحه کنند به چیزی کم‌تر. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه مدیونی با طلب کاری به مرافعه بروند و حاکم شرع حکم کند که مدیون مدیون نیست و بعد مصالحه کنند به چیزی کم‌تر از دین، مصالحه بری‌الذمه نیست از باقی دین مگر آن که بگوید مقدار دین خود را و بعد مصالحه کنند به چیزی کم‌تر. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه کسی ضامن شود از جانب شخصی دین معینی را و بعد از آن مصالحه کند با طلب کار به چیزی کم‌تر از دین، بیشتر از آن چه به او داده نباید مطالبه کند از مدیون. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - جایز است که شریک با شریک خود مصالحه کند حق الشراکه خود را به رأس‌المالی که داده و نفع و ضرر باقی مال‌الشراکه با آن دیگری باشد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - کسی که مدیون باشد به دینی که موعدی دارد پس طلب کار بگوید چیز معینی از دین خود را الحال بده و باقی دین را به تو وامی‌گذارم، یا بگوید چیز معینی را الحال بده و موعده باقی مانده را زیاد می‌کنم و مدیون هم قبول کند، جایز است. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - هرگاه دو نفر هر یک ادعا کنند شتری یا حیوانی دیگر یا چیزی دیگر را و هر یک شهودی اقامه کنند در اثبات ادعای خود، مصالحه می‌شود در میان ایشان که آن چیز بالمناصفه مال هر دو باشد. چنان که از احادیث معلوم می‌شود و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه دو درهم یا دو چیزی دیگر در دست دو نفر باشد، پس یکی ادعا کند که هر دو مال او است و یکی ادعا کند که ما هر دو شریکیم در این دو چیز مصالحه می‌شود در میان ایشان که یک درهم و نیم مال مدعی کل باشد و نیم درهم مال مدعی شراکت باشد. چنان که از احادیث معلوم می‌شود و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هرگاه بخرند لباسی یا چیزی دیگر را از برای شخصی به سی درهم فی‌المثل و لباسی یا چیزی دیگر را از برای کسی دیگر بخرند به بیست درهم، پس آن دو مشتبه شوند به یک دیگر پس آن دو لباس با آن دو چیز را می‌فروشند و ثمن هر دو را پنج قسمت می‌کنند و سه قسمت را به صاحب سی درهم می‌دهند و دو قسمت را به صاحب بیست درهم. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هرگاه شخصی بسپارد به کسی دو دینار را فی‌المثل و کسی دیگر یک دینار به او بسپارد پس یکی از آن‌ها تلف شود بدون تفریطی از امین و معلوم نشود که آن تلف شده از کدام بوده، پس یک دینار و نصف را به صاحب دو دینار باید داد و نصف دینار را به صاحب یک دینار. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هرگاه کسی سه قرص نان داشته باشد و کسی دیگر دو قرص و شخصی وارد شود به ایشان و هر سه نفر با هم بخورند پنج قرص نان را و آن شخص پنج درهم فی‌المثل به آن دو نفر بدهد، چهار درهم مال صاحب سه قرص است و یک درهم مال

صاحب دو قرص چرا که هریک ثلث پنج قرص را خورده‌اند. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - حقوقی را که خداوند جل‌شأنه قرار داده از برای عباد و اختیار ازاله آن حقوق را به عباد وانگذاشته، مصالحه آن حقوق را عباد نمی‌توانند بکنند مثل ابوت و بنوت و زوجیت و حق الرجوع و امثال آن‌ها و معنی ندارد در شرع انور زوال آن‌ها و انتقال به غیر. چنان‌که از احادیث معلوم می‌شود و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

کتاب الصيد والذبایح و فیه مطلبان:

المطلب الاول فی الصيد و فیه فصول:

فصل اول فی مواقع جواز و عدم جواز و فیه مسائل:

مسئله - جایز نیست صید حرم و تفصیل آن در کتاب حج گذشت.

مسئله - جایز نیست صید کردن محض لهُو و لعب چرا که قساوت قلب و نفاق را احداث می‌کند. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - جایز است صید کردن از برای قوت خود و عیال خود، یا از برای احتیاج مسلمی به آن از برای دوا و غذا، یا از برای کسب که آن را بفروشد و منفعت برند. چنان‌که از احادیث معلوم می‌شود و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه کسی محض لهُو و لعب صید کرد صید او حرام نیست اگرچه عمل او حرام بوده. چنان‌که از احادیث معلوم می‌شود و خلافی در آن نیست.

فصل دوم در حیوانی که با آن صید می‌توان کرد و امور متعلقه به آن و در آن چند مسئله است:

مسئله - با هیچ حیوانی نمی‌توان صید کرد مگر با کلب معلّم و آن سگی است که به آن آموخته‌اند صید کردن را. چنان‌که در آیات و احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هر حیوانی که صید کند و آن را نکشد و مسلمی برسد و آن صید را ذبح کند، آن صید حلال است. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه مسلمی در وقت رها کردن سگ از برای شکار بسم الله بگوید و چون به شکار رسد سگ آن را کشته باشد، آن صید حلال است. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه سگ گرفت شکار را و چون رسیدند به آن شکار زنده است باید آن شکار را ذبح کرد مگر آن که مهلت ذبح کرد نباشد و زود بمیرد، پس حلال است. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه سگ شکاری شکاری کرد و چون رسیدند شکار زنده است و لکن کاردی و آلتی که به آن ذبح کنند ندارند، باید صبر کرد تا سگ شکار را بکشد پس حلال شود. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه وقتی که رسیدند به شکار و شکار زنده است و آن را از سگ گرفتند باید آن را ذبح کنند تا حلال شود و اگر بعد از گرفتن از سگ، شکار بدون ذبح بمیرد حرام شود. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه وقتی که رسیدند به شکار سگ شکاری قدری از شکار را خورده، آن چه باقی مانده حلال است اگر چه قدر کمی باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - هرگاه سگ های شکاری متعدد شکار کنند حلال است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه به همراه سگ های شکاری سگی دیگر باشد که شکاری نیست و شکاری کرده باشند و معلوم نشود که آیا سگ شکاری شکار کرده یا سگ غیر معلّم، آن شکار حرام است مگر آن که زنده باشد و آن را ذبح کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - شرط حلال بودن شکاری که سگ شکاری آن را کشته این است که مسلمی که آن سگ را رها کرده از برای شکار بسم الله گفته باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه در وقت رها کردن سگ از برای شکار کسی دیگر غیر از رهاکننده بسم الله بگوید کفایت نمی کند و باید خود رهاکننده بسم الله بگوید تا شکار حلال شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه رهاکننده سگ شکاری فراموش کند بسم الله گفتن را، یا نداند که باید بسم الله گفت تا شکار حلال شود، شکار حلال است و لکن اگر تعمد کند و بسم الله نگوید شکار حرام است مگر آن که زنده باشد و آن را ذبح کنند با بسم الله گفتن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - رهاکننده سگ شکاری باید مسلمان باشد و اگر یهود و نصاری و سایر کفار رها کنند سگ شکاری را شکار حرام است اگر چه آن ها بسم الله گفته باشند مگر آن که شکار زنده باشد و مسلمی آن را با تسمیه ذبح کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - با سگ شکاری کفار، مسلمان می تواند شکار کند با تسمیه. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست. مسئله - شرط حلال بودن شکار سگ شکاری آن است که در حضور مسلم شکار کند و اگر از دیده پنهان شده و شکار کرده شکار آن حرام است مگر آن که زنده باشد و آن را ذبح کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

فصل سوم در شکارهایی است که با اسلحه شکار شوند و در آن چند مسئله است :

مسئله - جایز است شکار کردن با هر سلاحی مثل تیر کمان و شمشیر و نیزه و امثال آنها. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه در وقت تیر انداختن به شکار بسم الله بگویند و تیر به شکار رسد و آن را بکشد آن شکار حلال شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - حکم جمیع اسلحه حکم تیر و کمان است، پس اگر در وقت شمشیر زدن به شکار و امثال آن بسم الله بگویند و شکار کشته شود، آن شکار حلال است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه در وقت تیر انداختن و شمشیر زدن و امثال آن از روی عمد بسم الله نگویند و شکار کشته شود حرام است و لکن اگر شکار زنده بماند و آن را ذبح کنند حلال شود. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافی در آن نیست.

مسأله - حلال نیست شکار اگر به سنگ کشته شود و هم چنین است هر گاه به فلاخن و گلوله کشته شود ولیکن اگر بعد از سنگ زدن و فلاخن انداختن و امثال آنها شکار زنده بماند و آن را ذبح کنند حلال شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هر گاه بعد از سلاح به کار بردن شکار از دیده پنهان شود و چون آن را ببیند مرده باشد، پس اگر می دانند که به ضرب سلاح کشته شده حلال است و اگر نمی دانند که آیا به سبب ضرب سلاح کشته شده یا به سببی دیگر حرام است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هر گاه اشخاص متعدده بسم الله بگویند و تیر بیندازند، یا سلاحی دیگر به کار برند و به شکار برسد و کشته شود آن شکار حلال است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هر گاه سلاحی را به شکاری زدند و شکار به دو نیم شد، هر دو نیم حلال است و اگر يك نیم بزرگ تر شد آن نیمی که به سمت سر شکار است حلال است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - جایز است صید کردن با تیر کمانی که سر تیر آهنی نداشته باشد اگر تیر با آهن نداشته باشد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - کسی که شکاری کند و بعد شك کند که آیا در وقت سلاح به کار بردن بسم الله گفته یا نه، شکار او حلال است. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - کسی که بیابد شکاری را که تیری در او نشسته و مرده و خود او تیر را نینداخته حلال نیست از برای او خوردن آن شکار. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - هر گاه شکاری را به تیری بزنند و شکار از کوهی و جای بلندی بیفتد و بمیرد، پس اگر تیری کارگر بوده که آن را کشته حلال است و اگر از صدمه افتادن مرده حلال نیست. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - هر گاه شکار بعد از تیر خوردن در آب افتد اگر سر آن بزیر آب رود و بمیرد حرام است و اگر سر آن از آب بیرون است حلال است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه شکاری را با دام بگیرند، پس اگر زنده است باید آن را ذبح کنند تا حلال شود و اگر در دام مرده حرام است. و هم چنین عضوی از شکار که به واسطه دام از آن جدا شده حرام است و باقی آن اگر زنده باشد باید ذبح شود تا حلال شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - حلال شدن ماهی و ملخ این است که ماهی را زنده از آب بیرون آورند و ملخ را زنده بگیرند، پس آنها حلالند اگر چه بسم الله نگفته باشند ولیکن اگر ماهی در آب بمیرد و ملخ در هوا مرده باشد حرامند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

فصل چهارم در بعضی از احکام شکار است و در آن چند مسأله است:

مسأله - کسی که شکاری کرد مالك آن می شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که در آبادی پرنده‌ای را صید کند و صاحب آن پرنده معلوم باشد، یا کسی ادعا کند که مال او است و متهم به دروغ گفتن نباشد، باید آن صید را به صاحب آن داد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه یکی از حیوانات اهلی اطاعت نکند و فراری شود، می‌توان آن را مثل حیوانات وحشی شکار کرد و اگر به صدمه آلت شکار مرد، حلال است مثل شکار وحشی. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه کسی تیری انداخت به آشیانه مرغی و آن مرغ و جوجه‌های آن را کشت، آن مرغ حلال است و جوجه‌های کشته شده حرامند چرا که جوجه مرغ‌ها شکار نیستند و احکام شکار بر آن‌ها جاری نیست و تا ذبح نشوند حلال نشوند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

فصل پنجم در حیواناتی است که امر به کشتن آن‌ها رسیده یا نهی از کشتن آن‌ها رسیده و در آن چند مسئله است:

مسئله - هر حیوانی که اراده اذیت انسان کند باید آن را کشت پیش از آن که اذیت کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مار و عقرب بلکه هر حیوان گزنده را باید کشت. چنان که از احادیث معلوم می‌شود و خلافی در آن نیست.

مسئله - مکروه است کشتن مارهای خانگی پیش از آن که چهار مرتبه خود را نشان دهند و در مرتبه چهارم باید کشت آن‌ها را. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - سگ گیرنده را باید کشت. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - سگ شکاری و سگ گله و سگ پاسبان و بازهای شکاری را نباید کشت و کسی که آن‌ها را کشت باید از غرامت آن‌ها برآید. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کیک و شیش و پشه را می‌توان کشت اگر چه در حال احرام باشند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مکروه است کشتن مورچه مگر آن که اذیت کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مکروه است کشتن خطاف و هدهد و صرد و ضفدع و زنبور عسل و مورچه. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - گربه را نباید کشت. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - جایز است کشتن کلاخ. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - چلپاسه از مسوخات است و هرکس آن را کشت مستحب است که غسل کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مارهایی که در میان راه‌ها و بیابان یافت شوند باید کشت مگر مارهای سیاه. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مطلب دوم در ذبایح و امور متعلقه به آن است و در آن چند فصل است:

فصل اول در کسانانی است که ذبیحه ایشان حلال می‌شود و امور متعلقه به آن و در آن چند مسئله است:

مسئله - ذبح کننده و نحر کننده باید مسلمان باشد تا حلال شود ذبیحه و حرام است ذبیحه کفار و نصاب . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست .

مسئله - مکروه است قصابی چرا که قساوت می آورد و رحم را از دل می برد . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسئله - قصاب های مسلمان امینند در کار خود و نباید تفحص کرد که آیا تسمیه گفته اند یا نه ، یا رو به قبله سر بریده اند یا نه . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسئله - زن های مسلمانان و اطفال غیر بالغ از ایشان اگر بتوانند ذبح کنند و تسمیه بگویند و رو به قبله ذبح کنند و بدانند که چه موضع را ببرند حلال است ذبیحه ایشان . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسئله - حلال است ذبیحه جنب و ذبیحه خواجه گان و ذبیحه اغلف که ختنه نکرده باشد و ذبیحه کوری که قبله را بداند و رو به قبله ذبح کند . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست .

مسئله - حلال نیست ذبیحه غلو کنندگان و جبریان و کسانی که همه چیز را خدای دانند ، یا یکی از مخلوقات را خدای دانند ، یا یکی از ضروریات اسلام یا ضروریات ایمان را انکار کنند چرا که همه این ها داخل کفارند . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

فصل دوم در اقسام اموری است که سبب حلیت حیوانات حلال گوشت می شود و در آن چند مسئله است :

مسئله - اقسام اموری که سبب حلیت می شود ذبح و نحر و اخذ است . اما ذبح از برای گاو و گوسفند است و مرغ ، اما نحر مخصوص شتر است و بس ، اما اخذ از برای ماهی و ملخ است . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسئله - هرگاه حلقوم که راه نفس است و مری که ممر غذا است و دو رگ بزرگ که در دو طرف حلق است بریده شد با شرایطی که دارد ، حیوان مذبوح حلال می شود . چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافتی در آن نیست .

مسئله - هرگاه کاردی یا نیزه ای را در گود کی سینه شتر فرو کنند و بکشند به طوری که خون شتر از منحر بیرون آید با شرایطی که دارد ، شتر منحور حلال می شود . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسئله - هرگاه گاو و گوسفند و امثال آنها را نحر کنند و در گودی سینه آنها سلاحی را فرو کنند تا کشته شوند ، یا حلقوم شتر را با سه رگ دیگر مانند گاو و گوسفند ببرند تا کشته شود حرام می شوند . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسئله - هرگاه حیوان اهلی فراری شود آن را مثل حیوان وحشی می توان کشت خواه گاو و گوسفند باشند خواه شتر . پس هرگاه تسمیه گفتند و تیرکمانی به آن انداختند و تیر آن را کشت حلال است و هرگاه به آن رسیدند و هنوز زنده است باید آن را ذبح کنند اگر گاو و گوسفند و امثال آنها باشد و اگر شتر است باید آن را نحر کنند . پس اگر ذبح و نحر نکردند تا مرد حرام می شود . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسئله - هرگاه حیوان مذبوح و منحور حامله باشند و بچه آنها تام الخلقه باشد و مو و پشم و کورک بیرون آورده تام الخلقه است . پس اگر به کشته شدن مادر کشته شده حلال است و اگر هنوز زنده است باید آن را ذبح کرد اگر از گاو و گوسفند و امثال آنها

است و اگر کره شتر است باید آن را نحر کرد و اگر بعد از زنده بودن مرد و مذبوح و منحور نشد حرام است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - حلال شدن ماهی آن است که آن را زنده از آب بیرون آورند که در خشکی بمیرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - حلال شدن ملخ، گرفتن آن است در زندگی. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه ماهی یا ملخی مرده را در مکانی یافتند حلال نیست خوردن آن‌ها. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

فصل سوم در کیفیت ذبح و نحر و امور متعلقه به آن‌ها است و در آن چند مسئله است:

مسئله - حیوانی را که می‌خواهند ذبح یا نحر کنند باید رو به قبله باشد و بسم‌الله بگویند و ذبح یا نحر کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه مسلم جاهل باشد و نداند که رو به قبله باید کشت، یا فراموش کند، یا گمان کند قبله را به سمتی و بعد خطای خود را بفهمد و ذبح کند یا نحر کند، مذبوح و منحور حلال است. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - هرگاه مسلم جاهل باشد و نداند که در وقت ذبح و نحر بسم‌الله باید گفت، یا فراموش کند و بسم‌الله نگفته ذبح و نحر کند، مذبوح و منحور او حلال است. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - کسی که فراموش کند تسمیه را چون به یادش آید بگوید بسم‌الله من اوله الی آخره. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - کسی که بداند که رو به قبله کشتن و بسم‌الله گفتن واجب است در حلال شدن مذبوح و منحور و تعمد کند و رو به قبله نکند آن‌ها را، یا تعمد کند و بسم‌الله نگوید، مذبوح و منحور او حرام است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که سبحان‌الله یا الحمدلله یا الله اکبر بگوید در وقت ذبح و نحر کفایت می‌کند در حلیت مذبوح و منحور او، و صلوات بر محمد و آل او هم ذکر خدا است. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - جایز نیست ذبح کردن و نحر کردن با غیر آلت آهنی در حال اختیار و یافت شدن آلتی آهنی. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - در وقت ضرورت مثل آن که تا بروند و آلتی آهنی به دست آورند حیوان بمیرد، یا به حسب اتفاق در مکانی آلتی آهنی یافت نشود، با هر آلتی باشد می‌توان ذبح کرد اگرچه با استخوانی یا سنگی تیز باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - از قفا نباید سر برید و نباید آلت را فروبرند در زیر گلوی حیوان و سر بالا ببرند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - سزاوار نیست که سر حیوان را از بدن جدا کنند پیش از آن که بمیرد و سزاوار نیست که مغز حرام را قطع کنند پیش از آن که بمیرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - چون مرغ را ذبح کنند باید آن را رها کرد تا بمیرد، و چون گوسفند را ذبح کنند باید موی و پشم آن را به دست گرفت تا نگریزد و دست و پای او را باید رها کرد، و چون گاو را ذبح کنند باید دست و پای آن را بست، و چون شتر را بخواهند نحر کنند می شود که دست چپ آن را عقال کنند و شخص به طرف راست آن بایستد و تسمیه بگوید و آن را ایستاده نحر کند و به قبله و می شود که آن را رو به قبله بخواهاند و دو دست آن را عقال کنند و پاهای آن را رها کنند و آن را نحر کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - حیوانی را که ذبح و نحر می کنند باید زنده باشد و به واسطه ذبح و نحر بمیرد و علامت آن این است که خون معتادی از آن بیرون آید و دستی و پائی بجنباند و گوشی و چشمی را حرکت دهد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه حیوانی را ذبح و نحر کنند و حرکت کند و از مکان مرتفعی خود را بیندازد، یا خود را در گودالی و چاهی اندازد، یا در آتش اندازد و بمیرد حلال است اگر به طور متعارف ذبح و نحر شده باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - جایز نیست که مذبح و منحور را پیش از مردن پوست بکنند و اگر پیش از مردن پوست آن را بکنند حرام است خوردن آن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - مکروه است که در روز جمعه پیش از نماز ظهر ذبح کنند و در شب پیش از صبح، مگر ضرورتی باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - گوسفندی را که در خانه پروار کرده اند مکروه است ذبح آن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مکروه است که گوسفند را برابر گوسفندی و شتری را برابر شتری ذبح و نحر کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - جایز است که ماهی و ملخ را از آب و هوا بگیرند بدون تسمیه. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه ماهی و ملخ را کافری بگیرد و به دست مسلمی دهد و در نزد مسلم بمیرد حلال است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه مسلمی ماهی را از آب بگیرد و ماهی مضطرب شده خود را از دست او رها کرده در آب افتد و بمیرد حرام است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه در مکانی آب از روی ماهی برود و ماهی بمیرد حرام است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - ماهی که در روی آب افتاده و مرده و شکم آن بالا است حرام است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن

نیست.

مسئله - هرگاه دام ماهی را بیندازند و ماهی در دام بمیرد حلال است با کراهت. چنان که در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - هرگاه در شکم ماهی صید شده ماهی دیگر باشد و فلس داشته باشد حلال است با کراهت. چنان که در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - حیوانات حرام گوشت که نجس العین نباشند مثل سباع غیر از سگ و خوک هرگاه ذبح کنند آنها را، پوست و گوشت آنها پاک شود اگر چه حرام باشد خوردن آنها. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

کتاب المطاعم و المشارب و فیه مطلبان:

مطلب اول در مطاعم و امور متعلقه به آن است و در آن چند فصل است:

فصل اول در میتة و حیوانات حرام گوشت و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسئله است:

مسئله - حرام است خوردن گوشت حیوانی که بدون ذبح و نحر و اخذ شرعی مرده باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - از جمله مردارها منخنقه و موقوذه و متردیه و نطیحه و ما کله السبع است. پس منخنقه حیوانی است که آن را خفه کرده باشند، و موقوذه حیوانی است که به ناخوشی مرده باشد، و متردیه حیوانی است که از بلندی بیفتد به چاهی یا جایی و بمیرد، و نطیحه حیوانی است که حیوان دیگر به آن شاخ زده تا مرده، و ما کله السبع حیوانی است که درنده آن را دریده و مرده. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - حیوانی را که کفار ذبح می کنند حرام است خصوص اگر از برای بت های خود ذبح کرده باشند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - حرام است حیواناتی که مسخ شده اند که سگ و خوک و میمون و موش و سوسمار و روباه و وبر و ورل و جری و زمیر و مار ماهی و فیل و خرس و گرگ و عقرب و عنکبوت و دهموص و وطواط و زهره و سهیل و قنفذ و طاوس و وزغ و شب پره و زنبور و پشه و کنه و عنقا باشند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هر حیوان درنده که صاحب نیش و چنگال باشند از وحوش و طیور حرامند که از جمله آنها گربه و خز است که در بیابان می چرد و در آب ساکن می شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - حرام است سنجاب و فنک و سمور و حواصل. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - حشراتی که در روی زمین سوراخ ها دارند حرام است خوردن آنها. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - حرام است هر مرغی که چینه دان و سنگدان و سیخ پشت پا ندارد، یعنی یکی از این ها را ندارد و حلال است هر مرغی که همه این ها را یا یکی از این ها را داشته باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - تخم هر مرغی تابع آن مرغ است در حلال بودن و حرام بودن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هر ماهی که فلوس دارد حلال است و هر کدام که فلوس ندارند مثل مار ماهی حرامند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هر تخم مرغی که سر و ته آن مختلف است و سر آن باریک و ته آن کلفت است معلوم می شود که از مرغ حلال گوشت است و هر تخمی که سر و ته آن مثل هم است معلوم می شود که از مرغ حرام گوشت است. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - هر ماهی که سر آن کلفت و دم آن باریک است حلال است اگر چه فلوس نداشته باشد چرا که خود را به چیزی مالیده و فلوس آن ریخته و هر ماهی که سر و ته آن مساوی است حرام است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هر حیوانی که در خشکی حلال است دریایی آن هم حلال است و هر حیوانی که در بر حرام است در بحر هم حرام است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هر حیوان حلال گوشتی که جالّله باشد و خوراك آن دائماً نجاست باشد حرام می شود گوشت آن و شیر آن و تخم آن مگر آن که استبری کنند آن را. پس شتر جالّله را چون چهل شبانه روز متصل علف پاك بخوراند حلال می شود، و گاو جالّله را چون سی روز علف پاك بخوراند حلال شود و گوسفند جالّله را چون ده روز علف پاك بخوراند حلال شود، و اردك جالّله را چون هفت روز دانه پاك دهند و مرغ خانگی جالّله را چون سه روز دانه پاك دهند حلال شوند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - ماهی اگر در آب بمیرد حرام شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - عضوی از حیوان حلال گوشت را اگر در حال زندگی از آن جدا کنند میتة و حرام است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هر گاه حیوان حلال گوشتی بولی بیاشامد و او را ذبح کنند چون بشویند جوف و اندرون آن را، پاك و حلال شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هر گاه حیوان حلال گوشتی شراب بخورد و مست شود و آن را ذبح کنند نباید خورد آن چه در اندرون او است از احشا و امعا. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هر حیوان حلال گوشتی را که انسانی دخول و نکاح کند به آن حرام شود و باید آن را ذبح کرد و سوزانید. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در حرام بودن آن حیوان نیست.

مسأله - هر گاه حیوان منکوح آدمی مشتبه شود، باید گله و رمة را دو نصف کرد و قرعه انداخت و هم چنین آن نصفی که قرعه به اسم آن بیرون آمد باز دو نصف باید کرد و قرعه انداخت و بر همین نسق باید قرعه انداخت تا آن که قرعه به اسم یکی بیرون آید. پس آن را ذبح باید کرد و سوزانید و باقی رمة حلالند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - از حیوان حلال گوشت حرام است خون و طحال و ذکر و خایه و روث، یعنی فضلات آنها. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - از حیوان حلال گوشت حرام است بول دان و زهره و مشیمه، یعنی بجه دان. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - از حیوان حلال گوشت حرام است فرج و مغز حرام که در میان فقرات استخوان های پشت است، و دو پی زرد رنگ که از پشت سر رویده و دنباله آن تا بسیاری از دو طرف فقرات را گرفته، و چیزهایی که متصل به دست و پای آنها است که در اندرون سم آنها داخل شده، و غددی که غالباً مانند گلوله گردی است که در آنها پیدا می شود، و مهره ای که مانند نصف نخودی است که در مغز سر آنها است و رنگ آن قدری کدورت دارد، و حدقه چشم آنها. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - مکروه است دو گوشتی که در دو طرف قلب آنها است و پوست آنها. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - مکروه است قلوه آنها چرا که ممر بول است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه بره و بزغاله شیر از خنزیر بخورند چند روزی، باید هفت روز چیزی پاک به آنها خورانید پس حلال می شود و هرگاه مستمر از خنزیر شیر خوردند تا بزرگ شدند باید اجتناب کرد از خوردن خود آنها و از خوردن بره و بزغاله ای که از نطفه آنها به عمل آید. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

فصل دوم در حیوانات حلال گوشت و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسأله است:

مسأله - گوسفندان اهلی و وحشی از میشینه و بزینه، و گاوهای اهلی و وحشی، و شترهای عراب و نجاتی از نر و ماده هر نوعی حلال است. چنان که در آیات و احادیث وارد شده و حلیت آنها به حد ضرورت رسیده.

مسأله - مکروه است خیل و بغال و حمیر اهلی، یعنی اسب ها و قاطر ها و الاغ ها. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هر يك از خیل و بغال و حمیر و وحشی را بعضی از فقهاء مکروه دانسته اند و بعضی حلال دانسته اند بدون کراهت و در این که کراهت آنها به حد کراهت اهلی نیست شکی نیست. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافی در آن نیست.

مسأله - هر مرغی که یکی از سنگدان و چینه دان و سیخ پشت پا را دارد، یا همه این ها را دارد حلالند و دف آنها بیش از صف آنها است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هر ماهی که قشور و فلوس دارد حلال است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هر حیوانی که در خشکی حلال است هم جنس آن از دریایی هم حلال است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

فصل سوم در چیزهایی که حرام است و امور متعلقه به آن و در آن چند مسأله است:

مسأله - حرام است خوردن گِل و خاك و كلوخ مانند حرمت گوشت خنزیر. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - حرام است خوردن هر چیز نجسی. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - حرام است خوردن هر زهری و سمی به قدری که ضرر به بدن برساند و لکن اگر ترکیب کنند آن را با سایر چیزها که رفع ضرر آن بشود و نافع شود، حلال می شود. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافتی در آن نیست.

مسأله - تربت حضرت سیدالشهداء علیه السلام شفا است از هر دردی و ایمنی است از هر خوفی و ترسی و حفظ کننده است از هر سوئی و بدی و خوردن يك نخود آن از برای شفا جایز است، و کسی که بیش از يك نخود بخورد مثل کسی است که گوشت و خون ایشان را خورده باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - خوردن گِل ارمنی از برای رفع بعضی از مرض ها جایز است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هر چیزی را که حرام کرده اند، در وقت ضرورت حلال کرده اند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

فصل چهارم در سایر چیزهای متفرقه است و در آن چند مسأله است:

مسأله - حرام است خوردن طعام و غذاهای کفار و اهل ذمه که با رطوبت به آن ملاقات کرده باشند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - جایز نیست غذا خوردن با کفار از يك ظرف که با رطوبت ملاقات کنند آن غذا را. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - جایز است که حبوب و فواکه و میوه ها را از کفار اخذ کنند که با رطوبت با آن ها ملاقات نکرده باشند و اگر ملاقات کرده اند باید شست آن ها را. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافتی در آن نیست.

مسأله - چیزهایی که در بازار مسلمین معامله می کنند مثل شکر و قند و نبات و سایر چیزها جایز است خوردن و استعمال آن ها اگر چه معلوم باشد که کفار در بلاد خود با رطوبت ملاقات می کنند به آن ها. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - ما جعل الله من بحيرة ولا سائبة ولا وصيلة ولا حام و بحیره شتری است که پنچ شکم زائیده باشد، پس اگر شکم پنجم را ماده زائید اهل جاهلیت گوش آن شتر را می بریدند و حرام می کردند بر خود گوشت و شیر آن شتر را. و سائبه شتری است که ده شکم زائیده باشد، و وصيله شتری است که در يك شکم دو بچه زائیده باشد، و حام شتر نری است که آن را از برای حامله کردن شترها نگاه می دارند. و معنی های دیگر هم از برای این چهار شده که اهل جاهلیت آن ها را حرام می کردند بر خود و همه آن ها حلالند. چنان که در آیات و احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - شیر و آغوز و پنیر مایه و تخم مرغی که پوست آن سخت شده هر گاه از میته حیوان حلال گوشت باشد پاک و حلال است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - جایز نیست غذا خوردن از خوان طعام و سفره‌ای که بر آن شراب مست کننده می‌آشامند و لکن اگر مسکری در آن نیست و در بین غذا خوردن آن را حاضر می‌کنند و نمی‌خورند، جایز است از آن غذا خوردن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز نیست خوردن و آشامیدن از ظرف طلا و نقره. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست. مسأله - هر گاه فضله موش یا سایر نجاسات در میان حبوب و آرد آن‌ها یافت شد، آن فضله را با آن چه به آن چسبیده باید برداشت و باقی حلال و پاک است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هر گاه در میان خمیر، فضله موشی یافت شد آن فضله را با قدری از خمیر که در اطراف آن است باید برداشت و باقی خمیر پاک و حلال است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هر گاه موشی در میان روغن و امثال آن بیفتد و بمیرد پس اگر روغن و امثال آن بسته است آن موش را با قدری از آن چیزی که در اطراف آن است باید برداشت و باقی پاک و حلال است، و اگر روغن و امثال آن روان و ذائب است می‌توان آن چیز را فروخت به کسانی که میته را از برای خود حلال می‌دانند و از روغن می‌توان در چراغ سوزانید و جایز نیست از برای مسلم خوردن آن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هر گاه گندم یا سایر حبوب نجس شود، پس اگر ممکن است آن را بشویند می‌شویند، و هر گاه نجاست نفوذ کرده در آن مثل آن که روغن خنزیر در آن فرو رفته، پس آن حب را می‌توان زراعت کرد تا بروید. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هر گاه موشی در روغن و امثال آن افتد و زنده بیرون رود پاک و حلال است خوردن آن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هر گاه موشی بخورد از نانی، از آن جایی که خورده است قدری را جدا کنند و باقی را بخورند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هر گاه سگی یا خنزیری از نانی یا چیزی دیگر بخورند جای دهن آن را جدا کنند و باقی پاک و حلال است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - باکی نیست به خوردن سؤر گربه و باقی مانده آن، بلکه مستحب است خوردن آن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز است غذا خوردن در خانه پدرها و مادرها و برادران و خواهران و عموها و عمه‌ها و خالوها و خاله‌ها، یا از خانه دیگری که کلید خانه خود را به کسی داده و اذن داده که او برود به خانه او، یا از خانه رفیق و دوست خود در غیاب و حضور

ایشان اگر چه اذن خاصی نداده باشند ولیکن نباید فاسد کرد چیزی از ایشان را و نباید برد چیزی از خانه ایشان . چنان که در آیات و احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسئله - هرگاه باغی و بوستانی بی در و دیوار باشد و منفذی از برای داخل شدن داشته باشد و مرور کند کسی از کنار آن ، جایز است که از میوه آن بخورد بدون اذن ولیکن چیزی را فاسد و ضایع نکند و چیزی با خود نبرد و اگر در و دیوار دارد بی اذن نباید داخل شود و میوه بخورد . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

فصل پنجم در اموری که متعلق به خوردن است و در آن چند مسئله است :

مسئله - سزاوار است که غذا را به اندازه بخورند و اندازه آن آن است که ثلث شکم از برای غذا باشد و ثلث آن از برای آب و ثلث آن از برای نفس کشیدن . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسئله - سزاوار است که در حال سیری غذا نخورند و غذا خوردن در حال سیری مورث برص و پیسی و سایر امراض می شود . چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافی در آن نیست .

مسئله - مستحب است که چون آروغ بزنند بگویند الحمد لله و مکروه است که سرابالا رو به آسمان آروغ بزنند . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسئله - مؤمن به میل عیال خود غذا می خورد و ملاحظه حال ایشان را می کند و منافق به میل خود غذا می خورد . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسئله - مستحب است که چون خدا وسعت داد وسعت به عیال خود دهند و چون تنگ گرفت تنگ بگیرند . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسئله - سزاوار است که صبح و شام غذا بخورند و در میان این دو غذا نخورند . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسئله - سزاوار است که صبح زود غذا بخورند و در اول شب غذا بخورند چرا که غذای پیغمبران در اول شب بود . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسئله - سزاوار نیست که ترك کنند عشاء و غذا خوردن در شب را چرا که بدن را خراب می کند و زود پیری می آورد اگر چه لقمه نانی باشد باید خورد خصوص در شب شنبه و در شب يك شنبه . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسئله - سزاوار است که در حال پیری با شکم گرسنه نخوابند در شب . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسئله - سزاوار است از برای مؤمن که با شکم گرسنه از خانه بیرون نرود به خصوص اگر از برای کاری بیرون می رود و اگر چه لقمه نانی با نمک باشد باید بخورد چرا که باعث عزت او خواهد بود و به کار خود بهتر می رسد . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسئله - سزاوار است تواضع از برای طعام ، یعنی هر چه حاضر است بخورند و ترك آن را نکنند از برای آن که غذای لذیذتری را مهیا کنند . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - سزاوار نیست خوردن گوشت خام . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - خوردن در حال جنابت ، خوف فقر و پستی دارد مگر آن که دست و رو را بشویند و مضمضه کنند و دهان را بشویند و بعد از آن چیزی بخورند . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - مذمت هیچ غذایی را نباید کرد ، پس اگر شخص میل به غذایی دارد می خورد و اگر میل ندارد نخورد . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - کفران نعمت الهی است که بگویند فلان غذا را خوردم و ضرر به من رسانید . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - مستحب است که در وقت نماز ، نماز را مقدم بدانند بر غذا خوردن مگر آن که گرسنگی مانع باشد از توجه به خدا ، یا جمعی منتظر باشند که با او غذا بخورند پس خوردن را بر نماز مقدم دارند مگر در تنگی وقت نماز که در هر حال باید نماز را مقدم داشت . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

فصل ششم در آداب غذا خوردن است و در آن چند مسأله است :

مسأله - چهار چیز فرض است در غذا خوردن : یکی دانستن این که آن چه را که می خورند حلال است از هر جهت و حرام نیست از هیچ راه ، و یکی راضی بودن به غذایی که حاضر است ، و یکی بسم الله گفتن از برای شروع کردن در غذا خوردن ، و یکی شکر و حمد خدا کردن در آخر آن . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - چهار چیز مستحب است : یکی آن که پیش از شروع کردن در خوردن دست را بشویند ، و یکی آن که بر روی پای چپ بنشینند ، و یکی آن که با سه انگشت لقمه را بردارند نه با دو انگشت ، و یکی آن که انگشتان را بلیسند . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - چهار چیز ادب است در غذا خوردن : یکی آن که لقمه را از پیش خود بردارند ، و یکی آن که لقمه را کوچک بردارند ، و یکی آن که لقمه را خوب در دهن بجوند و فرو دهند ، و یکی آن که در بین غذا خوردن نگاه نکنند به روی کسانی که با شخص غذایی خورند . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - شستن دست پیش از غذا خوردن فقر را زایل می کند و بعد از غذا خوردن هم و غم را زایل می کند و هر دو با هم ، یعنی دست شستن پیش از غذا و دست شستن بعد از غذا عمر را طولانی می کند . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - چون از برای شروع کردن در غذا دست می شویند نباید دست را به دستمال پاك كرد و چون بعد از خوردن دست می شویند باید با دستمال پاك كنند . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - چون بعد از غذا دست را شستند مستحب است که پیش از آن که دست را با دستمال پاك كنند سه دفعه به ابروها بکشند و بگویند الحمد لله المحسن المفضل المجمل . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - سزاوار نیست که در وقت خوردن غذا دستمال را بر روی دامن بیندازند چرا که این عمل عجمان است . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - سزاوار است که در وقت غذا خوردن کفش ها را از پا بیرون کنند . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - مستحب است که سبزی در میان سفره حاضر کنند چرا که آن دور می کند شیطان را . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - مستحب است که چون شروع کنند به غذا خوردن بگویند بسم الله و الحمد لله رب العالمین و چون فارغ شوند از خوردن بگویند اللهم انّ هذا منك و من محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - مستحب است که در اول بسم الله بگویند و در آخر الحمد لله و مستحب است بلند گفتن آن ها . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - مستحب است که از برای هر لقمه ای بسم الله بگویند و از برای هر رنگ غذایی بسم الله بگویند چرا که منع می کند تُحَمَّهُ را . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - مستحب است اعاده کردن بسم الله هر گاه در بین غذا خوردن تکلم کنند . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - هر گاه فراموش شود بسم الله در اول غذا ، هر وقت متذکر شوند بگویند بسم الله علی اوله و آخره . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - مستحب است افتتاح به نمک کردن و اختتام به آن و افتتاح به نمک و اختتام به سرکه . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - بر روی سفره راه رفتن کفران نعمت است . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - مکروه است در وقت غذا خوردن تکیه کنند به چیزی و مربع بنشینند و پاها را بر روی یک دیگر اندازند . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - جایز است که در حال غذا خوردن دست چپ را بر زمین گذارند و اعتمادی به آن کنند و با دست راست غذا خورند . چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند .

مسأله - مکروه است غذا خوردن با دست چپ مگر در حال ضرورت و مکروه است غذا خوردن با هر دو دست مگر در خوردن انگور و انار که با دست چپ نگاه دارند خوشه انگور و انار را و با دست راست دانه ها را بخورند و خوردن انگور دو دانه دو دانه است و یک دانه یک دانه گوارا تر است . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - مکروه است خوردن در حال راه رفتن مگر در حال ضرورت . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - مکروه است خوردن با دو انگشت و باید با سه انگشت یا بیشتر لقمه را برداشت و خورد . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - سزاوار است که شروع کنند به خوردن نان بی‌ادام در ابتدا و بعد از آن با ادام بخورند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - سزاوار است که نان را سرابالا بشکنند نه رو به پایین. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مکروه است که نان را با کارد ببرند مگر ادامی با آن نباشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مکروه است بوییدن نان چرا که این حال حیوانات و سباع است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - جایز نیست که پا بر روی نان گذارند و آن را پایمال کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مکروه است پایمال کردن گندم. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - سزاوار است که نان‌ها را کوچک بپزند که برکت در آن است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - سزاوار نیست که نان را به زیر ظروف طعام گذارند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - سزاوار نیست بر سر خوان طعام گوشت را با کارد ببرند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - سزاوار است که صبر کنند تا غذای داغ و بسیار گرم از شدت گرمی بیفتد و در غذای گرم که شدتی در گرمی ندارد برکت است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - جایز است دمیدن در لقمه تا از شدت گرمی بیفتد از برای اطفال و سزاوار است که در طعام و آب ندمند تا آن که خود از شدت گرمی بیفتد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - سزاوار است که از پیش خود غذا را بردارند و بخورند و از سر ترید و میان ظرف و اطرافی که به سمت دیگران است بر ندارند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - سزاوار است که مدت خوردن غذا طولانی باشد و به تأثی غذا بخورند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - سزاوار نیست که استخوانی که در میان غذا است آن چه به آن چسبیده بخورند و باید چیزی بر آن باقی گذارد که آن قسمت جن است و اگر تمام آن چه به آن چسبیده بخورد ضرر خواهد رسید. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - سزاوار نیست که میوه را پیش از آن که تمام آن را بخورند به دور اندازند یا چیزی از آن که به هسته آن چسبیده باشد هسته را دور اندازند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - میوه‌های رنگ رنگ را که از برای جمعی حاضر کرده‌اند سزاوار نیست که يك نفر از همه آن‌ها بخورد مگر به اذن باقی جمعیت. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - سزاوار است که در آخر غذا انگشتان و ظرف طعام را بلیسند اگر چیز کمی در آن باقی مانده و اگر چیزی معتد به باقی مانده باید گذارد از برای غیری. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که در منزل خود غذا می خورد آن چه از غذا در اطراف می ریزد باید بخورد که آن ها مهوور حورالعین است و اگر در صحرا و بیابان غذا می خورد آن چه می ریزد نباید برچید تا از برای طیور و سباع باقی بماند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه تکه نانی در جایی افتاده باشد سزاوار است که بردارند و بخورند حتی آن که اگر در مکان نجسی افتاده باشد آن را بشویند و بخورند که از برای مؤمن سبب دخول بهشت خواهد بود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - بعد از غذا خوردن دست را باید به قدری بشویند که بوی غذا در آن نماند و دست و دهن اطفال را باید شست که بوی غذا در آن نماند که شیاطین به آن بوها تعلق می گیرند و اذیت می کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - چیزی از طعام که به دست چسبیده باید بلیسند و بعد بشویند و به دستمال بمالند و مکروه است که چیزی از طعام به آن چسبیده باشد و به دستمال بمالند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - سزاوار است که بعد از غذا خلال کنند و آن چه از میان دندان ها بیرون آید به دور اندازند و آن چه در لثه و اطراف دهن باقی مانده فروبرند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - سزاوار است که بعد از غذا خوردن به پشت بخوابند و پای راست را بر روی پای چپ بگذارند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - دستمالی را که دست به آن پاك کرده اند در منزل خود نباید انداخت چرا که شیاطین به آن تعلق می گیرند و اذیت می کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب مؤکد است مهمانی کردن و مؤمنی را سیر کردن و آن بهتر است از بنده آزاد کردن اگرچه آن مؤمن فقیر و محتاج نباشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مؤمن رزق خود را و برکت را از برای صاحب خانه به همراه خود می آورد و بلاهای اهل خانه را به همراه خود از خانه بیرون می برد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - ثواب مهمان کردن مؤمنی بیشتر است از ثواب بنده آزاد کردن از اولاد اسماعیل و از ثواب هزار بنده آزاد کردن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه مؤمنی گرسنه باشد و چیزی نداشته باشد که خود را سیر کند واجب است سیر کردن او. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - حرام است سیر کردن کافر و منافق و کسی که سیر کند آن ها را به عوض آن شکم او را پر از آتش جهنم می کنند مگر در حال تقیه و ضرورتی. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هرگاه سگی و خوکی و سبعی دیگر و یهودی تشنه باشند، جایز است به آن ها آب دادن و جایز نیست و حرام است آب دادن به ناصب اهل بیت اگرچه از تشنگی بمیرد و به درك اسفل وارد شود و ناصب کسی است که دشمنی می کند با شیعیان اهل بیت علیهم السلام به جهت تشیع ایشان. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست مگر در میان نواصب.

مطلب دوم در اشر به است و امور متعلقه به آن و در آن چند مسأله است :

مسأله - حلیت و حرمت اغلب مأکولات و مشروبات به حد ضرورت رسیده به جهت کثرت عموم البلوی در آن‌ها الحمد لله.

مسأله - آب جمیع میوه‌ها پاک و حلال است خواه بجوشانند آن‌ها را یا نجوشانند مگر آب انگور به طوری که خواهد آمد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست بلکه به حد ضرورت رسیده.

مسأله - آب انگور مادام که نجوشیده و آتش به آن نرسیده حلال است مانند سایر آب‌های میوه‌ها. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - آب انگور چون به آتش به جوش آمد حرام می‌شود تا آن که دوثلث آن به جوشیدن برود و یک ثلث آن باقی بماند، آن وقت حلال می‌شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - آب انگور چون به جوش آمد و دو ثلث آن تمام نشد اگرچه حرام است ولکن نجس نیست. چنان که دلیلی بر نجاست آن در احادیث نیست و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - آب انگور و آب سایر چیزها مثل خرما و مویز و گندم و جو و ذرت و غیر این‌ها چون شراب مست کننده شد حرام است بدون اختلاف و نجس است. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - آب سایر چیزها غیر از انگور مثل مویز و خرما که آبی بر روی آن‌ها بریزند تا طعم آن‌ها داخل آب شود و آن آب را بجوشانند، آن آب حرام نشود اگرچه دو ثلث آن نرود چنان که دلیلی بر حرمت آب آن‌ها در احادیث نیست. و احادیثی که در بعضی اشر به حلال وارد شده که باید دو ثلث آن برود محمول بر این است که مادام که آن شربت‌ها به قوام نیامده و دو ثلث آن نجوشیده و نرفته اگر قدری بماند خوف آن است که فاسد شود و مسکر گردد پس از این جهت فرموده‌اند که باید به قوام آورد تا ضایع و مسکر نشود. چنان که در همان احادیث این علت را ذکر فرموده‌اند و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - خرما و مویز و کشمش و آلو و امثال آن‌ها که متعارف است در میان طبعی‌ها می‌گذارند دلیلی از احادیث بر حرمت و نجاست آن‌ها به جهت جوشیدن نیست و حدیثی که بدون انضمام سایر احادیث به آن دلالت بر حرمت مویز جوشیده دارد مگر دو ثلث آب آن به جوشیدن برود محمول بر همان علتی است که در مسأله سابقه ذکر شد. و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - هرگاه شراب مسکر منقلب شد و سرکه شد پاک و حلال شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه شراب مسکری را به علاجی تغییر دهند و سرکه کنند که سُکر آن زایل شود مثل آن که سرکه‌ای از خارج یا نمکی یا چیزی دیگر در آن بریزند و تدبیری کنند تا سرکه شود، پاک و حلال می‌شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هرگاه آبی یا سرکه‌ای یا غیر این‌ها از سایر چیزها آن قدر داخل شراب مسکر کنند که سُکر آن زایل شود، نجاست و حرمت آن باقی خواهد بود و این امر غیر آن است که منقلب شود و سرکه گردد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هر چیزی که زیاد آن مستی و سکر آورد کم آن و قطره‌ای از آن هم حرام و نجس است اگرچه آن قطره سکر و مستی نیاورد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که مسکری را حلال داند و بخورد یا نخورد کافر است و مخلد در آتش جهنم، و کسی که آن را حرام داند و بخورد معذب است در آتش جهنم و کسی که نخورد آن را اگرچه به جهت حفظ آبرو و اعتبار خود باشد نه به جهت خوف الهی، خداوند به او بیاشاماند از رحیق مختومی که در بهشت است به شرط آن که کافر نباشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که مسکری را بخورد تا چهل روز دعای او و نماز او مقبول نیست. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - جایز نیست مداوای به مسکر اگرچه طیب حاذقی حکم کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - آب جمیع میوه‌ها و سایر آب‌های مضاف چون نجاستی به آن‌ها رسید و مخلوط به آن‌ها شد اگرچه کم باشد و اگرچه آب مضاف بسیار باشد، نجس و حرام می‌شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - روغن و سایر چیزهای روان هر گاه نجاستی به آن‌ها رسید و مصرفی از برای آن‌ها باشد اگرچه حرام باشد خوردن آن مثل آن که روغن را می‌توان در چراغ سوخت، می‌توان آن‌ها را به آن مصرف رسانید. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - شیر هر حیوان حلال گوشتی حلال است اگرچه حیوان آن مرده باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - بول هر حیوان حلال گوشتی پاک و حلال است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - شیر هر حیوان حرام گوشتی حرام است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - بول هر حیوان حرام گوشتی نجس و حرام است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - آب قنوات و سایر مجاری آب حلال است شرب و وضوء و غسل و شستن چیزی در آن‌ها اگرچه غیری مالک مجاری آن‌ها باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هر گاه کسی آب مباحی را در ظرفی یا حوضی و امثال آن حیازت و حبس کرد مالک آن می‌شود و بدون اذن او نمی‌توان استعمال کرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

کتاب الغصب و فیه مسائل :

مسئله - حلال نیست مال غیر مگر به اذن خداوند جلّ شأنه به زبان حجت‌های او علیهم السلام. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - حلال نیست مال مسلم مگر به اذن و رضای او. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - حلال نیست مال اهل ذمه مگر به اذن و رضای ایشان. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز نیست تصرف در مال غیر مگر به اذن و رضای او، یا از بابت ولایتی که خداوند جلّ شأنه قرار داده. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - قبول نمی شود نمازی که در لباس غضبی یا مکان غضبی به جا آورند، و قبول نمی شود حجی و نه تصدّقی و نه طاعتی دیگر که به مال حرام به جا آورده اند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مالی را که صاحب آن از آن اعراض کرده مثل آن که حیوانی که خسته و ضعیف و لنگ شده آن را در بیابانی واگذارده و خود رفته، پس کسی دیگر آن را یافته و متوجه شده تا قوی شده، آن مال مال کسی است که آن را یافته و صاحب اولش نمی تواند آن را از او بگیرد مگر به رضای او. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - جایز نیست خریدن مال دزدی و مال غضبی اگر بعینه معلوم باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز است خریدن چیزی از دزد و از ظالم اگر بعینه معلوم نباشد که مال دزدی و مال غصب است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مال دزدی و مال غضبی را صاحب آن می تواند بگیرد به دست هر کس بیاورد، پس اگر آن کس شاهد آورد که آن مال را از کسی خریده از فروشنده می گیرد چیزی را که به او داده و اگر شاهی ندارد که آن را خریده نمی تواند که منع کند آن مال را از مالکش. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هر گاه مال دزدی و مال مغضوب تلف شود مثل آن را یا قیمت آن را مالکش می تواند بگیرد از کسی که آن مال در نزد او تلف شده، یا از خود دزد و خود ظالم. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز نیست خوردن مال یتیم و غیر یتیم از روی ظلم و خیانت و واجب است رد آن یا عوض آن به صاحبش. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - نجاتی نیست از برای کسی که متولّی امور بلاد و عباد است تا آن که حق هر ذی حقی را به او برساند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - باید حبس کرد غاصب و کسی که مال یتیم را خورده و کسی که امانتی را خیانت کرده تا آن که مال مردم را رد کنند و اگر چیزی دارند می توان آن را به عوض برداشت چه خود ایشان حاضر باشند یا غائب باشند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که کنیزی را از شخصی غصب کند و با او وطی کند و اولادی از او به وجود آید، باید خود کنیز و اولاد او را به صاحبش برگرداند و به علاوه اجرت خدمات کنیز و منافعی که از او برده به صاحب کنیز بدهد و کنیز و اولادش مملوک صاحب کنیز است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - کسی که غصب کند حیوانی را از شخصی، باید آن حیوان و انتفاع هایی که از آن برده به آن شخص بدهد و آن چه را که صرف و خرج آن حیوان کرده نباید از آن شخص بگیرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که کرایه کند حیوانی را تا مکان معینی و تجاوز کند از آن مکان، اجرت آن قدری که زیاده برده علاوه بر کرایه باید بدهد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که کرایه کند حیوانی را تا مکان معینی و تجاوز کند از آن مکان و حیوان تلف شود، باید قیمت آن حیوان را به آن قیمتی که در وقت مخالفت داشته بدهد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - کسی که کرایه کند حیوانی را تا مکان معینی و تجاوز کند از آن مکان و عیبی در آن حیوان بهم رسد و زخم شود، یا لنگ گردد، باید قیمت کرد آن حیوان را در حال صحت و در حال عیب و تفاوت دو قیمت را باید به صاحب حیوان بدهد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هرگاه صاحب حیوان و کسی که کرایه کرده آن را اختلاف کنند در قیمت حال صحت آن حیوان، صاحب حیوان باید شهود اقامه کند در ادعای خود، یا قسم یاد کند بر ادعای خود، پس هر يك را به عمل آورد ادعای او ثابت می شود و می تواند که قسم را رد کند بر مستأجر پس اگر قسم یاد کرد ادعای او ثابت می شود و اگر نکول کرد ثابت نمی شود ادعای او و در این مسأله قیل و قال در میان است و بهتر از همه اقوال قول به مصالحه است چنان که در هر موضع اشکالی حکم مصالحه جاری است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که به حکم ناحقی راضی به مصالحه شود آن مصالحه باطل است و اگر از روی علم به حق و رضای به مصالحه صلحی واقع شد خلاف آن را نباید کرد و مصالحه صحیح است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - کسی که در ملك غير زراعتی کند یا درختی غرس کند یا عمارتی بسازد مالك می تواند که زایل کند از ملك خود آن چه را که در ملك خود کرده اند و می تواند اجاره ملك خود را بگیرد و آن ها را باقی گذارد و می تواند بخرد آن چه در ملك او است و قیمت آن را بدهد یا آن چه خرج شده بدهد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز نیست که مسلمی را به مفت و بلاعوض و بلااجرت به کاری داشت. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - حق هیچ مسلمی نباید ضایع شود و باید به حق خود برسد و اگر در دنیا تضییع شد در آخرت احقاق خواهد شد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

کتاب النکاح و فيه مطالب :

المطلب الاول فيما يتعلق به و فيه مسائل :

مسأله - نکاح سنت پیغمبر است صلی الله علیه و آله و در آن است بسیاری امت او که مباحات می کند به ایشان در روز قیامت و سبب سنگینی زمین است به وجود گویندگان لاله الا الله و محبتین خدا و رسول و ائمه هدی صلوات الله علیهم و باعث وسعت رزق و حفظ نصف دین و موجب زیادتی ثواب نماز و عبادات است به هفتاد برابر و اقتدای به انبیا و مرسلین و اوصیای مقررین و اولیای مکرمین سلام الله علیهم اجمعین است . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - عز و بت رذالت و صفت اکثر اهل آتش است . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - حب نساء از اخلاق انبیا علیهم السلام است و اسرافی در زیادتی آنها نیست و سلیمان علی نبینا و آله و علیه السلام هزار زن داشت ، سیصد زن صدق دار و هفتصد جاریه . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - جایز نیست در اسلام رهبانیت و ترك تناکح از برای مرد و زن . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - واجب است تناکح از برای مرد و زن هر گاه بترسند که در حرامی واقع شوند . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - کثرت طروقه از اخلاق انبیاء علیهم السلام است اگر چه قلت آن طولانی می کند عمر را . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - کسی که ندارد چیزی که زن بگیرد پس روزه بگیرد و موهای بدن خود را زایل نکند . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - کسی که ترك تزویج کند که مبادا عیال بار و محتاج شود سوء ظن به خدای کار ساز دارد . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - مستحب است که تعجیل کنند در تزویج دختران و سزاوار است که دختران در خانه شوهر به سنی برسند که حائض شوند . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - مستحب است که واسطه شوند در میان مرد و زن تا آن که آنها را به هم برسانند در تزویج . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - حرام است تفریق کردن در میان زن و شوهر به سحر و جادو کردن یا به افساد کردن . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - واجب است خود را حفظ کردن از زنا و به خیال آن نبودن . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - شیوع زنا سبب موت فجاءه است و زنا مورث فقر و کوتاهی عمر و ذلت و خواری نزد خلق و غضب خالق و خلود در آتش جهنم است اگر توبه نکنند از آن . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - زنا در جمیع ادیان حرام بوده چنان که در اسلام حرام است و جایز نیست اگر چه با کنیزان یا یهود و نصاری و مجوس یا سایر اهل ادیان باشد، حتی آن که نکاح با حیوانات و بهائم جایز نیست حتی به حضضه و استمناء هم حرام است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - شدید می شود عقاب زنا اگر به اغتصاب و زور باشد و وزر مغضوب هم به گردن غاصب است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - و شدیدتر عقاب و عذاب الهی در زنا با محارم است نعوذ بالله. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - و شدیدتر عذاب های الهی در زنا با محسنات و شوهرداران است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - از برای هر عضوی زنائی است، پس زنا چشم نظر کردن به نامحرم است به شهوت، و زنا لب و دهن بوسیدن آن است، و زنا دست و پا و سایر بشره لمس کردن نامحرم است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - اجتناب از زنان نامحرم آن قدر لازم است که اگر در مکانی که نشسته اند تا آن مکان گرم است مرد نباید در آن مکان بنشیند تا آن مکان سرد شود و از پشت چادر نگاه به پشت سر آنها نباید بکند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - حضرت امیر المؤمنین علیه و آله صلوات المصلین سلام نمی کردند به زن های جوان تا آن ها جواب سلام ندهند که صدای آن ها را نشنوند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز نیست ازاله بکارت کردن با انگشت و غیر آن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز نیست جماع در حال حیض و نفاس. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز نیست جماع در حال روزه و در حال احرام و در حال اعتکاف. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - حرام است دیات و دیوث کسی است که زن او زنا می دهد و او می داند و تمکین دارد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - حرام است قیادت و قواد کسی است که زن های زانیه را از برای مردان زانی می آورد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - حرام است لواط بر فاعل و مفعول. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - حرام است خوابیدن مرد و پسر در زیر يك لحاف، بلکه حرام است خوابیدن مرد و مرد در زیر يك لحاف مگر آن که هر يك در جامه خود پیچیده باشند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - حرام است بوسیدن پسران به شهوت، بلکه حرام است نظر کردن به ایشان به شهوت. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز نیست خوابیدن زن با زن در زیر يك لحاف مگر آن که هر يك در لباس خود پیچیده باشند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - حرام است مساحقه و راکبه و مرکوبه و آن زنی که زیر است و آن زنی که بر روی او است هر دو ملعونه اند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مطلب دوم در کسانی که نکاح آن ها جایز نیست و در آن چند مسأله است:

مسأله - از جمله زن هایی که نکاح آن ها جایز نیست هرگز، مادران و دختران و خواهران و عمه ها و خاله ها و دختران برادر و دختران خواهرند. چنان که در آیات و احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مراد از مادرانی که نکاح آن ها جایز نیست مادر متصل به شخص است که او را زاییده و مادر مادر و مادر پدر و مادر پدر مادر و مادر پدر پدر و مادر مادر و هم چنین سرابالا تا به هر جا برسد. و مقصود از دختران، دختران متصلند و هر دختری که از شخص به وجود آید مثل دختر دختر و دختر پسر و هم چنین سرازیر تا به هر جا برسد. و مقصود از خواهران، خواهران پدری و خواهران مادری و خواهران پدری و مادری هستند نه خواهر خواهر. و مقصود از عمه ها، هر زنی است که خواهر یکی از پدران باشد خواه خواهر پدر، خواه خواهر پدر پدر، خواه خواهر پدر مادر و هم چنین هر قدر سرابالا برود. و مقصود از خاله ها هر زنی است که خواهر یکی از مادرها باشد مثل خواهر مادر متصل و خواهر مادر مادر و خواهر مادر پدر و هم چنین هر قدر سرابالا برود. و مقصود از دختران برادر، دختران متصل به برادر و دختران دختران او و دختران پسران او و هم چنین سرازیر برود. و مقصود از دختران خواهر، دختران متصل به خواهرند و دختران دختران او و دختران پسران او و هم چنین هر قدر سرازیر برود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - از جمله زن هایی که نکاح آن ها هرگز جایز نیست زن های یکی از پدران است خواه زن های پدر متصل یا زن های پدر پدر یا زن های پدر مادر و هم چنین هر قدر که پدران سرابالا بروند زن های همه آن ها حرامند. پس زن های اجداد و اجداد اجداد همه از محارمند اگر چه از جمله مادرها و جدّات شخص نباشند. چنان که در آیات و احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - حرام می شود بر شخص به سبب رضاع زن هایی چند مثل آن که حرام بودند در نسب. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه طفلی شیر خورد از پستان زن شخصی با شرایطی که ذکر خواهد شد، پس آن طفل فرزند رضاعی ایشان می شود و ایشان پدر و مادر رضاعی آن طفل می شوند و اولاد ایشان برادران و خواهران رضاعی آن طفل می شوند خواه آن اولاد پیش از شیر خوردن آن طفل به وجود آمده باشند یا بعد از شیر خوردن او به وجود آیند و خواه آن اولاد، اولاد نسبی آن مرد و زن باشند و خواه اولاد رضاعی ایشان باشند و خواه آن اولاد، اولاد خود ایشان باشند یا اولاد اولاد ایشان باشند یا اولاد اولاد به هر قدر که سرازیر بشود و حرام می شود مناکحه در میان آن طفل و جمیع ایشان از پدر و مادر گرفته تا آن فرزندی که پایین تر از کل است چنان که در نسب حرام است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست مگر آن که اولاد رضاعی آن زن شیردهنده از شوهری دیگر غیر از شوهری که این طفل شیر او را خورده شیر خورده باشند، پس آن اولاد رضاعی به جهت

تعدد و اختلاف فحول مناکحه در میان ایشان و آن طفل جایز است چنان که در احادیث وارد شده و بیشتر از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - و هم چنین پدر و مادر این زن و شوهر و پدر پدر ایشان و مادر مادر ایشان به هر قدر که سرابالا بروند اجداد و جدات این طفل شیرخوار می شوند و مناکحه در میان ایشان و این طفل و اولاد این طفل هر چه سرازیر بروند حرام می شود چنان که در نسب حرام است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - و هم چنین برادران این فحل و این شوهر عموهای این طفل می شوند و خواهران او عمه های این طفل می شوند و برادران این زن شیردهنده و خواهران او خالوهای این طفل و خاله های این طفل می شوند و مناکحه در میان ایشان و این طفل شیرخوار و اولاد او هر چه سرازیر بروند حرام می شود چنان که در نسب حرام است. و هم چنین برادران پدرها و آباء و اجداد این فحل و زن شیردهنده او و خواهران ایشان هر قدر بالا بروند عموها و عمه های این طفل شیرخوار می شوند و برادران مادرها و جدات این مرد و زن و خواهرهای مادران ایشان هر قدر سرابالا بروند خالوها و خاله های این طفل شیرخوار و اولاد او هر قدر سرازیر بروند می شوند و مناکحه در میان ایشان حرام است چنان که در نسب حرام است. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافی در آن نیست.

مسأله - و هم چنین اولاد اولاد این زن و شوهر هر قدر که سرازیر بروند ذکور ایشان پسران برادر و پسران خواهر و اناث ایشان دختران برادر و دختران خواهر این طفل شیرخوار می شوند و این طفل اگر پسر است عموی بعضی و خالوی بعضی از ایشان می شود و اگر دختر است عمه بعضی و خاله بعضی از ایشان می شود و مناکحه در میان این طفل و جمیع این اولاده حرام می شود چنان که در نسب حرام است. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافی در آن نیست مگر در بعضی از صور که فحل واحد نباشد چنان که اشاره شد و بعد از این خواهد آمدان شاء الله تعالی.

مسأله - هرگاه زنی شیر دهد طفلی را از قومی و طفلی دیگر را از قومی دیگر از شیر يك شوهر، پس اگر آن دو طفل هر دو پسرند دو برادر رضاعی می شوند و اگر دو دخترند دو خواهر رضاعی می شوند و هرگاه یکی پسر است و یکی دختر، برادر و خواهر رضاعی می شوند و حکم مناکحه در میان ایشان و اولاد ایشان حکم مناکحه مابین دو فرزند نسبی است. پس مناکحه در میان ایشان و اولاد ایشان حرام است چرا که بنات الاخ و بنات الاخت در نسب حرام است و در صورتی که یکی دختر باشد و یکی پسر، مناکحه مابین خود ایشان هم حرام است چرا که نکاح اخوات در نسب حرام است و در صورتی که هر دو دختر باشند علاوه بر آن چه گذشت جمع میان آن دو از برای يك شوهر حرام است چرا که حکم اختین رضاعی حکم اختین نسبی است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه يك مرد ده زن داشته باشد فی المثل و هريك از زن های او طفلی را از قومی شیر دهند، جمیع آن اولاد شیرخوار اولاد رضاعی آن مرد و زن های او می شوند و مناکحه در میان خود ایشان حرام است چرا که مناکحه در میان برادران و خواهران در نسب حرام است و هم چنین مناکحه در میان هريك و اولاد دیگری حرام است چرا که مناکحه بنات الاخ و بنات الاخت در

نسب حرام است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست و تمام احکامی که در مسأله سابقه بر این مسأله گذشت در همین مسأله نیز جاری است.

مسأله - هرگاه از برای شیرخواران متعدد که به سبب شیر خوردن برادران و خواهران رضاعی شدند برادران و خواهران نسبی باشند که از مادر رضاعی شیرخوارگان شیر نخورده باشند، مناکحه در میان ایشان جایز است اگر مانعی نسبی در میان ایشان نباشد اگرچه برادران و خواهران شیرخوارگان باشند. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافی در آن نیست مگر در نزد کسانی که برادر برادر را برادر و خواهر خواهر را خواهر می دانند و به عموم منزله قائل شده اند.

مسأله - هرگاه يك زن شوهرهای متعدد کرده باشد به تدریج و از برای هر شوهری طفلی زاییده باشد و از شیر هر طفلی از هر شوهری طفلی دیگر را از قومی شیر داده باشد، پس آن اطفالی که از اقوام متعدد شیر این زن را خورده اند برادران و خواهران رضاعی نمی شوند و مناکحه در میان ایشان حرام نمی شود اگر مانعی از نسب در میان نباشد اگرچه هر يك از آن اطفال فرزندان رضاعی آن زن شیردهنده هستند و مناکحه در میان ایشان و آن زن و اولاد نسبی آن زن و آباء او و سایر منسوبان به او که مناکحه ایشان با آن فرزندان رضاعی حرام می شد حرام باشد و اگرچه هر يك از آن اطفال شیرخوار نسبت به آن شوهری که آن زن از شیر او آن طفل را شیر داده فرزندان رضاعی آن شوهر مخصوص باشند و مناکحه در میان هر يك نسبت به آن شوهر مخصوص و آباء و ابناء و سایر اقارب آن شوهر مخصوص حرام باشد چرا که اتحاد فحل در حصول اخوت و برادری و خواهری رضاعی شرط است و در صورتی که هر طفلی از شیر فحلی مخصوص خورده باشد احکام رضاع هم مخصوص خواهد شد و از طفل شیرخواری اثر به طفل شیرخواری دیگر نمی کند و تأثیر شیرخواری در شیرخواری دیگر در صورت اتحاد فحل و شوهر زن شیرده است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مگر در نزد کسانی که به عموم منزله قائل شده اند.

مسأله - هرگاه زنی شیر دهد طفلی را از قومی و طفل دیگر را از قومی دیگر و از برای آن طفل دیگر برادری باشد از پدر و مادر او و دختری داشته باشد، جایز است از برای طفل اول که به زنی بگیرد آن دختر را چنان که در نسب هم همین حکم جاری است که هرگاه کسی برادری داشته باشد از پدر و خواهری داشته باشد از مادر، جایز است از برای برادر پدری او که خواهر مادری او را بگیرد و تناکح در میان آن دو نفر جایز است. چنان که این دو مطلب در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مگر آن که بعضی از کسانی که به عموم منزله قائل شده اند در رضاع جایز ندانسته اند که شخص دختر برادر برادر رضاعی خود را بگیرد به گمان آن که برادر برادر به منزله برادر است، پس دختر او بر برادر حرام است. و بسی واضح است که این اجتهاد اجتهادی است در مقابل نص و آنچه از احادیث معلوم می شود اصل منزله موجب حرمت نیست چه جای عموم آن که به جز قیاس چیزی دیگر نیست. اما اصل منزله موجب حرمت نیست چرا که اگر دختر برادر برادر رضاعی دختر برادر بود جایز نبود نکاح با او و موافق نص حدیث جایز است پس معلوم می شود از این نص که برادر برادر، برادر نیست و دختر او دختر برادر نیست و از این جهت جایز است نکاح با او. پس اگر برادر برادر را به منزله برادر بگیریم می گوئیم منزله موجب حرمت نیست به دلیل نص بر جواز نکاح با او، اما در صورتی که منزله را از برای پدر طفل شیرخواره فرموده باشند آن منزله را در مادر طفل و برادر و خواهر و دختر برادر و خواهر و عمه و خاله و امثال ایشان جاری کردن و حکم به ایجاب حرمت در همه ایشان کردن قیاسی است

واضح. و چون در مسأله رضاع و منزله و عموم آن گفتگوهای بسیار است مناسب است که قدری در آن بسطی دهیم تا موجب رفع تحیر از بسیاری گردد.

پس عرض می‌کنم که در این که منزله در نسب موجب حرمت تناکح نیست در هیچ موضعی چنان که اگر کسی برادری داشته باشد پدری و خواهری داشته باشد مادری، تناکح در میان این دو نفر جایز است بالاتفاق، حتی آن که بسیاری از کسانی هم که منزله و عموم آن را در رضاع موجب حرمت تناکح دانسته‌اند در نسب آن را موجب حرمت ندانسته‌اند اگرچه برادر پدری شخصی به منزله برادر خواهر مادری آن شخص باشد و خواهر مادری او به منزله خواهر برادر پدری او باشد. پس بالاتفاق و الاجماع المحقق منزله در نسب موجب حرمت تناکح نشد، پس در رضاعی که احکام آن تابع احکام نسب است منزله موجب حرمت نخواهد بود خصوص در صورتی که نص خاصی هم در عدم ایجاب منزله حرمت را در رضاع رسیده باشد و به مضمون آن اغلب اغلب فقهاء اعلام فتوی داده باشند و بسیاری از ایشان ادعای اجماع کرده باشند و از این است که جایز دانسته‌اند تناکح را در میان برادران و خواهران طفل شیرخوار و میان اولاد صاحب لبن و اولاد زن او که شیر داده آن طفل را و جمیع فقهاء به غیر از کسانی که به منزله و عموم آن قائل شده‌اند جایز دانسته‌اند تناکح را در میان ایشان چرا که رضاعی که موجب حرمت تناکح است بسی واضح است که اختصاصی به بعض محارم دون بعض ندارد چنان که واضح است که حرام می‌کند تناکح را در میان طفل شیرخوار و پدر و مادر و اولاد و برادر و خواهر و اولاد برادر و خواهر و عمو و عمه و خالو و خاله رضاعی و امثال ایشان و بسی واضح است که اختصاص به بعض محارم دون بعض ندارد و منزله را که قائلین به آن موجب حرمت تناکح گمان کرده‌اند خود ایشان نتوانسته‌اند که آن را در همه جا جاری کنند و تعجب آن که ملتفت هم نشده‌اند که نتوانسته‌اند جاری کنند. پس عرض می‌کنم که از جمله مواضعی که عموم منزله را بعضی از ایشان جاری کرده‌اند این است که زنی که طفلی را شیر داد به منزله زن پدر طفل است چرا که مادر طفل است و مادر طفل شخص به منزله زن او است پس مادر این زن به منزله مادر او است و نکاح مادر زن در نسب حرام است، پس مادر مرضعه بر پدر طفل شیرخوار حرام است پس منزله را در مادر مرضعه موجب حرمت نکاح دانسته‌اند و نتوانسته‌اند که منزله را در خود مرضعه موجب حرمت نکاح او دانند نسبت به شوهر خود مرضعه و نمی‌توانند جواب از این بدهند که اگر مرضعه به منزله زن پدر طفل شیرخوار است و منزله موجب حرمت نکاح صاحب منزله است پس چه شده که مرضعه که به منزله زن غیر است بر شوهر خودش حرام نشده و مادر او که به منزله مادر زن پدر طفل است بر او حرام شده؟ و چه شده که منزله نسبت به مادر زن موجب حرمت شد و نسبت به خود زن موجب حرمت نکاح غیر نشد؟ پس معلوم شد که منزله زن، زن نمی‌شود و منزله مادر زن، مادر زن نمی‌شود. پس پدر طفل می‌تواند کسی را بگیرد که به منزله مادر زن او است و شوهر زن می‌تواند نکاح کند با زن خود که به منزله زن پدر طفل شیرخوار است. پس بر همین نسق کسی که به منزله برادر است برادر نیست و کسی که به منزله خواهر است خواهر نیست نه در نسب و نه در رضاع چنان که نص صریح در هر دو وارد شده و جمیع فقهاء به آن فتوی داده‌اند سوای معدودی که غافل شده‌اند که معنی ندارد که رضاع ایجاب حرمت را نسبت به بعض حرام کند و بسی واضح است که منزله ایجاب حرمت را نکرده در بسیاری از مواضع که قائلین به ایجاب آن هم نتوانسته‌اند که آن را موجب دانند. و به جهت توضیح این مطلب عرض می‌کنم که اگر لفظ منزله در بعضی از

احادیث هم ذکر شده مقصود این نیست که منزله علت حرمت است چنان که قائلین به منزله آن را علت دانسته اند و حکم آن را جاری کرده اند چرا که اگر منزله علت حرمت بود در هر جایی که علت یافت می شد حکم آن هم بر او جاری بود چنان که حکم منصوص العله در جمیع مواضع وجود علت جاری است و معنی ندارد که علت در مواضع متعدده یافت شود و در بعضی از مواضع حکم آن جاری باشد و در بعضی از مواضع جاری نباشد چنان که معلوم شد که حکم منزله را در مادر مرضعه جاری کرده اند و در خود مرضعه نتوانسته اند جاری کنند. پس معلوم شد که منزله علت حرمت نیست چرا که نص صریح در نسب و رضاع هر دو وارد شده در جواز نکاح صاحب منزله. پس مقصود از منزله ای که در بعضی از احادیث وارد شده این است که چنان که نکاح مادر جایز نیست نکاح قابله هم نباید کرد چرا که قابله به منزله مادر است و این عبارت را چه در مقام کراهت و چه در مقام حرمت استعمال کنند مقصود بیان ذکر علت موجه نیست بلکه اگر در مقام کراهت باشد مقصود تأکید احتراز است مثل نکاح قابله و اگر در مقام حرمت باشد مقصود این است که چنان که احتراز از امر مسلمی لازم است احتراز از این امر هم لازم است مثل نکاح اب مرتضع فی اولاد صاحب اللبن که چنان که نکاح او در اولاد خودش مسلماً جایز نیست در اولاد صاحب لبن هم جایز نیست و مقصود این نیست که هرکس به منزله محرمی است نکاح او جایز نیست مثل تناکح در میان مادر مرتضع و اولاد او به غیر از خود مرتضع و میان اولاد صاحب لبن و مثل تناکح در میان صاحب لبن و زن او که شیر داده و اولاد ایشان به غیر از مرتضع و میان پدر و مادر طفل شیرخوار و سایر برادران و خواهران طفل شیرخوار که آن ها شیر نخورده اند از مرضعه و کسانی که منزله را موجب حرمت تناکح دانسته اند تناکح در میان فعل و مرضعه و اولاد ایشان را و میان پدر و مادر طفل شیرخوار و سایر برادران و خواهران او را به طریق اولی جایز ندانسته اند و سبب تمام این اشتباهات این است که منزله را علت حرمت گمان کرده اند و بعد از آن ماسوای پدر مرتضع را قیاس به او کرده اند و در بعضی از مواضع قیاس به طریق اولی را جاری کرده اند و از نص صریح که وارد شده در نسب و در رضاع غافل شده اند که منزله علت حرمت تناکح نیست نه در نسب و نه در رضاع و علت حرمت در هر دو موضع نسبت محرمیت حقیقیه است مثل پدری و مادری و برادری و خواهری و امثال این ها که در نسب بسی واضح است که بر اغلب عوام هم مخفی نیست. پس آن کسانی که در نسب تناکح در میان آن ها جایز نیست در رضاع هم همان کسان تناکحشان جایز نیست نه کسانی که در منزله واقع شده اند نه در نسب و نه در رضاع مگر پدر مرتضع که نص خاص او را خارج کرده. پس کسی که به منزله پدر است پدر نخواهد بود نه در نسب و نه در رضاع مگر پدر مرتضع بنا بر حرمت نکاح او در اولاد صاحب لبن و هم چنین کسی که به منزله مادر است مادر نیست نه در نسب و نه در رضاع و کسی که به منزله ولد است ولد نیست نه در نسب و نه در رضاع و کسی که به منزله برادر و خواهر است برادر و خواهر نیست نه در نسب و نه در رضاع و کسی که به منزله عمه و خاله و خالو و عمه و خاله نیست نه در نسب و نه در رضاع و کسی که به منزله شوهر است شوهر نیست نه در نسب و نه در رضاع و کسی که به منزله زن کسی است زن او نیست نه در نسب و نه در رضاع و کسی که به منزله مادر زن است مادر زن نیست نه در نسب و نه در رضاع و هم چنین در سایر منازل خیالیه تصویریه بلکه پدر حقیقی پدر است هم در نسب هم در رضاع و مادر حقیقی مادر است هم در نسب و هم در رضاع و هم چنین است باقی

محارم و چون محارم در نسب معلوم باشند در رضاع هم که تابع نسب است معلوم خواهد شد با شرایطی که در رضاع قرار داده‌اند.

مسئله - جایز نیست نکاح پدر طفل شیرخوار در اولاد نسبی و رضاعی صاحب شیر و اولاد زن او که شیر داده طفل را. چنان که در احادیث وارد شده و بیشتر از فقهاء فتوی به آن داده‌اند و نکاح او را در اولاد رضاعی مرضعه جایز دانسته‌اند به جهت اختلاف فحل.

مسئله - هرگاه شیر دهد جده مادری طفل، طفل دختر خود را یا طفل دیگر از اولاد داماد خود را اگرچه آن طفل از دختر او نباشد، یا شیر دهد یکی از اولاد داماد را یکی از زن‌های جد مادری اگرچه آن زن مادرزن داماد نباشد، زن این داماد که دختر جد مادری طفل او است بر او حرام می‌شود چرا که لایجوز نکاح اب المرتضع فی اولاد صاحب اللبن. چنان که در احادیث وارد شده و بیشتر از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - هرگاه یکی از زن‌های جد مادری طفل شیر دهد طفل را از شیر جد مادری آن طفل، سایر اولاد نسبی آن زن هم بر پدر طفل حرام می‌شوند اگرچه آن اولاد از جد مادری نباشند و از شوهری دیگر باشند غیر از جد مادری طفل. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - جایز است تناکح در میان مادر طفل شیرخوار و اولاد صاحب لبن و اولاد زن او که شیر داده طفل را و مادر طفل را قیاس به پدر او نباید کرد. چنان که از احادیث معلوم می‌شود و بیشتر از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - جایز است تناکح در میان سایر اولاد پدر طفل شیرخوار به غیر از خود طفل شیرخوار و میان اولاد صاحب لبن و اولاد زن او و قیاس نباید کرد اولاد را به پدر ایشان در جایز نبودن نکاح اگرچه اولاد صاحب لبن به منزله اولاد پدر طفل شیرخوار باشند مثل آن که ربائب شخص به منزله دختران او هستند و به منزله خواهران اولاد او هستند و بر اولاد آن شخص جایز است نکاح با ایشان، پس منزله موجب حرمت نکاح ایشان نیست. چنان که از احادیث معلوم می‌شود و بیشتر از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - هرگاه شخصی عقد کند از برای خود دختر شیرخواری را پس شیر دهد آن دختر را مادر شوهر او پس این دختر خواهر رضاعی این شخص می‌شود و فاسد می‌شود عقد او و چنان که خواهر نسبی او بر او حرام است خواهر رضاعی او هم بر او حرام می‌شود. و هم چنین هرگاه شیر دهد او را زن پدر آن شخص، این دختر خواهر رضاعی پدری او می‌شود. و هم چنین هرگاه شیر دهد آن دختر را جده پدری یا جده مادری آن شخص، پس این دختر عمه و خاله رضاعی این شخص می‌شود. و هرگاه شیر دهد آن دختر را خواهر این شخص، پس آن دختر دختر رضاعی خواهر این شخص می‌شود. و هرگاه شیر دهد آن دختر را زن برادر این شخص، پس آن دختر دختر رضاعی برادر این شخص می‌شود. و هرگاه شیر دهد آن دختر را زن آن شخص، این دختر، دختر رضاعی خود این شخص می‌شود. و هرگاه شیر دهد این دختر را دختر این شخص، پس او دختر رضاعی دختر این شخص می‌شود. و هرگاه شیر دهد این دختر را زن پسر این شخص، آن دختر، دختر رضاعی پسر این شخص می‌شود. و هرگاه شیر دهد این دختر را زن برادر این شخص، آن دختر، دختر رضاعی برادر این شخص می‌شود و هم چنین هر زنی که شیر دهد این

دختر را که نکاح دختر آن زن بر این شخص حرام است این دختر نیز که زن او بوده بر او حرام می شود چنان که در نسب حرام است. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه از برای پسر شیر خواری ولی او زنی را عقد کند پس شیر دهد آن پسر را مادر زن او، پس آن پسر برادر رضاعی آن زن خواهد شد و بر او حرام است چنان که برادر نسبی حرام است و نکاح فاسد خواهد شد. و هم چنین هرگاه شیر دهد او را زن پدر آن زن، پس این پسر برادر رضاعی پدری او می شود. و هرگاه شیر دهد او را جده پدری یا جده مادری آن زن، آن پسر عمو یا خالوی آن زن می شود. و هرگاه شیر دهد این پسر را خواهر زن او، این پسر، پسر رضاعی خواهر آن زن می شود و آن زن خاله این پسر می شود. و هرگاه شیر دهد این پسر را زن برادر آن زن پس این پسر پسر رضاعی برادر آن زن می شود و این زن عمه این پسر می شود و در جمیع این صور نکاح فاسد می شود و حرام می شود تناکح در میان این پسر و آن زن چنان که در نسب حرام است. و هم چنین است هر زنی که شیر دهد این پسر را که پسران زن شیر دهنده یکی از محارم این زن معقوده باشد. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه شخصی دختر شیر خواری را به عقد خود در آورد و زن آن شخص این دختر را شیر دهد، نکاح آن زن و نکاح آن دختر هر دو باطل شود چرا که دختر شیر خوار دختر رضاعی این شخص می شود و آن زن مادر زن او می شود و هر دو بر او حرام می شوند چنان که در نسب حرامند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه شخصی زن های متعدد داشته باشد و زن شیر خوار او را یکی از زن های او شیر داد به حدی که نکاح هر دو فاسد شد و بعد از آن یکی دیگر از زن های او این دختر را شیر دهد، آن زن حرام نمی شود بر شوهرش چرا که آن زن دختر رضاعی او را شیر داده نه زن او را چرا که در این حال زن او نیست و دختر رضاعی او است. چنان که در احادیث وارد شده و بیشتر از فقهاء فتوی به آن داده اند و بعضی گمان کرده اند که زن دومی او هم بر او حرام می شود و این اجتهدی است در مقابل نص.

مسئله - هرگاه شیر دهد زنی مملوک خود را یا مملوک شوهر خود را خواه آن مملوک پسر باشد یا دختر پس آن مملوک آزاد خواهد شد و نمی توان او را فروخت. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مکروه است تناکح در میان اولاد پدر طفل شیر خوار و میان اولاد صاحب لبن و اولاد زن او که شیر داده آن طفل را و اما خود آن طفل پس حرام است تناکح در میان او و میان اولاد صاحب لبن و اولاد مرضعه. چنان که از احادیث معلوم می شود و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - شرط است در تأثیر شیر و احکام رضاع این که شیر زن از زاییدن به وجود آمده باشد نه آن که بدون حملی و زاییدنی در پستان زنی جاری شود. پس شیری که بدون حمل و زاییدن در پستان زنی جاری شده و طفلی بخورد از آن شیر، آن شیر اثری ندارد و آن طفل فرزند رضاعی آن زن نمی شود و آن زن مادر رضاعی آن طفل نمی شود. و هم چنین نسبت به سایر کسانی که رضاع سبب حرمت تناکح در میان ایشان می شد، چنین شیری که بدون حمل و زاییدن در پستان زنی جاری شده موجب حرمت تناکح در میان طفل شیر خوار و میان ایشان نخواهد بود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - شرط است در احکام رضاع این که طفل شیرخوار شیر را از پستان زن بمکد پس اگر زن شیر خود را بدوشد و در دهن طفل بریزد، احکام رضاع بر آن مترتب نشود و موجب حرمت تناکح نگردد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - شرط است در احکام رضاع که طفل شیرخوار يك شبانه روز متصل شیر از پستان يك زن بمکد، یعنی در تمام يك شبانه روز هر وقت میل کند به شیر از پستان يك زن بمکد، یا پانزده مرتبه متصل هر وقت میل به شیر کند از پستان يك زن بمکد به حدی که خود طفل در هر مرتبه سیر شود و از پستان منصرف شود نه آن که پستان را از دهن او بکشند. پس هرگاه در ظرف مدت يك شبانه روز یا در ظرف مدت پانزده مرتبه گاهی زنی شیر داد و گاه زنی دیگر، احکام رضاع به عمل نیاید و رضاع ناقص خواهد بود و موجب حرمت تناکح نگردد. چنان که در احادیث وارد شده و بیشتر از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - در تحدید رضاع اختلاف بسیار است به جهت اختلاف احادیث وارد شده حتی آن که بعضی از فقهاء يك مرتبه شیر خوردن را موجب حرمت تناکح دانسته اند و بعضی يك مرتبه مکیدن را موجب حرمت تناکح دانسته اند و بعضی ده مرتبه را موجب حرمت دانسته اند و لکن بیشتر از فقهاء به طوری که در مسأله سابقه ذکر شد يك شبانه روز یا پانزده مرتبه را موجب حرمت تناکح دانسته اند و باقی احادیث وارد شده را حمل بر کراهت کرده اند نه بر حرمت و در احادیث اشاره به قول مشهور بسیار است و قرینه قطعیه بر قول مشهور ورود احادیث پانزده رضعه و يك شبانه روز است که اگر کم تر از این موجب حرمت تناکح می شد ورود این احادیث بی فایده بود.

مسأله - شرط است در احکام رضاع و ایجاب حرمت تناکح این که طفل از ابتدای وضع او تا دو سال شیر از پستان بمکد، پس اگر بعد از دو سال شیر بمکد آن شیر موجب حرمت تناکح نخواهد بود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - شرط است در احکام رضاع و ایجاب حرمت تناکح اتحاد فحل. پس هرگاه زنی شیر دهد طفلی را از شوهری و بعد از طلاق یا موت شوهر، شوهری دیگر کند و از شیر شوهر دوم شیر دهد طفلی دیگر را از قومی دیگر، در میان دو طفل رضاعی که موجب حرمت تناکح باشد حاصل نشود. پس آن دو طفل اگر یکی پسر باشد و یکی دختر می توانند تناکح کنند و از این جهت خواهر مادری و عمه مادری و خاله مادری رضاعی چون که شوهرهای زن شیرده در این ها متعددند موجب حرمت تناکح نخواهد بود. پس برادر مادری رضاعی چون شیر خورده از شوهری و خواهر مادری رضاعی او شیر خورده از شوهری دیگر و هم چنین عمه مادری رضاعی که شیر خورده با پدر از يك مادر رضاعی از دو شوهر و هم چنین خاله مادری رضاعی که شیر خورده با مادر از يك مادر رضاعی از دو شوهر پس چنین رضاعی که از شوهرهای متعدد است موجب حرمت تناکح نخواهد بود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - شرط است در احکام رضاع و ایجاب حرمت تناکح که شیر از نکاح حلال و حلال زاده بهم رسیده باشد. پس هرگاه حمله از زنا بهم رسیده و شیری در پستان زانیه به سبب حمل پیدا شده و طفلی آن شیر را خورده، آن شیر موجب حرمت تناکح نشود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هرگاه طفلی شیری از پستان زنی خورده باشد و معلوم نباشد که آیا به حد رضاع موجب حرمت تناکح بوده یا نه ، چنین رضاعی در چنین حال موجب حرمت تناکح نخواهد بود اگرچه آن زنی که شیر داده ادعا کند که يك شبانه روز متصل شیر داده ، یا پانزده رضعه متوالیه شیر داده و نباید تصدیق کرد او را در ادعای او مگر آن که دو شاهد عادل یا به طور شیاع شهادت دهند که رضاع موجب حرمت تناکح به عمل آمده . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست .

مطلب سوم در حرمت تناکح در میان کسانی که به سبب مصاهره و امری که بر ایشان روی می دهد بر یکدیگر حرام مؤبد می شوند و بعضی از مسائل مناسبه به آن و در آن چند مسأله است :

مسأله - هرگاه زنی عقد شود از برای کسی ، پس آن زن حرام می شود مطلقاً بر پدران و اجداد او هر قدر سرابالا بروند و بر اولاد او و اولاد اولاد او هر قدر سرپایین بروند و هرگز حلال نخواهد شد در میان ایشان و آن زن نکاح ، در هیچ حال . چنان که در آیات و احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - هرگاه زنی عقد شود از برای کسی ، حرام مؤبد می شود بر او مادرهای زن او مطلقاً هر قدر سرابالا بروند خواه از جانب پدر سرابالا بروند یا از جانب مادر آن زن بالا بروند . پس جدات پدری و مادری این زن جمیعاً امهات نساء می شوند . چنان که در آیات و احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - هرگاه زنی عقد شد از برای کسی و با آن زن جماع کرد ، جمیع دختران آن زن ربائب آن شخص می شوند و حرام مؤبد می شوند بر او هر قدر سرپایین بروند . یعنی دختران دختران و دختران پسران آن زن هر قدر سرپایین بروند خواه آن دختران پیش از نکاح به وجود آمده باشند یا بعد از آن ، خواه آزاد باشند یا مملوك . چنان که در آیات و احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - هرگاه زنی عقد شود از برای کسی و آن کس دخول نکند به او و او را طلاق گوید یا فوت شود ، حرام نمی شود بر او دختران آن زن . چنان که در آیات و احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - حکم ربائب و حکم زن مدخوله و غیر مدخوله در مملوك و آزاد یکی است . چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست .

مسأله - هر زنی که شوهری دارد بر غیر شوهر خود حرام است . چنان که در آیات و احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - کسی که زن غیر را از برای خود عقد کند و بداند که آن زن زن غیر است ، حرام می شود آن زن بر او ابداً اگرچه با او جماع نکرده باشد و هرگز بر او حلال نخواهد شد اگرچه بعد از طلاق یا بعد از وفات شوهر باشد . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - کسی که زن غیر را از برای خود عقد کند از روی نادانی ، یعنی نداند که آن زن شوهر دارد و با آن زن جماع کند ، حرام می شود آن زن بر او ابداً اگرچه شوهر او او را طلاق گوید یا وفات کند . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسئله - هرگاه کسی زن غیر را از برای خود عقد کند از روی نادانی و نداند که او زن غیر است و لکن دخول نکند به او تا وقتی بفهمد زن غیر است، عقد او باطل و فاسد است و لکن اگر شوهر آن زن او را طلاق داد یا وفات کرد بعد از انقضای عده می تواند او را بگیرد به عقد جدید. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - زنی که در عده است حرام است او را خواستگاری کردن خواه در عده طلاق باشد یا در عده وفات یا غیر آن به طور صریح و لکن جایز است که به طور کنایه به او برسانند که بعد از انقضای عده او را بگیرند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که عقد کند از برای خود زنی را که در عده غیر است و بداند که آن زن در عده است و بر او حرام است، آن زن حرام مؤبد می شود بر او چه با او جماع کند یا نکند و عقد او باطل و فاسد است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که عقد کند از برای خود زنی را که در عده غیر است و نداند که آن زن در عده است و بر او حرام است، پس اگر با او جماع کند آن زن حرام مؤبد می شود بر او و عقد او باطل و فاسد است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که عقد کند از برای خود زنی را که در عده غیر است و نداند که او در عده است و بر او حرام است و دخول نکند به او تا وقتی که بفهمد که آن زن در عده است و بر او حرام است، عقد او باطل و فاسد است و لکن بعد از انقضای عده آن زن می تواند که او را به عقد جدید تزویج کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - کسی که زنا کند با زن شوهرداری، آن زن حرام مؤبد می شود بر او که اگر شوهر او او را طلاق داد با فوت شد و عده او هم منقضی شد، شخص زانی نمی تواند او را تزویج کند هرگز. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که زنا کند با زنی که در عده رجعیه است، آن زن حرام مؤبد شود بر زانی. چنان که ادعای اجماع بر این مطلب شده و آنچه مقتضای ادله ای است که بنیان کرده اند این حکم در جمیع عده ها جاری است و چندان اختصاصی به عده رجعیه ندارد چرا که محل اتفاق است که کسی که بداند که زنی که در عده است حرام است تزویج او و دانسته او را تزویج کند عقد او باطل و فاسد است. پس هرگاه دخول کند به او زنا کرده با او و او حرام مؤبد شده و در صورتی که ندانسته هم تزویج کند و به او دخول کند باز عقد فاسد است و زن حرام مؤبد. پس بدون تزویج فاسد هم هرگاه با او زنا کنند آن زنا موجب حرمت ابدی گردد و اگر گمان رود که شاید نفس تزویج فاسد موجب حرمت ابدی گردد نه دخول بدون آن، چنان که در صورت علم و وقوع تزویج بدون دخول موجب حرمت ابدی گردد، منتقض گردد به این که در صورت عدم علم نفس تزویج بدون دخول موجب حرمت ابدی نیست و با دخول موجب گردد. پس دخول بدون تزویج موجب است و تزویج بدون دخول موجب نیست در صورت عدم علم. پس تزویج نکردن او ابداً اقرب به احتیاط و طریق نجات خواهد بود اگر بت بر حرمت ابدی نشود و واجب است احتیاط کردن و حرام است ترك احتیاط و اقتحام در وقوع حرام و هلاکت. چنان که بعضی از فقهاء فتوی به این داده اند.

مسئله - هرگاه شوهر زنی مفقود شد و خبر مرگ او به زن او رسید و شوهر کرد، پس بعد از آن شوهر اول آمد، عقد شوهر دوم باطل است و آن زن، زن شوهر اول است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه دو نفر مرد دو زن بگیرند و به اشتباه زن هریک را از برای دیگری ببرند و هریک دخول کنند و بعد معلوم شود که اشتباه شده، پس هریک از آن دو زن باید عده بدارند و شوهران از آن ها كناره كنند تا عده آن ها منقضی شود پس بعد از انقضای عده، هریک بروند نزد شوهر خود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - زنی که يك وقتی با مادر کسی هر دو زن يك مردی بوده اند به غیر از پدر آن کس مکروه است که آن کس او را بگیرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که زن خود را طلاق گوید و آن زن شوهری دیگر کند و از او اولادی به وجود آید جایز است تناكح در میان اولاد شوهر اولی که از غیر این زن دارد و میان اولاد این زن که از غیر شوهر اول دارد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه کسی با کنیز خود جماع کند یا با او به شهوت مباشرت کند، یا به عورت او به شهوت نظر کند، نکاح با آن کنیز بر آباء و اولاد او حرام شود. اما اگر نظر با شهوت نباشد موجب حرمت نشود. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کنیز پدر به محض مملوك بودن او بر پسر او حرام نیست چنان که کنیز پسر بر پدر او حرام نیست اما به محض دخول هریک به او بر دیگری حرام شود اگر چه به زنا باشد، در صورتی که مالك سبقت به دخول نکرده باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - کسی که با کنیزی جماع کند حرام می شود بر او مادر آن کنیز و جدات او و اولاد او هر قدر سرازیر بروند. چنان که از عموم احادیث معلوم می شود و عموم فقهاء فتوی به آن داده اند الا نادری در بعضی از صور.

مطلب چهارم در زن هایی که به اجتماع حرام می شوند و در آن چند مسئله است:

مسئله - جایز نیست از برای مردی که جمع کند دو خواهر را در نکاح خود. چنان که در آیات و احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه شخصی دو خواهر را جمع کند در يك عقد، پس هر کدام را که می خواهد نگاه می دارد و آن دیگری را واگذارد. چنان که در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کسی که زنی داشته باشد و از روی نادانی خواهر آن زن را بگیرد چه ندانسته باشد که او خواهر زن او است یا ندانسته باشد که حرام است بر او گرفتن خواهر زن پس اگر قبل از دخول به او فهمید که جایز نبوده که خواهر زن خود را تزویج کند باید او را واگذارد که از پی کار خود برود و هرگاه بعد از دخول به او فهمید که جایز نبوده باید او را واگذارد که از پی کار خود برود و لکن مقاربت با زن اول خود نباید بکند تا عده دومی به سر رسد و بعد از عده با زن اول خود مقاربت کند و هرگاه مهری به دومی داده بر او حلال است چرا که آن مهر به عوض بضع او است چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد

در آن نیست و هرگاه ولدی از او به هم رسید ملحق به پدر است. و هم چنین است هرگاه کسی از روی نادانی مادر زن خود را بگیرد بعد از آن که دانست که جایز نیست باید او را واگذارد و بعد از عده او به زن خود رجوع کند و هرگاه در بین شبهه از برای او ولدی به هم رسید ولد او است و برادر یا خواهر زن او است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - کسی که متعه ای دارد جایز نیست از برای او که خواهر متعه خود را بگیرد تا آن که موعده تمتع منقضی شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه کسی زن خود را طلاق گوید پس هرگاه طلاق او طلاق رجعی است خواهر مطلقه خود را نمی تواند عقد کند از برای خود تا آن که عده او منقضی شود و هرگاه طلاق او طلاق باین است می تواند خواهر مطلقه خود را عقد کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه خواهر زنی تدلیس کند در وقت زفاف و برود نزد شوهر خواهر خود و او با او مقاربت کند و بعد تدلیس او معلوم شود تا عده او منقضی نشود شوهر خواهر او نزدیکی با زن خود نکند و بعد از انقضای عده او با او مقاربت کند. چنان که در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - جایز است که دو خواهر هر دو کنیز و مملوک شخصی باشند و جایز نیست که آن شخص با هر دو وطی کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه شخصی دو کنیز مملوک را مالک باشد که خواهر باشند و بایکی از آنها وطی کند به آن دیگری حرام است وطی کردن و اگر از روی تعمد و دانستن این که حرام است وطی او با دیگری، و با دیگری وطی کرد و وطی هر دو حرام می شود بر او. پس اگر دومی را از ملک خود خارج کرد نه به قصد این که اولی بر او حلال شود، یا این که دومی فوت شد وطی با اولی بر او حلال می شود و اگر دومی را به قصد این که وطی اولی بر او حلال شود از ملک خود خارج کند وطی اولی بر او حلال نشود. چنان که در احادیث وارد شده و بیشتر از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - هرگاه شخصی که دو خواهر کنیز و مملوک اویند بایکی از آنها وطی کرد و از روی نادانی که نمی دانست وطی دومی بر او حرام است یا نمی دانست که دومی خواهر اولی است با دومی وطی کرد، پس اگر دومی را از ملک خود خارج کرد و وطی با اولی بر او حلال شود اگرچه به قصد حلیت اولی دومی را از ملک خود خارج کرده باشد و هرگاه اولی را از ملک خود خارج کند وطی با دومی بر او حلال شود. چنان که از احادیث معلوم می شود و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - جایز نیست تزویج کردن دختر برادر زن بر سر عمه آن دختر مگر به اذن عمه او، و هم چنین جایز نیست تزویج دختر خواهر زن بر سر خاله او مگر به اذن خاله او. پس هرگاه بدون اذن عمه و خاله عقدی شد آن عقد باطل است اما اگر امر بر عکس باشد که عمه زن را یا خاله زن را بر سر زن بدون اذن زن عقد کنند، آن عقد صحیح است. چنان که در احادیث وارد شده و بیشتر از فقهاء فتوی به آن داده اند و عمه رضاعیه و خاله رضاعیه مثل عمه و خاله نسبیانه اند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - مکروه است جمع کردن دو دختر از اولاد فاطمه سلام الله علیها در نکاح. چنان که در احادیث وارد شده و بیشتر از فقهاء فتوی به آن داده اند و بعضی جایز ندانسته اند.

مسأله - هرگاه کسی زن آزادی داشته باشد جایز نیست از برای او که نکاح کند با کنیز مملوک مگر به اذن زن آزاد و هرگاه نکاح کنیز پیش از گرفتن زن آزاد باشد و آن زن نداند و ندانسته عقد شود و بعد از آن بفهمد که شوهر او کنیزی را در نکاح خود داشته، مخیر است که بماند با آن کنیز با شوهر خود یا برود از پی کار خود و احتیاجی به طلاق ندارد. پس اگر شوهر با او دخول نکرده شوهر می کند هر وقت بخواهد و اگر دخول کرده بعد از انقضای عده سه ماه یا سه طهر شوهر می کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هرگاه کسی زن آزادی را با کنیز مملوکی در عقد واحدی جمع کند، عقد زن آزاد صحیح است و عقد کنیز باطل است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - جایز است که شخص کنیز زن خود را و طی کند اگر زن او تحلیل کند او را از برای او. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - جایز است از برای شخص که ام ولد پدر زن خود یا سایر زن های او را بگیرد به غیر از مادر آن زن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - جایز نیست که شخص مسلم زن یهودیه یا نصرانیه یا مجوسیه را بر سر زن مسلم خود بگیرد نه به عقد دوام و نه انقطاع مگر به رضای او. پس هرگاه بدون رضای او گرفت عقد او باطل است و باید تفریق شود در میان او و زن ذمیه و دوازده و نصف تازیانه حد او است ثمن حد زانی. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مطلب پنجم در اموری که به سبب زنا و سفاح و اشتباه و لواط موجب حرمت می شوند یا نمی شوند و در آن چند مسأله است:

مسأله - کسی که زنا کند با زنی، حرام می شود آن زن بر پدر زانی و اولاد زانی. چنان که در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده اند و بعضی مکروه دانسته اند و عمل را به احتیاط قرار داده اند.

مسأله - کسی که زنا کند با زنی که شوهر ندارد یا در عده نیست، می تواند که بعد از انقضای عده زنا او را بگیرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که زنا کند با زنی مکروه است که مادر آن زن و دختر آن زن را بگیرد. چنان که از احادیث معلوم می شود و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده اند و بعضی حرام دانسته اند و این قول اقرب به احتیاط است اگر چه قول اول اقوی است چرا که در صریح احادیث جواز آن رسیده.

مسأله - کسی که زنا کند با عمه خود یا خاله خود نمی تواند که دختر آن ها را بگیرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - کنیز پدر بر پسر و کنیز پسر بر پدر به محض ملك حرام نمی‌شوند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه پدری با کنیز پسر زنا کند، یا پسری با کنیز پدر زنا کند پس هرگاه پیش از زنا هر يك وطی با کنیز خود کرده‌اند بر خود ایشان حرام نمی‌شوند و هرگاه زنا سبقت گرفته بر وطی خود ایشان، کنیزشان بر خودشان حرام می‌شود. چنان که در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - کسی که زنی دارد و زنا می‌کند با مادر زن خود، یا با دختر آن زن، یا با خواهر او، زن او بر او حرام نمی‌شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - کسی که زنا کند با زن پدر خود، آن زن بر پدر او حرام نمی‌شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در مدخوله پدر نیست و در غیر مدخوله بعضی حرام دانسته‌اند و در احادیث هم دلالتی بر این هست و اقرب به نجات طریق احتیاط است. مسأله - هرگاه زن کسی زنا کرد، آن زن بر شوهر خود حرام نمی‌شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست. مسأله - جایز نیست که زنی که مشهوره است به زنا تزویج کنند مگر بعد از توبه. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند و بعضی بدون توبه هم جایز دانسته‌اند.

مسأله - مکروه است که زنی که حرام‌زاده است تزویج کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که به اشتباه تزویج کند از برای خود مادر زن خود را، یا دختر زن خود را، یا خواهر او را، حرام نمی‌شود بر او زن او. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که لواط کند با پسری، حرام می‌شود بر او مادر آن پسر و خواهر او و دختر او. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که زنی دارد و با پسر آن زن یا برادر او یا پدر او لواط کند، حرام نمی‌شود بر او زن او. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - حرام است تناکح در میان اولاد لاطی و اولاد ملوط. چنان که در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - ملوط می‌تواند که مادر لاطی یا خواهر او یا دختر او را بگیرد. چنان که از احادیث معلوم می‌شود و خلافتی در آن نیست.

مطلب ششم در عدد ازواج و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسأله است:

مسأله - جایز است از برای مرد آزاد که چهار زن آزاد به عقد دوام بگیرد و بیشتر از چهار زن به عقد دوام حرام است از برای او. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - جایز است از برای مرد آزاد که دو زن مملوك را تزویج کند به عقد دوام و جایز نیست از برای او که بیش از دو زن مملوك به عقد دوام از برای خود بگیرد و لکن می‌تواند که دو زن آزاد را به عقد دوام از برای خود تزویج کند که با دو زن مملوك او چهار زن دائمی بشوند. چنان که در احادیث وارد شده و ادعای اجماع بر این کرده‌اند.

مسئله - جایز است از برای غلام مملوك كه دوزن آزاد به عقد دوام بگیرد و حرام است بر او كه بیشتر از دوزن آزاد به عقد دوام بگیرد، چنان كه جایز است از برای او كه چهار زن كنیز مملوك به عقد دوام بگیرد و حرام است بر او كه بیشتر از چهار كنیز مملوك را به عقد دوام بگیرد. چنان كه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی كه پنج زن را به عقد دوام واحدی از برای خود عقد كند از روی جهالت، باید یکی از آنها را رها كند و احتیاجی به طلاق ندارد و چهار از آنها را نگاه دارد و پیش از آن كه از یکی از آنها اعراض كند نمی تواند كه با احدی از آنها جماع كند. چنان كه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کسی كه سه زن دائمی دارد و دوزن دیگر را به عقد دوام واحدی از برای خود عقد كند از روی نادانی، پس عقد آن یکی كه پیش تر اسم او را ذكر کرده صحیح است و عقد دومی باطل است. پس هر گاه دخول كرد به یکی از آن دو پس اگر دخول کرده به آن كه اسم او را اول ذكر کرده در حین عقد پس از برای او است میراث شوهر خود اگر وفات كرد و بر او است عده وفات، و هر گاه دخول کرده به آن كه اسم او را بعد از اسم اول ذكر کرده میراثی از آن مرد از برای او نیست چرا كه عقد او باطل بوده و زن او نبوده و لكن باید عده بدارد. چنان كه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کسی كه چهار زن دائمی داشته باشد و یکی از آنها را طلاق دهد به طلاق رجعی، جایز نیست از برای او كه عقد كند از برای خود زنی دیگر را به عقد دوام تا آن كه منقضی شود عده آن مطلقه. پس هر گاه در بین عده مطلقه زنی دیگر را به عقد دوام از برای خود عقد كرد از روی نادانی عقد او باطل است و باید تفریق شود در میان ایشان. پس هر گاه دخول كرد به او قبل از تفریق، باید مهری را كه قرار داده بدهد چرا كه مهر عوض بضع او است و بر او است نگاه داشتن عده و هر گاه دخول نكرده تفریق شد در میان ایشان مهری از برای زن نیست چنان كه عده بر او نیست چرا كه عقد او باطل بوده پس چون عده مطلقه منقضی شد اگر خواست او را به عقد جدیدی عقد می كند. چنان كه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کسی كه چهار زن دائمی دارد و دخول به یکی نكرده او را طلاق گوید، می تواند زنی دیگر را از برای خود به دوام عقد كند چرا كه غیر مدخوله عده ندارد و هم چنین هر گاه یکی از زن های او وفات كند می تواند زنی دیگر را به عقد دوام عقد كند. چنان كه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هر گاه کسی كه چهار زن دائمی دارد یکی از آن چهار را طلاق گوید به غیر طلاق رجعی، احتیاط در این است كه در عده او زنی دیگر را به عقد دوام از برای خود تزویج نكند اگر چه بعضی از فقهاء جایز دانسته اند به طور كراهت و لكن در احادیث تصریح به آن نشده و احتیاط در امر فروج لازم است.

مسئله - هر گاه شخص مجوسی با زن های خود مسلمان شدند، پس اگر بیش از چهار زن دائمی زن دارد باید چهار نفر از زن های خود را اگر بخواهد نگاه دارد و زیاده از چهار را طلاق گوید. چنان كه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - جایز است که شخص به صیغه انقطاع زن های بسیار را صیغه کند هر قدر بخواهد چنان که جایز است که به وطی حلالی کنیزهای مملوک را وطی کند به غیر عقد دائمی هر قدر که بخواهد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز است که غلام مملوک به وطی حلالی به اذن مولای خود به غیر عقد دوام وطی کند با کنیزهای بسیار و غیر ایشان از سایر زن های آزاد به صیغه انقطاع. چنان که از احادیث معلوم می شود و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مطلب هفتم در زن هایی که به سبب کفر و مثل آن حرام می شوند بر اهل حق و امور متعلقه به آن و در آن چند مسأله است:

مسأله - جایز نیست از برای شیعه مناکحه با کفاری که غیر از اهل کتابند، پس جایز نیست زن دادن و زن گرفتن از ایشان. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز است به طور کراهت زن گرفتن از اهل کتاب که یهود و نصاری باشند و ملحق به ایشانند مجوس و کراهت در مجوس شدیدتر است. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند و بعضی جایز ندانسته اند ابتداءً.

مسأله - در صورتی که یافت شود زن مؤمنه ای سزاوار نیست که مرد مؤمن یهودیه یا نصرانیه یا مجوسیه را نکاح کند و کنیز مؤمنه بهتر است از برای مؤمن از ایشان چه جای زن آزاد مؤمنه. و هرگاه تزویج کرد ایشان را باید منع کند او را از شرب خمر و اکل گوشت خنزیر، و باید حفظ کند اولاد خود را که از آن ها به وجود می آیند که مغرور به آن ها نشوند و فریب نخورند به دین باطل آن ها. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند و بعضی جایز ندانسته اند.

مسأله - هرگاه مؤمنی زنی از اهل کتاب را تزویج بخواهد بکند باید زن کم شعور مستضعفی را تزویج کند نه زنی که متعصب باشد و انکار حق را از روی عصیبت جاهلانه کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در میان مجوزین نیست.

مسأله - جایز است متعه کردن زن کتابیه و وطی او به ملکیت. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - جایز نیست از برای مردان آزاد که بیش از دو زن کتابیه را به عقد دوام تزویج کنند چرا که حکم آن ها در این باب حکم کنیزهای مملوک است که جایز نیست سه کنیز را به عقد دوام تزویج کرد. پس اگر دو زن کتابیه داشته باشند به عقد دوام جایز نیست که کنیزی را به عقد دوام تزویج کنند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - هرگاه احدی از زن و شوهر ایمان آورد و بعد از آن، آن دیگری ایمان آورد پس آن ها به نکاحی که در حال کفر داشتند باقی خواهند بود چنان که اگر مرد ایمان آورد و زن او ایمان نیاورد نکاح آن ها باقی است و باطل نمی شود. و لکن اگر زن ایمان آورد و شوهر او ایمان نیاورد تا آن که عده آن زن بگذرد نکاح آن ها باطل شود و می تواند آن زن به دیگری شوهر کند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - هرگاه مؤمنی زن مؤمنه دارد جایز نیست که زن کتابیه از برای خود عقد کند مگر به اذن آن زن مؤمنه و هرگاه بدون اذن او عقد کرد، عقد او باطل است مانند آن که اگر کنیزی را بدون اذن زن مؤمنه عقد کند، عقد او باطل است. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - هرگاه مؤمنی زن کتابیه داشته باشد و بخواهد تزویج کند زن مؤمنه را، پس بدون اذن زن کتابیه می تواند تزویج کند و در قسمت دو شب از برای مؤمنه است و يك شب از برای کتابیه مانند قسمت کنیز. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - هرگاه مؤمنی زن کتابیه داشته باشد و زن مؤمنه را از برای خود عقد کند و دخول کند به او و او ندانسته که شوهر او زن کتابیه دارد و بعد بفهمد که او زن کتابیه داشته، پس آن زن مؤمنه می تواند که تمام مهر خود را بگیرد پس اگر خواست بماند می ماند و اگر نخواست از منزل او می رود و از روزی که می رود عده خود را نگاه می دارد به قدر عده طلاق و بعد از انقضای عده به هرکس که بخواهد شوهر می کند و احتیاجی به طلاق ندارد. و هرگاه شوهر، زن کتابیه خود را در بین عده زن مؤمنه طلاق داد، می تواند رجوع کند به زن مؤمنه خود. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - هرگاه زن کتابیه ایمان آورد پیش از شوهر خود و پیش از آن که شوهر او دخول کند به او، نکاح در میان او و شوهر او باطل شود و نه مهری از برای او است و نه عده باید نگاه دارد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - جایز نیست مناکحه با نصاب و نمی توان زن داد به آن ها و نمی توان زن گرفت از آن ها مگر در حال تقیه. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - جایز است زن گرفتن از عامه اگر آن زن مستضعف باشد و عداوتی با حق و اهل حق نداشته باشد و جایز نیست زن دادن به آن ها اگر چه مستضعف باشند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - هرگاه کافری مسلمان شود و زنی بگیرد و بعد از آن مرتد شود و از اسلام خارج شود، پس هرگاه دخول نکرده نکاح او باطل می شود و هرگاه دخول کرده بعد از انقضای عده طلاق نکاح او باطل می شود. پس هرگاه در بین عده توبه کرد از ارتداد خود و مسلمان شد نکاح او باقی است و هرگاه بعد از انقضای عده توبه کرد نکاح او باطل شده و به عقد جدیدی می تواند آن زن را تزویج کند به رضای او. چنان که از احادیث معلوم می شود و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - هرگاه کسی که در اسلام تولد کرده و پدر و مادر او مسلمان بوده اند مرتد شود از اسلام، پس توبه او را قبول نمی کنند و نکاح او باطل می شود و مدخوله او بعد از انقضای عده خود شوهر می کند و عده او عده وفات است و مال او را به ورثه او تقسیم می کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مطلب هشتم در سایر اموری که مانع از تناکح می شود و آن چه متعلق به آن است و در آن چند مسئله است:

مسئله - جایز نیست تزویج کردن در حال احرام، پس هرگاه بدانند که در حال احرام جایز نیست زن گرفتن و از روی علم و دانایی زن بگیرند آن عقد باطل است و آن زن حرام مؤبد می شود بر آن مردی که تزویج کرده که هرگز نمی تواند آن زن را بگیرد و هرگاه ندانند که جایز نیست و از روی جهل و نادانی تزویج کرد عقد او باطل است و لکن آن زن حرام مؤبد نمی شود بر او، پس اگر خواستند بعد از احرام به عقد جدیدی تزویج کنند جایز است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - جایز نیست در حال احرام جاری کردن صیغه نکاح اگرچه از برای کسی باشد که محرم نیست و اگر کسی در حال احرام جاری کرد صیغه نکاح را آن عقد باطل است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه در میان زن و شوهری ملاعنه اتفاق افتاد با شروطی که بعد از این خواهد آمد ان شاء الله، باید تفریق کرد در میان ایشان و آن زن حرام مؤبد می شود بر آن شوهر که هرگز نمی تواند او را بگیرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که زن خود را نسبت به زنا دهد و آن زن گنگ و لال باشد باید تفریق شود در میان ایشان و آن زن حرام مؤبد شود بر آن مرد، که هرگز نمی تواند او را تزویج کند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - هرگاه زنی شوهر خود را نسبت به زنا دهد و آن مرد کر باشد باید تفریق شود در میان ایشان و آن زن حرام مؤبد شود بر آن مرد. چنان که در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده اند و بسیاری اعتنا به حدیث نکرده اند.

مسئله - کسی که دخول کند به زن خود و آن زن به سن نه سال نرسیده باشد آن زن حرام مؤبد شود بر آن مرد. چنان که در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کسی که دخول کند به زن خود و آن زن به سن نه سالگی نرسیده باشد و افضا کند او را، یعنی ممر حیض و ممر بول او را یکی کند و پرده فاصله میان این دو ممر را پاره کند، آن زن حرام مؤبد می شود از برای آن مرد و آن مرد باید دیه آن را بدهد یا او را در خانه خود نگاه دارد و نفقه و کسوه او را بدهد تا زنده است چرا که به کار مردان نیاید. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - جایز نیست تزویج کردن کنیز مملوك از برای مرد آزادی که مهری داشته باشد که زن آزاد بگیرد و خوفی نداشته باشد که به معصیت زنا گرفتار شود، ولیکن اگر مهری ندارد که زن آزادی بگیرد و می ترسد بر نفس خود که اگر تزویج مملوکی نکند در زنا واقع شود جایز است از برای او تزویج کردن کنیز مملوکه. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - جایز نیست دخول کردن به کنیزی که تازه خریده اند پیش از استبرای رحم او، و اگر در وقت خریدن آن کنیز حیض باشد پس چون از حیض پاک شود استبری به عمل آمده و هرگاه فروشنده کنیز بگوید که استبری به عمل آمده می توان به قول او عمل کرد و واجب نیست که استبرای دیگر به عمل آید. و هم چنین اگر مالک کنیز زن باشد یا طفل باشد واجب نیست که استبری به عمل آورند مگر آن که بدانند که آن کنیز شوهری داشته و هم چنین هرگاه کنیز طفل باشد یا یائسه باشد که احتمال حملی در او نرود واجب نیست استبری. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کنیزی را که به شراکت مالک شده اند بعضی از شریک ها بدون اذن سایر شرکاء نمی تواند دخول کند و اگر بدون اذن سایر شرکاء شریکی دخول کرد به او و حامله شد آن کنیز را باید به اعلائی قیمت ها از برای خود بردارد و ولد او ملحق به او می شود و حرام زاده نیست. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - شغاری در اسلام نیست، یعنی جایز نیست که زنی را تزویج کنند و مهر آن زن را زنی قرار دهند که بدهند. مثل آن که بگویند تزویج کردم به تو خواهر خود را که مهر او این است که تو هم تزویج کنی به من خواهر خود را. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که زن آزادی را سه مرتبه طلاق گفت به هر طلاق باشد نمی تواند او را تزویج کند مگر آن که آن زن شوهر کند و آن شوهر با او جماع کند و او را طلاق دهد و عده او منقضی گردد، پس شوهر اولی می تواند او را تزویج کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که نه مرتبه زن آزادی را طلاق دهد به طلاق عدی آن زن حرام مؤبد شود بر او که هرگز نتواند او را تزویج کند و صورت وقوع این حرمت ابدی این است که شخصی زن خود را طلاق دهد و در بین عده رجوع کند و با او جماع کند و باز او را طلاق دهد و باز در بین عده به او رجوع کند و با او جماع کند و باز مرتبه سوم او را طلاق دهد پس آن زن بعد از انقضای عده طلاق شوهری دیگر کند و آن شوهر با او جماع کند و او را طلاق دهد و بعد از انقضای عده طلاق شوهر اولی او را تزویج کند و با او جماع کند پس او را طلاق دهد و در بین عده به او رجوع کند و با او جماع کند و هم چنین تا آن که سه طلاق گوید و باز آن زن شوهری دیگر کند و آن شوهر با او جماع کند و بعد او را طلاق گوید و بعد از انقضای عده طلاق شوهر اولی باز او را تزویج کند بعد از دو محلل و با او جماع کند و بعد او را طلاق دهد با شرایط آن و باز در بین عده به او رجوع کند و با او جماع کند و بعد او را طلاق دهد با شرایط آن و باز در بین عده به او رجوع کند و با او جماع کند و پس نه طلاق که بعد از هر سه طلاق محلی واقع شد وقوع یابد، پس آن زن بر شوهر اولی حرام مؤبد شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کنیز مملو که را هر گاه دو مرتبه طلاق داد شوهر او نمی تواند او را تزویج کند مگر آن که بعد از دو طلاق شوهری دیگر کند و آن شوهر با او جماع کند و بعد او را طلاق دهد با شرایط آن، پس بعد از انقضای عده شوهر اولی می تواند او را تزویج کند چه شوهر او مملو باشد یا آزاد باشد. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافی در آن نیست.

مطلب نهم در امور متقدمه نکاح و نظر کردن است و در آن چند مسأله است:

مسأله - مؤمنان و مؤمنات کفو یک دیگرند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مؤمنی که خوش خلق باشد و عفتی داشته باشد و چیزی داشته باشد که به آن معیشت کند و خواستگاری کند از کسی زنی را، نباید او را رد کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست و بعضی واجب دانسته اند اجابت او را.

مسأله - کسی که تزویج کند دختر خود را به شارب الخمری قطع کرده صله رحم را. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکروه است که تزویج کنند به مردی که بدخلق است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - بهترین زن ها زنی است که زاینده و ولود و ودود و عقیقه و عزیزه در میان قوم خود باشد و ذلیله از برای شوهر خود باشد و بدترین زن ها زنی است که در میان قوم خود ذلیله باشد و نسبت به شوهر خود عزیزه و سلیطه و لجوجه باشد . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - مستحب است که زن را از برای عفت و دیانت و نجابت او بگیرند نه از برای حسن و جمال و مال او و ما احسن الدین و الدنيا اذا اجتماعا . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - سزاوار است تزویج کردن زن گندم گون گشاده چشم خوش خلق خوش روی خوش اندام نه پر بلند و نه کوتاه ، صاحب مو و گیسوان بلند و صاحب عجز و ورك بزرگ . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - سزاوار است تزویج کردن دختر باکره چرا که دهن دختران خوش بو است و رحم آنها پاک و پاکیزه است . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - بهترین زن ها زن های قریشند . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - مکروه است نکاح زنگیان و خوزیان و سند و هند و نبط و کرد و مجنونه و صاحب حماقت و لوچ و ازرق چشم . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - کسی که بخواهد زنی را تزویج کند جایز است از برای او که نظر کند به اندام او و روی و موی و بند دست او بدون شهوت . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست .

مسأله - جایز نیست نظر کردن به زن مؤمنه اجنبیه که اراده تزویج او را ندارند و هر گاه به حسب اتفاق نظری افتاد بدون قصد ، نباید نظر را به او دوخت . پس نظر اول گناهی ندارد و نظر دوم معصیت است و نظر سوم هلاکت است . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - سزاوار نیست نظر کردن به پشت سر زن های نامحرم در زیر لباس و کسی که راضی نیست که مردان نامحرم نظر کنند به پشت سر زن او باید احتراز کند از این که به ادبار زنان مردم نظر کند . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - جایز است از برای شوهر که نظر کند به جمیع بدن زن خود و از برای زن که نظر کند به جمیع بدن شوهر خود . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - جایز است از برای محارم غیر از شوهر که نظر کنند به زن محرم از موضع قلابه و گردنبند تا فرق سر و از بازوی زن تا سر انگشتان او . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - زینتی که در زن هست بر سه گونه است ، یکی ظاهر زینت است و آن صورت و سورمه و خضاب و انگشتر و کف های دست و قدم های پاها است که آنها را غیر محارم هم می توانند ببینند . و دوم زینتی است که مخصوص محارم است که می توانند ببینند و آن از موضع قلابه و گردنبند است تا فرق سر و از موضع بازو بند است تا سر انگشتان دست و از موضع خلخال است تا سر انگشتان پا ، و سوم زینتی است که مخصوص شوهر است و آن تمام بدن زن است . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست .

مسأله - زن‌های یائسه که از کثرت سن حائض نمی‌شوند و از نکاح بازمانده‌اند مرخصند که چادر خود را از سر بپندازند در حضور مردان. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - غیر اولی‌الاربه و کسانی که شهوت نکاح در آن‌ها نیست مثل اطفال کوچک و پیران سال خورده و ضعیفان و احمقانی که متابعت می‌کنند و به همراه شخص می‌روند که چیزی بگیرند و بخورند، لازم نیست در حجاب شدن از آن‌ها. چنان‌که در تفسیر آیات و احادیث وارد شده و خلافی در آن‌ها نیست.

مسأله - حرمتی از برای کفار نیست و جایز است نظر کردن به صورت و موی و دست و پای آن‌ها مثل حیوانات. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - زن‌های اهل بادیه و اهل بیابان‌ها و بعضی دهات که رو نمی‌گیرند و مجانبینی که شعور احتجاب ندارند جایز است نظر کردن به آن‌ها بدون شهوت. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - سزاوار نیست که زن‌های مؤمنه بی‌حجاب خود را بنمایانند به زن‌های یهود و نصاری و مجوس و سایر کفار چرا که آن زن‌ها وصف می‌کنند از برای اقوام خود اوصاف آن زن مؤمنه را. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - سزاوار نیست که زن اجنبیه با مرد اجنبی در خلوتی با هم باشند بدون ثالثی سوای معصوم علیه السلام. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - سزاوار نیست که مرد اجنبی در جایی بخوابد که صدای نفس کشیدن زن اجنبیه به گوش او برسد. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - سزاوار نیست که زن اجنبیه صدای خود را بشنواند به مرد اجنبی بیش از پنج کلمه مگر در مقام ضرورت. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز نیست وصف کردن زن اجنبیه را از برای مرد اجنبی که مبادا باعث وقوع فاحشه شود در میان ایشان. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز نیست مصافحه کردن مرد اجنبی با زن اجنبیه مگر از پس جامه، و بهتر این است که مرد با زن مصافحه نکند اگر چه محرم هم باشند. چنان‌که از احادیث معلوم می‌شود و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - جایز نیست مزاح و شوخی کردن مرد اجنبی با زن اجنبیه. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز نیست بوسیدن مرد اجنبی دختر اجنبیه را هرگاه آن دختر شش ساله باشد یا بیشتر و جایز نیست بوسیدن زن اجنبیه پسر اجنبی را هرگاه آن پسر شش ساله باشد یا بیشتر و هم‌چنین برعکس این در هر دو صورت. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز نیست که زن اجنبیه نظر کند به مرد اجنبی و بدوزد نظر خود را به او اگر چه آن مرد کور باشد. چنان‌که از احادیث معلوم می‌شود و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز نیست که زن اجنبیه حجاب قرار ندهد در میان خود و مرد خصی و خواجه اگر آن خواجه مملوک او نباشد . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - مکروه است از برای زن مالکه که موی خود را از مملوک و غلام خود نپوشاند و او ببیند موی او را و ساق پای او را اگر خوف فساد و فاحشه‌ای در آن نباشد . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست .

مسأله - مکروه است از برای مرد اجنبی که وارد شود بر زن اجنبیه مگر به اذن ولی آن زن . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - جایز است که معالجه کند مرد اجنبی زن اجنبیه را و نظر کند به او و زن اجنبیه مرد اجنبی را در مقام ضرورت و ناچاری . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - جایز نیست که زن‌ها در میان راه‌ها در میان کوچه و بازار راه روند و مردان را از خود دفع کنند ، بلکه وسط راه‌ها از مردان است و کنار راه‌ها و پای دیوارها از زن‌ها است . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مطلب دهم در عقد بستن و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسأله است :

مسأله - مستحب است خواندن خطبه در وقت خواستگاری زن و در وقت جاری کردن صیغه نکاح و کفایت می‌کند که بگوید الحمد لله و صلی الله علی محمد و آله و نستغفر الله . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - مستحب است که در وقتی که می‌خواهند تزویج کنند دو رکعت نماز بجاآورند و دعا کنند که خداوند مبارك کند بر ایشان و دعاهایی که وارد شده بخوانند . چنان که مستحب است که در شب ، عقد کنند و در اوقاتی که هوا گرم است یا قمر در عقرب است عقد نکنند که امر ایشان منجر به مفارقت خواهد شد . چنان که مستحب است ولیمه دادن و ولیمه را در روز قرار دهند و در شب زفاف کنند و ولیمه يك روز یا دو روز است و بیش از يك روز یا دو روز یا و سمعه است . چنان که جمیع این‌ها در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - الفاظی که در کتاب و سنت از برای اجرای صیغه نکاح وارد شده انکحت و زوجت و متعت است . و خلافی در آن نیست .

مسأله - در اغلب مواضع مرد را مقدم داشته‌اند بر زن ، مثل ارید ان انکحك احدى ابنتی ، و زوجناکها . و خلافی در آن نیست .

مسأله - تکرار صیغه نکاح سندی ندارد مثل تکرار سایر صیغ . و خلافی در آن نیست .

مسأله - خود زن و شوهر می‌توانند صیغه نکاح را جاری کنند مثل آن که زن بگوید انکحتک نفسی علی الصداق المعلوم و مرد بگوید قبلت النکاح علی الصداق المذكور هر گاه معنی این الفاظ را بدانند . چنان که از احادیث معلوم می‌شود و خلافی در آن نیست .

مسأله - زن و مرد می‌توانند که وکیل کنند غیر را در اجرای صیغه نکاح و سایر عقود ، پس وکیل زن بگوید انکحت موکلك موکلتی علی الصداق المعلوم و وکیل مرد بگوید قبلت النکاح لموکلی علی الصداق المعلوم . چنان که از احادیث معلوم می‌شود و خلافی در آن نیست .

مسأله - بیشتر از فقهاء جایز ندانسته‌اند که صیغه نکاح را به غیر الفاظ عربی جاری کنند نظر به آن که احکام و مسائل شرعیه اموری است توقیفیه و نمی‌توان تغییر داد، و بعضی از فقهاء جایز دانسته‌اند که به هر زبانی باشد نظر به آن که زنی آمد خدمت حضرت امیر صلوات الله علیه و آله و عرض کرد مرا از گناه پاك كن. فرمودند چه گناه کرده‌ای؟ عرض کرد در بیابان تشنه شدم و مردی را دیدم که آب داشت به او گفتم که جرعه آبی به من بده. گفت نمی‌دهم مگر آن که بگذاری با تو جماع کنم. چون تشنه بودم راضی شدم و جرعه آبی گرفتم و آشامیدم و او با من جماع کرد. فرمودند نکح والله یعنی به خدا قسم که این کار نکاح است و زنا نیست، با این که الفاظ مخصوصه نکاح و تزویج و تمتع را جاری نکرده بودند. و لکن فتوای مشهور بی‌شبهه است و طریق نجات در امر فروج فتوای ایشان است.

مسأله - در مقام ضرورت که یافت نشود کسی که عربی بداند و اجرای صیغه نکاح کند جایز دانسته‌اند که به هر زبانی باشد جاری کنند صیغه نکاح را. و خلافتی در آن نیست.

مسأله - گنگ و لال می‌تواند از جانب خود به طور اشاره که بفهماند معنی نکاح را ببندد عقد خود را چنان که می‌تواند که به طور اشاره از جانب خود طلاق دهد چرا که در احادیث نرسیده که حتماً باید و کیل کرد غیر را در اجرای صیغه نکاح و حال آن که اگر لال بخواهد و کیل کند غیر را باز تو کیل او هم به طور اشاره خواهد بود، بلکه وارد شده در طلاق دادن او که مقنعه زن خود را بر سر زن اندازد و اگر بخواهد رجوع کند مقنعه را از سر زن بردارد. باری، و فرقی نیست در این که زن و مرد هر دو لال باشند یا یکی از ایشان لال باشد چنان که فرقی نیست لالی مادرزاد باشد یا عارض شده باشد. و خلافتی در آن نیست.

مسأله - جایز نیست بخشیدن فرج و عاریه دادن و حلال کردن آن از زن آزاد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که در وقت اجرای صیغه نکاح شرط کند که اگر بر سر زن خود زنی دیگر بگیرد زن او مطلقه باشد شرط او باطل است و نکاح او صحیح است و می‌تواند زنی دیگر بگیرد و طلاق واقع نمی‌شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که در وقت اجرای صیغه نکاح شرط کند که اختیار جماع یا طلاق با زن باشد چنین شرطی باطل است و زن نمی‌تواند منع کند شوهر خود را از جماع کردن و نمی‌تواند که خود خود را طلاق دهد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که شرط کند با زن خود که اگر مهر او را تا موعود معلومی داد آن زن زن او باشد و اگر تا سر موعود مهر او را نداد آن زن زن او نباشد، چنین شرطی باطل است و زن، زن او است اگر چه صداق او را در سر آن موعود ندهد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه در ضمن العقد شرط کنند که زن و شوهر ارث از يك ديگر نبرند، آن شرط باطل است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - جایز است در وقت عقد بستن شرط کنند که شوهر در شب برود پیش زن یا در روز، یا این که شرط کنند بازن که حق قسمت نداشته باشد، یا نفقه و کسوه معینی از برای او قرار دهند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - جایز است که در وقت عقد بستن شرط کنند که شوهر دخول در فرج زن نکند. پس هرگاه چنین شرطی را کردند باید وفا کنند به شرط خود و هرگاه بعد از آن، زن اذن داد دخول در فرج خود را، جایز است دخول کردن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - کسی که شرط کند در ضمن عقد که زن را از بلد خود بیرون نبرد باید وفا کند به شرط خود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که به مملوک خود بگوید که تو را آزاد کردم به شرط آن که دختر خود را به تو تزویج کنم، پس هرگاه زنی دیگر را اختیار کردی به هر صیغه باشد باید صد تومان فی المثل به من بدهی و به این طور عقد او را بستند، پس هرگاه تخلف کرد و زنی دیگر را اختیار کرد باید آن مبلغ را بدهد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - جایز است عقد بستن زن های متعدده به صدقات های معین مختلفه به جاری کردن صیغه واحده، مثل آن که بگویند انکحتک زینب علی صدق خمسين توماناً و هند علی اربعين و رقية علی صدق ثلاثين توماناً و سکینه علی صدق عشرين توماناً و جواب گویند که قبلت. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه از برای کسی دختران بسیار باشد و یکی از آنها را عقد کند از برای شخصی و لکن اسم معقوده را ذکر نکند، پس اگر شوهر همه آن دخترها را دیده و قبول کرده تزویج را، نکاح او صحیح است و لکن پدر آن دخترها در میان خود و خدا باید همان دختری را که عقد بسته به آن شخص بدهد و اگر آن شخص همه دخترها را ندیده عقد باطل است. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - هرگاه اسم زنی را که می خواهند عقد کنند به اشتباه خطا کنند و اسمی دیگر را ذکر کنند و لکن معقوده معلوم باشد عقد او صحیح است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه اسم زن را ندانند در وقت عقد بستن یا طلاق دادن، باید او را معین کنند به علامات. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هیچ اعتباری نیست در مزاح و شوخی نه در نکاح و نه در سایر عقود. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافی در آن نیست.

مسأله - شرط صحّت نکاح، حضور شاهی نیست. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - زن، خود می تواند که خود را تزویج کند و لکن مستحب است که امر تزویج خود را واگذارد به مرد دانایی که او را تزویج کند چرا که مردان مردان را بهتر می شناسند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه زنی امر تزویج خود را واگذارد به مردی آن مرد نمی تواند که او را از برای خود تزویج کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هرگاه زنی در حال مستی تزویج کند خود را از برای کسی و چون به هوش آمد امضا کند عقد خود را، آن عقد صحیح است و هرگاه امضاء نکند آن عقد باطل است. چنان که از احادیث معلوم می شود و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - هرگاه مریض در حال ناخوشی تزویج کند و بعد از آن فوت شود، پس اگر دخول به زوجه خود کرده نکاح او صحیح است و بر زن است عده و از برای او است مهر و میراث و اگر دخول نکرده فوت شود نکاح او باطل است و عده بر زن نیست و از برای او مهری و میراثی نیست. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - جایز است که مالک مملوک خود را عقد کند از برای مملوک خود چنان که جایز است که تحلیل کند کنیز خود را از برای غلام خود، چنان که جایز است که اذن دهد به غلام خود که او از برای مولای خود بخرد کنیزانی چند را و با آنها مباشرت و مجامعت کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - جایز است از برای مالک که کنیز خود را تحلیل کند یا تزویج کند از برای برادران مؤمن خود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مطلب یازدهم در اولیای عقد است و در آن چند مسأله است:

مسأله - ائمه علیهم السلام اولایند به مؤمنین از خود ایشان در جمیع امور النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم و ازواجه امهاتهم و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله من المؤمنین. چنان که از آیات و احادیث معلوم می شود و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - حاکم شرع ولی صغار و سفهاء و مجانین است در جمیع امور ایشان در مقامی که پدر ایشان یا وصی که او تعیین کرده در امور ایشان در میان نباشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - پدر و جد پدری هر قدر بالا برود نه جد مادری ولی اولاد صغار خود هستند و می توانند تزویج کنند اولاد صغار خود را چه ذکور باشند و چه اناث، و بعد از کبیر شدن نمی توانند که امضای تزویج پدر و جد پدری خود را نکنند. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - پدر و جد پدری ولی دختر باکره خود هستند در تزویج او اگرچه آن دختر کبیره باشد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - سزاوار است که پدر و جد پدری میل و رضای دختر کبیره خود را ملاحظه کنند چرا که او در امر تزویج خود حظی و نصیبی دارد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست مگر آن که بعضی بدون رضای او جایز ندانسته اند ولایت پدر و جد پدری را در تزویج او.

مسأله - زن یتیم بدون اذن پدر و جد خود می تواند شوهر کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - پدر می تواند که دختر خود را از برای کسی عقد کند اگرچه جد پدری راضی نباشد، و جد پدری می تواند آن دختر را

از برای کسی عقد کند اگرچه پدر دختر کراهت داشته باشد. پس هر يك از پدر و جدّ پدری که عقد بستند عقد ایشان صحیح است و رضای دیگری شرط نیست. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست مگر همان که اشاره شد که بعضی ولایت پدر و جدّ پدری را بر دختر کبیره با کره ثابت ندانسته‌اند.

مسأله - هرگاه پدر بخواهد که دختر با کره خود را به کسی دهد و جدّ پدری بخواهد که آن دختر را از برای کسی دیگر عقد کند و اختلاف کنند، جدّ پدری اولی خواهد بود از پدر مادام که نخواهد ضرری به دختر رساند و باید صلاح او را منظور داشته باشد. پس اگر جد مصلحت دختر را منظور نداشت پدر اولی خواهد بود از جد. چنان که از احادیث معلوم می‌شود و بسیاری از فقهاء فتوی به این داده‌اند.

سأله - هرگاه پدر دختر با کره خود را از برای کسی عقد بست بدون اطلاع جدّ پدری و جد پدری بدون اطلاع پدر، آن دختر را از برای شخصی دیگر عقد بست، پس هر کدام که پیش‌تر عقد بسته‌اند عقد او صحیح است و عقد آن دیگری باطل است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هرگاه پدر و جد پدری به حسب اتفاق دختر را در يك وقت عقد بسته باشند از برای دو نفر، عقد جد پدری صحیح است هرگاه باعث ضرری از برای دختر نباشد. چنان که از احادیث معلوم می‌شود و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند. مسأله - پسر بالغ می‌تواند زن از برای خود عقد کند اگرچه پدر او راضی نباشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - از برای غیر پدر و جد پدری ولایتی بر اولاد ایشان نیست از سایر اقارب از مادر و برادر گرفته تا عمو و خالو مگر ولایت عامه ائمه طاهرين عليهم السلام مطلقاً و ولایت حاکم شرع در نبودن پدر و جد پدری، و ولایت وصی و قیم صغار به حسب وصایت و قیمومت. چنان که از احادیث معلوم می‌شود و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هرگاه مادر، زنی را عقد بست از برای پسر خود بدون اطلاع پسر، پس هرگاه پسر امضای عقد بستن مادر خود را کرد عقد او صحیح است و هرگاه پسر امضای عقد بستن مادر را نکرد عقد او باطل است و نصف صدیقی را که مادر قرار داده باید به معقوده بدهد. و این مطلب اختصاصی به مادر ندارد بلکه اختصاصی به پسر هم ندارد، بلکه هرکس به طور فضولی عقد بست هرکس را از برای هر کسی، صحت عقد او موقوف به امضای معقود و معقوده یا ولی ایشان است و با نبودن امضاء، شخص فضول باید نصف صدیق را بدهد و عقد او باطل است و میراثی از برای معقود و معقوده در میان ایشان نیست چنان که عده بر معقوده لازم نیست. چنان که از احادیث معلوم می‌شود و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - جایز است از برای ولی و از برای هرکس که اختیار امر تزویج او با خود او باشد که وکیل کنند هرکس را که بخواهند که آن وکیل عقد کند یا وکیل کند دیگری را که او عقد کند، مگر آن که تصریح شده باشد که وکیل، وکیل در توکیل غیر نباشد. چنان که از احادیث معلوم می‌شود و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - زنی که وکیل کند برادر بزرگ خود را بلکه وکیل کند هرکس را که او را شوهر دهد و وکیل هم او را عقد کند از برای کسی و آن زن بی‌خبر باشد از عقد بستن وکیل، پس برادر کوچک آن زن با شخصی دیگر به طور فضولی آن زن را عقد کنند از

برای شخصی دیگر و آن زن امضا کند عقد بستن ایشان را و تمکین کند که آن شخص با او جماع کند خواه حامله شود یا نشود پس شوهر اول ثابت کند که وکیل آن زن او را عقد بسته از برای او، پس آن زن، زن شوهر اول است اگرچه حمل برداشته باشد از شوهر دوم و ولد دوم ملحق به پدر خود است. و از برای آن زن دو صداق است يك صداقي که وکیل او او را به آن صداق عقد بسته و يك صداق از برای آن که دومی با او جماع کرده. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه زنی وکیل کند کسی را که او را شوهر دهد و شخصی دیگر به طور فضولی عقد کند او را از برای کسی و او امضا کند عقد فضولی را و وکیل او ندانسته باشد که او عقد فضولی را امضا کرده، پس او را عقد کند از برای کسی دیگر، عقد او باطل است چرا که بعد از امضای عقد فضولی اتفاق افتاده و مهری هم از برای او نیست چرا که امضای عقد فضولی را کرده. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه برادر بزرگ تر زنی را به طور فضولی عقد کند از برای کسی و برادر کوچک او هم به طور فضولی او را عقد کند از برای شخصی دیگر، پس آن زن عقد هر يك را که امضا نمود عقد او صحیح است و بهتر این است که امضای عقد برادر بزرگ را نماید. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - وصی که از جانب پدر وصی باشد هرگاه پدر امر تزویج اولاد صغار خود را به او واگذار کرده می تواند که آن ها را در حال صغر تزویج نماید. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - امر تزویج غلام و کنیز مملوك با مالك و مولای ایشان است، پس هر يك را به هر کس که می خواهد می تواند تزویج کند و تحلیل نماید و رضای ایشان شرط نیست. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه مملوك بدون اذن مالك خود تزویج کرد و بعد مالك امضای تزویج او را نمود، تزویج او صحیح است اگرچه بعد از دخول، مالك امضا کند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - هرگاه مردی امر کند شخصی را که زنی را از سادات شهری فی المثل از برای او عقد کند و آن شخص زنی را از سادات شهری دیگر عقد کند فی المثل، مخالفت کرده امر او را. پس اگر آن مرد امضای عقد او را نکرد عقد او باطل است و مأمور باید نصف صداقي را که قرار داده به آن معقوده بدهد و عده بر آن زن نیست چنان که میراثی از برای او نخواهد بود از ترکه آن مرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - هرگاه شخصی امر کند به کسی که از برای او زنی را عقد کند و مأمور به مقتضای امر او زنی را از برای او عقد کرد و بعد از عقد کردن آن شخص انکار کرد که او را امر کرده، پس اگر مأمور اقامه شهود کرد و ثابت کرد که آن شخص او را امر کرده، پس اگر آن زن را نخواست باید طلاق بگوید و نصف مهری که مأمور قرار داده باید به آن زن بدهد و هرگاه مأمور اقامه شهود نکرد و ثابت نکرد که آن شخص او را امر کرده، خود مأمور باید نصف صداقي را که قرار داده به آن زن بدهد. و اگر اسمی از صداق ذکر نکرده، آن زن چیزی طلب کار نیست و می تواند شوهر کند بدون طلاق و لکن واجب است بر آن شخص که او را طلاق بگوید و اگر طلاق نگفت عاصی است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - هرگاه شخصی امر کند کسی را که از برای او زنی را در بلدی عقد کند، پس مأمور برود به آن بلد و عقد کند، پس چون

از آن بلد برگردد آن شخص مرده باشد، پس اگر عقد او بعد از مردن آن شخص اتفاق افتاده آن عقد باطل است و از برای آن زن مهری و میراثی نیست چنان که عده‌ای بر او واجب نیست و هرگاه بعد از تفحص معلوم شد که عقد او پیش از مردن آن شخص اتفاق افتاده، نصف مهر او را از ترکه آن شخص باید داد و از برای او است میراث و بر او واجب است عده وفات. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - هرگاه زنی وکیل کند مردی را که او را شوهر دهد، پس آن مرد او را از برای خود عقد کند، عقد او باطل است و آن زن به هرکس بخواهد می‌تواند شوهر کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - جایز نیست از برای زن که وکیل کند مردی را که او را از برای خود عقد کند و باید کسی دیگر را وکیل کند که او را عقد کند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - جایز است که طفل صغیر را وکیل کنند که صیغه عقد را جاری کند هرگاه بتواند صیغه را جاری کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - زن مصدقه است در امر نکاح خود و همین که ادعا کرد که مانعی از برای او نیست در نکاح، می‌توان او را نکاح کرد و نباید از او طلب کرد شاهی و قسمی را. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مطلب دوازدهم در مهر و صداق و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسئله است:

مسئله - جایز نیست که زنی خود را ببخشد به مردی سوای رسول خدا صلی الله علیه و آله و این امر خاصه او است دون مؤمنین. چنان که از آیات و احادیث معلوم می‌شود و خلافی در آن نیست.

مسئله - حدّ معینی از برای صداق به طور وجوب و لزوم نیست و به هر قدری که مرد و زن راضی شدند همان لازم می‌شود. چنان که از احادیث معلوم می‌شود و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - کسی که نیت و قصد صداق دادن را نداشته باشد او زانی است در نزد خداوند عالم جلّ شأنه اگرچه به طور ظاهر زانی نباشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که ظلم کند به زنی در ندادن صداق او، زانی است در نزد خداوند عالم جلّ شأنه اگرچه در ظاهر زانی نباشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - دینی که اولی است به ادا کردن، صداق زن‌ها است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - امام علیه السلام دیون مؤمنین را ادا می‌کند سوای صداق زن‌های ایشان را که باید خود ایشان ادا کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مستحب است قَلَّتْ مهر و کم بودن آن و کم بودن مخارج و مؤنه تزویج تا آسان باشد نکاح کردن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است تأسی و پیروی کردن به رسول خدا صلی الله علیه و آله در اکتفا کردن به مهرالسّنة که پانصد درهم شرعی باشد که عبارت است از دویست و شصت و دو مثقال و نیم صیرفی نقره خالص. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز است که مهر را تعلیم کردن چیزی از قرآن یا مثنوی از گندم قرار دهند ولیکن مکروه است که کم تر از ده درهم شرعی قرار دهند تا شبیه نباشد به چیزی که زانی به زانیه می دهد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - جایز است که مهر را زیاد قرار دهند حتی قنطاری. چنان که از آیات و احادیث معلوم می شود و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - کسی که قرار دهد مهر معینی را در پنهان و اظهار کند مهری را در آشکار، همان مهر معین پنهان را باید بدهد نه آن چه را که اظهار کرده. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هرگاه تزویج کنند اهل کتاب یا سایر فرقه های کفار و مهر را خمیری و خنزیری قرار دهند و بعد مرد و زن هر دو مسلمان شوند، نکاح ایشان صحیح است ولیکن قیمت خمر و خنزیر را باید بدهند نه خمر و خنزیر را. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که صدق را خادمی یا خانه ای و امثال این ها قرار دهد و معین نکند قیمت و حدود آن ها را، چیز وسطی را به حسب حال خود باید بدهد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - جایز است که صدق را اجاره نفس خود زوج، یا اجاره چیزی دیگر قرار دهند از برای خود زن نه از برای پدر او، چرا که صدق در عوض بضع او است. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - جایز است که بعض مهر را بدهند و موعدی از برای بعض دیگر قرار دهند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز است که در وقت عقد کردن ذکر از مهر نکنند، پس در صورتی که ذکر از صدق نشد اگر طلاق واقع شد پیش از دخول، مهری بر ذمه زوج نخواهد بود و اگر طلاق بعد از دخول واقع شد مهری که متعارف است در میان اقوام و اقارب زن، بر ذمه زوج است در عوض بضع او. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - کسی که عقد کند و در وقت عقد کردن گفته علی کتاب الله و سّنة نبیّه صلی الله علیه و آله و ذکر از صدق نکرده، یا فراموش کرده که ذکر از صدق کند، مهرالسّنة بر ذمه او است. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - کسی که در وقت عقد کردن ذکر از صدق نکرده و قبل از دخول طلاق گفته، اگر چه مهری بر ذمه او نیست ولیکن باید چیزی به مطلقه بدهد علی الموسع قدره و علی المقتر قدره، غنی به اندازه وسع خود و متوسط و فقیر به اندازه حال خود مگر طلاق خلعی که زوج چیزی نباید بدهد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - قدر معینی از برای چیزی که به مطلقه غیر مدخوله باید داد نیست ولکن در غنی و موسع، خانه یا خادمی و متوسط، جامه و فقیر مقتر، انگشتر یا درهمی وارد شده. و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - جایز است که اندازه صداق را به حکم مرد یا به حکم زن قرار دهند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - کسی که زنی را عقد بست و اندازه صداق را به حکم زن واگذار و پیش از دخول به او فوت شد، صدیقی از برای زن نیست ولکن میراث و چیزی که از باب تمتع باید به او داد از برای او است. و اگر پیش از دخول به او او را طلاق داد به قدر مهر السنة بر ذمه او است و حکم زن از مهر السنة تجاوز نباید بکند و مطلقاً هم عدم تجاوز حکم زن از مهر السنة وارد شده. و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - هرگاه زنی مقدار صداق را به حکم شوهر قرار داد، کم‌تر از مقداری که در میانه اقارب زن متعارف است نباید حکم کند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - مستحب است که زن صداق خود را به شوهر خود ببخشد پیش از دخول به او و این کار بهتر است از آن که بعد از دخول به او ببخشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مطلب سیزدهم در بعضی از احکام صداق و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسأله است:

مسأله - سزاوار است از برای کسی که زنی را عقد کرده و می‌خواهد عروسی کند، پیش از دخول به او چیزی به او بدهد اگر چه از بابت صداق او باشد و نباید آن چیز را از او پس بگیرد هرگاه از بابت صداق نداده باشد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - قرار می‌گیرد تمام صدیقی که قرار داده‌اند از برای زن به محض جماع کردن با او، و کفایت می‌کند التقای ختائین که همان دخول تمام حشفه باشد در فرج. و محض خلوت کردن و پهلوی هم خوابیدن بدون جماع، تمام صدیقی که قرار شده قرار نمی‌گیرد از برای زن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که دخول کرد و چیزی از صداق را به زن نداده، چیزی از صداق کم نمی‌شود و زن می‌تواند مطالبه تمام آن را بکند اگر بخواهد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - زن می‌تواند که تمکین شوهر خود را نکند تا صداق خود را از او بگیرد در دفعه اول، ولکن هرگاه در دفعه اول تمکین کرد و زوج با او جماع کرد، بعد از آن نمی‌تواند تمکین نکند از برای گرفتن صداق خود اگر چه مطالبه صداق خود را می‌تواند بکند با تمکین. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که طلاق داد زن خود را پیش از دخول به او، نصف صدیقی را که قرار داده باید بدهد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که فوت شد پیش از دخول، نصف صدیقی را که قرار داده باید از ترکه او داد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - زنی که فوت شد پیش از دخول، نصف صداقی را که قرار داده‌اند ورثه او مستحقند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - کسی که دختر باکره‌ای را عقد کرد و با او خلوت کرد و بعد او را طلاق داد، پس دختر ادعا کند که شوهر با او جماع کرده و شوهر انکار کند، باید زن‌ها نگاه کنند پس اگر باکره است نصف صداقی را که قرار داده‌اند مستحق است و اگر باکره نیست تمام صداق را مستحق است مگر آن که زوج اثبات کند که او باکره نبوده. چنان که از احادیث معلوم می‌شود و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که رتقائی را عقد کرد یعنی زنی را که عیبی و مانعی در فرج او است که نمی‌توان دخول کرد به او و با او خلوت کرد و بعد او را رها کرد، پس آن زن ادعا کرد که به او دخول شده، پس باید زن‌ها نظر کنند و چون معلوم شد که رتقا است و دخول به او نشده نصف صداقی را که قرار داده‌اند می‌برد نه تمام آن را. چنان که در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده‌اند و این حکم در صورتی است که آن زن در اول امر تدلیس نکرده باشد.

مسأله - صداقی را که در عقد قرار می‌دهند به مجرد عقد بستن، معقوده مستحق می‌شود، خواه آن صداق بر ذمه زوج باشد یا تسلیم کند. از این جهت نما و زیاده و نقصان صداق تسلیم شده دخلی به زوج ندارد. پس هرگاه مانعی از دخول بهم رسید مثل طلاق یا فوتی، آن مانع نصف صداق را برمی‌گرداند به زوج. چنان که از احادیث معلوم می‌شود و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هرگاه کسی صداق را گوسفندی و اشیاء آن قرار داد و تسلیم کرد آن‌ها را به زن و آن‌ها زاییدند نزد او، پس قبل از دخول او را طلاق داد، نصف گوسفندان و اشیاء آن‌ها را از آن زن می‌گیرد و هر قدر از گوسفند و امثال آن تلف شده باشند ضرری است که به آن زن رسیده و مطلق باید به هر عددی که گوسفند تسلیم کرده نصف آن عدد را پس بگیرد. اما اولادی که گوسفندان زاییده‌اند پس هرگاه گوسفندان در نزد مطلق حامله بوده‌اند نصف آن‌ها را هم باید بگیرد چرا که اعیان آن‌ها موجود بوده‌اند در وقت تسلیم، و هرگاه گوسفندان بعد از تسلیم کردن در ملک زن حامله شده‌اند و زاییده‌اند، اولاد گوسفندان مال خود زوجه است و دخلی به زوج ندارد و نباید نصف آن‌ها را ببرد چرا که نما و زیاده شدن صداق مال زوجه است چنان که تلف شدن صداق در نزد زوجه ضرر او است و دخلی به زوج ندارد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست و این حکم در هر صداق تسلیم شده‌ای جاری است و اختصاصی به گوسفند ندارد. پس حکم گاو و شتر و جمیع حیواناتی که از باب صداق تسلیم شده و قبل از دخول طلاق واقع شده معلوم شد، بلکه حکم سایر اموال و املاک که از باب صداق تسلیم شده و قبل از دخول، طلاق گفته شده معلوم شد. پس هرگاه ملکی را صدق کردند و در ملکیت زن زراعت شد، زراعت مال زن است و هرگاه قبل از دخول مطلقه شد، نصف ملک را باید واگذار. اما هر قدر از زراعت که عاید او شده منفعت خود او است و نباید نصف آن را بدهد. اما حدیثی که در بستان صداق شده رسیده که نصف زراعت را باید مطلق ببرد با نصف ملک، محمول بر این است که زراعت در وقت تسلیم ملک موجود بوده نه آن که در ملکیت مطلقه زراعت شده.

مسئله - کسی که غلام یا کنیزی را صدق کرد و تسلیم نمود و بعد قبل از دخول طلاق گفت، باید قیمت مملوك را در وقتی که تسلیم کرده معین کرد و نصف آن را به مطلق داد و زیاده و نقصانی که در ملکیت مطلقه حاصل شده دخلی به مطلق ندارد. پس هرگاه کنیز در وقت تسلیم حامله بود به حمل مملوکی و در ملکیت مطلقه زائیده شد، نصف قیمت آن مولود مال مطلق است و هرگاه در ملکیت مطلقه آن کنیز حامله شده به حمل مملوکی، مولود مال مطلقه است و دخلی به مطلق ندارد و نباید نصف قیمت مولود را مطلق ببرد. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که صدق کند از برای معقوده خود فی المثل هزار تومان و بعد در عوض هزار تومان چیزی دیگر را تسلیم کند فی المثل جامه ای و غلامی را اگرچه غلام گریز پا باشد و معقوده راضی شود به آن عوض از هزار تومان و بعد از آن پیش از دخول، معقوده را طلاق دهد، نصف هزار تومان را مستحق است که از مطلقه بگیرد نه نصف جامه و غلام را و آن ها مال مطلقه است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - کسی که صدق معقوده خود را فی المثل هزار تومان قرار دهد و آن هزار تومان را تسلیم کند به معقوده خود، پس معقوده فی المثل نصف آن را ببخشد به زوج خود و به او بدهد و بعد از آن زوج او را طلاق دهد پیش از دخول به او، آن پانصد تومان باقی مانده در نزد مطلقه را مستحق است که از او بگیرد. چرا که پانصد تومانی را که بخشید از مال خود بخشیده و مثل آن که اگر به غیر مطلق بخشیده بود یا تلف شده بود دخلی به زوج مطلق نداشت و ضرری بود به خود او وارد آمده، هم چنین به خود زوج هم که بخشیده دخلی ندارد به آن نصف صدیقی که باید به زوج برگردد به جهت طلاق قبل از دخول. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که صدق معقوده خود را فی المثل هزار تومان قرار دهد و بعد معقوده تمام هزار تومان را به زوج خود ببخشد و بعد از آن زوج او را طلاق دهد پیش از دخول به او، پانصد تومان مستحق می شود که از مطلقه بگیرد که نصف صدق او است و هزار تومانی را که بخشیده دخلی به نصف صدق ندارد چنان که در مسئله سابقه اشاره به آن شد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که آزاد کند کنیز خود را و او را تزویج کند و قرار دهد آزادی او را صدق او و بعد پیش از دخول با او را طلاق دهد، مستحق می شود که به قدر نصف قیمت آن کنیز او را به کار بدارد تا آن که اجرت او به قدر نصف قیمت او شود و هرگاه نصف قیمت خود را به معتق خود داد آزاد می شود و هرگاه نصف قیمت را نداد و کاری هم نکرد که اجرت آن کار به قدر نصف قیمت او باشد، نصف خود او برمی گردد به رقیق و مملوکی و نصف او آزاد می شود. پس يك روز باید خدمت کند مولای خود را و يك روز از پی کار خود برود. پس اگر فرزندی داشته باشد که نصف او را از مولای او بخرد تمام او آزاد خواهد شد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - جایز است از برای خود معقوده، و از برای پدر او، و از برای جد پدری او، و از برای هر کسی که معقوده امر تزویج خود را به او واگذارده که او را شوهر دهد، که عفو کنند و ببخشند به زوج مطلق نصف صدیقی را که قرار داده اند هرگاه قبل از دخول طلاق گفته. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - کسی که عقد کند زنی را از برای غلام مملوك خود به صداق معینی و بعد مملوك خود را بفروشد پیش از دخول، پس نصف صدیقی را که قرار داده باید به آن زن بدهد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که دختر خود را به شوهر دهد و صداق او را بگیرد و بعد فوت شود، پس اگر دختر او را وکیل کرده در گرفتن صداق نمی تواند مطالبه صداق کند از شوهر خود، و اگر او را وکیل در اخذ صداق نکرده می تواند صداق خود را از شوهر خود بگیرد. پس شوهر رجوع کند به ورثه پدر زن خود و آن چه داده بگیرد مگر آن که دختر را در حال صغر عقد کرده باشد و صداق او را گرفته باشد، پس دختر بعد از بزرگ شدن نمی تواند مطالبه صداق خود را از شوهر بکند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - کسی که در حال مرض تزویج کرد، پس هرگاه دخول کرد و فوت شد نکاح او صحیح و صداق و میراث به زن او می رسد. و هرگاه دخول نکرده فوت شد در همان مرض، نکاح او باطل است و صدیقی و میراثی از برای معقوده نیست چنان که عده بر او لازم نیست. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - هرگاه کسی از روی جهالت و نادانی عقد کند زنی را در عده او خواه ندانسته باشد که او در عده است و خواه ندانسته باشد که در عده جایز نیست عقد کردن و حرام است و بعد از آن که دخول کرد به آن زن دانست که در عده بوده، یا دانست که در عده حرام است عقد کردن، پس صدیقی را که قرار داده باید به آن زن بدهد به جهت دخولی که کرده و لکن نکاح او باطل است و آن زن حرام مؤبد می شود بر او. و هرگاه دخول به او نکرده دانست، نکاح او باطل است و صدیقی از برای او نیست و اگر هم چیزی به او داده از راه نادانی از بابت صداق، می تواند پس بگیرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هرگاه زن آزادی خود را به عقد غلام مملوكی درآورد بدون اذن مالك او، صدیقی از برای او نیست اگر چه مملوك دخول به او کرده باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هرگاه پدری زنی را عقد کند از برای پسر صغیر خود به صدیقی، پس اگر پسر مالی دارد صداق بر ذمه او است و هرگاه چیزی ندارد صداق بر ذمه پدر او است، خواه صریحاً ضامن شده باشد یا ضامن نشده باشد. و هرگاه پدر ضامن شده صداق بر ذمه او است اگر چه پسر مال دار باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هرگاه مادری در غیاب پسر خود زنی را عقد کند به صدیقی، پس اگر پسر امضای عقد مادر خود را نمود نکاح صحیح است و صداق بر او است و اگر امضا نکرد عقد باطل است و نصف صداق را باید مادر او بدهد. چنان که از احادیث معلوم می شود و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - جایز است که بعضی از برادران مؤمن تبرع کند صداق را، پس او صداق را به زوج بدهد که زوج تسلیم زن خود کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که دختری را عقد کند به صدیقی به خیال آن که دختر باکره است، پس معلوم شود که باکره نبوده، به قدری که تفاوت در میان باکره و ثیبه است از صداق باید کم شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که تدلیس کند و زن معیوبی را عقد کند از برای کسی به صدیقی و آن کس دخول کند به او پس بفهمد که آن زن معیوب بوده، پس صدیق او را بدهد به جهت دخولی که کرده و از شخص مدلس بگیرد آن چه را که به او داده و اگر دخول به او نکرده صدیقی ندارد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - هرگاه ولی زن تدلیس نکرده و نمی دانسته که زن معیوب است و خود زن تدلیس کرده، مهری از برای او نیست. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که دانسته و فهمیده زن معیوبی را عقد کند به صدیقی، باید صدیق را بدهد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه غلام مملوکی تدلیس کند که او آزاد است و زنی را عقد کند و بعد از آن، آن زن بفهمد که او مملوک است پس اگر بخواهد با او می ماند و اگر نخواهد از پی کار خود می رود. پس اگر دخول به او کرده صدیق را از او می گیرد و اگر دخول نکرده صدیقی ندارد. و هرگاه بعد از آنی که زن دانست مملوک است تمکین کرد که دخول به او کند، زن او است و نمی تواند بدون طلاق از او مفارقت کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که عنین باشد و مردی نداشته باشد و تدلیس کند و زنی را به صدیقی عقد کند، باید صدیق را بدهد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کسی که عاجز باشد از دخول به زن و تدلیس نکرده باشد و بعد از مدتی که باید او را مهلت داد تفریق کنند در میان او و معقوده نصف صدیقی را که قرار داده اند مستحق است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه کسی که خصیتین او را کشیده اند زنی را به صدیقی عقد کند و به او دخول کند، تمام صدیقی را که قرار داده باید بدهد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - اجرت متعه به قدری است که طرفین راضی شده اند به آن، اگر چه به مشتی از طعام باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - جایز است که منع کنند از اجرت متعه به قدری که تخلف کرده و نیامده در نزد متمتع، مگر روزهای حیض او که نباید به جهت ایام حیض او چیزی از اجرت او را کم کرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه به صیغه انقطاع زنی را متعه کردند و بعد معلوم شد که شوهر داشته، پس هر قدر از اجرت را که گرفته مال او است در عوض بضع او و باقی مانده را مستحق نیست. و هرگاه خود آن زن دانسته که شوهر دارد و تدلیس کرده و بعد تدلیس او معلوم شده، چیزی مستحق نیست و می تواند آن چه به او داده اند پس بگیرند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه منقطعه اجرت خود را هبه کند به متمتع، پس متمتع مدت او را ببخشد پیش از دخول به او، نصف اجرتی را که قرار داده اند می تواند از زن بگیرد علاوه بر آن چه به او هبه شده. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - جایز است که اجرت متعه را به حکم متمتع قرار دهند و البته باید چیزی به منقطعه بدهد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - کسی که غضب کند زن آزادی را و به زور با او جماع کند و بکارت او را ببرد، تمام صدیقی را که در امثال و اقرا آن زن متعارف است باید بدهد. و کسی که غضب کند کنیز مملوکه باکره ای را و بکارت او را ببرد، ده يك قیمت آن کنیز را باید بدهد. چنان که در احادیث وارد شده و خلاقی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - نیست بر ذمه زانی صدیقی و نیست از برای زانیه مهری. چنان که در احادیث وارد شده و خلاقی در آن نیست. مطلب چهاردهم در کیفیت زفاف و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسأله است:

مسأله - سزاوار است که ولیمه عروسی در روز باشد و زفاف در شب، و سزاوار است که عروس را سوار کنند در شب زفاف و از برای داماد بپوشانند و در اطراف او تکبیر بگویند. چنان که در احادیث وارد شده و خلاقی در آن نیست.

مسأله - سزاوار است که داماد در وقت ورود عروس در خانه خود آب بپاشد از در خانه گرفته تا آخر آن که هفتاد هزار نوع از فقر از او دور شود، و سزاوار است که چیزی که در پای او است مثل موزه و جوراب از پای او بیرون آورد و پاهای او را بشوید. چنان که در احادیث وارد شده و خلاقی در آن نیست.

مسأله - سزاوار است ملاعبه زوج با زوجه خود تا هر دو مشتاق هم شوند. چنان که در احادیث وارد شده و خلاقی در آن نیست. مسأله - مکروه است تعجیل کردن مانند مرغ و خروس، و به تأثی مشغول شوند تا زن مهیا شود از برای جماع کردن. چنان که در احادیث وارد شده و خلاقی در آن نیست.

مسأله - مستحب مؤکد است بسم الله و بالله گفتن و پناه به خدا بردن از نزدیک شدن شیطان در وقت دخول، و نطفه بی بسم الله شرك شیطان است. چنان که در احادیث وارد شده و خلاقی در آن نیست.

مسأله - نباید رو به قبله و پشت به قبله جماع کرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلاقی در آن نیست.

مسأله - نباید در میان راه های عبور و در حضور مردم، بلکه در اطاقی که کسی خوابیده باشد که صدای نفس مرد و زن را بشنود جماع کرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلاقی در آن نیست.

مسأله - مکروه است که مرد و زن عریان و بی لباس جماع کنند و مستحب است که در زیر لحافی و جامه ای جماع کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلاقی در آن نیست.

مسأله - مکروه است جماع کردن در کشتی و در زیر آسمان بی حجاب و در مقابل آفتاب و ماه بدون ساتری. چنان که در احادیث وارد شده و خلاقی در آن نیست.

مسأله - باکی نیست جماع کردن در حمام و در آب. چنان که در احادیث وارد شده و خلاقی در آن نیست.

مسأله - جایز نیست جماع کردن با زن حائض. چنان که در احادیث وارد شده و خلاقی در آن نیست.

مسأله - کفار جماع کردن در حیض، در اول حیض يك مثقال شرعی طلا است که هجده نخود باشد و در وسط حیض نیم مثقال و در آخر آن ربع مثقال طلا است. چنان که در احادیث وارد شده و خلاقی در آن نیست.

مسأله - واجب است استغفار بر کسی که در حیض جماع کرده . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - جایز است متمتع شدن از زن حائض از هر موضعی سوای قُبُل او که مجرای خون است . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست .

مسأله - مکروه است جماع کردن با زنی که از حیض پاک شده پیش از غسل حیض ، مگر آن که در کسی شهوت غلبه داشته باشد پس امر کند زن را که فرج خود را بشوید و بعد از آن جماع کند . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - جایز نیست جماع کردن با زنی که از خون نفاس پاک نشده . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - زنی که خون استحاضه می بیند هر گاه عمل استحاضه را بجا آورد جایز است با او جماع کردن . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - مکروه است جماع کردن در حالی که خضاب در اعضا است ، چنان که مکروه است که جنب خضاب کند . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - مکروه است جماع کردن در حضور زن آزاد خود با زن دیگر خود . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - با کنیز مملوک در حضور کنیزی دیگر با کی نیست جماع کردن . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - جایز است خوابیدن در میان زن های متعدده خود و در میان کنیز های متعدده خود و در میان زن ها و کنیز های خود . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - کسی که جماع کند در مکانی که طفل بیداری در آن مکان باشد که آن ها را ببیند و صدای آن ها را بشنود ، پس هرگز آن طفل رستگار نخواهد شد . پس اگر طفل پسر است زانی خواهد شد و اگر دختر است زنا کار خواهد شد و اگر طفل منعقد شود او هم زنا کار خواهد شد . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - کسی که می خواهد جماع کند باید در را ببندد و پرده را ببندارد و خدمت کاران را بیرون کند . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - سه چیز است که بدن را می کاهد و بسا آن که بکشد با شکم پر به حمام رفتن ، و با شکم پر جماع کردن ، و با زن پیر جماع کردن . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - حرام است جماع کردن در جمیع مساجد از برای غیر ائمه طاهرين عليهم السلام . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - مکروه است جماع کردن در سفر هر گاه آبی نباشد که غسل کنند . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - مکروه است جماع کردن بعد از احتلام پیش از غسل . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - مستحب است وضو گرفتن از برای کسی که بخواهد با زن حامله جماع کند . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - مستحب است وضو ساختن از برای کسی که جماع کرده و غسل نکرده و می خواهد معاودت کند به جماع، و از برای کسی که با جاریه خود جماع کرده و غسل نکرده و می خواهد جماع کند با جاریه دیگر. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - نباید کسی جماع کند با زن خود به خیال زن غیر و میل به او. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که جماع کرده و غسل نکرده و پهلوی زن خود خوابیده نباید قرآن تلاوت کند که خوف آن است که صاعقه از آسمان فرود آید و ایشان را بسوزاند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - مرد و زن بعد از جماع نباید که به خرقة واحده خود را پاک کنند و هر يك از برای خود باید خرقة مخصوصه ای داشته باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - نباید ایستاده جماع کنند مانند بعضی از حیوانات. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - خوب نیست جماع کردن در آن شبی که می خواهند سفر کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - خوب نیست که انگشتی که ذکر الهی یا آیه قرآن در آن نقش باشد در دست کنند و جماع کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - خوب نیست تکلم کردن در حین جماع چرا که اگر طفلی منعقد گردد خوف لالی و گنگی در او است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مکروه است نظر کردن به فرج زن، خصوص در وقت جماع، خصوص نظر کردن به باطن فرج که بسا آن که مورت کوری طفلی شود که از آن نطفه منعقد گردد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مکروه است جماع کردن در اول شب. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مکروه است جماع کردن در شب آخر ماه که بسا باعث سقط شدن طفلی می شود که در آن شب منعقد گردد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مکروه است جماع کردن در شب اول هر ماهی و در شب نیمه آن و در شب آخر آن، چرا که اگر طفلی منعقد گردد خوف جنون در او می رود مگر در شب اول ماه رمضان که مستحب است جماع کردن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مکروه است جماع کردن در میان طلوع صبح تا طلوع آفتاب، و در میان غروب آفتاب تا غروب شفق. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مکروه است جماع کردن در روزی که آفتاب بگیرد، و در شبی که ماه بگیرد، و در هر شبی و روزی که بادهای سیاه و سرخ و زرد بوزد، و در هر شبی و روزی که زلزله شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مکروه است جماع کردن بعد از ظهر، مگر بعد از ظهر روز جمعه. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مکروه است جماع کردن در شب عید فطر و اگر ولدی منعقد گردد جلاد و قتال خواهد شد، و در شب عید قربان و اگر

ولدی منعقد گردد زائد الخلقه یا ناقص الخلقه و دشمن اهل بیت و شیعیان ایشان علیهم السلام خواهد شد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مکروه است جماع کردن در زیر درخت میوه دار و میوه ده و اگر ولدی منعقد شود فتنه انگیز و قتال خواهد شد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مستحب است جماع کردن در شب دوشنبه و در شب سه شنبه و در شب پنجشنبه و در شب جمعه بعد از عشا، و در روز جمعه و در روز پنجشنبه در نزد زوال آفتاب. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که نظر کند به زن خوب رویی که در نظر او جلوه کند، سزاوار است از برای او که با اهل خود جماع کند تا جلوه آن زن از نظر او بیفتد و به خیال آن نباشد، و اگر زن ندارد پس دو رکعت نماز بجا آورد و مکرر حمد کند خدا را و صلوات فرستد بر محمد و آل او صلی الله علیه و آله پس دعا کند که خداوند از فضل خود زنی به او نصیب کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - سزاوار است که جمع نکنند زنهای بسیار را که از عهده جماع با همه آنها بر نیایند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - جایز نیست که ترك کنند جماع با زن جوان را بیش از چهار ماه مگر به اذن او. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - جایز است عزل کردن از کنیز، یعنی منی را بیرون از فرج او انزال کند. و هم چنین جایز است عزل کردن از زنی که طفل خود را شیر نمی دهد، و از زن سلطیه بدخلق، و از زن یائسه، و از زنی که زاینده نیست و عقیم است. و مکروه است عزل کردن از زن آزاد سوای آنها که ذکر شد مگر به رضای او یا به شرطی که در عقد کرده باشند که از او عزل کنند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - جایز نیست جماع کردن با دختری که نه سال کم تر داشته باشد و اگر کسی کرد آن دختر حرام مؤبد می شود بر او چنان که تفصیل این مسئله گذشت. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مطلب پانزدهم در معاشرت زن و شوهر و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسئله است:

مسئله - عیال شخص اسیران او هستند و محبوب ترین خلق نزد خداوند عالم جلّ شأنه کسی است که نیکویی کند با اسیران خود، و کسی که در وقت وسعت و وسعت ندهد بر عیال خود نعمت و وسعت به زودی از او زایل خواهد شد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - ملعون است ملعون کسی که ضایع گذارد عیال خود را. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - معنی احسان به زن این است که نفقه و کسوه او را بدهند و اگر از روی نادانی کار ناگواری کند اغماض کنند، و مثل زن ها مثل دنده کج است پس هر گاه مدارا با آنها باشد منفعت ها از آنها برده می شود و اگر کسی خواست که دنده کج را راست کند خواهد شکست و ضرر خواهد رسید. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مستحب است از برای مرد صبر کردن بر بدخلقی زن کج خلق . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسئله - اطاعت نباید کرد زن را در هیچ حال ، و امین نباید دانست در هیچ مال ، و نباید واگذار داد او را در تدبیر امور عیال . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسئله - هرگاه از برای زن مالی باشد و حلال کند بر شوهر خود مال خود را پس حلال است از برای او که خرج کند آن مال را و لکن نخرد با آن مال کنیزی را برای مقاربت با او مگر به رضای خاصی از زن . چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافتی در آن نیست .

مسئله - زن بدون اذن شوهر خود نمی تواند که مال خود را به کسی ببخشد ، یا نذری کند ، یا تصدقی کند ، یا مملوک خود را آزاد کند ، یا قرار دهد که مملوک او بعد از فوت او آزاد باشد ، مگر در حج واجبی یا زکاتی و خمسی یا احسانی به والدین خود یا صله رحم پروری کند که بدون اذن شوهر می تواند کرد . چنان که از احادیث معلوم می شود و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند .
مسئله - زن بدون اذن شوهر خود نمی تواند در مال شوهر تصرف کند مگر رضای شوهر در بعض تصرفات معلوم باشد . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسئله - سزاوار است شور کردن با زن ها در امور و مخالفت کردن ، و در مخالفت ایشان برکت است . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسئله - در امری که زن ها می کنند باید خلاف کرد اگر چه امر به معروف باشد تا طمع نکنند که امر به منکر کنند . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسئله - پناه به خدا باید برد از شر زن های شرور و با حذر باید بود از خوبان ایشان . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسئله - هرکس تدبیر امور خود را به زن واگذار د ملعون است . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .
مسئله - واجب است که امر کنند زن ها را به معروف و نهی کنند آن ها را از منکر ، پس اگر قبول کردند نجات خواهند یافت و اگر قبول نکردند شخص به تکلیف خود عمل کرده . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسئله - بهترین زن ها زنی است که مردان نامحرم او را ندیده باشند و او ایشان را ندیده باشد . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسئله - غیرت مرد که راضی نمی شود که زن او را ببینند چه جای آن که با او رفیق شوند و سرو کاری داشته باشند ایمان است ، و غیرت زن که راضی نمی شود که شوهر او با زنی دیگر سرو کار داشته باشد کفر است و حسد . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسئله - حق مرد بر زن این است که او را اطاعت کند و مخالفت نکند ، و بدون اذن او تصدق نکند ، و بدون اذن او روزه مستحبی نگیرد ، و نذر و عهده نکند ، او را منع از خود نکند اگر چه در حال سواری باشد و در محملی و کجاوه ای باشد و تمکین او را بکند در همان وقتی که او میل می کند حتی آن که نباید نماز خود را طول دهد به جهت طفره از تمکین او ، و بدون اذن او از خانه

بیرون نرود و اگر بی‌اذن او از خانه بیرون رفت لعنت می‌کنند او را ملائکه آسمان و ملائکه زمین و ملائکه غضب و ملائکه رحمت تا آن‌که برگردد به خانه خود، و باید خود را از برای شوهر خود معطر و مزین کند به بهترین بوهای خوش و بهترین زینت‌ها و لباس‌ها، و شبی نخواست که شوهر از او در غضب باشد اگر چه شوهر ظلم به او کرده باشد اگر چه نباید به او ظلم کند. و حق زن بر مرد این است که او را بپوشاند و سیر کند و منزلی از برای او مهیا کند. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - زنی که خود را خوشبو کند از برای غیر شوهر خود نماز او قبول نخواهد شد تا آن‌که توبه کند و غسل توبه کند. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مرد و زن هر یک ظلم کنند بر دیگری حسنه‌ای از ایشان قبول نخواهد شد تا آن‌که هر یک که مظلومند حلال کند ظالم را. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مطلب شانزدهم در قسمت و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسئله است:

مسئله - زن آزاد معقوده به عقد دوام هر چهار شب يك شب حق مضاجعه دارد که واجب است بر مرد که کنار او بخوابد اگر چه با او جماع نکند. پس اگر يك زن دارد سه شب را به هر جایی که می‌خواهد می‌خوابد و شب چهارم باید کنار زن بخوابد، و اگر دو زن دارد دو شب حق دو زن او است و دو شب مختار است که به هر جایی که بخواهد بخوابد، و اگر سه زن دارد سه شب حق سه زن است و يك شب مختار است که به هر مکانی که بخواهد بخوابد، و اگر چهار زن دارد از برای خود او شبی باقی نخواهد بود که مختار باشد که بدون زن بخوابد و باید هر شب کنار یکی از آن‌ها به طور قسمت او بخوابد. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - جایز است از برای زن که حق کنار خوابی خود را واگذارد به خود مرد یا به زنی دیگر او. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مردی که شبی از برای خود او باقی باشد که مختار باشد که به هر مکانی که بخواهد بخوابد جایز است از برای او که در آن شب کنار هر زنی که بخواهد بخوابد علاوه بر قسمت او. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه مردی زن آزادی معقوده به عقد دوامی دارد و کنیزی یا کتابیه‌ای هم به عقد دوام دارد، از برای زن آزاد دو شب حق کنار خوابی است و از برای کنیز یا کتابیه يك شب. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست. مسئله - زنی را که تازه عقد کرده‌اند به عقد دوام چون بنای زفاف او شد هفت شب کنار خوابی مختص او است خواه باکره باشد یا ثیبه. چنان‌که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند و بعضی سه شب را مختص او گفته‌اند به جهت ورود احادیث دیگر.

مسئله - متعه منقطعہ قسمتی از شب‌ها از برای او نیست، خواه آزاد باشد یا کنیز یا کتابیه. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مطلب هفدهم در نفقات و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسئله است:

مسأله - نفقه و کسوه و سکنای معقوده به عقد دوام واجب است بر زوج اگر چه زوجه مال دار باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - نفقه و کسوه اولاد و پدر و مادر واجب است اگر فقیر باشند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - بهترین نفقات نفقه‌ای است که بر پدر و مادر انفاق شود که ثواب آن بیشتر از ثواب سایر نفقات است، و بعد از آن نفقه بر خود و عیال خود، بعد از آن نفقه بر اقوام و اقارب، بعد از آن انفاق در راه خدا و ثواب انفاق فی سبیل الله کم تر است از ثواب انفاق‌های سابقه. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - حدّ انفاق واجب از برای زن این است که شکم او را سیر کنند و بدن او را بپوشانند و مسکنی از برای او مهیا کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - انفاق به حسب وسعت شخص است، پس هر گاه خداوند جلّ شأنه وسعت داد او هم وسعت دهد بر عیال خود و چون خدا تنگ گرفت او هم تنگ بگیرد و تجاوز نکند از تقدیر الهی. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - ملعون است ملعون کسی که جمیع همّت او صرف مردم می شود و ملعون است ملعون کسی که تعمد در تضييع عیال خود می کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است وسعت دادن به عیال خود به طور میانه روی نه به حدی که اسراف شود و اسراف حرام است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که تفاوت نگذارند در میان زن‌ها در خوراك و پوشاك و جایز است که تفاوت قرار دهند در میان آزاد و کنیز مملوك. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - زن ناشزه که اطاعت شوهر خود نمی کند و بی اذن او از خانه بیرون می رود، نفقه و کسوه را از شوهر مستحق نیست تا آن که اطاعت کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - زنی را که به طلاق رجعی طلاق داده اند در ایام عده طلاق مستحق نفقه و کسوه است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - زن حامله را که طلاق می دهند نفقه و کسوه مستحق است تا وضع حمل او بشود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - زنی را که به طلاق بائن طلاق داده اند مستحق نفقه و کسوه نیست مگر آن که حامله باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - در ایام عده وفات، زن مستحق نفقه و کسوه نیست. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - متعه معقوده به عقد انقطاع، همان اجرتی که قرار داده اند می خواهد و مستحق نفقه و کسوه سوای اجرت خود نیست.

چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - نفقه و کسوه غلام و کنیز مملوک بر مالک واجب است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مطلب هجدهم در نشوز و شقاق و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسأله است:

مسأله - هرگاه ترك كرد مرد آن چه بر او واجب است در حق زن، آن مرد ناشز است و هرگاه ترك كرد زن آن چه بر او واجب است در حق مرد، آن زن ناشزه است و هرگاه هر دو ترك كردند آن چه واجب است بر ایشان در حق يك ديگر، آن امر را شقاق می گویند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه زن بترسد از نشوز و اعراض شوهر خود و چیزی از حق خود را صلح کند به شوهر خود مثل آن که در نفقه و کسوه به اندك چیزی راضی شود و از قسمتی که در شب ها دارد در کنار خوابی شبی را واگذارد تا شوهر از او اعراض نکند و نشوزی از او بروز نکند، چنین صلحی جایز است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هرگاه زن ناشزه شد و اطاعت شوهر را نکرد باید او را موعظه و نصیحت کرد، پس هرگاه بعد از موعظه اطاعت کرد که مطلوب حاصل شده و اگر اطاعت نکرد باید در کنار خوابی پشت کرد به او و خوابید، پس اگر باز هم اطاعت نکرد باید او را زد به ملایمت نه به سختی و در حین نشوز نفقه و کسوه مستحق نیست. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه هیچ يك از مرد و زن عمل نکردند به آن چه واجب بود در حق يك ديگر و کار ایشان به شقاق انجامید تا آن که به مرافعه رفتند نزد حاکم شرع، پس حاکم شرع يك نفری را حکم قرار می دهد از جانب مرد هرکس را که او بخواهد و حکم دیگر قرار می دهد از جانب زن هرکس را که زن اختیار کند. پس آن دو نفر شرط می کنند با مرد و زن که اگر خواستند جمع کنند در میان ایشان، ایشان تخلف نکنند و اگر خواستند تفریق کنند در میان ایشان، ایشان تخلف نکنند. پس حکمی که از جانب مرد است با او خلوت می کند و مقصود او را می فهمد و حکمی که از جانب زن است مقصود او را به دست می آورد. پس آن دو نفر با هم معاهده می کنند صدق و راستی را که غرض و مرضی از هیچ يك در میان نباشد. پس هر يك از ایشان خبر می دهد به دیگری مقصودی را که می داند، پس آن دو نفر حکم می کنند به آن چه خدا به قلب آنها می اندازد و به زبان آنها جاری می کند در صلاح امر آن مرد و زن، خواه جمع باشد خواه تفریق، و حکم ایشان متبّع است. پس اگر صلح دادند باید صلح کنند و اگر تفریق کردند، آن کس که از جانب مرد است طلاق می گوید زن او را. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مطلب نوزدهم در متعه و منقطعه و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسأله است:

مسأله - مستحب مؤکد است تمتّع، چرا که در آن جاری کردن حکم خدا و رفع کردن بدعت اهل بدعت است و ایمان مؤمن کامل نیست اگر متمتّع نشده باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مدت و اجرت در تمتّع باید معین باشد و باید در وقت اجرای صیغه ذکر شود مثل این که زن بگوید متعتك نفسي فی شهر بتومان و مرد بگوید قبلت هكذا. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - جایز است که به لفظ انکحتك نفسی و زوّجتك نفسی یا نفس موگّلتی فی شهر بتومان صیغه را جاری کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه مدت را معین کردند و در وقت جاری کردن صیغه فراموش کردند که ذکر آن را بکنند، نکاح دائمی خواهد شد اگر چه قصد دائمی را نکرده باشند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - جایز است که مدت را به يك دفعه جماع کردن معین کنند فی المثل. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - تمتّع مثل نکاح دائمی نیست در این که بیشتر از چهار زن جایز نباشد، بلکه عدد معینی در آن نیست و به هر عددی که بخواهند می‌توانند بگیرند اگر چه چهار زن دائمی داشته باشند و عدد ایشان در عدد دائمی محسوب نمی‌شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - سزاوار است تمتّع به مؤمنات صاحبان عفت. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز است تمتّع به هاشمیه و غیر هاشمیه و به آزاد و به مملوکه و به باکره و ثیبه. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز است تمتّع به ضعفای عامه و یهودیه و نصرانیه و مجوسیه که عداوتی با اهل حق ندارند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - جایز است تمتّع به صغیره‌ای که ولی او او را به متعه داده باشد ولیکن جایز نیست دخول در فرج او. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - زن مصدّقه است در نکاح و تمتّع و همین که گفت مانعی از برای او نیست می‌توان او را متعه کرد و جستجویی لازم نیست و نباید شاهی از برای او طلب کرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه شخص می‌تواند که متمتع شود به مؤمنات آزاد نباید متمتع شود به ذمیّات و کنیزان چنان که در دائمیه هم چنین بود. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - کسی که زن آزادی با او هست نمی‌تواند به مملوکات و ذمیّات تمتّع کند مگر به اذن حرّه. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - کسی که منقطعه‌ای را دارد تا مدت معینه و می‌خواهد به مدت او بیفزاید، پس مدت باقی مانده او را می‌بخشد و او را متعه می‌کند به صیغه جدید تا آن مدتی که می‌خواهد. یا آن که او را متعه می‌کند و ابتدای مدتی را که می‌خواهد زیاد کند از انقضای مدت اولیه قرار می‌دهد تا مدتی که می‌خواهد، به مبلغ معینی. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - جایز است که زن واحده را به مّرات عدیده متعه کنند و مثل نکاح دائمی نیست که چون زن سه طلاقه شد محلّلی باید او را تحلیل کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز است از برای متمتع که متعه خود را بعد از انقضای مدت او در عده او او را مجدداً متعه کند، و غیر از متمتع نمی تواند او را در عده او متعه کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه متعه کسی اقرار کند که زناده در مدتی که مخصوص به آن مرد است نباید با او جماع کند تا عده زانیه از زنا بگذرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - میراثی در میان متمتع و منقطعه نیست هرگاه یکی از آنها در مدت تمتع فوت شوند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مطلب بیستم در نکاح غلام و کنیز مملوک و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسأله است:

مسأله - خریدن کنیز و جماع با او کردن از برای طلب اولاد مستحب است چرا که برکت در ارحام آنها است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کنیز محرم است به مالک خود و به محض ملکیت مالک می تواند با او جماع کند و محتاج به اجرای صیغه نیست مگر مانعی داشته باشد از جماع کردن با او چنان که موانع ذکر خواهد شد ان شاء الله. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مالک می تواند کنیز خود را حلال کند به غیر که او با او جماع کند و محتاج به اجرای صیغه نیست سوای تحلیل. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مالک می تواند که به عقد دوام یا انقطاع کنیز خود را تزویج کند از برای غیر خود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - غلام و کنیز مملوک بی اذن مالک نمی توانند تزویج کنند و زن و شوهر کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - رضای غلام و کنیز شرط نیست در تحلیل و تزویج مالک. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کنیزی را که می خرنند پیش از استبرای رحم او نباید با او جماع کرد و استبرای رحم او حاصل می شود به گذشتن چهل و پنج روز یا آن که در وقت خریدن حیض باشد، پس بعد از پاک شدن او از حیض، استبری حاصل شده. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - هرگاه کنیز کم تر از نه سال داشته باشد و به حد حیض نرسیده باشد، یا یائسه باشد، یا مالک او زن باشد و او را بفروشد، یا مالک او شخص امینی باشد و اعلام کند که از وقتی که با او جماع کرده اند تا حالی که او را می فروشد چهل و پنج روز گذشته، یا بعد از جماع حیض شده و پاک شده و بعد از پاکی کسی با او جماع نکرده، پس در این صورت ها واجب نیست استبری کردن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - کنیزی که حامله باشد از غلامی جایز نیست از برای مالک و طی به او پیش از آن که چهار ماه و ده روز از حمل او گذشته باشد و بعد از آن که چهار ماه و ده روز از حمل او گذشت جایز است از برای مالک و طی به او به طور کراهت. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند و بعضی به اجتهاد در مقابل نص گفتگوها دارند.

مسئله - مکروه است جماع کردن با کنیزی که نطفه او از زنا بسته شده و اگر با او جماع کردند عزل کنند یعنی نطفه خود را در فرج او انزال نکنند و بهتر آن است که جماع با او نکنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه کسی کنیز حرام‌زاده دارد و می‌خواهد با او جماع کند، پس اگر از مالک پدر یا مادر کنیز استدعا کند که زانی را حلال کند، پس اگر حلال کرد و با او جماع کرد و اولادی از او به وجود آمد طیب خواهد بود. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - کنیزی که مشترك است در میان چند نفر، احدی از شریک‌ها نمی‌تواند با او جماع کند مگر به اذن باقی شریک‌ها. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کنیزی که بعضی او مملوک باشد و بعضی او آزاد، جایز نیست که با او و طی کنند به ملکیت و به تحلیل از برای غیر مالک چرا که بعضی آن آزاد است و قسمت نمی‌توان کرد او را. پس اگر نصف او مملوک است باید یک روز مشغول خدمت مالک باشد و یک روز از پی کار خود برود، پس اگر مالک میل به جماع او دارد در آن روزی که قسمت خود کنیز است او را به صیغه انقطاع در آن روز به چیز معینی می‌تواند متعه کند و با او جماع کند در آن روز، اما روزی که باید مشغول خدمت مالک باشد مالک نمی‌تواند با او جماع کند و تمتع به او در روز نوبه او مخصوص به مالک است و غیر مالک نمی‌تواند او را در آن روز متعه کند چنان که نمی‌تواند در روزی که نوبه خدمت مالک است به تحلیل مالک با او جماع کند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند و بعضی مطلقاً جایز ندانسته‌اند و طی او را نه از برای مالک و نه غیر او به اجتهاداتی چند در مقابل نص.

مسئله - هرگاه کنیزی مشترك باشد در میان شریک‌های متعدد پس شریک‌ها او را تزویج کنند به مردی، پس شوهر قسمت بعضی از شریک‌ها را بخرد و طی کنیز بر آن مرد حرام می‌شود چرا که بیع کنیز طلاق او است و کنیز مبعض را به ملکیت بعضی آن نمی‌توان و طی کرد مگر آن که سهم جمیع شریک‌ها را بخرد، پس و طی به او به ملکیت حلال می‌شود از برای او. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند و بعضی به اجتهادات مقابل نص گفتگوها دارند.

مسئله - کنیزی که مشترك باشد در میان دو شریک و آن دو شریک وصیت کرده باشند که بعد از فوت ایشان آن کنیز آزاد باشد، پس یکی از آن دو شریک تحلیل کند سهم خود را از برای شریک خود، پس حلال است از برای او و طی آن کنیز. پس اگر شریکی که تحلیل کرده فوت شود، نصف آن کنیز آزاد می‌شود پس حرام می‌شود بر آن شریک و طی آن کنیز مگر آن که جمیع او را آزاد کند و مجدداً او را تزویج کند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - کنیزی که مالک او با او قرار داده که به تدریج کسب کند و از کسب خود چیزی به مالک خود بدهد و به قدری که می‌دهد از قیمتی که قرار داده‌اند به همان نسبت جزئی از او آزاد باشد، و قدری از مال‌الکتابه خود را به مالک داده باشد و جزئی

از او آزاد شده باشد، خواه مالك شرط کرده باشد با او که هرگاه تمام مال الکتابه خود را نداد برگردد به مملوکی یا شرط نکرده باشد، جایز نیست از برای مالك و طی به او در حال کتابت. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - جایز است از برای مالك کنیز که با کنیز کنیز خود و طی کند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - جایز نیست و طی کردن به کنیز زن از برای شوهر او مگر به اذن و تحلیل او. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - جایز نیست و طی کردن به کنیز غیر مگر به اذن و تحلیل او. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که و طی کرد به کنیز غیر بی‌اذن او، باید برود نزد او و طلب حلّیت کند از او که اگر او را حلال نکرد ملاقات خواهد کرد خدا را و حال آن که زانی محسوب است. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - جایز است از برای پدر که قیمت کند کنیز پسر صغیر خود را و شاهد بگیرد که آن کنیز را به قیمت از برای خود برداشته و به او و طی کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - جایز است خریدن زن کافری که از اهل ذمه نباشد و بعد از استبرای رحم او با او جماع کردن، چنان که جایز است خریدن پسر و دختر و بزرگ و کوچک آن‌ها. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه کسی بخرد کنیزی را به قیمتی در ذمه خود و بعد مال حرامی را به بایع بدهد، فرج کنیز بر او حلال است و ذمه او مشغول قیمت کنیز است. و هرگاه کنیز را به عین مال حرام بخرد، جایز نیست از برای او و طی کنیز. چنان که از احادیث معلوم می‌شود و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کنیزی را که دزدیده باشند از مسلمی، جایز نیست و طی او. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه مالك کنیز مدخوله غایب شود و کنیز گمان کند که او فوت شده پس شوهر کند و بعد از مدتی مالك حاضر شود، کنیز خود را از شوهرش می‌گیرد و اگر اولادی از او به وجود آمده آن اولاد مملوک مالکند. پس اگر پدر ایشان را بخواهد باید آن‌ها را از مالك بخرد، یا مالك آن‌ها را به پدرشان ببخشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مالك نمی‌تواند کنیز خود را از برای خود عقد کند مگر آن که قرار دهد که عتق و آزادی او صدق او باشد. پس اگر لفظ تزویج را پیش و لفظ عتق را بعد گفت به این طور که گفت «زوجتك و جعلت عتقك مهرک» پس کنیز، زن او می‌شود و اگر لفظ عتق را مقدم داشت به این طور که گفت «اعتقتك و جعلت عتقك مهرک» پس در این صورت هرگاه کنیز قبول کرد و خواست زن او باشد زن او است و اگر قبول نکرد و نخواست زن او باشد آزاد است و به هر کس می‌خواهد شوهر می‌کند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند و بعضی به اجتهاد در مقابل نص سخن‌ها دارند.

مسأله - کسی که کنیز خود را تزویج کرد از برای غیر خواه آن غیر غلام او باشد یا غلام غیر او باشد، یا غلام نباشد و آزاد باشد جایز نیست از برای او که نظر کند به عورت آن کنیز مادام که زن غیر است و مقصود از عورت او، از ناف او است تا زانوئی او. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - کنیزی که مانعی از وطی داشته باشد نسبت به مالك خود خواه آن مانع نسبت باشد یا رضاع، یا تزویج و تحلیل و غیر آن نمی‌تواند وطی کند به او مثل آن که نمی‌تواند جمع کند مادر و دختر او را در وطی اگرچه هر دو کنیز او باشند، و نمی‌تواند جمع کند در میان دو خواهر در وطی اگرچه هر دو مملوك او باشند، و نمی‌تواند وطی کند با کنیزی که او را شیر داده باشد، و با کنیزی که دختر رضاعی او باشد، و با کنیزی که عمه رضاعی او باشد، و با کنیزی که خاله رضاعی او باشد، و با کنیزی که خواهر رضاعی او باشد، و با کنیزی که دختر رضاعی برادر مالك باشد، و با کنیزی که دختر رضاعی خواهر مالك باشد، و با کنیزی که او را تزویج و تحلیل به غیر کرده باشد، و با کنیزی که در عده غیر باشد، و با کنیزی که پدر یا پسر مالك به او وطی کرده باشند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - جایز نیست از برای مرد آزاد که بیش از دو کنیز را به عقد دوام جمع کند و جایز نیست از برای غلام مملوك که بیش از چهار کنیز را به عقد دوام جمع کند، چنان که جایز نیست که بیش از دو زن آزاد را به عقد دوام جمع کند، یا بیش از يك زن آزاد را با دو کنیز به عقد دوام جمع کند. اما به عقد انقطاع یا تحلیل، هر يك از مرد آزاد و غلام مملوك می‌توانند جمع کنند به هر عددی که بخواهند از آزاد و مملوك. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - زنی که غلام مملوكی دارد حرام است بر او که تمکین کند که غلام او با او جماع کند اگرچه شوهری نداشته باشد، و زنی که تمکین کند که غلام او با او جماع کند باید حدّ زانیه را بر او جاری کرد چنان که بر غلام حدّ زناى مملوك را باید جاری کرد و باید آن غلام را از او گرفت و حرام است بر مسلمین که غلام بالغی را به آن زن بفروشند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه زن مملوكی مملوك را از مالك بخرد، یا مملوك به ارث به آن زن برسد، یا بعضی از مملوك را به هر سببی باشد مالك شود، آن زن بر شوهر خود حرام می‌شود. پس اگر او را آزاد کند یا او را بفروشد و به عقد جدیدی معقوده او گردد بر او حلال می‌شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هیچ يك از غلام و کنیز مملوك نمی‌توانند که بدون اذن مالك خود تزویج کنند خود را و هرگاه تزویج کردند خود را بی‌اذن مالك، مالك مختار است که امضای آن را بکند پس تزویج صحیح شود، یا امضاء نکند و تزویج آن‌ها باطل گردد. حتی آن که اگر دخول هم اتفاق افتاده باشد مالك می‌تواند که تفریق کند در میان آن‌ها بدون طلاق. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه مالك تزویج کرد غلام خود را، غلام نمی‌تواند طلاق زن خود را بدهد و مالك می‌تواند طلاق زن او را بگوید. و هرگاه مالك اذن به غلام خود داده که از برای خود زن بگیرد و زن گرفته، طلاق به دست غلام است و می‌تواند زن خود را

طلاق گوید و مالك نمی تواند زن او را طلاق گوید و نمی تواند اجبار کند غلام خود را که او را طلاق بگوید. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - هرگاه مالك تزویج کرد غلام خود را، یا اذن داد که او زن بگیرد، مهر زن را مالك باید بدهد مگر آن که غلام در صورت اذن، مهر زیادی قرار داده باشد پس به طور متعارف باید بدهد نه زیاده. و هرگاه مالك تزویج کند کنیز خود را یا اذن دهد که او شوهر کند، مهر آن کنیز مال مالك است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه کسی به کنیز شخصی بی اذن او دخول کند، یا آن که مأذون در تمتع از کنیز بوده نه مأذون در دخول، و شهوت بر او غلبه کرد و دخول کرده، پس اگر کنیز باکره بوده باید ده يك قیمت کنیز را به مالك او بدهد و اگر ثیبه بوده نصف عشر قیمت آن کنیز را باید بدهد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند و بعضی به اجتهاد در مقابل نص سخن ها گفته اند.

مسئله - حلیتی که مالك حلال می کند از برای تمتع از کنیز او به حسب حلّیت او است. پس اگر بوسیدنی را حلال کرده تعدی از آن نباید کرد و اگر لمسی را حلال کرده تعدی از آن نباید کرد و لکن اگر دخول به او را حلال کرده، بوسیدن و لمس کردن بر او حلال است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه مالك کنیز خود را تزویج کند و بعد از تزویج او، او را آزاد کند، آن کنیز مختار است که با شوهر خود بماند یا آن که از پی کار خود برود و بعد از عده خود به هرکس بخواهد شوهر کند و هم چنین است کنیزی که بعضی او آزاد است و شوهر داده اند او را و بعد از شوهر کردن تمام او را آزاد کنند، مختار است که با شوهر خود بماند یا از پی کار خود برود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - هرگاه مالك، کنیز مدخوله خود را که طفلی از او از مالك به وجود آمده و فوت شده تزویج کند به غلام مملوك خود و بعد مالك فوت شود، آن کنیز مختار نیست که با آن غلام نباشد چرا که کنیز مملوكه ورثه است. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - هرگاه مالك تزویج کند زن آزادی را از برای غلام خود و بعد غلام خود را آزاد کند، مخیر نیست آن زن آزاد که با شوهر خود نماند چرا که در حال مملوكیت به او راضی بود، پس چگونه می تواند با او نماند در حال آزادی. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - هرگاه کنیزی شوهری داشته باشد، خواه کل آن کنیز مملوك باشد یا بعضی آن مملوك باشد، و خواه شوهر او آزاد باشد یا مملوك باشد، و خواه کل آن غلام مملوك باشد یا بعضی آن مملوك باشد، پس کل کنیز آزاد شود پس بعد از آزادی مختاره است که با شوهر خود بماند یا از او کناره کند و بعد از عده به هرکس بخواهد شوهر کند. و هرگاه بعد از آزادی تمکین شوهر را کرد، نمی تواند از او کناره کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه زن آزادی شوهر کرد به غلامی به گمان آن که آزاد است پس بعد از آن فهمید که مملوك است، آن زن مختاره است که با او بماند یا از او کناره کند. و هرگاه دخول کرده به او، مهر را مستحق است و هرگاه دخول نکرده، مهری ندارد. و

اگر بعد از دانستن تمکین او را کرد که زن او باشد، پس بعد از آن نمی تواند از او کناره کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

کتاب الاستیلا و لحوق الاولاد و در آن چند فصل است:

فصل اول در طلب کردن فرزند و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسأله است:

مسأله - خلقت آسمان و زمین و دنیا و آخرت و بهشت و حورالعین از برای مؤمنین است که باید به توالد و تناسل به وجود آیند.

چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - اولاد مسلمین در نزد خدا به شفاعت کننده ای که شفاعت او قبول شده موسومند و به آن علامت شناخته می شوند.

چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - ولد صالح ریحانه ای است از ریاحین بهشت و گل خوشبویی است از جانب خداوند عالم جلّ شأنه که از برای بندگان خود قرار داده. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - میراث الهی که از برای مؤمن قرار شده ولد صالحی است که استغفار می کند از برای آباء و امهات مؤمنین خود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - خداوند عالم جلّ شأنه ترحم می کند به مؤمن به جهت شدت محبت او به فرزندان. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مرض فرزند کفاره گناه والدین او است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - غنی و فقیر همه باید طلب فرزند کنند چرا که رزق ایشان بر خدا است و کسی که از ترس فقر زن نگیرد و طلب فرزند نکند، سوء ظن به خدا دارد و خدا را نشناخته. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که مؤمن دختران خود را دوست دارد و اکرام و اظهار تلاف به ایشان بیشتر کند نسبت به پسران خود، چرا که آنها ضعیفند و رعایت ضعف را خدا دوست می دارد و حرام است تمتی مرگ آنها. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - پسر نعمتی است از جانب خدا و در مقابل نعمت شکر باید کرد و از نعمت سؤال می کنند و دختر حسنه و ثوابی است از جانب خدا که سؤالی ندارد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که سه دختر داشته باشد واجب می شود بر او بهشت، بلکه کسی که دو دختر داشته باشد، بلکه کسی که يك دختر داشته باشد واجب می شود از برای او بهشت. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است دعا کردن از برای طلب فرزند و کسی که هفتاد مرتبه این دعا را بخواند رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرْثُنِي فِي حَيَاتِي وَ يَسْتَغْفِرْ لِي بَعْدَ مَوْتِي وَ اجْعَلْهُ خَلْقًا سَوِيًّا وَ لَا تَجْعَلْ لِلشَّيْطَانِ فِيهِ نَصِيبًا اَللّهُمَّ اِنِّي اَسْتَغْفِرُكَ وَ اَتُوبُ اِلَيْكَ اِنَّكَ اَنْتَ الْعَفُوْرُ الرَّحِيْمُ.

پس هرکس این دعا را بسیار بخواند (۱) روزی کند خدا به او هر قدر از مال و اولاد که می خواهد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - فرزندی که زائد الخلقه یا ناقص الخلقه نباشد سَوی است و شکر باید کرد خدا را که مستوی الخلقه است، خواه پسر باشد یا دختر، چرا که زائد الخلقه و ناقص الخلقه سَوی نیست و بر صراط مستقیم نخواهد بود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه زن حامله در اوقات حمل به بخورد ولد او جمیل و خوشبو و خوش رنگ خواهد شد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه زن حامله در ایام حمل گاه گاهی گُنْدُر بخورد طفل او متین و عاقل خواهد شد و اگر پسر است شجاع و خوش فهم و زیرک خواهد شد و اگر دختر است عظیم العجز و خوش خلق و خوش خلق خواهد شد که شوهر او از او حظ کند و او از شوهر محظوظ شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه زن تازه زایا اگر اول چیزی که بخورد رطب باشد و اگر فصل رطب نیست هفت دانه خرما بخورد، طفلی را که شیر می دهد صاحب حلم خواهد شد و عجول نخواهد بود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - سزاوار است غسل دادن طفل بعد از تولد. چنان که در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء واجب دانسته اند. مسئله - مستحب است که طفل را در قنداقه سفید ببندند و مکروه است که در قنداقه زرد ببندند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه در وقتی که طفل متولد شد در گوش راست او اذان بگویند و در گوش چپ او اقامه بگویند، ایمن خواهد بود از شرّ شیطان رجیم. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه به قدر یک عدسی جاوشیر را در آب حل کنند و دو قطره در سوراخ بینی راست و یک قطره در سوراخ چپ طفل بچکانند پیش از آن که ناف او را ببرند و بعد اذان و اقامه در گوش های او بگویند به طوری که گذشت، ایمن خواهد بود از ام الصبیان که ناخوشی معروف اطفال است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مستحب است که کام طفل را بردارند به تربت حضرت سید الشهداء علیه السلام چرا که طفل ایمن می شود از هر آسیبی، و هم چنین به آب فرات و آب آسمان و خرما و عسل هر یک که موجود باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مستحب است که از روز تولد طفل تا سه روز مهمانی کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

فصل دوم در امر شیر دادن طفل است و در آن چند مسئله است:

۱- بسیار بخواند یعنی مداومت کند هر روز، روزی هفتاد مرتبه بخواند. (منه دام ظلّه)

مسئله - زن چون حامله شود به منزله کسی است که دایم در نماز باشد و همیشه روزه باشد و چون وضع حمل او شود از برای او اجری است که کسی نمی تواند بداند که آن اجر چقدر است از بس عظیم و بزرگ است، و چون طفل خود را شیر دهد به هر مکیدنی ثواب آزاد کردن بنده ای است از اولاد اسماعیل علی نبینا و آله و علیه السلام و چون فارغ شد از شیر دادن، ملکی کریم دست می زند به پهلوی او و می گوید عمل از سر گیر که گناهان تو آمرزیده است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - بهترین شیرها از برای طفل، شیر مادر او است و مبارك ترین شیرها است از برای او. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - زن آزاد را نمی توان اجبار کرد که طفل خود را شیر دهد، پس اگر خود به میل خود شیر داد، داد و اگر راضی نشود مختاره است و لکن اگر مادر طفل کنیز مملوك باشد جایز است که او را اجبار کنند به شیر دادن طفل خود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - اجرت شیر دادن طفل بر پدر او است پس اگر پدر یافت زنی را که ارزان تر از مادر طفل، طفل او را شیر می دهد می تواند که طفل را از مادرش بگیرد و به آن دایه دهد اگرچه بهتر این است که طفل را به مادر او دهد که شیر دهد اگرچه اجرت بیش از دایه بگیرد چرا که شیر او گواراتر است از برای طفل خود و ترحم مادر بیشتر است از دایه. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه پدر طفل فوت شده باشد اجرت شیر خوردن او را از مال خود او باید داد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - رضاع تمام دو سال تمام است اما آن قدری که لازم است بیست و يك ماه است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - از هر دو پستان باید شیر دهند طفل را و مکروه است که از يك پستان شیر دهند، چرا که یکی به منزله آب است از برای طفل و یکی به منزله غذا. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مستحب است که دایه خوب روی و خوش خلق بی عیب را از برای شیر دادن طفل اختیار کنند نه زشت و بدخلق، و نه سفیه بی عقل، و نه کسی که چشم های او معیوب است چرا که شیر زن تأثیر می کند در طفل. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مکروه است که دایه ای که شیر او از زنا بهم رسیده و شیر دختر او که از زنا به وجود آمده اختیار کنند از برای شیر دادن طفل. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مکروه است که دایه یهودیه یا نصرانیه یا مجوسیه اختیار کنند از برای شیر دادن طفل و کراهت در مجوسیه شدیدتر است مگر ناچار باشند. و هرگاه اختیار کردند باید منع کنند آنها را از شرب خمر و خوردن گوشت خنزیر، و نباید طفل را به آنها داد که ببرد به خانه خودشان. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - دایه یهودیه و نصرانیه بهتر است از دایه ناصیه . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - جایز نیست که زن بی اذن و رضای شوهرش دایه شود و شیر دهد طفل غیر را . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - دایه ای که مأموئه است پس هر گاه طفل را برد و بعد از چند سال او را آورد و پدر و مادر طفل ، طفل خود را نشانند نباید قبول نکنند او را و لکن اگر طفل را برد و نیاورد او را و ادعا کرد که طفل فوت شده و گمانی برود که شاید طفل را به دایه دیگر داده و آن دایه طفل را از برای خود برده ، پس در این صورت دایه اولی مأموئه نیست و باید دایه طفل را بدهد ، یا طفل را بیاورد ، یا اقامه شهود کند که طفل بدون تفریط او فوت شده . چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافی در آن نیست .

فصل سوم در امور روز هفتم و آنچه متعلق به آن است و در آن چند مسأله است :

مسأله - مستحب است که در روز هفتم از تولد ، طفل را اسم بگذارند اگر در وقت حمل اسم نگذارده باشند . و هم چنین مستحب است در آن روز تراشیدن سر طفل و بعد از آن عقیقه کردن و به همسایه ها اطعام کردن از آن عقیقه ، و ربع گوسفند را به قابله دادن ، و ختنه کردن طفل ، و تصدق کردن به وزن موی سر او از طلا یا نقره غیر مسکوک ، و زعفران و خلوق بر سر طفل مالیدن . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - مستحب است که طفل را به یکی از اسم های ائمه علیهم السلام اسم گذارند ، یا به یکی از اسم های پیغمبران علیهم السلام . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - کسی که در وقت حمل اسم طفل را محمد یا علی صلوات الله علیهما و آلهما گذارد ، آن طفل پسر خواهد بود . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - اطفالی را که محمد اسم می گذارند باید ایشان را احترام کرد ، و به ایشان دشنام نداد ، و در مجالس جای برایشان وسعت داد ، و ایشان را در مشورت ها داخل کرد ، و به ایشان بد نکرد . و دختری را که فاطمه اسم می گذارند باید او را احترام کرد ، و نباید او را فحش داد و لعن کرد و زد . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - مستحب است که تغییر دهند اسم شخص را اگر اسم او اسم قبیحی باشد و اسم خوبی به او گذارند و بهترین اسم ها اسمی است که دلالت بر عبودیت کند مثل عبدالله و عبدالرحیم ، و بدترین اسم ها ضرار و مره و حرب و ظالم و حکم و حکیم و خالد و مالک و حارث است . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - مستحب است که کنیه خوبی از برای طفل قرار دهند مثل ابوالقاسم و ابوالحسن و لکن اگر اسم طفل محمد باشد نباید کنیه او را ابوالقاسم قرار دهند چرا که مخصوص پیغمبر صلی الله علیه و آله است و حضرت قائم عجل الله فرجه . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - بدترین کنیه ها ابوالحکم و ابومالک و ابوالحارث و ابو مره است و نهی کرده اند که ابو عیسی را کنیه قرار دهند چرا که نصاری خدا را پدر عیسی قرار داده اند . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - جایز نیست که مؤمن را به لقبی بد و کنیه‌ای بد ملقب کنند که اگر آن لقب را بشنود کراهت داشته باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

فصل چهارم در عقیقه و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسأله است:

مسأله - مستحب بسیار مؤکد است عقیقه از برای طفل مولود، حتی آن که بسیاری از فقهاء واجب دانسته‌اند آن را. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در رجحان آن نیست.

مسأله - سزاوار است از برای پدر و مادر مولود که در روز هفتم مولود عقیقه کنند از برای مولود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی نیست مگر در وجوب و استحباب آن.

مسأله - هرگاه پدر می‌تواند در روز هفتم عقیقه می‌کند، و هرگاه فقیر است پس هر وقت که توانست عقیقه می‌کند، و اگر میسر نشد از برای او تا آخر عمر، چیزی بر او نیست. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه شخص نداند که آیا از برای او عقیقه کرده‌اند یا نه، یا بداند که عقیقه از برای او نکرده‌اند، خود او از برای خود عقیقه کند اگرچه در حال پیری باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - گوسفند و گاو و شتر از هر نوع را می‌توان عقیقه کرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه عقیقه از صنف میشینه است کم‌تر از شش ماهه نباید باشد و اگر از بزینه است يك سال تمام داشته باشد و پا به دوسال باشد و اگر از شتر است پا به شش سال باشد و جزور هم اذن داده‌اند که کره شتر باشد و اگر از نوع گاو است در هر سنی باشد کافی است. چنان که از احادیث معلوم می‌شود و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - مستحب است که از برای مولود واحد عقیقه‌های متعدد بکشند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - عقیقه از برای پسر و دختر هر دو است و مستحب است که از برای پسر نر و از برای دختر ماده بکشند، و مستحب است که از برای پسر دو عقیقه بکشند و از برای دختر يك عقیقه. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که حیوان عقیقه فربه باشد و لاغر نباشد، و صحیح باشد و معیوب نباشد اگرچه جایز باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - روز عقیقه روز هفتم است و اگر در روز هفتم نشد در هر وقتی بعد از آن می‌تواند عقیقه کرد. چنان که از احادیث معلوم می‌شود و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه مولود در روز هفتم پیش از ظهر فوت شد عقیقه از برای او نیست و اگر بعد از ظهر فوت شود عقیقه از برای او هست. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کفایت نمی‌کند که قیمت عقیقه را تصدّق کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که قیمت عقیقه را کسی تبرّع کند که عقیقه را بخرد و بکشند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که در وقت کشتن عقیقه این دعا را بخواند: يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ اللَّهُمَّ مِنْكَ وَلَكَ بِسْمِ اللَّهِ وَاللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَتَقَبَّلْ مِنْ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ، واسم مولود را ذکر کند و ذبح کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که استخوان عقیقه را نشکنند و بندهای آن را بدون شکستن از هم جدا کنند، اگر چه جایز است شکستن استخوان آن بعد از ذبح. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که ثلث عقیقه را یا ربع آن را، یا یک پای آن را با ران آن به قابله بدهند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکروه است که پدر و مادر مولود چیزی از عقیقه را بخورند و شدت کراهت در خوردن مادر مولود بیشتر است و اگر چیزی از آن را خورد، طفل را شیر ندهد تا آن غذا بگذرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - مکروه است از برای عیال پدر و مادر که چیزی از عقیقه را بخورند، حتی آن که اگر قابله از جمله عیال ایشان باشد مکروه است که چیزی از آن را بخورد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه قابله یهودیه باشد که ذبیحه مسلم را نخورد قیمت سهم او را به او باید داد و هرگاه قابله نباشد، سهم قابله را به مادر طفل می دهند که او به هرکس خواست بدهد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که عقیقه را بپزند و ده نفر یا بیشتر از همسایه ها را مهمان کنند، یا آب گوشت را با گوشت در ظرف ها کنند و از برای همسایه ها بفرستند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که شخص غنی شتر عقیقه کند از برای مولود خود و شخص متوسط گاو عقیقه کند و کسی که نمی تواند شتر و گاو عقیقه کند، گوسفند عقیقه کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه پدر، قربانی از برای طفل خود کرد یا خود او یک وقتی قربانی از برای خود کرد، کفایت می کند آن قربانی از عقیقه او اگر از برای او عقیقه نکرده باشند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - جایز نیست که خون عقیقه را به سر مولود بمالند و این عمل از اهل جاهلیت بوده و شرك است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

فصل پنجم در ختنه و خفض و سوراخ کردن گوش مولود است در آن چند مسأله است:

مسأله - ختنه کردن از برای پسر واجبی است از واجبات. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است از برای والدین که در روز هفتم مولود او را ختنه کنند اگر چه جایز است به تأخیر انداختن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه مردی مسلمان شود واجب است بر او که ختنه کند اگرچه بعد از هشتاد سال باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - چون پسر به حد بلوغ رسید بر خود او واجب است که ختنه کند، اگر او را ختنه نکرده باشند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - پسری که ختنه شده به دنیا آید مستحب است که تیغ را به موضع ختنه بگردانند بی آن که مجروح کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مردی که ختنه نشده باشد نمی تواند حج کند و نمی تواند امام نماز جماعت باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - کسی را که ختنه کرده باشند و دوباره غلقه و پوست او بروید، واجب است که دوباره او را ختنه کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مستحب است که در وقت ختنه کردن این دعا را بخوانند: اَللّٰهُمَّ هَذِهِ سُنَّتُكَ وَ سُنَّةُ نَبِيِّكَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ اتَّبَاعُ مِنَّا لَكَ وَ لِدِينِكَ بِمَشِيَّتِكَ وَ اِرَادَتِكَ لِأَمْرِ آرَدْتَهُ وَ قَضَاءِ حَتْمَتِهِ وَ أَمْرِ أَنْفَذْتَهُ فَأَذَقْتَهُ حَرَّ الْحَدِيدِ فِي خِتَانِهِ وَ حِجَامَتِهِ لِأَمْرِ أَنْتَ أَعْرَفُ بِهِ مِنِّي اَللّٰهُمَّ فَطَهِّرْهُ مِنَ الذُّنُوبِ وَ زِدْ فِي عُمُرِهِ وَ ادْفَعْ الْآفَاتِ عَنْ بَدَنِهِ وَ الْاَوْجَاعَ عَنْ جَسَمِهِ وَ زِدْهُ مِنَ الْغِنَى وَ ادْفَعْ عَنْهُ الْفَقْرَ فَإِنَّكَ تَعْلَمُ وَ لَا نَعْلَمُ.

مسئله - هرگاه مسلمانی یافت نشود که طفل را ختنه کند جایز است که یهودی او را ختنه کند. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافی در آن نیست.

مسئله - مستحب است که دختر را بعد از هفت سال خفض کنند و اندکی از آن را زخم کنند و آن را مستأصل نکنند و از بیخ نبرند و این مکرمتی است از برای زنان که صورت آن ها را با طراوت می کند و شوهر بیشتر از آن ها محظوظ می شود و واجب نیست. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مستحب است که سوراخ کنند گوش های مولود را در روز هفتم و سوراخ کردن شحمه گوش راست که آویزان است و سوراخ کردن بالای گوش چپ مستحب است که گوشواره را به گوش راست و شنف را به گوش چپ می کرده اند.

فصل ششم در حضانت و تربیت اولاد است و در آن چند مسئله است:

مسئله - پرستاری طفل بر پدر و مادر است، پس اگر مادر بخواهد حق پرستاری و شیر دادن طفل را از پدر بگیرد بیش از آن قدری که دایه اجرت می گیرد و پدر راضی نشود، می تواند که طفل را از مادر بگیرد و به دایه دهد و اگر مادر اجرت را به قدر دایه و کم تر می گیرد، او اولی است به طفل خود و پدر نمی تواند طفل را از او بگیرد و به دایه دهد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه پدر طفل فوت شود، مادر طفل اولی است به او و کسی نمی تواند طفل او را از او بگیرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - بعد از شیر گرفتن طفل، اگر طفل پسر است پدر اولی است به او و اگر دختر است مادر اولی است به او تا هفت سال، و پدر نمی تواند که مادر را منع کند از پرستاری دختر مگر آن که او را طلاق گوید و او شوهر کند، پس پدر اولی است و می تواند دختر خود را از مطلقه بگیرد مگر آن که مطلقه شوهر نکند پس تا هفت سال اولی است به پرستاری دختر خود. چنان که از احادیث معلوم می شود و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - هرگاه طفلی از زن آزادی و غلام مملوکی به وجود آید، مادر او اولی است به فرزند خود به جهت حرمت آزادی و مملوک نمی تواند طفل خود را از او بگیرد اگر چه او را طلاق دهد و او شوهر کند مگر آن که آن غلام آزاد شود، پس چون آزاد شد او اولی است به فرزند خود به جهت حق پدری. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - مستحب است بوسیدن طفل و بازی کردن با او مثل بازی اطفال و او را مسرور کردن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - پرستاری باید کرد طفل را تا هفت سال که او بازی کند، و هفت سال دیگر او را ادب باید کرد، و هفت سال بعد مانند وزیری است از برای پدر که امری به او محول کند و از او در امور خود مشورت کند. پس بعد از آن اگر خلق و خوی او پسند او است که با او هست و اگر پسند او نیست او را از خود دور می کند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - چون پسر سه ساله شد می گویند بگو لا اله الا الله هفت مرتبه پس و امی گذارند او را به این حال تا آن که برسد به سه سال و هفت ماه و بیست روز پس می گویند به او که بگو محمد رسول الله صلی الله علیه و آله هفت مرتبه پس و امی گذارند او را به این حال تا به چهار سال رسد پس می گویند به او که بگو صلی الله علی محمد و آل محمد هفت مرتبه پس و امی گذارند او را بر این حال تا تمام شود از برای او پنج سال پس می گویند به او که دست راست تو کدام است و دست چپ تو کدام است. پس چون دست راست و چپ خود را تمیز داد روی او را به قبله می کنند و می گویند به او که سجده کن پس و امی گذارند او را بر این حال تا تمام شود از برای او شش سال پس می گویند به او که نماز کن و رکوع و سجود تعلیم او می کنند و او را بر این حال و امی گذارند تا آن که تمام شود از برای او هفت سال پس به او می گویند بشوی صورت و دست های خود را، پس چون شست به او می گویند نماز کن تا برسد به نه سال پس تعلیم می کنند به او وضوء را به ترتیبی که باید باشد و تعلیم می کنند به او نماز را و هرگاه ترك کند آن ها را او را می زنند. پس چون یاد گرفت وضوء گرفتن و نماز کردن را، پدر و مادر او را خدا می آمرزد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مستحب است که اکرام کنند طفل را به تعلیم قرآن و تعلیم احادیث اهل بیت علیهم السلام پیش از آن که بشنود اقوال اهل باطل را چرا که لوح خاطر طفل چون ساده است حق بر آن نقش می بندد به طوری که اگر بعد اقوال اهل باطل را شنید بطلان آن ها را می فهمد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - از برای تأدیب صبی، پنج چوب تا شش چوب زدن جایز است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - چون پسر محتمل شد بالغ است و چون سیزده سال تمام از عمر او گذشت تا چهارده سال احتمال می رود که محتمل شود و

هر گاه محتلم نشد چون داخل سال چهاردهم شد بالغ است و هر گاه تاریخ تولد او معلوم نباشد، چون موی عانه و ظاهر او یا موی صورت و ریش او بیرون آمد بالغ است. و چون دختر حیض شد یا نه سال تمام از عمر او گذشت بالغه است اگر چه حیض نشده باشد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - چون پسر و دختر به سن ده سالگی رسیدند باید پهلوی هم نخوانند در يك رختخواب، خواه پسری و دختری باشند و خواه پسری و پسری و خواه دختری و دختری، مگر آن که حجابی در میان خود قرار دهند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - چون پسر هفت ساله شد نباید ببوسد زن نامحرم او را و چون دختر شش ساله شد نباید ببوسد او را مرد نامحرم. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - جایز است که بعضی از اولاد را تفضیل دهند بر بعضی و لکن اگر در حضور بعضی بعضی را بوسیدند سزاوار است که آن دیگری را هم ببوسند و او را محزون نکنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - جایز نیست از برای پدر که از مال فرزند خود چیزی بردارد مگر محتاج به آن چیز باشد و جایز است از برای او که کنیز فرزند صغیر خود را قیمت کند از برای خود و شاهد بگیرد و با او نکاح کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - جایز نیست از برای مادر که چیزی از مال فرزند خود را از برای خود بردارد مگر به اذن پدر. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - جایز نیست از برای فرزند که چیزی از مال پدر و مادر از برای خود بردارد مگر به اذن ایشان یا در حال اضطرار، پس بخورد به طور معروف. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - گریه اطفال تا هفت سال لا اله الا الله است پس چون از هفت سال گذشت گریه آن ها استغفار است از برای پدر و مادر تا به حد بلوغ رسد. پس چون بالغ شد حسنات او از برای والدین او است و سیئات او بر خود او است و مرض اولاد کفاره گناه والدین ایشان است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - طفل را به جهت گریه کردن نباید زد چرا که گریه آن ها تا چهار ماه شهادت ان لا اله الا الله است و تا چهار ماه بعد صلوات بر محمد و آل او است صلی الله علیه و آله و تا چهار ماه بعد دعا است از برای والدین. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که به جهت مرضی دوايي به طفل خود دهد و طفل بمیرد، چیزی بر او نیست. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هر گاه دو طفل در يك شکم به وجود آیند، بزرگ تر آن ها آن یکی است که بعد وضع حمل او می شود چرا که او اول موجود شده و بعد از او دیگری موجود شده و جلو او را گرفته از این جهت پیش تر بیرون آمده. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

فصل هفتم در لحوق اولاد و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسأله است :

مسأله - جایز نیست که کسی نفی کند ولدی را که از زن او به وجود آمده و بگوید که از من نیست و من پدر او نیستم، اگرچه آن زن کنیز باشد یا ذمیه باشد و اگرچه آن ولد شباهت به او و اقارب او نداشته باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - جایز نیست نفی کردن ولد اگر شخص انزال کرده باشد منی خود را بر روی فرج زن خود، اگرچه دخول به او نکرده باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - جایز نیست نفی کردن ولد اگرچه شخص عزل کرده باشد و منی خود را در بیرون فرج زن ریخته باشد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - جایز نیست نفی کردن ولد اگرچه شخص دخول در فرج زن نکرده باشد و لکن دخول در دبر او کرده باشد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - هرگاه شخصی با زن خود جماع کند و آن زن فوراً با جاریه مساحقه کند و منی از فرج زن داخل فرج جاریه شود و حامله گردد، ولد ملحق به صاحب نطفه است. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - ولد الزنا در نسب ملحق به پدر و مادر خود است اگرچه میراثی از ایشان نمی برد و ایشان میراثی از او نمی برند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - ولد شبهه ملحق به والدین خود است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه کسی با زن خود جماع کند و در همان طهری که شوهر جماع کرده آن زن زنا دهد و بعد حملی از برای او ظاهر شود، پس طفل ملحق به شوهر است و دخلی به زانی ندارد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه کسی با کنیز خود وطی کند و او را بفروشد و مشتری هم به او وطی کند و استبرایی نکرده باشند و حملی از برای کنیز به وجود آید، فرزند ملحق به مشتری است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هرگاه کنیزی مشترك باشد در میان چند نفر و همگی در طهر واحد وطی به او کرده باشند و حملی به وجود آید، باید قرعه انداخت در میان شريك ها پس هرکس قرعه به اسم او بیرون آمد فرزند ملحق به او است، و باید قیمت کنند او را و سهم هر يك از شريك ها را آن که قرعه به اسم او بیرون آمده باید بدهد و هم چنین باید قیمت کنند کنیز را و آن که ولد ملحق به او شده سهم سایر شريك ها را باید بدهد چرا که کنیز امّ ولد او است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه کسی اقرار کرد که طفلی از او است، بعد از اقرار نمی تواند که نفی کند او را که از او نیست. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - ولد ملاعنه به طوری که کیفیت ملاعنه بعد از این خواهد آمد ان شاء الله ملحق به ملاعن نیست و ملحق به مادر او است و او ولد الزنا نیست و هرگاه شوهر بعد از ملاعنه اقرار کرد که ولد از او است، ملحق به او می شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - طفلی که از زن متهمه به وجود آید ملحق به شوهر او است و شوهر نمی تواند که طفل را از خود نفی کند به محض اتهام زن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که زن خود را طلاق داده و زن خود را مطلع نکرده که او را طلاق گفته و مدتی با هم بوده اند و طفلی در شکم زن موجود شده، نمی تواند که طفل را از خود نفی کند که از او نیست و اگر نفی کرد قول او مسموع نیست و او را حد می زنند و طفل ملحق به او است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - کم تر مدت حمل شش ماه است و اطول مدت حمل نه ماه است مگر آن که زنی در مدت حمل خود حیض شود، پس به قدر ایام حیض او ممکن است که بر نه ماه افزوده شود. پس هرگاه زنی پیش از شش ماه از وقت جماع شوهر تولید کرد و طفل او تام الخلقه و رسیده است، شوهر می تواند که آن طفل را از خود نفی کند و آن فرزند فرزند او نیست و ارثی از او نمی برد چنان که او هم ارثی از او نمی برد. و هم چنین هرگاه کسی جماع کرد با زن خود و بعد غایب شد، یا جماع نکرد و بعد از گذشتن منتهای مدت حمل از وقت جماع او زن او وضع حمل کرد، طفل، طفل او نیست و ارثی از او نمی برد و او ارثی از او نمی برد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - کسی که جماع با زن خود نکرده و بر روی فرج او انزال منی نکرده و طفلی در شکم زن موجود شده، آن طفل، طفل شوهر نیست. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه کسی با کنیز شخصی زنا کند و طفلی به وجود آید، طفل مملوك مالك كنيز است اگر چه زانی آزاد باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه غلام مملوك کسی بی اذن مالك خود زنی بگیرد و از آن زن اولادی به وجود آید، آن اولاد مملوك مالكند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هرگاه مملوك کسی مملوك که کسی دیگر را تزویج کند و اولادی به وجود آیند، آن اولاد بالمناصفه مملوك و مشترکند در میان دو مالك. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه مملوك کسی زنا کند با مملوكه کسی دیگر و ولدی به وجود آید، آن مولود مملوك و مشترك است بالمناصفه در میان دو مالك. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه کنیزی بی اذن مالك خود شوهر کند به آزادی و ولدی به وجود آید، آن مولود مملوك مالك كنيز است. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هرگاه کنیز کسی به آزادی شوهر کند بی اذن مالك خود به ادعای این که آزاد است و ولدی به وجود آید، آن مولود مملوك مالك كنيز است و پدر او باید او را از مالك كنيز بخرد و مالك باید تمکین فروختن را بکند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هرگاه کنیز کسی را کسی دیگر غصب کند و از کنیز اولادی به وجود آید، آن اولاد مملوك مالك كنيزند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هرگاه کنیزی را که دزدیده‌اند از مسلم کسی بخرد ندانسته و به او وطنی کند و ولدی به وجود آید، آن مولود مملوک مالک کنیز است. پس مشتری باید ولد خود را از مالک کنیز بخرد و کنیز را به مالک او رد کند و هر قدر از خدمات کنیز منتفع شده چیزی به مالک کنیز بدهد و رجوع کند به آن کسی که کنیز را به او فروخته و قیمت کنیز و قیمت مولود و آنچه به مالک داده از بایع کنیز بگیرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هرگاه تزویجی اتفاق افتد در میان آزادی و مملوکی به اذن و امضای مالک خواه شوهر مملوک باشد یا زن مملو که باشد و اولادی در میان آزاد و مملوک به وجود آیند، پس اگر مالک و آزاد در وقت عقد شرط کرده‌اند که هرگاه ولدی موجود شد آن ولد آزاد باشد، پس آزاد خواهد بود و ملحق به هر یک از پدر و مادر که آزاد باشند خواهد بود. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - هرگاه تزویجی اتفاق افتد در میان آزادی و مملوکی به اذن و امضای مالک و در میان مالک و آزاد شرط شده در وقت عقد که هرگاه ولدی در میان زن و شوهر به وجود آمد آن ولد مملوک باشد، مملوک مالک خواهد بود مگر آن که هر یک از پدر و مادر او که آزاد باشند او را از مالک بخرند و معتق گردد و آزاد شود. چنان که از احادیث معلوم می‌شود و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - هرگاه تزویجی اتفاق افتاد در میان آزادی و مملوکی به اذن و امضای مالک و شرطی در میان مالک و آزاد اتفاق نیافتاد که هرگاه ولدی از زن و شوهر به وجود آمد آزاد باشد یا مملوک باشد، پس در این صورت مشهور در میان فقهاء این است که ولد آزاد است حتی آن که در این مشهور ادعای اجماع هم کرده‌اند و راه استدلال بر این مطلب احادیثی است که وارد شده که هرگاه ولدی در میان آزادی و مملوکی به وجود آمد آن ولد آزاد است به سبب آزادی یکی از پدر و مادر او و این مطلب اگرچه مشهور است به طوری که ادعای اجماع هم در آن شده ولیکن این راه استدلال در مواضعی بسیار تخلف می‌کند به طوری که فتاوی همین اهل شهرت هم در آن مواضع بر خلاف است. چنان که هرگاه ولدی موجود شد در میان آزادی و مملوکی به طور زنا خواه هر دو زانی باشند یا یکی زانی باشد و دیگری مغضوب و مسروق ولد مملوک مالک است اگرچه این معنی محقق است که یکی از والدین ولد آزاد است. و هم‌چنین هرگاه مالک و آزاد شرط کرده باشند که ولد مملوک باشد مملوک است اگرچه احد ابوین او آزاد باشد و هم‌چنین هرگاه مملوکی بی‌اذن مالک تزویج کرده باشد یا به ادعای آزادی تزویج کرده باشد چنان که مواضع و مسائل آن گذشت و خواهد آمد در تمام این مواضع ولد از میان آزاد و مملوکی به وجود آمده و ملحق به آزاد نیست و مملوک است به فتاوی همین اهل شهرت. پس هرگاه احادیثی دیگر در میان نبود مگر همین قبیل احادیث که اذا كان احد الابوين حرّاً فالولد حر این مطلب مشهور تمام بود ولیکن با وجود اخباری دیگر بر خلاف این مطلب احادیثی اذا كان احد الابوين حرّاً فالولد حر محمول است به این که هرگاه شرط حریت شده باشد حرّ است نه آن که مطلقاً حرّ است و هرگاه اگر احد والدین که حر است ولد خود را از مالک بخرد حرّ است نه آن که مطلقاً حر است، و هرگاه حلال‌زاده باشد به اذن و امضای مالک حر است نه آن که مطلقاً حر است و علاوه بر این‌ها مملوک به سببی از اسباب آزادی آزاد می‌شود بالاتفاق ولیکن آزاد به هیچ سببی مملوک نمی‌شود بالاتفاق و ادعای این که در موضع مخصوصی که شرط کرده باشند که ولد در میان حری و عبدی عبد باشد سبب عبودیت

حری موجود شده اجتهادی است در مقابل اتفاق که آن اتفاق از نصوص متحقق شده و آن چه در احادیث این مطلب تصریح شده در همه مواضع تصریح، تصریح شده شرط حریت ولد و نفس شرط حریت ولد دال بر رقیت او است که شرط شده که حر شود و در هیچ حدیثی تصریح بر این نیست که شرط عبودیت حری بشود و هرگاه گمانی برود که ولد متولد در میان حری و عبدی نه حر است و نه عبد، پس به شرط حریت حری می شود و به شرط عبودیت عبد می شود رفع این گمان را می کند که ولد مملوك نماى او است و نماى مملوك مملوك مالك است مثل خود مملوك مگر آن که سببی از برای انتقال ملکیت و زوال آن حاصل شود و علاوه بر این ها اهل شهرت در صورتی که شرطی در حریت و عبودیت ولد نشده باشد فتوی به حریت ولد داده اند و نمی گویند که ولد بدون شرط نه حر است و نه عبد، بلکه می گویند بدون شرط ولد حر است و هرگاه سایر احادیث مخالف این مطلب نبود و طرح آن ها را لازم نداشت بدون دلیل مطلب تمام بود و لکن به طوری که گفته شد و حملی که اشاره شد طرحی لازم نیامد و اهل شهرت انکاری از آن حمل ندارند. باری و در این مختصر که بنای تفصیل نیست بیش از این لایق نیست و عذر همین قدر هم این است که چون این شهرت دلیل محکمی نداشت فی الجمله اشاره به آن شد.

مسأله - ولدی که به وجود آید در میان کنیزی که او را مالك او تحلیل کرده باشد از برای آزادی، آن ولد مملوك مالك است و باید پدر او را از مالك بخرد تا آزاد شود یا در میان مالك و آزاد شرطی شده باشد که او آزاد باشد. چنان که از احادیث معلوم می شود و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - هر ولدی که به وجود آید در میان آزادی و مملوکی خواه آزاد مرد باشد و خواه زن باشد آزاد باید ولد خود را از مالك بخرد تا آزاد شود و مالك نمی تواند که او را نفروشد. چنان که از احادیث معلوم می شود و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - هرگاه ولدی در میان مالك و کنیز او به وجود آید، آن ولد آزاد است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه کسی زنا کرد با کنیز کسی و بعد آن را خرید و آن کنیز پیش از شش ماه گذشتن از وقت خرید او زاید، آن مولود ملحق به مشتری نیست مگر آن که بداند که آن مولود از نطفه او است و از بايع مالك اول استحلال کند و ولد خود را از او بخرد یا او را آزاد کند. چنان که از احادیث معلوم می شود و بعضی فتوی به آن داده اند.

مسأله - هرگاه کسی با زن آزادی زنا کرد و بعد از زنا او را تزویج کرد و او پیش از شش ماه از وقت تزویج زاید ولدی تمام و رسیده، آن ولد ملحق به او نیست. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - اولاد صغیر مسلم حکم اسلام بر ایشان جاری است اگرچه بعد از تولد ایشان پدر ایشان مسلمان شده باشد، پس می کشاند ایشان را به سوی اسلام در حال صغر. پس چون بالغ شدند و اسلام را قبول نکردند مرتدند از اسلام و قتل ایشان واجب است و احکام اهل ذمه بر ایشان جاری نیست. و هرگاه اولاد اهل ذمه و غیر اهل ذمه مسلمان شدند، نمی کشاند پدر و مادر خود را به سوی اسلام و بر حال خود باقی هستند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

فصل هشتم در نيك رفتاری اولاد است نسبت به پدر و مادر و امور متعلقه به آن و در آن چند مسأله است:

مسئله - واجب است اطاعت کردن پدر و مادر در هر امری که خدا نهی نکرده باشد از آن، و اطاعت ایشان از جمله اعظم عبادات الهی است و سبب تقرب به جوار رحمت او است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - عقوق والدین و مخالفت کردن ایشان در امری که خدا از آن نهی نکرده، از جمله معصیت های کبیره است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - ادنای عقوق این است که اگر اولاد خود را بزنند اگر چه بی جا بزنند و ظالم باشند اولاد بگویند «أف» و نباید بگویند «وای بر تو باد» بلکه باید استغفار کنند و بگویند خداوندا بیامرزد والدین ما را. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - بسا فرزندی که در زمان حیات پدر و مادر عاق ایشان نباشد و ایشان از او راضی باشند به جهت رفتار خوب او و چون بمیرند او را عاق کنند به جهت آن که بعد از مردن ایشان خیراتی از برای ایشان نکرده و نمازی و روزه ای و حجی و استغفاری و تصدقی از برای ایشان نکرده، و بسا فرزندی که در زمان حیات والدین خود عاق باشد به جهت بد رفتاری با ایشان و در حال مردن از او راضی شوند به جهت تصدق و استغفار و نماز و روزه و حج و سایر خیراتی که از برای ایشان بجا آورده. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - نظر کردن به پدر و مادر از روی مهربانی عبادت است و سزاوار نیست نظر کردن به ایشان به غیر نظر مهربانی. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - نباید صدای خود را بلندتر کرد از صدای ایشان در حضور ایشان و در راه رفتن نباید جلو افتاد از ایشان و در نشستن نباید پیش از ایشان نشست و در غذا خوردن نباید از سمت ایشان لقمه را برداشت. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مهربانی را نسبت به مادر بیشتر باید بجا آورد چرا که او ضعیف تر است نسبت به پدر. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - به حقارت نباید به ایشان نظر کرد اگر چه حقیر باشند و اگر چه غلام و کنیز مملوک باشند و اگر ممکن باشد باید آن ها را از مالکشان خرید و آزاد کرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مهربانی باید کرد به ایشان اگر چه فاجر و فاسق باشند و اگر چه بر خلاف مذهب حق باشند و هر گاه مستضعف باشند دعا و استغفار و تصدق هم از برای ایشان می توان کرد. و هر گاه مستضعف نباشند و دشمن حق و اهل حق باشند، مهربانی را در ظاهر با ایشان باید کرد اگر چه در دل نباید دوست ایشان باشند لا تجد قوماً يؤمنون بالله و اليوم الآخر یؤادون من حاد الله و رسوله تا آخر آیه شریفه. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - از جمله حقوق پدر این است که او را به اسم او دعوت نکنند، و پیش روی او راه نروند، و تکیه به او نکنند، و دین پدر و مادر را اداء کنند اگر چه ترکه ای نداشته باشند، و نماز و روزه و حج فوت شده ایشان را قضا کنند اگر چه ترکه ای نداشته باشند،

و نماز و روزه و حج مستحبی از برای ایشان بجاآورند خواه ایشان زنده باشند یا مرده باشند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که نظر کند به پدر و مادر خود به نظر مقت و غضب، اگر چه ایشان به او ظلم کرده باشند نماز او مقبول نیست تا آن که ایشان از او راضی شوند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - در حال حیات پدر و مادر نباید گفت به فرزند خود که پدر و مادرم به فدای تو و این سخن در حال حیات ایشان عقوبت ایشان است اما در ممات ایشان جایز است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - در امر به منکر، اطاعت پدر و مادر و اطاعت هیچ کس نباید کرد و در دعوت کردن به ادیان و مذاهب باطله که در دنیا هست، اطاعت پدر و مادر و اطاعت هیچ کس نباید کرد. چنان که در آیات و احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

کتاب الفراق و الطلاق و امور متعلقه به آن و در آن چند مطلب است:

مطلب اول در فراق و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسئله است:

مسئله - هرگاه کسی طفل شیرخواری را از برای خود عقد کند و زن او آن دختر شیرخواره را شیر دهد به حدی که رضاع به عمل آید چنان که در رضاع گذشت زن شیرده و زن شیرخواره او بر او حرام شود و احتیاجی به طلاق نیست. چرا که زن شیرده او مادر رضاعی زن شیرخوار او شده و زن شیرخوار او دختر رضاعی او شده و یحرم من الرضاع مایحرم من النسب. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه زن شیرخواره کسی را کنیز همان کس که ام ولد او است شیر دهد، دختر شیرخواره دختر رضاعی او شده و بر او حرام شده و احتیاجی به طلاق او نیست و کنیز او مادر رضاعی زن او شده و وطی به او حرام شده از برای او. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه زن شیرخواره کسی را بعد از آن که از زن شیرده اولی شیر خورده زن های دیگر او شیر دهند، همان زنی که اول شیر داده و همان شیرخواره بر او حرام شده اند و باقی زن های او بر او حرام نشده اند چرا که آن ها دختر رضاعی او را شیر داده اند نه زن او را، چرا که بعد از شیر خوردن از زن اول، زن او نیست. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - هرگاه زن شیرخواره کسی را مادر آن کس یا جده مادری و پدری آن کس شیر دهد، آن زن شیرخواره بر او حرام می شود و احتیاجی به طلاق نیست. و هم چنین هرگاه خواهر او او را شیر دهد، یا دختر خواهر او او را شیر دهد، یا زن برادر او او را شیر دهد، یا دختر برادر او او را شیر دهد، یا دختر خود او او را شیر دهد، یا زن پسر او او را شیر دهد، یا دختر پسر او او را شیر دهد، یا مادر زن او او را شیر دهد، یا سایر زن های پدر زن او او را شیر دهند، زن شیرخواره او بر او حرام می شود. و هم چنین هر زنی که شیرخواره را شیر دهد که به سبب رضاع نسبت حرمتی حاصل شود که در نسب آن حرمت ثابت است و تمام نسبت های حرمت در این مسئله تعداد نشد زن شیرخواره او بر او حرام می شود. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که پنج زن را در عقد واحدی از برای خود عقد کند، چون از یکی از آنها اعراض کند که زن او نباشد آن چهار زن دیگر مستقر شوند از برای او و از آن زنی که اعراض کرده زن او نیست و احتیاجی به طلاق ندارد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کسی که مرتد شود از اسلام و کافر شود به آن چه خدا نازل کرده بر محمد صلی الله علیه و آله و حال آن که در اسلام تولد کرده و پدر او مسلمان بوده در حال صغری او، پس او مرتد فطری است و توبه او قبول نمی شود و قتل او واجب می شود و زن او بر او حرام می شود و چهار ماه و ده روز عده نگاه می دارد و اگر خواست شوهر می کند و به طلاق محتاج نیست و اموال مرتد را به ورثه او قسمت می کنند اگر چه او را نکشته باشند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که مرتد شود از اسلام بعد از آن که مسلمان شده و در اسلام تولد نکرده، پس او مرتد ملی است. پس زن او بر او حرام می شود و محتاج به طلاق نیست، پس هر گاه توبه کرد و رجوع به اسلام کرد توبه او قبول می شود و هر گاه توبه او قبل از انقضای عده زن او است نکاح اول برقرار خواهد بود و اگر بعد از انقضای عده او است و بخواهند نکاح کنند عقد جدیدی باید بکنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هر گاه زن کافری مسلمان شد بر کافر حرام می شود و سه ماه یا سه قریه عده نگاه می دارد و بعد از عده اگر بخواهد شوهر می کند و محتاج به طلاق نیست و هر گاه شوهر او قبل از انقضای عده او مسلمان شد نکاح ایشان برقرار خواهد شد و عقد جدیدی نباید بکنند و اگر بعد از انقضای عده او مسلمان شد و او شوهر نکرده باشد و بخواهند به عقد جدیدی باید تزویج کنند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - هر گاه غلام مملوکی از مالک خود فرار کند و زنی داشته باشد زن او از او جدا می شود و محتاج به طلاق نیست. پس هر گاه غلام قبل از انقضای عده زن برگشت به سوی مالک، نکاح او برقرار می شود و هر گاه بعد از انقضای عده او برگشت به عقد و تحلیل جدیدی باید نکاح کنند.

مسئله - هر گاه کسی زنی را از برای خود عقد کند و به عیب آن زن مطلع نباشد و بعد معلوم شود که زن برص دارد و پیس است، یا جذام دارد یا دیوانه است یا قرناء و مانعی در فرج او است که نمی شود دخول به او کرد، یا لنگ است، یا شل است، یا ناخوشی مزمنی دیگر دارد، مختار است که او را رها کند و محتاج به طلاق نیست. پس اگر قبل از دخول به او عیب او را فهمید و او را رها کرد صدیقی هم نباید بدهد و اگر بعد از دخول به او عیب او را فهمید صدیق او را باید بدهد به عوض دخول به او. و هر گاه بعد از دانستن عیب او به او دخول کرد نمی تواند او را رها کند بی طلاق، پس اگر او را نخواست باید او را طلاق دهد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - هر گاه کسی تدلیس کرد و زن زانیه را از برای شخصی عقد کرد و بعد از عقد شوهر فهمید که زن زانیه است، مختار است که او را رها کند و محتاج به طلاق نیست یا او را نگاه دارد. پس اگر او را رها کرد قبل از دخول به او صدیقی نباید بدهد و اگر بعد از دخول به او فهمید و او را رها کرد صدیقی که به او داده به عوض دخول به او است و می تواند که رجوع کند به

شخص مدلس که حيله کرده و از او بگيرد صداقي را که به زن داده و هر گاه بعد از دانستن اين که زن زانيه است به او دخول کرد، نمی تواند او را رها کند مگر به طلاق. چنان که در احاديث وارد شده و خلافي که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هر گاه کسی زنی را از برای خود عقد کرد و آن زن قبل از دخول شوهر به او زنا داد، شوهر مختار است که او را رها کند و محتاج به طلاق نیست و صداقي را هم مستحق نیست. چنان که در احاديث وارد شده و خلافي که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - کسی که عقد کرد از برای خود دختر باکره ای را و بعد معلوم شد که باکره نبوده، او را بدون طلاق نمی تواند رها کند و لکن مهر او را کم می تواند بکند به قدر تفاوت مهر باکره با ثيبه. چنان که در احاديث وارد شده و خلافي که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - کسی که دختری را که مادر او آزاد است از برای خود عقد کند و پدر دختر دختری را که از کنيز دارد بر او داخل کند و به او دخول کند و بعد معلوم شود که دختر از کنيز است، مختار است که او را رها کند و محتاج به طلاق نیست. چنان که در احاديث وارد شده و خلافي در آن نیست.

مسأله - زنی که عیبي دارد و پنهان کرده عیب خود را به طوری که ولی او هم ندانسته که او معیوب است، پس او را عقد کرده از برای شخصی به صداقي و بعد معلوم شده از برای شوهر که او معیوب است، مختار است که او را رها کند و محتاج به طلاقي نیست و مهری را که به او داده از او می گیرند اگر دخول به او نکرده باشند و چیزی بر ولی او نیست. چنان که در احاديث وارد شده و خلافي در آن نیست.

مسأله - زنی که لوچ و عوراء باشد بدون طلاق نمی توان او را رها کرد چرا که عیب او مخفی نیست. چنان که در احاديث وارد شده و خلافي که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - عیب هایی که در زن پنهان است به طوری که به غیر از زن ها کسی نمی تواند بر آن ها مطلع شود، شهادت زن ها در آن ها مسموع است و به شهادت زن ها ثابت می شود. چنان که در احاديث وارد شده و خلافي در آن نیست.

مسأله - هر گاه غلام مملوکی تدلیس کند که آزاد است و زنی را از برای خود عقد کند و بعد زن بفهمد که او مملوك است زن مختاره است که خود را از او جدا کند و محتاج به طلاق نیست. پس اگر دخول به او نکرده صداقي مستحق نیست و اگر به او دخول کرده صداق را مستحق است و هر گاه بعد از دانستن، زن تمکین کرد که او به او دخول کند اختیار او ساقط می شود و نمی تواند بدون طلاق از او جدا شود. چنان که در احاديث وارد شده و خلافي در آن نیست.

مسأله - زن، خود را بدون طلاق نمی تواند از شوهر خود جدا کند به جهت حمقي که در شوهر بیابد. چنان که در احاديث وارد شده و خلافي در آن نیست.

مسأله - زن، خود را بدون طلاق نمی تواند جدا کند از شوهر به جهت فقری که شوهر دارد که نمی تواند نفقه و کسوه زن را بدهد و لکن او را باید داشت بر این که او زن خود را طلاق بگوید. چنان که در احاديث وارد شده و خلافي در آن نیست.

مسأله - هر گاه از برای شوهر جنونی حادث شود که اوقات نماز را تمیز ندهد، زن او مختاره است که خود را از او جدا کند و

محتاج به طلاق نیست. و هرگاه اوقات نماز را می فهمد، زن نمی تواند خود را از او جدا کند و باید صبر کند با او که مبتلی شده. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - هرگاه خصی و کسی که خصیه او را بیرون آورده اند و او را به اصطلاح خواجه کرده اند تدلیس کند و زنی را از برای خود عقد کند و بعد زن بفهمد که او خصیه ندارد، آن زن مختاره است که خود را از او جدا کند و محتاج به طلاق نیست. پس هرگاه دخول به او نکرده نصف صداق را مستحق است و هرگاه دخول به او کرده تمام صداق را مستحق است، و هرگاه بعد از دانستن تمکین او را کرد نمی تواند بدون طلاق از او جدا شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه مردی يك مرتبه با زن خود جماع کرد و بعد عنین شد و مردی از او زایل شد، زن نمی تواند که بدون طلاق از او جدا شود و باید صبر کند به بلایی که مبتلا شده. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - هرگاه بعد از تزویج معلوم شد که شوهر مردی ندارد و تدلیس هم نکرده باشد پس بعد از مرافعه حاکم شرع او را مهلت می دهد تا يك سال که برود و خود را معالجه کند. پس اگر معالجه خود را کرد و قادر بر جماع شد که زن او است و هرگاه تا يك سال معالجه خود را نکرد و بعد از يك سال هم قادر بر جماع نیست، زن او مختاره است که خود را از او جدا کند و محتاج به طلاق نیست و نصف صداق را مستحق است. پس هرگاه بعد از يك سال زن راضی شد که زن او باشد با آن که او قادر بر جماع نیست بعد از آن مختاره نیست که خود را بدون طلاق از او جدا کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - هرگاه مردی قادر بر جماع زنی مخصوصه نباشد و قادر بر جماع سایر زن ها باشد، زن مخصوصه او مختاره نیست که خود را بدون طلاق از او جدا کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه مردی که مردی ندارد و عنین است تدلیس کند و زنی را از برای خود تزویج کند و بعد تدلیس او معلوم شود، آن زن مختاره است که خود را از او جدا کند و محتاج به طلاق نیست و مستحق صداق است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - هرگاه زنی ادعا کند که شوهر او عنین است و قادر بر جماع نیست و شوهر او ادعا کند که قادر بر دخول و جماع است، ادعای ایشان معلوم شود به این که زن يك چیز رنگینی مثل زعفران در فرج خود داخل کند پس شوهر را امر کنند که با او جماع کند، پس به او بگویند که ذکر خود را در آب بشوید پس اگر آب زرد و رنگین می شود ادعای شوهر ثابت می شود و هرگاه آب رنگین نشد ادعای زن ثابت می شود و این امر در صورتی محقق می شود که راه های حیل از طرفین منقطع باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه زنی ادعا کند که شوهر او قادر بر جماع نیست و شوهر منکر باشد، شوهر باید قسم یاد کند از برای اثبات انکار خود چرا که زن صاحب ادعا است و بر او است که شاهد از برای اثبات ادعای خود بیاورد و نمی تواند اقامه شهود کند پس قول، قول شوهر است با قسم. و هرگاه شوهر ادعای دخول کند و زن او منکره باشد، امتحان را به زعفران و چیزی رنگین باید کرد چنان که در مسئله سابقه گذشت. و هرگاه زن، دختر باکره باشد به شهادت زن هایی که اطمینانی به آنها باشد باید عمل

کرد پس اگر شهادت دادند که ازاله بکارت او شده صدق شوهر معلوم می‌شود و اگر شهادت دادند که ازاله بکارت او نشده پس شوهر را تا يك سال مهلت می‌دهند که علاج خود را بکند. پس هرگاه تا يك سال علاج خود را نکرد زن او مختاره است که خود را از او جدا کند و محتاج به طلاق نیست و نصف صداق خود را مستحق است. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - هرگاه کسی زنی را از برای خود تزویج کند به ادعای آن که از طایفه مخصوصه‌ای است و زن هم به همان جهت قبول کرده و بعد معلوم شود که شوهر از آن طایفه نبوده، زن او مختاره است که از او کناره کند و محتاج به طلاق نیست مگر آن که بعد از اطلاع، تمکین او را کرده باشد پس بدون طلاق نمی‌تواند از او کناره کند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - هرگاه کسی زنی را از برای خود تزویج کند به ادعای آن که کار او فروختن دواب است و زن او هم به این اطمینان که کسبی دارد قبول کند و بعد معلوم شود که کسب او فروختن گربه بوده، آن زن نمی‌تواند که بدون طلاق از او کناره کند چرا که گربه هم دابه است. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - کسی که تزویج کند از برای خود زنی را و قبل از دخول به او زنا کند، او را حد می‌زنند و تا يك سال در میان او و زن او تفریق می‌کنند به بیرون کردن او از بلد خود به جهت عقوبت او. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - هرگاه کسی تزویج کند غلام مملوك خود را به کنیز مملوك خود یا تحلیل کند او را از برای او و او دخول به او کرده باشد و مالك بخواهد که خود با کنیز خود وطی کند، به غلام خود می‌گوید که کناره کن از کنیز و نزدیکی به او مکن، پس منع می‌کند کنیز خود را از نزدیکی به غلام او تا آن که کنیز او حیض شود و پاك شود از حیض پس خود او وطی به کنیز خود می‌کند. و هرگاه بعد از وطی خود بخواهد که کنیز خود را برگرداند به غلام خود باید صبر کند تا کنیز او حیض شود و پاك شود از حیض و برگرداند او را به غلام خود، و هرگاه غلام او وطی با کنیز او نکرده باشد احتیاج به این نیست که حیض شود و بعد از پاك شدن از حیض خود مالك به او وطی کند بلکه بعد از تفریق می‌تواند با او وطی کند. و هرگاه غلام فرار کرده باشد یا حاضر نباشد و بخواهد وطی کند به کنیز خود می‌گوید که تفریق کردم در میان تو و غلام، پس عده نگاه‌دار. پس بعد از گذشتن چهل و پنج روز، یا بعد از حیض شدن و پاك شدن از حیض وطی به او می‌کند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - کسی که بخرد کنیزی را که شوهری دارد خواه شوهر آزاد باشد یا مملوك باشد می‌تواند که تفریق کند در میان کنیز و شوهرش بدون طلاق و می‌تواند که آن‌ها را باقی گذارد بر حال خود که زن و شوهر باشند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - کسی که بخرد کنیزی را که شوهری دارد و بخواهد خود و طی به او کند، استبری می کند او را به گذشتن چهل و پنج روز یا حیض شدنی و پاك شدنی از حیض و بعد و طی به او می کند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - کسی که خرید کنیز شوهر داری را و تفریق نکرد در میان کنیز و شوهرش و ایشان را باقی گذارد به زن و شوهری، بعد از باقی گذاردن نمی تواند که تفریق کند در میان ایشان بدون طلاق. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - کسی که خرید غلامی را که زنی دارد خواه آن زن آزاد باشد یا مملو که باشد پس مشتری مختار است که تفریق کند در میان ایشان بدون طلاق یا آن که آن ها را باقی گذارد به زن و شوهری. و اگر آن ها را باقی گذارد به زن و شوهری، نمی تواند تفریق کند در میان آن ها بدون طلاق. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - کسی که تزویج کرده باشد کنیز خود را به آزادی یا مملو کی، پس آزاد کند کنیز خود را، پس آن کنیز آزاد مختاره است که کناره کند از شوهر خود بدون طلاق یا با شوهر خود باقی باشد. و هر گاه باقی ماند با شوهر خود بعد از آن نمی تواند که از او کناره کند بدون طلاق. چنان که در احادیث وارد شده و خلافي در آن نیست.

مسأله - هر گاه زن آزادی تزویج کند خود را به غلام مملو کی و بعد غلام آزاد شود، آن زن آزاد نمی تواند که کناره کند از شوهر خود بدون طلاق چرا که در صورتی که در حال مملو کی به او راضی باشد نمی تواند که در حال آزادی به او راضی نشود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافي در آن نیست.

مسأله - هر گاه کسی کنیزی را که به او و طی کرده و از او صاحب اولاد شده تزویج کند به غلام مملو ک خود و بعد آن غلام را آزاد کند، آن کنیز مختاره نیست که از غلام آزاد کناره کند بدون طلاق. چنان که در احادیث وارد شده و خلافي در آن نیست.

مسأله - هر گاه کنیز کسی بی اذن مالك شوهر کند به ادعای آن که آزاد است پس معلوم شود که مملو که بوده، باید برگردد به سوی مالك و محتاج به طلاق نیست. پس هر گاه خود کنیز تدلیس کرده و صدیقی گرفته صدق را از او می گیرند، و هر گاه کسی دیگر تدلیس کرده صدق را از آن مدلس باید گرفت. پس هر گاه شوهر دخول به او کرده و او با کره بوده ده يك قیمت او را باید به مالك او بدهد، و هر گاه ثیبه بوده نصف ده يك قیمت او را باید به مالك او بدهد و هر گاه دخول به او نکرده همان خود او را به مالك او باید برگرداند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - هر گاه زنی شوهر او مملو ک باشد و به ارث مالك شود شوهر خود را، یا به بیع و سایر اسباب انتقال مالك شود شوهر خود را، نکاح در میان ایشان باطل شود و محتاج به طلاق نیست. پس هر گاه شوهر خود را آزاد کرد و بخواهند به عقد جدیدی تزویج کنند می توانند تزویج کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافي در آن نیست.

مسأله - هر گاه کنیزی مشترك باشد در میان چند نفر و او را تزویج کرده باشند از برای کسی، پس شوهر سهم یکی از شريك ها را بخرد یا به سایر اسباب انتقال مالك شود، نکاح در میان ایشان باطل شود تا آن که سهمی جمیع شريك ها را مالك شود پس به ملکیت نکاح او جایز شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافي در آن نیست.

مسأله - هرگاه کسی غلام مملوك خود را به مملوك خود تزویج کرده باشد می تواند تفریق کند در میان ایشان بدون طلاق. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هرگاه کسی مملوك خود را به مملوك غیری یا به آزادی تزویج کرده باشد، بدون طلاق نمی تواند تفریق کند در میان ایشان و طلاق به دست آن کسی است که ساق کنیز را می تواند بگیرد نه به دست مالك. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - هرگاه کسی به غلام مملوك خود اذن داد که زن بگیرد یا امضای عقد او را کرد، نمی تواند تفریق کند در میان ایشان مگر به طلاق و طلاق به دست غلام است نه به دست مالك غلام. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مطلب دوم در طلاق و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسأله است :

مسأله - طلاق گفتن بدون جهتی مکروه است و ابغض اموری است در نزد خدا که آن را حلال کرده، و کراهت آن شدیدتر می شود از برای زن که گریبان شوهر را بگیرد که او را طلاق گوید. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست. مسأله - مردی که بسیار طلاق می گوید جایز است که او را رد کنند و زن به او ندهند و زنی که بسیار طلاق می گیرد مکروه است که او را تزویج کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مردی که عداوت با اهل حق دارد واجب است که بر او تنگ بگیرند تا طلاق دهد زنی را که از اهل حق است و حرام است زن دادن به او. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - واجب است طلاق دادن زنی که با اهل حق عداوت دارد و حرام است گرفتن او و زن یهودیه و نصرانیه و مجوسیه بهتر است از زن ناصیه. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - خدا مستجاب نمی کند نفرین مرد را درباره زن خود و حال آن که طلاق او را به دست او داده، پس هرگاه او را نخواست طلاق دهد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - طلاق گفتن به هر زبانی جایز است و واجب نیست که به لفظ عربی باشد. چنان که در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - نکاح و طلاق هر قومی از برای خود آن قوم در اسلام ممضی است اگر چه به طور اهل حق نباشند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - طلاق اهل حق به طوری است که ائمه علیهم السلام فرموده اند و به طور سایر اقوام جایز نیست. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - طلاق به دست شوهر است پس اگر شرط کنند که اختیار جماع یا طلاق به دست زن باشد، آن شرط باطل است و نکاح صحیح است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - حاکم شرع و ولی مجنونی که جنون او عارضی نبوده که بعد از نکاح عارض او شود، می توانند که زن آن مجنون را طلاق دهند و طلاق خود آن مجنون اعتباری ندارد و باطل است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مالک غلام مملوک هرگاه زنی را از برای مملوک خود تزویج کرده طلاق زن مملوک به دست او است و طلاق خود مملوک در این صورت اعتباری ندارد مگر به اذن مالک. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - هرگاه مملوکی به اذن مالک خود از برای خود زنی گرفت، یا بدون اذن مالک زنی گرفت و بعد از آن مالک امضا کرد امر او را، طلاق زن او به دست خود او است. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - هرگاه مالک کنیز خود را از برای آزادی یا از برای غلام دیگری عقد کرد، طلاق به دست شوهر کنیز است نه به دست مالک کنیز. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - جایز است از برای پدر که زن از برای پسر صغیر خود عقد کند ولیکن نمی تواند که زن او را طلاق دهد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - صغیری که حدود طلاق و مسائل آن را نمی داند نمی تواند زن خود را طلاق دهد و طلاق او باطل است مگر آن که ده ساله باشد و حدود طلاق و مسائل آن را بتواند تمیز دهد و بفهمد و به طوری که باید طلاق داد طلاق دهد، پس طلاق او صحیح است. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - شخص گنگی و لالی که خط ندارد، می تواند که زن خود را طلاق دهد به این طور که چادری را بر سر زن خود اندازد با شروط طلاق و از او اعراض و کناره کند به قصد طلاق. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - کسی که مفقود شده و معلوم نیست که در کجا است و معلوم نیست که زنده است یا مرده است، هرگاه زن او برود در نزد حاکم شرع و امر خود را عرض کند که چه باید کرد. پس حاکم شرع مدت چهار سال مهلت قرار می دهد که در آن مدت صبر کند، پس حاکم شرع می نویسد به اهل آن ولایتی که احتمال می رود که شخص مفقود در آن جاها باشد و جستجو می کند. پس هرگاه در ضمن مدت چهار سال معلوم شد که زنده است، باز آن زن باید صبر کند تا بیاید و اگر معلوم شد که مرده است، بعد از معلوم شدن چهار ماه و ده روز از حین معلوم شدن عده نگاه می دارد و اگر خواست بعد از آن شوهر می کند. و اگر بعد از جستجوی در مدت چهار سال معلوم نشد که در کجا است و زنده است یا مرده، حاکم شرع ولی آن شخص غایب را می طلبد که نفقه و کسوه زن او را از مال او یا از مال خود بدهد. پس اگر نفقه و کسوه او را ولی غایب داد باز باید آن زن صبر کند و اگر غایب مالی ندارد و ولی او هم از مال خود نفقه و کسوه او را نمی دهد پس حاکم شرع حکم می کند که ولی او طلاق زن او را بگوید و اگر ولی ندارد خود حاکم شرع طلاق او را می گوید. پس هرگاه شخص غایب قبل از انقضای عده آمد و خواست زن خود را رجوع به او می کند و اگر نخواست که همان طلاق صحیح است و هرگاه بعد از انقضای عده آمد زن او نیست و به هر کس بخواهد شوهر می کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - جایز است که وکیل کنند کسی را در طلاق دادن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - لفظ طلاق باید صریح باشد در طلاق، مثل لفظ طالق که در عربی صریح است در طلاق. پس اگر به زن بگویند انت طالق با قصد بدون اکراه و بدون مزاح، طلاق واقع می شود و اگر بگویند انت علی حرام، یا انت بائنه، یا انت بریئه، یا انت حلیه، یا انت بته، طلاق واقع نمی شود اگر چه قصد طلاق هم کرده باشند. و هم چنین به انت طلاق و انت مطلقه طلاق واقع نمی شود و لفظی که صریح است و وارد شده همان لفظ طالق است و در بعضی اخبار لفظ اعتدی به قصد طلاق وارد شده و هم چنین زوجتی طالق و زوجة موکلی طالق و باید زن مطلقه معین باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - به نوشتن طلاق واقع نمی شود، به این که بنویسد زوجتی طالق، یا بنویسد زوجة موکلی طالق مگر در مقام ضرورت که شخصی غایب باشد، یا شخصی لال باشد و بتواند بنویسد. پس هر گاه شخص غائب و شخص لال نوشتند که زوجتی فلانة طالق به قصد طلاق، طلاق واقع می شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هر شرطی که بر خلاف کتاب الهی است طلاق به آن واقع نمی شود و اعتباری ندارد و باطل است مثل آن که بگویند که زن طلاقم اگر چنین بکنم یا نکنم، یا زن من طالق است اگر چنین کاری بکنم، یا نکنم. و اگر اراده کند به این لفظ قسم را قسم او هم بی اعتبار است و اگر قسم یاد کند به این طوری که بگوید والله اگر زن من از خانه بیرون رود طالق است، آن طلاق بی اعتبار و باطل است، یا اگر بر سر تو زن گرفتم تو طالق، یا هر چه زن بگیرم بعد از این همه طالقند. پس از این قبیل شرطها همه بر خلاف کتاب خدا است و طلاق به آنها واقع نشود و بی اعتبار و باطل است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - طلاق باید بعد از نکاح دائم باشد، پس اگر کسی گفت که هر زنی که بعد از این می گیرم طالق است، طلاقی واقع نشود و بی اعتبار و باطل است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - تعیین کردن زن مطلقه لازم است اگر چه به علامت باشد، پس هر گاه کسی زن های متعدده داشته باشد و بگوید یکی از زن های من طالق است، هیچ يك مطلقه نشوند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - قصد طلاق دادن در طلاق معتبر است، پس اگر کسی گفت زوجتی طالق و قصد او این است که زن او رها است و به جایی بسته نیست، یا قصد او مزاح است، یا از روی اکراه و اجبار گفته، طلاق واقع نشود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - زن های متعدده را به جاری کردن یک صیغه طلاق می توان طلاق داد، مثل این که بگویند که زوجتای زینب و کلثوم طالق. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - لازم است که طلاق در طهر غیر مواقعه گفته شود در صورتی که حملی نباشد. پس هر گاه کسی با زن خود جماع کرده و هنوز زن او حیض نشده و در همان طهر زن خود را طلاق داد، آن طلاق باطل است و اعتباری ندارد اگر چه قصد طلاق هم کرده باشد و اگر چه از روی نادانی چنین دانسته باشد که می تواند در این حال طلاق بدهد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - لازم است که در حال حیض طلاق نگویند، پس اگر طلاق در حال حیض واقع شد آن طلاق بی اعتبار و باطل است اگر چه قصد طلاق هم کرده باشند مگر در بعضی از صور که خواهد آمد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - زنی که حامله است طلاق دادن او جایز است در هر حال اگر چه در حال حیض باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - زن یا نسه و صغیره ای که حیض نمی شوند و غیر مدخوله را در هر حال می توان طلاق داد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - زنی که احتمال برود که حامله باشد و حامله بودن او و حامله نبودن او معلوم نباشد، سه ماه بعد از جماع به او می توان او را طلاق داد و پیش از گذشتن سه ماه از وقت جماع، طلاق او اعتبار ندارد و باطل است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - شخص غایب که در سفر است بعد از گذشتن سه ماه از وقت جماع خود می تواند که مدخوله خود را طلاق بدهد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند و بعضی بعد از گذشتن يك ماه جایز دانسته اند و گذشتن سه ماه را مستحب دانسته اند به جهت احادیثی دیگر و قول اول اقرب به احتیاط و قوم دوم اقرب به فقاہت است.

مسئله - شخص غایب هر گاه از سفر بیاید و زن موخوله او حیض باشد و بخواهد او را طلاق دهد باید صبر کند که زن او از حیض پاك شود و طلاق او را بگوید اگر چه سفر او طول کشیده باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که در سفر زن خود را طلاق داده باشد و زن او نداند که او را طلاق داده است، پس از سفر بیاید و مدتی باز زن خود باشد و حمله در او ظاهر شود، پس شوهر او بگوید که من در سفر طلاق تو را گفته بودم و انکار کند جماع با او را و بگوید این طفل از من نیست، قول او در شرع مسموع نیست و فرزند ملحق به او است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - کسی که در بلد خود باشد و زن مدخوله ای داشته باشد که پنهان از اقارب زن او را عقد کرده باشد و آن زن در منزل اقارب خود باشد که شوهر او نتواند بداند وقت حیض او را و وقت پاکی او را از حیض، و بخواهد او را طلاق دهد بعد از گذشتن سه ماه از وقت جماع می تواند او را طلاق دهد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند و بعضی بعد از گذشتن يك ماه از وقت جماع جایز دانسته اند به جهت ورود احادیثی دیگر چنان که در مسئله طلاق غائب گذشت.

مسئله - زنی که حال حیض و حال پاك شدن از حیض خود را از شوهر خود پنهان کند که مبادا شوهر او را طلاق دهد و شوهر او بخواهد او را طلاق دهد، بعد از گذشتن سه ماه از وقت جماع می تواند او را طلاق دهد و بعضی بعد از گذشتن يك ماه از وقت جماع را جایز دانسته اند. چنان که در احادیث وارد شده و در مسئله طلاق غائب گذشت.

مسأله - لازم است که طلاق را در حضور دو شاهد عادل بگویند به طوری که آن دو عادل بشنوند و کفایت نمی کند که هر يك جدا جدا صیغه طلاق را بشنوند مثل آن که در نزد هر یکی صیغه طلاقی را جاری کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - لازم است که شاهد در طلاق دو مرد عادل باشد در يك مجلس که هر دو صیغه طلاق را بشنوند و شهادت زن ها معتبر نیست. پس هر گاه کسی طلاقی گفت در نزد زن ها، یا در نزد يك مرد عادل و او شنید، آن طلاق باطل است و اعتباری ندارد اگر سایر شروط طلاق موجود باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - لازم نیست که شخص مطلق بگوید به آن دو عادل که شاهد باشید که من طلاق می گویم، بلکه همین قدر کفایت می کند که آن دو عادل بشنوند صیغه طلاق را. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - لازم نیست که آن دو عادل بشناسند زنی را که طلاق می دهند و مردی را که طلاق می گوید و وکیل آن مرد را، و اگر بشناسند زن مطلقه را بهتر است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - کسی که صیغه طلاق را در مجلس واحد به این طور جاری کند که «هی طالق هی طالق هی طالق» آن زن سه طلاقه نشود چرا که به طلاق اول او مطلقه شده و مطلقه را نمی توان طلاق داد. پس آن طلاق بعد از طلاق اول لغو است و طلاق شرعی نیست خواه آن طلاق بعد از طلاق يك مرتبه گفته شود یا صدمرتبه گفته شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هر گاه مخالف زن خود را طلاق داد می توان زن او را گرفت اگر چه طلاق او مخالف کتاب و سنت باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - مستحب است از برای کسی که می خواهد مطلقه مخالف را بگیرد که دو شاهد عادل به همراه خود ببرد در نزد آن کسی که زن خود را طلاق داده در وقتی که آن زن حایض نباشد. پس به آن شخص بگویند که آیا زن خود را طلاق داده ای؟ پس چون گفت بلی، سه ماه بعد از آن، آن زن را از برای خود عقد کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز نیست طلاق به طور تخییر که زن را مخیر کنند که اگر او بخواهد با شوهر خود باشد، باشد و اگر نخواهد با شوهر خود باشد، مطلقه باشد و به غیر از خود پیغمبر صلی الله علیه و آله کسی دیگر به طور تخییر جایز نیست طلاق دهد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - زن متعه و منقطع به طلاق نیست و همین که مدت او را بخشیدند می تواند که بعد از انقضای عده خود شوهر کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هر گاه غلام مملوك بگریزد، همان گریختن او طلاق زن او است. پس اگر برگشت پیش از انقضای عده زن، می تواند که با زن خود باشد و اگر بعد از گذشتن عده زن برگشت، آن زن، زن او نیست و آن زن می تواند شوهر کند به هر کس که بخواهد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - فروختن کنیز طلاق او است، پس اگر مشتری نکاح را برقرار خود گذارد آن کنیز، زن شوهر خود هست مثل سابق و اگر نکاح را برقرار خود نگذارد، کنیز را به هرکس خواست می‌دهد. و اگر نکاح را برقرار خود گذارد بعد از آن نمی‌تواند تفریق کند و طلاق به دست شوهر کنیز است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مطلب سوم در اقسام طلاق و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسأله است:

مسأله - طلاق بر دو قسم است: طلاق سنت و طلاق بدعت. و طلاق بدعت آن است که با شرایطی که خدا و رسول او صلی الله علیه و آله قرار داده‌اند واقع نشود مثل طلاقی که در حضور عدلین جاری نشود، یا در حال حیض جاری شود، یا در طهر واقع جاری شود به طوری که در ضمن مسائلی که بعد ذکر می‌شود معلوم می‌شود، پس چنین طلاقی باطل است و طلاق شرعی نیست. اما طلاق سنت طلاقی است که با شرائط مقرر واقع می‌شود و آن طلاقی است صحیح و احکامی چند به آن طلاق تعلق می‌گیرد چنان که خواهد آمد ان شاء الله. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - طلاق سنت که همه اقسام آن صحیح است بر سه قسم است طلاق عدی و طلاق سنت در مقابل عدی و سایر طلاق‌ها که نه عدی است و نه سنت و جمیع این اقسام سه گانه طلاق سنت در مقابل طلاق بدعت است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - طلاق سنت به ملاحظه دیگر بر چهار قسم است طلاق رجعی و طلاق بائن و طلاقی که عده دارد و طلاقی که عده ندارد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هر طلاقی که شوهر بتواند در عده رجوع کند به زن خود بدون عقد جدیدی آن طلاق را طلاق رجعی می‌گویند و هر طلاقی که شوهر نتواند رجوع کند به مطلقه آن طلاق را طلاق بائن می‌گویند خواه مطلقه عده داشته باشد یا عده نداشته باشد، و خواه مطلق بتواند به عقد جدیدی تزویج کند مطلقه را و خواه نتواند، و خواه بعد از محلل بتواند به عقد جدیدی آن مطلقه را بگیرد و خواه مطلقه حرام مؤبد شود بر او و نتواند او را بگیرد هرگز. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه کسی زن مدخوله خود را طلاق گوید که آن زن یائسه نباشد یا صغیره نباشد و طلاق هم طلاق خلع و مبارات نباشد، آن طلاق طلاق رجعی است که شوهر می‌تواند قبل از انقضای عده مطلقه رجوع کند به زن خود بدون عقد جدیدی. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه کسی طلاق دهد زنی را که با او جماع نکرده نمی‌تواند رجوع کند به او بدون عقد جدیدی، خواه آن زن باکره باشد یا ثیبه باشد یا یائسه باشد یا غیر یائسه، و طلاق او طلاق بائن است و عده هم از برای مطلقه نیست و ساعتی بعد از طلاق می‌تواند شوهر کند به هرکس که بخواهد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه شخصی زن آزادی را سه مرتبه طلاق داد نمی‌تواند او را به عقد جدیدی از برای خود عقد کند مگر آن که مطلقه شوهر کند به شخصی غیر از مطلق به عقد دوام و آن شخص با او جماع کند و هر يك عسیله دیگری را بچشد و بعد آن شخص او را طلاق دهد و بعد از انقضای عده اگر عده دارد شخص اول او را به عقد جدیدی تزویج کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه کسی کنیز مملو که ای را دو مرتبه طلاق داد نمی تواند او را از برای خود تزویج کند، خواه شوهر آزاد باشد و خواه غلام مملوك باشد مگر آن که آن کنیز به عقد دوام شوهر کند به غیر مطلق و با او جماع کند و بعد از آن او را طلاق دهد و بعد از انقضای عده اگر عده دارد شخص اول به عقد جدیدی او را تزویج کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه مطلقه بعد از هر طلاقی شوهر کند به غیر مطلق به عقد دوام و آن غیر با او جماع کند و بعد او را طلاق دهد، مطلق اول می تواند او را از برای خود تزویج کند بعد از انقضای عده اگر عده دارد اگر چه صدمرتبه او را طلاق دهد و بعد از هر طلاقی آن زن شوهر کند به غیر مطلق به طوری که گذشت. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه شخصی زن مدخوله خود را طلاق داد و قبل از انقضای عده او رجوع کرد به او و با او جماع کرد و بعد باز او را در طهر غیر مواقعه طلاق داد و باز بعد از طلاق دوم قبل از انقضای عده او رجوع کرد به او و با او جماع کرد و باز او را در طهر غیر مواقعه طلاق داد، آن زن حرام می شود از برای او بعد از طلاق سوم مگر آن که آن زن شوهر کند به غیر مطلق به عقد دوام و آن غیر با او جماع کند و بعد در طهر غیر مواقعه او را طلاق گوید، پس بعد از انقضای عده حلال می شود از برای مطلق اول که او را از برای خود به عقد جدیدی تزویج کند پس هرگاه مطلق اول آن زن را به طوری که گذشت او را مطلقه کرد و بعد از هر طلاقی رجوع کرد و جماع کرد تا در طلاق سوم که بر او حرام شد، آن زن شوهر کرد به غیر مطلق اول به عقد دوام و آن غیر با او جماع کرد و عسیله يك دیگر را چشیدند و بعد او را در طهر غیر مواقعه طلاق داد و بعد از انقضای عده او مطلق اول او را به عقد جدیدی عقد کرد و باز او را طلاق داد و قبل از انقضای عده به او رجوع کرد و با او جماع کرد به طوری که گذشت تا آن که نه طلاق واقع شد در میان مطلق او و آن زن مطلقه که در میان آن نه طلاق دو شوهر کرد آن زن به غیر مطلق اول بعد از هر سه طلاقی يك شوهر و هر يك از آن دو شوهر با او جماع کردند و عسیله يك دیگر را چشیدند، پس بعد از طلاق نهم از مطلق اول آن مطلقه حرام مؤبد می شود از برای مطلق اول که هرگز نمی تواند آن مطلقه را بگیرد نه به عقد دوام و نه به عقد انقطاع و چنین نه طلاقی را طلاق عدی می گویند در مقابل طلاق سنت. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - طلاق سنت که در مقابل طلاق عدی است و اوسع است از آن این است که شخصی، زن مدخوله خود را طلاق گوید در طهر غیر مواقعه و در عده رجوع نکند و صبر کند تا آن که عده طلاق مطلقه منقضی شود. پس بعد از انقضای عده او، او را به عقد جدیدی تزویج کند و بعد از عقد او را طلاق دهد با شرائط آن و بعد از طلاق دوم هم به او رجوع نکند و صبر کند تا آن که عده طلاق او منقضی شود و بعد از انقضای عده او او را عقد کند و بعد از عقد او را طلاق گوید. پس بعد از طلاق سوم آن مطلقه بر او حرام شود تا آن که آن مطلقه شوهر کند به شخصی دیگر به عقد دوام و آن شخص با او جماع کند و عسیله يك دیگر را بچشند و بعد با شرائط طلاق او را طلاق گوید، پس بعد از انقضای عده طلاق اگر عده دارد حلال می شود از برای مطلق اول که آن زن را به عقد جدیدی از برای خود عقد کند. و هم چنین هرگاه مطلق اول باز به طوری که ذکر شد آن زن را سه مرتبه طلاق گوید باز بعد از طلاق سوم آن مطلقه بر او حرام شود تا به طوری که ذکر شد به شخصی دیگر شوهر کند و آن شخص او را طلاق گوید پس مطلق اول به عقد جدیدی می تواند او را از برای خود عقد کند و این گونه طلاق را به طوری که ذکر شد طلاق سنت

می گویند و وسعت آن از طلاق عدی بیشتر است چرا که در طلاق نهم آن مطلقه حرام مؤبد نمی شود بلکه بعد از هر سه طلاقى چون آن زن شوهر کرد به شخصى غیر از مطلق اول و آن شخص با او جماع کرد و بعد او را طلاق داد حلال می شود از برای مطلق اول که او را به عقد جدیدی از برای خود عقد کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - زن غیر مدخوله که او را به عقد دوام عقد کرده اند و بعد از عقد با او جماع نکرده اند و او را طلاق داده اند، عده طلاق از برای او نیست خواه آن زن باکره باشد یا ثیبه باشد پس می شود که در يك روز او را سه طلاق داد که پیش از هر طلاقى عقد دوامی باشد و بعد از طلاق سوم آن زن حرام می شود از برای مطلق که نمی تواند او را از برای خود عقد کند مگر آن که شوهر کند به شخصى غیر از مطلق به عقد دوام و آن شخص با او جماع کند و بعد او را به شرائط طلاق، طلاق گوید پس حلال می شود از برای مطلق اول که او را از برای خود عقد کند با شرائط آن و چنین طلاقى نه طلاق عدی است و نه طلاق سنت که در مقابل يك دیگرند و لکن طلاقى است صحیح موافق کتاب و سنت. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - زن یا ئسه را در هر حال می توان طلاق داد و عده طلاق هم از برای او نیست، پس می شود که او را سه طلاق داد در يك روز بعد از سه عقد دوام اگر چه بعد از هر عقدی با او جماع هم کرده باشند. پس بعد از طلاق سوم آن مطلقه بر مطلق حرام می شود که نمی تواند او را از برای خود عقد کند مگر آن که او شوهر کند به عقد دوام به شخصى غیر از مطلق و آن شخص با او جماع کند و بعد او را طلاق گوید، پس حلال می شود از برای مطلق اول که او را از برای خود عقد کند و این گونه طلاق نه طلاق عدی است و نه طلاق سنت که در مقابل يك دیگرند و لکن طلاقى است صحیح موافق کتاب و سنت. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - زن حامله را شوهر او در هر حال می تواند طلاق بگوید، پس هر گاه او را سه طلاق داد بعد از سه عقد دوام، آن مطلقه بعد از طلاق سوم حرام می شود بر مطلق که نمی تواند او را از برای خود عقد کند تا آن که وضع حمل او بشود و بعد از پاك شدن از نفاس به شخصى غیر از مطلق شوهر کند به عقد دوام و آن شخص با او جماع کند و بعد از آن او را طلاق دهد. پس بعد از انقضای عده طلاق حلال می شود از برای مطلق اول که او را به عقد جدیدی از برای خود عقد کند و چنین طلاقى نه طلاق عدی است و نه طلاق سنت که در مقابل يك دیگرند و لکن طلاقى است موافق کتاب و سنت. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - به هر طور طلاقى که مطلقه سه طلاقه شود تا بعد از طلاق سوم شوهر نکند به عقد دوام به شخصى غیر از مطلق و او با او جماع نکند و بعد از جماع او را طلاق ندهد، بر مطلق اول حلال نشود.

مسأله - سه طلاقى که محلل لازم دارد سه طلاق متصل است، پس هر گاه بعد از طلاق اول و دوم مطلقه شوهر کرد به غیر مطلق و او او را طلاق داد و مطلق اول او را عقد کرد از برای خود، اگر چه بعد از طلاق سوم باشد، چنین طلاق های منفصل مثل نبودن است و عدد آنها در سه طلاقى که محلل ضرور دارد محسوب نیست. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - زن آزاد بعد از سه طلاق بر مطلق حرام می شود اگرچه شوهر او غلام مملوك باشد و كنيز مملوك كه بعد از دو طلاق بر مطلق حرام می شود اگرچه مطلق آزاد باشد. پس زن آزاد در طلاق سوم محلل ضرور دارد از برای حلال شدن به مطلق اول و كنيز مملوك كه بعد از طلاق دوم محلل ضرور دارد از برای حلال شدن به مطلق اول. چنان كه در احاديث وارد شده و خلافي در آن نیست.

مسئله - از برای كنيز مملوك طلاق عدی و طلاق سنی به آن معنی كه ذكر شد نیست. چنان كه در احاديث اثری از آن نیست و خلافي كه محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - در طلاق رجعی هرگاه مطلق رجوع كرد و جماع نكرد و اكتفا كرد به این كه گفت رجوع كردم، یا انكار كرد كه طلاق داده است یا بوسید مطلقه را، یا دست مالید، یا با او خوابید بدون لباسی و حجابی و بعد از آن بدون جماع او را طلاق داد، طلاق اول و دوم محسوب است در سه طلاقه زن آزاد و در دو طلاقه زن مملوكه. چنان كه در احاديث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - مستحب است از برای مطلقی كه می خواهد رجوع كند به زن خود كه شاهد بگیرد در رجوع كردن خود و هرگاه شاهد گرفت در رجوع كردن خود یا شاهد نگرفت و در هر حال مطلقه را از رجوع خود اعلام نكرد تا آن كه عده او منقضی شد و شوهر كرد از برای مطلق حق الرجوعی باقی نمی ماند و مطلقه او زن شوهری است كه او را عقد كرده. چنان كه در احاديث وارد شده و خلافي در آن نیست.

مسئله - شرط است در محلل كه به عقد دوام عقد كند و جماع كند، پس به صیغه انقطاع و به تحلیل و به ملكیت اگر جماعی اتفاق افتاد، مطلقه حلال نشود بر مطلق اول. چنان كه در احاديث وارد شده و خلافي در آن نیست.

مسئله - طفل صغیر و مردی كه خصیتین او را بیرون آورده اند كفایت نمی كنند در تحلیل اگرچه دخول كنند. چنان كه در احاديث وارد شده و خلافي كه محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - جایز است كه محلل آزاد باشد، یا غلام مملوك باشد. چنان كه در احاديث وارد شده و خلافي در آن نیست.

مسئله - طلاقی را كه كافر در حال كفر گفته و بعد مسلمان شده در عدد طلاق هایی كه محلل ضرور دارد محسوب نمی شود و مثل این است كه طلاقی واقع نشده. چنان كه در احاديث وارد شده و خلافي كه محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - غلام و كنيز مملوكی كه زن و شوهر باشند به عقد دوام و غلام دو مرتبه كنيز را طلاق داده باشد و بعد مالك كنيز به او وطی كند باعث حلیت كنيز نمی شود از برای غلام، مگر آن كه آن كنيز شوهر كند به غیر غلام مطلق و او با او جماع كند و بعد او را طلاق دهد، پس حلال شود از برای مطلق اول كه او را به عقد جدیدی یا به تحلیلی جدید وطی كند. چنان كه در احاديث وارد شده و خلافي در آن نیست.

مسئله - در منقطعه و محله محلی لازم نیست، پس منقطعه و محله را مكرر می توان گرفت به صیغه انقطاع و تحلیل. چنان كه در احاديث وارد شده و خلافي در آن نیست.

مسأله - در عده منقطعه و محله و تمام طلاق‌های بائنه حق الرجوعی از برای شوهر نیست. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - لالی که زبان ندارد طلاق او این است که مقنعه زن خود را بر سر او اندازد و از او کناره کند و رجوع او این است که مقنعه را از سر زن خود بردارد و اشاره به رجوع کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مطلب چهارم در عده و استبری و امور مناسبه متعلقه به آن است و در آن چند مسأله است:

مسأله - عده زن مطلقه آزاد در جمیع طلاق‌هایی که عده دارد به قدر گذشتن دو حیض و دو طهر است. پس به دیدن خون حیض سوم، عده او منقضی است و در طهر سوم می‌تواند شوهر کند. و هرگاه حیض مستقیمی ندارد، سه ماه بعد از طلاق، عده او است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - عده زن مطلقه مملو که يك حیض و يك طهر است و به دیدن خون حیض دوم عده منقضی است و در طهر دوم می‌تواند شوهر کند و هرگاه حیض مستقیمی ندارد چهل و پنج روز بعد از طلاق است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - عده زن منقطعه يك حیض و يك طهر است، پس چون دید خون حیض دوم را عده او منقضی است و در طهر دوم می‌تواند شوهر کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - عده کنیز مملو که يك حیض و يك طهر است خواه در طلاق و خواه در انقضای مدت انقطاع و خواه در تحلیل و خواه در دخول به ملکیت، پس چون دید خون حیض دوم را عده او منقضی است و در طهر دوم می‌تواند شوهر کند و هرگاه حیض مستقیمی ندارد چهل و پنج روز عده او است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - عده زن زانیه و استبرای رحم او چهل و پنج روز بعد از زنا یا او است اگرچه خود زانی بخواند او را بگیرد، یا در حیض و در طهر دوم می‌تواند شوهر کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - عده وفات چهار ماه و ده روز است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - زن یا ئسه عده ندارد اگرچه مدخوله باشد، خواه در طلاق و خواه در انقضای مدت انقطاع. و حدّ یأس پنجاه سال است در غیر قرشیه و نبطیه. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - دختری که کم‌تر از نه سال دارد عده ندارد اگرچه از روی عصیان دخول به او کرده باشند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - زنی را که به جهت عیبی فسخ نکاح او را کرده‌اند عده ندارد اگر قبل از دخول باشد و هرگاه بعد از دخول فسخ شده عده او عده مطلقه است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مطلقه غیر مدخوله عده ندارد و ساعتی بعد از طلاق می‌تواند شوهر کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مطلقه حامله عده او تا وضع حمل او است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه حامله بیش از يك فرزند در حمل داشته باشد به وضع طفل اول، از عده خارج می‌شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - به ساقط شدن طفل، مطلقه از عده خارج می‌شود اگر چه مضغه و عظام باشد و معلوم باشد که نشو انسانی است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه احتمال حمل رود و معلوم نباشد که زن حامله هست یا حامله نیست، مثل آن که يك ماه گذشته که حیض نشده و عادت او این بود که در هر ماه حیض شود، پس در چنین حالی او را طلاق دادند عده او سه ماه است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - مطلقه‌ای که در ابتدای حیض واقع شده و مستمر از او خون می‌ریزد و نمی‌داند حالت حیض خود را و حالت استحاضه خود را، و هم چنین مطلقه‌ای که مستمر خون می‌بیند و حال حیض و استحاضه خود را تمیز ندهد، عده او سه ماه بعد از طلاق است. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - زنی که هر سه ماه یا بیشتر يك مرتبه حیض می‌شود، و زنی که نه ساله شده و هنوز حیض نشده، و زنی که حیض او قطع شده و لکن به سن یأس نرسیده، عده ایشان سه ماه بعد از طلاق است. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند و احادیثی که دلالت بر زیاده از سه ماه دارد محمول بر استحباب است.

مسأله - هرگاه شخص غائبی طلاق زن خود را داده باشد و زن بی‌خبر از طلاق باشد تا وقتی که خبر شود عده او گذشته، عده دیگر بر او نیست. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - زنی که شوهر او غایب است و خبر فوت او به زن می‌رسد، از وقتی که خبر می‌شود تا چهار ماه و ده روز باید عده نگاه بدارد اگر چه شوهر او مدت‌های مدیده باشد که فوت شده. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه شخص غائبی طلاق داد زن خود را و خبر طلاق به زن رسید و لکن وقت طلاق معلوم نباشد، سه ماه بعد از مطلع شدن عده او است. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - هرگاه مطلقه بعد از طلاق حیض او منقطع شد، سه ماه باید عده بدارد. پس اگر معلوم شد که حمل دارد تا وضع حمل باید عده بدارد و هرگاه ادعای حمل می‌کند باید تا نه ماه عده بدارد مگر آن که پیش‌تر وضع حمل او بشود اگر چه به سقوط باشد. چنان که از احادیث معلوم می‌شود و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مطلقه به طلاق رجعی هرگاه شوهر او در میان عده او فوت شود باید بعد از فوت او چهار ماه و ده روز عده بدارد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - زن غیر مدخوله هرگاه شوهر او فوت شود باید چهار ماه و ده روز عده بدارد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مطلقه حامله هر گاه شوهر او فوت شود ابعداجلین عده او است . پس هر گاه پیش از چهار ماه و ده روز وضع حمل کرد باید تتمه چهار ماه و ده روز را عده بدارد ، هر گاه بعد از چهار ماه و ده روز وضع حمل او شد تتمه ایام حمل عده او است علاوه بر چهار ماه و ده روز . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - هر گاه قبل از ابعداجلین زن شوهر کرد باید تفریق کرد در میان او و آن مرد تا آن که تتمه ابعداجلین را عده بدارد . پس اگر شوهر دخول به او نکرده بعد از تتمه عده او را به عقد جدیدی می تواند بگیرد و هر گاه دخول به او کرده تتمه عده وفات را باید بدارد و از وقت دخول به بعد عده هم از برای دخول بدارد . پس هر يك که مدت آن بیشتر است عده بدارد ، آن که مدت آن کم تر است در آن مندرج خواهد بود . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - کنیز مملوك و متعه ، عده وفات شوهر را چهار ماه و ده روز باید بدارند مثل زن آزاد معقوده به عقد دوام . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست .

مسأله - هر گاه زنی خبر مرگ شوهرش به او رسید و بعد از عده شوهر کرد و بعد از آن شوهر اول آمد ، پس سه ماه عده می دارد از برای دخول شوهر دوم و برمی گردد به سوی شوهر اول . و هر گاه شوهر اول او را طلاق داد و او را نخواست ، سه ماه عده می دارد و کفایت می کند از برای او يك عده از برای دو شوهر . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - مطلقه رجعیه در ایام عده خود بدون اذن مطلق نباید از خانه او بیرون رود و نفقه و کسوه او بر مطلق است و می تواند که خود را زینت کند و خود را بنمایاند به شوهر و شوهر نمی تواند او را از خانه خود بیرون کند مگر آن که فاحشه از او ظاهر شود و آزار کند اهل خانه را . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - عده طلاق خلع و مبارات سه ماه است ، یا سه طهر و لکن نفقه و کسوه زن در ایام عده بر مطلق نیست و می تواند آن ها را از خانه خود بیرون کند چنان که خود آن ها می توانند از خانه او بیرون روند . چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافی در آن نیست .

مسأله - در ایام عده وفات نباید که زن زینت کند و سورمه بکشد و خود را معطر کند و نباید از منزل خود بیرون رود مگر از برای حاجتی و ضرورتی و مداوایی . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - حداد اقارب سه روز است که زینت نکنند و بر مجنون و سفیه و صغیره حدادی نیست . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - هر گاه مالك وطی کرد با کنیز خود و بعد او را آزاد کرد ، عده او از برای کسی که بخواهد او را از برای خود عقد کند سه طهر است ، یا سه ماه مثل سایر مطلقات آزاد . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست .

مسأله - هر گاه کنیز مملوكه را طلاق رجعی دادند و بعد آزاد شد ، طریق نجات این است که سه ماه یا سه طهر عده بدارد . چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند و بعضی به دو طهر و چهل و پنج روز فتوی به آن داده اند به جهت احادیثی دیگر .

مسأله - زن شخصی که مرتد از اسلام شده عده او سه طهر یا سه ماه است و بعد از آن شوهر می کند. و هرگاه شخص مرتد توبه کرد در موضعی که توبه او قبول است، می تواند که به عقد جدیدی او را از برای خود عقد کند در بین عده و حق الرجوعی از برای او نیست. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه شخص مرتد از اسلام فوت شد یا او را کشتند پیش از انقضای عده زن او، عده زن چهار ماه و ده روز است. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - کنیز مملو که شخص نصرانی هرگاه از نصرانی ولدی داشته باشد و آن کنیز مسلمان شود، عده او سه طهر یا سه ماه است و بعد از آن مسلمی می تواند او را از برای خود عقد کند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - هرگاه شخص کافری زن خود را طلاق داد و مسلمی خواست که آن زن را از برای خود عقد کند، بعد از دو طهر یا بعد از چهل و پنج روز می تواند او را بگیرد. و هرگاه آن زن بعد از طلاق مسلمان شود، عده او سه طهر یا سه ماه است. و هرگاه شخص کافر فوت شد و شخص مسلمی خواست زن او را از برای خود عقد کند، بعد از چهار ماه و ده روز می تواند او را بگیرد. چنان که از احادیث معلوم می شود و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - کسی که با کنیز خود وطی کرده و می خواهد او را بفروشد، باید استبرای رحم او کند به حیض شدنی و بعد او را بفروشد، یا آن که به مشتری اعلام کند که او استبرای رحم او را به حیض شدنی بجا آورد و بعد از حیض به او وطی کند چنان که استبرای رحم کنیزی را که اسیر کرده باشد به حیضی لازم است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه بابع کنیز و مالک آن شخص امینی باشد و بگوید که استبرای رحم کنیز به عمل آمده، یا به او وطی نشده، یا مالک کنیز زن باشد، مشتری می تواند بدون استبرای رحم او به او وطی کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه کنیز یا نثسه یا صغیره باشد استبرای رحمی لازم ندارد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که وطی با کنیز خود کرده و می خواهد او را تحلیل یا تزویج کند از برای غیر، باید بعد از استبرای رحم او به حیضی تحلیل یا تزویج کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کنیزی که حیض او به جهت عارضه ای قطع شده و احتمال حملی هم در او نرود، استبرای رحم او به گذشتن چهل و پنج روز است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

کتاب الخلع و المبرات و در آن دو مطلب است :

مطلب اول در کیفیت خلع و مبرات و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسأله است :

مسأله - مراد از خلع این است که زن نخواهد شوهر خود را و بخواند از او مفارقت کند، پس چیزی به شوهر خود می دهد به قدری که شوهر راضی شود پس مفارقت می کند از شوهر خود و بعد از گذشتن عده خود شوهر می کند به هرکه بخواند. و مراد از مبرات این است که زن و شوهر هر دو کراهت دارند از هم و هر دو می خواهند از هم جدا شوند و مفارقت کنند، پس زن چیزی به شوهر خود می دهد و مفارقت می کنند و بعد از انقضای عده خود شوهر می کند به هرکه بخواند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه زن شوهر خود را نخواست و راضی شد که از مال خود چیزی به او بدهد و از او جدا شود، واجب نیست بر شوهر او که او را از خود جدا کند و لکن اگر راضی شد او را از خود جدا می کند و از او مفارقت می کند و اگر راضی نشد نمی کند و اختیار مفارقت و طلاق با شوهر است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - لفظ صیغه خلع و مبارات از ماده خود این دو است مثل «خلعتك و خالعتك علی كذا» و مثل «باراتك علی كذا» و احتیاجی به لفظ انت طالق و هی طالق نیست. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - خلع و مبارات دو قسم از اقسام طلاقند و هر يك از سه طلاقه محسوب می شوند. پس هر يك طلاق خلع یا مبارات که واقع شد و بعد دو تزویج اتفاق افتاد و بعد از هر تزویجی طلاقی گفته شد، زن سه طلاقه می شود و محتاج به محلی است به طوری که در طلاق گذشت. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - شرط است در خلع و مبارات بلوغ و رشد و عقل و قصد و اختیار، چنان که در طلاق گذشت. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - شرط است در خلع و مبارات که در طهر غیر مواقعه باشد، چنان که در طلاق گذشت. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - شرط است در خلع و مبارات که در حضور عدلین واقع شود، چنان که در طلاق گذشت. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - سزاوار است که شاهدین بشناسند زن را و شاهد باشند در اقرار و بذل او. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - شرط است در خلع که کراهت و نشوز زن از خود او باشد نه آن که او را بزنند، یا تعلیم او کنند که اظهار کراهت کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - جایز است از برای شوهر که تمام صداق زن را از او بگیرد و علاوه چیزی دیگر هم از او بگیرد که او را مختلعه کند، اما در مبارات بیش از صداق او نباید بگیرد و سزاوار است که کم تر از صداق بگیرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مطلب دوم در تتمه احکام خلع و مبارات است و در آن چند مسئله است:

مسئله - طلاق خلع و مبارات طلاق بائن است که شوهر نمی تواند رجوع کند به زن خود در عده او بدون عقد جدیدی مگر آن که زن برگردد از قول خود و مال خود را به شوهر ندهد. پس در صورتی که زن مال خود را نداد شوهر حق الرجوع دارد که در عده رجوع کند به زن خود بدون عقد جدیدی. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - سزاوار است که شوهر در خلع و مبارات بگوید به زن که اگر تو برگشتی در آن چه بذل کردی، من هم برمی گردم از طلاق تو و باید زن من باشی. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - جایز نیست از برای شوهر که کار را بر زن خود تنگ بگیرد تا او راضی شود به دادن مال و رهاشدن، مگر در صورتی که فاحشه‌ای از زن معلوم شود پس در این صورت جایز است که بر او تنگ بگیرند تا آن که چیزی از او بگیرند و مفارقت کنند از او. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - حرام است از برای زن نشوز و اعراض و تمکین نکردن شوهر تا آن که اسباب خلع را مهیا کند چنان که حرام است بر شوهر نشوز و اعراض و ضرب و شتم او تا آن که راضی شود به بذل و رهایی. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - عده مختلعه و مبارات سه طهر یا سه ماه است، چنان که در طلاق گذشت. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - از برای مختلعه و مبارات میراثی نیست از شوهر هر گاه در عده ایشان فوت شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

کتاب الظهار و در آن چند مطلب است:

مطلب اول در معنی ظهار و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسئله است:

مسئله - مراد از ظهاری که احکامی به آن تعلق می‌گیرد این است که شخصی در طهر غیر مواقعه در حضور عدلین، به زن آزاد معقوده به عقد دائمی خود بگوید «أَنْتِ عَلَيَّ كَظْهَرِ أُمِّي» و مقصودش این باشد که چنان که مادر او بر او حرام است زن او بر او حرام باشد.

چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - ظهار در غیر مدخوله و غیر آزاد و غیر معقوده به عقد دائمی و در طهر مواقعه و در حال حیض و در غیر حضور عدلین و در غیر قصد، اعتباری ندارد و حکمی به آن تعلق نمی‌گیرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - ظهار اختصاص به مادر ندارد بلکه هر يك از محارم خود را که ذکر کند ظهار واقع می‌شود مثل آن که بگوید «انت علی كظهر اختی او بنتی او عمتی او خالتی» مثل این است که گفته باشد «انت علی كظهر امی». چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - ظهار اختصاصی به لفظ ظهر ندارد بلکه اگر بگوید «انت حرام علی کامی و بنتی» ظهار واقع می‌شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - ظهار واقع نشود به تشبیه کردن عضوی از اعضای زن را به عضوی از اعضای محارم، مثل آن که بگوید «یدك كید امی» یا بگوید «عینك كعین اختی» و امثال این‌ها و حکمی به آن تعلق نمی‌گیرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - ظهاری که به جهت راضی کردن کسی اظهار کنند، یا از روی اجبار و اکراه، یا در حال غضب اظهار کنند اعتباری ندارد و حکمی به آن تعلق نمی‌گیرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - ظهاری که قبل از تزویج است اعتباری ندارد و حکمی به آن تعلق نگیرد، مثل آن که بگوید هر زنی را که بعد از این بگیرم بر من حرام است مثل حرمت مادر.

مسئله - هرگاه زن بگوید «زوجی علی کظهر امی» اعتباری ندارد و حکمی به آن تعلق نگیرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مطلب دوم در احکام ظهار است و در آن چند مسئله است:

مسئله - هرگاه شخصی ظهار را با شرائط آن بجا آورد نمی تواند با زن خود جماع کند مگر بعد از كفاره دادن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه غلام مملوکی زن معقوده به عقد دائمی خود را با شرائط معتبره ظهار کرد ظهار واقع می شود، و كفاره او این است که يك ماه روزه بگیرد نصف كفاره آزاد، و تحریر رقبه و اطعام مساکین از او ساقط است چرا که مالك چیزی نیست. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که ظهار را با شرائط آن بجا آورد و بعد از آن زن خود را طلاق داد، پس هرگاه در عده رجوع کرد و خواست جماع کند باید پیش از جماع كفاره ظهار را بدهد چرا که طلاق رجعی كفاره ظهار را رفع نمی کند و لکن اگر صبر کرد تا عده منقضی شد و به عقد جدیدی آن زن را گرفت، نباید كفاره ظهار را بدهد و می تواند با او جماع کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - کسی که ظهار را با شرائط آن بجا آورد به کرات عدیده از برای هر يك كفاره ای باید بدهد و كفایت نمی کند که يك كفاره بدهد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - کسی که ظهار را با شرائط آن نسبت به زن های متعدده بجا آورد از برای هر يك كفاره باید بدهد و كفایت نمی کند كفاره واحده از برای همه آنها. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - کسی که ظهار را بجا آورد و پیش از كفاره دادن جماع کرد، دو كفاره باید بدهد یکی از برای ظهار و یکی از برای جماع پیش از كفاره. و هرگاه پیش از كفاره مکرر جماع کرده از برای هر جماعی كفاره باید بدهد و كفایت نمی کند كفاره واحده از برای تمام آنها. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - کسی که ظهار را بجا آورد و از ترس این که باید كفاره بدهد جماع نکرد، پس تا سه ماه او را مهلت می دهند پس اگر در این مدت كفاره نداد و جماع نکرد او را احضار می کنند و می دارند او را که یا كفاره بدهد و جماع کند یا آن که زن خود را طلاق گوید. پس هرگاه طلاق داد و در عده رجوع کرد باز باید كفاره ظهار را پیش از جماع بدهد و بعد جماع کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که ظهار را بجا آورد با قسم، يك كفاره كفایت می کند از برای هر دو. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - به لفظ ظهار طلاق واقع نشود، و به لفظ طلاق ظهار واقع نشود، و به لفظ هیچ يك قسم واقع نشود، و به لفظ قسم هیچ يك واقع نشود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مطلب سوم در كفارات ظهار است و در آن چند مسأله است:

مسأله - كفاره ظهار، يك بنده آزاد کردن است، و کسی که نیافت بنده ای را که آزاد کند پس دو ماه پی در پی روزه باید بگیرد، و کسی که نتوانست روزه بگیرد به جهت مرضی باید شصت مسکین را از طعام سیر کند و هر يك از این سه كفاره که ممکن شد پیش از جماع باید باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - غلام مملوك كفاره ظهار او يك ماه روزه گرفتن است نصف كفاره آزاد چنان که گذشت. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - طفل مملوكی که در اسلام تولد کرده، كفایت می کند که او را آزاد کنند در كفاره ظهار. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - غلام گریخته که می دانند زنده است، و ام ولد را می توان آزاد کرد در كفاره ظهار. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - هرگاه مظاهر نیافت بنده که آزاد کند پس شروع کرد به روزه گرفتن، پس هرگاه در بین روزه گرفتن یافت بنده ای را که آزاد کند، پس اگر يك ماه و کم تر روزه گرفته باید بنده را آزاد کند و اگر يك ماه متجاوز روزه گرفته اگر چه يك ماه و يك روز باشد، دو ماه روزه را تمام می کند و كفایت می کند به آن و بنده نباید آزاد کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هرگاه مظاهر يك ماه و يك روز متصل روزه گرفت، باقی مانده روزه ها را متفرق می تواند بگیرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه مظاهر يك ماه روزه گرفت و ناخوش شد می تواند که بعد از رفع مرض يك ماه دیگر را روزه بگیرد و بهتر این است که بعد از رفع مرض دو ماه پی در پی روزه بگیرد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - مظاهری که در ماه شعبان ظهار بجا آورده باید صبر کند تا ماه رمضان را روزه بگیرد و بعد از ماه رمضان دو ماه پی در پی روزه كفاره را بگیرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که از آزاد کردن بنده و روزه گرفتن دو ماه عاجز شد شصت مسکین را باید از طعام سیر کند، و از برای هر مسکینی دو مد از طعام هم رسیده که يك چهاريك به وزن شاه باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - کسی که از هر سه كفاره عاجز شد هجده روز باید روزه بگیرد به عوض هر ده مسکینی سه روز روزه، و کسی که از هجده روز روزه هم عاجز شد باید استغفار کند از قول منکر و قول زوری که گفته و قصد کند که بعد از آن چنین قول منکر و

زوری را نگوید و ظاهر نکند و هرگاه يك وقتی چیزی را یافت کفارہ بدهد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

کتاب الایلاء و فیه مطلبان :

مطلب اول در معنی ایلاء و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسأله است :

مسأله - مقصود از ایلائی که متعلق بعضی از احکام مخصوصه است این است که شخصی قسم یاد کند که با زن معقوده به عقد دوام خود که مدخوله او است جماع نکند به جهت اضرار به او و غضبی که به او دارد، نه به جهت مصلحتی. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - قسم باید به اسم خدا باشد و هر قسمی که به اسم خدا نیست اعتباری ندارد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - در ایلاء باید چنین قسم یاد کند که پیش از چهار ماه با زن جماع نکند، یا هرگز جماع نکند. پس هرگاه قسم یاد کرد که تا سه ماه جماع نکند، احکام ایلاء به او تعلق نگیرد اگرچه هرگاه بخواد پیش از سه ماه جماع کند باید کفارہ بدهد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - در زن غیر مدخوله و در متعه منقطعه و در کنیز مملو که ایلائی نیست اگرچه هر قسمی که یاد کرد در باره ایشان که آن قسم جایز باشد و بعد خواست که خلاف کند باید کفارہ خلف قسم را بدهد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هرگاه قسم ترك جماع از برای مصلحتی باشد نه به جهت غضب بر زن و اضرار به او، مثل آن که زن شیرده را قسم یاد کنند که با او جماع نکنند که مبادا حامله شود و ضرری به طفل شیرخوار برسد، پس احکام ایلاء به آن تعلق نگیرد اگرچه در خلف قسم کفارہ باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه کسی قسم یاد کرد که با زن خود جماع نکند و زن هم راضی شد، یا صبر کرد و او را به مرافعه نبرد نزد حاکم شرع، احکام ایلاء به او تعلق نگیرد اگرچه در خلف قسم کفارہ باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه کسی قسم یاد کرد که با زن معقوده به عقد دوام مدخوله خود جماع نکند، یا پیش از چهار ماه جماع نکند، پس تا چهار ماه کسی را با او کاری نیست. پس هرگاه بعد از چهار ماه زن او را به مرافعه برد نزد حاکم شرع، پس حاکم شرع حکم می کند که یا کفارہ خلف قسم را بدهد و با او جماع کند یا او را طلاق بدهد. پس اگر کفارہ نداد و جماع نکرد او را حبس می کنند و تنگ می گیرند بر او آب و غذا را تا آن که او را طلاق بگوید، پس چون طلاق داد او را از حبس بیرون می آورند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - طلاقی را که مولی می گوید می شود که رجعی باشد و در عده رجوع کند و می شود که بائن باشد مثل این که پیش تر او را دو طلاق داده باشد، پس در طلاق سوم بائن شود. چنان که در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - هرگاه مولى خواست طلاق بگوید باید در حال حیض او را طلاق ندهد و صبر کند تا از حیض پاك شود، پس در حضور عدلین او را طلاق دهد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مطلب دوم در کفاره قسم است و در آن چند مسأله است:

مسأله - کفاره خلف قسم ده مسکین طعام دادن است از برای هر مسکینی مدی از طعام، یا پوشانیدن ده مسکین است از برای هر مسکینی دو جامه باشد که یکی مانند پیراهن باشد و یکی زیر جامه، یا آزاد کردن مملوکی است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هر يك از این سه قسم را بجا آورد کفایت می کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که نان خورشی هم در اطعام باشد که ادنای آن نمك است و اعلاى آن گوشت، و اگر به همراه هر مدی از طعام يك مثنی علاوه بدهند به عوض ادام و نان خورش، کفایت می کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه میسر نشد هیچ يك از اطعام یا کسوه یا آزاد کردن در خلف قسم باید سه روز متصل پی در پی روزه بگیرند از برای کفاره قسم. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

کتاب اللعان و در آن و امور متعلقه به آن چند مسأله است:

مسأله - مقصود از لعان این است که هرگاه شخصی ادعا کند که زن معقوده به عقد دوام مدخوله او زنا داده، خواه به ادعای مشاهده باشد یا به نفی ولد از خود، پس به طوری که ذکر می شود چهار شهادت و يك لعن ذکر کرد و زن هم انکار زنا کرد و چهار شهادت و يك غضب الهی را بر خود ذکر کرد، حد شرعی و رجم از ایشان مرتفع می شود و لکن آن مرد و زن حرام مؤبد می شوند بر يك دیگر. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کیفیت ملاعنه این است که مرد می ایستد در حضور امام و می گوید اشهد بالله که من راست گویم در این که این زن زنا داده، پس چهار مرتبه این شهادت را مکرر می کند که «اشهد بالله انی لمن الصادقین» پس امام به او می گوید بترس از خدا و لعنت او سخت و شدید است، پس شهادت پنجم را بده و بگو که لعنت خدا بر تو باشد اگر از دروغ گویان باشی. پس آن مرد می گوید «و الخامسة ان لعنة الله على ان كنت من الكاذبین» پس او را دور می کنند و امام به زن می گوید که چهار مرتبه بگو که «اشهد بالله انه لمن الكاذبین» پس چون چهار مرتبه این شهادت را مکرر کرد امام به او می گوید بترس از خدا و موعظه می کند او را و می گوید غضب خدا سخت و شدید است، شهادت پنجم را بده و بگو که غضب الهی بر تو باشد اگر شوهر تو از راست گویان باشد در زنایی که به تو نسبت داده. پس زن می گوید «و الخامسة ان غضب الله على ان كان من الصادقین» پس چون فارغ شدند از گفتن شهادت در نزد حاکم شرع تفریق می کند در میان ایشان که هرگز بر يك دیگر حلال نشوند و حرام مؤبد شوند بر يك دیگر. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که حاکم شرع در وقت ملاعنه پشت به قبله بنشیند و مرد به سمت راست او و زن به سمت چپ او باشند و ولد منفی هم به سمت چپ با مادرش باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - ملاعنه در میان مرد متمتع و زن متعه نیست، پس هرگاه متمتع متعه خود را نسبت به زنا داد و چهار شاهد در میان نیست، او را حد قذف می زنند و هرگاه متعه اقرار به زنا کرد او را سنگسار می کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - ملاعنه در میان مالک و مملو که او و در میان کنیز محله و واطی او نیست. پس هرگاه مالک نسبت زنا به مملو که خود داد، یا واطی محله نسبت زنا به محله داد و چهار شاهد در میان نیست، مالک و واطی را حد قذف می زنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - ملاعنه ای در میان غیر مدخوله و شوهر او نیست. پس هرگاه شوهر نسبت زنا به زن غیر مدخوله خود داد و چهار شاهد در میان نیست، شوهر را حد قذف می زنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - ملاعنه ای در میان ملاعن و ملاعنه بعد از لعان نیست. پس هرگاه ملاعن نسبت زنا به ملاعنه داد بعد از لعان و چهار شاهد در میان نیست، ملاعن را حد قذف می زنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - ملاعنه ای در میان مطلق و مطلقه به طلاق بائن نیست. پس هرگاه مطلق نسبت زنا به مطلقه بائه در میان عده او به آن داد و چهار شاهد در میان نیست، مطلق را حد قذف می زنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - ملاعنه در میان مطلق به طلاق رجعی و مطلقه هست چرا که علاقه زوجیت در میان ایشان قطع نشده. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - ملاعنه در میان مرد آزاد و کنیز مملو که معقوده به عقد دوام مدخوله هست، چنان که در میان غلام مملو و زن آزاد معقوده به عقد دوام مدخوله او هست، و چنان که در میان غلام مملو و کنیز مملو که معقوده به عقد دوام مدخوله او هست، و چنان که در میان مسلم و زن ذمیه معقوده به عقد دوام مدخوله او هست. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هرگاه ملاعن در بین شهادت پنج گانه نکول کرد و آن ها را تمام نکرد او را حد قذف می زنند و زن او را به او می دهند، و هرگاه زن ملاعنه در بین شهادت پنج گانه نکول کرد و تمام آن ها را نگفت، او را سنگسار می کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه ملاعن ولدی را که بعد از جماع خود تا شش ماه یا تا نه ماه متولد شده از خود نفی کرد و لعان در میان او و زن او به عمل آمد، آن ولد از او ارث نمی برد و او هم از او ارث نمی برد و آن ولد از مادر خود ارث می برد و مادر هم از او ارث می برد و او را حرام زاده نباید گفت، چرا که اگر حرام زاده بود از مادر خود هم ارث نمی برد و مادر هم از او ارث نمی برد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه ملاعن بعد از لعان اعتراف کرد که ولد از او است، ولد به او ملحق می شود و از او ارث می برد اما او از ولد ارث نمی برد و لکن زن ملاعنه بر او حلال نمی شود و حرام مؤبد است از برای او. چنان که در احادیث وارد شده و بیشتر از فقهاء فتوی به آن داده اند و بعضی توارث را در میان پدر و فرزند در این صورت قائل شده اند.

مسأله - هرگاه زن دو فرزند در يك شكّم توليد کرده باشد و یکی از آنها را شوهر قبول کرد که از او است، آن دیگری را نمی تواند نفی کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافي در آن نیست.

مسأله - هرگاه ملاعن بعد از لعان اعتراف به ولد کرد، او را حد قذف نمی زنند چرا که به لعان رفع حد او شده. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - ولد منفي در لعان ارث می برد از مادر و اقوام مادری خود و ارث می برند از او مادر و اقوام مادری او، و پدر و اقارب پدری از او ارث نمی برند و در صورت اعتراف پدر به او بعد از لعان او ارث از ایشان می برد. چنان که از احادیث معلوم می شود و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - شخصی که نسبت زنا را به زن لال و کر خود دهد، پس هرگاه شهود معتبری از برای زن هست که شهادت دهند که او زنا نداده، پس شوهر او را حد قذف می زنند و تفریق می کنند در میان ایشان و حرام مؤبد می شوند بر يك دیگر و اگر از برای زن شاهی نیست تفریق می کنند در میان ایشان و حرام مؤبد می شوند بر يك دیگر و گناهی بر زن نیست اگر در واقع زنا نداده باشد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - هرگاه زنی شوهر لال خود را نسبت به زنا داد و شاهد معتبر در میان نیست، تفریق می شود در میان ایشان و حرام مؤبد می شوند بر يك دیگر. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - هرگاه مردی به زن خود بگوید که تو دختر باکره نبودی، حدی بر او جاری نمی شود و حرمتی در میان ایشان حاصل نمی شود چرا که زوال بکارت به جستن و حرکت ناهنجاری هم می شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافي که محل اعتنا باشد در آن نیست و احادیثی که دلالت به لزوم حدی دارد محمول بر این است که معلوم باشد که شوهر خواسته نسبت زنا به او بدهد.

مسأله - لقيط و ولد ملاعنه را اگر کسی نسبت حرام زادگی داد، حد قذف بر او جاری می شود. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

کتاب العتق و امور متعلقه به آن است و در آن چند مطلب است :

مطلب اول در آزاد کردن مملوك و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسأله است :

مسأله - کسی که آزاد کند در راه خدا مملوك مؤمنی را، به هر عضوی از اعضای آن مملوك خدای تعالی آزاد می کند عضوی از اعضای او را از آتش جهنم. چنان که در احادیث وارد شده و خلافي در آن نیست.

مسأله - کسی که آزاد کند در راه خدا کنیزی را، خدای تعالی آزاد می کند مقابل دو عضو او يك عضو آزاد کننده را از آتش جهنم. چنان که در احادیث وارد شده و خلافي در آن نیست.

مسأله - مستحب است آزاد کردن بندگان بسیار، چرا که حضرت امیر صلوات الله و سلامه علیه و آله آزاد کرد از کسب و عمل دست خود هزار بنده را. چنان که در احادیث وارد شده و خلافي در آن نیست.

مسأله - مستحب است آزاد کردن بنده، به خصوص در شب عرفه و روز عرفه و در ماه رمضان. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که نوشته‌ای بنویسند در آزادی بنده به این مضمون که فلان را آزاد کردم در راه خدا و اراده نکردم جزائی و شکرانه‌ای را بر این که او نماز کند و زکات دهد و حج کند و روزه بدارد و دوستی کند با دوستان خدا و دشمنی کند با دشمنان خدا، و آن نوشته را چند نفری مهر کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مملوک پیر ضعیف را آزاد کردن افضل است از آزاد کردن جوان. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - آزاد کردن مملوک بعد از هفت سال تأکید دارد و بعد از بیست سال تأکیدش بیشتر است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مطلب دوم در کسانی که قهرآزاد می‌شوند یا نمی‌شوند و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسأله است:

مسأله - مالک نمی‌شود کسی پدر و مادر و فرزندی و خواهر و عمه و خاله و دختر برادر و دختر خواهر خود را اگر چه رضاعی باشند. چنان که از احادیث معلوم می‌شود و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - مالک می‌شود شخص برادر و پسر برادر و پسر خواهر و عمو و خالوی خود را هر گاه مملوک باشند، پس می‌تواند که آن‌ها را بخرد و می‌شود به واسطه ارث یا به هر سبب ملکیتی دیگر مالک شود. چنان که از احادیث معلوم می‌شود و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مالک نمی‌شود زن شوهر خود را، به این معنی که هر گاه به سببی مالک شوهر خود شد در حال مالکیت شوهر او نیست و عقد ایشان باطل می‌شود و حرام است بر ایشان مجامعت مگر آن که زن او را آزاد کند و به عقد جدیدی تزویج کند، یا او را منتقل به غیر کند و به عقد جدیدی تزویج کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هر گاه بنده‌ای کور شد آزاد می‌شود چنان که اگر مالک عضوی از اعضای او را قطع کرد مثل بینی و گوش و دست و پای او را، یا پستان کنیز را برید، آزاد می‌شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - غلامی را که خواجه کرده‌اند و بیضتین او را بیرون آورده‌اند آزاد نمی‌شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مطلب سوم در جواز بعضی از شرائط است که در وقت آزاد کردن می‌توان کرد و در آن چند مسأله است:

مسأله - جایز است که شرط کنند در وقت آزاد کردن که تا مدتی معین او خدمت کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - جایز است که در وقت آزاد کردن شرط کنند که مبلغ معینی را بدهد، یا شرط کنند که مال او مال آزاد کننده باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - جایز است که در وقت آزاد کردن شرط کنند که زنی را به تو تزویج می‌کنم که اگر بر سر او زن گرفتی مبلغ معینی بدهی، پس هر گاه زنی دیگر گرفت آن مبلغ را باید بدهد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مطلب چهارم در صفات و حالات مملوکی است که او را آزاد می کنند و امور متعلقه به آن و در آن چند مسأله است :

مسأله - بنده ای را که آزاد می کنند هر گاه عاجز باشد در امر معیشت خود به سبب پیری و ضعف و طفولیت ، باید چیزی از برای معیشت آن ها قرار داد . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست مگر در وجوب و استحباب آن و موارد آن مختلف می شود .

مسأله - جایز است آزاد کردن مملوکی که ولدالزنا باشد . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - جایز است آزاد کردن مملوک مستضعف هر گاه عداوت با اهل حق نداشته باشد . چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند .

مسأله - جایز نیست آزاد کردن مملوک کافر و ناصب که عداوت با اهل حق دارد . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مطلب پنجم در کسانی است که بعضی آن ها آزاد و بعضی آن ها مملوک است و امور متعلقه به ایشان و در آن چند مسأله است :

مسأله - هر گاه بنده ای مشترك باشد در میان جماعتی و بعضی از آن ها آزاد کند سهم خود را ، پس هر گاه موسر و دارا است باید قیمت سهم سایر شریک ها را بدهد به قیمت روزی که آزاد کرده تا جمیع آن بنده آزاد شود و هر گاه آزاد کننده معسر است و دارا نیست آن بنده مبعوض باید به قدر سهم سایر شرکاء از برای ایشان خدمت کند یا کسی کند و از کسب خود سهم سایر شرکاء را بدهد تا آزاد شود تمام او . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - سایر شرکاء باید تمکین کنند از گرفتن قیمت سهم خود تا تمام بنده آزاد شود . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسأله - کنیز مبعوضه باید سر خود را بپوشاند در نماز و خود را بپوشاند از نامحرم و نمی تواند شوهر کند تا آن که تمام آن آزاد شود . چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند .

مسأله - کسی که آزاد کند بنده خود را در وقت مردن و چیزی دیگر ندارد سوای آن که آزاد کرده او را ، باید دو ثلث قیمت خود از برای ورثه خدمت کند و همان ثلث او آزاد است . چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند .

مسأله - کسی که وصیت کند که بنده معین او را آزاد کنند و سوای او چیزی را مالک نباشد و وارث او تمکین نکنند ، ثلث آن بنده آزاد باید بشود و در دو ثلث باقی قیمت خود باید از عهده برآید یا به خدمتی یا به کسی . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست .

مسأله - کسی که نصف بنده خود را یا جزئی از آن را آزاد کند در حال صحت در مابقی قیمت خود باید خدمت کند یا از کسب خود از عهده برآید تا تمام او آزاد شود . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مطلب ششم در عتق مبهم و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسأله است :

مسأله - کسی که آزاد کند بندگان قدیم خود را یا وصیت کند که بندگان قدیمی او را آزاد کنند، هر بنده‌ای که در شش ماه پیش از آن مالک شده یا پیش تر از شش ماه مالک بوده آزاد می‌شوند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - کسی که نذر کند که اول ولدی که کنیز او زاید آزاد باشد، پس کنیز او توأم و جفت زاید، هر دوی آن‌ها آزاد می‌شوند نه یکی از آن‌ها. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - کسی که بندگان متعدد را مالک است و یکی از آن‌ها را آزاد کرد و فوت شد و معلوم نیست که کدام را آزاد کرده، باید قرعه انداخت و هر يك که قرعه به اسم او بیرون آید آزاد است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که بندگان بسیار دارد و وصیت کند که ثلث بندگان او آزادند، یا آزاد کنند، باید قرعه انداخت و قرعه آزادی به اسم آن‌هایی که بیرون آمد آزاد می‌شوند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که نذر کرده که اول مملوکی را که مالک شود آزاد است، پس يك دفعه مملوك‌های متعدد را مالک شد به ارث یا غیر آن، پس مختار است که قرعه اندازد و قرعه به اسم هر يك بیرون آمد او را آزاد کند یا آن که هر يك را که خواست آزاد می‌کند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - بنده گریخته را می‌توان آزاد کرد مادام که ندانند مرده است، اگرچه در كفاره باشد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مطلب هفتم در ولاء و استحقاق ارث آزاد شده از برای آزادکننده و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسأله است:

مسأله - مملوکی را که لله آزاد کرده‌اند هرگاه فوت شد و ترکه دارد و وارثی ندارد، ارث او به آزادکننده او می‌رسد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه آزادکننده در وقت آزاد کردن بنده خود به او بگوید برو از پی کار خود و من ارث تو را نمی‌خواهم و اگر جنایتی به کسی رساندی چیزی بر من نیست، چنین آزاد شده را سائبه می‌گویند که ارث او به آزادکننده او نمی‌رسد چنان که ضامن جریره او هم نیست و چنین آزادشده با هرکس قرار دهد که او ضامن جریره او باشد و از او میراث برد، ارث او به آن شخص می‌رسد و او ضامن جریره او است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه مالکی عضوی از اعضای بنده خود را قطع کرد مثل آن که گوش او را ببرد، یا بینی او را ببرد، یا پستان کنیز خود را ببرد، یا چشم او را کور کند و امثال این کارها، چنین بنده‌ای قهرآزاد می‌شود و از برای خدا آزاد نشده و چنین آزادی را سائبه می‌گویند و ارث او مال ضامن جریره است که خود او قرار داده و به مالک او نمی‌رسد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه از برای غلام و کنیزی که آزاد شده اولادی باشد که آن اولاد وارثی نداشته باشند، ارث ایشان به آزادکننده پدر و مادر ایشان می‌رسد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - از برای ولاء لحمه‌ای است مانند لحمه نسب، پس جایز نیست از برای کسی که ولایتی دارد در آزاد شده که ولایت خود را به غیر بفرشد یا ببخشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مطلب هشتم در بعض احکام متعلقه به مملوك است و در آن چند مسأله است:

مسأله - هرگاه کسی کنیزی را خرید به موعدی و تزویج کرد او را و مهر او را آزاد کردن او قرار داد و بعد فوت شد قبل از انقضای موعده، پس اگر ترکه‌ای دارد که قیمت کنیز را از آن بدهند تزویج او صحیح و آزاد کردن او صحیح است و اگر ترکه‌ای ندارد که قیمت کنیز را از آن بدهند تزویج او باطل است مثل آزاد کردن او، پس کنیز مال بایع است و لکن ولدی هم از او به وجود آمده، آن ولد هم مال بایع است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هرگاه مملوكی شرط کند با مالك خود که اگر او را بفروشد چیزی به مالك بدهد، پس هرگاه در وقت شرط کردن چیزی دارد باید به شرط خود وفا کند و اگر در آن وقت چیزی ندارد چیزی بر او نیست. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هرگاه مملوكی قیمت خود را به شخصی دهد که آن شخص او را از مالك او بخرد و او را آزاد کند، پس اگر آن شخص چیزی از مال خود با آن چه مملوك به او داده ضم می‌کند و او را از مالك او می‌خرد و او را آزاد می‌کند ارث او به او می‌رسد در صورتی که وارثی نداشته باشد، و اگر از مال خود چیزی را به قیمت او نمی‌دهد ارث او به او نمی‌رسد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - مملوك بدعمل را بفروشد و قیمت او را تصدق کنند افضل و بهتر است از این که او را آزاد کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز است آزاد کردن بنده در حال مرض حتی در مرض موت، حتی اگر به زبان نتواند بگوید که او را آزاد کردم و لکن به او بگویند که فلان را آزاد کردی؟ پس به سر و چشم اشاره کند که بلی، اگر چه قبل از این حالت افضل و بهتر است آزاد کردن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هرگاه مملوكی به ارث برسد به ورثه و بعضی از ایشان که صاحب صلاح است بگوید که میت او را آزاد کرده، پس به قدر سهم او از آن مملوك آزاد می‌شود و آن وارث صاحب صلاح ضامن باقی قیمت او نیست که سایر ورثه از او بگیرند و لکن آن مملوك باید کسب کند و باقی قیمت خود را به سایر ورثه بدهد تا تمام او آزاد شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هرگاه مملوكی از اهل ذمه مسلمان شود، باید مسلمانان او را بخرند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

کتاب التدبیر و فیه و فیما يتعلق به مسائل:

مسأله - مقصود از تدبیر این است که مالك غلام و کنیز قرار دهد که هر وقت فوت شد مملوك آزاد باشد، پس چون فوت شود او آزاد است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه مالك تزويج كند كنيز خود را و قرار دهد كه هر وقت شوهر او فوت شود او آزاد باشد، يا مملوك خود را بدارد به خدمت شخصى و قرار دهد كه هر وقت مخدوم او فوت شد او آزاد باشد، پس چون زوج يا مخدوم فوت شدند مملوك آزاد مى شود. چنان كه در احاديث وارد شده و خلافى كه محل اعتنا باشد در آن نيست.

مسأله - جايز است از براى مالك كه رجوع كند از قرارداد خود و بفروشد يا ببخشد مملوك خود را و لكن هرگاه محتاج به قيمت او نيست مكروه است از براى او كه وفا نكند به وعده خود. چنان كه در احاديث وارد شده و خلافى كه محل اعتنا باشد در آن نيست.

مسأله - جايز است از براى مالك كه مملوك مدبر را به اجاره دهد، يا او را مكاتب كند چنان كه مقصود از مكاتب ذكر خواهد شد ان شاء الله. چنان كه در احاديث وارد شده و خلافى در آن نيست.

مسأله - جايز است از براى مالك كه وطى كند با مدبره خود، يا او را تحليل كند، يا تزويج كند به غير. چنان كه در احاديث وارد شده و خلافى در آن نيست.

مسأله - هرگاه اولادى از براى مدبر به وجود آمد بعد از تدبير كه از خود مالك مدبر نباشند و آن ها را به خصوص استثناء نكرده كه بنده باشند، آن اولاد هم بعد از وفات مدبر، يا بعد از وفات كسى كه مدبر قرار داده آزاد مى شوند. چنان كه در احاديث وارد شده و خلافى كه محل اعتنا باشد در آن نيست.

مسأله - اولادى كه در وقت تدبير موجود باشند پس اگر مدبر مى داند كه موجودند و آن ها را استثناء نمى كند كه بنده باشند آن اولاد هم بعد از وفات كسى كه قرار شده آزاد مى شوند، و هرگاه مالك مدبر نمى داند كه ولدى موجود است و بعد معلوم مى شود كه در حين تدبير ولد در شكم موجود بوده، پس آن ولد بعد از وفات معتبر آزاد نمى شود. چنان كه در احاديث وارد شده و خلافى كه محل اعتنا باشد در آن نيست.

مسأله - قيمت مدبر را بايد از ثلث مالك اخراج كرد. چنان كه در احاديث وارد شده و خلافى در آن نيست.

مسأله - تدبير مانند وصيت است و دين بر وصيت مقدم است. پس هرگاه مالك مدبر بعد از وفات دينى دارد و ثلثى ندارد تدبير او باطل مى شود و مملوك بعد از وفات او آزاد نمى شود و دين او را بايد از آن مملوك ادا كرد. چنان كه در احاديث وارد شده و خلافى در آن نيست.

مسأله - هرگاه تدبير را مالك معلق به فوت خود قرار داد و مملوك مدبر گريخت، گريختن او تدبير او را باطل مى كند. پس هرگاه در گريز خود مال و اولادى بسيار از براى او حاصل شده باشد خود او و جميع مال و اولاد او مملوك وارث مالك مدبر مى شود بعد از فوت او، و هرگاه مدبر تدبير را معلق به فوت غير خود قرار داده از زوجى يا مخدومى، گريختن مدبر تدبير او را باطل نمى كند، پس بعد از فوت زوج يا مخدوم، آن گريخته آزاد مى شود. چنان كه در احاديث وارد شده و خلافى كه محل اعتنا باشد در آن نيست.

مسأله - ضمان جريره مدبر و مكاتب و ام ولد بر مالك و ورثه او است و ميراث آن ها را هم ايشان مى برند اگر وارثى ديگر نداشته باشند. چنان كه در احاديث وارد شده و خلافى كه محل اعتنا باشد در آن نيست.

کتاب المکاتبه و در آن و امور متعلقه به آن چند مسأله است :

مسأله - مقصود از کتابت این است که مالک شرط می کند با مملوک خود که چیز معینی را در مدت معینه ای به او بدهد خواه از کسب خود یا از راهی دیگر اگر چه به سؤال باشد پس آزاد شود و این امر بر دو قسم است یکی کتابت مطلقه و یکی کتابت مشروطه . پس کتابت مطلقه آن است که قرار می دهند که از چیز معین هر قدر مکاتب داد به همان نسبت قدری از او آزاد شود . و کتابت مشروطه آن است که شرط می کنند که تا تمام آن چیز معین را ندهد آزاد نشود . پس هر گاه قدری از چیز معین را نداد ، یا عاجز شد از دادن ، آن چه را که داده حلال باشد از برای مالک و مملوک باقی باشد به مملوکی و چیزی از او آزاد نشود . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - هر گاه مالک با مملوک شرط کرد که در هر ماهی فی المثل قدر معینی را بدهد و در ماهی نداد ، آن چه را که داده حلال است از برای مالک و چیزی از مملوک آزاد نشده . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست . مسأله - مستحب است از برای مالک که امداد کند به مکاتب و سخت نگیرد بر او و اگر در ماهی چیزی نداد او را مهلت دهد که در ماهی دیگر بدهد . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست .

مسأله - هر گاه مملوک تعجیل کند و مال الکتابه خود را پیش از رأس موعد بخواهد بدهد واجب نیست بر مالک که قبول کند و مختار است که آن را نگیرد تا سر موعد و بسا آن که غرضی هم داشته باشد در نگرفتن که مملوک آزاد نشود ، اما در رأس موعد نمی تواند قبول نکند . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - جایز است از برای مالک که نصف مملوک خود را یا قدری را که بخواهد آزاد کند و کتابت را در باقی مانده آزاد نشده قرار دهد . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - جایز نیست از برای مالک که با مکاتبه خود وطی کند و هر گاه وطی کرد و مرتکب فعل حرام شد باید مهر المثل را به مکاتبه بدهد و هر گاه بعضی از مکاتبه آزاد شده به جهت ادای بعضی از مال الکتابه ، به قدر آزادی او حدّ زنا بر مالک جاری می شود چنان که به قدر آزادی مکاتبه حدّ بر او جاری می شود در صورت تمکین او . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست و در رضای مکاتبه به وطی مالک و کراهت او و تکرر وطی و عدم تکرر سخن های بسیار است که محل اعتنا نیست .

مسأله - جایز نیست از برای مملوک مکاتب خواه مطلق باشد یا مشروط این که تزویج کند ، یا به حج برود ، یا در مال مالک خود تصرف کند مگر به اذن مالک . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - اولادی که از برای مکاتب در حین کتابت به وجود آیند به قدری که پدر و مادر آنها آزاد شده اند به جهت ادای بعضی از مال الکتابه ، آن اولاد هم به همان قدر آزادند و به قدری که پدر و مادر ایشان بنده اند ، ایشان هم مملو کند . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - هر گاه مکاتبی که نصف مال الکتابه خود را داده و نصف او آزاد شده فوت شود و ترکه و اولادی هم دارد ، نصف ترکه او مال مالک او است و نصف دیگر مال اولاد او است . پس چون اولاد او تمام مال الکتابه را به مالک بدهند تمام اولاد آزاد شوند .

چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست و مقصود از نصف ضرب المثل است و به هر قدری که مال الکتابه را داده مثل ثلث و ربع مثل نصف است در حکم و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه مکاتبی که بعضی مال الکتابه خود را داده فوت شود و ترکه‌ای نداشته باشد و اولادی داشته باشد، پس چون آن اولاد تمام مال الکتابه را بدهند آزاد شوند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

کتاب الاقرار و در آن و در امور متعلقه به آن چند مسئله است:

مسئله - اقرار عاقل بالغ بر ضرر خود جایز و مجری است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه بعضی از ورثه میتی اقرار کنند به دینی بر میت، یا وارثی از برای او، به قدر سهم خود ایشان مجری است و بر سایر ورثه چیزی نیست در صورتی که مقرین عادل نباشند و لکن اگر در میان مقرین دو نفر عادل باشند، سایر ورثه نمی‌توانند قبول نکنند آن دین و آن وارث را در سهمی خود و کفایت نمی‌کند وجود يك عادل در میان مقرین. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - هرگاه شخصی در مرض موت وصیت کند به دینی از برای بعضی از ورثه، آن وصیت ممضی و مجری است در صورتی که متهم نباشد آن شخص به اضرار به سایر ورثه. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - هرگاه شخصی وصیت کند به این طور که بگوید از برای فلان و فلان از برای یکی از ایشان هزار درهم فی المثل در ذمه من است و بعد از آن فوت شود. پس هر يك از آن دو نفر که شهود اقامه کنند آن مال را می‌برند و هرگاه هیچ يك شهودی ندارند و هر دو مدعی آن مالند، مال را بالمناصفه در میان ایشان باید قسمت کرد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - کفایت می‌کند اشاره در اقرار در صورتی که مانعی در تکلم باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه پیرسند از کسی که بر تو دینی هست از مال فلان و بگوید آری، کفایت می‌کند در اقرار. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - سکوت دختر باکره اقرار او است در نزد سؤال از او. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - اقرار از روی اجبار و ترس اعتباری ندارد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - اقرار اطفال غیر ممیز و مجانین اعتباری ندارد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - اقرار در حال مستی اعتباری ندارد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - اقرار مملوك بدون اقرار مالك و اذن او اعتباری ندارد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه بعد از اقرار چیزی منافی اقرار گفته شد، مثل آن که کسی بگوید فلان مقدار را باید بدهم و لکن به همان قدر طلب دارم، یا بگوید قدری را که باید بدهم قیمت چیزی است که خریده‌ام و آن چیز به من نرسیده، پس اقرار او ممضی است و باقی سخن او غیر مسموع است تا حقیقت آن معلوم شود. چنان که از احادیث معلوم می‌شود و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه کسی چنین اقرار کند که ده تومان باید بدهم مگر سه تومان فی المثل، بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند که هفت تومان باید بدهد نه ده تومان، چرا که مجموع این کلام اقرار او است و چیزی که موجب یقین به این فتوی باشد در نزد ما نیست.

کتاب الایمان و فیه مطالب :

المطلب الاول در اصل قسم و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسأله است :

مسأله - مکروه است قسم یاد کردن اگر صدق و راست باشد و کسی قسم یاد نمی کند بر فعل امری و ترك آن مگر آن که مبتلی می شود که خلاف آن را بکند. حتی آن که اگر کسی قسم یاد کند که بینی خود را به دیوار نمالد، مبتلی شود که بینی خود را به دیوار بمالد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - حرام است قسم یاد کردن به کذب و دروغ و عذاب آن به جز آتش جهنم نیست، از این جهت در دنیا کفارهای از برای قسم دروغ قرار نداده‌اند، چرا که هیچ کفارهای در دنیا کفایت نمی کند در عذاب آن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که ترك کنند قسم خوردن را اگر چه ترك آن موجب ضرر باشد چرا که شخصی ادعای چهارصد اشرفی به حضرت سجاد سلام الله علیه کرد و حاکم حکم کرد که یا قسم یاد کن که نباید بدهی یا چهارصد دینار را بده و آن حضرت سلام الله علیه چهارصد دینار را دادند و قسم یاد نکردند به جهت اجلال و تعظیم خدای تعالی. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که قسم ندهند کسی را که می داند قسم خواهد خورد در انکار چیزی. و کسی که بگذرد از قسم دادن به جهت تعظیم الهی راضی نخواهد شد از برای او مگر منزله و درجه حضرت ابراهیم علیه السلام را در آخرت. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز است قسم یاد کردن در مقام تقیه و خوف ضرر بر جان و مال خود و خوف ضرر بر جان و مال برادر مؤمن اگر چه بر امر خلاف واقع باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مطلب دوم در قسم شرعی و قسمی که حکمی به آن تعلق نگیرد و در شرع جایز نباشد و در آن چند مسأله است :

مسأله - قسم شرعی که وفای به آن باید کرد و رفع دعوایی و اثبات حقی می کند قسم یاد کردن به یکی از اسم های خدای وحده است و بس، مثل والله و بالله و رب الکعبه و رب العالمین و امثال این ها. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - قسم خوردن به قرآن و سوره قرآن و هر چیز محترمی رفع دعوایی و اثبات حقی نمی کند اگر چه مستحب است که کسی که قسم خورد به سوره ای از قرآن به عدد هر آیه ای کفارهای بدهد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - حرام است قسم یاد کردن به بیزاری از خدا و رسول و ائمه صلوات الله علیهم اجمعین و بیزاری از دین و مذهب ایشان، اگر چه در صورتی که به بیزاری از ایشان قسم یاد کرد و تخلف کرد از آن چیزی که قسم از برای آن خورده، باید کفار بدهد و ده مسکین را طعام دهد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - قسم خوردن به مخلوقی از مخلوقات مثل آن که در میان مردم متداول است که به جان عزیزی و سر مبارکی و روح مقدسی قسم می‌خورند، حکمی در شرع از برای آن نیست به جز این که آن کسی که قسم به این‌طورها می‌خورد اظهار احترامی کرده نسبت به کسانی که قسم به ایشان خورده. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مطلب سوم در متعلق قسم و چیزهایی که قسم از برای فعل آن‌ها یا ترك آن‌ها می‌خورند و امور متعلقه به آن‌ها است و در آن چند مسأله است:

مسأله - قسم منعقد نمی‌شود از برای عمل حرامی یا ترك فعل واجبی، یا ترك عمل مستحبی یا فعل مکروهی و هر فعل مرجوحی و هر ترك فعل مرجوحی، اگرچه آن امر مرجوح از امور دنیویه باشد. مثل آن که کسی قسم یاد کند و بگوید والله شراب مسکر را می‌خورم، یا بگوید بالله نماز نمی‌کنم، یا نافله بجانمی‌آورم، یا اول وقت نماز نمی‌کنم. و اگر کسی چنین قسم را یاد کرد گناه کار است و باید توبه کند و کفاره چنین قسمی این است که خلاف کند و مسکر نخورد و نماز بکند و نافله بجا آورد و در اول وقت نماز کند و کفاره دیگر به غیر از خلاف قسم ندارد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - قسم منعقد می‌شود بر فعل واجبی و ترك حرامی و فعل مستحبی و ترك مکروهی. مثل آن که قسم یاد کند نماز واجبی و مستحبی را بجامی‌آورم و چیزی که حرام است یا مکروه است نمی‌خورم. پس در این صورت اگر خلاف قسم کرد باید کفاره بدهد و ده مسکین را اطعام دهد علاوه بر استغفار و قضاء فوائت و غیر آن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - قسم منعقد می‌شود در هر امر مباحی که مرجوح نباشد، مثل آن که قسم یاد کنند که از میوه فلان باغ نخورند، یا از زراعت مزرعه مخصوصه‌ای نخرند، یا به جهت تأدیب زنی با او جماع نکنند بیش از چهار ماه. پس در این صورت‌ها اگر خلاف قسم را بخواهند بکنند باید پیش از خلاف کردن کفاره قسم را بدهند و بعد خلاف کنند و هرگاه خلاف قسم را کردند پیش از کفاره دادن، کفاره ساقط نمی‌شود بلکه باید توبه کنند از خلاف کردن و کفاره را بدهند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست و تفصیل کفاره در کتاب ایلاء گذشت.

مسأله - هرگاه در امر مباحی قسم یاد کردند فعل آن یا ترك آن را و بعد معلوم شد که خلاف آن بهتر است و مصلحت در خلاف آن است، کفاره واجب نشود و می‌توان خلاف قسم کرد بدون کفاره و لکن مستحب است کفاره دادن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه کسی بدون اطلاع پدر خود، یا زنی بدون اطلاع شوهر خود، یا مملوکی بدون اطلاع مالک خود قسمی یاد کردند بر فعل مباحی یا ترك فعل مباحی، هر يك از پدر یا شوهر یا مالک می‌توانند بدارند ایشان را بر خلاف کردن قسم خود و کفاره بر ایشان واجب نیست و واجب است بر ایشان اطاعت کردن پدر و شوهر و مالک. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه کسی قسم یاد کند که با پدر و مادر خود تکلم نکند و همراهی با ایشان نکند، یا ترك صله رحم کند و رحم‌پروری نکند، واجب است بر او که خلاف قسم خود کند و کفاره‌ای به غیر از خلاف قسم کردن نیست و باید توبه کنند از قسم یاد کردن در این امور. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه زنی قسم یاد کند که با شوهر خود به سفر نرود، یا قسم یاد کند که نرود در نزد شوهر خود هرگاه شوهر او در شهری باشد و او در شهری دیگر و بعد مخالفت کند و با شوهر سفر کند، یا برود نزد شوهر خود در آن مکانی که شوهر او آنجا است، کفاره بر او واجب نیست. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - قسمی که در حال غضب یاد کنند اعتباری ندارد و کفاره‌ای در خلاف آن قسم نیست، و هم چنین قسمی که از روی ترس یاد شود، یا از روی اکراه یا از روی تقیه، کفاره در خلاف آن نیست. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه کسی قسم یاد کند در حضور زن خود که اگر زنی دیگر بگیرد، یا با کنیزی و طی کند هر بنده‌ای که دارد آزاد باشد، یا مال مخصوصی از او صدقه باشد در خلاف قسم کردن، کفاره‌ای بر او واجب نشود و مملوک‌های او آزاد نشود و مال او صدقه نیست. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه کسی بعد از قسم یاد کردن خود ان شاء الله بگوید و بعد از آن خلاف قسم خود کند، کفاره‌ای بر او واجب نشود به جهت آن که استثناء مشیت الهی را در قسم خود قرار داده. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که قسم یاد کند که مملوک خود را، یا دیگری را به جهت تأدیب بزند و بعد او را عفو کند و نزند، کفاره‌ای بر او واجب نشود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه بر مدیونی که نمی‌تواند دین خود را بدهد سخت بگیرند، پس قسم یاد کند که تا دین خود را ندهم از این شهر بیرون نروم، می‌تواند خلاف کند و بیرون رود و کفاره‌ای بر او نیست. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه کسی وصیت کند مالی را از برای کسی و متهم نباشد به اضرار به ورثه خود، وصی می‌تواند که آن مال را بدهد به آن کسی که وصیت از برای او شده بدون اطلاع ورثه و هرگاه ورثه گمانی بردند و خواستند او را قسم دهند، می‌تواند قسم یاد کند که چیزی در نزد او نبوده. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه کسی را قسم دهند که کاری که خلاف شرع نیست بکند به این طور که بگوید «بالله عليك ان تفعل كذا» که در فارسی می‌گویند تو را به خدا قسم می‌دهم که این کار را بکن، یا غذای مرا بخور، یا به خانه ما بیا، یا غلام خود را مزین، یا فرزند خود را مزین، و امثال این قبیل قسم‌ها که در میان مردم متعارف است، مستحب است اجابت کردن و قبول کردن. و هرگاه اجابت نشد کفاره‌ای واجب نشود نه بر کسی که قسم می‌دهد و نه بر کسی که قسم می‌دهند او را و لکن مستحب است از برای کسی که قسم می‌دهد که کفاره بدهد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه کسی انکار کرد دینی را که بر ذمه او است و مالی از او به دست طلب کار او آمد، طلب کار می‌تواند که به قدر طلب خود از آن مال بردارد و اگر از او طلب کردند مال را می‌تواند قسم یاد کند که چیزی از او نزد او نیست. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه کسی انکار کرد دینی را و او را در نزد حاکم شرع قسم دادند، بعد از قسم دادن اگر مالی از او به دست طلب کار آمد نمی‌تواند از آن مال از برای خود بردارد به جهت آن که او را قسم داده و لکن هرگاه منکر بعد از قسم خوردن در نزد حاکم شرع از عذاب آخرت ترسید و خواست ادای دین خود را بکند، طلب کار می‌تواند که طلب خود را از او بگیرد و مستحب است

از برای طلب کار که نصف منافعی که از مال او از برای مدیون حاصل شده به او واگذارند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

کتاب النذر و العهد و در آن و امور متعلقه به آن چند مسأله است:

مسأله - نذر و عهدي که صیغه آن جاری نشود متعلق آن واجب نشود. پس هر گاه شخصی گفت «لِلّٰهِ عَلَيَّ صَوْمٌ يَوْمٍ اِنْ عَافَانِي مِنْ مَرَضِي» فی المثل، یا گفت «عَاهَدْتُ اللّٰهَ صَوْمَ يَوْمٍ اِنْ عَافَانِي مِنْ مَرَضِي» فی المثل، واجب شود بر او که بعد از صحت از مرض خود روزه بگیرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که بگوید نذر کردم روزه بگیرم اگر از مرض صحت یافتم فی المثل، روزه بر او واجب نشود. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافتی در آن نیست.

مسأله - امری را که از برای حصول آن نذر و عهد می کنند باید مرجوح نباشد. پس هر گاه نذر کنند که اگر فلان شخص مؤمن مبتلا به بلایی شد فی المثل روزه بگیرند، روزه واجب نشود. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافتی در آن نیست.

مسأله - امری را که قرار می دهند در نذر و عهد که بجاآورند باید مرجوح نباشد. مثل آن که نذر کنند که اگر سفری ایشان از سفر آمد روزه خود را افطار کنند فی المثل، پس در چنین نذری اعتباری نیست. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافتی در آن نیست.

مسأله - اسم امری را که می خواهند بجاآورند باید ذکر کنند در نذر و عهد از نماز یا روزه یا صدقه. پس اگر کسی گفت «لِلّٰهِ عَلَيَّ نَذْرٌ اِنْ عَافَانِي» چیزی بر او واجب نشود اگر چه مستحب است که دو رکعت نمازی بجاآورد، یا يك روزه بگیرد، یا قرص نانی تصدق کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - در هر امر راجحی نذر و عهد منعقد گردد خواه واجب باشد یا مستحب، یا ترك حرامی باشد یا ترك مکروهی و در هیچ امر مرجوحی منعقد نشود. مثل آن که کسی نذر کند که در اول وقت نماز کند، یا نذر کند که اگر چیز حرامی یا مکروهی را خورد پیاده به مکه رود فی المثل. ولیکن اگر نذر کند که اگر صله رحم پروری کند پیاده به مکه رود، پس در صورت اول اگر مخالفت کرد باید پیاده به مکه رود و در صورت دوم اگر صله رحم پروری کرد نباید به مکه رود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که نذر کند که اگر پیش از رفتن به مکه زن بگیرد فی المثل، بنده ای را آزاد کند فی المثل، نذر او منعقد شود چرا که رفتن مکه ترجیح دارد به تزویج اگر چه خود تزویج راجح باشد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند و از این قبیل احادیث معلوم می شود که حکم در میان امر راجح و راجح مثل حکم در میان راجح و مرجوح است در انعقاد نذر.

مسأله - کسی که نذر کند که با اقارب خود سفر نکند فی المثل، نذر او منعقد نشود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که نذر کند که اگر بر سر زن خود زن بگیرد امری بر او واجب شود از برای خوش آمد زن، نذر او منعقد نشود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که قسم یاد کند یا نذر و عهده کند که بعد از فوت زن خود زن نگیرد، یا بعد از فوت شوهر خود شوهر نکند، قسم و نذر او منعقد نشود و اعتباری ندارد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مستحب است نذر کردن از برای امر مهمی که گاهی روی می دهد مثل ناخوشی صعبی، و مکروه است که انسان در هر امری که روی می دهد نذر و عهده کند و چیزی را بر خود واجب کند علاوه بر واجباتی که خداوند قرار داده. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - نذر و عهده که با شرایط آن به عمل آمد واجب است به مقتضای آن ها عمل کردن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که نذر کرد که پیاده فی المثل به مکه برود و بعد عاجز شود از پیاده رفتن، پس هر قدر که می تواند باید پیاده بود و چون عاجز شد سوار شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که نذر کرد که روزه بگیرد و بعد مشکل شود بر او روزه گرفتن و سخت باشد بر او، پس به عوض هر روزه ای مدی از گندم به مسکین دهد و مد پنجاه شاه است به اصطلاح. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کسی که نذر کرد که روز معینی را روزه بگیرد و سفر زیارتی اتفاق افتاد، به سفر می رود و چون مراجعت کرد روزه خود را قضا می کند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کسی که نذر و عهده کند که اگر فی المثل از ناخوشی خود صحت یافت جمیع مال خود را تصدق کند، جایز است از برای او که بعد از صحت جمیع مال خود را قیمت کند و آن قیمت را ثبت کند و به تدریج در مدت عمر خود تصدق کند و ثبت کند تصدقات خود را تا برسد به قدر قیمتی که کرده و اگر چیزی از آن باقی بماند وصیت کند که بعد از وفات او تصدق کنند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کسی که نذر کند که اگر فرزند او بزرگ شد و نمرود او را روانه حج کند یا نایی را به حج بفرستد به شکرانه بزرگ شدن فرزند، پس پدر فوت شود و فرزند بماند، از ترکه او باید حجبی اخراج شود. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کسی که چیزی را نذر کند از برای مکه، آن چیز را می فروشد و از قیمت آن طیبی و عطری را می خرد و آن عطر را در خانه کعبه استعمال می کند و به جامه کعبه و دیوار آن می مالند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - نذری و عهده که از روی غضب باشد اعتباری ندارد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هر زنی که نذری و عهده‌ی کند بدون اذن و امضای شوهر خود، نذر و عهد او اعتباری ندارد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - هر مملوکی که نذری و عهده‌ی کند بدون اذن و امضای مالک خود، نذر و عهد او اعتباری ندارد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هر نذری و عهده‌ی که نشود آن را به عمل آورد واجب نشود. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - کسی که نذر کند که اگر عمل راجحی را بجا آورد عمل راجحی دیگر را بجا آورد پس عمل دوم واجب شود بر او به سبب بجا آوردن عمل اول و واجب نشود بر او به سبب نذر بجا آوردن عمل اول. مثل آن که کسی نذر کند که اگر نمازی کردم روزه‌ای بگیرم، پس هر گاه نماز کرد روزه گرفتن بر او واجب شود اما نماز کردن به سبب نذر بر او واجب نشود اگر چه به سبب دیگر بر او واجب باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که نذر کند که بنده خود را یا چیزی دیگر را نفروشد پس بعد از آن محتاج شود به فروختن آن، می‌تواند آن را بفروشد و کفاره بر او نیست اگر چه مستحب است که وفا کند به نذر خود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - کسی که نذر کند فرزند خود را ذبح کند، نذر او منعقد نشود و لکن مستحب است که گوسفند فربه‌ای را ذبح کند و گوشت آن را به مساکین تصدق کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که بخواهد زنی را از برای خود تزویج کند و آن زن او را بدارد بر این که نذر کند که اگر او را طلاق داد یا زنی دیگر گرفت بر سر او چیزی بر او واجب شود، نذر او منعقد شود و باید وفا کند به شرطی که بازن کرده. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - کسی که نذر کند چیزی را از برای امری و بعد معلوم شود که آن امر پیش از نذر او حاصل شده، چیزی بر او واجب نشود. مثل آن که نذر کند که اگر زن او حامله شود چیزی بدهد یا کاری بکند و بعد معلوم شود که زن او حامله بوده پیش از نذر او. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که نذر کند که روز معینی را روزه بدارد پس اتفاق افتد که آن روز معین عید فطر یا عید اضحی یا ایام تشریق که یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذیحجه باشد، یا سفری یا مرضی در آن روز معین اتفاق افتد، پس در این روزها روزه نمی‌گیرد و متسحب است از برای او قضای روزه خود در وقتی که مانعی نداشته باشد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - کسی که نذر کند که يك ماه روزه بگیرد و قید اتصال نکرده، می‌تواند که سی روز متفرق روزه بگیرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - کسی که نذر کند که يك ماه متصل روزه بگیرد پس چند روز روزه گرفت و بعد مانعی روی داد که نتوانست تمام ماه را روزه بگیرد، پس اگر پانزده روز متصل روزه گرفته بعد از آن که مانع او رفع شد تتمه ماه را روزه می گیرد و اگر کم تر از پانزده روز روزه گرفته و مانعی روی داده، آن چه روزه گرفته از يك ماه نذر او محسوب نیست و باید بعد از رفع مانع يك ماه متصل روزه بگیرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - زنی که نذر کند که دو ماه پی در پی روزه بگیرد، پس ایام حیض خود را بعد از حیض قضا می کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که نذر کند که دو ماه پی در پی روزه بگیرد و چند روز روزه بگیرد و بعد مریض شود و نتواند روزه بگیرد، بعد از رفع مرض ایام مرض خود را قضا می کند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کسی که نذر کند که يك سال روزه بگیرد پس نتواند که تمام روزه ها را در يك سال بگیرد، يك ماه و قدری از ماه دوم را روزه می گیرد پس بعد از آن متفرقاً روزه می گیرد تا به عدد ایام سال، تمام يك سال را روزه بگیرد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کسی که نذر کند که يك ماه روزه بگیرد و معین نکند ماه معینی را، می تواند که متفرقاً روزه بگیرد تا آن که سی روز را روزه بگیرد اگر چه متصل نباشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - کسی که نذر کند که زمانی روزه بگیرد مستحب است که پنج ماه روزه بگیرد، و کسی که نذر کند که حینی روزه بگیرد مستحب است که شش ماه روزه بگیرد اگر چه به قدر صدق زمان متعارف و حین متعارف در میان اهل عرف نه اهل لغت کفایت می کند روزه گرفتن به طور وجوب. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کسی که نذر کند که يك ماه فی المثل روزه بگیرد و معین نکند که در کجا روزه بگیرد، می تواند بعضی از روزه ها را در بلدی بگیرد و بعضی دیگر را در بلدی دیگر بگیرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - کسی که نذر کند که روزه بگیرد تا ظهور امام علیه السلام باید در تمام روزها روزه بگیرد مگر روزهایی که در سفر است یا در روزهایی که مریض است و روز عید فطر و عید اضحی و ایام تشریق. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کسی که نذر کند که برود به خانه کعبه و مانعی از برای او روی دهد که نتواند برود، نفقه ای را که از برای رفتن مهیا کرده مستحب است که تصدق کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که نذر کند که پیاده حج کند باید پیاده برود تا عرفات، پس چون از عرفات کوچ کنند می تواند سوار شود. چنان که در احادیث رسیده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده اند و بعضی بعد از رمی جمره عقبه و تراشیدن سرفتی داده اند که می تواند سوار شود موافق احادیثی دیگر.

مسئله - کسی که نذر کند که پیاده به حج برود و در بین راه برسد به کشتی، پس باید در کشتی بایستد و ننشیند تا آن که از کشتی بیرون رود. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کسی که نذر کند که پیاده برود به حج و بعد به نیابت غیری پیاده به حج رود، کفایت می کند او را از نذری که کرده. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کسی که نذر کند که پیش از رسیدن به میقات گاه محرم شود، باید وفا کند به نذر خود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - کسی که نذر کند که طعامی را هدی کند، چیزی بر او واجب نشود چرا که هدی شتری است که آن را زنده ببرند با شرایط آن به کعبه نه طعامی و گوشتی. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که نذر کند هدیی را پس باید شتری را بکشد با تقلید و اشعار و ببرد آن را تا عرفات و وقوف بجا آورد با آن و کسی که نذر کند که کره شتری را نحر کند، پس در هر جا که خواست آن را نحر می کند. و کسی که نذر کند که شتری را در کوفه یا سایر اماکن مشرفه نحر کند به جهت شکرانه نعمتی، باید آن را در همان مکان شریفی که نذر کرده نحر کند و هر گاه در راه مکه نذر کند که شتری را نحر کند و جایی را تعیین نکند، باید آن را در مکه در مقابل کعبه نحر کند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند و تلفظ به هدی و جزور و شتر، در حکم نذر تفاوت دارد چنان که بر اهل بصیرت در فقه مخفی نیست.

مسئله - کسی که نذر کند مالی را از برای خدا، آن مال مال امام علیه السلام است. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کسی که نذر کند مال کثیری را مستحب است که هشتاد درهم بدهد اگر چه به قدری که صدق کند مال کثیر نسبت به حال آن کسی که نذر کرده کفایت می کند. چنان که از احادیث معلوم می شود و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند. مسئله - کسی که به نذر و عهد خود وفا نکند تا وقت آن بگذرد، باید کفاره بدهد به مثل کفاره مخالفت قسم که آزاد کردن بنده باشد، یا اطعام ده مسکین باشد، یا پوشانیدن ده مسکین، و کسی که عاجز باشد از این ها باید سه روز روزه بگیرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که نذر کند که مرتکب حرامی نشود و وفا نکند و مرتکب حرام شود، کفاره آن آزاد کردن بنده ای است، یا روزه گرفتن دو ماه پی در پی، یا اطعام شصت مسکین. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

کتاب الوقف و فیه مسائل :

مسئله - وقف، حبس کردن عین چیزی است و تسبیل منفعت آن چیز در راه خدا از برای مصالح امور مسلمین. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - شرط است در تحقق وقف این که بعد از اجرای صیغه وقف، موقوف را تسلیم متولی یا موقوف علیه نمایند و بعد از وقف و اقباض لازم می شود، که واقف نمی تواند آن را تغییر دهد. پس هر گاه چیزی را که وقف کرده اند به تصرف موقوف علیه یا وکیل او یا ولی او یا وصی ندادند، آن وقف را می توان به ملکیت برگردانید اگر چه صیغه وقف جاری شده باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - موقوف علیه اول در حین وقف کردن باید موجود باشد تا چیزی که وقف شده به تصرف او یا کسی از جانب او درآید. پس اگر وقف کنند چیزی را که منفعت آن به ولدی برسد که بعد از وقف متولد شود، آن وقف باطل است مگر آن که ولدی در حین وقف موجود باشد و وقف بر او کنند و در ضمن عقد شرط کنند که اگر ولدی بعد از این به وجود آمد او هم شریک باشد در منفعت وقف. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - انقطاعی به حسب عادت از برای وقف مؤبد نباید باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - موقوف علیه مالک چیزی که وقف شده نمی شود ولیکن منافع آن چیز به طوری که واقف قرار داده مال او است چنان که واقف بعد از وقف و قباض، مالک چیزی را که وقف کرده نیست. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - شرط است در تحقق وقف این که منافع وقف را واقف از برای خود قرار ندهد نه به طور انفراد نه به طور اشتراك با غیر، و هرگاه منافع را از برای خود قرار داد وقف باطل می شود. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که در حین وقف شرط کند که اگر محتاج شدم چیزی را که وقف کردم مال خودم باشد، چنین وقفی باطل است و اگر فوت شد آن چیز مال وارث او است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - چیزی را که وقف کنند و آن چیز را به تصرف متولی یا موقوف علیه ندهند، وقف آن چیز متحقق نشود پس واقف می تواند که آن چیز را به مصرف خود رساند و اگر فوت شود آن چیز مال وارث او است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه پدر وقف کند چیزی را بر فرزند صغیر خود، تصرف خود او کفایت می کند در تحقق وقف چرا که او است ولی فرزند خود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - کسی که وقف کند چیزی را بر اولاد خود و شرط کند بایشان که اگر بعد از این ولدی از برای او به وجود آمد شریک ایشان باشد در منافع وقف او شریک ایشان می شود و اگر شرط نکرد منافع وقف مخصوص موقوف علیهم است و دخلی به فرزندی که بعد به وجود آمده ندارد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - وقف را به طوری که واقف قرار داده باید جاری کرد و تغییر نباید داد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - هرگاه ملکی وقف باشد ولیکن مصارف آن معلوم نباشد، منافع آن باید صرف مؤمنین بشود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - هرگاه ملکی وقف بر فقرا باشد، فقرای بنی هاشم هم می توانند از منافع آن ببرند و منافع آن داخل صدقاتی که ممنوع از بنی هاشم است نیست. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - وصی نمی تواند که وقف کند ملکی را از ثلث موصی که به خیال خود همیشه خیری به موصی برسد، بلکه به طوری که موصی قرار داده باید در باب ثلث او جاری شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - جایز نیست وقف کردن بر مساجد و امثال آنها از اماکن چرا که این کار کار مجوس است که بر آتش کده های خود

وقف می کنند ولکن باید وقف کرد بر مسلمین و شرط کنند که مسلمین منافع وقف را صرف تعمیر مساجد و اماکن کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - جایز است وقف کردن ملك مشاع اگر چه مالك تصرف نکرده باشد آن را پیش از وقف کردن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - جایز نیست فروختن ملك وقف مؤبد و منتقل نمودن آن به احدی، نه از برای واقف و نه از برای غیر او. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - جایز است وقف کردن بر اشخاصی و شرط کردن وجود صفتی در آنها، مثل آن که عدالت را در آن جماعت شرط کنند پس اگر احدی از ایشان فاسق شد نباید منافع وقف به او برسد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه وقف کنند بر جماعت متفرقه در بلاد مثل بنی هاشم واجب نیست که منافع وقف را به جمیع ایشان برسانند، بلکه واجب نیست که به جمیع آنهایی که در بلد وقف ساکنند برسانند، بلکه کفایت می کند که به جماعتی که حاضرند برسانند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه وقف کنند بر جیران و همسایگان، هرکس را واقف قصد کرده موقوف علیه است و هرگاه قصد او معلوم نیست، تا چهل خانه همسایه اند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مصارف منافع وقف باید جهات طاعات و خیرات و عبادات باشد و جایز نیست که مصارف آن را جهات معصیت قرار داد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - در وقف بر اولاد، ذکور و اناث موقوف علیهم می باشند مگر آن که واقف تصریح کرده باشد اختصاص بعضی را. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - در صورت نزاع و جدال بر سر وقف بر اولاد، بعضی فروختن ملك وقف را جایز دانسته اند و حال آن که موقوف علیهم مالك ملك وقف نیستند بالاتفاق و علاوه بر آن که موقوف علیهم بالاتفاق مالك نیستند، منافع وقف در طبقات بعد باید به اولادی دیگر برسد در وقف مؤبد، پس عدم جواز نقل و انتقال ملك موقوف به غیر معلوم و راه جواز مسدود است و روایتی که در جواز نقل رسیده محمول به عدم اقباض یا حبس مخصوص به طبقه ای است که وقف مؤبد نیست. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

کتاب السکنی و العمری و الرقبی و الحیس و در آن چند مسئله است:

مسئله - مقصود از سکنی این است که کسی قرار دهد که شخصی در خانه و ملك او ساکن باشد به طور اطلاق یا تا مدت معینه ای، پس اگر مدت سکون را عمر ساکن یا عمر مالك قرار دهند آن را عمری می گویند. و مقصود از حیس این است که قرار دهند منفعت چیزی را از برای کسی تا مدت معینه، پس هرگاه آن منفعت خدمت غلامی یا کنیزی باشد از برای کسی آن را رقبی می گویند و اگر منفعت چیزی دیگر باشد آن را حیس می گویند چرا که عین آن چیز را حبس کرده اند و منتقل به غیر

نمی کنند از برای انتفاع شخصی. و گاهی هریک از این ها در باقی استعمال شده چرا که احکام این ها بر يك نسق است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه مدتی را قرار دهند، پس مالك هر وقت که خواست ساکن را از ملك خود خارج می کند یا منفعت را منع می کند در هریک از این اقسام. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه مدت را معین کرده اند مالك نمی تواند که ساکن را پیش از آن مدت خارج کند از ملك خود چنان که نمی تواند منفعت را منع کند پیش از آن مدت از آن شخصی که قرار داده منفعت ببرد و لازم است که وفا کند به شرط و عهد خود در جمیع اقسام مذکوره. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - مالك می تواند که ملك خود را بفروشد یا ببخشد پیش از مدت معینه و لکن ساکن را از آن ملك نمی تواند خارج کند، چنان که مشتری هم نمی تواند و هم چنین است حکم منفعت ملك از برای شخصی که قرار شده در مدت معینه که نه مالك می تواند منع کند آن را و نه مشتری. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هرگاه مدت سکنی و انتفاع، عمر مالك باشد و شخص ساکن یا کسی که انتفاع از برای او است فوت شود، وارث او باید ساکن شوند و انتفاع را ببرند تا مالك زنده است. و هرگاه مدت سکنی و انتفاع، عمر ساکن و شخصی که قرار شده منفعت را ببرد باشد و مالك فوت شود، وارث مالك نمی توانند که منع کنند سکون و انتفاع را تا وقتی که ایشان زنده اند مگر آن که ترکه مالك منحصر باشد به همان مسکون و ملکی که از آن منفعت می برند، یا مالك مدیون باشد که دین او ادا نشود مگر از آن مسکون و از آن ملك. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هرگاه مالك قرار دهد سکون شخصی را با اولاده او در خانه خود و مالك فوت شود، آن شخص و اولاده بعد از او باید ساکن باشند در آن خانه به طوری که مالك قرار داده و به طوری که مالك تعیین کرده از برای اولاده آن شخص که تا چند بطن و چند طبقه ساکن باشند و وارث مالك نمی توانند که منع کنند سکون طبقات معینه را در آن خانه. و هم چنین است هرگاه مالك قرار داده باشد منافع ملکی را از برای شخصی و اولاده او و فوت شود، باید آن شخص و اولاده او به طوری که مالك تعیین کرده منافع آن ملك را ببرند و ورثه مالك نمی توانند منع کنند منافع را از ایشان. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هرگاه مالك قرار دهد خدمت مملوك خود را از برای شخصی، پس اگر مدتی را معین کرده از برای خدمت او باید خدمت کند تا آن مدت اگرچه مالك پیش از انقضای مدت فوت شود و ورثه او نمی توانند منع کنند او را از خدمت و اگر مدتی را معین نکرده هر وقت بخواهد مملوك خود را از خدمت او باز می دارد و اگر فوت شود ورثه او می توانند منع کنند او را از خدمت. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هرگاه مالك قرار دهد خدمت مملوكی را که با او قرار داده که هر وقت بمیرد او آزاد باشد از برای شخصی، پس آن مملوك مدبر از خدمت آن شخص بگریزد و مالك فوت شود و ورثه مالك نیابند آن مملوك را، آن مملوك بعد از فوت مالك آزاد

است و ورثه مالك و غير ايشان نمى توانند كه او را به خدمت بدارند به عوض ترك خدمتى كه در گريختن كرده . چنان كه در احاديث وارد شده و خلافى كه محل اعتنا باشد در آن نيست .

مسئله - مسكون و چيزى را كه مالك قرار داده كه منفعت آن به شخصى برسد ، ملك مالك و ورثه او است بعد از او نه ملك ساكن و كسى كه منفعت از براى او است و نه ملك ورثه ايشان . چنان كه در احاديث وارد شده و خلافى در آن نيست .

كتاب الهبة و فيه مسائل :

مسئله - هبه كردن و بخشيدن در بعضى از مواضع لازم مى شود كه واهب و شخصى كه چيزى را بخشيده نمى تواند پس بگيرد و در بعض مواضع مى تواند رجوع كند و پس بگيرد . چنان كه از احاديث معلوم مى شود و خلافى در آن نيست .

مسئله - چيزى را كه در راه خدا بخشيدند فى المثل به سائلى و به فقيرى چيزى دادند ، نمى توانند رجوع كنند و پس بگيرند از او . چنان كه در احاديث وارد شده و خلافى در آن نيست .

مسئله - چيزى را كه به كسى بخشيدند مادام كه آن چيز را به قبض و تصرف آن كس نداده اند مى توانند رجوع كنند و به او ندهند اگر چه آن شخص از اقارب واهب باشد . چنان كه در احاديث وارد شده و خلافى در آن نيست .

مسئله - چيزى كه پدر به فرزند صغير خود بخشيد نمى تواند رجوع كند چرا كه قبض و تصرف او قبض و تصرف فرزند صغير او است . چنان كه در احاديث وارد شده و خلافى در آن نيست مگر آن كه بعضى گفته اند كه اگر پدر قصد كند كه از بابت ولايت از جانب صغير تصرف مى كند هبه او لازم مى شود و آن چه در احاديث است بر خلاف اين قول است .

مسئله - هر گاه پدر طلبى از شخصى داشته باشد كه بر ذمه او باشد و آن طلب را به فرزند صغير خود ببخشد ، مى تواند كه رجوع كند و آن طلب را به خود مديون يا به شخصى ديگر منتقل كند چرا كه مالى كه بر ذمه مديون است به تصرف پدر در نيامده كه تصرف او تصرف صغير او باشد . چنان كه در احاديث وارد شده و خلافى كه محل اعتنا باشد در آن نيست .

مسئله - هر گاه كسى طلبى بر ذمه شخصى دارد و آن طلب را به خود مديون ببخشد ، نمى تواند رجوع كند و اگر به غيرى ببخشد مى تواند رجوع كند مادام كه آن غير آن طلب را نگرفته باشد . چنان كه از احاديث معلوم مى شود و خلافى در آن نيست .

مسئله - هر گاه كسى چيزى را به كسى بخشيد در عوض چيزى ، نمى تواند رجوع كند و هبه ، هبه لازمه مى شود . چنان كه در احاديث وارد شده و خلافى در آن نيست .

مسئله - هر گاه كسى چيزى را به اقارب و خويشان خود بخشيد و آن چيز را به تصرف ايشان داد آن هبه ، هبه لازمه مى شود و نمى تواند رجوع كند و آن چيز را از ايشان پس بگيرد . چنان كه در احاديث وارد شده و خلافى در آن نيست .

مسئله - هر گاه شوهر به زن خود چيزى را ببخشد ، يا زن چيزى را به شوهر خود ببخشد و اقباض و قبض به عمل آيد ، هيچ يك نمى توانند رجوع كنند . چنان كه در احاديث وارد شده و خلافى در آن نيست .

مسئله - كسى كه كنيزى را يا چيزى ديگر را به كسى ببخشد به عوضى و آن عوض را به واهب ندهند ، مى تواند رجوع كند و كنيز و چيزى را كه بخشيده پس بگيرد و جاز نيست از براى موهوب له كه با كنيز و طى كند . چنان كه در احاديث وارد شده و خلافى در آن نيست .

مسأله - هرگاه هبه معوضه نباشد و موهوب له اقارب و زوج و زوجه نباشند و چیزی را که بخشیده‌اند به تصرف داده باشند ولیکن آن چیز بعینه باقی باشد و تلف نشده باشد، واهب می‌تواند رجوع کند و آن چیز را پس بگیرد ولیکن اگر تلف شده عوض آن را نمی‌تواند بگیرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکروه است رجوع کردن در چیزی که بخشیده‌اند و راجع در هبه مانند راجع در قیء خود است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که چیزی را به ام‌ولد خود بخشیده باشد می‌تواند رجوع کند چرا که ام‌ولد مملوک است و چیزی را مالک نمی‌شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - چیزی که مشاع باشد می‌توان بخشید. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه کسی چیزی را بخشید و پیش از آن که به تصرف دهد فوت شد، آن چیز میراث او است و هبه او باطل است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - واهب باید بالغ و عاقل و غیر محجور باشد مگر آن که طفل ده‌ساله اگر ممیز باشد معامله او صحیح است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

کتاب الوصایا و در آن چند فصل است:

فصل اول در وصیت کننده و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسأله است:

مسأله - وصیت سفیه و ابله اعتباری ندارد و مثل این است که وصیت نکرده باشند. چنان که از احادیث معلوم می‌شود و خلافی در آن نیست.

مسأله - وصیت غلام و کنیز مملوک اعتباری ندارد چرا که خود ایشان و مال ایشان مملوک مالکشان است مگر آن که مالک ایشان امضای وصیت ایشان کند، پس وصیتشان معتبر شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مکاتبی که قدری از مال الکتابه خود را داده و قدری از آن آزاد شده، پس به قدر آزادی او وصیت او معتبر است و به قدر مملوکی او وصیت او بی اعتبار است. پس اگر نصف او آزاد شده و نصف او مملوک است، نصف وصیت او معتبر و نصف بی اعتبار است. و هم چنین در باقی نسبت‌های آزادی و بندگی مگر آن که مالک امضای تمام وصیت او را بکند، پس تمام معتبر شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که خود جراحاتی بر بدن خود زده که باعث فوت او شده، وصیتی که بعد از مجروح کردن خود کرده بی اعتبار است و وصیتی که پیش از مجروح کردن خود کرده معتبر است. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - پسر ده ساله هرگاه تمیزی داشته باشد وصیت او معتبر است. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - وصیت بالغ عاقل در مواردی که حیف نکرده معتبر است و در موارد حیف بی اعتبار است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

فصل دوم در وصیت و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسأله است:

مسأله - وصیت کردن حق است از برای مسلم و سزاوار نیست که در شب بخوابد مگر آن که وصیت او در زیر سر او باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - واجب است وصیت کردن از برای دینی و حقی که بر ذمه مسلم باشد، خواه حقوق الهی که باید قضا شود یا حقوق الناس که باید ادا شود هرگاه کسی مطلع نباشد که آن‌ها را ادا کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست. مسأله - سزاوار است که مؤمن عقاید خود را در وقت وصیت کردن در حضور مؤمنین اظهار کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - سزاوار است که شخص دانای امینی را وصی کنند که جمیع کلی و جزئی حقوق الهی و حقوق الناس را که باید ادا کند ادا کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - از عجائب خلقت الهی این است که قرار داده از برای انسان که در وقت احتضار هوش و گوش و عقل او بجا باشد در ساعتی که ببیند که مهیای مردن هست که از برای آخرت خود خیری بکند تا حجت او بر او تمام باشد مگر در بعضی اشخاص. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که در وقت وصیت کردن نتواند تکلم کند جایز است که وصیت خود را بنویسد اگر بتواند و جایز است که به طور اشاره مقصود خود را برساند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - هرگاه ورثه میّت بیابند وصیت نامه‌ای را به خط میّت و بشناسند خط او را، باید عمل کنند به مقتضای آن اگرچه در نزد ایشان اقرار نکرده باشد و شهودی در میان نباشد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند. مسأله - مستحب است از برای کسی که می‌خواهد وصیت کند که وصیت کند به پنج يك مال خود که در خیرات صرف کنند، و اگر بیشتر خواست صرف شود به چهار يك مال خود وصیت کند، و اگر بیشتر خواست صرف شود به ثلث مال خود وصیت کند و ثلث نهایت وصیت است و زیاده بر ثلث اضرار به ورثه است و جایز نیست از برای او که بیشتر از ثلث وصیت کند که در خیرات و مبرات صرف کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مستحب است که کم‌تر از ثلث مال وصیت کند که در خیرات صرف شود چرا که حق ورثه شخص بیش از حق دیگران است حتی آن که در بعضی از احادیث وصیت به ثلث مال را حیف شمرده‌اند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که وصیت کند که ثلث مال او را در وجوه برّ و خیرات صرف کنند، پس اگر زکاتی بر ذمه او باشد از بابت زکات محسوب خواهد شد چرا که نیست از برای او ثواب وجوه خیرات مستحبی و حال آن که بر ذمه او زکات واجب است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - کسی که وصیت کند که ثلث مال او را در خیرات صرف کنند پس او را بکشند به غیر حق، ثلث دیه او را هم باید در خیرات صرف کرد خواه به خطا کشته شده باشد و خواه به عمد هر گاه ورثه او راضی به دیه شده باشند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - جایز نیست از برای موصی که بیش از ثلث وصیت کند که در خیرات صرف کنند ولکن اگر وصیت کرد که بیشتر از ثلث صرف کنند حتی به کل مال خود اگر وصیت کند که صرف کنند، بر وصی واجب است که عمل به مقتضای وصیت او بکند چرا که او بهتر می داند مافی الذمه خود را و بسا آن که ذمه او مشغول به نذری یا کفاره ای یا دینی بوده که مردم خبر ندارند و عمل مسلم محمول بر صحت است تا خلاف آن ظاهر شود. پس اگر وصی یا کسانی دیگر بدانند که موصی نذری و کفاره ای و دینی بر ذمه او نیست و محض اضرار به ورثه بیش از ثلث وصیت کرده، یا محض نادانی بیشتر وصیت کرده، همان ثلث را صرف باید بکنند و باقی را به ورثه دهند. چنان که از احادیث معلوم می شود و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - از جمله گناهان کبیره است جور و حیف در وصیت که بیش از ثلث وصیت کند که در خیرات صرف شود اگر نذری و کفاره ای و زکاتی و خمس و دینی بر ذمه شخص نباشد، و اگر ذمه شخص مشغول باشد واجب است بر او وصیت کردن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که وصیتی کرده باشد بر خلاف شرع، وصی او باید تغییر دهد آن را که موافق شرع شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که در حضور ورثه خود وصیت کند که بیشتر از ثلث مال او را در خیرات صرف کنند و ورثه او امضای وصیت او را بکنند، بعد از فوت او نمی توانند تخلف کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - کسی که اولادی و پدر و مادر و برادر و خواهر و عمو و خالو و وارثی از خویشان خود ندارد، می تواند وصیت کند که جمیع مال او را در خیرات صرف کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - جایز است از برای موصی که تغییر دهد وصیت خود را در حال صحت و مرض. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - موصی می تواند که مملوکی را که قرار داده بعد از فوت او آزاد باشد برگرداند قرارداد خود را که بعد از فوت او آزاد نباشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که وصیت های متعدده مختلفه کرده، وصیت آخر او معتبر است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که بگوید فلان شخص وصی من است و تفصیلی دیگر ذکر نکند، آن شخص وصی او است و می تواند ثلث مال او را در هر امر خیری که صلاح داند صرف کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - کسی که مختار کند وصی خود را که ثلث او را به هر مصرفی که صلاح داند برساند و وصی تعیین کند چیزی را از برای اشخاصی چند و بعد رأی او منحرف شود که به اشخاصی دیگر بدهد، می تواند چنین کاری را بکند مگر آن که نوشته داده باشد که به آن اشخاص چیزی بدهد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کسی که وصیت کند شمشیری یا چیزی دیگر را مثل صندوقی به شخصی بدهند، چیزی که به آن شمشیر متصل است از طلا و نقره و چیزی که در آن صندوق است جزء وصیت او است مگر آن که قرینه ای در خارج باشد یا تصریحی کرده باشد که آن چیز داخل وصیت نیست. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کسی که وصیت کند به حقی که بر ذمه او است، ذمه او بری می شود و وصی او مشغول الذمه می شود که باید بری الذمه شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - هرگاه وصی فراموش کند مصارف مالی را که وصیت شده که صرف آن شود، در بعضی از راه های خیر صرف کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - هرگاه وصیت شده باشد که حبی از برای او بجا آورند و مال او کفایت حج را نکند اگر چه حجه میقاتیه باشد جایز است که تصدق کنند آن مال را. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - هرگاه موصی وصیت کند که مال معینی را به شخص معینی دهد و آن شخص حاضر باشد و وصی آن مال معین را به آن شخص ندهد تا آن مال تلف شود، وصی ضامن است و باید از عهده برآید. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست. مسئله - باید ابتدا کرد به ترکه میت، پس اول قیمت کفن او را بردارند و بعد از آن دیون او را بدهند و بعد از ادای دیون او وصیت او را بجا آورند و بعد از اخراج مال در امر وصیت او آنچه باقی ماند به ورثه او بدهند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه ترکه میت به قدر قیمت کفن او باشد و بیشتر نباشد آن را صرف کفن او باید کرد و اگر کسی تبرع کند کفن او را، ترکه را به ورثه باید داد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - کفن زن بر شوهر او است و از مال او نباید برداشت مگر آن که شوهر او به قدر قیمت کفن او هم چیزی نداشته باشد. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که ترکه او به قدر دیون او نباشد جایز نیست که ترکه او را صرف عیال او کنند اگر چه عیال او فقیر باشند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - ورثه میت مالک ترکه میت نمی شوند به قدر دیونی که دارد، پس چون دیون او داده شد ورثه او مالک باقی مانده می شوند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - هرگاه ورثه میت یا غیر ورثه کسی ضامن دین میت شوند، میت بری الذمه می شود و ضامن مشغول الذمه می شود و باید خود را بری الذمه کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - کسی که زکاتی بر ذمه او باشد و بمیرد به قدر زکاتی که بر ذمه او است ورثه او مالک ترکه او نمی شوند چرا که زکات دینی است که از صلب مال باید داد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - کسی که وصیت کند به حجة الاسلام مخارج حج را از صلب مال او باید داد و اگر وصیت کرده باشد به حج مستحبی، مخارج را از ثلث ترکه او باید داد و اگر حجبی به نذری و عهدی و امثال آن بر او واجب شده باشد از ثلث ترکه باید داد و طریق احتیاط در این است که به قدر مخارج حجه میقاتیه را در حجة الاسلام از صلب مال بردارند و باقی مخارج را از ثلث بردارند اگر میت مال معینی را تعیین نکرده باشد از برای حج. چنان که از احادیث معلوم می شود و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - کسی که فوت شود و زکاتی بر ذمه او باشد و حجبی را هم وصیت کند و ترکه او وفا نکند که هر دو را اخراج کنند، حجه میقاتیه را اخراج کنند و باقی را به زکات بدهند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - کسی که فوت شود و حجة الاسلام بر ذمه او باشد و حجبی هم به نذر در ذمه او است و بیش از يك حج مالی نداشته باشد، حجة الاسلام را باید از برای او اخراج کرد و ولی او حجه مندوره را بجای آورد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - کسی که وصیت کند که از مال معینی هر سال از برای او حج کنند و آن مال معین به قدری نباشد که هر ساله از برای او حج کنند، پس به طوری که کفایت کند مال از برای او باید حج کرد پس دو سال و سه سال و بیشتر و کم تر را جمع باید کرد تا به قدر کفایت حجبی شود، پس حجبی بجا باید آورد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که وصیت کند که از مال معینی حج کنند از برای او و تعیین نکند که هر ساله حج کنند، پس مادام که آن مال معین باقی است و به قدر کفایت حجبی باشد باید از برای او حج کرد خواه از مداخل ملکی باشد از ثلث او یا از تجارت مالی. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که وصیت کند که از مال معینی از برای او حج کنند و وصی او به مصرفی دیگر رساند و فی المثل بنده آزاد کند، باید از غرامت حج او برآید. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که وصیت کند که از ثلث مال او بنده ای آزاد کنند و حجبی بجا آورند و تصدقی از برای او کنند، پس اگر حج واجب بر ذمه او هست اول باید حج را بجا آورد و آن چه باقی ماند از ثلث او قدری را صرف آزاد کردن بنده باید کرد و قدری را از برای او تصدق باید کرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هرگاه کسی وصیت کند که شخصی تا زنده است در خانه او سکنی کند یا منافع ملکی مال او باشد، پس اگر ترکه او منحصر به آن خانه و آن ملک نیست ورثه باید امضای وصیت او را بکنند و آن شخص تا زنده است در خانه او ساکن باشد یا منفعت آن ملک را ببرد و چون فوت شود خانه و ملک را ورثه تصرف می کنند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - کسی که وصیت کند که از ثلث او بندگان چند آزاد کنند و اسم هر يك را ذکر کند که فلان و فلان و فلان را آزاد کنند، پس باید به ترتیبی که او اسم برده آزاد کرد تا آن که ثلث او تمام شود. پس اگر ثلث او تمام شد و تمام بندگان که اسم برده ثلث

وفا به قیمت آن‌ها نکرد، باقی‌مانده آزاد نشوند. و هرگاه وصیت کند بندگان او را آزاد کنند و ثلث او وفا به قیمت تمام آن‌ها نکند، باید در میان ایشان قرعه انداخت و قرعه به اسم هریک درآمد او را باید آزاد کرد. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - هرگاه کسی وصیت کند که چیزی معین از ثلث او را به فلان بدهند و چیزی معین را به فلان و اسم هریک را ذکر کند و ثلث او کفایت تمام ایشان را نکند، پس باید ابتدا کرد به کسی که اول اسم او را برده و آن چیز معین را داد به ترتیبی که اسم برده تا آن که ثلث او تمام شود پس به هریک نرسید بی‌بهره خواهد بود. و اگر وصیت کند که به این جمع هریک را چیز معینی از ثلث او بدهند و ثلث کفایت جمیع را نکند، باید قرعه انداخت پس قرعه به اسم هریک بیرون آمد آن چیز معین را به او باید داد. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - کسی که در مرض موت آزاد کند بنده‌ای را یا به کسی چیزی از مال خود بدهد، از صلب مال او باید برداشت. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - هرگاه کسی آزاد کند در مرض موت مملوکی را و به غیر از آن مملوک ترک‌های ندارد و دینی هم بر ذمه او است، پس اگر قیمت مملوک کم‌تر از دین او است آزاد نمی‌شود و مملوک است و باید ادای دین او از آن مملوک بشود به قدری که می‌شود. و اگر قیمت مملوک بیشتر از دین او است، پس اگر قیمت او دو برابر دین است مثل آن که قیمت او شصت تومان است و دین سی تومان، پس نصف مملوک مال داین است و نصف باقی او دو ثلث از مال ورثه و ثلث آن که سدس مجموع شصت تومان باشد از برای خود مملوک است، پس سدس او آزاد است و در پنج سدس باید او را به کاری داشت که اجرت آن به قدر پنج سدس شود تا تمام او آزاد شود. و اگر قیمت او از دو برابر کم‌تر است مثل آن که قیمت او پنجاه تومان باشد و دین سی تومان، پس او آزاد نمی‌شود و او را می‌فروشند و دین میت را می‌دهند و باقی را ورثه به میراث می‌برند. چنان‌که در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - کسی که وصیت کند که از مال معینی بخرند بنده مؤمنی را و آزاد کنند و یافت نشود بنده مؤمنی، جایز است که بنده مستضعفی که عداوتی با اهل حق ندارد بخرند و آزاد کنند. چنان‌که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - کسی که وصیت کند که بنده مؤمنی را از برای او آزاد کنند و وصی او به گمان خود بنده مؤمنی را آزاد کرد و بعد معلوم شد که حرام‌زاده بوده، وصی نباید که اعاده کند و آن که را که آزاد کرده کفایت می‌کند. چنان‌که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - کسی که وصیت کند که ثلث مملوک او آزاد باشد، ثلث او آزاد می‌شود و ورثه نمی‌توانند که در دو ثلث باقی او را مکاتبه کنند و لکن يك ثلث خدمت او از برای خود او است و دو ثلث خدمت او از برای ورثه است. چنان‌که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - کسی که مملوکی را به شراکت شریکی مالک باشد و مملوکی را هم بالاستقلال مالک باشد و در وقت مردن بگوید مملوکهای من آزادند، مملوکی که مخصوص او است آزاد است و مملوکی که مشترك است آن را باید قیمت کرد و قسمت شریک او را از ثلث او باید داد، پس تمام او آزاد می شود. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کسی که وصیت کند که بنده ای را به قیمت معینی بخرند و آزاد کنند و وصی بنده را خرید به قیمتی ارزان تر از آنچه وصیت شده، آن بنده را آزاد کند و آن زیادی را به او دهد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - ثابت می شود وصیت به شهادت دو شاهد عادل، و به شهادت يك مرد عادل و دو زن، و به شهادت چهار زن که اطمینانی به تدین ایشان باشد و هر گاه يك زن متدینه شهادت دهد ربع وصیت مجری می شود، و هر گاه دو زن متدینه شهادت دهند نصف وصیت مجری می شود، و هر گاه سه زن متدینه شهادت دهند سه ربع وصیت مجری می شود، و هر گاه چهار زن متدینه شهادت دهند تمام وصیت مجری می شود. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - هر گاه شخص امینی که وثوق و اعتماد به قول او هست خبر دهد به وصی که موصی گفته که تو فلان و فلان کار را در وصایت خود بکنی، در میان خود و خدا باید عمل کند به اخبار آن ثقه امین اگر چه يك نفر است مگر آن که از ورثه ایمن نباشد که ایرادی بر او بگیرند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کسی که نفقه چند ماه زن خود را در نزد او بگذارد و بعد فوت شود، هر قدر از نفقه که باقی مانده بعد از فوت او داخل در ترکه او است و مخصوص به زن او نیست. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

فصل سوم در کسانی است که وصیت از برای ایشان می کنند و امور مناسبه این مقام است و در آن چند مسئله است:

مسئله - جایز است از برای انسان که تصرف کند در مال خود به طور معروف که خلاف شرع نباشد تا روح در بدن او است، پس ببخشد و وقف کند و تمام آن ها از صلب مال او است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - کسی که وصیت کند که جمیع مال او مال امام علیه السلام است وصیت او مجری است اگر متهم به اضرار ورثه خود و نادانی نباشد. و اگر متهم به اضرار ورثه و نادانی مسئله است، ثلث مال او مال امام علیه السلام است، و هم چنین است هر گاه بیش از ثلث مال خود وصیت کند و متهم به اضرار به ورثه یا نادانی و غفلت باشد، پس باید اکتفا کرد به ثلث مال او. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - کسی که وصیت کند که جمیع مالی که در تصرف او است مال غیر است، یا اقرار کند به دینی بر ذمه خود از برای شخصی که آن دین به قدر جمیع ترکه او باشد، وصیت او مجری است. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هرگاه دینی و اشتغال ذمه‌ای بر شخص نباشد جایز نیست از برای او که وصیت کند که بیش از ثلث مال او را در خیرات و مبرات صرف کنند، و از معاصی کبیره است وصیت کردن بیش از ثلث در خیرات هرگاه به جهت اضرار به ورثه باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه کسی وصیت کند که از ثلث او چیزی به اشخاصی چند بدهند، پس اگر سهم هر يك را معین کرده باید به مقتضای آن عمل کرد و اگر معین نکرده بالسویه در میان آن‌ها باید قسمت کرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه کسی وصیت کند که ثلث او را در سبیل الله و راه خدا صرف کنند، راه خدا شیعیان هستند و هرگاه به مسافری حج بیت الله از شیعه بدهند افضل است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه کسی وصیت کند چیزی را از برای کعبه معظمه، پس هر يك از زائرین بیت الله الحرام که دزدی مال ایشان را برده، یا خرجی او تمام شده، یا حیوان سواری او گم شده، یا فقیر است به او بدهند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - مستحب است که چیزی از ثلث خود را وصیت کنند از برای اقوام و خویشان خود که ارث از او نمی‌برند و مکروه است ترك چنین وصیتی. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - جایز است که وصیت کنند که چیزی از ثلث را به بعضی از ورثه دهند و بعضی را تفضیل دهند از بعضی. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه کسی وصیت کند که مزروعی را از مزرعه معینه از بابت ثلث او به خویشان او دهند و وصی چیزی از زراعت را بر نداشته، می‌شود که مزرعه را واگذارند به ایشان که خود زراعت را ضبط کنند و اگر وصی زراعت را برداشته اگرچه چند سال برداشته باشد، باید عوض آن را به خویشان او بدهد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه کسی وصیت کند که به اولاد او چیزی از ثلث او بدهند، پس اگر سهم هر يك را معین کرده باید از آن قرار رفتار کرد و اگر معین نکرده باید پسر را دو برابر دختر داد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - کسی که وصیت کند که از ثلث او به عموها و خالوهای او بدهند و سهم هر يك را معین نکند، به عموها دوثلث و به خالوها يك ثلث باید داد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - کسی که وصیت کند که از ثلث او به غلامان و کنیزان او دهند، غلام و کنیز پدر موصی داخل آن‌ها نیستند و وصیت او مخصوص مملوك‌های خود او است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه کسی وصیت کرده از برای مملوك خود از ثلث خود، پس اگر ثلث از قیمت مملوك بیشتر است مملوك را باید آزاد کرد و زیادتی قیمت او را به او داد و اگر ثلث از قیمت مملوك کم‌تر است به قدر ربع قیمت او باید او را آزاد کرد و باید به عوض زیادتی قیمت خود خدمت کند یا کسبی کند و تتمه قیمت خود را بدهد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - مکاتبی که قدری از مال الکتابه خود را داده و به آن قدر آزاد شده، به همان قدر وصیت او مجری است و وصیت از برای او مجری است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه کسی که از برای او وصیت کرده اند فوت شود پیش از موصی و موصی برنگردد از وصیت خود، آن چه وصیت شده به ورثه او می رسد و اگر وارثی نداشته باشد باید تصدق کرد از برای او. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - هرگاه مجوسی وصیت کند چیزی از برای فقرا، به فقرای مجوس باید داد و اگر به فقرای مسلمین داده اند باید از صدقات مسلمین عوض داد به فقرای مجوس به قدری که به فقرای مسلمین رسیده. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند و دور نیست که حکم وصیت یهود و نصاری هم مثل وصیت مجوس باشد.

مسئله - هرگاه کسی وارثی نداشته باشد جایز است از برای او وصیت کردن به جمیع مال خود که در خیرات و مبرات صرف شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه کسی وصیت کند به دینی و خمسی و زکاتی و حجتی و وصی چیزی که باید صرف آن ها کند جدا کند و قسمت ورثه را به ورثه دهد و آن مالی را که از برای طلب کارها و غیر جدا کرده تلف شود به تفریط او، وصی ضامن است و ورثه نباید چیزی از قسمت خود را رد کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

فصل چهارم در وصایت و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسئله است:

مسئله - جایز نیست که وصی خود قرار دهند طفل صغیر را بالاستقلال و مجنون و سفیه را به هیچ وجه. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - جایز است که طفل صغیر را با شخص عاقل کبری با هم وصی قرار دهند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - هرگاه کبری و صغیری وصی شدند، کبیر باید مشغول به امر وصایت خود شود به طوری که موصی قرار داده تا آن که صغیر هم کبیر شود و هر دو مشغول به امر وصایت شوند و صغیر بعد از کبر نمی تواند که قبول نکند آن چه را که کبیر در حال صغر او کرده مگر آن که کبیر خیانت کرده باشد در وصایت و تغییری داده باشد وصیت را به تغییری که از برای او جایز نبوده، پس صغیر بعد از کبر می تواند برگرداند آن چه را که تغییر داده تا موافق وصیت شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - هرگاه دو نفر و بیشتر وصی شده باشند هیچ یک بانفراده نمی توانند مشغول امر وصایت شوند مگر به اذن و امضای دیگری و نمی توانند که مال را قسمت کنند و هر یک در مالی تصرف کنند مگر آن که موصی هر یک را در امری مخصوص وصی کرده باشد. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه کسی وصی کند شخصی را که در بلد حاضر است پس چون خبر شد که او را وصی کرده‌اند مختار است که قبول کند وصایت را یا قبول نکند، و اگر قبول نکرد باید برساند که وصایت نمی‌کند تا غیری را وصی کنند و اگر نرساند که وصایت نمی‌کند و موصی فوت شد، نمی‌تواند که وصایت نکند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه کسی وصی قرار دهد شخصی را و کسی دیگر نباشد غیر آن شخص که او را وصی کند، آن شخص نمی‌تواند که قبول نکند وصایت او را. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه کسی وصی خود قرار دهد شخص غائبی را و آن شخص قبول نکند وصایت او را ولیکن به موصی نرسد خبر قبول نکردن او تا فوت شود، آن شخص نمی‌تواند وصایت او را نکند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه کسی وصی خود قرار دهد فرزند خود را نمی‌تواند قبول نکند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - جایز است که وصی خود قرار دهد زنی را اگر رشیده و عاقله باشد که بتواند جاری کند امر وصایت را. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - جایز است که زن عاقله رشیده را با صغیری وصی خود قرار دهند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - سزاوار است که شخص امینی را وصی خود قرار دهند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست و بعضی عدالت را شرط وصایت دانسته‌اند.

مسئله - نهی فرموده‌اند که شارب الخمر را وصی قرار دهند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در ورود نهی نیست.

مسئله - هرگاه وصی در میان خود و خدا طلبی داشته باشد از موصی و شاهی نداشته باشد، می‌تواند تقاص حق خود را بکند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - هرگاه دو نفر وصی باشند و یکی ادعای دینی بر موصی کند، نمی‌تواند چیزی از مال او بردارد مگر به تصدیق و امضای وصی دیگر. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - هرگاه وصی بداند که موصی دینی بر ذمه او است و شاهی در میان نیست، می‌تواند که ادای دین او را بکند و احسانی کرده والله یحب المحسنین، بلکه واجب است بر او که ادای دین او را بکند اگر خوفی از ورثه نداشته باشد. چنان که از احادیث معلوم می‌شود و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - هرگاه وصی بعضی از امور وصایت خود را بجا آورده حالت مردن بر او روی دهد، باید وصیت کند به شخص امینی به آنچه وصیت کرده موصی اول. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه موصی امر کند به وصی خود که در مال صغار او تجارت کند و منافع تجارت را به صغار او برساند، می‌تواند که در مال صغار تجارت و معامله کند و اگر ضرری رسید وصی ضامن نیست و نباید از مال خود چیزی به صغار بدهد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه کسی وصیت نکرده فوت شود، ولایت کل با امام علیه السلام است و در زمان غیبت با فقیه جامع الشرائط است که نایب عام امام علیه السلام است. پس هرکس را که او قیم صغار قرارداد عمل می کند به مقتضای امر آن فقیه. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه در مقامی فقیه جامع الشرائط حاضر نباشد شخص امینی می تواند تصرف کند در امور صغار که مال ایشان تلف نشود و هرگاه تصرف او به اطلاع عدول مؤمنین و صواب دید ایشان باشد، شائبه اتهام در تصرف او نمی رود. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

کتاب الفرائض و الموارث و در آن چند مطلب است:

مطلب اول در مجمعی از کسانی که ارث می برند و در آن چند مسأله است:

مسأله - از میت ارث می برند به واسطه نسب و سبب. در نسب سه طبقه است طبقه اول پدر و مادر و اولادند، و طبقه دوم برادران و خواهران و اولاد ایشان و اجداد و جداتند، و طبقه سوم عموها و عمه ها و خالوها و خاله ها و اولاد ایشانند و وارثین نسبی بیش از این سه طبقه نیستند و وارثین سببی ازواج و آزاد کنندگان و ضامن جریره و امام علیه السلام است. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه میت پدر و مادر و اولادی دارد که در طبقه اول واقعند، اهل طبقه دوم و سوم و سایرین از او ارث نمی برند مگر ازواج. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه از برای میت پدر و مادر و اولادی موجود نباشد و بعد از فوت او برادران و خواهران و جد و جده او موجود باشند، ارث او به ایشان می رسد و اهل طبقه سوم ارث از او نمی برند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه از برای میت برادران و خواهران و جد و جده و اهل طبقه اول موجود نباشند و بعد از او عموها و عمه ها و خالوها و خاله ها موجود باشند، ایشان ارث او را می برند و سایر کسانی که به سبب وارث می شوند ارث او را نمی برند مگر ازواج. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه از برای میت هیچ يك از اهل این طبقات ثلث موجود نباشد پس اگر او مملوك نبوده ارث او مال امام علیه السلام است و اگر مملوك بوده و آزاد شده در راه خدا نه به جهت كفاره و نه به جهت جنایت از مالك او به او، ارث او به مالك او یا ورثه مالك او می رسد. و اگر به جهت كفاره آزاد شده یا به جهت جنایت مالك به او منعقد شده، او سائبه و رها است و ارث او به مالك او نمی رسد و خود او مختار است که هرکس را که بخواهد ضامن جریره خود کند و ارث خود را از برای او قرار دهد. پس ضامن جریره او وارث او است و معنی ضامن جریره این است که قرار دهد که هرگاه از روی خطا جنایتی به کسی رسانید دیه آن جنایت را او بدهد و لکن اگر ضامن جریره ای از برای خود قرار نداد ارث او به امام علیه السلام می رسد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - در هر يك از طبقات ثلث که ذکر شد ارث میت به کسانی می رسد که نزدیک ترند به میت و آنهایی که دورترند ارث نمی برند مگر آن که نزدیک ترها فوت شده باشند. مثل آن که مادام که اولاد متصل به میت زنده اند اولاد اولاد او ارث او را

نمی‌برند بلکه اولاد متصل به او ارث او را می‌برند و هم‌چنین بر همین نسق در باقی بطون اولاد تا بطن نزدیک‌تر به میت زنده‌اند بطن دورتر ارث نمی‌برند. پس مادام که اولاد اولاد زنده‌اند اولاد اولاد ارث نمی‌برند و بر همین نسق است در سایر بطون سافله، همیشه بطن نزدیک‌تر تا زنده‌اند آن‌ها ارث می‌برند و بطن دورتر ارث نمی‌برند. و هم‌چنین است حکم آباء و امهات مثل آن که مادام که پدر و مادر متصل به میت زنده‌اند جد و جده او ارث او را نمی‌برند بلکه پدر و مادر او ارث می‌برند. و بر همین نسق است در اجداد و جدات عالیّه که مادام جد و جده نزدیک‌تر به میت زنده‌اند جد و جده دورتر به میت ارث او را نمی‌برند. و بر همین نسق است حکم عموها و عمه‌ها و خالوها و خاله‌ها که عمو و عمه و خالو و خاله نزدیک‌تر به میت ارث او را می‌برند و آن‌هایی که دورترند ارث نمی‌برند مگر بعد از فوت نزدیک‌تران مگر در يك مقام که پسر عموی پدری و مادری از برای میت باشد و عموی پدری هم باشد اگرچه عموی پدری نزدیک‌تر است به میت از پسر عموی پدری و مادری، ولیکن به جهت عموی پدری و مادری پسر او ارث می‌برد و عموی پدری که مادر او غیر مادر پدر میت است ارث او را نمی‌برد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - برادر و خواهر پدری و مادری اولی هستند به میت از برادر و خواهر پدری و ارث میت را برادر و خواهر پدری و مادری می‌برند و برادر و خواهر پدری ارث نمی‌برند و برادر و خواهر پدری اولی هستند به میت از برادر و خواهر مادری و ارث میت را برادر و خواهر پدری می‌برند اگر برادر و خواهر پدری و مادری نداشته باشد نه برادر و خواهر مادری، مگر آن که میت برادر و خواهر پدری و مادری و برادر و خواهر پدری نداشته باشد و برادر و خواهر مادری داشته باشد، پس آن‌ها ارث او را می‌برند. و هم‌چنین است حکم اجداد و جدات و عموها و عمه‌ها و خالوها و خاله‌ها و اولاد جمیع این‌ها که هر يك از ایشان پدری و مادری ایشان اولی هستند به میت از پدری ایشان و پدری ایشان اولی هستند از مادری ایشان. پس اگر پدری و مادری ایشان زنده‌اند پدری ایشان ارث نمی‌برند و اگر پدری و مادری نیستند و پدری هستند، پدری ارث می‌برند و اگر پدری هم در میان نیستند و مادری هستند، مادری ارث می‌برند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست. مسأله - زوج و زوجه با جمیع اهل طبقات ثلث ارث می‌برند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست. مسأله - مکاتب هر گاه شرط کند که جریره او بر مالک باشد ارث او هم به مالک او می‌رسد اگر وارثی از طبقات ثلث نداشته باشد ولیکن اگر شرط نکرده که جریره او بر مالک باشد نمی‌تواند شرط کند که ارث او از برای مالک باشد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - هر گاه مملوکی را که از مال زکات خریده باشند و آزاد کرده باشند فوت شود و وارثی از طبقات ثلث نداشته باشد، ارث او به فقرای مؤمنین می‌رسد که مستحق زکات باشند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - هر گاه مملوک آزادی فوت شود و ورثه او مملوک باشند از ارث او باید خرید ورثه او را و آزاد کرد و اگر ارث زیاده از قیمت آن‌ها باشد باید به ایشان داد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - هرگاه آزادکننده مرد باشد و پیش از آزاد شده فوت شود و بعد از او آزاد شده فوت شود و وارثی نداشته باشد، ارث او به اولاد ذکور آزادکننده می‌رسد نه اولاد اناث او و اگر آزادکننده زن باشد و پیش از آزاد شده بمیرد و بعد آزاد شده بمیرد، ارث او به اولاد آن زن نمی‌رسد و به عصبه او می‌رسد که ذکور از ورثه پدر آن زن باشند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - هرگاه کنیزی آزاد شود و اولادی داشته باشد که پیش از آزادی او به وجود آمده باشند و مملوک باشند و مالک ایشان ایشان را آزاد کند، پس وارث ایشان آزادکننده ایشان است اگر وارثی از طبقات ثلث نداشته باشند و اما اولادی که بعد از آزادی کنیز از او به وجود آیند، پس اگر شوهر او حرّ است اولاد ایشان هم حرّند و ولایی از برای مالک کنیز بر ایشان نیست و ارثی از ایشان به او نمی‌رسد و اگر شوهر او مملوک مالکی دیگر است غیر از مالک کنیز، ولای این اولاد با مالک کنیز است و او ارث از ایشان می‌برد اگر وارثی از طبقات ثلث نداشته باشند و اگر مالک شوهر او او را آزاد کند می‌کشاند ولای اولاد خود را به مالک خود، پس مالک غلام ارث ایشان را می‌برد نه مالک کنیز اگر وارثی از طبقات ثلث ندارند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه مالک مملوکی با او قرار دهد که از کسب و کار خود چیزی معین به او دهد و زیاده از آن چیز معین مال خود او باشد، پس مملوک از زیادتی ضریبه خود مملوکی را بخرد و آزاد کند، پس آن آزاد شده سائبه است یعنی رها است و احدی ولایتی بر او ندارد چرا که ولای او نمی‌رسد به مملوکی مثل خود و ولای خود را به هرکس که بخواهد می‌تواند واگذارد که او ضامن جریره او باشد و ارث او را ببرد و آن مملوکی که او را آزاد کرده نمی‌تواند ضامن جریره او شود و ارث او را ببرد چرا که مملوک، و ارث آزاد نشود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - هرگاه مالکی مملوک خود را مجروح کند و او را ناقص و معیوب کند، مثل آن که گوش او را ببرد یا عضوی دیگر از او را معیوب کند، آن مملوک قهرآزاد شود و سائبه و رها است و کسی ولایتی بر او ندارد و هرکس را که بخواهد او را ضامن جریره خود می‌کند و او ارث او را می‌برد اگر وارثی از طبقات ثلث نداشته باشد و اگر مالک خود را ضامن جریره خود قرار داد، ارث او را هم مالک می‌برد اگر وارثی از طبقات ثلث نداشته باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - هرگاه احدی از اهل ذمه اسلام آورد و یکی از مسلمین را ضامن جریره خود قرار دهد و فوت شود، ارث او به ضامن جریره او می‌رسد اگر وارثی مسلم از طبقات ثلث نداشته باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - هرگاه کسی آزاد کند مملوک خود را و تبرّی کند از جریره او و دو شاهد را بر این امر آگاه کند، پس آن آزاد سائبه و رها است و هرکس را که بخواهد ضامن جریره خود می‌کند و ارث او به او می‌رسد اگر وارثی از نسب ندارد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه سائبه نیابد کسی را که ضامن جریره خود قرار دهد و وارثی نسبی ندارد، ارث او به امام علیه السلام می‌رسد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - ضامن جریره در صورتی متحقق می‌شود که وارثی نسبی و وارثی آزادکننده در راه خدا در میان نباشد و با بودن ایشان ضامن جریره متحقق نشود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مکاتب هرگاه مال الکتابه خود را داد و آزاد شد، پس هرگاه احدی از مسلمین را ضامن جریره خود قرار داد و ارث او را می‌برد و اگر کسی را ضامن جریره خود قرار نداد ارث او مال امام علیه السلام است چرا که او علیه السلام ضامن جریره مسلمین است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه کسی وارثی نسبی و وارثی آزادکننده و وارثی به جهت ضامن جریره ندارد، ارث او مال امام علیه السلام است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مسلمی که وارث کافر دارد و وارث مسلمی ندارد، ارث او مال امام علیه السلام است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه از کسی مالی نزد شخصی باشد و آن کس مفقود شود، آن مال به منزله لقطه است که می‌تواند آن را تصدق کند و می‌تواند آن را در میان مال خود بگذارد و آن را حفظ کند و اگر خوفی از فوت خود داشته باشد وصیت کند که اگر صاحب مال آمد به او بدهند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مطلب دوم در اموری است که مانع ارث می‌شود یا مانع نمی‌شود و در آن چند مسئله است:

مسئله - کافر ارث از مسلم نمی‌برد و مسلم از کافر ارث می‌برد در نسب و سبب. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مؤمن حجب می‌کند کافر را از ارث بردن و کافر حجب نمی‌کند مؤمن را به تفصیلی که خواهد آمد ان شاء الله. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه یکی از پدر و مادر طفل مسلمان باشد، یا یکی از ایشان مسلمان شود، آن طفل مسلمان است و پاك است خواه آن طفل ممیز باشد یا ممیز نباشد پس اگر به حد بلوغ رسید و از اسلام خارج شد مرتد است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه کافری فوت شد و در میان ورثه او مسلمانی باشد، ارث او به مسلمانی می‌رسد و آن مسلمان حاجب و مانع می‌شود که ورثه کفره او ارث ببرند اگرچه آن مسلمان دور باشد از میت و ورثه کفره او نزدیک تر باشند به او. مثل آن که میت کافر اولادی داشته باشد که کافر باشند و برادر و خواهری داشته باشد که مسلمان باشند، پس برادر و خواهر مسلمان او حجب می‌کنند اولاده کفره او را که ارث ببرند و خود ایشان ارث می‌برند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه کافری فوت شود و در میان ورثه او مسلمانی نباشد و لکن یکی از ورثه او مسلمان شود به جهت آن که ارث او را ببرد، اگرچه آن تازه مسلمان دور باشد از میت کافر، مثل آن که عمو یا خالوی آن کافر باشد، یا از اولاد عمو و خالوی او باشد،

پس اگر پیش از آن که اموال او را قسمت کنند مسلمان شده ارث او را می برد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - هرگاه کافری فوت شود و در میان ورثه او مسلمی نباشد و رجوع کنند به اهل اسلام در قسمت اموال او، ارث او را باید در میان ورثه کفره او قسمت کرد موافق شرع اسلام. پس اگر یکی از ورثه کفره او به جهات عدیده به میت نسبت داشته باشد، مثل آن که خواهر او زن او باشد، دو سهم از مال او ارث می برد یکی سهم خواهری و یکی سهم زوجیت. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مسلمان کسی است که اهل دعوت اسلام باشد و قبله او قبله اهل اسلام باشد مگر آن که انکار کند ضرورتی از ضروریات دین اسلام را، پس کافر شود مثل سایر کفار. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که مرتد فطری شود از اسلام یعنی پدر و مادر او مسلمان باشند و او انکار کند یکی از ضروریات دین اسلام یا، یا جمیع آن ها را پس زن او از او جدا شود و چهار ماه و ده روز عده نگاه می دارد و اگر بخواهد شوهر می کند و قسمت می کنند اموال او را بر ورثه او و او را می کشند و توبه او را قبول نمی کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - کافری که مسلمان شود و بعد از اسلام مرتد ملی شود و انکار کند یکی از ضروریات دین اسلام را یا جمیع آن ها را، زن او از او جدا شود و به قدر عده طلاق عده نگاه می دارد و بعد از عده طلاق اگر خواست شوهر می کند، و اگر شوهر مرتد او در بین عده او فوت شد آن زن از او ارث می برد، و اگر زن در بین عده فوت شد شوهر مرتد او از او ارث نمی برد و باقی احکام این مطلب در نکاح گذشت. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه مسلمانی فوت شود و ورثه او بعضی مسلمان و بعضی کافر باشند، پس اگر آن هایی که کافرند مسلمان شوند پیش از آن که ورثه مسلمان ارث او را قسمت کنند، پس آن هایی که مسلمان شده اند سهمی خود را ارث می برند اگر در درجه سایر ورثه واقعند و اگر نزدیک ترند به میت از سایر ورثه جمیع ارث را می برند. و اگر جمیع ورثه او کافر باشند و بعضی اسلام آورند به جهت بردن ارث او، ارث او را می برند و اگر هیچ یک از ورثه او مسلمان نباشند و اسلام نیاورند، ارث او مال امام علیه السلام است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که از روی ظلم و عمد کسی را کشت، ارث از او نمی برد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که از روی خطا کسی را کشت یا به حق او را کشت نه به ظلم و ناحق، ارث از او می برد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - هرگاه از برای مقتول مظلوم وارثی نباشد به غیر از قاتل ظالم، ارث او مال امام علیه السلام است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه از برای قاتل وارثی باشد که آن وارث نزدیک تر باشد به مقتول از سایر طبقات، ارث مقتول به او می رسد و قاتل حجب او را از ارث بردن نمی کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - ديه قتل مانند ساير اموال مقتول است، پس ديون او را از آن می دهند و ثلث را اگر وصيت کرده از آن برمی دارند و هريك از ورثه كه بايد از آن سهمی ببرند می برند. چنان كه در احاديث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - برادران و خواهران مادری از ديه مقتول ارث نمی برند. چنان كه در احاديث وارد شده و خلافی كه محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - زن و شوهر ارث می برند از ديه هر گاه قاتل يك ديگر نباشند. چنان كه در احاديث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مملوك ارث نمی برد و ارث از او نمی برند، چرا كه مالك چیزی نیست. چنان كه در احاديث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی كه فوت شود و وارث او بعضی مملوك باشند و بعضی حرّ و آزاد، آزادهارث او را می برند و مملوكها ارثی از او نمی برند اگر چه نزديك تر باشند به ميت و آزادهادرتر باشند و در طبقه بعد واقع شده باشند. چنان كه در احاديث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هر گاه به واسطه مملوكی حرّی نسبتی داشته باشد به میتی، مملوك نزديك تر به ميت ارث از او نمی برد و آزاد دورتر از او ارث می برد، مثل آن كه مملوكی را آزاد كنند و فرزند او را آزاد نكنند و فرزند فرزند او را آزاد كنند، پس فرزند فرزند او ارث او را می برد چون كه آزاد است و فرزند او ارث او را نمی برد چون كه مملوك است. چنان كه در احاديث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - كنیزی كه از مالك خود فرزندی دارد اگر فرزند او زنده است بعد از فوت پدر آن كنيز بايد از بابت سهم فرزند خود آزاد شود و اگر سهم فرزند او به قدر قيمت او نیست، پس فرزند او بايد تمه قيمت مادر خود را به ساير ورثه بدهد و اگر صغیر است بايد صبر كنند تا كبير شود و از اجرت كسی و كاری تمه را بدهد تا مادر او آزاد شود. و اگر فوت شد و كبير نشد، پس آن كنيز از تركه مالك است و برمی گردد به وارث او. و اگر فرزند كنيز پيش از پدر خود فوت شده آن كنيز از تركه مالك است و ارث ورثه او است. و اگر قيمت آن كنيز دينی بر مالك است و به غير از او تركه ای ندارد، دين او بايد از كنيز و قيمت او داده شود. چنان كه در احاديث وارد شده و بسياری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - کسی كه فوت شود و وارثی داشته باشد كه آن وارث مملوك شخصی باشد، پس آن شخص مملوك خود را آزاد كند از برای اين كه ارث به او برسد، پس اگر پيش از قسمت كردن ساير ورثه او را آزاد كرده ارث می برد و اگر بعد از قسمت كردن او را آزاد كرده ارث نمی برد. چنان كه در احاديث وارد شده و خلافی كه محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - مكاتب مطلقى كه بعض مال الكتابه خود را داده و بعض او آزاد شده، به قدر آزادى خود ارث می برد و به قدر مملوك بودن خود ارث می شود از برای ورثه مالك. و ورثه مكاتب مطلق به قدر آزادى او ارث می برند اگر آزاد باشند. چنان كه در احاديث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - مکاتب مطلق هر گاه بعض از مال الکتابه خود را داده باشد و بعض آن آزاد شده باشد و بعد از فوت ترکه داشته باشد، پس ورثه او به قدری که آزاد شده ارث می برند و چون بقیه مال الکتابه او را به مالک دادند تمام او آزاد می شود و تمام ترکه او را وارث او می برند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - مکاتب مشروط که شرط کرده با مالک که تا تمام مال الکتابه خود را ندهد چیزی از او آزاد نشود، هر گاه فوت شود و تمام مال الکتابه خود را نداده باشد، مال او مال مالک او است و فرزندان او مملوک مالکند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هر گاه کسی بخرد کنیزی را و با او شرط کند که تو را آزاد می کنم به شرط آن که هر گاه فرزند تو فوت شد وارث او به تو رسید نصف آن ارث را به من بدهی، پس اگر فرزند او فوت شد باید نصف ارث خود را به آزاد کننده خود بدهد به طوری که شرط کرده. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کسی که فوت شود و ترکه داشته باشد و وارثی به غیر از مملوک نداشته باشد، باید از ترکه او مملوک را از مالک خرید و آزاد کرد و باقی مانده ترکه را اگر باقی بماند به او داد، و واجب است بر مالک که مملوک را به قیمت عادلانه بفروشد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - هر گاه کسی فوت شود و آزادی و مملوکی در یک درجه نسبت به او داشته باشند، آزاد ارث او را می برد و مملوک نمی برد اگر چه او را بعد از فوت آن کس آزاد کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - ام ولد و مکاتب مشروط عاجز از دادن مال الکتابه و مدبر ارث نمی برند چرا که همه آنها مملوکند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - هر گاه مملوکی فرار کند از مالک خود و برود به بلدی و زنی بگیرد به ادعای این که آزاد است و از آن زن فرزند از برای او به وجود آید، پس آن زن فوت شود و ترکه ای داشته باشد، ارث او به اولاد او می رسد که باید از آن ارث آزاد شوند و به شوهر مملوک او ارثی نمی رسد. و اگر اولاد آن زن پیش از او فوت شوند و او بعد از ایشان فوت شود و ترکه ای داشته باشد و وارثی نداشته باشد، ترکه او مال امام علیه السلام است و به شوهر او چیزی نمی رسد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - ولد ملائنه ارث از پدر خود نمی برد و پدر او ارث از او نمی برد و توارث در میان او و مادر او و اولاد او و زوجه او یا زوج او است و با نبودن مادر و اولاد، توارث در میان او و برادر و خواهر مادری و جد و جده مادری او است، و با نبودن ایشان خالوها و خاله های او و از طرف پدر هیچ یک از اقارب پدری او با او توارثی ندارند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - هر گاه پدر ملائنه بعد از لعان ادعا کرد که فرزند از او است، فرزند از او ارث می برد و او از فرزند ارث نمی برد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه کسی نسبت زن را به زن خود داد و زن پیش از ملاعنه فوت شد، پس هرگاه یکی از اقربای زن با شوهر او ملاعنه کردند، شوهر او از او ارث نمی برد و هرگاه ملاعنه نشد، شوهر او را حد قذف می زنند و ارث او را به او می دهند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - ولد الزنا از پدر و مادر و سایر اقارب پدری و مادری ارث نمی برد چنان که ایشان از او ارث نمی برند و توارث در میان او و اولاد او و زوج و زوجه او است. و اگر مملوك بوده و آزاد شده، آزادکننده او با نبودن سایر ورثه ارث او را می برد و با نبودن جمیع ورثه، مال او مال امام علیه السلام است. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافتی در آن نیست.

مطلب سوم در فرایض و احکام مناسبه آنها است و در آن چند مسأله است:

مسأله - سهام فرایضی که خداوند جلّ شأنه در کتاب خود قرار داده شش سهم است که نه زیاده می شود از شش و نه کم تر و آنها ثلثان و نصف و ثلث و ربع و سدس و ثمن است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - ثلثان، سهم دو دختر یا بیش از دو دختر است و سهم دو خواهر یا بیشتر است و هرگاه پدری و مادری یا پدری باشند، چنان که تفصیل آن خواهد آمد ان شاء الله تعالی. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - نصف، سهم زوج است اگر اولادی از برای زوج نباشد و سهم يك دختر است و سهم يك خواهر پدری و مادری یا پدری است به طوری که تفصیل آن خواهد آمد ان شاء الله تعالی. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - ثلث، سهم مادر است اگر اولادی و برادر و خواهری از برای میت نباشد و سهم دو نفر و بیشتر از اولاد مادر است به طوری که تفصیل آن خواهد آمد ان شاء الله تعالی. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - ربع، سهم زوج است اگر اولادی از برای زوج او باشد و سهم زوج است اگر اولادی از برای زوج نباشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - سدس، سهم هریك از پدر و مادر میت است اگر اولادی از برای میت باشد و سهم مادر میت است اگر برادر و خواهری از برای میت باشد و سهم برادر و خواهر مادری است اگر از یکی بیشتر نباشند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - ثمن، سهم زوج است اگر چه متعدد باشند اگر اولادی از برای زوج باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - ورثه یا بالقرا به ارث می برند یا بالفرض، و صاحبان فرض کسانی هستند که سهم معینی از برای ایشان در کتاب خدا ذکر شده که همین شش سهمی بود که مذکور شد یا بالقرا به و بالفرض. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسانی که بالقرا به ارث می برند ذکر آنها به تفصیل خواهد آمد ان شاء الله تعالی و کسانی که بالفرض و القرا به ارث می برند باید سهم صاحبان فرض را ابتدا داد و باقی را به کسانی که قدر معینی سهم ندارند باید داد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسانی که بالفرض ارث می برند یا صاحبان فروض با فروض منطبقند یا سهام زیاده از صاحبان سهام است یا کم تر. پس در صورتی که منطبق باشند که هر صاحب فرضی سهم خود را می برد و اگر سهام زیاده باشد از صاحبان سهام، زیادتی را هم قسمت می کنند بر صاحبان آن به اندازه آن ها، و اگر کم تر باشد سهام از صاحبان آن، آن نقص وارد می شود بر کسانی که يك فرض دارند در کتاب خدا مثل يك دختر و يك خواهر پدري و مادري یا پدري که سهم آن ها نصف است و مثل دو دختر و بیشتر که سهم آن ها دو ثلث است و مثل دو خواهر و بیشتر پدري و مادري و مثل دو خواهر و بیشتر پدري که سهم آن ها دو ثلث است نه کسانی که دو فرض دارند مثل زوج و زوجه که بدون ولد سهم زوج نصف است و با ولد سهم او ربع است و سهم زوجه که بدون ولد ربع و با ولد ثمن است، پس نقصی در سهم ایشان که دو فرض دارند وارد نمی شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافي در آن نیست مگر در بعض صور از روی غفلت.

مسأله - اگر سهام کم تر از صاحبان سهام باشد، مخالفین، آن کمی را به اندازه هر صاحب سهمی از سهم او کم می کنند. مثل آن که مال مدیونی کم تر باشد از دیونی که دارد، پس هر طلب کاری به اندازه طلب خود کم می کند و این مسأله عول است که صاحبان سهام زیاده از سهامند. و اگر سهام بیش از صاحبان سهام باشد مخالفین، آن زیادتی را رد نمی کنند بر صاحبان سهام بلکه به عصبه می دهند یعنی به اهل طبقه دوم یا به کسانی دیگر می دهند و این مسأله تعصیب است که شیعه هر دو را باطل می دانند و به طوری که در مسأله سابقه گذشت عمل می کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافي در آن نیست.

مسأله - هرگاه مخالف به عول و تعصیب عمل کرد و وارثی شیعه باشد، جایز است از برای او که متابعت کند در حال تقیه. چنان که در احادیث وارد شده و خلافي در آن نیست.

مسأله - هرگاه ورثه ذکور و اناث مجتمع شوند فلذکر مثل حظّ الانثیین هر ذکری دو برابر هر انثی می برد مگر کلاله امّ و کسانی که سهم مادر را می برند که ایشان ذکور و اناث مساوی قسمت می کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافي در آن نیست.

مسأله - هرگاه مجتمع شدند اولاد با اولاد اولاد هر قدر سرازیر باشند، بطن سابق مانع ارث بردن بطن لاحقند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافي در آن نیست.

مسأله - اولاد میت مانع ارث بردن پدر و مادر میت نیستند در ارث بردن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافي در آن نیست.

مسأله - هیچ يك از اهل طبقات مانع ارث زوج و زوجه نیستند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافي در آن نیست.

مسأله - پدر و مادر میت و اولاد او و اولاد اولاد او هر قدر سرازیر باشند مانعند که برادران و خواهران میت و جد و جده او ارث میت را ببرند و با نبودن اهل این طبقه، برادران و خواهران میت و اولاد ایشان و جد و جده او که اهل طبقه دوم هستند مانعند که اهل طبقه سوم ارث ببرند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافي در آن نیست.

مسأله - اجداد و جدات میت مانع ارث بردن اولاد برادر و خواهر میت نیستند، و اولاد برادر و خواهر هر قدر سرازیر باشند قائم مقام آباء و امهات خودند با فقد ایشان و فقد بطن سابق. چنان که در احادیث وارد شده و خلافي در آن نیست.

مسأله - جد و جده متصل به پدر و مادر میت که اقربند به میت مانع ارث بردن جد و جده اعلی هستند و هم چنین هر اقربی به میت مانع ابعاد است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - جد و جده پدری و مادری مانع ارث بردن جد و جده پدری هستند و با نبودن آنها این ها قائم مقام ایشانند. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافتی در آن نیست.

مسأله - وارث نسبی مانع ارث بردن آزاد کننده است و آزاد کننده با شرایط مانع ضامن جریره است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - اولاد و اولاد اولاد میت مانعند که پدر و مادر او هر يك بیش از سدس و شش يك ارث ببرند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - برادران و خواهران میت حاجب و مانعند که مادر میت بیش از سدس ارث ببرد با این که خود ایشان ارث نمی برند با وجود پدر و مادر و سایر اهل طبقه اول به شرط آن که دو برادر یا بیشتر باشند، یا يك برادر و دو خواهر باشند، یا چهار خواهر یا بیشتر باشند. پس يك برادر و دو خواهر و سه خواهر حاجب نیستند، و شرط دیگر این که ایشان کافر نباشند، و شرط دیگر آن که مملوك نباشند، و شرط دیگر آن که پدری و مادری یا پدری باشند و برادر و خواهر مادری حاجب نیستند، و شرط دیگر آن که پدر زنده باشد، و شرط دیگر آن که تولد کرده باشند، پس اگر در شکم باشند حاجب نیستند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند و در چهار شرط اول خلافتی نیست.

مسأله - هرگاه برادران میت میت را کشته باشند، منافعی حاجب بودن ایشان نیست، و بعضی قتل را قیاس به کفر کرده اند و دلیلی ندارند.

مطلب چهارم در میراث طبقه اول است و در آن چند مسأله است:

مسأله - پدر و مادر و اولاد ایشان اهل طبقه اولند که با وجود یکی از ایشان احدی ارث نمی برد مگر زوج یا زوجه. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه پدر میت منفرد باشد و وارثی دیگر موجود نباشد، جمیع میراث را او می برد بالقرا به. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه مادر میت منفرد باشد، جمیع ارث او به او می رسد ثلث آن بالفرض و الباقی بالرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه پدر و مادر میت مجتمع باشند و وارثی دیگر نباشد و حاجبی نباشد، ثلث مال به مادر می رسد فرضاً و باقی به پدر می رسد بالقرا به. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه پدر و مادر میت مجتمع باشند و از برای میت برادران و خواهران حاجب باشند، شش يك میراث را مادر می برد و باقی را پدر و اخوه چیزی نمی برند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه پسر میت منفرد باشد و وارثی دیگر نباشد، جمیع میراث او به او می رسد بالقرا به. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه میت پسران متعدد داشته باشد و دختری نداشته باشد، جمیع میراث او به پسران او می رسد که بالسویه قسمت کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه يك دختر بیشتر وارث میت نباشد، نصف مال بالفرض به او می رسد و باقی بالرد که جمیع میراث او به او می رسد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه از برای میت دختران متعدده باشد و پسری و وارثی دیگر نداشته باشد، جمیع میراث او به آنها می رسد دوثلث آن بالفرض و يك ثلث آن بالرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه از برای میت پسران و دختران باشد و وارثی دیگر نباشد، جمیع میراث او به ایشان می رسد للذکر مثل حظ الانثیین که هر پسری دو برابر هر دختری می برد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه از برای میت پسران و پدر و مادر یا یکی از پدر و مادر باشد، پس شش يك میراث به پدر و شش يك به مادر که دو سدس باشد می رسد. و هرگاه یکی از پدر یا مادر باشد يك سدس به او می رسد و باقی به پسران او می رسد بالسویه، یا به پسر او می رسد اگر بیشتر پسری نداشته باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه از برای میت پدر و دختری باشد، پس يك سدس میراث او مال پدر است و نصف آن مال دختر است که سه سدس باشد، باقی می ماند دو سدس دیگر که باید رد شود به هر دو ایشان، پس جمیع مال را چهار قسم باید کرد که يك ربع مال پدر است و سه ربع مال دختر. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه از برای میت مادر و يك دختری باشد، يك سدس میراث مال مادر و سه سدس که نصف است مال دختر او است و دو سدس باقی می ماند که باید رد شود به ایشان. پس مال را چهار سهم باید کرد، يك سهم مال مادر او است و سه سهم مال دختر او. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه از برای میت پدر و مادر و يك دختر باشد، پدر سدس می برد و مادر سدس می برد و دختر نصف که سه سدس باشد و يك سدس باقی می ماند که باید رد شود به ایشان. پس مال را باید پنج قسم کرد و يك قسم را به پدر و يك قسم را به مادر و سه قسم را به دختر داد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه از برای میت پدر و مادر و يك دختر باشد و اخوه حاجبه از برای مادر باشد، يك سدس مادر را باید داد چرا که او صاحب دو فرض است و ردی از برای او نیست. پس پنج سدس باقی می ماند که يك سدس از پدر است و سه سدس که نصف است از دختر و يك سدس باقی می ماند که باید رد شود بر پدر و دختر. پس پنج سدس را باید قسمت کرد به چهار قسم مساوی، پس يك قسم مال پدر است که ربع باشد و سه قسم مال دختر است که سه ربع باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه از برای میت پدر و دو دختر و بیشتر باشد، پدر سدس می برد و دختران دو ثلث می برند که چهار سدس باشد، يك سدس باقی می ماند که باید رد شود بر پدر و دختران او. پس مال را باید پنج قسم متساوی قسمت کرد و يك قسم را که خمس مجموع است پدر می برد و چهار قسم را دختران او به طور تساوی قسمت می کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه از برای میت مادر و دو دختر و بیشتر باشد و حاجبی از برای مادر از اخوه نباشد به طوری که در اجتماع پدر و دختران ذکر شد، باید مال را به پنج قسم متساوی قسمت کرد و يك قسم را به مادر داد و چهار قسم را دختران به طور تساوی قسمت می کنند چرا که در صورتی که حاجبی نباشد مادر از باب رد سهم می برد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه از برای میت پدر و مادر و دو دختر و بیشتر باشد، يك سدس پدر می برد و يك سدس مادر می برد و چهار سدس که دو ثلث است دختران به طور تساوی قسمت می کنند، چه در صورتی که مادر حاجبی از اخوه داشته باشد یا حاجبی نداشته باشد چرا که مادر در هر دو صورت کم تر از سدس نمی برد و ردی در میان نیست. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه از برای میت پدر و زوج باشد و وارثی دیگر نباشد، زوج نصف میراث را بالفرض می برد و پدر نصف باقی را بالقربه می برد. و هرگاه زوجه میت با پدر او اجتماع کنند، زوجه ربع میراث را بالفرض می برد و باقی که سه ربع است پدر می برد بالقربه. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه از برای میت مادر و زوج باشد، پس زوج نصف می برد و مادر نصف باقی را می برد ثلث را بالفرض و باقی را از باب رد. و اگر زوجه با مادر مجتمع باشند، زوجه ربع می برد و باقی را مادر فرضاً و رداً می برد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه زوج میت با پدر و مادر او مجتمع شوند، زوج نصف می برد و مادر او ثلث می برد و باقی را پدر می برد. و اگر زوجه با پدر و مادر او مجتمع شوند، پس زوجه ربع مال را می برد و مادر ثلث را می برد و باقی را پدر می برد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه یکی از زوج و زوجه با پدر و مادر میت مجتمع شوند و اخوه حاجبه از برای مادر باشد، پس زوج نصف یا زوجه ربع می برد و مادر سدس می برد و باقی را پدر می برد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه یکی از زوج یا زوجه مجتمع شوند با پسرهای میت، پس ربع میراث به زوج می رسد یا ثمن آن به زوجه او می رسد و باقی مال پسران او است که به تساوی قسمت کنند و اگر يك پسر باشد تمام باقی مال او است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه یکی از زوج یا زوجه میت با يك دختر او مجتمع شوند، پس ربع مال او به زوج او می رسد یا ثمن آن به زوجه او می رسد و باقی به دختر او می رسد از بابت فرض و رد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه یکی از زوج یا زوجه میت مجتمع شوند با دختران متعدده او، پس ربع مال او به زوج او می‌رسد یا ثمن آن به زوجه او می‌رسد و دو ثلث آن به دختران او می‌رسد از باب فرض و باقی به ایشان می‌رسد از باب رد که به تساوی قسمت کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه یکی از زوج یا زوجه میت مجتمع شوند با اولاد ذکور و اناث او، پس ربع مال او به زوج او می‌رسد یا ثمن آن به زوجه او می‌رسد و باقی به اولاد او می‌رسد للذکر مثل حظ الانثیین از برای هر پسری دو برابر هر دختری. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه یکی از زوج یا زوجه میت مجتمع شوند با پدر و مادر میت، یا یکی از پدر و مادر او با اولاد ذکور او، پس ربع مال او به زوج او می‌رسد یا ثمن آن به زوجه او می‌رسد و یک سدس به پدر و یک سدس به مادر او می‌رسد و باقی به پسران او می‌رسد که به تساوی قسمت کنند و اگر پسر یکی باشد تمام باقی به او می‌رسد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه زوج و پدر و مادر و یک دختر میت مجتمع شوند، پس زوج ربع میراث او را می‌برد که سه سهم از دوازده سهم باشد و هر یک از پدر و مادر او سدس می‌برند که چهار سهم از دوازده سهم باشد و یک دختر پنج سهم از دوازده سهم می‌برد که یک سهم از دوازده سهم از فرض او که نصف باشد نقصان بر او وارد شده. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه زوج میت با پدر و مادر و یک دختر او مجتمع شوند، زوج او ثمن میراث او را می‌برد که سه سهم از بیست و چهار سهم باشد و باقی را به پنج قسمت متساوی باید قسمت کرد و یک سهم را به پدر و یک سهم را به مادر و سه سهم را به دختر داد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه یکی از زوج یا زوجه با یکی از پدر یا مادر و یک دختر میت مجتمع شوند، پس زوج میت ربع می‌برد یا زوجه او ثمن می‌برد و هر یک از پدر یا مادر او سدس می‌برد و یک دختر نصف می‌برد. پس ربع زوج یا ثمن زوجه را باید داد و باقی را به چهار قسم متساوی باید قسمت کرد و یک ربع را به پدر یا به مادر و سه ربع را به یک دختر باید داد چرا که هیچ یک از زوج و زوجه زیاده از فرض خود نمی‌برند پس زیاده رد می‌شود بر پدر یا مادر و دختر. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه زوج میت با یکی از پدر و مادر او با دختران او مجتمع شوند، پس زوج او ربع می‌برد و هر یک از پدر یا مادر سدس می‌برند و فرض دختران او دو ثلث است که چهار سهم از شش سهم باشد و نیم سهم نقصان به دختران او وارد آید و مابقی که سه سهم و نیم است دختران او به تساوی باید قسمت کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه زوج میت با یکی از پدر یا مادر او یا دختران او مجتمع شوند، پس ثمن میراث را به زوجه باید داد و مابقی را به پنج قسم متساوی باید قسمت کرد و یک خمس را به یکی از پدر یا مادر داد و چهار خمس را دختران او به تساوی قسمت کنند چرا که زوج زیاده بر ثمن را نباید ببرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه یکی از زوج یا زوجة میت مجتمع شود با پدر و مادر و دختران او، پس زوج ربع می برد یا زوجة ثمن می برد و پدر يك سدس و مادر يك سدس می برند و مابقی را دختران به تساوی قسمت کنند چرا که نقصان بر ایشان وارد آید نه بر پدر و مادر و زوج و زوجة. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه یکی از زوج یا زوجة میت مجتمع شود با پدر و مادر و پسران و دختران او، پس زوج او ربع می برد یا زوجة او ثمن می برد و پدر او يك سدس و مادر او يك سدس می برند و مابقی را اولاد او می برند للذکر مثل حظ الانثیین هر پسری دو برابر هر دختری. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه اولاد متصل موجود نباشند و اولاد اولاد موجود باشند، پس اولاد اولاد میت قائم مقام اولاد میتند و اولاد اولاد اولاد میت قائم مقام پدران خود هستند و بر همین نسق هر قدر نازل شوند در ارث بردن، و حاجب شدن مادر میت از ثلث بردن به سدس بردن و حاجب شدن زوج از نصف به ربع و حاجب شدن زوجة از ربع به ثمن و با وجود ایشان اخوة حاجبه مادر وجود و عدمشان مساوی است در سدس بردن و با وجود ایشان طبقه دوم و طبقه سوم ارث نمی برند و ایشان ارث می برند و از اهل طبقه اولند و لکن هر بطن سابق ایشان که نزدیک ترند به میت ارث می برند و مانع ارث بردن بطن لاحقند که دورترند و اولاد پسران متصل سهم پسری می برند اگرچه دختر باشند و اولاد دختران متصل سهم دختری می برند اگرچه پسر باشند و در میان خود ایشان للذکر مثل حظ الانثیین هر پسری دو برابر هر دختری ارث می برد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - پسر بزرگ تر چیزهایی که مخصوص پدر بوده مثل لباس او و انگشتر و شمشیر و قرآن و کتابها و حیوان سواری و زره و اسباب حرب او را می برد و از بابت ارث خود حساب می کند و این چیزها را حبوه می گویند. چنان که از احادیث معلوم می شود و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده اند و بعضی گفته اند که حبوه را پسر بزرگ تر می برد علاوه بر ارث خود و از باب ارث حساب نمی کند.

مسأله - جد و جده با وجود پدر و مادر میث ارثی نمی برند و لکن هرگاه پدر میت بیش از سدس ارث برد مستحب است که سدس آن را به پدر و مادر خود بدهد و هرگاه مادر بیش از سدس ارث برد سدس آن را به پدر و مادر خود بدهد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مطلب پنجم در میراث برادران و خواهران و اولاد ایشان و اجداد و جدّات است و در آن چند مسأله است:

مسأله - هرگاه از برای میت پدر و مادر و اولادی نباشد اگرچه اولاد اولاد باشد، برادران و خواهران و اجداد و جدّات او ارث او را می برند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - برادران و خواهران و اولاد ایشان و اجداد و جدّات میت اهل طبقه دومند که با وجود یکی از ایشان احدی از اهل طبقه سوم ارث نمی برند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - برادران و خواهران اگر از يك پدر و مادرند ایشان را بنوا الاعیان می گویند، و اگر از يك پدر و مادرهای متعدده اند ایشان را بنوا العلات می گویند، و اگر از يك مادر و پدرهای بسیار باشند ایشان را بنوا الاخیاف می گویند و از برای هر يك از این سه قسم حکمی است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مادام که برادران و خواهران پدری و مادری موجود باشند برادران و خواهران پدری ارث نمی برند و با نبودن هیچ يك از برادران و خواهران پدری و مادری، برادران و خواهران پدری قائم مقام ایشانند بدون تفاوت. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه برادر پدری و مادری منفرد باشد و از برای میت وارثی دیگر از اهل طبقه دوم نباشد و زوج یا زوجه هم در میان نباشند، جمیع میراث میت به او می رسد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه برادران پدری و مادری متعدد باشند و وارثی دیگر نباشد، جمیع میراث میت به ایشان می رسد که باید به تساوی قسمت کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه يك خواهر پدری و مادری میت منفرد باشد، نصف مال میت فرضاً به او می رسد و نصف دیگر از بابت رد به او می رسد و جمیع میراث مال او است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه خواهران پدری و مادری میت متعدد باشند و وارثی دیگر نباشد، جمیع میراث به ایشان می رسد دو ثلث آن از باب فرض و باقی از باب رد که باید به تساوی قسمت کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه برادران و خواهران پدری و مادری میت ذکور و اناث مجتمع باشند و وارثی دیگر نباشد، جمیع میراث به ایشان می رسد للذكر مثل حظ الانثیین که هر برادری دو برابر هر خواهری می برد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه برادران و خواهران پدری میت موجود باشند و برادران و خواهران پدری و مادری میت نباشند، ارث ایشان مثل ارث ایشان است در حال انفراد و اجتماع بدون تفاوت. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه يك برادر مادری میت منفرد باشد و وارثی دیگر نباشد، یا يك خواهر مادری میت منفرد باشد، جمیع میراث به هر يك می رسد سدس آن از باب فرض و باقی از باب رد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه برادران و خواهران مادری میت بیش از يك نفر باشند و وارثی دیگر نباشد، جمیع میراث مال ایشان است ثلث آن از باب فرض و باقی از باب رد و ذکور و اناث باید به تساوی قسمت کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه يك برادر مادری یا يك خواهر مادری مجتمع شوند با يك برادر پدری و مادری و بیشتر، سدس میراث به برادر مادری یا خواهر مادری می رسد و باقی مال برادر یا برادران پدری و مادری است که باید به تساوی قسمت کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه برادران و خواهران مادری میت بیش از يك نفر مجتمع شوند با يك برادر پدری و مادری و بیشتر، پس ثلث میراث به ایشان می‌رسد که باید به تساوی قسمت کنند و باقی به برادر پدری و مادری یا به برادران پدری و مادری می‌رسد که باید به تساوی قسمت کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه يك برادر مادری یا يك خواهر مادری میت با يك خواهر پدری و مادری میت مجتمع شوند، سدس میراث به برادر مادری یا به خواهر مادری می‌رسد و باقی به خواهر پدری و مادری می‌رسد نصف آن از باب فرض و باقی از باب رد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه برادران و خواهران مادری بیش از يك نفر مجتمع شوند با خواهر پدری و مادری، پس ثلث میراث به برادران و خواهران مادری می‌رسد که به تساوی قسمت کنند و باقی میراث به خواهر پدری و مادری می‌رسد از باب فرض و رد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه يك برادر مادری یا يك خواهر مادری میت مجتمع شوند با دو خواهر پدری و مادری و بیشتر، پس سدس میراث به برادر یا به خواهر مادری می‌رسد و باقی به دو خواهر پدری و مادری یا بیشتر می‌رسد از باب فرض و از باب رد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه برادران و خواهران مادری میت بیش از يك نفر مجتمع شوند با دو خواهر پدری و مادری و بیشتر، ثلث میراث به برادران و خواهران مادری می‌رسد که به تساوی قسمت کنند و دو ثلث، مال دو خواهر پدری و مادری و بیشتر است از باب فرض. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه برادران و خواهران مادری بیش از يك نفر مجتمع شوند با برادران و خواهران پدری و مادری بیش از يك نفر، ثلث میراث مال برادران و خواهران مادری است که باید به تساوی قسمت کنند در میان ذکور و اناث و باقی مال برادران و خواهران پدری و مادری است للذکر مثل حظ الانثیین که هر ذکری دو برابر انثی باید ببرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه برادران و خواهران پدری و مادری و برادران و خواهران پدری و خواهران مادری مجتمع شوند از هر سه دسته از يك نفر و بیشتر، پس میراث در میان برادران و خواهران پدری و مادری و برادران و خواهران مادری قسمت می‌شود به طوری که گذشت و برادران و خواهران پدری ارث نمی‌برند و نصیبی ندارند مگر آن که هیچ‌يك از برادران و خواهران پدری و مادری در میان نباشد پس برادران و خواهران پدری قائم مقام برادران و خواهران پدری و مادری هستند در حال انفراد و اجتماع و فرقی در میان ایشان و برادران و خواهران پدری و مادری نیست در حال انفراد و اجتماعشان با برادران و خواهران مادری، پس احتیاجی نیست به مکرر کردن مسائل از برای ایشان.

مسئله - برادر یا خواهر مادری هرگاه يك نفر بیشتر نباشد در حال اجتماع، سدس می‌برد نه زیاده و نه کم‌تر و هرگاه از يك نفر بیشتر باشند در حال اجتماعشان با سایر برادران و خواهران ثلث می‌برند نه زیاده و نه کم‌تر و زیادتی و نقصان وارد می‌شود بر

برادران و خواهران پدری و مادری یا بر برادران و خواهران پدری در فقدان بنواالاعیان به طوری که گذشت. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - جد پدر پدر و جد مادر پدر و جد پدر مادر و جد مادر مادر با برادران و خواهران میت از اهل طبقه دومند و جد پدر پدر مانند برادر پدری و مادری میت است در ارث بردن در حال اجتماع او با برادران و خواهران و جد مادر پدر مانند برادر پدری و مادری میت است در ارث بردن در حال اجتماع او با برادران و خواهران و جد پدر مادر مانند برادر مادری میت است در حال اجتماع او با برادران و خواهران و جد مادر مادر مانند خواهر مادری میت است در حال اجتماع او با برادران و خواهران. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - اجداد و جدات در مرتبه اول چهارند چنان که گذشت و در مرتبه دوم هشت نفر می شوند چرا که از برای جد هم پدری و مادری است و از برای جد نیز پدری و مادری است و هم چنین، پس در مرتبه سوم شانزده نفر می شوند و هم چنین هر قدر بالا بروند مضاعف می شوند. پس هر مرتبه که نزدیک تر به میت حاجب و مانعند که اهل مرتبه دورتر از میت ارث ببرند از میت و خود ایشان ارث می برند و لکن اهل هیچ یک از مرتبه ها حاجب و مانع نیستند که برادران و خواهران میت و اولاد و اولاد اولاد ایشان ارث ببرند اگر چه بطن سابق از اولاد برادران و خواهران مانعند که بطن لاحق ارث ببرند مثل آن که خود برادران و خواهران میت مانع از ارث اولادشان بودند در حال حیاتشان. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هر يك از جد و جد پدری یا مادری که منفرد باشند و از برای میت برادر و خواهری و سایر ورثه نباشند جمیع میراث به او می رسد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هر گاه جد پدری و جد مادری و جد پدری و جد مادری میت مجتمع باشند و وارث دیگری نباشد دو ثلث میراث به جد پدری و جد پدری می رسد للذکر مثل حظ الانثیین و يك ثلث به جد مادری و جد مادری می رسد که به تساوی قسمت کنند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - هر گاه جد و جد پدری میت مجتمع شوند و وارثی دیگر نباشد جمیع میراث به ایشان می رسد للذکر مثل حظ الانثیین. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هر گاه جد و جد مادری میت مجتمع شوند و وارثی دیگر نباشد جمیع میراث به ایشان می رسد که به تساوی قسمت کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هر گاه جد پدری و جد مادری مجتمع شوند و وارثی دیگر نباشد دو ثلث میراث به جد پدری می رسد و يك ثلث به جد مادری. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هر گاه جد پدری و جد مادری مجتمع شوند و وارثی دیگر نباشد دو ثلث میراث به جد پدری می رسد و يك ثلث به جد مادری. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هر گاه جد پدری و جد مادری مجتمع شوند و وارثی دیگر نباشد، دو ثلث میراث به جد پدری می رسد و يك ثلث به جد مادری. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هرگاه اجداد و جدات مرتبه بالاتر مجتمع شوند یا منفرد باشند و اجداد و جدات مرتبه نزدیک تر به میت مفقود باشند، کیفیت ارث بردن ایشان بر همین نسقی است که ذکر شد. پس اجداد و جداتی که از طرف پدر میت بالا رفته اند ارث را در میان خود در صورت اجتماع للذکر مثل حظ الانثیین قسمت می کنند و اجداد و جداتی که از طرف مادر میت بالا رفته اند در صورت اجتماع ارث را به تساوی قسمت می کنند. و در صورت اجتماع طرف پدری میت با طرف مادری میت، طرف پدری میت دو ثلث می برند و در میان خود للذکر مثل حظ الانثیین قسمت می کنند و طرف مادری میت يك ثلث می برند و در میان خود به تساوی قسمت می کنند. چنان که از احادیث معلوم می شود و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند و قیل و قال در میان کیفیت قسمت اجداد و جدات در صورت اجتماع در میان خودشان و اجتماعشان با اخوه و اخوات بسیار است که ذکر آنها تطویل بلاطائل است.

مسأله - هرگاه جد پدری میت مجتمع شود با برادران میت یا با اولاد برادران او، مانند برادر پدری میت است در ارث بردن. پس در صورت اجتماع او با برادر پدری میت، یا با پسر برادر میت که وارثی دیگر نباشد، نصف میراث به او می رسد و نصف آن به برادر پدری یا به پسر برادر پدری می رسد. چنان که در احادیث وارد شده و خلاقی که محل اعتنا باشد در آن نیست. مسأله - هرگاه جده پدری میت مجتمع شود با خواهر پدری میت و وارثی دیگر نباشد، جده پدری مانند خواهر پدری میت است، پس نصف میراث به او می رسد و نصف آن به خواهر. چنان که در احادیث وارد شده و خلاقی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هرگاه جد مادری میت مجتمع شود با یکی از برادران و خواهران میت، مانند برادر مادری میت است. پس اگر با برادر یا با خواهر مادری میت مجتمع شده در هر دو صورت به تساوی میراث را قسمت می کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلاقی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هرگاه جده مادری میت مجتمع شود با یکی از برادران و خواهران میت، مانند خواهر مادری میت است. پس اگر مجتمع شده با خواهر مادری میت، یا برادر مادری میت و وارثی دیگر در میان نیست، در هر دو صورت به تساوی قسمت می کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلاقی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - حکم اجتماع هریک از اجداد پدری و مادری و جدات طرفین با برادران و خواهران با اختلاف احکامشان در احکام اجتماع برادران و خواهران گذشت و احتیاجی به ذکر آنها نیست و همین قدر هم که در بعضی از امور اجتماع ذکر شد به جهت نمونه بود.

مسأله - هرگاه اولاد برادران و خواهران میت موجود باشند و هیچ یک از برادران و خواهران موجود نباشند، پس اولاد ایشان قائم مقام ایشانند و ارث ایشان را می برند. و هم چنین هرگاه بطن اول از اولاد ایشان موجود نباشد و بطن دوم موجود باشند، بطن دوم ارث می برند و هم چنین هر قدر اولاد سرازیر شوند تا بطن مقدم موجودند بطن مؤخر ارث نمی برند و چون بطن مقدم مفقود شدند بطن مؤخر ارث می برند و کیفیت ارث بردن اولاد ایشان در حال انفراد و اجتماع مثل خود ایشان است و

اولاد برادران و خواهران پدری للذکر مثل حظ الانثیین قسمت باید بکنند و اولاد برادران و خواهران مادری به تساوی باید قسمت کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هرگاه زوج میت یا زوجه میت با اجداد و جدات و برادران و خواهران و اولاد برادران و خواهران میت مجتمع شوند، هر یک نصیب اعلای ارث خود را می برند. پس زوج میت نصف میراث او را می برد و زوجه میت ربع میراث میت را می برد چرا که در این طبقه اولادی از میت در میان نیست که از نصیب اعلای زوج یا زوجه کم شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مطلب ششم در میراث اعمام و احوال و اولاد ایشان است و در آن چند مسأله است:

مسأله - اهل این طبقه سوم ارث می برند در صورتی که احدی از اهل طبقه اولی و احدی از اهل طبقه ثانیه در میان نباشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه عموی میت منفرد باشد و وارثی دیگر از برای میت نباشد، جمیع میراث او به او می رسد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه عمه میت منفرد باشد، جمیع ارث او به او می رسد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه خالو یا خاله میت منفرد باشند، ارث او به هر یک از آنها می رسد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه عموها و عمه های پدری و مادری میت مجتمع شوند للذکر مثل حظ الانثیین هر عموی دو برابر هر عمه ای ارث می برد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه خالوها و خاله های میت مجتمع شوند، ذکور و اناث به تساوی ارث او را می برند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه عموها و عمه ها و خالوها و خاله های میت مجتمع شوند، دو ثلث میراث را عموها و عمه های او للذکر مثل حظ الانثیین قسمت می کنند و یک ثلث آن را خالوها و خاله های او به تساوی قسمت می کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه عمو و عمه پدری و مادری میت با عمو یا عمه مادری میت مجتمع شوند، سدس میراث به عمو یا به عمه مادری می رسد و اگر عمو و عمه مادری متعدد باشند، ثلث میراث به ایشان می رسد که به تساوی قسمت کنند و باقی مانده در هر دو صورت به عمو و عمه پدری و مادری می رسد که للذکر مثل حظ الانثیین قسمت کنند و هرگاه عمو و عمه پدری هم باشند ارثی به ایشان نمی رسد مگر آن که عمو و عمه پدری و مادری در میان نباشند، پس ایشان باقی مانده را للذکر مثل حظ الانثیین قسمت می کنند. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه سه عموی متفرق با سه خالوی متفرق شوند، دو ثلث میراث به دو عمو می رسد به این طور که سدس دو ثلث به عموی مادری می رسد و پنج سدس از دو ثلث به عموی پدری و مادری می رسد و عموی پدری در این صورت ارثی

ندارد و يك ثلث ميراث به دو خالو می‌رسد به این‌طور كه سدس از يك ثلث به خالوی مادری می‌رسد و پنج سدس از يك ثلث به خالوی پدری و مادری می‌رسد و خالوی پدری در این‌صورت ارثی ندارد. چنان‌كه از احادیث معلوم می‌شود و خلافي در آن نیست.

مسأله - هرگاه دو عموی پدری و مادری با دو عموی مادری و دو خالوی پدری و مادری با دو خالوی مادری مجتمع شوند، پس دو ثلث ارث به عموها می‌رسد و يك ثلث به خالوها به این‌طور كه ثلث دو ثلث به دو عموی مادری می‌رسد و باقی به دو عموی پدری و مادری می‌رسد و ثلث يك ثلث به دو خالوی مادری می‌رسد و باقی به دو خالوی پدری و مادری می‌رسد. چنان‌كه از احادیث معلوم می‌شود و خلافي در آن نیست.

مسأله - هرگاه عموی پدری و مادری میت مجتمع شود با عموی پدری میت، جمیع میراث او به عموی پدری و مادری او می‌رسد و عموی پدری او ارثی نمی‌برد. و هم‌چنین است هرگاه عمه پدری و مادری میت مجتمع شود با عمه پدری او، عمه پدری ارثی نمی‌برد. و هم‌چنین است هرگاه خالو یا خاله پدری و مادری میت مجتمع شوند با خالو یا خاله پدری میت، خالو یا خاله پدری و مادری ارث او را می‌برند و خالو و خاله پدری ارث نمی‌برند و در هر صورت عموی پدری و عمه پدری و خالوی پدری و خاله پدری در اجتماعشان با عمو و عمه و خالو و خاله پدری و مادری ارث نمی‌برند. چنان‌كه از احادیث معلوم می‌شود و خلافي در آن نیست.

مسأله - هرگاه عموی پدری یا عمه پدری میت مجتمع شوند با عمو و عمه مادری، عمو و عمه مادری هریك سدس میراث او را می‌برند و باقی به عموی پدری یا عمه پدری می‌رسد. و هم‌چنین هرگاه خالوی پدری یا خاله پدری مجتمع شوند با خالوی مادری یا خاله مادری، سدس میراث به هریك از مادری‌ها می‌رسد و باقی به پدری‌ها می‌رسد. چنان‌كه از احادیث معلوم می‌شود و خلافي در آن نیست.

مسأله - در هر صورت هرگاه عمو یا عمه یا خالو یا خاله مادری میت از یکی بیشتر مجتمع نشوند با عمو و عمه و خالو و خاله پدری، يك سدس می‌برند و هرگاه دو یا سه یا بیشتر از مادری‌های میت مجتمع شدند با یکی یا بیشتر از پدری‌های میت، ثلث میراث را می‌برند چنان‌كه گذشت. چنان‌كه از احادیث معلوم می‌شود و خلافي كه محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هرگاه یکی از اهل مرتبه‌های بالاتر از اعمام و احوال مجتمع شوند با یکی از اهل مرتبه نزدیک‌تر به میت، اهل مرتبه دورتر ارث نمی‌برند و اهل مرتبه نزدیک‌تر ارث می‌برند. مثل آن‌كه عموی خود میت با عموی پدر یا مادر میت مجتمع شوند، عموی خود میت ارث می‌برد و مانع ارث بردن عموی پدر و مادر میت است. و هم‌چنین است حکم سایر عموها و عمه‌ها و خالوها و خاله‌های خود میت با سایر عموها و عمه‌ها و خالوها و خاله‌های پدر و مادر میت و اولاد عموها و عمه‌ها و خالوها و خاله‌های خود میت قائم مقام پدرها و مادرهای خودند در ارث بردن سهمی ایشان و عموها و خالوها و عمه‌ها و خاله‌های پدر و مادر میت با وجود ایشان ارث نمی‌برند مگر آن‌كه عموها و خالوها و عمه‌ها و خاله‌های خود میت و اولاد ایشان در میان نباشند، پس در این‌صورت عموها و خالوها و عمه‌ها و خاله‌های پدر و مادر میت ارث می‌برند. و کیفیت ارث بردن ایشان به همان‌طوری است كه در کیفیت عموها و خالوها و عمه‌ها و خاله‌های خود میت ذكر شد و هم‌چنین است حکم اهل هر مرتبه

بالا تری که دور تر است از میت نسبت به اهل هر مرتبه پایین تری که نزدیک تر است به میت، پس نزدیک تران حاجب و مانع دور تر اند. و هم چنین است حکم اولاد و اولاد اولاد عموها و خالوها و عمه ها و خاله های خود میت هر قدر سرازیر باشند که عموها و خالوها و عمه ها و خاله های خود میت چون نزدیک ترند به میت ارث او را می برند و حاجب و مانعند که اولادشان ارث ببرند مگر در يك صورت که عمومی مادری میت با پسر عمومی پدری و مادری میت مجتمع شوند که پسر عمومی پدری و مادری میت ارث او را می برد و عمومی مادری او ارث او را نمی برد و این صورت مخصوصه بر خلاف اصل مقرر جاری شده و خلافی در آن نیست ولکن در باقی صورت ها این حکم جاری است که مادام که بطن اعلا ی اولاد عموها و خالوها و عمه ها و خاله های خود میت که نزدیک ترند به میت موجود باشند، بطن اسفل که دور ترند ارث نمی برند. و هم چنین است حکم اولاد عموها و خالوها و عمه ها و خاله های پدر و مادر میت. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هر گاه یکی از زوج یا زوجه میت مجتمع شود با اهل این طبقه سوم، نصیب اعلا ی خود را می برند. پس زوج نصف میراث را می برد و زوجه ربع میراث را می برد چرا که پای اولادی در این طبقه در میان نیست. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مطلب هفتم در میراث ازواج و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسأله است :

مسأله - زوج یا زوجه میت ارث می برند در حال انفراد و اجتماع هریک با سایر ورثه. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - زوج نصف میراث زوجه خود را می برد اگر از برای زوجه اولادی نباشد و زوجه ربع میراث زوج خود را می برد اگر از برای زوج اولادی نباشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هر گاه از برای زوج اولادی باشد یا اولاد اولادی باشد هر قدر نازل باشند اگر چه از غیر زوجه وارثه باشند، زوجه ثمن میراث زوج را می برد نه زیاده و هر گاه از برای زوجه اولادی یا اولاد اولادی باشد هر قدر نازل باشند اگر چه از غیر زوج وارث باشند، زوج ربع میراث زوجه را می برد نه زیاده. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - توارث در میان زوج و زوجه هست اگر چه دخولی اتفاق نیفتاده باشد و ارث از يك دیگری می برند مگر در بعض صور چنان که خواهد آمد ان شاء الله. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - معقوده ای که در حال مرض زوج به نکاح دائمی عقد شده هر گاه زوج به او دخول کرده و بعد فوت شده ارث می برد و هر گاه زوج به او دخول نکرده فوت شده، عقد او باطل است و ارثی از زوج نمی برد و عده هم نباید نگاه دارد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هر گاه زوج در بین عده مطلقه رجعیه خود فوت شود، مطلقه رجعیه ارث از او می برد و هم چنین هر گاه زوج فوت شود، زوج از او ارث می برد اما مطلقه غیر رجعیه ارث نمی برد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه زوجات متعدده بعد از فوت زوج خود موجود باشند بیش از ربع میراث او را نمی برند در صورت نبودن اولادی از برای زوج و بیش از ثمن میراث او را نمی برند در صورت بودن اولادی از برای زوج، و در هر صورت ربع میراث یا ثمن آن را باید به تساوی قسمت کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه زوج چهار زن به عقد دوام داشته باشد و یکی از آنها را طلاق دهد و يك زن دیگر به عقد دوام عقد کند و بعد فوت شود و معلوم نشود که کدام يك از زن های خود را طلاق داده، پس آن زنی را که تازه عقد کرده ربع ربع یا ربع ثمن در صورت وجود اولاد و عدم آنها می برد و باقی مانده را چهار قسمت می کنند و به آن چهار زن قدیمی می دهند به تساوی. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - هرگاه دو صغیر را پدران ایشان تزویج کنند توارث در میان ایشان هست اگر یکی از ایشان فوت شود، اما اگر کسی فضولتاً عقد کرده به غیر از پدرهای ایشان و یکی فوت شود ارث او را دیگری نمی برد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - زوج از جمیع متروکات زوجه خود ارث می برد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - زوجه از عین زمین موروثی زوج خود ارث نمی برد چه زمین خانه باشد یا زمین چیزی دیگر و لکن هرگاه عمارتی یا درختی در زمین باشد، باید آنها را قیمت کنند و زوجه از قیمت آنها ارث می برد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - هرگاه مریضی زن خود را در حال ناخوشی طلاق دهد به جهت اضرار به او که ارث او را نبرد، پس اگر آن زن شوهر نکند در حال مرض زوج تا يك سال ارث می برد و اگر مرض زوج بیش از يك سال طول بکشد ارث نمی برد. و اگر به جهت اضرار طلاق نداده و طلاق هم طلاق رجعی بوده و زوج در بین عده او فوت شده ارث می برد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - هرگاه زوج منفرد باشد و زوجه او وارثی دیگر نداشته باشد، جمیع ارث او به او می رسد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه زوجه منفرد باشد و وارثی دیگر از برای زوج او نباشد، ربع میراث او را می برد و باقی ارث او مال امام علیه السلام است مگر آن که زوجه قرابتی با شوهر خود داشته باشد مثل آن که از بنات اعمام و احوال او یا امثال ایشان باشد و به غیر از او کسی دیگر از اقربای او در میان نباشد، پس جمیع میراث زوج او به او می رسد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - هرگاه دو زن را از برای دو مرد عقد کنند و زن این يك را از برای آن دیگری ببرند به اشتباه و زن او را از برای آن دیگر و هر دو با آن دو جماع کنند و بعد معلوم شود که اشتباه شده، باید آن دو مرد از آن دو زن کناره کنند تا عده آنها منقضی شود. پس اگر در بین عده آن دو مرد فوت شوند هر يك از آن دو زن از شوهر خود ارث می برند و هر يك نصف مهر خود را هم از ترکه

زوج خود مستحق است. و هرگاه زن ها در بین عده فوت شوند، هریک از شوهران ارث زن خود را می برند و نصف صدیقی که داده اند پس می گیرند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه کسی سه زن دائمی داشته باشد و بعد دوزن دائمی دیگر در عقد واحد از برای خود عقد کند و بعد با یکی از آن دوزن جماع کند و بعد فوت شود، پس اگر با زنی که اول اسم او را در حین عقد ذکر کرده جماع کرده عقد او صحیح و جماع با او جایز و او ارث او را می برد و بر او است عده وفات. و اگر با زنی که اسم او را در حین عقد بعد ذکر کرده جماع کرده، عقد او باطل و میراثی از برای او نیست و اگر صدیقی گرفته عوض بضع او است. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - توارثی در میان متمتع و متعه او نیست. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - هرگاه کسی کنیز خود را از برای مرد آزادی عقد کند و به او بگوید که هر وقت شوهرت فوت شد تو آزادی، پس شوهر او فوت شود، آن کنیز آزاد می شود و لکن ارث از شوهرش نمی برد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کسی که فوت شود و وارثی نداشته باشد مگر زن مملوکه، پس از ترکه او باید آن کنیز را خرید و آزاد کرد و باقی ارث را به او داد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - هرگاه زوج زوجه خود را بکشد ارث از او نمی برد و هم چنین هرگاه زوجه زوج خود را بکشد ارث از او نمی برد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - زوج مسلم از زوجه ذمیه خود ارث می برد و زوجه ذمیه از زوج مسلم خود ارث نمی برد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مطلب هشتم در میراثی است که به سبب ولایت می رسد و آن سه سبب است پس در آن سه فصل عنوان می شود:

فصل اول در سبب ولای عتق و آزاد کردن است و در آن چند مسئله است:

مسئله - هرگاه کسی آزاد کرد مملوک خود را در راه خدا و آن مملوک فوت شد و وارثی از برای او نیست که نسبی باشند سوای آزاد کننده او، پس او ارث او را می برد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه آزاد کننده تبری کند از جریره آزاد شده خود و بر تبری خود دو شاهد را گواه بگیرد، آن آزاد شده سائبه است و ارث او به آزاد کننده او نمی رسد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه آزاد کننده به جهت کفاره قتلی یا کفاره قسمی یا ظهار یا غیر این ها بنده خود را آزاد کرده، آن آزاد شده سائبه است و ارث او به آزاد کننده او نمی رسد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه مکاتب شرط کند با مملوک خود که ولای او از برای او باشد شرط او صحیح است. پس اگر او فوت شد و وارثی نسبی ندارد به غیر از آزاد کننده خود، ارث او را می برد و اگر شرط کند در حین کتابت که ارث او از او باشد آن شرط باطل

است چرا که اگر وارثی نسبی داشته باشد ارث او به ایشان می‌رسد نه به آزادکننده او. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - هرگاه آزادکننده فوت شده باشد پیش از آزاد شده و از برای او پدر و اولادی باشد، پس ولای او منتقل می‌شود به پدر و اولاد ذکور آزادکننده و ایشان ارث آزاد شده را می‌برند نه اولاد اناث او و اولاد ذکور اولاد ذکور قائم مقام پدران خود هستند در ارث بردن از آزاد شده و با نبودن اهل این طبقه جدود پدری و برادران آزادکننده ارث می‌برند از آزاد شده و اولاد ذکور برادران آزادکننده قائم مقام پدران خود هستند در ارث بردن از آزاد شده نه اولاد اناث و نه خواهران برادران و نه جدات او و نه اجداد مادری و با نبودن اهل این طبقه عموهای آزادکننده ارث آزاد شده را می‌برند و اولاد ذکور عموهای او قائم مقام پدران خود هستند در ارث بردن از آزاد شده نه اولاد اناث و نه عمه‌های او و نه خالوها و خاله‌های او که از طرف مادرند. چنان که از احادیث معلوم می‌شود و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - هرگاه آزادکننده زن باشد و خود او فوت شده باشد، ولای او به عصبه او می‌رسد نه به اولاد او اگرچه ذکور باشند و عصبه او عاقله اویند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - آزاد شده ارثی از آزادکننده خود نمی‌برد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه کنیزی را آزاد کنند و آن کنیز اولادی داشته باشد از غلام مملوك آزادکننده پیش از آزادی، پس آن اولاد مملوك مالك خود هستند و اگر اولادی از برای آن کنیز به وجود آیند بعد از آزادی از غلام مملوك مالکی غیر از مالك كنيز، ولای آنها به مالك كنيز می‌رسد و ارث آنها را می‌برد. و اگر مالك غلام هم آزاد کند غلام خود را، آن غلام می‌کشد ولای اولاد خود را به سوی آزادکننده خود و آزادکننده او ارث اولاد او را می‌برد نه آزادکننده كنيز با شرایطی که باید باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - زوج یا زوجه هر يك نصیب اعلای خود را با آزادکننده می‌برند. چنان که از احادیث معلوم می‌شود و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

فصل دوم در ولای ضامن جریره است و در آن چند مسئله است:

مسئله - هرگاه آزاد شده سائبه باشد یعنی مالك او او را آزاد کرده باشد از برای امر واجبی که بر او وارد آمده، مثل نذری و عهده‌ی قسمی، یا از برای كفاره قتلی یا ظهاری، یا او را ناقص کرده و عضوی از اعضای او را قطع کرده مثل آن که گوش یا بینی او را بریده که او آزاد شده، پس چنین آزادی سائبه است و رها است و ولای او و ارث او به آزادکننده او نمی‌رسد. پس هرگاه با کسی قرار داد که جریره او ضامن باشد مثل آن که اگر قتل خطایی از او صادر شد ضامن او ديه مقتول را بدهد و ارث او را هم او ببرد، پس ضامن جریره او و ارث او است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - در صورتی ضامن جریره ارث می‌برد که از برای سائبه وارثی نباشد اگرچه آن وارث بعید باشد و اگرچه آن وارث معتقی باشد که لله و فی الله مملوك را آزاد کرده باشد، پس اگر سائبه وارثی دارد ضامن جریره ارث او را نمی‌برد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه سائبه ضامن جریره از برای خود قرار ندهد و وارثی هم نداشته باشد، ارث او مال امام علیه السلام است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - ولای ضامن جریره منتقل نمی شود به ورثه ضامن، پس وارث او ارث سائبه را نمی برند و ضامن جریره او هم نیستند به خلاف ولای معتق که منتقل می شود چنان که گذشت. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - زوج یا زوجه هر یک نصیب اعلای خود را با ضامن جریره می برند، پس زوج نصف میراث را می برد یا زوجه ربع آن را می برد و باقی را ضامن جریره می برد. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - از اهل ذمه هرگاه کسی مسلمان شود و وارث مسلم نداشته باشد و ضامن جریره از برای خود قرار دهد، او ارث او را می برد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - سائبه هرگاه وارثی داشته باشد سوای زوج یا زوجه، نمی تواند ضامن جریره از برای خود قرار دهد. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافی در آن نیست.

فصل سوم در ولای امامت است و در آن چند مسئله است:

مسئله - امام علیه السلام وارث هر کسی است که وارثی نداشته باشد چه حرّ باشد یا عبد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - ارث کسی که وارثی ندارد داخل در انفال است و در زمان غیبت اذن داده اند که به فقرای شیعیان ایشان بدهند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - مواضعی که ارث مال امام علیه السلام بود در ضمن مسائل گذشته گذشت و اعاده ضرور نیست.

مطلب نهم در نوادر میراث ها است که گاهی اتفاق می افتد و در آن چند فصل است:

فصل اول در میراث ولد ملاعنه و امور مناسبه به آن است و در آن چند مسئله است:

مسئله - ولد ملاعنه از پدر خود ارث نمی برد و پدر او هم ارث او را نمی برد و لکن مادرش از او ارث می برد و ارث مادرش به او می رسد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - ولد ملاعنه از اقارب پدری ارث نمی برد و ارث او نیز به ایشان نمی رسد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - ولد ملاعنه از اقارب مادری خود ارث می برد و ارث او نیز به ایشان می رسد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - هرگاه پدر بعد از لعان اقرار کرد که ولد از او است، ولد ارث از او می برد و او ارث از ولد نمی برد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - حرام زاده ولد الزنا ارث از پدر و مادر و اقارب ایشان نمی برد و ایشان نیز از او ارث نمی برند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه از برای ولدالزنا اولادی و زوج و زوجه باشد، توارث در میان ایشان هست. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

فصل دوم در ارث خنثی و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسأله است:

مسأله - خنثی هرگاه رجولیت او ظاهر است ارث ذکوریت می برد و هرگاه انوئیت او ظاهر است ارث انوئیت می برد و هرگاه هیچ يك ظاهرتر نیست نصف میراث ذکر و نصف میراث انثی می برد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - خنثی اگر از ذکر خود بول می کند و از قُبُل خود بول نمی کند مرد است و اگر از قُبُل خود بول می کند و از ذکر خود بول نمی کند زن است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - اگر خنثی از هر دو بول می کند، پس اگر از ذکر خود اول بول می کند و بعد از آن از قُبُل خود بول می کند مرد است و اگر از قُبُل خود اول بول می کند و بعد از آن از ذکر خود بول می کند زن است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - اگر خنثی از هر دو همراه بول می کند، پس اگر از ذکرش به شدت و قوت بول می کند مرد است و اگر از قُبُلش به شدت و قوت بول می کند زن است و اگر در این هم مساوی است، اگر دوام بول ذکرش بیشتر است مرد است و اگر دوام بول قُبُلش بیشتر است زن است. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - از شمار دنده های او هم معلوم می شود، پس اگر شماره دنده های طرف چپ و راست او مختلف است مرد است و اگر شماره آن ها مساوی است زن است. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - از برآمدن پستان های او و برنیامدن هم معلوم می شود، پس اگر پستان های او مثل زن ها برآمد زن است و اگر برنیامد مرد است. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - هرگاه خنثی نزدیک به دیواری بول کرد و بول او به دیوار رسید مرد است و اگر بول او به دیوار نرسید و زیر پای او ریخته شد زن است و اگر از هیچ يك از این علامات معلوم نشد، خنثی خنثای مشکل است و باید نصف میراث را مانند ذکور برد و نصف میراث را مانند اناث. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه خنثی نه آلت رجولیت داشته باشد و نه انوئیت، باید به قرعه معلوم کرد ارث او را. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - کسی که دو سر و دو بدن در روی حقوه داشته باشد، پس چون به خواب رفت باید او را بیدار کرد پس اگر یکی را بیدار کنند آن دیگری هم بیدار شود يك نفر است و ارث يك نفر را می برد و اگر چون یکی را بیدار کنند آن دیگری به خواب است دو نفرند و ارث دو نفر را می برند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - طفلی که در شکم است هرگاه وضع حمل شد و حرکتی کرد مثل حرکت سایر اطفالی که زنده می مانند و بعد فوت شد ارث می برد و وارث او ارث او را می برند و اگر حرکتی نکرد مثل حرکت سایر اطفال، ارثی نمی برد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هرگاه کسی را که به اسیری برده‌اند بر گشت به بلد خود و طفلی با او باشد و ادعا کند که طفل از خود او است، یا آن که کسی را از اهل بلد بشناسد و بگوید فی‌المثل برادر من است و آن کس هم انکار نکند، توارث در میان ایشان هست و احتیاجی به اثبات کردن به شهود نیست. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

فصل سوم در میراث کسانی است که غرق می‌شوند یا عمارتی بر سر ایشان خراب می‌شود و معلوم نمی‌شود که کدام پیش‌تر فوت شده‌اند و اموری که مناسب این فصل است و در آن چند مسأله است:

مسأله - هرگاه جمعی که توارث در میان ایشان هست و مالی هم دارند یا بعضی از ایشان مالی دارد غرق شوند، یا عمارتی بر سر ایشان خراب شود و معلوم نشود که کدام پیش‌تر فوت شده‌اند، همه آن‌ها از همه ارث می‌برند. پس اگر معلوم باشد که کدام پیش‌تر فوت شده‌اند و ارث نمی‌برد و کسی که معلوم است که بعد فوت شده ارث می‌برد و اگر معلوم باشد که همه در يك وقت فوت شده‌اند، هیچ‌يك از دیگری ارث نمی‌برند. چنان که از احادیث معلوم می‌شود و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه دو نفر یا بیشتر که توارث در میان ایشان هست غرق شوند یا عمارتی بر سر ایشان خراب شود و معلوم نشود که کدام پیش‌تر فوت شده‌اند و بعضی مالی داشته باشند و بعضی هیچ نداشته باشند، جمیع ترکه آن کسانی که چیزی داشته‌اند می‌رسد به ورثه آن کسانی که هیچ نداشته‌اند و ورثه کسانی که چیزی داشته‌اند محروم خواهند بود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه غرق و مهدوم علیهم همه چیزی داشته‌اند، ورثه هر يك از آن دیگری که فوت شده ارث می‌برند و لکن از مالی که داشته‌اند پیش از فوت خود ارث می‌برند نه از مالی که بعد از فوت هر يك از ورثه ارث برده‌اند. مثل آن که پدری با پسر خود غرق شوند و از برای هر يك از پدر و پسر اولادی باشد، پس اول شش يك مال پسر را باید به اولاد پدر ارث داد و از این سدس چیزی بر نمی‌گردد به اولاد پسر و باقی مال پسر را به اولاد خود او باید داد و بعد مال پدر را به غیر از سدس ارث می‌دهند به اولاد خود پدر و اولاد پسری که با او غرق شده و اولاد پسر سهمی پدر خود را می‌برند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه دو نفر که توارث در میان ایشان هست در يك وقت فوت شوند، هیچ‌يك از ورثه طرفی ارث فوت شده طرفی دیگر را نمی‌برند بلکه هر يك از ورثه ارث فوت شده خود را می‌برند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه عمارتی بر سر جمعی خراب شود و فوت شوند و دو طفل از ایشان باقی بماند که یکی مالك باشد و یکی مملوك و معلوم نشود که کدام مالکند و کدام مملوك، باید قرعه انداخت پس قرعه مالك به اسم هر يك بیرون آمد او مالك است و دیگری مملوك، پس ارث را به مالك باید داد و مملوك را باید آزاد کرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

کتاب احیاء الموات و در آن دو فصل است:

فصل اول در احکام زمین‌ها است و در آن چند مسأله است:

مسأله - کسی که زمینی را که مالکی و صاحبی ندارد آباد کند، پس عمارتی در آن بسازد یا درختی در آن بنشانند یا زراعتی در آن زرع کند یا قناتی یا چاهی در آن بکند یا نهری در آن بکند، آن زمین را مالک می‌شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - زمینی که بعد از آبادی صاحب آن از آن اعراض کند تا خراب شود، پس هرکس آن را آباد کرد مالک آن می‌شود. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - زمینی که در دست اهل ذمه است و آن‌ها آن را آباد کرده‌اند می‌توان از آن‌ها خرید. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - زمینی را که مالک آن معطل گذارد سه سال متوالی بدون عذری و آباد نکند، می‌توان از او گرفت و به غیر او داد که او آباد کند و مال او باشد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

فصل دوم در احکام متعلقه و امور مناسبه این کتاب است و در آن چند مسأله است:

مسأله - کسی که قناتی را مالک است و شخصی دیگر در جنب قنات او قناتی دیگر بکند و آب آن را جاری کند و ضرر به قنات اول رساند و آب آن کم شود، شخص اول می‌تواند که قنات جدید را خراب کند و خاک‌ریز کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه دو قنات از مالکین متعدد نزدیک یک دیگر باشند به طوری که اگر قناتی را گودتر بیندازند آب قنات دیگر کم شود، هیچ‌یک از آن‌ها را نباید گودتر انداخت. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - چاهی را که از برای آب دادن شتر یا آب دادن زراعت کنده‌اند، حریم آن چهل ذراع است که اگر بخواهند چاهی تازه بکنند باید چهل ذراع دورتر بکنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - حریم چاه‌های قدیمه عادیه پنجاه ذراع است و حریم چاه‌های جدیده بیست و پنج ذراع است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - حریم مسجد چهل ذراع است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - حریم زمین زراعت ششصد ذراع است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - حریم مؤمن در تابستان یک باع و اقلش یک ذراع است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه در کنار نهري کسی آسیایی داشته باشد، صاحب نهر نمی‌تواند که نهر خود را تغییر دهد که آب از آسیا بیفتد و ضرر به مالک آسیا برسد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - آبی که در رودخانه جاری می‌شود همه مسلمانان در آن شریکند. پس هرکس زمین زراعت و باغات او بالا است به قدر احتیاج آب می‌دهد باغ و زرع خود را و بعد آب را رها می‌کند که زمین‌های زیرتر آبیاری شوند و به همین ترتیب باید آب سرازیر شود تا مکانی که منقطع گردد. و حد آب دادن از برای زراعت به قدری که آب روی پاها را بگیرد و در نخلستان به قدری که تا ساق پاها برسد تعیین شده. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - جمیع مسلمانان در گیاه بیابان‌های بی صاحب و جنگل‌ها و آب‌ها و معدن نمک‌ها شریکند. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه نوبه‌ای از برای آب‌ها قرار داده باشند جایز است که زیاده از احتیاج خود را هرکس در نوبه خود بفروشد و لکن مکروه است فروختن آن. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - چراگاهی که در زمین‌های مملوکه است جایز است فروختن آن‌ها. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - زمین زراعتی را که درو کرده‌اند آنچه باقی مانده در آن زمین‌ها جایز است فروختن آن‌ها از برای چریدن حیوانات. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - معادنی که در روی زمین است و مالکی ندارد، همه مسلمانان در آن‌ها شریکند یعنی هر یک بخواهند تصرفی در آن‌ها بکنند جایز است. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

کتاب اللقطة و در آن چند مسأله است:

مسأله - مکروه است برداشتن چیزی که در جایی افتاده که هرگاه بر ندارند صاحبش خواهد آمد و خواهد برداشت به خصوص لقطه حرم که کراهت برداشتن آن شدیدتر است. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - واجب است که تا یک سال لقطه را تعریف کنند و هرگاه صاحب آن پیدا نشد باید آن را در میان اموال خود حفظ کرد که اگر صاحب آن معلوم شد به او بدهند و باید وصیت کرد که اگر صاحب آن معلوم شد مال او را به او بدهند و هرگاه مأیوس از معلوم شدن او باشند آن مال را تصدق کنند. پس اگر صاحب آن معلوم شد بعد از تصدق و راضی شد که ثواب تصدق از برای او باشد، اجر آن از برای او است و اگر راضی نشد باید عوض مال او را به او داد و ثواب تصدق از برای تصدق کننده خواهد بود. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که کنیزی را یافت و صاحب آن معلوم نشد جایز نیست از برای او که با او وطی کند و لکن اگر چیزی صرف او کرده جایز است که او را بفروشد و حق خود را از قیمت او بردارد. چنان‌که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - هرگاه کسی مملوکی را یافت و آن مملوک گریخت، آن کس ضامن نیست و لکن اگر صاحب آن معلوم شد می‌تواند که آن کس را قسم دهد که او باعث گریختن او نبوده و لباسی و چیزی را از او نگرفته. چنان‌که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - طفلی را که در جایی یافتند آزاد است، پس هرگاه بزرگ شد و خواست که یابنده خود را ضامن جریره خود قرار دهد می‌دهد و اگر خواست کسی دیگر را ضامن جریره خود قرار می‌دهد و اگر مالی از برای او باشد مخارج یابنده خود را باید بدهد و اگر چیزی ندارد مخارج او تصدقی است از برای یابنده او. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرکس را در هر جا یافتند آزاد است و نمی توان او را فروخت ولکن اگر چیزی را صرف او کرده اند می توان او را به کاری داشت در عوض مخارج او . چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند .

مسئله - هرگاه گوسفندی را یافتند در جایی که معرض تلف است جایز است آن را ضبط کنند و تا سه روز آن را تعریف کنند . پس اگر صاحب آن معلوم شد به او تسلیم کنند و هرگاه معلوم نشد جایز است که آن را به مصرف خود رسانند ، پس اگر صاحب آن معلوم شد قیمت آن را به او باید بدهند . چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند .

مسئله - هرگاه کسی شتری یا حیوانی دیگر در چراگاه مأمنی معروف رها کرد ، جایز نیست از برای غیر صاحبش که آن را ضبط کند و صاحبش هر وقت که خواست آن را ضبط می کند . و هرگاه در بیابانی که معرض تلف است آن را رها کرد به جهت ضعف و ناتوانی آن ، یا از علف دادن آن عاجز شد و آن را رها کرد و کسی دیگر آن را ضبط کرد و آن را از تلف شدن حفظ کرد ، صاحبش نمی تواند که آن را از او بگیرد و مال خود او است نه مال صاحب اولش . چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند .

مسئله - کسی که سفره ای را در میان راهی بیابد که در آن نان و گوشت و پنیر و تخم مرغ و امثال این ها باشد پس آن خوردنی ها را قیمت می کنند و می خورند و آن چه خوردنی نیست حفظ می کنند و آن را تعریف می کنند ، پس اگر صاحب آن معلوم شد قیمت آن چه خورده اند با آن سفره به او می دهند . چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست .

مسئله - چیزی را که در حرم یافته اند تا يك سال تعریف می کنند ، پس اگر صاحب آن معلوم نشد آن را تصدق می کنند . چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند .

مسئله - دیناری را که در حرم بیابند که سکه آن ساییده ، اذن داده اند که بدون تعریف تصرف کنند . چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند .

مسئله - چیزی را که در یکی از خانه های مکه بیابند ، در نزد اهل خانه تعریف می کنند پس اگر صاحب آن معلوم نشد آن را تصدق می کنند . چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند .

مسئله - چیزی را که در منزل خود بیابند ، پس هرگاه غیری داخل منزل شده باید آن را تا يك سال تعریف کرد ، پس اگر صاحب آن معلوم نشد می تواند آن را صرف خود کند و اگر کسی داخل آن منزل نشده آن چیز رزقی است که خدا روزی او کرده و نباید تعریف کند . چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند .

مسئله - چیزی را که در صندوق خود بیابند ، پس اگر غیری دست در آن صندوق کرده باید آن را تعریف کرد و اگر کسی دست در آن صندوق نکرده آن چیز رزقی است که خدا روزی او کرده و نباید تعریف کند . چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند .

مسئله - چیزی را که در خانه بیابند که اهل آن در آن ساکنند ، آن چیز را از برای اهل خانه باید تعریف کرد و اگر غیری هم در آن خانه داخل شده از برای او هم باید تعریف کرد ، پس اگر آن چیز را شناختند می توانند آن را تصرف کنند و اگر خانه خرابی باشد که اهلی نداشته باشد ، آن چیز را می تواند صرف خود کند و اگر آن چیز ورق باشد یعنی پول مسکوک باشد باید تعریف

کرد و اگر صاحب آن معلوم نشد می‌توان آن را صرف خود کرد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - چیزی که قیمت آن کم‌تر از درهمی باشد می‌توان آن را بدون تعریف صرف خود کرد و بیان درهم در زکات گذشت. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - کسی که شتری یا حیوانی دیگر را خرید و کشت و در شکم آن کیسه پولی یا جوهری را یافت، پس از بایع آن نشان آن را طلب می‌کند، پس اگر نشناخت آن کیسه را، رزقی است که روزی او شده. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - کسی که خرید ماهی را و در شکم آن چیزی یافت، رزقی است که روزی او شده و نباید تعریف کند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - هرگاه کشتی غرق شود و چیزی از آن چه در آن است موج به کناری اندازد، آن چیز مال مالك آن است و هرگاه مالك مأیوس شد و اعراض کرد و مردم فرو رفتند در آب و به غواصی آن چیزها را از ته دریا بیرون آوردند مال ایشان است. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - عصایی یا چماقی یا میخی یا ریسمانی و عقالی که چندان اعتنایی به آن‌ها نیست تعریفی در آن‌ها لازم نیست، اما مثل کفشی و کلاهی اگر یافت شد باید تعریف کرد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - چیزی را که دزد به دست شخصی بسپارد و آن شخص بداند که مال دزدی است نباید آن را به دزد دهد و باید آن را تا يك سال تعریف کرد، پس اگر صاحب آن معلوم نشد آن را تصدق کنند و اگر بعد از تصدق کردن صاحب آن معلوم شد او را مخیر می‌کنند در میان اجر تصدق یا قیمت آن چیز، هر يك را که اختیار کرد باید جاری شد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - مقصود از تعریفی که تا يك سال باید کرد این است که در هر مکانی که گمان کنند که اهل آن خبری دارند که چیزی گم شده بگویند که ما گم شده‌ای را یافته‌ایم، هرکس نشانی و علامت آن را گفت به او می‌دهیم و حد معینی در شرع نرسیده که همه‌روزه باید تعریف کرد. چنان که از احادیث معلوم می‌شود و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - هرگاه کسی از رفیق خود مفارقت کند و متاعی از آن رفیق در میان امتعه خود بیابد و نداند که آن رفیق از اهل کجا است و به کجا رفته، تصدق می‌کند آن متاع را به اهل حق. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - کسی که در حرم دیناری را یافت و بعد هم دیناری یافت و بعد هم دیناری یافت و تعریف کرد و صاحب آن‌ها را نیافت، پس اگر محتاج نیست هر سه را تصدق می‌کند و اگر محتاج است سومی را تصدق می‌کند و باقی را صرف خود می‌کند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - هرگاه مملوك چیزی را یافت مالك آن نمی‌شود و مالك او باید آن چیز را تا يك سال تعریف کند، پس اگر صاحب آن معلوم نشد در میان اموال او باید باشد که هر وقت صاحب آن معلوم شد به او بدهند یا خود مالك یا ورثه او و هرگاه مأیوس شدند

که صاحب آن پیدا شود، آن چیز مال خود ایشان است. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.
کتاب القضاء و فیه مطالب :

المطلب الاول فی اصل القضاء و فیه مسائل :

مسأله - فلا وربك لا يؤمنون حتى يحكموك فيما شجر بينهم ثم لا يجدوا في انفسهم حرجاً مما قضيت و يسلموا تسليماً. و من لم يحكم بما انزل الله فاولئك هم الفاسقون، الظالمون، الكافرون و حکم الهی از روی جهل و وهم و شک و ظن و گمان نیست. چنان که در آیات و احادیث وارد شده و این مطلب به حد ضرورت رسیده الحمد لله.

مسأله - حکمی که از روی یقین نیست حکم خدا نیست، و حکمی که شاید حکم خدا باشد شاید که حکم غیر او باشد و حکمی که شاید حکم غیر او باشد حکم او نیست چرا که حجت او ناقص نیست و تام و کامل و بالغ است. و حجتی که تام و کامل نیست و به خلق نرسیده حجت او نیست و حجتی را که خلق نمی‌دانند که رسیده یا نرسیده حجت او نیست چرا که حجت او رسیده و یقیناً رسیده قل لله الحجة البالغة و البالغة هي الواضحة چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.
مسأله - قضات چهارند قاضی که حکم به جور می‌کند و می‌داند که حکم به جور کرده پس او در آتش است، و قاضی که حکم به جور می‌کند و نمی‌داند که حکم به جور کرده پس او در آتش است، و قاضی که حکم به حق کرده و نمی‌داند که حکم به حق کرده پس او در آتش است، و قاضی که حکم به حق کرده و می‌داند که حکم به حق کرده پس او در بهشت است. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - کسی که فتوی بدهد به غیر علم و به غیر از هدایت الهی لعنت می‌کنند او را ملائکه رحمت و ملائکه عذاب و ملحق می‌شود به او وزر و وبال کسی که به فتوای او عمل کرده. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مجلس قضاوت و حکومت مجلسی است که نمی‌نشینند در آن مگر نبی یا وصی نبی یا شقی. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مطلب دوم در جواز حکومت غیر معصوم به روایت معصوم علیه السلام است و در آن چند مسأله است :

مسأله - اما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها الى رواة حديثنا فانهم حجتي عليكم و انا حجة الله و باید حذر کرد از این که در نزد مخالفین به مرافعه روند و لکن باید نظر کرد به سوی مردی از شیعه که روایت کند حدیث ائمه علیهم السلام را و عارف باشد به حلال و حرام ایشان و نظر کند در احکام ایشان، پس باید او را حاکم قرار داد در میان، چرا که ایشان علیهم السلام او را حاکم خود قرار داده‌اند در مرافعات مردم. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که در نزد غیر اهل حق به مرافعه رود بدون تقیه، مصداق این آیه شریفه است که می‌فرماید: یريدون ان يتحاكموا الى الطاغوت و قد امروا ان يكفروا به. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - واجب است واقف شدن در هر امری که حکم الهی در آن معلوم نیست. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مطلب سوم در صفات حاکم شرع و شرایط آن است و در آن چند مسأله است :

مسئله - حاکم شرع باید شیعه اثنی عشری باشد، و باید مرد باشد نه زن، و باید حلال زاده باشد نه حرام زاده، و باید بالغ و عاقل باشد در نهایت عقل نه سفیه و ساده لوح، و باید عالم و دانا باشد به حکم الهی از روی احادیث ائمه هدی علیهم السلام نه جاهل و نه از روی هوی و رأی خود، و باید عادل باشد نه فاسق. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - رشوه دادن و رشوه گرفتن حرام است و از هر حرامی حرام تر است به طوری که آن را سُحت فرموده اند و تفسیر سُحت را به شرك و کفر فرموده اند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هر قاضی که به غیر حق حکم کند ضامن است. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - جایز نیست حاضر شدن در مجلسی که به غیر حق حکم می کنند بدون تقیه، چرا که خوف آن است که لعنتی که به اهل آن می رسد او را هم بگیرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - بدترین مجالس مجلسی است که حکم به ناحق در آن می شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست. مطلب چهارم در اموری است که رفع نزاع و ترافع می کند و در آن چند مسئله است:

مسئله - در جمیع مرافعات بینّه و اقامه شهود بامدعی است و قسَم بر منکر است مگر در قتل. پس اگر مدعی دو شاهد عادل اقامه کرد بر مدعی خود، مدعی او ثابت می شود و رفع نزاع خواهد شد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست. مسئله - هر گاه مدعی شاهی ندارد و مدعی علیه قسَم یاد کند به حکم حاکم شرع که ادعای او بی جا است، رفع نزاع می شود و بعد از آن مدعی نمی تواند اعاده ادعای خود را بکند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هر گاه مدعی شاهی نیاورد و مدعی علیه نکول کند از قسَم یاد کردن بعد از حکم حاکم شرع و قسم را هم رد نکرد بر مدعی رفع نزاع می شود و باید از عهده ادعای مدعی برآید. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هر گاه مدعی شاهی نداشته باشد و مدعی علیه قسم را رد کند بر مدعی به حکم حاکم شرع و مدعی قسم یاد کند بر مدعی خود، رفع نزاع می شود و ادعای مدعی ثابت می شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هر گاه منکر رد کرد قسم را بر مدعی به حکم حاکم شرع و مدعی نکول کرد و قسم یاد نکرد بر حقیقت ادعای خود، نزاع رفع می شود و مدعی بعد از آن نمی تواند اعاده ادعای خود را بکند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هر گاه مدعی يك شاهد عدل اقامه کرد در نزد حاکم شرع و قسم هم یاد کرد بر حقیقت ادعای خود، رفع نزاع می شود و مدعی علیه باید از عهده ادعای مالیه مدعی برآید. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هر گاه مدعی يك شاهد مرد و دو شاهد زن اقامه کرد در نزد حاکم شرع بر مالی بر ذمه مدعی علیه، رفع نزاع می شود و باید مدعی علیه از عهده آن مال برآید. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هر گاه مدعی دو زن را شاهد آورد در نزد حاکم شرع و قسم هم یاد کرد بر حقیقت ادعای مالی که بر مدعی علیه می کند، نزاع رفع می شود و مدعی علیه باید از عهده آن مال برآید. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - هر گاه در وصیتی یا میراثی از برای مولودی يك زن غیر متهمه شهادت داد در نزد حاکم شرع ربع وصیت یا ربع میراث

مجری می شود، و هرگاه دو زن شهادت دادند نصف وصیت یا میراث مجری می شود، و هرگاه سه زن شهادت دادند سه ربع وصیت یا میراث مجری می شود، و هرگاه چهار زن شهادت دادند تمام وصیت یا میراث مجری می شود و این امر مخصوص وصیت و میراث است و در سایر امور جاری نیست. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - در قتل، امر بر خلاف سایر اموری است که ترافعی در آنها است. پس قسم بر مدعی قتل است و اقامه شهود با منکر قتل است. پس اگر پنجاه نفر قسم یاد کردند که قاتل مقتول کیست به طوری که تفصیل آن خواهد آمد ان شاء الله قتل بر قاتل ثابت می شود و هرگاه مدعی علیه دو شاهد عادل اقامه کرد که او قاتل نیست، او بری می شود از قتل و شهادت زن در قتل معتبر نیست. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - در اثبات زنا چهار مرد عادل شهادتشان معتبر است نه کم تر و نه شهادت زن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - اقرار عقلا بر خودشان جایز است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - تصرف هرکس در چیزی که در دست او است دلیل مالکیت او است تا خلاف آن معلوم شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه مدعی منکر را قسم داد یا ذمه او را بری کرد، بعد از آن جایز نیست از برای او که تقاض کند از مال منکر چیزی را و اگر او را قسم نداده و ذمه او را بری نکرده، می تواند که از مال او به قدر حق خود تقاض کند اگر چه منکر خبر نشود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - القرعة لکل امر مشکل. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه تعارضی در اقامه بینة واقع شود به این طور که کسی شهودی اقامه کند در نزد حاکم شرع که چیزی مال او است و کسی دیگر هم شهودی اقامه کند که همان چیز مال او است، پس هر کدام که شهودشان بیشتر است قسم هم یاد می کنند و آن مال را می برند، و محکم تر این است که شهود هم قسم یاد کنند که شهادت را به حق ادا کرده اند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - هرگاه چیزی در تصرف دو نفر باشد و هر دو شهود اقامه کنند که آن چیز مال او است و عدد شهود هم مساوی باشد، پس اگر یکی از ایشان قسم یاد کرد که آن چیز مال او است و دیگری قسم یاد نکرد، آن چیز مال آن کسی است که قسم یاد کرده. و اگر هر دو قسم یاد کردند در مدعی خود، نصف آن چیز مال یکی است و نصف دیگر مال دیگری است. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - هرگاه چیزی در تصرف دو نفر باشد و هر دو شهودی اقامه کنند در نزد حاکم شرع که آن چیز مال او است و عدد شهود هم مساوی باشد و آن دو نفر راضی شوند به قرعه، پس قرعه به اسم هریک بیرون آمد مال، مال او است. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند و جایز است که قرعه را به این طور بیندازند که قرعه به اسم هریک بیرون آید قسم یاد کنند و آن چیز را ببرد چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - هرگاه چیزی در تصرف کسی باشد و شهودی اقامه کند که آن چیز به ارث به او رسیده و کسی دیگر شهودی اقامه کند که مورث آن چیز را غصب کرده بود، آن چیز مال آن کسی است که شهود اقامه کرده در غصبت آن چیز در دست مورث. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه چیزی در تصرف کسی باشد و شهودی هم اقامه کند که آن چیز مال او است و کسی دیگر ادعا کند که آن چیز مال او است و شهودی هم اقامه کند که آن چیز مال او است و شهود طرفین هم معادل و مساوی باشند، ید تصرف اقوی است و آن چیز مال کسی است که متصرف است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه شهودی شهادت دهند که فلان از فلان پنجاه تومان فی المثل می خواهد و شهود دیگر شهادت دهند که صد تومان فی المثل می خواهد و شهود هم معادل و مساوی باشند، باید قرعه انداخت که کدام از شهود را قسم بدهند پس قرعه به اسم هر طرف که بیرون آمد آن شهود باید قسم یاد کنند که شهادت را به حق داده اند، پس حکم را به طرف آن ها باید جاری کرد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - هرگاه شهودی شهادت دادند در نزد حاکم شرع که فلان زن، زن فلان مرد است شهودی دیگر شهادت دادند که همان زن، زن مرد دیگری است و شهود هم تعادل و تساوی داشته باشند، پس باید قرعه انداخت پس قرعه به اسم هر يك بیرون آمد زن، زن او است. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - در تعارض شهود و تفاوت در عدد مثل آن که کسی دو شاهد عادل بیاورد که چیزی مال او است و کسی دیگر پنج شاهد عادل بیاورد که همان چیز مال او است، جایز است که به طور صلح آن چیز را قسمت کرد در میان آن دو نفر که دو سهم را به آن کسی دهند که دو شاهد داشته و پنج سهم را به آن کسی دهند که پنج شاهد داشته و این صلح در صورت تراضی طرفین جایز است، و اگر تراضی در میان نباشد حکم را به طرف آن کس باید کرد که شهود او بیشتر است چنان که گذشت.

مسئله - هرگاه کسی ادعا کرد که از کسی فی المثل هزار تومان طلب کار است و شهودی در نزد حاکم شرع اقامه کرد بر مدعای خود و ثابت شد بر حاکم شرع که او هزار تومان طلب دارد و بعد از آن نوشته بیرون آورد که پانصد تومان از همان شخص طلب دارد و شهودی در نزد حاکم شرع اقامه کرد و ثابت شد طلب او بر حاکم شرع و بعد از آن تمسکی دیگر بیرون آورد که سیصد تومان از همان شخص طلب کار است و شهودی چند اقامه کرد در نزد حاکم شرع و ثابت کرد مدعای خود را و بعد از آن تمسکی بیرون آورد که دویست تومان از همان شخص طلب کار است و شهودی چند اقامه کرد در نزد حاکم شرع و ثابت کرد مدعای خود را، پس مدعی علیه ادعا کرد که مبلغی که در این تمسکات است همان هزار تومان اول است و مدعی منکر شد که هزار تومانی که در تمسکات است همان هزار تومان اول است، پس آن هزار تومان اول را مدعی علیه باید بدهد چرا که شکی در آن نیست و هزار تومانی که در تمسکات است باید مدعی قسم یاد کند که غیر از هزار تومان اول است، پس اگر قسم یاد کرد که هزار تومان تمسکات را هم می گیرد و اگر از قسم نکول کرد، حقی در مبلغ تمسکات ندارد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - هرگاه کسی بر شخص غائبی ادعای طلبی کرد و شهودی در نزد حاکم شرع اقامه کرد و ثابت کرد مدعای خود را، پس مال غائب را حاکم شرع می فروشد و دین او را می دهد به طلب کار او. پس اگر طلب کار او غنی است و غائب بر حجت خود باقی است که حاضر شود و اقامه حجت خود کند و اگر طلب کار مالی ندارد باید ضامن معتبر مال داری بدهد که اگر غائب حاضر شد و حجت خود را اقامه کرد و معلوم شد که ذمه او مشغول نبوده، مال او را به او بدهد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه کسی ادعای طلبی بر میتی کند، باید اقامه شهود کند بر مدعای خود و علاوه بر آن قسم هم یاد کند که طلب کار است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - جایز است تفریق شهود در مقام احتیاج. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - جایز است که فرزند با پدر خود مرافعه کند و لکن صدای خود را در حضور پدر بلند نکند که خلاف حرمت او است و با خضوع و خشوع تکلم کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

کتاب الشهادات و در آن چند مطلب است:

مطلب اول در تحمل شهادت و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسئله است:

مسئله - هرگاه مسلمی خواهش کند که مسلمی را در امری از امور شاهد بگیرد که در وقت احتیاج شهادت دهد و کسی دیگر نباشد که او را شاهد بگیرد، واجب است بر او که متحمل شهادت شود. و هرگاه دیگری یافت شود مستحب است که قبول کند چرا که احقاق حق و ابطال باطل به شهادت می شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - واجب است ادای شهادت و حرام است کتمان آن در وقت احتیاج در نزد حاکم شرع. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - واجب است که شهادت را به طوری ادا کنند در نزد حاکم شرع که احقاق حق و ابطال باطل بشود اگرچه تغییری در الفاظ و غیر آن باشد و لکن باید به طوری باشد که ناحق نباشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی را که شاهد نگرفته اند و لکن مطلع شده بر امری واجب نیست بر او که ادای شهادت کند مگر آن که اگر ادای شهادت نکند حق مسلمی ضایع شود، پس واجب است بر او که ادای شهادت کند که حق مسلمی ضایع نشود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - جایز است که ادای شهادت کنند هرگاه خط و مهر خود را در تمسکی بیابند و یقین کنند که خود نوشته اند و خود مهر کرده اند و هرگاه یقین نکنند به خط و مهر خود و احتمال رود که خطی شبیه نوشته اند و مهری شبیه زده اند، یا مهر او را بدون اطلاع او زده اند، جایز نیست که شهادت بدهند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - شهادت دو زن به جای شهادت يك مرد است در حقوق مالیه. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه طفل در حال صغر مشاهده کند چیزی را و بر امری مطلع شود و در حال بلوغ ادای شهادت کند، شهادت او مقبول است اگر عادل باشد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - هرگاه کافر در حال کفر متحمل شهادت شود و در حال اسلام ادای شهادت کند، شهادت او مقبول است اگر عادل باشد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - هرگاه کسی مطلع باشد که کسی مدیون کسی است و مدیون معسر و مفلس باشد و اگر شهادت دهد که او مدیون است او را آزار و اذیت کنند نباید شهادت دهد که او مدیون است تا وقتی که چیزی به دست او آید که بتواند دین خود را بدهد آن وقت باید شهادت دهد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مطلب دوم در شهادت زور و ناحق و احکام آن است و در آن چند مسئله است:

مسئله - حرام است شهادت ناحق و کسی که به ناحق شهادت دهد، او را در روز قیامت می آویزند به زبان او و محشور می شود با منافقین در درك اسفل از آتش جهنم. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه شهادتی به ناحق در نزد حاکم شرع داده شد و حکمی صادر شد که چیزی از کسی به کسی بدهند و بعد معلوم شد که شهادت به ناحق بوده، پس اگر آن چیز داده نشده اعتنایی به شهادت ایشان نباید کرد. و اگر چیزی داده شده و عین آن باقی است، باید آن را گرفت و به صاحبش رد کرد، و اگر آن چیز تلف شده یا بعضی آن، شهود ضامنند و باید از عهده برآیند هر يك به قدر سهمی خود. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - هرگاه چهار نفر شهادت دهند بر زناى محصنه کسی و او را سنگسار کنند و بعد از آن یکی از چهار شاهد بگوید که امر بر من مشتبه شده بود و شهادتی در زناى او ندارم، باید او را حد قذف زد و ربع دیه مرجوم را باید بدهد. و هرگاه دو نفر از آن ها بگویند که امر بر ما مشتبه شده بود باید هر دو را حد قذف زد و نصف دیه مرجوم را باید بدهند، و هرگاه سه نفر از آن ها بگویند که امر بر ما مشتبه شده بود باید هر سه را حد قذف زد و سه ربع دیه مرجوم را باید بدهند، و هرگاه هر چهار نفر بگویند امر بر ما مشتبه شده بود باید حد قذف را بر هر چهار جاری کرد و تمام دیه مرجوم را باید بدهند. و هرگاه هر يك بگویند که ما تعمد کردیم و به دروغ شهادت دادیم و او زنا نکرده بود، باید او را کشت، و اگر هر چهار اقرار به شهادت دروغ خود کردند، هر چهار را باید به قتل رسانید. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - هرگاه یکی از چهار شاهد زناى محصنه اقرار کرد به تعمد در شهادت دروغ بعد از رجم مرجوم، باید او را به قتل رسانید و آن سه نفر دیگر باید سه ربع دیه او را به وارث او بدهند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه دو شاهد در نزد زنی شهادت دادند که شوهر او فوت شده، پس آن زن بعد از عده خود شوهر کرد و بعد از آن شوهر اول او آمد، باید آن دو شاهد را تنبیه کرد و مهری که شوهر دوم داده از ایشان باید گرفت، پس آن زن بعد از عده برمی گردد به شوهر اول خود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه دو شاهد نزد زنی شهادت دادند که شوهر او او را طلاق داده و آن زن شوهر کرد و بعد از آن شوهر اول آمد و انکار طلاق را کرد، باید آن دو شاهد را تعزیر کرد و مهری که زن از شوهر دوم گرفته عوض بضع او است و ایشان ضامنند و باید از عهده برآیند و زن بعد از عده برمی گردد به شوهر اول خود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه دو شاهد شهادت دادند بر دزدی کسی و دست او را قطع کردند و بعد از آن آن دو شاهد گفتند امر بر ما مشتبّه شده بود و این شخص دزدی نکرده بود و شخص دیگر دزدی کرده بود، نصف دیه را باید به شخص مقطوع الید بدهند و شهادتشان در باره شخص دوم مسموع نیست. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - شاهی که به کذب و ناحق شهادت دهد اگر غریب است باید او را اخراج کرد که برود به شهر خود و اگر از اهل بلد است باید او را بگردانند در کوچه و بازار و به مردم بگویند که به ناحق شهادت داده و باید او را حبس کنند و بعد از حبس رها کنند تا مردم او را بشناسند و اعتنا به قول او نکنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مطلب سوم در شهادت به استصحاب است و در آن چند مسأله است:

مسأله - هرگاه چیزی مملوك کسی باشد و کسی مطلع باشد، مادام که انتقال آن چیز را به غیری به وفق شرع ندانسته باشد، می تواند شهادت دهد که آن چیز مال آن کس است. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هرگاه کسی ملکی و خانه ای داشته باشد در دست عیال خود و خود سفر کند و بعد از مدت های بسیار فوت شود و معلوم نباشد که آیا او در این عرض مدت سفر خود آن ملك و خانه را به کسی منتقل کرده یا نه، می توان شهادت داد که آن ملك و خانه ارث او است که به وارث او باید برسد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هرگاه مالکی بگوید که غلام یا کنیز من گریخته و کسی آن غلام و کنیز را بشناسد و در شهری دیگر مالک آنها را بیابد و شاهد از او طلب کنند، آن کس می تواند شهادت دهد که غلام و کنیز، مملوك او است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مطلب چهارم در شهادت صبیان و مماليك و نسوان است و در آن چند مسأله است:

مسأله - شهادت صبیان اگر به سن ده سالگی رسیده اند و تمیزی دارند مجری است. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - شهادت صبیان در قتل مجری است. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - شهادت مماليك مجری است و محض مملوكیت منع از شهادت ایشان نمی کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - شهادت زن ها در امری که مردها نتوانند بر آن مطلع شوند، مثل شهادت بر بکارت و عدم آن، مجری است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - شهادت قابله در این که آیا طفل زنده متولد شده و بعد فوت شده یا آن که زنده متولد نشده و مرده متولد شده مجری است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - شهادت سه مرد و دو زن در رجم مجری است اما شهادت دو مرد و چهار زن در رجم مجری نیست. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - شهادت دو زن و يك مرد در نكاح مجرى است ولكن در طلاق مجرى نیست . چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوى به آن داده اند .

مسأله - به شهادت يك زن در وصیت و میراث ربع وصیت و ربع میراث ثابت می شود و به شهادت دو زن ، نصف آنها و به شهادت سه زن سه ربع آنها و به شهادت چهار زن ، جمیع وصیت و جمیع میراث ثابت می شود . چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوى به آن داده اند .

مطلب پنجم در شهادت کسانی است که شهادت ایشان در حق دیگری مجرى و ممضى است و در آن چند مسأله است :

مسأله - شهادت زن در حق شوهرش و شهادت شوهر در حق زنش مجرى است و زوجیت مانع قبول شهادت ایشان نیست . چنان که در احادیث وارد شده و خلافى که محل اعتنا باشد در آن نیست .

مسأله - شهادت پدر در حق ولد و شهادت ولد در حق پدر و شهادت برادر در حق برادر مجرى است . چنان که در احادیث وارد شده و خلافى در آن نیست .

مسأله - شهادت شريك در حق شريك مجرى است مگر در چیزی که خود او از آن بهره ای داشته باشد . چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوى به آن داده اند .

مسأله - شهادت وصی در حق کسی در ادعای او بر موصی مجرى است . چنان که در احادیث وارد شده و خلافى در آن نیست .

مسأله - شهادت وصی مجرى است در حق وارث خواه کبیر باشند و خواه صغیر باشند که مال آنها در دست او باشد . چنان که در احادیث وارد شده و خلافى که محل اعتنا باشد در آن نیست .

مسأله - شهادت مهمان در حق میزبان مجرى است . چنان که در احادیث وارد شده و خلافى در آن نیست .

مسأله - شهادت کسی را که به جهت معصیتی حد زده اند هر گاه توبه کند از معصیت خود مجرى است . چنان که در احادیث وارد شده و خلافى در آن نیست .

مسأله - شهادت اهل ذمه در باره خود ایشان و غیر اهل ملت ایشان مجرى است . چنان که در احادیث وارد شده و خلافى در آن نیست .

مسأله - شهادت اهل ذمه در وصیت مسلمی که در غربت باشد و مسلمی دیگر نباشد که او را شاهد قرار دهد مجرى است . چنان که در احادیث وارد شده و خلافى در آن نیست .

مسأله - شهادت کر و کسی که گوش او نمی شنود در قتل مجرى است . چنان که در احادیث وارد شده و خلافى که محل اعتنا باشد در آن نیست .

مسأله - شهادت کور اگر حفظ شهادت را کرده مجرى است . چنان که در احادیث وارد شده و خلافى که محل اعتنا باشد در آن نیست .

مسأله - شهادت کبوتر باز مجرى است . چنان که در احادیث وارد شده و خلافى که محل اعتنا باشد در آن نیست .

مسأله - شهادت خصی و کسی را که به اصطلاح خواجه کرده‌اند مجری است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - شهادت این جماعت مخصوصه که در احادیث وارد شده با شرایطی که در شهادت هست، مثل امانت و دیانت و عدالت و تعدد مجری است. چنان که از احادیث معلوم می‌شود و خلافتی در آن نیست.

مطلب ششم در کسانی است که شهادت آن‌ها مجری نیست و در آن چند مسأله است:

مسأله - شهادت شریک در حق شریک در چیزی که خود او در آن چیز شریک است مجری نیست. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - شهادت قافله‌ای را که دزد زده در باره دزد مجری نیست مگر آن که از خارج قافله شاهدهی باشد، پس مجری شود. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - شهادت اجیر از برای کسی که او را اجیر کرده مجری نیست، اگرچه از برای غیر کسی که او را اجیر کرده مجری باشد. چنان که بعد از مفارقت او از نزد کسی که او را اجیر کرده، از برای او هم مجری است. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - شهادت ولدالزنا از برای کسی مجری نیست. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست. مسأله - شهادت مبروص و مجذوم و فالجی که مادزاد باشند مسموع نیست مگر آن که این امراض عارض شده باشد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - شهادت دشمن در باره دشمن و شهادت متهم و شهادت هر فحاشی و شهادت دزد و قمار باز و اهل نرد و شطرنج و امثال آن‌ها و شهادت شارب الخمر مجری نیست. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - شهادت فاسق مجری نیست مگر بر نفس خودش. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - شهادت سائل به کف مسموع نیست. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مطلب هفتم در عدالتی که در شاهد معتبر است و در آن چند مسأله است:

مسأله - شهادت کسی که در فطرت اسلام متولد شده و متجاهر به فسق نیست و کسی او را علانیه ندیده که فسقی از او صادر شود و دو شاهد عادل شهادت به فسق او نداده‌اند، پس او است عادل که ستر کرده عیوب و ذنوب خود را و شهادت او معتبر است اگرچه در پیش خود و خدای خود گناه کار باشد. و اگر شهادت چنین اشخاص معتبر نباشد مملکت منتظم نخواهد شد و اثبات هیچ مدعایی در نزد حاکم شرع نخواهد شد و رفع هیچ نزاعی نخواهد شد چرا که غیر از معصومین حقیقی علیهم السلام جمیع مردم غیر معصومند و چون غیر معصوم شدند يك نقصی در ایشان هست و يك گناهی را مرتکب شده‌اند و معصوم علیه السلام شهادت این قبیل از مردم را قبول می‌فرمودند و حکم الهی را به شهادت ایشان جاری می‌کردند و می‌فرمودند که کسی مغرور نشود که من حکم الهی را جاری کرده‌ام و هر کس در میان خود و خدا حقی از غیری به گردن او است، به گردن او

خواهد بود در نزد خدا اگر چه من بر خلاف آن چه در واقع است به شهادت شهود حکم کرده باشم. پس این حکم قطعه‌ای از آتش جهنم است که از برای او جدا کرده‌ام. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - مسلمانان عدولند در شهادت دادن بعض ایشان بر بعض از برای بعض مگر آن که کسی گناهی کرده باشد که حدی بر او جاری شده باشد و از آن گناه توبه نکرده باشد، یا معروف باشد در میان مردم به کذب و دروغ گفتن و شهادت زور و ناحق دادن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - شاهد باید متدین و امین باشد، و با بصیرت باشد در امری که شهادت به آن می‌دهد، و از روی یقین شهادت دهد نه از روی مظنه و گمان و حدس و تخمین. و هر صالحی و ساده‌لوحی ممیز نیست و نه هر ممیزی محصل است که تحصیل علم کرده باشد در شهادت خود، و بسیاری از روی مظنه و حدس شهادت می‌دهند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - زن‌هایی که در پس پرده عفت مستورند و مشهور به ستر و عفتند، و اطاعت شوهران خود می‌کنند، و در مجالس مردان حاضر نمی‌شوند، و تبرج جاهلیت ندارند، شهادت ایشان مسموع است در آن اموری که باید شهادت دهند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - جایز است شهادت دادن مردان نامحرم بر اقرار کردن زن‌های نامحرم اگر بشناسند آن‌ها را از روی یقین، به شهادت مردان محرم آن‌ها. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - شهادت بر شهادت کسی که مانعی داشته باشد که خود شهادت خود را اقامه کند جایز است در غیر حدود، و شهادت بر شهادت جایز نیست در هیچ موضعی. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه دو شاهد متحمل شهادت کسی شدند، تمام شهادت او مجری می‌شود و هرگاه يك شاهد متحمل شهادت کسی شد، نصف شهادت او مجری می‌شود. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - هرگاه شاهی متحمل شهادت شخصی شد و بعد آن شخص انکار کرد که او را حامل شهادت خود کرده باشد، پس هر کدام که عدالت بیشتر دارند و اعتماد به قول او بیشتر است، باید قول او را قبول کرد و اگر هر دو مساوی باشند اعتنایی به شهادت دومی که متحمل شهادت است نباید کرد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - هرگاه کسی را شاهد گرفتند بر فروختن زمینی و حدود آن زمین را بایع از برای شاهد بیان نکرد و لکن خود شاهد حدود آن زمین را می‌داند، یا از کسانی که اعتماد به قول آن‌ها دارد حدود آن زمین را معلوم می‌کند، می‌تواند که شهادت دهد به فروختن آن زمین با حدود آن. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - چهار شاهی که در اثبات زنا معتبر است هرگاه دو نفر از ایشان تعدیل شده باشند و دو نفر دیگر تعدیل نشده باشند و لکن متجاهر به فسق نباشند و معروف به کذب و دروغ گفتن نباشند، شهادت هر چهار معتبر است. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - هرگاه کسی در پنج نماز شبانه روزی به نماز جماعت حاضر شد باید گمان نیک در او داشت و شهادت او را قبول کرد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - کسی که با مردم معامله می کند و ظلم نمی کند و دروغ نمی گوید و به وعده خود وفا می کند، پس عدالت او ظاهر است و اخوت او واجب است و غیبت او حرام است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه یکی از ورثه میت شهادت دهد که میت مملوک خود را آزاد کرده به قدر سهمی او آن مملوک آزاد است و سهمی سایر ورثه را آن مملوک باید از عهده برآید تا تمام او آزاد شود. و هرگاه دو نفر از ورثه شهادت دادند که میت مملوک خود را آزاد کرده و آن دو نفر عادلند، تمام آن مملوک آزاد است. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

کتاب الحدود و فیه فصول:

فصل اول در حد زنا و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسأله است:

مسأله - زنا ثابت می شود به چهار مرتبه اقرار کردن از خود زانی و زانیه و به شهادت چهار نفر مرد شاهد عادل و به شهادت سه نفر مرد و دو زن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - توبه کردن از زنا بهتر است از اقرار کردن به آن، و هرگاه زانی و زانیه توبه کنند پیش از اقرار یا پیش از شهادت شهود، توبه ایشان قبول و مسموع است در نزد خدا و خلق و رفع می شود از ایشان حدّ و نباید ایشان را حدّ زد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هرگاه زانی زنی ندارد اگر چه کنیز مملوک خود باشد و زانیه شوهری ندارد و با محارم خود هم زنا نکرده اند، حد هر یک از ایشان صد تازیانه است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - حد مملوک و مملو که نصف حد آزاد است که پنجاه تازیانه باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه زانی زنی دارد به عقد دائمی یا به مملو کیت که مانعی از جماع کردن نداشته باشد زنا یا زنا محصنه است، و هرگاه زانیه شوهری داشته باشد زنا دادن او زنا محصنه است، و حد آن ها این است که هر یک را تازیانه بزنند و بعد از تازیانه زدن سنگ سار کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست مگر آن که بعضی جمع حدین را مخصوص مرد پیر و زن پیر گفته اند.

مسأله - کسی که زنی دارد که در سفر است، یا زنی دارد که مانعی دارد که با او جماع کند، یا متعه و منقطعه دارد، زنا یا زنا محصنه نیست. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - کسی که به اکراه و جبر با زنی زنا کند باید به یک ضربت شمشیر گردن او را زد اگر چه محصن نباشد، و هرگاه کشته نشد باید او را به حبس انداخت تا بمیرد و حدی بر زن مجبوره وارد نیاید. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که با یکی از محارم خودش زنا کند حد او این است که با شمشیر به یک ضربت سر او را از بدن جدا کنند، و اگر کشته نشد باید او را به حبس مؤبد انداخت تا آن که در حبس بمیرد، و هم چنین آن محرم اگر راضی بوده باید او را با شمشیر کشت. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که با کنیزی که بعضی آن را مالک است و بعضی آن آزاد است زنا کند، به قدری که مالک است حد از او مرتفع است. مثل آن که اگر نصف او را مالک است نصف حد که پنجاه تازیانه است به او می زنند و او را اخراج بلد می کنند و آن کنیز را به قدری که آزاد است حد می زنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - هرگاه مرد بالغی با دختر نابالغی زنا کند، یا با زن دیوانه ای زنا کند، بالغ را حد باید زد اگرچه محصن باشد و دختر را به اندازه ای که حاکم مصلحت دانست می زنند. و اگر پسر نابالغی با زنی زنا کند، زن را باید حد زد اگرچه محصنه باشد و پسر را تعزیر باید کرد به قدری که حاکم مصلحت بداند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - هرگاه مجنونی با زن شوهرداری زنا کند با تمکین آن زن، باید آن زن را سنگسار کرد. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - هرگاه شهودی شهادت دهند به زنا دادن زنی و زن ها شهادت دهند که او باکره است، حد از آن زن رفع شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه زانی و زانیه بعد از زنا اظهار جنون کنند، باید آن ها را حد زد و رفع حد از آن ها نشود. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - هرگاه زانی و زانیه بعد از حد خوردن باز زنا کنند تا سه دفعه، باید آن ها را حد زد و اگر باز زنا کنند در دفعه چهارم باید آن ها را کشت. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه مملوک بعد از حد خوردن باز زنا کند، باز او را حد باید زد تا هشت مرتبه و بعد او را باید کشت و قیمت او را از بیت المال به صاحبش باید داد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مگر در کشتن او در دفعه هشتم یا در دفعه نهم.

مسئله - هرگاه کسی از اهل ذمه زنا کند با مسلمه ای، او را باید کشت اگرچه از ترس کشتن، مسلمان شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - هرگاه اهل ذمه عملی کنند به طور ظاهر که در شرع اسلام از برای آن عمل حدی هست، او را باید حد زد اگرچه در طریقه خود او جایز باشد آن عمل از برای او مثل نکاح خواهر و برادر در مجوس. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - حدود تامه بر طفل نابالغ و مجنون و شخص نائم جاری نمی شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - در بلاد کفر حد را نباید جاری کرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - در وقت شدت گرمی هوا مثل ظهر روزهای تابستان یا در وقت شدت سرما مثل صبح روزهای زمستان نباید حد را جاری کرد چرا که بسا آن که محدود از شدت گرمی هوا و سردی آن بمیرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که اقرار کند که حدی بر او وارد آمده و تصریح نکند که چه معصیتی از او صادر شده، او را حد می‌زنند تا آن که خود او بگوید مزنی، پس نباید زد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که در بین حد خوردن بگریزد، او را باید برگردانید و حد زد تا آن که تمام حد خود را بخورد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که ندانسته معصیتی کند که حدی داشته باشد، نباید او را حد زد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که به اشتباه عملی کند که حدی داشته باشد، مثل آن که به گمان این که زن زن او است و زن به گمان آن که شوهر شوهر او است جماعی کردند و بعد معلوم شد که اشتباه کرده‌اند و زن زن او نبوده، نباید حد را جاری کرد و حدی بر ایشان وارد نیامده. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه مریمی زنا کند، باید صبر کرد تا صحت یابد و در حال صحت او را حد بزنند، یا آن که شاخه درختی را به عدد حدی که باید زد شعبه شعبه کنند و یک دفعه آن شاخه را به او بزنند به ضربی که او بتواند متحمل شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - هرگاه حدی بر زن حامله وارد آید، باید صبر کرد تا وضع حمل او بشود و بعد از آن حد را بر او جاری کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه زانیه حامله زاید و یافت نشد زنی که طفل او را شیر دهد نباید او را حد زد تا آن که طفل خود را شیر دهد و از شیر بگیرد و احتیاجی به مادر نداشته باشد، آن وقت حد را بر او جاری باید کرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - مرد را باید ایستاده و برهنه حد زد و زن را نشسته بالباس باید حد زد و در حضور بعضی از مؤمنین باید حد زد و کفایت می‌کند حضور یک مؤمن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - مردی را که حد زنا بر او جاری می‌کنند باید سر او را تراشید و تا یک سال او را نفی بلد کرد که در بلد خود نباشد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - مردی را که باید سنگ‌سار کرد باید گودی کند که تا حقوه او یعنی تا زیر کمر او در گودال باشد و آن را خاک بریزند تا زیر کمر او در زیر خاک باشد، و زن باید در گودالی باشد که تا سینه او در زیر خاک باشد و سنگ‌های ریزه را بر ایشان بزنند تا آن که از ضرب سنگ بمیرند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه کسی را که سنگ‌سار می‌کنند و خود او اقرار کرده به موجب حد خود، پس در بینی که او را سنگ می‌زنند از گودال بیرون آید و بگریزد، نباید او را برگردانید و باید واگذارد او را که جانی به در برد. ولیکن اگر خود او اقرار نکرده و چهار شاهد شهادت داده‌اند به موجب حد او، باید او را برگردانید و سنگ زد تا بمیرد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - شهودی که شهادت بر رجم داده‌اند مستحب است که اول ایشان سنگ بزنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مگر در وجوب و استحباب.

مسأله - کسی که حدی بر او وارد آمده مثل حدی که بر محدود است، نباید حد را جاری کند و سنگی بزند اگرچه حاکم شرع و سایر مردم ندانند معصیت او را. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مگر کراهت و عدم جواز.

مسأله - هرگاه زنی ادعا کند که مردی معین با او زنا کرده و آن مرد انکار کند و چهار مرتبه اقرار کند و چهار شاهد هم در میان نباشد که اثبات شود ادعای زناى او، آن زن باید دو حد بخورد یکی حد قذف که هشتاد تازیانه است و یکی حد زناىی که اقرار کرده که صد تازیانه است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه مردی ادعا کند که بازنی معینه زنا کرده و چهار مرتبه اقرار کند و زن انکار کند و شهودی در میان نباشد، آن مرد را دو حد باید زد یکی حد قذف و افترای او و یکی حد اقرار به زناى او و حدی بر آن زن وارد نیاید. چنان که از احادیث معلوم می‌شود و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه مردی کم‌تر از چهار مرتبه اقرار کند که بازنی معینه زنا کرده و آن زن انکار کند، یا آن که زنی کم‌تر از چهار مرتبه اقرار کند که مرد معینی با او زنا کرده و آن مرد انکار کند و شهودی در میان نباشد، هر يك را حد قذف باید زد که هشتاد تازیانه است چرا که حد قذف به يك اقرار هم وارد می‌آید و حد زنا به چهار مرتبه اقرار کردن وارد می‌آید نه کم‌تر. چنان که از احادیث معلوم می‌شود و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه مردی یا زنی کم‌تر از چهار مرتبه اقرار کند که زنا کرده‌اند و مرد و زن طرف مقابل را معین نکنند، حدی بر هیچ يك وارد نیاید. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - حد را بر سر و صورت و فرج محدود نباید زد و لکن بر تمام بدن او باید زد، و سنگ را بر سر و صورت مرجوم نباید زد و بر باقی بدن او که از گودال بیرون است باید زد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه محدود در بین حد زدن بمیرد دیه‌ای ندارد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه کسی که حد می‌زند زیاده از حدی که فرموده‌اند بزند، مثل آن که حد زنا صد تازیانه است و او صد و يك تازیانه بزند، پس آن چه را که زیاده زده باید به همان عدد به خود او زد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه کسی چند مرتبه زنا کند و بعد به حاکم شرع ثابت شود، يك مرتبه باید او را حد بزند نه به عدد زناهای او. و اگر بعد از هر زناىی بر حاکم ثابت شود زناى او، او را حد باید بزند تا سه مرتبه و در مرتبه چهارم او را باید بکشد اگر مملوك نباشد و اگر مملوك باشد در مرتبه هشتم باید او را بکشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مگر در مرتبه سوم و چهارم و پنجم در آزاد و هشتم و نهم در مملوك.

مسأله - هرگاه کسی با يك زن چند مرتبه زنا کند و بر حاکم ثابت شود، يك حد بر او جاری می‌کند و اگر با زن‌های متعدده چند مرتبه زنا کرده، به عدد زن‌های متعدده حدود متعدده باید بر او جاری شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - زن شوهرداری هرگاه شوهر کند و شوهر دوم با او جماع کند، پس اگر شوهر اول او غائب است یا آن که نمی تواند به او برسد و با او جماع کند، باید آن زن را حد زد و اگر شوهر اول او حاضر است و می تواند به او برسد و با او جماع کند، آن زن را باید سنگسار کرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - هرگاه زنی در عده خود شوهر کند و شوهر به او دخول کند، پس اگر در عده طلاق رجعی شوهر کرده باید سنگسار شود و اگر در عده طلاق غیر رجعی یا در عده وفات شوهر کرده باید حد زد او را. و از او مسموع نیست اگر ادعای جهل به مسئله کند چرا که هر زنی که مسلمه باشد می داند که عده دارد و اگر نمی داند تمام جزئیات مسئله را، می داند که مأمور است که سؤال کند. پس در هر صورت حد را باید بر او جاری کرد یا تازیانه یا سنگسار شدن. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - هرگاه مملوك زنا کند یا مملوكه زنا دهد، باید نصف حد که پنجاه تازیانه است بر آن ها جاری شود اگر چه محصن و محصنه باشند. مگر در صورت مکرر کردن زنا و مکرر جاری شدن حد بر آن ها تا هفت یا هشت مرتبه، پس در مرتبه هشتم باید آن ها را کشت، یا در مرتبه نهم. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست مگر در کشتن آن ها در مرتبه هشتم یا نهم. مسئله - ام و لد هرگاه زنا دهد، حد او حد سایر کنیزهای زانیه است که پنجاه تازیانه باشد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کسی که اراده کند که زنی را متعه کند و فراموش کند که صیغه را جاری کند و به او دخول کند پس به یادش آید که صیغه را جاری نکرده، پس صیغه را جاری کند و استغفار کند از تعجیلی که کرده و حدی بر آن ها وارد نیاید. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کسی که بیابد مردی را که با زن او زنا می کند جایز است در میان خود و خدا که هر دو را بکشد و لکن در نزد حاکم شرع تا چهار شاهد عادل شهادت ندهند، یا خود آن ها اقرار نکنند ثابت نمی شود. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - هرگاه کسی معقوده ای داشته باشد که دخول به او نکرده زنا کند، باید او را حد زد و سر او را تراشید و از شهر خود بیرون کرد که تا يك سال در غربت باشد به جهت زیادتی صدمه ای که باید به او برسد. و هرگاه معقوده کسی پیش از دخول به او زنا دهد باید او را حد زد نه رجم کرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست مگر آن که بعضی در جمیع محدودین این امر را جاری کرده اند و بعضی سرتراشی را مستحب دانسته اند و بعضی تراشیدن پیش سر را گفته اند و بعضی در مرد و زن هر دو سرتراشی و اخراج بلد را قائل شده اند و در هر صورت کسی که معقوده غیر مدخوله ای دارد زنای او زنای محصنه نیست چنان که غیر مدخوله زنای او زنای محصنه نیست و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - کسی که حدهای متعدد بر او وارد آمده باشد که یکی از آن ها کشتن باشد، آن حدها را پیش از کشتن باید بر او جاری کرد و بعد او را کشت. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی را که باید رجم کرد در هر حال او را باید سنگسار کرد اگرچه در حال مرض و حیض و نفاس باشد چرا که رجم به جهت کشتن است به خلاف کسی که باید او را حد زد که در حال مرض و در حال حیض و نفاس او را حد نباید زد چرا که خوف تلف در آن است و مقصود از حد زدن کشتن نیست. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که در بیرون حرم موجب حدی از او صادر شد و پناه برد به حرم، در حرم نباید حد او را بر او جاری کرد و لکن امر را در مطعم و مشرب بر او تنگ باید گرفت تا آن که خود او از حرم بیرون رود و در خارج حرم حد بر او جاری کنند، و اگر موجب حد را در حرم بجا آورند باید در حرم حد را جاری کنند به جهت آن که هتك حرمت حرم را کرده اند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مرجوم را باید غسل داد اگر خود او پیش از رجم غسل نکرده و نماز بر او گزارد و او را در قبرستان مسلمین دفن کرد به تعجیل. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - در حضور طایفه ای از مؤمنین باید حد را جاری کرد و کفایت می کند حضور يك نفر. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه یکی از چهار شاهد، شوهر زانیه باشد شهادت او مسموع است اگر عادل باشد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - هرگاه حدود الهی در نزد حاکم شرع موجب آن ثابت شد، آن حدود را جاری می کند مثل حد زنا و رجم و امثال آن و لکن حدودی که در حقوق مردم باید جاری شود مثل حد قذف و افترا، پس اگر صاحب حق و کسی را که افترا بر او بسته اند مطالبه کرد از حاکم شرع که حد را جاری کند جاری می کند و اگر مطالبه نکرد حاکم به محض ثبوت افترا در نزد او حد را جاری نمی کند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کسی که با انگشت خود ازاله بکارت باکره آزادی را کرد، یا با آلتی دیگر مثل انگشت، باید مهرالمثل او را بدهد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - کسی که با انگشت و امثال آن ازاله بکارت کنیزی را کرد باید ده يك قیمت آن کنیز را به مالك او بدهد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند و بعضی به تفاوت قیمت او در دو حالت قائل شده اند و در هر صورت کسی که ازاله بکارت را کرده اگرچه زن باشد باید تعزیر شود اگرچه ازاله بکارت کنیز را کرده باشد و تعزیر او از سی تازیانه تا نود و نه تازیانه به قدری که حاکم مصلحت داند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - کسی که کنیز خود را تزویج کرده از برای کسی اگرچه از برای مملوك خود باشد و خود او با آن کنیز زنا کند، حد تمام باید بر او جاری شود. یعنی هرگاه آن کنیز مدخوله شوهر خود بوده و مالك او با او زنا کرده باید او را رجم کرد و اگر غیر مدخوله شوهر بوده باید او را حد زد صد تازیانه. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه کسی در عده رجعیه مطلقه خود زنا کند، یا مطلقه رجعیه در عده خود زنا دهد باید رجم کرد ایشان را. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - حد در زناى در عده غير رجعيه جلد است نه رجم . چنان كه در احاديث وارد شده و خلافى در آن نيست .

مسأله - مملوكى كه زنى دارد و او را آزاد كنند پس زنا كند ، پس اگر بعد از آزادى با زن خود جماع کرده و بعد زنا کرده بايد رجم کرد او را و اگر بعد از آزادى جماع با زن خود نکرده و زنا کرده بايد حد زد او را . چنان كه در احاديث وارد شده و بسيارى از فقهاء فتوى به آن داده اند .

مسأله - كسى كه با كنيز زن خود بدون اذن او زنا كند ، يا با كافره اى زنا كند ، پس اگر زن او مدخوله او بوده و بعد زنا کرده بايد او را رجم کرد و اگر زن او مدخوله نبوده بايد او را حد زد . چنان كه در احاديث وارد شده و خلافى كه محل اعتنا باشد در آن نيست .

مسأله - كسى كه با مكاتبه خود زنا كند ، پس اگر مكاتبه از مال الكتابه خود هيچ نداده حدى بر مالك جارى نشود و اگر به قدر ربع مال الكتابه خود را داده بايد حد بر او جارى شود اگر غير محصن است و اگر محصن است بايد رجم شود . چنان كه در احاديث وارد شده و بسيارى از فقهاء فتوى به آن داده اند .

مسأله - هرگاه كنيز متزوجه تمكين مالك خود را کرده در زناى با او ، بايد حد را بر او جارى کرد و هرگاه ادعاى اجبار كند از او مسموع است و حد را نبايد بر او جارى کرد چرا كه تدرء الحدود بالشبهات . چنان كه از احاديث معلوم مى شود و خلافى در آن نيست .

مسأله - كسى كه كنيزى را بر سر زن مسلمة خود تزويج كند بدون اذن و امضاي آن زن ، يا زن يهوديه يا نصرانيه يا مجوسيه را بدون اذن و امضاي زن مسلمة خود تزويج كند و بدون اذن آن زن با آنها جماع كند و بداند كه بدون اذن و امضاي زن خود جايز نيست از براى او كه كنيزى يا ذميه اى را تزويج كند ، بايد او را ثمن حد زد كه دوازده و نصف تازيانه باشد . و نصف تازيانه را به اين طور بايد زد كه وسط تازيانه را به دست بگيرند و بزنند و در ميان او و كنيز و ذميه بايد تفريق كرد . چنان كه در احاديث وارد شده و خلافى كه محل اعتنا باشد در آن نيست .

مسأله - كسى كه در زمان شريفى مثل ماه رمضان زنا كند ، يا در مكان شريفى مثل مشاهد مشرفه يا مكه معظمه يا در مسجدى علاوه بر حدودى كه قرار داده شده بايد او را صدمه زد . پس اگر حد او قتل است او را پيش از قتل بايد زد و اگر حد او قتل نيست بعد از حد زدن بايد صدمه زد چرا كه حضرت امير صلوات الله عليه و آله شارب الخمرى كه در ماه رمضان شرب کرده بود هشتاد تازيانه زدند و او را در شب حبس كردند و روز ديگر بيست تازيانه زدند به جهت هتك حرمت ماه رمضان . چنان كه در احاديث وارد شده و خلافى در آن نيست .

مسأله - هرگاه يابند دو مرد مجرد برهنه را در زير يك لحاف ، يا يابند دو زن برهنه را در زير يك لحاف ، يا يابند مردى و زنى برهنه را كه زن و شوهر نباشند در زير يك لحاف بدون ضرورتى و عذرى از سردى هوا و نداشتن جامه اى كه هريك خود را بپوشانند ، بايد هريك را تعزير كرد از زدن سى تازيانه به هريك تا نود و نه تازيانه به قدرى كه حاكم مصلحت بداند . و اگر دخولى از آنها معلوم شد بر حاكم بايد حد تمام بر آنها جارى كرد از جلد و رجم . چنان كه در احاديث وارد شده و بسيارى از فقهاء فتوى به آن داده اند .

فصل دوم در لواط و حد آن و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسأله است :

مسأله - لواط ثابت می شود به چهار مرتبه اقرار کردن از فاعل یا مفعول . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - هرگاه کم تر از چهار مرتبه اقرار کردند ثابت نمی شود و حدی هم در آن نیست . چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند و بعضی تعزیر را لازم دانسته اند و در احادیث نیست .

مسأله - هرگاه اقراری در میان نباشد ثابت می شود لواط به شهادت . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - شهادت چهار شاهد عادل را در اثبات لواط معتبر دانسته اند نه شهادت زنان را . و خلافی در آن نیست .

مسأله - هرگاه فاعل و مفعول بالغ و عاقل و مختار باشند و دخول در دبر شده ، حد ایشان قتل است به طوری که خواهد آمد و مساوی است در این حکم محصن و غیر محصن و آزاد و مملوک . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست و احادیثی که به ظاهر برخلاف این حکم وارد شده محمول بر تقیه و غیر آن است .

مسأله - طور کشتن لاطی و ملوط این است که آن ها را سنگسار کنند به طوری که گذشت تا کشته شوند ، یا آن که دست و پای آن ها را ببندند و از کوه بلند یا عمارت بلندی بیندازند تا کشته شوند ، یا آن که آن را زنده به آتش بسوزانند تا سوخته شوند ، یا آن که دیواری را بر روی آن ها خراب کنند تا در زیر آن بمیرند . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مگر آن که خراب کردن دیوار را بعضی ذکر نکرده اند .

مسأله - هرگاه آن ها را کشتند مستحب است که بدن آن ها را به آتش بسوزانند . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - هرگاه مرد بالغی با پسر صغیر یا دیوانه ای لواط کند و دخول کند ، آن مرد را باید کشت به طوری که گذشت و آن پسر را باید تعزیر کرد و زد به قدری که حاکم صلاح داند به اندازه تحمل و قوت و ضعف آن . و اگر دیوانه به طوری است که می ترسد از زدن ، او را هم باید تنبیه کرد . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - هرگاه مالکی با غلام مملوک خود لواط کند باید او را کشت ، و اگر مملوک او صغیر است باید به قدر قوه و ضعف او او را زد ، و اگر کبیر است باید او را کشت مگر آن که ادعای اجبار کند که مالک او به اکراه و اجبار با او لواط کرده ، پس به حکم ادرء الحدود بالشبهات او را نباید کشت . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - هرگاه ملوطی ادعای اجبار و اکراه کند که در باره او احتمال رود ، او را نباید کشت . چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافی در آن نیست .

مسأله - هرگاه کافری با طفل مسلمانی لواط کند باید او را کشت اگر چه دخول به او نکرده باشد و تفخیز کرده باشد . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست .

مسأله - هرگاه کافری با کافری لواط کند جایز است که آن ها را بکشند ، یا آن ها را به اهل دین آن ها تسلیم کنند تا خودشان به طریقه خودشان حد بر آن ها جاری کنند . چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست .

مسأله - کسی که دخول نکند و تفخیز کند با پسری یا مردی، یا در میان الیتین او بدون دخول آلت خود را بمالد، باید او را حد زد به صد تازیانه. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند و بعضی کشتن را لازم دانسته‌اند.

مسأله - کسی که ببوسد پسری را از روی شهوت باید او را حد زد صد تازیانه. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست مگر آن که بعضی به تعزیر او قائل شده‌اند.

فصل سوم در سحق و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسأله است:

مسأله - ثابت می‌شود سحق چنان که لواط ثابت می‌شد به جهت عموم منزله‌ای که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه دوزن با يك دیگر مساحقه کنند یعنی هريك فرج خود را به فرج دیگری بمالد و آن دوزن شوهر نداشته باشند، حد آن‌ها حد زنا است و هريك را صد تازیانه باید زد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هرگاه دوزن شوهر دار مساحقه کنند، باید آن‌ها را زنده به آتش سوزانید تا سوخته شوند و بمیرند. و هرگاه یکی از آن‌ها شوهر دارد، همان را باید سوزانید یا سنگ‌سار کرد و دیگری را حد زد صد تازیانه. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هرگاه دوزن برهنه را در زیر يك لحاف ببیند بدون ضرورتی در برهنگی آن‌ها، باید آن‌ها را نهی و منع کرد که این کار را ترك کنند، و هرگاه بعد از نهی ترك نکنند در دفعه دوم باید هريك از آن‌ها را صد تازیانه زد، و اگر بعد از حد باز ترك نکنند در دفعه سوم باید آن‌ها را کشت. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست مگر آن که بعضی کشتن را در دفعه چهارم گفته‌اند به جهت احادیثی دیگر.

مسأله - هرگاه زنی که شوهر او با او جماع کرده بدون آن که مدتی بگذرد با دختری مساحقه کنند و نطفه شوهر او از فرج او منتقل شود به فرج دختر و حامله شود، پس آن زن مهر آن دختر را باید بدهد چرا که چون طفل متولد شود بکارت او زایل شود. پس آن زن را باید سنگ‌سار کرد چرا که محصنه بوده و چون طفل متولد شد او را باید به پدر او داد که صاحب نطفه است و دختر را بعد از وضع حمل او باید صد تازیانه زد چرا که محصنه نبوده. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

فصل چهارم در حد قیادت است و در آن سه مسأله است:

مسأله - کسی که در میان دو نفر تألیف کند که زنا کنند، ملعون است به زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - قواد کسی است که در میان مردان و زنان و اطفال تألیف می‌کند از برای زنا و لواط و مساحقه. و خلافتی در آن نیست.

مسأله - حدّ قواد سه ربع حد زانی است که هفتاد و پنج تازیانه باشد و بعد از حد زدن باید او را اخراج بلد کرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

فصل پنجم در حد قذف و افتری است و در آن چند مسأله است:

مسأله - حرام است افتری بستن مطلقاً خصوص افترای بر مؤمنین ان الذین يؤذون المؤمنین و المؤمنات بغير ما کتسبوا فقد احتملوا بهتاناً و اثمًا مبیناً. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - کسی که محصن و محصنه را نسبت به زنا دهد، جمیع عبادات او فاسد شود و در روز قیامت هفتاد هزار ملک او را تازیانه زنند از پیش رو و پشت سر، و بعد امر می شود که او را به جهنم برند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که نسبت زنا و لواطی به مسلمی دهد، باید او را هشتاد تازیانه زد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه يك نفر یا دو نفر یا سه نفر با چشم خود ببینند کالمیل فی المکحلة که کسی زنا می کند و بگویند که فلان زنا کرد، حد هر يك از آنها هشتاد تازیانه است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - حد قذف و افترای به زنا و لواط هشتاد تازیانه است اگرچه کسی که افتری بسته مملوک باشد چرا که در حق الناس تمام حق را باید از برای مستحق بجآورد و لکن در حقوق الهی مملوک را نصف حد آزاد باید زد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که به مسلم عاقل با ستر و عفاف نسبت زنا و لواط دهد، باید تمام حد را بر او جاری کرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که نسبت زنا و لواط به کافری یا مجنونی یا طفلی یا کسی که مشهور است به زنا و لواط دهد، او را حد تمام نباید زد و لکن به قدری که حاکم مصلحت داند می زند کم تر از هشتاد تازیانه. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه پدر کسی قذف کرد او را به زنا، نباید پدر را حد تمام زد و لکن کم تر از هشتاد تازیانه به قدری که حاکم صلاح داند می زند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه پدر به فرزند خود بگوید یا بن الزانیه و مادر او مرده باشد، پدر را نباید حد تمام زد به جهت مطالبه فرزند او، و لکن کم تر از هشتاد تازیانه به قدری که حاکم صلاح داند می زند. چنان که در احادیث معلوم می شود و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه پدر به فرزند خود بگوید یا بن الزانیه و مادر او زنده باشد و مادر او مطالبه کند از حاکم که شوهر او را حد زند، تمام حد را بر او جاری کند. و هم چنین هرگاه از برای مادر فرزندی باشد از غیر شوهری که قذف کرده، یا اقاربی داشته باشد که ایشان مطالبه کنند از حاکم که شوهر قذف کننده را حد بزند، تمام حد را بر او جاری می کند چرا که ایشان ولی میتند و می توانند مطالبه کنند از حاکم که حد را جاری کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه فرزند قذف کند پدر یا مادر خود را و نسبت زنا به یکی از ایشان دهد، تمام حد را بر او جاری باید کرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه شخصی جماعتی را قذف کند و نسبت به زنا دهد و هر يك را نسبت به زنا دهد جدا جدا حدود تامه متعدده بر او جاری شود نزد مطالبه، و هرگاه جماعتی را به يك قول نسبت به زنا دهد، يك حد تام بر او جاری شود اگر آن جماعت يك دفعه

مجمعاً از حاکم مطالبه کنند. و هرگاه هریک جداگانه مطالبه کردند، حدود تامه متعدده به عدد مطالبه کنندگان باید بر او جاری شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - حد قذف و افترای به زنا یا لواط به ارث می رسد به ورثه نسبی مقذوف اگر خود مقذوف عفو یا استیفای حق خود نکرده باشد. پس هریک از ورثه نسبی می تواند از حاکم شرع مطالبه کند که مفتری را حد زند. و هرگاه بعضی عفو کنند مفتری را و بعضی عفو نکنند، می توانند مطالبه کنند که حاکم شرع تمام حد را بر مفتری جاری کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - زوج و زوجه و سایر ورثه سببی ارث مطالبه حد قذف به ایشان نمی رسد مگر امام علیه السلام که اگر بخواهد حد را جاری می کند و اگر بخواهد عفو می کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مفتری را با لباس باید حد زد و نباید او را مانند زانی عریان کرد و به آن شدتی که زانی را باید زد نباید قاذف را به آن شدت زد و باید زدن او به ضربی متوسط باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه کسی نعوذ بالله سب کند و بد بگوید به یکی از پیغمبر و ائمه طاهرين صلوات الله عليهم اجمعين باید او را کشت اگر چه او کافر باشد. و کسی که شنید دشنام او را باید او را بکشد و لازم نیست که او را به مرافعه ببرد نزد حاکم شرع که حاکم او را بکشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مسلمانی که بگوید من نمی دانم که محمد صلی الله علیه و آله صادق بوده یا نه، باید او را کشت و کسی که بشنود از او که می گوید نمی دانم پیغمبر صلی الله علیه و آله راست گو بوده یا نه و او را نکشد، خود او منافق است و مسلمان واقعی نیست. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - کسی که ادعای پیغمبری کند بعد از پیغمبر آخر الزمان صلوات الله علیه و آله، یا پیغمبری را بعد از او از برای غیری ادعا کند، پس هرکس چنین ادعائی را از کسی بشنود باید او را بکشد و نباید از او طلب کند دلیلی از برای ادعای او، چرا که دلیلی ظاهر تر و واضح تر و محکم تر در باطل بودن او از ادعای خود او نیست که ادعای نبوت کرده بعد از پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله و کسی که دلیلی از او طلب کند، همان طلب دلیل او دلیل است که در مسلمانی بر بصیرت نبوده یا مطلقاً مسلمان نیست. چنان که از ضروریات دین و مذهب معلوم می شود علاوه بر احادیثی که وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - ساحر را باید کشت اگر ثابت شود و اگر مسلمان باشد و لکن اگر ساحری غیر مسلمان باشد باید او را تعزیر کرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - مکروه است که طفل و مملوک را بیش از پنج یا شش یا ده تازیانه به جهت تأدیب بزنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست مگر آن که بعضی حرام دانسته اند زیاده از ده تازیانه را.

مسئله - کسی که غلام و کنیز مملوک خود را نسبت به زنا دهد، باید او را تعزیر کرد و تمام حد را بر او جاری نباید کرد چنان که هرکس قذف کند مملوک و مملو که ای را باید او را تعزیر کرد و نباید حد تمام زد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هرکس که فعل واجبی را ترك کند، یا حرامی را مرتکب شود که حد مخصوصی در آن نباشد، باید او را تعزیر کرد به قدری که حاکم صلاح داند نظر به قوت بدن و ضعف بدن آن شخص. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

فصل ششم در حد شرب خمر و مسکر و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسأله است:

مسأله - حد شرب خمر و هر شراب مست کننده ای هشتاد تازیان است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - شراب مسکر را از انگور و خرما و مویز و گندم و جو و ذرت و عسل می سازند و هم چنین از هر چه بسازند چون مست کننده شد حرام می شود، و حد شرب خمر به شارب آن تعلق می گیرد با شرائطی که ذکر می شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - حد شرب مسکر تعلق می گیرد به هر شخص بالغ عاقل که مجنون نباشد و بداند که آن حرام است و به اختیار و تعمد شرب کند اگر چه يك قطره باشد، یا ممزوج به چیزی کنند که مست نکند اگر چه آشامنده زن باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - تمام حد وارد می شود بر شارب الخمر اگر چه شارب مملوك باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست و احادیثی که دلالت بر نصف حد دارد محمول بر تقيه است.

مسأله - کسی که از روی خطا مسکری را آشامید مثل آن که به گمان شربت قند یا سکنجبین یا سایر اشربه طيبه آشامید، یا آن که او را فریب دادند و در اغذیه و اشربه طيبه ممزوج کردند، یا به اجبار به حلق او ریختند، یا او را ترسانیدند که اگر نخوری اذیت خواهی دید که طاقت آن را نداشته باشی، حد از او ساقط می شود و نباید او را حد زد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - مجنون و طفل صغیر غیر ممیز را نباید حد زد هرگاه شراب بخورند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که بعد از شرب توبه کند، حد از او ساقط شود و نباید او را حد زد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - ثابت می شود شرب مسکر به شهادت دو مرد عادل. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - ثابت می شود شرب مسکر از اقرار خود شارب دو مرتبه اگر شارب مکلف و آزاد باشد و او را اجبار به اقرار نکنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - شارب مسکر را باید عریان کرد مگر عورت او را در وقت حد زدن و بر صورت و فرج او نباید زد و بر کتف و پشت و سایر بدن او باید زد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - در حال مستی نباید او را حد زد تا آن که مستی از او زایل شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه دو دفعه شرب مسکر کرد و بعد از هر دفعه حد بر او جاری شد و باز ترك نکرد و در دفعه سوم شرب کرد، باید او را کشت. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - هرگاه کسی مکرر شرب مسکر کرد و بعد از هر شربی حدی بر او جاری نشد، بیش از يك حد نباید بر او جاری شود و از برای هر شربی حدی نباید جاری کرد. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافی در آن نیست.

مسئله - هرگاه يك مرد عادل شهادت داد که شخصی شرب کرده و عادلی دیگر شهادت داد که او مسکری را قی کرده، پس اگر احتمال نرود که به اجبار به او خورانده اند حد را باید بر او جاری کرد چرا که تا نخورد قی نمی کند و لکن به محض قی کردن نمی توان حد را جاری کرد به احتمال آن که ندانسته خورده، یا او را اجبار کرده اند. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - هرگاه شخصی شرب مسکر کند و حلال داند شرب آن را، پس حاکم شرع او را امر باید بکند که توبه کند از حلال دانستن. پس اگر توبه کرد باید او را حد زد و اگر توبه نکرد باید او را کشت. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مگر آن که بعضی حکم مرتد را بر او جاری کرده اند و در مرتد فطری و مرتد ملی چنان که فرق است در این جا فرق گذارده اند، و بعضی در خمر این حکم را جاری کرده اند و در سایر مسکرات جاری نکرده اند.

مسئله - کسی که مسکری را بفروشد و فروختن آن را حلال داند باید حاکم شرع او را امر کند که توبه کند از حلال دانستن مسکر فروختن از برای خوردن، پس اگر توبه کرد از او قبول می شود و اگر توبه نکرد او را باید کشت. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافی در آن نیست مگر آن که بعضی حکم مرتد را بر او جاری کرده اند، و بعضی حکم را مختص ببيع خمر دانسته اند نه سایر مسکرات چنان که در احادیث وارد شده مسئله سابقه گذشت، و بعضی به تعزیر قائل شده اند در سایر مسکرات.

مسئله - هرگاه یکی از اهل ذمه علانیه شرب کند، باید او را حد زد اما در اندرون خانه خود، خود دانند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

فصل هفتم در حد دزدی و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسئله است:

مسئله - دزدی را که دست او را باید برید باید بالغ و عاقل و مختار باشد و بداند که دزدی حرام است و بداند که حدی از برای آن هست و باید شبهه ای در دزدی او نباشد مثل آن که به خیال این که مالی را که برداشته مال خود او است، و باید پدر نباشد که مال او را دزدیده باشد، و باید که قفلی را گشوده باشد یا دری را گشوده باشد، یا دیواری و سقفی را سوراخ کرده باشد، یا نقبی کنده باشد بدون اطلاع صاحب مال و مال را مخفی برده باشد. پس هرگاه طفلی یا مجنونی یا مجبوری یا جاهلی به حرمت یا جاهلی به حد دزدی، یا از راه شبهه، یا پدری مال فرزند خود را دزدیده باشد، یا حرزی را نشکسته باشد مثل آن که از حمامی و مسجدی و امثال آنها چیزی برده باشد، یا به طور خفا نبرده باشد بلکه علانیه چیزی را از کسی به زور گرفته و برده باشد، نباید دست او را برید و حکمی دیگر از برای او است چنان که تفصیل آن خواهد آمد ان شاء الله تعالی. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - ثابت می شود دزدی دزدی که باید دست او را برید به شهادت دادن دو شاهد عادل در نزد حاکم شرع، یا دو دفعه اقرار کردن خود دزد در نزد حاکم شرع مگر آن که دزد مملوک باشد، پس اقرار او معتبر نیست و به دو شاهد عدل دزدی او ثابت می شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه دزدی يك دفعه اقرار کرد و بعد از اقرار انکار کرد که دزدی کرده، مالی را که اقرار کرده که برده باید بدهد و لکن دست او را نباید برید. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - دزدی که دو دفعه اقرار کرد که دزدی کرده، یا دو شاهد عادل شهادت دادند که دزدی کرده، باید مالی را که برده بدهد و دست او را حاکم شرع باید قطع کند اگر چه صاحب مال راضی به بریدن دست او نشود و اگر چه مالی را که دزدیده بر او حلال کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هرگاه دزدی پیش از آن که دزدی او بر حاکم شرع ثابت شود توبه کند، توبه او مقبول و مسموع است و دست او را نباید برید و لکن مالی را که برده باید بدهد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هرگاه دزدی، دزدی او در نزد حاکم شرع ثابت شد چهار انگشت از دست راست او را از بند آخر از کف دست او می برد و کف دست او را با انگشت بزرگ او باقی می گذارد، و اگر بعد از قطع دست باز دزدی کرد و در نزد حاکم شرع ثابت شد، پای چپ او را از مفصل آن قطع می کنند و پاشنه پای چپ را نباید قطع کند تا با پاشنه پای خود راه رود. و اگر بعد از بریدن پای چپ باز دزدی کرد و در نزد حاکم شرع ثابت شد، او را باید به حبس اندازد و نفقه و کسوه او را از بیت المال بدهد اگر فقیر باشد و اگر در محبس هم دزدی کرد و ثابت شد، او را می کشند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - دزدی را که باید مقطوع کرد فرق نمی کند که مرد باشد یا زن، یا مملوک باشد یا آزاد، یا کافر باشد یا مسلم، اگر چه مسلم مال اهل ذمه را دزدیده باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - زن و شوهر هر يك مال دیگری را بدزدند، پس اگر آن مال در صندوق یا مکان مقفلی بوده و قفل را شکسته و برده اند، باید مقطوع شوند و اگر مال در میان منزلشان بوده که هر يك داخل آن منزل می شدند، خیانتی کرده اند نباید مقطوع شوند و باید از عهده آن مال برآیند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - اهل يك خانه که همگی داخل آن خانه می شوند هرگاه بعضی مال بعضی را بدزدند، پس اگر آن مال در میان صندوق مقفلی و مکانی بادر و بند و مقفل بوده و قفلی را یا دری را شکسته اند، یا جایی را سوراخ کرده اند و مال را برده اند باید مقطوع شوند و اگر از میان خانه دزدیده اند باید از عهده برآیند و نباید مقطوع شوند و اگر محتاج به تأدیبی شوند باید تعزیر شوند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه پدر مال فرزند خود را بدزدد نباید مقطوع شود اگر چه قفلی و دری را شکسته باشد و مال محروز فرزند خود را دزدیده باشد و باید از عهده آن مال برآید و لکن اگر فرزند مال پدر خود را دزدیده باشد، پس اگر حرزی را شکسته و مال را از حرز برده باید مقطوع گردد و اگر از میان خانه برده و مال محروز نبوده، نباید مقطوع شود و باید از عهده مال برآید. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه مملوك مال مالك خود را بدزدد نباید مقطوع شود و اگر مال غير مالك خود را بدزدد باید مقطوع شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه اجیر یا مهمان مال صاحب خانه را بدزدند، پس اگر از مالی دزدیده اند که صاحب خانه ایمن بوده که آن را نمی برند و با وجود اطمینان او برده اند نباید مقطوع شوند و باید از عهده مال برآیند، و اگر از مالی برده اند که صاحب خانه ایشان را امین بر آن ندانسته مثل آن که مالی را از مکانی که در آن راه نداشته اند برده اند باید مقطوع شوند علاوه بر عهده مال. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافی در آن نیست مگر آن که در بعضی از اقوال بعضی ترائی خلاف می شود.

مسأله - هرگاه شريك از مال الشرا که چیزی را بدزدد نباید مقطوع گردد اگر چه به قدر نصاب باشد چرا که حرزی را نشکسته و باید از عهده برآید. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - هرگاه طفل صغیر دزدی کند در دفعه اول و دوم باید اغماض کرد، پس اگر در دفعه سوم دزدی کرده باید سرانگشتان او را زخم کرد که خون بیرون آید. پس اگر نترسید و باز دزدی کرد بند اول انگشتان او را می برند، و اگر باز نترسید و دزدی کرد بند دوم انگشتان او را هم قطع می کنند، و اگر باز نترسید و دزدی کرد بند سوم انگشتان او را قطع می کنند مثل دزد بالغ. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - نصابی که کم تر از آن را اگر دزدیدند نباید قطع کرد ربع دینار است که ربع يك مثقال شرعی که هجده نخود است از عین طلای مسكوك به سکه ای که در میان مردم متداول است، یا قیمت آن چیز معادل ربع مثقال طلای مسكوك باشد. پس اگر کم تر از ربع دینار است عیناً یا قیمتاً، نباید دست دزد را برید و باید از عهده برآید. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مگر آن که بعضی خمس دینار را اعتبار کرده اند و بعضی يك دینار تمام را.

مسأله - هر مکانی که متعارف است که مردم داخل آن می شوند مثل حمام ها و مسجدها و امثال آنها که حرزی نیست که کسی داخل آن نشود، هرگاه دزدی در آنها چیزی را ربود نباید مقطوع شود چرا که حرزی را نشکسته و باید از عهده برآید مگر در میان این قبیل مکان ها صندوق مقفلی یا اطاق مقفلی باشد و دزد حرزی را بشکند و چیزی ببرد. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - مقصود از حرزی که اگر دزد از آن جا چیزی را ببرد باید مقطوع شود هر مکانی است که به تصرف کسی باشد که غیر آن کس بدون اذن او داخل آن نشود، یعنی حرام باشد داخل شدن در آن مکان مگر به اذن آن کسی که متصرف است. یا چیزی باشد مانند صندوقی در تصرف کسی که بر غیر آن کس حرام باشد که بدون اذن او چیزی را از آن بردارند اگر چه قفلی هم بر آن نباشد. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هرگاه دزدی ثمری را از درختی دزدید که آن درخت در مکان محروزی مغروس نیست، نباید آن دزد مقطوع شود و باید از عهده برآید و لکن اگر ثمر را چیده اند یا زرع را درو کرده اند و در مکان محروزی انبار کرده اند، یا در خرمن گذارده اند و دزد از انبار و خرمن دزدید، باید مقطوع شود علاوه بر غرامت. چنان که از احادیث معلوم می شود و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - در سال‌های قحط و تنگی هر گاه چیزی خوردنی را دزد دزدید نباید مقطوع گردد و باید از عهده برآید ولیکن اگر غیر مأکولی را دزدید باید مقطوع گردد علاوه بر غرامت. چنان که از احادیث معلوم می‌شود و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - هر گاه دزد مملوک کسی را بدزدد باید مقطوع شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست مگر آن که بعضی مملوک صغیر را اعتبار کرده‌اند.

مسأله - هر گاه دزدی آزادی را دزدید و به عنوان بندگی فروخت، باید مقطوع گردد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست مگر آن که بعضی صغیر را اعتبار کرده‌اند نه کبیر را.

مسأله - کسی که زن آزاد خود را بفروشد باید مقطوع شود. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - کفن دزد باید مقطوع شود چرا که حرمت میت مانند حرمت حی است و دزد هتك حرمت او را کرده که نبش قبر او را کرده و کفن او را برده. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست مگر در شرط حد نصاب قیمت کفن.

مسأله - کسی که نبش قبری کند و کفن را نبرد، باید تعزیر شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هر گاه مملوکی اقرار به دزدی کرد از او مسموع نیست چرا که اقرار او اقرار در حق غیر او است که مالک او باشد پس نباید مقطوع شود، لکن اگر دو شاهد عادل شهادت به دزدی او دادند باید مقطوع شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - اقرار طفل صغیر و مجنون اعتباری ندارد و اعتبار به شهادت دو شاهد عادل است در باره ایشان. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - اقرار شخص بالغ عاقل آزاد در اجبار و خوف اعتباری ندارد مگر آن که بعد از اجبار و تخویف، مال دزدیده را بعینه حاضر کند، پس مال را به مالک آن باید داد و او را مقطوع کرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست مگر آن که احتمالی راه یابد که شاید مالی را که حاضر کرده از کسی خریده باشد، یا در نزد او سپرده باشند، پس نباید مقطوع شود.

مسأله - هر گاه دزدی مکرر دزدی کرده باشد و بعد ثابت شود دزدی او، يك قطع باید بر او واقع شود نه از برای هر دزدی قطع بخصوصی. ولیکن اگر دزدی او ثابت شد و او را مقطوع کردند و بعد از قطع باز دزدی کرد، قطعی دیگر بر او واقع شود بعد از ثبوت. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هر گاه دست راست یا دست چپ یا هر دو دست دزد شل باشد، در هر صورت انگشتان دست راست او را باید قطع کرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هر گاه به اشتباه دست چپ دزد را بریدند، دست راست او را نباید برید. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هر گاه دست چپ شخصی را در قصاصی بریده باشند و بعد از آن دزدی کند، واجب نیست که دست راست او را قطع

کنند تا با آن دست بخورد و بیاشامد و خود را بشوید. چنان که از احادیث معلوم می شود و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده اند و بعضی گفته اند که پای چپ او را باید برید، و سند او معلوم نیست.

مسئله - هرگاه بریدن عضوی سرایت کند و عضوی دیگر را فاسد کند، یا سرایت کند به حدی که او تلف شود، دیه ای از برای او نیست. چنان که از احادیث معلوم می شود و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - هرگاه جماعت متعدده ای با هم دزدی کنند، پس اگر آن چیزی را که دزدیده اند به قدر نصاب نسبت به همه هست یعنی هر يك به قدر ربع دینار و بیشتر برده اند همه باید مقطوع شوند و اگر همه به قدر ربع دینار برده اند نباید مقطوع شوند. چنان که از احادیث معلوم می شود و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - هرگاه دزدی مکرر دزدی کرد و بعد از آن شهودی شهادت دادند که مکرر دزدی کرده، يك قطع بر او واقع می شود نه بیشتر و هرگاه شهود شهادت دادند که دزدی کرده و حاکم دست راست او را برید و بعد از بریدن دست راست او باز شهادت دادند که دزدی دیگر هم کرده، پای چپ او را هم قطع می کنند و اگر بعد از قطع پای او باز شهادت دادند که در دفعه سوم هم دزدی کرده او را حبس مؤبد می کنند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - مقطوع کردن سارق موقوف است به مرافعه مالك در نزد حاکم شرع، پس اگر مالك به مرافعه نرفت در نزد حاکم شرع و خود حاکم شرع مطلع شد به دزدی او، مثل آن که خود دزد دو مرتبه اقرار کرد که دزدی کرده، یا شهود بدون طلب کردن مالك شهادت آن ها را شهادت دادند که او دزدی کرده، یا آن که خود حاکم شرع دیده که او دزدی کرده، نباید او را قطع کند و لکن او را منع از دزدی می کند. و لکن اگر مالك به مرافعه نرفت نزد حاکم شرع و اثبات مدعای خود را کرد، باید او را مقطوع کرد اگرچه مالك راضی نباشد و اگرچه مال دزدیده را به او ببخشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

فصل هشتم در حدّ محارب و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسئله است:

مسئله - مقصود از محارب در این مقام کسی است که به جهت ترساندن مسلمانان آلت حربی را اظهار کند، مثل شمشیری را از غلاف بکشد یا نیزه ای یا آلت حربی دیگر را در دست گیرد که مسلمانان را بترساند چه در شب این کار را بکند یا در روز، و چه در آبادی باشد یا در بیابان یا آتشی را به خانه کسی اندازد که خانه و اهل آن را بسوزاند، پس چنین کسی محارب است مگر آن که معلوم باشد که می خواهد بازی کند و نمی خواهد بترساند، یا از برای امری دیگر که دخلی به ترساندن ندارد این کار را کرده. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - حد محارب، قتل و صلب و قطع دست راست و پای چپ او است و اخراج بلد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه محارب بترساند مسلمی را و لکن کسی را نکشد و مالی را نبرد و کسی را مجروح نکند، باید او را اخراج بلد کرد و به هر بلدی که رفت باید نوشت به اهل آن بلد که با او معاشرت نکنند و معامله نکنند و با او اکل و شرب نکنند و مناکحه نکنند و به هر يك از بلاد که رفت باید که اهل آن بلاد را اعلام کرد که بر او تنگ بگیرند تا يك سال بلکه توبه کند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - هرگاه محارب مال مسلمی را برد ولکن کسی را نزد و مجروح نکرد و نکشت، باید دست راست و پای چپ او را قطع کرد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - هرگاه محارب مسلمی را کشت و مالی از او نبرد، باید او را کشت. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - هرگاه محارب مسلمی را کشت و مال او را برد، باید مال را از او گرفت و دست راست و پای چپ او را قطع کرد به جهت دزدی او و بعد او را به صلابه زد تا سه روز و بعد از سه روز باید او را از صلابه به زیر آورد اگر زنده ماند باید او را کشت و غسل داد و بر او نماز گزارد و کفن و دفن کرد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - هرگاه محارب کسی را مجروح کرد، یا عضوی از اعضای او را معیوب کرد، یا قطع کرد، باید قصاص کرد او را علاوه بر حدودی که باید بر او واقع شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - محارب مقتول را به جهت عبرت دیگران به صلابه می زنند تا سه روز و بیش از سه روز جایز نیست که او را بر صلابه باقی بدارند. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه محارب کسی را مجروح کرد، یا عضوی از اعضای کسی را معیوب یا مقطوع کرد ولکن کسی را نکشت و مالی را نبرد، باید از او قصاص کرد و بعد او را اخراج بلد کرد. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه اولیای مقتولی که محارب او را کشته از او عفو کنند یا به دیه گرفتن راضی شوند جایز نیست که حاکم از حد او عفو کند و باید حد او را جاری کند چرا که حدود محارب مانند بعضی از حدود نیست که اولیای مقتول بتوانند از او بگذرند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه محارب پیش از آن که فساد او ثابت شود به حاکم شرع توبه کند، حد محارب بر او جاری نشود ولکن اگر کسی را کشته یا جراحاتی زده یا عضوی را معیوب یا مقطوع کرده باید قصاص شود و اگر مالی را برده باید رد کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - ثابت می شود فساد محارب در نزد حاکم شرع به اقرار خود او اگر چه يك مرتبه اقرار کند یا شهادت دو شخص عادل. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - هرگاه محارب بعد از ثبوت فساد او در نزد حاکم شرع توبه کند مسموع نیست توبه او و باید حد را بر او جاری کرد. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافتی در آن نیست.

مسئله - شهادت بعضی از دزدها و محاربین در باره بعضی از آن ها مقبول نیست به جهت فسق آن ها و شهادت بعضی از اهل قافله از برای بعضی مقبول نیست به جهت آن که آن ها مدعی هستند مگر آن که ضرری به بعض آن ها نرسیده باشد و عادل باشند، پس شهادت ایشان مقبول است. چنان که در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده اند و بعضی شهادت غیر اهل قافله را اعتبار کرده اند و این قول تصویری است که اغلب صورت وقوع نیابد و فساد محارب به شهادت خارجین از قافله بسیار بعید است.

مسأله - دزدی که در صدد تلف جان و مال و عرض و ناموس مسلمی باشد خون او در هدر است اگرچه مثل سایر محاربین با آلت حربی تخویف نکرده باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مگر آن که اگر حاکم شرع دستی بر او یافت حد محارب را بر او جاری نمی کند و حد سارق را بر او جاری می کند.

مسأله - هرگاه کسی بخواهد با زنی زنا کند، یا با طفلی لواط کند و آن ها او را از خود دفع کنند و او را مجروح کنند، یا عضوی از او را قطع کنند، یا او را بکشند، در میان خود و خدا گناهی بر ایشان نیست و قصاصی و دیه ای بر ایشان نیست در دنیا مگر آن که محض ادعا باشد و شاهی در میان نباشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه مقصود محارب بردن مال باشد نه کشتن و زدن، باید مال را به او واگذارد به جهت خوف زدن و کشتن مگر آن که بتواند دفع کند او را اگرچه به کشتن او باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - کسی که از بازاری و امثال آن چیزی را بر باید و فرار کند، یا به پیغام دروغی از کسی برای کسی از او چیزی بگیرد، یا چیزی را به او بخوراند مانند بنگ و تاتوره که شبه جنونی به او عارض شود، یا چیزی را به او بخوراند که منوم باشد و به خواب رود پس مال او را ببرد، پس باید مال را به صاحبش بدهد و تعزیر شود و حد دزد و حد محارب بر او جاری نشود. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

فصل نهم در حد اتیان بهائم و اموات و امور متعلقه به آنها است و در آن چند مسأله است:

مسأله - هرگاه انسانی وطی کند به بهیمه ای مثل گوسفند و گاو و شتر، گوشت آن بهیمه و شیر آن و نسل آن جمیعاً حرام شود و باید آن بهیمه را کشت و به آتش سوزانید که به هیچ وجه انتفاعی از آن حاصل نشود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هرگاه بهیمه موطوءه در میان رمه مشتهه شود، باید رمه را دو نصف کرد و قرعه انداخت پس قرعه به اسم هر نصفی که بیرون آمد آن بهیمه در آن نصف است. پس بر همین نسق آن نصف را باید به دو نصف کرد و قرعه انداخت و هم چنین مکرر باید تنصیف کرد و قرعه انداخت تا آن که قرعه به اسم یکی از آنها بیرون آید، پس آن را باید کشت و سوزانید. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هرگاه بهیمه موطوءه از مال خود واطی نباشد، باید قیمت آن را واطی به مالک آن بدهد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه حیوان موطوء مثل الاغ و قاطر و اسب باشد که مقصود سواری و بار کردن آنها است، باید واطی قیمت آن را به مالک آن بدهد و باید آن حیوان را برد به جایی که ندانند که آن موطوء است و فروخت آن را که باعث سرزنش مالک آن نباشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مگر آن که در این که ثمن آن حیوان را باید تصدق کرد یا به واطی باید برسد یا به مالک، اختلاف است و چون ثمن تصدق به مستحق واقعی خواهد رسید قول به تصدق خالی از قوه نیست.

مسأله - ربع حد زانی را که بیست و پنج تازیانه است باید به واطی حیوان زد. چنان که در صریح احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - هرگاه واطی حیوان بعد از تعزیر باز واطی حیوانی کرد، در مرتبه سوم باید او را کشت چرا که واطی به حیوان از جمله گناه‌های کبیره است که به تکرار در مرتبه سوم موجب قتل است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مگر آن که بعضی در مرتبه چهارم قتل را قائل شده‌اند.

مسأله - ثابت می‌شود در نزد حاکم شرع واطی حیوان به شهادت دادن دو شاهد عادل، یا به اقرار کردن خود فاعل اگر چه يك مرتبه اقرار کند و شهادت زن‌ها در این مقام به هیچ وجه معتبر نیست. چنان که از احادیث معلوم می‌شود و خلافی در آن نیست مگر آن که بعضی دو مرتبه اقرار را اعتبار کرده‌اند.

مسأله - واطی کردن به زنی که مرده باشد مثل زنای با زنی است که زنده باشد در لازم شدن حد زنا در صورتی که واطی محصن نباشد، و در لزوم رجم در صورتی که واطی محصن باشد. بلکه قباح این عمل با مردگان قبیح تر است از زنای با زندگان و حد و رجم در این عمل شدیدتر و سخت تر باید باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که با مرده‌ای لواط کند حد او حد کسی است که با زنده‌ای لواط کرده باشد بلکه شدیدتر. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کسی که با دست یا عضوی از اعضای خود او استمنا کند باید تعزیر شود و کف دست او را باید آن قدر زد که سرخ شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

فصل دهم در حدود متفرقه است و در آن چند مسأله است:

مسأله - کسی که یکی از پدر و مادر او یا هر دو مسلم باشند و او مرتد از اسلام شود و بگوید سخنی را که دلالت بر ارتداد او کند، مثل آن که بیزاری جوید از اسلام یا از پیغمبر و آل او صلی الله علیه و آله، یا اظهار شك کند در حقیت ایشان، او مرتد فطری است. پس هر کس بشنود امثال این سخنان را از او واجب است بر او که او را بکشد مگر آن که نتواند یا ترسی از فساد آن داشته باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مرتد فطری را حاکم شرع می‌کشد و مال او را به ورثه او تقسیم می‌کند و زن او را بعد از انقضای عده وفات شوهر می‌دهد اگر چه مسلط بر کشتن او نباشد و توبه او را قبول نمی‌کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - مسلمی که بعد از پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله ادعای پیغمبری کند از برای خود یا از برای غیر خود، قتل او واجب است بر کسی که این ادعا را از او بشنود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - کافری که تازه مسلمان شود و بعد بر گردد از اسلام، او مرتد ملی است حاکم شرع از او طلب توبه می‌کند، پس اگر توبه کرد و مسلمان شد از او قبول می‌کند و اگر توبه نکرد او را می‌کشد و مال او را به ورثه او قسمت می‌کند اگر مسلم باشند و زن او را شوهر می‌دهد اگر چه مسلط بر کشتن او نباشد بعد از انقضای عده طلاق. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - قتل هر مبدعی در دین و مذهب واجب است بر هر کس که از اهل دین و مذهب باشد مگر آن که نتواند یا از فساد آن بترسد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - معنی بدعت این است که چیزی که معلوم است که از دین و مذهب است از دین و مذهب خارج کنند و به خروج آن دین بورزند، یا چیزی که معلوم است که از دین و مذهب نیست آن را داخل در دین و مذهب کنند و به دخول آن دین بورزند. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافتی در آن نیست مگر از اهل بدعت.

مسأله - مرتد هر گاه دزدی کند یا کاری دیگر کند که حدی داشته باشد، اول حد او را جاری می کنند و بعد از حد او را می کشند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که قائل شود به امامت کسی که امام نیست از جانب خدا، و کسی که انکار کند امامت امامی را که از جانب خدا است، و کسی که گمان کند که این دو نصیبی در اسلام دارند، هیچ يك نصیبی از اسلام ندارند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست مگر در نزد اهل خلاف.

مسأله - کسی که طعنه زند به دین و مذهب اهل حق، قتل او واجب است. چنان که در احادیث وارد شده که و طعنوا فی دینکم فقاتلوا ائمة الکفر و خلافتی در آن نیست.

مسأله - قتل ساحر واجب است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - کسی که در مسجد الحرام حدثی صادر کند از روی تعمد باید او را زد به ضرب شدیدی، و اگر در خانه کعبه از روی عمد حدثی صادر کند باید او را از خانه بیرون آورد و از حرم بیرون آورد و گردن او را زد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که ربامی خورد باید او را تأدیب کرد، و اگر باز اعاده کرد باز باید تأدیب شود، و اگر باز اعاده کرد در دفعه سوم باید او را کشت. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که اکل میت و خون و گوشت خنزیر کند، باید او را تأدیب کرد تا ترك کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - کسی که در روز ماه رمضان با زن خود جماع کند در حالی که هر دو روزه اند، پس هر گاه زن تمکین او را کرده هر يك باید كفاره ای بدهند و واجب است که از عمل خود توبه کنند، پس اگر توبه نکردند تا آن که بر حاکم شرع ثابت شد باید هر يك را رابع حد که بیست و پنج تازیانه است بزنند. و هر گاه زن تمکین نداشته و به اجبار با او جماع کرده بر زن چیزی نیست و شوهر او باید دو كفاره بدهد یکی از برای خود و یکی از جانب زن و حاکم شرع بعد از ثبوت، پنجاه تازیانه باید به شوهر بزند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - کسی که با زن خود جماع کند در حال حیض، پس هر گاه در ابتدای حیض جماع کرده باید يك دینار طلائی مسكوك که هجده نخود است كفاره بدهد و هر گاه در حال نقصان حیض جماع کرده نصف دینار باید كفاره بدهد و در هر حال ربع حد

زانی که بیست و پنج تازیانه است بعد از ثبوت باید به او زد و باید توبه کند که چنین عملی را دیگر نکند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - سائلی که حرمت وجه الله را رعایت نکند و بگوید بوجه الله چیزی به او بدهند، باید ده تازیانه به او زد چرا که سائلی شکایت کرد به رسول خدا صلی الله علیه و آله که سؤال کردم از کسی که بوجه الله چیزی به من دهد چیزی به من نداد و پنج تازیانه به من زد. فرمودند تا پنج تازیانه دیگر به او زدند و فرمودند از برای وجه لئیم خودت سؤال کن. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

کتاب القصاص و فیه مطلبان فی النفس و الطرف:

فالمطلب الاول فی قصاص النفس و دیتها و فیه فصول:

الفصل الاول فی اقسام القتل الموجب للقصاص او الدية و فیه مسائل:

مسأله - کسی که بکشد کسی را که نباید او را کشت فکانه کشته جمیع مردم را و در جهنم جایگاهی هست که کسی که جمیع مردم را بی جا بکشد در آن جا خواهد بود، پس او در آن جا خواهد بود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - قتل یا از روی تعمد است یا از روی خطا است یا شبیه به تعمد است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - قتل عمد آن است که کسی کسی را که نباید کشت بکشد از روی تعمد به هر آلتی باشد و به هر طوری چه با شمشیر و نیزه و امثال آن و چه به تیر زدن و چه از بلندی انداختن، یا پیش حیوان درنده انداختن، و چه به غرق کردن و آتش زدن، و چه به مشت و لگد و سنگ و چوب زدن، و چه به خفه کردن، به هر طوری که از روی تعمد بدن او را بی جان کرد آن قتل، قتل عمد است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - قتل خطا آن است که کسی فی المثل تیری را به سوی نشانی یا مرغی اندازد ناگاه به انسانی بخورد و او را بکشد، یا آلت حربی را از برای شکاری به کار برد پس به حسب اتفاق به انسانی برسد و او را بکشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - قتل خطای شبیه به عمد آن است که کسی به قصد تأدیب فی المثل کسی را بزند پس به حسب اتفاق او بمیرد، یا به قصد زدن بزند نه به قصد کشتن، پس به حسب اتفاق او بمیرد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - بعضی گفته اند که اگر کسی با آلت قتاله کسی را بزند و او بمیرد آن قتل، قتل عمد است اگر چه قاتل قصد کشتن را نداشته باشد و این قول خالی از تحقیق است چرا که در احادیث وارد شده که اگر با شمشیر و عصا و سنگ کسی کسی را بزند بدون قصد کشتن، آن قتل، قتل عمد نیست. پس شبه عمد باشد به تحقیق نزدیک تر است از عمد و دور تر است از ریب، که در حدود بلاریب به ریب باید متسمک شد در رفع اجرای حدود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - در قتل عمد اولیای مقتول می توانند که قاتل را در ازای مقتول بکشند، و می توانند از کشتن او بگذرند و او را عفو کنند،

و می توانند با قاتل صلح کنند حق خود را به چیزی که طرفین به آن راضی باشند، خواه به قدر دیه باشد یا بیشتر باشد یا کم تر. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - در قتل خطا قصاصی نیست و نباید قاتل را کشت و لکن دیه باید داد، خواه خطای محض باشد یا خطای شبیه به عمد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - شرط است در قصاص مساوی بودن قاتل با مقتول در حریت و آزادی، پس آزاد را در ازای عبد مملوك نباید کشت. و هم چنین شرط است مساوی بودن قاتل با مقتول در دین، پس مسلم را در ازای کافر نباید کشت. و هم چنین شرط است که قاتل، پدر مقتول نباشد، پس پدر قاتل را در ازای فرزند مقتول او نباید کشت. و هم چنین شرط است که قاتل مجنون نباشد، و هم چنین شرط است که مقتول مجنون نباشد، و هم چنین شرط است که قاتل، طفل نباشد. و هم چنین شرط است که مقتول در بین حدی شرعی که بر او وارد آمده کشته نشده باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مگر در طفل ده ساله و طفلی که قامت او پنج و جب باشد.

مسأله - هرگاه شخصی کسی را نگاه دارد و کسی او را بکشد، قاتل را باید کشت و آن شخص را باید حبس مؤبد کرد تا در حبس بمیرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه شخصی کسی را نگاه دارد و کسی او را بکشد و شخص سومی نگاه کند و بتواند آن ها را منع کند و منع نکند، پس قاتل را باید کشت و آن شخص را باید حبس مؤبد کرد تا در حبس بمیرد و چشم های نظرکننده را باید کور کرد به کشیدن میل آهنی داغ شده به آتش. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هرگاه کسی امر کرد به شخصی که کسی را بکشد، یا به اکراه واداشت او را که او را بکشد، شخص قاتل را باید کشت نه کسی که امر کرده یا اکراه کرده و او را باید حبس مؤبد کرد تا در حبس بمیرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه کسی طفلی یا مجنونی را امر کرد که کسی را بکشد و او کشت، یا اکراه کند ایشان را به کشتن، آن کس را نباید کشت چرا که او قاتل نیست. و طفل یا مجنون را هم نباید کشت چرا که عمد و خطای ایشان هر دو در حکم خطا است و باید دیه را از عاقله آن ها گرفت. چنان که از احادیث معلوم می شود و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - هرگاه مالکی مملوك خود را امر کند یا اجبار کند به کشتن کسی و او بکشد، مالك را در ازای مقتول باید کشت چرا که مملوك شخص مانند آلتی است در دست او و مملوك را باید در حبس مؤبد حبس کرد تا بمیرد در حبس. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - هرگاه کسی مجروح کرد یا صدمه زد به کسی و آن جراحت یا صدمه سرایت کرد و منجر به هلاکت شد، پس قصاص جنایت او داخل است در قصاص قتل و نباید دو قصاص بر او وارد آورد و قصاص قتل کافی است. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - هرگاه کسی مجروح کرد کسی را، یا عضوی از اعضای کسی را معیوب کرد، یا مقطوع کرد و بعد او را کشت، باید قصاص اطراف را از او کرد و بعد از قصاص اطراف، او را کشت و قصاص اطراف داخل در قصاص قتل او نمی‌شود. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - هرگاه دو نفر مرد آزاد مسلم بکشند يك نفر مرد آزاد مسلمی را، ولی مقتول می‌تواند که یکی از آن دو قاتل را بکشد و می‌تواند هر دو را بکشد. پس اگر یکی از آن‌ها را کشت، ورثه آن قاتل کشته شده رجوع می‌کنند به آن قاتلی که کشته نشده و نصف دیه را از او می‌گیرند و ولی مقتول چیزی نباید بدهد. و اگر ولی مقتول هر دو قاتل را بخواهد بکشد، باید دیه کامله را به آن دو قاتل بدهد که بالمناصفه قسمت کنند، پس هر دو را بکشد. چنان که در احادیث وارد شده و بیشتر از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - هرگاه جمعی باتفاق بکشند مسلم آزادی را، پس ولی مقتول می‌تواند که همه آن‌ها را بکشد یا بعضی آن‌ها را، ولیکن اگر بیشتر از يك نفر بخواهد بکشد باید دیه آن‌ها را به غیر از يك دیه به آن‌ها بدهد و بعد آن‌ها را بکشد. مثل آن که اگر سه نفر کشته‌اند کسی را و ولی مقتول بخواهد هر سه را بکشد، باید دو دیه کامله به ایشان بدهد که هر يك دو ثلث از دو دیه را ببرند و بعد از آن هر سه را بکشد. و اگر بخواهد یکی از ایشان را بکشد چیزی به ایشان نباید بدهد چرا که این يك نفر به ازای آن يك نفر مقتول است ولیکن آن دو نفری را که نکشته باید هر يك ثلث دیه را به ورثه آن شخص که در ازای مقتول کشته‌اند بدهند که دو ثلث دیه به ایشان برسد و يك ثلث دیه به عوض جنایت خود آن شخص است که در ازای مقتول کشته شده. و اگر ولی مقتول بخواهد دو نفر از قاتلین را بکشد، آن شخص قاتلی را که نمی‌کشد باید ثلث دیه را بدهد در عوض جنایت خود و ولی مقتول می‌افزاید بر آن ثلث دیه کامله را و مجموع را قسمت می‌کنند بر ورثه دو قاتل، پس ورثه هر قاتلی دو ثلث دیه کامله را می‌برند. و همچنین هرگاه ده نفر فی‌المثل کسی را کشته باشند، پس هرگاه ولی مقتول یکی از این ده نفر را کشت ورثه این يك نفر رجوع می‌کنند به آن نه نفر قاتلی که کشته نشده‌اند و از هر نفری ده يك دیه را می‌گیرند و يك عشر در عوض جنایت خود آن قاتلی است که او را ولی مقتول کشته است. و اگر ولی مقتول بخواهد جمیع آن ده نفر قاتل را بکشد می‌تواند کشت ولیکن باید نه دیه کامله به ورثه ده قاتل کشته شده بدهد و تفصیل تصویرات و فرض‌های مختلفه از آن چه گذشت معلوم می‌شود. چنان که در احادیث وارد شده و بیشتر از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - هرگاه دو نفر زن مسلمه آزاد بکشند يك مرد مسلم آزادی را، ولی مقتول هر دو را می‌کشد و چیزی نباید بدهد چرا که دو زن قاتله در مقابل يك مردند. و اگر بیش از دو زن شريك شدند در کشتن يك مردی و ولی مقتول بخواهد همه آن‌ها را بکشد می‌تواند، ولیکن آن چه زاید بر دیه دو زن است باید بدهد و آن‌ها را بکشد و تفصیل فرض‌های مختلفه از مسأله سابقه معلوم می‌شود. چنان که در احادیث وارد شده و بیشتر از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - هرگاه يك زن حره بکشد مرد حری را در صورت اسلام هر دو، باید آن زن قاتله را کشت در مقابل مقتول و زیادتى تفاوت دیه مرد را از او نباید گرفت. و اگر قصاص را به دیه مبدل کردند باید تمام دیه مرد را بدهد مگر آن که ولی مقتول راضی شود به کم‌تر از دیه کامله. چنان که در احادیث وارد شده و بیشتر از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - هرگاه يك مرد مسلم آزادی بکشد مسلمة آزادی را، ولی مقتول می تواند بکشد قاتل را و لکن باید نصف ديه را که پانصد دینار است به ورثه قاتل بدهد. و اگر ورثه به ديه راضی شوند باید پانصد دینار بدهد مگر آن که ورثه به کم تر راضی شوند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافي در آن نیست.

مسأله - هرگاه مردی و زنی آزاد بالاشترک بکشند مردی آزاد را در صورت اسلام جمله آنها، ولی مقتول می تواند هر دو را بکشد و می تواند یکی از آنها را بکشد. پس اگر هر دو را کشت باید نصف ديه مرد را به ورثه او بدهد و چیزی به ورثه زن نباید بدهد چرا که ديه او بیش از جنایت او نیست. و اگر ولی مقتول مرد قاتل را کشت و زن قاتله را نکشت، زن قاتله باید نصف ديه مرد را که پانصد دینار است به ورثه قاتل بدهد. و اگر ولی مقتول زن قاتله را کشت و مرد قاتل را نکشت، نصف ديه را از مرد قاتل می گیرد در ازای جنایت او و چیزی به ورثه زن قاتله نباید بدهد چرا که ديه او بیش از جنایت او نیست. چنان که در احادیث وارد شده و بیشتر از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - هرگاه مرد آزادی و مملوکی بالاشترک بکشند مرد آزادی را در صورت اسلام جمله آنها، ولی مقتول می تواند هر دو را بکشد و می تواند یکی از آنها را بکشد. پس اگر هر دو را بخواهد بکشد باید نصف ديه مرد قاتل را بدهد و اگر قیمت مملوک بیش از نصف ديه است که پانصد دینار است باید ولی مقتول زیادتى قیمت مملوک را به مالک او بدهد، و اگر قیمت مملوک مساوی نصف ديه یا کم تر است چیزی از مالک او نباید گرفت. و اگر ولی مقتول قاتل آزاد را کشت، مالک مملوک قاتل باید قیمت مملوک خود را اگر زیاده از نصف ديه نیست به ورثه قاتل آزاد بدهد و اگر قیمت او کم تر از نصف ديه است باید ولی مقتول تمه آن را بدهد که نصف ديه به ورثه قاتل آزاد برسد و مالک مملوک قاتل می تواند که مملوک قاتل را تسلیم ورثه مقتول نماید که مملوک ایشان باشد. و اگر قیمت آن مملوک زیاده از نصف ديه است آن زیادتى را مالک از ورثه مقتول می گیرد اگر قیمت مملوک بیش از ديه کامله نباشد. و اگر قیمت آن مملوک بیش از ديه کامله است همان ديه کامله در این مقام میزان است، پس مالک بیش از نصف ديه کامله نباید بگیرد. و اگر ولی مقتول بخواهد مملوک قاتل را بکشد و قاتل آزاد را نکشد، پس اگر قیمت مملوک مساوی نصف ديه یا کم تر از آن است او را می کشد و نصف ديه را از قاتل آزاد می گیرد و اگر قیمت او بیش از نصف ديه است آن زیادتى را به مالک او باید داد. چنان که از احادیث معلوم می شود و بیشتر از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - هرگاه زن آزادی با مملوکی بالاشترک بکشند مردی را، ولی مقتول می تواند که هر دو را بکشد یا یکی از آنها را بکشد. پس اگر هر دو را کشت چیزی را به ورثه زن قاتله نباید بدهد چرا که در مقابل نصف جنایت قتل او است و لکن هرگاه قیمت مملوک بیش از نصف ديه باشد باید آن زیادتى را به مالک او داد، و اگر قیمت او کم تر از نصف ديه است چیزی از مالک او نباید گرفت. و اگر ولی زن قاتله را کشت مالک مملوک باید نصف ديه را به ولی مقتول بدهد اگر قیمت مملوک مساوی نصف ديه باشد، و اگر قیمت او کم تر از نصف ديه باشد همان قیمت را مالک باید بدهد، یا خود مملوک را تسلیم اولیای مقتول کند تا مملوک ایشان باشد. و اگر ولی مقتول بخواهد مملوک را بکشد و زن قاتله را نکشد، پس نصف ديه را از زن قاتله می گیرد و مملوک را می کشد و اگر قیمت او بیش از نصف ديه است آن زیادتى را باید به مالک مملوک بدهد. چنان که از احادیث معلوم می شود و بیشتر از فقهاء فتوی به آن داده اند.

فصل دوم در تفصیل امور معتبره در قصاص است و در آن چند مسأله است :

مسأله - یکی از امور معتبره در قصاص حریت و عبدیت است که شخص آزاد را در عوض مملوک نباید کشت اما مملوک را در عوض آزاد می توان کشت. پس اگر آزادی مملوکی را بکشد، قیمت آن را باید به مالک آن بدهد و نباید او را کشت. و اگر مملوکی آزادی را بکشد، مملوک را در عوض باید کشت. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - مرد آزاد را در عوض مرد آزاد می توان کشت، و زن آزاد را در عوض زن آزاد می توان کشت و ردی در میان نیست. و مرد آزاد را در عوض زن آزاد می توان کشت و لکن ورثه زن مقتوله باید نصف دیه مرد را به ورثه مرد قاتل بدهند، و زن آزاد را در عوض مرد آزاد می توان کشت و ردی در این صورت در میان نیست. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مگر آن که بعضی در صورت دارایی زن احتمال داده اند که صنف دیه مرد مقتول را از زن قاتله می گیرند و او را به قتل می رسانند و فتوای صریحی از فقهاء نقل نشده.

مسأله - مرد و زن آزاد در جروح مساوی هستند، خواه در قصاص کردن و خواه در دیه گرفتن تا آن که دیه جراحت برسد به قدر ثلث دیه مرد آزاد یا بیشتر از ثلث. پس در صورتی که دیه جراحت به قدر ثلث دیه حر و بیشتر باشد دیه زن نصف دیه مرد می شود، و اگر زن بخواهد قصاص کند از مرد جراح باید نصف دیه جراحت را به مرد جراح بدهد و بعد قصاص کند، و اگر مرد مجروح بخواهد از زن جراحه قصاص کند می کند و جراحه چیزی علاوه بر قصاصی که از او شده نباید بدهد و مقدار دیه جراحت در محل خود ذکر خواهد شد ان شاء الله. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مگر آن که بعضی دیه جراحت را بیش از ثلث اعتبار کرده اند و تا ثلث را در مرد و زن مساوی گفته اند.

مسأله - هرگاه غلام مملوکی غلام مملوکی را یا کنیزی را بکشد، یا کنیزی غلامی یا کنیزی را بکشد، به مقتضای احادیث، قاتل را باید کشت. و خلافی در آن نیست مگر آن که بعضی تفاوت قیمت آن ها را اعتبار کرده اند و از احادیث چیزی که موجب یقین باشد یافت نمی شود.

مسأله - هرگاه آزادی مملوکی را بکشد، قیمت او را باید به مالک او بدهد خواه مملوک غلام باشد و خواه کنیز باشد و اگر قیمت او بیش از دیه است زیاده بر دیه نباید بدهد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مگر آن که قاتل معتاد باشد به کشتن مملوک ها، پس باید او را کشت. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - هرگاه آزادی مملوکی مؤمن را بکشد، باید به ضرب شدیدی او را تعزیر کرد و واجب است بر او کفاره. و کفاره آن آزاد کردن بنده ای است و روزه گرفتن دو ماه پی در پی و طعام دادن شصت مسکین. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه مالکی مملوک خود را بکشد در صورت عمد باید او را به ضرب شدیدی تعزیر کرد و واجب است بر او کفاره. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مگر آن که بعضی تصدق کردن قیمت او را لازم دانسته اند.

مسأله - هرگاه مملوک، آزادی را بکشد از روی عمد خواه مملوک غلام باشد و خواه کنیز باید او را کشت، خواه مالک خود را کشته باشد یا غیر او را. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه مملوك کسی شخصی را کشته باشد از روی عمد، مالك بايد مملوك خود را تسليم کند به اولیای مقتول، پس اولیای مقتول اگر می خواهند او را بکشند می کشند و اگر بخواهند او را مملوك خود قرار می دهند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافي که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هرگاه مملوك کسی شخصی را از روی خطا کشته باشد، ديه مقتول را خود مملوك بايد از عهده برآید و مالك او ضامن ديه نیست ولكن مختار است در این که ديه مقتول را به اولیای مقتول بدهد اگر قيمت مملوك كم تر باشد از ديه مقتول و اولیای مقتول نمی توانند بقيه ديه را از او بگیرند و مختار است که مملوك خود را تسليم کند به اولیای مقتول. پس اگر قيمت مملوك بیشتر است از ديه مقتول، زیادتی قيمت را از اولیای مقتول می گیرد و اگر قيمت مملوك كم تر است از ديه مقتول، اولیای مقتول نمی توانند زیادتی ديه را از مالك مطالبه کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافي در آن نیست.

مسأله - هرگاه مالك مملوك قاتل بخواهد مملوك خود را از کشته شدن و غیر آن خلاص کند در صورت تعمد مملوك بدون رضای اولیای مقتول نمی تواند و با رضای ایشان می تواند. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافي در آن نیست.

مسأله - هرگاه مملوك کسی جنایتی به مالك خود برساند از روی عمد، پس اگر مالك خود را کشته اولیای مقتول می توانند از او قصاص کنند و می توانند او را عفو کنند، و همچنین است اگر مالك خود را مجروح کرده باشد پس خود مالك یا اولیای مالك می توانند از او قصاص کنند و می توانند او را عفو کنند. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافي در آن نیست.

مسأله - هرگاه مملوك کسی مملوك دیگر آن کس را بکشد یا مجروح کند، مالك مختار است که قصاص کند یا او را عفو کند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافي در آن نیست.

مسأله - هرگاه مملوك کسی مملوك کسی دیگر را بکشد یا مجروح کند، مالك مقتول و مجروح می تواند قصاص کند و می تواند با مالك قاتل و جراح به رضای طرفین چیزی از او بگیرد. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافي در آن نیست.

سأله - هرگاه مملوك مدبر کسی جنایتی برساند به کسی، مانند مملوك غیر مدبر است در قصاص کردن از او. و اما در صورتی که اولیای مقتول یا مجروح او را استرقاق کنند و به خدمت ایشان مشغول باشد تا وقتی که مالك اول فوت شود، پس اگر به قدر جنایت خود خدمت کرده آزاد می شود و اگر به قدر جنایت خود خدمت نکرده باید به اندازه جنایت باز خدمت کند و بعد از آن کسی تسلطی بر او ندارد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند و بعضی از فقهاء او را در صورت استرقاق مملوك می دانند و تدبیر مالك اول را باطل می دانند و دلیل محکمی از احادیث در میان نیست.

مسأله - حکم مملوك مکاتبی که مشروط باشد، یا مکاتبی که از مال الکتابه خود هیچ نداده باشد، حکم مملوك محض است در قصاص و در ديه او چنان که گذشت. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافي در آن نیست.

مسأله - مکاتب مطلق به قدری که از مال الکتابه خود داده آزاد است، پس اگر کشت از روی عمد آزادی را یا مکاتبی را که مال الکتابه خود را بیش از او داده و آزادی او بیش از آزادی قاتل است، اولیای مقتول می توانند او را بکشند. و اگر کشت مملوك محضی را یا مکاتبی را که مال الکتابه خود را کم تر از او داده و کم تر از او آزاد شده و حریت قاتل بیش از حریت مقتول است، اولیای مقتول نمی توانند او را بکشند. پس در این صورت تعلق می گیرد جنایت او به قدر آزادی او بر ذمه او و به قدر مملوکی او

بر خود او. پس اولیای مقتول می توانند استرقاق کنند و مالك شوند حصه مملو کی او را و کتابت او باطل می شود چرا که حصه مملو کی او منتقل به اولیای مقتول شده و از ملکیت مالك اول خارج شده. پس اولیای مقتول می توانند که حصه را بفروشند یا از برای خود باقی گذارند و اما آن قدر از مکاتب که آزاد شده باید کسبی و کاری بکند که اجرت آن به اولیای مقتول برسد. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافتی در آن نیست مگر آن که بعضی گفته اند که اگر مکاتب نصف مال الکتابه خود را داده و نصف او آزاد شده، حکم او حکم آزاد است.

مسئله - مالك مکاتب قاتل مختار است که در حصه مملو کیت مکاتب چیزی به اولیای مقتول بدهد و کتابت او باقی بماند و باطل نشود یا آن حصه را تسلیم اولیای مقتول کند و کتابت او باطل شود. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - هرگاه مکاتب مطلق که چیزی از مال الکتابه خود را داده و قدری از او آزاد شده از روی خطا بکشد کسی را و عاقله نداشته باشد، امام علیه السلام می دهد آن چه را که در مقابل آزادی او است و آن چه در مقابل مملو کی او است مالك او مختار است در تسلیم او به اولیای مقتول یا اقل الامرین در قیمت آن حصه و ديه مقابل آن حصه. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

فصل سوم در بعض از صور اتفاقيه است که در امر قصاص اتفاق می افتد و احکام آن و در آن چند مسئله است:

مسئله - هرگاه بکشد آزادی جماعت آزادی را از روی عمد، اولیای مقتولین می توانند او را بکشند و ديه ای از برای ایشان نیست مگر آن که به رضای طرفین صلح کنند قصاص را به ديه، و در صورتی که بعضی از اولیای مقتولین صلح کنند و بعضی صلح نکنند، پس آن هایی که صلح نکرده اند می توانند او را بکشند به عوض مقتول خودشان. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه بکشد آزادی از روی عمد بیش از يك نفر را و بعضی از اولیای بعض مقتولین مبادرت کنند و او را بکشند در عوض مقتول خودشان، اولیای سایر مقتولین می توانند مطالبه ديه مقتولین خود را بکنند. چنان که از احادیث معلوم می شود و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند و بعضی حق مطالبه ديه را از برای اولیای مقتولین ساقط کرده اند و دلیلی در هدر رفتن خون مسلمی در میان نیست.

مسئله - هرگاه مملو کی بکشد بیش از يك نفر از آزاده را از روی عمد به يك دفعه، مثل آن که دیواری را بر روی ایشان خراب کند، پس آن مملو ک قاتل مشترك است در میان اولیای مقتولین. پس اگر اولیای مقتولین همگی بخواهند او را بکشند می کشند و اگر همگی بخواهند در او شريك باشند و او مملو ک همه باشد مشترك می شوند در او و لکن اگر بعضی از اولیای بعض از مقتولین بخواهند او را بکشند و بعضی از اولیای بعض مقتولین بخواهند او را مالك شوند، باید امر او به رضای طرفین یعنی رضای جمیع اولیای مقتولین معین شود. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - هرگاه بکشد مملو کی از روی عمد بیش از يك نفر از آزاده را به طور تعاقب که بعضی را بعد از بعضی کشته باشد، پس در صورتی که مالك اول اقدام به خلاصی او نکرده پس اولیای مقتول اول مالك او می شوند. پس اگر ایشان هم اقدام در

خلاصی او نکردند اولیای مقتول دوم مالك او می شود، پس اگر ایشان هم اقدام در خلاصی او نکردند اولیای مقتول سوم مالك او می شوند و بر همین نسق حکم جاری است که اولیای مقتول آخری مالك او می شوند. پس اگر بخواهند او را بکشند می کشند و اگر بخواهند او را مالك شوند مالك می شوند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - هرگاه بکشد مملوکی آزادی را و بعد از کشتن مالك او آزاد کند او را، پس اگر مالك اقدام می کند به خلاص کردن مملوك خود که او را نکشند یا مالك نشود به دادن چیزی به اولیای مقتول، عتق او صحیح است و مملوك او آزاد است. و اگر مالك اقدام در خلاصی او نمی کند، عتق او باطل است و اولیای مقتول می توانند که او را بکشند یا استرقاق کنند و مالك او شوند در صورت قتل عمد و در صورت قتل خطا می توانند او را استرقاق کنند. چنان که از احادیث معلوم می شود و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

فصل چهارم در این است که یکی از شرائط قصاص این است که مقتول باید مسلم باشد و در امور مناسبه دیگر و در آن چند مسأله است:

مسأله - هرگاه مسلمی کافری را بکشد خواه مقتول یهودی باشد یا نصرانی یا مجوسی یا از سایر کفار نباید او را کشت و لکن دیه قتل او را باید بدهد اگر مقتول به شرایط ذمه عمل کرده باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه کافری مسلمی را از روی عمد بکشد، خود قاتل با جمیع اموالش باید تسلیم شوند به اولیای مقتول و اولیای مقتول مختارند که او را بکشند یا استرقاق کنند که مملوك ایشان باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست. مسأله - هرگاه کافری کشت مسلمی را و بعد مسلمان شد، حکم او حکم قاتل مسلم است. پس او را استرقاق نمی توان کرد و لکن اولیای مقتول مختارند که او را بکشند یا از او دیه بگیرند یا از او عفو کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه کافری از روی خطا بکشد مسلمی را دیه مسلم را باید از مال خود بدهد اگر مال دارد، و اگر چیزی ندارد عاقله او امام علیه السلام است نه اقارب او. پس امام علیه السلام دیه مقتول را می دهد و اقوام او چیزی نباید بدهند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

فصل پنجم در این است که یکی از شرائط قصاص این است که قاتل، پدر مقتول نباشد و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسأله است:

مسأله - هرگاه بکشد پدری ولد خود را از روی عمد، نباید او را کشت و باید که دیه فرزند مقتول خود را به ورثه او بدهد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - پدری که بکشد فرزند خود را از روی عمد باید او را تعزیر کرد و واجب است بر او كفاره. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافتی در آن نیست.

مسأله - فرزندی که بکشد پدر خود را از روی عمد باید او را کشت مگر آن که سایر ورثه با او صلح کنند، یا از او عفو کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه مادری بکشد فرزند خود را از روی عمد، می‌توان از او قصاص کرد و او را کشت. چنان‌که از احادیث معلوم می‌شود و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هر يك از اقارب بکشند قریب خود را سوای پدر، می‌توان از ایشان قصاص کرد مگر در صورتی که در تکافؤ حریت و عبدیت و مسلم و غیر مسلم گذشت.

مسأله - حکم جد پدری حکم پدر است در قصاص چنان‌که گذشت. و از احادیث معلوم می‌شود و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

فصل ششم در این که یکی از شرایط قصاص کمال عقل است و امور متعلقه به آن و در آن چند مسأله است:

مسأله - هرگاه مجنونی بکشد عاقلی را نباید او را کشت و عمد و خطای مجنون هر دو خطا است و دیه مقتول را باید عاقله مجنون بدهد. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه عاقلی مجنونی را بکشد از روی عمد، نباید از او قصاص کرد و نباید او را کشت ولکن باید دیه او را به ورثه او بدهد اگر مجنون قصد اذیت او را نکرده باشد و اگر مجنون قصد اذیت او را کرده و او مجنون را از خود خواسته دفع کند و مجنون کشته شده، نباید از او قصاص کرد و نباید دیه هم بدهد. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه طفل غیر ممیز بکشد کسی را، پس عمد او و خطای او هر دو خطا است، پس نباید او را کشت و دیه مقتول بر عاقله طفل و اقارب او است. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه طفل ده ساله ممیز بکشد آزادی را از روی عمد، می‌توان از او قصاص کرد و او را کشت. چنان‌که در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - هرگاه بکشد شخص بالغی عاقلی طفلی را از روی عمد خواه آن طفل ممیز باشد یا ممیز نباشد می‌توان از او قصاص کرد و او را کشت. چنان‌که از احادیث معلوم می‌شود و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هرگاه بکشد بالغ عاقلی کسی را از روی عمد و بعد از آن دیوانه و مجنون شود و شهودی شهادت دهند که او در حال صحت او را کشته، می‌توان او را کشت در حال جنونش. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه شخص نائم در حال خواب بکشد کسی را، مثل آن که عضوی از اعضای او بر روی دهن شخصی و طفلی افتد و او خفه شود، نمی‌توان او را کشت. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه کوری بکشد کسی را و معلوم شود که تعمد کرده، می‌توان او را کشت. چنان‌که از احادیث معلوم می‌شود و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

فصل هفتم در این است که یکی از شرائط قصاص این است که مقتول به ناحق کشته شده باشد و در آن دو مسأله است:

مسأله - هرگاه کسی کسی را کشت از روی عمد و اولیای مقتول، قاتل را کشتند بدون حکم حاکم شرع، بلکه بدون ثبوت در نزد او، قصاصی و دیه‌ای بر اولیای مقتول نیست چرا که قاتل عاقد محقون‌الدم نیست. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه شخصی غیر از کسانی که می‌توانند خون‌خواهی کنند قاتلی را بدون اذن حاکم شرع کشت، اولیای قاتل مقتول می‌توانند از او قصاص کنند چرا که قاتل نسبت به غیر از اولیای مقتول و به غیر خون‌خواهان محقون‌الدم بوده اگرچه نسبت به خون‌خواهان محقون‌الدم نبوده و لکن اگر به اذن حاکم شرع کسی قصاص کند حرجی بر او نیست. چنان که از احادیث معلوم می‌شود و خلافی در آن نیست.

فصل هشتم در اموری است که قصاص و دیه به آن‌ها ثابت می‌شود و در آن سه مطلب است:

مطلب اول در اقرار است و در آن چند مسأله است:

مسأله - ثابت می‌شود قتل به اقرار قاتل بالغ عاقل آزاد يك مرتبه. چنان که از احادیث معلوم می‌شود و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند و بعضی اکتفا به يك مرتبه نکرده‌اند و دو مرتبه را معتبر دانسته‌اند و دلیل محکمی ندارند.

مسأله - اقرار مجنون و اقرار طفل غیر بالغ اعتباری ندارد، و اقرار مملوك اعتباری ندارد اگرچه بالغ و عاقل باشد چرا که اقرار او در حق غیر است که مالك او باشد، پس به شهادت شهود باید قتل آن‌ها ثابت شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه شخصی اقرار کند که او از روی عمد کسی را کشته و کسی دیگر اقرار کند که او از روی خطا همان مقتول را کشته، اولیای مقتول مختارند که از هر يك حق خود را مطالبه کنند. پس اگر اختیار کردند اقرار مقرر عمد را تسلطی بر مقرر به خطا ندارند و اگر اختیار کردند اقرار مقرر به خطا را تسلطی بر مقرر به عمد ندارند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هرگاه شخصی اقرار کند که کسی را از روی عمد کشته و شخصی دیگر هم اقرار کند که همان شخص مقتول را او از روی عمد کشته و شخص اول بعد از اقرار شخص دوم برگردد از اقرار خود و انکار کند که او کشته، هیچ يك را نباید کشت چرا که چون شخص دوم اقرار کرد که او کشته نه شخص اول، و شخص اول هم برگشت از اقرار خود او از تهمت بیرون آمد و راه اتهام او معلوم شد، پس او را نباید کشت. اما شخص دوم چون اقرار کرد، احیای شخص اول را کرد و او را از کشته شدن نجات داد و من احیاهما فكأنما احیا الناس جميعاً شامل حال او شد و کسی که احیای جمیع مردم را کرد، کشته هیچ يك نخواهد بود در نزد خدا و اولیای او. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مطلب دوم در ثبوت قتل و قصاص و دیه است به واسطه شهادت شهود و امور متعلقه به آن و در آن چند مسأله است:

مسأله - ثابت می‌شود قصاص به شهادت دو مرد عادل، و ثابت نمی‌شود به شهادت يك مرد عادل و قسم یاد کردن مدعی، و ثابت نمی‌شود به شهادت يك مرد عادل و دو زن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - ثابت می شود دیه به شهادت دو مرد عادل، و به شهادت يك مرد عادل و قسم یاد کردن مدعی، و به شهادت يك مرد عادل و دو زن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هرگاه دو شاهد عادل شهادت دهند که قاتل فی المثل زید بوده و دو شاهد عادل دیگر شهادت دهند که قاتل فی المثل عمرو بوده و زید نبوده، پس اولیای مقتول بر هر يك که ادعای قتل دارند شهادت شاهد بر او را اعتبار باید کرد و بر هر يك که ادعا ندارند اعتبار به شهادت شهود بر او نباید کرد. و اگر اولیای مقتول ادعای قتل بر هر دو دارند، یا ادعا بر هیچ يك ندارند، مختارند که از هر يك از زید یا عمرو استیفای حق خود را بکنند از قصاص در صورت عمد و دیه در صورت خطا. چنان که از احادیث معلوم می شود و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند و بعضی در این صورت قصاص را جایز ندانسته و حکم به دیه کرده اند بالمناصفه در میان زید و عمرو و در احادیث چیزی که مورث یقین باشد در رفع قصاص و لزوم دیه در میان نیست. و به این که تعارض بینین چون مورث شبهه است و به مقتضای «ادرؤا الحدود بالشبهات» باید قصاص نکرد، قصاص رفع نمی شود چنان که در تعارض بینه و اقرار خواهد آمد که موهم شبهه است و رفع قصاص را نکرد و در آن جا به رفع قصاص قائل نشده اند و تعارض اقرار به عمد و خطا رفع قصاص را نکرد و موهم شبهه بود چنان که گذشت و ایجاب دیه هم در این صورت دلیلی از حدیث ندارد.

مسأله - هرگاه دو شاهد عادل شهادت دهند که شخصی کسی را از روی عمد کشته و بعد از آن شخصی دیگر اقرار کند که خود او او را از روی عمد کشته نه شخصی که شهود شهادت داده بودند، پس اولیای مقتول می توانند که شخصی را که اقرار کرده بکشند. پس اگر او را کشتند نه ایشان تسلطی دارند بر کسی که شهود شهادت داده اند که او کشته که چیزی از او بگیرند و نه ورثه قاتل مقرّ تسلطی دارند که چیزی از او بگیرند. و هم چنین اولیای مقتول می توانند که شخصی را که شهود شهادت داده اند که او کشته بکشند و تسلطی بر شخص مقرّ ندارند که چیزی از او بگیرند و لکن شخص مقرّ باید نصف دیه را به ورثه کسی که به شهادت کشته شده بدهد چرا که او به اقرار خود بری کرده ذمه کسی را که به شهادت کشته شده بدهند و به ورثه کسی که به اقرار می توانند که هر دو را بکشند و لکن باید نصف دیه را به ورثه کسی که به شهادت کشته شده بدهند و به ورثه کسی که به اقرار کشته شد چیزی نباید بدهند چرا که به اقرار خود او چیزی مستحق نیست که منتقل به ورثه او شود برخلاف کسی که اقرار نکرده به قتل که رفع استحقاقی از خود کرده باشد و اولیای مقتول می توانند که با هر دوی ایشان صلح کنند و دیه را بالمناصفه از هر دو بگیرند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست مگر آن که بعضی جایز ندانسته اند که هر دو را بکشند یا از هر دو بالمناصفه دیه بگیرند و بعضی احتیاط را لازم دانسته اند در کشتن هر دو و حال آن که احتیاط در عدم مخالفت نص صریح لازم تر است، و هم چنین اجتهاد در مقابل نص امری است محکم که نباید کرد اگرچه نص خاصی تخصیص داده باشد امر عامی را مثل همین نص که بسیاری ادعای اجماع هم در عمل به آن کرده اند.

مطلب سوم در قسامه و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسأله است:

مسأله - در صورتی که اقراری و شهادتی در قتل نباشد و ادعای قتلی بشود، آن ادعا ثابت می شود به قسامه. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - در صورتی که اولیای مقتول و مجروح بدانند که قاتل مقتول ایشان کیست و جراح مجروح ایشان کیست و اقرار نکنند قاتل و جراح و شاهد مقبول الشهاده هم نباشد، می توانند قسم یاد کنند که قاتل مقتول ایشان کیست و جراح مجروح ایشان کیست و چون قسم یاد کردند در نزد حاکم شرع ثابت می شود قتل قاتل و جراح جراح. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - در قتل عمد پنجاه قسم باید یاد کنند پنجاه نفر، و در قتل خطا بیست و پنج قسم باید یاد کنند بیست و پنج نفر، و در جراحت شش قسم باید یاد کنند شش نفر اگر جراحتی باشد که دیه آن به قدر دیه نفس باشد. چنان که در احادیث وارد شده و بیشتر از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - هرگاه دیه جراحت از دیه نفس کم تر باشد، مثل آن که يك دست کسی قطع شده باشد یا يك انگشت قطع شده باشد، قسامه آن هم نسبت به شش کم تر می شود. پس قسامه يك دست سه قسم است و قسامه انگشت يك قسم است و همچنین است حکم سایر جراحتات که هر جراحتی که دیه آن به قدر دیه نفس است شش قسم در آن است، و اگر دیه جراحت نصف دیه نفس است سه قسم در آن است، و اگر دیه جراحت ثلث دیه نفس است دو قسم در آن است، و اگر دیه جراحت سدس دیه نفس است يك قسم در آن است. چنان که در احادیث وارد شده و بیشتر از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - هرگاه یافت نشود به عدد قسامه معتبره کسانی که باید قسم یاد کنند و عدد کسانی که می خواهند قسم یاد کنند کم تر باشد، پس باید آن جماعت یا بعضی از ایشان مکرر قسم را یاد کنند تا عدد معتبر تمام شود. حتی آن که اگر یافت نشود کسی که قسم یاد کند مگر يك ولی همان يك نفر قسم را مکرر یاد می کند تا عدد معتبر تمام شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست مگر آن که کسانی که گفته اند در قتل عمد و خطا و جراحت پنجاه نفر باید قسم یاد کنند، پنجاه مرتبه باید قسم مکرر شود و کسانی که در قتل خطا بیست و پنج نفر و در جراحت شش نفر گفته اند، عدد قسم را بیست و پنج مرتبه و شش مرتبه گفته اند باید مکرر شود.

مسئله - هرگاه اولیای مقتول ادعا کردند بر کسی که قاتل مقتول ایشان است و اقراری از قاتل و شهودی از برای ایشان نیست و قسم هم یاد نمی کنند که قاتل مقتول ایشان را کشته، پس منکر و قوم او اگر قسم یاد کنند در قتل عمد پنجاه نفر و در قتل خطا بیست و پنج نفر که ما مقتول را نکشته ایم و ما خبر از قاتل او نداریم، در این صورت دیه مقتول از بیت المال باید داده شود. و اگر منکر و قوم او نکول کردند و قسم یاد نکردند، باید دیه مقتول را به اولیای مقتول بدهند و دیه را مردهای ایشان باید بدهند نه زنهای ایشان و اطفال. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - مقتولی که در میان جمعیت و ازدحام کشته شود و معلوم نشود قاتل او، دیه او باید از بیت المال داده شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - بعضی تفریق کرده اند در حکم مقتول در ازدحام و مقتولی که قسامه در او است به این که مقتول در ازدحام، کسی متهم نیست و در مقتولی که قسامه در قتل او است باید محل اتهامی را حاکم شرع بداند. مثل آن که مقتولی در میان محله ای یافت شود، یا در کنار قریه ای یافت شود، یا عداوتی در میان مقتول و منکر قتل معلوم باشد، یا يك نفر عادل شهادت دهد نه دو نفر، یا

فساق و کفار شهادت دهند و امثال این ها، به طوری که حاکم شرع اتهامی را بفهمد و این اتهام را لوث می گویند و می گویند اگر اتهامی را حاکم شرع نداند تفریق در میان مقتول در ازدحام و مقتولی که قسامه در قتل او است نخواهد شد. و بعضی دیگر تفریق را به این کرده اند که در مقتول در ازدحام معلوم نیست که قاتل کیست به خلاف مقتولی که قسامه در قتل او است که اولیای مقتول ادعا می کنند که ما می دانیم قاتل کیست و منکرین ادعا دارند که ما می دانیم که ما قاتل نیستیم و ما نمی دانیم قاتل کیست و همین قدر کفایت می کند در تفریق و این قول قولی محکم و متقن است که احادیث بر آن منطبق است و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند و قول اول خالی از ضعف و سستی نیست چرا که نصی صریح در آن نیست.

فصل نهم در کیفیت قصاص و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسأله است:

مسأله - در قتل عمد قصاص است مگر آن که اولیای مقتول عفو کنند قاتل را بدون عوضی و دیه ای. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هر گاه اولیای مقتول راضی شوند که از کشتن قاتل بگذرند و دیه مقتول خود را از قاتل بگیرند، یا بیشتر از دیه یا کم تر از آن، و قاتل راضی شود، جایز است. و بدون رضای قاتل، اولیای مقتول مختار نیستند در گرفتن چیزی از قاتل. چنان که در احادیث وارد شده و بیشتر از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - هر گاه بعضی از اولیای مقتول عفو کنند و بعضی به دیه راضی شوند و بعضی بخواهند قصاص کنند، پس آن که می خواهد قصاص کند باید در عفو که شده به ورثه قاتل چیزی بدهد و سهمی کسی که به دیه راضی شده باید بدهد. مثل آن که مقتول پدری داشته باشد که او عفو کند قاتل را، و مادری داشته باشد که بخواهد دیه بگیرد، و پسری داشته باشد که بخواهد قصاص کند. پس پسر می تواند قاتل پدر خود را بکشد و لکن باید سدس دیه را به ورثه قاتل بدهد در عوض عفو پدر مقتول که سهمی او است، و سدس دیه را هم به مادر مقتول بدهد که سهمی او است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هر گاه بعضی از اولیای مقتول بدون اذن و اطلاع بعضی دیگر بکشند قاتل را، پس اولیائی که اذن نداده اند، یا مطلع نبوده اند می توانند که از قصاص کننده سهمی خود را از دیه مقتول خود بگیرند. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هر گاه قاتلی که عمد کرده در قتل کسی بگریزد و فوت شود، دیه مقتول را از مال او باید داد و اگر ترکه ای نداشته باشد از ورثه او باید گرفت الا قرب فالاقرب، و اگر ورثه ای نداشته باشد امام علیه السلام می دهد دیه مقتول را. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هر گاه قاتلی از روی عمد بکشد بیش از يك نفر را، او را در عوض مقتولین اولیای ایشان می کشند و حقی در ترکه او ندارند. و هر گاه اولیای مقتولین به دیه راضی شوند و قاتل هم راضی شود، از برای هر مقتولی دیه کامله را اولیای او مستحقند نه آن که يك دیه را قسمت کنند. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه قاتلی از روی عمد بکشد بیش از يك نفر را و بعضی از اولیای بعض مقتولین بکشند او را در عوض مقتول خود بدون اذن و اطلاع سایر اولیای سایر مقتولین، اولیای سایر مقتولین حقی بر اولیائی که قصاص کرده‌اند ندارند. چرا که ایشان در عوض مقتول خود، او را کشته‌اند و لکن هریک از اولیای سایر مقتولین دیه مقتول خود را از ترکه قاتل مستحقند. چنان که از احادیث معلوم می‌شود و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند و بعضی گفته‌اند که خون سایر مقتولین به هدر رفته و اولیای ایشان مستحق دیه مقتول خود نیستند چرا که قاتلی که محل قصاص یا دیه بوده در میان نیست، و این اجتهاد در مقابل نصی است که خون مسلمی نباید به هدر برود.

مسأله - هرگاه ولی مقتول به ضرب شمشیر و امثال آن بزند قاتل را و گمان کند که او را کشت و به حسب اتفاق او را معالجه کنند و صحت یابد، پس اگر ولی مقتول بخواهد او را بکشد باید قاتل جراحاتی به او بزند مانند جراحاتی که بر او وارد آمده و بعد از مجروح شدن قاتل را بکشد. و اگر ولی راضی نشود که مجروح گردد، باید متار که کنند که نه قاتل مجروح کند ولی مقتول را و نه ولی مقتول او را بکشد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند و بعضی به اجتهادات خود گفتگوها دارند در مقابل نص.

مسأله - هرگاه شخص صحیح الاعضائی بکشد شخصی را که فی‌المثل دست او قطع شده و ولی مقتول بخواهد قاتل را بکشد، پس اگر مقتول دیه دست خود را از جراح خود گرفته، یا آن که دست او را قطع کرده‌اند به جهت جنایتی که کرده، یا سرقتی که کرده، یا عملی دیگر که موجب قطع دست او بوده، باید ولی مقتول دیه عضو قطع شده را به قاتل صحیح الاعضاء و ورثه او بدهد و او را بکشد. و اگر بخواهد دیه بگیرد باید دیه عضو مقطوع را از دیه قتل نفس کم کند و باقی را بگیرد. و اگر دست مقتول به آفتی آسمانی قطع شده نه به جهت جنایتی، ولی او می‌تواند قاتل صحیح الاعضاء را بکشد بدون این که چیزی به ورثه قاتل بدهد، و اگر بخواهد دیه بگیرد دیه تمام می‌گیرد و چیزی کم نمی‌کند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - ولی مقتول قاتل را به ضرب شمشیر و امثال آن باید بکشد نه آن که با او بازی کند و داغ و درفش کند تا بمیرد، اگرچه قاتل مقتول را به طورهای بد کشته باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - اگر اولیای مقتول اگر جاهل به مسائل قصاص باشند، باید به اذن حاکم شرع قصاص کنند. چنان که از احادیث معلوم می‌شود و خلافی در آن نیست.

مطلب دوم در قصاص اطراف و اعضاء است و در آن چند مسأله است:

مسأله - شرط است در قصاص اطراف و اعضاء و جراحات، آن چه شرط بود در قصاص نفس. پس از مسلم نباید قصاص کرد اگر جنایتی به کافر رسانده باشد، و از آزاد نباید قصاص کرد اگر جنایتی به مملوک رسانده باشد، و از پدر نباید قصاص کرد اگر جنایتی به فرزند خود رسانده باشد، و از طفل غیر ممیز نباید قصاص کرد اگر جنایتی به کسی رسانده باشد، و از مجنون نباید قصاص کرد اگر جنایتی به کسی رسانده باشد، و از عاقل نباید قصاص کرد اگر جنایتی به مجنونی رسانده باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هرگاه شخص صحیح الاعضائی دست شلی یا پای شلی را قطع کرده باشد، نباید دست یا پای او را قطع کرد و لکن دیه آن‌ها را از او می‌گیرند و این شرط در قصاص اطراف علاوه بر شروطی است که گذشت. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - دست شل را به عوض دست شل و پای شل را به عوض پای شل می‌توان قصاص کرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه مرد آزادی عضوی از اعضای زن آزادی را قطع کرده باشد، یا مجروح کرده باشد، زن می‌تواند از او قصاص کند و لکن اگر دیه آن عضو به قدر ثلث دیه نفس و بیشتر است، زن باید نصف دیه عضو را به مرد بدهد و عضو او را قطع کند. و اگر دیه عضو مقطوع کم‌تر از ثلث دیه نفس است، زن نباید چیزی بدهد و می‌تواند قصاص کند. و هرگاه زن آزادی عضوی از اعضای مرد آزادی را قطع کند، مرد می‌تواند از او قصاص کند و ردی در این صورت لازم نیست. چنان که در احادیث وارد شده و بیشتر از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - هرگاه یکی از اهل ذمه قطع کند یا مجروح کند عضوی از اعضای مسلمی را، مسلم می‌تواند از ذمتی قصاص کند و زیادتیه دیه عضو خود را از ذمتی بگیرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه مرد آزادی به يك ضربت فی‌المثل چهار انگشت زن آزادی را قطع کند، یا به چهار ضربت چهار انگشت او را قطع کند از روی عمد و زن بخواهد قصاص کند یا دیه بگیرد تفاوت می‌کند. پس در صورتی که چهار انگشت زن را به يك ضربت قطع کرده باشد و زن بخواهد قصاص کند، باید دیه دو انگشت مرد را به او بدهد و بعد چهار انگشت او را به چهار ضربت قطع کند و اگر بخواهد دیه بگیرد باید بیست شتر از او بگیرد. و لکن در صورتی که چهار انگشت او را به چهار ضربت قطع کرده باشد و زن بخواهد قصاص کند، چهار انگشت او را قطع می‌کند و چیزی به او نباید بدهد. و اگر زن بخواهد دیه بگیرد، چهل شتر دیه انگشت‌های او است چرا که دیه هر انگشتی ده شتر است و به قدر ثلث دیه نیست. پس مرد و زن مساوی خواهند بود به خلاف آن که چهار انگشت زن به يك ضربت قطع شده باشد چرا که دیه چهار انگشت چهل شتر است و بیشتر از ثلث دیه مرد است، پس دیه زن نصف دیه مرد است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه مرد آزادی سه انگشت زن آزادی را از روی عمد قطع کند، یا کم‌تر از سه انگشت خواه به يك ضربت و خواه به ضربت‌های عدیده و زن بخواهد قصاص کند، یا بخواهد دیه بگیرد، پس به عددی که انگشت‌های او قطع شده انگشت‌های مرد را می‌تواند قطع کند و از برای هر انگشتی ده شتر دیه می‌تواند بگیرد چرا که دیه سه انگشت سی شتر است و کم‌تر از ثلث دیه مرد است، پس مرد و زن در آن مساوی خواهند بود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه مملوك کسی جنایتی به شخص آزادی برساند، آن شخص می‌تواند از او قصاص کند و می‌تواند او را مالك شود به قدر جنایت او. پس اگر دیه جنایت او به قدر قیمت او است، تمام او را مالك می‌شود و اگر دیه جنایت او کم‌تر از قیمت او است، به قدر دیه جنایت او مالك او می‌شود و باقی مال مالك اول است. و اگر مالك اول بخواهد او را از تصرف مجروح خلاص کند به رضای طرفین می‌تواند او را خلاص کند به دادن چیزی. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه شخص آزادی قطع کند از دو شخص آزاد دست راست آن‌ها را، پس دست راست او را از برای دست راست اول قطع می‌کنند و دست چپ او را از برای دومی قطع می‌کنند و اگر قاطع جراح دو دست نداشته باشد و یک دست داشته باشد، پای چپ او را قطع می‌کنند به عوض دستی که قطع کرده. و اگر نه دستی از برای او است و نه پای، دیه دست‌هایی را که قطع کرده از او می‌گیرند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - هرگاه مرد آزادی از روی عمد چشم زن آزادی را فی‌المثل بیرون آورد، زن می‌تواند که قصاص کند و چشم او را بیرون آورد ولکن باید ربع دیه مرد را به او بدهد. و اگر بخواهد دیه بگیرد و قصاص نکند، ربع دیه را از او می‌گیرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

سأله - هرگاه زن آزادی از روی عمد چشم مرد آزادی را بیرون آورد، مرد می‌تواند قصاص کند و چشم او را بیرون آورد و اگر بخواهد دیه بگیرد و قصاص نکند، نصف دیه که پانصد دینار طلا است از او می‌گیرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هرگاه مملوکی از روی عمد چشم آزادی را بیرون آورد و مملوک مدیون باشد، آزاد می‌تواند چشم مملوک را بیرون آورد اگر چه دین مملوک ادا نشود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هرگاه شخصی انگشت‌های کسی را قطع کند و شخصی دیگر کف دست او را قطع کند، شخص مقطوع الکف می‌تواند قصاص کند و کف قاطع کف خود را قطع کند، ولکن باید دیه انگشت‌های او را بدهد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هرگاه کسی که یک چشم دارد از روی عمد بیرون آورد یک چشم شخصی را که دو چشم دارد، آن شخص می‌تواند که قصاص کند و چشم‌اعور را بیرون آورد ولکن باید نصف دیه که پانصد دینار طلا است به او بدهد، و می‌تواند که دیه چشم خود را به طور تراضی از او بگیرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه کسی که دو چشم دارد از روی عمد بیرون آورد چشم کسی را که یک چشم دارد، آن شخص می‌تواند که قصاص کند و یک چشم طرف مقابل را بیرون آورد نه هر دو چشم او را، و نصف دیه که پانصد دینار طلا است از او می‌گیرد. چرا که دیه چشم‌اعور هزار دینار است. و اگر نخواهد قصاص کند، دیه کامله که هزار دینار است از او می‌گیرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هرگاه دو نفر از روی عمد یک دست کسی را قطع کنند، شخص مقطوع الید می‌تواند که از هر دو قصاص کند و از هر یک، یک دست قطع کند ولکن باید دیه یک دست را به آن دو نفر بدهد که در میان خود قسمت کنند. و می‌تواند دست یکی از آن‌ها را قطع کند و در این صورت آن یکی که دست او قطع نشده باید ربع دیه را بدهد به آن کسی که دست او به قصاص قطع شده و می‌تواند که به طور تراضی قصاص نکند و دیه دست خود را از آن دو نفر بگیرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه کسی از روی عمد چیزی از گوش شخصی را فی المثل قطع کند و آن شخص قصاص کند و به همان قدری که گوش او بریده شده، گوش جانی را ببرد، پس جانی آن بریده را بردارد و به گوش خود بچسباند و معالجه کند که آن بریده به گوش او بچسبد و صحیح شود، آن شخص می تواند که گوش جانی را دوباره ببرد تا در نقص شریک باشند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - هرگاه کسی از روی عمد لگد کند شکم شخصی را تا آن که او در لباس خود تغوط کند یا بول کند و این عیب از برای او بماند، آن شخص می تواند که قصاص کند و لگد بر شکم او زند تا آن که در لباس خود تغوط کند و بول کند و می تواند دیه از او بگیرد و دیه او ثلث دیه است. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - هرگاه کسی از روی عمد قطع کند گوش کبری را، یا قطع کند بینی کسی را که بو نمی فهمد و شامه ندارد، می توان از او قصاص کرد چرا که نشنیدن صوت و نفهمیدن بودخلی به ظاهر عضو ندارد که مقطوع شده به خلاف شلی دست و پا که خود عضو ظاهر معیوب است. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافتی در آن نیست.

مسئله - ذکر صحیح را در عوض ذکر عنین نمی توان قصاص کرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه دندان طفل را کسی بکند نباید از او قصاص کرد چرا که می روید و لکن ارش آن را باید بدهد مگر آن که آن دندان نروید، پس می توان قصاص کرد. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - هرگاه از روی عمد کسی را کسی کور کند بدون این که حدقه بیرون آید، می توان قصاص کرد به این طور که پنبه و امثال آن را تر کنند و به اطراف چشم بچسباند که محفوظ بماند و آئینه ای را به آتش داغ کنند و چشم را مقابل آفتاب بدارند و بعد مقابل آئینه داغ شده، پس کور خواهد شد و حدقه به جای خود باقی می ماند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست مگر آن که در تعیین این مطلب اختلافی هست.

مسئله - هرگاه کسی از روی عمد مجروح کند کسی را، پس در صورتی که پوست بریده شده و خون بیرون نیامده، یا خون هم بیرون آمده، یا گوشت هم بریده شده، یا پوست روی استخوان هم برداشته شده، قصاص می توان کرد و به قدری که بریده شده می توان برید و اسم هریک از این چهار در کتاب دیات خواهد آمد ان شاء الله. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که جنایتی برساند در خارج حرم و پناه به حرم برد، نباید در حرم از او قصاص کرد و لکن بر او تنگ باید گرفت از آب و نان تا آن که ملجأ شود و بیرون رود از حرم، پس در خارج حرم از او قصاص کنند و لکن اگر در حرم جنایتی رساند می توان در حرم قصاص کرد از او. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست مگر در اختصاص این مطلب به حرم مکه یا آن که در مشاهد مقدسه ائمه علیهم السلام هم جاری است و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

کتاب الدیات و در آن چند مطلب است:

مطلب اول در دیات نفس و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسئله است:

مسأله - ديه مقتول مسلم آزاد صد شتر است، يا دويست گاو، يا دويست حله است، يا هزار گوسفند است، يا هزار دينار طلا است، يا ده هزار درهم نقره است و اگر مقتول زن باشد تمام اين اقسام شش گانه نصف می شود. چنان که در احاديث وارد شده و خلافي که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - در قتل عمد صد شتر که از شش ساله تا نه ساله باشند وارد شده. و بیشتر از فقهاء فتوی به آن داده اند در صورتی که اولیای مقتول به ديه راضی شوند بارضای قاتل.

مسأله - در قتل خطای شبیه به عمد صد شتر که سی و سه نفر آن دو سال تمام داشته باشند و سی و سه نفر آن سه سال تمام داشته باشند و سی و چهار نفر آن پنج سال تمام داشته باشند وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند، و سی و سه شتر سه ساله و سی و سه شتر چهار ساله و سی و چهار شتر پنج ساله نیز وارد شده، چنان که چهل شتر پنج ساله تا نه ساله و سی شتر سه ساله و سی شتر دو ساله نیز وارد شده. و فقهاء به طور اختلاف به جهت اختلاف احاديث فتوی داده اند و چون فتاوی موافق احاديث است حتم در اختيار بعض و رد بعض نیست.

مسأله - در قتل عمد و قتل خطای شبیه به عمد ديه از مال قاتل باید داده شود نه از مال عاقله. چنان که در احاديث وارد شده و خلافي در آن نیست.

مسأله - در قتل عمد باید ديه در عرض مدت يك سال داده شود و در قتل خطای شبیه به عمد در عرض مدت دو سال باید داده شود. چنان که در احاديث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - در قتل خطای محض بيست نفر شتر ماده يك ساله پا به دو سال و بيست نفر نر دو ساله و سی نفر ماده دو ساله و سی نفر سه ساله پا به چهار باید داد از مال عاقله نه از مال قاتل اگر اقرار نکرده باشد. چنان که در احاديث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - در قتل خطای محض در عرض مدت سه سال باید ديه داده شود. چنان که در احاديث وارد شده و خلافي در آن نیست. مسأله - به هر قدر از ديه که اولیای مقتول و قاتل راضی شوند، خواه بیشتر باشد از ديه معينه يا کم تر، جایز است. چنان که در احاديث وارد شده و خلافي در آن نیست.

مسأله - هرگاه قتل در ماه رجب و ذيقعد و ذیحجه و محرم الحرام واقع شود ديه آن غليظ تر است و باید ثلث ديه افزوده شود بر ديه معينه. چنان که در احاديث وارد شده و خلافي در آن نیست.

مسأله - هرگاه قتل در حرم واقع شود ثلث ديه افزوده می شود. چنان که در احاديث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - ديه اهل ذمه اگر آزاد باشند هشتصد درهم نقره است و ديه زن های ایشان نصف ديه مردهای ایشان است اگر به شرایط ذمه عمل کنند. چنان که در احاديث وارد شده و خلافي که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - ديه قتل مملوك قيمت او است اگر قيمت او بیش از ديه حر نباشد و اگر قيمت او بیشتر است از ديه شخص آزاد، آن زیادتی را نباید گرفت. چنان که در احاديث وارد شده و خلافي در آن نیست.

مطلب دوم در موجبات ضمان دیه و امور متعلقه به آن است و در آن سه فصل است :

فصل اول در ضمان متعلق به مباشر است و در آن چند مسأله است :

مسأله - هرگاه کسی در حال خواب بغلطد و بیفتد بر روی کسی و او بمیرد، یا عضوی از اعضای او بر روی دهن او افتد و او خفه شود، یا عضوی از اعضای او معیوب شود، دیه مقتول و معیوب به او تعلق می گیرد که باید عاقله او بدهند نه خود او، چرا که این امر خطای محض است. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافی در آن نیست مگر آن که بعضی دیه را بر خود فاعل وارد آورده اند نه بر عاقله او.

مسأله - هرگاه معلمی یا مؤدبی به جهت تأدیب بزند کسی را پس او بمیرد یا عضوی از او معیوب شود، دیه او بر خود فاعل است چرا که این امر شبیه به عمد است و دیه شبیه عمد بر عاقله نیست. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هرگاه کسی تیری یا سنگی به جانب مرغی یا نشانه ای اندازد و به حسب اتفاق به انسانی برسد و او بمیرد یا مجروح شود، دیه مقتول یا مجروح را عاقله فاعل باید بدهند نه خود او چرا که این کار خطای محض است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هرگاه در شب تاریک فی المثل دزدی بر سر کسی هجوم کند و او داد کند که دزد هجوم آورده و کسی به یاری او به سرعت برود که او را خلاص کند و به حسب اتفاق تنه او بخورد به شخصی و او بیفتد در چاهی یا جایی و بمیرد، یا عضوی از او معیوب و مجروح شود، دیه او را شخص داد کننده باید بدهد نه کسی که به یاری او رفته. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هرگاه طبیبی یا جراحی یا بیطاری معالجه کند و به حسب اتفاق انسان یا حیوان بمیرند، یا عضوی از اعضای آنها معیوب شود، دیه را باید خود طبیب یا جراح یا بیطار بدهند نه عاقله ایشان چرا که این کار شبیه به عمد است مگر آن که در ابتدای معالجه تبری کنند که اگر مرگی یا عیبی اتفاق افتاد، دیه آن بر ما نیست و ولی مقتول یا خود مریض یا صاحب حیوان راضی شوند، پس دیه وارش به ایشان تعلق نگیرد. چنان که در احادیث وارد شده و از عمومات آنها معلوم می شود و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - هرگاه شخصی که ختنه می کند به حسب اتفاق حشفه را ببرد، یا مجروح کند، دیه آن را باید بدهد چرا که شبیه عمد است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هرگاه زن شیرده در حال خواب طفل شیرخوار را خفه کند، یا عضوی از او را معیوب کند، دیه آن را عاقله زن باید بدهد نه خود او چرا که این کار خطای محض است مگر آن که دایه به جهت فخریه خود شیر دهد طفل خانواده بزرگی را نه به جهت فقر و احتیاج خود، پس خود او باید دیه را بدهد نه عاقله او. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - هرگاه شوهر زنی در جماع و دخول به او اصرار کند به حدی که زن طاقت نیاورد و بمیرد، یا زن شوهر را آن قدر به کار

بدارد که او بمیرد، قاتل را نباید کشت ولکن دیه کامل باید از مال خود بدهد نه عاقله او، چرا که قتل شبیه به عمد است. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - هرگاه شوهر یا زن متهم باشند که عنف را به جهت کشتن به عمل آورده‌اند، قاتل باید شش قسم یاد کند که تعمد در قتل نکرده، پس اگر نکول کرد می‌توان از او قصاص کرد. چنان که در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - هرگاه کسی متاعی و چیزی را بر سر خود گذارده و می‌رود، پس آن چیز به ضرب شدیدی بخورد به انسانی که از ضرب آن بمیرد، یا عضوی از او شکسته شود و معیوب گردد، قاتل یا جراح باید دیه قتل یا جرح را از مال خود بدهد نه از مال عاقله چرا که این کار شبیه به عمد است چرا که حامل می‌توانست که از راهی عبور کند که کسی در آن راه نباشد و می‌توانست که نزدیک کسی راه نرود و می‌توانست که آن چیز را به طوری بر سر خود گذارد که صدمه آن به کسی نرسد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - هرگاه کسی از جایی خود را بیندازد و بر روی کسی که در پستی است بیفتد و او بمیرد، یا عضوی از او معیوب شود ولکن قصد جنایت نداشته باشد، دیه را از مال خود باید بدهد و بر عاقله او چیزی نیست چرا که این کار شبیه به عمد است. چنان که از احادیث معلوم می‌شود و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه کسی را بادی از بلندی بیندازد یا بدون اختیار بلغزد و بیفتد و بر روی شخصی که در پستی است بیفتد و او بمیرد، یا عضوی از او معیوب شود، یا آن که افتاده بمیرد یا عضوی از او معیوب شود، یا آن که هر دو بمیرند یا معیوب شوند، نه دیه به خود ایشان تعلق می‌گیرد و نه به ورثه و نه بر عاقله ایشان چرا که آن کسی که افتاده بی اختیار بوده و سبب خارجی او را انداخته و نه عمدی و نه شبه عمدی و نه خطای محضی متصور است. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - هرگاه کسی کسی را بیندازد بر روی کسی بدون قصد جنایتی و او بمیرد یا عضوی از او معیوب شود، دیه را دافع باید بدهد از مال خود نه شخصی که افتاده چرا که او بی اختیار افتاده و اگر اولیای مقتول نشانند کسی را که دافع بوده می‌توانند که دیه را از شخص افتاده بگیرند و او آن چه داده می‌تواند از دافع بگیرد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - هرگاه جاریه‌ای جاریه‌ای را به دوش کشیده باشد و جاریه دیگر او را سیخ کند که او از جا بجهد فی‌المثل، پس دست خود را بکشد و کسی را که به دوش کشیده بیفتد و بمیرد، یا عضوی از او معیوب شود، پس اگر محض بازی نیست این که او را به دوش کشیده مثل این که طفلی یا مریضی را به دوش کشیده، نصف دیه را باید حامل بدهد و نصف را ناخس که سیخ کرده. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - هرگاه کسی محض بازی کردن یکی را به دوش کشیده و دیگری او را سیخ زده و آن که سوار بوده افتاده و مرده، ثلث دیه را باید مرکوبه بدهد و ثلث آن را کسی که سیخ زده باید بدهد و ثلث دیگر به جهت بازی خود را کبه نباید به اولیای او برسد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - هرگاه سه نفر فی المثل دیواری را خراب کنند پس یکی از ایشان در زیر دیوار رود و بمیرد، دو ثلث دیه او را آن دو نفر که باقی مانده‌اند باید بدهند و از يك ثلث اولیای مقتول محروم مانده‌اند به جهت آن که خود مقتول شريك بوده در انداختن دیوار بر روی خود. چنان که از عموم احادیث معلوم می‌شود و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - هرگاه کسی در شب کسی را از خانه او بیرون برد و آن شخص مفقود شود و معلوم نشود که زنده است یا مرده، آن شخص که او را بیرون برده باید دیه او را بدهد مگر آن که شهودی اقامه کند که او را به خانه خود برگردانیده. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - هرگاه طفلی را به دایه‌ای بدهند که او را شیر دهد و آن طفل مفقود شود و دایه ادعا کند که او را به دایه دیگر داده و دایه با طفل مفقود شده‌اند، دایه اولی باید دیه طفل را بدهد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - هرگاه دزدی برود به خانه‌ای فی المثل از برای دزدی پس با زن حامله‌ای زنا کند، پس طفل او سقط شود و دزد او را بکشد، پس زن دزد را بکشد، خون دزد به هدر می‌رود و ورثه او باید دیه طفل را بدهند. و در عوض بضع زن هم مهری مستحق می‌شود چرا که دزد به زور با او زنا کرده و چهارصد درهم نقره در عوض بضع زن وارد شده. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - هرگاه زنی شوهر کند و آن زن صدیقی داشته باشد پس او را در حجله خود داخل کند، پس چون شوهر داخل شود و او را ببیند او را بکشد، پس زن شوهر خود را بکشد، آن زن باید دیه رفیق خود را به ورثه او بدهد به جهت آن که او را در حجله خود راه داده و خود او را باید کشت به جهت آن که شوهر خود را کشته. چنان که در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - هرگاه چهار نفر مسکری بیاشامند و مست شوند و در بین مستی يك دیگر را مجروح کنند و دو نفر از ایشان کشته شوند و دو نفر مجروح زنده بمانند فی المثل دیه دو نفر مقتول را از دو نفر مجروح می‌گیرند و دیه جراحت دو مجروح را از دیه قتل دو مقتول کم می‌کنند و باقی را به ورثه دو مقتول می‌دهند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - هرگاه در میان اطفالی چند یکی کشته شود و شهودی در میان نباشد که شهادت دهند که قاتل او کیست و اولیای مقتول هم ندانند که قاتل او کیست که قسامه‌ای بجا آورند و اطفالی که با مقتول بوده‌اند مختلف شوند در شهادت، پس بعضی شهادت دهند که آن بعض دیگر او را کشته‌اند و آن بعض شهادت دهند که آن بعض دیگر او را کشته‌اند، به شهادت اطفال قصاص نمی‌توان کرد و لکن دیه مقتول را از اقارب اطفال باید گرفت بر حسب شهادت اطفال. پس اگر جمعیت يك طرف بیشتر باشد در شهادت بیشتر دیه را از طرف مقابل باید گرفت که جمعیت ایشان کم‌تر بوده در شهادت دادن. مثل آن که در میان شش نفر طفل یکی کشته شود و پنج نفر باقی دو دسته شوند و سه نفر شهادت دهند که آن دو نفر او را کشته‌اند و آن دو نفر شهادت دهند که آن سه نفر او را کشته‌اند، پس دیه مقتول را باید پنج قسمت کرد و سه قسمت را از اقارب آن دو نفر باید گرفت و دو قسمت

را از اقارب سه نفر باید گرفت. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در روایت نیست ولکن به اجتهادات در مقابل نص گفتگوها بسیار است.

فصل دوم در ضمان دیه است بر حسب اسبابی که باعث قتل شده و آن اسباب را کسی فراهم آورده که خود او مباشر قتل نشده و امور متعلقه به آن و در آن چند مسأله است:

مسأله - هرگاه کسی چاهی بکند در معبر مسلمانان، یا چیزی نصب کند در معبر و کسی در آن چاه افتد یا برخورد به چیزی که نصب شده و تلف شود یا مجروح گردد، یا چیزی از او به آن واسطه تلف شود، دیه آن را عامل این عمل باید بدهد و از عهده ضرری که به غیر رسیده به واسطه عمل او باید برآید. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه طفلی داخل خانه غیر شود و در چاهی که در خانه ایشان است افتد و بمیرد، اهل آن خانه ضامن دیه او نیستند مگر در صورت اتهام که بعد از قسامه یا اقامه شهود ضامن می شود. چنان که از احادیث معلوم می شود و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - هرگاه کسی بدون اذن اهل خانه داخل خانه شود و در چاهی که در آن است افتد و بمیرد، یا مجروح و معیوب شود، اهل آن خانه ضامن دیه او نیستند ولکن اگر به اذن اهل خانه داخل شده و اهل خانه اعلام نکرده اند که در معبر او چاهی است و او در چاه افتاده و مرده، یا عضوی از او معیوب شد، اهل خانه ضامن دیه او هستند. چنان که از احادیث معلوم می شود و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - هرگاه کسی بدون اذن اهل خانه داخل خانه شد و سگ ایشان او را مجروح کرد و ضرری به او رسانید، اهل آن خانه ضامن نیستند. و اگر به اذن اهل خانه داخل شده و سگ ایشان او را مجروح کرده یا ضرری به او رسانیده، اهل آن خانه ضامنند و اگر بعضی از اهل خانه اذن داده اند همان شخص ضامن است. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه حیوانی از کسی به تفریط او حیوان کسی دیگر را معیوب کرد یا کشت، شخص تفریط کننده ضامن است و اگر تفریط نکرده و حیوان او بدون تفریط او حیوان دیگری را کشته یا معیوب کرده ضامن نیست. چنان که از احادیث معلوم می شود و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - هرگاه حیوانی از کسی داخل شد در مکانی که حیوان کسی دیگر در آن است و حیوانی را که داخل شده حیوانی که در آن مکان است کشت یا معیوب کرد، صاحب حیوانی که در مکان خود است ضامن نیست. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - شخصی که سوار حیوانی است یا جلو حیوانی را می کشد، پس اگر آن حیوان در حال مرور با دست های خود جنایتی رساند یا ضرری رساند، شخص سوار و شخصی که جلو می کشد ضامنند و اگر آن حیوان با پاهای خود جنایتی یا ضرری رساند ضامن نیستند مگر آن که آن را بزند، پس چه با دست ها یا با پاهای خود جنایتی یا ضرری برساند ضامن می شوند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - هرگاه شخص سوار و شخصی که جلو حیوانی را می کشد حیوان را در مکانی واقف کنند و باز دارند، پس اگر حیوان جنایتی رساند خواه با دست های خود یا با پاهای خود، یا ضرری رسانید، شخص سوار و شخص جلو کش ضامنند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - هرگاه شخصی از عقب حیوان، براند حیوان را و حیوان جنایتی یا ضرری برساند، خواه با دست های خود یا با پاهای خود، آن شخص ضامن است. چنان که از احادیث معلوم می شود و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - هرگاه دو نفر سوار حیوانی باشند و آن حیوان در حال مرور با دست های خود جنایتی یا ضرری رسانید، آن دو شخص بالاشترک ضامنند مگر آن که یکی از ایشان طفلی یا مریضی باشد که نتواند حفظ حیوان را بکند، پس همان شخص که می تواند حفظ کند ضامن است. چنان که از احادیث معلوم می شود و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - هرگاه کسی مواظب حیوانی باشد که بر آن سوارند مانند مکاری و جمال و آن حیوان جنایتی یا ضرری برساند، آن شخص ضامن است نه سوار. چنان که از احادیث معلوم می شود و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - هرگاه حیوانی بیندازد سواری را از پشت خود و جنایتی یا ضرری برساند، صاحب آن حیوان و کسی که مواظب آن است ضامن نیستند مگر آن که ایشان آن را بزنند و هی کنند و آن رم کند. چنان که از احادیث معلوم می شود و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - هرگاه مالک مملوک خود را سوار حیوانی کند و حیوان جنایتی یا ضرری برساند، مالک ضامن است و مختار است که مملوک را در عوض جنایت واگذارد به قدر جنایت یا از مال خود چیزی بدهد و مملوک را خلاص کند. چنان که از احادیث معلوم می شود و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند و بعضی در مملوک صغیر این حکم را کرده اند نه در کبیر.

مسأله - هرگاه شتر مستی بکشد کسی را یا جنایتی برساند، پس اگر در ابتدای مستی جنایتی رسانده و صاحب آن غافل بوده صاحب آن ضامن نیست و اگر بعد از آن جنایتی رسانیده صاحب آن ضامن است مگر آن که بدون تفریط صاحبش، خود را رها کرده و جنایتی رسانیده، پس صاحب آن ضامن نیست. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلاقی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هرگاه کسی رم دهد حیوانی را پس حیوان جنایتی برساند، یا خود آن معیوب شود، شخص رم دهنده ضامن است. چنان که در احادیث وارد شده و خلاقی در آن نیست.

مسأله - هرگاه کسی کسی را بترساند و از دیواری بیفتد و جنایتی به او برسد، یا بترساند زن حامله ای را و او طفل خود را ساقط کند، شخصی که تخویف کرده ضامن است. چنان که در احادیث وارد شده و خلاقی در آن نیست.

مسأله - کسی که حیوان خود را محکم بسته باشد و حیوان بدون تفریط صاحبش خود را رها کند و جنایتی برساند، صاحبش ضامن نیست. چنان که در احادیث وارد شده و خلاقی در آن نیست.

مسأله - کسی که حیوان گریخته را گرفته و بسته که به صاحبش برساند و حیوان تلف شده، او ضامن نیست چرا که قصد او اصلاح بوده. چنان که در احادیث وارد شده و خلاقی در آن نیست.

مسأله - کسی که از جایی بیفتد، یا در چاهی بیفتد، یا دیواری بر روی او خراب شود، یا معدنی بر روی او خراب شود، یا حیوانی او را صدمه زند و جنایتی به او برسد، خون او و جنایت او به هدر رفته. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه جمعی جنایات مختلفه به کسی برسانند و به سبب آن جنایات امر او منجر شود به هلاکت، دیه او را آن جماعت باید بدهند به طور تساوی اگرچه جنایت بعضی سخت تر و شدیدتر باشد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - کسی که قاتلی را از دست اولیای مقتول خلاص کند و او فرار کند، شخص خلاص کننده ضامن دیه است مگر آن که قاتل را به دست اولیای مقتول دهد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

فصل سوم در اجتماع سبب و مباشر و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسأله است:

مسأله - هرگاه کسی چاهی کنده باشد در مکانی که نباید بکند و شخصی دیگر کسی را در آن چاه اندازد و او بمیرد، یا مجروح و معیوب گردد، دیه او بر کسی است که او را به چاه انداخته نه بر کسی که چاه را کنده. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هرگاه کسی کسی را نگاه دارد و شخصی دیگر او را بکشد یا مجروح و معیوب کند، دیه او بر قاتل و جراح است نه بر کسی که او را نگاه داشته. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هرگاه کسی چاهی را بکند در مکانی که نباید کند و سر آن چاه را بپوشد و شخصی دیگر ندانسته که چاهی کنده اند و کسی را بر سر آن چاه اندازد و او در چاه افتد و بمیرد، یا مجروح و معیوب گردد، دیه او بر کسی است که چاه را کنده نه بر کسی که او را انداخته. چنان که از احادیث معلوم می شود و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - گودالی را کنده بودند که شیری را بگیرند و شیری در آن افتاد و جمعی بر سر آن آمدند، پس یکی لغزید و گرفت شخص دومی را و او نیز گرفت شخص سومی را و او نیز گرفت شخص چهارمی را و هر چهار افتادند در گودال و شیر همه ایشان را درید و کشت. پس حضرت امیرالمؤمنین علیه و آله صلوات المصلین فرمودند که آن شخص اولی که لغزید دیه ای ندارد و ورثه و اولیای او باید ثلث دیه را به ورثه شخص دوم بدهند و اولیای شخص دوم دو ثلث دیه را به ورثه شخص سوم بدهند و اولیای شخص سوم تمام دیه را به ورثه شخص چهارم بدهند. چنان که در احادیث وارد شده و احدی در ورود و صحت آن خلاف نکرده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند چرا که شخص اول را چون کسی نیانداخته و خود او افتاده دیه ای ندارد و شخص دوم را چون او انداخته اولیای او باید ثلث دیه را بدهند و دو ثلث دیه به عوض آن که او دو نفر را انداخته استحقاقی از برای ورثه او باقی نمانده، و اولیای شخص دوم باید دو ثلث دیه را به ورثه شخص سوم بدهند و يك ثلث دیه را مستحق نیستند چرا که او يك نفر را انداخته و اولیای شخص سوم باید تمام دیه را به ورثه شخص چهارم بدهند چرا که او کسی را نیانداخته که چیزی از دیه او کم شود، و بعضی به اجتهادات در مقابل این نص صریح صحیح گفتگوها دارند.

مطلب سوم در دیه اعضا و جوارح است و در آن چند فصل است:

فصل اول در مقدار ديه قطع اعضاء و جنایات آنها است و در آن چند مسأله است :

مسأله - هر عضوی که در انسان یکی باشد مثل زبان و بینی و ذکر، ديه آن ديه کامله است یعنی هزار دینار طلا است در مرد و پانصد دینار طلا است در زن و هر عضوی که در بدن دو تا است مثل دو چشم و دو گوش و دو دست و دو پا، ديه هریك نصف ديه کامله است و ديه هر دو ديه کامله است، کامله مرد در مرد و کامله زن در زن. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - ديه تمام موی سر هر گاه بعد از جنایت نروید ديه کامله است یعنی هزار دینار طلا است یا سایر چیزهایی که قرار داده اند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - ديه تمام موی ریش هر گاه بعد از جنایت نروید ديه کامله است مثل ديه موی سر. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هر گاه موی سر و موی ریش بعد از جنایت روید، ديه جنایت ارش است و مقدار ارش در موی ریش ثلث ديه است. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند و بعضی مقدار ارش در موی سر و ریش را به حکومت عدلین واگذارده اند.

مسأله - ديه تمام موی سر زن هر گاه بعد از جنایت نروید، ديه کامله او است که نصف ديه مرد باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - ديه موی سر زن هر گاه بعد از جنایت روید، به قدر مهر او و مهر امثال او است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - ديه تمام موی دو ابرو هر گاه بعد از جنایت نروید نصف ديه چشم ها است، یعنی پانصد دینار است و ديه هریك از ابروها دو بیست و پنجاه دینار است. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند و بعضی ديه کامله گفته اند به جهت عموم اخبار و بعد از ورود نص در خصوص موضع خاص، این قول خالی از ضعف نخواهد بود.

مسأله - ديه موی ابروها هر گاه بعد از جنایت بروید مقدار آن به حکم عدلین باید معین شود. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هر گاه بعض موی سر و ریش و ابروها را ازاله کنند، پس موضعی که موی آن زایل شده مساحت می کنند به هر آلتی باشد و تمام محل رویدن مو را از هر يك مساحت می کنند و معین می کنند که محلی که موی آن زایل شده چند يك تمام محل رویدن مو است. پس به همین حساب معین می کنند که ديه آن چقدر است، پس ديه ده يك محل فی المثل ده يك ديه کل است و ديه پنج يك پنج يك ديه کل است و ديه نصف نصف ديه کل است و بر همین نسق معین باید کرد مقدار ديه موضعی که موی آن زایل شده. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - ديه ازاله موی پلك چشم باید به حکومت عدلین معین شود چرا که نص خاصی در آن نیست و طریقه حکومت در جمیع موارد این است که فرض کنند شخص آزاد را که مملوك است و قیمت کنند او را در حالی که صحیح است و در حالی که معیوب

است و تفاوت قیمت صحت و عیب را معین کنند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در معنی حکومت نیست و لکن بعضی دیه ازاله موی پلک‌های چشم را دیه کامله گفته‌اند به جهت عموم احادیث که آن‌چه در بدن یکی است دیه آن دیه کامله است و آن‌چه در بدن دو تا است دیه تمام آن دو دیه کامله است و این حکم را جاری کردن در اجفان خالی از ضعف نیست چرا که اجفان چهارند نه دو چنان که واضح است.

مسئله - دیه هر دو چشم دیه کامله است و دیه هریک نصف دیه کامله است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - دیه پلک بالای چشم ثلث دیه چشم است که يك صد و شصت و شش دینار و دو ثلث يك دینار طلا باشد و دیه پلک زیر چشم نصف دیه چشم است که دو بیست و پنجاه دینار طلا باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست مگر آن که در صورت جنایت به هر چهار پلک دیه کامله گفته‌اند و دلیلی از احادیث در میان نیست به جز ادعای اجماع و بسی واضح است که اجماعی که کاشف از قول یا فعل یا رضای معصوم علیه السلام و تقریر او نیست حجت نیست و هریک از قول معصوم و فعل او و رضا و تقریر او علیه السلام در این زمان از احادیث باید معلوم شود چرا که علم غیب را کسی نمی‌تواند ادعا کند.

مسئله - هرگاه جنایت به حدقه چشم و پلک آن هر دو برسد، دیه حدقه جداگانه است و دیه پلک آن جداگانه است و متداخل نمی‌شوند. چنان که از احادیث معلوم می‌شود و خلافی در آن نیست.

مسئله - کسی که يك چشم او بینا است و اعور است و چشم دیگر او کور است، دیه چشم بینای او دیه کامله است که هزار دینار طلا است و دیه چشم نابینای او ثلث دیه چشم است که يك صد و شصت و شش دینار طلا و دو ثلث يك دینار است. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - دیه چشم نابینا هرگاه حدقه در محل خود باشد و بیرون آورند ثلث دیه چشم بینا است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - دیه قطع بینی که از نرمه آن بریده باشند یا تمام قصبه آن را با نرمه آن قطع کرده باشند، دیه کامله است که هزار دینار طلا است. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند و بعضی دیه نرمه بینی را هزار دینار گفته‌اند و در قطع قصبه آن به حکومت قائل شده‌اند و حال آن که احادیث در استیصال انف و قطع جدع و اصل آن وارد شده که دیه آن دیه کامله است پس احتیاجی در قول به حکومت نیست و حال آن که در قول به حکومت زیادتی از دیه کامله افتاده و دلیلی در زیادتی از احادیث معلوم نمی‌شود.

مسئله - دیه قطع طرف بینی و سر آن نصف دیه است که پانصد دینار طلا باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - دیه قطع هر دو گوش دیه کامله است و دیه قطع هریکی نصف دیه است که پانصد دینار طلا باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - ديه قطع نرمه گوش ثلث ديه آن است كه يك صد و شصت و شش دينار و دو ثلث دينار طلا باشد. چنان كه در احاديث وارد شده و خلافی كه محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هر قدر از گوش قطع شده باشد بايد نسبت داد آن را به تمام گوش پس به هر نسبتی كه باشند به همان نسبت ديه آن را بايد معين كرد از تمام ديه گوش. پس اگر نصف گوش بريده شده ديه آن نصف ديه گوش است كه دويست و پنجاه دينار باشد و اگر ثلث آن بريده شده ديه آن ثلث ديه تمام گوش است و هم چنین در باقي نسبت ها. چنان كه در احاديث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - هر گاه گوش را بريده باشند ولكن قطعه آن را از آن جدا نكرده باشند، ديه آن ثلث ديه گوش است. چنان كه در احاديث وارد شده و خلافی كه محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - ديه قطع لب ها با هم ديه كامله است كه هزار دينار طلا باشد. چنان كه در احاديث وارد شده و خلافی در آن نیست. مسأله - ديه قطع لب بالا ثلث ديه است كه سيصد و سی و شش دينار طلا و دو ثلث دينار باشد و ديه لب پائين دو ثلث ديه است. چنان كه در احاديث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - هر گاه قدری از لب ها را بريده باشند ديه آن را بايد معين كرد به نسبت دادن آن قدری كه بريده شده به تمام لب ها چنان كه در گوش گذشت. چنان كه در احاديث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - ديه قطع تمام زبان صحيح ديه كامله است كه هزار دينار طلا باشد. چنان كه در احاديث وارد شده و خلافی در آن نیست. مسأله - ديه قطع تمام زبان لال ثلث ديه كامله است. چنان كه در احاديث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند و بعضی در لالی كه خلقی باشد و عارضی نباشد به ديه كامله قائل شده اند.

مسأله - هر گاه بعضی از زبان بريده شده باشد ديه آن را به نسبت دادن بايد معين كرد چنان كه در گوش گذشت. چنان كه از احاديث معلوم می شود و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - ديه قلع تمام دندان ها و كندن آن ها ديه كامله است. چنان كه در احاديث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - دندان هایی كه بايد ديه كامله را بر آن ها قسمت كرد بيست و هشت دندان است. دوازده در پيش كه چهار ثنایا و چهار رباعیات و چهار انياب باشد و شانزده در عقب كه چهار ضواحك و دوازده اضراس و طواحن باشد. پس ديه دوازده مقدم ششصد دينار طلا است از برای هر دندانی پنجاه دينار و ديه شانزده مؤخر چهارصد دينار طلا است از برای هر دندانی بيست و پنج دينار طلا. چنان كه در احاديث وارد شده و خلافی در آن نیست و احاديثی كه به طور تساوی رسیده محمول بر تقيه و ساير وجوه است.

مسأله - در دندان های عقل كه در بعضی اشخاص در آخر دندان ها می رويد ديه معينی نیست و قيمت و ارزش آن ها را به حكومت بايد معين كرد. چنان كه در احاديث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسأله - دندانی که صدمه‌ای به آن برسد و سیاه شود و در محل خود بماند باید صبر کرد تا يك سال. پس اگر افتاد ديه آن را باید بدهد و اگر باقی ماند دو ثلث ديه آن دندان را باید بدهند. چنان که در احادیث وارد شده و اکثر فقهاء فتوی به آن داده‌اند و بعضی به حکومت و ارش قائل شده‌اند.

مسأله - ديه قلع دندان سیاه شده ثلث ديه صحيح آن است. چنان که در احادیث وارد شده و اکثر از فقهاء فتوی به آن داده‌اند و بعضی به حکومت و ارش قائل شده‌اند.

مسأله - هرگاه دندان طفلی به صدمه‌ای افتاد، پس اگر بعد از افتادن رویدارش آن به حکومت باید معین شود و اگر نروید ديه آن يك شتر است. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - ديه قطع هر دو دست ديه كامله است و ديه هريك نصف ديه است که پانصد دینار طلا باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافي در آن نیست.

مسأله - ديه انگشتان ده گانه ديه كامله است و ديه هر انگشتی ده يك ديه كامله است که صد دینار طلا است، یا ده شتر است یا از هر جنسی باشد ده يك را باید ملاحظه کرد. چنان که در احادیث وارد شده و اکثر از فقهاء فتوی به آن داده‌اند و بعضی يك ثلث ديه را مخصوص ابهام و دو ثلث را از برای سایر انگشتها تعیین کرده‌اند و بعض احادیث هم دلالت دارد.

مسأله - ديه ابهام و انگشت بزرگ را به دو قسمت باید کرد چرا که دو بند بیشتر ندارد. پس اگر يك بند آن قطع شده باشد فی المثل پنجاه دینار طلا ديه آن است بنا بر قول اکثر و ديه هريك از انگشتهای چهار گانه را به سه قسمت باید کرد چرا که از برای هریکی سه بند است، پس اگر فی المثل يك بند هريك قطع شده باشد ثلث ديه انگشت ديه آن است که سی و سه دینار و ثلث دینار باشد بنا بر قول اکثر، اما بنا بر قول اقل در ابهام ثلث را به دو نصف باید کرد و در چهار انگشت دیگر دو ثلث را بر چهار و ربع را بر سه قسم باید کرد از برای هر بندی ثلث ربع. چنان که در احادیث وارد شده و خلافي در آن نیست.

مسأله - ديه انگشت زیاد نعوذ بالله ثلث ديه انگشت اصلی است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافي در آن نیست. مسأله - هرگاه صدمه‌ای برسد به دست یا به پایا به انگشتها که شل شوند، ديه آنها دو ثلث ديه قطع آنها است و اگر هريك از این شلها قطع شوند ديه آنها ثلث ديه قطع صحيح آنها است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافي که محل اعتنا باشد در آن نیست و احادیثی که دلالت بر ديه تامه دارد محمول بر تقيه و سایر وجوه است.

مسأله - ديه ناخن هرگاه کنده شود و نروید، یا بروید و سیاه باشد ده دینار طلا است و هرگاه بروید و سفید باشد به رنگ طبیعی، ديه آن پنج دینار طلا است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافي که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هرگاه دست از بند ساعد و کف قطع شود، ديه انگشتها در ديه کف متداخل شود پس نصف ديه كامله ديه آن است و از برای انگشتها ديه جدا گانه غیر از همان نصف ديه كامله نیست. چنان که از احادیث معلوم می‌شود و خلافي در آن نیست.

مسأله - هرگاه دست قطع شود از بند مرفق یا از بند منكب، باز ديه آن نصف ديه كامله است و ديه آنچه در زیر واقع است متدرج است و زیاده از نصف ديه كامله چیزی نباید افزود. چنان که از احادیث معلوم می‌شود و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند و بعضی ديه آن چه در بالای بند اول واقع است زیاده بر نصف ديه كامله گفته‌اند و تعیین آن را به حکومت واگذارده‌اند و بعضی

دیه زیاده از بندها را زیاده بر نصف دیه کامله به تعیین حکومت گفته اند مثل آن که دست را از وسط ساعد یا از وسط بازو قطع کرده باشند و این قول خالی از قوت نیست.

مسئله - هرگاه صلب و پشت کسی را بشکنند که نتواند بنشیند یا پشت او خم شود که نتواند آن را راست کند، دیه آن دیه کامله است که هزار دینار طلا باشد. پس هرگاه علاج کنند آن را به طوری که عیبی و کراهی باقی نماند ده يك دیه کامله که صد دینار طلا است دیه آن است و اگر کراهی در آن باقی بماند بعد از علاج، دیه آن همان دیه کامله است. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند و بعضی در صورت علاج و بقای کره در آن ثلث دیه کامله گفته اند و در احادیث نیست.

مسئله - دیه قطع هر دو پستان زن دیه کامله او است که پانصد دینار طلا باشد و دیه قطع یکی از آن ها نصف دیه کامله او است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه بعضی از پستان زن را قطع کرده باشند اگرچه سر پستان او باشد، باید آن بعضی مقطوع را نسبت داد به تمام پستان او پس به همان نسبت دیه آن را معین کنند. پس اگر فی المثل نصف آن قطع شده نصف دیه کل دیه آن است و اگر ثلث آن قطع شده ثلث دیه کل دیه آن است و هم چنین در باقی نسبت ها و دیه آن ها. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافتی در آن نیست مگر در حمله آن ها که بعضی گفته اند که دیه حمله پستان به قدر دیه خود پستان است.

مسئله - دیه قطع سر پستان مرد ثمن دیه کامله او است که يك صد و بیست و پنج دینار طلا باشد و دیه قطع هر دو پستان او ربع دیه کامله او است. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند و بعضی دیه قطع هر دو را دیه کامله و دیه قطع یکی از آن ها را نصف دیه کامله گفته اند به ملاحظه آن که آن ها دو تاهستند و هر عضوی که دو تا است حکم آن این است و این حکم نزدیک به اجتهاد در مقابل نص است چرا که ابروها هم دو تا است و حکم آن ها این نیست مثل جبین و صدغین و عارضین و امثال آن ها چنان که واضح است.

مسئله - دیه قطع حشفه به بالاتر دیه کامله است که هزار دینار طلا باشد و دیه قطع بعضی از حشفه معین می شود به نسبت دادن آن بعضی به تمام حشفه و قسمت کردن دیه کامله به طوری که گذشت. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - دیه قطع خصیتین با هم دیه کامله است که هزار دینار طلا باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - دیه قطع خصیه راست ثلث دیه کامله است و دیه قطع خصیه چپ دو ثلث دیه کامله است چرا که ولد از خصیه چپ موجود می شود. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند و بعضی از برای قطع هر يك نصف دیه کامله قائل شده اند و شبیه است این قول به اجتهاد در مقابل نص. و هم چنین است سایر اقوال در مسئله ای که بعضی از برای قطع خصیه چپ تمام دیه کامله گفته اند و در قطع خصیه راست نصف دیه گفته اند و در مرد پیری که قوه جماع ندارد یا تولید نمی کند بالمناصفه گفته اند چرا که اگر به ملاحظه این که تولید ولد نمی شود به این اقوال قائل شده اند باید در شخص عقیم هم جاری باشد و از برای خصیه راست دیه نباشد.

مسئله - هرگاه صدمه‌ای برسد به خصیتین که ورم کند، دیه آن چهار صد دینار طلا است و هرگاه فتقی بشود که شخص نتواند راه برود، یا اگر هم راهی بتواند برود به عنف چندان ثمری بر آن مرتب نشود دیه آن هشتصد دینار طلا است. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - دیه بریدن تمام فرج زن از دو طرف، دیه کامله او است که پانصد دینار طلا باشد و دیه قطع يك طرف آن نصف دیه کامله او است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - هرگاه کسی زنا کند با زنی به طوری که افضاء کند و پرده مابین مجرای بول و حیض او را پاره کند، دیه کامله او را به او باید بدهد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست مگر آن که بعضی افضاء را دریدن پرده در میان مخرج بول و غایط خیال کرده‌اند.

مسئله - هرگاه زوج دخول کند به زوجه خود پیش از آن که زوجه نه ساله باشد و افضاء کند، دیه کامله او را به او باید بدهد و هرگاه بعد از نه ساله باشد دیه نباید بدهد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - کسی که با انگشت و امثال آن ازاله بکارت دختری را بکند و مثانه او را معیوب کند که نتواند بول خود را نگاه دارد، دیه آن دیه کامله او است که پانصد دینار طلا باشد و به علاوه مهر او را هم باید بدهد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - دیه قطع هر دو پا دیه کامله است و دیه قطع هریکی نصف دیه کامله است و دیه انگشت‌های پای جمیعاً دیه کامله است و دیه هر انگشتی از پاها عشر دیه کامله است و دیه هر بندگی و دیه هر ناخنی به تفصیلی است که در مسائل دست‌ها گذشت. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - تفصیل قطع شدن پاها از بند اول یا از زانوهای یا از بند بالای زانوهای یا از اواسط بندها به تفصیلی است که در دست‌ها گذشت، پس اعاده لازم نیست.

فصل دوم در مقدار دیه اعضایی است که شکسته شود و از بدن جدا نشود و بعضی از جراحات که در ضمن هر عضوی مناسب است ذکر آن‌ها و در آن چند مسئله است:

مسئله - دیه شکسته شدن ترقوه و چنبره گردن هرگاه آن را شکسته بند ببندد و صحیح شود بدون عیبی و کره‌ای چهل دینار طلا است. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - دیه شکسته شدن ترقوه در صورتی که بعد از بستن بی عیب نباشد و کره در آن باقی بماند، باید به حکومت دو عادل معین شود. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند و بعضی در صورت معیوب ماندن هر دو ترقوه به دیه کامله قائل شده‌اند و در معیوب ماندن یکی از آن‌ها به نصف دیه کامله قائل شده‌اند و متمسک شده‌اند به این که آن چه در بدن دو تا است دیه هر دو دیه کامله است و دیه یکی از آن‌ها نصف دیه است و حال آن که چنان که ترقوه دو تا است منکبین و عضدین و ساعدین و زندین و رسغین و کفین دواند و این حکم در آن‌ها جاری نیست.

مسأله - ديه منشق شدن و تركيدن ترقوه چهار خمس ديه شكسته است كه سى و دو دينار طلا باشد . چنان كه در احاديث وارد شده و بسيارى از فقهاء فتوى به آن داده اند .

مسأله - ديه منتقل شدن ترقوه از جاي خود نصف ديه شكست آن است كه بيست دينار طلا باشد . چنان كه در احاديث وارد شده و بسيارى از فقهاء فتوى به آن داده اند .

مسأله - ديه سوراخ شدن ترقوه ربع ديه شكست آن است كه ده دينار طلا باشد . چنان كه در احاديث وارد شده و بسيارى از فقهاء فتوى به آن داده اند .

مسأله - ديه موضحة ترقوه كه پوست و گوشت آن بريده شود و استخوان آن نمايان گردد بيست و پنج دينار طلا است . چنان كه در احاديث وارد شده و بسيارى از فقهاء فتوى به آن داده اند .

مسأله - ديه شكسته شدن منكب و مفصل سر استخوان بازو و كتف پنج يك ديه دست است كه يك صد دينار طلا باشد . پس اگر صدعى و شقى در آن واقع شود كه به شكستن نرسد چهار خمس ديه شكستن آن است كه هشتاد دينار طلا باشد . پس اگر پوست و گوشت آن بريده شود كه استخوان آن نمايان گردد ربع ديه شكست آن كه بيست و پنج دينار طلا باشد ديه آن است پس اگر منتقل شود از جاي خود ديه آن يك صد و هفتاد و پنج دينار طلا است كه صد دينار از براى شكست آن است و پنجاه دينار از براى نقل استخوان آن است و بيست و پنج دينار از براى نمايان شدن استخوان آن است كه مجموع آن يك صد و هفتاد و پنج باشد . پس اگر سوراخى در آن واقع شود ربع ديه شكسته آن كه بيست و پنج دينار طلا باشد ديه آن است . چنان كه در احاديث وارد شده و بسيارى از فقهاء فتوى به آن داده اند .

مسأله - هرگاه به منكب صدمه اى برسد كه خورد شود و شكسته بند آن را ببندد و با عيى صحت يابد و كره اى در آن باقى بماند ، ثلث ديه كامله ديه آن است كه سيصد و سى و سه دينار و ثلث يك دينار طلا باشد و اگر بند آن منفصل شود سى دينار طلا ديه آن است . چنان كه در احاديث وارد شده و بسيارى از فقهاء فتوى به آن داده اند .

مسأله - هرگاه بازو بشكند و آن را ببندند و صحت يابد بدون اين كه عيى و كره اى در آن باشد ، ديه آن خمس ديه دست است كه يك صد دينار طلا باشد و اگر عيى و كره اى بعد از صحت در آن باقى بماند آن چه علاوه بر خمس است بايد به حكومت معين شود ، و اگر پوست و گوشت آن بريده شود كه استخوان آن نمايان گردد ربع ديه شكست آن كه بيست و پنج دينار طلا است ديه آن است ، و اگر استخوان آن از جاي خود منتقل شود نصف ديه شكست آن كه پنجاه دينار طلا است ديه آن است ، و اگر سوراخى در آن يافت شود به جهت صدمه اى كه به آن رسیده ربع ديه شكست آن كه بيست و پنج دينار طلا است ديه آن است . چنان كه در احاديث وارد شده و بسيارى از فقهاء فتوى به آن داده اند .

مسأله - هرگاه مرفق بشكند و او را ببندند و صحت يابد بدون اين كه عيى و كره اى در آن باشد ، خمس ديه دست كه يك صد دينار طلا باشد ديه آن است و اگر بعد از صحت عيى و كره اى در آن باقى بماند علاوه بر خمس بايد به حكومت معين شود و اگر صدعى و تركى در آن يافت شود و نشكند ديه آن چهار خمس ديه شكست آن است كه هشتاد دينار طلا باشد . و اگر مرفق بشكند و پوست و گوشت آن هم بريده شود كه استخوان آن نمايان گردد و استخوان هم از جاي خود منتقل شود به جاي ديگر ،

دیه آن يك صد و هفتاد و پنج دینار طلا است که يك صد دینار از برای کسر آن است و پنجاه دینار از برای انتقال استخوان و بیست و پنج دینار از برای توضیح آن است، و اگر سوراخی در آن یافت شود به جهت صدمه‌ای که به آن رسیده ربع دیه شکست آن دیه آن است، و اگر به جهت صدمه‌ای که به آن رسیده مرفق خورد شود و آن را ببندند و بعد از صحت عیبی و کره‌ای در آن باقی بماند دیه آن ثلث دیه کامله است که سیصد و سی و سه دینار و ثلث يك دینار طلا باشد، و اگر مفصل آن از هم جدا شود دیه آن سی دینار طلا است. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - هرگاه ساعد بشکند و آن را ببندند و صحت یابد بدون عیبی و کره‌ای خواه يك قصبه آن شکسته باشد یا هر دو قصبه دیه آن خمس دیه دست است که يك صد دینار طلا باشد و اگر زدن بشکند و بی عیب صحت یابد پنجاه دینار طلا دیه آن است، و اگر صدعی در قصبه بهم رسد به جهت صدمه‌ای که بر آن وارد آمده و بترکد چهار خمس دیه شکست آن است که هشتاد دینار طلا باشد، و اگر پوست و گوشت آن بریده شود که استخوان آن نمایان گردد ربع دیه شکست آن که بیست و پنج دینار طلا باشد دیه آن است، و اگر استخوان آن منتقل شود از جای خود به جای دیگر خمس دیه دست دیه آن است که يك صد دینار طلا باشد، و دیه سوراخی که به جهت صدمه در آن واقع شود ربع دیه شکست آن است که بیست و پنج دینار طلا باشد، و دیه سوراخی که نافذ باشد و از طرف دیگر ظاهر باشد پنجاه دینار طلا است، و اگر قرحه‌ای در ساعد بهم رسد به جهت صدمه‌ای که به آن وارد شده که صحت نیابد دیه آن ثلث دیه ساعد است که سی و سه دینار طلا و ثلث يك دینار باشد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - هرگاه رسغ و بند دست به جهت صدمه‌ای خورد شود و آن را ببندند و صحت یابد بدون عیبی و کره‌ای در آن، ثلث دیه دست دیه آن است که يك صد و شصت و شش دینار طلا و دو ثلث يك دینار باشد، و اگر صحت یابد و عیبی و کره‌ای در آن باقی بماند علاوه ثلث را به حکومت باید معین کرد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - هرگاه کف دست به صدمه‌ای بشکند و آن را ببندند و صحت یابد بدون عیبی و کره‌ای، دیه آن خمس دیه دست است که يك صد دینار طلا باشد و اگر مفصل کف مفصل شود و بیرون رود ثلث دیه دست دیه آن است که يك صد و شصت و شش دینار طلا و دو ثلث يك دینار باشد، و دیه موضعه آن که پوست و گوشت آن بریده شده باشد و استخوان آن نمایان باشد ربع دیه شکست آن است که بیست و پنج دینار طلا باشد، و دیه انتقال استخوان‌های کف دست از جای خود به جای دیگر نصف دیه شکست دست است که پنجاه دینار طلا باشد، و اگر سوراخ نافذی در کف دست به جهت صدمه‌ای بهم رسد که از طرف دیگر ظاهر باشد و مسدود نشود دیه آن خمس دیه دست است که يك صد دینار طلا باشد، و اگر سوراخی در آن باشد که نافذ نباشد و از طرفی دیگر ظاهر نباشد دیه آن ربع دیه شکست دست است که بیست و پنج دینار طلا باشد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - هرگاه ابهام و انگشت بزرگ قطع شود دیه آن ثلث دیه قطع دست است که يك صد و شصت و شش دینار طلا و دو ثلث دینار باشد، و هرگاه بند متصل به کف بشکند و آن را ببندد و صحت یابد بدون عیبی و کره‌ای در آن دیه آن خمس دیه شکست آن است که سی و سه دینار طلا و ثلث يك دینار باشد، و هرگاه بعد از بستن و صحت یافتن عیبی و کره‌ای در آن باقی بماند

علاوه بر ديه به حكومت بايد معين شود، و هر گاه آن بند بتركد و نشكند ديه آن بيست و شش دينار طلا و دو ثلث دينار است، و هر گاه پوست و گوشت آن بند بريده شود كه استخوان آن نمايان گردد ديه آن هشت دينار طلا و ثلث دينار است، و اگر استخوان آن بند منتقل شود از جاي خود به جاي ديگر ديه آن شانزده دينار طلا و دو ثلث دينار است، و هر گاه سوراخي در آن بند به جهت صدمه اي بهم رسد ديه آن نصف ديه انتقال استخوان آن است كه هشت دينار طلا و ثلث دينار باشد، و اگر مفصل آن منفصل شود و در رود ديه آن ده دينار طلا است، و هر گاه بند دوم ابهام بشكند و آن را ببندند و صحت يابد بدون عيبي و كره اي ديه آن شانزده دينار طلا و دو ثلث دينار است، و هر گاه بعد از بستن و صحت يافتن عيبي و كره اي در آن باقي بماند علاوه بر ديه به حكومت بايد معين شود، و اگر پوست و گوشت آن بريده شود كه استخوان آن نمايان گردد ديه آن ربع شكست آن است كه چهار دينار طلا و سدس دينار باشد، چنان كه اگر سوراخي در آن بهم رسد چهار دينار طلا و سدس دينار است، و هر گاه استخوان آن بتركد و نشكند ديه آن سيزده دينار طلا و ثلث دينار است. چنان كه در احاديث وارد شده و بسياري از فقهاء فتوي به آن داده اند.

مسأله - ديه قطع هر يك از انگشت هاي چهار گانه غير از ابهام سدس ديه دست است كه هشتاد و سه دينار طلا و ثلث يك دينار است، و ديه هر يك از استخوان هاي بندهاي آن ها بيست دينار طلا و دو ثلث دينار است، و ديه موضعه هر يك از بندهاي آن ها كه پوست و گوشت آن ها بريده شده باشد كه استخوان آن ها نمايان گردد چهار دينار طلا و سدس يك دينار است، و ديه انتقال استخوان هر يك از جاي خود به جاي ديگر هشت دينار طلا و ثلث يك دينار است، و ديه شكست هر مفصلي از آن ها كه متصل به كف دست است شانزده دينار طلا و ثلث يك دينار است، و ديه صدمع و تركيدن استخوان هر يك سيزده دينار طلا و ثلث يك دينار است، و ديه سوراخ سوراخ شدن هر يك از بندها چهار دينار طلا و سدس يك دينار است، و ديه منفصل شدن هر بندي و بيرون رفتن از مفصل خود پنج دينار طلا است، و ديه هر يك از مفصل ميان انگشت هاي چهار گانه هر گاه قطع شود پنجاه و پنج دينار طلا و ثلث يك دينار است، و ديه شكست هر يك از مفصل هاي ميان انگشت هاي چهار گانه يازده دينار طلا و ثلث يك دينار است، و ديه صدمع و تركيدن هر يك هشت دينار طلا و نصف دينار است، و ديه موضعه هر يك كه پوست و گوشت آن بريده شده باشد كه استخوان آن نمايان گردد دو دينار طلا و دو ثلث دينار است، و ديه انتقال استخوان هر يك از جاي خود به جاي ديگر پنج دينار طلا و ثلث يك دينار است، و ديه سوراخ شدن هر يك دو دينار طلا و دو ثلث يك دينار است، و ديه منفصل شدن و بيرون رفتن هر يك از مفصل خود سه دينار طلا و دو ثلث يك دينار است، و ديه هر يك از مفصل اعلى و آخر مفصل هاي چهار انگشت اگر قطع شود بيست و هفت دينار طلا و نصف رفع دينار و نصف عشر دينار است، و ديه شكست هر يك پنج دينار طلا و چهار خمس از يك دينار است، و ديه صدمع و تركيدن استخوان هر يك چهار دينار طلا و خمس يك دينار است، و ديه موضعه هر يك كه پوست و گوشت آن بريده شده و استخوان آن نمايان شده دو دينار طلا و ثلث يك دينار است، و ديه انتقال استخوان هر يك از جاي خود به جاي ديگر پنج دينار طلا و ثلث يك دينار است، و ديه سوراخ شدن هر يك دو دينار طلا و دو ثلث يك دينار است، و ديه بيرون رفتن هر يك از مفصل خود سه دينار طلا و دو ثلث يك دينار است، و ديه ناخن هر يك پنج دينار طلا است اگر به رنگ طبيعي برويد. چنان كه در احاديث وارد شده و بسياري از فقهاء فتوي به آن داده اند.

مسأله - هرگاه هر دو شق سینه به جهت صدمه‌ای ته شود یعنی دو طرف هر ضلعی نزدیک يك دیگر شود و وسط آن فرو رود شبیه به جامه‌ای که آن را ته کنند ديه آن نصف ديه كامله است که پانصد دینار طلا باشد، و اگر يك شق آن ته شود دويست و پنجاه دینار طلا ديه آن است و هرگاه کتف‌ها با دو شق سینه با هم ته شوند ديه آن ديه كامله است و اگر يك شق سینه با يك کتف ته شوند ديه آن نصف ديه كامله است، و ديه موضعه سینه که پوست و گوشت آن بریده شود و استخوان آن نمایان گردد ديه آن بيست و پنج دینار طلا است، و ديه شکست هر ضلعی که در مقابل قلب واقع شده بيست و پنج دینار طلا است، و ديه صدمع و ترکیدن آن دوازده دینار طلا و نصف دینار است، و ديه انتقال استخوان از جای خود با جای دیگر هفت دینار طلا و نصف دینار است، و ديه موضعه و ديه سوراخ شدن هر ضلعی که مقابل قلب است ربع ديه شکست آن است که شش دینار طلا و ربع دینار باشد، و ديه شکست هر ضلعی که نزدیک عضد در بالای قلب واقع است ده دینار طلا است، و ديه صدمع و ترکیدن آن هفت دینار طلا است، و ديه انتقال استخوان آن از جای خود به جای دیگر پنج دینار طلا است، و ديه موضعه آن که پوست و گوشت آن بریده شده و استخوان آن نمایان شده ربع ديه شکست آن است که دو دینار طلا و ربع دینار باشد، چنان که ديه سوراخ شدن ربع ديه شکست آن است و ديه جائفه سینه که سوراخ شده باشد و به جوف و اندرون رسیده باشد ثلث ديه كامله است که سیصد و سی و سه دینار طلا و ثلث يك دینار باشد و ديه جائفه از دو جانب سینه که به واسطه تیری یا نیزه‌ای سوراخ شده باشد چهار صد و سی و سه دینار طلا و ثلث دینار است. چنان که در احادیث وارد شده و اکثر فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - هرگاه استخوان ورك یا استخوان مابين مقعد و خصيه شکسته شود که شخص نتواند بول و غائط خود را حفظ کند و بی اختیار جاری شود، ديه آن ديه كامله است که هزار دینار طلا باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافي در آن نیست. و هرگاه بعد از شکستن ورك آن را ببندند و صحت یابد بدون عیبی و کره‌ای در آن، ديه آن خمس ديه كامله است که دويست دینار طلا باشد. و ديه صدمع و ترکیدن آن چهار خمس ديه شکست آن است که يك صدمع و شصت دینار باشد، و ديه موضعه آن که پوست و گوشت آن بریده شود که استخوان آن نمایان گردد ربع ديه شکست آن است که پنجاه دینار طلا باشد، و هرگاه استخوان آن از جای خود به جای دیگر منتقل شود پنجاه دینار طلا ديه آن است، و اگر استخوان آن خورد شود و آن را ببندند و صحت یابد و عیبی و کره‌ای در آن باقی بماند ثلث ديه كامله ديه آن است که سیصد و سی و سه دینار طلا و ثلث يك دینار باشد. چنان که در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - هرگاه استخوان ران شکسته شود و ببندند و صحت یابد بدون عیبی و کره‌ای، ديه آن خمس ديه كامله است که دويست دینار طلا باشد، و اگر عیبی و کره‌ای در آن باقی بماند ثلث ديه كامله ديه آن است که سیصد و سی و سه دینار طلا و ثلث يك دینار باشد، و ديه صدمع و ترکیدن آن چهار خمس ديه شکست آن است که يك صدمع و شصت دینار طلا باشد، و اگر قرحه‌ای در آن بهم رسد که صحت نیابد ديه آن ثلث ديه شکست آن است که شصت و شش دینار طلا و دو ثلث يك دینار باشد، و ديه موضعه آن که پوست و گوشت آن بریده شده که استخوان آن نمایان باشد ربع ديه شکست آن است که پنجاه دینار طلا باشد، و ديه انتقال استخوان آن از جای خود به جای دیگر نصف ديه شکست آن است که يك صدمع دینار طلا باشد، و ديه سوراخ شدن آن ربع ديه شکست آن است که پنجاه دینار طلا باشد. چنان که در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - هرگاه زانو شکسته شود و آن را ببندند و صحت یابد بدون عیبی و کره ای خمس دیه کامله که دو یست دینار طلا باشد دیه آن است، و اگر بعد از صحت عیبی و کره ای در آن باقی بماند ثلث دیه کامله که سیصد و سی و سه دینار و ثلث يك دینار باشد دیه آن است، و دیه صدع و ترکیدن استخوان آن چهار خمس دیه شکست آن است که يك صد و شصت و شش دینار طلا باشد، و دیه موضعه آن که پوست و گوشت آن بریده شده و استخوان آن نمایان شده ربع دیه شکست آن است که پنجاه دینار طلا باشد، چنان که دیه سوراخ شدن آن پنجاه دینار طلا است، و دیه انتقال استخوان آن يك صد و هفتاد و پنج دینار طلا است بر این نسق که يك صد دینار از برای شکست آن و پنجاه دینار از برای انتقال استخوان آن و بیست و پنج دینار از برای موضعه و ظاهر شدن استخوان آن است اگر همه این سه جنایت در آن جمع شده باشد، و دیه منفصل شدن آن از مفصل و بیرون رفتن آن سی دینار طلا است. چنان که در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - هرگاه ساق پا شکسته شود و آن را ببندند و صحت یابد بدون عیبی و کره ای، دیه آن خمس دیه کامله است که دو یست دینار طلا باشد، و اگر بعد از بستن و صحت یافتن عیبی و کره ای در آن باقی بماند ثلث دیه کامله دیه آن است که سیصد و سی و سه دینار و ثلث يك دینار طلا باشد، و دیه صدع آن و ترکیدن آن چهار خمس دیه شکست آن است که يك صد و شصت و شش دینار طلا باشد، و دیه موضعه آن که پوست و گوشت آن بریده شده و استخوان آن نمایان گشته ربع دیه شکست آن است که پنجاه دینار طلا باشد، و دیه نقب آن که سوراخ آن از طرفی دیگر ظاهر نشده باشد نصف دیه موضعه آن است که بیست و پنج دینار طلا باشد، و دیه انتقال استخوان آن از جای خود به جای دیگر ربع دیه شکست آن است که پنجاه دینار طلا باشد، چنان که دیه سوراخ شدن آن که از طرفی دیگر ظاهر باشد پنجاه دینار طلا است، و هرگاه به جهت صدمه ای قرحه ای در آن بهم رسد که صحت نیابد سی و سه دینار و ثلث يك دینار طلا است. چنان که در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - هرگاه کعب یعنی آن جائی که متصل است به قدم به جهت صدمه ای خورد شود و آن را ببندند و صحت یابد بدون عیبی و کره ای، دیه آن ثلث دیه کامله است که سیصد و سی و سه دینار و ثلث يك دینار طلا باشد، و اگر بعد از بستن و صحت یافتن عیبی و کره ای در آن باقی بماند مقدار دیه آن باید به حکومت معین شود. چنان که در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - هرگاه قدم شکسته شود و آن را ببندند و صحت یابد بدون عیبی و کره ای، دیه آن خمس دیه کامله است که دو یست دینار طلا باشد، و هرگاه بعد از بستن و صحت یافتن عیبی و کره ای در آن باقی بماند مقدار دیه آن باید به حکومت معین شود، و دیه موضعه آن که پوست و گوشت آن بریده شده و استخوان آن نمایان گشته ربع دیه شکست آن است که پنجاه دینار طلا باشد، و دیه انتقال استخوان آن از جای خود به جای دیگر نصف دیه شکست آن است که يك صد دینار طلا باشد، و دیه سوراخ نافذی که از دو طرف نمایان باشد و مسدود نشود خمس دیه کامله است که دو یست دینار طلا باشد و دیه سوراخی که از دو طرف ظاهر نباشد ربع دیه شکست آن است که پنجاه دینار طلا باشد. چنان که در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - هرگاه استخوان بند اول انگشت بزرگ پاشکند دیه آن شصت و شش دینار و دو ثلث يك دینار طلا است، و دیه انتقال استخوان آن از جای خود به جای دیگر بیست و شش دینار و دو ثلث يك دینار طلا است، و دیه صدع و ترکیدن استخوان آن بیست و شش دینار و دو ثلث يك دینار طلا است، و دیه موضعه آن که پوست و گوشت آن بریده و استخوان آن نمایان گشته هشت دینار و ثلث يك دینار طلا است، چنان که دیه سوراخ شدن آن هشت دینار و ثلث يك دینار طلا است، و دیه فك و بیرون رفتن آن ده دینار طلا است، و دیه شکست بند دوم آن که ناخن در آن است شانزده دینار و دو ثلث يك دینار طلا است، و دیه موضعه آن چهار دینار و سدس يك دینار طلا است، و دیه انتقال استخوان آن از جای خود به جای دیگر هشت دینار و ثلث يك دینار طلا است، و دیه سوراخ شدن آن چهار دینار و سدس يك دینار طلا است، و دیه صدع و ترکیدن استخوان آن سیزده دینار و ثلث يك دینار طلا است، و دیه فك و بیرون رفتن آن پنج دینار طلا است، و دیه ناخن آن اگر قطع شود سی دینار طلا است. چنان که در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - دیه شکست بند اول هریک از انگشت های چهارگانه غیر از ابهام شانزده دینار و ثلث يك دینار طلا است، و دیه صدع و ترکیدن آن سیزده دینار و ثلث يك دینار طلا است، و دیه انتقال استخوان آن از جای خود به جای دیگر هشت دینار و ثلث يك دینار طلا است، و دیه موضعه آن که پوست و گوشت بریده شده و استخوان آن ظاهر شده چهار دینار و سدس يك دینار طلا است، چنان که دیه سوراخ شدن آن چهار دینار و سدس يك دینار طلا است، و دیه فك و بیرون رفتن آن پنج دینار طلا است، و دیه شکست بند دوم از هریک از انگشت های چهارگانه غیر از ابهام یازده دینار و دو ثلث يك دینار طلا است، و دیه صدع و ترکیدن استخوان آن هشت دینار و چهار خمس يك دینار طلا است، و دیه موضعه آن دو دینار طلا است، و دیه انتقال استخوان آن از جای خود به جای دیگر پنج دینار و دو ثلث يك دینار طلا است، و دیه سوراخ شدن آن دو دینار و دو ثلث يك دینار طلا است، و دیه فك و بیرون رفتن آن سه دینار و دو ثلث يك دینار طلا است، و دیه شکست بند سوم هریک از انگشت های چهارگانه غیر از ابهام که ناخن در آن است پنج دینار و چهار خمس يك دینار طلا است، و دیه صدع و ترکیدن استخوان آن چهار دینار و خمس يك دینار طلا است، و دیه موضعه آن يك دینار و ثلث يك دینار طلا است، و دیه انتقال استخوان آن دو دینار و خمس يك دینار طلا است، و دیه سوراخ شدن آن يك دینار و ثلث يك دینار طلا است، و دیه فك و بیرون رفتن آن دو دینار و چهار خمس يك دینار طلا است، و دیه هر ناخنی از انگشت های چهارگانه غیر از ابهام هرگاه قطع شود و نروید ده دینار طلا است، و دیه موضعه هر انگشتی ثلث دیه آن انگشت است. چنان که در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی به آن داده اند. مخفی نماند که دیه شکست و سایر جراحات و عیوب وارده بر پاها از ورك گرفته تا انگشت های آنها تفاوت دارد با شکست و جراحات و عیوب دست ها و سایر اعضا بنا بر حدیث ظریف که به تفصیل در مقادیر دیات رسیده و جمیع فقهاء متمسک به آن حدیث شده اند در اغلب فتاوی خود در دیات، و لکن چون تفاوت مقدار دیات پاها را با دست ها و سایر اعضا یافتند پس بسیاری از ایشان از این فقرات که تفاوت را می رساند اعراض کرده اند و در همه اعضا بر يك نسق جاری شده اند مگر در مواردی چند و بعضی گفتند که ظاهر از لفظ ورك و فخذ و ركه و كعب و قدم که در حدیث است وركین و فخذین و ركبیین و

قدمین است و باز در همه اعضاء بر يك نسق جاری شدند و حال آن که ظاهر از لفظ ورك وركین نیست و هم چنین در باقی فقرات.

باری، کتاب کافی کتاب فتاوی کلینی است و کتاب من لایحضره الفقیه کتاب فتاوی صدوق علیهماالرحمه است و به حدیث ظریف فتوی داده اند و سایر فقهاء هم به حدیث ظریف فتوی داده اند مگر در این فقره حدیث و متمسک شدن به بعض فقرات حدیث دون بعض دلیلی ندارد و دلیلی که دارند همین است که جمع کثیری بر این نسق جاری شده اند.

فصل سوم در مقدار دیه جنایاتی است که وارد می شود و اصل اعضاء در محل خود برقرارند و منقصتی در آثار و منافع آن ها بهم رسیده و در آن چند مسأله است:

مسأله - هرگاه ضربتی بزنند بر سر کسی که به سبب آن عقل او زایل شود، یا گوش های او کر شود، یا چشم های او کور شود، یا بینی او بورا احساس نکند، دیه هریک از این ها دیه کامله است که هزار دینار طلا باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه ضربتی به کسی بزند که يك گوش او کر شود، یا يك چشم او کور شود، یا یکی از سوراخ های بینی او احساس بو نکند، دیه هریک از این ها نصف دیه کامله است که پانصد دینار طلا باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه ضربتی به کسی بزنند که ذائقه او زایل شود و طعم هیچ چیز را نفهمند، مقدار دیه آن باید به حکومت معین شود چرا که در احادیث در این خصوص چیزی نیست. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند و بعضی به دیه کامله قائل شده اند.

مسأله - هرگاه ضربتی به کسی بزنند که لال شود و نتواند سخن گوید، دیه او دیه کامله است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه ضربتی به کسی بزنند که صدای او زایل شود و صوتی از دهن او بیرون نیاید، دیه او دیه کامله است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه ضربتی به کسی بزنند که غنه ای در صوت او بهم رسد و صوت او از بینی او بیرون آید، یا بجه ای در صوت او بهم رسد که خوشنونی در صوت او باشد، دیه آن دیه کامله است. چنان که در احادیث وارد شده و اکثر از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - هرگاه ضربتی به کسی بزنند که نتواند انزال منی کند، دیه آن دیه کامله است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه ضربتی به کسی بزنند که به سبب آن نتواند بول خود را حفظ کند و بی اختیار بول از او بچکد، پس اگر مستمر بول از او بچکد از صبح تا شام، دیه آن دیه کامله است و اگر از صبح تا ظهر بچکد دوثلث دیه کامله دیه آن است و اگر از صبح تا چاشت بچکد دیه آن يك ثلث دیه کامله است. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسأله - هرگاه ضربتی به کسی بزنند که به سبب آن نتواند غائط خود را حفظ کند، دیه آن دیه کامله است. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - هرگاه ضربتی به زنی بزنند که به سبب آن حیض او مرتفع شود و عقیم و نازا گردد، پس اگر تا يك سال به آن حال باقی ماند، دیه آن ثلث دیه کامله او است. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - هرگاه ضربتی به کسی بزنند که به همان يك ضربت چند عضو او معیوب شود، مثل آن که هم کور شود و هم کر و هم لال و هم شامه او زایل شود، از برای هریک دیه کامله‌ای است و متداخل نمی‌شوند پس فی‌المثل چهار دیه کامله از برای چهار عضو معیوب است. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - هرگاه به سبب ضربتی بعضی از آثار و منافع اعضا زایل شود، مثل آن که بعضی از حروف را نتواند بگوید، یا يك گوش او صوت را کم‌اینبغی نشنود، یا يك چشم او از دور نبیند، پس دیه کامله را باید قسمت کرد و به قدری که نقصان بهم رسیده دیه باید داد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه به سبب ضربتی شخص نتواند بعضی از حروف را بگوید، پس دیه کامله را به بیست و هشت قسمت متساوی باید قسمت کرد پس به عدد هر حرفی را که نمی‌تواند بگوید سهمی از بیست و هشت سهم باید داد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - هرگاه به سبب ضربتی یکی از چشم‌های شخصی کم‌دید شود، پس چشم معیوب او را باید بست آن‌گاه تخم مرغی را فی‌المثل به دست کسی باید داد که دور بایستد و تا چشم صحیح او آن تخم را می‌بیند آن کس دورتر می‌رود تا مکانی که اگر آن کس دورتر برود چشم صحیح او نبیند تخم را. پس آن مکان را نشان می‌کند آن وقت چشم صحیح او را محکم می‌بندند و چشم معیوب او را باز می‌کنند و آن کسی که تخم در دست او است نزدیک می‌آید تا مکانی که چشم معیوب او تخم را ببیند، پس آن مکان را هم نشان می‌کند، پس از نزد او تا مکانی که تخم را دیده ذرع می‌کنند و تفاوت در میان دو نشان را هم ذرع می‌کنند و دیه چشم را قسمت می‌کنند به عدد ذرع‌های مکانی که چشم صحیح او دیده پس هر قدر که چشم معیوب او کم‌تر دیده به آن عدد سهمی از دیه را مستحق است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه به سبب ضربتی یکی از گوش‌های شخصی سنگین شود و صوت را از دور نشنود، پس گوش معیوب او را باید بست پس کسی زنگی را فی‌المثل به دست می‌گیرد و می‌رود در مکان دوری و آن زنگ را می‌زند که آن شخص بشنود، پس آن کس دورتر رود تا مکانی که اگر از آن‌جا دورتر رود آن شخص نشنود. پس آن مکان را نشان می‌کند، پس گوش صحیح او را محکم می‌بندند و چیزی در سوراخ آن می‌گذارند که صوت را نشنود و گوش معیوب او را باز می‌کنند و کسی که زنگ در دست او است نزدیک می‌آید تا مکانی که گوش معیوب او صوت زنگ را بشنود پس آن مکان را هم نشان می‌کنند، پس ذرع می‌کنند از نزد او تا مکانی که گوش صحیح او صوت زنگ را شنیده پس ذرع می‌کنند مکان در میان دو نشان را و تفاوت در میان ذرع‌ها را حفظ می‌کنند پس دیه گوش را قسمت می‌کنند بر عدد ذرع‌های در میان او و مکانی که گوش صحیح او صوت

زنگ را شنیده، پس به قدری که تفاوت در میان دو نشان است به همان قدر سهمی از دیه را مستحق است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه عضوی معیوب شد و دیه عیب گرفته شد و بعد از آن عیب و نقص عضو مرتفع شد، نباید دیه را رد کند چرا که شفا یافتن از عیبی موجب رد دیه نمی شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه کسی مدعی شود که به سبب ضربتی عضوی از او معیوب شده، پس اگر دو شاهد عادل شهادت دادند دیه عیب را مستحق می شود و اگر شاهد ندارد و شش نفر قسم یاد کردند که عضو او از ضربت ضارب معینی معیوب شده مستحق دیه و ارش عیب خود می شود و اگر شش نفر یافت نشوند که قسم یاد کنند، خود مدعی اگر شش قسم یاد کرد که عیب عضو او از ضربت شخص معینی است مستحق دیه و ارش عیب خود می شود. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند و بعضی عدد قسامه را پنجاه نفر یا پنجاه قسم گفته اند.

فصل چهارم در اقسام زخم ها و جراحات و اسم های آن ها و دیات و ارش آن ها و امور متعلقه به آن ها است و در آن چند مسأله است:

مسأله - اقسام زخم ها و جراحاتی که هر يك مقداری از دیه دارند نه قسمند: حارصه و دامیه و باضعه و سمحاق و موضحه و هاشمه و منقله و مامومه و جائفه، و در بعضی از عبارات متلاحمه را به جای باضعه و آمه را به جای مامومه ذکر کرده اند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - مقصود از حارصه خراشی است که در پوست بدن وارد شود و خون از آن بیرون نیاید. پس اگر در سر و صورت واقع شود دیه آن يك شتر است. و اگر پوست مجروح شود و خون بیرون آید دامیه است، پس اگر در سر و صورت واقع شود دیه آن دو شتر است. و اگر پوست و گوشت بریده شده باضعه است، پس اگر در سر و صورت واقع شده دیه آن سه شتر است. و اگر پوست و گوشت بریده شده و رسیده به آن چیزی که بر روی استخوان است و شبیه به استخوان است و استخوان نیست، سمحاق است، پس اگر در سر و صورت واقع شده دیه آن چهار شتر است. و اگر پوست و گوشت بریده شده و صدمه ای به آن چیز رقیقی که بر روی استخوان است رسیده و استخوان نمایان شده، آن موضحه است پس اگر در سر و صورت واقع شده دیه آن پنج شتر است. و اگر با این حال استخوان هم شکسته شده آن هاشمه است، پس اگر در سر و صورت واقع شده دیه آن ده شتر است. و اگر با این حال استخوان از جای خود منتقل شده به جای دیگر منقله است، پس اگر در سر و صورت واقع شده دیه آن پانزده شتر است. و اگر با این حال اثر صدمه در سر رسیده به پوستی که بر روی مغز دماغ است اسم او مامومه است و دیه آن سی و سه نفر شتر است. و اگر با این حال پوست روی مغز هم بریده شده و اثر صدمه به مغز دماغ رسیده اسم آن جائفه است چرا که اثر صدمه به جوف رسیده و دیه آن سی و سه نفر شتر است و جائفه مخصوص سر نیست و در تمام بدن چون اثر جراحت به جوف رسید آن را جائفه می گویند مثل آن که نیزه ای فرو برند که سر آن به شکم یا جوف عضوی دیگر برسد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست مگر آن که بعضی ثلث يك شتر را افزوده اند بر سی و سه نفر شتر به ملاحظه آن که ثلث دیه کامله را که صد شتر است حساب کرده اند.

مسأله - هرگاه به صدمه تیری و نیزه‌ای سوراخ شود منخران و یمین و یسار بینی مسدود نشود، دیه آن ثلث دیه بینی است که سیصد و سی و سه دینار و ثلث يك دینار طلا باشد. و اگر آن سوراخ سد شود و بینی صحت یابد، دیه آن خمس دیه بینی است که دویست دینار طلا باشد. و اگر يك طرف بینی سوراخ شود، دیه آن عشر دیه روته و سر بینی است که پنجاه دینار طلا باشد. و اگر يك طرف با حاجزی که در وسط دو سوراخ بینی است با هم سوراخ شوند، دیه آن شصت و شش دینار و دو ثلث يك دینار طلا است. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - هرگاه به صدمه‌ای و کشیدنی بینی دریده شود، دیه آن ثلث دیه بینی است که سیصد و سی و سه دینار و ثلث يك دینار طلا باشد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - هرگاه لب بالا دریده شود که دندان‌ها نمایان گردد، پس اگر معالجه کنند و صحت یابد دیه آن يك صد دینار طلا است و اگر دریده شود به دریدن قبیحی، دیه آن يك صد و سی و سه دینار و ثلث يك دینار طلا است. و هرگاه لب زیری دریده شود که دندان‌ها نمایان گردد، پس اگر معالجه کنند و صحت یابد، دیه آن يك صد و سی و سه دینار و ثلث يك دینار طلا است، و اگر دریده شود به دریدن قبیحی دیه آن سیصد و سی و سه دینار و ثلث يك دینار طلا است و لب بالا بآلپ پائین تفاوت دارند چرا که فایده لب پایین بیشتر است و غذا و آب را آن حفظ می‌کند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - هرگاه یکی از خدین سوراخ شود که اندرون دهن نمایان شود، دیه آن دویست دینار طلا است و اگر معالجه کنند و صحت یابد و اثر آن در صورت باقی بماند دیه آن پنجاه دینار طلا است، و اگر اثر آن بعد از صحت از دو طرف خدین باقی بماند دیه آن يك صد دینار طلا است، و اگر پوست و گوشت سوراخ شود و استخوان حنك نمایان گردد، دیه آن يك صد و پنجاه دینار طلا است. و اگر استخوان نمایان نشود دیه آن يك صد دینار طلا است و هر موضعی از صورت که بریده شود و استخوان آن نمایان گردد، دیه آن پنجاه دینار طلا است. و اگر معالجه کنند و صحت یابد و اثری باقی نماند، دیه آن چهل دینار طلا است و دیه باقی ماندن اثر بعد از صحت یافتن، ده دینار طلا است. پس اگر در استخوان صورت صدعی باشد که ترکیده باشد دیه آن هشتاد دینار طلا است و اگر قطعه گوشتی از صورت جدا شود و استخوان نمایان نشود دیه آن سی دینار طلا است. و اگر پوست و گوشت سر بریده شود و استخوان آن نمایان گردد، دیه آن پنجاه دینار طلا است. و اگر استخوان آن منتقل شود از جای خود به جای دیگر، دیه آن يك صد و پنجاه دینار طلا است. و اگر صدمه‌ای برسد به پوستی که بر روی مغز دماغ است، دیه آن سیصد و سی و سه دینار و ثلث يك دینار طلا است و بعضی از این احکام در شجات سر و صورت گذشت. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - هرگاه لطمه‌ای و صدمه‌ای به صورت برسد که رنگ آن سرخ شود دیه آن يك دینار و نصف دینار طلا است، و اگر رنگ آن سبز شود دیه آن سه دینار طلا است، و اگر رنگ آن سیاه شود دیه آن شش دینار طلا است، و در سایر بدن نصف می‌شود. پس اگر به سبب صدمه‌ای رنگ بدن سرخ شود دیه آن سه ربع يك دینار طلا است، و اگر رنگ آن سبز شود يك دینار و نصف دینار طلا دیه آن است، و اگر رنگ آن سیاه شود دیه آن سه دینار طلا است. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسأله - هر عضوی از اعضای مرد آزاد که دیه آن به قدر دیه کامله یا نصف آن یا ثلث آن یا سایر کسور است، باید کسور را نسبت به هزار دینار داد و در اعضای زن آزاد کسور را نسبت به پانصد دینار باید داد و در اعضای مردهای اهل ذمه نسبت کسور را به هشتصد درهم باید داد و در اعضای زنهای اهل ذمه نسبت را به چهارصد درهم باید داد، و در اعضای مملوک نسبت را به قیمت او باید داد به شرط آن که قیمت او بیش از دیه کامله که هزار دینار است نباشد و الاّ به هزار دینار باید اکتفا کرد. و لکن دیه اعضای مرد مسلم آزاد و زن مسلمة آزاد مساوی است تا آن که دیه عضو به قدر ثلث هزار دینار برسد، پس چون به قدر ثلث رسید دیه عضو زن مسلمة آزاد نصف دیه عضو مرد مسلم آزاد خواهد بود چنان که گذشت و مقدار دینار و درهم در مسأله زکات گذشت و در این جا اعاده نمی شود. باری، در این مسأله مذکوره احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسأله - در هر عضوی از اعضای مسلم آزاد که دیه آن عضو معین شده که تمام دیه است، یا نصف یا ثلث یا عشر یا سایر کسور است، در هر عضوی از اعضای مملوک این نسبت ها را به قیمت او باید ملاحظه کرد مثل آن که دیه يك چشم مملوک نصف قیمت او است و دیه هر دو چشم مملوک به قدر تمام قیمت او است، و در هر عضوی از اعضای حرّ که دیه آن معین نشده و باید به حکومت معین کرد، مملوک را باید اصل قرار داد یعنی باید فرض کرد شخص آزاد را که او مملوک باشد و او را قیمت کنند در حال صحت و در حال عیب، پس اگر فی المثل او را قیمت کردند در حال صحت به ده تومان و در حال عیب به نه تومان، پس چنان که نه از ده عشری کم تر است حکم می شود که دیه عضوی از او که معین نبود مقدار آن معین شد به حکومت که عشر دیه کامله است که يك صد دینار باشد فی المثل. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه جراحت از روی عمد باشد، پس در هر موضعی که قصاص باید کرد اگر بخواهند به دیه اکتفا کنند و قصاص نکنند باید به رضای جراح و مجروح باشد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - هرگاه مجروحی عفو کند جراح خود را و بعد از عفو جراحت سرایت کند و مجروح هلاک شود، جراح دیه او را باید بدهد مگر دیه جراحت را که باید از دیه قتل کم شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

فصل پنجم در دیه جنین و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسأله است:

مسأله - از برای طفل پنج جزء است جزء اول آن نطفه است که مانند نخامه سفیدی است که از بینی بیرون می آید، و دوم علقه است که مانند قطعه خونی صافی است بسته شده، و سوم مضغه است که مانند گوشتی است کوبیده، و چهارم عظام و استخوان است، و پنجم گوشتی است بر روی استخوان. پس اگر کسی به زن حامله صدمه ای بزند که نطفه از او ساقط شود دیه آن بیست دینار طلا است، و اگر ساقط کند علقه را دیه آن چهل دینار طلا است، و اگر مضغه از او ساقط شود دیه آن شصت دینار طلا است، و اگر عظام و استخوان از او ساقط شود دیه آن هشتاد دینار طلا است، و اگر گوشت بر روی استخوان پوشیده از او ساقط شود دیه آن يك صد دینار طلا است، و اگر روح در آن دمیده ساقط شود دیه آن دیه کامله است که اگر پسر است هزار دینار طلا دیه او است و اگر دختر است پانصد دینار طلا دیه او است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - از ابتدای حمل تا چهل روز نطفه است و بعد از چهل روز تا چهل روز دیگر علقه است، و بعد از آن تا چهل روز مضغه است، و بعد از آن تا چهل روز دیگر استخوان تمام می شود، و بعد از آن تا چهل روز دیگر گوشت بر روی استخوان پوشیده

می‌شود و از ابتدای هریک از این پنج تا انتهای آن‌ها در جاتی است که هر مرتبه سابقه روی به سوی مرتبه لاحق می‌رود و شبیه به او می‌شود. پس اگر در نقطه نقطه خون صافی پیدا شود دیه آن ده یک دیه نطفه است پس بیست و دو دینار طلا دیه آن است، و اگر دو نقطه خون صافی در نطفه ظاهر شده چهار دینار طلا افزوده می‌شود بر بیست دینار، و هم چنین اگر سه نقطه خون صافی در او ظاهر شده شش دینار طلا افزوده می‌شود، و هم چنین از برای هر نقطه خونی عشری افزوده می‌شود تا آن که تمام آن مثل لخته خون صافی شود که آن علقه است و اگر خون صافی نباشد و خون سیاهی، آن خون سیاه از جوف مادر است و دخلی به طفل ندارد. و هم چنین هر گاه بر روی علقه رگ‌های سبز ظاهر شود، پس از برای هر رگی دو دینار طلا افزوده می‌شود بر چهل دینار تا برسد به حد مضغه که شصت دینار دیه آن است. و هم چنین هر گاه در مضغه استخوانی ظاهر شود، پس از برای هر استخوانی چهار دینار طلا افزوده می‌شود بر شصت دینار تا برسد به هشتاد دینار که دیه تمام عظام است. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - کسی که بترساند جماع کننده را در حال جماع که منی را در بیرون فرج زن انزال کند، دیه آن ده دینار طلا است. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - هر گاه زن حامله کشته شود دیه طفل او جدا گانه باید به ورثه طفل برسد چنان که دیه خود زن باید به ورثه او برسد و اگر معلوم نشود که طفل پسر بوده یا دختر، نصف دیه او را از روی دیه پسر باید حساب کرد و نصف دیه او را از روی دیه دختر، پس دیه او هفتصد و پنجاه دینار طلا می‌شود. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند. مسئله - هر گاه زن حامله، خود، طفل خود را سقط کند به خوردن دوی یا غیر آن، دیه آن را به ورثه آن باید بدهد و خود او ارث نمی‌برد چرا که او قاتل است. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هر گاه طفل سقط شده خنثای مشکل باشد، دیه آن نصف دیه پسر است و نصف دیه دختر. چنان که از احادیث معلوم می‌شود و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - دیه طفل کنیز اگر طفل او هم مملوک باشد، پس اگر زننده ساقط شود و بعد بمیرد عشر قیمت مادر او دیه او است و اگر مرده ساقط شود نصف عشر قیمت مادر او دیه او است. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند. مسئله - دیه طفل اهل ذمه اگر از شکم ساقط شود عشر دیه مادر او است که چهل درهم نقره باشد. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

مسئله - هر گاه کسی سر میت مسلمی را از بدن جدا کند، دیه آن يك صد دینار طلا است مثل دیه طفل ساقط شده که روح در بدن او دمیده نشده باشد و لکن دیه او را باید صرف خود او کرد در حجی و نمازی و خیراتی از برای او و به وارث او نمی‌رسد به خلاف دیه طفل ساقط شده که به ورثه او می‌رسد چرا که در طفل اگر ساقط نمی‌شد به دنیا می‌آمد و لکن سر میت را اگر از بدن هم جدا نمی‌کردند باز ماندگان او امیدی به او نداشتند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند.

فصل ششم در دیه حیوانات و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسئله است:

مسئله - هرگاه کسی حیوان حلال گوشتی را که مالک آن نیست ذبح کند، پس اگر تفاوتی در قیمت زنده بودن آن حیوان با مذبوح بودن آن هست، آن تفاوت را باید به مالک آن بدهد. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافتی در آن نیست.

مسئله - هرگاه کسی حیوان غیری را تلف کند، یا عضوی از اعضای آن حیوان را قطع کند یا معیوب کند، قیمت آن حیوان را یا ارزش عیب آن را باید به مالک آن بدهد. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافتی در آن نیست.

مسئله - دیه سگ شکاری چهل درهم است و اگر تفاوت در میان سگ های شکاری باشد به قیمت اهل خبره باید دیه آن معین شود. چنان که از احادیث معلوم می شود و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - دیه سگ های خانه و بستان بیست درهم است و دیه سگ گله يك گوسفند است و اگر تفاوت در میان سگ ها باشد به قیمت اهل خبره باید دیه آن معین شود. چنان که از احادیث معلوم می شود و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - دیه خنزیر قیمت آن است در نزد کسانی که حلال می دانند خوردن گوشت آن را. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - دیه جنین حیوان عشر قیمت آن حیوان است. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - دیه کور کردن چشم حیوان ربع قیمت آن حیوان است، یا نصف قیمت آن و رجوع کردن به اهل خبره در تعیین آن بهترین انحاء است. چنان که از احادیث معلوم می شود و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

فصل هفتم در كفاره قتل و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسأله است :

مسئله - واجب است بر قاتل اگر کشته باشد مؤمنی را از روی عمد كفاره جمع یعنی آزاد کردن بنده و روزه داشتن دو ماه پی در پی و اطعام شصت مسکین خواه مقتول مرد باشد و خواه زن، و خواه طفل باشد یا مجنون، و خواه آزاد باشد یا مملوك. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - واجب است كفاره مرتبه بر قاتل اگر از روی خطا کشته باشد مؤمنی را پس باید آزاد کند بنده ای را، و اگر نتواند بنده آزاد کند باید دو ماه پی در پی روزه بگیرد، و اگر نتواند روزه بگیرد باید شصت مسکین را طعام دهد به هر مسکینی مدی از طعام. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - واجب است كفاره بر قاتل علاوه بر دیه مقتول اگر چه اولیای مقتول او را عفو کرده باشند و دیه نگرفته باشند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - واجب نیست كفاره بر قاتل اگر مقتول از اهل ذمه باشد، اگر چه دیه او را باید بدهد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

فصل هشتم در بیان عاقله و امور متعلقه به آن است و در آن چند مسأله است :

مسئله - عاقله اقارب شخصند که از او ارث می برند به تفصیلی که ذکر خواهد ان شاء الله، و مالکی که آزاد کرده باشد مملوك خود را و تبری از ارث و جنایات او نکرده باشد، یا او را به جنایت قبیحی مجروح نکرده باشد، و ضامن جریره ای که ضامن

شده جنایت شخصی را که وارثی ندارد که ارث او را ببرد و امام علیه السلام است در صورتی که هیچ يك از طوائف ثلاث در میان نباشند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - از کسانی که نباید دیه بدهند زن ها و اطفال و مجانین هستند اگر چه ارث قاتل به ایشان برسد اگر کشته شود. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - اطفال و مجانین اگر کسی را بکشند یا مجروح کنند خواه از روی عمد یا از روی خطا عاقله ایشان باید دیه را بدهند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - زوج و زوجه عاقله يك دیگر نیستند اگر چه ارث ببرند. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافی در آن نیست. مسئله - عاقله دیه مقتولی را که از روی عمد و شبه عمد کشته شده نباید بدهند، و هم چنین اگر قاتل اقرار کند که او مقتول را کشته اگر چه از روی خطای محض کشته باشد، و هم چنین اگر صلح کند با اولیای مقتول عاقله او و اقارب او نباید دیه مقتول را بدهند بلکه از مال خود او باید دیه را اخراج کرد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - عاقله در خطای محضی که قاتل اقرار و صلحی نکرده و شهود شهادت داده اند که قاتل به خطای محض مقتول را کشته باید دیه مقتول را بدهند و خود قاتل چیزی نباید بدهد. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - در جراحات اگر پوست و گوشت بریده شده و استخوان نمایان شده از روی خطای محض، عاقله باید دیه را بدهند نه جراح به شرط آن که جراح اقرار و صلحی نکرده باشد، و هم چنین از موضعه گرفته تا هاشمه و منقله و مأومه و جائفه، عاقله باید دیه را بدهند اما در حارصه و دامیه و باضعه، عاقله نباید دیه را بدهند مگر آن که اجر جراح و طبیب را باید بدهند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - در صورت خطای محض عاقله باید دیه بدهند، خواه قاتل و جراح مرد باشد یا زن، به شرط نبودن اقرار و صلحی. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - پدر قاتل و پسر او داخل در جماعت عاقله هستند. چنان که از احادیث معلوم می شود و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست.

مسئله - طبقات عاقله ها مثل طبقات ورثه هستند که باید اقرب به قاتل و جراح دیه را بدهند نه ابعد مگر در نبودن اقرب. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده اند.

مسئله - عاقله اقرب به قاتل اگر يك نفر است تمام دیه را باید بدهد و اگر متعددند بالاشترک باید دیه را بدهند. چنان که در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست.

مسئله - عاقله اگر متعدد باشند در يك درجه از جانب پدر قاتل و مادر او دو ثلث دیه را کسانی که منسوب به پدرند باید بدهند و يك ثلث را کسانی که منسوب به مادرند باید بدهند در عرض مدت سه سال در هر سالی ثلثی از دیه را باید بدهند، و اگر همه از جانب پدر باشند و منسوبین به مادر در میان نباشند تمام دیه را ایشان باید بدهند، و اگر منسوبین به پدر معدوم باشند و منسوبین به مادر موجود باشند تمام دیه را ایشان باید بدهند. چنان که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن

داده‌اند و بعضی منسوبین به مادر را داخل عاقله نمی‌دانند و دلیلی از احادیث در دست ندارند چنان‌که در توزیع دیه که بعضی گفته‌اند که غنی باید نصف دینار و فقیر باید ربع دینار بدهد دلیلی از احادیث در دست ندارند.

مسأله - کنیزی که فرزند از مالک خود دارد اگر مالک خود را از روی عمد بکشد او را می‌کشد، و اگر از روی خطا کشت چیزی بر او نیست و از سهمی فرزند خود آزاد می‌شود. چنان‌که در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی به آن داده‌اند. مسأله - جنایت اهل ذمه از قتل گرفته تا جراحت از مال خود ایشان است و اگر مالی ندارند امام علیه السلام دیه را از مال خود می‌دهد. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

مسأله - جنایتی را که خود شخص به خود می‌رساند از قتل گرفته تا جراحت بر عاقله او چیزی نیست، و هم چنین جنایتی را که حیوانی می‌رساند بر عاقله مالک چیزی نیست، و هم چنین اگر معدن خراب شود بر سر کسی که در معدن کار می‌کند، و هم چنین کسی که در چاهی بمیرد یا معیوب شود، یا در زیر عمارتی و دیواری بمیرد یا معیوب گردد بدون اضرار غیری و تفریطی، بر عاقله مالک چیزی نیست و دیه ندارد و خون و جنایت او به هدر می‌رود. چنان‌که در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست.

خاتمه

مخفی نیست که آنچه را خداوند عالم جلّ شأنه از خلق خود خواسته جمیع آن‌ها را وحی کرده به پیغمبر صلی الله علیه و آله و او هم آن‌ها را سپرده در نزد اوصای خود علیهم السلام و ایشان هم به خلق رسانیده‌اند چرا که معصوم بوده‌اند و نقصانی در تبلیغ از هیچ راهی از برای ایشان نبوده و مخفی نباشد که آنچه در این کتاب نوشته شده جمیع آن‌ها ترجمه متون احادیثی است که ایشان علیهم السلام رسانیده‌اند که خلافتی در آن نیست اگرچه بعضی از فقهاء فتوی به بعض مسائل نداده باشند و لکن در این که آنچه در این کتاب نوشته شده ترجمه متون احادیث است خلافتی نیست. مثل آن که فرض ابتدای آب ریختن در وضو از برای مرد از پشت مرفق است اگرچه بعضی فتوی نداده باشند و لکن خلافتی در ورود فرض آن نیست. و هم چنین بسا آن که مسأله‌ای در این کتاب عنوان شده که بعضی از فقهاء در کتاب خود عنوان نکرده‌اند و لکن خلافتی در ورود آن ندارند.

و الحمد لله و له المنة على ما وفقنا بايراد ماورد عنهم عليهم السلام خالياً عن كل ما ليس منهم من رأى و هوى و الحمد لله و الصلوة و السلام على خاتم الانبياء و آله خاتمی الاوصياء مادامت الظلمة عكس الضياء و ما اقام القائمين للاقامة و الاداء اتماماً للحجة و ايضاحاً للمحجة البيضاء و لعنة اللاعنين على اعدائهم المعاندين الى يوم الدين ابد الابدين.

و قد تمّ في يوم التروية من ذي الحجة روى الله به من المعين الطالبين للحق المبين من شهور السنة التاسعة من المائة الرابعة بعد الالف ١٣٠٩ من الهجرة.

«این کتاب شریف با نسخه مطبوعه ١٣١١ هـ. ق. مقابله گردید و ثواب نشر آن به روح مرحوم حاج عبدالحسین مشیری رضوان الله علیه اهداء گردید. (گروه نشر آثار باقر العلوم)»